تاریخ سیاسی ایران معاصر | ۲

جنگ جهانی اول تا کودتا

۱۲۹۳-۱۲۹۹

دکتر حسین آبادیان

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ سیاسی ایران

نویسنده:

حسین آبادیان

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ---------- ۵
تاریخ سیاسی ایران: ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند جلد ۲ ---------- ۹
مشخصات کتاب ---------- ۹
اشاره ---------- ۹
فهرست مطالب ---------- ۱۱
مقدمه ---------- ۱۹
طرح بحث ---------- ۱۹
اهمیت کودتای سوم اسفند ---------- ۲۶
درباره این رساله ---------- ۴۰
درباره منابع ---------- ۴۷
فصل نخست: ایران و قدرت های بزرگ در جنگ اول جهانی ---------- ۵۶
۱. نیروهای سیاسی ایران و جنگ ---------- ۵۶
۲. گروه بحران ساز و مسئله جنگ ---------- ۶۰
۳. متین السلطنه، افشاگری به قیمت جان ---------- ۷۰
۴. بحران کابینه ها در دوره جنگ ---------- ۷۷
۵. کارنامه نظام السلطنه مافی ---------- ۱۰۲
۶. علما: اعلان جهاد و قیام تنگستان ---------- ۱۱۵
۷. وضعیت نظامی ایران در دوره جنگ ---------- ۱۲۸
۸. ایران در واپسین دوره جنگ ---------- ۱۴۴
فصل دوم: جنگ، قحطی بزرگ و نسل کشی در ایران ---------- ۱۶۵
۱. طلیعه بحران نان ---------- ۱۶۵
۲. بحران نان در دوره بعد از سقوط مشروطه ---------- ۱۶۹
۳. جنگ و قحطی بزرگ ---------- ۱۷۵
۴. ابعاد دیگری از قحطی بزرگ در ایران ---------- ۱۸۲

۱-۴. تهران ---------- ۱۸۲

۲-۴. وضعیت شهرستان ها ---------- ۲۰۰

۵. دست های پشت پرده بحران نان ---------- ۲۲۰

۶. محتکران و قحطی بزرگ ---------- ۲۳۸

۷. حکام ایالات و ستم اجتماعی ---------- ۲۴۱

فصل سوم: احزاب سیاسی، مطبوعات و بحران ایران ---------- ۲۵۱

۱. وضعیت احزاب بزرگ در دوره جنگ اوّل جهانی ---------- ۲۵۱

۲. تشکیلی و ضدتشکیلی ---------- ۲۵۸

۳. مجادله های مطبوعاتی: رعد، ستاره ایران و نوبهار ---------- ۲۶۶

۴. واپسین تلاش ها ---------- ۲۷۸

فصل چهارم: پیدایش و افول کمیته مجازات ---------- ۲۸۱

۱. مدخل ---------- ۲۸۱

۲. تشکیل دهندگان اولیه ---------- ۲۸۴

اشاره ---------- ۲۸۴

۱-۲. منشی زاده کیست؟ ---------- ۲۸۷

۲-۲. درباره ابوالفتح زاده و مشکوهالممالک ---------- ۲۹۰

۳-۲. کریم دواتگر؛ مردی از طبقه زیرین اجتماع ---------- ۲۹۳

۴-۲. دیگر چهره های شاخص کمیته مجازات ---------- ۲۹۸

۳. قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله ---------- ۳۰۶

۵. کریم دواتگر؛ قربانی مخالفت با ضدتشکیلی ---------- ۳۰۹

۶. عبدالله خان بهرامی و کمیته مجازات ---------- ۳۱۶

۷. قتل متین السلطنه و استعفای وثوق الدوله ---------- ۳۲۰

۸. قتل میرزا محسن مجتهد و گسترش رعب ---------- ۳۳۰

۹. منتخب الدوله؛ قربانی ریاست بر خزانه داری ---------- ۳۳۸

۱۰. واکنش مطبوعات و دستگیری متهمین ---------- ۳۴۳

۱۱. رشوه ستانی کمیته مجازات ---------- ۳۵۲

۱۲. پیگرد اعضای کمیته مجازات ---------- ۳۵۶
۱۳. از سرگیری ترور و وحشت ---------- ۳۶۲
۱۴. قتل احمد خان صفا و استعفای عین الدوله ---------- ۳۶۹
۱۵. ملک الشعرای بهار و تحلیل بحران ---------- ۳۷۴
۱۶. گروه ضدتشکیلی و کمیته مجازات ---------- ۳۸۷
۱۷. ریاست وزرایی مجدد وثوق و محاکمه اعضای کمیته ---------- ۳۹۴
۱۸. فرجام کار ---------- ۳۹۹
فصل پنجم: ایران و روسیه: دور جدید روابط ---------- ۴۱۱
۱. طلیعه مناسبات جدید ---------- ۴۱۱
۲. مأموریت براوین در تهران ---------- ۴۱۴
۳. مطبوعات ایران و براوین ---------- ۴۲۵
۴. مقدمات عهدنامه مودت ---------- ۴۲۸
فصل ششم: قرارداد ۱۹۱۹؛ اختلاف نظرها در انگلستان و ایران ---------- ۴۳۴
۱. مدخل ---------- ۴۳۴
۲. کرزن و مونتاگ؛ دو رویکرد متفاوت به ایران ---------- ۴۳۸
۳. ریاست وزرایی وثوق الدوله ---------- ۴۴۴
۴. انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ ---------- ۴۶۰
۵. جنبش علیه قرارداد ---------- ۴۸۶
۶. سیدضیاء، کرزن و توجیه قرارداد ---------- ۵۰۲
۷. مخالفین ایرانی قرارداد ---------- ۵۱۲
۸. وثوق الدوله و دفاع از قرارداد ۱۹۱۹ ---------- ۵۳۴
۹. انگلیسی ها و تبلیغ رشوه ستانی عاقدین قرارداد ---------- ۵۴۵
۱۰. سقوط وثوق الدوله ---------- ۵۴۹
فصل هفتم: انگلستان و میان پرده شیخ خزعل ---------- ۵۵۷
۱. تبارشناسی خاندان خزعل ---------- ۵۵۷
۲. شیخ خزعل کیست؟ ---------- ۵۶۱

۳. خوزستان در جنگ اول جهانی ---------- ۵۶۶
۴. انگلستان، خزعل و خلیج فارس ---------- ۵۷۰
۵. خزعل و بریتانیا تا کودتای سوم اسفند ---------- ۵۷۶
فصل هشتم: کودتای سوم اسفند ---------- ۵۸۰
۱. شمه ای از آرایش نیروهای نظامی ایران ---------- ۵۸۰
۲. ورود ارتش سرخ به انزلی و توافقهای نهایی ---------- ۵۹۲
۳. کرزن و شرکت استاندارد اویل ---------- ۶۰۲
اشاره ---------- ۶۰۲
۱-۳. امتیاز خوشتاریا ---------- ۶۰۵
۲-۳. امریکا، انگلیس و نفت شمال ---------- ۶۰۸
۳-۳. نفت، انگلیس و طرح تجزیه ایران ---------- ۶۰۹
۴. مأموریت نورمن و سیاست نوین ---------- ۶۱۲
۵. مشیرالدوله و ناکامی در سرکوب جنبش جنگل ---------- ۶۲۴
۶. مأموریت آیرونساید ---------- ۶۳۰
۷. احضار شبح سرخ ---------- ۶۳۴
۸. سپهدار اکبر و بستر سازی کودتا ---------- ۶۳۸
۹. انگلستان و اندیشه مرد زورمند مرتجع ---------- ۶۵۷
۱۰. ضربه نهایی ---------- ۶۶۲
۱-۱۰. سیدضیاء کیست؟ ---------- ۶۶۲
۲-۱۰. کمیته آهن و کمیته زرگنده ---------- ۶۷۳
۱۱. دسیسه علیه جنبش جنگل ---------- ۶۸۲
۱۲. تکوین کودتا ---------- ۷۱۶
جمع بندی ---------- ۷۴۳
منابع و مآخذ ---------- ۷۵۵
فهرست اعلام ---------- ۷۶۹
درباره مرکز ---------- ۸۶۴

تاریخ سیاسی ایران: ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : آبادیان، حسین، - ۱۳۳۷

عنوان و نام پدیدآور : ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند/ حسین آبادیان

مشخصات نشر : تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ص ۸۰۰

شابک : ۹۶۴-۵۶۴۵-۷۱-۹

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه، ق ۱۳۲۷ - ۱۳۲۴

موضوع : ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۲۰ - ۱۳۰۴

شناسه افزوده : موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

رده بندی کنگره : DSR۱۴۰۷/آ۱۷ الف ۹ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۵

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۵-۲۶۲۰

ص:۱

اشاره

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

تهران، خیابان ولی عصر (عج)، بالاتر از بزرگراه شهید چمران، شماره ۲۸۲۸

تلفن : ۲۲۶۶۶۷۰۴

تاریخ سیاسی معاصر ایران

۱۲۹۹ ش) - جنگ جهانی اول تا کودتا (۱۲۹۳

دکتر حسین آبادیان

ویراست جدید

چاپ دوم: زمستان ۱۳۹۰

۹۶۴-۹۷۸ -۷۰-۵۶۴۵- شابک : ۸

شمارگان: ۲۴۰۰ نسخه

قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان

این کتاب با حمایت معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است

۱۹۶۱۵- تهران: صندوق پستی ۳۳۳

info@ir-psri.com

www.psri.ir

فهرست مطالب

مقدمه ۸

طرح بحث ۸

اهمیت کودتای سوم اسفند ۱۵

درباره این رساله ۲۹

درباره منابع ۳۶

فصل نخست/ ایران و قدرت های بزرگ در جنگ اول جهانی ۴۵

۱. نیروهای سیاسی ایران و جنگ ۴۵

۲. گروه بحران ساز و مسئله جنگ ۴۹

۳. متین السلطنه، افشاگری به قیمت جان ۵۹

۴. بحران کابینه ها در دوره جنگ ۶۶

۵. کارنامه نظام السلطنه مافی ۹۱

۶. علما: اعلان جهاد و قیام تنگستان ۱۰۴

۷. وضعیت نظامی ایران در دوره جنگ ۱۱۷

۸. ایران در واپسین دوره جنگ ۱۳۳

فصل دوم/ جنگ، قحطی بزرگ و نسل کشی در ایران ۱۵۴

۱. طلیعه بحران نان ۱۵۴

۲. بحران نان در دوره بعد از سقوط مشروطه ۱۵۸

۳. جنگ و قحطی بزرگ ۱۶۴

۴. ابعاد دیگری از قحطی بزرگ در ایران ۱۷۱

۱-۴. تهران ۱۷۱

۲-۴. وضعیت شهرستان ها ۱۸۹

۵. دست های پشت پرده بحران نان ۲۰۹

۶. محتکران و قحطی بزرگ ۲۲۷

۷. حکام ایالات و ستم اجتماعی ۲۳۰

فصل سوم/ احزاب سیاسی، مطبوعات و بحران ایران ۲۴۰

۱. وضعیت احزاب بزرگ در دوره جنگ اوّل جهانی ۲۴۰

۲. تشکیلی و ضدتشکیلی ۲۴۷

۳. مجادله های مطبوعاتی: رعد، ستاره ایران و نوبهار ۲۵۵

۴. واپسین تلاش ها ۲۶۷

فصل چهارم/ پیدایش و افول کمیته مجازات ۲۷۰

۱. مدخل ۲۷۰

۲. تشکیل دهندگان اولیه ۲۷۳

۱-۲. منشی زاده کیست؟ ۲۷۶

۲-۲. درباره ابوالفتح زاده و مشکوهالممالک ۲۷۹

۳-۲. کریم دواتگر؛ مردی از طبقه زیرین اجتماع ۲۸۲

۴-۲. دیگر چهره های شاخص کمیته مجازات ۲۸۷

۳. قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله ۲۹۵

۴. کریم دواتگر؛ قربانی مخالفت با ضدتشکیلی ۲۹۸

۵. عبدالله خان بهرامی و کمیته مجازات ۳۰۵

۶. قتل متین السلطنه و استعفای وثوق الدوله ۳۰۹

ص:۴

۷. قتل میرزا محسن مجتهد و گسترش رعب ۳۱۹

۸. منتخب الدوله؛ قربانی ریاست بر خزانه داری ۳۲۷

۹. واکنش مطبوعات و دستگیری متهمین ۳۳۲

۱۰. رشوه ستانی کمیته مجازات ۳۴۱

۱۱. پیگرد اعضای کمیته مجازات ۳۴۵

۱۲. از سرگیری ترور و وحشت ۳۵۱

۱۳. قتل احمد خان صفا و استعفای عین الدوله ۳۵۸

۱۴. ملک الشعرای بهار و تحلیل بحران ۳۶۳

۱۵. حسین صبا و کمیته مجازات ۳۷۰

۱۶. گروه ضدتشکیلی و کمیته مجازات ۳۷۶

۱۷. ریاست وزرایی مجدد وثوق و محاکمه اعضای کمیته ۳۸۳

۱۸. فرجام کار ۳۸۸

فصل پنجم/ ایران و روسیه: دور جدید روابط ۴۰۰

۱. طلیعه مناسبات جدید ۴۰۰

۲. مأموریت براوین در تهران ۴۰۳

۳. مطبوعات ایران و براوین ۴۱۴

۴. مقدمات عهدنامه مودت ۴۱۷

فصل ششم/ قرارداد ۱۹۱۹؛ اختلاف نظرها در انگلستان و ایران ۴۲۳

۱. مدخل ۴۲۳

۲. کرزن و مونتاگ؛ دو رویکرد متفاوت به ایران ۴۲۷

۳. ریاست وزرایی وثوق الدوله ۴۳۳

۴. انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ ۴۴۹

۵. جنبش علیه قرارداد ۴۷۵

۶. سیدضیاء، کرزن و توجیه قرارداد ۴۹۱

۷. مخالفین ایرانی قرارداد ۵۰۱

ص:۵

۸. وثوق الدوله و دفاع از قرارداد ۱۹۱۹ ۵۲۳

۹. انگلیسی ها و تبلیغ رشوه ستانی عاقدین قرارداد ۵۳۴

۱۰. سقوط وثوق الدوله ۵۳۸

فصل هفتم/ انگلستان و میان پرده شیخ خزعل ۵۴۶

۱. تبارشناسی خاندان خزعل ۵۴۶

۲. شیخ خزعل کیست؟ ۵۵۰

۳. خوزستان در جنگ اول جهانی ۵۵۵

۴. انگلستان، خزعل و خلیج فارس ۵۵۹

۵. خزعل و بریتانیا تا کودتای سوم اسفند ۵۶۵

فصل هشتم/ کودتای سوم اسفند

۵۶۹

۱. شمه ای از آرایش نیروهای نظامی ایران ۵۶۹

۲. ورود ارتش سرخ به انزلی و توافقهای نهایی ۵۸۱

۳. کرزن و شرکت استاندارد اویل ۵۹۱

۱-۳. امتیاز خوشتاریا ۵۹۴

۲-۳. امریکا، انگلیس و نفت شمال ۵۹۷

۳-۳. نفت، انگلیس و طرح تجزیه ایران ۵۹۸

۴. مأموریت نورمن و سیاست نوین ۶۰۱

۵. مشیرالدوله و ناکامی در سرکوب جنبش جنگل ۶۱۳

۶. مأموریت آیرونساید ۶۱۹

۷. احضار شبح سرخ ۶۲۳

۸. سپهدار اکبر و بستر سازی کودتا ۶۲۷

۹. انگلستان و اندیشه مرد زورمند مرتجع ۶۴۶

۱۰. ضربه نهایی ۶۵۱

۱-۱۰. سیدضیاء کیست؟ ۶۵۱

۲-۱۰. کمیته آهن و کمیته زرگنده ۶۶۲

۱۱. دسیسه علیه جنبش جنگل ۶۷۱

۱۲. تکوین کودتا ۷۰۵

جمع بندی ۷۳۲

منابع و مآخذ ۷۴۴

فهرست اعلام ۷۵۴

مقدمه

طرح بحث

تاکنون به مشروطه ایران از دو منظر نگریسته شده است: یا از سر خودشیفتگی (Narcissism) که در غایتِ امر سر از «آنچه خود داشت» درآورد؛ و یا از موضع سوءظن (Paranoia) که این وجه دوم در نقطه افراطی خود به توطئه پنداری (Conspiracy) مبتذل در همه ارکان و در نهایت به بیگانه ترسی (Xenophobia) انجامید. معتقدان دیدگاه نخست بدون توجه به شرایط جهانیِ مقارن مشروطه و بدون عنایت به دسیسه های گوناگونی که سرشت سیاست مدرن را تشکیل می دهد- و در فقدان تبارشناسی حوادث و وقایع- به مشتی مطالب بدون تأمل- که از خامه برخی مدافعین مشروطه در همان بدو بروز این تحول دوران ساز تراوش کرده است- دلخوش کرده اند و این گونه می پندارند که گویی در پسِ آن حادثه اندیشه ای سامان مند وجود داشته و گروه دوم بی توجه به ساختارهای داخلی ایران عصر مشروطه و بی عنایت به موقعیت فکری ایران آن عصر- که در وضعیتی بغرنج و حتی نامعلوم به سر می برد- کلیه تحولات را به سرانگشتان سفارت بریتانیا منتسب می سازند و از درونِ آن، نظریه «ترس از انگلیس» را استخراج می نمایند.

بلافاصله باید خاطرنشان سازیم باور داشتن به دسیسه های رایج در زد و بندهای سیاسی، با نظریه توطئه تفاوت بنیادین دارد: دسیسه جزو سرشت سیاست است و اگر کسی منکر آن شود، به واقع بخش اعظم تحولات جهانی را که بنیادی استوار در

فعالیت های پنهان با موازین نهانْ روشی داشته اند، انکار کرده است. اما نظریه توطئه ظاهراً بر این باور است که گویا هر حادثه ای که در هر گوشه ای از جهان روی می دهد، در تحلیل نهایی باید به سرانگشتان اقلیتی دسیسه گر فروکاسته شود. با این توضیح ضروری و کوتاه به بحث اصلی می پردازیم.

مشروطه ایران زمانی روی داد که هیچ گونه سابقه ذهنی و هیچ تجربه عملی از نظامی قانونمند، بر طبق موازین رایج زمان در این مرز و بوم وجود نداشت. هیچ کدام از کسانی که مسامحتاً از آنان به روشنفکر یاد می کنیم از نظام مشروطه ذهنیت مطابق با واقع نداشتند. به قول سید محمد طباطبائی- از رهبران طراز اول مشروطه- بسیاری از دست اندرکاران جنبش، از مشروطه و فواید آن «چیزی شنیده بودند»، اما هرگز تأملی بنیادین در اینکه مشروطه چیست، لوازم و لواحق آن کدام است و الزامات پذیرش مشروطه چیست، به عمل نیامده بود. به عبارتی پرسش از ماهیت مشروطه نه قبل از این حادثه و نه بعد از آن به عمل نیامد و «هر کسی از ظن خود یار» آن شد و مثل «فیل که اندر خانه تاریک بود»، هرکس بنا به پیشینه ذهنی و علایق و سلایق خود در مورد آن گمانی می برد. سخن در این نیست که یوسف خان مستشار الدوله در مورد قانون بحثی نکرد و یا میرزاملکم خان ناظم الدوله در باب فواید و ظواهر تمدن جدید سخنی نگفت؛ بحث در این است که هیچ کس از ماهیت دوران جدید که سیطره ای نو بر عالم و آدم بنیاد نهاد- و قانون و مشروطه و اصناف نظام های جدید سیاسی از الزامات آن بود- بحثی به میان نیاورد. درست که میرزاآقاخان کرمانی در روزنامه اختر، سال ها قبل از مشروطه نوشت، غربیان می گویند یا خانه را به سبک ما بساز و یا ما آن را برایت خواهیم ساخت؛ اما وی هرگز ننوشت چرا چنین است و بنیاد این سخن در کدام اندیشه نهفته است؟ واقع امر این است که آنچه یوسف خان مستشارالدوله در باب قانون نوشت، با مناسبات فکری و الزامات روزگارش تا اندازه ای انطباق داشت، اما میرزاآقاخان کرمانی و میرزاملکم خان ناظم الدوله بیشتر برای تسویه حساب با دربار ایران «اختر» و «قانون» را منتشر کردند و در پس نوشته های آنان گرچه کورسویی از مظاهر تمدن جدید دیده می شد، اما جای یک بحث سامان مند که منطق درونی نظام های جدید بشری را بنمایاند، همیشه خالی بود. اساساً وقتی نخستین جرقه های جنبش زده شد، حتی از

عدالت نیز چشم انداز دقیقی وجود نداشت.

یکی از خواسته های اولیه معترضان در عزل عسکر گاریچی از راهداری تهران- قم خلاصه می شد و همین تقاضا خود میزان وقوف تقاضا کنندگان از معیارها و موازین عدل را نشان می دهد. وقتی هم مظفرالدین شاه با اعیان و اشراف و نمایندگان مجلس و امرای لشکری و کشوری، آن هم درست اندکی بعد از صدور فرمان مشروطه ملاقات کرد، نمایندگان را «نوکر» خواند و گفت، خداوند «زمام اداره امور را به کف با کفایت» او سپرده و زمام قبض و بسط مَهام امور در دستان اوست و کسانی که نماینده ملت لقب گرفته اند، باید حد خود بدانند و پای از گلیم خویش درازتر ننمایند، زیرا اگر خواجه لطف بی کران رانَد، نوکر باید حد و حدود خود را بداند. او مجلس نمایندگان را مجلسی مشورتی خواند که شاه از باب لطف آن را تأسیس کرده و نه از باب اینکه مردم حقی در تأسیس مجلس دارند و شاه فقط اگر مایل بود با آن مشورت می نماید. این پندار نه با الزامات مشروطه سازگار بود و نه با دیگر الزامات دنیای جدید و نه با فرامین شرع در مورد حق الناس.

نخستین رساله ای هم که در دفاع از مشروطه منتشر شد، به قلم حاجی سید نصرالله تقوی بود که ابتدا به صورت پاورقی در روزنامه تربیت چاپ شد و بعداً به رساله ای مستقل تبدیل گردید. در این رساله هم آمده است، مشروطه ابزاری است برای جلوگیری از بهانه جویی غربیان که به عنوان «حقوق بشر» در امور کشورهایی مثل ایران مداخله می نمایند. اما تا پیش از مشروطه نه قدرتی بیگانه از ضرورت استقرار موازین حقوق بشر در ایران سخنی گفته بود و نه اساساً مشکل غرب سرمایه داری- که برجسته ترین نمادش در آن زمان بریتانیا محسوب می شد- آزادی و مساوات برای ایرانیان بود. آن چه راه را بر انواع نظریه های توطئه پندار باز کرد، سوءاستفاده محافلی از حاکمان انگلیس از مشروطه ایران بود. به واقع انگلیس ها نه در قید مشروطه ایران بودند و نه خود را مقید و مکلف به حمایت از این نظام سیاسی می دیدند. تنها چیزی که برای این محافل اهمیت داشت، مهار روسیه و مات کردن آن در شطرنج سیاست ایران بود. با مشروطه این نیت عملی شد؛ انگلیس در دوره نخست مشروطه به منظور حفظ هندوستان و در دوره دوم به منظور حفظ سیطره خود بر منابع نفتی ایران، از بحران سازی و هرج و مرج در کشور حمایت نمود.

ص:۱۰

برای انگلیس وضعیت مطلوب در مورد ایران از دو حال خارج نبود: یا هرج و مرج و یا استقرار دولت دست نشانده. به یاد آوریم که در ایام بحران ایران به هنگام مشروطه، آنگاه که مشروطه خواهان ادعایی، برای پر کردن خزانه کشور به منظور پرداخت حقوق سپاهیان خود، مالیات بر روده و نمک و زغال- یعنی بی ارزش ترین کالاها- وضع می کردند، انگلیسی ها نفت ایران را می بردند بدون اینکه دولت مرکزی کوچکترین اطلاع و یا حساسیتی داشته باشد. وقتی هم روسیه تزاری از بین رفت، دیگر نیازی به هرج و مرج نبود و باید یک دولت وابسته، منافع امپراتوری را تضمین می کرد و این مهم هم با استقرار سلطنت پهلوی به نتیجه رسید.

به هر حال در سراسر سال های مشروطه- ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۰ شمسی- که کشور به اشغال ارتش مهاجم روسیه در آمد، هر کس در مورد مشروطه داوری خاصی می کرد که با نفس الامر آن مطابقت نداشت. در دوره اول مشروطیت، حتی یک رساله سیاسی قابل توجه در مورد مشروطه نوشته نشد. تنها رساله مهم این دوره تذکرهٔ الغافل و ارشادالجاهل منسوب به شیخ فضل الله نوری بود که اتفاقاً بنیاد مشروطه و مغایرت آن با مبانی شرع را به خوبی تبیین کرده بود. رساله ای که در مورد دفاع از مشروطه نوشته شده و نویسنده اش روشنفکری آگاه به شرایط زمان و یا روحانی صاحب فتوایی باشد، در این مقطع- یعنی دوره اوّل مشروطه- مطلقاً دیده نمی شود. نخستین رساله هایی که به حمایت از مشروطه با رویکرد شرعی نوشته شد، مربوط به دوره موسوم به استبداد صغیر و دوره فترت مجلس اول و دوم است و همه- حتی مهم ترین آنها که رساله تنبیه الامه و تنزیه المله علامه نائینی باشد- در پاسخ به رساله شیخ فضل الله نوری نوشته شده اند. این رسائل هم رویکردی مشخص و روشن دارند و آن همانا تبیین مشروطه بر بنیاد شرع بود. حتی حزب اعتدالی تا حدی میراث دار این سنت شناخته می شد. ما موقعیت تفکر این عده را «وضعیت هم این و هم آن» می نامیم، یعنی تلاش برای آشتی دادن شرع با آنچه وجه مثبت مشروطه خوانده می شد.

اینان تمدن جدید را دارای دو رویه مثبت و منفی می دیدند و می خواستند آنچه را وجه مثبت می نامیدند، «گزینش» کنند و با ظاهرِ شرع آشتی دهند. امّا روشنفکران کاری جدی انجام ندادند و یا اینکه مشروطه را در حد مقالات روزنامه ای تنزل

دادنـد. فعـالترین این گروه سوسـیال دمکرات هـای سـابق ارمنی مثـل آرشاویر چلنگریان، تیگران تر هاکوپیان و ورام پیلوسـیان بودنـد. هاکوپیـان از کـارل کائوتسـکی می پرسـید، بـا تـوجه به اینکه در ایران نهادهـای سـرمایه داری رسـوخ و نفوذ نـدارد و پرولتاریـا شـکل نگرفته است، آیـا به نظر او می تـوان از شـرکت هـای خـارجی دعوت کرد در ایران سـرمایه گـذاری کننـد تا پرولتاریا شـکل گیرد و مقدمات تحول از سرمایه داری به سوسیالیسم فراهم شود؟! گویی سرمایه دار غربی منتظر دستور العمل کائوتسکی و گروه مزبور در ایران نشسته بود تا سرمایه گذاری خود را آغاز کند. البته کائوتسکی هم ضمن اظهار بی اطلاعی از شـرایط ایران، به طور کلی امکان رشـد نهادهای سـرمایه داری از طریق سـرمایه گـذاری خارجی را رد کرد. رسول زاده هم تمـدن جدیـد را «یک دوری پلو پخته آماده» می دانست که فقط باید «قبول زحمت کرد و آن را میل نمود.» منظورش این بود که نیازی به تفکر و تأمل نیست، همه چیز در غرب آماده است و فقط باید تقلید کرد.

در این مقطع اگر حزب اعتدالی از نوعی آشتی مشـروطه و شـرع حمایت می کرد، حزب رقیب یعنی دمکرات، معجونی در هم جـوش از انـدیشه هـای سوسـیالیسم اروپـایی، گرایشـات منشـویکی، نـارودنیکی و آنارشـیستیِ روسـی؛ لیـبرالیسم فرانسـوی، یوتلیتاریانیسم انگلیسـی و البته مظاهری از اندیشه های شـرعی بود، که بنا به ضرورت و در موقع مقتضی یکی از آنها را به کار می گرفت. اگر روزنـامه ایران نو ارگـان این گروه را حتی به صورت گـذرا ملاحظه کنیم، می بینیم اغتشاش ذهنی در مقالات آن موج می زنـد. می بینیم دمکرات هـا گاهی خود را طرفـدار کارگران می داننـد و از جنبش های سـندیکالیستی حمایت می کنند، در حالی که خود معترفند در ایران کارگر صـنعتی وجود ندارد؛ وقتی دیگر می گویند بنیاد مشـروطه بر «کارگران، عمله ها و دهاتی ها» اسـتوار است؛ در موقعیتی اطلاق واژه انقلابی را بر خود بهتان و افترا می داننـد و موقعی دیگر از جنبش انقلابی توده ها حمایت می کنند. گاهی می گویند لیبرالند و وقتی دیگر به ضد آن سخن می گویند؛ گاهی از سیسموندی، پرودون و مارکس شاهد مثال می آورند و از ضـرورت تحول ساختارهای تولیدی سـخن به میان می آورند و همزمان از ضـرورت تحول ایران به سـمت سرمایه داری دفاع می کنند. بعضی مواقع سرمایه داری را نظامی ضد بشری می خوانند و وقتی دیگر می گویند اگر

جلو استقرار نهادهای سرمایه داری گرفته شود، مثل امپراتور چین که پکن شهر آسمانی را به اجنبی تسلیم کرد و خود گریخت تـا جـان به سـلامت به در برد، همـان بلیه بر ایران نیز نازل خواهـد شـد. با همه این اوصاف گاهی دیگر به تبعیت از پلخانف بر نقش شخصیت ها در تاریخ انگشت تأکید می نهادند.

این وضـعیت نشان چه بود؟ در یک کلام نشان آشفتگی فکری و بحران در نظر به چیستی و چونی مشروطه و این بحران باعث اغتشاش در عمل شد. از سویی آیت الله آخوند ملا کاظم خراسانی مشروطه ایران را بر اساس «قوایم مذهبی» ممکن و میسر می دید و از آن سوی سیدحسین اردبیلی می گفت در امور «سیاسیه ملکیه» تقلید نمی کند. از یک طرف آیت الله خراسانی دستور می داد هیأت پنـج نفره نظارت بر شـرعی بودن مصوبات مجلس بایـد هر چه زودتر انتخاب شود و از طرف دیگر عده ای نفس نظارت شـرعی را مغایر مشـروطه عنوان می کردند. علما دولت را از دخالت در محاکم شـرعی بر حذر می داشتند و می گفتند مجلس حق قانونگـذاری در حوزه قضا نـدارد و به طور مثال استیناف را مردود می شـمردند و از سویی دیگر وزارت عدلیه که در دست مخالفین آنها بود ساز خود را می زد. آنچه اجرا می شد نه ربطی به شـرع داشت و نه مشـروطه. نهایت اینکه وضعیت آشـفته «هـم این و هـم آن» و تلاـش برای «گزینش» وجهِ مثبت تمـدن غرب و آشتی آن با ظواهر شـرع، به وضـعیت «نه این و نه آن» انجامید و اوضاعی شکل گرفت که نه با مشروطه و الزامات آن منطبق بود و نه با ظواهر شرع هماهنگ می نمود.

در همین حـال هرج و مرج بیـداد می کرد، هر کس زرنـگ تر بود سـلاحی می یـافت و به عنـاوین مختلف بـا مخـالفین تسویه حساب می کرد، بـدون اینکه کسـی را جرأت مقابله باشـد. روز روشن عده ای با موزر مخالف خود را می کشـتند و نام آن را ضدیت با اسـتبداد می نهادند. ایلات و عشایر به هوای رسیدن به تخت سلطنت دست به شورش می زدند، اقتصاد به هم ریخته، دولت فلـج و جامعه به شـدت آشـفته شـده بود. در همین حال و هوا بارها اسـتقلال و تمامیت ارضـی کشور از شـمال و جنوب توسـط روس و انگلیس نادیـده گرفته شـد. در چنین اوضـاع نابسامانی مصالـح ملی امری ناشـناخته بود، هرکس آنچه را که به ذهن خودش می رسید اجرا می کرد و کاری نداشت که این عمل به چه میزانی با الزامات نظام مشروطه منطبق است. به قول

کسروی و مخبر السلطنه هدایت، هر که بیشتر و بهتر فحش می داد مشروطه خواه تر بود. این بحران عینی ریشه در بحران نظری در باب فهم مشروطه داشت، طُرفه اینکه هیچ کس در باب دیدگاه های خود تأمل نکرد و آن را آسیب شناسی و یا کالبد شکافی ننمود و باورهایش را به محک نقد و نظر دیگران حک و اصلاح نساخت.

آخوند خراسانی نوشت، کسانی که به مشروطه اروپایی باور دارند به سوی معشوق خویش به پاریس عزیمت کنند، ملا عبدالله مازندرانی فتنه ها را زیر سر «بهائیه لعنهم الله تعالی» و «انجمن های سریه و ستاریه» دانست و در مقابل، مخالفین آنان، دخالت همه جانبه روحانیون مقیم نجف را عامل بحران خواندند. وقتی با هجوم روسیه به کشور در محرم ۱۳۳۰ و بر دار شدن برخی مشروطه خواهان در عاشورای تبریز، مشروطه رخت بر بست، موجی جدید از بحران ها و هرج و مرج کشور را فرا گرفت که نقطه اوج آن تأسیس «کمیته مجازات» به هنگام جنگ اول جهانی بود. اینک حتی رهبران سابق مشروطه مثل سیدحسن تقی زاده، در چرخش و تغییر جهتی واضح، از مواضع نه چندان دور خود، به ضرورت استقرار مردی قدرتمند بر اریکه قدرت باور پیدا کردند. گناه ناکامی ها، هرج و مرج ها و بحران ها به گردن مشروطه ای افکنده شد که حتی یک روز اجرا نگردیده بود؛ بدون اینکه کسی توضیح دهد در کدامین مقطع، مشروطه و معیارهای آن- حتی با همان تلقی معوج روشنفکران و یا دیدگاه روحانیان- به بوته اجرا گذاشته شد، مشروطه را برای مردم ایران زود دانستند، توده ها را متهم به جهالت و نادانی کردند و با این وصف از آنان خواستند همان طور که در هنگامه مشروطه پای در رکاب جهاد نهادند، اینک برای اجرای منویات آنان در مورد استقرار «ابرمرد» وارد میدان شوند. به همان مردمی که طرف خطابشان بودند، می گفتند فقط با زور است که متمدن می شوند و از «استبداد منور» سخن گفتند. به جستجوی بیسمارک و پطرکبیر و میجی بر آمدند، و در نهایت قزاقی را که حتی از حداقل سواد متعارف محروم بود تا چه رسد به درک و فهم تجدد و الزامات آن- به عنوان بیسمارک ایران- بر تخت سلطنت نشاندند تا تتمه اعتبار مشروطه را به باد دهد و مجلس را «طویله» نام نهد، دولتی نظامی تشکیل دهد تا ایران را به شیوه سربازخانه اداره کند و حتی بر کسانی مثل داور و تیمورتاش که او را برکشیده بودند، ابقا ننماید و آنان را به تیغ کین رهسپار دیار عدم نماید. به این

شکل از استبداد پر نور بیسمارک، تاریخ، موش کور حکومت قزاقان را زایید و مشروطه ایران به قعر انحطاط خود درغلتید و وضعیتی شکل گرفت که ما آن را «بناپارتیسم ایرانی» نام می نهیم. این همه به دلیل فقدان تأمل عقلانی و خردورزانه برای حل بحران های نظری مشروطه، فقدان تحریر محل نزاع و عدم تلاش برای انسجام بخشیدن به ساختار اندیشه مشروطه خواهی و الزامات آن رخ نمود.

اهمیت کودتای سوم اسفند

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ از جمله مهمترین رخدادهای تاریخ معاصر ایران است. این کودتا که درست چهارده سال پس از انقلاب مشروطه رخ داد، بنیان بسیاری از دستاوردهایی را که در مشروطه شکل گرفته بود، بر باد داد و زمینه دیکتاتوری رضاخان را فراهم آورد. معمولاً مورخین در بررسی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، سرکرده اصلی آن یعنی رضاخان میرپنج را مورد توجه قرار می دهند و تحولات مربوط به این حادثه را چونان سقوط بهمنی سهمگین در فضای رعب انگیز بعد از مشروطه ارزیابی می کنند، اما این دسته از مورخان غافلند که با نسبت دادن اراده پولادین به رضاخان و تأکید بر ابتکار فردی او؛ وی را بیش از آن چیزی که بود بزرگ می کنند. به عبارت بهتر تأکید بر نقش رضاخان در وقوع کودتا چیزی است که او خود دوست داشت به آن شُهره شود، کما اینکه در سالگرد کودتا- اسفند ۱۳۰۰- در بیانیه ای اعلام کرد با وجود او عجیب است کسی دیگر را عامل کودتا معرفی نمایند! رضاخان با این بیانیه می خواست بر نقش بریتانیا در شکل گیری دور جدیدی از تاریخ معاصر ایران سرپوش گذارد و مخالفین کودتا را با تهدید از سر راه کنار زند. از آن به بعد همه تلاش ها حول محور نقش پنجه آهنین رضاخان در استقرار وضع نوین دور می زد، اما ناظرین تیزبین این سئوال را طرح کردند که دست های پشت پرده کودتا را چه کسانی هدایت کردند؟ کدامین علل و عوامل دست به دست هم دادند تا مردی که از سواد متعارف هم محروم بود، به عنوان بیسمارک ایران بر تخت سلطنت نشست و از این بالاتر کنجکاوان می خواستند بدانند کارگردانان این سناریوی مضحک چه کسانی هستند؟

به واقع وقوع کودتا در آن شرایط، محصول فرایندهای تاریخی ریز و درشتی بود

که در فضای بعد از سقوط مشروطه رخ نمود و توجه نکردن به آنها و نیز دیگر عقبه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کودتا، راه هرگونه تحلیل ساده انگارانه و مبتنی بر نظریه اصالت دادن ناموجه به شخصیت های تاریخی را هموار می سازد و خواننده را از عمق حادثه غافل می کند. توجه دادن بیش از اندازه به ابتکار فردی و تأکید بر خاطره های تاریخی این حادثه از آن حیث صورت گرفته تا محتوای واقعی کودتا مستور بماند و آن را در حد یک رخداد عادی و طبیعی سیاسی جلوه گر سازد. واقع امر، آنچه از تاریخچه کودتا در دست است نگاشته عوامل درجه چندم همان کودتا، یا نوشته کسانی است که به نحوی از انحا منکر حضور بریتانیا در آن حادثه اند. به عبارت بهتر اینان حتی سئوال نمی کنند رضاخان چگونه در فضای آشوب زده بحران های سیاسی و اجتماعی ایران ظهور کرد؟ او چگونه، با کدام عقبه و با کدام تشکیلات منسجم به میدان آمد؟ آیا حادثه کودتا یک شبه شکل گرفت و به طور مثال آیرونساید، رضاخان را به تصرف تهران واداشت؟! اگر این تحلیل ساده انگارانه را بپذیریم، به واقع اهمیت وقایع تاریخی و نقش عوامل ذی مدخل و تأثیر گذار را در آن انکار کرده ایم. بالاتر اینکه فرایند شکل گیری یک تحول تاریخی را بسیار ساده انگاشته ایم. چنین اظهاراتی البته فقط ذهن عوام را می تواند اشباع کند و مسلماً نکته بینان را از تحقیق در آن منصرف و مستغنی نمی سازد. به نظر ما کسانی که بر نقش محوری رضا خان در کودتا تأکید می کنند، می خواهند واقعیتی بزرگ را پنهان سازند، این واقعیت نقش بریتانیا و عوامل داخلی همسو با سیاست های این کشور است در وقوع کودتا.

آفت این نوع نگاه به حوادثی مثل کودتا، غفلت از این نکته است که رضاخان به رغم شعارهای شداد و غلاظ اولیه خود- که در ابتدا حتی روشنفکران آزاده ای مثل میرزاده عشقی را هم فریب داد- جنبش مشروطه را با اقدامات بعدی خود به قعر فضاحت و ابتذالی سوق داد که هیچ کس، حتی طرفداران او انتظارش را نداشتند. بعد از کودتا تحولاتی رخ داد که از بنیاد با حادثه ای که چهارده سال پیش از آن اتفاق افتاده بود؛ در تناقض بود. اخیراً کسانی در خارج کشور تلاش دارند این نکته را اثبات کنند که حکومت رضاخان ادامه طبیعی جنبش مشروطه بود، به گمان اینان با استقرار رضا خان بر سریر سلطنت، شعارهای مشروطه عملی شد! این مضحک ترین

تحلیل کودتاست. وقتی شواهد و قرائن فراوانی در دست داریم که نشان می دهد رضا خان نه تنها هیچ باوری به نظام مشروطه نداشت، بلکه کوچک ترین آگاهی سطحی هم از این نظام سیاسی نمی توانست داشته باشد، چگونه می توانیم اقدامات او را ادامه طبیعی مشروطه عنوان نماییم؟ تمام رفتار او نشان می داد تا چه میزان با مشروطه و الزامات آن خصومت می ورزد، او حتی خود ادعایی در مشروطه خواهی نداشت، زیرا نه تنها از ماهیت آن کاملاً بی بهره و ناآگاه بود، بلکه این نظام را مغایر دیکتاتوری لجام گسیخته خود می دانست.

واقع امر این است که گرچه به لحاظ توالی تاریخی، کودتا بعد از نهضت مشروطه و در پی یک سلسله حوادث دهشتناک و اسف انگیز پس از سقوط مشروطه رخ نمود؛ اما به لحاظ مضمون تاریخی شعارهای کودتا و حوادث شکل گرفته بعد از آن، در مناسبات مستقیم با تکاپوهای مافیای داخلی و حامیان سیاسی و اقتصادی آنان- که قرارگاهشان هندوستان بود- رابطه داشت. این مافیا همان طور که پیش تر در رساله بحران مشروطیت در ایران نشان داده ایم و از خلال منابع موثق ابعاد آن را کاویده ایم، از دوره ناصری مشغول تکاپو بود، در دوره مشروطه فرصت مناسبی برای عرض اندام یافت و در دوره بعد از مشروطه چنان به بحران های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دامن زد که طفل مشروطه را به پیری زودرس مبتلاـ نمود و با کودتای سوّم اسفند ۱۲۹۹ بر عصای موریانه خورده مجلس و قانون، ضربتی سخت وارد آورد و آن را از پای انداخت و در هم فروپاشید. در این دوره دست های مرموزی مجلس سوّم را به تعطیلی کشاند و مانع از تشکیل مجلس چهارم شد. این مجلس زمانی شکل گرفت که قدرت واقعی به دست رضا خان سردار سپه افتاده بود، کسی که کوچک ترین باوری به مجلس نداشت. به واقع کسانی که مانع از تحقق مشروطه و الزامات آن شدند هم، هیچ باوری به مشروطه نداشتند، اینان بودند که یوسفِ قانون را به چاه ویل حکومت قزاقان افکندند. اکنون می توانیم بفهمیم که شناخت معادلات پنهانی در این دوره چندان پیچیده نیست. گروهی که می خواستند ایران برای همیشه در مدار منافع بریتانیا قرار گیرد و با مافیای سیاسی و اقتصادی این کشور چه در لندن و چه در دهلی و بمبئی و سیملا همسو بودند، مانع از استقرار نظم و ثبات می شدند، اجازه نمی دادند قانون نهادینه شود، امور در مجرای طبیعی خود به حرکت

درآید و در یک کلام مانع از طی فرایندهای قانونی می شدند. اینان به محض اینکه دولتی مقتدر تشکیل می شد، تلاش می کردند آن را براندازند و هر گاه خود دولت را به دست می گرفتند انواع و اقسام بحران ها را به وجود می آوردند تا دشمن را به خاک کشور بکشانند و به عملیات تحریک نمایند؛ هدف این بود تا از این طریق دولت نظامی خود را به ملّت تحمیل نمایند. بودند کسانی که از این عملیات با عنوان کودتا یاد می کردند، یکی از برجسته ترین اینان ملک الشعرای بهار بود. به عبارت بهتر همان کسانی که مانع از اقدامات قانونی در راستای منافع و مصالح ملّی کشور می شدند، خود به عملیات سیاه دست می زدند؛ تشکیل گروه های مرگ یکی از این اقدامات بود.

اینان همان کسانی بودند که بهانه به دست دشمن جراری به نام روسیه دادند، سیاست انگلیس هم به کمک آنان آمد، یعنی اینکه با رضایت کامل دستگاه سیاست خارجی بریتانیا، روسیه را به خاک ایران کشانیدند و با اقدامات خود باعث شدند این نیرو تا دوره انقلاب بلشویکی در کشور باقی بماند. در این وضعیّت هر دولتی که می خواست با اقدامات خود نیروهای روسیه را به نحو مقتضی از کشور خارج کند، با تحریکات اینان مواجه می شد. در دوره دو ساله بعد از اولتیماتوم، جنگ داخلی سراسر کشور را فراگرفت، جایْ جای کشور عرصه تاختوتاز گردنکشان و دزدان و راهزنان شد. از سویی شاهزادگان قاجار به جان هم افتادند. فتنه سالارالدوله یکی از این منازعات بی سرانجام بود که باعث گردید حرث و نسل ملّت مظلوم غربِ کشور به یغما رَوَد. در این دوره روس ها از فرصت استفاده کردند و نیروی مطیع خود یعنی صمدخان شجاع الدوله را در تبریز به قدرت رسانیدند، مردی که در قساوت، دست روس ها را از پشت بسته بود. نیز در این هنگام شمال غرب، شمال و شمال شرق کشور عرصه تاختوتاز نیروهای روسیه بود، از دیگر سوی انگلیسی ها از فرصت استفاده کردند و نیروهای مزدور هندی را در نواحی جنوبی ایران اسکان دادند. در این اوضاع و احوال هیچ نیروی قابل توجهی توان رویارویی با این دو قدرت بزرگ را نداشت، با این وصف هسته مقاومتی از نیروهای تحت امر میرزاکوچک خان جنگلی توانست روس ها را با عملیاتی از خاک گیلان خارج سازد، همان طور که بعدها انگلیسی ها را از این منطقه بیرون راندند.

از سقوط مشروطه تا وقوع جنگ اوّل جهانی، انواع و اقسام دولت ها سر کار آمدند، ناصرالملک نایب السلطنه این مظهر یأس و نومیدی، رعبی هراسناک در دل احمدشاه جوان افکند که هرگز بختک آن هراس او را رها نساخت. آنچه از درون اندیشه ها و طرز رفتار ناصرالملک می شد استنباط کرد، تحقیر ایران و ایرانی بود. ما به برخی از ابعاد زندگی سیاسی او پیش تر در کتاب بحران مشروطیت در ایران اشاره کرده ایم و در این رساله با ابعاد دیگری از اقدامات خائنانه او آشنا خواهیم شد. ناصرالملک نه خود قابلیت اداره کشور را داشت و نه می گذاشت دست توانمندی که به مشروطه باور راستین دارد، زمام امور را به دست گیرد. مهم ترین اقدام خائنانه ناصرالملک و گروه همسوی با او، ممانعت از تشکیل مجلس بود. به واقع سه سال بعد از تعطیلی مجلس دوّم بود که ناصرالملک بار دیگر انتخابات مجلس سوّم را برگزار کرد؛ وانگهی این اقدام هم برای مصالح ایران نبود، او می خواست احمدشاه را به عنوان شاه قانونی که به سن تکلیف رسیده بود معرفی کند و دوباره به اروپا بازگردد تا به عیش و نوش خود بپردازد.

در فاصله این سال ها منفی بافی و بی اعتمادی به ایران و ایرانی، مذهب مختار ناصرالملک بود، در همین دوره او به مسافرت دور و دراز خود به اروپا رفت، کشور را با شاهی خردسال و گروهی توطئه گر رها ساخت تا آنان بذر ناامیدی در قلبش بکارند و او را از روند تحولات سیاسی کشور بترسانند. در این فاصله او با نامه و تلگراف کشور را اداره می کرد! وقتی هم به ایران بازگشت، اندکی بعد، جنگ اوّل جهانی شکل گرفت. ناصرالملک، احمدشاه را به تخت سلطنت نشاند و خود با حقوقی گزاف که بر خزانه داری کشور تحمیل کرد روانه اروپا گردید و تازه بعد از کودتای رضاخان و زمانی که او سلطنت را تغییر داده بود، به کشور بازگشت. یک سال بعد گروه بحران ساز، ارتش های روسیه و انگلستان را به ایران کشانید، این بار هم تلاشی زاید الوصف مبذول گردید تا مانع از تداوم جلسات پارلمان شوند. مثل دوره دوّم مجلس، اینان کاری کردند تا روس ها به نزدیکی های تهران لشکرکشی نمودند، آنگاه پایتخت را رها کردند و گریختند. این سوّمین باری بود که مجلس زودتر از موعد مقرر تعطیل می شد، در دوره اوّل آتشبار توپ لیاخوف روسی به خواست محمد علی شاه بود که مجلس تعطیل شد، در دوره دوّم اولتیماتوم و

حملات روس ها باعث تعطیلی آن گردید و سوّمین بار هم با حمله روس و انگلیس به شمال و جنوب کشور مجلس تعطیل شد؛ در این زمان تنها یک سال از تشکیل مجلس می گذشت. نکته مهم در هر سه بحران این بود که گروهی خاص، عامدانه و با جهت گیری کاملاً هوشیارانه مجلس را به تعطیلی کشاندند و یا این که از تعطیل شدن آن استقبال کردند تا فضا را برای تسلط زورگویانی از قماش رضا خان فراهم آورند. این گروه با برنامه ای کاملاً حساب شده، با تعطیل خانه ملّت، راه را برای فراگیر شدن بحران های عدیده باز نمودند و موجب آن شدند که هیچ نماینده ای از مجلس ایران نتوانست در حتی کنفرانس صلح پاریس شرکت کند و حقوق ملّت ایران را مطالبه نماید. کشور به حال هرج و مرج و بی قانونی رها شد، در همین دوره اینان انواع و اقسام جوخه های مرگ را تشکیل دادند تا به قول بهار فضا را برای یک کودتای نظامی مهیا کنند. در آن زمان چنین امری ممکن نشد، اما اندکی بعد به سال ۱۲۹۹ همین گروه، مقدمات کودتای رضا خان را فراهم آوردند.

درست در دوره جنگ اوّل جهانی بود که همین عده بر بحران های اجتماعی هم دامن زدند. یکی از وحشیانه ترین این اقدامات کمک به گسترش قحطی بزرگ سال های ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۸ بود. در این سال ها هر گاه دولتی روی کار می آمد تا این بحران شوم را مهار سازد، اعضای این گروه به حرکت در می آمدند و به قیمت نابودی حدود نیمی از جمعیت کشور بر اثر گرسنگی، اهداف ضدملی خود را پیش می بردند. این ایام با اشغال اکثر مناطق کشور به دست دشمن خارجی مقارن بود، اما این گروه به هر نحو ممکن تلاش می کرد مانع برقراری ثبات و آرامش در کشور شود. در آن سوی زمامداران و حکام نالایق محلی، دمار از روزگار مردم در می آوردند و سنگدلانه آنان را مورد آزار و شکنجه قرار می دادند. هیچ نهادی نبود تا به فریاد مردم برسد، مجلس تعطیل بود و اگر چه در دوره نخستِ ریاست وزرایی وثوق الدوله انتخابات برخی نواحی و به طور خاص تهران برگزار شد، اما تشکیل مجلس چهارم بعد از گذشت بیش از چهار سال از برگزاری انتخابات آن و بیش از پنج سال بعد از تعطیلی مجلس سوّم؛ زمانی تشکیل شد که قداره بندان قزاق بر مقدرات مردم تسلط یافته بودند.

پیش از این به دنبال وقوع انقلاب بلشویکی روسیه؛ انگلستان قصد آن کرده بود

تا ایران را چون لقمه ای آماده ببلعد و آن را در کانون منافع دنیای سرمایه سالاری قرار دهد و به ویژه به دنبال ناکامی قرارداد ۱۹۱۹ وثوق الدوله، هزینه امنیت سرمایه های شرکت نفت انگلیس و ایران را از کیسه ملت ایران تأمین و تضمین نماید. این گروه اخیر الذکر البته از دوره ناصرالدین شاه قاجار در تکاپویی مستمر و مداوم بودند و در آن شرایط تاریخی و به دنبال خروج اولیه و کوتاه مدت روسیه از عرصه رقابت های نظامی و سیاسی بر سر ایران؛ و درست در شرایطی که حکومت جدید مشغول دفع ضد انقلاب داخلی خود بود، راه را از هر جهت هموار دید و با کوبیدن آخرین میخ بر تابوتِ بیمارِ محتضر مشروطه، مسیر صعود قزاق را بر سریر سلطنت ایران هموار ساخت. قوس نزولی مشروطه مقارن بود با قوس صعودی دیکتاتوری، یک سر این دیکتاتوری به گروه بحران ساز داخلی مربوط می شد و سر دیگر آن به حکومت هند انگلیس و صاحبان قدرت و ثروت در لندن.

ضربه کودتای سوم اسفند باعث شد مشروطه ناقص ایران که از فرط درد و رنج اقتصادی و اجتماعی به زانو در آمده و خم شده بود، به زمین درغلتد و در آبان ۱۳۰۴ با تغییر سلطنت تیر خلاص بر پیشانی آن شلیک شود. به واقع همان طور که حمله نادرشاه به هندوستان به دلیل ضعیف و ذلیل نمودن بیش از اندازه امپراتوری محتشم مغولان هند؛ زمینه تسلط کمپانی هند شرقی را بر آن کشور فراهم ساخت و کمپانی به آسانی از فرصت به دست آمده سود جست و موقعیت خود را در هند تحکیم نمود؛ کودتای رضاخان هم باعث گردید بقایای سرمایه سالاران مستقر در آن کشور که از مرده ریگ کمپانی هند شرقی ارتزاق می کردند، زمینه های تسلط نهایی خود را بر این مرز و بوم مستحکم سازند.

از این رو منشأ اصلیِ کودتای سوم اسفند را باید در فعالیت های دائم التزاید گروهی از سرمایه سالاران بریتانیا دانست که گردانندگان آن عبارت بودند از برخی اعضای کابینه لوید جورج مانند لرد ادوین مونتاگ وزیر امور هندوستان، لرد چلمسفورد نایب السلطنه هندوستان، سر وینستون چرچیل وزیر جنگ و منشی مخصوص نخست وزیر یعنی سر فیلیپ ساسون. از سویی سر هربرت ساموئل نخستین قیّم فلسطین بعد از خاتمه جنگ اول جهانی و پسر عموی ادوین مونتاگ همسو با برخی از محافل خاص ایرانی به نوعی در این کودتا دخیل بود.

اینـان بـدون اطلاع وزیر وقت امور خـارجه یعنی لرد ناتانیـل جورج کرزن و با هماهنگی بعضـی از اعضای سـفارت بریتانیا در تهران، کودتایی سازمان دادند که خشم وزیر را برانگیخت. ماهیت این کودتا چه بود؟ این پرسشی است که سعی می کنیم در حـد مقـدورات این رساله به آن اشاره نماییم. از دیر هنگام، حتی پیش از وقوع انقلاب مشـروطه و البته پیش از کشف نفت در ایران، عـده ای از انگلیسـی هـا بر این بـاور بودنـد که این کشور بایـد به نوعی اداره شود تـا به طور تمـام عیـار از نظر نظامی و سیاسـی در مـدار منـافع بریتانیـا واقع گردد و بتوانـد مرزهای شـرقی کشور را که همجوار با هندوسـتان بود صـیانت نمایـد و از تهـاجم نیروی ثالثی به این مرزها جلوگیری کنـد. وقتی انقلاب روسـیه اتفاق افتاد این سـیاست بیش از پیش کانون توجه گروه یـاد شـده واقع شـد. در این هنگـام دو سـیاست منفک از هم- اما نه الزاماً کاملاً متمایز- در بریتانیا شـکل گرفت: نماینـده یک سوی این سـیاست لرد کرزن وزیر امور خارجه بود که قرارداد وثوق الـدوله را به ایران تحمیل کرد و نماینـده دیگر آن کسانی بودند که کودتای سوم اسـفند را طراحی کردند. فضای بعد از مشـروطه بسـیار تیره و تار بود، علت قضایا در این موضوع نهفته بود که توده ایرانی ها درگیر در بحران هایی شدند که ناخواسـته به دام آن درغلتیدند، اما بحران سازان داخلی همسو با محافل یاد شده به خوبی می دانستند چه می کنند و کشور را به چه سمت و سویی سوق می دهند. ظاهر موضوع این بود که انگلستان از اسـتقرار دولت مسـئول و یک حکومت مشـروطه در ایران جانبـداری می کند، حال آنکه باطن موضوع به شـکلی دیگر بود. انگلیسـی ها از فرصت به دست آمـده بعد از مشـروطه ایران سود جسـتند تا حریف روسـی خود را از صـحنه تحولات کشور به کلی خارج سازنـد. اینان در صـدد بودنـد تا دولتی وابسـته به منافع امپراتوری بریتانیا را به قـدرت رسانند و هویّت ملّی ایران را تاراج کنند. یک رویِ این سـناریو تشکیل دولتی پادگانی در ایران بود که با پول ملّت ایران منافع یادشده را تضمین می کرد و روی دیگر آن تحقیر ایران و ایرانی بود. بنیـاد ایـدئولوژیک چنین حکومتی هم البته توجیه زور بر مبنـای محقق سـاختن عقـاید مجعـولی بـود که آبشـخور آن کمپـانی هنـد شـرقی و یـا محافـل خـاص مقیم هنـد و همسو بـا سـیاست هـای یادشـده بود. این ایدئولوژی مجعول، همانا باستان گرایی نامیده می شود.

مسئله ای دیگر هم وجود داشت، سیاست انگلیسی ها در دوره چهارده ساله بعد از مشروطه بی ثبات ساختن دولت ها و دامن زدن بر بحران های عدیده اقتصادی و اجتماعی بود. ماهیت امر غیر از مسئله هندوستان، در وجود نفت ایران خلاصه می شد که کشف آن درست مصادف بود با ایام فتْرت مجلس اول و دوم؛ درست دو ماه بعد از کشف نفت، انگلیسی ها به عنوان حمایت از مشروطه و به واقع صیانت از منابع نفتی جنوب ایران که در انحصار آنان قرار داشت، از لشکرکشی به تهران توسط اردوی گیلان و بختیاری دفاع کردند. ویژگیِ وضعیت بی ثبات و هرج و مرج این بود که مردم و رهبران آنان از مبرم ترین نیازها و مشکلات کشور ناآگاه می شدند، درست در شرایطی که غوغای احزاب سیاسی و بحث بی حاصل اینکه مشروطه چیست در ایران جریان داشت - و البته هرگز هم معلوم نشد این مشروطه چیست - رنج، فقر و بی نظمی در کشور به اوج خود رسید.

وقتی دولت های ایران برای افزودن عایداتی هر چند ناچیز به بودجه اقتصاد ورشکسته کشور بر زغال و روده حیوانات و نمک مالیات می بستند، توجه نمی کردند که در خوزستان نفت کشور به یغما می رود. انگلیس سیاست دامن زدن به بحران ها را به این منظور تشدید می کرد تا کسی به مهم ترین مسئله کشور یعنی نفت توجهی نشان ندهد و البته همین طور هم شد؛ و این در شرایطی بود که دولت برخی سیاست های خود را در پوشش دروغین دفاع از مشروطه ایران عملی می کرد. اما وقتی روسیه با انقلاب، از صحنه رقابت های داخلی ایران خارج شد، برای تسلط تمام عیار بر کشور بهانه ای مناسب تر پیدا گردید: اگر انگلیسی ها پای خود را از ایران بیرون کشند، بلشویسم کشور را خواهد بلعید.

اگر در دوره مشروطه به دلیل حضور روسیه تزاری، سیاست بی ثبات کردن کشور برای پیشبرد اهداف اقتصادی سرلوحه کار بریتانیا قرار داشت، اینک باید در غیاب رقیب، دولتی وابسته روی کار می آمد. این دولت وابسته لزوماً می بایست متکی بر ارتشی متحدالشکل باشد که با قدرت نظامی اعمال حاکمیت نماید، در اینجا بود که ضرورت استقرار مرد قدرتمند را پیش کشیدند و گناه ناکامی ها را به گردن مشروطه ای که وجود خارجی نداشت، افکندند.

بهانه های لازم هم مهیا بود. اینان جنبش میرزاکوچک خان جنگلی را شاهد مثال

می آوردند، چرا که میرزا مانع رفت و آمد انگلیسی ها در منطقه شده و آشکارا حملات خود را متوجه سیاست های استعماری بریتانیا کرده بود. سر پرسی کاکس وزیرمختار وقت بریتانیا در تهران دائماً هشدار می داد اگر انگلستان نیروهای خود را از ایران خارج سازد، تهران به دست قوای کوچک خان خواهد افتاد. ادوین مونتاگ با این دیدگاه کاملاً موافق بود، او بر این باور بود که حتی نیروهای انگلیسی مقیم شرق ایران نباید احضار شوند، زیرا در چنین صورتی شرق ایران ظرف دو هفته به دست نیروهای بلشویک می افتد. اما حضور نیروهای انگلیسی در ایران مستلزم صرف بودجه هنگفتی بود که باعث نارضایتی گروهی از رجال بریتانیا می شد. درست در چنین شرایطی بود که قرارداد ۱۹۱۹ منعقد شد.

طبق قرارداد وثوق الدوله دولت انگلیس هزینه های تشکیل یک ارتش متحدالشکل ایرانی را متقبل می گردید. به دید جوزف چمبرلین وزیر خزانه داری دولت لوید جورج، انگلستان که خود از جنگی جهانگیر خارج شده بود و اینک با بحران های عدیده مالی دست و پنجه نرم می کرد، نمی توانست به طور دراز مدت این هزینه ها را بر عهده گیرد، اما در عین حال ایران باید در مدار منافع انگلستان حفظ می شد. چرچیل وزیر جنگ هم خطاب به چمبرلین نوشت: از ریخت و پاش بودجه ارتش انگلستان به دلیل شرایط ایران و بین النهرین ناراحت است و باید برای تقلیل این هزینه ها راهی پیدا کرد. آنچه بیش از همه در کنار مسئله هند خواب دیوان سالاران بریتانیا را آشفته می ساخت، نفت ایران بود.

وزارت دریاداری صریحاً خاطرنشان می ساخت نفت ایران مهم ترین منبع تهیه سوخت ناوگان نیروی دریایی انگلستان است. به تصریح دریاداری، غیر از نفت جنوب، منابع دست نخورده دیگری در ایران وجود داشت که انگلیس باید بر آنها تسلط می یافت؛ یکی از این منابع در نواحی شمالی ایران واقع بود که دریاداری حتی حاضر بود به قیمت اعزام نیروی نظامی آن را تحت تسلط خود درآورد. اما با وجود قوای میرزاکوچک خان این سناریو به رؤیا شباهت داشت. در اینجا بود که سناریوی دیگری شکل گرفت: کارمندان محلی سفارت انگلستان در تهران، توصیه کردند انگلستان باید از الیگارشی قاجار که حاکم بر ایران است، فاصله گیرد تا اعتماد برخی از محافل داخلی این کشور را به خود جلب نماید. بنابراین نورمن وزیرمختار

جدید انگلستان تصمیم گرفت نخست وزیر وقت- میرزاحسن خان وثوق الدوله- را به رغم حمایت شخص کرزن از او سرنگون سازد. تصمیم بعدی این بود که بین صفوف جنگلی ها اختلاف افکنند، این مأموریت بر عهده سردار فاخر حکمت نهاده شد؛ حکمت در انجام این مأموریت پیروز شد. از آن سوی تصمیم بر این گرفته شد تا جنبش شیخ محمد خیابانی در آذربایجان را که صبغه ای کاملاً ضدانگلیسی داشت در هم فروپاشند. راه حل قضیه بسیار آسان بود: باید تبلیغ می شد این افراد از مرام و مسلک بلشویسم حمایت می کنند، با اینکه هر دو تن در کسوت روحانیت بودند باید عده ای به ویژه در صفوف جنگلی ها، دست به اقداماتِ افراطی می زدند تا توده های مردم را از جنبش میرزا جدا سازند.

عده ای از مأمورین بومی انگلیسی ها در گیلان این مأموریت، یعنی ایجاد شکاف در صفوف جنگلی ها را عهده دار شدند. اندکی بعد از اختلاف افکنی سردار فاخر حکمت و دسیسه های بریتانیا، به روایت یحیی دولت آبادی خانه های مردم به تاراج رفت، اموال متمولین و ملاکین مصادره یا به آتش کشیده شد، به عنوان کمونیسم جان و مال و ناموس مردم مورد هجوم واقع شد؛ نهاد خانواده مورد حمله واقع شد و خلاصه اینکه فضایی از رعب و وحشت شکل گرفت تا ضرورت استقرار امنیت و حفظ نظم را با اتکا به یک دیکتاتور موجه سازند و این تحولات البته باعث انزوای کوچک خان گردید. این در حالی بود که میرزا از سوی دولت جدیدالتأسیس شوروی هم مهری نمی دید، به واقع او آمادگی داشت بعد از مدتی تجربه همکاری سست بنیان، راه نفوذ بلشویک ها را هم در شمال کشور مسدود سازد. از سویی از مدت ها قبل عنوان می شد قرارداد ۱۹۱۹ را که باعث نفرت ایرانیان از انگلستان شده بود باید ملغی ساخت، مضافاً اینکه این قرارداد بهانه ای برای تبلیغات ضدانگلیسی در ایران شده بود.

در این مقطع، استراتژی انگلیسی ها این بود که اگر شوروی شمال ایران را به اشغال خود درآورد، آنها با حمایت از شیخ خزعل و والی پشتکوه، پیمانی برای حفظ موجودیت خود و صیانت از منابع نفتی خوزستان منعقد سازند. اما نهایت آرزوی آنان استقرار دولتی بود که کاملاً در خدمت منافع امپراتوری باشد، با پول مردم ایران منابع نفتی را- که انگلیس متعلق به خود می دانست- حفاظت نماید و

البته مـانع بهـانه جویی شوروی برای اعمال نفوذ در ایران شود. راه حل موضوع به طور کلی در یک سـیاست خلاصه می شـد: استقرار دولتی دست نشانده با اتکا به قدرت نظامی برای حفظ منافع آنان در ایران. برای این منظور یک روزنامه نگار- به قول خودشان «بی سر و پا»- را بر این کار گماشتند و او هم کسی جز سیدضیاءالدین طباطبایی نبود.

سیدضـیاء جوانی جاه طلب بود که تلاش می کرد خود را به رأس هرم قـدرت نزدیک سازد، اما اعیان و اشـراف ایران به دیده تحقیر به او می نگریسـتند. احمـدشاه به شدت از وی متنفر بود و او را روزنامه نگاری حقیر و بی مبالات می دانست که تازه به دوران رسـیده است و می خواهـد برای دربـار وی نقش یک معلم مـدرسه را بازی کنـد. رضاخان همکار اصـلی سیدضـیاء در کودتا، از او هم حقیرتر بود. به دیـد وابسـته نظامی بریتانیا، رضاخان با اینکه از نفوذ زیادی در سـربازان خود برخوردار بود، اما فردی بی سواد و فاقـد دانش نظـامیِ متعـارف ارزیـابی گردیـد، به همین دلیـل در شـرایط عـادی ارجاع شـغلی فراتر از صاحب منصبی جزء دیویزیون قزاق به وی نامنـاسب تشـخیص داده شـد. بـا این وصف نورمن قصـد داشت این قزاق بی سواد را وارث نامشروع مشروطه ایران کند.

برای این اقـدام نیروی قزاق تحت فرمانـدهی رضاخـان از حمـایت مـالی بانـک شاهنشاهی- مهمترین ابزار تسلط سـرمایه مالی انگلسـتان بر ایران و نمایـنده الیگارشـی مـالی بریتانیا- برخوردار گردیـد. در اهمیت موضوع همین بس که این بانک شـعبه ای مهم در رشت داشت، بانـک شاهنشـاهی به مثـابه نمـادی از تسـلط سـرمایه مـالی بریتانیا بر ایران به هنگام جنبش میرزاکوچک خـان، یکی از نخستین اهـداف حملات جنبش جنگلی هـا بود. به واقع با پول بانک شاهنشاهی و دسـیسه های ریز و درشت و اختلاف در صـفوف جنگلی ها بود که رضاخان موفق شـد کوچک خان و نیروهای همراه او را شـکست دهـد. این پیروزی ها بعد از کودتا انجام شد و انگلیسـی ها آن را ضـربه ای خرد کننده بر شوروی ها تلقی کردند، امّا ضربه اصلی را بر یکی از مهم ترین جنبش های اسـلامی وارد کردنـد. از این به بعـد رضاخان بیش از پیش کانون توجه محافل انگلیسـی واقع شد و به بانک شاهنشـاهی اجـازه داده شـد وامی در اختیـار او قرار دهـد، زیرا به زعم آنـان وی مانع از این شـده بود تا تبلیغات کمونیستی در ایران

به جایی برسد؛ در حالیکه این سخن هیاهوی بیهوده ای بود که خود عامدانه به آن دامن می زدند تا اذهان را از مسئله اصلی یعنی استقرار دولت دست نشانده در ایران منصرف سازند.

در اینجا بود که نقشه های لازم برای مضمحل ساختن حکومت قاجار بیش از پیش سرلوحه کار قرار گرفت. رضاخان توانسته بود قوای قزاق خود را ابزار سرکوب مردم ایران و تضمین سرمایه گذاری بانک شاهنشاهی و شرکت نفت انگلیس و ایران سازد. نیرویی که او تشکیل داد، قادر نبود با هیچ دشمن خارجی مقابله نماید، کمااینکه سال ها بعد ارتش او به هنگام هجوم متفقین به ایران حتی بدون شلیک گلوله ای دود شد و به هوا رفت. اساساً قوای تحت فرماندهی او و برای این منظور خلق نشده بود، این ارتش برای آن شکل گرفته بود تا ثبات داخلی را به منظور تأمین سرمایه گذاری های بلند مدت نفتی انگلیس فراهم سازد. یک ضلع کودتای رضاخان مسئله نفت، ضلع دیگر آن دولتی نظامی با اتکا به قوّه قهریه و ضلع سوم آن سرکوب مردم بود. در این مسیر رضا خان تلاش کرد نهادی را که همیشه در مواقع ضروری از تمامیت ارضی کشور حمایت می کرد و با احکام جهاد راه تسلط بیگانگان بر شئون کشور را مسدود می ساخت، سرکوب سازد. این خیانت بارترین اقدام رضا خان بود. او نیرویی را که قدرت فزاینده ای در هدایت مردم جهت حفظ تمامیت ارضی کشور داشت، از میدان بیرون راند و نتوانست به جای آن هیچ نهادی را جایگزین سازد، به طوری که وقتی جنگ دوّم جهانی شکل گرفت و قدرت های بزرگ باز هم بی طرفی ایران را نادیده گرفتند و به این کشور لشکرکشی کردند، ارتش پوشالی او زودتر از همه سپر انداخت و فرار را بر قرار ترجیح داد. اگر سازمان روحانیت دست نخورده بود و اگر اینان از صحنه تصمیم گیری حذف نشده بودند، چه بسا می شد بار دیگر مانند زمان شورش علیه امتیازنامه رویتر، جنبش ضدرژی و انقلاب مشروطیت، مردم را به میدان کشاند. اما همان سیاست خائنانه دوره مشروطه که عامدانه و با اهدافی از پیش تعیین شده، می خواست اینان را از صحنه خارج سازد، دیگر باعث منزوی شدن روحانیت شده بود.

در این دوره بود که انگلیسی ها از رضاخان، این قزاق بی سواد، بیسمارک و میجی و پطرکبیر ساختند، او را تا حد نادرشاه افشار ارتقا دادند، شعرا در مدحش شعر

سرودند، خوانندگانی مثل عارف قزوینی به افتخارش کنسرت دادند و تصنیف مرغ سحر اجرا کردند و نسل دوم روشنفکران بعد از مشروطه مثل علی اکبر خان داور، علی دشتی و امثالهم زمینه های ایدئولوژیك استقرار او را بر سریر سلطنت مهیا ساختند. اینان از ضرورت «استبداد منور» سخن به میان آوردند، مشروطه و شعارهای آن را به باد سخره گرفتند، تجدد ایران را در گرو تسلط دیکتاتوری دانستند تا مردم را «به زور توسری» اروپایی کند، روزنامه هایی مثل مرد آزاد، نامه فرنگستان و شفق سرخ راه را برای فراگیر شدن این تفکر فراهم ساختند؛ مردم را ترساندند که اگر رضاخان برود غول کمونیسم ایران را خواهد بلعید و آنگاه دیگر نه نظم باقی خواهد ماند، نه امنیت و نه مذهب. عملاً از درون این پندارها نظریه دیکتاتور زورمند مرتجع زاده شد که کاملاً با سناریوی انگلیسی ها سنخیت داشت.

این گرایش البته ریشه ای پابرجا در خارج کشور داشت. در انگلستان چمبرلین وزیر خزانه داری و ستایشگر موسولینی همیشه می گفت اگر بنا باشد بین هرج و مرج و دیکتاتوری یکی را انتخاب کند؛ انتخاب او قطعاً دیکتاتوری خواهد بود، امّا وی نگفت در مورد ایران این سیاست های رسمی و غیررسمی انگلستان بود که باعث هرج و مرج به ویژه در دوره بعد از مشروطه شد و این همه برای آن صورت گرفت تا ضرورت استقرار دیکتاتوری در کشور را توجیه نمایند. در ایران وزیرمختار وقت انگلستان بعد از کودتا، یعنی سر پرسی لورن ویژگی های موسولینی را در رضاخان می دید و طرفه آنکه مطبوعات طرفدار سردار سپه همزمان به این توهم دامن می زدند.

امریکایی ها هم به کودتا با دیده تحسین نگریستند، به نظر آنان انگلستان با سیاست های خود در ایران می توانست محیطی مساعد برای سرمایه گذاری های کشورهای غربی بگشاید و ثبات و امنیت سرمایه را تضمین نماید. امریکا تلاش داشت از فضای به دست آمده برای گسترش نفوذ خود در ایران بهره برداری کند و به سیاست کلی خود که توسعه طلبی با هزینه های کم بود جامه عمل بپوشاند، اما این امر تا زمانی که رضاخان بر اریکه قدرت تکیه زده بود میسر نشد و اقدامات او نشان داد، تحلیل امریکایی ها تا چه میزان کودکانه و ساده انگارانه است. به این شکل بود که حکومتی بی ریشه را بر مردم ایران تحمیل کردند و مقدرات امور مردم را به دست مردی سپردند که با تحقیر و سرکوب مردم، برنامه های خود را عملی ساخت و روز

کـارزار از میـدان گریخت و کشور را به بیگانه سپرد، مردی که در برابر مردم خود گردن فرازی می کرد با کوچکترین ضـربه در برابر بیگانه سپر انداخت، این بود سرنوشت موسولینی، بناپارت، پطر کبیر، میجی و بیسمارک تحمیل شده به ملت ایران. این حادثه نشان داد، پوتین نادرشاه تا چه اندازه برای پای رضاخان گُشاد است!

درباره این رساله

هدف اصلی تحقیق حاضر این است تا ریشه ها، مؤلفه ها و عناصر این حادثه دهشت انگیز تاریخی را به نمایش گذارد. بدیهی است اگر بحث کودتا را به حادثه سوم اسفند ۱۲۹۹ منحصر نماییم از تحلیل ابعاد آن فروخواهیم ماند. به واقع کسانی که بدون در نظر گرفتن بسترهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسـی کودتا به تحلیل آن پرداخته انـد، بر نقش شـخص رضا خان تأکیـد نهاده اند. این رساله بر این باور است که برای انگلستان مهم نبود رضاخان قدرت را به دست گیرد یا فردی از قماش او؛ مهم این بود که حکومـتی بی ریشه بـا ایـدئولوژی مجعول خلق شود تـا پاسـدار منـافع آنـان باشـد. برای کالبـد شـکافی ابعـاد و ریشه هـای گونـاگون کودتـای یادشـده مـا نقطـه عطـف تحلیـل خـود را بر شـناخت جریـان بحران سـازی قرار داده ایم که ریشه در دوره مشـروطه داشـت و در کتـاب بحران مشـروطیت در ایران بـه آن پرداختـه ایـم. اینـک می خـواهیم فراز و فرود و نقـاط عطف تحرکات آن گروه را در دوره نُه ساله از اولتیماتوم روسیه تا کودتای سوم اسفند بررسی نماییم.

در فصل اول نشان داده ایم چگونه عـده ای خاص با برنامه ای مدوّن و کاملاً جهت دار، ایران را به وادی جنگ کشانیدند. در همین فصل انگیزه ها و اهداف ضدملی این گروه را بازشناسـی کرده ایم و ضـربات مهلک اینان را بر منافع ملی کشور توضیح داده ایم. بخشـی از این فصـل به قیـام دلاورانه مردم جنوب علیه انگلیسـی هـا اختصـاص دارد، با اتکا به منابع درجه اوّل همان زمـان، این جنبش را بررسـی کرده ایم. از سویی در این فصـل خواهیم دیـد که چگونه علمـای مقیم عتبـات بـا احکام و فتاوای خـود، مردم را به نـبرد علیه انگلیس فراخواندنـد و چگونه کسـانی که عملاًـ از گردونه تحولاـت رانـده شـده بودنـد، به هنگـام ضرورت بار دیگر پای به میدان نهادند و با فتاوای خود باعث شور و نشاط بین مردم شدند. این در حالی بود که همان

بحران سـازانی که پای بیگانه را به کشور کشانیدنـد، در موقع آزمون، پا به فرار گذاشـتند. قیام عشایر در اجابت به فرامین علما در همین فصـل بررسـی شـده است. مطـالب روزنـامه عصـر جدیـد در این فصـل به طور جامع مورد اسـتفاده واقع شـده و نقش مقالات این روزنامه در سرنوشت آتی مدیر آن- متین السلطنه- مورد بحث واقع شده است.

در فصـل دوم به بحثی جامع در مورد قحطی بزرگ سال های جنگ اشاره کرده ایم. در این فصل با اسـتناد به منابع موثق ابعاد این فـاجعه انسـانی را کالبدشـکافی کرده ایم و نقش انگلیس و روسـیه را در این بحران عظیم توضـیح داده ایم. بـا اینکه فاجعه یادشـده ابعـاد ملی داشت، امـا در منـابع تـاریخی کوچکترین اشـاره ای به آن نشـده است و یا اینکه به آسانی از کنار آن عبور کرده انـد. علـت امر ایـن اسـت که دست انـدرکاران این بحران همـان کسـانی بودنـد که بعـدها در دوره پهلـوی به مقامـات و مناصب عدیـده دست یافتنـد، زیرا آنان تاریخ آن دوره را نوشـته اند و بدیهی است که از کنار آن به سادگی عبور نمایند. این فصل همه مستند است به مطالب روزنامه های نوبهار، ستاره ایران، رعد، زبان آزاد و سایر جراید این زمان. از سویی ریشه های بحران نان و عوامل ذی مدخل در آن از دوره مشروطه به بعد، با اتکا به روزنامه های شرق، برق، رعد، آفتاب و دیگر نشریات بررسـی شـده است. بـدون تردیـد این فصل یکی از دشوارترین تحقیقات به شـمار می آیـد، زیرا هیچ منبع در دسترسـی وجود نـدارد. نگارنده به هنگام اتمام تدوین این فصل، به کتاب ارزنده دکتر محمدقلی مجد به زبان انگلیسـی با عنوان قحطی بزرگ و نسـل کشـی در ایران دسترسـی پیـدا کرد، امـا واقعیت این است که این کتـاب هم نتوانسـته است ابعاد فاجعه را به نحو کامل نشان دهـد. ویژگی تحقیق نگارنـده این است که ارتباط بحث قحطی را با احزاب سیاسـی، شخصـیت ها و تحولات بین المللی کشف کرده، بنـابراین عمیق تر از اثر ارزشـمند دکتر مجـد به موضوع پرداخته است. این فـاجعه به واقع یکی از بسترهای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ بود، امـا کسـانی که در بحران یاد شـده دخالت داشـته انـد، عامـدانه از این بحران به منظور دسترسـی به اهـداف سیاسی بهره برده و کار را به کودتای ۱۲۹۹ ختم کرده اند.

لازم به یادآوری است که رعد در مطبعه روشنایی چاپ می شد. از سال هفتم،

روزنامه رعد به نام «روزنامه یومیه ملّی مستقل الافکار» معرفی شد و این مضمون بالای صفحه اوّل آن درج گردید؛ بعداً آیه «لیس للانسان الا ما سعی» را بالای روزنامه نوشتند. در سال های بعد رعد در مطبعه برادران باقرزاده یا باقروف چاپ می شد، برادران باقروف بهائی بودند و نخستین بار اسناد وزارت خارجه انگلیس موسوم به کتاب آبی را منتشر کردند. ویژگی رعد این بود که تاریخ میلادی را فقط در ستون تقویم خود می نوشت و در صدر روزنامه تاریخ های هجری قمری و هجری شمسی را درج می کرد. مقالات سیاست عمومی رعد به قلم گاسپار ایپکیان بود، خود رعد می نوشت: در قرائت مقالات مهم راجع به سیاست عمومی به قلم گاسپار ایپکیان غفلت نکنید، پیش بینی ها و مطالعات این محرر زبردست را مغتنم شمارید. ایپکیان مقالاتش را اغلب در مورد جنگ اوّل جهانی و اوضاع بین المللی به رشته تحریر درمی آورد.

در فصل سوم، احزاب سیاسی این دوره را به بحث گذاشته ایم و البته تأکید عمده بر گروه نوظهور دمکرات های ضدتشکیلی است. این بحث هم تماماً تازگی دارد و حتی در کتاب تاریخ احزاب سیاسی ملک الشعرای بهار، ابعاد موضوع و اهمیت آن به درستی کاویده نشده است؛ با این که ایشان خود از ناظرین اوضاع و یکی از طرفین دعوا بوده است. اهمیت این فصل در آن است که ارتباط گروه ضدتشکیلی با بحران نان، ظهور و سقوط پی در پی کابینه ها، نقش آنان در تزلزل و عدم ثبات کابینه ها، ممانعت اینان از تشکیل مجلس و اهدافشان از این موضوع و به طور کلی نقش گروه یادشده در تعمیق بحران ایران را به بحث گذاشته است. در این فصل نشان داده شده که این گروه با همان تیم مورد نظر ما در هندوستان، هم جهت و همسو بوده است و اینان چگونه مانع تجدید فعالیت حزب که اینک زیر سیطره گروه معتدل قرار داشت و بحث ضرورت راه اندازی مجدد آن از اسفند ۱۲۹۵ داغ شده بود، می شدند.

بدون تردید وجه ممیزه رساله حاضر فصل چهارم آن است که به کمیته مجازات و عملیات آن اختصاص دارد. تاکنون در مورد کمیته مجازات سخن فراوان گفته شده است؛ عده ای به غلط این گروه آدمکش را انقلابی نام نهاده اند، برخی آنان را گروهی عدالت طلب ارزیابی نموده اند، گروهی بر این باورند که واقعاً اینان در صدد

مجازات خائنین بودند؛ اما واقعیات تاریخی خلاف این داوری هاست. تاکنون هیچ اثر جدی که ابعاد و اهمیت این جوخه ترور را معرفی نموده باشد، منتشر نشده و در دسترس نیست. در این فصل با اتکا به منابع اصلی که عبارتند از روزنامه ها و اسناد این دوره؛ تلاش کرده ایم علل و انگیزه های تشکیل کمیته مجازات را بررسی کنیم و اهداف و دست های پشت پرده این تشکیلات را معرفی نماییم. ارتباط اعضای کمیته مجازات با بحران نان و قحطی بزرگ، نقش آن در بی ثبات کردن اوضاع سیاسی کشور، نقش برخی از دولتمردان در شکل گیری این تشکیلات و موارد ریز و درشت و بسیار مهم فراوانی در این فصل مورد بحث و بررسی واقع شده اند. در این فصل نشان دادهایم همان طور که در دوره مشروطه، جوخه های ترور ابزار اجرایی اهداف ضدملی گروه افراطی دمکرات ها بود، در دوره مورد بحث، کمیته مجازات ابزار عملیاتی گروه ضدتشکیلی بوده است. اهداف کمیته مجازات به طوری که بهار می گوید، گسترش رعب و وحشت و تولید هراس به منظور انجام یک کودتا بود، کودتایی که آن زمان به هر دلیلی محقق نشد امّا زمینه را برای کودتای رضا خان فراهم ساخت. نکته مهم این است که اغلب عوامل مرتبط با کمیته مجازات، در دوره رضاخان به مناصب مهمی دست یافتند و البته دست های سیاسی پشت پرده آن، مسئولیت های بسیار مهم تری را بر عهده گرفتند. این دست های پشت پرده همانهایی بودند که مانع از تشکیل مجلس می شدند، بر بحران ها دامن می زدند، در مردم وحشت بر می انگیختند و همین که به منظور اصلی خود دست یافتند، راه را برای صعود دیکتاتور بر سریر سلطنت هموار ساختند. بنابراین به دید نگارنده اهمیت کمیته مجازات بسیار فراتر از آن چیزی است که تاکنون گفته و یا شنیده شده است.

در فصل پنجم اشاره ای به دوره جدید روابط ایران و روسیه بعد از انقلاب شده است. هدف این فصل این است که نشان دهیم اگر وثوق الدوله در چارچوب منافع ملی کشور نگاهی واقع بینانه به تحولات داشت، می شد از شرایط جدید به نفع استقلال و تمامیت ارضی کشور بهره برد. امّا به هر دلیلی این کار انجام نشد و از فرصت به دست آمده بهره برداری به عمل نیامد. به دید ما سیاستمدار کسی است که بتواند از امکانات پیش رو در راستای مصالح کشور بهره برداری کند، با این تعریف وثوق نتوانست از امکان به دست آمده سود جوید و با این غفلت راه را برای انعقاد

قرارداد ۱۹۱۹ هموار ساخت.

در فصل ششم مباحث مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ بحث و بررسی شده است. ما مخالفین داخلی و خارجی قرارداد را دسته بندی کرده ایم و نشان داده ایم مخالفت ها در درجه نخست از خود انگلیس آغاز شد. تبار مخالفین و موافقین قرارداد را در انگلیس در همین فصل معرفی کرده ایم، نشان داده ایم این مخالفین دغدغه حفاظت هند را داشتند، بین اینان با دستگاه رسمی دیپلماسی بریتانیا که سکاندارش لرد کرزن بود اختلاف نظر وجود داشت، یک سوی این اختلاف نظرها منجر به انعقاد همین قرارداد شد و سوی دیگرش به کودتای سوم اسفند رضاخان انجامید. نیز نشان داده ایم انگیزه های همه مخالفین قرارداد از سنخی واحد برخوردار نبوده است، به طور مثال سیدحسن مدرس هرگز جز به منافع کشور نیندیشید، او این قرارداد را از آن حیث که مغایر مصالح ملی بود به باد حمله گرفت و محرک او انگیزه های شخصی نبود کما این که شایعه دریافت رشوه توسط وثوق الدوله را هرگز نپذیرفت و به هنگام ضرورت در مجلس پنجم مردانه از او دفاع کرد؛ با اینکه با آن اقدامش مخالف بود. اما گروه دیگر انگیزه های خاص خود را داشتند، اینان همان مرتبطین کمیته مجازات و گروه ضدتشکیلی بودند که هر بحرانی را برای نیل به مقصود مورد استفاده قرار می دادند. این گروه البته به شدت با سیدحسن مدرس مخالف بودند و حاضر نمی شدند رهبری او را در جنبش علیه قرارداد به رسمیت بشناسند، زیرا اهداف دیگری داشتند که با کودتا محقق شد. در این فصل به نقل از جراید آن زمان، به طور مشروح از دلایل ضدیت این گروه دوّم با وثوق پرده برداشته ایم و اهمیت موضع گیری مستقل مدرس را باز کاویده ایم. نیز از فرامین علمای مقیم بین النهرین در مخالفت با قرارداد سخن به میان آورده ایم و اثبات کرده ایم که مواضع این گروه از علما که احمدشاه را به دلیل این قرارداد مورد نکوهش قرار دادند، با مواضع گروه دیگری که قرارداد را به باد حمله گرفتند از بنیاد تفاوت و تمایز داشت. سخن در این نیست که قرارداد وثوق مغایر منافع ملی بود یا نه – که بود- سخن در این است که مخالفین قرارداد همه انگیزه های ملی نداشتند و عده ای از آنان به دنبال اجرای سناریوی خاص خود بودند؛ حال آنکه علمای مقیم بین النهرین و سیدحسن مدرس از موضع انگیزه های دینی و ملی با این قرارداد مخالفت کردند، زیرا آن را باعث

تسلط بیگانه بر مقدرات امور کشور ارزیابی می کردند. این بخش از رساله حاضر، هم از این حیث که نگاهی جدید به قرارداد ارائه می دهد و هم از این حیث که آن را در بستری بین المللی ارزیابی می کند، تازگی دارد. ارجاع به مطالب روزنامه های آن زمان و تحلیل بیانیه بسیار مهم وثوق از ویژگی های این فصل است، وثوق در بیانیه خود نشان داد، مخالفین او از گروه ضدتشکیلی چه اهدافی را تعقیب می کنند. از سویی موافقین قرارداد هم یکدست نبودند، ملک الشعرای بهار به عنوان مدافع قرارداد آن را در آن شرایط تاریخی مفید ارزیابی می کرد، حال آن که پادوی سفارت انگلیس یعنی سیدضیاء برای خوشامد بریتانیا از آن قرارداد دفاع نمود. وقتی هم دید این قرارداد عملاً ـ غیرقابل اجراست، آلت فعل رضاخان و تیم مافیای سفارت انگلستان شد؛ هنگامی هم که مأموریت خود را انجام داد به دسیسه رضاخان و گروه مدافع او، سقوط کرد و بلافاصله از کشور خارج شد.

فصل هفتم به بحث خزعل و خدمات او به منافع امپراتوری بریتانیا اختصاص دارد، در این فصل تبار خزعل و پیوندهای او با انگلیس و رجال مقیم تهران را به بحث گذاشته ایم. این فصل را برای آن آورده ایم که یکی از سناریوهای بریتانیا تجزیه ایران و سپردن هر بخش به دست یکی از عوامل خودشان بود، طبق این طرح خزعل می بایست حاکم دست نشانده بریتانیا در خوزستان می شد. این سناریو هم در داخل و هم خارج ایران به ویژه در هند و خود لندن مخالفینی داشت. به دنبال بحث خزعل، واپسین فصل را که چکیده تمام مباحث این رساله است، ارائه کرده ایم که مربوط به کودتای سوم اسفند است.

در فصل هشتم که به کودتا اختصاص دارد، باز هم دست های پشت پرده داخلی و خارجی را کاویده ایم. در این فصل علل و انگیزه های کودتا را تحلیل و تبیین نموده ایم و جایگاه رضا خان را در سلسله مراتب تحولات این زمان به بحث گذاشته ایم. ویژگی این فصل این است که نشان داده شده کودتا با کدامین تفکر در انگلستان و ایران قرابت دارد و نتیجه بلافصل کدامین نقشه هاست؟ به نظر ما کودتا نقطه عزیمت چهارده سال تلاش گروه بحران ساز داخلی و مخالفین سیاست رسمی بریتانیا در قبال ایران بود. کودتا نِعم البدل قرارداد ۱۹۱۹ بود، زیرا اهداف قرارداد را با امکانات ایران و نه انگلیس عملی ساخت، با این تفاوت که بنیاد حکومت را هم

دگرگون نمود و ضـامن اجرایی آن را دیکتـاتوری لجـام گسـیخته رضا خان قرار داد. در همین فصل نشان داده ایم برای انجام کودتا چگونه مردم را عامدانه از جنبش جنگل ترسانیدند و آخرین سـنگر مقاومت علیه انگلسـتان را متلاشـی کردند. نکته این است که عوامـل فروپاشـی جنبش جنگـل هم بقایای کمیته مجازات و گروه ضدتشـکیلی بودنـد، احسان الله خان دوسـتدار تنها یکی از اینـان بود. به موازات سـرکوب جنبش جنگـل، قیام شـیخ محمـد خیابانی را هم در خون فروخوابانـدنـد، این کار هم به دست یکی از عوامـل بحران هـای متوالی ایران یعنی مخبرالسـلطنه هـدایت انجـام شـد. همزمـان بـا این تحرکـات کمیته آهن و زرگنـده را تشـکیل دادنـد که اعضـای عمـده آن همـان گروه بحران سـاز مورد اشـاره این رسـاله انـد. همان طور که در دوره مشـروطه بین زرگنـده و تحولات شـمال ایران ارتباطی منسـجم وجود داشت و عامل این ارتباط میرزاکریم خان رشتی بود، این بـار هم کمیته زرگنـده از تهران بـا جنبش جنگـل در شـمال از طریق میرزاکریم خـان رشتی پیونـد می یـافت، این فرد همراه با بعضـی از اعضای خانـدانش نقش مهمی در فروپاشـی جنبش جنگل داشت. کمیته زرگنده که نقطه تلاقی گروههای انگلوفیل بود، راه را برای کودتـای سوم اسـفند هموار سـاخت. مـا نشـان داده ایم چه رجـالی در پشت پرده کودتـا بوده انـد، دست های هـدایت کننـده انگلیسـی آنهـا متعلق بـه چه کسـانی بـوده و چگـونه این عـده بـا کودتـای یادشـده و فراهم آوردن زمینه هـای دیکتـاتوری رضاخان به آرزوی دیرینه خود نایل آمدنـد. پس گروه بحران ساز از دوره مشـروطه تا آن زمان در سودای اجرای مشـروطه نبودنـد، غـایت آمـال آنـان دیکتـاتوری فردی مثـل رضاخـان بود. همین گروه بعـدها عمـدتاً عوامل اجرایی حکومت رضاخان شدند و نشان دادند به چه میزانی با مافیای جهانی سنخیت و همسویی داشته اند.

نکته بسیار مهمی که از آن غفلت شده، نقش کودتای سوم اسفند در تحت الشعاع قرار دادن جنبش های اسلامی بین النهرین، مصـر، هندوسـتان و ترکیه است. اگر به خـاطرات ادوین مونتـاگ و نیز کتـاب هارولـد نیکلسون، زنـدگینامه نویس رسـمی لرد کرزن نظری افکنیم، مشاهده می کنیم یکی از هشدارهای همیشگی مقامات حکومت هند انگلیس، به نهضت های اسلامی این مناطق اشاره داشته و نشان می دهد، قرارداد ۱۹۱۹ چگونه احساسات دینی مردم را جریحه دار کرده است. مونتاگ بر این باور

بود که باید این جنبش ها را جدی گرفت، تمهیدی اندیشید تا مانع تعمیق این نهضت ها گردید و البته به نظر ما کودتای سوم اسفند به بهترین وجه ممکن این اندیشه را محقق ساخت. به عبارت بهتر با کودتای سوم اسفند، اذهان از مقوله جنبش های روشنگرانه اسلامی به سوی هدفی کاملاً فرضی یعنی خطر کمونیسم هدایت شد. انگلیسی ها خود دشمنی فرضی خلق کردند تا کشورهای اسلامی را که هیچ بستر و زمینه ای برای گسترش کمونیسم نداشتند تحت الشعاع قرار دهند. غرب و به ویژه انگلستان به دشمنی نیاز داشت تا برای بسط سیطره و هژمونی خود مردم را از آن بترساند و البته چه دشمنی بهتر از رژیم تازه تأسیس شوروی. در متن کتاب خواهیم دید که گروه مونتاگ- چلمسفورد تا چه اندازه به بحث تظاهرات دینی مردم هند و ترکیه حساسیت نشان می دادند و چگونه لرد مونتاگ آرزو داشت گروهی غیر از مسلمانان قدرت را در ایران قبضه کند.

فصول این رساله مثل رشته زنجیر به هم متصلند، منظور این است که فصول کتاب را باید در کلیت خود مورد ارزیابی قرار داد، لیکن همین جا لازم به توضیح است که در عین حال، هر فصل هویت خاص خود را دارد. تلاش بر این بوده که ضمن توجه به سلسله حوادث تاریخی، تمهیدی اندیشیده شود تا اگر خواننده ای به موضوعی خاص در این رساله علاقه مند بود و به هر دلیلی نتوانست تمام کتاب را مطالعه کند، بتواند در چارچوب علایق خود از بخش های منتخب بهره برد.

درباره منابع

منابع این کتاب متعدد و متنوعند و البته هر کدام از آنها اهمیت خاص خود را دارند. منابع اصلی ما در تدوین این رساله در درجه نخست روزنامه های دوره بعد از مشروطه تا کودتای سوم اسفند است و در درجه بعد اسناد انگلیسی و ایرانی. شاید برای کسی که با روزنامه های دوره مشروطه آشنایی نداشته باشد، اهمیت موضوع چندان روشن نباشد و ناگزیر از توضیحی مختصر هستیم. معمولاً مورخان بر اسناد تأکید بسیاری دارند، عُمده تلاش آنها مستند کردن تحقیقات خود به اسناد است. گفتنی است اولاً اهمیت اسناد یکسان نیست، ثانیاً در کشورهایی مانند انگلستان اسناد به صورتی کاملاً گزینش شده در اختیار محققین قرار می گیرد و نمی توان ابعاد

یک حادثه تاریخی را از درون آنها کشف کرد. اما روزنامه ها چنین نیستند، ارباب جراید در راستای ابراز نظرات خود، نیز در پرتو رقابت های شخصی و سیاسی و حزبی، اکثراً رازهایی افشا کرده اند که به هیچ وجه در اسناد یافت نمی شود. به طور مثال تنها در روزنامه نوبهار است که می توان به راز تشکیل مجازات وقوف یافت و ارتباط آن را با دمکرات های ضدتشکیلی روشن ساخت. «زبان آزاد»، اطلاعات بسیار جالبی در مورد قحطی بزرگ و کمیته مجازات دارد، «رعد» راز بزرگی را افشا کرده و آن اینکه دولت مستوفی تعمداً پای قدرت های بزرگ را به ایران کشانید، همچنین رعد در راستای اختلافات سیاسی خود با رقبا، نقش برخی رجال سیاسی را در بحران های این دوره برملا ساخته است؛ نامه وثوق را جز در روزنامه رعد و نیز مقالات سیدضیاء در توجیه قرارداد ۱۹۱۹ را در هیچ سند دیگری نمی توان یافت. «ستاره ایران» نشان می دهد غوغاسالاران چگونه مانع ثبات وضع سیاسی می شدند، این روزنامه حلقه های تو در توی بحران سیاسی را به خواننده نشان می دهد، «عصر جدید» با مقالات آتشین خود نشان می دهد چگونه تندروان این ایام با اعمال خود استقلال کشور را به باد فنا می دادند و اهداف خود را در پس شعارهای شبه انقلابی می پوشاندند. مقالات عصر جدید، راز قتل مدیر آن را هم نشان می دهد، به همین سیاق سایر نشریات نقش مهمی در روشن شدن ابعاد فضای سیاسی کشور دارند و به صورت قسمت های یک معمّا برهه های مختلف این عصر را معنا می کنند. کوکب ایران، بامداد روشن، ارشاد و پروردین هرکدام در روشن ساختن فضای سیاسی- اجتماعی ایران این عصر بسیار مهمند. البته دسترسی به این روزنامه ها و مطالعه آنها حوصله بسیار می طلبد و باید کنجکاو بود و پیگیر. علاوه بر این تنها بخشی از منابع قابل دسترسی اند. دسترسی به دوره کامل روزنامه ها در مرکزی واحد غیرممکن است، محقق باید افتادگی ها و نقائص را با مراجعه به اشخاص حقیقی و حقوقی جبران نماید. با همه این اوصاف بخش معظم رساله حاضر بر اساس مطبوعات انجام شده است، سرمقاله ها، تحلیل ها و اخبار این روزنامه ها برای نگارنده بسیار مهیج بوده و او را با اهمیت این دوره تاریخی بیش از پیش آشنا نموده اند. دسترسی به بخشی از روزنامه ها محصول تلاش هفده ساله نگارنده است.

اسناد ایرانی و انگلیسی به طور قطع نقش مهمی در روشن ساختن ابعاد تاریخ

معاصـر ایران دارند، اما در این زمینه هم نقصی بزرگ وجود دارد: مراکز اسنادی ایران پراکنده اند، محقق به درستی نمی داند کدام سند در کدام مرکز اسناد قابل دسترسی است.

البته دسترسـی به اسـناد خـارجی ساده تر است. اسـنادی که در ارتباط با قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای سوم اسـفند در تحقیق حاضر اسـتفاده شـده، در بایگانی های مرکز اسـناد وزارت خارجه، مؤسـسه مطالعات و پژوهشـهای سیاسـی و مؤسـسه مطالعات تاریخ معاصـر ایران قابل دسترسـی اند. نگارنده از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۷ کپی گزیده اسـناد وزارت خارجه انگلسـتان و اداره هند را در مؤسـسه مطالعات و پژوهشـهای سیاسـی و مؤسـسه مطالعات تاریخ معاصر ایران بررسی کرد. دوازده جلد از این اسناد مربوط به دوره مشروطه تا قرارداد ۱۹۱۹ است و یک جلد آنها مربوط به اسناد اداره هند. اما اسناد وزارت امور خارجه غنی ترند با اینکه هنوز کاملاً فهرست برداری نشـده و تـدوین نگردیـده انـد. اسـناد وزارت خارجه بریتانیا همانهایی اند که با عنوان عمومی FO (Foreign Office) شـناخته می شوند. اسناد وزارت امور هند بریتانیا (India Office) در این دفتر چندان مورد اسـتفاده واقع نشده اند، زیرا به هنگام تدوین این رساله استفاده از آنها عملاً ناممکن بود. اما اسناد وزارت جنگ WO یا همان (War Office) که در نزد اهل تحقیق شهرت دارند، ظاهراً موجود نیست و باید آنها را در لندن جست. البته این نقیصه جدّی نیست، زیرا سیروس غنی که این اسناد را کاویده، نوشته است از درون این اسناد نمی توان به ماهیت کودتا پی برد. اسناد ایرانی مورد استفاده، عمدتاً در کتاب بحران مشروطیت در ایران آمدهاند، در این کتاب از باقی اسناد به ویژه اسناد مربوط به جنبش جنگل و کودتای سوّم اسـفند چنـدان اسـتفاده ای نشـد، هر چنـد به هنگام تدوین این رساله اطلاعات آنها مورد اسـتفاده واقع گردید. اسناد وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران هم در زمینه روابط با امریکا و هم چنین بحث نفت شمال بسیار آموزنده اند، البته نگارنده از این اسـناد هم در کتاب دیگری با عنوان ایالات متحده و نخبگان سیاسـی ایران استفاده کرده و در این رساله از تکرار آنها اجتناب شد، لیکن روح و مضـمون آن اسـناد را در بحث مربوط به شـرکت استانداراداویل در رقابت با شرکت نفت انگلیس و ایران و عکس العمـل لرد کرزن در برابر تحرکـات آن شـرکت امریکـایی در فصل مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ می توان یافت.

اگر در تحلیل وقایع و یا اطلاعات تاریخی خلائی وجود داشت، تلاش شد این خلأ با کتاب های منتشره جبران شود. به طور نمونه کتاب های خاطرات در این ارتباط جالب توجه بودند، اسناد منتشر شده، تک نگاری ها و مقالات نیز در تدوین این رساله استفاده شده اند.

گفتیم مهم ترین منبع برای تحقیق در باب تحولات دوره مشروطه به بعد جراید و روزنامه ها هستند، اهمیت موضوع هنگامی بیش تر خود را نشان می دهد که دریابیم بسیاری از کتاب هایی که با نام خاطرات منتشر شده اند، به واقع رونویسی از روزنامه های همان زمان به شمار می آیند. به طور مثال می توان از خاطرات مورخ الدوله سپهر و روزنامه خاطرات عین السلطنه نام برد. بخش عمده خاطرات مورخ الدوله که در کتاب ایران و جنگ بزرگ منتشر شده اند، به واقع نقل مطالب روزنامه های ایران، ارشاد، رعد، عصر جدید و پروردین هستند. نکته مهم این است که مورخ الدوله در نقل حوادث تاریخی زمان وقوع وقایع را اشتباه درج کرده، بعلاوه این که مطالب خود را سال ها بعد از وقوع حادثه نقل نموده است. این نکات را وقتی می توان متوجه شد که به اصل منبع مورد استناد مورخ الدوله که همان روزنامه ها هستند، دسترسی وجود داشته باشد. نگارنده در تدوین برخی فصول این رساله، از جلدهای پنجم تا هفتم روزنامه خاطرات عین السلطنه استفاده کرد، اما بخش های مهم این مجلدات به واقع رونویسی از مطالب جراید است. دلیل امر هم البته واضح است، عین السلطنه در این زمان مقیم الموت بود و اطلاعات خود را از حوادث تهران عمدتاً از روزنامه ها به دست می آورد. اما در عین حال او مشاهدات جالب توجه و نیز اشارات و کنایه های مفیدی دارد که برای مورخین و محققین آموزنده است. نگارنده در برخی موارد که دست یابی به شماره ای خاص از روزنامه ای خاص، غیرممکن بود؛ به مطالب نقل شده از روزنامه ها در کتاب عین السلطنه ارجاع داده است، البته این موارد از انگشتان یک دست هم تجاوز نمی کند.

برخی توضیحات ناشران خاطرات عین السلطنه هم البته اشتباه است، به طور مثال در جلد ۶، ص۴۳۲۲ خاطرات عین السلطنه، با اینکه در متن خاطرات از دو سلیمان میرزا نام برده شده و خود مصححان این خاطرات در کروشه به دنبال اسم میرزاسلیمان خان معاون وزیر مالیه نوشته اند «میکده»، اما درست در همان سطر وقتی

عین السلطنه از «سلیمان میرزا لیدر دمکرات ها» نام می برد، در پاورقی نوشته اند: «نام خانوادگی او میکده است[!]» حال آن که اکثر مورخان می دانند لیدر دمکرات ها سلیمان میرزا اسکندری بود و نه سلیمان خان میکده. نیز اغلاط فاحش در خاطرات عین السلطنه زیاد است، مثلاً در ص ۴۹۰۹ نام ژنرال کورنیلوف مشهور که می خواست کرنسکی را براندازد و امپراتوری را احیا کند، «کورنیکوف» نوشته شده است. نقص بزرگ خاطرات دائره المعارف گونه عین السلطنه این است که نه فهرست تفصیلی دارد و نه اعلام. بنابر این اگر محققی به دنبال موضوع یا مطلب یا شخص خاصی می گردد، باید سراسر این کتاب ده جلدی را تورق نماید، کتابی که هزاران صفحه را به خود اختصاص داده است. این موضوع باعث شده اهمیت کتاب در نزد اهل تاریخ کمتر شناخته شده باشد.

در مقایسه با خاطراتی از این دست، بدون تردید روزنامه خاطرات سیدمحمد کمره ای فوق العاده مهم است. کمره ای رهبر گروه ضدتشکیلی بود، بخش عمده خاطرات او تحولات اجتماعی ایران و بحران های گریبانگیری مثل قحطی نان، بحث های گروه ضدتشکیلی، جنبش جنگل، جنبش علیه قرارداد ۱۹۱۹ و مباحث مهمی در باب کمیته مجازات را پوشش داده است. این خاطرات در روز وقوع واقعه نوشته شده اند، اما دو فراز مهم تاریخ معاصر ایران در آن ناگفته مانده است: اوّلین دوره فعالیت های کمیته مجازات و تحولات بعد از کودتای سوّم اسفند. در این کتاب اطلاعات بسیار مهمی در مورد کریم دواتگر نقل شده و نشان می دهد او توسط گروه وثوق الدوله اجیر شده بود. کتاب کمره ای نشان می دهد برخلاف روایت مشهور، قتل او نه به دلیل افشاگری علیه کمیته مجازات، بلکه به دلیل تحت فشار قرار دادن گروه ضدتشکیلی برای راه اندازی مجدد حزب دمکرات بوده است. در مورد قتل متین السلطنه و منتخب الدوله و احمد خان صفا، مطلب قابل توجهی در این خاطرات وجود ندارد، لیکن شخص کمره ای حتی زمانی که اعضای تشکیلات در زندان بودند با آنها تماس داشت.

خواندن کتاب کمره ای برای خواننده معمولی بسیار کسالت آور است، زیرا فعل و فاعل و مفعول به هم ریخته و نثر در اغلب موارد غیرقابل فهم است مگر اینکه خواننده پیش تر اطلاعی از موضوع مورد اشاره داشته باشد. جملات تلگرافی است و

اعلام فراوان. در این کتاب هم البته تاریخ وقوع برخی حوادث، اشتباه درج شده است، اگر کسی از مطالب روزنامه ها اطلاعی نداشته باشد، کشف این مهم غیرممکن است.

برای مورخ دو چیز اهمیت زیادی دارند: بازیگر حادثه و زمان دقیق وقوع حادثه. زمان در تاریخ نگاری اهمیت زایدالوصفی دارد، بدون دریافت اینکه فلان حادثه در چه زمانی روی داده، تحلیل آن دشوار است. به عبارت بهتر زمان نشان دهنده بسترهای خاص یک تحول تاریخی است. بدون درک زمان وقوع حادثه، تحلیل آن هم غیرممکن است، بنابراین هیچ تحلیلی نمی تواند صورت گیرد مگر اینکه مورخ حوادث و زمان وقوع تحولات تاریخی را به درستی کشف کرده باشد. مع الاسف بسیاری از اعلام این کتاب مهم، توضیح داده نشده اند، حال آنکه ضرورت داشت حداقل به صورتی مختصر توضیح داده می شد فلان شخصیت تاریخی که کمره ای از او نام برده، کیست؟ همین مسئله کتاب کمره ای را برای خواننده عادی غیرقابل فهم کرده است، حتی بسیاری از مورخین هم نمی توانند مطالب این کتاب را هضم کنند. به نظر ما می شد نثر خسته کننده کتاب را با افزودن توضیحاتی در قلاب روان تر کرد. اما هیچ کدام از این موضوعات از اهمیت کتاب کمره ای نمی کاهد.

به طور قطع منابع انگلیسی می توانند ارتباط وقایع و حوادث این دوره را با هم به خوبی تبیین نمایند. در این زمینه هم یا به خاطرات، تک نگاری ها، زندگینامه ها و منابع اصلی مورد نظر این رساله مراجعه شد و یا به تحقیقات جدید. فهرست کاملی از منابع فارسی و انگلیسی که مستقیماً در تدوین این دفتر مورد استفاده واقع شده اند، در بخش منابع و مآخذ قابل دسترسی است؛ لیکن باید گفت دو عنوان از تحقیقات جدید بسیار مفید فایده اند. مهم ترین آنها کتاب بسیار ارزشمند هوشنگ صباحی است با عنوان اصلی British Policy in Persia که با عنوان «سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه» و با ترجمه روان و خواندنی خانم پروانه ستاری منتشر گردیده است. دیگری کتاب سیروس غنی است که با نامIran and the Rise of Reza Shah در انگلیس منتشر شده و توسط حسن کامشاد با عنوان «برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی ها»، ترجمه گردیده است. ما به ترجمه متن کتاب هوشنگ صباحی و اصل متن سیروس غنی استناد کرده ایم، در این زمینه هم اصل کتاب صباحی را که پیش تر مورد استفاده واقع شده بود، با متن ترجمه شده تطبیق دادیم و به صفحات ترجمه

استناد کردیم.

ویژگی بارز کتاب یادشده این است که به اسناد کابینه جنگ بریتانیا فراوان ارجاع داده است، با توجه به اینکه اسناد یادشده در دسترس نیست، این بهترین منبع برای اطلاع از مفاد و مضمون مذاکرات کابینه جنگ است.

کتاب های انگلیسی مورد استفاده در این رساله در کتابخانه مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی و کتابخانه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر و یا کتابخانه پربار مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران قابل دسترسی هستند. در تدوین نهایی این رساله، بخشی از آن به قسمت ضمائم منتقل شد. علت این بود که گاهی پرداختن به یک شخصیت باعث گسستگی و به هم ریختن انسجام متن می شد، از سویی لازم بود خواننده از بازیگر فلان حادثه تاریخی اطلاعاتی داشته باشد. پس آن اطلاعات را به بخش ضمائم منتقل کردیم، بسیاری از مواد این بخش، مأخوذ از شرح حال رجال بامداد است، ما در برخی موارد فقط تا حدی که مطلب اصلی قابل فهم باشد، ویرایشی مختصر انجام داده ایم.

در اینجا لازم است به مصداق من لم یشکر المخلوق، لم یشکر الخالق از همه کسانی که در انجام این تحقیق مستقیم و غیرمستقیم به یاری ام شتافتند قدردانی و تشکر کنم. بدون تردید انجام تحقیق حاضر بدون همیاری ها و کمک های ارزنده برخی مسئولین و محققین کشورمان ناممکن بود. آقای احمد خزائی رئیس مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پیشنهاد نگارنده را در مورد انجام این تحقیق مورد استقبال قرار دادند و زمینه لازم برای انجام این پژوهش را فراهم آوردند. آقایان طبرزدی، قاسم تبریزی و مجتبی سلطانی نگارنده را برای انجام بهینه این اثر تشویق کردند و خانم ساجدی کتاب های لازم موجود در مؤسسه را در اختیارم قرار دادند. با اینکه سراسر این رساله را شخص نگارنده تایپ کرده است، اما به طور قطع خانم لیلا قدیانی در سامان دادن نهایی به آن نقش مهمی ایفا کرده اند؛ بدون تلاش های ایشان کتاب حاضر شکل کنونی را به خود نمی گرفت.

آقای عبدالله شهبازی در مسافرتی از شیراز به تهران، نسخه ای تایپ شده از شرح حال رجال ایران اثر مهدی بامداد را در اختیارم قرار دادند و این هدیه نفیس ایشان مانع از مراجعات مکرر نگارنده به کتابخانه ها برای دست یابی به این منبع شد. تردیدی نیست بخش مهمی از پژوهش حاضر را مدیون دکتر نصرالله صالحی هستم.

ص:۴۲

ایشان با محبتی مثال زدنی بخشی از جراید مورد استفاده در این رساله از جمله بخش هایی از روزنامه آفتاب و ستاره ایران را که محصول تلاش چند ساله شان بود، در اختیارم نهادند و مرا از مراجعه به کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران بی نیاز کردند. استاد محمد گلبن مرا راهنمایی کردند که چگونه از روزنامه های موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، استفاده کنم. آقای نوروز مرادی از مسئولین بخش نشریات کتابخانه مجلس با لطفی تمام مرا از رنج رونویسی رعد سال های ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۸ آسوده ساختند. بخش کپی و تکثیر کتابخانه مجلس، صفحاتی از روزنامه رعد را در اختیارم نهادند و در این زمینه کمکی شایان توجه کردند. آقای اکبر مشعوف مسئول کتابخانه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، امکان رونویسی از برخی مطالب روزنامه های نوبهار، رعد سال های ۱۳۳۵-۱۳۳۴، زبان آزاد و عصر جدید را برایم فراهم آوردند. خانم عمادی هم با صبر و حوصله تمام پاسخ گوی مراجعات مکرر من بودند، آقای فاضلی امکان استفاده از کتابخانه غنی مؤسسه را برایم فراهم آوردند، و آقای فرهاد رستم کتاب هایی را به نام خود به امانت گرفتند و در اختیارم نهادند. آقای حسین کلاته مسئول بخش اسناد مؤسسه؛ در سال ۱۳۷۷ امکان استفاده از اسناد مؤسسه را مهیا دیدند و آقای زنجانی از مسئولین بخش اسناد مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، تمهیدات لازم برای مطالعه اسناد ذی ربط را فراهم آوردند. برخی از کارکنان سازمان اسناد ملّی ایران هم، مرا در یافتن اسناد مربوط به کمیته مجازات یاری کردند. دکتر حجت فلاح توتکار، نسخه ای از صورت مذاکرات مجلس سوّم مشروطه را در اختیارم قرار دادند. به همین سیاق سایر منابع و جراید را به نحوی از انحا تهیه کردم و در این زمینه هم کسانی به کمکم شتافتند که متأسفانه نام آنها را فراموش کرده ام.

لازم به یادآوری است، اگر صبر و بردباری همسرم طی این سال ها نبود، انجام تحقیقاتی از این دست توسط نگارنده ممکن نمی شد. در تمام این سال ها که بعضاً توأم با مشکلات فراوانی بود، بار بخشی از مسئولیت های این جانب بر دوش ایشان سنگینی کرد، با این وصف همواره تنها مشوق دائمی من بودند و مرا به ادامه تحقیقات دلگرمی دادند. دخترم نیلوفر بخش هایی از این رساله را به من دیکته کردند تا سرعت کار افزایش یابد، بنابراین بسیاری از نقل قول های مستقیم و فهرست

منابع را مـدیون ایشان هسـتم. تردیدی نیست که بیش ترین جفا از سوی من در حق دختر دیگرم نگین انجام شد، طی این سال ها نگارنده از فرصت پرداختن به ایشان کم بهره بود و همین موضوع مسـئولیت مضاعفی را بر همسـرم تحمیل کرد. لازم اسـت از همه کسـانی که در این بخش ذکری از آنـان به میان آمـد، بار دیگر تشـکر و قـدردانی نمایم و از خداونـد متعال برای همه آنان موفقیت و شادکامی آرزو نمایم.

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

حسین آبادیان

۲۵/۸/۱۳۸۴

ص:۴۴

فصل نخست: ایران و قدرت های بزرگ در جنگ اول جهانی

۱. نیروهای سیاسی ایران و جنگ

در ماه رمضان سال ۱۳۳۲ق، ولیعهد اتریش و همسرش به دست یک تروریست در شهر سارایوو کشته شدند. ترور ولیعهد اتریش، اروپا را که از مدت ها پیش به بشکه باروت تبدیل شده بود، منفجر کرد و جنگ اول جهانی آغاز شد. ظاهراً علت جنگ، قتل ولیعهد اتریش بود، اما واقعیت امر این است که کشورهای اروپایی برای تقسیم منابع خام جهان بین خود و به منظور تقسیم مجدد جهان با هم وارد جنگ گردیدند.

در واپسین روزهای عمر روسیه تزاری، در دسامبر ۱۹۱۶ صدراعظم روسیه نطقی عجیب و بسیار روشن ایراد نمود که نشان می داد نظریه تقسیم جهان تا چه اندازه واقعیت دارد و چگونه دنیای قدرتمند برای تقسیم منافع نامشروع اقتصادی خود دنیا را به کام جنگ کشیده است. صدراعظم روسیه گفت آرزوی دیرینه روس ها رسیدن به دریای آزاد بوده است، بهترین طریق ممکن در این راه اشغال تنگه های بسفر و داردانل است که از آن راه می توان بر دریای مدیترانه تسلط یافت. او گفت روسیه توانسته است با انگلستان، فرانسه و ایتالیا قراردادی امضا نماید که طبق آن تنگه های بسفر و داردانل همراه با استانبول به دولت روسیه واگذار می شود. از دید وی اینک معلوم است روس ها برای چه نیّتی می جنگند. صدراعظم از ملّت روس خواست با

رشادت و مردانگی دشمن را در این جبهه ها منکوب کنند و به مقصود خود نایل آیند؛ گرچه دشمن هنوز قوی است و ضربه های اساسی به روسیه می زند، اما فتح و ظفر بالاخره نصیب روس ها خواهد شد و دشمن کاملاً مغلوب خواهد گردید.(۱) این پیشگویی کاملاً غلط از آب درآمد. چند روز بعد از این سخنرانی خیابان های سن پترزبورگ و مسکو شاهد تظاهرات زنان گرسنه ای بود که نانی برای خوردن نمی یافتند، حال آنکه مردان آنان در جبهه های جنگ برای آرزوهای دور و دراز تزار می جنگیدند.

از دید یک ایرانی، کشورهای اروپایی در یکی از مهم ترین مقاطع تاریخی این کشور به خود مشغول شدند. اگر حاکمیتی ملی در ایران وجود داشت، اگر رجال آگاه و بصیر به سیاست جهان در کشور موجود بودند، اگر به راستی اصول مشروطه در کشور اجرا میشد و اگر مصالح ملی و منافع عمومی مردم مورد توجه زمامداران کشور واقع میگردید، این یکی از بهترین فرصت های ایرانیان برای تضمین منافع کشور بود. کما اینکه ملت ایران اندکی به خود آمد، احساسات ملی بار دیگر در وجود آنان جوانه زد، مردم بار دیگر به جنبش درآمدند؛ اما با کمال تأسف این بار هم جز ناامیدی و رنج و حرمان نصیبی حاصل نشد. حکومت ایران تنها کاری که کرد این بود که از فرصت مشغولی روسیه در جنگ استفاده نمود و صمدخان، این مرد سفاک و جنایت پیشه را از والی گری آذربایجان برداشت. هم چنین مرنارد بلژیکی از ریاست خزانهداری ایران برکنار شد،(۲) ظاهر قضیه این بود که برداشتن مرنارد هدفی ملّی تعقیب می کند، اما به سرعت معلوم شد که پشت این قضیه هم اهداف شومی نهفته است که در ماجرای تاسیس کمیته مجازات از پرده بیرون افتاد. مرنارد در ژوئن ۱۹۱۲ به ریاست خزانه داری منصوب شده بود، وی روز بیستم سپتامبر ۱۹۱۴ از منصب خود برکنار شد اما از ایران خارج نشد، مرنارد روز بیستم اکتبر ۱۹۱۶ در تهران درگذشت.

بهره برداری ایران از مشغول شدن جهانخواران با هم، در همین حدی بود که

۱- شیبانی، عبدالحسین (وحیدالملک): خاطرات مهاجرت، به کوشش ایرج افشار-کاوه بیات (تهران، شیرازه، ۱۳۸۱)، صص۲۱۷-۲۱۶.

۲- حیات یحیی، ج ۳، صص ۲۷۱-۲۷۲.

بالاتر توضیح دادیم. اما استفاده از موقعیت های بیشتر ممکن نشد، «افسوس که این کار در عهده مردان کارآگاه وطن پرست فعال است که در مملکت ما نایابند و اگر بیش و کمی یافت شوند دست آنها به دامان امور دولت نمیرسد، در این صورت وقت عزیزی از دست دولت و ملت میرود و وقت از دست رفته هرگز به دست نمیآید.»(۱)

با آغاز جنگ اول جهانی، دولت ایران بلافاصله اعلام بی طرفی کرد؛ و فرمان احمدشاه در زمینه بی طرفی ایران به شرح زیر صادر شد:

السلطان بن السلطان بن السلطان احمدشاه قاجار؛ نظر به اینکه در این اوقات متأسفانه بین دول اروپ نائره جنگ مشتعل است و ممکن است این محاربه به حدود مملکت ما نزدیک شود، و نظر به اینکه روابط ودادیه ما بحمدالله با دول متخاصمه برقرار است، برای اینکه عموم اهالی از نیّات ما در حفظ و صیانت این روابط حسنه نسبت به دول متحاربه مطلع باشند، امر و مقرر میفرماییم که جناب مستطاب اجل اشرف اکرم افخم مهین دستور معظم مستوفی الممالک رئیس الوزرا و وزیر داخله فرمان ملوکانه را به فرمانفرمایان و حکام و مأمورین دولت ابلاغ دارند که دولت ما در این موقع مسلک بی طرفی اتخاذ و روابط دوستانه خود را با دول متخاصمه کماکان حفظ و صیانت مینماید و بدین لحاظ مأمورین دولت را باید متوجه نمایند که نباید وجهاً من الوجوه براً و بحراً کمک و همراهی و یا ضدیت هر یک از دول متخاصمه نموده و یا اسلحه و ادوات حربیه برای یکی از طرفین تدارک و یا حمل کنند و باید از طرفداری با هر کدام از دول متحاربه پرهیز و احتراز نموده، مسلک بی طرفی دولت متبوعه خود را کاملاً رعایت نمایند و در تکمیل حفظ بی طرفی و صیانت روابط حسنه باز آنچه هیأت دولت ما مصلحت دانند و به عرض برسد در اجرای مقررات آن امر ملوکانه شرف صدور خواهد یافت. ۱۲ شهر ذی حجه الحرام ۱۳۳۲.(۲)

با وجود اعلان بی طرفی ایران، از ابتدای جنگ اوّل جهانی به بعد عوامل آلمانی

ص:۴۷

۱- همان، ص ۲۷۲.

۲- عصر جدید، ش ۶، شنبه هجدهم ذی حجه الحرام ۱۳۳۲، «فرمان همایونی راجع به بی طرفی دولت علّیه.»

گروه گروه وارد ایران میشدنـد، در بسیاری از نقـاط کشور فعـالیت آلمـانی ها مشـهود بود. هـدف از این فعالیت ها به میـدان کشانیدن نیروی عشایر ایران به جنگ علیه متفقین بود، در عین حال آلمانی ها به خوبی از حربه احساسات ضدروسی حاکم بر ایران و نیز دسته بندیهای سیاسی کشور استفاده کردند.(۱)

از آن سوی، انگلیسی ها به بهانه نفوذ آلمان در ایران قوای خود را وارد کشور نمودند و بندر آبادان و سپس بندر بوشهر را به اشغال خود درآوردند، اشغال بوشهر روز ۲۲ اوت ۱۹۱۵ صورت گرفت. همزمان روس ها سپاهیان خود را در گیلان و نواحی غربی کشور مستقر کردنـد. هـدف بریتانیـا بیش از هر چیزی حفاظت از منافع نفتی اش در خوزستان بود، جایی که آلمانی ها آن را یکی از اهـداف خرابکاری خود تعیین کرده بودند. چند ماه بعد- در سال ۱۹۱۵- آلمانی ها توانستند از رقابت های ایلی بین خوانین بختیاری استفاده نمایند و همراه با برخی نیروهای عثمانی به چند خط لوله انتقال نفت آسیب رسانند. به یاد آوریم که انگلیسی ها بـدون اطلاع دولت ایران با برخی خوانین بختیاری قراردادی امضا کرده بودند که طبق آن امنیت خطوط انتقال نفت را به آنان محول نمودنـد؛ اما وقتی این اتفاقات روی داد، انگلیسی ها که همیشه دولت ایران را نادیـده گرفته بودنـد، این بار حکومت را مسئول خسارات وارده اعلام کردند و تقاضا نمودند مبلغ هفتصد هزار لیره به آنان بابت خسارات وارده بر لوله های انتقال نفت، غرامت پرداخت شود.(۲)

اشـغال کشور بحران هـای فراوانی بین اعضـای احزاب سیاسی، پارلمـان، کـابینه و وضع عمومی کشور به ارمغـان آورد. حـتی روزنـامه ای مثـل عصـر جدیـد که موضع محافظه کارانه داشت و مطالب صـفحه اوّل خود را تماماً به وضع جبهه های جنگ و کشورهای اروپایی اختصاص میـداد، به صـدا درآمد. در این روزنامه ضـمن درج مقاله ای نوشـته شد: «آیا معنی بی طرفی این است که قشـون روس قسـمت شـمالی مملکت مـا را اشـغال و انگلیسی هـا جنوب را متصـرف و عثمـانی در مغرب قشون وارد کنند؟ پس اگر هم میخواستیم یا هنوز میخواهیم که بی طرف باشیم واضح و

ص:۴۸

۱- جیمز فردریک مابرلی: عملیات در ایران، ترجمه کاوه بیات (تهران، رسا، ۱۳۶۹)، صص۸۸-۸۷.

۲- L. P. Ellwell – Sutton: Persian Oil, (USA, ۱۹۷۵), p. ۲۶.

محسوس است که نمیگذارند که ما بی طرف باشیم...» متین السلطنه وضعیت کنونی را غیرقابل تحمل دانست، او نوشت دول متحارب استقلال ایران را نقض کرده اند، «جهت کدام است و تفوق ما چیست که به این درجه در حینی که داریم در آتش میسوزیم از عاقبت سوختن و کباب شدن احتیاط و پرهیز میکنیم؟» به قول نویسنده، دول متحارب «در مملکت ما با قوای مادی و معنوی ما دارند با یکدیگر میجنگند». در این ضمن قوای ایرانی تحلیل میرود، حکومت مرکزی به واسطه بی طرفی نمیتواند به کشوری استمداد رساند و کشوری دیگر را از مداخله در امور خود منع نماید. نویسنده پرسید در شرایطی که کشور عملاً به اشغال بیگانه در آمده است، دولت مستوفی «چرا این استمداد یا ممانعت را نکرد و از نتیجه این جنگ عمومی اعم از فتح یا شکست یک طرف یا طرف دیگر بهره مند نشد؟»(۱) لازم به یادآوری است، درست چند روز بعد از وقوع جنگ، علاء السلطنه استعفا کرد و احمدشاه، مستوفی را مأمور تشکیل کابینه نمود، کابینه ای که باعث شد نیروهای بیگانه کشور را به اشغال خود درآورند.

عصر جدید در شماره بعد یادآوری کرد: «باید حکومت حاضره(۲) مملکت را از این حالت معوقه بیرون آورده یکی از دو شقّ را اختیار کند و به اعتبار یکی از آن دو شقّ، سرنوشت حیات یا ممات ایران را مهر نموده به عالم ثابت کند، و در تاریخ ثبت نماید که اگر ایران مرده، به یک ذلت و پستی نمرده است!»(۳) این مقالات نوشته عبدالحمیدخان متین السلطنه بود که از پشت پرده های تحولات داخلی ایران به خوبی آگاهی داشت.

۲. گروه بحران ساز و مسئله جنگ

روز اول محرم سال ۱۳۳۴ قشون روس از قزوین به حرکت درآمد و به سوی تهران تاخت. مردم وحشت زده شدند؛ به ویژه اینکه نمایندگان سفارتخانه های عثمانی، آلمان و اتریش سفارتخانه های خود را تخلیه کردند و بیرق سفید برافراشتند.

ص:۴۹

۱- عصر جدید، ش۲۹، دوّم جمادی الثانی ۱۳۳۳، ۱۷ آوریل ۱۹۱۵، «وقت از دست میرود.»

۲- دولت مستوفی الممالک که عامدانه به استقبال بحران می رفت و از حمایت گروه هرج و مرج طلب برخوردار بود.

۳- عصر جدید، ش۳۰، نهم جمادی الثانی ۱۳۳۳، ۲۴ آوریل ۱۹۱۵، «طریق استفاده.»

هر سه نماینـدگی بـدون اطلاـع دیگران بـا شـاه و دولت، قراردادی سـرّی امضا کردنـد که طبق آن از تهران خارج میشدنـد. به عبارت بهتر سـفارتخانه های یادشـده همین که قشون جرّار روس و انگلیس را به ایران کشانیدند، گویی رسالت خود را خاتمه یافته تلقی کردند. قرار شد پایتخت به اصـفهان منتقل شود. این تصـمیم که مورد حمایت جناح افراطی دمکرات ها قرار داشـت بی نهایت مشـکوک بود. مستوفی الممالک به این عنوان که شاید فاجعه تبریز در تهران تجدید شود و رشته امور به کلی از هم بگسـلد، روز اول محرم به طور محرمـانه جمعی را واداشت که از تهران خـارج شونـد و در قم اقامت نماینـد. مقرر شـد آنان به عنوان دفـاع ملی نیرویی جمع آورنـد و بـا مهاجمین مبارزه کننـد. سـلیمان میرزا اسـکندری در زمره افرادی بود که به قم رفت. جـالب تر اینکه کمیته مرکزی حزب دمکرات که آن همه بحران سـازی کرد و قوای بیگانه را به حمله به تهران تحریک نمود، به سمت قم شتافت.(۱)

نخستین مهاجرت روز دوّم محرم سال ۱۳۳۴ صورت گرفت. در این روز وحیدالملک شیبانی همراه با سیدمحمدرضا مساوات، میرزامحمـدعلی خان کلوب، سـیدعبدالرحیم خلخالی و سـیدجلیل اردبیلی محرمانه به سوی قم عزیمت کردند. روز سوّم محرم ادیب السـلطنه سـمیعی در علی آباد به آنان ملحق گردید. روز چهارم محرم سلیمان میرزا اسکندری و میرزاسلیمان خان میکده در منظریه به آنهـا رسـیدند که پنـج تن ژانـدارم آنهـا را همراهی می کردنـد. این دو تن گفتنـد عزیمت آنـان با تصویب شاه و مسـتوفی الممالک بوده است و مجاز هسـتند دست به اقـدام انقلابی بزننـد و «مخالفت صوری با حکومت تهران» نمایند. به این شکـل بود که در قم مرکزی به نـام «کمیته دفـاع ملّی» تشـکیل شـد. اعضـای هیـأت مـدیره آن عبـارت بودنـد از سـلیمان میرزا اسـکندری، مسـاوات، میرزامحمـد علی خـان کلوب و وحیـدالملک. مـدیر کمیته اسـکندری بود و کمیته های فرعی برای امور مالی، نظامی، فرهنگی و تبلیغی شـکل گرفت. اینان یازدهم صفر از قم به سوی کاشان حرکت کردند، این امر بی اطلاع دولت مرکزی صورت گرفت. در اصـفهان آنـان نودوهشت هزار تومـان موجودی بانـک شـاهی را ضـبط و میـان ژانـدارم هـا تقسـیم نمودند تا سناریوی مخالفت صوری با

۱- حیات یحیی، ج۳، ص۲۹۳.

حکومت مرکزی را تحقق بخشند. سالار نظام طبق دستور کتبی سلیمان میرزا مسئول ضبط اموال بانک شاهی شد. محل اجتماع کمیته دفاع ملّی در منزل شیخ الاسلام رئیس بلدیه اصفهان بود.(۱)

از سوّم تا سیزدهم محرم سال ۱۳۳۴، تعداد کثیری از نمایندگان، مشاهیر دولت، سیاستمداران و برخی روزنامه نگاران به قم مهاجرت کردند. تصمیم گیرندگان اصلی عبارت بودند از: میرزاکریم خان رشتی، سردار محیی، میرزاقاسم خان تبریزی، میرزامحمدصادق طباطبائی و مورخ الدوله سپهر. اینان مذاکره می کردند که آیا مهاجرین را باید در قم نگاه داشت یا اینکه از آنجا حرکت کرد، این در حالی بود که وزیر خارجه اطلاع داد قوای روسیه از ینگی امام واقع در کرج عقب نشسته اند و خطری مهاجرین را تهدید نمی کند. در این بین مستوفی الممالک سیاستی دوگانه در پیش گرفت؛ او که خود عده ای را به مهاجرت تشویق کرده بود، در نامه ای خطاب به سیدمحمد طباطبائی از او خواست که همراه با دیگر مهاجرین به تهران بازگردند، زیرا قوای روسیه عقب نشسته اند.(۲) این نامه روز چهاردهم محرم سال ۱۳۳۴ فرستاده شد. روز بعد هم مؤتمن الملک رئیس مجلس در نامه ای جداگانه تقاضا کرد مهاجرین به پایتخت بازگردند، زیرا «لازم است در چنین موقعی که دولت مشغول تصفیه مهم ترین مشکلات است با مراجعت آقایان محترم مجلس شورای ملّی دائر و به ایفای تکالیف مقرره خود مشغول باشند.»(۳) شانزدهم محرم سیدمحمد طباطبائی به مستوفی پاسخ داد که علت مهاجرت او هجوم قشون بیگانه و تصمیم شاه به تغییر پایتخت بوده است، او این را «تکلیف اسلامیت و ایرانیت» خود خواند؛ اما در عین حال نوشت:

فعلاً که هیأت دولت مشغول اقدامات دیپلوماسی شده و جریان مذاکرات امیدبخش است به اعتماد کاملی که داعی و عموم مردم به شخص حضرتعالی دارند هر ساعت که مژده ختم مذاکرات و اصلاح امور موافق صلاح مملکتی از طرف حضرتعالی داده شود در شرفیابی درنگ نخواهد کرد و البته عموم مردم از اطاعت

۱- ایران در جنگ بزرگ، صص۲۷۷-۲۷۸.

۲- همان، صص۲۴۶-۲۴۷.

۳- همان، ص۲۴۸.

اوامر دولت متبوع خود تخلف نخواهند نمود.(۱)

اما کمیته بحران ساز نظری دیگر داشت. نکته مهم این است که نایب حسین کاشی و ظفر نظام دو راهزن مشهور به اردوی مهاجرین ملحق شدند، برخی خوانین بختیاری از اصفهان به سلیمان میرزا تلگراف کردند و از او خواستند «فوراً وسایل تأمین این افراد و اردوی همراهشان را فراهم آورند و زمینه های «اتحادشان را با اردوی ملّی فراهم» نمایند.(۲)

یکی دیگر از افراد دسته مهاجرین سردار مقتدر عبدالحمید خان کاشی بود. او در دوره ناصری در مدرسه ای نظامی در استانبول تحصیل کرد، سپس به ایران آمد و پس از تصدی برخی مناصب نظامی؛ در دوره مظفری رئیس کمیسیون تعیین سرحدات سیستان گردید. او «پول خیلی زیادی از انگلیسی ها گرفت و سی فرسنگ خاك ایران و رود هیرمند را به انگلیس برگذار کرد. در مشروطه اوّل و کمی از ثانی مردود ملّت بود. چیزها درباره او گفتند و نوشتند. از آنجا که در ایران این مطالب باعث ترقی است نه تنزل، آقا روز به روز ترقی کرد تا معاون وزارت جنگ و سردارمقتدر شد.»(۳) گفتیم این مرد یکی از افراد مهاجرین بود و فرماندهی اردوی عراق عجم را بر عهده داشت، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

روز ششم محرم سال ۱۳۳۴ مصادف با چهاردهم نوامبر سال ۱۹۱۵، کالدول،(۴) وزیرمختار امریکا به سفارت آلمان اطلاع داد که طبق اخبار قطعی، شب آن روز در تهران آشوب بروز خواهد کرد و پایتخت مورد تهدید واقع خواهد شد. وزیرمختار اصرار داشت این مطلب به اطلاع کارکنان سفارت آلمان رسانیده شود. همان شب پرنس رویس به سفارت امریکا منتقل گردید، فوراً او را در اتاقی جای دادند که از قبل آماده شده بود، ویلهلم لیتن نایب شرقی سفارت و دیگر کارکنان سفارت از جمله دکتر دریگر رئیس مدرسه صنعتی آلمان هم همان شب به سفارت امریکا برده شدند.(۵) این حرکت

۱- همان، ص۲۴۹.

۲- همان، ص۲۴۹.

۳- عین السلطنه، ج۶، ص ۴۷۰۰.

۴- Caldwell.

۵- ایران در جنگ بزرگ، ص۲۳۸.

امریکـایی هـای مقیم ایران بسیار شـگفت انگیز بود، زیرا آنـان به خوبی می دانسـتند سـفارت آلمان تحریکاتی کرده است که مغایر منافع ملّی ایران بود.

به طور مثـال سـفیر آلمـان در تهران اسـلحه وارد می کرد، تفنـگ و فشـنگ هـای سه تیر دولتی را از اهـالی تهران می خریـد و سواره نظـام و پیـاده نظـام می گرفت. هر وقت سوار می شـد و می خواست جایی برود، ده ها فرد مسـلح اطراف کالسـکه او را گرفته و در خیابـان هـای تهران تاختوتـاز می کردنـد. البته دولت که مسـئول جـان و مـال اتبـاع خـارجی بود، بایـد امنیت او را تضـمین می کردنـد و به او دسـتور می دادنـد دست از این اقدامات خود بردارد. به روایت یکی از معاصـرین این تحولات، «از روس ها واهمه داشتیم [چون] قشون داشتند، بانک داشتند، نفوذ سیصد ساله داشتند، طلبکار ما بودند، قیم ما بودند، مملکت ما رهن آنهـا بود. از آلمـان و عثمانی و اتریش چه ترسـی داشتیم. در صورتی که حرف حسابی بود تملق هم می گفتنـد، زور هم داشتیم.»(۱) مقامات سـفارت آلمان با افراطی ترین جناح ها و شخصـیت های سیاسی ایران مرتبط بودند، اینان در موارد زیادی از سـفارت آلمان دسـتور می گرفتند، کارهای خود را با سـفیر آلمان هماهنگ می کردند و در یک کلام اجازه می دادند این قدرت تازه وارد به عرصه های سیاسـی ایران، به خاطر رقابت های امپریالیستی خود با انگلیس و روسیه در مسائل داخلی کشور دخالت کند. مورخ الدوله سپهر منشـی سـفارت، رابط این گروه های افراطی با سفیر بود، نیز زومر کاردار سفارت هم به منزل کمرهای رفت و آمـد داشت. این روابط تا مـدت های مدیـد بعـد از وقوع جنگ هم ادامه داشت، رفت وآمـد خانگی مقامات سفارت آلمان به نزد مقامات و شخصیت های ایرانی نشان دهنده روابط صمیمانه بین طرفین بود.(۲)

روز هفتم محرم ۱۳۳۴ شاه تصمیم گرفت به مهاجرین پیوندد. «مهاجرین که انتظار این خبر را داشتند» شروع به تمهید مقدماتی برای ورود او کردند. شاهزاده معتمدالدوله حاکم قم که از نوادگان عباس میرزا قاجار بود، در زمره متحدین حزب دمکرات به شمار میرفت. او جمعی از بزرگان قم را به همکاری دعوت کرد، تولیت

۱- عین السلطنه، ج۶، ص۴۳۶۶.

۲- روزنامه خاطرات سیدمحمد کمره ای، ج ۲، به کوشش محمدجواد مرادی نیا (تهران، شیرازه، ۱۳۸۲)، ص۱۲۸۸.

آستان حضرت معصومه(س) هم به این مجلس دعوت شد، به زودی روحانیان قم هم به این مراسم پیوستند. در این بین حوادث جالبی روی داد: «یکی از روحانیان قم ابتدا به منبر رفته عزم شاه را در تغییر پایتخت به مردم خبر داده مردم را به جهاد در راه دین و حفظ بیضه اسلام ترغیب نمود.»(۱)

واضح است که انگیزه های روحانیان با گروهی که مورخ الدوله و سلیمان میرزا و مساوات و اتباع بیگانه مثل شیبانی هدایتشان می کردند، از بنیاد تفاوت داشت.

تحولات بعدی بیش تر نشان داد نه روحانیان به این گروه اعتمادی داشتند و نه اینان در برخورد با روحانیان صداقتی نشان دادند. از این بالاتر همه می دانستند که جناح افراطی حزب دمکرات با موضع گیریهای غریب خود در دوره مشروطه چه ضربه ای به اعتماد عمومی و از آن جمله اعتماد روحانیان به مشروطه وارد ساخت. آنان با اقدامات خود و طرح شعارهای خارج از موضوع و ضروریات ایران، خیانتی عظیم به ملک و ملّت مرتکب شدند. اگر در دوره مشروطه روحانیان همگام با علمای بزرگ نجف و مراجع تقلید نقش غیرقابل انکاری در صیانت از تمامیت ارضی کشور ایفا کردند، این بار به دلیل تضعیف موقعیت آنان توسط همین گروه افراطی، کمتر خود را درگیر مسائل می کردند. به عبارت بهتر بی اعتمادی به گروهی که سنگ مشروطه به سینه می زدند و آب به آسیاب دشمن می ریختند، ریشه مواضع مراجع و علمای بزرگ در ارتباط با مسائل ایران شده بود. با این وصف اینان این بار هم بیکار ننشستند و به طوری که خواهیم دید، از صدور فتاوی جهاد خودداری نکردند؛ فتاوی که باعث به غلیان آمدن احساسات دینی مردم شد و به ویژه در عراق جنبشی عظیم آفرید. به واقع قبل از اینکه حتی گروه بحران ساز دست به اقدامات نمایشی زنند، بسیاری از علمای بزرگ مقیم ایران و نجف فتاوی و احکام جهادیه خود را صادر کرده بودند.

به هر حال مستوفی نامه ای مجدد خطاب به سران مهاجرین نوشت و توضیح داد که دولت مشغول گفتگو با متجاوزین است اما «تصدیق میفرمایید اگر اشخاص و دسته جات مختلف در نقاط مختلف برخلاف رای و مشی دولت اقدامات نمایند

۱- همان، ص۲۹۸.

اشکالات زیاد شده و دولت نایل به مقصود نخواهد شد. از قرار راپورت های واصله در قم بعضی اقدامات می شود که به نظر مخالف مشی و عقاید دولت می آید، این مسئله یعنی تشکیل مرکزهای مختلفه باعث تفرقه قوای مملکت شده، ما را به طریق بدبختی سوق می نماید. تصوّر می کنم بر خاطر آقایان پوشیده نباشد که باید تمام قوی و عناصر مملکت در خط واحد مشی نمایند. فعلاً دولت لازم می داند که برای اصلاح حال و مآل مملکت آقایان علماء اعلام و نمایندگان محترم چنان که سابقاً اطلاع داده شده به طرف طهران حرکت فرمایند و از هرگونه اقدام مخالف صلاح در قم جلوگیری فرمایند تا دولت با مساعدت آقایان محترم و موافقت نظر آنها تعقیب مذاکرات را برای اصلاح کلیه اوضاع نموده نتیجه قطعی را به تمام نقاط مملکت اطلاع دهند.»(۱) ارباب کیخسرو شاهرخ برای بازگرداندن نمایندگان به قم آمد، اما بدون نتیجه به تهران بازگشت، فقط ملک الشعرای بهار نماینده مجلس که از درشکه به زمین افتاده و دستش شکسته بود، برای معالجه با ارباب کیخسرو به تهران مراجعت نمود.(۲)

نقشه ها در تهران تغییر کرد. شاه از آمدن به قم منصرف شده و رابطه کمیته دفاع ملی با تهران قطع گردید. اما کمیته دفاع ملی مشغول کار خود بود، در این بین بروز اختلافات کار را بحرانی تر ساخت. به زودی بی اعتمادی روحانیان به گروه بحران ساز علنی شد. اعتدالیها میگفتند روحانیان قم با برخی اقدامات مخالفند، زیرا این اقدامات توسط دمکرات ها صورت میگیرد و «به صحت عمل آنها اعتمادی نیست.»(۳) این بود که کمیته دفاع ملی مستقر در قم نتوانست کاری انجام دهد، شیرازه امور به شدت در حال تلاشی بود. دفاع ملی شعاری بدون پشتوانه بود، بهواقع «دفاع ملی به واسطه مداخله آلمان ها و صاحب منصبان سوئدی صورت ملیت نداشت و نضجی نمیگرفت.»

بعد از اندک مدتی مهاجرین به سمت اصفهان و کاشان رفتند. اینان وقتی قشون وحشی روس را به مناطق مرکزی ایران کشانیدند.

ص:۵۵

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۵۰.

۲- همان، ص۲۹۴.

۳- همان.

بـا وصف بی اعتمادی به دمکرات ها، روحانیان از زیر بار مسئولیت شانه خالی نکردنـد. مثلًا روحانیان اراک وقتی روس ها را در خـاک کشـور دیدنـد و بـه محض ورود مهـاجرین بـه اراک از شـهر حرکـت کردنـد. ایـن امر «موجبـات ترغیب و تحریص جنگجویان» را فراهم آورد: «اعلان حرکت آنها در شـهر موجب هیجان شد، رجال متمول عراق [اراک] از قبیل سهم الملک و صمصام الملک و غیره برای مساعدت، به ظاهر حاضـر گشتند و جمعی از مردم شهر خود را آماده کارزار کردند و عنوان دفاع ملی فی الجمله قوت گرفت.»(۱) از این قوا در برابر مهاجمین روس کاری ساخته نبود، «ولکن اقدام روحانیان در این کار برای تهییج قوای ایلات و عشائر و برای اینکه دشـمنان دین و دولت هیجان ایرانیان را تنها مستند به تحریکات آلمان ها و عثمانیان ندانند اثر نیکو داشت.»(۲)

گفتیم ظاهراً مسـتوفی الممالک تلاش کرد مهاجرین را به تهران بازگردانـد، اما آنان ابتدا به کاشان و سـپس به اصـفهان رفتند. شیبانی- که خود از بحران سازان بود- مدعی است مسـتوفی در این ایام با سـفارت های روس و انگلیس مشـغول گفتگو بود و بالاـخره هم زمـانی که آنها در کاشان بودنـد نامه ای از مسـتوفی توسط عـدل الملک دادگر، قاسم خان صوراسـرافیل و ارباب کیخسـرو ارسـال گردیـد. در این نـامه آمـده بود او توانسـته با روس ها معاهـده ای منعقـد نمایـد، اگر مهاجرین با این معاهـده موافقت داشـته باشند که او می ماند؛ اگرنه استعفا خواهد کرد. معاهده مشتمل بر این مواد بود: نخست دولتین روس و انگلیس کلیّه قروض ایران را می بخشـند. دوّم دولتین در طول جنـگ و تـا یـک ماه پس از خاتمه جنگ ماهی سیصد هزار لیره کمک بلاعوض در اختیار دولت ایران قرار خواهنـد داد. سوّم کلیه امتیازات از قرارداد ۱۹۰۷ به بعد ملغی خواهد شد. چهارم عهدنامه ۱۹۰۷ هم ملغی اعلام خواهـد شـد. پنجم دولتین از حق کاپیتولاسـیون در ایران صـرف نظر خواهنـد کرد. شـشم دولتین مخارج تأسـیس و حفـظ و نگهـداری پنجـاه هزار قشون را به صورت بلاـعوض در اختیار ایران قرار خواهنـد داد. هفتم دولت انگلیس، بحرین را به ایران واگذار خواهد کرد. هشتم دولت ایران

۱- همان، صص ۳۰۴-۳۰۳.

۲- همان، ص ۳۰۴.

حق خواهد داشت در دریای خزر کشتی های جنگی مستقر سازد. نهم دولت ایران باید دشمنان روس و انگلیس را از ایران اخراج کند. دهم دولت روسیه نیروی کافی به ایران اعزام خواهد کرد تا بتواند قوای آلمان و عثمانی را بیرون کند. فرماندهی این قشون با شاه ایران خواهد بود و پس از خاتمه جنگ قشون دولتین خاک ایران را ترک خواهند نمود. یازدهم کشورهای متفق روس و انگلیس یعنی فرانسه، ایتالیا، ژاپن صحت اجرای مواد عهدنامه را تضمین خواهند کرد.(۱)

به استثنای بخشی از ماده دهم، کلیه مواد این عهدنامه به نفع ایران بود. همان طور که خواهیم دید بالاخره هم روس و هم انگلیس بدون این که ضمانتی به دولت ایران داده باشند، قشون خود را وارد کشور کردند. علت این بود که نمایندگان مهاجرین به دفع الوقت گذرانیدند، آنان به عمد آن قدر وقت تلف کردند تا نیروهای بیگانه وارد کشور شدند، بدون اینکه در برابر دولت ایران تعهدی داشته باشند. نمایندگان مهاجرین پس از مذاکرات زیاد تصویب کردند «نیروی روسیه در مواضع خود اقامت داشته تجاوز جدیدی نکند تا آنکه تمام نمایندگان پراکنده شده در اصفهان جمع و رأی قطعی اتخاذ کنند.» بلافاصله بعد از این مصوبه دولت مستوفی استعفا کرد.(۲)

در این ایام راهزنان و آشوب طلبان لباس مبارزه پوشیده بودند. به طور مثال نایب حسین کاشی و فرزندش ماشاءالله که خلقی از دست آنان عذاب می کشیدند، به همراه راهزن دیگری به نام محمدحسن خان ظفر نظام وارد میادین جنگ شدند. اینان از سوی کمیته به اصطلاح ملّی که رهبران آن سردسته های آشوب طلبان تهران بودند، تشویق شدند به جنگ علیه روسیه بپردازند. این افراد در جنگ ساوه در کنار سربازان گمنام این مرز و بوم به جنگ علیه روسیه پرداختند و البته اعمال آنان باعث شد روس ها به مناطق مرکزی ایران مثل اصفهان کشانده شوند. از آن سوی هر چه روس ها به مناطق مرکزی کشور نزدیک تر می شدند، مردم تا حد توان خود اسلحه ای تهیه کرده و علیه آنان می جنگیدند. در یزد مردم مسلح شدند، از اطراف و اکناف این ولایت عده ای از مردم بی ادعا به آنان ملحق می شدند و حکومت هم نمی توانست

۱- خاطرات مهاجرت، ص۲۸.

۲- همان، ص۲۹.

شهر را کنترل کند. روز چهارم صفر مطابق با ۱۲ دسامبر ۱۹۱۵، بین نیروهای روسیه و قوای نایب حسین کاشی و فرزندش ماشاءالله خان کاشی همراه با محمد حسن خان ظفرنظام که با برخی از رؤسای به اصطلاح مجاهدین ائتلاف کرده بودند، در حوالی ساوه نبردی روی داد. از میزان تلفات طرفین اطلاعی وجود نداشت.(۱)

چه کسانی به نیروهای مهاجر اطلاعات غلط می دادند و آنان را از برگشتن به تهران و تشکیل جلسات مجلس بازمی داشتند؟ چه کسانی عامدانه باعث تعطیل قوّه مقننه شدند تا نتوانند در باب پیشنهادهای متفقین بحث و مذاکره نمایند؟ یکی از اینان مستشارالدوله بود. مستشارالدوله روز ۲۹ محرم سال ۱۳۳۴، نامه ای خطاب به سیدمحمدصادق طباطبائی نوشت و او را از آمدن به تهران برحذر داشت و گفت طباطبائی تلاش کند دیگران را هم از آمدن به تهران برحذر دارد. او نوشت مستوفی الممالک «تا امروز با زنجیر حُسن اعتمادی که نمی دانم چرا خودمان دایر کرده ایم همه را در حال بلاتکلیفی و تردید به سوی مقصود ناپاک خود کشیده است و هر وقت بنده و امثال بنده خواسته ایم آگاه شده دیگران را ملتفت و خود را مستخلص سازیم با پاره ای تدابیر یک نوع امیدواری مصنوعی القا نموده و باز مقداری مسافت ما را کشانده است و بالاخره مملکت را با مذهب و مصلحت و اشخاص تا لب پرتگاه رسانده است؛ یعنی برخلاف همه آرزو و آمال کار اتحاد با روس و انگلیس را به جایی رسانده است که اگر پاره ای عملیات و فداکاری ها نبود» کار اتحاد با روس و انگلیس عملی شده بود. او نوشت اگر رئیس الوزرا استعفا دهد، «این بار منحوس را که بر دوش خواهد کشید که او به اینجا رسانده است[؟]»، اگر هم استعفا ندهد به قدری «جلو رفته است که عقب رفتنش در حکم محال است.» او نوشت در تهران عده ای شب و روز علیه فرمانفرما مشغول کارند، و اگر هنوز (تا آن روز) اقدامات شدید علنی صورت نگرفته علت این است که هنوز بلاتکلیفی وجود دارد و نمی توانند اطمینان یابند که دولت و رئیس الوزرا به سمت خیانت پیش می روند. او نوشت طباطبائی با وزیرمختار آلمان که همراه مهاجرین بود، گرم گیرد تا اگر باز هم لازم شد عده ای به مهاجرین بپیوندند و «دولت تهران عبارت از شاه

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص۲۶۹.

معصوم و چند نفر خائن و ترسو» باشد که «از باقی مملکت و ملّت دور افتاده» باشند. او نوشت لازم است مدرس به تهران بازگردد زیرا «در اینجا از عناصر حقیقت گو و هیاهو کن خیلی کم داریم.» این توصیه ای زیرکانه بود، مدرس تنها فردی بود که در جمع مهاجرین توان رویارویی با بحران سازان را در صورت آفتابی شدن طرح های خائنانه آنان داشت. مستشارالدوله می خواست او را از دیگران جدا کند تا صدایش بین مهاجرین گوش شنوایی نداشته باشد.

او توصیه نمود لازم نیست طباطبائی و پدرش به تهران بازگردند، «فرمانفرما و بعضی از دوستان خودتان اهتمام دارند و خواهند داشت که شما را مراجعت دهند البته صلاح نیست اگر لازم شد حضرت آقا را با فامیل به طرف اصفهان بفرستید و خودتان با سایرین حتی الامکان متحدانه در تعقیب مقصود باشید.» بالاتر اینکه او توصیه کرد «به آقایان رفقای خودتان از قبیل آقامیرزامحسن و کمپانی که گویا کاملاً به دسائس فرمانفرما متقاعد شده اند تلگرافاً تهدید مخابره شود.»(۱)

نکته این است که هر چه این گروه به اصطلاح ملیون با طرح های مثبت مخالفت می کردند، کابینه های ضعیف تر روی کار می آمدند و دولتین شرایط سخت تری پیشنهاد می نمودند. به طور مثال با سقوط فرمانفرما که به جای مستوفی آمده بود، دولت سپهسالار تنکابنی تشکیل شد و با استقرار سپهسالار بر اریکه ریاست وزرایی، دولتین شرایط «ایران بربادده‌ی» را پیشنهاد نمودند که بلافاصله به تصویب رئیس الوزرای وقت رسید.

۳. متین السلطنه، افشاگری به قیمت جان

جنگ روز به روز ایران را بیشتر در کام خود فرو می برد بدون این که نتیجه ای از آن عاید شود. دست هایی در کار بود تا امنیت را به کلی از کشور سلب کنند و زمینه را برای عملیاتی کودتایی مهیا سازند. این موضوعی بود که از دید نکته بین متین السلطنه پوشیده نمی ماند. به مناسبت حلول سال ۱۲۹۵ش. روزنامه عصر جدید مقاله ای منتشر کرد که به قول مورخ الدوله بعداً به قیمت جانش تمام شد.

۱- همان، صص ۲۶۷-۲۶۶.

متین السلطنه در این مقاله نوشت سال گذشته برای ایران سال مشئومی بوده است، «چه آنکه به واسطه سوءتدبیر و مسامحه و سست عنصری رجال سیاسی ایران و بی تجربگی اهالی مملکت و خیانت کاری نمایندگان افکار عمومی یا سازندگان عقاید و مخصوصاً نفوذ شدید طلای اجانب،(۱) بدبختانه مملکت ما بدون اینکه ذره ای از جنگ بین المللی استفاده کند، تمام مضرات آن را تحمل نمود.» متین السلطنه بر این باور بود که از همان بدو جنگ اگر زمام امور ایران در دست عناصر لایق و وطن دوست بود و اگر به جای تأکید بر احساسات «بی اساس مصنوعی» اندکی فکر، پشتوانه کارها قرار می گرفت، حوادث سال گذشته می توانست اتفاق نیفتد؛ می شد خط سیر حوادث یک سال آینده را پیش بینی کرد و می شد سیاست بهتری در برابر تحولات اتخاذ نمود. اما به جای اینها وقت گرانبهای مردم صرف بحران های متوالی شد، بحران هایی که دست های خائنانه آنها را هدایت می کردند، ملاحظات سطحی و «رواج بازار دماگوژی یا عوام فریبی» بر شدت هرج و مرج افزود و ایران به بحرانی لاینحل فروغلتید.

متین السلطنه توضیح داد هیچ یک از دولت های عالم بنای سیاست خود را بر احساساتی که ناشی از بی تجربگی باشد قرار نمی دهند، مگر اولیای امور ایران. او به درستی اساس سیاست مدرن را تشریح کرد و نوشت در «قرن بیستم هم نژادی، همسایگی، عداوت مشترک، محبت مشترک، دوستی دائمی، خریدار نداشته و جز منفعت محسوس مادی چیز دیگری در سیاست دخالت ندارد.» بر این اساس بود که روس و انگلیس ترجیح دادند در ایران امنیت و آرامش برقرار باشد و به جای اینکه سربازان خود را به این سمت گسیل دارند آنها را در جبهه های دیگر مشغول نمایند. اما آلمان و عثمانی برعکس ترجیح می دادند دولت های روس و انگلیس در ایران دچار مشکل شوند و بخشی از نیروهای این دو کشور مصروف عملیاتی شود تا نتوانند در نقاط دیگر عالم به فعالیت پردازند. بر این اساس با توجه به وسعت ارضی و شرایط جغرافیایی ایران، تصوّر می شد اگر این کشور درگیر جنگ شود، حداقل یکصد و پنجاه هزار تن نیرو لازم خواهد داشت. این نیرو علی القاعده باید از جبهه قفقاز وارد

۱- منظور توزیع پول آلمانی ها بین قوای نظام السلطنه بود.

کشـور شود، یعنی درست جـایی که روسـیه بـا عثمـانی مشـغول جنـگ است. بـدیهی است اگر چنین امری صورت می گرفت کاملاًـ به نفع عثمـانی و آلمـان بود. عثمـانی می خواست اختلافات خصوصـی خود را با متفقین با کشانیـدن ایران به جنگ، به صورت جنگ عالم اسلامی با متفقین بنمایاند و به این شکل مصر، هند، افغانستان، قفقاز و ترکستان را هم علیه روسیه تحریک کنـد و از این راه به نتایـج مورد نظر خود برسـد. به همین دلیل بود که آلمان و عثمانی تلاش کردند به هر نحو شده ایران را به جنگ کشانند و موجبات ورود قشون روس و انگلیس را فراهم آورند.

بر مبنای این تحلیل اگر می خواسـتند ایران وارد جنگ شود بایـد، اولاً این کشور را راضـی می کردند، و ثانیاً تعهداتی در قبال آن در نظر می گرفتنـد. اما گفتگو با دولت های ایران به منظور یادشده غیرممکن بود. از آن سوی آنها نمی توانسـتند تعهدات خاصـی به دولت ایران دهنـد، پس ترجیـح دادنـد «مقصود خود را به توسط افراد و عناصـر غیر رسـمی انجام دهند و در عوض تقاضاهـای خصوصـی افراد را انجـام داده و به وسـیله آنهـا احساسات مردم را به قـدری تهییـج نماینـد که موجبات ورود قشون روس و انگلیس به ایران به سـهولت فراهم گردد.» در این راسـتا احساسات به شـدت تحریک شد، پول هایی داده شد تا قشون داوطلب در اغلب نقـاط کشور تأسـیس شود؛ حتی در مرکز کشور یعنی تهران به این تشـبثات دامن زدنـد، مهمات جنگی وارد کشور کردند و «از طرف دیگر عناصـر داخل در سیاست ایران را به وسایل مشـروع و غیر مشـروع به طرف خود جلب نموده و آنهـا را هـادی نفوذ خود قرار می دادنـد و به همین ملاـحظه رؤسای یک دسـته مهم سیاسـی ایران منافع واقعی مملکت و وطن خود را فراموش کرده و بـدون عوض و نتیجه برای مملکت در مقابـل حق الزحمه هـای شخصـی مروج جـدّی پلیتیک آلمان و عثمانی شدند.»

کسانی که خود را مخالف حضور قشون اجنبی در ایران معرفی می کردنـد، «با تمام وسایل ممکنه موجبات اقامت قشون روس و انگلیس را فراهم کردند.» اینان اجازه دادند قشونی از نیروهای عثمانی به ریاست حسـین رئوف بیگ «که تاریخ اسـمش را با بـدبختی های ایران توأم خواهـد نمود»، وارد خاک ایران گردد. این حادثه، در زمانی روی داد که مشـیرالدوله ریاست وزرایی را به دست داشت و وضع دولت او را سخت دشوار نمود. هم در آن زمان و هم در دوره کابینه مستوفی الممالک و کابینه

قبلی مشیرالدوله و شاهزاده عین الدوله مشغول مذاکره بودند تا بقیه قشون روس را از ایران خارج نمایند «ولی سوءقصد نسبت به مأمورین انگلیس در اصفهان و در شیراز و ورود رئوف بیگ به خاک ایران و استیضاح معروف و منحوس ۱۳ شعبان(۱) اقدامات هر سه کابینه را خنثی و بلکه موجبات انحلال حکومت را فراهم نمود.»

وقتی قشون عثمانی وارد ایران شد، ابتدا ایلات کرمانشاهان قویاً در صدد مخالفت برآمدند و به ویژه سنجابی ها کمال رشادت و وطن پرستی را از خود نشان دادند؛ بالاخره جنگی در کرند واقع شد و قشون عثمانی شکست خورد و طبق معاهده ای که با دولت ایران امضا کرد قول داد قشون خود را از کشور خارج سازد و خسارات وارده به اهالی کرند را هم بپردازد. در این بین استیضاح صورت گرفت و مطبوعات ایران شروع به هیاهو کردند. عثمانی ها وعده پرداخت غرامت خود را فراموش نمودند و کنسول آلمان در کرمانشاهان در صدد اصلاح روابط ایلات با عثمانی ها برآمد.

در دوره کابینه مستوفی الممالک، سیاست آلمان و عثمانی در مجلس شورای ملی و ادارات دولتی و حکومتی طرفداران بیشتری یافت، «تا اینکه بالاخره سیاست مزبور منجر به نتیجه شد و عاقبت الامر همان طور که قشون انگلیس در زمان بحران کبیر بوشهر را اشغال کرده بود، قشون روس نیز به طرف ایران کشانده شد.» مستوفی از حفظ سیاست بی طرفی ایران مأیوس شد، او معتقد شد باید با دولت های روس و انگلیس اتحاد پیدا کند، مدتی متمادی صرف مذاکره در این باب شد. اما دولت مستوفی هم هیچ گونه اقدام عملی انجام نداد و به دفع الوقت گذرانید؛ «ولی افسوس که از طرفی وقت عزیز صرف مذاکره شد، از طرف دیگر اجیرشدگان به پول آلمان و ژاندارم های یاغی آخرین رشته های امید را قطع و مصادمه همدان واقع و دیگر کار از مجرای مذاکرات دیپلوماسی خارج و محول به شمشیر گردید.»

به عقیده متین السلطنه، استیضاح عین الدوله باعث شد نتایج وخیمی دامن ایران را بگیرد، بحران پنجاه و پنج روز ادامه یافت و کشور را فلج ساخت. سال گذشته در طول مدت یک سال کابینه های مشیرالدوله، عین الدوله، مستوفی، فرمانفرما و

۱- منظور استیضاح دولت عین الدوله در شعبان سال ۱۳۳۳ بود.

سپهسالار اعظم قـدرت را به دست گرفتند. به عبارتی پنج کابینه در این مدت تشکیل شد، هیچ یک از کابینه ها نتوانسـتند در مقابل امواج حوادث مقاومت کنند و مجبور به کناره گیری شدند. از بین رجال ایران مسـتوفی و کابینه های او بیش از دیگران در مقدرات امور ایران مسـئولیت داشـته اند. در دوره کابینه اوّل او بود که جنگ بین الملل اوّل شروع گردید؛ در آن دوره می شد از شـرایط جهانی به نفع ایران اسـتفاده کرد. در دوره دوّم ریاست وزرایی مستوفی آن دوره تازه یکسره خاتمه یافت و یأس بر کشور چیره گردیـد. اگر کابینه اوّل مسـتوفی که به هنگام شـروع جنگ قـدرت را به دست داشت، «به قدر کفایت پیش بین می بود و می دانست که قهراً انقلاب بزرگ دنیا به مملکت ما هم سرایت خواهد کرد و در این صورت ماشین حکومت هر چه سهل تر باشد بهتر خواهد بود مسـلماً مجلس را در موقع جنگ بین الملل منعقد نمی کرد و قطعاً یک قسـمت از این بدبختی ها هم پیش نمی آمد.»

کـابینه ای که در اوّل سال گذشـته به ریاست وزرایی مشـیرالدوله تشـکیل شـد، فرصت نیافت امتحان خود را پس دهـد؛ کابینه شاهزاده عین الـدوله نسـبتاً یکی از بهترین کابینه های ایران محسوب شـده و تجربه و تدبیر و متانت او باعث شد از بخش اعظم حوادث و وقایع جلوگیری شود و «ممکن بود منافع کلی برای ایران جلب نمایـد.» اساس سـیاست او بی طرفی متمایل به متفقین بود، در همـان زمـان بود که حسـین رئوف بیـک در کرنـد شـکست خورد و حاضـر شـد خاک ایران را ترک گویـد. در زمان زمامـداری او بـود کـه دولـت هـای روس و انگلیس مـوافقت کردنـد بـه دولت ایران کمـک کننـد؛ و دیـون ایران را اسـتمهال کنند.(۱) استیضاح به حیات آن کابینه خاتمه داد. سیاست مستوفی برخلاف عین الدوله دارای ایرادات مبنایی بود. او هم تلاش می کرد وانمود سـازد بی طرفی ایران را حفظ خواهـد کرد، اما از سوی دیگر در زمان کابینه دوّم او بود که طرفـداران ظاهری سیاست آلمان و عثمانی بر فعالیت خود افزودنـد و «عناصـری که معظم له را از خود می شـمردند مروج جـدّی سـیاست مزبوره بودند و حتی میرزاسلیمان خان [میکده] معاون یا کفیل وزارت داخله به نام ایشان

۱- منظور از اسـتمهال این بود که دولتین پذیرفتنـد بدهی های ایران بعد از جنگ پرداخت شود و کمک های مادی هم به این کشور صورت گیرد.

مسند وزارت داخله را اشغال و حلقه های زنجیر اسارت ایران را می ساخت...». در سیاست های مستوفی قول بر فعل می چربید، سیاست او به طبیعت واگذار کردن امور بود، همین یک سیاست کافی بود تا پیشرفت سیاست های آلمان و عثمانی را در ایران کاملاً ضمانت کند و موجبات آن را فراهم آورد. بعد از او فرمانفرما تلاش کرد تا حدی اصلاحاتی انجام دهد، از خود ثبات قدم به نمایش گذارد و «وحشتی را که در طهران حکمفرما بود مرتفع» نماید.

متین السلطنه توضیح داد مجلس سوّم «ظاهراً» متشکل از چهار دسته مختلف بود: اعتدالی ها، دمکرات ها، بی طرف ها و هیأت علمیه. اما به واقع هیأت علمیه و اعتدالی ها یک دسته و دمکرات ها و بی طرف ها دسته دیگری را تشکیل می دادند. اما دسته بندی واقعی تر این بود که در یک سو هیأت علمیه قرار داشت و در سوی دیگر ائتلاف اعتدالی ها و دمکرات ها و بی طرف ها. اما همین ائتلاف های سست بنیاد به سرعت از بین رفت، علت را «به عقیده ما باز باید در سیاست خارجی کشف کرد، به این معنی که دولتین آلمان و عثمانی برای پیشرفت پلیتیک خود مجلس را یکی از میدان های عملیات و استفاده خود دیده و چون حالت روحیه تمام عناصر ائتلاف مثل هم نبود و بعضی تندرو و جسور و حاضر برای همه نوع عملیات شدیده بوده و عناصر دیگر بالعکس کندرو و ملایم و بی جرأت و لذا برای پلیتیک مزبور کمتر مورد استفاده بودند، بنابراین یک ماه قبل از استیضاح، یعنی در ماه رجب گذشته، باطناً ائتلاف منحل و اتحادیه محرمانه بین رؤسای دمکرات و چند نفری از بی طرف ها منعقد گردید، تا اینکه در ماه شعبان گذشته در روز استیضاح ائتلاف مزبور رسماً منحل گردید.»

دمکرات ها و بی طرف ها که اکثریت را در مجلس سوّم به دست داشتند، توانستند اقلیت را به طرف خود کشانند و «عده قلیل مخالفین از ترس تهمت مجبور به سکوت و مشاهده اضمحلال و فناء مملکت خود بودند.» از این به بعد محیط سیاست در ایران و به ویژه تهران دچار حدت و حرارت شد، در سراسر کشور «دست های عامل به طور مصنوعی ساخته و عقاید یک مشت مردمی را که آب گل آلود را برای صید ماهی می خواستند قائم مقام افکار واقعی عمومی قرار داده بودند و از طرفی بازار تهمت و افترا را بالخصوص رواج داده بودند. تقریباً هیچ کس در آن

موقع بسیار سخت تاریخی به استثنای [روزنامه] عصر جدید شاید تن به این فداکاری در نداده و علناً قدرت اظهار عقیدت نداشتند.»

وقتی زمینه ها فراهم شد و عملیات اشتعال «آتش ایران سوز» تکمیل گردید، همین سیاستمداران و نمایندگانی که زمینه های ورود روس و انگلیس را به کشور فراهم ساخته بودند، مجلسی را که خود در آن اکثریت داشتند مضر به حال خویش تشخیص دادند و در صدد تعطیلی آن برآمدند؛ «به همین ملاحظه و نه به بهانه ترس از ورود قشون روس، روز دوّم انتشار خبر حرکت قشون از قزوین به ینگی امام»، عده ای به طرف قم حرکت کردند. این عده عبارت بودند از سلیمان میرزا اسکندری، سلیمان خان میکده، محمدرضا مساوات، ادیب السلطنه سمیعی، وحیدالملک شیبانی، میرزا محمدعلی خان کلوب و یکی دو تن دیگر که با عده ای مستحفظ از ژاندارمری به حرکت در آمدند. اینان بودند که «به سایرین راهنمایی نمودند»، همینان کمیته دفاع ملّی و یا دربار کلاه فرنگی قم را تشکیل دادند. سایر هم مسلکان هم به اینان ملحق گردیدند، «عده ای از نمایندگان ملّت بدبخت ایران خود عملاً انحلال مجلس را تصویب و سند عدم لیاقت ایرانی ها را در داشتن نعمت مشروطه امضا کردند.»

از آن سوی وقتی جنگ شروع شد، دولت سوئد صاحب منصبان خود را از ژاندارمری ایران فراخواند. از این به بعد عنان کار عملاً در دست کسانی قرار گرفت که با وظیفه نشناسی به جای اینکه خود را مکلف به اجرای فرامین دولت ایران بدانند، یکی از عوامل پیشرفت سیاست آلمان و عثمانی در کشور گردیدند. اینان پس از حرکت «کمیته چی های قم» علناً علم طغیان برافراشتند و «یکی از وسایل مستقیم جلب قشون اجنبی به ایران گردیدند!»

امروز زمامدار مملکت، سپهسالار است، او نمی تواند اوضاع دنیا را نادیده گیرد، «ایران حالیه ایران قدیم نیست که در یک گوشه از دنیا دوردست واقع شده و زمامدارانش بتوانند جریان عمومی اوضاع دنیا را مراعات نکنند.» ایران امروز در یک گوشه از دنیا واقع شده است که از قضا جلب توجه عالم را می کند، «بنابراین از آنچه که در این دنیای جدید می گذرد [و] بی مورد و مذموم است باید قویاً اجتناب نموده و در ضمن [باید] همّ خود را مصروف به اصلاحات داخلی نمود.» باید به این نکته توجه داشت که «حتی در زندگی و اعمال خصوصی مصادر امور ایران هیچ چیز

مخفی نمانـده بسا می شود که قبایح اعمال یک نفر حق بزرگ یک مملکتی را پایمال و بر عکس صـحت عمل و اسـتغناء طبع یک نفر اسباب محفوظ ماندن همان حق بزرگ می شود.»(۱)

متین السـلطنه در عصـر جدیـد ابعاد بحران ایران و بنیادهای آن را کاویده بود. متین السـلطنه نشان داد عوامل بحران چه کسانی انـد و چه آینـده شومی در انتظار کشور است؛ آینده ای که برای زندگی شخصـی او هم شوم بود. متین السـلطنه اندکی بعد به دلیـل مواضـعی از این دست و به جرم آن که «اسـرار هویـدا می کرد»، به دست بـازوی اجرایی عوامـل بحران سـاز یعنی کمیته مجازات به قتل رسـید؛ حتی مورخ الـدوله هم می نویسـد «به عقیده نگارنده، متین السـلطنه ثقفی بعدها سـر خود را در سـر این مقـاله از دست داد.»(۲) پس مـورخ الـدوله هم که خود بـا جریـان بحران سـاز مربوط بود و اساساً خود یکی از هـدایت گران بحران بود، تأیید می کند که قتل متین السلطنه به دلیل چیزهایی مثل خیانت که به او نسبت می دادند نبوده است بلکه علت این بوده که نظر شخصی خود را در ارتباط با کمیته های بحران ساز علنی کرده است.

۴. بحران کابینه ها در دوره جنگ

برای دریافت اهمیت مقاله متین السـلطنه و تأییـد صـحت آن، به ناچار باید حوادثی را که منجر به تعمیق بحران ایران شد، مرور نمـاییم. درست در بحبوحه جنگ، روس و انگلیس بلافاصـله در مورد منافع خویش در شـرق به مـذاکره پرداختنـد و نتیجه این مذاکرات عهدنامه قسطنطنیه(۳) بود. بین چهـارم مـارس تا دهم آوریل ۱۹۱۵، یک رشـته موافقت های سیاسـی شکل گرفت و مهمترین شـان این بود که انگلیسـی ها منطقه بی طرف قیـد شـده در قرارداد ۱۹۰۷ را به اختیار گیرنـد و در برابر، روسـیه تنگه داردانـل و نیز بخش اروپـایی عثمـانی را به تصـرف خود درآورد. تحولاـت بعـدی بهـانه های بیشتری برای تصـرف مناطقی از کشور به دست انگلیسی ها داد. به طور

۱- عصر جدید، سه شنبه ۱۶ جمادی الاولی ۱۳۳۴، ۲۱ مارس ۱۹۱۶، «ایران در سال گذشته.» این مقاله عیناً در ایران در جنگ بزرگ صفحات ۳۳۷ تا ۳۴۲ چاپ شده است.

۲- ایران در جنگ بزرگ، ص ۳۴۲.

۳- Constantinople Convention.

مثال در اوایل سال ۱۲۹۷ش. شایع شد چهار صد هزار آلمانی به سمت ایران در حال حرکتند. بنا به شایعات سیصد و پنجاه هزار تن از این عده، از راه رشت و پنجاه هزار تن از راه تبریز به ایران حمله ور خواهند شد. در این ایام قشون روسیه به فرماندهی ژنرال باراتوف به سمت رشت در حال عقب نشینی بود. شایع بود این ظاهر ماجراست. دسته باراتوف به عنوان خروج از ایران قصد حمله به جنگلیها را دارد که هسته مقاومتی علیه نیروهای مهاجم روسیه به وجود آورده بودند. واقعیت امر این است که روس ها تمایل نداشتند در ایران بمانند، برای آنان بهتر این بود که نیروهایشان را از این کشور خارج کنند تا به کمک نیروهای دیگر در جبهه اروپا بشتابند. مذاکراتی هم در جریان بود که می شد از طریق آنها حداقل مانع ورود بی رویه قشون دشمن به خاک کشور شد، اما گروه آشوب طلب نگذاشت امور در مجاری عادی خود ادامه یابد.

از سویی خبر رسید در فارس دو سوم شهر به دست قشقائیها افتاده است. آنها هفت تن از صاحب منصبان انگلیسی را به قتل رسانیده بودند.(۱) جنگ بین انگلیسی ها و قشقائی ها به شدت ادامه داشت. در این حیص و بیص خبر رسید که دولت مستوفی می خواهد با دولت های مهاجم قرارداد امضا کند، اما کمیته اجتماعیون اعتدالیون اصفهان در تلگرامی به مستوفی یادآور شد: «آیا تصوّر نمی کنند که در صورت صحت این تصمیم احدی از افراد مملکت با عقیده دولت همراهی نخواهند کرد و در چنین موقعی که در تمام نقاط مملکت بر ضدعملیات خصمانه دولتین اقدامات متقابله می شود، این تصمیم دولت تا چه اندازه سوء اثر خواهد نمود.» اجتماعیون اعتدالیون اصفهان از شاه خواسته بودند «در این موقع باریک که حیات و بقای مملکت به مویی آویخته هیأت دولت را از مخالفت با عقاید ملّت منع فرموده تکذیب این شایعه را به ولایات اعلان فرمایید.»(۲) به عبارت بهتر همان طور که متین السلطنه نوشته بود، اعتدالی ها اینک راهی را در پیش گرفته بودند که دمکرات ها آن را ترسیم می نمودند.

ص:۶۷

۱- کمره ای، جلد ۱، ص۲۴۷.

۲- رعد، سال هفتم، ش ۶۰، ۵ صفر ۱۳۳۴، ۱۳ دسامبر ۱۹۱۵، «راجع به تصمیم دولت.»

عده ای از اهالی قم هم به رئیس الوزراء تلگراف زدند که:

عموم ملّت قم از تمام طبقات هیجان و تعطیل عمومی کرده در تلگرافخانه متحصن که با وجود اینکه آنها [= روس و انگلیس] با ما در جنگ و جدال هستند و احکام حجج اسلام بر جهاد و دفاع از دولتین صادر گردیده، چگونه چنین انتشاراتی از مرکز دولت اسلامی تراوش می نماید و از مقام ملوکانه استطلاع نموده اند که اگر چنین اقدامی بخواهند بر ملّت ایران متوجه سازند، ما اهالی قم پیش قدم خواهیم شد و اقداماتی در رفع آن خواهیم نمود.

از عراق تلگرافی به امضای جمعی از اهالی و علما صادر شد که در آن آمده بود:

از قراری که می گویند بعضی ها به دولت فشار آورده و می خواهند از بی طرفی خارج و بر علیه دولت اسلامی(۱) داخل جنگ شوند، اگرچه چنین چیزی باور کردنی نیست، لاکن عرض می کنیم چگونه می شود که مسلمان ها به دست خود خانه خود را خراب و اسلام را از میان بردارند و کفار را بر مسلمین مسلط نمایند، مسلمین تا قدرت داشته باشند زیر بار نمی روند و امیدوارند که رؤسای اسلام از این گونه خیالات جلوگیری نمایند و نگذارند بین دو طایفه از مسلمان ها جنگ و خون ریزی شود.(۲)

به واقع نبرد علیه قشون اشغال گر انگلیس و روسیه مدت ها پیش از این آغاز شده بود، این نبردها ربطی به عثمانی نداشت که اهداف خاص خود را در جنگ تعقیب می کرد. علما برای حفظ دین و دماء مسلمین احکام جهاد صادر کرده بودند و نه در حمایت از اقدامات عوام فریبانه سلیمان میرزا اسکندری و وحیدالملک شیبانی. اما رنود دست به کار شدند و به غلط نبردهای دلاورانه مردم ایران علیه اشغالگران را به حساب حمایت آنان از آلمان و عثمانی عنوان کردند، حال آن که ابداً منظور علما چنین چیزی نبود.

به هر حال دولت ایران در ازای اعلان بی طرفی خود در جنگ نتوانست امتیازی به دست آورد، در حالی که شرایط از هر نظر مهیا بود. ایران در دوره مستوفی الممالک

۱- یعنی دولت عثمانی.

۲- همان.

اعلان بی طرفی کرد. «مستوفی الممالک خبطی که کرد و دولت و ملت را دچار زحمت نمود و از استفاده نمودن از جنگ اروپا دور انداخت، این بود که اعلان بی طرفی را بی عوض داد، در صورتی که میتوانست از هر دو طرف عوض بگیرد.»(۱)

به زودی در گیلان، همدان، فارس، کرمانشاه و برخی دیگر از نقاط کشور، زد و خورد علیه نیروهای روس و انگلیس شدت گرفت. هیچ کدام از این هسته های مقاومت با هم ارتباط نداشتند و همه آنها هم نمی توانستند بدون تشکیلاتی مدوّن و نظام یافته به نبرد مشروع خود ادامه دهند. از همه بالاتر اینان به هیچ وجه با گروه دمکرات ها مرتبط نبودند. آن چیزی که خط مشی ایشان را ترسیم می نمود اعلان جهاد علمای ایرانی مقیم عراق بود و نه سیاست های آتش افروزانه مشتی بلوایی و آشوب طلب. دولت مستوفی که مورد حمایت بحران سازان بود، عامدانه و آگاهانه نسبت به این تحرکات بی توجهی نشان داد، همان طور که در مسئله بحران های اجتماعی و از آن جمله بحران غله، عامدانه کم کاری کرد. از آن سوی، دولت های بعد از مشروطه تا آنجا که توانسته بودند نهاد روحانیت را تضعیف نموده و با اعمال افراطی خود اکثر آنان را ناچار به سکوت کرده بودند. این زمان روحانیان در برابر حوادث جاری کمتر می توانستند تأثیرگذار باشند، زیرا زد و خوردهای بیهوده و اتهامات بی اساس عصر مشروطه آنان را به کنج انزوا رانده بود، هیچ چیز دیگری هم نتوانست جایگزین این خلأ شود.

وقتی جنگ شروع شد و قشون مهاجم از هر طرف وارد ایران شدند، مستوفی نتوانست به حکومت خود ادامه دهد و جایش را به میرزاحسن خان مشیرالدوله رجل خوشنام کشور داد. او به سرعت کابینه اش را تشکیل داد، اما فشاری جدید به کشور وارد شد. روس ها قشون جدیدی به انزلی وارد کردند. همزمان عثمانی ها نیز از راه خانقین برای واپسین بار در دوره جنگ های این کشور با ایران، نیرو اعزام داشتند. روس ها برای مقابله با آنان قوایی به قصرشیرین فرستادند. مشیرالدوله تلاش کرد عثمانیها را بازگرداند، اما آنها برنگشتند. از آن گذشته نیروهای عثمانی قصدشان آن بود که به نیروهای آلمانی که در ایران ستون پنجم تشکیل داده بودند کمک رسانند.

۱- حیات یحیی، ج۴، ص۲۸۵.

عثمانی ها بازگشت خود را مشروط به تخلیه شمال و جنوب ایران از قوای اشغالگر روس و انگلیس نمودند.

در اوایل جنگ نخست جهانی، زمانی که مشیرالدوله ریاست وزرایی کشور را عهده دار بود، از روس و انگلیس خواست نیروهای خود را از کشور خارج کنند؛ بپذیرند که تا زمان جنگ و تداوم بحران های اقتصادی ناشی از این بلیه، پرداخت قروض ایران به بعد از خاتمه جنگ موکول گردد؛ و نیز پولی در اختیار ایران قرار داده شود تا بتواند معضلات عاجل اقتصادی خود را برطرف نماید. روس ها پاسخ دادند در صورت حصول اطمینان از تداوم امنیت در ایران، نیروهای خود را خارج خواهند ساخت. نیز پذیرفتند قروض ایران بعداً پرداخت شود، به عبارتی پیشنهاد استمهال ایران پذیرفته شد. روس ها قول دادند در امور مالیه ایران دخالتی نکنند، البته ظاهراً این تعهدات همه شفاهی بود. درست در همین زمان، صفحات آذربایجان غیر از شهر تبریز جولانگاه هجوم روس ها شد، فقط در این ایالت از تمام «مملکت بلژیک و صرب، بیشتر یغماگری و قتل و غارت شده.»(۱)

به واقع در کشاکش جنگ اوّل جهانی، دولت ایران پول خوبی بابت موراتوریوم یا همان استمهال دریافت می کرد، ماهانه یکصد و چهل و یکهزار تومان به دولت های ایران داده می شد. در آن شرایط قیمت لیره انگلیسی پنج تومان و هشت دینار، لیره عثمانی پنج تومان و سه ریال، منات طلا شش ریال و اشرفی ناصرالدین شاهی بیست و چهار ریال بود. در این شرایط پول کاغذی بسیار تنزل کرد، اسکناس منات دو ریال و هفتصد دینار و فرانک کاغذی یک ریال و هشتصد و پنجاه دینار بود.(۲) پس جنگ اروپا فرصتی مناسب برای بازسازی اقتصادی ایران فراهم کرد، اما از این فرصت استفاده ای نشد. بنابراین مشیرالدوله هم نتوانست کاری انجام دهد، مدت حکومت او بیش از دو ماه نپایید، می خواستند به جای او سعدالدوله را بگمارند، اما سعدالدوله هم منفور بود و هم به وی اعتمادی وجود نداشت، پس تنها پس از یک شبانه روز استعفا داد.

۱- عین السلطنه، ج۶، ص۴۲۷۲.

۲- همان، ص۴۴۹۰.

انگلیسیها از همان ایام بعد از سقوط مشروطه که با اولتیماتوم روسیه همراه بود، به دنبال مرد قدرتمندی میگشتند تا کشور را اداره نماید. در همان اوایل بین سازانوف وزیر امور خارجه روسیه و گری وزیر امور خارجه انگلستان در لندن مذاکرات مفصلی جریان داشت، محور مذاکرات این بود که باید حکومت مقتدری در ایران تشکیل شود تا بتواند از عهده استقرار امنیت و آرامش در کشور برآید. روس ها به انگلیسی ها پیشنهاد کردند میرزاجوادخان سعدالدوله را از ژنو به ایران بفرستند، به این امید که او بتواند حکومت مورد نظر را تشکیل دهد. با موافقت انگلستان سعدالدوله را به ایران آوردند اما او نتوانست کاری از پیش ببرد و به نظر سفارت های روس و انگلیس تحرکات او خود باعث سلب آرامش کشور میشد.(۱)

روز شنبه ۲۴ آوریل ۱۹۱۵، وزرای مختار روس و انگلیس شاه را مجبور به برداشتن مشیرالدوله کردند و از او خواستند سعدالدوله را به ریاست وزرایی بگمارد. تقاضاهای این دو دولت عبارت بود از بستن مجلس شورای ملّی، تعطیلی جراید، اخراج صاحب منصبان سوئدی، سپردن ژاندارمری به کلنل مریل امریکایی و اخراج دیپلمات های آلمان و عثمانی.(۲) شاه سعدالدوله را احضار کرد و به او پیشنهاد ریاست وزرایی داد، او رفت تا کابینه خود را تشکیل دهد. شایع بود سفرا به شاه گفته بودند بهتر است مجلس سوّم بسته شود و جمعی تبعید گردند. نیز شایع بود روس و انگلیس پیشنهاد کرده اند سفرای آلمان و اتریش و عثمانی دستگیر شوند و «در حقیقت یک کودتایی بنمایند.» خبر به مجلس رسید، مؤتمن الملک رئیس مجلس بلافاصله واکنش نشان داد، او به نزد شاه رفت و شاه را از انتصاب سعدالدوله برحذر داشت. سعدالدوله برای اینکه بتواند مشروعیتی به دست آورد، با سپهسالار تنکابنی، عین الدوله و فرمانفرما وارد گفتگو شد، آنها قبول نکردند وارد کابینه او شوند.(۳) سفیر عثمانی بلافاصله واکنش نشان داد، او که می دید شاه در برابر تقاضاهای روس و انگلیس رام شده است و می خواهد نظرات آنها را از طریق انتصاب سعدالدوله به انجام رساند، برخلاف هرگونه آداب و رسوم دیپلماتیک بعد از

ص:۷۱

۱- حیات یحیی، ج۳، صص۲۳۹-۲۳۸.

۲- ایران در جنگ بزرگ، ص۱۶۳.

۳- عین السلطنه، ج۶، ص۴۲۵۸.

نیمههای شب یکشنبه، یعنی شب همان روزی که سفارت های روس و انگلیس تقاضای نصب سعدالدوله را کرده بودند، در حالی که چندصد ژاندارم او را همراهی می کردند به کاخ فرح آباد رفت. سفیر عثمانی عاصم بیگ که کاردوف کاردار سفارت آلمان همراهی اش می کرد، شاه را از خواب بیدار نمود و او را از انتصاب سعدالدوله به ریاست وزرایی منصرف ساخت. به این شکل سعدالدوله تنها یک روز توانست رئیس الوزرا باشد. خبر عزل او و انتصاب عین الدوله از طریق یکی از نزدیکان احمدشاه که به قول مورخ الدوله با جمعیت سری آلمانی مربوط بود، به مورخ الدوله رسید. این جمعیت سری در بین کلیّه مقامات مهم کشوری و لشکری، از دربار گرفته تا هیأت دولت و مجلس و سفارتخانه های خارجی و دوائر مختلف دولتی، نفوذ داشت. مورخ الدوله در وصف گروه سری خود می گوید حتی روس و انگلیس «از زورآزمایی با این حریفان غیرمرئی عاجز مانده اند.»(۱)

روزنامه عصر جدید در برابر مسئله ریاست وزرایی سعدالدوله چنین واکنش نشان داد:

مسئله ریاست وزرایی آقای سعدالدوله که تصوّر میرفت با یک نقشه و قرارداد محکمی شروع شده و چیزی نمانده بود کار را یکسره کرده به استقلال ایران خاتمه دهد بالاخره به یک رسوایی تامی منجر به فضیحت شد و این دومین سعی ایشان برای به دست گرفتن زمام امور ایران مضحک تر از ورود مظفرانه ایشان به ایران نبود. معلوم است از آقای سعدالدوله و امثال ایشان غیر از این انتظار نمیرود، ولی چیزی که خارج از انتظار عامه بود، شرکت معنوی اشخاصی در این نقشه بود که تا به امروز به گفته معمولی وجاهت ملّی داشتند و به هر لباس اگر خود را تا به امروز درآورده بودند مسلماً در این آخرین لباس تا به حال نمایش نداده بودند. حقیقتاً ایران جای غریبی است. طبیعت ایران استتار بر نمیدارد، چیزی که هست برای هر یک کشف جدیدی یک مدتی وقت لازم است. ولی در این میانه مخفی نماند که کودتا را هم به مثل سایر چیزها در ایران مفتضح کردیم!(۲)

از آن سوی گروه سری که مورخ الدوله از آن نام می برد، عرصه را بر عین الدوله

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص۱۶۳.

۲- عصر جدید، ش۳۱، ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۳۳، غره مه ۱۹۱۵، «مفتضح نمودن کودتا.»

هم تنگ کرد. همان گروه آشوب طلب، همان کسانی که نظم و ثبات و تشکیل دولت مقتدر را به زیان خود ارزیابی می کردند، همان گروه بحران ساز باز هم به تحرک درآمدند. با هدایت مورخ الدوله، این گروه متشکل از سلیمان میرزا اسکندری، وحیدالملک شیبانی، علی محمد خان کلوب و سیدجلیل اردبیلی تلاش کردند، موقعیت عین الدوله را تضعیف نمایند. برای درک بهتر اهمیت موضوع باید توضیح داد اعضای کابینه عین الدوله عبارت بودند از: خودش به عنوان رئیس الوزرا و وزیر جنگ، شاهزاده فرمانفرما وزیر داخله، حاج محتشم السلطنه وزیر امور خارجه، سردار منصور وزیر عدلیه، حکیم الملک وزیر معارف، دکتر اسماعیل خان مرزبان مؤدب السلطنه (امین الملک) وزیر پست و تلگراف و فوائد عامه و حاج امیرنظام وزیر مالیه. در بین این ترکیب ناهمگون وزیر خارجه همراه با دکتر مرزبان و سردار منصور به طور قطع با او میانه ای نداشتند. اینان همان بحران سازان دوره مشروطه بودند و اینک به عملیات خصمانه خود ادامه می دادند. اینان در تضعیف دولت عین الدوله ذی سهم بودند و همراه با تیم بحران ساز خارج از کابینه تلاش می کردند دوباره کشور را غرق در آشوب سازند. به طور مثال سردار منصور وزیر عدلیه، «که مرد بسیار نجیب و صمیمی است و غالباً اسرار کابینه از بیانات عادی او کشف می شود»،(۱) یکی از این افراد بود. سردار محیی و برادرش میرزاکریم خان رشتی که به قول قوام السلطنه «دو عنصر آشوب طلب» به حساب می آمدند، از دیگر کسانی بودند که در تضعیف موقعیت دولت و ایجاد بحران از هیچ تلاشی فروگذار نمی کردند.

عین الدوله برای اینکه بتواند بحران ها را مهار نماید از مجلس تقاضای اختیارات تامه نمود، اما مجلسی که اکثر اعضای آن را دمکرات ها تشکیل می دادند با این تقاضا مخالفت نمود. بالاخره عده ای از نمایندگان مجلس با او وارد گفتگو شدند و خواستند واژه اختیارات تامه را با اقتدار عوض کند، او همین کار را کرد و از استعفای خود هم منصرف شد. از سوی دیگر ارباب جراید به شدت تحت تأثیر شرایط و اوضاع و احوال به دو دسته تقسیم شده بودند. نوبهار، ستاره ایران، بامداد روشن و شهاب ثاقب روزنامههایی بودند که «متمایلین به دست چپ» شناخته

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص ۱۸۱.

می شدند و مخالف عین الدوله بودند؛ از آن سوی روزنامههایی مثل شوری، پروردین و عصر جدید «متمایلین به دست راست» بودند و از عین الدوله حمایت می نمودند.(۱) روزنامه پروردین توسط مؤید الشریعه گیلانی و سیدیعقوب شیرازی مشهور به انوار منتشر می شد. سیدیعقوب انوار یکی از برجسته ترین تندروان عصر مشروطه به ویژه دوره اوّل مشروطه به حساب می آمد. نقطه مقابل این گروه مدرس بود که با دمکرات ها مخالفت می کرد و در آن شرایط به طور کلی با کابینه موافق بود.(۲)

عین الدوله تنها کسی بود که تلاش کرد بحران سازان را سر جای خود نشاند. او می خواست مجلس را تعطیل کند یا حداقل اختیارات تام بگیرد؛ به هر نحو شده مانع از نفوذ بیشتر عثمانی به داخل کشور شود؛ به تراژدی قتل عام مردم بی گناه آذربایجان خاتمه بخشد؛ و مانع از فعالیت های آلمانی ها برای ایجاد اغتشاش در ایران شود. اما با استیضاح وکلای دمکرات در مجلس سوم به دولتش خاتمه داده شد. آنگاه بحران را پنجاه روز ادامه دادند و در این مدت به کمک دموکرات ها و میرزاسلیمان خان میکده معاون وزارت داخله که بعد از هجوم متفقین به ایران در زمره نخستین کسانی بود که گریخت؛ تا آنجا که توانستند اسلحه وارد پایتخت کردند. به نوشته عین السلطنه:

اولاً جنگ داخله شروع شده، تا این ضدیت از میان برود خیلی طول دارد. ثانی مقصود آلمان ها این نبود که ما برویم تفلیس یا مسکو را بگیریم. مقصود آنها همین بود که آشوبی در مملکت بشود و بر گرفتاری روس بیفزاید و لااقل دویست هزار قشون او در اینجا معطل شود و مقداری اسلحه و پول بیهوده به مصرف برسد! به وجه اتم و اکمل به این مقصود به توسط ایلات و عشایر و مفسدین شهری ما نایل شده است.

اینک روس ها بهانه های بیشتری برای ماندن در ایران به دست آورده بودند، آنها به این آسانی از کشور خارج نمی شدند مگر اینکه حادثه ای غیر مترقبه اتفاق می افتاد. با این وضعیت «چه دولت ما اعلان جنگ با یکی از این دو دسته نماید و چه ننماید

۱- همان، ص ۱۸۶.

۲- همان، ص ۱۷۵.

جنگ شروع شده و هیچ کدام هم اعتنایی و تشکری از ما ندارند. در موقع صلح هم اعتنایی به ما نمی کنند.(۱) علی ای حال بد پلتیکی و بد روشی دولت ما اتخاذ کرد و همان است که روزنامه حبل المتین کلکته نوشته: «ایران در این محاربه بین المللی خَسر الدنیا و الآخره شده است.» در مواقع استفاده، استفاده حاصل ننمود و طوری داخل جنگ می شود که هیچ کدام ممنون نیستند. غنیمت نمی برد سهل است زیان هم خواهد برد. مگر آنکه یک مسائل غیر مترقبه و فوق العاده به میان بیاید که امروز بر ما پوشیده است و خدا می داند.»(۲) آن اتفاق غیر مترقبه و فوق العاده هم دو سال بعد روی داد، اما باز هم مسئولین ایران نتوانستند از آن فرصت تاریخی بهره برند، آن اتفاق فوق العاده و ناگهانی انقلاب روسیه بود که باعث خروج قشون آن کشور از ایران شد، اما دولتی ملّی وجود نداشت تا از آن بهره جوید.

با استعفای تزار در مارس ۱۹۱۷؛ دولت موقت به رهبری پرنس گئورگی لووف تشکیل شد؛ کرنسکی رئیس دولت بعدی در این دولت عضویت داشت؛ شاهزاده میلیوکوف، وزیر خارجه دولت موقت روسیه، با ارسال تلگرامی برای دولت ایران ابراز امیدواری کرد که دور جدیدی در مناسبات دو کشور آغاز شود.

انقلاب روسیه که البته تازه داشت مراحل مقدماتی خود را سپری می کرد به فال نیک گرفته شد. روزنامه ایران نوشت:

ما اعتماد داریم که ملّت آزاد شده روس و زمامداران وی که اینک از زبده و خلاصه عناصر صالح و وطن پرست روس تشکیل شده اند، در مهر و محبت، در ازدیاد وسایل دوستی و حسن مناسبات با بدبخت ترین امم دنیا یعنی ملّت ایران بیش از پیش کوشیده و سوءتفاهماتی که از نتیجه اصول سابقه و رویه خشونت آمیز حکومت بوروکراسی در مورد ایران بیچاره تظاهر می نمود مرتفع خواهد ساخت.

میلیوکوف نوشته بود دولت جدید مصمم است طبق اصول دمکراسی و احترام به ملل کوچک و بزرگ دنیا روابط خارجی خود را تنظیم نماید، همچنین از حسن ارتباط و ائتلاف بین ملل حمایت کرده بود. روزنامه ایران این نکات را به فال نیک گرفت:

۱- عجب این که این پیش بینی عین السلطنه درست از آب در آمد، بعد از جنگ هیأت ایرانی را به کنفرانس صلح ورسای راه ندادند.

۲- عین السلطنه، ج۶، صص۴۳۶۸-۴۳۶۷.

ما کاملاً به صفات ممتازه و احساسات انسانیت پرورانه عناصر صالحه روس معتقد بوده ایم. ما پیوسته یقین داشته ایم که همان حجاب تاریکی که به واسطه اوضاع سابقه روسیه بین ملّت و دولت روس برقرار بود همین که مرتفع گردد نه تنها آفتاب سعادت آن مملکت کوه پیکر از افق نمایان می شود بلکه در هم ریختن رژیم ارتجاع و استبداد آفاق مناسبات مملکت را با ممالک همجوار روشن تر ساخته و مظهر اقتدارات یک ملّت آزادی خواه یعنی هیأت دولت همان ملّت، کاملاً آزادی سایر ملل را محترم شمرده و به وسیله تکمیل مناسبات حسنه خارجی درخشنده ترین مقام عظمت و ابهت حقیقی را احراز خواهند نمود.(۱)

اما این تحول عظیم هم نتوانست مورد استفاده رجال ایران واقع شود، تنها برنده انقلاب روسیه در ایران انگلستان بود که بالاخره هم حکومت دست نشانده خود را روی کار آورد.

مشیرالدوله با دمکرات ها میانهای نداشت، از آن سوی از روس و انگلیس به دلیل اشکال تراشی واهمه داشت. پس برای اینکه آنان را راضی نماید، عین الدوله و مستوفی الممالک را هم دعوت به همکاری کرد. این بهترین سیاستی بود که در آن زمان میتوانست در پیش گرفته شود، اما کار مشیرالدوله باز هم نگرفت و او قبل از اینکه کابینهای تشکیل دهد، استعفا داد تا بار دیگر مستوفی بخت خود را بیازماید.

کابینه دوم مستوفی در دوره بعد از مشروطه به هنگامی تشکیل شد که بی پولی در دستگاه دولتی بیداد میکرد، ادارات سلطنتی حتی نمیتوانستند امور روزمره خود را بگردانند. کارمندان ادارات هر کدام شش تا هفت ماه حقوق طلبکار بودند، بسیاری از ادارات عملاً- تعطیل بود یا در آستانه تعطیلی قرار داشت: «تمام امور مختل و معطل بود و سیاست خارجی در اشتعال فوق العاده، مخصوصاً از طرف روس و انگلیس که نگرانی شدید حاصل نموده بودند.»(۲) مستوفی وزارت داخله را خود متقبل شد، معاونت خود را در آن وزارتخانه به سلیمان خان میکده داد، مردی از رهبران حزب دمکرات که متخصص در بحران سازی بود.

ص:۷۶

۱- ایران، سه شنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۵، ۲۰ مارس ۱۹۱۷، «نهصت ملّی روسیه- تغییر اصول حکومت.»

۲- دولت آبادی، ج۳، ص۲۸۹.

در همین دوره حوادث شگفت انگیزی روی داد که تأثیرات زایدالوصفی در تحولات آتی کشور به جای نهاد. به روایت دولت آبادی، «مستوفی الممالک و کسانی که در کابینه او محرم بودند»، یعنی صادق مستشارالدوله وزیر پست و تلگراف، ابراهیم خان حکیم الملک وزیر علوم، حسن خان محتشم السلطنه وزیر خارجه «سراً» در صدد بستن قراردادی با آلمانیها برآمدند. مضمون مذاکراتی که با وزرای مختار عثمانی و آلمان منعقد شد این بود که آنان استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی ایران را ضمانت کنند. از آن طرف دولت ایران متعهد میشد کلیه قراردادهایی را که با دولت های روس و انگلیس داشت ملغی سازد، اما رئیس الوزرا از بیم روس و انگلیس جرأت نکرد محتوای مذاکرات خود را علنی سازد. مستوفی منتظر بود آلمان فتوحاتی به دست آورد و راه حمل اسلحه به ایران مهیا شود،(۱) اما روس و انگلیس از طریق عوامل خود در دستگاه دولتی ایران از قضیه مطلع شدند، پس آن کار ناتمام ماند. این بود راز لشکرکشی همه جانبه روس و انگلیس به ایران در دوره دولت دوّم مستوفی الممالک. روس و انگلیس از کابینه مستوفی ناامید بودند، اما آن چیزی که مانع از اقدامات علنی شان علیه دولت میشد، یأسی بود که از ناحیه احمدشاه داشتند. شاه حاضر نبود به خواسته روس و انگلیس کابینه را تغییر دهد. در این احوال فرمانفرما و عین الدوله در نهان دسیسه میکردند تا مگر دولت را واژگون سازند و خود قدرت را به دست گیرند.

مورخ الدوله مدعی است، در فعالیت علیه کابینه مستوفی، سردار محیی و برادرش میرزاکریم خان به شدت ساعی بودند. حسین علاء مشهور به معین الوزاره رئیس کابینه وزارت خارجه، در مورد فعالیت این دو به مورخ الدوله گفته بود: «این عناصر مفسد متأسفانه اسرار کابینه را از محتشم السلطنه وزیر امور خارجه می فهمند و باید اقدامات شدیدی نسبت به آنها به عمل آید تا دست از این تحریکات خود بردارند.»(۲) میرزاکریم خان و برادرانش در مقاطع بعدی هم با گروهی که از آنان نام برده شد، همسویی داشتند. همه اینان با مستوفی میانه بسیار خوبی داشتند، به عبارت بهتر

۱- همان، صص۳۱۳-۳۱۲.

۲- ایران در جنگ بزرگ، ص۲۱۵.

کانون بحران ساز در خود کابینه بود: مستشارالدوله، محتشم السلطنه و عده ای دیگر برجسته ترین معماران هرج و مرج طلبی بودنـد. این گروه از طریق مورخ الدوله با شبکه ای دیگر هم مرتبط بودند که فعالیت سرّی می کردند و فعالیت خود را به نام آلمـان دوستی انجام می دادنـد. اینـان همه بـا وثوق میـانه ای نداشتند، به واقع بیشترین حساسیت در بین اعضای کابینه، روی وثوق الدوله وزیر مالیه متمرکز شده بود.

علاء نقل می کرد رئیس الوزرا مایل است بداند عقاید باطنی وثوق در مورد سیاست خارجی چیست؟ به زعم او آیا وثوق کما فی السابق به روس ها متمایل است یا آنچنان که مشهور است با سفارت آلمان ارتباط خصوصی پیدا کرده است؟ علاء نقل می کرد وثوق در جلسه هیأت دولت صریحاً گفته بود ایران باید به اجبار تمایل خود را به روسیه و انگلستان نشان دهد، زیرا آلمان قادر نیست در آن شرایط به ایران کمکی کند. به قول مورخ الدوله «معین الوزاره با وجود قرابت، چندان رابطه خوبی با وثوق الـدوله نـدارد و اینکه انتشار یافته انگلیسی ها او را بر ضـد وثوق الدوله برانگیختهاند بی اساس است، معین الوزاره چون در انگلستان تحصیل کرده مردم او را انگلوفیل می دانند و حال آنکه به آلمان ها بیشتر سمپاتی دارد. مستوفی الممالك او را دوست می دارد اما می ترسد بدخواهان از سادگی او سوءاستفاده نمایند. تسلط معین الوزاره به السنه فرانسه و انگلیسی در میان سفارتخانه ها ضرب المثل است.»(۱) تاریخ نشان داد، این حسین علاء چندان هم طرفدار آلمان نیست و تمایل غریبی نسبت به حریف این قدرت یعنی انگلستان دارد.

مورخ الـدوله می نویسد، یکی از دسیسه چینان علیه دولت مستوفی، وزیر پست و تلگراف یعنی مستشار الدوله صادق بود. او تأییـد کرد فرمانفرما و عین الدوله همراه با سردار محیی و میرزاکریم خان رشتی با «چند نفر ارمنی کمیته ای تشکیل داده و بر ضـد کابینه مستوفی الممالك مشغول اقدامات هستند؛ اوّلین شاهکار آنها تولید نفاق بین افراد کابینه است.» از آنجایی که به قول صادق «بهترین طریق بی اثر کردن آنتریک، افشای نقشه قبل از اجراست»، او در جلسه هیأت دولت فاش ساخت که این گروه تبلیغ کرده اند کابینه دو جناح دارد: یکی که خود صادق همراه با وثوق و

ص:۷۸

۱- همان.

حکیم الملک هستند و دیگری متشکل از علاء السلطنه و شهاب الدوله و محتشم السلطنه می باشد.(۱) البته این دروغی واضح و روشن بود، زیرا صادق بیش تر با محتشم السلطنه همسویی داشت تا وثوق؛ او از دشمنان همیشگی و پابرجای وثوق بود، پس اینکه او را با وثوق در یک جبهه بدانیم به شوخی بیشتر شبیه است. اینها همه اطلاعات گمراه کننده ای است که توسط مورخ الدوله و برای تحریف تاریخ این دوره عنوان شده است تا خواننده از درک عمق فاجعه غافل بماند.

در این ایام آلمان فتوحات نمایانی در اروپا کرده بود، به واسطه این فتوحات راه برلن به اسلامبول و ممالک شرقی، به واسطه نابود شدن دولت صربستان گشوده شد؛ و می شد به ایران سپاه و تسلیحات وارد کرد. در عین حال آلمان در جنوب و غرب ایران مشغول تحریکات بود. به واسطه این تحریکات روس و انگلیس آماج حملات و تبلیغات قرار گرفتند. در همین زمان کمیته دمکرات ایران در برلن به ریاست سیدحسن تقی زاده با آلمانیها «به ظاهر»(۲) بند و بست کرد و اشخاصی را به ایران فرستاد تا به ضدیت علیه روس و انگلیس بپردازند. روس و انگلیس هم واکنش نشان دادند، نخستین واکنش این بود که بر تعداد نفرات خود در ایران افزودند. به قول دولت آبادی «در برلن سفارتخانه بی نام و نشانی» از ایران بود که وزیرمختارش حسنیقلی خان نواب بود. نیز روزنامه کاوه «با یک مؤسسه کوچک ایرانی در ظاهر» به نام اداره کاوه و «در باطن دخیل کارهای سیاسی ایام جنگ مربوط به آلمان و ایران» فعالیت میکرد. تقی زاده مدیر کاوه، پیش از جنگ در امریکا و انگلستان زندگی میکرد، اما در اوایل جنگ به ناگاه وارد برلین شد. باز هم به روایت دولت آبادی، اقدامات او برای ایران تا اندازهای بود که برای طرف آلمانی مفید باشد یا حداقل برای مصالح درازمدت این کشور بی ضرر ارزیابی شود، به عبارت بهتر گروهی را که تقی زاده دور خود جمع آورده بود، در راستای مصالح آلمان فعالیت می کردند و هیچ کاری برای ایران انجام ندادند.

در اوت سال ۱۹۱۵ روزنامه عصر جدید نخستین بار به نقل از جراید آلمانی از

۱- همان، ص۲۱۶.

۲- حیات یحیی، ج۳، ص۲۸۹، نیز همان، ج۴، ص۳۲.

«معاهده سری انگلیس و روس راجع به تقسیم ممالک شرق نزدیک» سخن به میان آورد. یکی از کشورهایی که عملاً به دو حوزه نفوذ تقسیم شد، ایران بود. این تصمیم درست هشت سال بعد از قرارداد ۱۹۰۷ یعنی اوت ۱۹۱۵ علنی شد. در محرم ۱۳۴۴، به دنبال نطق سازانوف وزیر خارجه روسیه، قشون روس از قزوین به سوی تهران حرکت کرد.(۱)

پیش از این در چهارم آوریل سال ۱۹۱۵ بدون اینکه هنوز خبری از رسیدن شعله های جنگ به ایران وجود داشته باشد، مستشارالدوله وزیر پست و تلگراف کابینه برای نخستین بار سخن از تغییر پایتخت به میان آورد. چند ماه بعد همان مضمون را به نقل از مشیرالملک، پسر علاء السلطنه و وزیرمختار ایران در لندن بر زبان جاری ساخت. در واقع بهانه امر را پرنس رویس وزیرمختار آلمان در ایران در اختیار متفقین نهاد، او با چمدان های مملو از سلاح وارد تهران شده بود؛ همزمان شایع بود مستوفی الممالک قراردادی سری با آلمان منعقد ساخته تا ایران را به نفع آلمان و علیه متفقین وارد جنگ سازد. مورخ الدوله می گوید این مذاکرات محرمانه واقعیت داشته است، به عبارت بهتر بین مستوفی و پرنس رویس محرمانه گفتگویی صورت گرفته بود که طبق آن مذاکرات، قراردادی نظامی بین دو کشور منعقد می گردید. آلمانی ها از اوّل سپتامبر ۱۹۱۵ تا اواسط نوامبر آن سال مذاکرات مستقیمی با رئیس الوزرا آغاز نمودند. عده ای از رجال ایران با این امر موافقت داشتند اما می گفتند نباید تعجیلی در انعقاد قرارداد به خرج داد، باید صبر کرد تا نیروهای آلمان همراه با تجهیزات این کشور به سرحدات ایران برسند و صاحب منصبان آلمانی برای آموزش نیروهای ایرانی وارد شوند.

در این میان وضعیت سیاست بریتانیا در قبال بحران ایران بسیار جالب بود. دولت این کشور تصمیم گرفت کاری کند تا نیروهای روسی مقیم شمال غربی ایران را که از اولتیماتوم تا آن زمان در خاک ایران مستقر بودند و عملاً آنجا را در تصرف داشتند، تکیه گاه خود قرار دهد. هدف بریتانیا این بود تا به این وسیله دولت های ایران را مطیع سازد و از تصمیم احتمالی پیوند با آلمان برحذر دارد. در این راستا

۱- عصر جدید، ش۵۱، ۲۵ رمضان المبارک ۱۳۳۳، هفتم اوت ۱۹۱۵، «معاهده سری انگلیس و روس.»

نوامبر ۱۹۱۵ مصادف با آذر ماه ۱۲۸۴ بود که مارلینگ وزیرمختار بریتانیا در تهران از ژنرال باراتوف فرمانده قوای روسیه خواست به سوی تهران پیشروی کند. قوای روسیه به سمت تهران به حرکت درآمدند و در کرج اردو زدند.(۱) این دوّمین باری بود که در طول دوره بعد از مشروطه، انگلستان از قدرت میلیتاریستی روسیه برای پیشبرد منافع خود در ایران بهره می برد، بار اوّل به هنگام اولتیماتوم روسیه و سقوط مشروطه و اینک به هنگام فراگیر شدن جنگ در ایران. نکته این است که بسیاری از به اصطلاح ملیون آن زمان به دام این ترفند بریتانیا افتادند و البته به نظر می رسد خود مقدمات این سناریو را فراهم دیدند و به تکوین روند آن کمک کردند.

احمدشاه مستأصل بود و نمی دانست چه باید کرد. تحریکات گروهی به شدت مرموز و مشکوک، بالاخره نیروهای روس را وارد ایران ساخت، روز هفتم محرم سال ۱۳۳۴ به تحریک برخی از رجال کشور، شاه مصمم شد وضعیت موجود را بپذیرد، در برابر روس ها سیاست مماشات در پیش گیرد و آن سیاست را به ترک پایتخت ترجیح داد. به قول مورخ الدوله شاه پیش تر در گفتگو با او در مورد تغییر پایتخت رایزنی کرده بود. شاه اصفهان را از لحاظ قدمت تاریخی و اهمیت آن بر شهرهای دیگر ترجیح داد. مورخ الدوله آن زمان گفته بود کرمانشاه به دلیل اتصال به خاک عثمانی و اهمیت نظامی ارجحیت نخست آلمان را تشکیل می دهد.(۲) به طور قطع و یقین اگر شاه با این تصمیم موافقت کرده بود، سقوط خود را زودتر از آنچه در کتاب های تاریخ ثبت است، رقم می زد. مورخ الدوله و تیم همراه او هم چیزی جز این نمی خواستند.

همزمان قشون تازهای از روس ها در انزلی پیاده شدند، آنها هم گروه گروه به سمت قزوین به حرکت در آمدند. قشون روس و انگلیس عزم خود را جزم کرده بودند تا نیروهایشان را به تهران اعزام کنند و پایتخت را به تصرف خویش درآورند. همزمان انگلیسیها از باز شدن راه صربستان و ارسال تجهیزات و جنگ افزارهای آلمانی به ایران هراسناک شدند. آنان میترسیدند که با سرازیر شدن آلمانیها به

۱- W. J. Olson: Anglo-Iranian Relations during World War I, (London, Cass, ۱۹۸۴), pp. ۱۱۵-۱۱۶.

۲- ایران در جنگ بزرگ، ص۲۳۷.

ایران، راه هندوستان هم به روی آنان باز شود. از آن سوی عثمانیها و آلمانیها هم در مناطق جنوبی و غربی ایران عشایر و ایلات را مسلح میکردند و آنان را علیه روس و انگلیس تجهیز مینمودند.

انگلستان که حتی پیش از این ماجرا و درست به هنگام آغاز جنگ در اروپا، قشون خود را وارد بوشهر و آبادان کرده بود، در تنگستان شکست های سهمگینی متحمل شد. در این بین کنسول انگلستان در اصفهان مجروح گردید. روس ها و انگلیسیها مجبور شدند اصفهان را رها سازند، در همین احوال نایب کنسول انگلستان در فارس به قتل رسید، دیگر اینکه راه خانقین به دست آلمانیها افتاد، برای نخستین بار ژاندارمری و صاحب منصبان سوئدی آن علیه انگلستان به نوعی با آلمانی ها اتفاق نظر یافتند. در همین حال اختلافات داخلی بین رجال به اوج خود رسید، در این لحظات تاریخی آنان برای خارج ساختن حریف از میدان تلاش میکردند، هدفشان این بود که مستوفی را از میدان خارج سازند. با اینکه کشور عرصه تاختوتاز روس و انگلیس واقع شد، با اینکه پایتخت مورد تهدید واقع گردید و با اینکه استقلال میهن به مویی بند بود، اما کشاکش دو حزب اعتدالی و دمکرات همچنان ادامه یافت. مستوفی الممالک بالاخره نتوانست یا نخواست کاری از پیش برد، او حتی نتوانست کابینه اش را در موقع مقتضی معرفی نماید. میگفتند دلیل امر اختلافات حزبی بین جناح های مجلس است، اما «عدم موفقیت ایشان در تشکیل کابینه مسلماً معلل به همین یک مسئله یعنی انتخاب وزرا نیست، بلکه این پیش آمد نظریات سابق ما را که گفتیم طرفین یعنی دو دسته متخاصم نمیگذارند که تا چندی در ایران یک کابینه وزرایی داشته باشیم به خوبی تأیید میکند. با این پیش آمد اکثریت کرسی نشینان بهارستان را گویی دغدغه خاطر و اندیشه بزرگی نیست و ادامه بحران را یک چیز خیلی عادی تصوّر میکنند. مملکتی که بحران کابینه آن زیاده از یک ماه دوام پیدا کند و یک عده از همه جا بی خبر در مرکز تصوّر کنند که امور مملکت جریان طبیعی خود را دارد چگونه این مملکت میتواند کلیتاً در آتیه موفق به داشتن یک حکومت مقتدر بشود؟»(۱)

همزمان با هجوم روس ها به سمت پایتخت، جنوب کشور عرصه تاخت و تاز

ص:۸۲

۱- عصر جدید، ش۵۳، سلخ ماه رمضان المبارک ۱۳۳۳، ۱۲ اوت ۱۹۱۵، «ادامه بحران.»

نیروهای متجاوز انگلستان بود. اهمیت موضوع به اندازهای بود که روزنامه محافظه کار عصر جدید، برای نخستین بار صفحه اوّل خود را به اخبار و تحلیل مسائل ایران اختصاص داد، حال آنکه صفحه نخست که همه یادداشت عصر جدید، نام داشت، مسائل جنگ را پوشش میداد. عصر جدید حیرت میکرد که احزاب سیاسی و رجال متنفذ کشوری نسبت به نقض تمامیت ارضی کشور بی تفاوتند. دولت مسئله را به مجامله میگذرانند و روزنامه ها هم آن گونه که باید و شاید اخبار فجایع جنگ ناخواسته و تحمیل شده به ملّت ایران را پوشش نمیدهند؛ واضح است که خود عصر جدید هم یکی از بهترین مصادیق این روزنامه ها بود. عصر جدید نوشت:

حقیقتاً یک چیزی است که ما هیچ حکمت و دلیل آن را از هیچ نقطه نظر نمیتوانیم بفهمیم و آن اهمیت کمی است که اخیراً یک جمعی به حوادث فجیعه جنوب و شرق و شمال میدهند. این اهمیت ندادن اثر چیست؟ آیا از بی اطلاعی یا ساده گی(۱) است، آیا مقصود کمک به دشمنان ایران است؟ آیا فقط اهمال و سهل انگاری است؟ چه چیز است؟ چطور یک انسان معقول در حال طبیعی، چگونه یک نفر ایرانی، چگونه یک نفر علاقهدار به این آب و خاک، یا بی علاقه ولی کسی که لااقل بر حسب ظاهر به عنوان همان علاقه خود را برای پیشرفت مقاصد آنهایی که قطعه قطعه از حدود وطن ما بریده و میبرند آلت قرار میدهد، این حوادث را به هیچ نشمرده و به این هم کفایت ننموده سایرین را که خوب میبینند ایران به کجا میرود به مورد طعن و ملامت میآورند؟! این جا است که ما درست نمیتوانیم بفهمیم.(۲)

این هم از مواردی است که متین السلطنه تلاش می کرد ماهیت و اهداف گروه آشوب گر را برملا سازد. او به درستی متوجه شد اگر این گروه به واقع دغدغه کشور دارند، چرا از قیام دلیران تنگستانی که با فتوای علما شکل گرفته و عشایر جنوب را به مبارزه علیه انگلیس کشانیده بود، حمایت نمی کنند؟

در این شرایط بحرانی، شایع شد روز عاشورا نیروهای به اصطلاح ملی که در

۱- کذا.

۲- همان، «اهمیت ندادن چرا؟»

تهران به سر میبردند، قصد دارند به سفارتخانه های روس و انگلیس حمله برند. نخستین تبعات این شایعات افزایش نیروهای روس و انگلیس در تهران بود، آنان بر محافظین سفارتخانه های خود افزودند. این شایعات در حالی صورت می گرفت که روس و انگلیس پذیرفته بودند پرداخت بدهی های ایران به دولت های روس و انگلیس در طول دوره جنگ به تعویق افتد، یعنی اینکه بازپرداخت این وام ها به بعد از خاتمه جنگ موکول شد. مقرر شد دولتین اقساطی را هم که از بدو جنگ به ایران پرداختهاند مسترد نمایند، این کار در حال انجام شدن بود و قسط اولش را هم دولتین پرداخته بودند. این تمهیدات همه برای جلوگیری از نزدیکی ایران به آلمان و عثمانی صورت میگرفت، اما مسئله این بود که روس و انگلیس در ایران منفور بودند، مضافاً اینکه شورش فارس و قیام تنگستان، بعلاوه نفرت مردمی از روس و انگلیس، احمدشاه را در اتخاذ موضعی صریح به نفع دولتین مردد ساخت. روس و انگلیس در ازای تعویق پرداخت های ایران قول گرفته بودند دولت مرکزی از تحریکات علیه آنها و گرایش های ژرمانوفیل جلوگیری کند. دولت به ناچار این شرط را پذیرفت، اما دولتین به استناد همین امر دستگیری کسانی را که علیه آنان مشغول فعالیت بودند، آغاز کردند. در این حال شایع شد دولتین قصد دارند به تهران حمله ور شوند، مردم تهران از شایعه حمله روس و انگلیس به تهران وحشت زده شدند، آنان به یاد میآوردند که در عاشورای سال ۱۳۳۰ روس ها با مردم تبریز چه کردند. این شایعات توسط کسانی دامن زده می شد که می خواستند مجلس را تعطیل کنند و شرایط را به شکلی درآورند که ثبات از کشور رخت بربندد. از آن سوی «شخص شاه جوان هم که میدانست اشخاصی در خانواده خودش هستند که با روس ها همدست میباشند و شاید در این انقلاب آنها به طمع تاج و تخت بیفتند، از مقام سلطنت خود نگران ماند؛ ولی با استقامتی که زیاده از استعداد سن او بود، خودداری میکرد و گاهی سخنان درشت هم به نمایندگان روس و انگلیس میگفت.»(۱)

هر چه زمان پیش تر می رفت، تلاش ها برای ایجاد شرایط بحرانی افزایش می یافت. جالب اینکه بحران سازان و گردانندگان جرایدی مثل بامداد روشن، ستاره

ص:۸۴

۱- حیات یحیی، ج۳، ص۲۹۲.

ایران، عهـد انقلاب و شـهاب ثاقب، مـدعی بودنـد مرکز فسادی را کشف کرده اند که به وسـیله آنتریک و شـبنامه پراکنی می خواهند بین اعضای دولت و میان ژاندارمری و بختیاری ها ایجاد نفاق کنند و سـفارتخانه های خارجی را نسبت به دولت ظنین نمایند. اینان مدعی شدند تیم بحران ساز عبارتند از: نصـرت الدوله معاون وزارت عدلیه، منتصرالسـلطان وکیل مجلس، سـردار محیی و برادرش میرزاکریم خـان رشتی؛ و میرزایـانس ارمنی.(۱) در واقع برنـامه هـا از قبل چیـده شـده بود تا مجلس را منحل سازند، شب یکشـنبه ۲۳ اکتبر ۱۹۱۵، مـورخ الـدوله همراه بـا پرنس رویس وزیر مختـار دولـت آلمـان در تهران و مسـیو لیتن کنسول این کشور در تهران، به منزل وحید الملک شیبانی رفت، سایر وکلای دمکرات هم در آنجا حضور داشتند و «مذاکرات محرمانه راجع به تعطیل مجلس به عمل آمد.»(۲)

از سوی دیگر تیم بحران ساز متشـکل از سـلیمان میرزا اسـکندری، وحیدالملک شیبانی، سیدمحمدرضا مساوات همراه با مورخ الـدوله به منزل مسـتشارالدوله شـتافتند، شخصـی که وزیر پست و تلگراف کـابینه بود امـا سـاز خود را می نواخت. صادق فاش ساخت ظرف دو سه روزه اخیر هزار و پانصد سرباز روسی وارد انزلی شده اند، بالاتر اینکه توضیح داد تلگرافی از مشیرالملک وزیرمختـار ایران مقیـم لنـدن رسـیده مبنی بر اینکـه انگلیسـی هـا سـرگرم تهیه اولتیمـاتومی علیه ایران هسـتند «و البته اگر چنین اولتیماتومی برسـد دولت ایران رد خواهد کرد آن وقت شـروع به مخاصـمه می شود و دولت باید از تهران حرکت کرده از راه قم به اصفهان یا کرمانشاهان برود.» آری! سناریویی را که امثال سلیمان میرزا اجرا کردند، به واقع از لندن و توسط مشیرالملک دیکته شـده بود، واسـطه این کـار هم مسـتشارالدوله بود، دیـدیم که این سـناریو طـابق النعلِ بالنعل اجرا شـد. نکته دیگری که مسـتشارالدوله گفت این بود که انگلیسـی ها از معاهـدات سـری ایران و آلمان مطلع شـده اند، منبع انگلیسـی ها سـفیرکبیر این کشـور مقیم امریکـا بـود که گفته بـود آلمـان، بلغارسـتان را وارد جنـگ کرده و به زودی بـا ایران هم عهـدنامه منعقـد خواهد کرد.(۳) اندکی بعد از این گفتگو بود که

ص:۸۵

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص۲۲۸.

۲- همان، ص۲۲۹.

۳- همان، ص۲۳۳.

فرگوسن(۱) رئیس شعبه بانک شاهنشاهی در شیراز به دست یک دسته از ژاندارم های منطقه توقیف شد.

کسانی مثل مستشارالدوله صادق، ارکان اصلی بحران های کشور بودند. اظهارات او نشان می داد، اینان به دنبال کشاندن قشون بیگانه به داخل کشور هستند. از آن سوی مهدی خان مشیرالملک فرزند علاء السلطنه و برادر حسین علاء که وزیرمختار ایران در لندن بود، اخبار لازم و اطلاعات مهم را در اختیار این گروه قرار می داد.

جنگ آغاز شده بود و ایران در وضعیتی بسیار متزلزل قرار داشت. در این زمان موج حملات برخی از نمایندگان مجلس فقط و فقط متوجه یک تن بود: حسن خان وثوق الدوله. حملات نمایندگان که جنبه کاملاً شخصی یافت، سلسله حوادث و مصیبت های فراوانی را رقم زد که تأثیر آن در آینده سیاسی کشور هم بر جای ماند. بحران مجلس و اقداماتی مثل استیضاح دولت عین الدوله، باعث شد قشون روسیه به طور روزافزونی در قزوین اردو بزنند، گیلان، مازندران، استرآباد، خراسان تا شاهرود عرصه تاختوتاز قوای بیگانه شد. در دوایر دولتی بوشهر بیرق انگلیس برافراشتند، در قائن و سیستان آشوب بر پا شد، پایتخت توسط قوای روسیه تهدید گردید، درست در همین زمان روس ها اقساط وام های عقب افتاده خود را از دولت ایران طلب کردند. قوای روسیه و آلمان در کرمانشاه و حوالی آنجا با هم درگیر شدند، بدون اینکه منازعه آنان به دولت و ملّت ایران ربطی داشته باشد.

روز جمعه بیستم اوت سال ۱۹۱۵ روزنامه پروردین به تحریک سردار محیی و میرزاکریم خان رشتی حملات شدیدی به وثوق الدوله کرد. روزنامه پروردین نوشت در آن شرایط تاریخی، چشم امید همه به کابینه مستوفی الممالک بود که باید به مجلس معرفی می گردید. کابینهای که به قول نویسنده «لااقل به ایرانیت علاقه مند بوده به سابقه های تاریک و خیانت به وطن در میان عام معرفی نشده باشد.» نویسنده خاطرنشان ساخت با اینکه به شخص مستوفی امیدواری وجود داشت، اما معلوم بود با «تلقینات و تلاش های لیدرهای دمکرات» و اجازه ندادن آنها به رئیس الوزرا برای انتخاب اعضای دولت خود، کابینهای که «موافق با مصالح مملکت و مساعد با

۱- Ferguson.

خواهشات جماعت باشد»، شکل نگرفت. منظور نویسنده پروردین هم فقط حمله به وثوق بود: «بله وثوق الدوله در کابینه تشکیل داده فراکسیون دمکرات عضویت پیدا کرد و در مجلس شورای ملّی معرفی شد و از طرف نمایندگان ملّت که تأمین مصالح عمومی را با قید قسم به عهده گرفته اند مخالفتی ابراز نشد.» در ادامه مقاله آمده بود:

ما بعضی از سردسته های دمکرات را خوب می شناسیم و به حالات و روحیه آنها خوب اطلاع داریم. نگاشتن این جملات برای آن است که [به] عناصر بی طرف و طرفداران سعادت و استقلال ایران و رنجبران بیچاره که به امید حمایت طرفداران دروغی خود در بیابان عرق می ریزند تذکر بدهیم که در این پیشامدها منصفانه قضاوت نمایند. پس از سقوط کابینه عین الدوله و حدوث بحران با حصول اطلاعات عمیقه می دانستیم که وثوق الدوله و رفقای او در کابینه آینده عضو بوده و باقیمانده هستی ما از میان خواهد رفت. وثوق الدوله در خیانت به وطن و بدخواهی ایران ضرب المثل است و کمتر کسی است که او را نشناسد. بلی وثوق الدوله در مدت وزارت خارجه خود خیانتی نبود که نسبت به ملّت و مملکت مرتکب نشد. هنوز نطق بی شرمانه او که آذربایجان را عضو فاسد ایران و قابل قطع دانست از خاطره ها محو نشده. هنوز مرکب امضای امتیازنامه و مقاولات نامه هایی که به اجانب داده خشک نگردیده. وثوق الدوله بود که وسایل التیماتوم معروف روس را فراهم کرد. وثوق الدوله بود که معاهده ۱۹۰۷ را تصدیق نمود. وثوق الدوله بود که برای منافع شخصی خود خون شهدای آذربایجان و گیلان را به گردن گرفت. وثوق الدوله بود که آزادی خواهان را تبعید کرد...

با عضویت وثوق الدوله ها در کابینه چطور می توانیم به مقام مجلس و آزادی ایران مطمئن باشیم. از کجا فردا بوشهر را هم عضو شقاقلوسی(۱) ایران نخواند. با این تجارب کثیره فهمیدهایم که در ایران هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست. ابداً نمی توانیم باور کنیم که در زمان حیات مجلس شورای ملی، وثوق الدوله مصدر خدمات واقع شود. باید اقرار کنیم که در موضوع تقصیری بر وثوق الدوله وارد نیست. مقصر آنهایی هستند که با بستن اسم دمکراسی و آزادی خواهی به خود از وثوق الدوله ها طرفداری کرده آنها را

۱- عضوی از بدن که فاسد است و باید قطع شود، اشاره است به بیماری قانقاریا.

روی کار می آورند. تف باد بر آزادی خواهی ما که مفتضح کردیم تمام آزادی طلبان دنیا را. چقدر ننگین است چنین آزادی خواهی ما. ای وبا، ای طاعون، ای زلزله بیائیـد خاک ایران را از لوث وجود ما فرزندان خائن پاک کنید. بیائید که حیف اسـت شما غیر از محیط ایران حتی در مرکز افریقا نزول کنیـد. شـما شایسـته مایید و ما در خور شـما. برویم آزادی طلبان مذبذب که عالم حریت را ملوث کردیم. برویم دست وثوق الـدوله را بوسـیده طلب عفو کنیم. چرا [که] خائن مائیم نه او. ما اجنبی پرستیم نه او. مـا مخرب مملکـتیم نه او. از او بخـواهیم که چرخ هـای آزادی و حریت را به کـار انـدازد. از او التمـاس کنیم که حیـات سیاسـی ایران را تأمین کنـد. از او بخواهیم که سـعادت مملکت را فراهم سازد. در پیش او عـدم رشـد و لیاقت خودمان را اقرار کنیم. برویم و زمـام اختیار مملکت را به دست او بسـپاریم چنانچه سپردیم و بگوییم «گر بکشـی حاکمی ور بنوازی خطاست.» ای عناصـر لجوج، ای ذوات خودپرست که آبادی خویش را در همـدستی خائنین مملکت دانسـته ایـد شـما که متهورانه با این مملکت شـیرازه گسـیخته بازی می کنیـد به احساسات عامه و قضاوت ملّت بی اعتنا هستیـد بترسـید از آن روزی که دیگ قهر پروردگار قهار بجوش آمده کیفر اعمال شما را بدهد. بترسید از انتقام خدایی، اندیشه کنید از عدالت جاوید.(۱)

روز بعد از چاپ این مقاله، پروردین به دستور رئیس الوزرا توقیف شد.

در این زمـان وثوق وزیر مـالیه کـابینه مسـتوفی الممالـک بود، وثوق به رئیس الوزرا پیغـام داد چنـانچه این روزنامه که توسـط سیدعبدالرحیم خلخالی چهره مشـهور آشوب طلب اداره می شد، توقیف نشود، وی از وزارت مالیه اسـتعفا خواهد داد. مستوفی الممالـک هم مجبور شـد دسـتور توقیف روزنـامه پروردین را صادر نمایـد.(۲) نکتـه جـالب این است که خلخـالی این عنصـر غوغاسالاـر، بـا اینکه خود جزو رهـبران حزب دمکرات بود، وثوق را به دروغ منتسب به آن تشـکیلات می کرد. همه می دانند که دمکرات های دوره مجلس دوم دشـمنان خونی وثوق بودند، حال چگونه است که او را منتسب به این تشـکل می نمودند؟ پاسخ واضح است، کابینه مستوفی مورد

۱- پروردین، ش ۳۰۰، جمعه هشتم شوال ۱۳۳۳، «خاتمه بحران و تشکیل کابینه.»

۲- ایران در جنگ بزرگ، ص۱۹۸.

حمایت دمکرات ها قرار داشت و برای آنان که ساقط کردن وزرا و مشوب کردن اذهان عمومی سرلوحه کار بود، فرقی نمی کرد حریف را چگونه سرنگون سازند، باید این کار انجام می شد حتی اگر فردی را که هدف تیرهای بلای آنان واقع می شد به دروغ منتسب به تشکیلاتی کنند که متهم فرضی آنان نه تنها هیچ نسبتی با آن نداشت بلکه دقیقاً در جبهه مخالف آن حزب قرار می گرفت.

در این زمان به موازات گسترش جنگ، وضعیت ارزاق عمومی در کشور و حتی پایتخت روز به روز بدتر می شد، در تهران گندم کمیاب شد و کیفیت نان بسیار بد گردید. در عین حال کالای خارجی لحظه به لحظه گران می شد. سال ۱۳۳۳ قمری به پایان خود نزدیک می شد، اما هنوز بودجه سال آینده تقدیم مجلس نشده بود. وضعیت مالیه به هم ریخته و در خزانه داری هرج ومرجی بی سابقه حکمفرما بود. کارشکنی بیداد می کرد، نوک تیز این کارشکنی ها متوجه وثوق الدوله وزیر مالیه بود. روزنامه رعد که در دوره امضای قرارداد ۱۹۱۹، آن همه سنگ آن قرارداد را به سینه زد، پیش تر یعنی در همین سالی که از آن سخن می گوییم، علیه وثوق مطالب شداد و غلاظی می نوشت. سیدضیاء و گروه همکارش مثل ایپکیان، وثوق را متهم می کردند که همیشه طرف سوءظن مردم بوده است، می گفتند بهتر است وی اکنون اندیشه خود را مصروف حل بحران های مالیه کند تا بلکه حسن ظن مردم را جلب نماید.(۱) واقعیات و حوادث بعدی نشان داد چه کسانی در کار وثوق اشکال تراشی می کردند و چه دستهایی می خواستند به هر نحوی شده او را از سر راه خود بردارند. به واقع جبهه گیری خطرناکی در کشور به وقوع پیوسته بود، عده ای پشت سر وثوق راه می رفتند، اینان می خواستند بر مهم ترین تشکیلات این زمان یعنی حزب دمکرات تسلط یابند و عده ای دیگر درست در جبهه ای مخالف وثوق راه می پیمودند. اختلافات اینان که اغلب جنبه شخصی داشت، بالاخره کشور را به گردابی عظیم سوق داد، ما به این مهم در آینده خواهیم پرداخت.

به هر حال بحران ها ادامه داشت و دعواهای شخصی جای خود را به حفاظت از منافع ملّی ایران داده بود. این وضع تداوم یافت تا نوبت به سپهسالار تنکابنی رسید.

۱- عین السلطنه، ج۶، صص۴۳۰۴-۴۳۰۳.

وضعیت ایران در دوره زمامداری سپهسالار به تیرگی بیشتری گرایید. روز چهارم شوال سال ۱۳۳۴ یعنی ده ماه بعد از حمله سراسری به ایران، دولت های روس و انگلیس اولتیماتومی به دولت ایران تقدیم کردند و طبق آن خواستند امور نظامی و مالی ایران زیرنظر آنها اداره شود؛ این یادداشت تسلیم محمدولی خان سپهسالار تنکابنی رئیس الوزرای ایران شد. طبق این یادداشت به دولت ایران تذکر داده شده بود قشونی در جنوب کشور به فرماندهی انگلیسی ها به تعداد یازده هزار تن تشکیل دهد، عده فوج ایرانی در شمال کشور هم باید به همان میزان می شد. هر دو دولت به ایران تکلیف کرده بودند عده کافی از صاحب منصبان جنگی و اطبای نظامی و غیرنظامی وارد کشور کند و تعلیم این دو نیروی نظامی هم با آنان باشد. از نظر مالی به هیأتی مختلط که از یازده رجب ۱۳۳۴ تا اندازه ای مشغول نظارت بر مالیه ایران بود، اختیارات کامل داده می شد و بر قدرت آن افزوده می گردید. در انتخاب این هیأت مختلط باید نظرات دو سفارت در نظر گرفته می شد، هیأت مختلط در تمام مالیه ایران چه از نظر عایدات و چه مصارف و چه تصویب آنها حاکم مطلق به شمار می رفت. هیأت مذکور متشکل از اعضای ایرانی، روسی، انگلیسی و بلژیکی بود که عملاً زمام امور مالیه را به دست گرفت. روز ۱۸ ربیع الثانی سال ۱۳۳۵ به سپهسالار اتمام حجت شد ظرف چهل و هشت ساعت مصوبه مذکور را به اجرا گذارد. صدراعظم وقت بلافاصله بدون مشاوره با اعضای هیأت دولت و شاه، موافقت خود را با این فرمول اعلام داشت، این موضوع باعث ناراحتی و تکدر خاطر احمدشاه گردید.

اندکی پیش از این، روز نوزدهم ماه صفر ۱۳۳۵، روزنامه عصر جدید فوق العاده خود را منتشر ساخت، در این شماره که به نقل از خبرگزاری رویتر مورخه دوازدهم دسامبر ۱۹۱۶ چاپ شده بود؛ عصر جدید خبر می داد مجلس آلمان و سه دولت متحد آن به متفقین اطلاع داده اند برای مذاکره صلح حاضرند و البته اگر متفقین این پیشنهاد را قبول نکنند، دولت آلمان به جنگ تا سرحد امکان ادامه خواهد داد. همین روزنامه عصر جدید در فوق العاده دو روز بعد خود خبر داد متفقین این پیشنهاد را رد کرده اند، آنها گفتند آلمان مشغول نیرنگ بازی است و این خبر هم دامی است برای اینکه بین دولت های متفق اختلاف اندازد. گفته می شد آلمان عمر فتوحات

خود را سرآمده می دانـد، اما به شکست خود اذعان نکرده است؛ به همین دلیل تا زمانی که این کشور خود را فاتح به شمار می آورد، هیچ گونه مذاکرهای قابل تصوّر نیست. معلوم بود انگلیسی ها هنوز به اهداف اصلی جنگی خود نرسیده بودند، آنان باید از تقسیم جهان به واسطه جنگ، منافع بزرگ تری به دست می آوردند، به همین دلیل نگذاشتند جنگ خاتمه یابد.

درست در همین شرایط بود که نیروهای عثمانی وارد همدان شدند، این حوادث دست به دست هم داد و باعث سرنگونی دولت سپهسالار شد، بلافاصله بعد از وی حسن وثوق به ریاست وزرایی انتخاب گردید. هنوز دولت به درستی استقرار نیافته بود که سفارت انگلیس نامه ای نوشت و به استناد موافقت سپهسالار اعظم، سرپرسی سایکس را به ریاست قوایی که برای حفظ نظم و امنیت جنوب تشکیل داده بودند، معین نمود و از دولت ایران خواست به مأمورین محلی ولایات جنوبی دستور دهد با این نیرو همکاری کنند.(۱) سال ۱۲۹۴ شمسی رو به پایان بود و سال جدیدی آغاز می شد. در این سال برخلاف سال گذشته که مجلس دائر بود، خبری از این نهاد قانونگذاری دیده نمی شد. روزنامه های کشور منحصر بود به عصر جدید، رعد، ارشاد و اطلاعات. مقاله مهم متین السلطنه در عصر جدید که گفتیم به قیمت جانش تمام شد، در همین زمان نوشته شد.

۵. کارنامه نظام السلطنه مافی

قصد نداریم در اینجا در باب نحوه تشکیل دولت به اصطلاح ملّی رضاقلی خان نظام السلطنه مافی سخن گوییم، به این موضوع در منابع گوناگون اشارت رفته و البته همه به نوعی او را شخصیتی به اصطلاح ملّی قلمداد کرده اند. واقعیت این است که نظام السلطنه مافی یکی از چهره های مهم دخیل در تحولات این مقطع ایران بود، اما همان طور که یحیی دولت آبادی نشان داده است، او هرگز فردی ملّی به مفهوم مثبت کلمه نبود. وقتی جنگ شروع شد، او حاکم بروجرد و لرستان و خوزستان بود. رضاقلی خان فرزند حیدرقلی خان بیگلربیگی مشهد و برادرزاده حسینقلی خان

۱- کاوه، یکشنبه ۸ آذر ۱۲۹۶، ۱۵ آوریل ۱۹۱۷، «باز اتمام حجت.»

نظام السلطنه مافی والی سابق خوزستان بود که درست به هنگام بحبوحه مشروطه ایران درگذشت و لقبش به رضاقلی خان رسید. وقتی متفقین خاك کشور را اشغال کرده بودند، در اروپا اقامت داشت. بعد از این ماجرا به ایران آمد و به شرحی که در کتاب های تاریخ آمده است، دولت خود را در کرمانشاه تشکیل داد. به پیوندهای عموی او با خزعل در جایی دیگر از این دفتر اشاره کرده ایم، اما اینجا همین قدر اشاره می کنیم که دختر عموی او همسر شیخ خزعل بود و خزعل به طوری که همه می دانند یکی از برجسته ترین مدافعین منافع انگلیس در ایران بود. خطی مستقیم، خزعل را به شرکت کشتیرانی لینچ و سرمایه گذاران آن مرتبط می ساخت. از این بالاتر در بصره لژ فراماسونری فعالیت می کرد که بستگان خزعل در آن عضویت داشتند، اینان از سوی گراند لژ انگلستان موظف بودند دامنه فعالیت خود را در جنوب ایران، سواحل عربستان سعودی، شیخ نشین های سواحل خلیج فارس و بسیاری نقاط دیگر گسترش دهند. لژ روشنایی ایران به واقع بخشی از ادامه فعالیت این لژ در دوره پهلوی دوّم بود.(۱)

به سال ۱۳۲۹ بین رضاقلی خان نظام السلطنه مافی فرمانفرمای وقت فارس با قوام الملك و برادرش نصرالدوله اختلاف بروز کرد، نظام السطنه او و برادرش را دستگیر نمود و اغتشاشات چند ساله اخیر فارس را به گردن وی انداخت. در تهران عده ای مثل علاء الدوله، سهام الدوله، سردار اسعد و چند تن دیگر از بختیاری ها به وساطت برخاستند، بیم آن می رفت که این دو برادر را به قتل رسانند. عین السلطنه نوشت:

به عقیده من قتل آنها واجب است زیرا آن وقتی که شیراز بودم می دیدم اینها چه می کردند. اما قتل آنها یک عیب دارد که فارس بدون منازع یك باره در ید اقتدار صولت الدوله که حالا خودش را سردار عشایر لقب داده می افتد و دیگر احدی حریف او و قشقائی نیست. از حلب تا کاشغر میدان صولت الدوله می شود و شاید علاءالدوله و دیگران هم به واسطه بصیرتی که از امور فارس دارند به همین لحاظ شفاعت می کنند.(۲)

۱- اسناد فراماسونری در ایران (تهران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۰)، صص ۲۹۸، ۳۰۰ و ۳۰۱.

۲- عین السلطنه، ج۵، ص۳۴۱۲.

در دوره جنگ اوّل جهانی، نظام السلطنه(۱) تعداد زیادی از لرهای سگوند و حسنوند را جمع آوری کرد که ظاهراً با متفقین بجنگد، اما «بعضی هم احتمال میدهند نظام السلطنه روابط باطنی خود را با انگلیسی ها قطع نکرده است و داخل شدن او در این کار از روی مصلحت بوده که ظاهراً دشمنان آنها را محدود نگاه دارد و عملیات آنها را خنثی کند تا پیش آمدها پرده را از روی حقیقت احوال بردارد.»(۲) این جمله دولت آبادی به بهترین شکلی رسالت نظام السلطنه را نشان می دهد: او مأموریت داشت خود را ژرمانوفیل نشان دهد، برای این که به عنوان ضدیت با انگلیس، اعتمادها را جلب کند و به مثابه سوپاپ اطمینان بریتانیا عمل نماید. نظام السلطنه این رسالت را به بهترین نحو ممکن به انجام رسانید و ضربات اساسی بر اعتماد مردم وارد ساخت. در این ایام نظام السلطنه پایگاه عملیات خود را شهر الشتر دومین شهر بزرگ لرستان در آن روز قرار داد. عدهای هم به بروجرد رفته بودند، اما به قول دولت آبادی که برای تهیه قوای ملی به بروجرد عزیمت کرده بود: «به واسطه... بی اعتمادی که به عملیات نظام السلطنه داشتم، به حال یأس افتادم.»(۳) او در بروجرد ماند و به انتظار نظام السلطنه نشست. این انتظار دو سه هفته طول کشید، «هر چه توانستم کتباً او را ترغیب و تحریص به تعجیل نمودن در عملیات کردم.»(۴)

وقتی بعد از مدت ها انتظار اردوی نظام السلطنه هویدا شد، کاری از آن ساخته نبود، زیرا غرب کشور به دست روس ها سقوط کرد. سوارانی که او را همراهی میکردند بیش از سه هزار تن نبودند، تازه یک قسمت آن خانواده خود نظام السلطنه بود که به عراق عرب میرفتند. نظام السلطنه به فرمانده آلمانی مقیم غرب کشور قول داده بود چهار هزار سوار جنگی همراه داشته باشد، اما «اردوی مزبور آن مقدار که سوار لرستانی بود، به یک جمع غارتگر شبیه تر بودند تا به مدافعین از وطن، مهم ترین قسمت این سوار از طایفه حسنوند بودند در تحت ریاست سردار امجد

۱- در مورد زندگی حسینقلی خان نظام السلطنه و رضاقلی خان نظام السلطنه دوم، به ضمائم همین کتاب مراجعه کنید.

۲- دولت آبادی، ج۳، ص۳۰۷.

۳- همان.

۴- همان.

حسنوند؛ مرد طماع غارتگر مزبور میریخت به دهات اطراف، و از هرگونه ستمگری درباره بیچارگان مکرر غارت شده دریغ نمیکرد، قسمت دیگرش سرباز سیلاخوری بود... باقی مانده یک قسمت که برای جنگ میرفتند و آن قسمت ژاندارمری بود.»(۱) همین موضوع خود ماهیت «حکومت موهوم موقتی نظام السلطنه در غرب ایران»(۲) را بیش از پیش به نمایش میگذاشت.

نظام السطنه مافی رئیس دولت مهاجر بود، «پیش از این روابط سیاسی خارجه این شخص با انگلیسیان بوده است و انگلیس ها او را یکی از هواخواهان خود میشمرده اند»، اما وقتی آلمان ها در جنوب و غرب کشور نفوذ یافتند و مردم را به ضدروس و انگلیس تحریک میکردند و از زمانی که عشایر و ایلات علیه قوای مهاجم مقاومت کردند، «ناچار یک تن از رجال معروف دولت باید این قوا را جمع آوری کند و فرمانده کل گردد، آلمان ها نظام السلطنه را برای این خدمت به هر وسیله بوده حاضر کرده اند.»(۳) چطور شد که نظام السلطنه به یکباره از انگلیسی ها روی گردانید و ژرمانوفیل شد؟ واقعیت این است که چنین چیزی حقیقت نداشت. نظام السلطنه در این مقطع تاریخی نقش بسیار مشکوک و مخربی بازی کرد. این فرد پیوندهای آشکاری با شیخ خزعل داشت، به بریتانیا تعلق خاطر داشت و تا به آخر یک انگلوفیل صدیق باقی ماند.

یکی از اقدامات نظام السلطنه در دورانی که ریاست دولت مهاجر را بر عهده داشت، دخالت او در تصرف بغداد به دست قوای انگلیسی بود. شرح ماجرا به این شکل است که به هنگام ورود قشون عثمانی به کوت العماره، و در زمانی که این قشون فرماندهان انگلیسی را دستگیر کردند و آنان را شکست دادند، انگلیسی ها محرمانه با وی ارتباط برقرار کردند. بعد از این، او نوشته هایی برای خزعل و والی پشتکوه ارسال کرد. طبق این نوشته ها عثمانی به تقاضای نظام السلطنه سی هزار تن از قشون خود در بین النهرین را باید به ایران اعزام می نمود. ظاهر قضیه این بود که او با این نیرو به مقابله با قوای متفقین می پردازد و زمانی که توانست سی هزار قشون

۱- همان، ص۳۱۶.

۲- همان، ج۴، ص۱۷.

۳- همان، ج۳، ص۳۰۶.

ایرانی مهیا کنـد، آنان را باز خواهـد گردانید. عثمانیها فریب این نقشه نظام السـلطنه را خوردند که البته اصل نقشه هم متعلق به انگلیسـی ها بود. قشون آنها مـدت ها در ایران مانـد، نظام السـلطنه هم البته هیـچ اقدامی نکرد. عثمانی ها در ایران معطل مانده بودند و از سویی قشون ایرانی که قول آن داده شده بود هرگز مهیا نگردید.

نظام السـلطنه نه تنها این کار را نکرد، بلکه قوای ژانـدارم ایرانی را هم نابود ساخت. او حتی از رسانیدن غذا و قوت لایموت به این نیرو خودداری نمود، شـکایت ها هم البته به جایی نرسـید. در این وضعیت بود که انگلیسی ها قشون خود را به بین النهرین فرسـتادند و به بغـداد حمله ور گردیدنـد. نـاظرین بر این بـاور بودنـد که اگر نظـام السـلطنه خیـانت نمی کرد، بغـداد به دسـت نیروهای انگلیسی نمیافتاد.(۱)

قشون انگلیسـی در اوّلین مرحله حملات خود، شـهر بصره را به تصرف درآوردند و رو به سوی بغداد به حرکت در آمدند. در خوزسـتان عثمانیهـا به کمک اعراب ایرانی به معادن نفت انگلسـتان صـدماتی وارد کردنـد. نقش شـیخ خزعل در این زمان در صیانت از منابع نفتی بریتانیا بسـیار زیاد بود، او با دسـته ای از سـپاهیان هنـدی مشـغول نبرد علیه عثمانی ها شـد؛ اما با این حال وضـعیت محمره [خرمشهر] و ناصری [اهواز] و اطراف آن خیلی مغشوش بود. انگلیسی ها شروع به احداث قلاع نظامی کردند، کشـتی هـای جنگی آنـان در دهـانه ارونـدرود لنگر انداختنـد، توپخـانه و قورخـانه منظـم نشـان از این داشت که بریتانیـایی ها نیامدهانـد که به این آسـانی و به این زودی هـا برونـد. آنهـا به سـردار ارفع یعنی شـیخ خزعـل انواع و اقسـام سـلاح ها تحویل دادند(۲) تـا از منافع شان حمایت کنـد، این موضوع نشان می داد که بریتانیایی ها تا چه انـدازه نسـبت به اعلان بی طرفی ایران ارزش قائلند.

حساسـیت انگلسـتان به نواحی غرب ایران دلیل مستحکمی داشت. لرستان دروازه خوزستان بود، پس انگلستان نمی توانست از دست رفتن منابع نفتی خوزسـتان را در آینده ای هر چند دور نظاره کند و بی تفاوت بنشـیند. از یک سو خزعل به آشکارترین وجهی حمایت از منابع نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران را تقبل کرده بود و از

۱- کمره ای، ج۲، ص۹۷۶.

۲- عین السلطنه، ج۶، ص۴۲۱۸.

سوی دیگر نظام السلطنه نیروهای ایران را در غرب کشور بیهوده مشغول نگه می داشت. اگر رضاقلی خان می خواست به منافع انگلستان ضربه ای زند، علی القاعده باید نابودی منابع اقتصادی این قدرت را در خوزستان هدف قرار می داد؛ نه اینکه نیروها را در غرب کشور و بین ایلات و عشایر سرکش آن منطقه نابود سازد و آنان را طعمه لشکر جرار روسیه نماید. به واقع حتی همان زمان هم کمتر کسی بود که از اهمیت مسئله نفت ایران در تحرکات انگلستان وقوفی نداشته باشد. این مسئله که سوخت نیروی دریایی بریتانیا از زغال سنگ به سوخت های فسیلی تبدیل یافته است، امری سرّی به شمار نمی آمد. جراید داخلی به نقل از مطبوعات انگلیسی نقل می کردند که سیستم سوخت کشتی های جدید انگلیس به یمن نفت ایران تغییر یافته و با نفت کار می کند. همه می دانستند در وزارت دریاداری و پارلمان انگلستان در زمینه ضرورت تهیه نفت مباحث فراوانی وجود دارد، همه می دانستند چه بخشی از محافل بریتانیا با دولت این کشور بر سر تسلط بر نفت ایران با هم رقابت می کنند و منافع و مصالح ایران را قربانی سود نامشروع خود می نمایند. در مطبوعات ایران نوشته می شد به واسطه تلاش های سر وینستون چرچیل وزیر دریاداری بریتانیا، دولت انگلستان عمده سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را خریداری کرده است؛ به نقل از مطبوعات خارجه نوشته می شد دولت انگلستان دو میلیون و دویست هزار لیره پرداخت کرده و اغلب سهام این شرکت را خریداری نموده است، «انبار و محل تصفیه و کارخانجات آن در جزیره عبادان یا آبادان در مصب رود کارون خاک ایران است و به این واسطه بحریّه انگلیس از حیث نفت آسوده شد. نظر به معاهده ۱۹۰۷ میلادی تمام معادن بی شمار نفت ایران در منطقه بی طرف واقع شده و انگلیسی ها مشغول هستند این منطقه را هم از بی طرفی خارج نموده جزو منطقه خود داخل نمایند.»(۱) آری، حتی عین السلطنه ای که در الموت نشسته بود، نسبت به مسئله نفت حساسیت نشان می داد، آنگاه چگونه ممکن بود رئیس به اصطلاح دولت ملّی کرمانشاه به این مهم آگاهی نداشته باشد؟ به گمان ما نظام السلطنه مأموریت داشت صادق ترین نیروهای ایران را در غرب کشور مشغول دارد تا انگلستان با آرامش به

۱- همان، ص۴۱۶۳.

غارت منابع نفتی کشور ادامه دهد، به عبارت بهتر او نیروهای ایران را از منطقه زرخیز خوزستان که به شدت توسط انگلیس استثمار می شد، به غرب کشور منحرف کرد. خزعل هم که در خوزستان مشغول صیانت از منافع بریتانیا بود، آن طرفتر در پشتکوه لرستان هم بریتانیا متحدی نیرومند داشت؛ بنابراین هیچ خطر عاجلی منافعش را تهدید نمی کرد.

در این میان امیرمفخم همدانی «کُشنده سیدجمال الدین واعظ که از اشخاص پست فطرت روس پرست است»، با روس ها همداستان شد و آنها را وارد همدان کرد. حکومت همدان هم به این امیرمفخم داده شد.(۱) حمله روس ها به همدان و قزوین باعث شد روابط پستی و تلگرافی ولایات جنوب و غرب کشور با مرکز قطع شود. در تهران به دلیل وضعیت پیش آمده، مستوفی الممالک استعفا داد و شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما به ریاست وزرایی نایل آمد. وقتی فرمانفرما آمد، در تهران حکومت نظامی اعلام شد، قزاق ها بر شهر تسلط یافتند، از آن سوی، شاه از شهر خارج شد و به فرح آباد رفت. در بیست و هفتم صفر سال۱۳۳۵، درست دوازده روز بعد از تشکیل دولت فرمانفرما و همزمان با سیاست جلوگیری از گسترش بحران ها، علمای اصفهان تلگرافی به این مضمون خطاب به او فرستادند:

حضور حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا دام اقباله العالی؛ بعد از عرض تبریک و تشکر از این موهبت عظمی زحمت افزاست که تمام اقدامات و اهتمامات این جانبان و عموم اهالی اصفهان به ملاحظه همراهی و اطاعت دولت محبوب خودمان بوده و هست. چنانچه نظر دولت به اصلاح تعلق گرفته و حفظ استقلال را منوط به آن دانسته اید اهالی اصفهان هم در اطاعت حاضر و به بعضی ملاحظات که از نظر مبارک دور نیست، توجهی بفرمایید که قشون اجانب در هر نقطه هستند متوقف باشند و به طرف اصفهان حرکت ننمایند تا کاملاً بتوان جلوگیری از کلیه هیجان ها نموده عموم ملّت دعاگو باشند. شیخ نورالله [اصفهانی]، شیخ جمال الدین کلباسی، محمدحسن موسوی.(۲)

۱- دولت آبادی، ج۴، ص۳۰۸.

۲- عین السلطنه، ج۶، ص۴۴۳۳، به نقل از روزنامه رعد.

دیگر اینکه روابط کمیته مرکزی حزب دمکرات با شعباتش قطع گردید، «بهت شدیدی کارکنان ملت را فراگرفت و روس ها در دهات اطراف راه، هر کجا صدای تیری شنیدند یا بهانه دیگر به دست آوردند از کشتن مردها و شکم دریدن زن ها و سر بریدن اطفال و انواع بی رحمی دریغ نداشتند.»(۱) انگلیسی ها هم در این جنایات مشارکت داشتند، میگفتند یک طفل چهارده ساله، انباری متعلق به انگلیسیها را آتش زده و صدها پیت بنزین و مهمات را نابود ساخته است. او را دستگیر و محاکمه کردند، متهم گفت این کار را خود کرده و تصمیم شخصی اش بوده است؛ زیرا آنان اجنبی اند و به ایرانیان صدمه میزنند. انگلیسی ها این نوجوان را تیرباران نمودند.(۲) در همین اوضاع، فرمانفرما در نخستین اقدام تلگرافی به یکی از رؤسای اعتدالیون ارسال کرد و نوشت بیش از این فریب دمکرات ها را نخورد و به تهران مراجعت نماید.(۳) فرمانفرما می خواست با بعضی تغییرات، قراردادی را که در دوره مستوفی می خواستند با روس و انگلیس منعقد کنند و همه به نفع ایران بود، به مورد اجرا گذارد. اما این بار دیگر دولتین موافقت نکردند،(۴) بالاتر اینکه گروه به اصطلاح ملیون با طرح او به شدت مخالفت ورزیدند و زمینه سقوط وی و استقرار سپهسالار را مهیا ساختند.

قبل از ادامه بحث باید گفت دولت ایران از ابتدای امر و به دنبال وقوع جنگ، روشی بسیار غلط در برابر ماجراجویان و بحران سازان داخلی و خارجی در پیش گرفت. دولت ایران خواست در بی طرفی خود هم رضایت روس و انگلیس را به دست آورد و هم عثمانی و آلمان را. اما غیرممکن بود بتوان دو دشمن را در یک خانه نگهداشت به طوری که هیچ کدام رنجشی پیدا نکنند. دولت ایران بر این نکته وقوف نداشت که نتیجه جنگ عبارت است از تقسیم مجدد مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی؛ ایران یکی از مهم ترین حلقه های اقتصاد سیاسی جهان بود و امکان نداشت این کشور به حال خود رها شود. انگلیسی ها برای حفاظت از منابع نفتی خود در

۱- دولت آبادی، ج۳، ص۳۰۹.

۲- کمره ای، ج۱، ص۵۱۳.

۳- خاطرات مهاجرت، ص۲۷.

۴- همان، صص ۱۸۱-۱۸۰.

خوزستان بـا عثمـانی هـا درگیر بودنـد، به عبـارت بهتر جنگ انگلیس و عثمانی بر سـر نفت بود، جنگ بر سـر نفت بصـره که درست در نزدیکی خوزستان قرار داشت. از آن بالاتر بین النهرین کلید تسـلط بر کویت بود، پس انگلستان باید بر آنجا تسلط می یـافت. از آن سوی بین محافـل سـرمایه داری اروپـا و کشور عثمـانی در بـاب مقوله امتیـازاتی در ایران مثل راه آهن، پیوند تنگـاتنگی وجـود داشـت. پیش تر گفتـه ایم که خـط راه آهن عثمـانی به درون خـاک ایران را کسـانی می خواسـتند به انجـام رسانند که با سرمایه مالی اروپا مثل دویچه بانک مرتبط بودند، اکثر آنان یهودیان حلقه ادوارد هفتم بودند و البته انگلیسی.[1] هم به دلیل نفت و هم به دلیل موقعیت استراتژیک، روسـیه و انگلسـتان و آلمان و عثمانی برای چنگ انداختن بر این کشور، با هم رقابت می کردند، اما این گونه به نظر می رسد که امپراتوری محتضـر عثمانی آلت فعلی در دست سـرمایه سالاران یهودی آلمـان بود؛ همـان طور که امپراتوری فرتوت و رو به موت روسـیه حـداقل از دوره مشـروطه به این طرف، در چاه ویل دسیسـه های انگلسـتان در میغلتید. انگلسـتان از تضعیف موقعیت روسیه منافع فراوانی هم در ایران، هم در قفقاز و هم در اروپا می برد، همان طور که سایر قـدرت های بزرگ سـرمایه داری از تضـعیف روزافزون عثمانی بهره برداری می کردنـد و به شـدت از آن اسـتقبال می نمودنـد. دولت هـای وقت ایران به این نکته توجه نداشـتند که اعلاـن بی طرفی یـا حمـایت از فلاـن طرف جنگ؛ تأثیری در سـرنوشت محتوم و از پیش رقم خورده ایران نـداشت، باید جنگ به نحوی از انحا به نفع یکی از قدرت های بزرگ امپریـالیستی، یـا روس و انگلیس و یا آلمان خاتمه می یافت، به عبارتی بایـد موقعیت ایران در شـطرنج اقتصاد جهانی مشـخص می گردیـد. بایـد معلوم می شـد این کشور در مدار منافع کدام قدرت بزرگ سـرمایه داری می گردد، با این حال رویّه ای که دولت های ایران در پیش گرفته بودند، از کوچک ترین بصیرت سیاسی عاری بود.

بهترین راهی که در مقابـل دولت ایران قرار داشت این بود که بحران سـازان را از ادامه فعـالیت خود ناامیـد سازد، اما نکته این بود که دولت وقت ایران مقارن شروع جنگ، یعنی دولت مستوفی را همینان اداره می کردند. همان زمان هم بسیاری از

۱- برای تعقیب این بحث به فصول یازدهم تا سیزدهم بحران مشروطیت در ایران مراجعه شود.

ناظرین می گفتند دولت ایران می بایست بعد از آنکه یقین کرد جنگ به این زودی ها خاتمه نمی یابد و وقتی می بیند آلمانی ها و عثمانی ها بنای دسیسه گذاشته اند و اقداماتی می کنند که مخالف مصالح بلندمدت ایران است؛ و وقتی مجلس و حزب دمکرات و ارباب جراید به صف نخست بحران سازان پیوستهاند و مانع از استقرار ثبات و امنیت در کشور می شوند، باید حالت فوق العاده اعلام می کرد و مجلس را تعطیل می نمود. اما دولت های ایران اجازه دادند کسانی که به نام نماینده مردم در صحن بهارستان گرد آمدهاند، آتش افروزی کنند و درست وقتی اقدامات ضدملی خود را به انجام رسانیدند، خود مجلس را هم تعطیل کردند؛ حال آنکه آن زمان دیگر وجود مجلس ضرورتی غیرقابل انکار به شمار می آمد. در نبود مجلس هیچ کس نتوانست اهمیت پیشنهادهای قدرت های بزرگ را دریابد. فقدان مجلس مهم ترین مانع تصمیم گیری در سطوح کلان کشور به شمار می رفت. عجب اینکه همان گروه اجازه ندادند مجلس چهارم هم به این آسانی ها تشکیل شود، آنان وقتی به این امر رضایت دادند که رضاخان میرپنج عملاً بر کشور تسلط یافت.

در همان زمان وقوع جنگ، بسیاری از کشورهای متخاصم، یا کشورهای بی طرف مجالس خود را منحل کرده بودند، از نمایندگان فقط به هنگام مشاوره دعوت به عمل می آمد و به عبارتی مجلس حالت مشورتی یافته بود که قوه مجریه را کمک کند، نه آن را تضعیف نماید. بسیاری از کشورها به این نکته وقوف داشتند که به هنگام بحران های فراگیر، اگر پارلمان به زیان منافع ملّی وارد اقداماتی شد، باید آن را تعطیل کرد.

دیگر اینکه باید جراید تحت ضابطه و مقررات دقیق و لازم الاجرایی درمی آمد که تخطی از آن مستوجب عقوبت می بود. به قول عین السلطنه دولت نباید اجازه می داد مطبوعات «این طور [از بیگانه] پول بگیرند و مفسده بر پا نمایند، مردم را به هیجان بیاورند.»(۱) در همان زمان هم می گفتند یکی از مبرم ترین کارهای دولت این است که افراد و اشخاص مفسده جو و آشوب طلب را دستگیر کرده و حبس و توقیف نماید. نیز «بعضی از اشرار را که علناً بر ضد پلتیک دولت و امنیت داخل

۱- عین السلطنه، ج۶، ص۴۳۶۵.

[مرتکب] هرزگی و شرارت گردیده‌اند، برای حفظ سایر نفوس مملکت و نظام مملکتی و جلوگیری از اغتشاش ما بعد و بی طرفی عبرت الناظرین بهدار آویخته، اعدام نماید.»(۱)

مورخ الدوله در خاطرات خود به تصریح نوشته است که سفارتخانه آلمان محموله های مشکوک وارد تهران می کرد. این روایت از سوی برخی دیگر از معاصران هم تأیید شده است. وارد کردن محموله های مشکوک منحصر به سفارت آلمان نبود؛ بلکه سفارت اتریش هم در این زمینه اقدام می کرد. عین السلطنه نقل می کند سفیران آلمان و اتریش با یکصد و پنجاه صندوق اسلحه از بغداد وارد ایران شده بودند، همان زمان روس ها خبر دادند که باید جلو ورود این محموله گرفته شود. عملیات تحریک آمیز دیگری هم صورت می گرفت: به طور مثال دکتر پوژون نامی در اصفهان روی بازوی خود شهادتین نوشته بود و در شهر اصفهان میان مردم کوچه و بازار و منازل علما می گشت و به عوام فریبی و فتنه انگیزی مشغول بود. این مرد را باید دستگیر می کردند و تبعید می نمودند، اما ابداً کسی متعرض این شخص نشد. از سویی کنسول آلمان بدون اینکه به مصالح ایران کاری داشته باشد و فقط در راستای منازعات امپریالیستی کشور متبوعش با انگلستان، در کرمان شروع به هنگامه جویی کرد، اما به جای این که حکم شود این فرد از روش و رویه خود دست بردارد، یا به جای اینکه «آن چند نفری که باعث این هنگامه و هیجان شده بودند علناً سیاست نموده بهدار» کشیده شوند، اقدامات جانبدارانه هم صورت گرفت.

ایراد بزرگ این بود که عده ای در داخل کشور، قتل عام فجیع کردها و آذربایجانی ها به دست قشون عثمانی را با هلهله استقبال می کردند. وضعیت آن سامان از اوّل جنگ بیش تر رو به اغتشاش رفت، «هی عثمانی بیاید قتل عام کند برود. روس ها بیایند قتل عام کنند برگردند. باز نوبت عثمانی شود؛ کجا به سر ورشو، لیژ، آنتورپ این مصیبت آمد که ده مرتبه به دست این خصم افتاده به دست خصم دیگر دچار شود.»(۲)

ص:۱۰۱

۱- همان.

۲- همان.

در این شرایط روزنامه های پایتخت مردم را از عواقب دسیسه آرایی سفارت های خارجی و رجال داخلی مطلع نمی کردند. وضعیت روزنامه های تهران مثل روزنامه رعد، بعد از هجوم روس ها به کشور و نزدیک شدن به تهران به این شکل بود:

از پلتیک داخله هیچ نمینویسد. از تصمیم دولت و تکلیفات کابینه سخن نمی راند، نقادی نمی کند. فقط تلگرافات داخله است با واقعات جنگ. گویا سایر روزنامه های دیگر هم به همین مسلک باشند. پس از خرابی بصره جلوگیری از جراید می کنند. آن هم به قوت دیگری است، والّا باز غیرممکن بود.(۱) در همه جای دنیا اگر جراید باعث امنیت و بیداری و آبادی شد در مملکت ما که برخلاف واقع گردید. جز شر و فساد چیز دیگری از آنها تراوش نکرد.(۲)

تازه بیش از گذشت دو سال از جنگ، سیدضیاء الدین طباطبائی به سال ۱۳۳۶ سلسله مقالاتی در روزنامه رعد نوشت و گناه بحران ایران را به گردن مستوفی الممالک انداخت که در آغاز حمله روس ها به ایران، رئیس الوزرا بود. او نوشت شخصاً پیشنهادهایی در مورد عقد یک قرارداد با روس و انگلیس نوشته و روز ۱۹ محرم سال ۱۳۳۴ به رئیس الوزرا تقدیم داشته است، اما او توجهی نکرد و فرصت از دست رفت. سیدضیاء مدعی شد طبق استنباط خودش و مذاکراتی که با مقامات روس و انگلیس داشته است، دولتین به دلیل اضطراب از عاقبت وخیم اوضاع ایران، در آن زمان برای هرگونه مذاکرهای آماده بودند و حاضر بودند با اولیای دولت ایران تبادل افکار نمایند. در آن زمان سیدضیاء معتقد بود دولت ایران باید بی طرفی را ترک گوید و به جرگه متفقین بپیوندد. دو سال بعد از آن مذاکرات، سیدضیاء نوشت اگر در آن زمان این پیشنهاد پذیرفته شده بود، ایران به آن همه بدبختی و مصیبت دچار نمی شد.(۳)

به هر حال هیچ اقدامی صورت نگرفت، در نتیجه در نقاطی که قشون روس عبور می کردند، همه غارت، چپاول، آدمکشی و حریق بر پا بود. با وجود اینکه

ص:۱۰۲

۱- یعنی حتی تعطیلی روزنامه های ایران هم نه به اراده دولت و مقامات کشوری، بلکه بر اساس خواسته خارجی صورت می گرفت.

۲- همان، ص۴۴۲۵.

۳- عین السلطنه، ج۷، صص۴۹۸۴-۴۹۸۳.

دولت ایران تلاش می کرد در رفع تعـدیات روس ها به مردم کمک کنـد، اما در هیچ شـهری از شـهرهای ایران کوچک ترین جنبشی به راه نیفتـاد، هیـچ کس «حتی یـک سـیلی به صورت یک نفر روس نزد.»(۱) این در حـالی بود که نظام السـلطنه ادعا داشت علیه روس ها وارد نبردی نابرابر شده است، اما کسانی که با او بودند می دیدند که چگونه نیروها را تلف می کند بدون این که نتیجه ای عاید شده باشد.

با این وصف بودنـد کسانی که رویّه دولت را در قبال جنگ نکوهش می کردنـد و البته برای این کار خود، جان خویش را از دست دادنـد. متین السـلطنه یکی از اینان بود که در اوایل محرم سال ۱۳۳۴، خط مشـی سیاسی خود را در مورد جنگ به رشته تحریر درآورد. او نـوشت قشـون روس در حـال پیشـروی بـه سـوی تهران اسـت، واقعیت امر این است که از دولت مرکزی هم کاری برنمیآید. به نظر او سـیاست این گونه اقتضا میکند که موضـعگیری تند و بیهوده را نباید سرلوحه کار خود قرار داد، زیرا این موضوع دشـمن را جری تر خواهد کرد. از این قضاوت به هیچ وجه طرفداری متین السـلطنه از روس ها مسـتفاد نمیشود. او مردی بود آزموده و لحظات هجوم روس ها به کشور را حدود چهار سال پیش هم به چشم دیده بود. او شاهد بود که حتی در آن زمـان که انسـجام نیروهـا بیش از این ایـام بود و زمـانی که میشـد بـا قـدرت ها به نوعی بازی کرد تا مانع حمله روس ها به کشور شد، مشـروطه خواهان و به ویژه طیف افراطی آن نتوانسـتند هیچ کاری انجام دهند؛ پس به طریق اولی اینک وضعیت به مراتب از آن زمـان بـدتر است و با امکانات کشور به هم ریختهای مثل ایران نمیشـد با دشـمن درآویخت. او به درستی نوشـت دلیل این موضع گیری ترس و جبن و مرعوبیت نیست، به دیـد او باید با سـیاست مانع ورود قوای دشـمن به تهران شد، زیرا این موضوع لطمات فراوانی به «سلطنت کشور مستقل ایران» میزند.(۲)

همـان طور که پیش از این گفتیم متین السـلطنه بر این باور بود تا زمانی که دولت سـیاست بی طرفی را سـرلوحه کار خود قرار داده نباید بهانه به دست دشمن داد و آب به آسیاب او ریخت، اما خطاست اگر تصور کنیم او بر این باور بود که باید کشور را

۱- همان، ص ۵۰۶۱.

۲- عصر جدید، ش۲۳، سوّم محرم ۱۳۳۴، صص ۴-۲.

دودستی به دشمن تقدیم کرد. متین السلطنه یک سیاستمدار بود و در سیاست البته عقلانیت در تصمیم گیری با ضابطه منافع و مصالح ملی کشور بر هر چیزی اولویت داشت. او ضمن اینکه منتقد سیاست بی طرفی ایران بود و میگفت حال که کشور عملاً به اشغال بیگانه در آمده، باید اندیشید حمایت از کدام اردوگاه به نفع مصالح کشور است، اما همیشه استدلال میکرد اگر بناست در این زمینه تصمیمی اتخاذ شود باید دولت آن را رسماً اعلام نماید و تخطی از سیاست رسمی دولت- درست یا غلط- زیان بیشتری در پی خواهد داشت.

متین السلطنه مطالب برخی از روزنامه های افراطی مثل ستاره ایران را «خودنمایی یا عوام فریبی» میدانست و میگفت حتی اگر ملاحظات وطن خواهانه هم در بین باشد و اگر اظهار دشمنی علنی با مهاجمین، با علم به این که این اظهار مثمرثمر نخواهد بود و بر مشکلات دولت میافزاید، در دستور کار گروه های سیاسی واقع شود، این موضع گیری «به عقیده ما از مراتب وطن پرستی واقعی خارج است.»(۱)

متین السلطنه میگفت تحولات داخلی و زد و خوردهای بیهوده کار را به جایی رسانید که تمام حدود غربی ایران عرصه تاخت و تازِ قدرت های بیگانه شد، او میگفت حال باید دید آیا باید فقط تماشاچی بود یا اینکه سیاست درستی در عرصه های داخلی و خارجی کشور اتخاذ نمود.(۲)

۶. علما: اعلان جهاد و قیام تنگستان

برخلاف گروه بحران سازی که هیچ رسالتی جز بر باد دادن ایران در کارنامه خویش نداشت، علما در دوره جنگ اوّل جهانی نقش بسیار تعیین کننده ای در مبارزه علیه بیگانه ایفا کردند که به اختصار به آن اشاره می کنیم. در عهد مشروطه به طور کلی دو صف متمایز بین مراجع مقیم عتبات دیده میشد: عدهای به پیشوایی سیدکاظم یزدی با مشروطه مخالفت میکردند و عدهای دیگر به رهبری آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، آقا شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزاحسین تهرانی از این

۱- همان، ش۲۵، ۱۵ محرم ۱۳۳۴، ص۱.

۲- همان، ش۵۱، ۲۱ ربیع الاول ۱۳۳۴، ص۱.

جنبش دفاع مینمودنـد؛ البته هرکـدام دلایل فقهی خاص خود را داشـتند که در جاهای دیگر به آن پرداخته شده و در این دفتر مجال بحث در این زمینه نیست.(۱) بعد از دوره مشروطه، منسوبین مراجع ثلاث البته بر همان نهج بودند و همان رویه را تعقیب میکردنـد، اما وضـعیت ایران در دوره جنگ جهانی با زمان مشـروطه حتی مشـروطه دوم تفاوت داشت. در این مقطع روحانیان چنـدان در مقدرات امور دخالتی نمیکردند، بزرگان مراجع که از مشـروطه حمایت مینمودند از دنیا رفته و بازماندگان آنها هم خیلی خود را درگیر مسائل نمیکردنـد؛ محافل افراطی هم از این امر اسـتقبال می نمودند. به واقع آنان برخی از علما را خار راه خود می دانسـتند، پس تلاش می کردند از صـحنه سیاسی ایران حذفشان کنند، این عمل را بدون کوچک ترین بصیرتی انجام دادند و نیروهای سیاسی را از منسجم ترین تشکیلات محروم ساختند. آثار این مهم در دوره جنگ اوّل جهانی بیش تر ملموس شد. در این مقطع شخص اول مرجعیت آقاسیدکاظم یزدی بود که در نجف اقامت داشت. او رئیس مُسلَّم شیعه محسوب میشد، با این وصف خود را دخیل در مسائل سیاسی نمیکرد، حتی مخالفین دیروزین او رویه اش را قابل تمجید میدانستند.(۲)

عامـل مهمی که بـاعث شـد بـار دیگر روحانیـان خود را درگیر مسائل کننـد، مسـئله جنگ بود. آنان می دیدنـد دشـمن خاک کشور را به اشـغال خود درآورده و حرث و نسـل مسـلمانان را به بـاد فنا می دهـد. در این ایام غمبار دولت های ایران کوچک ترین کاری نتوانسـتند انجام دهنـد. آنان قادر نشدنـد جلو هجوم دشـمن را بگیرند، نتوانسـتند اسـتقلال ایران را پاس دارند و به طور کلی کشور را به سوی پرتگـاهی عمیق سوق دادنـد؛ ایران تـا سـقوط نهـایی و افتـادن قطعی به دست اسـتعمار فقـط گـامی فاصـله داشت. در این شـرایط بود که روحانیان بار دیگر گام به میـدان نهادند، آنان برای حفظ کشور از شـر تجاوز خارجی به طوری که خواهیم دیـد، اعلان جهاد کردنـد. با وصف کارشـکنی دولتمردان و با وجود خیانت گروه افراطی سیاسـتمداران که عامدانه ایران را به سوی هرج و مرج سوق می دادند، مردم به فتاوی و احکام جهاد آنان گردن

۱- بنگرید به: حسین آبادیان: مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه (تهران، نشر نی، ۱۳۷۴).

۲- دولت آبادی، ج۴، ص۱۴.

نهادند، موجی از شور و حماسه شکل گرفت؛ همان حماسه ها کشور را بیمه ساخت و استقلال آن را تأمین نمود. قیام مردم از بوشهر و دشتستان شکل گرفت و به سراسر ایران کشیده شد.

به هنگام آغاز جنگ و نقض تمامیت ارضی کشور، حتی قبل از آنکه دولت خودخوانده نظام السلطنه تشکیل شود، علمای ایرانی مقیم عتبات علیه روس و انگلیس اعلان جهاد کردند. سیدمحمدکاظم یزدی مرجع بزرگ شیعه، مساعدت های فراوانی به صدور اعلامیه ها و فتاوای جهادیه انجام داد، اما خود شخصاً به دلیل کهولت سن نتوانست به جبهه آید. لیکن علمای دیگری بودند که هم به صدور احکام و فتاوای جهادیه پرداختند و هم به جبهه آمدند، بارزترین نمونه های آنان عبارت بودند از: شیخ الشریعه اصفهانی، سیدعلی داماد، سیدمصطفی مجتهد کاشانی، آیت الله خوانساری مرجع تقلید بعدی که به عنوان طلبه مسلح در جبهه حاضر شده بود و عده ای دیگر از طلاب. در اسلامبول هم به فتوای شیخ الاسلام آنجا علیه انگلستان اعلام جهاد شد. وقتی انگلیسی ها بغداد را تصرف کردند- امری که دست نظام السلطنه هم به بدیهی ترین شکلی در آن دیده می شد و در همین رساله به این موضوع اشاره کردیم- یأس بر ایرانیان مستولی شد. درست در این هنگام بود که یک ایرانی به نام عباس خلیلی قیامی بزرگ در شهر نجف به راه انداخت. او توانست حاکم نظامی انگلستان در این شهر به نام کاپیتان مارشال را به قتل رساند و به این شکل انقلاب اوّل بین النهرین را شکل دهد. انگلیسی ها به انتقام گیری برآمدند و پانزده تن را بهدار آویختند، چهار تن را تیرباران و یکصد و هشتاد و چهار تن را به سنگاپور تبعید نمودند. حکم اعدام خلیلی(۱) هم صادر شد، اما او در حالی که زخمی بود به ایران گریخت. متعاقب این اقدام، انقلاب بزرگ بین النهرین به رهبری میرزامحمدتقی شیرازی(۲)، مشهور به میرزای دوّم شیرازی روی داد. میرزا فتوا داد علیه انگلستان مقاومت شود و از مسلمانان خواست علیه اشغالگران جهاد نمایند.

ماجرا از این قرار بود که عده ای از مردم ابتدا از ایشان استفتا کردند و میرزا حکم

۱- برای آگاهی از شمه ای از زندگی او به ضمائم رجوع کنید.

۲- در مورد زندگی او به ضمائم رجوع شود.

وجوب مطالبه حقوق مردم عراق از اشغالگران را صادر کرد. متن استفتا و جواب میرزای دوّم شیرازی به این شرح بود:

حضور شریف حضرات علماء اعلام و حجج اسلام آیات الله فی الانام ادام الله برکات وجودهم العالی. محترماً عرض می شود چه میفرمایید درباره اشخاصی که با دعوی مسلمانی در این ایام تقابل کفر و اسلام در مقام معاونت دول کافر برآمده سراً یا علناً، مالاً ـ یا حیاتاً، و جاناً یداً و لساناً، فکراً یا خیالاً رأیاً و یا اظهاراً، قلماً و یا قدماً علی کُل الاَحوال در سراء و ضَراء به کفار حربی خدمت و به مقاصدشان اعانت می نمایند و درباره کسانی که به ذریع اعمال و اقوال یا به وسایل پاره ای نشریات مجعوله و انتشارات مضره به مرام و منویات اعداء دین مبین و دشمنان اسلام و مسلمین مانند انگلیس و روس و فرانس و ایتالی و هر یک از کفار حربی که با اسلام و مسلمین طرف مخاصمه و محاربه واقعند و امروز در مقابل مسلمانان به عداوت مشهور و به جنگ و خون ریزی مشغولند، آنان را ترویج می کنند و به دول کافره محاربه ظاهراً و باطناً مساعدت می نمایند، چه حکم دارند و تکلیف مسلمانان با این گونه اشخاص چیست؟ مستدعی است به جهت تکلیف مسلمین نسبت به این نوع مردمان حکم الله را در صدور و حواشی و صفحه مقابل مرقوم و به اَمهار(۱) و خواتیم(۲) شریف ممهور و مختوم فرمایید که عندالحاجه، حجت باشد. ان الله لا یضیع اجر من احسن عملاً.

میرزای شیرازی دوّم به استفتای یادشده به این شکل پاسخ داد: «مطالبه الحقوق واجبه علی العراقیین و یستجب علیهم فی ضمن مطالباتهم، رعایه السلم و الامن و یجوز لهم التوسل بالقوه الدفاعیه، اذا امتنع الانگلیز عن قبول مطالبهم. الاحقر محمدتقی الحائری الشیرازی.»(۳) یعنی: مطالبه حقوق بر عراقی ها واجب است و واجب است آنان ضمن مطالبات خود، رعایت امنیت و آرامش را بنمایند. متوسل شدن به قوه دفاعی جایز است، اگر انگلیس با تقاضاهای آنان مخالفت کند.

متن فتوای آیت الله سیدمصطفی کاشانی به این شرح بود:

ص:۱۰۷

۱- به معنی مهرها.

۲- جمع مکسر خاتم، به معنی مهر.

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص۷۲.

بسم الله الرحمن الرحیم، چنین کسی که به یکی از طرق مرقومه به کفار حربی مثل روس و انگلیس و ایتالی و فرانسه اعانت نماید، از جمله محاربین با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب و ساعی در محو دین خدا و خاموش کردن نور حق خواهد بود و گناه بسیار بزرگی است. قال الله تعالی: ان الذین یحادون الله و رسوله اولئک فی الاذلین.(۱) بلکه دور نیست تقویت و مساعدت دول کافره محاربه به قلم و زبان، اَشَد باشد از اعانت آنان به سیف و سنان و واجب است بر هر مسلمانی که این طور اشخاص را در این اعمال شنیعه ردع و منع نمایند و اگر مرتدع نشود واجب است که ایشان تنفر و تبری کنند هر چند پدر و پسر یا برادر یا خویشاوندان باشند و چنان که خداوند حمید در قرآن مجید می فرماید: لاتَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الیَوْمِ آلاخِرِ یُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّاللهَ وَ رَسُولَهُ وَلَوْ کَانُوا آبائَهُمْ اَوْ اَبْنائَهُمْ اَوْ اِخْوانَهُمْ اَوْ عَشیرَتَهُمْ.(۲) اَعاذَنَاالله وَ جَمیعَ المُسلِمینَ مِن اَمثال هولاءِ الفَجَرَه المُفْسِدینْ. الجانی السیدمصطفی النجفی الکاشانی عفا الله عنه.(۳)

محمدحسین قمشهای هم فتوایی به این شرح صادر کرد:

بسم الله الرحمن الرحیم، شبهه نیست در حرمت اعانت کفار که محارب با مسلمین هستند، بلکه اعظم از کبائر است. بر علما و ارباب منابر و سایر متدینین لازم است موعظه این گونه اشخاص و ردع آنها و اگر العیاذ بالله مرتدع نشدند، آن وقت آنچه تکلیف احقر است درباره آنها بیان می شود. حرره الاقل محمد حسین القمشه ای.(۴)

بعد از این فتاوا اغلب روحانیان و عشایر عراق در نبرد علیه انگلستان مشارکت کردند، اینان ابتدا به فتح و ظفر دست یافتند اما بعد شکست خوردند؛ فرزند میرزای شیرازی دوّم دستگیر شد و به ایران تبعید گردید.(۵) از آن سوی به دنبال این فتاوای،

۱- سوره مجادله آیه ۲۰: آنانکه با خدا و رسول عناد و مخالفت می کنند، آن ها در میان خلق خوار و ذلیل ترین مردمند.

۲- سوره مجادله، آیه ۲۲: (ای رسول) هرگز مردمی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده اند، چنین نخواهی یافت که دوستی با دشمنان خدا و رسول کنند و هر چند آن دشمنان پدران یا فرزندان و برادران و خویشاوندان آن ها باشند.

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص۷۳.

۴- همان.

۵- همان، ص ۷۰.

نبرد سهمگینی در شهر بوشهر علیه اشغالگران انگلیسی روی داد. رئیسعلی دلواری، زائر خضرخان، ناصردیوان کازرونی و صولت الدوله قشقائی دست به قیام علیه انگلیسی ها زدند. خبر این جنبش ها به زودی به تهران رسید، مدح و ثنای فراوانی از هر سو نصیب کسانی شد که علیه اشغالگران دست به نبرد زده بودند، حتی نقالان قهوهخانهها اشعار حماسی در مدح تنگستانیها سرودند.

به محض اینکه احکام جهادیه علمای عتبات منتشر شد، آنان تلگراف هایی هم به رؤسای ایلات و عشایر ایران زدند، اغلب سران عشایر به این تلگراف ها که در مورد وجوب جهاد علیه انگلیسی ها بود جواب مساعد دادند الا شیخ خزعل؛ بسیاری از علمای مقیم ایران هم این جهادیه ها را امضا کردند و از احمدشاه به عنوان پادشاه مسلمین خواستند از ثغور کشور حفاظت کند. طبق این احکام «انگلیس را باید از جنوب و روس را از شمال اخراج کرد.» به گزارش برخی ناظرین «شاید این جهادنامه اسباب انقلابی بشود. اگر هندوستان و افغانستان بلوایی بشود کار انگلیس خراب است.»(۱)

روز هجدهم شوال **۱۳۳۳**، مشهدی علی اکبر، کلانتر طایفه ده بزرگی از طوایف بزرگ قشقائی، با سی چهل سوار داوطلبانه به سوی برازجان حرکت کرد تا به جنگ علیه انگلیسی ها بپردازد. وی از سوی اهالی مشایعت شد، مردم سینه زنان و همراه با دسته موزیک او را بدرقه کردند. علمای فارس از حبیب الله قوام الملک شیرازی(۲) خواستند در این زمینه به کمک مردم دشتستان بشتابد، اما او پاسخ داد:

خدمت حضرات حجج اسلام، رقیمه شریفه شریعتمداران عالی زیارت شد، اینکه این بنده را نسبت به واقعه بوشهر و مدافعه و مقابله با متجاوزین دعوت فرموده اند، قبل از اینکه نامه مبارک برسد نظر به وظیفه وجدانی و ایمانی و نوکری خود تلگرافی به وکلای محترم فارس و دیگری به مقام ریاست وزرا عرض نموده و تکلیف خواسته ام که هنوز جوابی زیارت نشده است، ولی در این موقع چنانچه فرموده اند مراعات مقام نوکری و رسمی خود را نمی نمایم. بنده نیز خود را مقید نداشته اطاعت اوامر آن ذوات محترم را فرض و واجب می شمارم اما با این عجله که فرموده اند مگر خود

۱- عین السلطنه، ج۶، ص۴۲۲۲.

۲- ر.ک ضمائم.

بنـده تنها با مختصـر اجزا که دارم شـرفیاب شوم والّا لازم است رؤسای ایلات را بخواهم و در مقام شور و مشورت و تدارکات امر برآیم و این هم دوسـتانه و مِن غیر تحکم خواهـد بـود زیرا که آن سـاعت که بنـده قیـد نوکری دولت و رعیت را از خودم بردارم تحکمی نـدارم عَلی اَیُّ حالٍ سـر و جان را نتوان گفت که مقـداری هست؛ هر چه زودتر ممکن شود برای شـهر حرکت می نمایم. حبیب الله.(۱)

به این شـکل حبیب الله قوام از پیوسـتن به مردم اجتناب کرد. همزمان در مسـجد نو شـیراز تجمعی بر پا شد، درست در آن روز بود که خبر رسید ناصردیوان کازرونی صبح و عصر با مردم در مسجد نو حضور می یابد و اینان در تدارک تفنگچی هستند تا به برازجان روانه دارند.

برخلاـف قوام الملک شـیرازی، صولت الـدوله قشـقائی آمادگی خود را برای پیوسـتن نیروهایش به جنبش تنگسـتانی ها اعلام کرد. او نوشت بـا اینکه اعلاـن بی طرفی ایران را دارای اشـکال می دانسـته امـا در آن زمان به احترام حکم دولت مرکزی هیچ حرکتی نکرده است، امـا امروز که احکـام علما به مقاومت در برابر نیروهای انگلیس صادر شـده، او هم آمادگی خود را اعلام می دارد:

ساحت مقدس مجلس دارالشورای کبری شـیدالله ارکانه، البته اوضاع بوشـهر و دشتسـتان را به خوبی مستحضـر می باشـند. اوّل بهـار که شـروع به اوضـاع جنوب شـد هیجان خلق و احکام حجـج اسـلام را به ملّت و دولت عرض نموده و برای خود تکلیف خواست، حکم و تأکیـد در حفـظ بی طرفی فرمودنـد، بـا این که کمال اشـکال را داشت به هر نحو بود اوامر دولت را به انجام رسانیده، حکم جهاد از عموم حجج اسـلام رسـیده و مردم همه در هیجان می باشـند که امکان جلوگیری نیست، کابینه هم که مـدت هاست منحل شـده است وکلای محترم که زمام ملّت را در دست داشـته حالا که کابینه نیست البته زمام دولت و ملّت را هر دو در دست دارنـد، استرحام می نمایـد که جواب فوری و تکلیف قطعی بنده را معین فرمایید والّا رشـته امور بالمرّه از کف خواهد رفت. اسماعیل قشقائی.(۲)

ص:۱۱۰

۱- رعد، سال ششم، ش۱۶۹، چهارشنبه ۲۰ شوال ۱۳۳۳، اوّل سپتامبر ۱۹۱۵، «تلگرافات مهمه داخله.»

۲- همان، ش۱۷۰، جمعه ۲۳ شوال ۱۳۳۳، ۳ سپتامبر ۱۹۱۵، «تلگراف آقای صولت الدوله.»

به واقع در این دوره تاریخی، قوام الملک شیرازی از انگلیسی ها حمایت می کرد، مقارن حمله روس ها به سوی پایتخت، بین قوام الملک شیرازی و ژاندارمری نزاع سختی روی داد. به زودی از کازرون کمک های فراوانی در اختیار ژاندارمری قرار گرفت، بعد از اینکه خون ریزی و آدمکشی از حد گذشت، قوام الملک از شیراز خارج شد.(۱) قوام الملک بعد از خارج شدن از شیراز، در قطب آباد جهرم سکونت گزید، او از این منطقه شروع به جمع آوری نیرو برای بازگشت مجدد به شیراز کرد. دارایی های او در شیراز قرار داشت، نیز خانواده او عملاً محبوس شده بودند. همزمان برخی از محلات شیراز غارت شده و خسارات فراوانی به شهر وارد آمده بود. مردم در مساجد اسکان داده شده بودند، برخلاف سال های گذشته و علی رغم اوضاع جوی شیراز، در آن سال برف سنگینی باریده بود. مردم بیچاره از فرط سرما و کمبود مایحتاج زندگی روزگار بسیار دشواری را می گذرانیدند. مردم دسته دسته می مردند، بیم آن وجود داشت قوام با نیروهای خود بار دیگر به شهر بازگردد و محلات باقیمانده هم غارت شود.(۲)

تلگرام های دیگری از زنجان با امضای اعیان و اشراف و علما و روحانیان آنجا خطاب به رئیس الوزرا ارسال شد. متن یکی از این تلگرام ها به این شرح بود:

توسط حضرت اشرف شاهزاده رئیس الوزرا، حضور عدالت گنجور اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه؛ با ازدیاد تقدیم دعاگویی و اطاعت و انقیاد اهالی به اوامر دولت ابد آیت در حفظ بی طرفی همواره فریضه ذمه دعاگویان است از اراده علّیه همایونی در تجدید کابینه هیأت دولت و تصمیم و تمایلی که فرموده اند تشکر و این نیت مقدس را که عین صلاح ملّت و باعث رفاه مملکت است تقدیس و تبعیت آن را لازم و ازدیاد شوکت و اقتدارات سلطنت همایونی خلدالله ملکه را از خداوند علیّ اعلی به اخلاص عقیدت مسئلت می داریم.(۳)

به دنبال این تحولات، خبر می رسد که جوانان در شیراز مشغول مشق نظامی هستند، داوطلبان روزهای جمعه و دوشنبه در مسجد نو در حضور علما نطق های

۱- عین السلطنه، ص۴۴۲۷، به نقل از روزنامه رعد.
۲- همان، صص ۴۴۵۰-۴۴۴۹، به نقل از جراید پایتخت.
۳- عین السلطنه، ج۶، ص ۴۴۳۳، به نقل از روزنامه رعد.

بلیغ گوش می کردنـد. در این هنگـام میرزاعبدالصـمد نامی که منشـی کنسول انگلیس در شـیراز بود، به هنگام عبور از کوچه مورد اصابت چنـد گلوله قرار گرفت و مجروح گردیـد. نوکر او هم تیر خورد و زخمی شـد، اما بعد از ساعاتی درگذشت. ایل قشـقائی لحظه به لحظه به شیراز نزدیک تر می شد، اما طبق گزارش های واصله تا آن زمان مرتکب عمل خلافی نشده بود.(۱) همزمـان غلامعلی نواب، کارمنـد کنسولگری انگلیس در بوشـهر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به قتل رسـید. نواب روز ۲۶ شوال ۱۳۳۳ مطابق با هفتم سپتامبر ۱۹۱۵ به قتل رسید و در آن زمان نایب کنسول بریتانیا در بوشهر بود.

فرمانـدهی قیـام دشتسـتان با رئیس علی دلواری بود. رئیس علی دلواری ضابط و کدخـدای دلوار فرزنـد رئیس محمـد دلواری مردی شجاع و بسیار دلاور بود و در سال ۱۳۰۳ قمری در دلوار زاده شد. در سال ۱۳۳۳ قمری در جنگ بین الملل اول پس از اینکه انگلیسـی هـا بوشـهر را گرفتنـد نـامبرده برای دفـاع از وطن به اتفـاق شـیخ حسـین خـان چاکوتاهی سالاراسـلام، ضابط و کدخـدای چاکوتـاه و زائرخضـر خان امیراسـلام، ضابط و کدخـدای اَهرَم برضـد انگلیس ها قیام کردنـد و تا سال ۱۳۳۹ قمری مطابق با ۱۲۹۹ خورشـیدی با آنان مشـغول به جنگ و زد و خورد بودند. رئیس علی از حیث شجاعت و دلاوری کم نظیر و در دیـانت و وطن خواهی مردی متعصب و بـانفوذ شـناخته می شـد و بـا سـلطه بیگانگـان در ایران سـخت مخالف بود. او در سال ۱۳۳۳ قمری به تحریک بیگانه به دست غلامحسین تنگکی در سن ۳۰ سالگی شهید شد.

وقتی رئیس علی به شـهادت رسـید مراسم با شـکوهی برای او در دشتسـتان برگزار گردیـد. شـیخ حسـین مجتهـد و سایر اهالی برازجان مجلس فاتحهای برای او تشکیل دادند، «عموم اهالی برای فاتحه حاضر شدند.» در این حال واسموس جاسوس مشهور آلمانی به سمت بندر احمدی حرکت کرد، درست در چنین حال و احوالی بود که «دو ساعت و نیم به ظهر مانده در حالتی که غلامعلی خـان نواب ویس کنسول انگلیس به طرف قونسولخانه میرفته است، چنـد تیر از طرف شخصـی که هنوز معلوم نشـده کیست، به طرف او خالی شده دو تیر به مشارالیه میخورد فعلاً او را به

۱- رعد، سال هفتم، ش۲۸، چهارشنبه ۱۷ ذی حجه ۱۳۳۳، ۲۷ اکتبر ۱۹۱۵، «در شیراز.»

منزلش برده مشغول معالجه هستند.» در حالیکه نواب در بستر مرگ قرار داشت، «در بعضی از مساجد [شیراز] هم برای رئیسعلی دلباری(۱) ختم گذارده اند.»(۲)

فاجعه در این بود که رجال سیاسی، احزاب و مطبوعات از حوادث خونباری که در جنوب کشور میگذشت اطلاعی نداشتند و یا اطلاعات خود را در اختیار توده های مردم قرار نمیدادند. این بود که مردم کازرون، به جان آمده از ستم انگلیسی ها، تلگرامی خطاب به احمدشاه ارسال کردند، رونوشت آن را هم در اختیار مجلسی که اینک دیگر ظاهراً موجود بود و بهواقع وجود خارجی نداشت، ارسال نمودند. رونوشت دیگری از این تلگرام به وزیر داخله، وزیر پست و تلگراف، وزیر عدلیه، حزب اعتدالی، حزب دمکرات، خزانه داری و روزنامه های عصر جدید و رعد ارسال گردید. متن تلگرام که با امضای «عموم اهالی کازرون» ارسال شد به این شرح بود:

آیا هیچ توجهی به سمت جنوب خصوصاً دشتی و دشتستان و بنادر خلیج [فارس] دارید و میدانید که دو ماه است اهالی دشتستان سینه خود را سپر تیر و توپ تعدیات اجانب نموده و یا به چه جهد و فداکاری جوانان رشید خود را قربان استقلال تاج و تخت کیانی و آب و خاک ایرانی مینمایند؟ آیا هیچ صدای رسای استغاثه مجاهدین که به اقطار و اصقاع ممالک عالم رسیده استماع فرموده اند که چه زبان حالی دارند؟ یا هیچ تصدیق میفرمایید که القای کلمه بی طرفی و اقدامات لازمه میشود و اغفال اولیای امور چه آتشی به خرمن بزرگواری ایرانیان زد، چه لکه تاریخی به عنصر غیرت و تاریخ شجاعت(۳) نیاکان ما فرود آورد؟ آیا هیچ خبر دارید که ده روز است اهالی کازرون با آن همه بی نوایی رجالاً و نسائاً چه محشری اسف خیز و چه منظره غم انگیز در مصائبی که از انگلیسیان به بنادر فارس وارد آمده دائر کرده اند؟(۴) هیچ شنیده اید که با چه بی حیایی دولت انگلیس پرچم دولت ایران را در بوشهر سرنگون، دوائر دولتی را ضبط، گمرکات را در تصرف، دست تعدی و تطاول به ناموس اهالی بنادر دراز، چه سوءاقدامات

۱- کذا: دلواری.

۲- عصر جدید، ش۶۴، پنج شنبه ۲۸ شوال المکرم ۱۳۳۳، «از تلگرافات داخله.»

۳- اصل: تجاعث.

۴- اصل: کرده اید.

رقت انگیزی به برادران وطنی شما وارد آورده اند؟ آیا میدانید که از بنادر فارس تجاوز کرده و میخواهند به دستیاری خائنین داخلی صفحه جنوب را بمبارده، شیراز را مرکز ایالت آسیائی بریطانیه قرار و بیرق(۱) دولت می شوم خود را بالای چهل ستون اصفهان نصب نمایند؟ آیا این است معنی بی طرفی؟ این بود فلسفه "اقدامات لازمه می شود؟" ای مبادی عالیه! ای اعضای مجلس مقدس! ای افراد ملّت نجیب طهران! ای ارباب جراید! چه قدر جای شما خالی است که اهالی کازرون زیر سایه مساعدت روحانیان و حسن اقدامات محیرالعقول سردار اسلامی آقای ناصر دیوان با چه جدّی کافی و جهدی وافی خود را برای قربانی کردن در طریق استقلال وطن عازم میدان جنگ [شده] برای فوز شهادت بر یکدیگر تقدم میجویند. چه قدر جای تماشا است که مادران کفن به گردن خود میاندازند و نوعروسان پرده گی،(۲) سرود رزم برای دامادان میگویند، پیرمردان، علما، سادات، با قد خمیده و پای پیاده به شرف شهادت مشرف(۳) میشوند، وجدان کائنات تصدیق این حسن اقدام مینماید که اگر بذل مجاهدات فداکارانه دشتستان و کازرون به سرکردگی سرداران ملّی آقای غضنفرالسلطنه، شیخ حسین خان [چاکوتاهی] و سرداران اسلامی ناصر دیوان، ضیغم دیوان، هژبر نظام نبود، حالا ـ دولت انگلیس تجدید فجایع(۴) ققفاز و مسلمانان آنجا را در فارس معمول داشته بودند. ای مصادر بی غرض بی طمع ایران دوست! ای وکلای ملّت! آیا هنوز وقت آن نرسیده که تغییر مسلک مرعوبیت داده به نام اسلامیت در مقام بقای استقلال مملکت بر آمده، بیش از این خود را مورد تهاجمات بی اساس اجانب نگذاریم. اهالی کازرون و توابع پس از ادراک مصائب حالیه و غربت ایران، با فتاوی مقدسه روحانیان، زندگانی امروزه زاید بر این [را] مردن بی شرفانه میدانند؛ از همت امام عصر و اقبال تاج وتخت کیانی شاهنشاه اسلام پناه آنچه را دیگران به قول و لفظ ملّت بیچاره را منتظر کرده بودند، فدائیان به فعالیت آن نایل شده مستدعی از مقام مقدس آن

۱- اصل: بیدق.

۲- کذا.

۳- اصل: تشرف.

۴- اصل: فجیعه.

ذوات مقدسه چنانیم(۱) که به خلاف آن همه مایوسیهای ایام گذشته بذل توجهی فرموده و اقدامات با موقع فدائیان [را] بی نتیجه نگذارند.(۲)

خواجه عبدالله ملقب به ناصر دیوان فرزند خواجه حسنعلی که سال ها خود و نیاکانش به طور موروثی به سمت کلانتری(۳) کازرون برقرار بودند، از رهبران قیام جنوب علیه انگلیسی ها به شمار می رفت. ناصر دیوان از خوانین و بزرگان ثابت قدم فارس بود که برای دفاع از وطن خود در مقابل بیگانگان همیشه آماده و مهیا بود، مکرر برای دفاع از وطن با بیگانگان نبرد کرد و آنان را تار و مار نمود. پس از قرارداد کذایی ۱۹۰۷ که طبق آن روس و انگلیس ایران را بین خود به دو منطقه نفوذ تقسیم کردند، انگلیسی ها برای اجرای قرارداد مزبور و توسعه نفوذ خویش عده ای نظامی به بوشهر وارد کردند و تصمیم داشتند از آنجا رهسپار شیراز شوند. هنگامی که به نزدیکی کازرون رسیدند ناصر دیوان در مقابل آنها عرض اندام نمود و مانع رفتنشان به شیراز شد. در نبردی که میان او و سپاهیان انگلیس روی داد، ناصر دیوان آنان را سخت شکست داده و مانع رفتن آنان به شیراز گردید.

در جنگ بین الملل اول که انگلیسی ها به سال ۱۳۳۳ قمری بوشهر را اشغال کردند، تنگستانی ها،(۴) ناصر دیوان کازرونی و بعد هم اسماعیل خان صولت الدوله سردار عشایر رئیس ایل قشقائی برضد آنان قیام کردند و با سختی و از جان گذشتگی با انگلیسی ها و موافقین آنان وارد نبرد گردیدند. هر چند اینان از هستی ساقط شدند و دار و ندارشان به باد فنا رفت و به استثنای ناصر دیوان که به مرگ طبیعی درگذشت، دیگران یا در میدان جنگ، مثل رئیس علی دلواری و یا در زندان قصر رضاخانی مثل صولت الدوله قشقائی کشته شدند. اینان نشان دادند که روح وطن پرستی و سلحشوری ایرانی با وجود بحران های ویرانگری که کشور را به خاک سیاه نشانده بود، نمرده و در صورت ضرورت در راه وطن خود از جان و مال می گذرند.

۱- اصل: چنانم.

۲- عصر جدید، ش۵۸، ۱۴ شوال المکرم ۱۳۳۳، ۲۶ اوت ۱۹۱۵، «از تلگرافات داخله.»

۳- حکومت.

۴- شیخ حسین خان چاه کوتاهی- زائر خضر خان و رئیس علی دلواری.

به قول کمره ای، یکی از افرادی که با ناصر دیوان همکاری می کرد، بازرگانی بود به نام آقا میرزاعلی کازرونی. وقتی نیروهای تنگستانی شکست خوردند وی گریخت و از بیابان خود را به تهران رسانید. دو فرزند او را فرمانفرما بعداً دستگیر کرد و زندانی نمود، خودش هم در زمان وثوق به حبس نظمیه افتاد. کمره ای مدعی است وثوق الدوله صریحاً به او گفته است «انگلیسی ها تقاضای حبس او را نموده اند.»(۱)

جنبش ناصر دیوان تا سالیان بعد هم ادامه یافت، به طور مثال در سال ۱۳۳۶ که با ظهور انقلاب بلشویکی شورشهای منطقهای علیه بریتانیا شدت گرفته بود، خبر میرسید «ناصر دیوان کمارجی» به بوشهر حمله برده تا آن را از دست انگلیسی ها خارج سازد؛ او حتی توانست شهر را تصرف کند، اما جهازات جنگی انگلیس شهر را مورد حمله قرار دادند و آن را بمباران نمودند.(۲) ناصر دیوان در سال ۱۳۱۴ خورشیدی در کازرون درگذشت.

زائر خضر خان تنگستانی امیراسلام، ضابط و کدخدای اَهْرَم(۳) در جنگ بین الملل اول در سال ۱۳۳۳ قمری وقتی که انگلیسی ها بوشهر را تصرف کردند، دست به قیام علیه بیگانگان زد. او در دیانت و وطن خواهی مردی بود غیرتمند. به اتفاق شیخ حسین خان چا کوتاهی سالار اسلام، ضابط و کدخدای چا کوتاه(۴) علیه انگلیسی ها قیام کرد و تا سال ۱۳۳۹ قمری مطابق با ۱۲۹۹ خورشیدی با آنها مشغول به جنگ و زد و خورد بود و سرانجام در سال ۱۳۴۱ قمری مطابق با ۱۳۰۱ خورشیدی به تحریک بیگانگان به وسیله یکی از اهالی تنگستان همراه با پسرش سام خان کشته شد.

این کمترین تفاوت نهضت جنوب بود با به اصطلاح دولت ملّی نظام السلطنه. اگر به واقع اینان ملّی بودند، باید نیروهای خود را به کمک جنبش جنوب اعزام می کردند اما نظام السلطنه با اعزام نیرو به غرب کشور، سکون و عدم تحرک و تزریق نومیدی و یأس، بین نیروهای تحت امر خود و جنبش جنوب فاصله انداخت. تنها کاری که او توانست بکند این بود که هزاران نیرو را نااميد ساخت و بعد از آن خود

۱- کمره ای، ج۲، ص۹۴۲.

۲- نوبهار، سال ششم، ش۸۰، پنج شنبه ۱۹ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ۳ ژانویه ۱۹۱۸، «خبر تازه.»

۳- اَهْرَم مرکز تنگستان است.

۴- چاه کوتاه در ۴۲ کیلومتری بوشهر و اهرم واقع شده است.

و خانواده به استانبول کوچید و رهبران بحران هم به برلین رفتند. جنبش سراسری جنوب و مرکز ایران علیه انگلیس بی یار و یاور ماند و نظام السلطنه هم نیروهای خود را همه به کشتن داد بدون اینکه دستاوردی جز ناامیدی داشته باشد. به واقع نظام السلطنه توانست با ایجاد تفرقه بین نیروهای مبارز، خاطر انگلیس را از جنوب و مناطق نفت خیز آسوده دارد. خزعل- فامیل او- هم همراه با والی پشتکوه لرستان کمر به خدمت شرکت نفت انگلیس و ایران بسته بودند. اینها همه دست به دست هم داد و موازنه قوا را به نفع اشغالگران انگلیسی خاتمه بخشید.

۷. وضعیت نظامی ایران در دوره جنگ

نیروهای ایران چه از حیث نفرات و چه از نظر تجهیزات توان رویارویی با روس و انگلیس را نداشتند، تا آنجایی که به نظام السلطنه مربوط می شد، قرار هم نبود رویارویی صورت گیرد. در آن ایام نیروهای ایران تجهیزات خود را با شتر حمل میکردند، این بود که در فصل سرما و شروع بارندگی این حیوانات زمین گیر میشدند. در چند فرسخی اردوگاه های ایرانیان در غرب کشور، اردوی روسیه نفرات و سلاح های خود را با اتومبیل به سرعت حمل میکرد، و «ما نتوانستهایم مختصر قورخانه خود را لااقل به دوش اسب و استر بگذاریم که شب در میان صحرا و در آب و گل نماند. بلی این است نتیجه غفلت گذشتگان، این است ثمره خیانتکاری پیشینیان، این است اثر کشمکش حیدری و نعمتی کارکنان امروز ما، و این است نتیجه بی لیاقتی ذمهداران امور ما که وزر و وبالش دامنگیر ما شده است.»(۱)

روزنامه عصر جدید در تحلیلی علت العلل بحران لرستان را نه فقط به دلیل رقابت های روس و انگلیس و یا دخالت های بیجای آلمانی ها، بلکه ناشی از عدم کفایت شخص نظام السلطنه ارزیابی نمود:

برای دانستن اسباب و عللی که انتظام لرستان را به این طور به یک وقت متلاشی نمود، خیلی راه دور نباید رفت و واقعات آنجا را نه از تحریکات آلمان ها و نه از تشبثات روس و انگلیس باید دانست. خلاصه مطلب به طوری که ما اطلاع حاصل

۱- دولت آبادی، ج۳، ص۳۱۴.

کرده ایم این است که آقای نظام السلطنه که در حسن تدبیر معروفیت تام ندارند؛ در این مورد به رئیس ژاندارمری بروجرد دستور میدهند که در مقام وصول مالیات عقب افتاده چندین ساله الوار برآیند، محرک یک چنین بلیّه هم معلوم است؛ بی پولی است. لرها با وجود این که به سادگی معروفند مع هذا در این موقع عقل های خود را روی هم گذاشتند دیدند اگر بخواهند تمام مالیات عقب افتاده را بدهند بالغ بر چند صد هزار تومان خواهد شد. این بود که کردند آن اقداماتی را که جزئیاتش را در جراید خوانده ایم. هیأت معظمه دولت به طوری که میشنویم در مقام اتخاذ وسایل قاطعی برای تسکین لرستان برآمدهاند و ما مأیوس نیستیم از اینکه در تسریع اعاده امنیت در تمام لرستان هیأت دولت به زودی موفقیت حاصل نمایند.(۱)

داستان این بود که درست در بحبوحه جنگ، نظام السلطنه که پیش تر والی لرستان بود، دستور داد مالیات های مُعوقه مشتی مردم محروم را یکجا دریافت کنند. این امر فشار زیادی بر مردم وارد ساخت و نشان داد ادعای ملّی بودن نظام السلطنه تا چه اندازه بی پایه است. مردم لرستان یکپارچه علیه اقدامات مشکوک این مرد رایت طغیان برافراشتند و در نزاع بین نیروهای رئیس به اصطلاح دولت ملّی و مردم لرستان، دو طرف بی گناه طعمه مرگ شدند.

این بحران و «داستان حیدری و نعمتی که اکنون بدبختانه به عنوان اختلاف مسلک سیاسی در تمام بلاد ایران جاری است»،(۲) ریشه بسیاری از بحران های کشور بود. حال ببینیم ریشه این کشاکش چه بود؟ در ایامی که فرمانفرما والی کرمانشاهان بود، خود را به اعتدالیها بست، وی در ایام حکومت خود مردم را تشویق به عضویت در این حزب میکرد، بنا براین حزب اعتدالی در نواحی غرب کشور قدرت زیادی داشت. از سویی عدهای دیگر به عنوان دمکرات علیه اعتدالیها موضع گیری میکردند. این دسته بندی ها در کرمانشاه اهمیت زیادی داشت، به دلیل اینکه ایلات و عشایر به ویژه رؤسای آنها به دلیل اختلافات شخصی به یکی از این احزاب وارد شده بودند. این دسته بندی ها و اختلافات شخصی باعث بروز

۱- عصر جدید، ش۵۹، شنبه ۱۶ شوال المکرم ۱۳۳۳، ۲۸ اوت ۱۹۱۵، «لرستان.»

۲- دولت آبادی، ج۳، ص۳۲۵.

رقـابت های شدیـدی بین مردم گردیـد، «مردم مسـلحی که بیشتر آنها از اوضاع روزگار به کلی بی خبرنـد از روی طمع و یا به ملاحظه ها و خصوصیت ها در یکی از این دو دسته داخل گشته به جان یکدیگر افتاده اند.»(۱)

حتی بعد از اینکه فرمانفرما از حکومت کرمانشاه معزول شد، رقابت های حزبی تأثیر مخربی بر وضعیت منطقه به جای نهاد. در این مقطع آلمـانی هـا به عنوان حمایت از دمکرات ها و روس ها به عنوان حمایت از اعتـدالیها و انگلیسـی ها تحت نام دفاع از گروهی دیگر از دمکرات ها بحران ها را به اوج خود رسانیده بودند. بهواقع صحنه سیاسی ایران عرصه زد و خورد جریان های سیاسـی خاصـی بود که قدرت های بزرگ بین المللی برای پیشبرد اهداف استعماری خود از آنها در نهایت حد ممکن استفاده میکردنـد؛ ظاهر بحث درگیری احزاب سیاسـی بود اما در پشت جـدال احزاب، صدور بحران های قدرت های غربی به ایران را میشد مشاهده میکرد.

حین جنگ و به دنبال اشـغال ایران توسط قـدرت های بزرگ، دمکرات ها به دو دسـته تقسـیم شده بودند، گروهی از آنان که خویش را ضـد تشـکیلی میخواندنـد بـا نـام دروغین ژرمـانوفیلی بـا مافیای اقتصادی و سیاسـی انگلسـتان در ارتباط بودنـد. این تشـکیلات با خشونت زایدالوصـفی رقیب را از صـحنه خارج میکرد و ترور مهم ترین ابزار تسـلط آنها به شمار میرفت و کمیته مجـازات بـازوی عملیاتی آنها، با ایجاد رعب بین مردم مهم ترین و کاری ترین ضـربات را بر امنیت کشور وارد ساخت. برخی از دمکرات ها هم به طور سنتی سر در آخور سیاستمداران انگلیسی داشتند و روس ها هم اعتدالیها را ابزار پیشبرد سیاست خود در کشور کرده بودند. گروه ضدتشـکیلی به دست سـیدمحمد کمرهای به دلیل ضدیت با وثوق تشکیل شد. در دوره مهاجرت و تشـکیل کابینه نظام السـلطنه، وثوق از نیروهای در صـحنه دعوت کرد به میدان آیند و طبق موازین دمکراسی تشکیلات خود را بـار دیگر سامـان دهنـد، در این میـان او از بقایای حزب دمکرات که در تهران بودنـد خواست تشـکیلات حزب دمکرات را سازمان دهنـد. به نظر کمرهای هـدف وثوق این بود که «دمکراسـی را حقیقتاً از میان ببرد و صورتاً تا مدتی که [دمکرات های مورد نظر او] خراب نشده اند،

۱- همان.

انتفاعاتی ببرد.» او ادامه میدهد: «من هم ایجاد ضد تشکیل نمودم که اقلاً مقصدش خنثی بشود.» کمرهای نقل میکرد که وثوق در دوره اول نخست وزیری خود تلاش کرد بین دمکرات ها اختلاف انـدازد، این امر میسـر نشـد، اما اندکی بعد باز هم رئیس الوزرا گردید، در این زمان به قول او کلیه دشـمنان کمرهای را سر کار آورد و «آنچه احتمال دوستی و آشـنایی با من داشـتند آنها را تهدیـد به انفصال، اعـدام، تبعیـد و در تبعید اعدام و قدری در حبس [نگاه داشت.]»(۱) این دوسـتان کمره ای که اعدام شدنـد، البته یا همانهایی انـد که آدم کشـته بودند و یا کسانی بودند که راهزنی می کردند؛ مثل نایب حسـین کاشـی. از سویی کسانی که تبعید شدند همانهایی بودند که با آدمکشان مرتبط بودند، به طوری که خواهیم دید، بسیاری از مشاهیر قوم با دسته جنایتکاران مرتبط بودند و به واقع به آنان رهنمود می دادند.

به هر حـال عـدهای از رجـال نسـل دوم مشـروطه، با عنوان آلمان دوستی از همان دوره جنگ اول جهانی به تکاپو برآمدنـد تا اهـداف بلنـد مدت خود را از طریق وسایل ممکن محقق سازند. در این بین عدهای از سوی کمیته ملی ایران مسـتقر در برلن و استانبول که اولی روزنامه کاوه را منتشر میکرد، به کرمانشاه آمدند و روزنامهای را راه اندازی کردند که سرمایه آن را آلمانی ها تقبل کرده بودند. این روزنامه را رسـتخیز نام نهادند، کسـی که این روزنامه را منتشر میکرد جوانی بود به قول دولت آبادی «تحصـیل کرده و حساس»(۲) به نـام ابراهیم پـورداوود گیلانـی. ابراهیم پـورداوود این باسـتان گرای دو آتشه، از دوره جـوانی کمك کننده به ایدئولوژی خاصی بود که بعدها بسترهای لازم را برای شکل گیری حکومت رضاشاه مهیا ساخت.

نیز درسـت در چنیـن ایـامی بـود کـه سـرهنگ محمـدتقی خـان آذربایجـانی مشـهور بـه پسـیان که یکی از افسـران خوشـنام و تحصـیلکرده ژاندارمری بود و در این زمان در نزدیکی کرمانشاه در مرخصی به سر میبرد، به منصب حاکم نظامی شهر گماشته شد. پسـیان زمانی که نظام السـلطنه در برابر حملات روس ها به مماشات رفتار میکرد و حتی رؤسای ایل سـنجابی را که سنگر مقدم دفاع بودند به حال خود رها نموده

ص:۱۲۰

۱- کمره ای، ج۱، ص۶۱۴.

۲- دولت آبادی، ج۳، ص۳۲۸.

بود، دویست تن از افراد سواره و پیاده ژاندارمری را انتخاب کرد و همراه با سلطان حبیب الله خان شیبانی به قشون معظم روسیه حمله برد و آنها را وادار به عقب نشینی کرد. عملیات پسیان که در خانقین اتفاق افتاد باعث شد رهبران قوم و بزرگان شهر به نزد این سردار شجاع روند و از او تشکر نمایند.(۱)

در این حال پرنس رویس وزیرمختار آلمان که همراه با مهاجرین به قم رفته بود، خود به سمت کرمانشاه حرکت کرد و قبل از عزیمت از لسان الملک سپهر مدیر کل وزارت جنگ خواست وقتی وارد تهران می شود «با نفوذی که در میان رجال آزادی خواه دارد مانع پیوستن دولت ایران به متفقین شود و به توسط دوست خودش شاهزاده نصرت السلطنه، دربار و کابینه را از چنین اقدام ناصواب برحذر دارد و خود در طهران با مسیو زمر(۲) دفتر دار سفارت آلمان تماس داشته باشد.»(۳)

نیز در این ایام افراد زیر در کرمانشاه به سر میبردند که بهواقع در زمره رهبران مهاجرین به شمار میآمدند: سیدمحمدرضا مساوات نماینده تهران و شوهر خواهر سیدمحمد کمرهای رهبر گروه ضدتشکیلی حزب دمکرات، میرزاعبدالحسین وحید الملک نماینده تهران، میرزامحمدعلی فرزین (کلوپ) نماینده همدان، مشارالدوله شیرازی نماینده فارس، سیدحسن کزازی و عزالممالک اردلان نمایندگان کرمانشاه، میرزااحمد خان قزوینی نماینده یزد و شیخ رضا دهخوارقانی نماینده تهران.(۴) اینان نمایندگان مجلس سوم و نیز اعضای حزب دمکرات به شمار میآمدند. در همین ایام نمایندگان حزب اعتدالی هم وارد کرمانشاه گردیدند، رجل روحانی مشروطه خواه سیدمحمد طباطبائی هم آنان را همراهی میکرد. اینان ضمن حفظ حرمت طباطبائی به دلیل کبر سن و پیشگامی اش در مشروطه ایران، وی را به سمت ریاست افتخاری خود برگزیدند، اما ریاست قوه مجریه را به نظام السلطنه مافی واگذار کردند. مهاجرین دو مسئله را در اولویت برنامههای کاری خود قرار دادند؛ نخست اینکه حقوق آنان چه مبلغ باشد و اینکه این پول را چگونه از آلمانی ها

۱- همان، ج۴، ص ۱۱.

۲- کذا: زومر.

۳- ایران درجنگ بزرگ، ص۲۵۳.

۴- همان، ص ۳۳۱.

دریافت نمایند.

درست در چنین شرایطی بود که تلگراف های جان خراشی از غرب کشور به تهران میرسید. در شهر صحنه، متفقین مردم بی گناهی را که مشغول کسب و کار خود بودند و برخی به تجارت خویش مشغول؛ دستگیر کردند و با «کمال وحشی گری» به اسارت درآوردند. این مردم بی گناه را به محلی بردند که جای «آدم های شریر و بدکار» بود. زن و بچه ها را گرفتند و با «پای برهنه» از ایران خارج کردند؛ «چند صد نفر» از این مردم «در راه از کثرت زحمت و اذیت فوت شدند.» در اراک مردم شرح مظلومیت خود را به رشته تحریر درآوردند، اینان از تعدیات سهم الملك به دولت مرکزی تظلم کردند، دو سال بود که او به مردم ظلم میکرد و مردم استغاثه میکردند اما نتیجه ای به دست نمیآمد. این سهم الملك همان است که به کمك نیروی کذایی نظام السلطنه مافی شتافته بود. به هر حال اینان مبالغ گزافی را به زور از ضعفا دریافت میکردند، آنان را غارت مینمودند؛ باز هم استدعا شده بود به فریاد این مظلومان گوش فراداده شود.(۱)

موضوع دومی که مورد بحث واقع شد این بود که دولتی را به ریاست نظام السلطنه شکل دهند، همزمان با این حوادث بار دیگر کشاکش اعتدالی- دمکرات شروع شد. آنان بر سر «حکومت موقتی موهوم» با هم درگیری پیدا کردند. بحث این بود که چه کسانی به عضویت کابینه نظام السلطنه در آیند، دمکرات ها آشکارا از نظر نیروی لازم بر اعتدالیها برتری داشتند، پس اعتدالیها از مسئولین تشکیلات محلی کرمانشاه خواستند کسی را به نمایندگی آنان وارد هیأت مجریه نماید تا بلکه تعادل قوا یکسره به نفع حریف تمام نشود. نتیجه امر این شد که «ملاحظات شخصی و مراعات های حزبی و مسائلی که در برابر مصالح ملکی و در مقابل لزوم فوریت اتمام کارهای اساسی قابل هیچ اعتنا نبود، نگذاشت از وقت پرقیمت استفاده شده باشد.»(۲) البته مقصر اصلی احزاب اعتدالی و دمکرات بودند، اما آنچه مسائل را بغرنج تر میکرد این بود که لیدرهای هر دو حزب یعنی سیدصادق طباطبائی رهبر

ص:۱۲۲

۱- عصر جدید، ش ۵۹، شنبه ۱۶ شوال المکرم ۱۳۳۳، ۲۸ اوت ۱۹۴۵، «لرستان.»

۲- ایران در جنگ بزرگ، صص۳۳۳-۳۳۲.

حزب اعتدالی و سلیمان میرزا اسکندری رهبر حزب دمکرات هنوز در همدان اقامت داشتند و وارد کرمانشاه نشده بودند. از سویی شخص نظام السلطنه در این بحران ها مقصر بود، «اگر نظام السلطنه شخص وطن پرست با جرئتی بود میتوانست از اغراض خصوصی اشخاص در مقابل مصالح وقت جلوگیری کند، اما نبود و نکرد و وقت بسی پر قیمت به باطل گذشت.»(۱)

نیرویی که در کرمانشاه جمع آورده بودند با روس ها درگیر شد، این نیروها که با همراهی آلمانی ها و عثمانیها علیه روس ها میجنگیدند، به سرعت شکست خوردند. نیروی شکست خورده وارد قصرشیرین شد، انتظار این بود که حداقل مواد غذایی برای این گروه فراهم شود، اما حتی یک دلجویی از آنان به عمل نیامد. به قول دولت آبادی حتی یک «قهوه خانه عمومی» هم برای این مصیبت زدگان فراهم نیاوردند. زبان های فراریان و شکست خوردگان در کام خشکیده بود، در حالی که حتی یک پیاله آب گرم در اختیارشان قرار ندادند، «نه این است که به نظام السلطنه تذکر داده نشد، بلکه شد و هیچ اثر ننمود؛ در صورتی که زندگی او و خانواده و بستگانش به رفاه بود.»(۲) این بود وضعیت اداره نیرویی که در غرب کشور میزیستند، ایلات و عشایری که با جان و دل برای دفاع از میهن خود از وجود خویش مایه میگذاشتند؛ و این بود نوع مدیریت نظام السلطنه.

در همین اوضاع و احوال تشتت بیداد میکرد. اعضای حزب دمکرات که در کمیته دفاع ملی عضویت داشتند، دست به اقداماتی میزدند که ظاهراً ضدنظام السلطنه بود، اما به واقع به نفع او تمام می شد. اندیشه خطرناک تأسیس جوخه های ترور در همین زمان شکل گرفت، عدهای از اینان مصمم شدند حیدرخان عمواوغلی را که در سابق هم با دمکرات ها پیوند داشت و اینک در بغداد میزیست وارد ایران سازند. هدف اصلی این بود که حیدرخان را که مردی متهور و بی باک به نظر میرسید، وارد کارهای نظامی کنند و علی الظاهر به جای نظام السلطنه مافی بگمارند. نظام السلطنه در برابر روس و انگلیس ملاحظه کاری میکرد، عدهای از

۱- همان، ص۳۳۳.

۲- حیات یحیی، ج۳، ص۳۴۸.

مهاجرین حیدرخان را طلبیدند تا عکس او عمل کند. فرماندهان قشون یعنی صمصام الملک سنجابی، ابوالقاسم خان بختیاری، محمدتقی خان پسیان سرهنگ ژاندارمری و اکبرمیرزا فرمانده فوج نادری، نامهای خطاب به حیدرخان نوشتند و آن را به دست فرمانده آلمانی بوپ دادند تا به او برساند. بوپ هم نامه را به نظام السلطنه تحویل داد! به زودی معلوم شد که سیدمحمدرضا مساوات طراح این قضیه بوده و او در اندیشه تأسیس جوخه ترور پیشگام بوده است.(۱) مساوات همان کسی است که با روزنامه افراطی خود همسو با عده ای دیگر از همفکرانش، کار را به بحران مشروطه در دوره اوّل کشانید، دوره ای که با به توپ بستن مجلس خاتمه یافت. واضح بود طرح تأسیس دولت به دست حیدرخان عملی بود که به شوخی شباهت داشت، نه قحط الرجال بود که حیدرخان را از بغداد به ایران آورند و نه اساساً خود حیدر چنین تجربه یا داعیه ای داشت. هدف اصلی استفاده از تجربیات او برای تأسیس گروه های تروریستی بود، مساوات در این اندیشه خود بالاخره موفق شد، آنگاه که اندکی بعد گروهی از یاران او کمیته مجازات را تشکیل دادند.

کار به همین جا خاتمه نیافت، برخی از مهاجرین خود را آماده میکردند تا قبای وزارت به تن کنند، عدهای دیگر از نمایندگان مجلس سوم که بیست و یک نفر میشدند، پارلمان تشکیل دادند! این به اصطلاح مجلس تصویب میکرد که حقوق دریافتی از صندوق آلمانی ها را چگونه باید بین نظامیها و غیرنظامیها تقسیم کرد. جالب اینکه در آن صندوق پولی نبود تا تقسیم شود، اگر هم اندکی پول وجود داشت برای مصارف نظامی بود و نه پرداخت حقوق به اصطلاح نمایندگان مجلس خود خوانده. خلاصه اینکه «بالجمله چند روزی نظام السلطنه و وزرا و وکلای او مشغول دولت سازی و سفیر فوق العاده به استانبول و به برلن فرستادن بودند و عملیات آنها در نظر اشخاص از آنها کم هوا و هوس تر؛ راستی خنده آور و تأسف انگیز بود.»(۲)

در همین شرایط بود که اردوی دیگری به این نیروها اضافه شد. بخشی از اینان

۱- همان، ص۳۵۴.

۲- همان، ص۲۵۶.

نمایندگان مجلس شورای ملی بودند از حزب دمکرات که رهبر آنان سلیمان میرزا اسکندری بود. عده ای به صف مهاجرین پیوستند. اسکندری در عین حال رئیس ایرانی کمیته دفاع ملی هم به شمار میآمد. سیدحسن مدرس نماینده تهران دیگر عضو این گروه بود. شیخ حسین استرآبادی نماینده استرآباد، میرزامحمد صادق طباطبائی نماینده تهران، میرزاقاسم خان تبریزی مشهور به صوراسرافیل که نماینده آذربایجان بود و نیز نظام الدین حکمت نماینده فارس هم بین اینان دیده میشدند. غیر از اینان که همه نماینده بودند، تعداد دیگری هم بینشان دیده میشد: میرزا سلیمان خان میکده معاون وزارت داخله، سردار سعید افشار، عبدالحسین خان گیلانی و برادرش سردار محیی گیلانی و از همه مهمتر میرزاکریم خان رشتی.(۱) در این زمان میرزاکریم خان سی و چند سالی سن داشت، پیش تر هم گفتهایم از خانوادهای محتشم بود که در گیلان زندگی میکرد،(۲) به هنگام حمله به تهران و خلع محمدعلی شاه جزو رهبران اردوی گیلان بود، این بار هم با برادر بزرگ خود سردارمحیی از تهران به اصفهان و از آنجا به قصرشیرین آمد. او از همراهان مهاجرینی بود که مسیر طولانی تهران تا آنجا را طی کرده بودند. میرزاکریم خان نه از آلمانی ها پول میگرفت و نه «مقهور عضویت دو حزب دمکرات و اعتدال و کشمکش های شخصی آنها» بود، میرزاکریم خان با مرکز مهمتری ارتباط داشت. او پیشنهاد کرد نیروی شکست خورده و متفرق را بار دیگر جمع آوری نمایند، اما به این شرط که تا پایان جنگ دیگر صحبت از دمکرات و اعتدالی در بین نباشد، این اندیشه میرزاکریم خان بود که در تهران پی گرفته شد و گروه ضدتشکیلی از آن بیرون آمد. نیز طبق پیشنهاد او و دولت آبادی باید کمیته دفاع ملی منحل میگردید، جمعیتی به نام مدافعین وطن تشکیل میشد و نظام السلطنه را مجبور میکردند از این جمعیت تبعیت کند.(۳)

میرزاکریم خان به سرعت ابتکار عمل را به دست گرفت، او تشکیلات جدید را سامان داد و نظام السلطنه هم با او همراهی کرد. قراردادی با همکاری دولت آبادی

۱- همان، ص۳۵۷.

۲- در مورد شمه ای از فعالیت های او نک: بحران مشروطیت در ایران، فصل چهارم.

۳- همان، ص۳۶۳.

تنظیم کرد که طبق آن تشکیلات حزبی را در سراسر کشور به طور کلی برچیدند. قرار شد همه عناصر به اصطلاح ملی در همان تشکیلات جمعیت مدافعین وطن دور هم گرد آیند و با هم همکاری نمایند. طبق ماده سوم قرارداد:

از تاریخ امضای این ورقه تا انقضای مدت این معاهده تشکیلات فرقتین اجتماعیون اعتدالیون و دمکرات ایران متروک و تأسیس هر قسم فرقه و کمیته به هر اسم و عنوان از طرف آنها ممنوع بوده همچنین جمعیت ها و کمیته هایی که سابقاً تشکیل یافته است منحل شده تمام اعضای این دو فرقه و سایر دسته های متفرق آنها به نام جمعیت مدافعین وطن مجتمع و تشکیل خواهد شد.(۱)

این قرارداد در بیست ویکم جمادی الاولی سال ۱۳۳۴ در قصرشیرین تنظیم شد، اما اکثریت حاضرین با این طرح مخالفت کردند. از سویی نظام السلطنه هم نسبت به دولت آبادی و میرزاکریم خان بدگمان شد، او اندیشید که شاید این قرارداد نقشهای است برای کوتاه کردن دست او از امور. اعتدالی ها و دمکرات ها هم نگذاشتند این طرح انجام گیرد، در نتیجه همه چیز به هم خورد.(۲) با این وصف طرح یاد شده همان طور که گفتیم در تهران پیگیری گردید و چندماهی بعد از این جلسه جوخه ترور گروه یادشده موسوم به کمیته مجازات هم تأسیس شد.

یکی دیگر از اعضای اردو عبارت بود از نظرعلیخان سردار نصرت که از سرکردگان مشهور لرستان به شمار میآمد و خود را والی پیشکوه میخواند. او با والی پشتکوه یعنی غلامرضا خان رقابت داشت، کفایتش هم بیشتر بود اما با نظام السلطنه کدورت داشت. غلامرضاخان والی پشتکوه مورد حمایت بریتانیا هم قرار داشت، او با خزعل و شخص نظام السلطنه مناسباتی حسنه داشت. به هر حال به رغم رشادت های ایلات و عشایر در جنگ علیه روس و انگلیس، به دلیل رفتار مرموز و مشکوک نظام السلطنه همه نابود و یا پراکنده شدند. فقط برای تشکیل نیروی ژاندارمری قوای دفاع ملی «ملیون ها پول» صرف شده بود، تعداد نفرات آن هم بالغ بر ده هزار تن میشد، اما از اینان فقط دو سه هزار تن باقی ماندند که تازه ریاستشان هم بر عهده

۱- همان، صص ۳۶۵-۳۶۴.

۲- همان، صص ۳۶۶-۳۶۵.

کلنـل بوپ آلمانی بود، به عبارت بهتر جوانان ایرانی برای منافع نامشـروع آلمان و به دلیل رقابت های امپریالیستی این کشور با متفقین بر سـر تسـلط بر منابع نفتی ایران، کشـته می شدنـد. قوای مجاهـد هم پراکنـده گردیدنـد و دیری نپاییـد که باقی مانـده هایشـان به جـانب سـلیمانیه رفتنـد. اعمـال خیـانت بـار نظـام السـلطنه و پراکنـده شـدن نیروهـای به اصـطلاح دفـاع ملّی، بـاعث سرخوردگی فراوان کسانی شـد که واقعاً برای دفاع از کشور به آنان ملحق شـده بودند. کسانی مثل حسـین خان لله، احسان الله خان دوسـتدار و کریم دواتگر هم لابلای افراد این اردو دیـده می شدنـد، اینان بعد از شـکست اردوی مزبور به تهران آمدند و در اعمـالِ جنایتکـارانه شـرکت جسـتند و احسـان الله خـان به طور خاص به صـفوف انقلابیون جنگل نفوذ نمود و جنبش را از درون به شـکست کشانیـد. به روایت دولت آبادی، ژانـدارم هایی که از جبهه برگشـته بودنـد «به واسـطه امراض و خسـتگی و نبودن معالـج و لبـاس و دوا و غـذا و عـدم توجه دولت و ملّت، دسـته دسـته تلف می شونـد! بالاـخره این است نـتیجه روزگـار ژاندارمری بدبخت و فداکاری در راه وطن، الحق ما ایرانیان در این باب خوب مشوقی هستیم...»(۱)

مقارن همین احوال شـبنامهای پخش شد که بعد معلوم گردید از سوی دسـته مجاهدین آذربایجانی منتشـر شده است، نویسنده این شبنامه هم اسماعیل یکانی بود. متن شبنامه را نظر به اهمیت آن به طور کامل به نقل از دولت آبادی نقل مینماییم:

حرف هـای حسـابی، به خـاطر که و برای چه؟ مشـتی مردم بـدبخت فلـک زده از ایرانیـان مـدتی بود که آرزوی رسـیدن موقع انتقـامی از دشـمنان دیریـن و فرصـت فکری برای آتیه مملکت خودشـان مینمودنـد، جنـگ فرنـگ شـروع شـد سر دشـمنان تا انـدازهای که میبـایست مشغول گردیـد، آلمـان هـا و اتریشـیها و عثمانیهـا درصـدد اسـتفاده از هر شـخص هیأتی ملـتی دولتی برآمدنـد، این مردم صـاف و صـمیمی و سـاده لوح و بـدبخت هم خود را به میـان انـداخته خیال کردنـد که به مجرد هیاهویی، اغتشاشـی، انقلاـبی، اختلالی دشـمنان قوی پنجه شان مغلوب، گریبانشان خلاص و آتیه مملکتشان تأمین خواهـد شـد بـدبختانه گول خورده اشـتباه کرده غلط رفته بودند. چند دسته ژاندارمری که با هزاران خون دل ها تأسیس شده بود به روی دولت یاغی شد،

۱- نوبهار، سال ششم، ش۱۰۴، یکشنبه ۱۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶، سوّم مارس ۱۹۱۸، «اتلاف ژاندارم.»

طاغی شد منحل گردید. مقداری تفنگ و فشنگ و توپ شنیدر و غیره که داشتند به غارت رفت و چپاول گردید و در گرو ماند و به دست دزدان و یغماگران و قطاع الطریق افتاد و تلف گشت.

جان جوان های با احساس حرارت و فعال و رشید در دریاهای ریگ، در دشت های پر از برف یا در زیر دان های شرنبل دشمن بی هیچ خدمت حقیقی به ملک و ملت خود و به محض هدر از میان رفت بقیه السیفشان با هزاران زحمت تحمل ناکردنی که نه سالدات روس در باطلاق های «مازوری» و نه عسکر عثمانی در شبه جزیره «سینا» امثال آن مشقت ها را دیده خود را به حدود مملکت خویش رسانیده با یک حالت اسفناک فلاکت آمیزی به انقراض ملک و ملت خود مبهوتانه تماشا مینمایند دولتشان ضعیف بوده از پا درآمد؛ ملتشان فلک زده بود به هلاکت رسید. از تهران تا کاشان و اصفهان و از قزوین تا همدان و کرمانشاهان از سلطان آباد عراق تا بروجرد و خرم آباد از شیراز تا کرمان و سیستان اول پایمال خودی بعد لگدکوب بیگانه گردید برای چه و به خاطر که.

همه این گروه بدبخت فلک زده گول خورده خانه خراب شده ویلان و سرگردان مانده حق همچه سئوالی را دارند از بد اخلاق ترین مجاهدین تا منزه ترین تربیت شدگان از وحشی ترین کرد تا متمدن ترین عالم از بی خُبره ترین دهاتی تا متمول ترین اعیان و اشراف مملکت حتی تا اطفال نابالغ و زن های خانه نشین حق این سئوال را دارند که برای چه و به خاطر که؟ راحت ما بر هم خورد، امنیت ما سلب شد، حال ما منقلب، استقبال ما تیره و تاریک گردید؛ وضع زندگانی ما بد بود بدتر شد، ملیت ما در معرض تهدید بود دچار خطر گردید، اساس استقلال ما متزلزل بود زیر و زبر شد، دولت ما در مخاطره بود مستأصل و منقرض گردید، برای چه و به خاطر که؟

این همه فلاکت ها بر سر ما آمد چرا؟ ویلان شدیم چرا؟ سرگردان شدیم چرا؟ بی خانمان شدیم چرا؟ محروم و مأیوس به خرابه های قصر پناه آوردیم، از ملیت چندین هزار ساله جز اسمی و از ممالک محروسه جز رسمی باقی نماند، آن هم با وضعی مشوش و با آتیه تاریک و فی الجمله با هر فلاکت و سفالت طاقت شکن.

هیچ قوّه قاهره، هیچ پنجه آهنین، هیچ قدرت شدادی، هیچ استبداد فرعونی

نمیتوانـد حق این سـئوال مشـروع را از ایرانیهـا سـلب نمایـد. موقع آن نیست که ایرانیـان منتظر تفنن حضـرت اشـرف هـا، ریا و تـدلیس حجت الاسـلام نماها، خودسـتایی اُمرا و سـردارهای دروغی، حقه بازی های شارلاتان ها، منفعت پرستی اراذل، رجاله بازی اوباش، سـست عنصـری جوان های جبون و کم جرئت خاک نشین مذلت گزین بی همه نوع حقیقت و اخلاق و جسارت بنشـینند. تـا کی آلت دست این و آن بایـد شـد، تـا چنـد به گوساله های سامری بایـد پرسـتش کرد و آنها را به مقام معبودیت رسانید، برای چه و به خاطر که؟

هیـچ ملت را همچو فلاکت رخ نـداده که از حالت طبیعی در نیاید و دیوانه نشود همه ملاحظات را پشت سـر نیندازد، گاوسال هـای [گوساله های] سامری، رؤسای ناقابل، پیشوایان دروغی را زیر پای خود ننهـد. این موقع است که حکمیت مشتی پا برهنه است، این موقع است که محکومیت نصـیب حکام خود بین منفعت وجدان فروش است. در این موقع که ملت ها سلاطین خود را از اورنگ برمیاندازند، وزرای خود را از مسـند برمیدارند، وکلای خود را کشتار میکنند، بر همه کس و بر همه چیز پشت پا میزنند و آن وقت گوشه گلیم خود را گرفته از آب در میآورند، ایرانیان حق دارند و باید بپرسـند برای چه و به خاطر که به این روز سـیاه افتادیم؟ آیا برای سـلامت مملکت و اسـتقلال قومیت خودمان. کو؟ به موجب کـدام معاهـده؟ آیا به امیـد مـدافعه از تجاوزات دشـمن، کو؟ به موجب کـدام معاونت مادی و معنوی؟ آیا به آرزوی حفظ تمامیت ملکی وطن، کو؟ به تأمین کـدام ضمانت رسـمی...آیا به خاطر آلمان ها و عثمانیها باز برای چه؟ کدامین معاهده را با دولت ما بستند؟ کدامین قوای رسمی را با هیأت های منتخبه ما گذاردنـد؟ کـدامین وعـده ها را دادنـد و وفا کردنـد؟ کـدامین حرف را زدند و از عهده اش بر آمدند؟ با عین الـدوله کـدام قرار را دادنـد؟ با مسـتوفی الممالک کـدام؟ با کمیته دفاع ملی کدام؟ با هیأت ایکس کدام؟ کمک مالیشان کو؟ صاحب منصـبان کافی مقتدر توپ های شـنیدر و ماکزیم ملیون ها پول وافر آنها که وعده میدادند کو و کجاست؟ سیزده هزار تفنگشـان که شـهرت دروغی در پنـج مـاه قبـل به کرمانشاهـان رسـیده بود کجا شـد؟ افراد ژانـدارم ها چرا لخت و عور و گرسنه و بی فشنگ هستند؟ چرا اسب های ژاندارم ها از بی نعلی چلاق شده؟ چرا اغلب از ژاندارم ها بی اسلحه

هستند؟ چرا داوطلب ها که داخل نظام شدهانـد به واسـطه نبودن اسـلحه و اسـباب جای اینکه به میـدان جنگ برونـد خاکروبه منزل کلنل بپ آلمانی را پاک میکنند و سـنگریزهای روی راه قصر را برمیچینند؟ چرا؟ چرا؟ چرا؟ باز برای چه و به خاطر که؟ موقع آن است که ایرانیان بیست و پنـج نفر از نمایندگان مجلس را که در قصـر جمعند و هیأت مشاوره را که انتخاب کردهاند مجبور کننـد این سـئوالات را از مراجع لازمه بپرسـند اگر چه جواب همه منفی است و حتماً منفی است ولی در نتیجه تکلیف آخری آنها معین خواهـد شـد و اگر چنانچه خدمتی به ملک و ملت خودشان نمیتوانند بکنند لااقل برای پر کردن جیب دو سه نفر منفعت پرست بیش از این آلت دست اجانب نشـده و زیاده بر این متحمل این همه زحمت ها و مشـقت ها و فلاکت ها [و] سفالت ها نشوند.»(۱)

لازم به یادآوری است که نویسنده این شبنامه- اسماعیل یکانی- به گروه ضدتشکیلی تعلق داشت.(۲) در این زمان در اصفهان و یزد مردم به شـعبه های بانک شاهی حمله کردنـد. در اوایل سال ۱۹۱۶ مطابق با زمستان سال ۱۲۹۴ش. خبر رسید که اوراق تهدیـد آمیز ژلاـتینی در عراق [اراک] باعث وحشت عموم مردم شـده است. در تهران از مضامین این نامه ها اظهار بی اطلاعی می کردنـد، امـا در این اوراق خطاب به مردم می نوشـتند از مهاجمین پـذیرایی نکنیـد، یا اگر قادر به این کار نیستیـد، شـهر را تخلیه کرده و زن و بچه خود را بیرون ببریـد. می نوشـتند شـهر به زودی بمباران و خراب خواهد شد، این اخبار باعث وحشـت مردم می گردید، در این زمان شاهزاده عضدالسلطان حاکم عراق [اراک] بود.(۳)

در اسـفند سال ۱۲۹۶ «بـدون بیـان علت و مقصـد» بین ارامنه تجهیز شـده ارومیه و قزاق های آتریاد آنجا درگیری سـختی روی داد، در این درگیری عده کثیری از قزاقها مقتول شدند، یک صاحب منصب روس به نام کاماروف خود را به قتل رسانید، یک صاحب منصب روس دیگر و زن و دو طفل او هم به قتل رسیدند. به دنبال این ماجرا

ص:۱۳۰

۱- حیات یحیی، ج۳، صص ۳۶۹-۳۶۶.

۲- همان، ج۴، ص ۱۳۰.

۳- رعد، سال هفتم، ش۱۰۲، یکشنبه دوّم ربیع الاوّل ۱۳۳۴، ۶ فوریه ۱۹۱۶، «اوضاع عراق.» ابوالفضل میرزا عضدالسلطان پسر چهارم مظفرالدین شاه بود که این زمان حکومت اراک را به دست داشت.

اداره قزاق خانه مرکزی یک روس را فرمانـده آتریاد ارومیه کرد، اما فرمانده مذکور به دلیل این خبر مسافرت خود را به تعویق افکند.(۱) در اوایل سال ۱۲۹۷ مردم ارومیه دو بار قتل عام شدند. بسـیاری از مردم به کنسولگری ها پناهنده شدند، اما اینان از گرسـنگی نیمه جـان گردیدنـد. با اینکه جنگ در شـرف اتمام بود اما هنوز آلمانی ها دست از سـر مردم برنمی داشـتند. قشون عثمانی هنوز در خاک کشور ترکتازی می کرد، ارامنه ایران از ترس جان گریختند، ارمنیان متوحش میل داشـتند اسـلحه ای به دست آورند و مسلح گردند، در برخی جاها عملاً این امر صورت گرفت.(۲)

در مرداد مـاه ۱۲۹۷ قشـون عثمـانی بـه قـول سـیدیعقوب شـیرازی «فتوحـات و تطهیرات خـوبی از عسـاکر کفر و پلیـد ارامنه و طرفداران انگلیس در ارومیه و سلماس نموده و از هفتاد هزار نفر جمعیت طرف، بیشتر از بیست هزار نفر نتوانستند فرار نمایند و آنها را مخذول و منکوب نمودند...»(۳)

گروه ضدتشـکیلی علی رغم شـعارهای شـداد و غلاـظ علیه روس و انگلیس، به هنگام این نبردهای عظیم هیـچ واکنشـی نشان ندادنـد، هیـچ قرینه ای که نشـان دهـد آنـان از جنبش مردم جنوب علیه نیروهای انگلیس هم پشتیبانی کننـد، دیـده نشـد. مردم دشتسـتان و فارس هر روز به خاک و خون می افتادند و روحانیون از ایشان به صـریح ترین وجه ممکن حمایت می کردند، اما هیچ گروه و حزب و یا شخصـیت سیاسـی به طور جدّی از این مقاومت حمایت نکرد. ماههای متوالی به این شـکل سپری شد، درست در زمانی که مردم بین النهرین علیه اشغالگران انگلیسی دست به جهاد زده بودند، نظام السلطنه مافی به کمک انگلیسی ها شـتافت و در اشـغال بغـداد آنان را مساعـدت کرد. ارگان ضدتشـکیلی خیلی دیرهنگام، زمانی که انگلیس جنوب کشور را عملاً تصـرف کرده و جنبش دشتسـتان را سـرکوب نموده بود، واکنش نشان داد. در این زمینه هم البته اینان صداقت نداشـتند، علت واکنش آنـان علیه تجـاوزات انگلیس این بود که در آن زمـان ریاست وزرایی در اختیار فردی از جناح مقابل آنان بود و لاغیر.

۱- نوبهار، سال ششم، ش۱۰۴، یکشنبه ۱۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶، سوّم مارس ۱۹۱۸، «مصادمه و تلفات قزاق.»
۲- عین السلطنه، ج۷، ص۵۲۱۹.
۳- کمره ای، ج۱، ص۴۴۰.

در محرم سال ۱۳۳۶ روزنامه ستاره ایران مقاله ای درج کرد و در آن نسبت به وضعیت عمومی ایران و به ویژه جنوب کشور هشدار داد. این روزنامه از سست عنصری و جبن و ترس و بی عملی بسیاری از ایرانیان ایراد گرفت و توصیه کرد مردم برای حفظ کشور و جان و مال و ناموس خود به پا خیزند و بار دیگر مجد و عظمت از دست رفته کشور را احیاء کنند:

ای وزرا و متنفذین و بزرگان ایران، آیا نام بلند و شرافت تاریخی موهوم است؟ آیا اگر اندکی به خود آمده و ساعتی برای روز سیاه مملکت فکر کرده و یک رویّه نجات بخشی برابر خود گذارده و در موقعی به این مهمی کشتی طوفان دیده این مملکت را از گرداب هولناک نجات و یک نقشه اساسی برای حفظ استقلال مملکت جم، طرح کنید نام شما میانه تمام ملل و دول به بلندی و عظمت مشهور نخواهد شد؟ آیا سائسین بزرگ که وطن خود را از مخاطرات نجات دادند، نام شان رطب اللسان هر خودی و بیگانه نیست؟ آیا بیزمارک و پطر کبیر و میکادو(۱) که فقط برای نجات مملکت خودشان رنج برده و بذل جهد نمودند، محبوبیت عامه را دارا نشده و ممدوح عالمیان نگشته اند؟ آیا سزاوار است که گفته شود این مملکت با داشتن مردمان کافی مانند مستوفی الممالک و مخبرالسلطنه و مشیرالدوله و مؤتمن الملک استقلالش متزلزل و آنها با مخاطرات مقاومت ننموده و نجات جنوب ایران را از عهده برنیامدند؟

به قول نویسنده مقاله «اینجاست که باید متنفذین جنوب را به نام خوانده و بالصراحه باید گفت که آقای سردار عشایر این ننگ را چگونه تحمل خواهند نمود که با بودن ایشان انگلیسی ها این گونه مردم جنوب یعنی آن ملّت ستمدیده را در تحت سلطه خود درآورده و با این فضاحت به آنها سلوک می کنند!!»(۲) این مقاله هم نمادی از فریبکاری گروه ضدتشکیلی بود، در این زمان وثوق الدوله قدرت را به دست داشت و آنان تلاش می کردند به هر نحو ممکن او را فروگیرند، برای این منظور بود که به اغتشاشات دامن می زدند.

۱- بعدها معلوم شد بیسمارک و میکادو و پطر کبیر اینان، فردی است از قماش رضا خان؛ فردی که حتی سواد متعارفی نداشت.

۲- ستاره ایران، ش۶۶، پنج شنبه ۲۱ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۸ نوامبر ۱۹۱۷، «به نام جنوب ایران.»

۸. ایران در واپسین دوره جنگ

بعد از سپهسالار تنکابنی، وثوق الدوله به ریاست وزرایی نایل آمد، دوره حکومت او شاهد یکی از خشن ترین مقاطع تاریخی کشور در دوره بعد از مشروطه بود. روزهای آخر سال ۱۹۱۶، وثوق الدوله تلگرام رمز مفصلی خطاب به سفارت ایران در برلین ارسال کرد؛ سفارتخانه ای که توسط مخالفین پابرجای او اداره می شد. در این تلگرام وثوق نوشته بود که دولتین در مورد اجرای قرار و مدارهای سپهسالار اعظم به او سخت گرفته اند، اما وثوق در برابر آن تقاضاها ایستادگی می کرد و در عوض دولتین تضییقات وارد می نمودند. وثوق خاطرنشان کرد دولت آلمان از ایران می خواهد بی طرفی خود را نقض کند و به نفع آن دولت علیه متفقین وارد جنگ شود، اما دولت ایران چگونه می تواند با این شرایط خاص خود وارد چنین جنگی گردد؟ از نواب وزیرمختار ایران در برلین خواسته شده بود به صورت جدّی با آلمان ها وارد مذاکره شود و از آنها استفسار نماید که تا چه حد می توانند به دولت ایران کمک نمایند؟(۱) نواب هم بدون اینکه با کنت زیمرمن وزیر امور خارجه آلمان ملاقات کند، و با اظهار اینکه از ابتدا نسبت به کمک آلمان به ایران خوش بین نبوده است، به قول وحیدالملک آب پاکی روی دست وثوق ریخت و نسبت به موضوع مورد درخواست او قطع امید نمود.(۲)

بعد از این هم وثوق الدوله از وحیدالملک و گروه همراهش در برلین خواست تا با دولت آلمان وارد مذاکره شوند و از آنان تضمین استقلال ایران را بطلبند. پاسخ آلمان ها نشان داد آنان کوچک ترین اهمیتی به این موضوع نمی دهند و نزاع تقسیم حوزه های نفوذ اقتصادی در جهان برای آنان بر هر چیزی اولویت دارد. به نوشته وحید الملک آلمان ها گفتند در صورتی به استقلال ایران بها می دهند و تمامیت ارضی آن را تضمین می نمایند که ایران به آلمان و متحدین آن متمایل شود و علیه متفقین اعلام جنگ نماید.(۳)

ص:۱۳۳

۱- خاطرات مهاجرت، صص ۲۳۳-۲۳۲.

۲- همان، ص ۲۳۳؛ لازم به یادآوری است، به قول وحیدالملک، نواب با وزارت خارجه آلمان تماس گرفت، اما گفتند وزیر خارجه برای چند روزی به خارج شهر رفته است.

۳- همان، ص ۱۹۴.

در ژوئن سال ۱۹۱۷ شخص نظام السلطنه مافی وقتی ضربات کاری بر کشور وارد کرد، وارد استانبول شد. در همین حین نواب وزیرمختار ایران در برلین نامه ای رمزی از تهران دریافت کرد، طبق این نامه وثوق الدوله نوشته بود ملّیون ایرانی مقیم تهران از وحیدالملک انتظار دارند در کنفرانس سوسیالیست ها در استکهلم شرکت نماید و خواسته های ایران را در آنجا مطرح سازد. نواب هم برای رسمیت بخشیدن به این مأموریت به وحیدالملک نامه ای رسمی نوشت و او را به عنوان نماینده رسمی دولت ایران روانه این کنفرانس کرد.(۱) متن نامه به این شرح بود:

خدمت آقای وحید الملک عضو مجلس شورای ملّی ایران و نماینده آزادی خواهان در اروپا- افتخار دارم خاطر جنابعالی را مستحضر دارم که طبق خبری که از تهران دریافت داشته جنابعالی را در جلسه ای مرکب از رؤسای دسته جات سیاسی نماینده ملّت ایران انتخاب نموده که به عنوان نماینده ملّی ایران به کنفرانس بین المللی سوسیالیست ها به استکهلم تشریف برده در مجمع نامبرده تخطیات که به ایران وارد گردیده ذکر و از حقوق حقه و استقلال ایران مدافعه فرمایید. دوست جنابعالی، حسینقلی نواب وزیرمختار ایران در برلن.(۲)

این نامه به دو زبان فارسی و فرانسه نوشته شده بود و تاریخ آن اوّل ژوئن ۱۹۱۷ بود.

در تابستان سال ۱۹۱۷، درست در زمانی که آلمان ها هر روز بر پیشروی خود شدت میبخشیدند، کنگره بین المللی سوسیالیستها در شهر استکهلم تشکیل شد. دو تن از ایرانیان مقیم برلین یعنی سیدحسن تقی زاده و وحیدالملک شیبانی، نامه ای طولانی تهیه کردند و به این کنگره فرستادند. آنان وضعیت تاریخی و اجتماعی ایران را برای شرکت کنندگان تشریح نمودند. تقی زاده و همفکرش به قرارداد ۱۹۰۷ اعتراض نمودند و نوشتند روس و انگلیس با این قرارداد ضربه سهمگینی به ملّت ایران وارد ساختند. سپس بحثی در مورد دخالت های ناروای روس و انگلیس در امور ایران به اطلاع شرکت کنندگان کنگره رسید، آنان نوشتند که قدرت های بزرگ در دوره شروع جنگ اوّل جهانی اعلان بی طرفی دولت و شاه ایران را در جنگ نادیده گرفتند و ایران

ص:۱۳۴

۱- همان، ص۲۹۹.

۲- همان، ص۷۲۵.

را به اشغال خود درآوردند. از نطق ژان ژورس لیدر حزب سوسیالیست فرانسه که در اوایل جنگ کشته شد، یاد کردند که در جلسه ای در سال ۱۹۱۰ در مجلس فرانسه از ایران و تاریخ این کشور تمجید نموده و خواسته بود کشورهای قدرتمند و بزرگ این کشور را به حال خود رها سازند. تقی زاده و وحیدالملک تقاضا کردند معاهده ۱۹۰۷ روس و انگلیس لغو گردد، آزادی سیاسی و اقتصادی ایران به رسمیت شناخته شود، به ایران حق داده شود تشکیلات مالیه خود را داشته باشد، بتواند هرگاه بخواهد بدون اعمال نظر قدرت های بزرگ مستشار استخدام نماید، از ثروت های خود بهره برداری کند و استقلال و تمامیت ارضی ایران به صراحت اعلام گردد. یکی از نکات مطروح در نامه مشترک تقی زاده و وحیدالملک این بود که «یکی از علل عُمده جنگ که در ردیف اوّل قرار دارد، مسلک جهان گیری استعمار است؛ جنگ و خون ریزی هرگز محو نخواهد شد مگر آن که این حرص و طمع ورزی یک باره مرتفع گردد، چه همین رقابت است که چندین دولت بزرگ را وادار میکند که ملل ضعیف مشرق زمین را تحت عبودیت خود درآورده و سپس بدین وسیله در نزد ملل مظلومه برای استرداد آزادی مغصوبه به هیجان مفرط احداث و شعله های کین و خصومت های خطرناک مشتعل گشته و کوشش مینمایند که آتش حرارت خود را در خون ظالمین تجاوزپیشه خاموش نمایند.»

تقی زاده و شیبانی نوشتند ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی خود کانون برخورد قدرت هاست، «باید این نکته را در نظر آورد که چنانچه امروزه مسئله ایران به یک شکل قطعی که کاملاً ـ برای ایران مساعد باشد حل و تصفیه نگردد، در یک آینده نزدیکی خاک ایران به طور حتم به نوعی که لهستان شد، میدان محاربات خونخوار و خونریز دیگری خواهد گشت.» به نظر اینان یگانه راه رضایت بخش «این است که ایران در آسیای مرکزی همان حالت و مقامی را داشته باشد که مملکت سویس در اروپای مرکزی دارد.»(۱)

کنگرهای که نامه تقی زاده و شیبانی برای آن ارسال شد و ظاهراً خودشان هم در آن شرکت کردند، پیش از این از ۲۸ اوت تا سوّم سپتامبر ۱۹۱۷ در کپنهاگ تشکیل

۱- زبان آزاد، ش۱۵، پنج شنبه ۱۸ ذی قعده ۱۳۳۵، ۶ سپتامبر ۱۹۱۷، «درخواست نامه ملّت ایران.»

جلسه داده بود؛ شرکت کنندگان در این کنگره تصمیم گرفتند کلیه احزاب سوسیالیست برای جلوگیری از تجاوزگری های روسیه اقدام کنند، به همین دلیل این دو هم فکر «به نام ملّت ایران» از کنگره خواستند که تصمیم خود را در مورد شکایت این دو تن در باب تجاوزات روسیه به ایران مطرح سازند و از نتیجه جلسه خود آن دو را مطلع نمایند. این بیانیه توسط میرزاعلی اکبر خراسانی نویسنده روزنامه ایران ترجمه شده بود، پیش از این مطلب یاد شده توسط وحیدالملک در اختیار محمدحسین صدرائی از اعضای حزب دمکرات قرار گرفت و او هم آن را در اختیار جراید قرار داد و خراسانی پیش از همه آن را ترجمه نمود.

کنگره سوسیالیستها برای این تشکیل شده بود تا به سران کشورهای اروپایی توصیه کند، هر چه زودتر به جنگ ویرانگر و خانمان سوز به هر شکل ممکن خاتمه داده شود. آندریو بونارلا رهبر حزب محافظه کار بریتانیا، در مجلس عوام مخالفت خود را با این تقاضا اعلام کرد؛ از آن سوی کرنسکی رئیس دولت وقت روسیه هم، مخالفت خود را با تصمیم سوسیالیستها ابراز داشت. کرنسکی اعلام کرد به این دلیل با تقاضای سوسیالیستها مخالفت می کند که بر این باور است آنان نماینده افکار عمومی کشورهای خود نیستند، بلکه این عده نماینده گروهی خاص از مردم به شمار می آیند.

صفر سال ۱۳۳۶ مصادف با وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه بود، و این می توانست به نفع ایران تمام شود. امّا مقارن آن تحول، در وضعیت کشور هیچ تحول مثبتی روی نداد. اینک انگلیسی ها کارهای روس ها را هم اداره می کردند، پلیس جنوب تا اصفهان گسترش یافت، صاحب منصبان انگلیسی هر روز وارد ایران می شدند. اما «از همه گرفتاری ها بالاتر امر نان و قلت آذوقه و ارزاق است که در تمام ایران روز به روز بر شدت و وسعت خود می افزاید. رحمت الهی هم قطع شد. در تمام شهرهای ایران از گرسنگی آدم تلف می شود و از هیچ ممری نمی توانند آذوقه برسانند. در خود طهران متصل آدم تلف می شود.»(۱) با این که در روسیه انقلاب درگرفته بود، اما هفتاد هزار قشون تازه نفس روسی وارد شهر ارومیه شدند، دوازده

ص:۱۳۶

۱- عین السلطنه، ج۷، ص ۴۹۴۰.

هزار نیرو وارد رشت گردیدند، «همه قشون کشی آنها برای ما یک مشت عاجز مسکین است که از خود زوری نداریم. اهل ایران از گرسنگی متصل تلف می شوند باز آن قدرها از آذوقه ما باید به مصرف آن پدر سوخته ها برسد.»(۱) وضعیت شهرهای ایران درست بعد از عزل نیکلای دوّم بسیار وخیم تر شد. بازار قزوین به دست روس ها غارت گردید، همدان را دو بار غارت و چپاول نمودند، شهر ارومیه پس از چند روز نهب و غارت، به آتش کشیده شد. روس ها در سراسر بازارها را نفت پاشیدند و کاروانسراها را آتش زدند. در این شهر خسارات فراوانی بر جای ماند، قریب دویست تن از مردم مال باختهای که بدون دلیل به افلاس کشیده شده بودند، دیوانه شدند. تمام مردم شهر گرسنه و برهنه بودند، گفته می شد حتی یک ذرع چلوار و چیت برای دفن مردگان و پیراهن زنان یافت نمی شود:

این یغمای عاشر و عشرون است، زیرا چندین مرتبه ارومیه دست به دست افتاده. عثمانی آمد پول گرفت، اعانه گرفت، سگ گرفت، گربه گرفت، روس آمد همان طور. این هم آخرین مرحمت روس ها بود که پس از آزادی، پس از برهم خوردن رژیم قدیم، پس از سرودها و شعرها و دسته گل ها که به اتفاق ایرانی ها خوانده سر قبر شهدا گذاشتند به سر مردم فلک زده ایران می آورند. رشته نظم گسیخته شده، صاحب منصب ها قوه و قدرت جلوگیری ندارند. سالدات گدای گرسنه از حق بی خبر آنچه میل دارد می کند.(۲)

در روزنامه ها فجایعی را که روس ها در ارومیه مرتکب می شدند به رشته تحریر درمی آوردند، مطالب رقت انگیزی که انسان را به درد می آورد. می نوشتند اشخاصی که دارای مکنت فراوان بودند به نان شب محتاجند و با یک تومان سرمایه تخمه فروشی می کنند. بسیار از اشخاص متمول گدایی می نمودند، مردمان آبرومندی که مال و منال و خانواده از دست داده بودند، در کوچه ها سرگردان بودند، «خداوند لعنت کند روس را که در حال استبداد و آزادی هم به ما صدمه اش می رسد. اینها هستند که می گویند برای حمایت دول صغیره ضعیفه جنگ می کنیم. امپراتور بد

۱- همان، ص ۴۹۴۱.

۲- همان، ج۶، ص ۴۸۶۹.

آدمی بود کرنسکی هم برای ما از او بدتر است.»(۱)

در قزوین هر شب مغازه ها غارت می شد، شبی نبود که مردم خواب راحت داشته باشند. به طور واضح و علنی می رفتند و از حکومت قزوین تقاضاهای شرم آور می کردند، زنان جرأت نداشتند از خانه بیرون آیند. دکان ها همه خالی بودند، کسی حتی جرأت نمی کرد با خود کالا-یی حمل نماید، یا در خیابان پول بشمارد. مردم دارایی خود را در خانه پنهان می کردند، روس ها باغ های انگور مردم را چپاول نمودند، احدی جرأت نداشت با آنان مقابله کند. ارزش منات به شدت در حال سقوط بود، وضع روز به روز بدتر می شد.(۲) انگلستان از فرصت به دست آمده از انقلاب روسیه استفاده کرد و نفوذ خود را در ایران تحکیم نمود.

سال ۱۳۳۶ بالاخره دولت انگلستان نامه ای رسمی به دولت وقت ایران تقدیم کرد و علناً حضور نظامی خود را در ایران توجیه نمود. سفارت انگلستان از مدیر روزنامه رعد یعنی سیدضیاء الدین طباطبائی تقاضا کرد بیانیه آن سفارت را در ارتباط با این موضوع چاپ کند. متن بیانیه به این شرح بود:

ثبوت مسلمه به دست دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان افتاد که تجدید عملیات عُمال خصم در حدود غربی ایران به جایی رسیده که اوضاع اواخر ۱۹۱۵ در این مملکت تجدید یابد. بنابراین دولت مشارالیها خود را مجبور دیده اند برای حفظ منافع اهمه خود بعضی اقدامات نظامی به عمل آورند. این تصمیم به دولت ایران اطلاع داده و ضمناً این سفارت توضیح نموده است که اقدامات مزبور به هیچ وجه بر ضد استقلال و مصونیت ایران نمی باشد. شناختن استقلال ایران و مصونیت مزبور یکی از نکات اهمه سیاست دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نسبت به ایران می باشد و از این تصمیم حالیه همچو بر نخواهد آمد که دوستی قدیمی انگلستان نسبت به ایران تغییری حاصل شده باشد و دولت انگلیس در میل خود برای ترتیب دوستانه مسائل معوقه به طوری که حافظ مصالح مملکتین بوده باشد مداومت داشته و برای این منظور پیشنهادهایی به دولت علّیه ایران نموده است.(۳)

۱- همان، ص ۴۸۸۱.

۲- همان.

۳- رعد، ش ۹۰، مورخه ۲۸ جمادی الاوّل ۱۳۳۶، «ابلاغیه سفارت انگلیس.»

چنـد روز بعـد روزنامه رعـد یادداشت سـفارت انگلسـتان را که وزارت خارجه در اختیار مطبوعات نهاده بود به چاپ رسانیـد. سفـارت به این موضوع اشـاره کرده بود که دولت بریتانیـا «در این اواخر علناً موافقت خود را در موضوع اسـتقلال ایران اظهار داشـته» است. دولت انگلسـتان از دولت وقت ایران خواست «مصالـح انگلیس» را بـا نشـان دادن احساسات دوسـتانه پاس دارد، هشـدار داده شـد ایران در معرض وضـعیت آغـاز جنگ اول جهانی است و امروز هم مخاطراتی شبیه آن؛ کشور را تهدیـد می کنـد و «نظر به مصالـح فوق العاده دولت همجوار انگلسـتان در جنوب و به ملاحظه هرج ومرج که به واسـطه فقدان قوای منظم ممکن است به ظهور رسـد دولت اعلیحضـرت پادشاه انگلسـتان حاضـر هسـتند که مساعدت مالی وافری به دولت علّیه نموده و برای ایجـاد قوای متحدالشـکلی پس از اتمـام جنـگ برای تمـام مملکت که بالاـخره قشون جنوب به آن منضم گردد در تحت صاحب منصـبان خارجه که در خصوص ملیت آنها بعـد از این باید بین دولتین موافقت حاصل شود، کمک و مساعدت نمایند و قرارداد انگلیس و روس مورخه ۱۹۰۷ را موقوف الاجرا بدانند، تا پس از تشکیل دولت منظمی در روسیه برای الغاء آن رسماً با دولت ایران داخل مذاکره شوند.»

انگلستان پذیرفت که تعرفه گمرکی کالاهای خود را کاهش دهد، به میل دولت ایران در هر کنفرانسی که نمایندگان دول غیر متخاصم شـرکت داشـته باشـند؛ نمایندگان ایران هم حضور داشـته باشـند. سـفارت انگلسـتان نوشـته بود وضـعیت ایران حالت اغتشـاش یـافته است، عثمـانی ها در مناطق غربی کشور وارد آذربایجان شـده انـد و «جنگلی ها تقریباً ارتباط فی مابین انزلی و پایتخت را قطع و ویس کنسول انگلیس و رئیس بانک شاهنشاهی را در رشت توقیف کرده اند و در واقع شـمال غربی ایران از بحر خزر تا سرحدات عثمانی مغشوش و برای عبور و مرور خصم باز است و این اقدامات که معابر شمالی را فراگرفته و روز به روز نیز کسب شـدت و وخـامت می نمایـد پایتخت ایران را دچار مخاطره ساخته است.» سـفارت انگلسـتان توضـیح داد اولیای دولت انگلسـتان «برخلاف میل خود در صدد برآمده اند که از این اتفاقات که دولت ایران نمی تواند یا نمی خواهد جلوگیری نمایند خود شخصاً جلوگیری به عمل آورد و بنابراین تصمیم کرده اند از سرحد عثمانی استعداد کافی به شمال غربی ایران

اعزام دارنـد.» در خاتمه این یادداشت آمـده بود که دولت انگلسـتان «با کمال صداقت اعتراف می نمایند که این ترتیب موقتی بوده و حتی القوه سعی و اهتمام خواهـد شد از هر چیزی که مخالف اسـتقلال و تمامیت ارضـی ایران و مداخله در امور داخله مملکت باشـد احتراز جویند و قشون انگلیس به محض اینکه اوضاع اجازه دهد و در هر صورت در ختم جنگ احضار خواهند شد.»(۱) انگلیسـی هـا برای این منظور ژنرال دنسترویـل را اعزام کردنـد تا به شـمال ایران رود و از آنجا به ضـدانقلاب روسـیه کمـک کنـد، اما قوای میرزاکوچک خان جنگلی در منجیل راه بر او بسـتند و گفتنـد هیـچ بیگانه ای حق نـدارد قـدم به گیلان نهد، این اقدام با واکنش بسیار دهشتناک انگلیس مواجه شد که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

در این حال سـیدمحمد تـدین ظاهراً با کوچک خان اعلام همبسـتگی کرد. او حتی به رشت هم رفت و مـدتی در نزد جنگلیها زندگی نمود. اما جنگلیها «به واسطه بعضی حرکات» به او بدبین شدند و میخواستند نابودش سازند. اما فقط به «واسطه سیادت» او را از رشت اخراج کردنـد. در بازرسـی از تـدین و نوکرش، «بعضـی نوشـتجات» به دست آمد.(۲) تـدین وقتی به قوای میرزا رسـید، آنهـا را دعوت به همکـاری کرد. جنگلیهـا از او پرسـیدند از سوی چه کسـی مأموریت دارد؟ پاسـخ داد از سوی حزب دمکرات به او گفته شـده است با جنگلیها همکاری نماید. جنگلیها از او پرسـیدند که تاکنون چه خدمتی به کشور کرده اسـت که به وکـالت از فرقه به نزد آنهـا آمـده است؟ در اینجـا آنان به تـدین مطلبی را گفتنـد که اهمیت فراوانی داشت، گرچه ظاهر مطلب این است که امر مهمی نیست. آنـان گفتنـد بـا احزاب سیاسـی کاری ندارنـد و معیار و ملاک آنها برای همکاری کردن فقـط ایرانی بودن است و لاـغیر. به عبـارت بهتر آنـان توضـیح دادنـد برای شـان مهم نیست کسـی که به آنان ملحق میشود چه مسـلک و مرامی دارد، مهم این است که شـخص او تـا چه انـدازه درد وطن دارد. چـون به تـدین از این حیث اعتمـادی وجـود نداشت دستور دادند به رشت برود. تدین در رشت ماهیت خود را نشان داد و معلوم شد که جنگلیها با بصیرت تقاضای

۱- عین السلطنه، ج۷، صص۵۱۸۳-۵۱۸۲، به نقل از روزنامه رعد.

۲- کمره ای، جلد ۱، ص۱۴۱.

همکـاری او را رد کرده انـد. او در رشت میخـواست تظـاهراتی علیه آنـان به راه انـدازد، لیکن موفـق نشـد؛ مردم خـود جلو او ایسـتادند. سـپس تـدین به اردبیل رفت. در آنجا هم کسـی به او اعتماد نکرد و در نتیجه بعـد از چند روز به رشت بازگشت. به قول کمره ای «نمی فهمند چه طور شده بود که برگشـته بود؛ آیا دیده بود پیش نمیبرد، یا با یک دسته و کسی در آن نزدیکیها ملاقـات [کرده] و بر میگردد به رشت.» تـدین به تنهـایی از رشت به قزوین آمـد و یکی از افرادش را به سـمت اردبیل فرسـتاد. جنگلیها به این شـخص سوءظن پیـدا کردنـد، در نتیجه او را بازرسـی بـدنی نمودنـد. بنا به همان روایت «نوشـتهای از او دسـت میآید که تدین به بعضـی نوشته بود که اسباب فساد و اخلال امور جنگلی ها را بنماید و از آن کاغذ همچه معلوم شد که تدین از مرکز مهمی مـأموریت داشـته که اسـباب فسـاد و به هم زدن دسـتگاه جنگلیهـا را فراهم آورد. تا به حال معلوم نشـده که آن مرکز کجاست؟!»(۱) این مـاجرا در اواخر سال ۱۲۹۶ و اوایـل سال ۱۲۹۷ اتفـاق افتاد. در اردیبهشت آن سال دیگر معلوم شـده بود که تدین همراه با جلیل الملک ماهی دویست تومان از انگلیسی ها پول میگیرند.(۲)

اندکی بعد از این ماجراها سردار منصور گیلانی و سردار محیی «خیلی مصر و مایل» بودند که به رشت آیند و مشغول خدماتی به جنگلیها شونـد. مردی به نام شـیخ احمد رشتی میگفت «اصـرار دارند که من زودتر بروم رشت و زمینه برای آمدن آنها تهیه نمـایم.» او در عین حـال از ملاقات خود با وثوق سـخن گفت که در حیاط کاخ گلسـتان اتفاق افتاده بود. وثوق گفت: «بـدون جهت جنگلیهـا را از من متنفر و دور کرده انـد. من حاضـرم که بـا آنها مساعـدت نمایم؛ به این قسم که اجزای دولتی رشت را مناسب با میل آنها معین نمایم و من تا به حال ابـداً اقدامی برای انگلیسـی ها نکرده ا م و تاکنون تقاضایی از من نکرده اند.» او گفت عدهای از «شارلاتان ها» به زومر سـر کنسول سـفارت آلمان گزارش دادهاند عنقریب با معاهدهای که وثوق با انگلیسی ها بسـته، او سـفیر عثمانی را تحویل متفقین خواهـد داد. زومر هم نوشـته های خود را سوزانیـده بود، معلوم شـد این اقدامات و «تفتینات» کار

ص:۱۴۱

۱- همان، ص۱۴۳.

۲- همان، ص۱۹۵.

مستشارالدوله است که «دروغ سازی و نمامی» را پیشه خود ساخته است.(۱)

این سردار محیی با دسته کمیته مجازات مرتبط بود، وقتی شنید خانواده زندانیان، اعدام شدگان و دیگران از نظر مالی در مضیقه هستند، قول داد همراه با چند تن دیگر به اندازه توان شهریه تهیه کنند و به آنان بدهند.(۲) تابستان سال ۱۲۹۷ برای انگلیسی ها فصلی بسیار نامطلوب بود. در حالی که قحطی و کمبود نان و بیماریهای واگیر در تهران و سایر شهرستان ها بیداد میکرد، جنگلی ها شکستهای فاحشی بر اردوی آنان در گیلان وارد میساختند. مرداد آن سال ناظرین شاهد بودند که چهل و یک اتومبیل که نیروهای انگلیسی را حمل میکرد وارد شهر تهران شد. اینان از راه قزوین به تهران آمدند و همه فراریان واحدهای نظامی در زنجان، تبریز و یا رشت بودند، برخی از اینان از دست قوای عثمانی و آلمان میگریختند و عدهای دیگر را جنگلی ها وادار به عقب نشینی کرده بودند، «شکست فاحشی به آنها و چشم زخمی به وثوق الدوله ابن بریطانیه وارد شده و اتومبیل ها از راه شهر به قلهک شمیران رفته اند.»(۳) نیز شنیده میشد که روز قبل هم قریب صد اتومبیل از دروازه های تهران وارد شده اند. مردم خراسان انگلیسی ها را از شهر بیرون میکردند، قوام السلطنه هم نتوانست مانع اینان شود. بلشویک های عشق آباد و ترکستان غلبه کرده و شکستهایی به نیروهای ژنرال مالسون وارد میساختند، از این سوی هم مردم مشهد و سایر شهرستان ها و روستاهای خراسان با بریتانیاییها از در خصومت در آمدند، انگلیسی ها به ناچار گندم های خود را فروختند و گریختند. عدهای از تجار از این موقعیت استفاده کردند، آنان کسانی به قزوین فرستادند تا محصول گندم انگلیسی ها را خریداری کرده و «همان تضییق را که انگلیسی ها قصد داشتند، حال از دست طمع تجار ایرانی، به مردم وارد خواهد شد.»(۴)

روز بیست و چهارم ذی قعده خبر رسید که شیخ احمد رشتی عازم رشت است تا خصومت جنگلیها را از خود رفع نماید. او گفت حاجی آقا شیرازی را هم همراه او

۱- همان، ص ۴۳۳.

۲- همان، ص ۵۱۱.

۳- همان، ص ۵۴۲.

۴- همان، صص ۵۴۳-۵۴۲.

بفرستند تا با او بیاید و با سران جنبش جنگل ملاقات کند. شیخ احمد فرستاده شخص وثوق بود. حاجی آقا شیرازی در این مقطع تاریخی با برنامه های وثوق موافقت داشت، به همین دلیل مخالفینش از مدت ها قبل علیه او دسیسه چینی میکردند، از جمله اینکه ستاره ایران در شماره ۱۲۵ خود مطلبی نوشت و او را متهم به فساد اخلاق کرد. حاجی آقا به دفاع از خود برآمد و نامهای به مدیر روزنامه ایران نوشت و در آن چنین آورد:

مدیر محترم، البته اعلان به عنوان دو وکیل پارلمان را در نمره ۱۲۵ ستاره ایران به امضای عذرا نام دختر محمودخان نوری خوانده اید، اگر چه در مملکتی که بی قدرترین چیزها شرافت است، در مملکتی که دولتش هیچ وقت در مقام حفظ و صیانت شرافت و ناموس اهالی نبوده و بالاخره در مملکتی که محکمه و مرجع برای دفاع شرافت نیست؛ دفاع از مقام شرافت بی فایده است، ولی چون بنده نه عذرا نام چهارده ساله و نه محمود نوری میشناسم و نه از مندرجات آن اعلان راجع به عملیات آقای آقامیرزارضا خان و مدعی العموم اطلاعی دارم، مختصر عرض میکنم بنده را همه میشناسند و دامن شرافت بنده هم به این مزخرفات و نسبت های بی شرفانه یک نفر دزد که در تحت تعقیب است لکهدار نمیشود، حتی همین محیط بی شرف نیز مجبور به تصدیق صحت و شرافت من است.(۱)

این حداقل دوّمین باری بود که مخالفین از دوره مشروطه به بعد به سلاح تهمت علیه حاجی آقا متوسل می شدند، بار اوّل در دوره مشروطه که او را تبعه عثمانی خواندند و اینک که به وی اتهامات اخلاقی روا می داشتند.

از آن سوی مردم شیراز علیه دخالت های نابجای انگلیسی ها در مقدرات امور خود بر آشفته شدند، نامهای به تهران نوشته شد که عمق بحران را نشان میداد:

ملت فارس دستگیر و اسیر، کسی قدرت نفس کشیدن ندارد، امید از همه جا قطع مگر ملت طهران کاری کند، به هر کس متوسل شده بگویید که رشته استقلال فارس گسیخته، حزب دمکرات امکان عرض وجود ندارد. دست قدرت خائنین وطن قوی

۱- نوبهار، سال ششم، ش۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «حاجی آقای شیرازی را همه میشناسند.»

است. فارس غریب است، جز حضرت آقای ناصردیوان کازرونی ناصر ندارد، اگر علاقمند به استقلال جنوب عموماً و استقلال فارس خصوصاً هستند علاج فوری لازم است، کار از خیالات فیثاغورثی و افکار ارسطاطالیسی گذشته است، تهور، تجاسر لازم دارد، توجه خود را معطوف به فارس دارید والّا از استقلال فارس چشم پوشیده، خصم با قشون خود عملاً الحاق فارس را به هند معرفی مینماید.(۱)

اینک به وضوح دست آشکار و پنهان بریتانیا در مقدرات امور ایران دیده میشد و کمتر کسی بود که در این واقعیت تردیدی به خود راه دهد. نمایندگانی از بین خیل عظیم مخالفین سیاستهای بریتانیا، «به نام عظمت و ابهت ملت ایران»، از توده های مردم تقاضا کردند روز شانزدهم جمادی الاولی در میدان توپخانه جمع شوند تا «علیه تجاوزات جابرانه و حق شکنانه دولت اسلام کش انگلیس که استقلال وطن و شرافت ملی ما را دست خوش هوا و هوس خود قرار داده» تظاهرات نمایند و مژده داده شد «یک میتینگ عالی باشکوه از طرف عموم طبقات و تمام احزاب سیاسی ایران داده خواهد شد». از مردم خواسته شد در این میتینگ با «یک متانت جبلی مقاومت اخلاقی خود را در مقابل این اقدامات جانیانه ظاهر و آشکار» سازند. این بیانیه از سوی کلیه احزاب سیاسی و طبقات مختلف مردم با امضای «هیأت مدیره میتینگ» امضا شده بود.(۲)

از آن سوی آقا سیدکمال الدین مجتهد از مدیران جراید دعوت کرد و شرحی از مظالم انگلستان اظهار نمود و لایحهای در حرمت خرید ارزاق و «سلف و سلم» قرائت کرد. در بخشی از این لایحه آمده بود:

انگلیس میخواهد عزت مسلمانی ما را به وسیله گرسنگی به ذلت بیشرفی تبدیل نموده رجال حامی اسلام را بنده و غلام و نوامیس مخدرات اسلامی را برده و کنیز ساکنین بریطانیا قرار دهد. این کلمه الهی با اینکه از احکام حقه الهیه است به واسطه عروض بعضی موجبات، این کلمه مباح مبدل به حرمت میشود، از جمله احراض(۳) بر مسلمین

۱- زبان آزاد، ش۱۱، ۹ ذی قعده ۱۳۳۵، ۲۹ اوت ۱۹۱۷، «ندای فارس!»

۲- نوبهار، سال ششم، ش۱۰۳، پنج شنبه ۱۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۲۸ فوریه ۱۹۱۸، «به نام عظمت و ابهت ملّت ایران.»

۳- اصل: احزار.

و اتلاف نفوس محترمه از آنها و تسلیط کفر بر اسلام که بر احدی مخفی نیست و هر یک از اینها در شرع مقدس اسلام برای حرمت علت تامه است و رفع حکم الناس مسلطون علی اموالهم خواهد بود. علی هذا به لسان شرع صادع به صوت رسا میگویم: معامله سلم و سلف کلیه در این زمان به موجبات مذکوره به خارجه و داخله حرام و در حکم محاربه با حضرت ولی عصر عجل الله فرجه میباشد.(۱)

اواخر سال ۱۲۹۶ شمسی مصادف با ۱۳۳۶ قمری شیخ مرتضی محلاتی علیه تحرکات انگلیس در فارس نامه ای خطاب به رئیس الوزرای وقت ارسال کرد. متن نامه به این شرح بود:

کپیه ستاره ایران، توسط حضرت اشرف ریاست جلیله وزرا دامت عظمته. ساحت قدس اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شهریاری خلدالله ملکه و سلطانه؛ تجاوزات حق شکنانه عساکر و مأمورین نظامی بریطانیا در خلیج [فارس] و مداخلات آنها به وسیله تأسیس پلیس در جنوب به قسمی عالم اسلام را جریح و استقلال ایران را متزلزل ساخته که تحمل آن از وظیفه اسلامیت خارج، مکرر از هیأت محترم وزرا تقاضای تصفیه جنوب را نموده نظر به بی طرفی و استقرار روابط اقدامی نشده، اینک تلگرافی از طرف هیأت اتحاد اسلام رشت(۲) به عنوان داعی و سایر مراجع(۳) رسید که علاوه از مداخلات جنوب و قیام بر ضد بی طرفی ایران در شمال هم به خیال افتاده و عده ای از طریق رشت عبور دادند. مستدعی از ساحت اقدس همایونی چنان است قبل از حدوث واقعات غیرمنتظره که جلوگیری آن از قوّه مأمورین دولت خارج باشد، اخراج قشون اجنبی را مطلقاً از داخله ایران امر و مقرر فرمایند که کاملاً اصول بی طرفی محفوظ و اسباب اسکات مسلمین و هیجان عامه را توان فراهم نمود والّا تکلیف هر مسلمان ایرانی شرعاً معلوم؛ منتظر امر اقدس ملوکانه است.(۴)

ص:۱۴۵

۱- نوبهار، سال ششم، ش۱۰۳، پنج شنبه ۱۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۲۸ فوریه ۱۹۱۸، «حکم تحریم.»

۲- ریاست این هیأت با میرزا کوچک خان جنگلی بود، این نامه نشان می داد بین شمال و جنوب ایران برای ضدیت با تجاوزات بریتانیا نوعی وحدت نظر پیدا شده بود، این وحدت نظر و اقدام دینی و ملّی به دلیل بحران سازیهای برخی گروه های سیاسی و سرسپردگی دولت ها به قدرت های خارجی هرگز عملی نشد.

۳- اصل: مواقع.

۴- ستاره ایران، ش۱۱۴، سه شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «تلگراف از فارس.»

در این ایام تنها نیرویی که در غرب کشور با اشغالگران مبارزه میکرد، ایل سنجابی بود. روس ها قصد داشتند این نیرو را در هم شکنند و بعد از آن به نیروهای ایرانی و عثمانی حمله برند و از راه کلهر خود را به قصرشیرین رسانند. علی اکبر خان سنجابی یکی از رؤسای ایل که مهمترین سنگر برای مقاومت علیه روسیه به او سپرده شده بود، از فقدان لوازم دفاعی و نرسیدن جنگ افزار شکوه میکرد، او اعلانی نوشت و به نزد پدرش صمصام الممالک فرستاد؛ این اعلان به دیوارهای قصرشیرین نصب شد، تا نه تنها نظام السلطنه مافی و فرماندهان نظامی بلکه همه مردم مطلع باشند که اگر تا ده روز دیگر به او جنگ افزار نرسد، بناچار عقب نشینی خواهد کرد و در کوه ها متواری خواهد گردید، در این حال هنوز معلوم نبود آیا قوای آلمانی با او همراهی خواهند کرد یا خیر؟(۱)

با سقوط عراق عرب به دست انگلیسی ها، نیز خاتمه یافتن آخرین مقاومت های ایرانیان در غرب کشور، انگلیسی ها به آنجا لشکرکشی کردند. هدف اصلی انگلیسی ها سنگر مقدم نبرد یعنی ایل سنجابی بود. انگلیسی ها به ایل مزبور حمله بردند، در این حمله از هیچ گونه ستمگری خودداری نکردند. صدها زن و مرد و کودک بی گناه را به قتل رسانیدند و اموال ایشان را به غارت بردند.(۲) به این ترتیب بحث مقابله نیروی دفاع ملّی علیه تهاجم های روس و انگلیس برای همیشه از بین رفت. در همین زمان سلیمان میرزا اسکندری دستگیر و همراه عده ای دیگر به هندوستان فرستاده شد.

ستاره ایران به دلیل دستگیری سلیمان میرزا مقاله شدید اللحنی نوشت و در آن به انگلستان و سیاست خارجی آن حمله برد. ستاره ایران نوشت:

تحمل این مصیبت عظمی برای یک ملّت با شرف مشکل است، تحمل این ضربتی که به استقلال و حق حاکمیت ما وارد آمده غیرممکن است! باید علاج کرد، باید جبران نمود، باید نماینده محترم و وکیل با شرف ملّت ایران را محترما عودت دهند! اگر نکنند ملّت ایران باید یک مقاومت اخلاقی به خرج داده روابط مادی و

ص:۱۴۶

۱- دولت آبادی، ج۴، ص ۱۰.

۲- همان، صص۳۹-۳۸.

معنوی را کاملاً با انگلستان قطع کند مناسبات خود را با سفارت و با نماینده انگلیس تماماً ببرد، از خرید و فروش و داد و ستد به کلی احتراز کند تا دولت انگلیس مجبور شود مرتکبین این عمل شنیع را تأدیب و سلیمان میرزا را به وطن خود سالماً عودت دهد!(۱)

ظاهراً در برابر این اقدام، جنگلی ها کنسول انگلیس در رشت را به همراه دو صاحب منصب که از قفقاز وارد شده بودند دستگیر نمودند و شرط آزادی آنان را استخلاص سلیمان میرزا قرار دادند.

اواخر جمادی الاولی سال ۱۳۳۶ ناصرالدین میرزا به ریاست کل اداره قزاق خانه منصوب شد. در همین ماه جنگلی ها کنسول و رئیس بانک شاهی شعبه رشت را به گروگان گرفتند. آزادی این دو تن منوط به آزادی سلیمان میرزا اسکندری و عیسی میرزا شد که توسط انگلیسی ها به گروگان گرفته و به هند تبعید شده بودند.(۲)

در این بین حادثه ای روی داد که اندکی امیدواری در محافل ایران تولید کرد، آن حادثه صدور اعلامیه مشهور چهارده ماده ای ویلسون بود. در ژانویه سال ۱۹۱۸ ویلسون رئیس جمهور امریکا بیانیه ای منتشر کرد که در مطبوعات ایران هم بازتاب یافت. در این بیانیه آمده بود که در موقع مذاکرات صلح همه چیز باید علنی و شفاف باشد، هیچ قرارداد سرّی و نهانی نباید وجود داشته باشد، حقوق کشورهای مختلف باید محفوظ بماند و کشورها از تجاوز به هم خودداری ورزند. کلیه آبراه ها در دریا و اقیانوس باید کاملاًـ آزاد باشد و عبور و مرور آن به روی کشتی ها باز باشد، مگر به حکم قوانین بین المللی که می تواند این موضوع را لغو نماید. باید در بین کلیه کشورها و ملّت ها آزادی تجاری وجود داشته باشد، باید جلو تکثیر تسلیحات کشتار جمعی گرفته شود و تولید سلاح به اندازه حفظ امنیت داخلی کشورها محدود گردد. دعاوی بین دولت ها و کشورها در مورد مستملکات به هر نحوی حل و فصل گردد، کلیه اراضی روسیه از نیروهای خارجی تخلیه شود و اقداماتی که باعث ترقی و آزادی و استقلال این کشور می شود مطمح نظر واقع گردد. اراضی بلژیک، فرانسه، ایتالیا، اتریش - مجارستان،

۱- ستاره ایران، ش ۱۱۰، پنج شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۲۱ فوریه ۱۹۱۸، «اسارت سلیمان میرزا وکیل دارالشورای ایران.»
۲- نوبهار، سال ششم، ش۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸.

رومانی، صربستان و نقاط دیگر اشغالی تخلیه گردد، بخش های ترک نشین امپراتوری عثمانی دارای حق حاکمیت باشند. ملل امپراتوری عثمانی آزاد باشند و بتوانند در مورد حق تعیین سرنوشت خود تصمیم گیرند، تنگه داردانل پیوسته باز و با ضمانت های بین المللی آزاد باشد. ممالک لهستان باید مستقل گردند و کسانی که لهستانی هستند در خود این سرزمین اسکان داده شوند. ضمانت های لازم برای استقلال سیاسی، اقتصادی و تمامیت ارضی دول کوچک و بزرگ داده شود.

روزنامه صدای ایران از دولت ایران می خواست همراهی خود را با پیشنهاد ویلسون اعلام دارد، تجار و کسبه هم در تهران عریضه‌های مفصل تهیه کردند و برای احمدشاه ارسال نمودند، آنها مایل بودند هر چه زودتر دولت ایران تمایل خود را به پیشنهاد ویلسون ابراز دارد.(۱) وثوق الدوله البته در این زمینه اقدام کرد: او برخلاف نظر سفرای دولتین نظر مساعد دولت ایران را به رئیس جمهور امریکا اطلاع داد، نیز با اینکه دولتین اولتیماتوم داده و از وثوق خواسته بودند نظارت آنها را بر مالیه تصویب کند، او این تقاضا را رد کرد.(۲) متن نامه وثوق به دولت امریکا به این شرح بود:

متحدالمآل(۳) جناب رئیس جمهوری دول متحده آمریکا که بر حسب احساسات عالیه صلح طلبی و خیرخواهی راجع به جنگ کنونی به دول متحارب ارسال و به توسط آن جناب دوستانه استظهاری به دولت ایران نیز ابلاغ شده است واصل. دولت علّیه ایران این اقدام عالی مقام و عنوان شایان جناب رئیس جمهوری را که ممکن است موجب آرامی عالم و حفظ تمدن و آسایش عالم باشد با کمال مسرت و امتنان تلقی و تقدیر نموده، امیدوار است تأثیرات کامل و حقیقی خود را ببخشد، ارباب سیاست و نامداران طرفین را به بلیاتی که از این جنگ طولانی به حیات ملّی و اجتماعات بشری وارد آمده و به خطرات عظیمی که مستلزم دوام آن تواند گردید، متوجه سازد. دولت ایران که از ابتدای اشتعال نائره جنگ بی طرفی خود را با صدق نیت اعلام و در حفظ آن با وسایل ممکنه اهتمام نمود و متأسفانه اعتراضات خود را بی ثمر و قسمت های مهمی از اراضی خود را میدان مخاصمه دید، هنوز با

ص:۱۴۸

۱- همان، ج۶، ص۴۷۱۲.

۲- همان، ص۴۷۱۸.

۳- بخشنامه، بیانیه.

نگرانی تمام دوام این کشمکش را با خسارت مادی و معنوی آن که نسبت به وسایل این دولت غیرقابل التحمل است مشاهده می نماید. یقین دارد که جبران تلفات نفوس و خرابی ممالک و خسارات وارده بر عموم طبقات فقط به وقوع صلح و رفع خصومت بین دول متحارب حاصل نگردیده بلکه نتیجه حقیقی و فایده عام آن در صورتی عاید تواند شد که علل و اسبابی که موجب این همه تلفات و خسارات گردیده تحقیق و معلوم و حصول تضمیناتی که میسر باشد که در آتیه نظیر اینگونه تعدیات و تجاوزات متروک [شود] و قوی و ضعیف در مقام حفظ حقوق و سیادت ملّی و در مقابل قانون عدالت مساوی باشند. اظهار علاقه مندی رئیس ملّت بزرگ امریک به تأمین صلح آتیه عالم و اصلاح حال دول بی طرف و حفظ اقوام و ملل ضعیفه، دولت ایران را امید و اطمینان می دهد که عموم دول بیطرف این اظهار را مغتنم شمرده با مساعدت دولت امریک در استقرار صلح آتیه شرکت یافته استقلال سیاسی و صیانت حدود و حقوق خود را تضمین نمایند و در حس تعاونی که از طرف جناب معظم له اظهار شده یک نوع تعهد گرانبهایی دائر به بذل مساعی برای حصول این مقصود مشروع مشاهده می نماید. دوستدار از آن جناب جلالت مآب متمنی است مراتب فوق را به اطلاع دولت متبوع معظم خود رسانیده احترامات فائقه را قبول فرمایند.(۱)

این پیام دولت ایران در بهترین شرایط ارسال شد، در این زمان رابطه دولت امریکا با آلمان قطع گردید و همین مقوله تأثیر زیادی در روابط دو کشور بر جای نهاد.

از آن سوی پیش از این رعد نوشت شعار دادن و میتینگ برگزار کردن باعث نابودی پلیس جنوب نخواهد شد، اگر این دسته افراد واقعاً به دنبال تخلیه کشور از قشون اجنبی بودند، حداقل می بایست قشونی فراهم می کردند که امنیت اطراف تهران را عهده دار شود؛ نه این که ماهها ولایات و ایالات کشور بی حکومت مانده و هرج و مرج و اغتشاش در تمام نقاط کشور مضاعف گردد و بهانه لازم برای قشون کشی بیگانه مهیا شود. نوشته شد چگونه می توان در مورد پیشرفت قشون انگلیس در خراسان و سیستان سخن به میان آورد حال آن که شش ماه است اهالی

۱- همان، صص ۴۷۲۱-۴۷۲۰.

مشهد فریاد می زنند والی می خواهند و دولت مستوفی الممالک هنوز نتوانسته اند کسی را معرفی نمایند و می گویند همین دو روزه کسی را اعزام خواهند کرد؟ متجاوز از دو کرور تومان مال التجاره مردم بیچاره اصفهان در فاصله یک ماه غارت شد و اهالی از دو ماه قبل تعطیل عمومی کرده اند و در تلگرافخانه متحصن شده اند و تقاضای تغییر والی می کنند اما هنوز جواب مساعدی به آنها داده نشده است. در این شرایط چگونه می توان انتظار داشت پلیس جنوب تشکیلات خود را در آن سامان گسترش ندهد؟ رعد پرسید آیا این روزنامه که جز مقاله نوشتن کاری ندارد باعث بسط نفوذ اجانب شده است یا کسانی که جز استتار حقایق کاری ندارند؟ سئوال شد «چرا آن دسته های هنگامه طلب ماجراجو که به غیر از تعیین کابینه و نصب وزرا و دوندگی در کوچه های طهران برای جلب منافع شخصی شغلی ندارند مورد ملامت واقع نمی شوند.» جواب این است که مستوفی الممالک «برای هوس و تفنن بینش»(۱) جسارت ندارد وزیر مالیه تعیین کند؛ «اگر اهالی ماورای طهران ندانند ولی مطلعین این شهر به خوبی واقف هستند که مقالات هیجان آمیز بعضی جراید، میتینگ میدان توپخانه با تحریک کدام مقامات و چه سفارتخانه هایی است.»(۲)

این مقاله در پاسخ مطلبی از روزنامه ستاره ایران نوشته شده بود، پس سیدضیاء در پایان مقاله خود نوشت:

ای ورق پاره سیاه در شان و مقام تو همین بس و کفایت می کند که طرفدار آمدن بولشویک ها به شهر طهران بوده ای و کسانی که تو را برای اشاعه افکار خویش خریداری نموده اند با پول اجانب و قشون بیگانگان درصدد انقلابی هستید که بلکه آب را بیش از این گل آلود نموده و از سرگرم شدن انگلستان در ایران دام ماهیگیری خود را از نو در دریای خون بی گناهان بگسترانید. ایران را یک مرتبه دیگر عرصه تطاول و مهاجمات اردوهای تازه تری قرار دهید تا بلکه بدین وسیله خویشتن استفاده نموده و تیر آمال را به هدف مقصود برسانند. ای ورق پاره سیاه در معرفی تو و صمیمیت تو نسبت به این مملکت همین قدر بس که با کمال

۱- تقی خان بینش (آق اولی) که از سران گروه ضدتشکیلی بود و در صفحات آتی مشروحاً در مورد او سخن خواهیم گفت. برای اطلاع از تبار خانوادگی او به ضمائم رجوع کنید.

۲- همان، صص ۵۱۷۹-۵۱۷۸.

بی حیایی و وقاحت، جنایتکاری های ده ماه کابینه امید و نجات(۱) را مداحی نموده و خویشتن را طرفدار نالایق ترین رجال این مملکت قرار داده ای. ای ورق پاره سیاه که جز ارتجاع وسیله پیشرفت مقاصد اجانب و بر باد دادن ایران عنوان و شرافت دیگری نداری، آنچه نوشتیم شر[ح] ذمه ای بود از داستان مصائب ایران و قطره ای بود از دریای بدبختی این مملکت که پیشوایان تو برای ساکنین این محیط تدارک دیدند. اکنون پیشوایان تو منتظر پاره شدن حجاب سایر حقایق باشند و بدان وقاحت تو ما [را] مجبور در این پرده دری می نماید.(۲)

وقتی این مشاجرات قلمی رواج داشت، تحولی مهم که می توانست بسیار به نفع ایران تمام شود به وقوع پیوست، این تحول امضای قرارداد صلح جداگانه بین آلمان و روسیه بود، اما مطابق معمول دولت های ایران نتوانستند از آن بهره برداری نمایند. صلح جداگانه روسیه با آلمان بیش از هر چیز در اوضاع ایران تأثیر فوری بر جای نهاد. در ماده دهم معاهده صلح برست لیتوسک آمده بود:

فرماندهان کل قشون عثمانی و روس اساس آزادی و استقلال و تمامیت خاک ایران را مبنی قرار داده حاضرند قشون خود را از ایران بیرون ببرند. فرماندهان مذکور هر چه زودتر با دولت ایران داخل مذاکرات می شوند که جزئیات امر تخلیه را تصفیه و سایر اموری را که برای انجام اساس مزبور ضرور است مقرر دارند.(۳)

ظاهراً در گنجانیدن این ماده سیدحسن تقی زاده، حسینقلی خان نواب، رضاقلی خان نظام السلطنه مافی و وحیدالملک شیبانی مؤثر بودند. آنان با مقامات آلمان مذاکره کردند و نمایندگان تام الاختیار این کشور توانستند نظرات خود را در برست لیتوسک به مقامات روسیه بقبولانند.

پیش از تشکیل کنفرانس برست لیتوسک، نواب نامه ای به وزارت خارجه آلمان نوشت و تقاضا کرد نماینده ای رسمی از سوی ایران در جلسات صلح روسیه و آلمان شرکت جوید. در عثمانی کفیل وزارت خارجه این کشور به احتشام السلطنه وزیرمختار ایران در استانبول گفته بود تصمیم بر این است که نماینده ای از سوی

۱- منظور کابینه مستوفی است که خود را به این عناوین معرفی می کرد.

۲- رعد، ش ۹۰، مورخه ۲۸ جمادی الاوّل ۱۳۳۶، «پاسخ گویی رعد، گوساله های زبان بسته.»

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص۴۷۳.

ایران پذیرفته نشود، می گفتند این موضوع یعنی شرکت ایران در مذاکرات صلح، مغایر با بی طرفی ایران است! وزارت خارجه عثمانی پیشنهاد کرد دولت ایران تقاضاهای خود را با آنها مطرح سازد و آنان از سوی ایران تقاضاهای یادشده را در کنفرانس صلح مطرح نمایند. در وین هم گفته شد ایران نمی تواند به دلیل بی طرفی در کنفرانس صلح برست لیتوسک حضور داشته باشد. در پاسخ به نامه نواب وزارت خارجه آلمان هم خاطرنشان ساخت شرکت ایران در این کنفرانس باعث زیان دول بی طرف خواهد بود! هم اتریش و هم آلمان گفتند بهتر است ایران تقاضاهای خود را از طریق آنان مطرح سازد.(۱) گفتیم طبق ماده دهم صلح برست لیتوسک قدرت های خارجی باید نیروهای خود را از خاک ایران خارج می کردند. این قرارداد در ماه دسامبر ۱۹۱۷ بین روسیه و نمایندگان متحدین امضا شد و مذاکرات در مورد اجرایی کردن آن در ژانویه ۱۹۱۸ در برست لیتوسک آغاز گردید.

مقارن این تحولات و درست در شرایطی که ایران می توانست از فرصت به دست آمده برای صیانت از منافع ملّی خود دست به اقدامات جدّی زند، وثوق رئیس الوزرای وقت، سیاستی دیگر در پیش گرفت. وثوق امیدوار بود ارتش انگلستان با همکاری نیروهای ضدانقلاب شوروی، این جمهوری نوپا را به زانو درآورد. این در حالی بود که روسیه در سوم مارس ۱۹۱۸ پیمان مشهور برست لیتوسک(۲) را امضا نمود و از جنگ کناره گرفت. بلافاصله نیروهای این کشور از ایران فراخوانده شدند. اینک شمال غرب ایران و مسیر قفقاز به خزر بدون مانعی به روی سپاهیان عثمانی گشوده شد. در تیرماه سال ۱۲۹۷ سپاهیان عثمانی وارد تبریز شدند، میگفتند قشون عثمانی تا پنجاه هزار نیرو وارد کشور کرده اند، مردم آن قدر از بحران هایی که از پس مشروطه آمده بود خسته شده بودند که دیگر موضوعی مثل ارزان شدن نان برای شان اهمیت بیشتری یافته بود. در تبریز به دلیل ارزان شدن نان از منی سه تومان به هشت ریال، جشن و سروری بر پا شد.(۳) به واقع عثمانی هم وقتی از جنگ کناره گرفت که همه سنگرها را به انگلستان واگذار کرده بود، اینک

۱- خاطرات مهاجرت، صص ۴۷۶-۴۷۵.

۲- Brest Litovsk.

۳- کمره ای، ج ۱، ص ۳۶۱.

عثمانی بیش از یک امپراتوری رو به اضمحلال، چیزی نبود. جنگ از هر نظر به نفع انگلستان تمام شد، اینک باید سیاستی دیگر به کار گرفته می شد، سیاستی که ایران را برای همیشه در مدار منافع بریتانیا حفظ کند. اما پیش از پرداختن به این مهم باید وضعیت اجتماعی ایران را در این مقطع تاریخی مورد ارزیابی قرار دهیم، مناسبات و توازن نیروها را بسنجیم و آنگاه قضاوت کنیم که چه اقداماتی می شد انجام گیرد ولی عملاً از اجرای آن سر پیچیدند. باید ببینیم آیا اِفلاس ایران در دوره جنگ و نتیجه بحران سازی های گروهی آشوب طلب همین بود که در این فصل توضیح دادیم و یا اینکه ابعاد فاجعه گسترده تر از آن است. نیز باید ببینیم تحولات بعدی ایران که منجر به امضای قرارداد ۱۹۱۹ شد ریشه در کدام واقعیات اجتماعی داشت، درک توازن گروه های سیاسی آن زمان در گرو فهم بنیادین مسائل دوره ای است که با قرار گرفتن وثوق در منصب ریاست وزرایی آغاز شد و با سقوط محتوم او تداوم یافت.

ص:۱۵۳

فصل دوم: جنگ، قحطی بزرگ و نسل کشی در ایران

۱. طلیعه بحران نان

بدون تردید یکی از تراژدی های تاریخ معاصر ایران، قحطی مرگباری است که همزمان با جنگ و ورود قوای بیگانه، در ایران بروز کرد.

در این دوره جانسوز دو جا از آفت قحطی مَصون ماند: سیستان و بلوچستان و گیلان. ممانعت از بروز قحطی در سیستان را باید کار انگلیسی ها دانست. زیرا سیستان کلید و دروازه ورود به هندوستان بود. این گونه به نظر می رسد که انگلیسی ها تلاش کردند امنیت و آرامش آن ولایت را به هر نحو ممکن تأمین نمایند تا از آنجا خطری علیه منافع ایشان در هند شکل نگیرد. به طور مثال درست در شرایطی که سایه های شوم قحطی در اطراف و اکناف کشور دیده میشد، در اواخر سال ۱۲۹۶ یعنی همان سال قحطی، وزارت مالیه بیست و پنج هزار خروار جنس دولتی سیستان را که نصف گندم و نصف جو بود، به صورت مزایده در معرض فروش گذاشت.(۱)

اما گیلان به دست با کفایت میرزاکوچک خان جنگلی اداره می شد. او کارکنان خیانت پیشه و مهمل دولت مرکزی را از ادارات بیرون راند و خود به اداره گیلان پرداخت. تا زمانی که بلوائیان و آشوب آفرینان در جنبش جنگل رخنه نکرده بودند،

۱- نوبهار، سال ششم، ش۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «اعلان.»

گیلان یکی از امن ترین و مرفه ترین نقاط کشور در دوره پرمخاطره جنگ به حساب می آمد. خواهیم دید که میرزا در اوج قحطی چگونه به تهران برنج می فرستاد.

نخستین نگرانی ها در مورد کمبود نان، در همان دوره دوّم مشروطه رخ نمود. هنوز چیزی از تشکیل مجلس دوّم نگذشته بود که روزنامه شرق نوشت چند روزی است درب دکان های نانوایی مردم ازدحام می کنند و نان هم خیلی کمیاب شده است: «صرف نظر از قلت [نان] معلوم نیست که آیا [این نان] به غیر از گندم از چه قبیل مواد جمادی یا نباتی را داراست.(۱) حتی اینکه دیروز نانی ملاحظه شد که ابداً ماکول نبود. چون که ما می دانیم هر چه بگوییم به جایی نمی رسد و به واسطه کثرت مشاغل بلدیه بر این امر غیر مهم نمی توانند رسیدگی نمایند، لهذا می گوییم بابا مردم نان نخورید، صلوات بفرستید.»(۲) از این گذشته سال ۱۳۲۸ بیماری وبا شمال کشور را فراگرفت، این بیماری تا سه منزلی قزوین هم سرایت کرد: «ایران همین را کم داشت. در این ظرف چهار سال از جنگ،(۳) دعوا، گرسنگی، قتل، غارت خیلی مردم زیاد شدند. حالا ـ محتاج یک وباست. در کرمانشاهان و آن سمت ها هم وبا هنگامه می کند.»(۴)

در اوایل صفر سال ۱۳۲۹، سرما و گرسنگی به یک باره قزوین را مورد تهاجم قرار داد. تمام راه ها مسدود شد، آسیاها از کار افتاد، گندم به خرواری چهارده تومان ترقی کرد، آرد خرواری بیست تومان هم یافت نمی شد، هیزم خرواری سه تومان به فروش می رفت که آن هم یافت نمی گردید. به قول عین السلطنه «نصف مردم شب ها گرسنه می خوابند نصف دیگر اندکی نان به زحمت زیاد گیر آورده با آش و برنج و بلغور معیشت می کنند.» سرما در مدتی اندک چهارده طفل را در گهواره از پای درآورد، از آن سوی گرگ ها به مردم حمله ور شدند و چندین تن را پاره پاره کردند. کولاک هم چند تن قربانی گرفت، برف آن قدر زیاد باریده بود که «کوچه ها با بام خانه ها مساوی»(۵) شده بود.

۱- یعنی چه چیزهای دیگری با آرد مخلوط شده و به صورت نان به مردم تحویل گردیده است.

۲- شرق، ش۶۸، پنج شنبه ۱۹ ربیع الاوّل ۱۳۲۸، ۳۱ مارس ۱۹۱۰، «نان پیدا نمی شود.»

۳- منظور چهار سال بعد از مشروطه است تا زمان نگارش این مطلب.

۴- روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج۵، ص ۳۲۳۰.

۵- همان، ص ۳۲۸۳.

از ماه رمضان سال ۱۳۲۹ اندک اندک نغمه کمبود غله در برخی نقاط کشور شنیده شد، به این شکل دامنه بحران از تهران به مناطق دیگر کشور سرایت کرد. ریشه بحران مواد غذایی و به طور خاص کمبود نان، علتی جز این نداشت که احزاب سیاسی و گروه های درگیر در مسائل روزمره به هر چیزی بها می دادند جز رسیدگی به بدیهی ترین معضلات مردم. همه از مردم سخن می گفتند، اما توضیح نمی دادند مرادشان از مردم کیست؟ هرکس خود را طلایه دار رهبری مردم می دید، اما واقعیت امر این بود که همین مردم از فرط افلاس دیگر برای شان مهم نبود کشور از نظر سیاسی چه سمت و سویی دارد، برای آنان تهیه نان از هر چیزی مهم تر بود. به طور مثال عین السلطنه نقل می کند مردم فقیر الموت باید مزدوری و عملگی می کردند تا فقط بتوانند گندم تهیه نمایند. ممیزین مالیاتی از این مردم فقیر تقاضای غله می کردند، کمبود وسایل حمل ونقل یکی از عمده ترین عوامل بحران مواد غذایی در کشور شناخته می شد. بسیاری از نقاط کشور همزمان با این فقر و نکبت آن قدر غله داشتند که این محصول هیچ قیمتی نداشت، اما در برخی دیگر از نقاط، مردمان از فقدان نان می مردند.(۱)

این وضعیت نقاطی بود که خود تولیدکننده مواد غذایی و به ویژه گندم بودند، با این وصف وضعیت شهرهای پرجمعیت از آن جمله تهران بسیار بحرانی تر به نظر می رسید:

خدا به داد مردم طهران برسد همه خریدار و اگر یک روز اغتشاش شود نصف مردم گرسنه اند. اگر خبر راست باشد، دو روز هم نمی شود تهران را نگاه داشت. همان زن ها به واسطه عدم آذوقه بلوا می کنند و کار هم که به محصور شدن در شهر بکشد حال معلوم است. معلوم نیست خدا برای این خلق بیچاره ایران چه خواسته. امروز در تمام ربع مسکون این واقعات، این بدبختی، این مصیبات هیچ نیست مگر در مملکت بی صاحب ما و الآن شش سال است که روزبروز بدتر می شود.(۲)

در این دوره مردم مظلوم تهران بین چکش و سندان گیر کرده بودند، از سویی دعوای بی حاصل احزاب و گروه های سیاسی عرصه را بر آنان تنگ نمود و از سوی

ص:۱۵۶

۱- همان، صص ۳۵۱۷-۳۵۱۶.

۲- همان، صص ۳۵۲۵-۳۵۲۴.

دیگر فتنه سالارالـدوله، این مـدعی قسـی القلب تـاج و تخت همه را وحشتزده کرد. در این زمـان بخشـی از بحران نـان به علت حملات وحشیانه این مرد بود، غرب کشور بیش از همه از این بلیه عظمی رنج می برد. مطلب عین السلطنه هم به واقع اشاره ای است به حملات سالارالـدوله به تهران و اینکه مردم تلاش می کردنـد برای مصون مانـدن از شـر او زن و بچه خود را به دامنه کوه هـا بکشاننـد. مردم مسـتأصل و درمانـده، خانه و کاشانه خود را از ترس رها می کردنـد، هر چه داشـتند یا به دست دزدان شهری می رسید و یا مهاجمین آن را غارت می نمودند.

انـدکی بعد، روز بیست و چهارم شوال ۱۳۲۹ عین السـلطنه نوشت الموت قحطی است، هیـچ چیز پیـدا نمی شود و همه به یک تکه نان محتاجند.(۱) در تهران هم از کمبود نان گزارش هایی در دست بود. در زنجان زنان شـهر چماق به دست گرفتند و به بازار ریختند، آنها سـر و دست بسـیاری از نانواها را شکسـتند، کلیه دکان ها بسته شد. روز دیگر باز مردم ازدحام کردند و باز هم سـر و دست عده ای دیگر شکسـته شد، بسـیاری از دکان های شـهر به آتش کشـیده شد و خسارات عظیمی به کسـبه وارد آمد.(۲) از قزویـن گزارش می رسـید همـه چیز گران است، در این شـهر هم نـان به دست نمی آمـد، مردم در منتهـای افلاـس بودند. سیمون نام ارمنی گندم مردم را می خرید و احتکار می کرد، او حتی کاه و یونجه را به قیمت گزاف خریداری می کرد و احتکار می نمود، حتی قیمت هیزم به شدت افزایش یافته بود: «قحطی است نه گرانی.»(۳)

در مجلس دوّم هشـدارهای مکرر یکی بعـد از دیگری در باب مسـئله قوت لایموت مردم یعنی نان، مطرح گردید. به طور مثال افتخارالواعظین نماینده عضو فرقه اعتدالی هشدار داد باید در باب مسـئله گندم فکری کرد، به قول او این یکی از مسائلی است کـه اهمیت زایدالوصـفی دارد: «به جهت اینکه وقـتی که اسـباب تنگی باشـد برای مردم، و اسـباب و اشـکال نـان فراهم باشـد، ممکن است اسـباب خیلی گرفتـاری ها را برای اولیای امور فراهم آورد.»(۴) اما این مطالب کمتر گوش شـنوایی یافت. با اینکه افرادی مثل

۱- همان، ص۳۵۳۷.

۲- همان، ص۳۵۵۸.

۳- همان، ص۳۵۹۵.

۴- صورت مذاکرات مجلس شورای ملّی، دوره دوم، جلسه هفتم ذی حجه الحرام ۱۳۲۸.

قوام السلطنه معاون وزارت داخله تلاش کردند تا حدی از تعمیق بحران جلوگیری کنند و حتی نوعی انحصار گندم را به وجود آورند، اما اینها همه به مثابه مسکنی بود که نمیتوانست به طور درازمدت مشکل مردم را حل نماید. مناطقی که در آنها غلات تولید میشد، عرصه تاختوتاز سرکشان و راهزنان بود. صورت مذاکرات مجلس دوّم به خوبی طلیعه این فاجعه بزرگ انسانی را مشخص میسازد. نخستین بار در دوره دوّم مشروطه بود که جیره بندی غلات و تشکیل کمیسیونی برای نظارت بر انبارهای غله و خبازخانه ها موضوع بحث نمایندگان مجلس واقع شد. تازه این ابتکار هم از آن قوام السلطنه معاون وزارت داخله بود. او تلاش داشت مانع تعمیق بحران کمبود غلات؛ حداقل در تهران گردد. اما با سقوط مشروطه و به ویژه با آغاز جنگ اوّل جهانی، این بحران هرچه بیشتر خود را نمایان ساخت. در آن وضعیت تیره و تار، در آن شرایط ناامنی و هرج و مرج مشکل دیگری هم بر مشکلات مردم افزوده شد و آن هم گرسنگی بود. این بحران درست مقارن هجوم روس های غارتگر به کشور سیمای کریه خود را به زشت ترین وجهی نشان داد.

یکی از ناظرین وضعیت روحی مردم را این گونه توصیف می کند: «همه فحش می دهند، همه ناسزا می گویند، همه نفرین می کنند. اشدّ آنچه من به نظر داشتم و تصوّر می کردم. از دهان احدی اسم مشروطه شنیده نمی شود، حتی از دهان عزالممالک(۱) هم.» از سوی دیگر «بازارها کساد، ... تجارت هیچ نیست. گرانی، فلاکت. مثل مرده متحرک هستند و مثل قالب بی روح. درب دکان های خود نشسته اند، خودشان از خجالت اسم اوضاع گذشته را به زبان نمیآورند و متصل تف و لعنت به خودشان می فرستند که آلت اعتراض دیگران شدند و مملکت رفت، کسب رفت، تجارت رفت. فقر و پریشانی سرتاسر آنها را فروگرفته و روز به روز بدتر می شود.»(۲)

۲. بحران نان در دوره بعد از سقوط مشروطه

با پایان یافتن واپسین روزهای عمر مشروطه دوم، قحطی نان و بحران های

۱- منظور عزالممالک اردلان، رجل سیاسی آن عصر که در دوره پهلوی هم سناتور شد.

۲- عین السلطنه، ج۵، صص ۳۸۳۱-۳۸۳۰.

دامنگیر دیگر در کنار بحران های عظیم بین المللی مثل اولتیماتوم روسیه، دامان مردم بی گناه ایران را چسبید و رها نکرد. هر چه به پایان عمر مجلس دوّم نزدیک تر میشد، مردم طعم تلخ گرسنگی را بیش از پیش احساس میکردند، سال ۱۳۳۰ یکی از بحرانی ترین سال های اقتصادی برای مردم ایران در دوره مشروطه بود. خشکسالی و کاهش نزولات جوی روز به روز بر نگرانی مردم بیشتر میافزود، مردم چشم به آسمان داشتند تا شاهد ظهور ابری باشند، اما گویی طبیعت هم با مردم سر ناسازگاری در پیش گرفته بود. حتی همان محصول اندکی هم که وجود داشت، به دلیل جنگ های داخلی و زد و خوردهای گردنکشان به یغما میرفت. مردم حتی نمیتوانستند غذای روزانه خود را تأمین نمایند، اینک چهره کریه قحطی و گرسنگی فراگیر در افق این دوره از زندگی مردم ایران بیش از پیش خودنمایی میکرد.(۱) کشور زیر فشار چکمه پوشان تزار نیکلای دوّم قرار داشت، این فشار فقط بحران سیاسی و نظامی برای ایران تولید نکرد، بلکه بحران اجتماعی آن از حکایات دلخراشی است که کمتر بدان توجه شده است، یکی از ابعاد این بحران اجتماعی بحث گندم بود. قشون روسیه در اطراف تهران اردو زده بودند و با خونسردی، مرگ گسترده مردم را در اثر گرسنگی نظاره میکردند. امکان حمل آذوقه و مواد غذایی به تهران عملاً ـ ناممکن شد، نیروهای روسی هر محموله غلهای را که به سوی تهران روانه میشد، بلافاصله توقیف میکردند.(۲) مردم علیه این جنایت فجیعی که بر ضد آنها و فرزندانشان جریان داشت، دست به شکایت بردند. این شکایات تکرار شد، مردم گفتند روس ها اجازه نمیدهند قوت لایموت آنها به تهران برسد. با این وصف هیچ تحولی در زندگی مردم روی نداد؛ باز هم کماکان قزاق های بدتر از لشکر مغول، آذوقه مردم مظلوم تهران را مصادره میکردند و قحطی را دامن میزدند.(۳) آنان با خونسردی داس قحطی و مرگ را بر فراز سر کودکان این مرز و بوم به حرکت درمیآوردند. این وضع منحصر به تهران نبود، روس ها در ایالات و ولایات دیگر هم

۱- ملک زاده، ج۶ و ۷، ص۱۴۵۶.

۲- سازمان اسناد ملّی ایران، پوشه ۲۴۰، ردیف ۱۲۰، پ ۱، سند ش۸۱.

۳- همان، سند شماره ۴.

حکام را مجبور به تحویل محصول گندم نمودند،(۱) این امر باعث گسترش قحطی در مناطقی شد که به اشغال روس ها در آمده بود.

وضعیت یادشده منحصر به تهران نبود، بیست روزی بعد از اینکه قشون روس وارد ایران شد و آن همه فجایع آفرید، نخستین خبر از قحطیِ بی سابقه و گرسنگی مردم در روزنامه آفتاب منتشر شد. سردار اسعد بختیاری ضمن درج اعلانی که در زیر آمده است، اطلاع داد با اینکه نایب السلطنه، هیأت دولت، شاهزادگان و اعیان و تجار برای کمک به قحطی زدگان کمک کرده اند، اما این کمک کافی نیست و به همین دلیل اعلان مزبور را چاپ کرده است تا مگر مردم به فریاد گرسنگان بشتابند. بخشی از اعلان یادشده به این شرح بود:

چون موافق اخبار تلگرافی در بروجرد قحطی سختی روی داده، به طوری که اهالی فلک زده آنجا از شدت جوع و گرسنگی، گوشت اطفال کوچک [مرده] خود را میخورند و در معرض تلف هستند، بر افراد مسلمانان و ایرانیان فرض و متحتم است که در این موقع به هر چه بتوانند و مقدورشان باشد کمک حالی و اعانه فرمایند که به اسرع وسیله به اهالی بروجرد رسانیده، شاید به اندازهای آنها را از این فلاکت و قحط سالی رهایی دهند. علی هذا با کمال جدیت و احترام اعلان میدارد کسانی که طالب به این شرکت خیریه و بذل اعانه برای هموطنان قحط زده خود هستند در این باب اعانه میفرمایند تحویل اداره طومانیانس داده قبض بگیرند.(۲)

دامنه قحطی به سرعت به ملایر و همدان گسترش یافت، کمیتهای که پیش تر برای کمک به قحطی زدگان بروجرد تأسیس شده بود، به «کمیته اعانه قحطی زدگان بروجرد و ملایر و همدان» تغییر نام داد. این کمیته کمک های نقدی و جنسی مردم را جمع آوری میکرد و برای سه منطقه یاد شده ارسال مینمود، حتی کمک هایی که پیش از این فقط به بروجردی ها اختصاص داده شده بود؛ تقسیم گردید و به همدان و ملایر هم فرستاده شد. طبق اعلان هایی که در روزنامه آفتاب درج شده؛ ظاهراً ریاست این کمیته با نصرت السلطان بود.(۳) یک سال بعد از این جریانات دامنه قحطی

ص:۱۶۰

۱- همان، ش ۴، پ۱۵۷.

۲- آفتاب، ش۲، یکشنبه غره صفر المظفر ۱۳۳۰، ۲۱ ژانویه ۱۹۱۲، «اعانه قحطی زد گان.»

۳- همان، ش۹، سه شنبه ۱۷ صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۱۰ فوریه ۱۹۱۲، «از طرف کمیته اعانه قحطی زدگان بروجرد و ملایر و همدان.»

بیش از پیش به تهران سرایت کرد، مردم وحشتزده شدنـد و اخبار قحطی آنان را نسبت به آینده به شدت بیمناک ساخت. در این شرایط بود که مرنارد بلژیکی رئیس خزانه داری که به جای شوستر آمده بود، اعلانی منتشر ساخت. طبق این اعلان، خزانه داری مکلف شناخته شد که در انبارهای تهران برای آذوقه(۱) مردم جنس ذخیره کند. به دارندگان جو و گندم ابلاغ گردید برای حمل کلیه محموله های جو و گندم که از اطراف به تهران وارد میشوند، آزادند و مأمورین خزانه داری کل به هیچ وجه از آنها جلوگیری نخواهند کرد تا جنس خود را آزادانه به تهران آورند. اما اگر محموله های جو و گندم از تهران به قم، ساوه، سمنان و قزوین حمل شوند، این محموله ها توقیف و به تهران بازگردانده خواهند شد: «این اقدام برای تسکین خاطر اهالی طهران و برای این است که به ساکنین شهر ثابت شود که گندم فراوان و اشتهاراتی که برخلاف این مسئله منتشر است به کلی بی اساس است.»(۲) نیز مسیو مرنارد خزانه دار کل اطلاع داد مقدار فراوانی آرد از حاجی طرخان خریداری شده و از این محصول روزی چهارصد کیسه وارد شهر میشود.

سال ۱۳۳۰ق. همان سالی که روس ها با اولتیماتوم کذایی خود خاک کشور را اشغال کردند، سالی خشک بود. معلوم بود بهار سال بعد هم چندان رونقی نخواهد داشت. بعد از عید سال ۱۲۹۲ شمسی که اندکی بعد فرارسید، نان به صورتی آشکار در دکان ها و خبازخانه ها کم شد. مردم بدون نان ماندند، دولت و اداره غله و خبازخانه های تهران نمیتوانستند قوت لایموت مردم را تهیه نمایند. اما این بحران در تهران یک روز بیشتر طول نکشید، ناصرالملک نایب السلطنه، فرمانی صادر کرد و کار حمل و نقل گندم و نان مردم را همان طور که گفتیم، به مسیو مرنارد بلژیکی واگذار نمود که به جای شوستر منصوب شده بود. نان تهران از همان اوایل دوره موسوم به دیکتاتوری ناصرالملک، مبدل به معضلی برای کشور شد. در واقع یک قحطی تمام عیار بر کشور حاکم بود که ریشه در مناقشات دوره دوم مشروطه و تعدیات بیگانگان به کشور داشت. بالاخره مرنارد بلژیکی خزانه دار کل، شروع به

۱- اصل: آذوغه.

۲- همان، ش۱۳۲، مورخه دوشنبه ۲۷ محرم الحرام ۱۳۳۱، ۶ ژانویه ۱۹۱۳، «اعلان.»

برخی اقدامات کرد. ارباب کیخسرو شاهرخ ریاست تهیه نان مردم را به عهده گرفت و به زور دکان ها را باز کرد، اما وضعیت آینده همچنان نامعلوم بود.(۱) در این ایام ارباب کیخسرو شاهرخ مسئول تأمین غلات تهران بود و ارباب جمشید جمشیدیان مسئولیت خرید و حمل گندم از نقاط اطراف را به تهران داشت.

به هر روی، مرنارد، متین السلطنه برادر دکتر خلیل خان ثقفی را که در مجلس دوم جزو هیأت رئیسه بود، برای اداره نان مردم تهران دعوت کرد و دفتری برای کار نان ترتیب داد. متین السلطنه هم دو تن نانواباشی به نام های حاجی محمد حسین رزاز و مشهدی محمد حسین نانوا را به کار دعوت نمود و آنان هم به هر گرفتاری بود به طور مقطعی امور نان مردم را راه اندازی کردند.(۲) مرنارد مورد بغض و عداوت گروهی از دمکرات های افراطی قرار داشت، آنان همان کسانی بودند که در دستگاه مورگان شوستر تقربی حاصل کرده و عوامل او به حساب می آمدند. می دانیم که گروه افراطی با شخص متین السلطنه به شدت خصومت می ورزیدند، به واقع یکی از مهم ترین معضلات مهم معیشتی مردم تحت الشعاع اختلافات شخصی و حزبی واقع شد. مصالح ملّی کشور و منافع توده های مردم به کناری نهاده شد، گروه افراطی که خود از دوره دوّم مشروطه برای سرنگونی حریف، به بحران غله دامن می زدند و با سوءاستفاده از موقعیت اداری خود، گرسنگی را به مردم تحمیل می نمودند تا از آب گل آلوده به نفع خود بهره برداری کنند، فرصت را غنیمت شمردند. از این به بعد سلسله حوادثی روی داد که بالاخره به مرگ متین السلطنه خاتمه یافت.

متین السلطنه که در دوره دوّم مجلس روشی معتدل در برابر تحولات داخلی و بین المللی در پیش گرفته بود، مورد بغض و عداوت اقلیت بحران ساز بود. او در خبازخانه بر کسانی ریاست می کرد که به طور سازمان یافته علیه نظم و نسق اجتماعی به مبارزه برخاسته بودند، کشور را در آشوب می پسندیدند تا از آن رهگذر به اهداف اصلی خود نایل آیند، اهدافی که با منافع ملّی ایران به هیچ وجه انطباقی نداشت. کارکنان مالیه و خزانه داری که عمدتاً متشکل از افراطی ترین جناح حزب

۱- عین السلطنه، ج۵، ص ۳۷۶۱.

۲- مستوفی، عبدالله: شرح زندگانی من، ج۲ (تهران، زوار، ۱۳۷۱)، ص۳۶۶.

دمکرات بودنـد و توسط مورگان شوستر بر مقـدرات امور مردم تسـلط یافتنـد، مانع از انجام امور در مجاری طبیعی می شدنـد. آنان نه خود می توانستند کاری کنند و نه اجازه می دادند دیگران آستین همت بالا زنند. شوستر از ایران رفت، اما میراث شوم او منجر به جنگ داخلی و ویران سازی گسترده اجتماعی گردید.

به دلیل شـرایط خاص ایران، مثل هجوم روسـیه به کشور و سـنگ اندازی مخالفین، متین السـلطنه نتوانست کاری از پیش ببرد. کمتر کسـی بود که در این شـرایط تلخ حس مسـئولیت داشـته باشد و به حل مشـکلات معیشتی مردم اندیشه کند. از آن سوی محتکران و سودجویـان همگـام با مأمورین دولتی و با کمک آنان آرد و گنـدم را احتکار کردنـد. این موضوع بر وخامت کار افزود.(۱) چون متین السـلطنه به شـکل معقولانه ای در دوره دوم مشروطه و به طور خاص روزهای پایانی مجلس دوم، در برابر تحولات سیاسـی کشور موضع گیری کرده بود و چون به دلیـل وخـامت اوضاع و مصـلحت ایران، گفته بود بایـد اولتیماتوم را پذیرفت و در این راستا با وثوق الدوله وزیر خارجه همسویی داشت، به آسانی او را متهم به جانبداری از روسیه کردند؛ اتهامی که بهانه قتل او شـد. روز سـیزدهم محرم سال ۱۳۳۱، بحرانی در شـهر تهران به دلیل گرانی نان شـکل گرفت. متین السلطنه که متصـدی تحویل آرد به نانوایان بود، متهم شد با نانواها برای گران کردن قیمت گندم تبانی کرده است.(۲) این مقدمه دعوایی بود که گفتیم سرانجام بعدها به قیمت ترور متین السلطنه به دست کمیته مجازات به پایان خود رسید.

بعد از عزل متین السـلطنه، زمام تصمیم گیری در مورد اصلی ترین ماده غذایی مردم ایران به دست افراطی ترین اشخاصی افتاد که سوداهایی خاص در سر داشـتند. اینان بعـدها برای تسویه حساب های سیاسـی خود، عمـداً بر بحران نان دامن زدند، آنگاه خود در لبـاس دایه مهربان تر از مادر در آمدنـد و گناه فقـدان غلات را به گردن کسانی انداختنـد که کمترین نقش را در این ماجراهـا داشـتند، این موضوع بعـدها از پرده بیرون افتاد که چگونه برخی از اعضای کابینه های دوره بعـد از مشـروطه همسو با این گروه ها قتل عام مردم را در اثر گرسنگی، با خونسردی نظاره کردند تا به آن وسیله حریف را از سر راه

۱- همان، صص ۳۸۷۶-۳۸۶.

۲- کتاب آبی، ج۸، ص۲۱۰۴.

بردارند. این بحران کمابیش ادامه یافت تا جنگ اوّل جهانی آغاز گردید.

۳. جنگ و قحطی بزرگ

ایران در دوره جنگ اوّل جهانی طبق گزارش مطبوعات حداقل حدود پانزده میلیون تن جمعیت داشت. یک چهارم این جمعیت را ایلات و عشایر تشکیل میدادند، اما دونالد ویلبر این جمعیت را ده میلیون تن ارزیابی می کند.(۱) این آمار صحیح نیست و به احتمال زیاد وی آمار بعد از جنگ را ذکر کرده است. اما اگر این رقم صحیح باشد، به این نتیجه میرسیم که جمعیت ایران نسبت به شصت سال پیش از آن چندان افزایشی نداشته است، زیرا یکی از مبلغین مذهبی امریکایی به سال ۱۸۷۲ جمعیت ایران را پنج تا هشت میلیون تن تخمین میزد.(۲) می دانیم نرخ رشد جمعیت در ایران بسیار بالا بود، اگر نرخ مرگ و میر ناشی از بیماری های واگیردار، زدوخوردها و حوادث غیر مترقبه مثل سیل و زلزله و امثالهم را به مرگ های طبیعی اضافه کنیم، باز هم بعید به نظر می رسد افزایش جمعیت نسبت به شصت سال پیش چنین کُنْد صورت گرفته باشد. با اینکه از آمار رسمی جمعیت ایران در این دوره اطلاع دقیقی در دست نیست، اما روزنامه های دوره جنگ در ایام قحطی بزرگ، جمعیت تهران را پانصد هزار تن برآورد کرده اند. روزنامه ستاره ایران جمعیت ایران را به سال ۱۹۱۷ میلادی مطابق با ۱۲۹۶ شمسی ده میلیون نفر اعلام می کرد که نسبت به جمعیت افغانستان دو برابر بود.(۳) این خبر نیز نمی تواند صحت داشته باشد، به واقع جمعیت ایران بعد از قحطی بزرگ ده میلیون تن شده بود. با این مقدمه کوتاه وارد موضوع اصلی می شویم.

بعد از سقوط مشروطه رقابتی زایدالوصف به منظور دستیابی به قدرت بین ایلات درگرفت. این رقابت ها «به واسطه تحریکات اجانب و تعلیمات مختلف که به آنها داده میشود و کمک های مادی و معنوی هر دسته از متخاصمین از ایلاتی که متمایل به آنهاست»،(۴) منجر به تعمیق بحران ایران در این مقطع تاریخی گردید.

۱- Donald. N Wilber: Riza Shah Pahlavi (New York, ۱۹۷۵), p. ۱۷.

۲- James Bassett: The Land of Imams (New York, ۱۸۸۶), p. ۲۵۵.

۳- ستاره ایران، ش۶۶، پنج شنبه ۲۱ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۸ نوامبر ۱۹۱۷، در مقاله «مالیه خوان یغماست.»

۴- حیات یحیی، ج۳، ص۲۸۴.

از آن سوی ایران ناخواسته وارد دوره ای تـاریخی شـد که کمـترین تبعـات آن قحطی فراگیر و قتـل عـام نفوس انسـانی در اثر جنگ، خشـکسالی و گرسـنگی بود. در همدان و کرمانشاه مردم بیچاره برای نجات جان خود از محاربات واقعه بین عثمانیها و قوای روسیه به غارها پناه بردند.(۱) به راستی ابعاد فاجعه وحشت انگیز بود، هنوز تحقیق دقیقی درباره عمق فاجعه منتشـر نشده است، تنها یک اثر با اسـتناد به اسـناد امریکایی ها در ایالات متحده منتشر شده، که تازه مقدمهای است بر تحقیق عمیق در این فاجعه انسانی.(۲) دکتر دونالد ویلبر مورخ سیا که نقش مهمی در کودتای بیست و هشـتم مرداد ۱۳۳۲ داشت و به طور قطع به اسناد معتبر دسترسی داشته است، بر اساس گزارش های رسمی مینویسد تنها در غرب کشور بیش از صد هزار تن از مردم ایران از فرط گرسـنگی جان خود را از دست دادند و ده هزار دهکده خالی از سـکنه شد.(۳) به عبـارتی طبق این آمار در خوشبینانه ترین حالت، از هر دهکده ای حداقل ده تن به دلیل گرسـنگی مردند، بدیهی است که این آمار نمی تواند صحیح باشد و عمق فاجعه را نشان دهد. اگر به واقع ده هزار دهکده از سـکنه خالی شدند، آمار مرگ باید بیشتر از آن باشد که ویلبر گزارش داده است.

به قول دولت آبادی در این ایام تهران هم به حال فلاکت آمیزی افتاده بود، به گونه ای که مختصـر کمک امریکاییان در جمع آوری فقرای آن شهر بسیار بزرگ به نظر میرسید.(۴) به هنگام جنگ اول جهانی یکی از معتبرترین مراکز فرش بافی ایران در غرب کشـور واقع بـود که به کلی از میـان رفت. دامنه مصـیبت به انـدازهای بود که حتی هارولـد نیکلسون زنـدگینامه نویس رسـمی لرد کرزن، نتـوانست ایـن حقیقت را کتمـان سـازد که در دوره جنـگ اول جهـانی، ایران در برابر چنـان رنـج و تعب و تجاوزی واقع شد که هیچ کشور بی طرف دیگری به این بلیه عُظمی مبتلا نگشت.(۵)

ص:۱۶۵

۱- M. H. Donohoe: With the Persian Expedition, (London, ۱۹۱۹), pp. ۱۱۸-۱۱۹.

۲ - Mohammad Gholi Majd: The Great Famine and Genocide in Persia, ۱۹۱۷-۱۹۱۹; (University Press of America, ۲۰۰۳)).

۳- Donald N. Wilber: Riza Shah Pahlavi, (New York, ۱۹۷۵), p. ۱۷.

۴- دولت آبادی، ج۴، ص ۹۰.

۵ - Harold Nicolson: Curzon, the Last Phase, (London, ۱۹۳۴), p. ۱۲۹: Persia, during the war, had been exposed to violations and sufferings not endured by any other neutral country.

از آذربایجان خبر می رسید روس ها هر قدر ممکن است گندم خریداری می کنند و به روسیه حمل می نمایند. به همین دلیل نرخ اجناس در آنجا به کلی ترقی نموده است، در تبریز قیمت گندم رو به افزایش بود.(۱) وزارت مالیه طبق دستور مستوفی به خزانه داری دستور داد گندم لازم را تهیه و به تهران ارسال نمایند.(۲) از آن سوی دبیرالملک حاکم تهران به نزد وزیر مالیه رفت تا به هر نحو ممکن به منظور جلوگیری از گسترش فاجعه بحران نان و مرگ و میر ناشی از گرسنگی در تهران، فکری کنند. در این زمان وزارت داخله به این عنوان که حقوق کارمندان آن پرداخت نشده است، یکسره تعطیل بود.(۳) بحران در شهرستان ها شدیدتر بود، در تبریز و اطراف آن در اغلب دکان های خبازی مردم تجمع می کردند، نان ها عمدتاً غیر ماکول و کمیاب بود، گندم به خرواری دوازده تا بیست و پنج تومان فروخته می شد، در سلماس روس ها غلات مردم را می خریدند و احتکار می نمودند. در انزلی قیمت اجناس روز به روز بیشتر می شد، به طور کلی به مردم عادی بسیار سخت می گذشت. این وضع البته منحصر به ایران نبود، در روسیه مردم دچار کمبود نان بودند. در عثمانی هم مشکلات وجود داشت اما به هر نحوی که شده، می شد نانی پیدا کرد. این وضعیت در آلمان هم دیده می شد، به عبارتی در آلمان هم بحران آذوقه به چشم می خورد.(۴)

برای حل مسئله نان بارها رئیس اداره خبازخانه ها را برکنار کردند، اما هیچ فایده ای نداشت. اواسط سال ۱۲۹۴ شمسی روزنامه رعد خبر داد محمد خان رئیس خبازخانه که به جای متین السلطنه منصوب شده بود، چند روزی است از سمت خود کناره گیری کرده و فعلاً امور اداره خبازخانه با خود رؤسای خبازخانه هاست تا در این خصوص از سوی حکومت اقدامی صورت گیرد.(۵) این موضوع به فاجعه قریب الوقوع کمک کرد، بسیاری از خبازخانه ها با افراطی ترین جناح سیاسی این

ص:۱۶۶

۱- رعد، سال هفتم، ش۲۵، یکشنبه ۱۴ ذی حجه ۱۳۳۳، ۲۴ اکتبر ۱۹۱۵، «اوضاع آذربایجان.»

۲- همان، «تهیه جنس.»

۳- همان، «راجع به امر نان.»

۴- همان، «امر نان.»

۵- همان، ش۱۰، سه شنبه ۲۴ ذی قعده ۱۳۳۳، ۵ اکتبر ۱۹۱۵، «راجع به عمل نان.»

زمان همسو بودند. آنان برای این که مرنارد را به زیر کشند، حاضر شدند در کشور و به ویژه تهران قحطی مصنوعی راه اندازند، عمق فاجعه بعدها در دوره بعد از جنگ و ریاست وزرایی مجدد وثوق الدوله از سوی برخی مطبوعات به اطلاع عموم مردم رسانیده شد، اما در آن زمان هم ترس و رعب مانع از افشاگری بیش تر گردید. همزمان از سوی خزانه داری تلگرام هایی به اطراف و اکناف کشور مخابره شد که هر قدر ممکن است گندم به تهران حمل نمایند، مأمورین مالیه هم شروع به ارسال گندم به سوی تهران کردند و گزارش می رسید که به همین دلیل اجناس دیگر کمتر به میدان وارد می شود.(۱)

زمستان سال ۱۲۹۴ خبر رسید به دستور وزارت مالیه حکومت تهران مقداری گندم از تجار خریده و قصد حمل آنها را از ولایات به سوی تهران دارد، اما مسئولین وزارت مالیه مانع شده و نمی گذارند جنس خریداری شده به تهران حمل گردد. در همان حین قیمت گندم از یک من بیست و شش شاهی به یک من بیست و هشت شاهی بالغ گردید؛ می گفتند افزایش قیمت نان به میل خبازها صورت می گیرد و احتمالاً به یک من سی شاهی هم خواهد رسید.(۲) با اینکه از مناطق اطراف تهران غله خریداری می شد و وارد شهر می گردید و طبق گزارش هایی که حتی در روزنامه های همان زمان چاپ می شد، انبارهای غله تهران پر بود، لیکن می گفتند تهران با بحران غله مواجه است. درست در زمانی که مردم با عفریت گرسنگی دست و پنجه نرم می کردند، در ایّامی که آتش جنگ هر لحظه بیشتر در حال مشتعل شدن بود، فرمانفرما از منصب ریاست وزرایی استعفا داد، او با سفیران روس و انگلیس هم ملاقات کرد. فرمانفرما به جای مستوفی آمده بود، همان شخصی که بحران سازان را میدان داد و باعث شد آتش جنگ تا نزدیکی های تهران برسد و برای نخستین بار نواحی مرکزی ایران مورد حمله روس ها واقع شود. به واقع گروه افراطی به فرمانفرما اجازه ندادند به حکومت خود ادامه دهد؛ ادامه خبر جالب است: «قبل از ظهر امروز شاهزاده فرمانفرما از پارک شهری خودشان به باغ فرمانیه تشریف

۱- همان، «حمل جنس.»

۲- همان، ش ۶۰، ۵ صفر ۱۳۳۴، ۱۳ دسامبر ۱۹۱۵، «راجع به حمل گندم.»

خواهند برد و از آنجا هم برای یک مدت غیرمعلومی به شکار خواهند رفت.»(۱) مردم به حال خود رها شدند.

به هر حال حکومت تهران پیش بینی کرده بود در آینده ای نه چندان دور، بحران غله در تهران شدت خواهد یافت، به همین دلیل برای جلوگیری از کمیاب شدن گندم در اوّل سال ۱۲۹۵ و قبل از اینکه محصول سال آینده برداشت شود، موجودی انبارهای دولتی را برآورد کرد و با احتساب میزان گندمی که به طور روزانه وارد میدان می شد، جنس مورد نیاز مردم را تا آخر سال شمسی جاری که فقط چند هفته ای از آن باقی مانده بود، تهیه نمود. حکومت تهران به مردم می گفت جای هیچ گونه نگرانی نیست و هیچ اسباب زحمتی برای مردم تولید نخواهد شد. خلاصه اینکه همه روزه مقادیر زیادی گندم برای فروش به میدان شهر تهران وارد می کردند، غله آن قدر در میدان انبار شده بود که محصول تا غروب ماند و کمتر خریداری یافت.(۲)

این اخبار همه برای دلخوشی مردم بود. اما همان مطبوعاتی که این اخبار را برای دلخوشی مردم تهران منعکس می کردند، نوشتند در سمنان دکان های خبازی چند روزی است به واسطه نبودن جنس مغشوش شده و از این جهت مردم مضطرب هستند. چند هفته بعد از اوایل سال ۱۲۹۵ خبر کمبود غلات به ویژه در شرق کشور به مطبوعات تهران درز کرد و نوشته شد در خراسان گندم احتکار می شود.(۳)

در این شرایط وقتی سپهسالار جای فرمانفرما به ریاست وزرایی رسید، می خواست اداره نان تهران را به دست گیرد، «گفتند این هم یک اسباب کاری برای او می شود که فردا صد قسم حقه بازی درآورد. بعضی ها هم گفتند دستورالعمل سفارت انگلیس بود که روزی مردم را دست کسی بدهد که تابع میل آنهاست.»(۴) اعتماد نسبت به رجال کشور به کلی رخت بربسته بود، هیچ کس به کس دیگر اعتماد نداشت، مردم به حکومت بدبین بودند و حکومت به مردم. همه دنبال این بودند گلیم خود را از آب بکشند، مقدرات کشور و حقوق حقه مردم و قوت لایموت آنان اسباب فربهی عده ای قلیل و رنجوری،

۱- همان، ش۱۲۳، پنج شنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۳۴، ۲ مارس ۱۹۱۶، «حرکت از شهر.»

۲- همان، ش۱۳۵، پنج شنبه ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۴، ۱۶ مارس ۱۹۱۶، «امر نان.»

۳- همان، ش۱۳۵، پنج شنبه ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۴، ۱۶ مارس ۱۹۱۶، «اغتشاش امر نان.»

۴- عین السلطنه، ج۶، ص۴۸۹۸.

ضعف و مرگ گروهی کثیر می شد.

سال ۱۲۹۵ شمسی برابر با ۱۹۱۶ میلادی که زمستانی با بارندگی بسیار اندک داشت، گذشت. سال جدید یعنی ۱۲۹۶ شروع شد، اما برخی از ناظرین سال جدید را سالی بسیار نکبت بار ارزیابی کردند:

سال بدی به نظر می آید زمستان که آن شکل گذشت، تا امروز هم که بیست و هشت روز از بهار می گذرد قطرهای باران نیامد. محض تسلی مردم یک دفعه آسمان صدا نکرد. چشمهها هیچ آب ندارد. دره ها که همیشه در این موسم مبلغی آب از آنها جاری بود پاک، خشک است. مزرعه های گندم و باغ که همه ساله این موقع علف به قدر یک پا بلند شده بود، تمام خشک است و آنچه روییده از عطش پژمرده و نزدیک خشک شدن است. دیم زار که مردم با خون دل یک من یک تومان گندم زرع کرده اند، نزدیک [است] به کلی فاسد شود. آنچه جو بهاره کاشتهاند سبز نشده. آب شاهرود از حالا که باید رو به ازدیاد باشد رو به نقصان نهاده. کسی را خاطر نیست در این فصل از سال از تنگه دوروان به آب زده باشد.(۱) اینک به خوبی از مال می گذرد که ابداً از راه قله عبور نمی کنند.(۲) در تنکابون به واسطه نبودن آب آنچه برنج همه ساله کشت می شد، گویا ثلث و ربع نتوانند زراعت کنند.(۳)

به گزارش روزنامه رعد در اوایل سال نو، در تهران هفته ای پانصد و بیست تن از گرسنگی تلف می شدند. نرخ معمولی مرگ و میر در سال ۱۳۳۶ هفته ای سیصد تن بود و دویست و بیست مورد مرگ و میر باقیمانده را ناشی از قحطی و گرسنگی می دانستند. رعد به حزب دمکرات تاخت و نوشت تا زمانی که خبازخانه ها در دست آنها نبود، ستون های جرایدشان مملو از شکایت نان و عدم ترتیب صحیحی برای این معضل بود، اما حال که خبازخانه ها به دست خودشان افتاده است در روزنامه ها حتی کلمهای از موضوع صحبت نمی کنند.(۴) سایه های تهدید و به خطر

۱- یعنی همیشه در این موسم سال در این تنگه آن قدر آب بود که کسی نمی توانست از آن عبور کند.
۲- یعنی از درون تنگه که جاده مالرو است عبور می کنند، حال آن که پیش تر در این فصل سال، مردم برای عبور ناچار بودند از قله ها عبور نمایند.
۳- همان، ص ۲۷۷۱.
۴- همان، ج۷، ص۵۰۶۳.

افتـادن بیشتر امنیت اجتمـاعی احساس می شـد. مورد زیر یکی از موارد بی شـمار این تهدیـدات بود. اواخر جمادی الاوّل سال ۱۳۳۶ از سوی هیأت اتحادیه جوانان دمکرات بیانیه ای در باب وضـعیت نابسامان اقتصادی کشور و تبعات قحطی بزرگ منتشر شد، متن بیانیه به این شرح بود:

محتکرین! متمولین! بیش از شـش مـاه است که در همه نقـاط ایران خصوصـاً پـایتخت هر روز جمع کـثیری از مردم سـتمکش رنجبر از ظلم خانه برانداز شما تلف می شوند و شما هنوز شرم نکرده و آذوقه مردم را بیشرمانه حبس کرده اید! شکیبایی بیش از این باعث تجری شـما خواهد شد و دیگر ما نمیتوانیم ببینیم که در هر روز بسـیاری از هموطنان مظلوم ما از گرسنگی و سرما جان دهند! به شما اخطار میکنیم که اگر تا اوّل سال انبارهای خود را باز نکرده و آذوقه حبس شده را به فقرا ندهید، به موجب صورتی که در هیـأت از انبارهـای شـما است، جوانان دمکرات را امر خواهیم کرد که انبارهای شـما را غارت کننـد! این را هم بدانید که ما مثل شـما و سایر هم مسـلکان سـست عنصر خودمان نیستیم، ما هر چه که میگوییم میکنیم. نه از سیاه چال نظمیه و نه از خشم حضرت اشرف ها، بلکه از هیچ چیز نمیترسیم!(۱)

نکته دیگر اینکه دولت آبادی وضع تهران را در دوره خاتمه جنگ اوّل چنین توضیح داده است:

بـه تهران در سـال هـای آخرین، بزرگـتر بـدبختی که وارد شـده، این است که روح حرص و آزی، روح نفـاق و شـقاقی، روح بدگمانی و بداندیشـی شدیدی در کالبد وی حکمفرما شده است و گویی فرشـته عاطفت و حقیقت از این شـهر پرواز کرده به جای آن اهریمن بی رحمی و نادرستی به صورت وحشـتناکی نشسـته است. پیش از جنگ عمومی تهران جوان، تمدن اروپا را بالای سر خود مانند آفتاب بلندپایه میدید و میکوشید دست خود را به دامان آن برساند و تصوّر میکرد صفحه اروپا پر است از عـاطفت و مملـو است از محبت و مرحمت و بـالجمله اروپـا را مهـد سـعادت و انسـانیت میـدانست. جنـگ عـمـومی بطلان این تصورات را مدلل داشت و فهمانید که اروپا هم قطعه ای از همین عالم و اروپاییان نیز پرورده یی از پروردگان

۱- نوبهار، سال ششم، ش۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «لایحه.»

همین آب و خاکند. جنگ عمومی پرده یی را از برابر روحیات اروپا برچید که جز با این دست قوی برچیدن آن پرده امکان نداشت و بالاخره محقق گشت که ترقیات علمی و صنعتی اروپا همان اندازه که آن مردم را به مادیات نزدیک و علاقه مند کرده از عواطف روحانی و مراحم انسانی دور نموده است. انعکاس این حقیقت در افکار اقوامی که تمدن اروپا را سرمشق تعالی خود میدانستند، بدیهی است چه اثر بدی مینماید. پس اگر بگوییم ایران و خصوصاً تهران جوان از بی پرده شدن احوال روحی و مدنی اروپا خود را در پرتاب گمراهی انداخته، باور کردنی است و در اثر این پیش آمد به ضمیمه فقر و فاقه عمومی که روی داده، یک بی امانتی و بی عاطفتی دیده میشود که از پیش مانندی نداشته است.(۱)

به واقع از اوایل سال ۱۳۳۲ ق. وضعیت کشور به وخامت بیشتری گرایید، با این که به دلیل بهبود وضع آب و هوا؛ برخلاف سال گذشته که سرما و برف و کولاک امان مردم را بریده بود، قیمت غلات تنزل فاحشی کرد؛ اما از نظر سیاسی و اجتماعی بحران ها روز به روز افزایش می یافت.

۴. ابعاد دیگری از قحطی بزرگ در ایران

۴-۱. تهران

تقریباً از اوایل جنگ اول جهانی، بحران مواد غذایی و به طور خاص بحران نان در ایران فراگیر شد. این بحران چند دلیل داشت: هجوم خارجی و قتل عام مردم و نابودی حرث و نسل در اکثر نقاط کشور، خشکسالی به ویژه در سال ۱۳۳۵ قمری، بحران های مصنوعی به منظور دست یابی به اهداف سیاسی و احتکار غلات توسط اغنیا و کارکنان دولت. وضعیت قحطی و عوامل بحران مواد غذایی در تهران به مراتب بیش از دیگر شهرها پیچیده بود. یکی از عوامل ظاهری قحطی در این شهر، سن و ملخ بود که به جان محصول افتاده و بخش اعظم آن را نابود می ساخت. محصولات ناچیز تهران با این حشرات موذی از بین می رفت. همزمان آب در تهران کمیاب شد، «آن گرفتاری ها و خانه خرابی مشروطه و مستبده هشت ساله، این جنگ

۱- دولت آبادی، ج۴، صص ۹۱-۹۰.

روس و عثمانی دو ساله، گرانی همه اجناس، این هم حالت محصول و زراعت و میاه. خداوند چه برای این ایران بدبخت خواسته است و ما چه کرده ایم که مستحق این بلاها شده ایم. تمام مکنت ما، امر معیشت ما از یک مشت محصول به آن حال فلاکت می گذشت، آن هم دارد از دست ما می رود. در قزوین و این بلوکات یک حال وحشت و اضطرابی حکمفرماست که نظیر آن کسی خاطر ندارد. الموت یکی گرفتار خودش، یکی غصه تنکابون دارد. زیرا دو ثلث معیشت آنها از تنکابون است. خداوند مگر باز خودش ترحم کند.»(۱)

در اوایل ماه شوال سال ۱۳۳۴ در تهران آشوبی به پا شد. در این ماه نان به گرانترین قیمت خود رسید، مردم گرسنه همهمه آغاز کردند. آنان عزل سپهسالار را می خواستند. سپهسالار که بعداً معلوم شد چه ضربات مهلکی بر پیکر فرتوت ایران وارد کرده است، ناچار به کناره گیری شد. اندکی بعد وثوق الدوله به جای وی به ریاست وزرایی منصوب گردید. در دوره ریاست وزرایی سپهسالار اعظم، بحران نان تهران به اوج خود رسید. در طول فقط دو روز عده ای از خبازها دکان های خود را بستند و دیگر پخت نمی کردند. همین مسئله باعث تولید نگرانی عظیمی بین مردم شد. این عمل کاملاً عمدی و برنامه ریزی شده بود، به همین دلیل حاکم تهران دستور داد محرکین تعطیلی خبازخانه ها را دستگیر کنند، تعدادی از خبازها بازداشت شدند. این ایام درست مصادف بود با ماه رمضان سال ۱۳۳۴، آن هم روزهای اوّلیه این ماه. روز چهارم رمضان حکومت تهران برای رفع اختلاف با خبازها و مهیا ساختن زمینه برای باز شدن دکان های آنها، اقدامات لازم را انجام داد؛ مطبوعات نوشتند «ولی خبازها حاضر نشده اند که دکان های خود را باز و مشغول کسب خود شوند.»(۲) دلیل این که چرا خبازها آن هم درست در ماه رمضان دست به اعتصاب زده اند معلوم نبود. اما هر چه بود بحران گندم تهران را تهدید نمی کرد. به طور مثال فقط میزان گندمی که از خالصجات اطراف تهران خریداری شد، هشتاد و دو هزار خروار بود، وزارت مالیه به اداره کل تشخیص عایدات دستور داد این میزان را از

۱- عین السلطنه، ج۶، صص ۴۷۷۲-۴۷۷۱.

۲- رعد، سال هفتم، ش۲۰۹، پنج شنبه ۵ رمضان ۱۳۳۴، ۶ ژوئیه ۱۹۱۶، «راجع به امر نان.»

مستأجرین دریافت و به انبار دولتی حمل نماید. یک قزاق هم مأمور شد برای حمل جنس به انبارهای دولتی اقدامات حفاظتی را به انجام رساند.(۱) لازم به گفتن است که رئیس اداره کل تشخیص عایدات عمیدالسلطنه بود که با گروه طرفداران وثوق و شخص او روابط نزدیکی داشت.

بحران ها ادامه یافت تا اینکه سپهسالار تنکابنی برافتاد. بعد از او وثوق الدوله ریاست وزرایی را به دست گرفت و درست در همین دوره بود که بحران ایران به اوج خود رسید. جالب اینکه چهار روز بعد از انتشار خبری که به نقل از رعد آوردیم یعنی ارسال غله به تهران، و دو روز بعد از ریاست وزرایی وثوق، روزنامه رعد نوشت نظر به پاره ای شایعات قیمت ارزاق مخصوصاً برنج و روغن افزایش یافته؛ می گفتند عامل این افزایش صاحبان کاروانسراها و دلال ها هستند. از این بالاتر با اینکه گندم مثل سابق وارد شهر می شد و خبازها سهم مورد نیاز خود را دریافت می کردند، امر نان بسیار مغشوش بود. «خبازها موقعی به دست آورده در هر دکان خبازی جمعیت زیاد اجتماع می کنند و از طرف حکومت طهران هم اقدامی که اسباب رفاهیت عامه باشد به عمل نیامده، فقرا و ضعفا دچار تضییق و فشار هستند.»(۲) در دوره ریاست وزرایی وثوق هر روز با نظارت قزاقها محصول خالصه جات دولتی به انبارهای دولتی ارسال می شد، اما بحران نان کماکان ادامه یافت. علت امر چه بود؟ واقعیت این است که در درون کابینه عده ای سد راه اجرای تصمیمات وثوق می شدند. اینان با اینکه عضو کابینه بودند، اخبار محرمانه را به صورت شایعه پخش می کردند، مردم را از آینده هراسناک می ساختند، جو بدبینی و نومیدی را دامن می زدند و در یک کلام مانع ثبات و آرامش می گردیدند. عوامل این اقدامات چه کسانی بودند؟ پاسخ قطعی به این پرسش ها در گرو تعقیب مسیر حوادث این زمان است.

در کابینه وثوق الدوله که روز هفتم شهریورماه سال ۱۲۹۵ مطابق با شوال ۱۳۳۴ اعضای دولت خود را معرفی کرد، سپهدار رشتی وزارت داخله را بر عهده داشت. وثوق روز سیزدهم شوّال کابینه خود را تشکیل داد و ذیقعده آن سال گرانی نان بروز

ص:۱۷۳

۱- همان، ش۲۲۸، چهارشنبه ۱۶ شوال ۱۳۳۴، ۲۶ اوت ۱۹۱۶، «انبار برای حمل گندم.»

۲- همان، «راجع به امر نان.»

کرد. این امر کاملاًـ تصنعی بود، زیرا از جمادی الثانی آن سال نان ارزان شده بود و در این زمان اساساً بحران نان وجود نداشت. سپهدار عنصر مورد اعتماد انگلستان و کسی که از آنان در دوره مظفرالدین شاه نشان دریافت کرده بود، نقشی بسیار مرموز در تحولات این زمان بازی کرد. به واقع در دوره ای که او وزارت داخله را عهده دار بود، بحران به اوج خود رسید. سپهدار رشتی سردار منصور با قوام الدوله وزیر فوائد عامه و تجارت، با رؤسای خبازخانه ها وارد گفتگو شد تا علت کمبود نان را دریابد. آنان علت امر را ترقی قیمت نان عنوان کردند، قرار شد فعلاً همان یک من سی شاهی بفروشند و بعداً با تحویل غله از انبار دولتی قیمت ها را پایین آورند.(۱) اما هیچ کدام از این تمهیدات به نتیجه نرسید، یا اراده ای قاطع در پشت آن وجود نداشت و یا اینکه خود کارکنان وثوق عمدتاً بحران سازان بودند، کسانی که به قول معروف، وثوق را هم دور زده بودند.

وثوق از بازی سنجیده ای که به قیمت افلاس مردم برای سرنگونی او کشیده بودند آگاهی داشت. پس روز سه شنبه ۱۸ ذی الحجه سال ۱۳۳۴، یعنی کمتر از دو ماه بعد از آنکه قدرت را به دست گرفت، دستور داد شاهزاده مشکوه الدوله، امین الوزاره و بهاءالسلطنه که متهم به اخلال در امر نان به منظور تولید مشکلات برای دولت بودند، دستگیر شوند.(۲) اینان از مرتبطین با تشکیلات کمیته مجازات به شمار می رفتند که در ذی قعده آن سال و چند روزی بعد از تشکیل دولت وثوق تشکیل شده و نوک تیز فعالیت خود را حمله به شخص رئیس الوزرا قرار داده بود و هر روز بحرانی ایجاد می کرد تا او را از سر راه بردارد. رئیس الوزرا حتی بعداً که این کمیته رسماً عملیات جنایتکارانه خود را آغاز نمود، تهدید به قتل شد و اندکی بعد از این تهدیدات استعفا کرد. در دستور وثوق برای دستگیری افراد فوق الذکر، نکته ای نهفته است: او می دانست کسانی که به بحران مواد غذایی دامن می زنند چه کسانی اند و در کجا لانه کرده اند، اما مسئله این بود که او هم نمی توانست با این مافیای خشن و بی رحم برخورد کند، هیچ چیز از چنبره نفوذ این گروه خارج نبود و حتی برخی از

۱– همان، ش۲۴۳، یکشنبه ۱۸ ذی قعده ۱۳۳۴، ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۶، «ترتیب امر نان.»

۲– ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۰۰.

اعضای هیأت دولت وثوق هم یا به دلیل رعب و وحشت و یا به دلیل باور به راه گروه بحران ساز، با آنان همکاری می کردند.

طبق آمار نظمیه و بنابر گزارش کمیسارياهای این تشکیلات، در کمیسری های دهگانه تهران، به طور کلی آمار ۲۳۶۰ فقیر که مطلقاً قادر به ادامه حیات نبودنـد ثبت شـده بود. فقرای محـدوه کمیسـری ناحیه دو از همه بیشتر بودنـد که تعـداد آنها ۵۰۴ تن بود، کمترین تعداد به کمیسری ناحیه سه تعلق داشت که تعداد فقرای منطقه را بیست و دو تن نوشته بودند.(۱) تا اواخر ماه ذی قعده سال ۱۳۳۵، بحران نان در تهران به اوج خود رسید، بحرانی که دستهای نامرئی گروه ضد تشکیلی در آن دیده می شد. با اینکه دولت در امر تهیه نـان مردم جـدّیت به خرج داد و مبالغی را صـرف جبران خسارت و تحمیل آن به بودجه مملکت کرد، امر نـان بـاز هم بسـیار مغشوش بود. در جلو دکـان های خبازی مردم اجتماع کرده و خلاصه وضـعیت فوق العاده رقت باری به وجود آمـده بود. در این بحران جـانسوز خود خبازهـا هم دخالت داشـتند، با وصف وضـعیت تأثر انگیز مردم، «به هیـچ وجه از دسـایس و آنتریک رؤسای خبازی کاسـته نشـده روز به روز به هر وسـیله باشـد، موقع را برای انتفاع خود مناسب تر دیـده و از هیچ قسم اجحاف فروگذار نمی کنند و ریاست خبازخانه هم گویا در مقابل رأی و پیشـنهادهای ایشان خود را مجبور به تسلیم میداند.»(۲) به عبارتی در دوره ای که وثوق قـدرت را به دست داشت، بر دامنه بحران به صورتی کاملاً مصـنوعی افزوده شـد. اما تا زمانی که وثوق قـدرت را به دست داشت، مانع از تعمیق فاجعه شـد، او توانست جلو گسترش قحطی را بگیرد و تهران را از مرگ و میر نجات بخشد. اما با سقوط او و در دوره کابینه علاء السلطنه بود که نخستین اخبار از تجمع مردم در برابر نانوایی ها و مرگ و میر ناشی از قحطی نان به صفحات جراید راه یافت.

این خبر روزنـامه زبـان آزاد ابعـاد فـاجعه ملّی قحطی نان را در تهران به خوبی نشان میدهـد: «روز جمعه در دکان خبازی محله دروازه قزوین یک ضعیفه بیچاره بعد از چند ساعت معطلی با یک حالت رقت انگیزی ضعف نموده پس از این که

۱- همان، «عده فقرا.»

۲- زبان آزاد، ش۲۰، سلخ ذی قعده ۱۳۳۵، ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۰، «اجتماع دکاکین خبازی.»

زن های دیگر بیرونش آورده اند، به فاصله نیم ساعت تلف میشود. آیا مسئول این پیشامدها کی است و آیا پادشاه ایران از مرگ رعیت خود متأثر میشود یا نه؟»(۱) لازم به یادآوری است که در این زمان کمال الوزاره عضو کمیته مجازات، رئیس اداره مالیات مستقیم ایالت تهران و مسئول خبازخانه های تهران بود. از آن سوی در این زمان که مقارن اوج فعالیت و آدمکشی کمیته مجازات به شمار می آمد، وثوق از قدرت کناره گرفته بود و علاء السلطنه زمامدار شد؛ در کابینه علاء السلطنه گروه بحران سازی که اینک مقام وزارت به دست آورده بودند، بیش از هر زمانی عرصه را بر مردم تنگ کردند.

به تدریج در تهران وضعیت نان بی نهایت بغرنج شد. یکی از مهمترین مشکلات نان تهران، تقلبات خبازخانه ها بود. اینان به بهانه های گوناگون از پخت روزانه خود کاسته بودند؛ مضافاً اینکه چیزهایی را با آرد مخلوط می کردند و «به مردم بدبخت» میفروختند «که حقیقتاً رقت انگیز» بود. به گفته مردم «چون متصدیان امور خبازخانه از نان های معمولی مصرف نمینمایند، از حال بیچاره فقرا و ضعفا بی اطلاع میباشند که با هزاران زحمت و مشقت از صبح تا غروب زحمت کشیده و با خون جگر دو قران به دست آورده و با چند ساعت معطلی نانی گرفته که از شدت تلخی و شوری به هیچ وجه قابل خوردن نیست؛ ما توجه مخصوص هیأت وزرا و آقای وزیر مالیه را به این مسئله جلب نموده و رفع این عسرت را هر چه زودتر استرحام مینماییم.»(۲)

چند روز بعد خبر رسید خبازخانه ها به عنوان گران شدن غله و یا کمبود غلات، چهار شاهی به قیمت نان افزودند. خبازها میگفتند باز هم به این قیمت خواهند افزود. همزمان از اوّل تابستان سال ۱۲۹۶ شمسی، بسیاری از مناطق تهران از بحران بی آبی رنج می برد، عین الدوله برای حل موقت بحران آب تهران، پنج رشته قنات خود را برای مشروب کردن خانه های اطراف اختصاص داد(۳)؛ اما تمام علائم نشان دهنده بحرانی زجرآور در افق تاریخ ایران بود.

در این بین حقه بازی، شارلاتانی و دوز و کلک به اوج خود رسید. مردم به دلیل

۱- همان، ش۱، یکشنبه ۱۶ شوال ۱۳۳۵، ۱۵ اوت ۱۹۱۷، «در یک دکان خبازی.»

۲- همان، ش۱۳، ۱۴ ذی قعده ۱۳۳۵، ۲ سپتامبر ۱۹۱۷، «نان طهران.»

۳- همان، ش۱۴، سه شنبه ۱۶ ذی قعده ۱۳۳۵، ۴ سپتامبر ۱۹۱۷، «قیمت نان.»

سوء تـدبیر مـدیران در کوچه و بازار به زمین میافتادنـد و از فرط گرسـنگی میمردنـد، عدهای ظاهراً برای کمک به مردم اعانه جمع آوری میکردنـد، امـا بـه قـول کمرهـای ایـن افراد برای منـافع شخصـی خـود و «اظهـار شخصـیت» دست به این اقـدامات میزنند.(۱) مردم در پایتخت کشور یعنی تهران، هر روز از گرسنگی تلف میشدند، لیکن اعیان و اشراف و رجال کشور سرگرم عیش و نوش خود بودنـد و به هیـچ وجه به مصـیبتی که بر مردم میگـذشت توجهی نشان نمیدادنـد. همین سـیدمحمد کمرهای بخش معتنابهی از خاطراتش را به نقل پلو و خورش و اغذیه و اشربه ای که میل کرده اختصاص داده است، خودش نقل میکند همین که از خـانه بیرون میآمـده با جنازه های پراکنـده مردم مواجه میشـده است که از گرسـنگی قالب تهی کرده بودنـد. او از «بدی اوضاع و فقر و ذلت عمومی و نیست شدن مردم» صحبت میکرد.

کمره ای نقل میکند روز چهاشـنبه بیست و دوم جمادی الاولی ۱۳۳۶ مطابق با بهمن ماه ۱۲۹۶ شمسی، از تکیه رضاقلی خان تا درب مـدرسه خان، ناله و گریه و ضـجه اطفال و زن و مرد، شـنیده میشد. همه توی کوچه ها ریخته بودند و از گرسـنگی جان میدادند. حال قضاوت کمرهای را بنگرید:

من که خیلی قسی القلب در این امورم و چون این مردم را مستحق همه قسم بدبختی که از طرف خودشان از شدت بداخلاقی، همه قسم ذلت میکشـند و به این ذلت میمیرنـد و هیـچ کاری نمیکننـد و اگر انسان بر منافع آنها اقدامی نماید خود آنها بر علیه آدم اقدام میکنند معذالک خیلی از این منظره منقلب شدم.(۲)

در جایی دیگر از خاطرات او آمده است:

ای خداوند ناظری به احوال ما که چقدر از نفهمی و فقر و شداید که بر عامه بدبخت وارد میشود خاصه به این فقرا. از عمل ها بـدترین هلاکت را میکشـیم. شایـد وبا و طاعون صدماتش به عموم کمتر باشد؛ اعوذ بالله من الفقر المکب، که فقری که انسان را کافر میکند و به رو در آتش میاندازد.

او ادامه می دهد:

ص:۱۷۷

۱- کمره ای، ج ۱، ص۶۸.

۲- همان، ج ۱، صص ۷۰-۶۹.

توی بازار بعضـی چپاول قیسـی و نان از هم میکردنـد. در بین زد و خورد و چپاول، توپ چیت یک نفر بزاز فقیر از میان رفت، نفهمیـد چه طور شـد، بردنـد. اگرچه قریب دو مـاه متجـاوز است، این حـال چپـاول جریان دارد. رد شـدم. یک طاس کوچک خوبی دست زنی بود، به مسـگر میخواست بفروشد. مسـگر گفت من به قیمت قراضه میخرم یک من هشت هزار [هشت ریال]. بیچاره ضـعیفه ناچاراً داد. توی کوچه یک نفر جوان نشسـته [دست] به سـر خود کشیده صدا میزد پول یک کلاه کرک. دیدم کلاه خود را جلو خود گذاشته واقعاً میفروخت.(۱)

حتی مفتشـین دولتی اسـباب و لوازم خـانه های خود را میفروختنـد تا نان تهیه کننـد. به طور مثال فردی به نام میرزامحمـد خان سـاوجی نقـل میکرد که دو جـاجیم خانه اش را که شـش تومان خریـده، به سه تومان فروخته است تا نانی بخرد که هر من آن برای وی دو تومان و هیجده ریال تمام میشد، یعنی نانی که در اواخر سال ۱۳۳۴ قمری هر من، بیست و شش تا سی شاهی بود، چنین افزایش سـرسام آوری یافت. آن مرد مینالید که دو سه روز دیگر حتی اسباب خانه هم ندارد که بفروشد و نان تهیه کند. به قول او روز بیست و ششم جمادی الثانی ۱۳۳۶ قمری، عدهای از مردم دولاب از گرسنگی مردند، عدهای دیگر نیز نزدیک به موت بودنـد. او نقل کرد هر روز عـدهای از مردم دولاب به این شـکل میمیرنـد. وثوق را متهم میکردند نان دولابی ها را به مصـرف خود میرساند، یا به کارگران سلیمانیه میدهد که املاک او را آباد میسازند و یا این نان را به بستگان خود و کدخدای دولاب میدهد. لازم به یادآوری است که در آن زمان دولاب و سلیمانیه واقع در جنوب شرق تهران، املاک وثوق الدوله بود.

امـا این واقعیت نـداشت. وثوق تـا زمـانی که رئیس الوزرا بود، دسـتور داد گنـدم ها را از انبارها خارج سازنـد و ارزانتر از حد معمول بفروشـند. دولت دویست هزار تومان پول برای خریـد گندم به عراق عجم و ملایر فرسـتاد، کلیه ذخایر گندم این مناطق را به تهران فرستادند که یا رایگان و یا به قیمت ارزان در اختیار مردم گذاشته شود. عدهای از محتکران به گمان اینکه به دلیل بروز قحطی، نان و گندم در تهران گران تر

۱- همان، ج ۱، صص۷۷-۷۶.

میشود، انبارهای خود را خالی کردند و به این شهر ارسال نمودند. به قول کمرهای بعضی از اغتشاشات شهر زیر سر «تحریکات خارجه و اجانب» صورت میگرفت، این وضع باعث به هم ریختگی بیش از پیش شهر شده بود. در هر حال بعد از سقوط وثوق بود که فاجعه ابعاد بیشتری یافت.

خبر زیر که توسط روزنامه نوبهار منتشر شد عمق فاجعه و رقت و دهشت گرسنگی را در مرکز سیاستگذاری کشور نشان میدهد:

به موجب یک خبر خصوصی که به اداره [روزنامه] رسید، پریروز قبل از ظهر میرزاابوالقاسم خان درب دکان نانوایی جنب انبار گندم یک سینی مس را غفلتاً از در دکان نانوایی برداشته رو به فرار میگذارد، آژان پست(۱) او را دستگیر و پس از استرداد سینی جلب به کمیسری مینمایند، مشارالیه در ضمن استنطاق خود اقرار به دزدی های مهم میکند. لذا کمیسری ده نفر آژان با یک صاحبمنصب برای تفتیش به خانه مشارالیه میفرستند، پس از ورود اشاره به گوشه اطاق کرده آژان وارد اطاق شده لحاف مندرسی را که در گوشه اطاق بوده بلند مینمایند میبینند یک پسر و یک دختر کوچک از گرسنگی مرده و عیال مشارالیه هم در گوشه دیگر اطاق به واسطه گرسنگی در حال نزع است!(۲)

در تهران اجساد روی زمین میماند و کسی نبود حتی آنها را دفن کند، غیر از مسائل ریز و درشت فراوان این موضوع در بحران های مشروطه و ظهور و سقوط پی در پی کابینه ها ریشه داشت «که نه تنها زندگان را بی تکلیف گذارده بلکه اموات را هم دچار محذور و بی تکلیفی نموده است!»(۳) در برخی موارد مدارس تهران به دلیل شیوع بیماری های کشنده و واگیردار تعطیل شدند. تعداد زیادی از معمرین قوم به مرض اسهال مردند، یکی از آنان سیدحسین اردبیلی بود که مواضع او در دوره دوم مشروطه نقش بسیار مهمی در شکل گیری تنش های ایدئولوژیک بین مشروطه خواهان ایفا کرد،(۴) اردبیلی در تاریخ نوزدهم رمضان سال ۱۳۳۶ به مرض

۱- یعنی کشیک.

۲- نوبهار، سال ششم، ش۶۳، سه شنبه ۴ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷، «گرسنگی.»

۳- همان، ش۸۶، پنج شنبه سوم ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «بی تکلیفی اموات.»

۴- نک: بحران مشروطیت در ایران، ص ۸۵ به بعد.

اسهال در تهران درگذشت.(۱) «فوت های اسهالی»(۲) یا همان وبا، وحشتی بین رجال تهران برانگیخت، بسیاری تصمیم گرفتند از خوردن میوه اجتناب نمایند. در اغلب شهرهای ایران وبا و حصبه بیداد می کرد، «حصبه که جزو اعضا رئیسه خانواده ها شده، نه زمستان دست برمی دارد نه تابستان و از قرار شرحی که در روزنامه نوشته بود دو کرور آدم از این امراض تلف در ایران شده است که اگر همان دوازده قران خرج دفن این اموات بی صاحب را که دولت می دهد در اوّل وهله خرج جلوگیری از این امراض شده بود آن قدر آدم تلف نمی شد... اغلب خانواده ها به قدری پول دوا و حق القدم طبیب داده اند که دیگر نان شب و یک اسباب ندارند، فنای محض شده اند و گدایی باید بکنند.»(۳)

بالاخره مردم تهران از شدت گرسنگی در مسجد شاه تحصن اختیار کردند. به واقع علت تحصن همین امر یعنی گرسنگی بود اما به سرعت به مسائل دیگر تغییر یافت. عین السلطنه نوشت: «اما این گرسنه ها که برای نان متحصن شده بودند این همه پلو گوشت، حلوا، شیرینی، قند، چای را از کجا آوردند. معلوم است که از همان جا که همیشه بلاهای ایران نازل می شود که اسمش سفارت سنّیه انگلیس است.»(۴) متحصنین به اشاره توطئه گران تجمع کرده بودند تا کاسه کوزه ها را سر وثوق بشکنند و او را عامل قحطی معرفی نمایند و در نتیجه سرنگونش سازند؛ کاری که آخرالامر به آن موفق شدند.

همزمان زنان تهرانی به سفارت انگلیس مراجعه نمودند و نسبت به کمبود نان اعتراض کردند. این نشان میداد مردم تهران میدانند فاجعه از کجا سرچشمه میگیرد. در بازار آشوبی به پا گردید و دکان ها بسته شد. زن ها از گرسنگی به یک لبو فروش حمله برده و خوراکیهای او را به یغما بردند. پلیس وارد میدان شد و با مردم برخورد کرد. آنگاه زنان به سوی میدان ارگ حرکت کردند و سپس به سوی کاخ گلستان سرازیر شدند، آنها میخواستند از درب اندرونی وارد کاخ شوند، اما نگهبانان مانع

۱- کمره ای، ج۱، ص۲۹۶.

۲- همان، ص ۲۹۸.

۳- عین السلطنه، ج۷، ص۵۳۱۳.

۴- همان، صص ۵۱۰۹ و ۵۳۱۲.

ورودشـان شدنـد. زنـان سـپس به سـوی سـفارت انگلیس به حرکت درآمدنـد، پلیس محرکین را دسـتگیر کرد و بقیه پراکنـده شدند. کسانی که پراکنده شده بودند بار دیگر به سـمت بازار حرکت کردند، آنها از کسبه خواستند مغازه های خود را تعطیل نمایند. کسـبه از ترس مغازه های خود را بسـتند، اما نظمیه بار دیگر مداخله کرد و کسبه کار خود را از سر گرفتند.(۱) سه روز بعـد یعنی شـانزدهم جمـادی الاولی ۱۳۳۵ میـتینگی علیه انگلیسـیها در میـدان توپخـانه برگزار شـد. مردم به حق عامـل اصـلی گرفتاری های خود را دولت انگلستان می دانستند. در این زمان که مقارن بعد از انقلاب روسیه بود، نیروهای این کشور اندک انـدک خـاک ایران را ترک می کردنـد و انگلیسـی هـا به سرعت جای اینان را اشـغال می نمودنـد. پلیس جنوب عملاً نواحی جنوبی را تـا اصـفهان و یزد اشـغال کرده بود و نیروی شـمال ایران (North Persian Force) ایران هم نواحی وسـیعی از همدان تا گیلان را جولانگاه عملیات خود نمود. به واقع درست در ایامی که انگلسـتان در ایران یکه تازی می کرد، بحران نان در کلیه نـواحی کشـور به اوج خـود رسـید، بـدیهی است که مردم عامـل این بحران را انگلسـتان دانسـتند. سـفارت انگلیس به سرعت به تظاهرات زنان واکنش نشان داد، این سـفارتخانه به وزارت داخله نامه فرسـتاد که حاضـر است پلیس جنوب را منحل نماید و نیروهای شمال را هم احضار کند. این نامه برای تظاهر کنندگان خوانده شد.(۲)

امـا انگلیس فقـط بخشـی از مسئله بود. محتکران، خبازهـا، مسـئولین اداری، برخی از وزرا و احزاب سیاسـی و خلاـصه عوامل متعدد دیگری در این بحران دخیل بودند. دامنه قحطی به اندازه ای وسعت یافت که دولت دستور داد کلیه شترها و قاطرها باید ارزاق به تهران حمـل کننـد. این موضوع بـاعث شـکایت عموم شـد، هر شـتردار و قـاطردار از هر کجـا آمـده بود، در شـاهرود متوقف می شـد تـا جنس به تهران حمـل کنـد. امـا این امر مشـکلی بر مشـکلات افزود، به این شـکل که گرانی ارزاق و نبودن علوفه و خسارات دیگری که به شترداران و قاطرچیان وارد می شـد، موجب نارضایتی عمیق آنها می گردیـد. تجار به دلیل منع صادرات نفت به تهران، ضرر و زیان های فراوانی

۱- کمره ای، ج ۱، ص۵۸.

۲- همان، ج ۱، ص۶۱.

متحمل می شدند، از سویی دالان دارها به جهت نبودن علوفه و آذوقه، که باید همه آن را به توقیف شدگان می دادند، به این موضوع اعتراض داشتند. روزنامه رعد نوشت خلاصه اینکه به این دستورالعمل دولت همه اعتراض دارند و ظاهراً بخشنامه دولت فقط برای مازندران بوده است که برنج را به تهران حمل کنند؛ «نه برای جاهایی که خودشان به جهت نبودن ارزاق به عسرت می گذرانند.»(۱)

در تهران در کنار قحطی، قتل و چپاول بیداد میکرد، این بود که عدهای یا به دستور وثوق و یا از سر ترس انبارهای خود را گشودند و گندم خود را به معرض فروش گذاشتند. از آن سوی خبر می رسید برخی کمیته های سرّی مسئولین را تهدید کرده اند، «مردم همین دو سه روزه شاید انتقامی از آنها بکشند خاصه با تهدید بعضی کمیته های سری، حتی به شاه [دستور دادند] که از سلطنت استعفا باید بنمایی.»(۲) این شاید اشاره ای به بیانیه ها و اعلامیه های گروه هایی مثل کمیته مجازات باشد که خود را برای عملیات آماده می کردند. از سویی وثوق برای اینکه تا حدی از حدت وضعیت بکاهد، دستور داد از مازندران برنج به تهران آورند، این تدبیر دیگری بود برای مقابله با قحطی جانسوزی که در تهران در آستانه درو کردن صغیر و کبیر بود.

در ماه محرم سال ۱۳۳۶، عین السلطنه چنین نوشت:

هوا هیچ بارندگی نمی کند، زمین خشک مثل کبریت [است]. آنچه کاشته شده تشنه، آنچه دیم زار است بلازرع مانده و قصد مردم این است اگر بارندگی نکند، تخم را حرام نکرده ابداً دیم زار کشت نکنند. از قزوین و آن صفحات هم خبر دارم. ابداً قطرهای باران نیامده. خداوند خودش ترحم کند. خیلی بد روزگاری شده است.(۳)

در این حین سرداربهادر از چند روز قبل هزار من نان توسط اداره نظمیه در اختیار فقرای تهران قرار میداد، به عبارتی او هر روز صد من نان خریداری میکرد و بین مساکین شهر توزیع مینمود. به قول نوبهار «این گونه دستگیری های به موقع فوق العاده لازم و قابل تحسین است، اگر سایر متمولین نیز به آقای سردار بهادر

۱- رعد، شماره سی ام، دوشنبه ۱۶ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ۱۰ جدی ۱۲۹۵، «مراسلات داخله.»

۲- کمره ای، ج ۱، صص۷۸-۷۷.

۳- عین السلطنه، ج۷، ص۴۹۲۸.

تأسی بجویند روز به روز به فلاکت فقرای تهران افزوده نمیگردد.»(۱)

اینها همه مسکن بود، در تهران گرسنگی و قحطی رمقی برای مردم باقی نگذاشت. بنا به گزارش های مطبوعات «در کوچه ها غیر از گرسنه و مرده بی صاحب چیزی دیده نمیشود.» دکان های نانوایی حالتی «رقت خیز و وحشت انگیز» به خود گرفته بود. هر چه را نانوا پخت می کرد؛ قزاقها به زور میگرفتند، آنان «زن و بچه های فقیر را با لگد دور ساخته نان ها را به یغما» میبردند. از آن سوی انگلیسی ها سیب زمینی را باری سی و پنج تومان از اصفهان به اهواز میبردند. در این بین برخی اعضای احزاب سیاسی بی توجه به درد و رنج و فقر و فاقه دهشتناک مردم همسو با انگلیسی ها، در تعمیق فشار به توده های مردم مؤثر بودند. به طور مثال در کارگزاری، انگلیس «هر روز برای کسبه و تجار به اسم خارجه گربه رقصانی میکند، میرزاحسین معتمد و مترجم نظام رئیس معارف میگویند هرکس قبول مسلک اتفاق و ترقی را بکند ده تومان مخارج به او داده میشود...»(۲) این حسین خان معتمد یکی از عوامل برجسته انگلستان به شمار می رفت، او با میرزاکریم خان رشتی از سویی و سیدضیاء از سوی دیگر مرتبط بود، بعدها به طوری که خواهیم دید در کمیته آهن عضویت یافت و بعدها با حضور در کمیته زرگنده زمینه های کودتای سوّم اسفند را مهیا دید.

روز سه شنبه ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۳۶ خبر رسید زمانی که مردم از گرسنگی میمردند، یک انبار بزرگ سیب زمینی یافت گردیده که به دلیل نگهداری طولانی مدت سبز شده اند. به قول کمره ای روزی بیست و پنج شش زن بهائی برای پاک کردن این محصول به انبار میآمدند و روزی سی شاهی حقوق میگرفتند، «اگر بفهمند زن مسلمان است جواب میدهند.» پیام این مطلب واضح است، اگر مسلمانی تقاضای کار در این انبارها می نمود رد می کردند اما بهائیان به کار مشغول می شدند. علت چه بود؟ به روایت کمره ای این انباری بود دولتی که در اختیار ارباب کیخسرو شاهرخ قرار داشت. او این انبار را به نوبه خود به یک فرد بهائی داده بود تا از آن نگهداری کند، این محصول بزرگ در آن قحطی عظیم نگهداری شد و همین که در

۱- نوبهار، سال ششم، ش۶۱، پنج شنبه ۲۸ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷، «دستگیری فقرا.»

۲- همان، ش۶۰، سه شنبه ۲۶ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۱۳ نوامبر ۱۹۱۷، «مخبرین ما.»

معرض خراب شـدن واقع گردید برای عرضه عمومی به میدان فرستاده شد. سیب زمینی دولتی به جای اینکه به مردم کوچه و بـازار داده شود، در اختیار امریکایی ها و سایر خارجیان قرار می گرفت. اما «حالا که ضایع شـده و میشود و آذوقه قـدری بهتر شده [به مردم داده میشود] عجب بدبخت و پردشمن است مسلمان ایرانی.»(۱)

احمـدشاه شایـد خیلی دیرتر از مردم عادی از مسئله کمبود نان و درد و رنـج مردم به نحوی مطلع شـد. او روز دوّم صـفر سال ۱۳۳۶ «بـه محض این که خبر عسـرت نـان و آه و نـاله بعضـی مردم» را شـنید، فوراً از انـدرونی بیرون آمـد و پیش از هر کـار «مشـغول تبلیغـات و اوامر ملوکانه راجع به آسایش عمومی شـده» و شـروع به بروز «احساسات رقیقه» کرد و «مشـغول تأکیـدات بلیغه راجع به امر نان» شـد و به هیأت دولت دسـتور داد در این باب تمهیدات لازم را صورت دهند. به قول نوبهار شاه به هیأت دولت «دسـتورات کـافیه و ابلاغـات و اوامر بلیغه صـادر فرمـوده انـد و همه روزه به درجه فوق العـاده مواظب و جویـای احوال عمـومی بـوده و بیش از حـد لزوم در تهیه وسایـل آسـایش عـامه خـود را دسـتخوش احساسـات و عواطف شدیـده قرار داده و میدهند.»(۲) امـا دخـالت شـاه هم بی فایـده بود، اصـلاً در آن شـرایط چه کسـی به فرامین احمـدشاه که حتی از سـایه خود می ترسید، اعتنایی می کرد؟ نکته در این است که شاه نمی دانست بخشی از بحران مواد غذایی برای این است تا او را فروگیرند و نظمی نوین را سـرلوحه کار قرار دهنـد. شاه نمی دانست که بخشـی از بحران مولود دست کسانی است که در زمره اطرافیان او بودند.

در این شـرایط بود که عدهای از ثروتمندان تهران دست به تشـکیل خانه فقرا زدند. به طور مثال در پامنار رو به روی بازار، در دوازده اطاق و بالاخانه تعداد زیادی سائلین و فقرا را جمع کرده بودند و از آنها پذیرایی مینمودند. بنیادگذار این نوانخانه اعلم الـدوله، منتصرالسـلطان، دکتر حاج رضاخان و عدهای دیگر بودند. این نوانخانه اصـلاً به کوشـش دکتر اعلم الدوله راه اندازی شده بود که همین چندی قبل

۱- کمره ای، ج ۱، ص۷۹، اضافات کروشه از نویسنده این دفتر است.

۲- نوبهار، سال ششم، ش۶۳، سه شنبه ۴ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷، «اوضاع داخله، احساسات شاهانه.»

برادرش یعنی متین السلطنه قربانی گردید.

زمستان آن سال بینوایان را در مساجد که با بخاری گرم میشد اسکان دادند و بین آنان دمپختک رایگان توزیع کردند. بعداً تصمیم گرفته شد شام فقط در دارالمساکین داده شود، اما مساجد همچنان یکی از بهترین مکان ها برای اسکان فقرا تشخیص داده شد.(۱) در همین زمان مستوفی الممالک رئیس الوزرای وقت، حقوق شش ماه خود را که جمعاً سه هزار تومان میشد برای کمک به فقرا اختصاص داد. امیرمفخم بختیاری پنج ماه حقوق خود را که جمعاً هفتصد تومان میشد به دارالعجزه داد. مرتضی قلی خان فرزند او هم بیست خروار جو و گندم به فقرا کمک کرد.(۲) از سویی مهدی نجم آبادی از ثروتمندان محله حسن آباد کمک خواست. او تقاضا نمود این گروه کمیتهای تشکیل دهند و به داد فقرای این محله که نسبت به ثروتمندانش اندک هستند، برسند.(۳) از آن سوی دبیرالملک حاکم تهران، در شهرنو، دارالمساکینی دایر کرد و در آن مردم فقیر را خوراک داد و لباس پوشانید و برای شان حمام تدارک دید.(۴) دولت و تجار شروع به تأسیس دارالمساکین کردند، آنان برای «اقدامات خیریه و نگاهداری فقرا و مساکین که همه روزه گروه گروه زن و مرد از نقاط مختلفه بدین شهر وارد و در معابر و دکاکین مخروبه منزل مینمایند...» جا و غذا تهیه میکردند.(۵)

در ربیع الثانی ۱۳۳۶ تجار و اصناف تهران عریضهای به شاه نوشتند و از او خواستند جلو فحشا را بگیرد، مانع گسترش مناهی و ملاهی شود. اینان بیشتر مصائب کشور را ناشی از کثرت مناهی، شرب مسکرات و فحشا می دانستند، «در طهران که مرکز مملکت اسلام است تمام دکاکین مسکرات فروشی و تمام خانه ها فاحشه خانه شده، احدی به خیال ممانعت نیست.»(۶) علت امر را باید در همان فقر و افلاس خلاصه کرد، به عبارت بهتر وقتی فقر وارد شد، ایمان از در دیگر بیرون

۱- نوبهار، سال ششم، ش۸۶، پنج شنبه سوّم ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸.

۲- همان، ش۹۱، سه شنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۲۹ ژانویه ۱۹۱۸، «ابراز تشکر.»

۳- همان، ش۹۲، پنج شنبه ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۳۱ ژانویه ۱۹۱۸، «استعانت.»

۴- همان، ش۷۱، سه شنبه ۲۵ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۷، «دارالمساکین.»

۵- همان، ش۶۳، سه شنبه ۴ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷.

۶- عین السلطنه، ج۷، ص۵۰۵۷.

رفت. اما این گونه نیست که اکثریت مردم این گونه باشند، مشکل یادشده عمدتاً در مناطق محروم تهران روی داد، مضافاً اینکه در این زمان تعداد زیادی مهاجر از شهرستان های دیگر وارد تهران شده بودند، این موجودات مفلوک بدون اینکه جایی داشته باشند، در سرمای زمستان ناچار می شدند در کوچه و خیابان شب را به روز آورند. بسیاری از اینان تا صبح از سرما خشک می شدند. اینان برای اینکه حداقل چند روزی جان به سلامت برند، دست به هر کاری می زدند.

متعاقب این وضعیت، تجار برای رفع بحران نان، جلساتی تشکیل دادند و تصمیم گرفتند اعاناتی در اختیار فقرا قرار دهند. در رأس تجار معین التجار بوشهری قرار داشت که پذیرفت مبلغ هنگفت ماهی پانصد تومان برای کمک به فقرا بپردازد. اهمیت موضوع را وقتی درمییابیم که توجه کنیم حقوق ماهانه یک وزیر در آن زمان ماهی یکصد و چهل تومان بود. در این جلسه برادران بنکدار و حسین امین الضرب هم حاضر بودند، آنان هم برای کمک به فقرا پرداخت مبلغی به صورت ماهانه را تعهد کردند. اما اینان مبلغی به مراتب کمتر از معین التجار تقبل نمودند، کمترین میزان کمک پنج تومان به صورت ماهانه بود.(۱)

با تمام این اوصاف باز هم اینها همه چیزی نبود جز مُسَکِّن، به طوری که تابستان سال ۱۳۳۶ قمری مصادف با ۱۲۹۷ شمسی، با اینکه محصول زیاد بود اما نان به دست مردم نمیرسید. حتی اغلب مردمی که پول هم داشتند شب ها بدون نان میماندند. برنج به خرواری یکصد و شصت و پنج تومان رسیده بود.(۲) یک شب از شب های مرداد این سال مردم دست به اعتراض زدند. مردم و به ویژه زن ها علناً به وثوق و انگلیسی ها فحش میدادند، در اثر این اعتراض روز بعد نان زیاد شد. دیگر اینکه کمیسیونی مرکب از میرزارضا گرگانی، سیدمحمد تدین، دکتر حسن خان احیاءالملک، میرزامحمد نجات و عدهای دیگر تشکیل شد تا به ارزاق سر و سامانی بدهند. احیاءالملک و میرزامحمد نجات البته در زمره کسانی بودند که می دانستند منشأ و مبدأ این مصیبت عظمی در کجاست. احیاءالملک همان کسی است که در

۱- نوبهار، سال ششم، ش۶۳، سه شنبه ۴ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷.

۲- کمره ای، ج۱، ص۴۷۹.

مقام پزشک نظمیه گواهی داد برخی از دستگیرشدگان کمیته مجازات بیمارند و با این گواهی خود باعث رهایی آنان شد. او را بعدها در دوره دوم ریاست وزرایی وثوق همراه با عده ای دیگر به اتهام کمک به سران کمیته بازداشت کردند. در آن جلسه تدین همه را با خود قیاس کرد و فریاد زد: «ما ایرانیها همه دزد، طماع، رشوه خوار [هستیم] و هیچ کار نمیتوانیم اداره نماییم. باید به دست خارجه اداره امور ما بشود و مولیتر بلجیکی خوب از عهده برمیآید.»(۱) تدین البته به احتمال زیاد خوب می دانست، چرا امثال او حاضر بودند با مولیتر همکاری کنند، اما ریاست امثال منتخب الدوله بر خزانه داری را تحمل نمی کردند. اینجا همین قدر می گوییم، این مرد بلژیکی تابع اوامر انگلیسیها بود، وقتی اختیار نان را به او سپردند بناگاه نان زیاد شد. مردم این را میدیدند که به محض اینکه اختیار نان مردم به دست خارجی سپرده شد، ورق برگشت، علی القاعده همین نکته به ظاهر بی اهمیت باید مردم را هوشیار می کرد و می دانستند بحران نان از کدام سرچشمه نشأت می گیرد.

به تاریخ ذی حجه ۱۳۳۶ مصادف با سنبله ۱۲۹۷ میرزااحمد خان آذری مسئول ارزاق اداره مالیه را عزل کردند و مسیو مولیتر را به جای او نشاندند تا مگر بتواند کاری انجام دهد. مردم از نحوه مدیریت آذری بسیار شکایت داشتند. آذری جزو گروه وثوق الدوله بود، در عزل آذری از منصب خود، کمال الوزاره رئیس اداره مالیات های مستقیم وزارت مالیه و از اعضای کمیته مجازات نقش برجسته ای ایفا کرد.

همین وزارت مالیه خود منشأ فساد بود، کسی را یارای برخورد با این گروه نبود تا اینکه سال ۱۲۹۶ به پایان رسید. در ابتدای سال ۱۲۹۷ شمسی، مصدق السلطنه معاون وزارت مالیه تلاش کرد تا اندازه ای در مالیه اصلاحات انجام دهد. او توانست فهیم الملک رئیس وقت مالیات مستقیم وزارت مالیه و ترجمان الدوله خزانه دار را محکوم به یک سال محرومیت از تصدی مشاغل دولتی کند، ممتازهمایون و ابوالحسن بزرگ امید مشهور به مخبرهمایون که به خاندان مشهور هدایت تعلق داشت، از مشاغل دولتی برای همیشه کنار گذاشته شدند. اینان کسانی بودند که در روزنامه ها چه خودشان و چه کسانشان در ذم مصدق السلطنه معاون وقت وزارت

۱- همان، ص۴۸۹.

مـالیه مطلب می نوشـتند، اما او سـرانجام توانست خیانت های آنها را به اثبات رسانـد. یکی از این موارد اختلاس هفتصـد هزار تومان از محل انحصار تریاک بود،(۱) روزنـامه ایران نوشت دیگر اگر کسـی تا پنجاه هزار تومان از مالیه دولت را به نفع خود حیف و میل کرده باشد، پشیمان است؛ زیرا در مقابل مبالغ هنگفتی از این دست، آن مبالغ بسیار ناچیز بودند.

اندکی بعد نظمیه تهران آمار مرگ و میر این شهر را منتشر کرد، معلوم شد فقط در سال ۱۲۹۶ یکصد و هشتاد و شش هزار تن از مردمان بی گناه تهران در اثر گرسـنگی و بیماری های ناشـی از همان گرسنگی از بین رفتهاند. عین السلطنه که خود در این زمـان در تهران اقـامت داشت نـوشت: «درست در طهران قلت جمعیت محسـوس است.» در کاشـان سـی هزار تن از گرسـنگی مردند، در قم «غالب خانه ها همان طور درش قفل است که تمام ساکنین آن بدرود زندگانی گفته اند.» درست در این شـرایط اسـفناک عـده ای از مردمان بی رحم و بی عاطفه، «صـدها، دویست ها هزار تومان منافع بردنـد.» اسـفناک تر اینکه «در طهران آدم سـراغ داریم که از پول کفن مرده ها مبلغی دخل نموده بود.» کسانی که مسـئولیت داشـتند نان مردم را تأمین کنند، نه تنها این کار را نکردند بلکه خود باعث افلاس مضاعف آنان شدند. به طور نمونه همین عین السـلطنه خود واسـطه حمل غله قزوین و اراک و نقاط دیگر بود در نزد میرزااحمـد خان آذری؛ «چهل هزار تومان به او تعارف می دادیم، ارباب کیخسـرو آن متقلب کـه عزیز کرده بی جهـت شـده روی دسـت مـا برخاسـته نمی دانـم چـه علاـوه کرد که به او داد.» در اثر این تراژدی هولنـاک قحطی، کسانی که بیمار حصـبه ای شـناخته می شدنـد به آسانی قابل شـناختن بودنـد؛ «هر کس کلاهش گشاد شـده و سـرش تراشیده، مریض بوده».(۲) حتی داروهای شفای حصبه هم احتکار می شد.

دولت آبادی که درست بعـد از خاتمه جنگ اوّل جهانی به ایران بازگشت، روایت کرده که بعـد از چند سال دوری از تهران، مشاهـده کرده «قحط و غلای سال گذشـته توارد بـدبختی های بسـیار، مرض های مسری گوناگون شاید ربع جمعیت تهران را کم

۱- عین السلطنه، ج۷، ص ۵۲۲۰.

۲- همان، ص ۵۳۷۲.

کرده است، راستی تهران خلوت شده و کسر جمعیت آن نمایان است.»(1) دولت آبادی فقط بخشی از حقیقت را بازگو کرده است، به واقع رعد بر اساس آمار نظمیه گزارش می داد، یک سوّم جمعیت تهران از گرسنگی مرده اند.

غیر از قحطی، بیماریهای گوناگون هم مردم را درو می کرد. به نوشته دکتر امیراعلم ثقفی، برادر متین السلطنه، در ایران سالیانه متجاوز از دویست هزار طفل به مرض آبله جان می دادند. صدهزار تن به محض گرفتن آبله می مردند، حدود پنجاه هزار تن کر و کور می شدند و بعد بدرود زندگی می گفتند و پنجاه هزار تن دیگر هم که مستعد بیماری های دیگر بودند، اگر به آبله مبتلا می شدند بلافاصله می مردند.(2)

۲-۴. وضعیت شهرستان ها

بحران یاد شده منحصر به تهران نبود، هیچ آبادی نبود که از شرّ این مصیبت ویرانگر رهایی یابد. کُلیه شهرهای بزرگ کشور دستخوش قحطی بود و گرسنگی و مرگ. تهران چون مرکزیت داشت و عمده روزنامه های کشور در آنجا منتشر می شدند، اخبار موحش گرسنگی را بازتاب می داد، اما شهرستان ها کمتر پوشش خبری می یافت. آنچه از شهرستان ها در مطبوعات چاپ می شد، عمدتاً عریضه هایی بود که نگون بختی شهرستان های کشور را منعکس می کرد. تلاش خواهیم کرد به بخشی از این تباهی در شهرستان ها اشاره کنیم؛ که البته تنها بخشی از واقعیات جامعه ایران در این برهه حساس است.

همدان یکی از شهرهایی بود که به دلیل فتنه سالارالدوله، هجوم قشون بیگانه و سست عنصری زمامداران در مرکز، بیش ترین آسیب را از قحطی بزرگ مقارن جنگ اوّل جهانی متحمل گردید. به بخشی از مشکلات طاقت فرسای همدان و برخی دیگر از نواحی غرب کشور اشاره کردیم، اینجا لازم به تذکر است که هنوز ماههایی چند از عمر مشروطه باقی مانده بود که درست در اواخر سال ۱۳۳۰ قمری قحطی نان شدت یافت. گرانی به اوج خود رسید و قیمت گندم به ناگاه ترقی کرد. همزمان در

۱- حیات یحیی، ج۴، ص ۹۰.

۲- عین السلطنه، ج۷، ص۴۹۲۴.

قزوین قیمت گندم هر خروار از هفت تومان به سی تومان رسید. در همدان این قیمت به چهل و شش تومان بالغ شد، خلاصه اینکه به قول برخی راویان در همدان «متصل آدم می میرد.» دزدان و راهزنان در همدان بار دیگر جان و مال و ناموس مردم را مورد هجوم قرار دادند، روستاها پی در پی غارت می شد، ژاندارم های بی گناه به قتل می رسیدند و تفنگشان به سرقت می رفت، «خیلی خیلی همدان مغشوش است. از دزدی و غارتگری و گرانی و قحط.»(۱)

وضعیت روستاهای همدان بسیار رقت آور شد، بسیاری از روستاها قربانی جنگ ویرانگر روس و عثمانی گردیدند، گلوله های طرفین جنگ دائم به این روستاها اصابت می کرد و مردم را به هلاکت می رسانید. درخت های منطقه قطع شد، باغ ها ویران گردید. در یکی از روستاهای همدان به نام کوریجان، وقتی قشون روس و عثمانی عقب نشینی کردند، از جمعیت هفتصد خانواری آن تلی از خاک که مملو از نعش های متعفن و سگ های هار بود، باقی ماند. وقتی مباشری به نام علی مردان خان معتضدالممالک وارد این روستای سابق شد، چندین روز با عوامل خود فقط سگ های هار را می کشت و نعش دفن می کرد. همه چیز سوخت و غارت شد و پایمال گردید.(۲)

همدان در کنار قزوین دو مرکز از مهم ترین مراکز اسکان نیروهای روسیه بودند. اینان به کمک خشکسالی و کمبود مواد غذایی شتافتند تا مردم را هر چه بیشتر آماج حملات بی رحمانه خود قرار دهند. در همدان نظامیان روس نسبت به کسبه و اهالی تعدی آغاز کردند. آنها در خرید اجناس بیش از اندازه به مردم اجحاف می نمودند، کسبه از این همه ظلم و ستم به تنگ آمدند، بازارها را بستند و «بعلاوه به واسطه تنگی ارزاق عده زیادی از فقرا و مردم متفرقه اجتماع کرده چندین دکان را غارت نموده مقداری تریاک بی باند رول و مبلغی منات و پول و جنس به غارت برده اند؛ حکومت و نظمیه در اسکات مردم و باز کردن بازارها جدّیت کرده و مجلسی از عموم ترتیب داده و برای خوراک یک ماه اهالی و قشون، گندم و آذوقه حاضر کرده و رفع تشویش

ص:۱۹۰

۱- همان، ص۳۸۵۶.

۲- همان، ج ۶، ص۴۸۹۵.

اهالی شده و بازارها را باز کردند.»(۱) در این شهر قیمت گندم به سرعت ترقی کرد و به خرواری یکصد تومان رسید، جو نود تومان بود و برنج نایاب. بنابر گزارش های دولتی در همدان نصف مردم شهر به دلیل گرسنگی از بین رفتند.

در اواخر پاییز یا اوایل زمستان سال ۱۲۹۶ بود که یکی از روحانیان همدان به نام مجتهدزاده همدانی، نامه ای به مرکز ارسال کرد و در آن به گوشه ای از فلاکت و بیچارگی مردم همدان اشاره نمود. او نوشت وضعیت دلخراش همدان باعث شده دل سنگ آب شود، «آیا عاشورای همدان به سمع مبارکتان رسیده که هزارها پردگیان آنجا در مقابل نامحرمان، درب دکاکین خبازی از صبح تا عصر گرسنه و نالان، اطفال خوردسال بی طاقت مثل جوجه مرغ لرزان، ضعفا و بیچارگانی که حاصل دسترنج آنها در چند جا جمع شده و مرکزیت پیدا کرده در میان کوچه و محله مرده و بیجان؛ هزارها زن و بچه، پیر و جوان، دهقانیان، در این سرمای زمستان، در شهر و بیابان، گرسنه و عریان؛ علاوه بر اینها همه روزه حریق و غارت یغماگران داخلی و خارجی در جریان، گندم و سایر ارزاق این گرسنگان به قیمت جان، و خرواری یکصد و ده تومان، یاللعجب سبحان الله خبر دارید؟» به قول او یک سال بود که مردم به نغمه های دلخراش، صدای خود را به «گوش عالمیان» رسانیده بودند، مردم از یک سال گذشته وضعیت آن روز را پیش بینی می کردند، آنان خواستار عزل رئیس عدلیه و نظمیه شده بودند، اما احدی به صدایشان گوش نداد و مستدعیات این بینوایان به دل احدی رحم نیاورد. به نوشته این فرد، مسئولین ادارات به وظایف خود عمل نمی کردند، آنها فقط در این اندیشه بودند چگونه با کمترین هزینه ای و در کمترین فرصتی جیب خود را پر نمایند: «خدایا این چه داستان و چه ترتیبی است؟ چرا ابناء بشر این طور بی رحم شده اند؟ چرا این قدر هرج و مرج است؟ بحران کابینه چه وقت رفع می شود؟ تزلزل کی خاتمه پیدا می کند؟» در خاتمه نامه آمده بود:

ای ملّت ایران مأیوس باشید، از کسی انتظار رحم و مروت نداشته باشید، اشخاصی که امید همراهی از آنها دارید غیر از بردن هستی و گدا کردن و به فرعونیت معامله کردن با شما کاری ندارند، شما را دستخوش اغراض خود کرده و خودشان هم

۱- ستاره ایران، ش۷۲، پنج شنبه ۶ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۱ نوامبر ۱۹۱۷، «همدان.»

دستخوش اغراض دیگران هستند. ارزاق شما را به قیمت جان شما هم نمی فروشند، وُجَهای(۱) شما غیر از استفاده از شما و تحمیل منت بی جهت بر شما خیالی ندارند، بیدار و مأیوس باشید؛ من که بعد از دوازده سال(۲) تحملات فوق التصور و انتظار بهبودی به کلی مأیوس شده ام.(۳)

بالاخره هم در این شهر کمیسیونی متشکل از متمولین، به نام کمیسیون توکل تشکیل شد و از دو هزار تن از فقرا پذیرایی نمودند.(۴) لیکن بحران عمیق تر از آن بود که با این مسکن ها حل و فصل شود.

در کردستان نیز فقر و وحشت بیداد میکرد. ساوجبلاغ «حکم مسلخی وحشتناک و خرابه دهشتناک» پیدا کرد. گرسنگان «بیچاره گان(۵) و درماندگان که مادام این مدت [جنگ] در صحاری و جبال و بیغوله های جنگلات(۶) و غیره مثل حیوانات وحشی به سر میبردند، جرئت و جسارتی پیدا کرده با حال رقت آمیز و هیولای وحشت انگیز که هر بیننده را دچار حیرت و حسرت مینماید، با پای برهنه و عورات مکشوفه هجوم آورده به دهات و شهرها ریخته» بودند. در ادامه نامه ای که این وضع اسفناک را گزارش میداد آمده بود: «این جماعتی که مینویسم عبارت از زن ها و اطفال یتیمی است که صاحبان و پدران و سرپرستان آنها مقتول و خودشان که متواری شده و در این مدت مدید در بیابان ها به سر برده با حال قحطی و غلا که هیچ آذوقه پیدا نمی شود، با علف و در زمستان با پوست(۷) درخت ها... زندگی کرده بدبختانه تا حال زنده مانده»اند. از آن سوی «البته همه یتیم و فقیر و بینوا و بدبخت دیده اند ولی نه به این حال فلاکت و بیچارگی که غالباً از فرط خوردن علف و شدت مصائب دوچار امراض صعبه [شده اند]، در این قحطی که گندم هفتاد تومان گیر نیاید و متمولین برای پیدا کردن نان خود معطل هستند، این اطفال معصوم در زیر دیوارهای

۱- جمع مکسر وجیه: بزرگان.

۲- منظور دوازده سال عمر مشروطه تا آن تاریخ است.

۳- همان، سال سوّم، ش۸۷، یکشنبه ۱۵ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ۳۰ دسامبر ۱۹۱۷، «اخبار داخله.»

۴- همان، ش۱۱۰، پنج شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۲۱ فوریه ۱۹۱۸، «کمیسیون توکل.»

۵- کذا.

۶- کذا: جنگل ها.

۷- اصل: پوت.

خرابه های شهر با حالت وحشت انگیزی هر روزه چند نفرشان چشم امید از ما بسته و جان به جان آفرین میسپارند.»

در سراسر ایران و به ویژه در منطقه کردستان که مورد هجوم سپاه روس و عثمانی شده بود، زنان و کودکان از گرسنگی میمردند. زن هایی که بچه شیرخواره داشتند، «همین طور مرده و اطفال بی صاحب میافتند.» دخترهایی که زنده مانده بودند، به دست ده و یا بیست سرباز اجنبی دست به دست میشدند. مکرم الملک والی کردستان نوشت: «فریاد استغاثه خود و بزرگان اسلام» را به گوش ایرانیان مقیم تفلیس و باکو رسانیده، با حمایت آنان یک «دارالعجزه» تأسیس کرده تا برای «سکونت آوارگان اسلام» پناهگاهی فراهم شود. مکرم الملک نوشت این وضع «ستمدیدگان ظلم اجانب» و «ثمرات غفلت و سهل انگاری(۱) خودمان است». او در ادامه آماری وحشتناک ارائه داد: طبق این آمار فقط حوزه حکومت او چهل هزار گرسنه و آواره دارد که عمدتاً بیوه زنان و اطفال یک تا ده دوازده ساله را در بر می گیرد، این افراد غالباً مریض بودند. به نوشته مکرم الملک «بالفرض تا زمستان اگر نوعی خودداری نمایند، علی التحقیق در زمستان کسی خلاص نخواهد شد»،(۲) یعنی همگی خواهند مرد. به سرعت در ایالت کردستان قیمت گندم خرواری صد تومان شد، برنج سیصد تومان، در سایر نقاط ایران هم گندم به همین اندازه بود، حتی در تهران که زیر نظارت ظاهری دولت مرکزی قرار داشت، قیمت نان به خرواری یکصد تومان بالغ گردید.(۳)

اگر کردستان آماج حملات روس و عثمانی بود، جنوب کشور و به طور خاص فارس عرصه تطاول بریتانیا گردید. در طول جنگ اوّل جهانی بریتانیا به موازات نقض استقلال و تمامیت ارضی کشور، کمترین رحمی در حق ملّت ایران روا نداشت. شهرها و دهکده ها خراب شدند، اهالی بی گناه جنوب کشور را غارت نمودند، تمامی قراء و بلوک حساس جنوب را با توپ ویران ساختند، مراتع و کشتزارهای حاصل خیز را با قوای خود و همدستی برخی نیروهای ایرانی چاپیدند و

۱- اصل: سهلاً کاری.

۲- زبان آزاد، یکشنبه ۲۱ ذی قعده ۱۳۳۵، ۹ سپتامبر ۱۹۱۷، «بدبخت ساوجبلاغ.»

۳- عین السلطنه، ج۷، ص ۵۰۶۱.

به قول گروهی از اهالی فارس، به این شکل انگلستان «سرتاسر این مملکت را با هیولای رعب آور قحط و غلا مواجه ساخت.» در جنوب کشور پلیس جنوب دامنه نفوذ خود را تا اصفهان و یزد امتداد داد، به این شکل انگلستان «نقاطی که سالیان دراز تمامت آذوقه ایران را فراهم می نمود با یک دنیا بیشرمی و وقاحت غصب کرد، آنچه محصول از غله و حبوبات و ارزاق دیگر در این امکنه سراغ داشتند، ضبط و متدرجاً از راه اهواز و محمره و ناصری(۱) و عباسی(۲) برای اعاشه قشون خویشتن در بین النهرین فرستادند.» وضعیت بی اندازه بغرنج شد، «فریاد و فغان الجوع» سکنه این بخش ها از نواحی ایران، «به عیوق(۳) می رسید». از سوی دیگر «تلفات یومیه اصفهان و کاشان از یکصد و یکصد و پنجاه نفر [در روز] تجاوز کرده است.»

قزوین و توابع آن دیگر ناحیه ای بود که به شدت تحت تأثیر قحطی، حمله بیگانه و سوءمدیریت روز به روز مفلس تر می شد. روستاهای قزوین به سال ۱۳۳۵ گرفتار قحط و غلای وحشتناکی شدند، مردم از فرط فقر و بیچارگی تمام احشام خود را سر بریده و خوردند و یا به ثمن بخس فروختند. عده ای از آنان از روستاهای الموت که عین السلطنه شاهد آن بود، به دلیل استیصال و گرسنگی به تهران می رفتند به این امید که در پایتخت جان به سلامت برند، لیکن وقتی وارد تهران می شدند، می دیدند اگر وضعیت روستای آنها فقط به دلیل قحطی آشفته شده بود، این شهر را معضلات پیچیده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از پای درمی آورد. مسئله مهم در قحطی سال ۱۹۱۷/۱۲۹۶ این نبود که غلات وجود نداشت، برعکس غلات فراوان بود، به دلیل گرانی اینک دیگر مردم قدرت خرید نداشتند. عین السلطنه نقل می کند از میزان غلات انبار شده محدود او که سال گذشته تا نیمههای سال دو ثلث فروش می رفت، آن سال یک ثلث هم فروش نرفته بود. شخص او با این که مقادیر زیادی غلات و به طور خاص گندم را به میزان پانصد خروار می توانست به آسانی خریداری کند، از این امر منصرف شد، زیرا می ترسید که همین غله جزیی خودش هم بماند تا چه رسد به این که مقادیر دیگری هم خریداری کند. مطلب عین السلطنه نکته ای مهم را

۱- ناصری همان اهواز است.

۲- بندرعباس.

۳- فلک و آسمان.

افشا می کنـد: اینکه غلات به انـدازه کافی وجود داشت، اینکه با وجود خشـکسالی مقادیر معتنابهی ارزاق در انبارها نگهداری می گردیـد و اگر همین محصول در اختیار مردم قرار می گرفت، تا حـد زیادی مانع مرگ و میر می شد. به واقع محصول بود، اما محتکران قیمت ها را آنچنان بالا برده بودنـد که کسـی قـدرت خریـد نداشت. مردم قزوین و حومه به دلیل گرانی غلات به تنکابن می رفتند، اما فقط می توانستند مقداری برنج و ارزن تهیه نمایند.(۱)

بـاز هم از قزوین گزارش می رسـید که بالغ بر چهارصـد هزار تومان اموال نقـد مردم توسط سالـدات های روس به غارت رفته است. سالدات ها در شرارت خود بسیار مُصر بوده و دائماً اذیت و آزارهای خود را به گونهای تکرار میکردند. اینان هر روز به وسـیلهای آسایش را از مردم سـلب کرده و مغازه ها را غارت می نمودنـد، بنا به گزارش یک شاهد عینی «در بازارها هیچ چیز پیـدا نمی شود، تمـام دکـاکین عبـارت است از یک سلسـله قفسه های خالی که اجناس آن را هر قـدر خوب بود آنها به غارت رفته و باقیمانـده را هم بـدبخت کسـبه از ترس خود در نقطهای مـدفون و پنهان کرده انـد. در چنین سالی که شدت استیصال و گرانی طاقت فرسای ارزاق عموم را مضطر کرده است، بیچاره [مردم] به واسطه عدم امنیت از تحصیل معاش محروم مانده اند.»

در همین شـکوائیه آمـده بود باغـات اطراف قزوین توسـط روس هـا تـاراج شـده است، بالاـتر اینکه هر روز اینان چنـدین فقره جنایت مرتکب میشدند و هر کس را از باغبان و یا دیگران در باغ ها پیدا میکردند، به شدت کتک می زدند و یا به آنان زخم های مهلک وارد مینمودنـد «که شایـد از زنـدگانی محروم و به فاصـله کمی از این زندگی آمیخته به ننگ فارغ میشوند، مردم در منتهـا درجه پریشـانی و بـدبختی، دادخواه نیست؛ ادارات صـد مرتبه بـدتر از زمـان اسـتبداد، مالیه دولت معرض یک دسـته چپاولگر که از طرفی رعایا و از جانبی مالیه مملکت را میچاپنـد، اداره حکومت با دوره ناصـری(۲) بی تفاوت است، باز همان فراش ها و نایب الحکومه و نرسیدن به کارها و سرکیسه کردن مردم و قلق و خدمتانه(۳) و غیره بهتر از زمان

ص:۱۹۵

۱- همان، ج۷، ص۴۹۱۹.

۲- منظور دوره سلطنت ناصرالدین شاه قاجار است.

۳- قلق و خدمتانه دو نوع از رشوه گیری بوده است.

ناصری رواج دارد.»(۱)

در این شهر روس ها به تجار و کسبه حمله ور شدند و دکان ها و حجره های آنان را غارت نمودند. به سوی مردم معترض تیراندازی شد، حجره آقا سیدمحمد رضوی زاده را شبانه غارت کردند، محل این حجره در نزدیکی عمارت بانک شاهنشاهی متعلق به انگلیسی ها واقع بود، اما نگهبانان این بانک از حمله مهاجمین جلوگیری نکردند. از این حجره قریب یکهزار و پانصد تومان دزدیدند، به دنبال این حادثه کلیه تجار قزوین حجره های خود را بستند و در تلگرافخانه پناهنده شدند، اما پناهندگان خود میگفتند که میدانند این امر هم فایده ای در بر ندارد. تجار به مقامات مسئول در تهران تلگراف کردند و خاطرنشان نمودند مردم قزوین و تجار از تهران مأیوس شده اند، به همین دلیل تکلیف خود را نمیدانند. تجار نوشتند اگر این یأس ادامه یابد، بیم آن میرود که مردم «ملتجی به قونسول انگلیس آن هم به انگشت کارکنان آنان [گردند]؛ یا در بانک انگلیس پناهنده شوند.»(۲)

در اوایل سال ۱۲۹۷ در قزوین گندم خرواری یکصد و سی تومان شد، یعنی حداقل حدود بیست برابر قیمت معمول. جو خرواری یکصد تومان و حتی محصول بی ارزشی مثل ارزن خرواری شصت و هفت تومان به فروش می رفت، بالاتر اینکه حبوبات مثل نخود و لوبیا خرواری صد تومان شده بود. مردم گرسنه الموت به تنکابن می رفتند تا برنج خریداری کنند، اما مأمورین دولتی حمل برنج را قدغن کرده بودند، «این مردم گرسنه دست خالی مراجعت می کنند، نفرین و ناسزا می گویند.»(۳) در شهر قزوین که از مهم ترین مناطق کشاورزی ایران بوده و هست، مردم از گرسنگی جان می دادند. بنا به گزارش های شاهدان عینی «توی کوچه و خیابان نفوس زکیه از گرسنگی نیمه جان و جان داده افتاده است.» مرض وبا و حصبه هم به نوبه خود مردم را درو می کرد، کسانی که زنده مانده بودند همه رنگ پریده، چهره ها زرد، بدن ها تکیده و نحیف و گردن ها بسیار باریک شده بود، مردم حتی نای راه رفتن نداشتند. در بسیاری از مناطق حال و روز مردم از این هم بدتر بود، اغلب

۱- زبان آزاد، ش۱۲، پنج شنبه ۱۱ ذی قعده ۱۳۳۵، ۳۰ اوت ۱۹۱۷، «بدبخت قزوین.»

۲- همان، ش۱۴، سه شنبه ۱۶ ذی قعده ۱۳۳۵، ۴ سپتامبر ۱۹۱۷، «روس ها در قزوین.»

۳- عین السلطنه، ج۷، ص۵۲۱۱.

مردم گرسنه و در حال غش و ضعف بودند، «بدتر از همه درویشعلی همدانی با برادرش، پسرش، زن و بچه اینجا [الموت] آمدهاند، لوت، عریان... این آدم کاسب بود همه ساله متاع می آورد، بعد پوست خریداری می کرد. حالیه این قسم شده. می گوید روس ها تمام مال ما و اهل آبادی ما را بردند.»(۱)

در ولایت معمور و سبز و خرم مازندران، همه جا خشکی بود، همه جا کمبود آب نگرانی جدّی ایجاد کرد، روز به روز بر نرخ اجناس و امتعه افزوده می شد. مصیبت بزرگ تر روس ها بودند، آنها از هر نقطه ای که توانستند غله و برنج جمع آوری کردند و به روسیه حمل نمودند. این وضع باعث شد مردم بیچاره به ویژه در مناطق شمالی کشور به فقر و افلاسی وصف ناپذیر مبتلا شوند. دیگر اینکه در آمل آتش سوزی مهیبی روی داد که خانه و کاشانه مردم را ویران ساخت، ده هزار تن بی خانمان بیرون شهر گرسنه و عریان جمع شده و منتظر کمک دولت مرکزی بودند. دویست هزار کیسه برنج و مقدار معتنابهی مال التجاره و اثاث البیت آنها طعمه آتش گردید.(۲) انگلیسی ها وعده دادند به نیروهای نظامی خود دستور داده اند در این شرایط غلات ایران را جمع آوری و احتکار نکنند، نیز قول دادند در رفع بحران به دولت ایران کمک کنند تا خاطر مردم آسوده باشد. این نکته خود مبین این موضوع است که انگلیسی ها در احتکار غلات و شیوع قحطی در سراسر کشور نقش مهمی داشته اند.

در گیلان وضع بهتر بود، میرزاکوچک خان جنگلی که مانع ورود بیگانه به گیلان می شد، خدمات بزرگی به مردم این منطقه انجام داد، گیلان یکی از مهم ترین نقاطی است که هیچ گزارشی از قحطی در آن مخابره نشده است. به دستور میرزا، دویست خروار برنج از رشت به تهران ارسال کردند تا توسط معین الوزاره یعنی حسین خان علاء بین مردم تقسیم شود. نیز میرزا مساعدت کامل کرد تا چهار هزار خروار برنج خریداری شده توسط دولت، در اسرع وقت به تهران فرستاده شود.(۳)

کرمانشاه از دیگر نواحی غرب کشور بود که از جنگ و قحطی بزرگ به شدت آسیب دید. به گزارش حکومت کرمانشاه، چون اتباع خارجه و کنترات چی های

۱- همان، ص۵۲۲۷.

۲- همان، ج۶، ص۴۷۷۷.

۳- ستاره ایران، ش۱۱۴، سه شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «فتوت و مردانگی.»

روسیه غله را انبار نموده بودند، اهالی به جهت کمی جنس در عسرت زندگی می کردند. مجلسی برای بررسی بحران در دارالحکومه متشکل از کارگزار و سایر مأمورین دولت، علما، اعیان، تجار و اصناف با حضور کنسول های روس و انگلیس تشکیل گردید. مذاکرات حول این موضوع بود که کنسول های روس و انگلیس مانع از احتکار غله توسط مأمورین خود شوند. آنان قول دادند تا در این زمینه اقدامات مساعد انجام دهند، ضمناً قرار شد برای خرید غله از لرستان سی هزار تومان جمع آوری نمایند و مأموری را برای خرید جنس به آن ولایت بفرستند. در همان جلسه مقرر گردید دو کمیسیون برای مبارزه با بحران غله وارد کار شود: یک کمیسیون پول و اعانه جمع کند و کمیسیون دیگر انبارهای محتکرین را شناسایی و مصادره نماید. این کمیسیون، همچنین وظیفه داشت غله را بین خبازها توزیع کند.(۱)

همزمان در اصفهان آذوقه نایاب بود، در این شهر بلوایی به پا شد. در اصفهان برادران کازرونی که تجار معتبر این شهر بودند، شروع به توزیع نان بین مردم کردند. این برادران فرزندان محمدحسین کازرونی بودند، حاج محمدحسین کازرونی معروف به حاجی کاکا حسین ساکن اصفهان از تجار معروف آنجا بلکه ایران بود. شرکت مسعودیه و شرکت اسلامیه و کارخانه بافندگی کازرونی در اصفهان از تأسیسات او به شمار می آمد. آقامیرزامحمود کازرونی همراه با برادرانش یعنی میرزاابوالقاسم و میرزامحمدعلی کازرونی روزی یک خروار نان به تهی دستان میدادند. اینان «دست از تجارت و کارهای خود کشیده از صبح تا چهار ساعت از شب گذشته دامن بر کمر زده پشت دکان نانوایی ایستاده، بلیط از فقرا گرفته و نان مجانی میدهند.»(۲) در کرمان، خراسان، یزد، آذربایجان و خود تهران و توابع، کار روز به روز دشوارتر می شد،(۳) هیچ امیدی به آینده وجود نداشت.

در نواحی مرکزی ایران مثل اراک، گلپایگان، خوانسار و کاشان وضعیت مشابهی وجود داشت. به عبارت بهتر هر جا پای قشون انگلیس و روس رسید، امان مردم بریده شد. قشون روسی مقیم اراک، از مردم محروم چهار هزار خروار غله خواستند،

۱- رعد، سال دهم، ش۲۱، سه شنبه ۲۵ صفر ۱۳۳۶، ۱۹ قوس ۱۲۹۵، «در ولایات.»

۲- نوبهار، سال ششم، ش۸۶، پنج شنبه سوّم ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «اوضاع اصفهان.»

۳- عین السلطنه، ج۷، ص۴۹۷۲.

در گلپایگـان این میزان تهیه شـد، اما روس ها بـدون پرداخت قیمت؛ جنس را بردنـد. خبر میرسـید که مجـدداً «قشون روس از انبارهای غله گلپایگان جنس می برنـد و به هیـچ وجه قیمت آن را هم تأدیه نمی نمایند!»(۱) در همین حال خبر میرسـید قشون روسـیه، وارد زنجان شده اند، در این شـهر هم مثل سایر شـهرهای ایران، غلات و آذوقه کمیاب شده بود؛ بالاتر اینکه در اغلب موارد، غلات نایاب و جغد قحطی بر فراز سـر مردم به پرواز در آمده بود. مردم که خود با درد بی درمان خویش به هر طریقی زندگی را میگذرانیدند، اینک با اعلان خبر ورود قشون روس به شـهرشان به شدت وحشتزده شدند،(۲) آنان مضطربانه به این میاندیشیدند که با آن وضع فلاکت و افلاس، چگونه باید غلّه مورد نیاز روس ها را تأمین نمایند؟

در زنجان زنان گرسنه به دارالحکومه مراجعه کردند، اما مشاهده کردند در بسته است. زنان در دارالحکومه را سنگسار نمودند و سـپس به خـانه فردی به نـام حاجی سـیدنعمت مراجعه کردنـد، آنان خانه این مرد را به آتش کشـیدند و مردی به نام حاجی مهـدی تاجر را که آرد به رشت حمل می کرد کتک زدند که «بنابر گزارش های واصـله مشـرف به موت است.» این مرد را به خانه حاجی سـیدمحمدآقای مجتهد بردند، در آنجا از او قبض یکصد خروار گندم را گرفتند و رهایش کردند. والی شـهر قول داد مسئله نان مردم را شش روزه حل کند و این مهم را سامان دهی نماید.(۳) او از مردم خواست دکان های خود را بگشایند، در همین اوضاع و احوال «آقا مشهدی حسن حلاج رنجبر نطقی علمی و اجتماعی دائر بر مرام و روش دمکراسی و تهییج عموم به مناسـبت این مرام» در مسـجد شاه ایراد کرد! نیز سـیدمحمد تدین «نطق بلیغی که حاوی اصول عقاید اسـلامی و مطابقه آن با مرام دمکراسی بود، بیان فرمود.»

امـا درست زیر همـان خبر آمـده بود: «به قرار اطلاعـات واصـله مسـئله کمیـابی غله از نقـاط، اسـباب زحمت برای اهالی فراهم نموده؛ در یزد و قزوین و کاشان و سـمنان اغلب دکاکین بسـته شده اهالی بی اندازه مضطرب میباشند و آنچه خبر می رسد بیم اغتشاش از این جهت میرود.» بعد از این خبر، گزارش مشابهی از کرمانشاه رسیده

۱- زبان آزاد، ش۱۴، ۱۶ ذی قعده ۱۳۳۵، ۴ سپتامبر ۱۹۱۷، «راجع به جنس برای قشون روس.»

۲- همان، «ورود قشون روس به زنجان.»

۳- همان، ش۱۸، پنج شنبه ۲۵ ذی قعده ۱۳۳۵، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «سختی امر نان در زنجان.»

بود، در این گزارش هم ذکر شد که وضع نان در کرمانشاه بی اندازه وخیم و جان و مال و ناموس مردم در خطر قرار دارد، کسب مردم به احتمال قریب به یقین تعطیل خواهد گردید، در ساوه هم مردم در تلگرافخانه اجتماع کردند و به واسطه گرانی نان سر و صدا به راه انداختند.(۱)

گرسنگی در یزد هم بیداد میکرد، تجار یزدی مقداری جنس از کرمان و رفسنجان خریداری کردند تا آن را برای کمک به مردم به یزد حمل نمایند. حاکم کرمان «صلاح ندیده که جنس خریداری خود یزدی ها برای تأمین حیات اهالی گرسنه یزد حمل شود.» تجار یزدی قصد داشتند دوازده هزار خروار غله خریداری نمایند، اما مسئولین شهر کرمان اجازه ندادند، تجار راضی شدند حد اکثر سه تا چهار هزار خروار خریداری کنند، باز هم مخالفت شد؛ بالاخره دولت دستور داد یک هزار خروار غله به یزد حمل گردد، اما باز هم اجازه ندادند.(۲)

از آن سوی در یزد به واسطه کمی غله، گرانی بیداد می کرد، در این ولایت بارانی نمی بارید و اوضاع جوّی نشان می داد به این زودی ها خبری از نزولات جوی نخواهد بود. مردم نگران بودند و اضطراب از سر و روی آنان می بارید.(۳) در سمنان از اوّل طلوع آفتاب لا ینقطع عموم مردم به تلگرافخانه سرازیر شدند و «ناله الجوع الجوع» آنها به آسمان می رفت. بنا بر یک گزارش تلگرافی «تمام دکاکین بسته شده، عمل خبازخانه هم رشته آن گسیخته شده، هنگامه غریبی است. علما و تجار و اعیان تماماً تلگرافخانه هستند، آن قدر فریاد یا محمد[ص] بلند است که ممکن نیست کار کرد، خوبست توجه عاجلی برای این اهالی بشود.»(۴) به والی کرمان دستور داده شده بود به تجار یزدی اجازه دهد برای نجات مردم یزد از گرسنگی، غله حمل کنند. والی به وزیر داخله تلگراف کرد که محصول کرمان آفت دارد و حمل آن غیرممکن است.(۵) مشاهده می کنیم که در این ایام کرمان هم با مشکل قحطی مواجه نبود، البته

ص:۲۰۰

۱- همان، ش۱۸، پنج شنبه ۲۵ ذی قعده ۱۳۳۵، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «سختی آذوقه در ولایات.»

۲- نوبهار، سال ششم، ش۶۳، سه شنبه ۴ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷، «راجع به حمل جنس برای یزد.»

۳- همان، «یزد.»

۴- همان، «تلگرافات داخله.»

۵- زبان آزاد، ش۳، پنج شنبه ۲۰ شوال ۱۳۳۵، ۱۹ اوت ۱۹۱۷، «تلگراف از کرمان.»

خود شـهر کرمان. دلیل امر واضح است: این زمان در این شـهر سر پرسی سایکس زندگی می کرد که تشکیلات پلیس جنوب را راه اندازی کرد، نیز کرمان کلید رسـیدن به سیستان بود؛ سیسـتان هم دروازه رویایی هند. به عبارت بهتر در کرمان هم خود انگلیسـی ها برای جلوگیری از شورش مردم مانع تعمیق قحطی شدند. در این شهر همان طور که دیدیم هزاران خروار غله انبار شـده بود امـا مردم منـاطق همجوار مثـل یزد، از گرسـنگی می مردنـد. لیکن این امر هم مقطعی بود، درست به هنگـام انقلاـب روسیه و درست زمانی که معلوم شده بود روس ها از ایران رفتنی هستند، کرمان هم به وضعیت سایر شهرهای کشور مبتلا شد.

عین السلطنه به نقل از روزنامه رعد می نویسد:

قحط و غلا در تمام مملکت حکمفرماست. مسـلمانان و ودایع الهی از گرسـنگی تلف می شونـد. در شـهر قم روزی پنجاه نفر عجالتاً تلف می شود. در همدان سی هزار نفر فقیر اسم نویسی شده است. در طهران خبرنگار رعد به چشم دیده که جمعی زن و پیرمرد از سـلاخ خـانه خون گوسـفند برای تغـذیه خود و اطفالشـان می برنـد. شتر مردهـای در خنـدق افتاده بوده گوشت و پوست حتی اسـتخوان هـای آن را مردم شـبانه برای خود برده انـد. رعـد می نویسـد با یک نفر از دمکرات های جـدّی ملاقات کردم و گفتم این چه ترتیب است که شـما و رئیس کمیته آقای مخبرالسلطنه رفتار می کنید. گفت من چند مرتبه به آنها گفتم که داخل عمل نان نشویـد از عهده مخبرالسـلطنه خارج است، قبول نکرده مرا مردود نمودند. حتی صـفت ارتجاع به من دادند. حالیه به این ترتیب است که می بینیـد. می گویند دولت دو کرور تا حال برای نان پول داده و هیچ تفاوتی به حال مردم نکرده است.(۱)

آری! این کرورها به جیب کسانی سـرازیر می شد که بی رحمانه قتل عام مردم گرسنه را نظاره می کردند، اما جنازه های آنان را پلکان ثروتمند شدن خود قرار دادند. پولی که برای رفع گرسنگی مردم اختصاص داشت حیف و میل می شد و در این حال هیچ فریادرسـی نبود. سال ۱۳۳۶ ریاست ارزاق تهران با مخبر السـلطنه هـدایت بود، روزنامه رعـد وضـعیت نان تهران و اتلاف نفوس پایتخت را کار حزب دمکرات

۱- عین السلطنه، ج۷، صص ۵۱۱۲-۵۱۱۱.

می دانست که می گفت ریاست آنها با هدایت است. در مقاله ای با عنوان «دمکرات ها بخوانند» نوشت در این هفته پنجاه و یک نفر از گرسنگی در تهران مردند، در محبس نظمیه تهران چهارصد و پنجاه نفر محبوسند و اطفالی وجود دارند که والدینشان معلوم نیست و در محبس به سر می برند. اکثر این افراد هنوز محاکمه نشده اند و تقصیر یا بی گناهی آنان اثبات نشده است.(۱)

خراسان در زمره دیگر ولایاتی بود که در آتش بیداد و قحطی می سوخت. در اواسط ذی قعده سال ۱۳۳۵، نامه ای با امضای عبدالحسین خراسانی به روزنامه زبان آزاد رسید، در این نامه آمده بود: «خراسان در آتش قحطی، وبا، عدم امنیت می سوزد. هر یک از این علل منفرداً برای تهییج افکار و منقلب کردن یک مردمان مطیع تری کافی است. فقط نظم دوستی خراسان است که باعث تحمل بدبختی شده است.» از آن سوی زبان آزاد به نقل از روزنامه بهار چاپ خراسان نوشت: «عده ای اهالی ستمدیده قوچان که [حاکم] ایالت به عرض آنها نرسیده بود، به صحن امام [رضا (ع)] پناه آورده و نفط روی خود ریخته و آتش زده اند و مردم جمع شده آنها را نیم سوخته خلاص کرده اند، این است حال خراسان...»(۲) در مشهد دکان های خبازی به دلیل قحطی بسته شدند، جمعیت گرسنه در کنار خبازی ها تجمع کردند و فریاد و فغانشان به هوا رفت، احتمال بروز شورش هر لحظه در شهر قوت میگرفت. وزارت داخله به وزارت مالیه نوشت برای جلوگیری از تعمیق بحران هر چه سریعتر غلات به این منطقه ارسال گردد.(۳)

در ساوه قریب چهار هزار نفر به اداره های مختلف دولتی ریختند و به قول گزارشگران «فریادشان از بی نانی بلند است و به نان جو محتاجند.»(۴) از منجیل خبر می رسید مأمورین مخصوص روسیه به طارم رفتهاند و مشغول جمع آوری غلات هستند. آنان مقادیر فراوانی گندم و جو را به طرف زنجان برده و در آنجا انبار نموده بودند.(۵)

۱- همان، ج۷، ص۵۰۵۷؛ به نقل از رعد.

۲- زبان آزاد، ش۱۶، یکشنبه ۲۱ ذی قعده ۱۳۳۵، ۹ سپتامبر ۱۹۱۷، «خراسان میسوزد.»

۳- همان، ش۵، دوشنبه ۲۵ شوال ۱۳۳۵، ۱۴ اوت ۱۹۱۷، «سختی نان در مشهد.»

۴- همان، ش۲۰، سلخ ذی قعده ۱۳۳۵، ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۰، «در ساوه.»

۵- همان، ش۱۸، پنج شنبه ۲۵ ذی قعده ۱۳۳۵، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «احتکار از طرف نظامیان.»

از مرداد سال ۱۲۹۶ به تدریج مردم در برابر خبازخانه ها تجمع کردنـد، به گزارش روزنامه نوبهار مردم پنـج شـش ساعت در مقابـل نانواییهای سـنگک معطل می شدنـد و دست آخر هم بـدون نان به خانه می رفتنـد. فقرای تهران و کسانی که به طبقات فرودست اجتماع تعلق داشـتند، جلو نانواییهایی که نان جو می فروختند صف می کشیدند، اما باز هم چیزی به دست آنان نمی رسید. این موضوعی شگفت انگیز بود، زیرا مرداد ماه فصل برداشت محصول گندم و سایر غلات بود، پس چرا وضعیت به این شکل درآمـده بود؟ بخشـی از موضوع مربوط به فقدان بارندگی زمسـتان سال ۱۲۹۵ می شـد، امـا واقعیت امر این بود که این موضـوع حـداقل در تهران نبایـد به این سـهولت تـأثیر مخرب بر جـای گـذارد، تهران هرگز تـا کنون وضـعیتی به این شـکل را مشاهده نکرده و به خود ندیده بود.

شوال سال ۱۳۳۵ مطابق با تیر و مردادماه سال ۱۲۹۶، ابتدا اخبار نگران کننده تری در مورد مسئله نان از سراسر کشور به گوش می رسـید. نان روز به روز کمتر می شد، این موضوع اسباب زحمات فراوانی برای مردم فراهم ساخت، «فقرای بیچاره با نهایت سختی گـذران می نماینـد و با اینکه از طرف بعضـی ها پیشـنهادهایی راجع به اداره کردن امر نان و تنزل قیمت آن شده است، مقامـات مربوطه توجهی ننموده و معلوم نیست برای آسایش اهالی چه تصـمیمی اتخاذ خواهنـد نمود.»(۱) در حـالی که در آن روزها گندم به اندازه کافی وارد شـهر تهران می شد، اما برخی از ملاکین و خبازها گندم را احتکار کرده «منافع عمده را برای خود پیش بینی نموده انـد.» دولت نتوانست برای جلوگیری از حرکات ضد انسانی خبازها و محتکرین اقدامی صورت دهد؛ در نتیجه موضوع نان به مشکلی لاینحل مبـدل گردیده و روز به روز سـخت تر می شد، درست در این وضـعیت مردم از صـبح تا ظهر و از ظهر تـا شب مقابل نانوایی ها تجمع می کردند(۲) به امیـد اینکه نانی به دست آورند و به خانه برند، اما همیشه ناکام می ماندنـد. در عین حال گزارش می رسـید که همه روزه از شـهرها و ولایات دیگر هم تلگراف های نگران کننـده می رسـد، همه این تلگراف ها یک مضمون داشت: قحطی.

ص:۲۰۳

۱- نوبهار، ش۱۹، سه شنبه ۱۱ شوال ۱۳۳۵، ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۷، «امر نان.»

۲- همان، یکشنبه ۹ شوال ۱۳۳۵، ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۷، «نان گران و کمیاب شد.»

از سرزمین آذربایجان و اردبیل گرفته تا فارس و کرمان و یزد و خراسان؛ خبر اصلی قحطی بود. به طور مثال گزارش می رسید:

خراسان بدبخت پنج ماه است سختی آتیه خود را پیش بینی کرده و تلگرافات عدیده به دولت مخابره نمود و تقاضا کرد که گندم دولتی را به خود رعیت بفروشند... هنوز از ولایت خراسان فریاد استغاثه بلند است. در عین حال از تمام سرحدات ایران جنس به خارج حمل می شود و محتکرین سفله نیز در هر محل حتی در تهران به احتکار مشغول و ادارهای که بتواند در امر آذوقه عمومی ایران بالاختصاص نظری داشته باشد موجود نیست.(۱)

در تبریز هم قحطی بیداد میکرد، برنج خرواری هزار تومان و یک من ده تومان شده بود که با معیارهای زندگی آن زمان بسیار سرسام آور تلقی میشد. روسیه درگیر مسائل داخلی خود بود و محصولی از آنجا به آذربایجان نمیرسید، از آن سوی «از طرف طهران هم که انگلیسی ها نمیگذارند آذوقه به سرمنزل تبریز از این طرف برود(۲)»؛ نتیجه مرگ و میر دهشتناکی بود که هر روز از مردم قربانی میگرفت. در ارومیه مردم هر روز از گرسنگی میمردند، «سی هزار اشرار» از هیچ گونه قتل و غارت مردم فلک زده خودداری نمیکردند، قشون روس با این راهزنان همراه و رعیت بیچاره متواری بود. تقاضا شده بود دولت مرکزی ده هزار خروار غله برای نجات مردم از گرسنگی به آنجا فرستد، پنج هزار خروار را مطابق نرخ معمول بفروشند و نصف دیگر را به رایگان بین فقرا توزیع نمایند.(۳)

وضع کمبود ارزاق و قحطی در ارومیه دست کمی از سایر شهرهای ایران نداشت. طبق گزارش های واصله به مطبوعات، وضع شهر بسیار اسفناک و رقت انگیز بود. گفته میشد «سختی ارزاق و قحطی بعلاوه گرسنگی به حدی مستولی شده که از قرار راپورت، روزی نیست چندین نفر از گرسنگی تلف نشوند.»(۴) این وضعیت اسفناک توسط محمدحسن نظم السلطنه افشار ارومی هم گزارش شد، او نیمی از

۱- همان، ش۲۰، پنج شنبه ۱۳ شوال ۱۳۳۵، ۲ اوت ۱۹۱۷، «مسائل جاریه.»

۲- همان، ص ۵۸۱.

۳- زبان آزاد، ش۳، پنج شنبه ۲۰ شوال ۱۳۳۵، ۱۹ اوت ۱۹۱۷، «غله برای ارومیه.»

۴- نوبهار، سال ششم، ش۶۱، پنج شنبه ۲۸ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷، «ارومیه.»

حقوق خود را برای کمک به مردم فلک زده اختصاص داد، این موضوع با عنوان «بذل نصف حقوق» در روزنامه زبان آزاد منتشر شد.

همچنین در ارومیه آفات و خسارات وارده بر مردم باعث شد بازاریان و تجار و اصناف و کسبه از هستی ساقط شوند، این معضل به روستاها هم سرایت کرد، «اهالی فلک زده در کمال عسرت و پریشانی و در ماه رمضان روزها که روزه بودند و برای شب؛ نان خالی هم پیدا نمیکردند.»(۱)

در اوایل سال ۱۳۳۶ قمری مصادف با نوامبر ۱۹۱۷ و آبان ماه ۱۲۹۶ از تبریز خبر میرسید این شهر از حالت طبیعی خود خارج شده است و «پیداست که دستهای نامبارکی در کار آشفتگی آن ایالت داخل است. محرک کیست و مقصودش چیست؟ هنوز به ثبوت نرسیده، ولی تا این اندازه میتوان تخمین نمود که از یک ماه و نیم به این طرف پس از ورود بعضی عناصر بدان ناحیه یک حالت ناشایستهای در اینجا پدیدار شده است! بعضی عناصر مخفیاً به نام شعبه کمیته مجازات آن شهر از اهالی شهر و مردم متفرقه بدون یک پرنسیپ و اساس حزبی مجتمع و شروع به قتل اشخاص نموده و در ظرف چند هفته متجاوز از شش هفت نفر را به اقسام مختلفه به قتل رسانیده و از طرف نظمیه و حکومت آنجا نیز اقدام روشن به عمل نیامده است.»(۲)

معضل نان ایران ریشه ای هم در خیانت های برخی سران قبایل و عشایر داشت. با این که وزارت مالیه دستور داده بود غلات به خارج کشور حمل نشود، خوانین ماکو اقدام به صدور گندم ایران به روسیه می کردند. آنها مأمورین گمرک را تهدید و یا تطمیع کرده و کار خود را انجام می دادند، در رأس همه اینان اقبال السلطنه ماکویی قرار داشت، به وی دستور داده شد تصمیم دولت را محترم شمارد و از حمل غله به خارج کشور خودداری کند.(۳) به دلیل اقداماتی از این دست، همراه با تجاوزطلبی های روس و عثمانی و آلمان، وضعیت مناطق غربی ایران به شدت بحرانی شد. به واقع از رمضان سال ۱۳۳۶ مطابق با سیزدهم سرطان ۱۲۹۷ وضعیت به وخامت گرائیده

۱- زبان آزاد، ش۱۲، پنج شنبه ۱۱ ذی قعده ۱۳۳۵، ۳۰ اوت ۱۹۱۷، «در تبریز.»

۲- نوبهار، سال ششم، ش۶۱، پنج شنبه ۲۸ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۱۵ نوامبر ۱۹۱۷، «تبریز.»

۳- رعد، سال دهم، ش۱۲۱، ۵ ذی حجه ۱۳۳۷، ۱ سپتامبر ۱۹۱۹، «جلوگیری از حمل غله.»

بود: «هیچ چیز برای خوردن نداریم. من همچو رمضانی در عمرم ندیده بودم که افطار و سحری هیچ نباشد و گرسنه بلند شویم. اصلاً میوه هم کم است.»(۱) با اینکه در این دوره در برخی مقاطع ارزاق و به ویژه گندم فراوان بود، اما از دکان های نانوایی فقط صدای ضجه مردم شنیده میشد. مردم از گرسنگی رمق راه رفتن نداشتند، «زن ها و اطفال در کوچه ها از بی نانی و بی چیزی [می میرند و این مطلب] دل هر قسی القلبی را آب میکند.»(۲) با اینکه هر از چند گاهی مقداری گندم به نانواییها داده میشد و آنها هم البته نانی به دست مردم میدادند، اما در سراسر این دوره نانواییها بسیار شلوغ بود؛ هیچ گاه نانوایی ها از جمعیت انبوه خالی نشد. وضعیت تهران هم بیش از جاهای دیگر رقت بار بود.

روزنامه نوبهار وضعیت کشور را در این مقطع تاریخی این گونه گزارش داد:

احوال عمومیه چندان خوش نیست، اخبار ناهنجار از همه طرف می رسد، تأثیرات نفوذ خارجی، لاابالیگری هیأت های حکومت، عدم مساعدت طبیعت و خشکسالیهای عمومی، ملخ خوارگی، حمل جنس از هر سو به خارجه، جور و اعتساف حکام، تجاوز راهزنان، مسدود شدن طرق تجارت از خارج و داخل، اینها همه با وجود عساکر اجنبی در قطعات مملکت و تجاوزات آنها و عدم مراعات نظم و دیسیپلین قشون روس توأم شده و یک سال پر خوف و خطری را بر سنین حیات تیره ما علاوه می نماید. گرسنگی و فقر چیزی نیست که بتوان آن را جزو سایر بدبختیها تحمل نمود و یا ملّت را به تحمل آن وادار ساخت، یک ملّت هر قدر فداکار و هر قدر بردبار باشد در برابر فقر و احتیاج نمی تواند تسلیم نشود.(۳)

در ماه های تیر و مرداد سال ۱۲۹۶ بحران ایران شدت یافت. با اینکه در روسیه انقلابی به وقوع پیوسته و تزار از قدرت خلع شده و کرنسکی زمامدار امور گردیده بود، اما قشون روس از وحشیگری های همیشگی خود دریغ نمی کردند. کشور همچنان آماج حملات آنها بود و مردم فقیر ایران قربانی تهاجمات بلاوقفه روس ها بودند، مسئله این بود که روسیه در آستانه خروج نیروهایش از کشور بود؛ اما

ص:۲۰۶

۱- عین السلطنه، ج۷، ص ۵۲۷۱.

۲- کمره ای، ج۱، ص ۴۷۴.

۳- نوبهار، سال ششم، ش۱، یکشنبه ۱۹ شعبان ۱۳۳۵، ۱۰ ژوئن ۱۹۱۶، «احوال عمومیه.»

سربازان این کشور حتی به هنگام خروج هم مردم ایران را مورد حملات خود قرار می دادند. در همین وضعیت بود که کمیته مجازات همچنان به عملیات خود ادامه می داد، جنگی روانی با توزیع شبنامه ها شکل گرفته بود که مردم را نسبت به آینده ناامید می کرد. همزمان فقر، قحطی، گرسنگی و سایه های وحشتناک مرگ و میر ناشی از این بحران؛ سیمای کشور به ویژه تهران را هر چه بیشتر کدر کرد. در این شرایط بود که بهار نسبت به وضعیت کشور باز هم هشدار داد.

بهار نوشت:

لازم نیست تکرار شود، نوحه نباید خواند بلکه در موقع خشم و فشار بدبختی باید فکر کرد و باز هم فکر کرد. قشون روس یا بالطبع یا با تحریک مشغول یغمای شهرهای ایران و تاراج بازارهای ما شده اند و بیم آن است که حوزه تاراجکاری آن اهریمنان توسعه یابد، درین هنگامه بدبختی، در ایران هم بحران مثل یک دیو سیاه، دندان های زرد گندیده خود را به ما نشان می دهد! کسی به فکر نیست! وزرا بیچاره اند! مردم بد اخلاق در فکر استفاده های شخصی و تنزل دیگرانند! فرزند وطن الحق که ناخلف و نالایق و شهر تهران مرکز فساد اخلاق و بدبختی مثل سیل از هر طرف به ما هجوم آورده است! روزگار ما چنین است! آیا شاه در چه خیال است؟ آیا شهنشاه ایران پسر اردشیر بابکان نمی داند در کشورش چه هنگامهای است؟ در خارج طهران، در این صحراهای بی سایبان و درین شهرهای بی صاحب، چه خبر است؟ این آتش ها از چه جا روشن شده است؟ از پطروگراد و یا از لندن؟ از برلن و یا از قسطنطنیه؟ خیر شاه می داند، ما هم می دانیم که از تهران...، دشمن در تهران است که نمی گذارد ما روی سعادت را زیارت کنیم، همیشه در تهران بوده و حالا هم در تهران است!(۱)

بعد از نگارش مقالاتی از این دست بود که شاه دستور داد نوبهار را توقیف کنند. بهار، شاه را متهم کرده بود از ابعاد دسیسه آگاه است، اما کوچک ترین حرکتی نمی کند.

در چنین اوضاع و احوالی بود که تنی چند به عنوان نمایندگان اصناف به دربار صاحبقرانیه رفتند و به عنوان کمبود نان تحصن اختیار کردند. از طرف دولت دو تن

۱- همان، ش۱۷، پنج شنبه ۶ شوال ۱۳۳۵، ۲۶ ژوئیه ۱۹۱۷، «مخاطرات قشون روس!»

آنان را احضار کردند و گفتند متحصنین تقاضای خود را بنویسند تا به کمیسیون ارزاق رود و دستور رسیدگی داده شود، اما این گروه دست از تحصن خود نکشیدند. در تهران «به تحریک و پول سفارت انگلیس اهالی طهران می خواستند برای نان بلوایی بکنند یا بروند صاحبقرانیه چادر زده متحصن شوند. به هزار ماجرا جلوگیری شد. به بعضی هم پول داده اند روضه خوانی می کنند.»(۱) بالاخره هم این امر محقق شد: «به تحریک انگلیسی ها انقلابی جهت نان در طهران روی داده مثل روسیه. انقلاب نان منجر به تغییر کابینه شد.» حسین صبا ترسناک از تغییر کابینه اینک از اتحاد نیروها حمایت می کرد.(۲) اینک قدرت به دست عین الدوله افتاد، کابینه از نیروهای بحران ساز خالی می شد و به جای آنها رجال معمر در وزارتخانه ها جای گرفتند: مستوفی الممالک وزیر مشاور، مشیرالدوله وزیر جنگ، علاء السلطنه وزیر خارجه، وثوق الدوله وزیر معارف، قوام السلطنه وزیر داخله، مخبرالسلطنه وزیر عدلیه، مؤتمن الملک وزیر فوائد عامه، امین الملک مرزبان وزیر پست و تلگراف و مشارالملک وزیر مالیه گردیدند: «چون در هر کابینه هم باید یک نفر طبیب باشد در این کابینه هم به جای حکیم الملک، دکتر اسماعیل خان امین الملک برقرار شده است. مملکت مریض است وزرای ما مریض تر، ناچار از عضویت طبیب هستند.»(۳) اما درست بعد از بیست و چهار ساعت بار دیگر بحران طلوع کرد. عین الدوله استعفا داد اما شاه آن را نپذیرفت. وزرا همه مشغول این فکر بودند که برای تهیه نان مردم چه باید کرد؟ نتیجه مذاکرات این بود که راهی نیست، در نتیجه همه استعفا دادند، «دردهای بی درمان ایران زیاد است. این حکایت قحطی هم مزید علت شده از هیچ نقطه هم نمی توانند تهیه روزی کنند. در تمام شهرهای ایران آدم از گرسنگی تلف می شود.»(۴) در تهران به آن بزرگی فقط سی باب دکان نانوایی باز بود، ده تای آنها دولتی و بیست تای دیگر به اختیار خود نانواها بود. عین السلطنه به نقل از میرزاعلی اکبرخان قزوینی از محبوسین باغشاه در زمان محمدعلی شاه که اخبار

۱- عین السلطنه، ج۶، ص ۴۸۹۹.

۲- همان، ج۷، ص ۴۹۴۱.

۳- همان، ص ۴۹۴۲.

۴- همان، ص ۴۹۴۲.

موثقی از تهران داشت نقل می کنـد در این شـهر، «قحط نان است و روزی اقلاً یکصـد نفر آدم از گرسـنگی تلف می شود در معابر و روز به روز هم در تزاید است. سایر ولایات هم قحط و غلا، اغتشاش، دزدی، سرقت حکمفرماست.»(۱)

به واقع دوره اوج قحطی زمـانی بود که دولت علاءـ السلطنه به جـای وثوق قـدرت را به دست گرفت، این دوره طلاـیی نفوذ گروه هـای مافیـایی در تشـکیلات اداری کشور بود. نیز این دوره مصـادف بود بـا ادامه عملیات کمیته مجازات. بالاخره دولت علاءـ السـلطنه اعلاـم داشـت مســئله گرانی ارزاق کـه نـتیجه عـدم بارنـدگی، خشـکسالی و سـن زدگی اسـت، از عمـده ترین دلمشـغولی های کابینه به شمار می آید. وی اعلام نمود برنج از مازندران وارد تهران می کند تا با بحران مقابله شود. از سویی به انبارداران گنـدم و جو گفته شـد محصول خود را به مردم عرضه نماینـد، اگر انبارداران به میل خود این کار را انجام دهنـد، دولت به قیمت عادلاـنه از آنان گنـدم و سایر غلات خریـداری خواهـد کرد، اما اگر دولت آنان را مجبور به گشودن انبارهای خود کند؛ بیش از خرواری سی تومان نخواهد داد.(۲)

۵. دست های پشت پرده بحران نان

وضـعیت نـان و قحطی بزرگی که تهران را روز به روز بیشتر مورد تهدیـد قرار می داد، بسـیار مشـکوک به نظر می رسـید، این وضع از نظر بسـیاری از دست اندرکاران دور نماند و به صـراحت به مصنوعی بودن بسیاری از تنش های کشور اشاره می شد. بدون تردید ملک الشـعرای بهار شـجاع ترین این افراد بود که می نوشت: «چه خبر است؟ امروزه دولت روزی دویست و چهل پنجـاه خروار گنـدم به خبازخـانه می دهـد و معـذالک کـار نان به درجه ای سـخت و خراب است که بـدبینی های ما را تا این درجه قـوت می دهـد، در صـورتی که میزان نـان روزانه تهران همه وقت کمـتر از این بـوده و هیـچ وقت نـان به این عسـرت و خرابی نبوده است!» بهار از دست اندرکاران می پرسـید این گندم ها، آردها و نان ها به کجا می رود، «کدامین دست است که گندم و

۱- همان، ص۴۹۵۷.

۲- زبان آزاد، ش۳۱، سه شنبه ۲۸ ذی حجه ۱۳۳۵، ۱۶ اکتبر ۱۹۱۷، «اخطاریه از طرف دولت.»

آرد را از دولت گرفته و در زیرزمین ها، انبارها برای تهیه مرگ سیاسی ما ذخیره و انبار می نماید؟»(۱) این نکته ای مهم بود که از دید بصیرت آمیز امثال بهار دور نمی ماند، او توضیح می داد تمام این بحران برای این است تا با مخالفین تسویه حساب سیاسی شود و کار ایران به اغتشاشی ختم گردد تا از درون آن با یک کودتا به هر چه میراث مشروطه است، پشت پا زده شود.

او نوشت وزرای کابینه علاء السلطنه خود بهتر میدانند که خبازها آردهای احتکارشده را به محتکرین می فروشند، به جای نان معمولی؛ نان قندی و روغنی تولید شده و انبار می گردد تا با گسترش قحطی به قیمت گرانتر به مردم گرسنه فروخته شود؛ آری دولت و وزرا این سناریو را خوانده اند اما شگفت اینکه درصدد برخورد با «این خائنین» برنمی آیند. بهار فریاد کشید:

اغفال تا کی؟ صبر و بردباری تا چند! و تا چه وقت باید مشتی مردم بدبخت فدای لاقیدی جمعی و آنتریک خائنانه جمعی دیگر شده و خانمان رعیت بر باد رود؟

او ادامه داد:

مگر نمیبینید که دشمنان مشروطیت و مجلس به وسیله نان، هوس داران دیکتاتوری و وزارت و غیره به وسیله نان، طرفداران نفوذ خارجه و بی پا کردن استقلال مملکت به وسیله نان و بالاخره تمام دزدان و شیادان و مفسدین بدین وسیله شب و روز مشغول دوندگی و احتکار و اغفال مقامات عالیه برآمده و می خواهند ازین راه انتخابات را معوق ساخته، کابینه را بی پا کرده، نفوذ خارجه را شدید نموده، افکار عمومی را به طرف هیجان و فساد سوق داده و بالنتیجه در آخر کار با دو لقمه نان عموم مردم را صید کرده و آخرین مقصود نامقدس و نابکارترین رولی(۲) را که یک بار در وسط بازی بر هم خورد، بار دیگر از سر گرفته و آن را در بالای تختگاه کیان و در پشت میز میرزاتقی خان امیر کبیر بدبختانه بازی کنند؟!(۳)

این نکات نشان دهنده این است که بهار در زمره معدود افرادی بود که پشت پرده

۱- همان.

۲- کذا: رل، نقش.

۳- همان، منظور بهار کمیته مجازات بود که به قول او می خواست در کشور کودتا کند اما موفق نشد، این بار به گمان او دست اندرکاران مرتبط با آن گروه، می خواستند از راه بحران نان شرایط را کودتایی کنند.

سیاستهای جاری کشور را کشف کرده و در صدد افشای آن بر آمده بود. اما همان طور که از مقاله پیداست بهار هم بناچار، از نوعی مصلحت اندیشی ناگزیر بود و یا در نشان دادن دست های پشت پرده از خود محافظه کاری نشان می داد. بهار در زمره نخستین افرادی بود که از شیادانی یاد کرد که نه به مشروطیت و الزامات آن وفادارند و نه به استقلال و تمامیت ارضی کشور. او بحران سازان را کسانی می دانست که سر در آخور بیگانه دارند و تلاش دارند به نام مشروطه، به نام آزادی و به نام هر آن چیزی که وجهی مثبت داشت و آنان به دروغ از آن دم می زدند، فاتحه مشروطه و آزادی را بخوانند و دیکتاتوری مورد نظر خود را بر کشور تحمیل نمایند. او کشف کرد که بحران سازان به عمد مردم را در قحطی و گرسنگی نگه می دارند، هر روز آشوبی به پا می کنند و کمیته مجازات و جوخه های ترور تشکیل می دهند تا روزی که مردم به کلی ناامید و مأیوس شدند، تیر خلاص را بر فرق مشروطه شلیک کنند و آنگاه دست از کارهای خود بردارند و سپس همین دو لقمه نان را به مردم اعطا کنند تا تودهها را مدیون خویش نمایند و خویشتن را عامل ثبات و آرامش و رونق اقتصادی معرفی سازند. او نشان داد هدف اصلی بحران سازان این است که در دربار و دولت نفوذی تام به دست آورند، به همین دلیل بهار دست اندرکاران دولت را نهیب داد که «چرا خود را به کوری می زنید و چرا دیده و دانسته به سکوت می گذرانید و برای چه دشمن را آن قدر مهلت داده و دلیر می کنید که فردا از عهده او نه شما و نه دیگران نتوانند برآمد؟!» او وضعیت آن دوره پرمخافت و مهابت را سنگلاخی دانست که باید با کفش آهنین در آن راه پیمود.

بهار در مقاله ای دیگر باز هم بصیرت و هوشیاری خود را در مورد تحولات آن زمان به نمایش گذاشت. او نوشت «یگانه شاهکار دشمنان بزرگ این کابینه و تمام کابینه های ملّی، امروزه احتکار گندم است که در تمام نقاط ایران بدین وسیله غلات و ارزاق عمومی احتکار شده و در یک روز معین برای بر هم زدن؛ چه مجلس، چه کابینه و چه هر چیزی که دلشان بخواهد، دو وسیله قوی یعنی هم درد و هم درمان در دست خودشان باشد؟!»(۱) به عبارتی بهار به بهترین وجه نشان داد مسئله قحطی

۱- زبان آزاد، ش۲۹، پنج شنبه ۲۳ ذی حجه ۱۳۳۵، ۱۱ اکتبر ۱۹۱۷، «کابوس غفلت!»

بحرانی است که دو وجه دارد: داخلی و خارجی. دشمنان داخلی و خارجی که با هم همسو و هم جهت هستند، مسئله بحران نان و قحطی را به وسیله ای برای تسلط بر کشور مبدل کرده اند. اینان در موقعی که کابینه مورد نظر آنان قدرت را به دست ندارد، از این عامل برای سقوط دولت استفاده می کنند؛ و وقتی خود قدرت را به دست گرفتند، بحران را به گونه ای حل می کنند تا نشان دهند کابینه های قبلی به دلیل ضعف و یا عمد بوده که نتوانستهاند موضوع نان مردم را حل نمایند؛ به عبارتی در هر موقعیتی اینان از این ابزار برای پیشبرد کار خود استفاده می کنند. البته بهار بارها توضیح داد که گروه یاد شده در صدد این هستند تا با بحرانی ساختن فضای کشور کودتایی سازمان دهند و بنیاد مشروطه و مشروطه خواهی را به باد فنا سپارند.

بهار نوشت زمانی در تهران قوهای ملّی تشکیل شد، به دلیل وجود آن نیرو، کلیه آزادی خواهان، تجار، بزرگان، شاهزادگان، دیپلمات ها، متنفذین و رؤسای عشایر با هم همکاری می کردند؛ به عبارت بهتر نوعی دولت مقتدر شکل گرفته بود که می توانست کشور را زیر چتر خود اداره کند. او توضیح داد این کابینه تحت ریاست وثوق الدوله تشکیل شده بود، در آن زمان شاه با دولت موافقت داشت. اندکی بعد انقلاب روسیه ظهور کرد، این انقلاب می توانست بزرگ ترین خدمت به مردم ایران باشد، زیرا یکی از قدرت های مهاجم دیرین که هیچ گاه به استقلال و تمامیت ارضی ایران اهمیتی نمی داد، از عرصه گیتی محو شده بود. نیز میدان مناسبی برای ظهور دمکراسی شکل گرفت؛ اما با وجود مهیا بودن کلیه ابزارها برای استقرار مشروطیت در ایران، این هم هرگز محقق نشد:

سبحان الله، یک کابینه ملّی در بحبوحه این یگانگی و تجمع قوی به روی کار آمده و می بایست ایران را مستخلص سازد، ولی چه شد که حالا آن قوی متشتت شده و مثل اینکه در میان آنها توپ بسته باشند، هر یک به طرفی و به سمتی رفته و بعضی از آن عوامل مستقیماً بر علیه یکدیگر کار کرده و زحمتی را که بایستی دشمنان این قوی متحمل شوند؛ ارکان این جمعیت خود متحمل می شوند؟(۱)

بهار توضیح داد بسیاری از افراد همدل، اینک با هم بد شده اند، روابط آنان از هم

ص:۲۱۲

۱- همان.

گسیخته است، روح معاضدت و همکاری جای خود را به کدورت و دشمنی داده است. اشخاصی که به شاه وفادارند از چشم او افتاده اند، «اینها از چیست! تمام از این است که دشمن بسی زیرک و هوشیار است و ما بس غافل و جهول و از آن نمره اشخاص هستیم که بدبختی و علل و چاره آن را می دانیم و باز آن را تقویت می کنیم!» به عبارتی بین دمکرات ها «دوئیت و عداوت» بروز کرده که این هم یکی از «شاهکارهایی بوده است که آنتریک چیان معروف و دشمنان بی اراده یا با اراده ملیون به کار برده و به هزاران وسایل خیلی مهمل میان جمعیت را به هم زده و قوای آنها [را] به توپ بستهاند؟» بهار نوشت شاید مشروطه طلبان و دمکرات ها، «مبداء فساد» را هم شناخته باشند، اما سئوال این است پس چرا مجدداً با هم متحد نمی شوند؟ بهار ادامه داد: «سلاسل و اغلال عادت و زنجیر غفلت و جهالت» را باید پاره کرد، «زنجیر روس از ما باز شده، ولی ما خودمان زنجیر غفلت و جهل را به خود آویخته و بر بدبختی خودمان ادامه داده ایم!»(۱) بهار نوشت روس ها هم می گویند گرسنهاند اما به نام آنان اموال ایرانی ها احتکار می شود و به قیمت گران به ایشان فروخته می شود. او از زبان روس ها خاطرنشان کرد بیایید بررسی نمایید و محتکرین را از اداره امور غلات دور کنید، ارزاق را بین مردم و قشون مستقر در قزوین توزیع نموده و کار را به انجام رسانید. توضیح داده شد دولت از مسئله بحران نان و دستهای پشت پرده آن مطلع است اما اداره ارزاق عمومی در این زمینه تفتیش لازم را انجام نمی دهد، بهار از دستهای مرموز انگلیسی ها در احتکار غلات سخن به میان آورد و نوشت «تدبیر مشئوم احتکار جنوب عنقریب در شمال هم سرایت خواهد کرد»، در آن روز به دلیل وخامت اوضاع مردم هیاهو به راه خواهند انداخت و روس ها بر شرارت خود خواهند افزود.(۲) لازم به یادآوری است، درست متعاقب انقلاب روسیه، انگلستان تلاش داشت راه خود را به سوی شمال کشور باز کند. بهار هشدار می داد اگر این امر محقق شود، همان قحطی که جنوب را به ستوه آورده است؛ گیلان را هم متلاشی خواهد ساخت.

۱- همان.

۲- همان.

نکته مهم این است که در احتکـار جنس مورد نیاز مردم، فقط این محتکرین داخلی نبودنـد که تیشه به ریشه کشور می زدنـد، بلکه انگلیسـی هـا بـا قـدرت تمام در ایجاد این مصـیبت بزرگ مـداخله داشـتند. روزنامه زبان آزاد نوشت به موجب اطلاعات متواتری که به اداره آن روزنـامه رسـیده است، مأمورین انگلیسـی چه مسـتقیم و چه به «دستیاری دلالان مظلمه»، مشـغول خرید جنس در جنوب کشور شـده و هر جا جنسـی می یابنـد، به قیمت گزاف می خرنـد و انبار می کننـد. اینان به هیـچ وجه رعایت حال فلاکت بار مردم را نمی کردند و کمی غله در آن حدود که باعث گرسنگی روز افزون مردم می شد، برای شان کوچک ترین اهمیتی نـداشت. این عملیـات بـاعث گرانی غله و سـختی ارزاق عمومی می شـد، این وضـعیت در اصـفهان، یزد، کرمان، فارس و سایر نقاط جنوبی کشور توسعه یافته و «تولید یک نوع وحشت برای اهالی بیچاره و بی بضاعت فراهم شده است.»(۱)

درست در این شـرایط و دقیقاً به هنگام تصدی علاء السلطنه به عنوان رئیس الوزرا، یعنی در ماه ذی حجه سال ۱۳۳۵ انتخابات تهران انجـام شـد. برخی از اعضای کمیسـیون انتخابات که روز هفتم شـعبان ۱۳۳۵ مطـابق با ۲۶ مه ۱۹۱۷ تشکیل شد، کسانی بودند که مخالف تشـکیل مجلس به شـمار می رفتند، اعضای این کمیسـیون عبارت بودند از: مسـتوفی الممالک، مشـیرالدوله، مؤتمن الملـک، محتشم السـلطنه، مسـتشارالدوله، حکیم الملک و ممتاز الـدوله.(۲) از بین اینـان به طـور قطع محتشم السـلطنه، مستشارالدوله و ممتازالدوله مخالف تشکیل مجلس بودند.

در شـهر بزرگی مثل تهران فقط توانسـتند سـیزده هزار تن را به پای صـندوق های رأی بکشاننـد. شـهر تهران در آن زمان «اقلاً یـک کرور جمعیت» داشـت، یعنی پانصـد هزار تـن. از ایـن جمعیـت بنـابر گزارش هـای رسـمی حـداقل ۱۸۶۰۰۰ تـن در اثر گرسنگی و بیماری های ناشی از آن در سال ۱۳۳۶ قمری بدرود حیات گفتند. خلاصه اینکه این انتخابات مشکلی بر مشکلات افزود: «انگلیس ها می گفتند عدم میل مردم به انعقاد مجلس از همین تعرفه گرفتن معلوم است. در حقیقت برای اهل

۱- همان، ش۲۳، ۷ ذی حجه ۱۳۳۵، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷، «خرید و احتکار جنس.»
۲- ایران در جنگ بزرگ، ص۴۱۴.

طهران و عـدم میـل آنهـا مسـتمسک خوبی به دست انگلیس هـا و مرتجعین افتـاد.» اکثریت نماینـدگان از آن دمکرات ها بود، گروه دمکرات هـای ضدتشـکیلی منحل شـد، از اعتـدالی ها تنها دو تن به نماینـدگی انتخاب شدنـد.(۱) به عبارت واضـح تر، انگلیس با برگزاری انتخابات ایران موافقت نداشت.

از آن سوی بـا اینکه دسایس بیگانگان، شـیادان داخلی و تهی بودن خزانه باعث بحران نان شـده بود، اما به قول برخی ناظرین، این معضـلات نمی توانست مـانع از اصـلاح امر شود. بهواقع تـأمین نـان تهران، موضوعی بود پیش پا افتاده، کابینه های بعـد از مشـروطه شایـد هیـچ گـاه از دغـدغه بحران نـان آسوده نبوده انـد، حتی از دوره فتحعلی شـاه قاجار این موضوع همیشه یکی از دلمشـغولی های حکومت ایران بود. دولت ها و حکومت ایران هیـچ گاه از زیر بار معضل یادشـده شانه تهی نکردند و تا آنجا که توانسـتند مانع از بروز قحطی شدنـد، هر چنـد در مواردی مثل قحطی بزرگ دوره سـپهسالار خطری جـدّی کشور را تهدید نمود؛ اما ابعاد فاجعه در این زمان بسـیار فراتر از آن چیزی می شد که به تصوّر می آمد. دولت های دوره مشروطه تمهیدات و اقـدامات لازم برای جلوگیری از قحطی را حـداقل در تهران اندیشـیده بودنـد، از جمله اینکه اعتبـاری در اختیـار قوام السـلطنه معاون وقت وزیر داخله قرار داده شـد، او هم بر همان اساس انبارهای دولتی را سـر و سامانی داد، بهواقع این انبارها در آسـتانه انباشـته شـدن از مایحتـاج مردم و قوت لا ـیموت اکثریت جمعیت تهران بود، کارها به مجاری طبیعی بازمی گشت؛ لیکن ناگاه وضع تغییر یافت.

بهار پرده ای دیگر از دست های نهان برای تولید وحشت در بین مردم را آشـکار کرد. او نوشت وقتی حاج محتشم السـلطنه به وزارت مالیه برگزیده شد، ورق برگشت. بهواقع وزیر به امور دیگر اشـتغال داشت، بی خبری و سوءتدبیر عامدانه او باعث شـد «آنتریـک هـای فراوان در امور انبـار و خبازخـانه هـا جریـان یـافت». وزارت مـالیه، اداره انبار و خبازخانه ها در تأمین نان مردم عامدانه سـستی کردند، وسایل حمل آذوقه به تهران مهیا نشد. «اطاق های وزارت خانه و اداره انبار و خبازخانه، مجمع آنتریک و نشر شبنامه شده و رئیس انبار دولت عوض اینکه در این موقع باریک سر خرمن یا راه کار را نشان

۱– عین السلطنه، صص۴۸۹۸ و ۴۹۰۵.

داده و کار کند و یا استعفا بدهد، بدبختانه» به دسته بندی پرداخت. به قول زبان آزاد، «آقای وزیر در روزهایی که بایستی در امور انبار و خبازخانه رسیدگی نموده و حساب انباردار را کشیده و او را به کار وادارد یا منفصل سازد، مشغول تفنن در شمیرانات یا روزه گرفتن و غش کردن در اطاق شهری وزارتخانه خود بوده و دولت نیز مثل اینکه بوذرجمهر را در رأس امور مالیه و انبار گذارده است، ابداً مهملی وزیر و خرابی اداره انبار را حس نکرده و یک باره در موقع برچیده شدن خرمن دیده شد که ذرهای گندم و جو در انبار موجود نیست و یک شتر یا قاطر برای حمل غلات خالصه و غیره در شهر وجود ندارد و حتی مستأجرین را نیز به واسطه بی تکلیفی از جمع آوری خرمن های خالصه مانع شده و از خرمن های مزبور شاید هنوز هم در بیابان ها موجود و دستخوش دزدی و نهب باشد!»(۱)

برای بسیاری از مطلعین جای شگفتی بود که چگونه وزیر مالیه نمی تواند از نزدیکی تهران غله به این شهر وارد کند: «عجبا! وزیر مالیهای که از هشت فرسنگی تهران نتواند غله دولت را وارد انبار کند، چطور می تواند از سرخس، ناصری(۲) و یا قصرشیرین خبر گرفته و در صورتی که وزیر مزبور از عملیات یک انباردار مقیم تهران تا این حد غافل و یا با او شرکت داشته باشد،(۳) چگونه قادر است که از حالات پیشکار مالیه کرمان یا اصفهان اطلاع داشته باشد؟» محتشم السلطنه پنج ماه بحرانی وزیر مالیه بود، دوره مسئولیت او دزدی، خرابکاری، عدم بصیرت، آنتریک و دسیسه به اوج خود رسید. دسایسی که هیچ گاه در آن مقیاس شکل نگرفته و بهواقع بی سابقه بود. تحولات این دوره نشان می داد شخص محتشم السلطنه در ایجاد بحران مصنوعی نان و مرگ و میر دهشتناک مردم بی گناه تهران دخیل بوده است، به عبارت بهتر بحث قحطی نان تهران به مراتب از نقش کسانی مثل کمال الوزاره فراتر می رود و دخالت شخص وزیر در این بحران جانسوز به خوبی قابل مشاهده و درک بوده است.

به یاد آوریم گروه ضدتشکیلی تا چه اندازه در راه تشکیل مجلس سنگ اندازی کرد، انتخابات مجلس در زیر طوفان بحران های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به

۱- زبان آزاد، ش۲۴، پنج شنبه ۹ ذی حجه ۱۳۳۵، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷، «ترمیم کابینه.»

۲- اهواز.

۳- این جملات نشان می دهد برخی اعضای هیأت دولت تعمداً در کار قحطی نان فعال بودند.

ویژه بحران نـان برگزار شـد؛ این گونه به نظر می رسـید که عاملین بحران تلاش داشـتند با این اقـدام یعنی ایجاد قحطی مانع از برگزاری انتخابات شونـد، اما انتخابات به هر نحو ممکن برگزار شـد. اینک درست به هنگامی که هیأت نظار مشـغول خوانـدن نتیجه آرای مردم بودند؛ گروه گروه از انسان های بی گناه در کوچه و خیابان از گرسنگی می مردند. مطبوعات نوشتند:

اینک در موقعی نظار مشـغول خواندن آرای وکلای تهرانند که مردم از گرسنگی دست و پا زده و مفسدین و مخالفین مجلس برای بر هم زدن اسـاس ملتی مـا که مجلس و انتخابـات در ضـمن آن مسـتتر است، در کـار تهیه وسایل و درنـدگیهای شـئامت کارانه بوده و هر روز نیرنگی به کار می برنـد و معلوم نیست با این وضع شـرب الیهود که سـستی و اهمال کاری بعضـی موجد آن است، بتوانیم انتخابات خوار و ورامین را نیز صورت بدهیم!

به واقع بـا سـقوط وثوق پیش بینی هـا و تحلیـل های بهار درست از آب درآمـد: در اوایل سال ۱۲۹۷ تصـمیم بر این شد تا در تهران برای تمشـیت وضع عمومی مردم، بلدیه یا همان شـهرداری تأسـیس کنند، امری که هرگز سر نگرفت و تا دوره حکومت نود روزه سیدضـیاء به تأخیر افتاد. علت اینکه دولت تصـمیم به تأسـیس شـهرداری گرفت این بود که هیأت دولت بخش عمده تلاش خود را معطوف به تهیه ارزاق برای مردم کرده بود، امـا بـا همه پولی که دولت داد نتیجه ای عایـد نشـد. از آن سوی «با همه اعانه گزافی که مردم دادند از فقرا پرسـتاری نشد. ناچار شدند بلدیه را در طهران دائر کنند و مشغول هستند. حالا آن، چه بلـدیه ای باشـد، بتواند یا نتواند معلوم نیست. اما از قرار دسـتوری کلی که به دست ماست از آن هم مشـکل کاری ساخته شود مگر محصول مثل سنوات گذشته باشد و ارزاق بالطبیعه وافر و ارزان شود.»(۱)

مـدت ها بعـد، روزنامه رعـد هم برای نخستین بار در نیمه های سال ۱۲۹۸ شمسـی، زمانی که وثوق الـدوله باز هم قدرت را به دست داشت و تب مخالفت با او بالا گرفته بود، مقاله ای مهم به رشـته تحریر درآورد که ضمن آن علل و عوامل اصلی بحران مواد غذایی و قحطی سال ۱۲۹۶ شمسی را توضیح می داد. به واقع آنچه باعث

۱- عین السلطنه، ج۷، صص۵۲۲۸-۵۲۲۷.

شد رعد بخشی از حقیقت را با تأخیر غیرقابل توجیه به اطلاع مردم برساند، کشاکشی بود که بر سر قرارداد ۱۹۱۹ در گرفت. سیدضیاء در این مقاله بسیار مهم نشان داد کسانی که اینک باز هم در صدد سرنگونی وثوق هستند، همانهایی اند که قحطی تهران و سراسر کشور را به وجود آوردند، کسانی که دشمنان خارجی را به کشور کشانیدند، بحران سازانی که آرامش را مصادف با خاتمه حیات خود تلقی می کنند، همانهایی که مانع از تشکیل مجلس می گردند و با نعل وارونه زدن همه را خائن تلقی می کنند، الّا دارودسته خویش را. در این موضع گیری ها ملک الشعرای بهار هم مقالات آتشینی به رشته تحریر در می آورد و نشان می داد چگونه این بحران سازان در پشت تأسیس کمیته مجازات بوده اند و در آدمکشی های آن تشکیلات نقشی مؤثر و غیر قابل انکار دارند و در برابر آن حوادث جنایتکارانه دارای مسئولیت هستند.

در مقاله رعد آمده بود همه فکر می کنند قحطی سال ۱۲۹۶، ناشی از خشکسالی و علت العلل بحران، کمبود نزولات جوّی بوده است، اما؛ «اساس آن فقط و فقط بی مبالاتی و سهل انگاری و تغافل اولیای امور وقت بوده، زیرا که در حمل مقدار جنس موجود در محل به واسطه منافع شخصی تعلل نموده، از دزدی های مستأجرین خالصه به هیچ وجه جلوگیری نکردند، چشم ها را روی هم گذارده وقعی به اداره نمودن امور مرجوعه نگذاشتند، هیچ بازخواستی از مأمورین خائن ننمودند و نتیجه این شد که برای اندوختن مبلغی فایده، خون هزاران مردم بدبخت به شیشه شد و احتکار یگانه وسیله تجارت قرار گرفت. محتکر جان دادن هم جنس خود را در کنار دیوار یا نزدیک درب مسجدی می دید و بدون اینکه حس ترحمی در او پیدا شود، هلاکت آن بیچاره را مایه ازدیاد ثروت خود می دانست، لهذا روز به روز بر ترقی جنس افزوده شد تا به خرواری صد و پنجاه و دویست تومان رسید و ملیون ها از بیت المال ملّت به هدر رفت، بدون آن که ذره ای تخفیف در قحطی داده شود. اداره ای به اسم خبازخانه با تابلو و اجزا لاتعد و لاتحصی موجود بود، آنارشی چنان همه را احاطه کرده بود که مأمورین اتصالاً برای نفع شخصی با یکدیگر در منازعه و دائماً مشغول آنتریک و دسیسه بودند.»(۱)

۱- رعد، سال یازدهم، ش۱۴۷، ۷ محرم ۱۳۳۸، ۱۳اکتبر ۱۹۱۹، «عملیات اداره ارزاق.» توجه داشته باشیم که این حملات متوجه محتشم السلطنه اسفندیاری است که در آن زمان وزارت مالیه را به عهده داشت.

به واقع رعد هم خیلی دیر موضع گیری کرد، علت این موضع گیری هم البته نه مسئله نان مردم، بلکه مناقشه ای بود که بر سر قرارداد ۱۹۱۹ صورت گرفت. در این مناقشه به طوری که خواهیم دید، گروه ضدتشکیلی به شدت علیه وثوق موضع گیری کردند، اینجا بود که رعد برای نشان دادن فجایع کسانی که ردای ملّت دوستی پوشیده بودند، دست به افشاگری دیرهنگام خود زد. رعد و شخص سیدضیاء نشان دادند از عمق فاجعه و عوامل آن آگاه بوده اند، اما به هر دلیلی؛ یا از جبن و ترس و یا به دلیل مصلحت اندیشی از ذکر علل و عوامل قحطی سال ۱۲۹۶ خودداری کرده اند. به واقع همین مخالفت های شخصی و حزبی بود که گاهی اوقات تا اندازه ای پرده ها را بالا می زد، آیا چه اراده ای برتر در پشت سر گروه افراطی قرار داشت که مانع از برخورد دولت با آن می گردید؟ چرا با اینکه همه می دانستند مسئله چیست و ریشه قضایا به کجا برمی گردد، هیچ کس نتوانست کاری انجام دهد؟ چرا به اینان اجازه داده شد آن قدر به اعمال ضدملی خود ادامه دهند تا قدرت را دودستی به رضا خان تقدیم نمایند؟

برخلاف روزنامه رعد، جناح افراطی دوره مورد بحث ما که در گروه ضدتشکیلی جمع شده و ستاره ایران را بلندگوی خود کرده بودند، نظری دیگر داشتند. آنان باعث و بانی بحران نان را خارجی ها می دانستند که البته سخنی بود صحیح، اما بدون در نظر گرفتن عواملی که با این دشمنان خارجی مرتبط بودند، تحلیل یاد شده ناقص به شمار می آمد. کمال السلطان صبا، مدیر ستاره ایران در یکی از شماره های روزنامه خود، وقتی انگلیسی ها سلیمان میرزا اسکندری لیدر حزب دمکرات را بازداشت کردند، خطاب به مردم نوشت:

حال فهمیدید گنبد امام رضا[ع] به خواهش کی بمباردمان شد![(۱)] حال استنباط کردید شوستر را کی از ایران بیرون کرد؟ همان دولت که سلیمان میرزا را اسیر نمود، همان دولت که شما را گدا کرد، همان دولت که پول شما را در بانک توقیف کرد، همان دولت که غله شما را خرید و انبار کرد و ملّت بدبخت را به این تنگی و قحطی

۱- منظور گلوله باران گنبد مرقد مطهر حضرت رضا(ع) به هنگام هجوم روس ها به خراسان بعد از اولتیماتوم است که با همگامی انگلیسی ها انجام شد.

دچار نمود؟... در این قحط و غلا که دشمن قوی پنجه شما برای شما پیش آورده، روزی هزارها جوان و پیر راه عدم را در پیش گرفته شتابان می روند؛ چه می شود اگر یک مرتبه خود را حاضر جانبازی کرده به این زندگی سرتاسر ننگین خاتمه دهند!(۱)

در اواخر سال ۱۲۹۶ دیگر ایران بر لبه پرتگاه قرار گرفته بود، کابینه های این زمان با چند مشکل مواجه بودند: نخست قحط و غلا و فقر عمومی که ناشی از خشکسالی، قشون کشی بیگانگان، سوءاداره کشور و آنتریک های گروه هایی بود که به بحران و ناامنی دامن می زدند تا از این رهگذر به آمال خود نایل آیند. دوّم فقدان امنیت، دزدی، راهزنی، غارت گری و عدم وجود یک نیروی نظامی ثابت و مشخص، سوّم و بالاتر از همه تهی بودن خزانه بود که مشکلی لاینحل به شمار می آمد. به همین سیاق مالیه نظم و ترتیب مشخصی نداشت و بحران مالی به صورت همه جانبه ای کشور را مورد تهدید قرار داده بود. چهارم تشتت سیاسی و عدم هماهنگی بین رجال و گروه های سیاسی موجود بود که بحران را به اوج خود می رسانید. پیشنهاد ستاره ایران این بود که دولت مورد حمایت آنان در آن زمان یعنی دولت مستوفی الممالك این «کابینه محبوب ما»، حکام صالح به نقاط کشور فرستد، مالیه را اصلاح نماید، قشون متحدالشکل از نیروی قزاق و سایر قوای موجود تشکیل دهد، به مسئله ارزاق رسیدگی نماید و «کوشش در استفاده سیاسی به وسیله تعیین و اعزام فوری یک سفیر وطن پرست و فعال به پتروگراد و هیأت های سیاسی به پایتخت های اروپا و سعی در انحلال پلیس جنوب و نسخ معاهدات و امتیازات مضره.»(۲)

اما مستوفی الممالك یا نخواست و یا نتوانست از پس حل بحران ها برآید و جای خود را به عین الدوله داد، اینجا بود که کمال السلطان یا همان حسین صبا مدیر ستاره ایران، گناه همه ناکامی ها را به گردن رجال قاجار انداخت که هرکدام لقب دوله و سلطنه و ملك و ممالك را از آن خود نموده اند و به تناوب قدرت را به دست می گیرند و به دلیل قدرت داشتن همین «صاحبان القاب پر سطوت» است که هر

۱- ستاره ایران، ش۱۱۰، پنج شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۲۱ فوریه ۱۹۱۸، «اسارت سلیمان میرزا وکیل دارالشورای ایران.»
۲- ستاره ایران، سال سوّم، ش۹۷، سه شنبه ۸ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۸، «آمال ملّی- عملیات مهم.»

کـدام در وزارتخانه ای صاحب نفوذ شـده انـد و زمام امور را به دست می گیرنـد. چون در این زمان عین الـدوله قـدرت را به دست داشت، منظور صبا از این طعنه ها حمله به او بود. به نظر ستاره ایران، مسئول وضعیت نابسامان کشور کسانی مثل عین الدوله هستند، کسانی که از ابتدای مشروطه ادارات را تحت سیطره خود درآورده و بارها صاحب منصب و عنوان شده اند:

گمان می کنیـد هر یک از آقایان که مقام وزارت را اشـغال کرده یا مصدر یکی از امور مُهمه مملکتی شدند در خرابی امروزه که مملکت گرفتار آن است شریک نیستند؟ حکومت و کابینه های متعدد ما که در عرض سال چندین بار تغییر لون داده و هر یک اعضای سابق آن مقام و صندلی تازه ای را اشغال کرده اند مسئول اوضاع اسفناک امروزی هستند که حال شانه از زیر مسئولیت خالی کرده هر یک در پارک و قصر خود آرمیده اند.

راه حل چیست؟ باید دایره حکمرانی را توسعه داد، دیگر نباید «در پیرامون این عزیزان بی جهت گشته» و نباید مقدرات آینده کشور را به دست آنان سپرد. امروز با وقوع انقلاب روسیه وقت را باید مغتنم شمرد، «ولی ما به درد بحران مبتلا و ابداً به فریاد آزادی خواهان روسیه که می گوینـد مقـدرات آتیه هر ملّت و مملکت به دست ساکنین همان سرزمین گذاشته شـده، گوش نمی دهیم و نشسته منتظریم که آنان مساعی به کار برده و روس تضمینات بدهد که استقلال و تمامیت ایران محفوظ بماند.» به قول صبا دیگر نبایـد سراغ سیاستمدارانی رفت که سیاست آنهـا تعلـل است و تسامح؛ «به نظر ما موقع مناسب است که یک کابینه جوان و جدّی و وطن دوست از طبقه ای که در صحت عمل ایشان تردیدی نیست و در صـمیمیت آنها برای خدمت به مملکـت سخنی نمی رود، در تحت ریـاست وزرای مجرب و صـاحب وجه روی کـار آورد و آن کـابینه را آزاد گـذاشت که شروع به کار کرده از این بی تکلیفی ها ما را نجات دهند.» به نوشته صبا ضعیف ترین کشورهایی که تا دیروز از آنها اسـمی برده نمی شد، امروز اعلان استقلال می دهند و «از زمین خوردن هیکل استبداد روس استفاده می کنند.» اما ایران هنوز به خود مشغول است و نتوانسته دامان خود را از چنگال بحران نجات دهد.(۱) می بینیم هر کدام از

ص:۲۲۱

۱- همان، ش۸۸، سه شنبه ۱۷ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، اوّل ژانویه ۱۹۱۸، «تکلیف چیست؟ چه باید کرد؟»

روزنامه ها که سخنگویان گروه خاصی بودند، سخنان حقی می گفتند اما از آن سخنان حق مراد باطلی را طلب می کردند. این سخنان اگر برای حفظ منافع و مصالح ملّی کشور بود، بسیار ارزش داشت؛ اما تاریخ نشان داد نه صبا و نه سیدضیاء به تنها چیزی که اهمیت نمی دهند همین مقوله است، اگر غیر از این بود آنان که هرکدام بخشی از حقیقت را برملا می کردند، باید حول محوری خاص که ضامن بقا و دوام کشور بود، متحد می شدند و منافع عمومی را پاس می داشتند.

در مقاله ای دیگر که در ستاره ایران آمده و فردی با عنوان «سیاح تازه وارد» آن را امضا نموده است، نوشته شده قحطی کار انگلیسی هاست، او نقل می کند انگلیسی ها همین رویه را پیش تر در هند به کار گرفته بودند، به طوری که وقت ورود آنان به قول او «هر گدای هندی چند سبد جواهر داشت و در زیر دست این دولت طرفدار ملل ضعیفه، امروز بیست نفر هندی با یک دیزی سفالین گذران می کنند.»(۱) در همین مقاله آمده است که در شوشتر که زمانی «از محصولش نصف جهان را گذران می داد»، امروز «ساکنانش از گرسنگی صد صد می میرند.» نویسنده این وضعیت را ناشی از اعمال انگلیسی ها در خوزستان می دانست، خلاصه اینکه «آنچه بختالنصر به اورشلیم کرد انگلیسی ها به خوزستان کردند.»(۲)

در اوایل جمادی الثانی سال ۱۳۳۶، اداره نظمیه آمار مرگ و میر آن سال را منتشر ساخت. در واقع آمار تلفات تا پنج روز مانده به نوروز سال ۱۲۹۷، چهل و هشت هزار تن ثبت شده بود؛ «حالیه هم روزی یک هزار نفر چه از گرسنگی چه به واسطه ناخوشی حصبه تلف می شوند.»

اینک نان فراوان بود امّا برای مردم پولی باقی نمانده بود که خرید کنند؛ «در خیابان می گذری می بینی مردم ایستاده اند. در مراجعت از همان راه یکی یکی به خاک هلاکت افتاده اند.» به گزارش عین السلطنه نان در قزوین کمتر از تهران بود، اما «به قدر طهران آدم نمی میرد.»(۳) به گزارش روزنامه ستاره ایران، هر روز گرسنگان و غارت زدگان مانند سیل از اطراف روی به تهران می آوردند؛ اینک «در روی توده های

۱- همان، ش۹۷، سه شنبه ۸ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۸، «خوزستان و انگلیس.»

۲- همان.

۳- عین السلطنه، ج۷، ص۵۱۹۵.

مزبله هر کوچه جنازه سرمازدگان با حالت فجیعی مشاهده» می شد. این روزنامه پیشنهاد کرد یکصد و پنجاه کوپن ده تومانی جمعاً به ارزش یکهزار و پانصد تومان تهیه شود و از محل آن در پنج باب مسجد بزرگ زیلو و حصیر وقفی بین سرمازدگان توزیع گردد و در آنها بخاری گذارند تا این دسته در آن اماکن مقدس اقامت گزینند.(۱)

زمستان سال ۱۲۹۶ بحران بیداد می کرد، خیابان های تهران منظره ای رقت انگیز به خود گرفته بود، به قول ستاره ایران همین خیابان ها خود «نشانه اضمحلال و فنای یک قوم و ملّت را اثبات می کنند.» به قول همان روزنامه «یک ملّت سی کروری»(۲) با بهت و حیرت مثل یک جمعیت مسخ شده «مات و حیران و تماشاچی است، در حالتی که قحط و غلا در تمام نقاط مملکت حکمفرما و در حالی که نفوذ و قدرت بلکه وجود یک حکومت مرکزی فاقد و ناپیداست!» روز و شبی نمی گذشت که جمعی از این ملّت از گرسنگی تلف نشوند، خانه و کاشانه همین مردم آماج تاختوتاز بیگانگان و یا متجاوزین داخلی و اشرار واقع می شد. ستاره ایران می پرسید: «خون این مظلومین بی گناه که جسدشان در گوشه و کنار هر خیابان مناظر حزن انگیز را در این روزها تشکیل داده به گردن کیست؟»(۳)

بنا بر همان مقاله «قسمت اعظم سکنه پایتخت» از گرسنگی رنج می برند. در تهران کمک های مالی و جنسی در اختیار بینوایان قرار داده می شد، اما وضع به حالتی بسیار خطرناک رسیده بود و هیچ امیدی به مَهار گرسنگی وجود نداشت، با این وصف حال و روز نقاط دور از مرکز به خودی خود قابل درک است. هشدار داده می شد به دلیل بی تکلیفی مردم و حکام کار به جایی خواهد رسید که «هیچ دست قوی و پنجه آهنین نتواند آن را به هم بندد!» به صورت تهدید آمیزی نوشته شد «ممکن است از این بی تکلیفی ها ملّت خسته شده به هوش آید انتقام خود را از

۱- ستاره ایران، ش۶۴، سه شنبه ۱۹ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۶ نوامبر ۱۹۱۷، «پیشنهاد ستاره ایران.»

۲- بنابراین به روایت ستاره ایران، جمعیت کشور در آن زمان پانزده میلیون تن بوده است، این آمار با داده های دونالد ویلبر بسیار تفاوت دارد. در ابتدای این فصل آوردیم که ویلبر معتقد است جمعیت ایران در دوره جنگ اوّل جهانی بین هشت تا ده میلیون تن بوده است.

۳- ستاره ایران، سال سوّم، ش۹۵، پنج شنبه سوّم ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۷ ژانویه ۱۹۱۸، «عاقبت خطرناک بحران.»

اشخاصی که این ملک و ملّت را به این سیاه روزی نشانده اند بخواهد!» ستاره ایران از مردم خواست از مسندنشینان سنتی بعد از مشروطه، از اعیان زادگان و شاهزادگان قطع امید نمایند و بدانند که امکان ندارد با وجود آنان بهبودی عاید کشور شود.

دوره حکومت این دسته افراد دوره لاابالیگری، دوره وطن فروشی، دوره چپاول و غارت مالیه عنوان شد. خطاب به حکمرانان نوشته شد: «عاقبت این بحران پر عرض و طول خطرناک است، یک شب تاریکی را برای شما در دنبال دارد و یک صبح روشن را برای ملّت، بدون شک تهیه و آماده می کند!» از فرارسیدن «روز انتقام» یاد شد، و اینکه «ما امروز حس می کنیم این ملّت محتاج امنیت است، امنیت مالی و جانی، این امنیت مالی و جانی ممکن نیست مگر با داشتن یک حکومت مقتدر ملّی.» تنها کسی که می توانست این حکومت را تشکیل دهد خود ملّت بود، «ملّت! فرصت فوت می شود عده تلفات هموطنان شما از گرسنگی، از بی حکومتی، از عدم امنیت مالی و جانی هر روز و هر ساعت رو به ازدیاد است!» در خاتمه باز هم هشدار داده شد شرایط بحرانی کشور نه تنها برای خائنین و وطن فروشان بلکه برای همه ملّت ایران خطرناک خواهد بود و ممکن است به دلیل امتداد بحران «رشته باریک حیات سیاسی» ملّت هم پاره شود.(۱)

ستاره ایران به خوبی می دانست خون مردم بی گناه تهران به گردن کیست، شخص صبا مدیر روزنامه از عمق تحولات آگاه بود؛ اما چه شد که به ناگاه چنین مطالب آتشینی به رشته تحریر درآورد؟ آیا بحران مواد غذایی و قحطی نان مربوط به این دوره بود یا سابقه داشت؟ همان طور که رعد نوشته بود تا زمانی که کابینه مورد حمایت این روزنامه یعنی کابینه مستوفی الممالک قدرت را به دست داشت، ستاره ایران؛ کشور را بهشت برین تصویر می کرد، حال چه اتفاقی افتاده بود که این گونه نسبت به آینده تیره و تار هشدار داده می شد؟ چه شد که باز هم زبان تهدید به کار گرفته می شد و مثل ماه های اوّلیه جنگ، از انتقام سخن به میان می آورد؟ آری! چند روزی بود که عین الدوله ریاست وزرایی را به جای مستوفی به دست گرفته بود، این امر خشم و غضب گروه ضدتشکیلی و ارگان آن یعنی ستاره ایران را برانگیخت و

۱– همان.

باز هم مطابق معمول شعارهای شداد و غلاظ سر داده شد و از خاتمه دوره حکومت اعیانی سخن به میان آمد. همه می دانستند بسیاری از رجال کشور که از قضا متحدین ستاره ایران و گروه ضدتشکیلی بودند، بارها و بارها مناصب وزارت و وکالت و معاونت وزارتخانه های مهمی مثل وزارت خارجه، مالیه، عدلیه و البته خزانه داری را به دست داشتند، بسیاری از اینان که تبار اشرافی داشتند، خود در زمره اعیان به شمار می رفتند؛ اما هرگز حساسیت ستاره ایران را تحریک نکردند چون با آن روزنامه همسو بودند. این بار هم در لفافه شعارهای عوام فریبانه، گروه یادشده به میدان آمد تا به بهای قتل عام نفوس انسانی بی گناه، حریفی سیاسی را از سر راه بیرون کند. برای گروه ضدتشکیلی و ارگان های آن بهایی که باید ملّت بابت این حقد و حسدها و باندبازی ها می داد، اهمیت نداشت.

درست در شرایطی که ایران در آتش قحطی می سوخت، انگلیس از تأدیه وجوه استمهال خودداری کرد، عواید گمرک های ایران را که در خزانه داری نگهداری می شد ضبط کرد و ایران را در تنگدستی مضاعف خود رها ساخت.(۱) ستاره ایران بر این باور بود اگر وضع به همین منوال ادامه یابد، باید روابط بین دو کشور قطع گردد و «با فداکاری ملّی به رغم دشمن اثبات کنیم که ملّت ایران زنده است و به جای اینکه از فشار خارجی به ستوه آمده تسلیم شود، همان فشار را وسیله رفع تشتت قرار داده و راه نجات خود را خواهد جست.»(۲) عید سال ۱۲۹۷ در راه بود، اما فقر و فاقه، دیو گرسنگی و مرگ و میر دهشتناک ناشی از آن مجالی برای برگزاری مراسم عید نمی داد. به همین دلیل گروه های مختلف ضمن انتشار اطلاعیه هایی از مردم می خواستند به جای مخارج عید، به فقرا رسیدگی کنند. مجمع آذربایجانیان مقیم تهران اطلاعیه ای به شرح زیر در همین ارتباط صادر کرد:

هرکس فقرای پریشان حال و اطفال گرسنه لرزان و مادران جان داده در کنار آنها را دیده و ببیند تصدیق خواهد نمود که عید امسال عزاست، بدین نظر مجمع آذربایجانیان به عموم برادران آذربایجانی خود اعلام می دارد که مراسم معموله عید

۱- ستاره ایران، ش۱۱۴، سه شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «امیدواری.»

۲- همان، «امیدواری.»

را متروک و مخارج معموله را برای اعانت فقراء ستمدیده تخصیص دهند.(۱)

حاج سیدمحمد صراف طهرانی از طرف هیأت خیریه تهران خواست مردم مراسم عید سال ۱۲۹۷ را برگزار نکنند و در عوض به فقرا رسیدگی نمایند، همزمان چهارهزار خروار برنج از رشت به مقصد تهران حمل میشد، این محموله تا سه ماه آتی به تدریج باید وارد تهران میگردید. وزارت مالیه قیمت گذاری اجناس به جز نان را لغو کرد، خبازخانه ها باید به مردم نان تازه میدادند.(۲)

تمام ایالات و ولایات ایران به دلیل قحطی سال ۱۲۹۶ غرق در بحران و آشوب بود. بیشتر اوقات وزرا به بحث در مورد راه حلی برای این مسئله بازمی گشت، اما وزرا موفق به حل آن نمی شدند. در خود تهران به دلیل مرکزیت، قیمت گندم از خرواری هفت تا دوازده تومان به سی و پنج تومان بالغ شد که تازه از سایر نقاط کشور کمتر بود، در ولایات این نرخ به هفتاد تومان بالغ می شد. از این بالاتر «ادارات قشونی روس از یکطرف، انگلیس از طرف دیگر متصل ارزاق ما را گرفته برای خود و قشون خود انبار می کنند. بلکه دولت انگلیس برای تضییق ما، گرفتاری ما حکم کرده است بانک شاهنشاهی هم غله خریده انبار کند. چنانچه در قزوین که با مرکز قشون او به اسم پلیس ایران فرسنگ ها فاصله است بانک، گندم خریداری و انبار می کند. این هم پلتیک جدیدی است که انگلیس ها تعقیب می کنند.»(۳)

بالاخره اینکه در مرداد و شهریور سال ۱۲۹۷، هنوز بحث عمده روزنامه ها درباره نان بود. مردم از قحطی سال گذشته به شدت ترسیده بودند، هر قدر غله وارد تهران می شد، تجار و صاحبان مال و منال برای سودجویی آنها را خریداری می کردند و احتکار می نمودند و یا اینکه مردم آنها را خریداری می کردند و در انبارهای منازل خود انبار می نمودند تا مبادا مثل سال گذشته دچار گرسنگی شوند. دیگر همه می دانستند که «مباشرین مالیه و ارزاق سال قبل که صاحب آلاف و الوف شدند(۴)»، از چه راه به آن ثروت هنگفت دست یافتند.

۱- همان، «عید نیست، عزاست.»

۲- نوبهار، سال ششم، ش ۱۰۵، سه شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «دستگیری فقرا.»

۳- عین السلطنه، ج۶، ص۴۹۰۴.

۴- همان، ج۷، ص ۵۳۸۲.

۶. محتکران و قحطی بزرگ

یکی از مهم ترین عوامل بروز قحطی در کشور محتکران بودند. تجار و محتکرین ایرانی، دست روس و انگلیس را در این قضیه از پشت بسته بودند. هر جایی که دست روس و انگلیس به مردم نمی رسید، سر و کله محتکرین پیدا می شد. اینان غلات و مایحتاج مردم را می خریدند و انبار می نمودند. کالاهای مورد نیاز و ضروری خارجی هم روز به روز کمیاب تر می شد:

همه چیز در ترقی است. با این گرفتاری مردم برای شکم و ملبوس، اشرار و مفسدین مملکت هم دست از کارهای خویش برنداشته متصل مشغول چپاول و غارت دهات و مزارع و شهرها هستند. سارقین ایل قشقائی تا ورامین و شهریار طهران آمده[اند] و سرقت می کنند. از همین یک مسئله گرفتاری مردم این مملکت خوب معلوم می شود.(۱)

در ربیع الاوّل سال ۱۳۳۶ عماد السلطنه از تهران به برادرش عین السلطنه که در الموت اقامت داشت، نوشت:

از بابت قحطی و نیامدن باران و هنگامهای که برپاست دیگر نوشتن ندارد. در طهران نمی شود نوشت که به مردم چه می گذرد و چه وحشتی حکمفرماست. اما کسانی که غله دارند دیگر یقین گله نباید داشته باشند زیرا قیمت از این بالاتر نمی شود و آنچه نوشته بودید یقین است اصلاح می شود، یعنی به قیمت اعلی خواهند خرید و برای سرکار بد نیست.(۲)

همین عین السلطنه ای که این همه از قحط و غلاـ می نالید، بر اساس خاطرات خودش از محتکران سرشناس بود، برادرش از تهران به او می نوشت درست است که قحطی و گرسنگی بیداد می کند، اما برای او که غلات فراوان انبار کرده است، موقعیتی است بسیار مناسب برای گرانتر فروختن غلات! این نمونه ای از بیرحمی ملاکین و متمولین در برابر مردم عادی بود.

درست زمانی که مردم ایران از گرسنگی میمردند، تعدادی از سوداگران و تجار،

ص:۲۲۷

۱- همان، ج۶، ص۴۹۰۴.

۲- همان، ج۷، ص۴۹۷۱.

برای پر کردن کیسه خود به قیمت افلاس هر چه بیشتر مردم، غلات را به روسیه حمل می کردند، متن یک خبر به خوبی گویاست: «به واسطه اینکه چند نفر از تجار بنی اسرائیل اخیراً در انزلی شروع به خرید برنج نموده و محرمانه به روسیه حمل مینمایند، از طرف وزارت داخله ثانیاً(۱) تعلیمات لازمه برای جلوگیری از حمل آذوقه به خارجه داده شده و به وزارت مالیه هم نوشته شد که به رؤسای گمرک دستورالعمل اکید بدهند که از حمل آذوقه و خشکه بار جداً جلوگیری کنند.»(۲) این هم از سهم یهودیان در قحطی ایران.

علاوه بر همه اینها، در بحبوحه جنگ اول جهانی فقر، فلاکت، قحطی و مرگ و میر ناشی از بیماری های واگیر بیداد می کرد. فلاکت های سیاسی و اقتصادی ایران ریشه در چند عامل ظاهراً منفک از هم داشت که به طور کاملاً مرتبط با هم در تحولات این زمان منشأ اثر بود. نخستین و مهم ترین عامل تأثیرگذار در این فلاکت ها، نقض بی طرفی ایران در خلال جنگ اوّل جهانی و قشون کشی بیگانه به درون کشور بود. عامل دوّم سمت و سوی تحولات مشروطه ایران بود که ملک الشعرای بهار از آن به «نهضت های ناقص» یاد می کرد. این نهضت های ناقص عمدتاً تحولات اجتماعی و سیاسی در درون کشور بود که از اهداف از پیش تعیین شده خود خارج میشد و به عبارتی به ضد خویش تبدیل می گردید و عامل دیگر سلسله اقدامات اصلاحی بود که نیمه تمام به حال خود رها می شد. بهترین مصداق برای مورد نخست، تأسیس احزاب سیاسی بود که به جای اینکه باعث تنظیم و تنسیق روابط اجتماعی و سیاسی و تعریف مشخصی از حقوق ایرانی در پرتو مشروطه باشد، به سرعت باعث ناهنجاری های اجتماعی و نابسامانی سیاسی در کشور گردید. برای مثالی از مورد دوم، یعنی نیمه کاره نهادن اقدامات مهم اجتماعی باید از رها ساختن تصمیمات مثبت دوره مشروطه دوّم در مورد نظم دادن به امور خبازخانه ها و تأمین گندم و آرد مورد نیاز شهروندان تهرانی یاد کرد. پیش تر گفتیم در دوره مجلس دوم، حتی پیش از حمله روس به ایران به دنبال اولتیماتوم؛ قحطی به کریه ترین وجه ممکن سیمای خود را نشان داده بود.

ص:۲۲۸

۱- یعنی برای دوّمین بار.

۲- زبان آزاد، سه شنبه ۲۳ ذی قعده ۱۳۳۵، ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۷، «قدغن حمل آذوقه.»

زمانی که قوام السلطنه معاون وزیر داخله بود، تلاش های زیادی مصروف سامان دادن به وضعیت انبارهای گندم و خبازخانه ها شد، اما همه بی نتیجه ماند. به عبارتی اوضاع و احوال سیاسی و تنشهای اجتماعی آن قدر شدت یافته بود که کمتر مسئولی در اندیشه تأمین مایحتاج مردم بود، جالب اینکه درست در همین زمان احزاب و دسته های سیاسی به عنوان مردم و به نام مشروطه؛ کاری ترین ضربات را بر پیکر حقوق انسان ها و مشروطیت وارد می ساختند.

از سوی دیگر رمق مردم به کلی زدوده شد، آنها از این همه قیل و قال بیهوده خسته شدند، بر این وضعیت باید مسدود شدن باب تجارت و فقر و بی پولی و خسارت های پیاپی ناشی از کسادی بازار داخلی را افزود. در دوره مشروطه و به ویژه بعد از اولتیماتوم روسیه، مزارع پامال و غارت شد، قصبات فراوانی متحمل صدمات جبران ناپذیر گردیدند، شهرهای زیادی سوخت و از بین رفت، خانمان های مردم به تاراج رفت، از آن بالاتر چپاولگران، دزدان و راهزنان عرصه را بر مردم تنگ کردند. حکمرانان مطلق العنان و مأموران مالیه و یاغیان دولتی؛ از دیگر گروه هایی بودند که مردم را به ستوده آوردند. بسیاری از مأموران دولتی خود بانی و باعث بحران های فراوانی شدند که هیچ کس از عهده رفع آنها برنمی آمد. بر این معضلات باید احتکار ملاکین و به قول بهار «سرمایه داران» را افزود، این انسان های «بی وجدان» دست در دست سهل انگاری های اولیای امور و عدم بصیرت کارکنان دولتی به قیمت خون مردم بی گناه، روز به روز بر ثروت و مکنت خود میافزودند. مهم ترین و فاجعه بارترین پدیده در این دوره تاریخی، خشکسالی و کمیابی ارزاق عمومی بود که غیر از مسئله احتکار ریشه عمده گرفتاری های مردم بود. مردم گرسنه بودند، بر این بلیه عظمی روز به روز بیشتر افزوده می شد، هیچ کس راه حلی ارائه نمی داد که چگونه می توان این دیو مهیب را سرکوب کرد، بالاتر اینکه گروهی آشوب طلب خود بر این فقر و فاقه دامن می زدند تا از آب گل آلوده ماهی گیرند، شرایط را کودتایی کنند و به نیت دیرینه خود نایل آیند. این اوضاع و احوال دست به دست هم داده و به قول بهار «ما را به یک قضایای حتمی اندوهناک بیم داده و در بالای تمام وسایل و بهانه های تیره و تار، دست تحریک اجانب و اولاد ناخلف جاهل ایران است که مشغول دامن زدن آتش ها و فراهم ساختن زمینه های بدفرجام

اختلال و بدبختی است.»(۱)

شیوه عمل این اولاد ناخلف ایران به این شکل بود که حتی در سر خرمن به دلیل احتکار مایحتاج مردم، باعث به آسمان رفتن فریاد مردم می شد. نه تنها در تهران؛ بلکه در تمام نواحی ایران «فریاد الجوع الجوع» مردم بلند بود، هیچ کس نبود سئوال کند علت این بی انتظامی از کجاست، و «آن دستهایی که در سر خرمن ارزاق را پنهان کرده و مایه قحطی را فراهم ساخته اند، از کیست و سکوت دولت در قبال این همه بدبختی برای چیست؟»(۲) عجب این بود که سر خرمن هایی که محصول خالصجات دولتی بود هم این وضع کاملاً مشاهده می شد. دیگر این که در کار اداره های انبار و خبازخانه اهمال می شد، وضع به طوری بود که «از چند ماه تا موقع سر خرمن امور آن اداره متعمداً در زیر دستهای خائنانه این و آن متلاشی و عایدات آن خرج کمیته مجازات می شد.»(۳)

۷. حکام ایالات و ستم اجتماعی

همانطور که گفتیم سال های بین اولتیماتوم روسیه و آغاز جنگ اوّل جهانی یکی از نکبت بارترین ادوار زندگی مردم ایران بود که هیچ تحقیقی در آن باره صورت نگرفته است. به واقع از همان دوره دوّم مشروطه ظلم و اجحاف به مردم شدت یافت. به سخن دیگر با اینکه مشروطه برای استقرار عدالت و بسط موازین مردم سالاری شکل گرفته بود، اما عملاً وضع به صورتی دیگر درآمد. مصادیق تعدی و ستم اجتماعی به مردم بیش از آن است که در صفحات محدود این بخش بگنجد و برای اشاره ای هر چند مختصر از روزنامه های آن دوره شواهدی ذکر می کنیم تا مقدمه ای باشد بر تحولات مورد بحث رساله حاضر.

در همان دوره دوّم مشروطه روزنامه شرق نامه ای از مردم گلپایگان و خوانسار به چاپ رسانید که در آن از تعدیات ناصر لشکر حکمران آن نواحی شکایت کرده بودند:

ما مدتی است از ظلم و تعدی خوانین این سامان به اولیاء دولت شکایت کردیم

۱- همان، یکشنبه ۵ ذی حجه ۱۳۳۵، ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «قحطی، گرسنگی!»

۲- همان.

۳- همان.

منجر به هیچ جا نشد، سهل است بلکه دوچار یک ظالم متعدی دیگری نیز گردیدیم و اغلب به وزارت داخله و وزارت جنگ شکایات خود را عرض نمودیم مثمرثمر نشد و این ناصر لشکر تا حال بالغ بر پنج هزار تومان از مردم جریمه و رشوه اجباری گرفته است اگر مشروطه این است و مشروطه طلب اینها، پس وای اگر از پس امروز بود فردایی.(۱)

جراید پایتخت مثل روزنامه رعد، گاهی عریضه های مردم بی گناهی را به چاپ می رسانیدند که زیر بار رنج و ستم خرد می شدند. به طور مثال رعایای رودهن از توابع دماوند تظلم می کردند که بعد از این چند سال نهب و قتل و غارت، «مقصود این بود شاید سلطنت مستقله استبدادی را به حکومت ملّی تغییر داده که در تحت قانون هیچ زبردستی نتواند به حقوق زیردستان تجاوز نماید، ولی افسوس افسوس که این روغن بادام در دماغ خودسران بیش از پیش تولید خشکی نمود و این سرکه انگبین در بدن مریض مملکت صفرا بر صفرا فزود.»(۲) تظلم از سوی طوایف کردبچه بود که قبل از شکل گیری حکومت قاجار از آذربایجان به تهران تبعید شده بودند و سپس در کنار سیاهرود در صحرای دماوند اسکان داده شدند. اینان به عنوان چادرنشینان بدوی در این منطقه اسکان یافتند، نویسندگان عریضه خواستار احقاق حقوق از دست رفته خود بودند.(۳)

گرسنگی و قحطی تنها یکی از هزاران مشکل لاعلاج مردم مظلوم ایران در این دوره تاریخی بود. همزمان با داس مرگ قحطی، حکام محلی هم ظلم و اجحاف را به مردمی که هیچ فریادرسی نداشتند از حد گذرانیدند. در اردبیل ظلم و ستم مضاعف مردم را به کلی از زندگی سیر کرده بود. از آن سوی گزارش میرسید زارعین و اهالی فلک زده شهر اردبیل با وجود قحطی، توسط امیرمظفر نصرالله خان یکی از گردنکشان آنجا غارت میشوند، گفته میشد این مرد روز به روز بر دامنه شرارت خود میافزاید در نتیجه «زارع و رنجبران دست زن و بچه خود گرفته پیاده و گرسنه و برهنه به روسیه مهاجرت مینمایند، شصت پارچه قراء را متصرف

۱- شرق، ش۶۸، پنج شنبه ۱۹ ربیع الاوّل ۱۳۲۸، ۳۱ مارس ۱۹۱۰، «گلپایگان و خوانسار.»
۲- اشاره ای است به این بیت از مولانا: از قضا سرکنگبین صفرا فزود روغن بادام خشکی می فزود.
۳- رعد، سال پنجم، ش۸، پنج شنبه ۶ ذی حجه ۱۳۳۱، ۶ نوامبر ۱۹۱۳، «اعلان.»

مالک الرقاب شده به حدی جسارت ورزیده فوق ندارد؛ چنانچه مالیات دو ساله دولت را ضبط و به حکومت جلیله هم یاغی است اولیای امور چرا توجهی نمیفرمایند که در آتیه اشکالات فوق تصور و زحمات مالانهایت ملحوظ است.»(۱)

مردم ابهر نیز به دولت مرکزی شکایت بردند که به دلیل نیامدن باران اوضاع زندگی آنان بسیار دشوار و مشقت بار است. تگرگ جزیی هم آمده است که همه محصول را خراب نموده، با وصف این اوضاع و احوال، نایب الحکومه ابهر عدهای سوار کاکاوند را با فرزند حاجی آقا محمد بایقرا به جان رعیت فقیر انداخته و «به ضرب چوب پول میگیرند، یک زن را با لگد زده نیم جان ساخته اند و دیگری را با گلوله مقتول؛ از گرفتن بیست و چهار من ارزن که آذوقه یک مشت بیچاره است کوتاهی ندارند، استدعا از اولیای دولت که عطف توجهی فرمایند.»(۲)

مردم شهر گلپایگان هم «با یک لهجه مظلومانهای از مظالم عموم متنفذین گلپایگان اظهار میدارند که امنیت جانی و مالی سلب، زراعات را به یغما برده اند، هستی و مایملک رعیت [را] از خود میدانند.»(۳)

در کاشان و نطنز هم مردم و عرض و مال و ناموس آنان عرصه چپاولگری های دزدان و راهزنان به ویژه نایب حسین کاشی و فرزندانش بود. مردم این منطقه شکوه کردند: «در این خشکسالی و عدم محل گندم، از محلی به محلی رعایای بیچاره دچار سختی و قحطی گشته و حکومت هم که خود جزو محتکرین است، هر قدر هم بر گرانی غله افزوده شود، ایشان را خوشتر است.»(۴) به عبارت بهتر حاکم کاشان مرگ و میر مردم را می دید، اما غله را احتکار می کرد تا از این راه به ثروت و مکنت دست یابد.

در ولایت کوچک ایوانکی، حاکم آنجا موثق حضور نام، مردم را زیر فشار قرار داد. مردم در تلگرافخانه متحصن شدند، به تهران تلگراف زدند و تظلم نمودند، اما فایدهای نداشت. حاکم بیش از ششصد تومان از مردم بیچاره و قحطی زده دریافت کرد و این مبلغ را با جور و عدوان دریافت نمود. وقتی مردم در تلگرافخانه متحصن

۱- نوبهار، سال ششم، ش۷۳، یکشنبه غرّه ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷، «از اردبیل.»

۲- همان، ش۷۴، ۵ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ۲۰ دسامبر ۱۹۱۷، «خلاصه شکایات.»

۳- همان، «از متنفذین گلپایگان.»

۴- همان، «از حکومت نطنز.»

بودنـد، او دسـتور داد به سوی آنان آتش بگشاینـد، عده‌ای از مردم را چوب و فلک کرد که چرا از او شـکایت کرده اند. بین کسـانی که کتـک خورده و فلـک شدنـد، کودکان هم دیـده میشدنـد. مردم ملتمسانه تقاضا کردنـد «اینک از حکومت طهران متمنی است موثق حضور مزبور را به طهران خواسـته مجلس تحقیقی تشکیل داده و چنانچه تقصیر او ثابت شد، بر حسب قانون مجـازات شود تـا اینکه یـک مشت رعایای بـدبخت که اینک در کوچه های طهران متواری میباشـند بتواننـد به آسوده گی(۱) مشغول زراعت گشته و به خانه های خود بر گردند.»(۲)

از آن سوی گزارش میشد پنجاه هزار خانواده «مال و ناموس به باد رفته» در شـهرهای خوانسار، گلپایگان و فریدن، پس از یک ماه فریادهای جگرخراش، به وزارت داخله «عرض مظلومانه» نموده بودنـد که اگر این فریادها در صـفحات جرایـد بازتاب پیدا نمیکنـد، صمصامالسـلطنه را که مورد قبول آنـان است شاهـد و گواه خود می گیرنـد. از «اعمال قسـیانه» و «شـنایع بیست ساله» میرزامهدی خوانساری و فرزند و برادرزادهاش سـخن به میان آوردند که «جزیی ترین آنها را هیچ وقت نایب حسـین کاشـی و رضای جوزانی(۳)» مرتکب نشـده و حتی به انجـام آن رضـایت نداشـتند. به قـول عریضه نویسـان این عـده «اخیراً چهـار هزار خونخوار را به دور خود جمع به مـال و ناموس و جان پنجاه هزار خانوار گلپایگان و فریـدن و خوانسار ابقا نکرده چقـدر از زن ها را کشـته و چقدر ناموس زن ها و دخترهای مردم به دست پسـر و پسـر برادر و نوکر های خونخوارش به باد رفته چندین نفر از سادات بیچارگان دیگر را در مقابلش شـکم پاره کرده»انـد. میگفتند برخی بزرگان شـهرها از دست اینان در به در شده اند، دویست هزار تومان از پول آنان به یغما رفته، همه خانه خراب شـده اند. میگفتند سـیداحمد نامی برای مطالبه هزار تومان فردی را زیر ضـربات چوب کشـته است، برادر مقتول را هم به بـدترین وضع ممکن زجر و حبس نموده اند، «رئیس پست و تحدید و سایر رؤسای دوایر را با زنجیر سوار خر کردن و از خوانسار بیرون کردن و هزارها بی رحمی دیگر»، از جمله شنایع اعمال امثال اینان ذکر شد. در ادامه آمده بود:

ص:۲۳۳

۱- کذا.

۲- همان، ش۷۷، پنج شنبه ۱۲ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ۲۷ دسامبر ۱۹۱۷، «تظلم.»

۳- رضا جوزانی از راهزنان مشهور اصفهان بود که در دوره دوّم ریاست وزرائی وثوق الدوله به دار آویخته شد.

هنوز هیـچ قسـی القلب وحشـی اعمال رذیلانه این ... را مرتکب نشده حالیه نیز یک نفر ... که بزرگ ترین وسایل و حماه کار چـاق کن او است برای گـل مـالی سـیئات خود به طهران با مبلغی اعتبار فرسـتاده، البته وظیفه وزارت جلیله داخله است که اوّل خود این شـخص را که وکیـل اوست به هزار سابقه شـرارت که دارد جلب به نظمیه نموده، تا منتظر شویم شـخص دیگری مثل آقای صمصامالسلطنه داد ما را گرفته و او را گوشمال دهند.(۱)

بسیاری از مردم درمانـده از این همه ظلم و سـتم، منشأ بیـداد را انگلیسـی ها دانسـتند. علت امر این بود که بیگانگان دست در دست راهزنـان داخلی به چپـاول مردم می پرداختنـد. به همین دلیل به طور مثال در قم اعتراضـی عمیق نسـبت به اعمال و رفتار کارکنان شـرکت لینچ شـکل گرفت. اعمال این شـرکت باعث خشم و نارضایتی وسـیع مردم و مسافرین این شـهر شد که برای زیـارت به آنجـا رفت وآمـد میکردنـد. چهـل و یـک تن از دمکرات هـای قم نـامه ای به وزارت فوائـد عامه نوشـتند که «برای خـدمت به عابرین و کاروان های بـدبخت و گرسـنه که چنـدین سال است در تحت فشار بی رحمانه مأمورین بی انصاف اداره لینـچ» قرار دارند، شاکی هسـتند. اینان نوشـته بودند این شـرکت «به نام باج خط شوسه» از مردم پول میگیرد، از دولت خواسـته شد «هر چه زودتر به غارت گری این کمپانی متمدن» خاتمه دهند. شـکایت این بود که لینچ بر «تاکس(۲) باج راه افزوده»، در زمان تشـکیل دولت خودخوانـده نظام السـلطنه، حـداکثر پانصـد تومان به دسـتور کمیته دفاع ملّی به ژاندارمری داده شد که از مالیات راهـداری پرداخت شـد، این راهـداری در اختیار شـرکت یاد شده بود. اما لینچ بعد از سـی ماه از آن تاریخ مالیات ها و عوارض راهداری را افزوده بود، «خوب ملاحظه فرمایید، تقریباً سـی ماه است که این اداره متمدن برای پانصد تومان خسارت؛ تخمیناً پنجاه هزار تومان از مال رنجبران حقیقی این مملکت بیچاره اخذ و دریافت نموده در صورتی که از مسافرین ایرانی باید پرسید که وضع راه شوسه قم چطور است.» معترضین خواسته بودند هیأتی اعزام گردد تا «تفتیش نموده راپرت

۱- همان، ش۱۰۵، سه شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «استغاثه.»

۲- مالیات: Tax.

برای هیأت محترم دولت بفرستند،(1) در صورت صدق با عنوان و دست آویز صحیحی رفع شر این کمپانی بشود.»(2) در کرمان نصرت السلطنه و در قزوین مدحت السلطنه حکام وقت این دو شهر، ظلم فراوانی به مردم میکردند. عریضه های فراوانی در تظلم خواهی از بیداد این دو جبار به مقامات کشوری در تهران فرستاده شد، اما سودی نبخشید.(3)

از این بالاتر گفته می شد، «تلفات انسانی ما در حال بی طرفی از عدم توجه پادشاه و رجال و وزرا و لیدرهای احزاب سیاسی ما به مراتب بیش از دول متحارب بوده. گرسنگی و امراض و سهل انگاری رجال ما از توپ های هوت زر و بمب های آسمان پیمایان و ترپیل های تحت البحری و گازهای خفه کننده و شعله های سوزان تلفاتش بیش بوده است.»(4) از نظر اقتصادی برای ایران و ایرانی دیگر چیزی باقی نماند، فقر و مسکنت سرتاسر خاک کشور را فراگرفت، زندگانی مردم روز به روز بدتر می شد، وضعیت محصول به شدت بحرانی؛ کالاهای دیگر هم معلوم نبود از کجا باید تأمین شود. وضع به گونه ای دهشتناک به هم ریخته بود به طوری که «هر ایرانی در ترتیب امر معیشت خود دچار هزارها مشکلات شده که یکی از آن در ایام عادی سال های قبل از جنگ برای فنای هر خانواده کافی بود.»(5)

در سال ۱۲۹۶ شمسی که یکی از منحوس ترین سال های ایران بود، مردم چشم به آسمان داشتند تا مگر نزول قطرهای باران را نظاره کنند، اما طبیعت هم گویی با مردم بر سر قهر آمده بود. در آذرماه این سال حتی پیروان اقلیت های دینی برای نزول باران دعا کردند. کلیمیان با کتب مقدسه خود به خارج شهر تهران رفتند و برای نزول باران دعا نمودند. مسیحیان هم در کلیسای دروازه قزوین اجتماع کردند و شمایل حضرت عیسی(ع) را حرکت دادند، آنان سپس با خضوع و خشوع در خیابان ها حرکت کردند و در حسن آباد که نمازخانهای دیگر داشتند، به دعای خود

ص:۲۳۵

۱- کذا: بفرستند.

۲- همان، ش۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «از قم.»

۳- برای نمونه بنگرید به: نوبهار، سال ششم، ش ۹۰، ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۲۶ ژانویه ۱۹۱۸.

۴- همان.

۵- همان.

ادامه دادند. مسیحیان هم در دعاهای خود از خداوند تقاضای باران نمودند. زرتشتی ها هم دکان ها و محل کسب خود را تعطیل کرده و دعای باران خواندند.(۱)

از سمنان هم تلگراف رسید که عده‌ای در تلگرافخانه شهر تحصن کرده اند، از اوّل طلوع آفتاب لاینقطع مردم به تلگرافخانه می‌آمدند «ناله الجوع» آنها به آسمان بلند بود. تمام دکان های شهر بسته شد، «رشته عمل خبازخانه ها به کلی گسیخته» گردید، خلاصه به قول مخبرین «هنگامه غریبی است.» علما، تجار و اعیان همه در تلگرافخانه جمع شده بودند، «آن قدر فریاد یا محمدا بلند است که ممکن نیست کار کرد.»(۲)

مخبرین وضعیت قزوین را به لحاظ شیوع گرسنگی «ناگوار و خراب» گزارش میکردند. از یکسو اهالی شهر دچار گرانی و کمبود آذوقه شدند، نان نایاب بود و هر روز بر گرسنگی مردم افزوده میشد. وضع شهر قزوین به این صورت بود: «بیچاره فقرا و ضعفا از عسرت در تضییقات میباشند و از طرف دیگر صدماتی که از طرف نظامیان روس به آنها وارد و سرقت های متوالیه در کاروانسرا و دکاکین که متوالیاً واقع شده و میشود [از طاقت فزون است.]» دزدی و راهزنی بیداد میکرد، اوضاع ادارات عموماً اعم از دوائر حکومتی یا مالیه و عدلیه نامنظم بود، «اشخاص منافع خواه دخیل در کار و ابداً بازپرسی هم نیست.»(۳)

در کرمان دویست و نود و پنج تن از اهالی شهر از سردار نصرت و ظلم و ستم او شکایت کردند، حاکم شاکیان را حبس و تبعید نمود و اموالشان را مصادره کرد و املاک مردم را به یغما برد. کلیه املاک مهم بلوکات کرمان که خبازخانه شهر هم از عواید و محصولات آن اداره میشد، در دست سردار نصرت قرار داشت. وی «اجناس و ارزاق عمومی را احتکار میکرد و روز به روز بر قیمت ارزاق افزوده اهالی بدبخت را گرفتار مجاعه(۴) و عسرت ساخته»(۵) و خلاصه امان مردم را بریده بود. مردم از دولت مرکزی خواستند سردار نصرت را احضار کند و خلقی را از شر او آسوده گرداند.

ص:۲۳۶

۱- همان، ش۶۹، بیستم صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۶ دسامبر ۱۹۱۷، «دعای باران.»

۲- همان، ش۷۱، سه شنبه ۲۵ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۷، «متظلمین تلگرافخانه.»

۳- همان، «وضعیت قزوین.»

۴- گرسنگی.

۵- همان، «کرمان.»

اصفهان هم با گام های بلند به سوی وخامت اوضاع سیر میکرد. از بدو حکمرانی «حضرت والا اعتضادالسلطنه نایره قحطی در اصفهان مشتعل و فقر و بیچاره گان[1] دسته دسته در میانه این آتش روان سوز بدرود جان» میگفتند. به نظر ناظرین در این وضعیت «دست های پلیتیکی در این کار دخالت دارد، نا امنی طرق و شوارع آن آتش فتنه را دامن میزند، سرنوشت روزگار به فلاکت عمومی مدد می نماید، قطرهای باران تاکنون از ابر نچکیده ولی سرشک دیده فقرا و قحطی زدگان سیل آسا از هر طرف جویباری تشکیل داده به جای غرش رعد فریاد الجوع الجوع، صماخ[2] گوش ها را میدرد.» اهالی اصفهان مبدل به «کالبدی بی روح و نقش بر دیوار گردیده» بودند. بازوان ناتوان، کسب و کار فلج و فریاد و فغان به آسمان بلند بود، «عجب غوغا و مصیبتی است.» در این شرایط اسفناک و در این برهوت بی آبی و گرسنگی و مرگ و میر دائم التزاید، «ملاکین از خون دل فقرا ساغر خود را سرشار نموده، کسبه و اصناف و بیچاره گان را قوت لا-یموت لخت جگر و شراب اشک بصر است.» اطفال فریاد «الجوع» میکشیدند، والدین اطفال از این ناله های حزن انگیز خواب و آرام و قرار نداشتند. در این حالت «محتکر در رقص و سماع و فقرا در آه و ناله؛ یکی در بستر خانه و گرسنه در معبر از گرسنگی جان میسپارد، یکی از گندم خرواری هفتاد تومان بدان خوشحال و به سلامتی ملاکین و مرگ فقرا فریاد نوشانوشش به فلک میرسد.»[3]

در دامغان هم وضع به همین حالت بود. عدهای از معاریف شهر دامغان توسط جریده نوبهار تلگرافی برای «حضرت آقای بصیرالملك دام اجلاله» ارسال کردند، در این تلگراف چنین آمده بود:

اینک که تنگی و سختی آذوقه دچار عامه ملت ایران خاصه اهالی دامغان شده، باید لطف خودتان را درباره بندگان گرسنه بیچاره ساکنین دامغان و زوار سلطان سلاطین ایران، حضرت ثامن الائمه [ع] اظهار و مبذول داشته معادل دویست خروار از گندم ملکی مختص خودتان که در انبار است غدغن فرمائید مباشرین حضرت

ص:۲۳۷

۱- کذا: بیچارگان.

۲- پرده صماخ، پرده ای است در گوش.

۳- همان، ش۷۲، پنج شنبه ۲۷ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۱۳ دسامبر ۱۹۱۷، «مخبرین ما.»

عالی به خبازخانه دامغان داده و نرخ امروزه قیمت دریافت دارند. در این موقع مساعدت و همراهی یگانه لسان ملت حضرت آقای ملک الشعرا دامت تأییداته را؛ عموم ملت این صفحه خواهانند.(۱)

بسیاری از ناظرین ایرانی، دست پنهان بریتانیا را در پس قحطیهای این زمان میدیدند، به دید آنان انگلیسی ها خود قحطی به وجود آوردهاند و بعد هم وفور نعمت به ارمغان خواهند آورد تا مردم آنان را منجی و رهایی بخش خود بدانند:

امروز ما در سفالت کمی نان از گرسنگی خشکیدیم؛ گرچه خشکسالی در این حالت بی تأثیر نیست، ولی نه به این درجه. از دو ماه و نیم به این طرف این انگلیسیان خیرخواه اجناس موجود را در ایران هر جا که یافتند گران و ارزان نگفتند، خریدند، تا که ما این روزها را ببینیم. وقتی که گرسنگی به غایت رسید، انگلیس ها همان روز ما را بغتتاً در سیل فراوانی خواهند انداخت تا که بعد از این قحطی و کمیابی غریق فرح و شادی تر و تازه شویم!(۲)

از آن سوی از نقاط کمتر شناخته شده کشور، نامههایی به مرکز میرسید که نشان دهنده ظلم و ستم مضاعف در حق رعایای بی گناه بود. در منطقهای در اراک به نام خلجستان، مردی ستمکار به نام اسدخان شاهسوند به مردم تعدی روا میداشت، متظلمین نوشته بودند اگر برای امرار معاش و گرفتن ده من جو یا گندم به اطراف ولایت خود روند، باید از دست «اسدخان و اولاد و نوکر او لخت و عریان مراجعت کنیم.» این مرد گوسفند و احشام مردم را در بیابان به سرقت میبرد، مردم هر چه تظلم میکردند احقاق حق نمیشد، این مرد هر روز که میگذشت جری تر میگردید، چند زن و مرد را به تیر کشت، خانه های مردم را آتش زد، تمام داراییهای روستاییان بیچاره را به غارت برد، این ستمدیدگان نوشته بودند «محض رضای خدا به ملاحظه روز جزا احقاق حق ماها را از اولیای امور خواستار شوید.»(۳)

بلی! این بود شمه ای از وضعیت اجتماعی ایران در دوره بعد از مشروطه. هنوز همه به یاد می آوردند که مشروطیت برای آن شکل گرفت تا عدالت را در جامعه

۱- همان، «تلگرافات خصوصی از دامغان.»

۲- همان، ش۷۳، یکشنبه غرّه ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷، «از مقالات وارده.»

۳- زبان آزاد، ش۳، پنج شنبه ۲۰ شوال ۱۳۳۵، ۹ اوت ۱۹۱۷، «تظلم.»

مستقر سازد و همه را از نعمت آن بهره مند گرداند. لیکن این تجربه هرگز میسر نشد، مردم از ظلم مضاعف حکام دوره بعد از مشروطه، آرزوی بازگشت به دوره ناصری و مظفری داشتند. توده های مردم به یاد می آوردند که حتی در زمان استبداد ناصرالدین شاهی این همه ظلم و اجحاف وجود خارجی نداشت. اینک مردم از چند سو آماج حمله واقع می شدند: یکی از سوی قحطی که ایران را چون هامون خشک و تکیده نمود و دیگری ظلم و ستم اجتماعی که از حد گذشت. از سویی حکام محلی عرصه را بر مردم تنگ کردند و از سوی دیگر کشورهای متجاوز انگلیس، روسیه، عثمانی و آلمان عرض و جان و مال و ناموس مردم را به باد تاراج سپردند. در دوره پیش از مشروطه حداقل تظلمی صورت می گرفت و اگر حاکمی به مردم اجحاف می کرد، حداقل حکومت مرکزی وجود داشت تا از او نسق کشد، اما اینک نه دولت مرکزی به فریاد مردم می رسید و نه مبنایی استوار شکل گرفته بود تا شکایات تودهها را از مجرای قانونی پیگیری کند. تا این زمان آنچه از مشروطه عاید کشور شده بود، در مقام عمل رنج بود و درد و نومیدی. در مقام عمل اما، احزاب و دسته های سیاسی هنوز از مشروطه سخن می گفتند و الزامات آن. به واقع یکی از عوامل بحران سیاسی و اجتماعی کشور در این مقطع تاریخی همین احزاب سیاسی بودند که دست در دست گروه های تروریستی راه را برای ظهور دیکتاتور هموار ساختند.

فصل سوم: احزاب سیاسی، مطبوعات و بحران ایران

۱. وضعیت احزاب بزرگ در دوره جنگ اوّل جهانی

پیش تر در کتاب بحران مشروطیت در ایران، درباره احزاب سیاسی عصر مشروطه به تفصیل بحث کرده ایم.(۱) همان جا از این موضوع سخن گفتیم که آیا می توان آن تشکل ها را حزب نامید یا خیر؟ دیدیم که دو حزب بزرگ در دوره بعد از مشروطه فعال بودند: حزب اعتدالی و حزب دمکرات. در کنار اینان از حزب اتفاق و ترقی و نیز انجمن های گوناگون این عصر بحث کردیم. دیدیم مواضع افراطی حزب دمکرات چگونه مانع ثبات و آرامش در کشور شد و چگونه اینان بحران سازی را به جایی رساندند که کشور را آماج هجوم دشمن ساختند. در صفحات قبل به اجمال اشاره کردیم که حزب دمکرات در حین جنگ و بعد از دوره موسوم به مهاجرت، به دو شعبه بزرگ تقسیم شد: گروه دمکرات های تشکیلی و گروه دمکرات های ضدتشکیلی. در مورد گروه های تشکیلی و ضدتشکیلی و همچنین دعوای احزاب سیاسی از اولتیماتوم روسیه به بعد کار اساسی چندانی صورت نگرفته است. حال آنکه مبدأ و منشأ بسیاری از تحولات بعدی ریشه در مناقشات این دوره دارد. فقط ملک الشعرای بهار در جلد اوّل تاریخ احزاب سیاسی

۱- بحران مشروطیت در ایران، ص۲۸۳ به بعد.

خود، اشاره ای بسیار مختصر به این موضوع کرده که چندان گویا نیست؛(۱) حال آن که او خود از فعالان در صحنه حوادث آن روزگار بود. در این فصل تلاش می کنیم تا حدی این مهم را در پرتو منابع معتبر مورد ارزیابی مجدد قرار دهیم و آنگاه در مباحث بعدی از ارتباط برخی از این تشکل ها با گروه های مافیایی سخن به میان خواهیم آورد.

در ابتدای بحث باید گفت در این دوره احزاب سیاسی با مشکلات بزرگی مواجه بودند، حزب اعتدالی دستخوش بحران بود و انشعابات مهمی در آن صورت می گرفت. اینک بسیاری از مطبوعات و رجال ایران تصدیق می کردند آنچه در ایران از سالیان پیش محقق شده، هیچ نسبتی با نظام های مشروطه ندارد. به طور مثال چند ماهی بعد از وقوع جنگ اوّل جهانی بود که رعد نوشت:

باید کاملاً تصدیق و اعتراف نمود که در مملکت ما ایران، از مشروطیت و اساس حکومت شوروی، بیش از یک اسم بی مسمی چیز دیگری وجود ندارد و راستی بسیار مشکل است تصوّر کرد که وضع تشکیلات سیاسی و طرز اداره شدن امور در ایران می تواند با اصول و قواعد یک مملکت مشروطه تطابق و تناسبی داشته باشد.

سیدضیاء نوشت رجال ایران به اصول و قواعد و ضوابط مشروطه آگاهی ندارند، به همین دلیل هم مشروطه نتوانسته در ایران قوام مادی و موقعیت معنوی به دست آورد. علت العلل این است که با وجود اینکه مبنای تشکیل حکومت و اساس دولت از مردم است، اما مردم از جریان تصمیم گیری ها مطلع نیستند. مخفی نگاه داشتن جریان امور و استتار احوال سیاسی کشور که «از اخلاق میشوم دوره استبدادی» است، باعث این وضعیت است. دولت باید این نکته را بداند که زمانی می تواند کاملاً از عهده حفظ موقعیت و حیثیت خود برآمده و موفق به انجام مقاصدش گردد، که قوای مطبوعات را به وسیله مستور نگه نداشتن وقایع با خود مساعد سازد و در حقیقت راهنمای سیاسی و هادی مطبوعات و افکار عمومی گردد.(۲)

در این شرایط البته بحران احزاب بار دیگر بعد از دوره مشروطه به اوج خود

۱- محمدتقی بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج۱ (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷).

۲- رعد، سال ششم، ش۱۱، یکشنبه ۲۷ ذی قعده ۱۳۳۲، ۱۸ اکتبر ۱۹۱۴، «یادآوری به دولت.»

رسید، شاید یکی از نخستین اخبار در این مورد در عصر جدید چاپ شد. از سال ۱۳۳۳ قمری برخی اعتدالی های سابق از این تشکیلات کناره گیری کردند. دانش علی نصرتالسلطان، معاضد السلطنه پیرنیا، اسدالله خان کردستانی، علی اکبر دهخدا، یوسف اعتصام الملک(۱) و محسن انصاری در زمره افرادی بودند که ضمن انتشار اطلاعیه ای خروج خود را از حزب اعتدالی اعلام کردند:

خدمت ذی شرافت مدیر محترم روزنامه عصر جدید دامت تأییداته. این بندگان به وسیله این ذریعه خواطر شریفه عموم رفقا و آشنایان خود را مسبوق مینماییم که چون نظریات ما تا امروز در دخول حزب متوجه به خدمات عمومی بوده و امروزه مع التأسف نظریات احزاب حاضره را به خصوصیات و شخصیات معطوف تر میبینیم، از این رو عدم انتساب خودمان را به فرقه اعتدال که سابقاً منسوب به آن بودهایم اعلان و از مدیر محترم آن جریده فریده درج این مختصر را تمنا مینماییم.(۲)

دلیل استعفای این عده از حزب اعتدالی هرگز روشن نشد. پیش از این روز شنبه مورخ ۱۶ محرم ۱۳۳۳، مطابق با پنجم دسامبر ۱۹۱۳، مجلس سوّم افتتاح شد. اکثریت اعضای این مجلس از آن حزب دمکرات بود، اما اینک معضلات بنیادین این حزب و اختلافات گرایش ها و گروه های تشکیل دهنده آن، خود را نشان می داد. در این حزب دو طیف افراطی و معتدل ظهور کرده بودند. معتدل ها به نوعی از میراث بحران های عصر مشروطه عبرت گرفتند، اما در مقابل عده ای که اقلیت حزبی را تشکیل می دادند و عمدتاً از اعضای جوان و غیر مشهور به شمار می آمدند، بر طبل تندروی می کوبیدند. حزب دمکرات بعد از وقوع جنگ اوّل جهانی به دو دسته تقسیم شد: گروه دمکرات های تشکیلی و تشکیلات دمکرات های ضدتشکیلی. رهبری گروه نخست با میانه روان این دوره مثل ملک الشعرای بهار بود و رهبری دسته دوم با سیدمحمد کمره ای. گردانندگان مهم دمکرات های تشکیلی عبارت بودند از محمدحسین صدرائی(۳) و ملک الشعرای بهار.

ص:۲۴۲

۱- پدر شاعره مشهور پروین اعتصامی.

۲- عصر جدید، ش۴۴، سه شنبه ۷ رمضان المبارک ۱۳۳۳، «اطلاع.»

۳- میرزامحمدحسین صدرائی فرزند میرزامحمدعلی یکی از تجار اصفهان بود، پدربزرگ او حاجی صدرائی از تجار بزرگ اصفهان به شمار می رفت. میرزامحمدعلی در امر دادوستد و تجارت تنباکوی شیراز فعال بود، خود میرزامحمدحسین از عناصر حزب دمکرات بود و تا دوره های بعد هم در این حزب به فعالیت پرداخت.

کمرهـای از اعضـای لژ بیـداری ایران بود که نقش مرموزی در تحولاـت معاصـر کشور داشت. خواهر او فـاطمه سادات همسـر سیدمحمدرضا مساوات بود، مساوات(۱) در این ایام در مهاجرت به سـر میبرد. در این زمان عـدهای میخواسـتند حزب اتحاد و ترقی را تشـکیل دهنـد. بین کسانی که در این اندیشه بودند نام شـیخ حسـین یزدی، میرزاحسن خان مشـیرالدوله و حسـین خان مؤتمن الملک دیـده میشـد. اینان هم میانه روان این دوره بودنـد. به طور مشـخص حسن خان مشـیرالدوله رجلی بود خوشـنام، شیـخ حسـین یزدی نیز بـا گروه تنـدرو سال های بعـد از فتـح تهران تا اولتیماتوم روسـیه درآویخته بود؛ بنابراین اگر تشـکیلات موردنظر آنهـا سازمـان می یـافت وزنه تعادل به سوی گروه معتـدل سـنگینی می کرد. کمرهای این رجل گمنام اما بسیار مهم سیاسی این دوره، تلاش کرد در اینان نفوذ کند. او سپرده بود از اخبار درونی آنها اطلاعاتی به وی داده شود.(۲)

اوایل سال ۱۲۹۴ شمسـی مصادف با مه ۱۹۱۵، بین نماینـدگان مجلس و هیـأت دولت اختلاف بروز کرد. با اینکه ایران درگیر جنگی ناخواسـته شده بود، اما مجلس که اکثریت آن را دموکرات ها تشـکیل می دادند، مانع از تشـکیل یک دولت مقتدر می گردیـد. سیدضـیاء نوشت این اقـدامات «دور از منـافع عمومی» است و «مقاصـد خصوصـی یا عوام فریبی» را تعقیب می نمایـد: «آری اهریمن مرگ و اضـمحلال بـا منظره عبـوس و نظر تهدیـدآمیز چشـمان شـرربار خـود را بر مـا دوخته، لکن هنوز اعمـال مقاصـد شخصـی از افکـار ما خارج نشـده ما را به وخامت نتایـج این رویه های ایران فناکُن آگاه نمی سازد.» تا آن زمان اداره کننـدگان مجلس در طول حـدود چهارماه، چهار کابینه را زمامـدار مقـدرات مملکت کرده بودنـد. به قول رعد «دیگر سـزاوار نیست در این موقع از موافقت با رئیس الوزرایی [عین الـدوله] که به اتفاق آرا وی را لایق اداره کردن امور مملکت دانسـته اند مسامحه را روا ندارند.»(۳)

ص:۲۴۳

۱- برای آشنایی با سیمای سیاسی مساوات نک: بحران مشروطیت در ایران، صفحات متعدد.

۲- کمره ای، ج ۱، ص۲۳.

۳- رعد، سال ششم، ش۱۱۳، چهارشنبه ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۳۳، ۱۲ مه ۱۹۱۵، «مجلس و رئیس الوزرا.»

به نوشته رعد از زمانی که مجلس سوّم تأسیس شده بود، کشور به جای اینکه صاحبی پیدا کند کاملاً بی صاحب مانده است. از نتیجه تجمع وکلا در ساختمان بهارستان، کشور دچار نوعی بی تکلیفی شده و مردم به شدت سردر گم بودند. بی سر و سامانی از در و دیوار می بارید، «نمی توان باور کرد که مؤسسین بحران های پنج ماهه صدماتی را که به دست خود نسبت به هستی و حیات موکلین خود وارد می نماید از روی عمد و اراده است، زیرا که تصوّر و تحمل این نکته خیلی مشکل است که برگزیدگان ملّت غیر از طریق منافع حقیقی مملکت راه دیگری بپیمایند.» رعد هشدار داد نه تنها کشور با مخاطره مواجه شده است، «بلکه در گرداب مخاطرات غوطه ور گشته ایم، والّا با این حال تا کی وکلا نباید به وضعیات از هم پاشیده ایران خاتمه بدهند.»(۱)

در اوایل نیمه دوّم سال ۱۲۹۴ شمسی، به دلیل وخامت اوضاع، وزارت داخله دیگر تعطیل شده بود، کسری بودجه بیداد می کرد و کنترات مسیو وستداهل رئیس نظمیه، که به قول مورخ الدوله سابقاً کفیل یکی از کلانتری های استکهلم بود،(۲) تجدید نشده بود.

وضع نابسامان نظمیه فقط ناشی از کمبود بودجه یا مثلاً نرسیدن حقوق نبود، رعد نوشت: «بلی به سبب هرج و مرج وزارت داخله که ناشی از نادانی معاون آن و تسامحات عمدی مشارالیه در ادای وظایفی که بر عهده گرفته است این نتایج را انتظار داشتیم.» به عبارت بهتر رعد پرده را بالا زد و نشان داد بحران تهران و سرتاسر کشور تا اندازه زیادی عمدی است و ربطی به مسئله بودجه ندارد. به هر حال قرار بود وستداهل روز بیست و دوّم ذی حجه برود، این خود نشان دهنده بحران دیگری بود که در انتظار کشور بود. از سویی رعد نوشت:

عدم آشنایی و فقدان بصیرت معاون مالیه به وظایف خود و امور مرجوعه به وزارت داخله به حدی فضاحت آمیز و ثمرات ناگواری را برای ما تهیه کرده که نه وزارت داخله باقی مانده و نه مرکز و دایره ای وجود دارد که در صدد تصفیه کارها و رفع حوائج ضروری و حل مشکلات قوای تأمینیه برآید. از بدو ایجاد

۱- همان، ش۱۱۴، پنج شنبه ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۳۳، ۱۳ مه ۱۹۱۵، «وقت تنگ است.»

۲- ایران در جنگ بزرگ، ص۱۱۶.

وزارت داخله هیچ دوره ای یاد نمی آید که جریان امور و حکمروایی بی تکلیفی و لاابالیگری تا این حد در سیما و منظره مهم ترین دوائر کشوری ما حکومت نماید.

سیدضیاء ادامه داد باید معاون وزیر را عزل کرد، نباید به طرفداری از کسی برآمد که «اساس مملکتی یک مملکتی را متزلزل و پاره شدن شیرازه یک دولت را رضایت بدهند.» رعد خاطرنشان ساخت تهران «در مقابل یک پیش آمد تهدید کننده، یک تهلکه غیرقابل جبران و بالاخره یک رشته مخاطرات سهمناکی که پس از رفتن رئیس تشکیلات آن و تأمین نگشتن مصارف نظمیه به بیان خواهد آمد، نگریسته می گوییم: چنانچه به فوریت کنترات مسیو وستداهل تجدید نگردد و شرایط ایشان که عبارت از تخصیص منابع عایداتی است بر اساس مخارج نظمیه پذیرفته نگردد، هر آینه امنیت فعلی و آسایش حاضره طهران را که از پرتو نظمیه برای ما به دست آمده باید بدرود گفت، خود را حاضر(۱) برای مواجه شدن با هر نوع حادثه ناگواری بنماییم.»(۲)

در آن ایام تنها حافظ امنیت پایتخت نظمیه بود که به کوشش وستداهل بعداً توانست کمیته های ترور و جوخه های مرگ را شناسایی و دستگیر نماید. در زمانی که مستوفی کابینه را در دست داشت، متحدان و یاران همیشگی تروریست ها و مرگ آفرینان درصدد برآمدند از فرصت به دست آمده ناشی از کابینه مستوفی که همیشه مورد حمایت آنان بود استفاده کنند و با تمهید مقدماتی رئیس نظمیه را وادار به خروج از کشور کنند تا بحران سازان عصر مشروطه بتوانند بار دیگر به عملیات خشونت آمیز خود متوسل گردند. اینکه وزارت داخله با عملیات مرموز این گروه به کلی تعطیل شده بود، این که وزارت مالیه حاضر نبود هزینه برقراری امنیت تهران را بپردازد و نهایتاً اینکه همزمان علیه وستداهل شایعه پراکنی و خصومت به اوج خود رسید، ریشه در این واقعیت داشت.

حدود یک ماه بعد باز هم روزنامه رعد از تیرگی افق و تاریکی آسمان سیاست و احوال عمومی مملکت سخن به میان آورد. از نظر این روزنامه وضعیت به اندازه ای مغشوش است و بحران به اندازه ای رشد یافته و «به نقطه ای رسیده که دیگر امید

۱- اصل: حاظر.

۲- همان، سال هفتم، ش۲۸، چهارشنبه ۱۷ ذی حجه ۱۳۳۳، ۲۷ اکتبر ۱۹۱۵، «حرکت مسیو وستداهل.»

پیدایش یک روزنه روشنایی هم در این فضای پهناور نمی رود و بدبختانه هر چه بخواهیم راجع به وضعیات کنونی بسط مقالی دهیم، جز تزلزل افکار و ازدیاد تشویش اذهان نتیجه دیگری نخواهیم گرفت. بنابراین آیا بهتر نیست به درج گزارشات(۱) روزانه تا حدی که مصالح مملکت به ما اجازه می دهد اکتفا نموده مشاهده مناظر خونین صحنه سیاست مبارزات مستحدثه را به پرده هایی که در شرف بالا رفتن است حوالت دهیم.»(۲)

حداقل یکی از ماجراها بحران سازی های گروهی بود که به دنبال این بودند کشور را طعمه آتش جنگ نمایند، گروهی که برای آنان مصلحت کشور و بقای ایران هیچ بود و علی رغم شعارهای شداد و غلاظ درصدد آن بودند تا ارتش بیگانه را به کشور بکشانند تا مگر بحران های عدیده، کار حکومت قاجار را یکسره نماید و به این وسیله کار را خاتمه دهند. حرکات مشکوک فراوانی صورت می گرفت، اسلحه هایی از مرزهای غربی کشور وارد ایران می شد و عنوان می گردید این سلاح ها را دولت آلمان به کسانی داده است که می خواهند علیه روس و انگلیس بجنگند. برخی از این اسلحه ها به تهران رسید، کار به جایی ختم شد که مستوفی الممالک که خود مورد حمایت همین بحران سازان بود، دستور داد وزارت داخله به نظمیه اطلاع دهد از این به بعد دکان های اسلحه فروشی و فشنگ فروشی باید بسته شود و اجناس آنان مصادره گردد، نظمیه هم آگهی داد که در هر نقطه اسلحه دیده شود، توقیف و ضبط خواهد شد.(۳)

در همین ایام در کرمان، کفیل کنسولگری انگلستان مورد حمله واقع شد و به شدت زخمی گردید، این فرد بعداً به دلیل جراحات وارده درگذشت. مجاهدین کرمان روز به روز رو به افزایش بودند. والی کرمان رسماً به دولت مرکزی اطلاع داد نمی تواند کاری انجام دهد و اگر دولت نتواند نیروی کمکی ارسال کند او استعفا خواهد داد.(۴) به این شکل هسته های مقاومت علیه انگلیسی ها در جای جای کشور به صورت خودجوش شکل گرفت، اما مشکل این بود که این دسته ها فاقد رهبری منسجم بودند. آنان فقط می توانستند زدوخوردهای پراکنده ای با مأمورین دولت

۱- اصل: گذارشات.

۲- همان، ش۴۵، پنج شنبه ۱۷ محرم ۱۳۳۴، ۲۵ نوامبر ۱۹۱۵، «وخامت اوضاع.»

۳- همان، «اخذ اسلحه.»

۴- همان، ش۵۸، جمعه ۲ صفر ۱۳۳۴، ۱۰ دسامبر ۱۹۱۵، «در کرمان.»

مرکزی ایران انجام دهند و از مقاومت طولانی مدت عاجز بودند، هم به دلیل مشکل رهبری مردم و هم به دلیل فقر و قحط و غلا که باعث می شد آنان از دست یابی به ضروری ترین نیازهای خود بازمانند.

۲. تشکیلی و ضدتشکیلی

در این زمان اختلاف بزرگی بین اعضای حزب دمکرات درگرفت. عدهای بر این باور بودند که باید تشکیلات فرقه را بار دیگر راه انداخت، عدهای دیگر با آن مخالفت میکردند. کمرهای میگفت اگر کمیته فرقه را تشکیل دهند، یا باید با چپ های روسیه همکاری نمایند و یا تشکیل دهندگان قادر به عملیات باشند؛ برای این کار هم پول نیاز است. منظور از عملیات اقداماتی عینی بود تا قدرت حزب را به رخ حریفان کشند. از سویی روش نفوذ در گروه حریف منحصر به گروه ضدتشکیلی نبود. بلکه وثوق الدوله هم که توانسته بود کریم دواتگر را اجیر کند، وی را برای تطمیع یا تهدید گروه ضدتشکیلی مورد استفاده قرار داد؛ بازی خطرناکی که سرانجام به قیمت قتل کریم تمام شد. کریم دواتگر در این ایام به شدت فعال بود، این مرد با کمره ای جلساتی منظم داشت، حال آنکه هیچ وجه تشابهی بین وی و کمره ای دیده نمی شد. کمره ای می خواست از نیروهایی مثل کریم برای رسیدن به اهداف سیاسی بهره برداری کند. او بر این باور بود که اگر فرقه تشکیل نشود، احتمال همکاری امثال کریم با روس ها بیشتر است و به قول او فساد زیادتر میشود. کریم دواتگر در این ایام به شدت زیر نفوذ گروه وثوق قرار داشت. این گروه از طریق وی می خواستند تشکیل مجدد حزب را به گروه کمره ای تحمیل نمایند. کریم بر این اعتقاد بود که باید فرقه را تشکیل داد تا نقطه اتکای کابینهای شود که می بایست به دست دمکرات ها اداره میگردید، از سویی او میگفت باید به صورت سازمان یافته در انتخابات مجلس که در اثر جنگ تعطیل شده بود شرکت جست، او میگفت اگر فرقه بین مردم فعالیت نکند مفتضح خواهد شد.(۱)

گروه ضدتشکیلی برای اینکه حریف را از میدان به در کند، به روش های به شدت

۱- کمره ای، ج ۱، ص۲۶.

ضداخلاقی دست می زد. به طور مثال روزنامه ستاره ایران در یکی از شماره های خود، دروغی را درج کرد که ضمن آن مدعی شد کارکنان روزنامه نوبهار، در محل این روزنامه مرتکب سرقت شده اند. ستاره ایران به واقع ارگان ضدتشکیلی بود و نوبهار ارگان تشکیلی. این شماره از روزنامه به دست روزنامه فروشی داده شد و او این مضمون را با صدای بلند فریاد می کرد. جمعی این شخص را گرفتند و به آژان تحویل دادند، این شخص رها شد و بار دیگر کار خود را از سر گرفت. روزنامه فروش گفت: «به من دو قران داده اند که جار بزنم، شما هم دو قران بدهید تا ساکت شوم!»(۱)

درست زمانی که قحطی بیداد می کرد و اختلافات حزبی به اوج خود رسیده بود، می خواست انتخابات مجلس چهارم برگزار شود. در این دوره علاءالسلطنه ریاست وزرایی را به دست داشت. آنچه می توانست به روند انتخابات سرعت بخشد، دستگیری سران کمیته مجازات بود؛ لیکن دست های هدایت کننده این کمیته، همچنان فعال بود و مانع از برگزاری انتخابات می شد. حزب دمکرات ایران و کمیته ایالتی تهران این حزب، در نیمههای ذی قعده سال ۱۳۳۵ بیانیه ای منتشر کرد و بحران ایران را در این مقطع تاریخی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. آنان در بیانیه خود نوشتند: «در چنین موقع تاریخی، افکار مشوش و آمال نابکار گوناگون و حتی ناستوده به وسیله عناصر لجام گسیخته، بحران را مغتنم شمرده و میخواهند دوام این تیره بختی و بی تکلیفی را آلت استفاده های نکوهیده خود قرار دهند.» اکثریت حزبی بر این باور بود که برای غلبه بر بحران باید مجلس را تشکیل داد، به همین جهت کمیته تهران حزب دمکرات ایران که مواضع اکثریت را بازتاب میداد، اسامی کاندیداهای خود را برای چهارمین دوره مجلس شورای ملّی به این شرح منتشر کرد: مخبرالسلطنه هدایت، میرزاحسن خان مستوفی الممالک، سیدحسن تقی زاده که در برلین به سر میبرد؛ سلیمان میرزا اسکندری که در استانبول زندگی میکرد؛ دکتر مهدی ملک زاده، ابراهیم خان حکیم الملک، سیدمحمد تدین، سیدحسین اردبیلی، ملک الشعرای بهار، میرزاحسن خان مشیرالدوله و شیخ ابراهیم زنجانی.(۲) در لیست حزب دمکرات چهره هایی دیده میشد که در زمان انعقاد مجلس دوّم

ص:۲۴۸

۱- زبان آزاد، ش۱۸، پنج شنبه ۲۵ ذی قعده ۱۳۳۵، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «نمایش های اخلاقی.»

۲- همان، ش۱۴، ۱۶ ذی قعده ۱۳۳۵، ۴ سپتامبر ۱۹۱۷، «ذکر بحران ها.»

خود در زمره تندروان به شمار میرفتند. دو تن از برجسته ترین اینان سیدحسین اردبیلی و شیخ ابراهیم زنجانی بودند، اما اینک در برابر گروه ضد تشکیلی، میانه رو محسوب می شدند. بعد از سقوط مشروطه دوم با اولتیماتوم روسیه، سیدحسین اردبیلی در سال ۱۳۳۱ به استخدام خزانه داری درآمد، بعد از یک سال به دلیل ناسازگاری با رئیس اداره یعنی مرنارد بلژیکی استعفا داد. سال ۱۳۳۳ وقتی روزنامه افراطی ستاره ایران منتشر شد، اردبیلی سردبیر آن بود و بعداً مدیر روزنامه نیمه دولتی ایران شد.(۱)

فرقه، اسامی سیدحسن تقی زاده و سلیمان میرزا را به این دلیل در لیست خود گنجانیده بود تا مخالفین ضدتشکیلی خود را گامی به عقب راند؛ گرچه اکثریت دمکرات ها بر این باور بودند که کاندیدای نمایندگی پارلمان باید در کشور حضور داشته باشد.

حزب اعتدالی هم بیان نامه ای منتشر کرد و کاندیداهای حزب خود را معرفی نمود، کاندیداهای اینان عبارت بودند از: سیدحسن مدرس، سیدمحمدصادق طباطبائی، میرزاهاشم، مؤتمن الملک، حاجی امام جمعه خوئی، سردار معتمد رشتی، قوام السلطنه، حاجی آقا شیرازی، قوام الدوله، حاجی معین التجار بوشهری، حاجی حسین امین الضرب و حاجی محمدتقی بنکدار.(۲) با این وصف گروه ضدتشکیلی دست از تحریکات خود برنداشت، این گروه با مخالفت با تشکیل مجلس، به واقع مانع از انجام اقدامات قانونی می شد و کشور را در هرج و مرج و بحران و بی قانونی نگه می داشت تا از آب گل آلود ماهی بگیرد. این موضوع باعث شد، بهار تاریخچه ا ی از تشکیل گروه مزبور را برای خوانندگان بنویسد و آنتریک بازی و شیادی اینان را با ذکر مثال واضح سازد. این نخستین باری بود که بهار با شجاعت بی نظیر و به شدیدترین لحنی این تشکیلات را آماج حمله قرار می داد.

مثل دوره دوم مجلس، حاجی آقا شیرازی به شدت مورد نفرت گروه افراطی بود، اینان حاجی آقا شیرازی را متهم کردند که از مسیو مرنارد بلژیکی حمایت می کند. از سویی به روایت مورخ الدوله، میرزاقاسم خان صوراسرافیل عضو تیم افراطی این زمان، قول داده بود اعتبارنامه حاجی آقا را در مجلس رد کنند، همین طور هم شد، بعد از این

۱- رجال عصر مشروطیت، ص ۲۰.

۲- زبان آزاد، ش۱۵، پنج شنبه ۱۸ ذی قعده ۱۳۳۵، ۶ سپتامبر ۱۹۱۷، «بیان نامه.»

ماجرا حاجی آقا به فارس رفت و در آنجا زندگی کرد تا اینکه بار دیگر در مجلس چهارم به نمایندگی انتخاب شد. اما این بار وی وقتی در آغاز مجلس، نطقِ مهمی علیه افراطیون ایراد کرد، از سمت نمایندگی استعفا داد و بار دیگر به فارس عزیمت نمود. از این تاریخ تا هنگام کشته شدن به سال ۱۳۰۸، حاجی آقا مقیم املاک پدری اش در روستایی به نام فاروق بود که نزدیکی های مرودشت قرار داشت.

به روایت بهار، ماجرای گروه ضدتشکیلی به این صورت بود که حین جنگ، گروهی از دمکرات های سابق تصمیم گرفتند این حزب را احیا کنند و مبارزات سیاسی را به صورت سازمان یافته هدایت نمایند. در این ایّام چند تن از رهبران دمکرات ها مثل سلیمان میرزا و سیدحسن تقی زاده، در خارج به سر می بردند. به همین جهت برخی از افرادی که در تهران اقامت داشتند، با تشکیل حزب مخالفت می ورزیدند. سیدمهدی افجه ای، شاهزاده محسن میرزای تلگرافچی، سیدمحمد کمره ای، میرزاتقی بینش و حسین پرویز از جمله مخالفان تشکیل حزب بودند.

به هر حال برای راه اندازی مجدد حزب، هجده نفر مشغول مذاکره بودند، که به زودی هشت نفرشان کنار رفتند. به گفته ملک الشعرای بهار «در پرده دو دسته خودسرانه کار می کردند»؛ که سرانجام به تشکیلی و ضدتشکیلی معروف شدند. در این بین، روزنامه ستاره ایران نیز آغاز به انتشار کرد و به گفته بهار آلت دست تقی بینش و سیدمحمد کمره ای و پرویز مهرساز شد.

به نوشته بهار:

«یک دسته تشکیل شد از شاهزادگان مرتجع، از تروریستهای کوتاه نظر، از سپهسالارهای معلوم الحال و از کمال السلطان ها و کمرهایها و پرویزها و بینش ها، همه با هم متحد و پول های سپهسالار و شعاع السلطنه بود که در بین جراید منتشر و فحش بود که از سر تا قدم کسانی را که با این دسته یا با یکی از این دسته ها طرف بود فرا می گرفت.

به قول ملک الشعرا، رسالت این تشکیلات این بود که در تهران بنای فساد گذارند، هیاهو و آشوب به راه اندازند و بحران سازی کنند، آنگاه «کودتای سختی شروع نموده و اساس مشروطیت را به یک دیکتاتوری غیرمعلومی مبدل سازند.» او نوشت مسئله نان که هنوز سامانی نیافته است «زیر سر اینان بوده و هست و حالا

هم دولت دو مقابل قاعده معمول گندم به خبازخانه ها می دهد و همین تشکیلات خائنانه است که گندم را مخفی نموده و نان را به این شکل درآورده و اگر روزهای خواندن رأی حس شود که افراد صالح دارای اکثریت خواهند بود، همین نان را وسیله قرار داده و یک آشوبی به پا خواهند کرد.» نکته مهم تر این بود که افراد «اخیراً با یک قسمت از یکی از احزاب هم عهد شده و به نام طرفداری از یک رژیم دیگر که بربادی ملک و ملّت را شامل خواهد بود، در مازندران اجتماعاتی بر پا کرده و در این زمینه نیرنگ ها ساخته اند!» تشکیلات مورد اشاره بهار به ریاست امیر مؤید سوادکوهی در مازندران فعالیت داشت و اینان از طریق فردی به نام شیخ عبدالعلی لاریجانی مدیر مجله اسلام با آن همکاری می کردند.

در این مقاله از شیخ ابراهیم زنجانی و مخبرالسلطنه هدایت، تمجید شده و یادآوری گردیده بود که با وجود اینکه این افراد هنوز در قید حیاتند، عده ای با ادعای دمکرات بودن، راهی دیگر در پیش گرفته اند:

باید مرد در آن ملکی که امثال این مردمان بزرگ تاریخی را که هنوز خسته نشده و شب و روز برای ایجاد یگانگی، برای ایجاد قوت ملّی، برای ایجاد مرکزیت و برای جلب اکثریت دمکرات ها کار می کنند، به قول سفله مدیر ستاره و نویسنده بی شرف او(۱) غیر خادم نامیده شده و آنگاه سیدمحمد کمره ای، حسین آقا [پرویز]، میرزاتقی خان [بینش] که به قدر سر مویی به این مملکت خدمت نکرده و تمام حرکاتشان از اوّل تاکنون حقیقتاً خیانت بوده است، فرقه گردان و لایق اداره کردن جمعیت و عضو مرغوب باشند؟!

ملک الشعرا نوشت غایت آرزوی اینان به تعویق انداختن انتخابات مجلس و جلوگیری از تشکیل مجلس چهارم است، اما «محال است مجلس ملّی به تأخیر افتاده و بدین وسیله شهر آشوب شده و کابینه سیاهی که شما می خواهید بر روی کار بیاید.»(۲) اما نظر بهار محقق نشد، با اینکه انتخابات برگزار شد، اما تشکیل مجلس وقتی صورت گرفت که اینان به مراد خود رسیدند؛ آن روز دیگر رضا خان سردارسپه

۱- منظور حسین صبا مشهور به کمال السلطان است، این مرد زمانی که آفتاب منتشر می شد، نخستین مدیر آن بود و به نام ح. عبدالوهاب زاده امضا می کرد، عبدالوهاب پدر حسین صبا بود.

۲- زبان آزاد، ش۲۰، سلخ ذی قعده ۱۳۳۵، ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۶، «از روی ناچاری.»

در عرصه سیاسی ایران یکه تازی می کرد.

درست در حالی که سایه های نفرت انگیز قحطی از هر سو دیده می شد و درست در ایامی که مردم در مقابل دکان های نانوایی تجمع می کردند و از گرسنگی حتی نای فریاد کشیدن نداشتند؛ مناقشات حزبی به اوج خود رسید. هر روز سر و صدای گروه ضدتشکیلی و ارگان آنها یعنی ستاره ایران به هوا بلند بود. در این حال و هوا بود که اکثریت دمکرات ها برای جلوگیری از تعمیق بحران راه چاره ای اندیشیدند: آنان از طرفداران خود و نیز روزنامه های همسوی با خود خواستند در مقابل حملات مخالفین سکوت کنند و «موقع حاضره مملکت را در نظر گرفته از هرگونه تظاهرات طرفیت آمیزی اجتناب کنند.»(۱)

بعد از اینکه کمیته مجازات لو رفت و بعد از اینکه معلوم شد دمکرات های ضدتشکیلی با آن مرتبط بوده و حتی هدایت آن را بر عهده داشته اند، روز دوشنبه سیزدهم ذی حجه سال ۱۳۳۵ مطابق با یکم اکتبر ۱۹۱۷، روزنامه ایران اعلانی منتشر کرد و انحلال دمکرات های ضد تشکیلی را اعلام داشت. به مناسبت این حادثه ملک الشعرای بهار مقاله ای نوشت که از مضمون آن این گونه مستفاد می شود که یکی از محورهای اختلافات در صفوف حزب دمکرات و تقسیم آن به تشکیلی و ضد تشکیلی موضوع کیفیت برخورد با انقلاب روسیه بوده است. بهار نوشت:

ما نهضت روسیه را نه تنها در ایران بلکه در تمام عالم مؤثر می دانستیم، آیا می شود منکر شد که نهضت انقلابی روسیه تعهد تزاریزم را یک باره از گردن آزادی خواهان نصف آسیا برداشت؟ و آیا این تأثیرات حی را که در دنیا از این نهضت حادث شده بود، بایستی ما تنها انکار کرده و باز در زاویه خمول خزیده و می گفتیم دروغ است! هرگز، بلکه وظیفه ما بود که از جریان حوادث عظیمه دنیا مطابق ناموس هر حزب حامی استفاده نماییم و شروع به استفاده نمودیم، ولی مخالفت حزبی مانع از سرعت حصول نتیجه شده و مثل لنگری که به پای یک شناور گیر کند، ما را به ته دریا و زیر موج های خروشان می کشانید.(۲)

۱- همان، ش۲۱، پنج شنبه ۲ ذی حجه ۱۳۳۵، ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۷، «اخطار.»

۲- همان، ش۲۶، سه شنبه ۱۴ ذی حجه ۱۳۳۵، ۲ اکتبر ۱۹۱۷، «به مناسبت اعلان انحلال مؤسسات دمکرات ضدتشکیلات.»

بهار از گروه دمکرات های ضدتشکیلی دعوت کرد رو به سوی اتحاد آورند، بار دیگر با هم یکدل و یکزبان شوند و با هم در راستای رسیدن به اهداف ملّی در چارچوب مشروطه تلاش کنند. اما این دعوتی بیهوده بود، زیرا گروه مذکور به این آسانی دست از بحران سازی نمی کشید، به عبارت بهتر این گروه در صدد فعالیت برای اجرای اصول مشروطه نبود که به این آسانی تن به اتحاد دهد؛ آینده نشان داد گروه ضدتشکیلی همچنان در راه اجرای اهداف خود مصر است.

حتی مدتی بعد که وثوق کابینه مجدد خود را تشکیل داد، بالصراحه کمره ای را مورد خطاب قرار داد و خاطرنشان ساخت گروه او جز تهمت و بهتان چیزی در چنته نداشته و همان را هنوز ادامه می دهد. کمره ای که وانمود می کرد به خون وثوق تشنه است، در این زمان مبالغی از او برای تأمین معاش بازماندگان کمیته مجازات دریافت می کرد، او توانست مبلغی برای کمک به گروه برلنی ها دریافت دارد و خلاصه اینکه از مواضع قبلی خود علی رغم شعارهای شداد و غلاظ خاطراتش، عدول کرد.

آبان ماه سال ۱۲۹۸، وثوق الدوله بخشی از اختلافات دیرینه گروه ضدتشکیلی را با خود، به سیدمحمد کمرهای رهبر این تشکیلات بازگفت. او خاطرنشان کرد در ابتدای فعالیت سیاسی خود و نیز دوره بعد از مشروطه، برخلاف تبلیغات مخالفین، چندان مناسباتی با انگلیسی ها نداشته و به عبارتی رابطه اش با آنان خوب نبوده است. او گفت نخستین گام ها برای انعقاد قراردادی از نوع قرارداد ۱۹۱۹ در دوره صدارت سپهسالار برداشته شد. وثوق توضیح داد آن زمان او موفق شد این تلاش ها را خنثی سازد، این امر در دوره نخست ریاست وزرایی او صورت گرفت. او ادامه داد در آن زمان روس ها بخشی از کشور را رسماً به اشغال خود درآورده بودند، عدهای از تهران مهاجرت کردند، «حالا من نمیدانم از چه نقطه نظر رفتند؛ آیا خدمت یا خیانت» بود، به هر حال وضعیت کشور مغشوش بود. وثوق ادامه داد در آن شرایط محسن نجم آبادی از او پرسیده است آیا تشکیل احزاب لازم و برای کشور مفید است یا نه؟ «من گفتم البته ملت در حالت بیداری [باشد] و یک پشتیبان هم دولت از آنها داشته باشد بهتر است.» نجم آبادی پرسید آیا دمکرات ها هم میتوانند تشکیلات خود را مجدداً راه اندازی کنند؟ پاسخ وثوق مثبت بود. دمکرات ها تشکیلات خود را راه اندازی کردند، اما به قول وثوق «بعد یک دسته پیدا شدند و

بنای معارضه را گذاردند و کار به جایی رسید که ضد تشکیل چه نسبت ها به من داد و در ستاره ایران چه به من نوشت و آن قضیه کمیته مجازات و آن هنگامهها که برای من درآوردند تا آنکه من از کار کناره کرده و در این اواخر که دیگر نزدیک بود رشته کلیه امور بالکلیه از میان برود و من خودم ابداً خیال و میل به دخول در کار نداشتم؛ سایرین یا وجدان خودم یا شاه و فکر مملکت و ملت مرا وادار به تکفل این کار و قبول این بار نمود. اگر چه شما(۱) مرا فاسد و خائن به مملکت و ملت به نظرتان میآید، اما به مقدسات و سایر محترمات آئین و مذهب که ابداً جز حفظ و ترتیب امور مملکتی چیزی در خیال نداشته.»(۲) اینها همه شرح گفتگوی کمره ای است با وثوق در دوره دوّم ریاست وزرایی او.

پیش از این مشاجرات قلمی بین ستاره ایران و نوبهار، منجر به تعطیلی نوبهار شد، این حادثه در دوره ریاست وزرایی علاء السلطنه روی داد که مورد حمایت گروه بحران ساز بود. از این زمان تا مدتی بعد، روزنامه زبان آزاد به جای نوبهار منتشر می شد، این زمان درست مصادف بود با لو رفتن اعضای کمیته مجازات. زبان آزاد تحولات این زمان را به بهترین وجه بازتاب می داد. مدیر زبان آزاد، معاون السلطنه یکی از برادران دکتر محمد مصدق بود.(۳) بالاخره به تقاضای بهار و به دستور احمدشاه از چهاردهم محرم سال ۱۳۳۶ از روزنامه نوبهار رفع توقیف شد و بار دیگر انتشار خود را از سر گرفت، چند روزی قبل از این موضوع، روزنامه کوکب ایران که مدتی به جای ستاره ایران منتشر می شد، توقیف شده بود، این روزنامه در

۱- منظور گروه ضدتشکیلی و به طور مشخص شخص کمرهای است.

۲- کمره ای، ج۲، صص۱۱۹۴-۱۱۹۳.

۳- جواد خان معاون السلطنه فرزند میرزا هدایت وزیر دفتر بود و نوه میرزاحسین خان مستوفی معروف به آشتیانی. جواد خان مدت های مدید پیشکار مالیه گیلان بود، سپس به کارمندی وزارت مالیه و مستوفی گری کرمانشاه و صندوق خانه سلطنتی منصوب شد. به سال ۱۳۲۳ قمری از مالیه کناره گرفت. چون در وزارت خارجه شغل مناسبی به او داده نشد، از تهران مهاجرت کرد و در ملک خود واقع در خمسه کرمانشاه توطن گزید. وقتی جنگ اوّل جهانی به ایران کشیده شد، به اردوی مهاجرین پیوست و در همین زمان خساراتی به املاکش وارد آمد. در همین اوضاع و احوال بیمار گردید، پس به بروجرد رفت و سال ۱۳۳۵ به تهران بازگشت. در همین سال روزنامه زبان آزاد را منتشر ساخت. آخرین شماره روزنامه زبان آزاد روز چهارشنبه ۱۳ محرم الحرام سال ۱۳۳۶ منتشر گردید، این سی و پنجمین شماره این روزنامه بود. آخرین شماره زبان آزاد به جای چهار صفحه معمول، فقط دو صفحه داشت.

ابتدای امر با کمیته مجازات همسو بود و از عملیات آن دفاع می کرد.

۳. مجادله های مطبوعاتی: رعد، ستاره ایران و نوبهار

روزنامه ها در این دوره از تاریخ ایران نقش بسیار مهمی در مشوش کردن فضای فرهنگی و سیاسی- اجتماعی جامعه داشتند. از نظر فرهنگی اشاره به یکی از مطالب روزنامه ارشاد خود گویاست. روزنامه ارشاد یکی از روزنامه های افراطی پایتخت بود که ادعا داشت حامی آلمان و علیه دولتین روس و انگلیس است. روزنامه یادشده در این موضع خود بی نهایت افراط می کرد. در این روزنامه ملک المورخین فرزند لسان الملک سپهر نویسنده ناسخ التواریخ برخی مطالب کوتاه و ادبی می نوشت و برخی اغلاط مصطلح فارسی را تصحیح می کرد. از این مهم تر حاجی میرزا ابوالقاسم خان مراغی در پاورقی این روزنامه مطالبی می نوشت با عنوان «گفتار پارسی» سلسله مقالات گفتار پارسی مسبوق به سابقه بود و از زمان انتشار روزنامه ایران نو، تلاش داشت سره نویسی را در ادبیات ایران ترویج کند و زبان و ادبیات فارسی را از لغات عربی بپیراید.

در اوایل محرم سال ۱۳۳۶ روزنامه ستاره ایران از احتمال سقوط کابینه علاء السلطنه که به دنبال سقوط وثوق روی کار آمده و «عملیات وطن پرستانه اش مخصوصاً از حیث روابط خارجی آن را محبوب وطن پرستان و مورد خصم دشمنان خارجی و منفعت پرستان داخلی ساخته» یاد کرد. ستاره ایران در سرمقاله خود نوشت کابینه علاء السلطنه با حملاتی از «طرف گرگ های مملکتدار بیگانه و موشان مفت خوار خانگی» مواجه بود. کابینه سقوط نکرد اما ترمیم شد. این ترمیم مورد پسند گردانندگان ستاره ایران و جناح تندرو همسوی با آنان نبود. ستاره ایران ابراز تأسف کرد از اینکه در ایران مدارس لازم برای تربیت مردانی که می خواهند مدیریت کشور را به دست گیرند وجود ندارد، و به جای آن پاتوق هایی «برای چهره شدن... یاوه گوها در میدان سیاست موجود است.» روزنامه مزبور گلایه داشت که در دوره استبداد رجالی در کلاس های مقدماتی برای ایران تربیت کردند، اما چه رجالی؟ به گمان نویسنده این رجال هیچ فایده ای به حال کشور ندارند و «اگر روشنی از آنها به ظهور رسد، چون نور صاعقه است که آتش به خرمن هستی وطن می زند و اگر برای تجدید هوای

ص:۲۵۵

سیاست اهتزازی از آنان مشهود گردد، خاک مذلت بر فرق وطن می ریزد.» به نوشته ستاره ایران رجال قدیم نمی توانند پرچم دار تجدّد شوند، «رجال قدیم که استخوان های پوسیده هیکل استبداد و اسکلت کرم خورده اداره دلبخواهیند، ممکن نیست چهارچوب کشتی نجات و چوب بندی عمارت تجدّد شوند.»

ادارات جدیدالتأسیس به دست کسانی اداره می شود که همان «رجال محافظه کار» قدیمند. اینان خشتی کج را بنا نهاده اند که تا ثریا کج بالا می رود، این رجال حالت سدی را پیدا کرده اند که به دست معمار ناشی ساخته شده و نتیجه این سد بازگردانیدن آب به کویر و شوره زار است. مَثَل ادارات ایران «مثل مسجدی است که برای ترویج دین اسلام بنا شده و مغان و هیربدان و کشیشان در گوشه های آن آتشکده ساخته و زُنّار به گردن مؤمنین بندند.» این ادارات مثل حمامی هستند که جامه معصومیت از تن مراجعین به درآورده و آنان را به کثافت آلوده می کند و با جامه خیانت از حمام بیرون می برد. نویسنده آورده بود: «در ادارات و وزارتخانه های ما به جای اینکه به وسیله ترقی تدریجی و اجرای اصول مجازات و مکافات رفته رفته رئیس و حاکم و نماینده پارلمان و وزیر تربیت کند به واسطه ترویج اصول هواداری و لاابالیگری» خائن به ظهور می رسد و اصول «پارتی بازی و توسل به متنفذین را معمول ساخته» و حس خدمت و فعالیت را کشته اند.

از وزارت داخله و مالیه و سایر اداراتی که به نحوی از انحا زیر نفوذ آنها بود، سخن به میان آمد، اداراتی که مثل «ترتیب قدیم هندوستان طبقات مختلفه» در آنها وجود دارد، عده ای هر چند هم مصدر خدمات درخشان شوند، نمی توانند حداکثر از مقام منشی اوّل ترقی کنند و «دسته دیگر اگر مرتکب هزار خیانت گردند همیشه مسند حکومت و ایالت و امانت و پیشکاری مالیه، تیولشان است.»

به نظر نویسنده که کسی جز صبا نیست، برای اصلاح امور باید مسلک محافظه کاری را رها ساخت، نباید مرهم زخم مملکت را فقط استخوان بدانند و «شغل وزارت را به طبقات دویم و سیم که از ارتباط با اجانب دورتر و به مجازات نزدیکترند تفویض کنند، قحط الرجال کمتر محسوس گشته و اکل میته مباح نشود.» نوشته شد ملّت باید کابینه علاء السلطنه را حمایت کند، از هر قسم اقدامی که هیأت دولت را از نظر مسائل داخلی و خارجی دچار محظور کند بپرهیزد، لختی صبوری و متانت پیشه نماید و با هوشیاری

و بیداری که به قول آنها لازمه یک ملّت آزاد است عملیات دو عضو جدید کابینه را تعقیب نماید. در خاتمه آمده بود: «ما امیدواریم رفتار دو عضو جدید به نفع مملکت ما را از بدبینی پشیمان و عقاید ما را به برهان حسی تکذیب کند.»(۱)

دو عضو جدید کابینه، شاهزاده عین الدوله و احمد قوام السلطنه بودند که از داوطلبی وزارت منصرف شدند. ستاره ایران این موضوع را به فال نیک گرفت و نوشت:

خوشبختانه اقتضای عصر تجدّد که به وسیله تمایلات افکار پاک و بی آلایش وطن پرستان و انعکاس آنها در جراید ملّی نمایش داده شد از یک پیش آمد ارتجاعی که عضویت دو عنصر غیرمعتمد در هیأت وزرا باشد جلوگیری نمود و شاهزاده عین الدوله و آقای قوام السلطنه موافق اطلاعات واصله از داوطلبی وزارت منصرف گشتند.

ستاره ایران این مسئله را «مظفریت قابل تبریک تجددپروری بر ارتجاع و یک غلبه شایان تقدیر وطن خواهی بر بیگانه پرستی» دانست. نیز به گمان او این مسئله به مَنزله غلبه ترقی بر ارتجاع و ممانعت از «متابعت فرمان بازگشت فرمانده محافظه کاری» است. نویسنده ادامه داد: «پیش قراول محافظه کاری و ارتجاع شکست یافت، اما قلع و قمع نشد و اردوی شقاوت از عدم موفقیت طلایه[دار] خود قدری متحیر و مأیوس گشت، بدون اینکه متلاشی و منهزم گردد.»

به نوشته ستاره ایران اعیان و اشراف، پرورده عهد استبدادند و «ممکن نیست عادتی را که طبیعت ثانوی آنها شده با تغییر زمان یا تبدیل اسم طرز حکومت عوض کنند.» اگر خدعه و دسیسه این اعیان و اشراف نبود در زمان ناصرالدین شاه که بهترین موقعیت برای کشورهای آسیای مرکزی بود، کشور به صورت قانونی اداره می شد، افغانستان و بلوچستان و جزایر خلیج فارس از دست نمی رفت، نفوذ خارجی در کشور بسط نمی یافت، فقر عمومی و بیکاری و بیکارگی شایع نمی شد و از مشروطه به نحو درستی استفاده می گردید: «متأسفانه هفتاد سال عمر عزیز مملکت ایران به کشمکش هوسناکانه درباریان و رقابت دسیسه کارانه رجال و متنفذین گذشت و قدم به قدم ایران را که از اثر بهار ترقی عالم میبایستی به جنبش آمده باشد

۱- ستاره ایران، سال سوّم، ش ۶۰، یکشنبه سوّم محرم الحرام ۱۳۳۶، ۲۱ اکتوبر ۱۹۱۷، «تأسفات ما.»

به بستر فلج و گورستان اضمحلال نزدیک کردند.»

ستاره ایران توضیح داد همین عنصر اعیانیت و اشرافیت است که می خواست «دوره درخشان عهد احمدی(۱) را به ننگ کنترل مالیه به دست اجانب و تسلط نظامی بیگانه بر مملکت سیاه و تاریک کند(۲) و تا انـدازه ای این مقصود خبیث را از پیش برده و هنوز شاهکار وطن فروشی خود را ناتمام و کارنامه خلافکاری و نمک نشناسی خود را نیمه کاره تصوّر کرده برای ختم آن بی خجالت، موقع مناسب می طلبد.»(۳)

در همین شماره احمد متین الدوله دفتری مقاله ای در صفحه اوّل روزنامه چاپ کرد و در آن مقاله نوشت از بدو مشروطیت تاکنون طرح ها و شالوده های مختلفی برای ایجاد اساس اصلاحات در کشور دنبال شده است، یکی اصلاح معارف را بر هر چیزی مقدم می داند، آن دیگری می گوید باید مالیه را اصلاح کرد، سومی بر این باور است که فلاحت را باید توسعه داد، دیگری از تأمین قوای تأمیتّه سخن به میان می آورد و قس علی هذا. همه این پیشنهادها درست است زیرا بالاخره همه راه ها به رم ختم می شود. به طور کلی منظور از تمام این راه حل ها اصلاح کشور بود، اما اینک سئوال این است که چرا بعد از دوازده سال از گذشت مشروطه، هیچ یک از اصلاحات پیشنهادی انجام نشد؟ چرا حتی یک گام در اصلاح اداره امور برداشته نشد؟ چرا طرح های ارائه شده در کشورهای دیگر باعث سعادت و ترقی می شود اما در ایران عقیم و خنثی می ماند؟ به نظر متین دفتری تجربه های تلخ و ناگوار به اندازه ای است که صاحبان فکر را مأیوس کرده و «دیگر هیچ کس امید اصلاح در این مملکت ندارد.» متین دفتری خاطرنشان ساخت هر کاری کارکن نیاز دارد، به عبارتی باید برای هر کار اشخاص مناسب را پیدا کرد نه اینکه برای اشخاص به فکر یافتن کار بود. وی نوشت در صحنه سیاست ایران افراد معدودی هستند که هر کدام نقش خاص خود را بازی می کنند، چشم تماشاچی هم به ظاهر است و دارای عقیده راسخی نیست، به همین دلیل تحت تأثیر ظواهر قرار می گیرد. صحنه نمایش سیاست ایران «به دست یک دسته مقلدین افتاده است که به واسطه نفوذهای سویی که دارند این صحنه را مونوپول [انحصار] خود قرار داده اند.»

۱- یعنی دوره سلطنت احمد شاه قاجار.

۲- اشاره به قرارداد سپهسالار تنکابنی در مورد تسلط دادن روس و انگلیس بر مالیه ایران.

۳- همان، ش۶۱، پنجم محرم الحرام ۱۳۳۶، ۲۳ اکتوبر ۱۹۱۷، «امید حس ترمیم.»

اداره کننـدگان امـور افراد معـدودی هسـتند کـه نمی تـوان آنهـا را مظهر ملّـت ایران دانست. این افراد محـدود و معـدود دائماً سرگرم نمایش دادن هستند و لباس عوض می کننـد، مردم هم که تماشاچی هسـتند به آسانی فریب می خورنـد. در ایران این دسته شیاد، کارها را بدون استحقاق ربوده اند و اجازه نمی دهند کار به دست کارکن بیفتد. علت اینکه طرح های اصلاحی در کشـور پیش نرفتـه اسـت، بـه دلیـل وجـود «مونوپولچیـان» است. اینـان نمی گذارنـد کـار اصلاحات پیش رود، زیرا در آن صورت وجود آنان زائد خواهد بود. بنابراین برای هرگونه اصلاحی باید اصلاح طلب پیدا کرد، «اصلاح طلب کسی است که دماغش(۱) نایل به اصلاح و تجـدّد باشـد و اصلاح را محل هستی خود ندانـد.» برای ترقی کشور باید آمال بلند داشت، آمال بلنـد هم در جوانان وجود دارد. در ایران چون جوانان عملاً کاری مهم به دست ندارند، کشور مرده است. باید ایران زنده شود و در کالبد آن روح جوانی حلول نماید، «اگر می خواهید اصلاح پیشرفت کند کار را باید به جوان ها واگذار کنید.» باید در آینده کار را به جوان ها سپرد تا محافظه کاران؛ در آن صورت پیشرفت اصلاحات تضمین خواهد شد.(۲)

اشکال اصلی متین دفتری این بود که تصوّر می کرد هر که جوان است الزاماً از محافظه کاری فاصله دارد، حال آنکه ضرورتاً چنین موضوعی از نظر منطقی صحیح نیست. دوم اینکه او توجه نـداشت همین جوانـان هم برای انجام هرگونه اصلاح نیازمند برنامه و نظریه راهنمای عمل هستند، حال آن که هیچ طرح، برنامه و نظریه بخصوصی که قابلیت اجرایی داشته باشد، پیشنهاد نمی شد. فقدان نظر بود که راه را بر بحران های عملی هموار می ساخت، به طور مشخص همین شعار و هیاهو راجع به محافظه کاران را می توان مثال زد. گروهی که در ایران گردش قدرت را هدایت می کردند و زمام امور به دست آنان اداره می شد با چه تعریفی محافظه کار خوانده می شدند؟ با کدامین تعریف جوانان مورد نظر متین الدوله اصلاح طلب بودند؟ آیا کوبیدن بر طبل شعارهای پر سروصدا و دست یازیدن به قتل و یا جلوگیری از تشکیل مجلس را می شد اصلاح طلبی نامید؟ به طور قطع چنین نبود، اما شگفت آنکه همین گروه، خود را مصداق

۱- یعنی اندیشه اش.

۲- همان، ش ۶۰، یکشنبه سوّم محرم الحرام ۱۳۳۶، ۲۱ اکتوبر ۱۹۱۷، «کار را باید به جوان ها واگذار کرد.»

اصلاح طلبی می خواندند حال آنکه هیچ کدام از افعال و رفتار آنان با اصلاحات که برنامه ای است گام به گام، مصداق نداشت، اعمال آنان به آنارشی و هرج و مرج پهلو می زد و نه اصلاحات.

در اوایل صفر سال ۱۳۳۶ مصادف با نوامبر ۱۹۱۷، بالاخره کابینه علاء السلطنه سقوط کرد. ستاره ایران سقوط کابینه را «از نتیجه تحریکات مصرّانه مبادی خارجی و دسایس عناصر ارتجاعی و منفعت پرست و به فشار موانعی که همین عوامل و عناصر ایجاد کرده بودند»، دانست.

یک شماره بعد ستاره ایران با شعف و شادی از بحران در کابینه عین الدوله خبر داد. این روزنامه نوشت علاء السلطنه از پذیرفتن منصبی در کابینه خودداری ورزیده و یکی- دو تن دیگر هم به او تأسی کرده اند. روزنامه مزبور نوشت کابینه ائتلافی که در کشورهای دیگر به هنگام شدت بحران باعث تشفی خاطر و آرامش اهالی کشور است، در ایران همیشه بنا بر تجربیات نتیجه عکس به بار آورده است. علت امر این است که «اخلاق ملّی ما هیچ وقت اجازه نمی دهد اشخاص غیرمتجانس و مختلف العقیده در منویات شخصی گذشت پیشه کرده و به واسطه مماشات بین اثنین از عهده ایفای یک مسئولیت مشترکی برآیند.»

از نظر ستاره ایران بهترین راه حل تشکیل کابینه حزبی است و تنها حزبی هم که صلاحیت تشکیل کابینه دارد، حزب دمکرات است. اما مسئله ای وجود دارد و آن اینکه حزب دچار تفرقه و تشتت است و از سویی متنفذین در آن ریشه دوانیده اند. از نظر ستاره ایران باید ابتدا حزب را از نیروهای غیر صالح تصفیه کرد و آنگاه کمیته های آن را تشکیل داد تا این حزب بتواند بار دیگر روی پای خود بایستد. ستاره ایران به این نتیجه رسید که احساسات ضدتشکیلی دیگر از بین رفته است و باید بار دیگر تشکیلات را احیا نمود. این مطالب درست در شرایطی نوشته می شد که کابینه عین الدوله مستقر شده بود، در این شرایط ستاره ایران از خطر محافظه کاری و اشرافیت سخن به میان آورد، از اینکه دمکراسی به واسطه اشراف در معرض تهدید واقع شده بحث کرد و البته منظورش از تمام این تعریضات حمله به شخص عین الدوله بود.(۱)

۱- همان، ش ۷۶، یکشنبه ۱۶ صفر ۱۳۳۶، ۳۰ نوامبر ۱۹۱۷، «دمکراسی ایران.»

در شماره های بعدی ستاره ایران باز هم همین رویه ادامه یافت، از «خورشید تجدّد» سخن به میان آمد که «پرده ظلمت شب را با تیرهای اشعه فعالیت بخش خود سوراخ و بالاخره همان چشم های مخمور را بیدار خواهد کرد.» از اینکه «محافظه کاری پیر است و تجدّد جوان»، بحث شد، اینکه «پیر محافظه کاری هر قدر به وسیله ترکیبات خارجی بقای ناچیز خود را ادامه دهد، دو سه روز بیش نیست؛ جوان تجدّد جای وی را خواهد گرفت و از تصرف آنچه به دست لرزان او بی مصرف مانده متمتع خواهد گشت.» به کسانی که «در مقابل مزد ناقابلی پیر ارتجاع را تر و خشک» می کنند طعن زده شد که اینان با عبارات چاپلوسانه این ارتجاع را به حیات ابدی امیدوار می سازند. ستاره ایران به شدیدترین وجه ممکن عین الدوله را که به گمان خودش مظهر این عبارات بود به باد حمله گرفت: «رقبای ما چه می گویند؟ می گویند باید راه سخت سعادت را با پای سست پیری پیمود. می گویند باید قصر عزت را به دست عمله خرابکار محافظه کار بنا کرد. می گویند استقرار امانت را باید به دست دزد محول نمود. می گویند سجل مالکیت ملّی را باید با قلم دلال فروش وطن رقم زد. می گویند نقشه رفع نفوذ اجانب را باید به دست جاسوس اجنبی رسم کرد و برای تأیید عقاید خود یک دلیل می آورند: لزوم استقرار امنیت!» در خاتمه این مقاله نویسنده مطلب که خود میرزاحسین خان صبا بود نوشت: «ما می خواهیم اشخاصی مصدر امور باشند که اصول مجازات را برقرار کنند و چنین اشخاصی کسانی هستند که خودشان حقاً مستحق مجازات نباشند.»(۱) این لحن تهدید کننده و این عبارات خشونت آمیز بود که اندکی بعد منجر به تعطیلی کلیه جراید پایتخت توسط عین الدوله شد.

نمونه ای از لحن تهدید آمیز و خشونت زای حسین خان صبا اندکی بعد به رشته تحریر در آمد. در یکی از شماره های ستاره ایران، صبا از خشم و تنفر و بروز حالت شدید عصبانیت سخن به میان آورد و ادامه داد: «در مقابل تراکم این گرفتگی و انزجارها که برای سوختن توده کثافات فساد رویه و منفعت پرستی [ایجاد شده] به یک جرقه کوچک بیش تر احتیاج ندارد.» وضعیت جاری کشور از آثار محافظه کاری

۱- همان، ش ۸۰، سه شنبه ۲۵ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۱۱ دسامبر ۱۹۱۷، «ما می گوییم.»

خوانـده شـد، از «تعزیه گردان های فساد و ارتجاع که به ظاهر خود را خسـته و منصـرف نشان می دهند» یاد شد، کسانی که با تمام قوا به حرکت درآمدهاند تا دمکراسـی را مضـحمل سازند: «ملّت ایران که امروز غلبه و نصـرت حکومت دمکراسی را در همه ممالك بالعیان مشاهده می کند و از طرفی خود را تا گلو غرق لجن و کثافت حکمرانی یک مشت شرفای(۱) پوسیده می بینـد، حق دارد بـا کمال روبازی با کمال شـجاعت بلکه با کمال سـختی عـذر مسـببین فلاکت های سابقه خود را خواسـته و از سریر سـلطنت عظمی زمامـداری تنی چنـد از صـلحای وطن پرست و شاه دوست را تمنا کنـد.» نوشـته شـد «طهران که آلوده به ابخره کثیف منفعت پرستی و سـست خیـالی است»، مـانع از این است تـا وخـامت اوضاع مشـخص شود؛ بایـد «قـدری به فضای خارج طهران متوجه گردیـد و خطرات نهضه های انقلاب را در اطراف تماشا کرد.» از جنبش خیابانی با عنوان «پروتست تبریز» یاد شـد، به توسـعه تشـکیلات جنگل اشاره گردیـد، وضـعیت خراسان شاهـد مثال آورده شـد، همه اینها در کنار «بهت مرکز»، نشان از طوفان می داد. به شکلی طعنه وار به عین الدوله و امثال او توصیه شد بهتر است مدتی «در قصرهای مزین رفع خستگی بفرماینـد و مملکت را از سـرپرستی شـناعت آور خویش معـاف نموده مسـبب طوفـان نگردنـد.» صـبا در بخش آخر مقاله خود نوشت:

آخر ای بزرگـان محترم! مگر نمی بینیـد ابر خون بـار بی شـکیبایی در افق متراکم شـده است؟ مگر نمی دانیـد جریـان حوادث استعدادهای خفیـه را تهیه می کننـد؟ مگر ملتفت نیستیـد ملّت بیـدار و بی مـانع است؟ و اوضـاع عـالم ایران را به نهضت هـا و سیرهای عالی تر و والاتری دعوت می نمایـد؟ ای آقایان مـدعی تولیت! بگذاریـد این تن ناتوان ایران را طبیب های حاذقی که مشـتاق سـلامت او هسـتند معالجه کنند. آخر ای بیطارهای نالایق! مریض کشـی بس است قدری دور بشوید والّا دیگران اما نه آن دیگران منفور و مهیبی که پروپاگاندچی های شـما می گویند،(۲) می آیند و با سـیخ های قرمز شده که برای کباب کردن آخرین تیکه بدن این مردار به دست گرفته اید، پشت گردن شماها را داغ خواهند کرد. و ما علینا الاالبلاغ.(۳)

۱- کذا: اشراف.

۲- تأکید از صباست.

۳- همان، ش۸۲، یکشنبه غرّه ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷، «طوفان عظیمی در افق نمایان است.»

درست در اوضـاعی که بهترین شـرایط جهانی برای ایران مساعـد بود و به دلیل اوضاع بین الملل شایـد می شـد به نحوی منافع ملّی و مصالـح عمومی کشور را پـاس داشت، صـبا نوشت هیـچ زمانی «تیره تر و سـیاه تر از این روزهای پر از یأس و ناامیـدی» نبوده است؛ روزهـایی که «مقـدرات آتیه ملّت و وطن مـا را، یـا پیش آمـد، یـا طبیعت به اختیار ما گذاشـته است.»(۱) دیدیم و خواهیم دیـد که تشـکیلات مورد حمـایت حسـین خان صـبا، که افراطی ترین جناح این دوره بود، خود از عوامل عـدم ثبات و بحران ایران از زمان مشـروطه تا خاتمه جنگ اوّل جهانی و حتی سال های بعد از آن تا کودتای سوّم اسفند و صعود رضا خان بر منصب وزارت جنـگ بود؛ امـا نکته این است که صـبا و همفکرانش طلبکـارانه احزاب و دسـته هـای سیاسـی دیگر را مورد انتقاد قرار می دادند، و می نوشـتند: «این همه دسته های سیاسی و این همه احزاب که سنگ دلسوزی و غمخواری ملّت و وطن را به سـینه می زننـد چه می گوینـد؟ و چه فکر می کننـد که هیچ علائم و آثاری از آنها برای بهبودی ملّت و وطن در پیشـگاه عموم ظاهر و آشکار نمی شود؟»

سال نکبت بار ۱۳۳۶ قمری که مصادف با قحط و غلا بود، داس مرگ را در سراسـر نقاط کشور بین مردم به حرکت درآورده بود، نظم و انسـجام جـامعه از هم گسـیخته بود و کسـی نه یـاوری می یـافت و نه همـدمی. بحران های سیاسـی هم مزیـد علت گردید، به عبارت بهتر بحران های اجتماعی و سیاسـی به گونه ای متداخل با هم ارتباط منطقی داشتند و از درون این بحران ها کسانی که متحمل بیش ترین خسارات می شدنـد توده های مردم بودنـد. در این هنگامه کبری، سیدضـیاء مقاله ای در روزنامه خود نوشت و ریشه «بحران های متوالی و حکومت بی تکلیفی» را دسـته های چند نفری خواند که خود را «مالک الرقاب ایران معرفی ساخته اند.» او این دسـته افراد را «سـبب تمام بلایا و مصائب» شـناخت، زیرا به قول او اینان هستند که «خود مشکلات را مسبب، موانع را موجد، و محظورات را به عرصه وجود می آورند.» سیدضیاء نوشت این دسته افراد «در عین آنکه وجود دولت مقتدری را قائل و لازم می دانند مساعد و یا تماشاچی انحلال و ضعف حکومت گشته، با آنکه رسماً از قبول

ص:۲۶۳

۱- همان.

مسئولیت استنکاف، ولی معناً هیولای خود را مظهر حکومت های غیرمسئول نمایان ساخته، از شرکت اسمی مستنکف ولی از ضربه وارد آوردن به دولت رسمی مضایقت نمی ورزند.»

آشکار است که نوک تیز حمله سیدضیاء، متوجه گروهی افراطی بود که بحران آفرینی و سوار شدن بر موج حوادث را تنها کار ممکن پیش روی خود می دانست. واضح است که سیدضیاء هم به چیزی جز ارضای حس جاه طلبی خود بها نمی داد، اما واقعیت این است که در این مقطع تاریخی روزنامه او که به شدت مورد حمایت سفارت بریتانیا هم بود، نکاتی را منتشر می کرد که برای تحلیل آرایش سیاسی نیروهای آن زمان واجد اهمیت است.

میان روزنامه رعد و سیدضیاء و روزنامه ستاره ایران و حسین صبا، مشاجره قلمی شدید و خشونت باری درگرفت. صبا از مستوفی الممالک طرفداری و به وثوق الدوله شدیداً حمله کرد.

فحاشی های بی محابا و تهدیدات آشکار ستاره ایران، ملک الشعرای بهار را به واکنش واداشت. او که خود از روزنامه نگاران باسابقه بود و اینک یکی از بهترین نشریات تهران یعنی نوبهار را اداره می کرد، سبک نگارش حسین صبا و اخلاق روزنامه نگاری او را به باد انتقاد گرفت. او ضمن نقد مواضع جراید، توضیح داد مطبوعات اخلاقیات مردم را تنزل داده اند، وضع به گونه ای شده است که تا کسی فحاشی نکند، روزنامه اش را نمی خرند؛ به قول او مطبوعات «مروج و ناشر اخلاق رذیله» شده اند، مندرجات آنان بهترین معرف روح اداره کنندگان این نشریات است، مطبوعات خود نشان دهنده این واقعیت هستند که انقلاب مشروطیت فقط توانسته لباس های مردم را عوض کند و مغزهای آنها هنوز به حال سابق باقی است. بهار به صراحت نوشت: «جای تحیر نیست، ناموس انقلاب، ما را بزرگ نکرد، ما را عوض نساخت. شاید لباس های ما مقصرند، ولی اندام ما همان است که بود، همان تاریک بشره و همان کوژپشت و همان سیاه روی.» به قول بهار مطبوعات به جای اینکه مربی اخلاق مردم باشند، «مفسد اخلاق و مهیج زشتی و بداندیشی عموم شده اند.»

به نوشته بهار مطبوعات آن قدر تهمت می زنند که اگر واقعاً انتقادی کنند، دیگر کسی به انتقاد اهمیت نمی دهد. البته این وضع هم تقصیر جریده نگار نیست، محیط

فاسد است و اخلاق عمومی این گونه گردیده، اینک کار به جایی رسیده که میان روزنامه نویسان این گونه شهرت یافته «اگر فحش نـدهی کسـی نمی خرد!» حـال آنکه روزنامه مربی اخلاق عمومی است، «من به آواز بلنـد می گویم فلان روزنامه که با دست مشتی مردم نالایق دروغ گو و جهال جنایت کار اداره شـده(۱) و دست تهمت و دروغ آن پیراهن احرار و بزرگـان یک قوم را تـا به دامـان می درد، مقصـر نیست، زیرا او برای این اداره شـده است که پیکر ملیت و اتحاد یک قوم را به میل دشـمنان ایران شـقه کنـد، ولی دولت مقصـر است. آن دولتی که می بینـد و می داند این سـیاه کاری ها از کجاست و حس می کند که این کج روشیها برای سعادت وطن و حتی اداره حکومت چقدر مضر است و معذالک یک محکمه صلاحیت داری ایجاد نمی کند که از بیم محاکمه، انگشت مفتری و قلم دروغ گو جرئت حرکت نداشته باشد!»

بهار نوشت اگر دادگاهی برای مطبوعات تشـکیل می شد، یک روزنامه یا سلسله جنبانان آن نمی توانستند همه چیز خود را در راه خراب کردن یک جمعیت خرج کنند و نمی توانستند به این همه «سیاه کاری و بیدادگری و ظلم و فحشا» اصرار ورزند، «و از هیـچ قسم شـناعت و حتی وقـاحتی در اجرای نیـات خانمـان سوز خود مضـایقه نورزنـد.» بهـار تقاضا کرد در مورد این افراد محکمهای تشـکیل شود و این دسته از خاطیان مجازات گردند، باید این دسته از «مردم بد اخلاق بیکار و مفتخوران دروغ گو» را به پای میز محاکمه کشانیـد و نبایـد در کیفر جنایتکاران لاقیدی به خرج داد و به امید اصـلاح ساکت نشـست.(۲) آخرالامر هم کلیه روزنامه ها به استثنای روزنامه ایران توقیف شدند.

وزارت داخله ضـمن انتشـار اطلاعیه ای که در روزنامه ایران چاپ شـد ضـمن انتقاد از رونـد فعالیت مطبوعات، توقیف آنها را اعلام داشت. در این بیانیه آمـده بود به درستی بهترین ثمره حکومت های مشـروطه آزادی قلم و افکار است، «اما کـدام فکر و کدام قلم؟» فکری که در تمشیت امور اجتماعی و تنسیق سیاست مملکت به کار رود. قلمی آزاد است که هادی راه سعادت و ترقی و مروج اتحاد مردم باشد. آزادی

۱- منظور ستاره ایران است.

۲- نوبهار، ش۱۸، یکشنبه ۹ شوال ۱۳۳۵، ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۷، «محاکمه مطبوعات.»

به مفهوم حقیقی خود یگـانه داروی دردهـای اجتمـاعی است، اما این آزادی در محـدوده قانون معنا و مفهوم دارد. اگر آزادی مقیـد به قانون نباشـد، سَمِّ مهلکی است که حیثیات اجتماعی را فاسـد می کنـد، حیات جمعیت را به خطر می اندازد و در یک کلام مصالـح ملّی را تهدیـد می نمایـد. وزارت داخله اعلام کرد آزادی مطبوعات در شـهر تهران نمونه ای است از مضـرات و آفات این نوع آزادی لجام گسیخته، به این دلیل است که هر روز مفاسد جدیدی در حال افزایش است.

طبق این گزارش در هر کشور آزاد، روزنامه نگاری شـیوه ای دارد و روزنامه نگار متولی وظایفی است. اما در تهران دیـده می شود که به جـای تنویر افکـار و هـدایت عامه مردم؛ فحاشـی، هتاکی و بی شـرمی ترویـج می گردد، «در عوض اصـلاح اخلاق عمومی و تذکار فوائد امور اجتماعی به القای نفاق و تدارک هرج و مرج و تکثیر فحشا و منکر می پردازند و این طرز روزنامه نگـاری را آزادتریـن ملـل تجـویز ننمـوده و آزادی خـواه تریـن اجتماعـات تصـدیق نمی کننـد، از طرفی ملاحظه می شـود که متأسـفانه به واسطه فقدان وسایل اجرای قانون مطبوعات به روی اصول محاکماتی، موجبات جلوگیری از نشر [مطالب] مضره و هرج و مرج هایی که به مناسبت این قبیل انتشارات تولید می گردند فعلاً در حد امکان نیست.»

به همین دلیـل بود که دولت برای دفع این زیان ها و صـدمات و هرج و مرج و منع از زیاده روی که مفاسـد فراوانی داشت، «و بالاخره به نام حفظ و مصالح مملکت که مافوق تمام ملاحظات است»، تصمیم گرفت از نشر کلیه جراید جلوگیری کند و فقط روزنامه ایران «که قلم خود را محفوظ داشـته است»، اجازه دارد اخبار مفید و واقعیات روزمره را به اطلاع عموم مردم برساند تا «ان شاءالله پس از افتتاح مجلس شورای ملی و اتخاذ وسایل موثره در جلوگیری از مفاسـد جراید خودسـر و نشـریات بی نفع پر ضرر، قرار قـاطعی داده شود.» در پایـان تـذکر داده شـد شایـد تـا آن زمـان اجازه انتشار به نشـریات توقیف شـده داده شود، اما مشـروط به شـرایطی که دولت مقرر می کنـد. نیز یادآوری شـد که طبع هرگونه جریـده ای از هر قبیل بـدون تحصـیل و اجازه مقامات و اجرای ضوابط مقرره ممنوع است.(۱) دوازده سال بود که جراید آزاد

۱- ایران، مورخه ۲۶ حوت ۱۲۹۶، ۱۷ مارس ۱۹۱۸، «اعلان توقیف جراید به امضای وزارت داخله.»

بودنـد؛ اما هنوز محکمه ای صالحه برای رسـیدگی به تخلفات مطبوعاتی دائر نشده بود، قانون مطبوعات در مجلس اوّل نوشـته شد، اما کسی آن را اجرا نمی کرد.

۴. واپسین تلاش ها

اختلافات تشـکیلی و ضدتشـکیلی، رواج بازار تهمت زنی و عوام فریبی مطبوعات به جائی رسـید که حدود هشـتصد تن از این دو تشکیلات انشعاب کردند، پانصد تن از اینان از گروه تشکیلی بودند و سیصد تا از گروه ضدتشکیلی. منشعبین که به هر دو گروه معترض بودند، روزنامه خورشید را ارگان خود قرار داده و به هر دو گروه حمله می بردند.(۱)

به این شـکل حزب دمکرات به شعبات ریز و درشت فراوانی تقسیم شد، از حزب اعتدالی هم جز اسمی بی مسما باقی نماند. به واقع در این مقطع موازنه نیروها را مطبوعات تعیین می کردنـد و نه احزاب سیاسـی. سه روزنامه مهم این زمان تا مقطع کودتای سوّم اسفند نقش بسیار مؤثری در جهت گیری افکار عمومی ایفا کردند که عبارت بودند از رعد، ستاره ایران و نوبهار. به واقع غیرممکن است اگر بخواهیم فضـای سیاسـی ایران دوره جنـگ اول جهـانی تـا کودتا را در ذهن خود ترسـیم نماییم مگر اینکه چشم انـداز مشخصـی از مواضع مطبوعات داشـته باشـیم. با این وصف حلقه های گوناگون سیاسـی که به محفل سیاسـی بیشتر شباهت داشتند تا یک تشکیلات حزبی، باز هم دیده می شد. در آستانه کودتای سوّم اسفند بدون تردید کمیته آهن مهم ترین تشـکیلات آن زمان به شـمار می رفت، در بخش های بعـدی به این کمیته و نقش هماهنگ کننده آن برای ائتلاف گروه های متعـارض دیروزین اشاره خواهیم کرد، اما در اینجا بایـد به اختصار یادآوری نماییم که البته حلقه سـیدمحمد کمره ای همچنان فعال بود و با وجود ارگانی مثل ستاره ایران، تأثیر غیرقابل انکاری بر تحولات کشور بر جای نهاد.

ایـن حلقـه عمـدتاً در منزل مـورخ الـدوله سـپهر تشـکیل جلسـه می داد و متشـکل بـود از: میرزاسالارظفر از بسـتگان صـادق مستشارالدوله، ذکاءالدوله، فتح السلطنه،

ص:۲۶۷

۱- رعد، ش۶۳، ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۹ برج دلو، «دموکرات و دمکراسی در ایران.»

آقاشیخ محمدعلی قزوینی، دبیر همایون منشی سفارت امریکا و شخص کمرهای. کمره ای از شخصی به نام پارسی یاد میکند و فقط یک جا آورده که نام کوچک او میرزااسدالله خان بوده، این شخص هم از شرکت کنندگان جلسات منزل مورخ الدوله بود.(۱) دبیر همایون رابط آنان با سفارت امریکا بود. شخص مورخ الدوله هم به ظاهر برای آلمانیها کار میکرد، او پیش تر و قبل از دستگیری به اتهام همکاری با کمیته مجازات، منشی سفارت آلمان بود. بین این گروه یکی از چهره های مرتبط با کمیته مجازات هم دیده میشد، او شیخ عابدین حمامی بود که مدتی را به دلیل این ارتباطات در حبس گذرانید. نیز ارباب کیخسرو شاهرخ یکی از محشورین این جلسات به شمار میآمد. مورخ الدوله به دلیل مراوده با اعضای کمیته مجازات مورد سوءظن وثوق واقع بود، به واقع با اینکه مورخ الدوله آزاد شده بود، اما پرونده اش مفتوح بود. به همین دلیل او ضمن ملاقات با رئیس الوزرا و مشاورالممالک انصاری وزیر امور خارجه وثوق که از دوستانش به شمار می رفت، تلاش میکرد راهی پیدا کند تا پرونده خود را مختومه نماید.

شروع مجدد فعالیت سیاسی منحصر به گروه های شناخته شده نبود، بلکه اینک حتی بهائیان به طور علنی و آشکار به فعالیت روی آورده بودند. نکته مهم این بود که بهائیها جلسات خود را با اطلاع قبلی تشکیل میدادند و دو نفر آژان نظمیه مراقبت اوضاع را بر عهده داشتند. بحث انتخابات مجلس در همین زمان بسیار داغ بود، بالاخره به پیشنهاد وثوق هفت تن به عضویت انجمن نظارت بر انتخابات معین شدند، این افراد عبارت بودند از حاجی آقای شیرازی، مشیرالدوله، مؤتمن الملک، حاج سیدنصرالله تقوی، میر سیداحمد بهبهانی، حاج سیدمحمد صراف و میرزامحمود اصفهانی.

سیدمحمد صراف تهرانی در دوره اوّل مجلس نماینده تهران بود، وقتی استبداد صغیر روی داد او به سفارت عثمانی پناهنده شد. او همچنین مخارج تحصن در سفارت عثمانی را هم پرداخت می کرد، فرزندان او عبارت بودند از: عبدالعلی، ابوالفتح، فدائی علوی، ابوالحسن علوی، عبدالحمید، حسین و پرتو علوی. بزرگ

ص:۲۶۸

۱- کمره ای، ج ۱، ص ۶۷۹.

علوی نویسنده مشهور ایرانی فرزند سیدابوالحسن علوی و نوه سیدمحمد صراف تهرانی بود.(۱)

بالاـخره در انتخاباتی که برگزار شـد، سـی تن به مجلس راه یافتنـد، اینان همه طرفـدار قرارداد ۱۹۱۹ بودنـد امـا به قول دولت آبادی «آن هم معلوم نیست بعد از رسیدن به مقام نمایندگی و گذشتن اعتبارنامه آنها از مجلس با ملاحظات بسیار که در کار است تا چه اندازه بتوانند با دوستان بیگانه خود باوفا بمانند، چه ما ایرانیان به حکم تاریخ شترِ هیچ بیگانه ای را (به گفته عوام) تا ظهر نمیچرانیم.»(۲) اما نکته این است که مجلسی که انتخابات آن با هر گرفتاری توسط وثوق انجام شده بود، تشکیل جلسه نداد. گروه ضدتشکیلی به درستی می گفتند وثوق می خواهد مجلس را تشکیل دهد تا قرارداد ۱۹۱۹ را به تصویب رساند. اما اینان برای تشکیل این مجلس آن قدر کارشکنی کردند تا کودتای سوّم اسفند روی داد و رضا خان مقدرات امور ایران را گام به گـام به دست گرفت و این بار که مجلس با همان ترکیب دوره ریاست وزرایی وثوق تشـکیل شـد؛ با آن مخالفتی نکردنـد، یعنی اینکه از تشـکیل آن ممانعتی به عمل نیامـد. تشـکیل مجلس چهارم در دوره ریاست وزرایی قوام السـلطنه برادر وثوق که بلافاصله بعد از سیدضیاء به این منصب دست یافته بود، صورت گرفت.

ص:۲۶۹

۱- آینده، سال ششم، ۱۳۵۹، صص۴۵۴۸-۴۴۸.

۲- حیات یحیی، ج۴، ص۲۰۲.

فصل چهارم: پیدایش و افول کمیته مجازات

۱. مدخل

دست بردن به سلاح موزر برای پیشبرد اهداف سیاسی، باج ستانی و حق السکوت گیری، امری بود که در دوره مشروطه آزموده شد و در دوره های بعد تا رسیدن رضا خان به اریکه سلطنت تداوم یافت. موزر بندی و شلیک گلوله برای اسکات حریف یا اسقاط او، موضوعی است مهم که در مورد آن هم تحقیق جدّی صورت نگرفته است. بنیادگذار این روش در دوره مشروطه انجمن هایی مثل انجمن آذربایجان بودند که می دانیم حتی کمیته ای به نام دهشت داشت و دست به ترور می زد. به یاد آوریم چگونه اعمال و رفتار اینان منجر به تعطیلی مشروطه در دوره اوّل مجلس، تشدید بحران در دوره دوّم مجلس و سپس هجوم دشمن به خاک کشور با اولتیماتوم روسیه گردید. این روش بعدها هم ادامه یافت و نقطه اوج آن تشکیل کمیته مجازات در ذی قعده ۱۳۳۴ بود. این گروه را عده ای به غلط یک گروه انقلابی نام نهاده اند، حال آنکه واقعیت امر این است که اینان همان بحران سازان دوره مشروطه بودند که از گروه سیاسی خاصی هم خط و ربط دریافت می کردند. کمیته مجازات ابزار اجرایی و نظامی محقق ساختن دیدگاه های گروه دمکرات های ضدتشکیلی یا محفل بحران سازان و نقطه تلاقی ماجراجویانی مثل منشی زاده، اوباشی مثل کریم دواتگر و سیاستمدارانی مثل مستشارالدوله و محتشم السلطنه اسفندیاری بود. رهبر گروه دمکرات های ضد تشکیلی یعنی سیدمحمد کمره ای، به تصریح خودش، از این گروه ماجراجو و

خون ریز حمایت می کرد.

چند ماهی بعد از آغاز جنگ اوّل جهانی جنایت و قتل در ایران به شکل آشکاری ابعاد سیاسی یافت. در اواخر زمستان ۱۲۹۳، درست اندکی بعد از حمله نیروهای روسیه تزاری به شمال ایران شیخ مهدی نوری فرزند شیخ فضل الله نوری به قتل رسید. ظاهر امر این بود که وی در این زمان علیه تهاجم روسیه در خیابان لاله زار سخنرانی کرده بود. شیخ مهدی نوری یکی از فعالین دوره مشروطه و از اعضای انجمن مخفی پیش از مشروطه بود. ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان، به دفعات از تلاش های او برای استقرار مشروطه یاد کرده است.(۱) به روایت عبدالله خان بهرامی، که در تأمینات دارای مقامی بود و پیگیری پرونده را بر عهده داشت، قاتل شیخ مهدی نوری مردی بود آقا جان نام، که بعد از گذشت یک سال از وقوع قتل در قزاق خانه منصبی به دست آورد. بهرامی حتی نقل می کند که او شاید بعدها نام خود را عوض کرده و صاحب مقام مهمی شده باشد.(۲) رعد به مناسبت قتل شیخ مهدی نوری نوشت:

جنایت و آدمکشی هایی که در این مدت اخیر رخ داده خصوصاً واقعه فاجعه آقامیرزا مهدی نوری نظر خورده بینان را جلب و عقاید مختلفی در این باب اظهار می شود. پاره اشخاصی که نظریات کوتاه و فکری ساده دارند وقوع این جنایات را به عدم مراقبت نظمیه منسوب می نمایند و بعضی علت وقوع آن نوع حادثات را خرابی عدلیه تصوّر می کنند. به عقیده ما علت حقیقی تکرار و وقوع این نوع حوادث، نبودن مجازات و تسامح اولیای امور در قصاص و وضع نظامات لازمه است.

واژه مجازات، بیت الغزل اکثر نشریات کشور شد، در طول ماه های آتی روند حوادث شتاب بیشتری یافت.

اواسط سال ۱۲۹۴ شمسی وحشت عمومی بار دیگر سراسر تهران را فراگرفت. شبنامه هایی منتشر می شد و شایعاتی به گوش می رسید که گویا کمیته هایی فعال

۱- نک: ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، ج۲، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷)، صص۱۵۷-۱۵۶ و ۳۱۴-۳۱۳، نیز در جلد اوّل همین اثر به ویژه در صفحات ۵۶۵ و ۵۶۷ از این موضوع بحث نموده است.

۲- خاطرات عبدالله بهرامی (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳)، ص ۲۶۱.

شـده انـد و به زودی عملیـاتی را آغاز خواهنـد کرد. رعـد نوشت: «اخیراً شایعات متضادی مبنی بر تشـکیل کمیته های مختلف برای پیشـرفت مقاصـد خائنانه و یا ضـدیت با دولت و یا تولیـد شـبهات در افکار عامه انتشار یافته و تدریجاً مسـئله به مطبوعات رسیده و حتی بعضی از جراید محلی در این زمینه نظریاتی اظهار داشته»اند. به دنبال این شایعات سیدضیاء با مستوفی الممالک رئیس الوزرای وقت ملاقات کرد و گفت بـا توجه به اشـراف نظمیه و اقتـدار در کشف فتنه جویـان آیـا واقعیت دارد که چنین کمیته هـایی تشـکیل شـده انـد؟ رئیس الوزرا پاسـخ داد: «در شـهر شایعاتی انتشار دارد ولی نظمیه در صـحت آن تردیـد دارد. بنابراین تصوّر نمی فرماینـد که این شایعات مطابق با واقع باشـد.» سیدضـیاء پرسـید اگر چه نمی توان انکار کرد در هر عصـر و دوره ای که گروهی خاص حکمرانی می کنند، اشـخاص و اجتماعاتی یافت می شوند که از وضعیت حاضره ناراضی بوده اند و یا برای تأمین منافع شخصـی خود متشبث به عملیاتی شده اند تا در مقام تغییر اوضاع برآیند، و یا هیأت دولت را تغییر دهند، ولی بایـد اعتراف کرد به اینکه ممکن است افراد فاسدالعقیـده و کمیته هـای مفسـده جویـانه یافت شونـد «ولی با این حال باور کردن وجود یـک کمیته را بـا چنین مواد حیرت انگیزی که شـهرت یـافته خیلی مشـکل به نظر می آیـد... ممکن است با سابقه شناخت دسـته های مختلف طهران و آشنایی به شاهکارهایی که برای متخصصین در فن فساد و تهمت حاصل شده، این عقیده به میان آید که شاید بعضـی مراکز محض پیشـرفت مقاصد خود به تولید نفاق و ازدیاد شقاق، القاء شبهه و خلط مبحث متشبث گشـته و از این انتشارات مطبوعات و افکار عامه را دوچار اشـتباه بنمایند... در صورت صحت وجود چنین نقشه ها جز شکایت از فساد اخلاق و توصـیه در پرهیز از توسـعه دایره اختلافات، گویا بیان دیگری در این موضوع مقتضـی نباشـد.» او توصـیه کرد گروه هـای سیاسـی قـدر مسـتوفی را بداننـد و «از نو یک رشـته بلایای دیگری برای خانه خراب خود تهیه ننماییم.»(۱) رعد یا اشـتباه می کرد و یـا تجاهـل العـارف می نمود، زیرا مسـتوفی خود با این کمیته ها به نوعی هم آ وازی داشت. تحولات بعـدی نشـان داد که رعـد در تحلیـل خود که گویـا شایعه تشـکیل کمیته های ترور، کار شایعه سازان است؛ اشـتباهی بزرگ مرتکب شده است.

۱– همان، سال هفتم، ش۲۵، یکشنبه ۱۴ ذی حجه ۱۳۳۳، ۲۴ اکتبر ۱۹۱۵، «تکذیب شایعات.»

دیگر اینکه برخلاف نظر رعد، تشکیل کمیته های تروریستی ریشه در اختلافات سیاسی جناح های مختلف کشور داشت، اینک باز هم افراطی ترین جناح این دوره، تلاش داشت با حربه سلاح حریف را از میدان به در کند. تشکیل کمیته مجازات نقطه اوج این تلاش بود.

درباره عملیات کمیته مجازات که درست در دوّمین سال جنگ اوّل جهانی تشکیل شد، جسته و گریخته در برخی منابع تاریخ عمومی ایران این عصر نگاشته شده، اما بهواقع هیچ کار جدّی در مورد آن انجام نشده است. عملیات کمیته مجازات در زمره آن حوادث تاریخی است که هر کسی از ظن خود به آن پرداخته، هیچکس عمق آن را نکاویده و بهواقع آنچه همچنان در اذهان وجود دارد اطلاعاتی است که ساخته و پرداخته چهره های پشت پرده این جریان مثل مورخ الدوله سپهر است. برای شناخت ماهیت این کمیته باید به طور همه جانبه تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این عصر را مورد کنکاش مجدد قرار داد، هزار توی روابط مافیایی این عصر را برملا ساخت، چهره های آشکار و نهان این جریان را تبارشناسی کرد، پیوند آن را با بحران سازان بین المللی واضح ساخت و به طور کلی روایتی مجدد از آن ارائه نمود.

۲. تشکیل دهندگان اولیه

اشاره

ظاهراً نخستین جرقه برای تشکیل کمیته ترور، در ذی القعده سال ۱۳۳۴ زده شد. ظاهر امر این است که منشی زاده و ابوالفتح زاده، دو ماجراجوی شناخته شده عصر مشروطه که پیش تر به اجمال در مورد آنها سخن گفته ایم(۱) بانی و باعث تشکیل این گروه بوده اند. خود منشی زاده در بازجوییهایش بعد از دستگیری گفته است در ملاقاتی که با ابوالفتح زاده داشته، هر دو در مورد مرارت ها و مصائبی که بعد از مشروطه متحمل شده اند با هم درد دل کردند. آنان به این نتیجه رسیدند که برای مجازات خائنین وطن، رفع ظلم و بی عدالتی، گروهی را تشکیل دهند تا به این وضع خاتمه بخشند.(۲) این ظاهر ماجراست. با شناختی که از این دو تن وجود دارد، با علم

۱- نک: بحران مشروطیت در ایران، ص۷۵ به بعد.

۲- جواد تبریزی: اسرار تاریخی کمیته مجازات (تهران، فردوسی، ۱۳۶۲)، صص۱۵-۱۴.

به شبکه ارتباطی آنان که یک سویش به اقامتگاه تابستانی سفارت بریتانیا در قلهک مربوط میشد و سوی دیگرش به انجمن های تندرو عصر مشروطه که سلاح کشیدن و قتل مخالفین، مذهب مختارشان بود، در این روایت باید تردید کرد. به واقع دستهای قدرتمندتری این دو را که به اندازه کافی هم انگیزه قتل داشتند، به این وادی کشانیده بود.

منشی زاده در این زمان انگیزه های شخصی فراوانی برای تشکیل جوخه ترور داشت. او کارمند مالیه بود. وقتی وثوق کابینه نخست خود را تشکیل داد، به دلیلی وی از این وزارتخانه رانده شد. خودش میگوید تلاش کرد باز هم به کار خود بازگردد، اما اقداماتش بدون نتیجه ماند. منشی زاده قبلاً سرتیپ قزاق خانه بود و در دوره مشروطه از این تشکیلات استعفا داد تا در خدمت تندروترین و خشن ترین رجال سیاسی که جامه مشروطه خواهی به تن کرده بودند درآید، بعید است منشی زاده اهل اندیشه و تفکر بوده باشد. تفکر او موزرش بود که به اشاره دست های پشت پرده آن را از غلاف بیرون میکشید. تشکیل این کمیته با جریان های موازی اما به شدت متنافر با هم گره خورده است: از دوره مشروطه دو جناح، رویاروی هم صف آرایی میکردند. گروهی که بر خود نام اعتدالی نهادند و گروهی دیگر که به دمکرات شهره شدند. رقابت این دو گروه با هم، تشکیل جوخه های آدمکشی و ایجاد بحران های عدیده، کشور را به لبه پرتگاه سوق داد. منشی زاده از همان اوایل با تندروترین گروه موجود مرتبط بود، او انگیزه هایی فراتر از آنچه گفت داشت، بحث تشکیل کمیته مجازات را باید با تشکیل کابینه وثوق پیوند داد.

در این دوره غیر از اعتدالیهای سابق که اینک از وثوق حمایت میکردند، بین خود دمکرات ها هم انشعابی نانبشته روی داد: عدهای از دمکرات های سابق اینک به میانه روی، روی آورده بودند که یکی از مهم ترین آنان ملک الشعرای بهار بود. اینان طرفدار تشکیل مجدد حزب دمکرات بودند و به همین دلیل در منابع تاریخی از این دسته به عنوان دمکرات های تشکیلی یاد شده است. عدهای دیگر با این تصمیم مخالف بودند و میگفتند باید صبر کرد تا دمکرات هایی که از تهران خارج شده اند به پایتخت بازگردند و با وجود آنان حزب دوباره فعال شود. این افراد از قضا همان تندروان دوره های اوّل و دوّم مشروطه بودند، سلیمان میرزا اسکندری، وحید الملک شیبانی و

حلقهای که به دور سیدحسن تقی زاده در برلین گرد آمده بودند در زمره رهبران این دسته به شمار میآمدند. به این افراد باید سیدمحمدرضا مساوات را هم افزود. دو چهره برجسته کابینه که بعدها در دوره رضاشاه نقش مهمی در تحولات آن زمان ایفا کردند، یعنی صادق خان مستشارالدوله و حسن خان محتشم السلطنه اسفندیاری، که بارها به وزارت و وکالت دست یافتند، در زمره رهبران این گروه به شمار می رفتند. نیز بر اینان باید نام دکتر اسماعیل مرزبان و ممتازالملک و ممتاز السلطنه را افزود، ممتاز السلطنه وزیرمختار ایران در پاریس بود و با هم مسلک خود یعنی مشیرالملک فرزند علاء السلطنه، و وزیرمختار ایران در لندن ارتباط داشت. دیدیم که همه اینان چه بلوایی در دوره بعد از سقوط مشروطه ایجاد کردند و چگونه ایران را وارد جنگی ویرانگر ساختند که کمترین تبعات آن قحطی و ویرانی گسترده در کشور بود. همه اینان به نحوی از انحا با گروه دمکرات های ضدتشکیلی مرتبط بودند.

رهبر دمکرات های ضدتشکیلی در تهران سیدمحمد کمرهای بود. سیدمحمد کمرهای چهرهای مهم اما ناشناخته در تاریخ معاصر ایران است و حتی روزنامه خاطراتش هم ابعاد و ماهیت اندیشه ها و فعالیت هایش را به وضوح نشان نمیدهد. نوک تیز حملات ضد تشکیلی ها متوجه وثوق بود. وثوق که سیاستمداری متبحر بود، اینک بین دمکرات ها شکاف ایجاد کرد. او میخواست خود بر این حزب تسلط یابد. درست در همین زمان بود که ضدتشکیلی ها به میدان آمدند و باز هم درست در همین زمان بود که هسته های اولیه کمیته مجازات برای ایجاد بحران سازی به منظور سقوط وثوق شکل گرفت. خود منشی زاده این موضوع را به مسئلهای شخصی، یعنی اخراجش از مالیه تقلیل میدهد، او میگوید: «در حقیقت خشونت غیرقابل تحمل دولت وثوق الدوله در ما احساسات عجیب انتقام جویانهای به وجود آورد.»(۱) مهدی بامداد هم اندیشه تأسیس کمیته مجازات را به منشی زاده نسبت میدهد. او حتی مینویسد گرداننده کمیته خود منشی زاده بود و دیگران به دستور او عمل میکردند.(۲) واضح است که اطلاعات بامداد از این جریان ابتدایی و در اغلب موارد مبتنی بر شایعات است.

۱- ترقی، شماره ۱۱۴۹، بهمن ماه ۱۳۴۳، ص ۹.

۲- رجال بامداد، ج۱، صص ۳۱-۲۹.

۱-۲. منشی زاده کیست؟

میرزاابراهیم خان

منشی زاده، فرزند کریم بیک یا کریم خان منشی اوف ایروانی، از افسران سابق قزاق خانه بود. در سال ۱۳۰۷ قمری که ناصرالدین شاه از سفر سوم خود از اروپا بازمی گشت کریم بیک منشی اوف پدر منشی زاده درخواست تابعیت و مهاجرت به ایران را کرد و شاه هم با درخواست وی موافقت نمود. چون جد منشی زاده، میرزامحمد منشی بوده از این جهت خانواده اش در ایروان معروف به منشی اوف می شوند و پس از اینکه به ایران مهاجرت کرده به تابعیت ایران درمی آیند، کلمه منشی اوف را به منشی زاده تبدیل نمودند.

کریم بیک مانند سایر مهاجرین در قزاق خانه مشغول به خدمت گردید. پس از او پسرش ابراهیم که در دارالفنون تحصیل کرده بود وارد قزاق خانه شد.(۱) او نیز مثل پدرش با تسلط روس ها بر قزاق خانه مخالف بود؛ و شبنامه و اعلامیه علیه روس ها مینوشت و برای جراید ارسال میکرد، وی بر این باور بود که برای قطع نفوذ روس ها در ایران باید کاری کرد تا صاحب منصبان روس قزاق خانه از ایران بروند. منشی زاده به طور قاطع در این زمینه ساعی بود و برای تشکیلات خود عضوگیری میکرد.(۲)

روس ها پی به رفتار منشی زاده برده و سرانجام نامبرده، در کمال نارضایتی، در اوایل سال ۱۳۲۵ قمری، به همراه رفیق خود سرتیپ اسدالله خان ابوالفتح زاده از خدمت قزاق خانه کناره گیری کرد و به مشروطه خواهان پیوست. پس از استقرار مشروطیت، منشی زاده وارد خدمات کشوری شده و سمت های گوناگونی از قبیل ریاست نظمیه شیراز (۱۳۲۸ قمری)، ریاست تحدید تریاک یزد و کرمان و ریاست دارایی غار و فشافویه را چندی عهده دار بود و سپس در سال ۱۳۳۲ قمری رئیس مالیه خوار و فیروزکوه شد.(۳) پیش تر گفته ایم که منشی زاده در حوادث فتح تهران و تحولات مربوط به اردوکشی از رشت به تهران به همراه دوست خود چه نقش قابل ملاحظه ای داشت. بنابراین منشی زاده یک فرد متعارفی نبود، او با افراطی ترین جناح های مشروطه تماس داشت و برای آنان کار می کرد؛ چون به دلیل سوابق شغلی

۱- ترقی، ش ۱۱۴۵، دی ماه ۱۳۴۳، ص ۱۲.

۲- یادگار، ش ۶-۷، ص۱۴۸.

۳- همان، ص۲۹.

به اسلحه آشنایی داشت، از عوامل مؤثر در شکل گیری تروریسم گروه های افراطی دوره مشروطه به شمار می آمد. در این مقطع هم البته او از اوضاع اداری و اجتماعی ایران این عصر بسیار ناراضی و متأثر بود، در کابینه اول حسن وثوق و وزارت مالیه حسن مشار، مسئولین وقت به دلیل آشنایی با اعمال خطرناك او به کلی از کار برکنارش کردند.

به اجمال گفتیم ابراهیم منشی زاده به تبعیت از پدر به دنبال تشکیل گروهی بود که هم پدر و هم پسر، نام آن را انجمن غیرت نهادند. رایین مدعی است انجمن غیرت یکی از انجمن های فرعی فراماسونری در ایران بود، مدیریت این تشکیلات با حاج میرزاابراهیم آقا وکیل افراطی تبریز بود. این شخص از اعضای لژ بیداری ایران به شمار میرفت. به قول رایین انجمن غیرت توسط ابراهیم آقا تبریزی و با حضور ابوالفتح زاده به عنوان نایب اوّل انجمن، منشی زاده نایب دوّم و محمدنظر خان مشکوه الممالك صندوقدار لژ بیداری ایران تشکیل شد.(۱) منشی زاده، مشکوه الممالك را «جوانی با احساسات و با حرارت، پخته و با ذوق» معرفی میکرد و میگفت او را با «افکار آزادی» آشنا نموده و «افکارش دست پرورده من است.»(۲)

در دوره جنگ اوّل جهانی، گروه یادشده از طریق لژ بیداری ایران، با رهبر دمکرات های ضدتشکیلی یعنی کمره ای هم مرتبط شدند. کمره ای عضو لژ مزبور بود، او بارها و بارها وقتی اینان بعد از دستگیری در بازداشت به سر می بردند توانست با ایشان ملاقات کند. بنابراین یک تشکیلات مخفی در دوره مشروطه به بعد اینان را به هم مرتبط می ساخت، به واقع حلقه های ارتباطی گروه ضدتشکیلی و به عبارتی جناح افراطی آن با کمیته مجازات به اندازه ای است که انکارناشدنی است، به همین دلیل و با توجه به شواهد مسلم تاریخی است که کمیته را بازوی عملیاتی گروه ضدتشکیلی خوانده ایم. اما روابط اینان به همین موضوع خلاصه نمی شود، یکی از حلقه های ارتباط رهبران نظامی کمیته مجازات بعدی و سیاستمداران این زمان، انجمنی سرّی بود به نام انجمن بین الطلوعین. در این تشکیلات چند چهره

۱- اسماعیل رائین: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج۲ (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص ۴۳.

۲- الفبا، ش۳۹، سال چهارم، خرداد ۱۳۲۷، ص ۹.

برجسته دیده می شدند که عبارت بودند از: سیدمحمد کمره ای، سیدعبدالرحیم خلخالی، سیدجلیل اردبیلی، میرزاسلیمان خان میکده، حاج میرزاابراهیم تبریزی، سیدحسن تقی زاده و حیدرخان عمواوغلی.(۱) می دانیم که همگی این افراد عضو انجمن های تندرو دوره نخست مشروطه بودند و همینان بعداً افراطی ترین جریان های سیاسی را از درون آن انجمن ها که مسلح به بازوی اجرایی نظامی هم بودند، شکل دادند. سه رهبر اصلی کمیته مجازات یعنی منشی زاده، ابوالفتح زاده و مشکوه الممالک از اعضای این انجمن هم بودند. باز هم اکثر اعضای انجمن مزبور در لژ بیداری ایران عضویت داشتند. عملیات تروریستی اینان در دوره مشروطه کمتر توانست حساسیت اکثر رجال را برانگیزد، به طور مثال حتی ملک الشعرای بهار که بعدها از مخالفین پابرجای عملیات کمیته مجازات بود، بعد از ترور بهبهانی نامهای به شیخ محمدجواد تهرانی نوشت و توصیه کرد تا حیدرخان عمواوغلی و ابوالفتح زاده را مخفی نماید و برای خروج آنان از کشور گذرنامه تهیه کند.(۲) لازم به یادآوری است که ابوالفتح زاده عضو دادگاهی بود که حکم محکومیت شیخ فضل الله نوری را صادر کرد، او یکی از مستنطقین یا بازجویان شیخ بود.(۳)

به روایت مشکوه الممالک، منشی زاده و ابوالفتح زاده در دوره جنگ پذیرفته بودند مکاتبات سفارت عثمانی را در تهران، از طریق میرزاحسین خان کارمند سفارت اتریش و بهادرالسلطنه دریافت کنند و به جبهه های جنگ ببرند. اینان باید نتیجه مکاتبات را به تهران میآوردند، ویژگی کارشان این بود که بعد از آوردن جواب حقوق خود را دریافت میکردند. از روایت مکتوب مشکوهالممالک این گونه برمیآید که ورود ابوالفتح زاده به عملیات تروریستی در ایام بعد از مشروطه صرفاً انگیزه های شخصی داشته است. وی از اینکه حقوق دیوانی اش چند سالی است به تعویق افتاده گله میکرد، از تعدیات و چپاول های اجزای مالیه سخن به میان میآورد، میگفت روستایش را دولتیان از دستش بیرون آورده اند و خلاصه مطالبی از این دست عنوان مینمود. او حتی تصمیم گرفته بود وثوق الدوله را به قتل رساند، اما مشکوه الممالک از این تصمیم

۱- اسماعیل رائین: حیدرخان عمواوغلی، ص۴۸.

۲- رحیم رضازاده ملک، ص۲۰۳.

۳- تاریخ مشروطه ملک زاده، ج۶و۷، ص۱۲۶۹.

منصرفش کرد. نکته مهم این است که این گروه به واقع رابط بحران سازان مرکز کشور با دولت خودخوانده نظام السلطنه و برخی از نیروهای همسو بودند. به یاد آوریم در آن زمان افرادی مثل مساوات، شیبانی، سلیمان خان میکده، سلیمان میرزا اسکندری و تعداد کثیری از دمکرات ها در غرب کشور زندگی می کردند.

۲-۲. درباره ابوالفتح زاده و مشکوهالممالک

اسدالله خان ابوالفتح زاده تا سال ۱۳۲۶ قمری یعنی حداقل تا دو سال بعد از صدور فرمان مشروطه، با عالم سیاست بی ارتباط بود.(۱) او بعداً یکی از اعضای انجمن غیرت شد که توسط میرزاابراهیم آقا وکیل تبریز در دوره حیات مجلس اوّل تشکیل گردید.(۲) گفتیم به دنبال صدور فرمان مشروطه از سوی مظفرالدین شاه، به ظاهر تشکیلاتی برای صیانت از آن شکل گرفت که نام «انجمن بین الطلوعین» به آن دادند. وجه تسمیه انجمن یاد شده این بود که جلساتشان سحرگاهان تشکیل میشد، جلسات وقتی خاتمه میيافت که مردم هنوز از خانه خود بیرون نیامده بودند.

ظاهر امر این است که اندیشه اصلی تأسیس کمیته مجازات از آن منشی زاده بود، اما بعداً ابوالفتح زاده و مشکوه الممالک هم به او پیوستند. به نوشته ابوالحسن علوی، که خود در کمیته برلین با تقی زاده و نواب همکاری می کرد و به نحوی با گروه های تندرو تهران محشور بود، ابوالفتح زاده هنگامی که مأمور مالیات ساوجبلاغ و شهریار بود، به دلیل بدرفتاری با رعایا عزل شد. بالاتر اینکه «در همین موقع بود که معلوم شد که او جزو بهائی ها شده است و شب و روز برای پیشرفت کار آن دسته کار می کرد.»(۳) در کتاب علوی که اصل آن به سال ۱۳۳۶ قمری یعنی دوره اوج بحران ایران و قحطی های مرگبار کشور و بازداشت عناصر کمیته مجازات در برلین منتشر شده بود، از تشکیلات تروریستی این زمان به عنوان «کمیته مجازات، کمیته مجهولی در طهران» یاد شده است.

اسدالله خان ابوالفتح زاده فرزند ابوالفتح خان میرپنج اصلاً از مهاجرین و از طایفه

۱- رجال عصر مشروطیت، ص۱۰۵.

۲- اسماعیل رائین: انجمن های سرّی در انقلاب مشروطیت (تهران، تهران مصور، ۱۳۴۵)، ص۱۶۲.

۳- رجال عصر مشروطیت، ص۱۰۵.

شریرلوی قفقاز بود(۱) کـه پس از دوره دوّم جنـگ هـای روس و ایران (۱۲۴۳-۱۲۴۱ق) و امضاء معاهـده ترکمن چای، مانند عده زیادی دیگر از قفقاز به ایران مراجعت کردند. شخص ابوالفتح زاده پیشتر افسر قزاق خانه و درجه سرتیپی داشت. در دوره اول مشروطیت که عده ای از افسران قزاق خانه برای همراهی با مشروطه و ضدیت با محمدعلی شاه از قزاق خانه استعفا دادند، او هم از جمله آن افسـران بـود. نـامبرده از فعالـن مشـروطیت و از مـدافعین مجلس در شب به توپ بسـتن آن در بیست و سوّم جمادی الاولی ۱۳۲۶ بود. از این به بعـد وی به ابوالفتـح زاده شـهرت یافت. وی هم با کثیری دیگر از مشـروطه خواهان بعد از این ماجرا به قلهك رفت؛ از آنجا به رشت عزیمت نمود و قوای مسـلح در اختیار کمیته سـتار قرار داد. او در ورود مهاجمین به تهران در ۱۳۲۷ ق. برای سهولت کار آنان، در تهران و قزوین فعالیت زیادی کرد.

ابوالفتح زاده بعد از فتح تهران از طرف هیأت مدیره، مأمور وصول وجه از شاهزاده مسـعودمیرزا ظل السلطان گردید. در حدود سال ۱۳۲۸ ق. سـفری به اروپـا کرد، او به کجا رفت؟ با چه کسانی ملاقات کرد؟ انگیزه این سـفر چه بود؟ اینها همه سـئوالاتی اسـت کـه در پرده ابهـام قرار دارد. او بعـد از مراجعت، در ۱۳۳۰ که مرنـارد بلژیکی به جـای مورگـان شوستر امریکایی رئیس خزانه داری کل گردید، مأمور مالیات ساوجبلاغ و شهریار شد. بعد از مدت کمی به واسطه بدرفتاری نسبت به رعایا از منصب خود معزول گردیـد. بالاـتر، از قول علوی نقـل کردیم که ابوالفتـح زاده به مسـلك بهائیت گرویـده بود، اما عـده ای دیگر می گوینـد چون خانواده و بسـتگانش پیرو طریقه بهائیت بودند رقبایش به او نسـبت دادند که در مأموریت به ساوجبلاغ و شـهریار برای پیشرفت دسته مزبور کار می کرده است. بامداد می نویسد:

به نظر نگارنـده افکـار و نظریـات ابوالفتـح زاده بالاتر از این حرف ها بوده و اگر خانواده اش بر فرض متهم به بهائیت بوده اند مربوط به خود او نبوده، زیرا در این ایـام از طرف رئیس فرقه بهـائی اکیـداً منع شـده بود که بهائیـان نبایـد دخـالت در سیاسـت نماینـد در صورتی که ابوالفتـح زاده کاملاًـ وارد در سـیاست بوده و عملیاتش با دسـتورات مرکز بهائیت کاملاً متباین و منافات کلی داشته است.

ص:۲۸۰

۱- رجال بامداد، ج۱، ص۱۱۱.

ظاهر موضوع همین است که پیشوای فرقه بهائی پیروان خود را از دخالت در مسائل سیاسی برحذر داشته است، اما واقعیت این است که بهائیان در دوره بعد از مشروطه مناصب بسیاری به دست آوردند. برادران باقراوف، مسئولین راهداری انزلی به تهران نقش مهمی در فتح تهران داشتند. بعد از مشروطه البته اینان بسیار فعال شدند و نقش مهمی در تحولات ایران تا مقطع کودتای سوم اسفند ایفا نمودند. توجه داشته باشیم که هم ابوالفتح زاده، هم منشی زاده و هم عده کثیری از کسانی که با کمیته مرتبط بودند و یا از تصمیم گیرندگان اصلی آن به شمار می رفتند، کارمندان شوستر در خزانه داری به شمار می آمدند. اگر به یاد آوریم که به تصریح خود شوستر، بسیاری از کارکنان او بهائیان بودند، آنگاه درخواهیم یافت که تأمل در ماهیت این گروه و تأسیس جوخه ترور تا چه اندازه اهمیت دارد؛ اهمیت موضوع در این است که اگر پیشوای آنان از دخالت در مسائل سیاسی منعشان کرده بود، چگونه اسلحه به دست می گرفتند و آدم می کشتند؟ غیر از علوی و بامداد، در برخی از منابع دیگر مثل نشریه یغما هم از ابوالفتح زاده و هم منشی زاده به عنوان بهائی نام برده شده است.(۱) در اهمیت موضوع و نقش این عده در تحولات منجر به کودتای سوّم اسفند، در صفحات آتی باز هم سخن خواهیم گفت.

به هر حال ابوالفتح زاده به هنگام حمله روس ها در سال ۱۳۳۳ق. به تهران، از این شهر حرکت کرد و تا کرمانشاه هم رفت. در ذی قعده سال ۱۳۳۴ با رفیق صمیمی خود ابراهیم خان منشی زاده که او هم سابقاً افسر قزاق خانه و از مهاجرین بود، کمیته مجازات را تشکیل دادند. کمی بعد محمدنظرخان مشکوه الممالک را هم داخل در جرگه خود کردند و ظاهراً کمیته مجازات به همت این سه نفر تشکیل یافت. تا اینجا دیدیم که برخی از مهم ترین گردانندگان کمیته مجازات مثل مشکوه الممالک و حتی پدر منشی زاده یا در دستگاه کامران میرزا نایب السلطنه بودند و یا به نحوی از سوی او حمایت میشدند. این هم نکته ای است مهم. چه پیوندی بین شاهزاده کامران میرزا و این عده وجود داشت؟ آیا ارتباط آنان صرفاً نوعی رابطه اداری معمول بود؟

خانه منشی زاده در نزدیکی بازارچه آقا شیخ هادی در نزدیکی منزل ابوالفتح زاده واقع بود. هر روز غروب یکی دو تن دلال اسلحه با عبای کلفت وارد منزل منشی زاده

۱- مجله یغما، سال پنجم، ۱۳۳۱، ص۱۳۴.

می شدند. اینان در زیر عبا تفنگ موزر را مانند رختی که به رخت آویز آویخته باشند مخفی می کردند، وارد خانه منشی زاده شده و بعد از تحویل محموله و دریافت پول آن خارج می گردیدند. به این طریق منشی زاده در خانه خود زرّادخانه کوچکی تشکیل داده بود که انواع سلاح های سرد و گرم از شمشیر تا موزر و پنج تیر، و از صندوق های فشنگ تا اسلحه های گرم فرانسوی مثل سه تیر را نگه میداشت.(۱)

محمدنظرخان مشکوه الممالک فرزند مردی بود به همین لقب. پدر بعدها لقب اعتماد نظام یافت، وی هم فراش باشی کامران میرزا نایب السلطنه بود. پدر و پسر تا سال ۱۳۲۶ قمری در خدمت کامران میرزا بودند، محمدنظرخان به سال ۱۳۲۹ قمری رئیس اجرای مالیه تهران شد؛ به عبارتی او هم کارمند مورگان شوستر بود. محمد نظر خان تا سال ۱۳۳۵ در اداره خزانه داری استخدام بود،(۲) در همین سال بود که وارد عملیات تروریستی کمیته مجازت شد که همین چندی قبل تشکیل شده بود و دستگیر گردید. انگیزه مشکوه الممالک را هم از عملیات تروریستی، مخالفت او با حسن مشار یا همان مشارالملک عضو گروه یاران وثوق الدوله می دانند. حسن مشار زمانی که در دوره وثوق به وزارت مالیه نایل آمد، ظاهراً مشکوه الممالک را اخراج کرد. چرا مشکوه الممالک از شغل خود برکنار گردید؟ به طور قطع و یقین علتی وجود داشته و البته انگیزه مشکوه الممالک هم خیلی بالاتر از این موضوع بوده است، سئوال این است آیا هر کس را از شغل خود برکنار سازند دست به آدمکشی می زند؟ قطعاً خیر، پس باید انگیزه ای مهم تر را در پس بسیاری از اقدامات این گروه مشاهده کرد. اما باید گفت هر سه تن بنیادگذاران اصلی کمیته مجازات به اندازه کافی انگیزه جنایت داشتند، بخشی از انگیزه ها هم البته شخصی بود.

۳-۲. کریم دواتگر؛ مردی از طبقه زیرین اجتماع

بدون تردید قابل تأمّل ترین عضو کمیته مجازت کریم دواتگر بود؛ مردی آشوب طلب و ماجراجویی- به قول ویکتور هوگو- از طبقه سوم زیرین اجتماع.

۱- الفبا، ش ۴۰، سال ۴، خرداد ۱۳۲۷، ص۷.

۲- رجال عصر مشروطیت، ص۱۰۵.

کریم لمپنی بود که منطقش اسلحه بود و تهدید و ارعاب. این پادوی بازار وارد در ماجراهایی شد که به قیمت جانش تمام شد. کریم دواتگر اصلا اهل زنجان بود.(۱) در تهران با محافل افراطی مرتبط شد و همین گروه ها او را تشویق به ترور شیخ فضل الله نوری کردند. او بعد از مضروب و مجروح ساختن شیخ، گلولهای هم به خود زد، اما از مرگ نجات یافت و شیخ هم او را بخشید. در دوره به اصطلاح مهاجرت، او هم تفنگی به دست گرفت و به جمع مهاجرین پیوست. بعد از سقوط دولت موقت کرمانشاه به ریاست نظام السلطنه، همراه عدهای دیگر از ماجراجویان به تهران بازگشت. در این زمان بود که به عضویت کمیته مجازات در آمد.

به واقع هیچ سنخیتی بین سه تن یادشده و کریم وجود نداشت، کریم نه مثل آنان از تحصیلات متعارف بهره ای داشت، نه به شغلی مشغول بود و نه مردی قدرتمند مثل کامران میرزا از او حمایت نموده بود. به واقع کریم توسط جوخه های تروریستی دوره مشروطه استخدام شد، کارش ایجاد رعب و هراس بود و وظیفه اصلی اش آشوب گری. او شاید خود هم نمی دانست چرا باید به این اقدامات مبادرت ورزد، همان طور که یارمحمد کرمانشاهی نمی دانست و همان طور که بسیاری از دیگر اسلحه به دستان درک نمی کردند اصلاً مشروطه و فعالیت سیاسی یعنی چه؟ پیش تر به برخی از اقدامات شرارت آمیز او مثل ترور شیخ فضل الله نوری و آشوب در بازار تهران اشاره کرده ایم و خواننده را به آن ارجاع می دهیم،(۲) و اینجا به تحولات ادوار بعدی زندگی او می پردازیم.

اندکی بعد از تشکیل کمیته مجازات، کریم دواتگر به معرفی ابوالفتح زاده وارد آن تشکیلات شد. وظیفه او مشخص بود: قتل. همه دست اندرکاران با او و اعمالش در دوره مشروطه آگاهی داشتند، او ضارب شیخ فضل الله نوری و یکی از عوامل کمیته جهانگیر بود که توسط مستعان الملک اداره میشد. زمانی که به کمیته ملحق گردید، تازه از منطقه غرب کشور وارد تهران شده بود، در آن زمان اردوی نظام السلطنه از هم متلاشی گردیده بود. کریم در دوره یادشده بیکار بود، پس حاضر شد «از هر

۱- اسماعیل امیرخیزی: قیام آذربایجان و ستار خان، ج۲، تصحیح عبدالعلی کارنگ (تبریز، کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰)، ص ۳۵۵.

۲- برای نمونه نک: بحران مشروطیت در ایران، صص ۳۳۸-۳۳۶.

جهت مورد استفاده قرار گیرد.»(۱) واضح است که منشی زاده و دیگران از تأسیس کمیته اهداف خاص خود را داشتند، اما افرادی مثل کریم که جز ماجراجویی از امور سررشتهای نداشتند، خواسته و یا ناخواسته وارد بازی مرگباری شدند که سرانجامی جز معدوم ساختن آنها توسط همان تصمیم گیرندگان اصلی جوخه ترور نداشت. کریم فقط برای پول به این گروه پیوسته بود. چون از اهمیت موضوع آگاهی نداشت، به خاطر پول و باج گیری شروع به افشاگری در مورد تشکیلاتی کرد که این شوخی ها را برنمی تافت و جان خود را بر سر این راه گذاشت. کریم جوانی عامی بود، پس به راه و رسم تشکیلات وقوفی نداشت. او خودسرانه برای کمیته عضوگیری می کرد، یکی از این موارد ورود مردی بود به نام بهادرالسلطنه. او را کریم عضوگیری کرده بود، حال آنکه اعضای اصلی به این مرد اعتمادی نداشتند. کریم که جوانی عیاش بود، در می گساری های شبانه شرکت می جست و آنگاه که از خود بیخود می گردید، شروع به سخن گفتن می کرد و ناخواسته اسرار کمیته مجازات را فاش می نمود. در همین حال بهادرالسلطنه را از وجود تشکیلات آگاه کرد. برای تیم اصلی، عضوگیری بهادرالسلطنه و عدهای دیگر از سر ناچاری بود، علت اصلی کنار آمدن با آنان این بود که به هر حال از کم و کیف جریان اطلاع یافته بودند، پس بهتر بود آنان را در امور دخیل میساختند. بین حاج زمان خان بانه ای مشهور به بهادرالسلطنه کردستانی با سردار محیی معزالسلطان پیوند دوستی وجود داشت و اینان بعدها با رضاخان ماکزیم رفاقتی به هم زدند. بهادرالسلطنه کسی است که از ترس کشته شدن، تشکیلات کمیته مجازات را لو داد، خودش بعدها به کردستان رفت و حتی به ریاست نظمیه آنجا نایل آمد؛ در آن دوره هم هنوز زورگیری و رشوه ستانی می کرد.

بهادرالسلطنه به روایت قاسم غنی و به نقل از ناصرالملک دارای تبار اشرافی بود، او به خانوادهای معتبر تعلق داشت، به همین دلیل ناصرالملک وقتی والی کردستان بود اظهار داشت به دلیل تبار اشرافی بهادرالسلطنه، نمیتواند شغلی را که در شأن وی است به او پیشنهاد نماید. در این زمان بهادرالسلطنه فقیر و تهیدست شده بود، از

۱- ترقی، ش۱۱۴۹، بهمن ۱۳۴۳، ص ۹.

سویی نمیشد کاری مهم به او داد زیرا مستلزم اعتبار لازم اقتصادی و داشتن تمول بود؛ ناصرالملک پیشنهاد کرد به او ماهی سی تومان مواجب دهند اما بدون شغل بماند، به نظر او راه حل مورد نظر بهتر از این است که شغل درخور شأنی به وی داده نشود. قاسم غنی میگوید ناصرالملک گفته بود بهادرالسلطنه «حکم جواهری را دارد به درشتی تخم مرغ که نه میتوان به انگشت کرد و نه سنجاق کرد و به سینه زد. بهادرالسلطنه هم وقتی این را شنید گفت بلی ناصرالملک هم میکربی است به درشتی خرس».(۱) اگر این موضوع صحت داشته باشد این گونه به نظر میرسد که ناصرالملک میخواست خود را از او برهاند، بین آن دو هیچ گونه حُسن ظنّی وجود نداشت و این موضوع نشان دهنده اختلاف دیدگاه های دو طرف است. بهادرالسلطنه کسی بود که تشکیلات کمیته مجازات را در دوره کابینه دوّم وثوق الدوله لو داد، او در ازای گرفتن تأمین از دولت این عمل را انجام داد. بهادرالسلطنه در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در بانه کردستان به دست طایفه گورک و مامش کشته شد.

اندکی بعد کریم، عمادالکتاب و علی اکبر قاضی ارداقی را هم از کم و کیف موضوع مطلع ساخت. با مطالبی که گفته شد درمی یابیم چند چیز خصلت های جدایی ناپذیر شخصیت کریم بودند: زورگیری به هر قیمتی، آن هم از کسانی که خود بانی و باعث شکل گیری یک تشکیلات تروریستی بودند، باده گساری در حد افراط و سخن گفتن بی رویه در مسائلی که مخفی نگاه داشتن آنها از ضروریات بود و نکته آخر عضوگیری نیروهای جدید بدون طرح آن با گروه اصلی تشکیلات. اینها البته همه برای یک تشکیلات سرّی موضوعاتی بود بس مهم، اما خواهیم دید علت اصلی به قتل رساندن او چیزی دیگر بود.

همین جا باید گفت این دوره از حیث ناامنی اجتماعی یکی از سیاه ترین ادوار تاریخ کشور به شمار می آمد. در این دوره داس مرگ از آستین قحطی بیرون می آمد و مردم را درو می کرد. فقط اعیان و اشراف و شاهزادگان و اشخاص متمول توانستند از مهلکه بگریزند، تشکیل جوخه ترور برای زورگیری از نقطه نظر افرادی مثل کریم به درد ادامه حیات هم می خورد. لازم به یادآوری است تأسیس جوخه های ترور فقط

۱- خاطرات قاسم غنی: ج۱، به کوشش محمدعلی صوقی (تهران، کاوش، ۱۳۶۱)، ص۱۰۴.

متعلق به کمیته مجازات نبود، بسیاری اشخاص دیگر هم برای پیشبرد منظور خود از اسلحه استفاده میکردند، اما هیچ کدام تشکیلاتی مثل کمیته مجازات نداشتند. این جوخه ها همه آلت فعل رجال سیاسی بودند، به عبارتی، بسیاری از تروریست ها آدم می کشتند بدون اینکه علت آن را بدانند و عده ای دیگر نظاره گر بودند و از پشت صحنه تحولات را اداره می کردند، حال آنکه علت آن عملیات را به خوبی می دانستند. جالب اینکه حتی وثوق تلاش میکرد در انجمن های ترور نفوذ کند. کمره ای از «انجمن های ترور»(۱) نام می برد، به عبارتی می خواهد بگوید تعداد آنها بیش از حداقل یک مورد بوده است. اینان برای پیشبرد اهداف خود به دنبال افراد جسور میگشتند. در یکی از این موارد که آنان نیروی جدید جذب میکردند، متوجه شدند یکی از افرادی را که تصور میشد وابسته به وثوق است، وارد انجمن خود نموده اند.(۲) تحولات بعدی نشان داد شاید این مرد همان بهادرالسلطنه باشد، اما واقعیت امر این است که بهادرالسلطنه هم بیشتر با گروه افراطی محشور بود تا وثوق الدوله.

نصرت الدوله فیروز یکی از مهمترین کسانی بود که مورد تهدید کمیته مجازات قرار داشت. او در مقابل تهدیدهای مخالفین خود نه تنها سپر نینداخت بلکه گارد مسلحی تشکیل داد تا از خود محافظت نماید. جالب این است که خفیه نویسان پلیس مخفی این عملیات نصرت الدوله را «آنتریک» میدانستند و اینکه او در این آنتریک بازی ها مداومت میکند.(۳) نصرت الدوله بر این باور بود که باید سران کمیته مجازات را شناسایی نمود و ترور کرد، به ادعای خبرچین نظمیه اینان میگفتند باید نظم شهر را به کلی از هم گسیخت و هرج و مرج را بر آن حاکم کرد.(۴) البته این گزارش پلیس مخفی است که معلوم بود با کمیته و عملیات آن همدلی دارد؛ اگرنه بعید به نظر میرسد چنین سخنی از زبان فردی مثل نصرت الدوله گفته شده باشد. با این وصف کمرهای نقل میکند غلامحسین خان کمیسری شهرنو که با سران کمیته مجازات مرتبط و به همین دلیل از کار خود منفصل شده بود، گفته است برادر سالار فاتح مازندرانی و برادر حسین

۱- کمره ای، ج ۱، ص ۳۴۴.

۲- همان، ص ۳۴۴.

۳- راپرت های پلیس مخفی، به کوشش ایرج افشار (تهران، طلایه، ۱۳۶۷)، ص ۹۲.

۴- همان، ص ۹۱.

فشنگچی تروریستهای وثوق الدوله و نصرت الدوله فیروز بوده اند.(۱)

نکته مهم، پیوند رجال سیاسی قدرتمند ایران با کسانی مثل کریم دواتگر است. یکی از این اشخاص مورخ الدوله سپهر بود. مورخ الدوله این برجسته ترین چهره پشت پرده، مقامی بسی بالاتر از کریم دواتگر داشت، لیکن با او محشور بود. علت این حشر و نشر نمی توانست چیزی جز بهره برداری از این موجود مفلوک باشد. مورخ الدوله نقل میکند کریم دواتگر برایش توضیح داده مردی به نام کنت ریچ از طرف کمیته انقلابیون روسیه در رشت به تهران آمده و به او گفته است حاضر به هر نوع همکاری است. به صحت و سقم سخن مورخ الدوله کاری نداریم، مهم این است که کریم چه موقعیتی داشت که طرف مذاکره انقلابیون روس واقع شود؟ بالاتر اینکه مورخ الدوله میگوید شاید کریم وارد تشکیلات مورد نظر روس ها شده باشد، او از سیدمحمد کمرهای میخواهد که با هم به مساعدت روس های انقلابی برخیزند، کمرهای قبول نکرد. ما از میزان صحت این اظهارات آگاهی نداریم، اما می دانیم که مورخ الدوله هر چه بود؛ انقلابی نبود. او همراه با تیمی از رجال قاجار به طور همسو علیه وثوق به کار مشغول بود. به عبارت بهتر ظاهر قضیه این بود که عدهای آدمکش در کمیته مجازات دور هم گرد آمدهاند تا به قول خودشان با خائنینی که باعث برباد رفتن کشور و قحطی بودند، مبارزه نمایند، اما واقعیت این است در پشت این ماجرا سیمای یک مافیای سیاسی به وضوح قابل تشخیص بود. مورخ الدوله هم با اعزازالسلطنه فرزند کامران میرزا نایب السلطنه محشور بود. پیش تر گفتیم حداقل یکی از گردانندگان کمیته مجازات یعنی میرزانظرخان مشکوهالممالك در دستگاه کامران میرزا بالید، پدر او اعتمادالملك یا اعتماد نظام هم نوکر کامران میرزا نایب السلطنه به شمار می آمد.(۲)

۴-۲. دیگر چهره های شاخص کمیته مجازات

دیگر عضو کمیته مجازات مردی بود رشید السلطان نام. رشید السلطان مردی بود از اهالی خلخال، او فرزند حسینقلی خلخالی بود. رشیدالسلطان برخلاف آنچه شاید به

۱- کمره ای، ج ۲، صص۱۲۴۶-۱۲۴۵.

۲- همان، ص۱۱۷۲.

نظر برسد، مردی از طبقات معمولی جامعه نبود؛ پدر او ظاهراً در دوره مشروطه حاکم خلخال بود، وقتی پدر به سال ۱۳۳۱ قمری درگذشت منصب او را به رشیدالسلطان- فرزندش- دادند. در این دوره تاریخی خلخال جزو مناطقی بود که به تصرف نیروهای روسیه درآمد، از آن سوی بحران ها و هرج و مرج های فراوان این سال دامن حکومت خلخال را هم گرفت. در منطقه درگیری های شدید داخلی راه را بر استقرار نظم و آرامش مسدود ساخت، رشیدالسلطان نتوانست این بحران ها را مهار کند.(۱) به همین دلیل به تهران آمد، به هنگام وقوع جنگ اوّل جهانی او هم همراه با اردوی مهاجرین به قم و اصفهان و کرمانشاه رفت. بعد از ناکام ماندن دولت موقت کرمانشاه، او هم مثل بسیاری دیگر وارد تهران شد. رشیدالسلطان یک جانی تمام عیار و عامل اصلی ترور اسماعیل خان رئیس انبار غله تهران بود، قتلی که آن را به گردن کریم انداختند، نیز او به دستور ابوالفتح زاده، کریم دواتگر را از پای درآورد. رشیدالسلطان به حد افراط مشروب مینوشید، وقتی کریم را کشت، کاملاً مست بود.(۲)

احمد محمودی مشهور به کمال الوزاره، دیگر عضو مؤثر و تعیین کننده کمیته مجازات بود. او فرزند محمودخان مشاورالملک قمی بود. محمودخان در دوره ناصری و درست در دوره حکومت ناپلئون سوّم در فرانسه، همراه با تنی چند از دیگر جوانان ایرانی برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت، حسنعلی خان امیرنظام گروسی تا فرانسه آنان را همراهی کرد. وی در فرانسه نجوم خواند، اما به روایت عین السلطنه تلگرافچی شد. به روایت مسعود سالور فرزند عین السلطنه، ستاره ای هم کشف کرد که مشهور به ستاره محمودی شد.(۳) عمده دوره کار محمودخان در وزارت خارجه گذشت، بنابراین کمال الوزاره در خانواده ای تحصیل کرده و متشخص بالیده بود.

کمال الوزاره به سال ۱۲۹۳ قمری در تهران به دنیا آمد، تحصیلات خود را در دارالفنون خاتمه داد و زمانی که نوز در اداره گمرک های ایران کار میکرد، ریاست گمرک های اغلب بنادر بحر خزر را به دست آورد. در سال ۱۳۳۰ زمانی که مسیو مرنارد بلژیکی ریاست خزانه داری را عهده دار بود، او وارد این تشکیلات شد.

۱- روزنامه ارشاد، ش۵، ۱۴ ذی حجه ۱۳۳۱، ص۷.

۲- ترقی، ش۱۱۵۱، بهمن ۱۳۴۳، صص۱۵ و ۴۱.

۳- خاطرات عین السلطنه، ج۶، ص۴۲۱۳ پ.

مدت های مدید معاونت اداره مالیات های مستقیم و نیز مفتشی اداره وظایف را تصدی کرد، اندکی بعد از عزل مرنارد به ریاست اداره مالیات های مستقیم منصوب گردید و در همین سمت بود که با کمیته مجازات همکاری کرد. به سال ۱۳۳۶ وی ریاست انبار گندم تهران را به دست داشت،(۱) یعنی همان سالی که مردم از قحطی در کوچه و خیابان جان می دادند، سالی که ده ها هزار خروار گندم از اداره خالصجات دولتی به انبارهای دولتی تهران فرستاده می شد؛ اما نه تأثیری در کاهش قیمت ها داشت و نه توانست بحران نان پایتخت را مرتفع سازد. کمال الوزاره قبل از اینکه مسئولیت اداره مالیات های مستقیم وزارت مالیه را بر عهده گیرد، مأموریت هایی به نقاط مختلف کشور انجام داد، از جمله اینکه به مناقشهای مالی که بین عین السلطنه و احمدخان آذری مسئول مالیات های قزوین وزارت مالیه وجود داشت؛ رسیدگی کرد.(۲) ماهیت ماجرا هر چه بود، بالاخره کمال الوزاره توانست کاری کند تا احمدخان آذری از منصب خود عزل گردد و به تهران رود، «کمال الوزاره تصدیق به حرکات زشت بی قاعده میرزااحمد خان داده است. حالا در تهران می گویند محاکمه می شود».(۳) میرزااحمدخان آذری جزو گروه وثوق الدوله بود. به هر حال بعد از عزل آذری، مردی ایتالیایی را که کارمند گمرك و مالیه ایران بود، به جایش منصوب کردند. کمال الوزاره تا سال ۱۳۰۹ شمسی زنده بود.

عضو دیگر کمیته، سیدشکرالله روحانی بود که اعلامیه های کمیته مجازات را توزیع میکرد. او منشی مخصوص کامران میرزا نایب السلطنه بود، بعدها در مالیه به خدمت اشتغال داشت که وارد کمیته مجازات شد.

بدون تردید عضو مهم کمیته مجازات حسین خان لله بود. حسین خان شاگرد آبدارخانه آقابالاخان سردار، ملقب به سردار افخم بود. وقتی لله فرزند آقابالاخان از دنیا رفت، این منصب را به او سپردند و از این به بعد ملقب به لله شد. این حسین خان هم به نوعی با دستگاه کامران میرزا نایب السلطنه مرتبط بود، زیرا سردارافخم از کارکنان کامران میرزا بود و به هنگام جنبش علیه امتیازنامه تنباکو،

۱- رجال عصر مشروطیت، ص ۹۰.

۲- خاطرات عین السلطنه، ج۶، صص۴۲۱۴-۴۲۱۳.

۳- همان، ص۴۲۲۸.

همین سردار افخم بود که به سوی مردم دستور تیراندازی داد و عده ای مقتول شدند. این سردار افخم بعدها در دوره مظفرالدین شاه به ریاست نظمیه منصوب شد. بعد از اینکه مظفرالدین شاه از دنیا رفت، والی گیلان شد. پیش تر او با خانواده میرزاحسن آشتیانی رهبر قیام تهران علیه امتیاز تنباکو، فامیل شده بود؛ یعنی این که میرزاهاشم آشتیانی فرزند میرزاحسن، خواهر همسر او را به عقد ازدواج خود درآورد.

زمانی که سردارافخم والی گیلان بود، روزی در باغ مدیر الملک خارج از شهر رشت به ناهار دعوت شد، به ادعای محمدرضا آشتیانی زاده(۱) بدون اطلاع او حسین خان لله به محافظانش پیام داد که والی گفته است تا شب آنجا خواهد ماند و آنان می توانند به اداره ایالتی بازگردند. وقتی محافظان رفتند، گروه سردار محیی وارد شدند و والی را به ضرب هجده گلوله کشتند. بنا بر همین ادعا، بعد از این ماجرا مفتخرالسلطنه همسر سردار افخم در معیت عده ای قزاق به تهران آمد، از این به بعد همه کاره او حسین خان لله بود، در واقع وی مباشر اموال و املاک او به حساب می آمد و چون ادعای مجاهد بودن هم داشت، می توانست از بازماندگان سردار افخم حمایت کند. به گفته آشتیانی زاده، از این به بعد موقعیت مالی حسین خان هم رو به ترقی نهاد، در دوره مشروطه او یکی از قاتلین سیدعبدالله بهبهانی بود.(۲)

اندکی قبل از تشکیل کمیته مجازات، در غرب کشور همزمان با جنگ اوّل جهانی و ایام تشکیل دولت ملی کرمانشاه، هرج و مرج بیداد میکرد. در آن زمان حیدرخان عمواوغلی در بغداد میزیست، عدهای با او از در مکاتبه وارد شدند و تصمیم بر این شد تا چند تن را ترور کنند، نخستین فرد نظام السلطنه مافی بود که باید به قتل میرسید. برای قتل او انگیزه های لازم وجود داشت، تقریباً هیچکس از عملکرد نظام السلطنه رضایت نداشت و به نوعی اکثر نیروها او را فردی مطیع اوامر دولت بریتانیا ارزیابی میکردند. حسین خان لله در کمیته مهاجرت با کریم دواتگر و احسان الله خان همراه بود، او به دستور حیدرخان عمواوغلی قصد ترور نظام السلطنه مافی را داشت اما در این زمینه توفیقی نیافت.(۳) این توطئه به هر دلیلی لو رفت، منازل

۱- تاریخ معاصر ایران، کتاب اول (تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴)، صص۱۴۶-۱۴۵.

۲- همان، ص۱۴۹.

۳- حسین جودت: از انقلاب مشروطیت تا انقلاب شاه و ملّت (تهران، نشر درخشان، ۲۵۳۶)، ص۶۰۷.

توطئه گران محاصره شد، احسان الله خان دوستدار، کریم دواتگر و ابوالفتح زاده از معرکه گریختند. حسین خان لله دستگیر شد و با دستبند به محبس بغداد فرستاده شد، اما ایامی که او زندانی بود؛ به روایت حسن اعظام قدسی که خود از دسیسه مطلع بود، عده ای وساطت کردند و او آزاد شد. بعد از این ماجرا همه کسانی که در توطئه مداخله داشتند، به تهران آمدند و برنامههای خود را به شکلی دیگر پی گرفتند.(۱)

دیگر عضو کمیته مجازات، علی اکبر ارداقی برادر قاضی ارداقی بود که در زمان استبداد صغیر به فرمان محمد علی شاه در باغشاه به قتل رسید. پدر او شیخ محمدتقی نام داشت، علی اکبر به سال ۱۲۶۱ شمسی در ارداق قزوین به دنیا آمد. سه ساله بود که پدرش را از دست داد، در پانزده سالگی از ارداق به قزوین آمد و از آنجا به تهران مسافرت کرد و در این شهر به تحصیل پرداخت. بعدها همراه برادر به صفوف مشروطه خواهان پیوست،(۲) بعد از سقوط مشروطه اوّل این دو برادر دستگیر شدند و در باغشاه زندانی گردیدند. برادر کشته شد، اما علی اکبر به دستور شاه به رشت تبعید گردید. او در آنجا باز هم به فعالیت های خود ادامه داد، در نتیجه به دستور آقابالاخان سردار افخم از رشت اخراج و به باکو و ترکیه مهاجرت کرد. وقتی در رشت آقابالاخان کشته شد، او به این شهر مراجعت نمود.(۳) هنگامی که مشروطه دوّم شکل گرفت، ارداقی به عضویت وزارت عدلیه درآمد که توسط محمدرضا مساوات اداره میشد. وی وقتی توسط کریم دواتگر به کمیته مجازات مربوط شد، هنوز منصب اداری خود را حفظ کرده بود.

ظاهراً قاضی ارداقی مردی بود از نظر اخلاقی دمدمی مزاج، در مورد دمدمی مزاج بودن قاضی به نقل قولی از عین السلطنه که بعد از بازداشت او در دوره دوّم ریاست وزرایی وثوق الدوله ابراز شده است، بسنده می کنیم. عین السلطنه از میرزاعلی اکبرخان قزوینی که زمانی بعد از کوبیده شدن مجلس اوّل توسط محمدعلی شاه از محبوسین باغشاه بود، می پرسد آیا او با قاضی ارداقی دوستی داشته است؟ پاسخ می شنود بلی با او رفاقت صمیمانه ای داشته و هم ولایتی هستند.

۱- حسن اعظام قدسی، خاطرات من یا تاریخ صد ساله (تهران، چاپخانه حیدری، ۱۳۴۲)، ص۴۱۴.

۲- حسن مرسلوند: زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، ج۱ (تهران، الهام، ۱۳۶۹)، ص۱۲۵.

۳- احمد کسروی: تاریخ مشروطه ایران (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۹)، ص۸۳۲.

عین السلطنه پرسید آیا قاضی ارداقی مسلمان و متشرع بود یا خیر؟ جواب شنید قسم می خورد که او مسلمان و متشرع بود و خیلی هم متشرع بوده است: «لیکن یک عیب داشت. با هر کس به مذاق او حرف می زد؛ با بابی، بابی بود؛ با طبیعی، طبیعی بود؛ گفتم این رفع یک شبهه از من شد. زیرا ما همه او را بابی می دانستیم.» او گفت میرزاجهانگیر خان صوراسرافیل هم مردی مسلمان و پاک اعتقاد بود، «اما ملک المتکلمین لامذهبِ لامذهب بود. به هیچ چیز عقیده نداشت.»(۱)

یکی دیگر از اعضای مهم کمیته مجازات، میرزامحمدحسین عمادالکتاب سیفی قزوینی بود که به سال ۱۲۸۵ قمری به دنیا آمد. او مردی هنرمند بود و به خطاطی و کتابت اشتغال داشت. پیش از مشروطه در زمره کاتبان وزارت انطباعات بود، این شغل را از سال ۱۳۱۷ قمری به دست آورد. در دوره سلطنت احمدشاه قاجار، در وزارت داخله منشی گری می کرد، همان زمان معلم مشق خط شاه نیز بود.(۲) هم عمادالکتاب و هم ابوالفتح زاده از همان اوان مشروطه از یاران پابرجای حیدرخان عمواوغلی بودند. هنگام ترور اتابک، عمادالکتاب با حیدرخان بسیار محشور بود، نیز وقتی حیدرخان به سوی کالسکه محمدعلی شاه که عازم دوشان تپه بود نارنجک پرتاب کرد، به خانه ابوالفتح زاده آمد.

عمادالکتاب در دوره مشروطه خوش نویسی می کرد و آن را به کسانی که مایل بودند می آموخت. او بیست و دو کتابچه رسم الخط نوشت و در کتابفروشی های معتبر تهران آنها را به معرض فروش گذاشت.(۳) در دوره مورد بحث، عمادالکتاب چون خوشنویس بود، مسئولیت تهیه مهر کمیته را عهده دار شد. به قول خودش او به گراورسازی آلمان رفته و دستور داده است یک لغت کمیته و یک لغت مخابرات برای او بسازند. او «ب» لغت مخابرات را برداشت و مخابرات را تبدیل به مجازات کرد، مُهر تهیه شده را به منشی زاده تحویل داد و به ادعای خودش تا آخرین روزی که اعضای کمیته را دستگیر کردند، این مُهر در دست منشی زاده بود و او «مسئول امضا و مُهر تمام مانیفست ها و مراسلاتی بود که از طرف کمیته مجازات صادر

۱- عین السلطنه، ج۷، ص ۴۹۶۱.

۲- مهدی بیانی: احوال و آثار خوشنویسان، ج۳ (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸)، ص۶۹۷.

۳- شرق، ش۶۹، سه شنبه ۲۴ ربیع الاوّل ۱۳۲۸، ۵ آوریل ۱۹۱۰، «رسم المشق عمادالکتاب.»

میشد.»(۱) این روایت مشهور است، اما واقعیت امر این است که مُهر کمیته مجازات را حسین پرویز به قول بهار «مهرساز»(۲) درست کرده بود. از سویی کمره ای مقالات خود را به میرزانورالله کلیمی مسئول مطبعه کلیمیان می داد تا چاپ کند،(۳) شاید اعلامیه های کمیته مجازات را هم همین فرد منتشر می کرد.

اینها همه ظاهر ماجراست، به واقع این گروه نقشه های کسانی را اجرا می کردند که در پشت صحنه حوادث قرار داشتند. ما در همین فصل به این موضوع بیشتر خواهیم پرداخت اما در اینجا ضرورت دارد توضیح دهیم کمیته مجازات به واقع بازوی اجرایی گروه افراطی و بحران سازی به شمار می رفت که اینک در تشکیلات دمکرات های ضدتشکیلی لانه کرده بود. برجسته ترین افراد این گروه عبارت بودند از سیدمحمد کمره ای، محمدتقی بینش (آق اولی)، محمودخان پهلوی، مورخ الدوله سپهر، احمد متین الدوله دفتری، عین الممالک یا همان میرزامحمودخان دفتری، حسین پرویز و گروهی دیگر که در همین بخش با آنان بیشتر آشنا خواهیم شد. مهم ترین بلندگوی تبلیغاتی اینان روزنامه ستاره ایران بود که گرداننده آن یعنی کمال السلطان صبا، از دوره مشروطه با گروه افراطی محشور و حتی خود یکی از تصمیم گیرندگان آن بود. صبا مردی بود درشت گوی و بی باک، این بی باکی را هم به واسطه پشت گرمی اش به محافلی مشخص به دست آورد. از مقامات عالی رتبه دولتی حسن خان محتشم السلطنه اسفندیاری، صادق خان مستشارالدوله و دکتر اسماعیل مرزبان (امین الملک) با اینان محشور بودند. به جز اینان فهرست بلندبالایی از برخی دیگر از رجال ایران از مشاورالممالک انصاری تا گروه برلنی ها یعنی وحیدالملک شیبانی و حسینقلی خان نواب و تیم همراهشان را باید به این لیست افزود. در عین حال این گروه با میرزاکریم خان رشتی و برادران او مرتبط بودند، احسان الله خان دوستدار حلقه ارتباطی کمیته مجازات بود با میرزاکریم خان و برادرانش. روش گروه ضدتشکیلی نفوذ و فروپاشی از درون بود، یکی از مهم ترین تجارب اینان در ارتباط با جنبش جنگل آزموده شد. بدون تردید برجسته ترین چهره

۱- ترقی، ش۱۱۶۴، اردیبهشت ۱۳۴۴، ص۳۸.

۲- زبان آزاد، ش۲۰، سلخ ذی قعده ۱۳۳۵، ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۰، «از روی ناچاری.»

۳- کمره ای، ج۲، ص۱۶۰۶.

پشت پرده کمیته مجازات اردشیر ریپورتر بود، او به شدیدترین لحن ممکن از این گروه در برابر تیم وثوق حمایت می کرد. خطاست اگر تصوّر کنیم کلیه کسانی که در کمیته مجازات جمع آمده بودند، سوءنیت داشتند و یا اهل دسیسه بودند. واقعیت این است که اکثر افراد فرودست آلت فعل واقع شدند، هدف به میدان آوردن اینان هم در طول همین فصل روشن خواهد شد، اما در اینجا باید بگوییم که هدف اصلی کمیته مجازات به مراتب از کشتن تعدادی افراد فراتر می رفت و اهدافی مهم تر را در برمی گرفت؛ این اهداف از دید تیزبین ملک الشعرای بهار مخفی نماند و به هر نحوی شده آنها را در روزنامه های زبان آزاد و نوبهار برملا ساخت.

نقطه مقابل این گروه طیفی از رجال سیاسی و روزنامه نگاران و جناح میانه این زمان، از وثوق الدوله تا ملک الشعرای بهار و از آن سوی دمکرات های معتدل و بقایای اعتدالی ها را در بر می گرفت. برجسته ترین رجل مخالف این گروه متین السلطنه ثقفی بود که اینان دشمنی دیرینه ای با او داشتند. سیدضیاءالدین طباطبایی بسته به موقعیت گاهی به اینان نزدیک می شد و گاهی به وثوق. بالاخره هم در آستانه کودتای سوم اسفند با این گروه به همگرایی رسید و به طوری که خواهیم دید او هم آلت فعل منویات چهره های پشت پرده این گروه واقع شد، اما او هم اَجل معلومی داشت که درست نود روز بعد از کودتا فرارسید و در اثر آن از قدرت فروافتاد. هدف اصلی گردانندگان کمیته مجازات گسترش ناامنی، ایجاد فضای رعب و وحشت، ترسانیدن رجال از به دست گرفتن مسئولیت و در یک کلام بحران سازی بود تا از این طریق راه را برای عملیاتی کودتایی به منظور رسیدن به اهداف هموار سازند. یک سر طیف این بحران سازی دامن زدن به بحران های اقتصادی و از آن جمله بحران نان بود و سوی دیگر این طیف، بحران سازی سیاسی بود به منظور ناامید ساختن مردم از هرگونه تحول مثبت اجتماعی. اینان به طور مثال تلاشی زایدالوصف در سرنگونی کابینه ها از خود به خرج می دادند، دیگر اینکه مانع تشکیل مجلس می شدند، زمانی هم که مجلسی وجود داشت، با کشانیدن دشمن به خاک کشور آن را تعطیل کردند و اجازه ندادند دوباره مجلس شکل گیرد. با اینکه بعداً انتخابات این مجلس برگزار هم گردید و برخی نمایندگان در همان سال قحطی برگزیده شده بودند، اینان اجازه ندادند مجلس عملاً شکل گیرد تا اینکه کودتای

سوم اسفند به وقوع پیوست و رضاخان سردمدار جریان ها گردید. در آن زمان یعنی بیش از سه سال بعد از برگزاری انتخابات بود که مجلس چهارم شکل گرفت، مجلسی که به قول برخی شعرا ننگ وطن بود.

سیاست بحران سازی به منظور دست یابی به اهداف مشخصی که از آنها به اجمال ذکری به میان آمد، در دوره اوّل ریاست وزرایی وثوق از دو راه صورت گرفت: دامن زدن به بحران نان که در فصل قبل به عمق آن پی بردیم و دست یازیدن به ترور برخی اشخاص برای ناامن کردن فضای سیاسی کشور که در همین فصل به آن خواهیم پرداخت. بهانه امر هم مجازات خائنین بود، حال آنکه کسانی که به قتل رسیدند بیشتر قربانی اختلافات شخصی شدند تا چیز دیگر، حتی در یک مورد خیانت مقتولین اثبات نشد. حال به موضوع عملیات کمیته مجازات می پردازیم و آنگاه تحلیل های لازم را در این زمینه ارائه خواهیم کرد.

۳. قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله

قتل برای جوخه ترور، به منزله بیانیه اعلام موجودیت به شمار می رفت، به همین دلیل حتماً باید کسی را می کشتند. اعضای کمیته مجازات میرزااسماعیل خان، رئیس انبار غله را برای اعلام موجودیت خود انتخاب کردند. اسماعیل خان در دستگاه مرنارد بلژیکی، ریاست مالیه سیستان را عهده دار بود، میگویند وقتی به تهران بازگشت ثروت هنگفتی با خود به همراه آورد.(۱) وقتی وثوق الدوله برای بار نخست به ریاست وزرایی رسید، اسماعیل خان از سوی مشارالملک وزیر وقت مالیه ریاست انبار گندم را عهده دار گردید. مشارالملک به شدت مورد نفرت روزنامه ستاره ایران و مدیر آن کمال السلطان صبا قرار داشت. ستاره ایران به شدت علیه مشارالملک تبلیغ می کرد. اسماعیل خان از محشورین و نزدیکان وثوق به شمار میآمد، میگفتند با سفارت بریتانیا رفت و آمد دارد و به طور مشخص با چرچیل دبیر شرقی سفارت بریتانیا رفاقت و روابط خانوادگی برقرار نموده است. اینها همه بهانه بود، به واقع اسماعیل خان قربانی قحطی دوره جنگ اوّل جهانی شد. به عبارت بهتر قتل

۱- رجال بامداد، ج ۱، ص ۱۳۴.

اسـماعیل خان در آن شـرایط مرگ و میر ناشـی از گرسنگی هیچ واکنش خاصی را به طرفداری از او در تودههای مردم باعث نشد، بلکه کسانی که از عمق ماجرا خبر نداشتند، از این قضیه خوشحال هم شدند.

واقعیت امر این است که گروه ضدتشکیلی و برخی دیگر آن قدر علیه وثوق تبلیغات کرده بودند که کمتر کسی به واقعیت امر توجه می کرد. کسانی که خارج از مرکز بودنـد به شـدت تحت تأثیر این تبلیغات واقع می شدنـد. بنا به روایتی که در تهران به تواتر شـنیده می شـد، وثوق انسانی است که به هر حال می توانـد کاری را که به عهـده می گیرد انجام دهد. دومین مسـئله در مورد مرنـارد بود، «مرنارد هم مالیه ایران را مالیه کرد و خیلی خوبتر از آن می شـد که بود، نگذاشـتند و فقط برای آنکه جلوی دخـل و رشوه را گرفته بود و نمی گـذاشت مـال دولت را به عناوین مختلفه اجزا و غیر اجزا بخورنـد این باعث کینه و عـداوت جماعتی شده. آن بود که آن قدر بد گفتند و بد نوشـتند تا برای همه کس شبهه حاصل شد و تحقیق و رسیدگی نکرده عزلش نمودند.»(۱)

ابتدا قرار بود قائم مقام الملک رفیع از سوی کمیته مجازات ترور شود. کریم دواتگر گفته بود: «خوب است او [رفیع] را تعقیب نموده، شـکاری کرده، زودتر برویم.» منشـی زاده و ابوالفتـح زاده بر این بـاور بودنـد که «قـائم مقـام الملک کارکن روس ها و مفسـدتر است»، بنابراین باید قتل او را در اولویت قرار داد. جالب است که اینان میخواسـتند به هر حال فردی را بکشـند و برای شـان فرقی نمیکرد طعمه چه کسـی باشـد: «کریم گفت چون بایـد برویم و بی شـکار هم خوب نیست اگر قـائم مقام الملک به دست نیامـد، اسـماعیل خان هم خوب است که زودتر کاری انجام داده، برویم. بعـد بلنـد شده که برود، منشـی زاده و ابوالفتح زاده به او گفتنـد که همان قائم مقام الملک را تعقیب کنیـد.»(۲) مشـکوه الممالک مدعی است، بعد از رفتن کریم به کارهای منشی زاده و ابوالفتح زاده اعتراض کرده است. به او گفتند کریم و دوستانش واسطه رسانیدن مکاتیب صادره از تهران به جبهه هستند، به همین دلیل «خودشان داوطلب شده اند که کاری کرده، بروند و قائم مقام الملک چون رسماً خادم روس ها و

۱- عین السلطنه، ج۶، ص۴۸۳۹.

۲- کمره ای، ج۲، صص ۱۰۳۱-۱۰۳۰.

خائن به وطن است، این قصد را نموده اند.» مشکوه الممالک میگوید به طور کلی این اعمال را تقبیح کرده اما دو روز بعد شنیده که رئیس انبار غله را به قتل رسانیده اند.

قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله به این دلیل صورت گرفت که گفته میشد در آن شرایط قحطی و گرسنگی و فقر و افلاس عمومی توده های مردم به ویژه در تهران، مقادیر فراوانی غله به سربازان انگلیسی و هواداران بریتانیا رسانیده است، اتهامی که هرگز اثبات نشد. وقتی هم او را به قتل رسانیدند، چند شبنامه تهیه کردند و آنها را برای هیأت دولت، اداره کل نظمیه و میرزاباقرخان پدر کمیسر تأمینات نظمیه ارسال نمودند و در آن توضیح دادند که قتل رئیس انبار غله به دست کمیته مجازات صورت گرفته است.(۱) میرزاباقرخان حاضر نشد پرونده قتل را بررسی کند و آن را مورد پیگیری قرار دهد، زیرا با کمیته مجازات و دست های پشت پرده هدایت کننده آن مرتبط بود. بالاخره هم او به دلیل همکاری با کمیته مجازات از منصب خود معزول شد، توضیح اینکه بعداً ابتدا او را دستگیر نمودند ولی به دلیل تهدیدات کمیته رهایش ساختند. هنگامی که بعداً بار دیگر این اشخاص دستگیر شدند، میرزاباقرخان هم مجدداً بازداشت گردید. او به گزارش روزنامه ها از اعضای منفصل نظمیه بود که همراه با حاجی بابا نام تبریزی که او هم عضو نظمیه بود، به اتفاق ناصر خلوت توسط نظمیه جلب و توقیف گردید. گزارش می شد که علاوه بر افراد مذکور، عده ای دیگر هم بازداشت شدند. در آن زمان هنوز علت توقیف این افراد به درستی معلوم نبود.(۲) به عبارت بهتر کسی از انگیزه ها و علت قتل میرزااسماعیل خان مطلع نبود و کمیته مجازات هم اعلانی صادر ننموده بود.

اما معلوم بود دلیل قتل صرفاً مسائل شخصی نبوده و انگیزه های آن فراتر از یک کینه جویی معمولی است. میرزاباقرخان پدر که گفتیم نخستین مأمور رسیدگی به پرونده سران کمیته مجازات بود، محرمانه به عبدالله خان بهرامی رئیس اداره تأمینات پیام داد قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله جنبه سیاسی دارد و یک قتل شخصی

۱- ترقی، ش ۱۱۵۰، بهمن ۱۳۴۳، ص۳۸.

۲- زبان آزاد، ش۱۸، پنج شنبه ۲۵ ذی قعده ۱۳۳۵، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، «جلب و توقیف در نظمیه.»

نیست. او توضیح داد این قتل توسط مخالفین وثوق الدوله به عمل آمده است و به بهرامی توصیه کرد در کشف ماهیت آن جدیت نکند و در این امر مداخله ننماید.(۱) بعدها معلوم شد کمیته مجازات به کمال الوزاره رئیس اداره مالیات های مستقیم وزارت مالیه وعده داده بود به محض به دست گرفتن قدرت، او را به جای اسماعیل خان، رئیس انبار غله خواهند کرد.(۲)

سکوت نظمیه و توان کمیته در مرعوب ساختن مقامات دولتی، تروریست ها را جری تر ساخت. بعد از قتل میرزااسماعیل خان، شورای کمیته تصمیمی خطیر اتخاذ کرد. آنان تصمیم گرفتند وثوق الدوله رئیس الوزرا را به قتل رسانند، برای این کار ابوالفتح زاده را معین کردند که خود فرماندهی عملیات کمیته را به دست داشت.(۳) این عملیات البته هرگز اجرا نشد، اما صرف همین تصمیم گیری نشان می داد اهداف کمیته بسیار فراتر از آن چیزی است که تصوّر می رود. در همین حال کمیته اعضای جدیدی را جذب کرد: دو تن از اینان علی اکبر قاضی ارداقی و عمادالکتاب بودند که توسط کریم دواتگر به گروه توطئه گر ملحق شدند. عمادالکتاب درست زمانی که اسماعیل خان رئیس انبار غله به قتل رسید، به عضویت شورای کمیته مجازات برگزیده شد. در آن ایام تصمیم بر این بود که کلیه اعضای کمیته مبلغی به تشکیلات کمک کنند. قاضی ارداقی شخصی پولدار نبود، به همین دلیل او را از پرداخت کمک نقدی معاف کردند. به قول شخص ارداقی او ماهیانه پنجاه تومان درآمد داشت و این مبلغ به زحمت کفاف مخارجش را میداد. اما عمادالکتاب ماهی هفتاد الی هشتاد تومان به کمیته پرداخت می کرد.(۴)

۵. کریم دواتگر؛ قربانی مخالفت با ضدتشکیلی

وقتی اسماعیل خان به قتل رسید، چند حادثه روی داد که به قیمت قتل کریم دواتگر تمام شد. در درجه نخست او در حالت مستی اسرار کمیته را فاش می ساخت، دوم

۱- خاطرات بهرامی، ص۴۹۲.

۲- ترقی، ش۱۱۷۰، تیر ۱۳۴۴، ص۳۶.

۳- الفبا، سال چهارم، ش۴۵، ۱۲ تیرماه ۱۳۲۷، ص۵.

۴- ترقی، ش۱۱۶۶، خرداد ماه ۱۳۴۴، ص۳۳، به نقل از بازجوئی های قاضی ارداقی.

اینکه بـدون مشورت بـا سـران کمیته عـده ای را به عضویت کمیته درآورد و رهبران را در برابر کـار انجام شـده قرار داد. سوم اینکه کریم که می دانست رهبران کمیته یعنی منشـی زاده و ابوالفتـح زاده از کسانی پول دریافت می دارند، سـطح انتظار خود را بالا برد. او از اینان همیشه پول تقاضا می کرد و با آنکه در مراحل اوّلیه پول هایی به او پرداختند، اما کریم حاضر نبود عقب نشینی کند. ظاهر امر این است که در درجه نخست بین رهبران کمیته در مورد قتل رئیس انبار غله اختلاف بروز کرد.

مشـکوه الممالک مدعی است، بعد از قتل به منزل منشـی زاده رفته و گفته است اینکار «مبادا از طرف کریم دیوانه شده باشد.» او آشـنایی منشـی زاده و ابوالفتح زاده را با کریم نکوهید. دو روز بعد منشـی زاده، مشـکوه الممالک را ملاقات کرد. او گفت کریم قتـل اسـماعیل خـان را انکـار کرده است، به قول او «این بـد جنس میخواهـد ما را آلت کرده، از ما پولی بگیرد و بعضـی عملیـات را به اغراض دیگران اجرا نمایـد. تصوّر میکنیم این شـخص محرکی غیر از ماهـا داشـته باشـد و به این کارها مشـغول میشـود و طفره از رفتن [به جبهه] می زنـد و هم خیـال شـدن بـا این اشـخاص نـتیجه خـوبی نـدارد.»(۱) اینکـه کمیتـه آلت فعل دیگران واقع شـده بود امری است که در منابع گوناگون از آن سـخن به میان آمده است، اما مهم این است که این دیگران چه کسانی هسـتند؟ نکته دوّم این است که منشـی زاده ظاهراً سـخن کریم را که مسـئولیت قتل را نمی پذیرفت، باور نمی کرد. اما تحولات بعـدی نشان داد حق با کریم بوده است؛ او رشـید السـلطان را برای قتل رئیس انبار غله بـدون اجازه رهبران اجیر کرده بود.

کریم در زمره آن دسـته از افرادی بـود که فقـط برای پـول گرفتن کـار می کرد، رشـید السـلطان هم در زمره افرادی بود که به دلایـل مالی دست به اعمال جنایتکارانه می زد. این که کریم سـخن منشـی زاده را باور نمی کرد، ریشه در این واقعیت داشـت که او می دانست رهبران کمیته از رجال متمول پول دریافت می دارند، حداقل بعد از قتل های اوّلیه این راز از پرده برون افتاده بود. عبدالله خان بهرامی که در زمان دستگیری سران کمیته مجازات ریاست تأمینات نظمیه تهران را بر عهده داشت نقل میکند کمیته مجازات به طور خاص در اواخر دوره فعالیت خود دچار مضیقه مالی

۱- کمره ای، ج۲، ص۱۰۳۲.

شـده بود. اینـان یک عـده از «مجاهـدین گرسـنه را که از مهاجرت برگشـته بودنـد»، دور خود جمع می کردنـد و حتی وسایل نگهـداری اینان را هم نداشـتند. سـران کمیته با توجه به این امر، شـروع به زورسـتانی و باج گیری از رجال کشور نمودند؛ البته ظـاهراً در عین حـال از کسانی که آنان را در زمره آزادیخواهان میدانسـتند مختصـری اعانه دریافت میداشـتند.(۱) اینکه کمیته مجـازات تلاـش میکرد بـا ایجـاد جـو رعـب و وحشـت از رجـال کشـور «بـاج» دریـافت کنـد، نکتهـای اسـت که در اعترافـات عمادالکتـاب هم به آن اشـارت رفته است. او میگویـد کمیته میخواست از سـران کشور بـاج دریـافت کنـد، اما با تمام تلاش و کوشـش نتوانسـتند از مشـیراعظم، مجدالسلطنه و یمین ا لملک مبلغی دریافت کنند.(۲) به یاد آوریم کمال السـلطان صـبا مدیر روزنامه ستاره ایران، همین اشخاص را به نام مورد حمله قرار داد و از قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله به نوعی ابراز خشنودی کرد.

روایت منشـی زاده بـا این روایت تفـاوت دارد. به گفته او کریم دواتگر بعـد از مراجعت از جبهه با وساطت ابوالفتـح زاده با او آشنا شده است. به گفته او کریم پذیرفت که «مورد استفاده» آنان قرار گیرد. آنان به نام «حفظ مصالح و منافع کشور و ترقی و تعـالی ایران» کمیتهـای تشـکیل دادنـد تـا قـدرت «خـائنین و بیگـانه پرسـتان» را از کشور قطع کننـد. کریم گفت هرگـاه ماهی صدتومان به او دهند، او میتواند سه تن از دوستان مورد اعتماد خود را انتخاب کند تا دستورات کمیته را اجرا نمایند.(۳)

طبق اظهـارات مشـکوهالممالک به نقـل از منشـی زاده یکی از کارهـای کریم این بود که سـلاح هـایی را که منشـی زاده تهیه میکرد به جبهه میبرد. منشـی زاده بعد از قتل اسماعیل خان، حتی به کریم گفت حاضر است سلاح های داده شده را به خود او بدهد اما او از سر آنان دست بردارد. به هر حال منشی زاده پس از اینکه کریم برخلاف قولی که داده بود، بعد از قتل اسماعیل خـان حاضـر نشـد به جبهه رود و به هم مسـلکان خـبر تشـکیل کمیته را برسانـد و هر روز از کمیته مجـازات پول طلب میکرد؛ درصدد برآمد او را از سر راه بردارد. منشی زاده باز هم گفت آنان نه پولی

۱- خاطرات بهرامی، ص۵۱۴.

۲- ترقی، ش۱۱۶۹، خرداد ۱۳۴۴، ص۲۲، به نقل از بازجوئی های عمادالکتاب.

۳- همان، ش۱۱۴۹، بهمن ماه ۱۳۴۳، ص۳۵.

دارند که به کریم بدهند و «نه به اعمال خودسرانه او که شاید هم از طرف غیر، دستور باشد» مایلند. منشی زاده باز هم این بار گفت باید کاری کرد که کریم به دنبال کار خود رود. کریم میخواست عماد و ارداقی که خود جذب کرده بود، بین او و منشی زاده آشتی برقرار نمایند. هیچکس نمیدانست در اعماق قلب این مرد چه میگذرد؛ به همین سیاق کسی نمیدانست او چرا اسرار کمیته را لو میدهد؟(۱)

به عبارت بهتر نوعی سوءظن بین کریم و منشی زاده وجود داشت. کریم تصور میکرد پشت سر فعالیت های کمیته کسانی هستند که آن را حمایت مالی میکنند، به ظن او منشی زاده پولها را اغلب خود برمی داشت اما او را که عملیات اصلی را انجام می داد با اندکی وجه سرکیسه می کرد. بالاخره جلسه ای در منزل مشکوه الممالک تشکیل شد، در این جلسه منشی زاده، ابوالفتح زاده، عمادالکتاب، قاضی ارداقی و کریم هم حضور داشتند. حاضرین از کریم خواستند به دلیل کاری که انجام داده است، یعنی ارتکاب قتل؛ باید فوراً از تهران خارج گردد. کریم نه تنها از اجرای این دستور استنکاف ورزید، بلکه کار خود را به بهادرالسلطنه و عده ای دیگر هم توضیح داد؛ یعنی گفت قاتل اصلی رشیدالسلطان است. بهواقع این نخستین جلسه ای بود که عماد و ارداقی با سران کمیته مجازات داشتند، واسطه این کار هم البته کریم بود. کریم به عمد راز کمیته را به ارداقی، عمادالکتاب و بهادرالسلطنه توضیح داد. او تصوّر می کرد اگر عده ای از این موضوع مطلع باشند، رهبران کمیته از قتل او منصرف خواهند شد. به عبارت بهتر کریم پرده دری از اسرار کمیته را تنها ضامن بقای جان خود ارزیابی می کرد.

به هر حال منشی زاده وجهی برای او فراهم آورد، از مشکوه الممالک هم خواست مقداری به آن بیفزاید تا «بلکه از شر این پسره طماع شهوی بی مغز» خود را خلاص نماید.(۲) جالب اینکه کریم به مشکوه الممالک گفته بود عدل الملک را دیده و او شغلی در ژاندارمری برایش یافته است، اما رفقایش نمیگذاشتند او به سر این کار رود. حق السکوت ستانی کریم ادامه یافت، بالاخره قاضی ارداقی و میرزامحمدحسین عمادالکتاب خوشنویس که کریم برای حفظ جان خود آنها را وارد کمیته کرده بود،

۱- همان، ش۱۱۶۳، اردیبهشت ماه ۱۳۴۴، ص۳۶.

۲- کمره ای، ج۲. ص۱۰۳۳.

نتوانستند او را قانع سازند که دست از اقدامات جنون آمیز خود بردارد. اینان رأی دادند او باید کشته شود. نکته مهم در ارتباط با قتل کریم، اطلاع و دخالت سیدمحمد کمره ای در آن است. کمرهای خطاب به منشی زاده میگفت امثال کریم را باید با پول نگاه داشت، اگر پولی در بساط نباشد او را نمیتوان حفظ کرد. کمره ای رازی را برملا می کند که برای شناخت تاریخ تحولات این زمان واجد اهمیت بسیار است. بنابر خاطرات او، کریم دواتگر، او و سایر اعضای گروه ضدتشکیلی را واداشته بود تا تشکیلات حزب دمکرات را دوباره راه اندازی نمایند. به نظر کمره ای در آن شرایط راه اندازی تشکیلات حزب دمکرات کاری بود نسنجیده: «اگر تشکیلات بدهیم شاید [به دلیل](۱) عملیات مملکت خراب کن کمیته چپ ها کاسه و کوزه را گردن ما بشکنند و دولت آن فسادها را به اینکه شماها با آن ها مربوط هستید از ما انتقام بکشد.» منظور از آن فسادها چیست؟ چه اقدام مملکت خراب کنی انجام شده بود؟ اصلاً این کمیته چپ ها که مورخ الدوله و کمره ای از آن یاد می کنند متشکل از چه نیروهایی بود؟ پاسخ این سئوالات در کتاب خاطرات کمره ای و مورخ الدوله مشخص نیست.

با این وصف کریم، کمره ای را زیر فشار قرار داد تا تشکیلات حزب را بار دیگر سر و سامان دهد و مانع از تداوم تشتت در این حزب گردد. این ملاقات شب پنج شنبه یازدهم رجب ۱۳۳۵ مطابق با سیزدهم فروردین ۱۲۹۶ روی داد. صبح روز بعد کریم دواتگر باز هم به ملاقات کمرهای آمد. او تهدید کرد اگر وی همچنان مانع تشکیل فرقه شود، موجی از افشاگری علیه او در مطبوعات به راه خواهد انداخت و اعضای فرقه او را بایکوت خواهند کرد. این بار کریم از کمیته چپ های روسیه گفت که به تهران آمده و خواستار همکاری او شده اند، همان مطلبی که به مورخ الدوله هم گفته بود و ما پیش تر به آن اشاره کردیم. کمرهای از برخورد کریم با خود افسرده شد، او نوشت: «اخلاق ما خیلی بد است و فقط لباس دمکراسی را پوشیده ایم.»(۲)

بعدها عدل الملک دادگر که با کمیته مرتبط بود، به دنبال دور دوم دستگیری

ص:۳۰۲

۱- لغات درون کروشه از ماست.

۲- همان، ص۱۵.

اعضـای این تشـکیلات در کابینه وثوق به سال ۱۲۹۷، توضـیح داد از تشـکیل کمیته مجازات خبر نداشته؛ کریم دواتگر اصرار کرده به او مـأموریتی بدهنـد تـا به خارج رود و گفته است: «وقت رفتن بعضـی اسـرار خیلی بزرگ میگویم.» عـدل الملک می گوید وقتی کمیته شـروع به عملیات کرد، تازه او دانسـته عمادالکتاب و قاضـی ارداقی هم با آن مرتبطند. خود عمادالکتاب در بازجوییهـای خویش در نظمیه توضـیح داد کریم دواتگر با او و قاضـی ارداقی جلسـهای تشـکیل داد، او تأسـیس کمیته را برای اینـان افشـا کرد و از آن دو تن خواست برای کمـک به این تشـکیلات تلاش نماینـد. به روایت او، کریم بسـیار بـدلحن سـخن گفت و در پاسخ ارداقی که گفته بود نمیتواند وارد تشکیلاتی شود که از ماهیت آن اطلاعی ندارد، شروع به پرخاش کرد.(۱)

در این دوره روابط کریم و عدل الملک به اندازه ای صمیمانه بود که حتی عده ای بعدها گمان بردند او نویسنده اعلامیه های کمیته مجازات است. شایـد هم این گونه بوده باشـد، اما عـدل الملک به شـدت در برابر کسانی که فکر می کردنـد او اعلامیه های کمیته را می نویسد، واکنش نشان داد: «یک روز قاضـی [ارداقی] در خیابان به من رسـید و گفت واقعاً عجب قلمی دارید و این بیان نامه کمیته مجازات را که شب مهتاب است خوب نوشـته ایـد.(۲) من خُلقم تنگ شـده و گفتم تو ریقو میخواهی به من رنگ بزنی و مرا به کار خودت تهدیـد نمایی و رد گم کنی؟ یکی دو مرتبه هم عماد و قاضـی دیدند که کریم آمده بود و بـا من در وزارت داخله خلوت کرده بود، آنهـا همچه حـدس زدنـد که به من مطـالب را گفته.»(۳) مطالب این گزارش واضـح است، کریم دواتگر از عدل الملک معاون وزارت داخله که ظاهراً جزو تیم وثوق بوده می خواهد به او شـغلی در خارج کشور بدهنـد و آنگـاه او هم اسـرار مهمی در اختیار او قرار خواهـد داد. دیگر اینکه به دلیل تماس عـدل الملک با کریم، افرادی مثل قاضـی ارداقی تصوّر می کردنـد بیانیه های کمیته را که بعداً منتشـر شد، او می نویسد. شاید به واسـطه تماس های او با کریم و اینکه احتمالاً او را برای وثوق خریده بود، می خواستند به این شکل از این عدل الملک حق السکوت بگیرند، اما وی به شدت با

۱- همان، ش۱۱۶۳، اردیبهشت ماه ۱۳۴۴، صص۱۲ و ۳۶.

۲- این بیانیه بعد از قتل میرزامحسن مجتهد نوشته شد.

۳- کمره ای، ج۱، ص۴۱۶.

آنان برخورد کرد. نکته مهم تر این است که قاضی و عماد تصوّر می کردند کریم به دلیل ارتباطات خود با او و حتی تشکیل جلسه در وزارت داخله؛ اسرار کمیته را به گروه تشکیلی لو داده است. به یاد آوریم در این زمان هنوز وثوق الدوله ریاست وزرایی را به عهده داشت. می توان تصوّر کرد که گروه وثوق توسط عدل الملک، گروه تشکیلی را واسطه قرار داده بودند تا کریم را وادارد که سیدمحمد کمره ای را مجبور به تمکین از اراده وثوق کند و گروه ضدتشکیلی را منحل سازد. باز هم پذیرفتنی است که کریم بابت این تهدیدات مبلغ بیشتری پول دریافت کرده باشد، او هم درست سراغ کمره ای رفت و در طول کمتر از یک شبانه روز، دو بار او را تهدید کرد و از وی خواست مانع تشکیل مجدد حزب دمکرات نشود. این تهدید به بهای جان او تمام شد، بنابراین درست تر این است که قتل کریم نه به دلایلی که تاکنون در برخی منابع آمده است، بلکه به دلیلی دیگر صورت گرفت. این دلیل تحت فشار قرار دادن کمره ای برای انحلال گروه ضدتشکیلی اش بوده است.

صبح روز جمعه دوازدهم رجب سال ۱۳۳۵، یعنی حدود بیست و چهار ساعت بعد از ملاقات کریم با کمره ای، خبر رسید او به قتل رسیده است. آن روز یعنی سوّم آوریل ۱۹۱۷ مطابق با ۱۴ فروردین ۱۲۹۶ طبق گزارش کمیساریای نمره چهار سنگلج، کریم دواتگر در مجاورت کلیسای ارامنه به قتل رسید. روز بعد رشید السلطان، سیدمرتضی و میرزاعبدالحسین ساعت ساز که مظنون به دست داشتن در توطئه بودند دستگیر شدند، اینان به قتل رئیس انبار غله و کریم دواتگر اعتراف کردند. با این وصف کمیسری مدعی شد اینان از نشانی کمیته و اعضای آن اطلاع دقیقی به پلیس ندادند و این موضوع که دستور قتل را چه افرادی صادر کرده اند، مبهم مانده است. این ظاهر ماجراست، به واقع قاتلین به پشتگرمی عوامل ضدتشکیلی و کمیته مجازات در وزارت داخله، نظمیه و عدلیه مرتکب این جنایت شده بودند، به صراحت به قتل اعتراف نمودند، بازجویان هم از خود آنان بودند، به همین دلیل با وصف محرز بودن بزه انتسابی و وقوع جنایت توسط افراد دستگیر شده؛ اندکی بعد آنان را آزاد کردند.

کمرهای خطاب به میرزامحسن نجم آبادی که خبر قتل کریم را آورده بود اظهار داشت: «دیروز همین اوقات آمد و مرا از طرف تشکیلیون امر به ورود به تشکیلات نمود، ابا نمودم. مرا تهدید سخت نمود. واقعاً خیلی تعجب نمودم. اگر مرشد بودم یا

حقه باز، از کشته شدن کریم ادعای تقرب به خدا مینمودم.»(۱)

این موضوع دلیلی است بر اینکه افرادی مثل کمرهای نه تنها با کمیته مجازات بی ارتباط نبودند، بلکه خط مشی اصلی عملیات آن را اعضای این گروه ترسیم می نمودند. حوادث بعدی نشان داد این داوری تا چه اندازه مقرون به صحت است. کریم کشته شد، چندی بعد رشید السلطان و سیدمرتضی به اتهام مشارکت در قتل دستگیر شدند و در نظمیه بازداشت گردیدند. ترتیب ترور کریم را خود منشی زاده داده بود. تلاش شد تا اینان آزاد شوند، وقتی کار آزاد سازی این دو به نتیجه نرسید، رسماً کمیته را به مردم معرفی نمودند و مهری هم برای آن ساختند. از این به بعد بود که نام کمیته مجازات بر سر زبان ها افتاد.

این ایام روزهایی به غایت تعیین کننده به شمار میآمد، از سویی حوادث این روزها در هالهای از ابهام پوشیده است. درست در ایام عملیات کمیته مجازات و دعوای تشکیلی و ضدتشکیلی و دقیقاً روز بعد از قتل کریم دواتگر، جلسهای در منزل شاهزاده شیخ الرئیس قاجار تشکیل شد. در این جلسه که اعضای لژ بیداری ایران حضور داشتند، سخن از ضرورت استقرار نظام جمهوری در ایران به میان آمد. عدهای میگفتند کشور در حال هرج و مرج است، باید از این فرصت استفاده کرد و جمهوری اعلان نمود. شیخ الرئیس از این امر استقبال نمود، کاندیدای ریاست جمهوری او ناصرالملک بود. درست در همین ضمن فردی از سفارت انگلستان به نزد شیخ الرئیس آمد، به قول کمرهای قاصد بستهای به او داد که احتمالاً اسکناس بود. شیخ الرئیس از مسئولین سفارت بریتانیا تشکر کرد و پاسخ تبریک عید آنها را هم گفت.(۲)

۶. عبدالله خان بهرامی و کمیته مجازات

وقتی اعضای کمیته مجازات مورد سوءظن واقع شدند، دولت علاءالسلطنه، عبدالله خان بهرامی را از رشت احضار کرد و به او ریاست تأمینات تهران را داد تا مظنونین را تحت تعقیب قرار دهد و آنان را به جزای اعمال خود برساند. برخی از

۱- همان، ص۴۱۷.

۲- همان، ص۲۲.

مطبوعـات نسـبت به ورود بهرامی ابراز شادمانی کردنـد، اینکه رئیس نظمیه او را به ریاست تأمینات منصوب کرده به فال نیک گرفته شـد، او را وجودی صالـح و فعـال معرفی کردنـد، خلاصه نوعی امیـدواری به حل و فصل سـریع قضایا وجود داشت.(۱) خود بهرامی نقل میکند که وستداهل به او بسـیار امید بسـته بود تا بلکه «این دسـته آدمکش» را دسـتگیر کند و به سـزای عمل خود برساند،(۲) سـیر تحولاـت نشـان داد این انتظـار تـا چه میزان بیهـوده است. به واقع عبـدالله خـان بهرامی بـا عملیـات کمیته مجازات به ضرس قاطع همدلی نشان میداد. به همین دلیل وقتی او به منصب ریاست تأمینات تهران نایل آمد؛ سران کمیته او را به خانه ابوالفتح زاده دعوت کردند. در ملاقاتی که بین او و منشی زاده و ابوالفتح زاده اتفاق افتاد و واسطه آن مردی بود به نام حاجی باباخان اردبیلی، آنان تشکیلات خود را برای وی شـرح دادند و به واقع همه چیز را با او در میان نهادند، بهرامی بعد از این ملاقات از شغل خود استعفا داد. مورخ الدوله سپهر که خود در زمره بازداشت شدگان بود، نقل میکند کمیته در تلاش بود تـا احسـان الله خان و حاجی علی اصـغر تبریزی دو تن از متهمین را آزاد کنـد. او مینویسـد: «از جمله حاجی باباخان اردبیلی از مردان بی بـاک آذربایجـان مسـتقیماً با عبـدالله خان بهرامی وارد مـذاکره شـد، مأموریت خود را از طرف کمیته ابلاغ و آزادی دسـتگیر شـدگان را خواسـتار و نتیجه اینکه در روز ۲۷ رمضان ۱۳۳۵ مرخص گردیدند.»(۳) جـالب اینکه خود بهرامی به این موضوع اعتراف و اقرار دارد؛ او نقل میکند بعد از ملاقات با سران کمیته مجازات، فردای آن روز به نزد میرزاباقرخان پدر رفته و گفته است در پرونـده بازداشت شـدگان «ما دلایل محکمی نـداریم.» او اظهار عقیـده کرد که آنان را فعلاً رها نمایند، «میرزا باقرخان مترصد چنین دستوری بود، همان روز آنها را از محبس آزاد ساخت.»(۴)

روایـتی دیگر هم وجود دارد که البته در اصـل مـاجرا تغییری ایجـاد نمی کنـد، وقتی قـاتلین کریم دواتگر را دسـتگیر نمودنـد، میرزاباقرخان پدر مسئول بازجویی آنان بود.

ص:۳۰۶

۱- بامداد روشن، سال دوم، ۲۴ رمضان سال ۱۳۳۵، ص ۱.

۲- خاطرات بهرامی، ص ۴۸۴.

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۲۰.

۴- خاطرات بهرامی، ص ۵۰۷.

سران کمیته برای روشن کردن ذهن وی، نامهای به توسط مشکوه الممالک مستقیماً برای پدر ارسال نمودند و علی القاعده او را از ادامه پی گیری موضوع برحذر داشتند. میرزاباقر خان به هنگام اطلاع از موضوع، تلاشی پی گیر برای رهایی محبوسین و قاتلین کریم دواتگر آغاز کرد، او توانست زندانیان را از حبس نظمیه رهایی بخشد.(۱) به این شکل بود که جنایات کمیته مجازات تداوم یافت. پس یکی از عوامل اصلی آزادی محبوسین، عبدالله خان بهرامی بود که در این زمان ریاست تأمینات نظمیه را بر عهده داشت.

نکته مهم این است که همین بهرامی که از بازجویی سران کمیته مجازات استنکاف ورزید، اندکی بعد به ریاست نظمیه آذربایجان یعنی یکی از مهم ترین کانون های بحرانی کشور اعزام شد. این حادثه مقارن بود با اعلام صوری انحلال گروه ضدتشکیلی و نیز درست در این زمان بود که بیش از چهل روز از بازداشت سران کمیته مجازات می گذشت. وقتی این خبر منتشر شد، برخی از مطبوعات زبان به اعتراض گشودند و از وزارت داخله در مورد کم و کیف موضوع سئوال کردند. به طور مثال زبان آزاد نوشت میرزاعبدالله نامی آن هم با معرفی وستداهل به وزارت داخله و با معرفی این وزارتخانه که مستشارالدوله صادق ریاست آن را بر عهده داشت، به ریاست نظمیه آذربایجان منصوب شده است. این روزنامه نوشت این فرد کاملاً با کمیته مجازات مرتبط بوده و به آنان بستگی دارد، تازه شخص وستداهل او را به دلیل همکاری با کمیته مجازات از ریاست تأمینات تهران برکنار کرده بود؛ بعد از انفصال باز هم این فرد علیه شخص وستداهل فعالیت کرده است، حال سئوال این است اگر این اخبار و نیز خبر انتصاب بهرامی به ریاست نظمیه آذربایجان صحت دارد، چرا چنین شخصی را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط می سازند؟(۲)

وستداهل نه تنها اخبار مزبور را تکذیب نکرد بلکه آن را تأیید هم نمود، عجیب تر اینکه او از کارنامه بهرامی در مورد کمیته مجازات انتقاد کرد، با این وصف خبر انتصاب او را تأیید نمود:

۱- ترقی، ش۱۱۶۳، سال ۱۳۴۴، ص۳۶.

۲- زبان آزاد، ش۲۷، پنج شنبه ۱۶ ذی حجه ۱۳۳۵، ۱۴اکتبر ۱۹۱۷، «یک سئوال از اداره جلیله نظمیه.»

عبـدالله خـان مشـارالیه برای کشف کمیته مجـازات از طرف این جـانب مـأمور گردیـده ولی پس از چنـدی احساس نمودم آن طوری که بایـد در کشف کمیته مجازات جـدّیت به عمل نمی آورنـد، به همین جهت به مشارالیه چندی مرخصـی داده شده و در همـان ایـام کمیته کشف شـده و چون بر من معلوم شـد که او اقـدامات لازمه به عمـل نیـاورده بود او را منفصـل نمودم. به موجب مراسـلات خصوصـی که به این جانب رسیده و بعضی از اعضاء کمیته معرفی شده بودند، صورتی به آقای عبدالله خان داده شد که تعقیب نمایند، لیکن مشاهده گردید که در دسـتگیری و تعقیب آنها اقدامی به عمل نیاورده دیگر عدم اقدام ایشان از ترس بوده یا طرفـداری، بنده اطلاعی ندارم، در باب اعزام ایشان هم به نظمیه آذربایجان پیشـنهاد این مأموریت از طرف این جانب نشده و اداره نظمیه آذربایجان در تحت اوامر مستقیم وزارت جلیله داخله خواهد بود.(۱)

نکته جـالب این است بـا اینکه شـخص رئیس نظمیه ارتباط عبـدالله خان بهرامی را با کمیته مجازات تأییـد کرد، اما شخصـی با امضای ا. د. م، این ارتباط و همکاری را اتهام دانست و تکـذیب نمود. رونـد اسـتعفای کسانی که با پرونـده کمیته مجازات در ارتبـاط بودنـد منحصـر بـه اشخاصـی مثـل عبـدالله خـان بهرامی نبـود، بلکـه صدرالاشـراف هم از ترس نـاگزیر به اسـتعفا شـد. صدرالاشـراف بعدها زمانی که اعضای کمیته مجازات دستگیر شده بودند، توضیح داد در زمان اجرای عملیات اعضای کمیته، او رئیس اوّل محـاکم استینـاف تهران بـوده است. در آن زمـان او از منصب خـود اسـتعفا داد، علت امر را خودش به این شـکل توضـیح داد: «البته خاطر همه مستحضـر است که کناره جویی بنده از شـغل رسـمی خود به واسطه تهدید شدید کمیته مجازات بود که در آن موقع هیـچ عقلی اجازه تردید و توقف در اوامر کمیته مزبوره را نمی داد.» او ادامه داد در آن زمان وی اسـتعفای خـود را تقـدیم ممتازالـدوله وزیر وقـت عـدلیه نمـود، امـا وزیر بـا اسـتعفای او مخـالفت کرد. صدرالاشـراف توضـیح داد علت مخالفت ممتازالدوله با استعفای او این بود که وزیر «مخالف قدرت دولت و مصالح عدلیه» بود؛ صدرالاشـراف در توضیح این مطلب صریحاً نوشت «مثل این است که دولت

۱- همان، ش۲۸، سه شنبه ۲۱ ذی حجه ۱۳۳۵، ۱۹اکتبر ۱۹۱۷، «جواب از نظمیه.»

تصـمیمات کمیته مجازات را تعقیب و رسـمیت داده باشد.» ادامه مطلب جالب تر است: صدرالاشراف توضیح داد در آن زمان نصـیرالدوله معاون وزارت عدلیه به منزل او آمد، مذاکرات مفصـلی صورت گرفت و به او قول داد برایش کاری درخور توجه در خراسان دست و پا کند. صدرالاشراف هم پذیرفت اگر با رفتن او به خراسان موافقت شود، موقتاً آن را قبول می کند، «ولی پس از آن که به فاصـله یک روز از مذاکرات مزبوره به بنده رسـماً اعلام شد که استعفای سابق شما قبول شد و یقین کردم که مقصود از این مـذاکره جز تمهید مقدمه برای اسـتعفای اجباری نبوده، دیگر قبول ریاست استیناف خراسان با این مقدمه اسـباب افتخـار نیست، سـهل است که موجب وهن بنـده و پیشـرفت نکردن کار عـدلیه خراسان است به این جهت قبول این خـدمت را نکردم.»(۱) پیام نامه صدرالاشراف واضح است: نصیرالدوله معاون وزارت عدلیه برای اینکه پرونده کمیته را لاپوشانی کند، به او وعـده داد در ازای اسـتعفا از کـارش ریاست استیناف خراسان را بپـذیرد، در این امر ظاهرسازی کردنـد، یعنی اینکه ابتـدا با استعفای او مخالفت نمودند زیرا باید علت استعفا روشن می شد، امّا وقتی به او وعده پستی دیگر دادند، بلافاصله استعفایش را هم قبول و اعلـام کردنـد، یعنی اینکه نـامبرده به میل و علاقه خود اسـتعفا کرده و به خراسان رفته است و اجباری در کار نبوده است.

۷. قتل متین السلطنه و استعفای وثوق الدوله

عبدالحمیـد خـان متین السـلطنه فرزنـد میرعبـدالباقی طبیب، مشـهور به اعتضـاد الحُکما و برادر دکتر خلیل خان اعلم الـدوله در تهران به سال ۱۲۹۶ قمری به دنیا آمد. وی که میگفتند نسب به مختار بن ابوعبیده ثقفی میبرد، در مدرسه امریکایی تهران زبان انگلیسی آموخت، به سال ۱۳۰۸ قمری زمانی که حدود سـیزده سال داشت، به فرنگ عزیمت کرد، ابتدا به پاریس رفت و بعد در لندن تحصـیل حقوق نمود و بعد از نه سال در ۱۳۱۷ به ایران بازگشت. در سن بیست سالگی سـمت مترجمی سفارت ایران در اسـتانبول را متقبل شد، به عربی، ترکی، انگلیسـی و فرانسه تسـلط داشت و تحصـیلات خود را در دانشگاه آکسفورد خاتمه داده بود. او بعد از بازگشت به کشور، معاون

۱- همان، ش ۳۰، یکشنبه ۲۶ ذی حجه ۱۳۳۵، ۱۴ اکتبر ۱۹۱۷، «واردات اداری.»

رئیس گمرک های بنادر خلیج فارس گردید و در عین حال امیرالبحری و ریاست کشتی مشهور پرسپولیس را عهدهدار شد. متین السلطنه به واسطه شغل خود در بوشهر اقامت داشت، در همین شهر نخستین نشریه کاریکاتور را با نام طلوع منتشر کرد. انتشار طلوع به سال ۱۳۱۸ اتفاق افتاد، بعد از مدتی او روزنامه مظفری را منتشر کرد. انتشار روزنامه مظفری یک سالی بعد از انتشار طلوع در هفتم شوال ۱۳۱۹ شکل گرفت، بعد از مدتی متین السلطنه به تهران رفت و آقامیرزاعلی آقا لبیب الملک شیرازی تصدی آن را بر عهده گرفت. اندکی بعد از رفتن به تهران، متین السلطنه معاون رئیس گمرک های خراسان شد. او در این منطقه، شروع به تأسیس مدارس جدید نمود، انجمن های خیریه بنا نهاد و خلاصه اقدامات خیرخواهانه انجام داد.(۱)

روزنامه مظفری اخبار بمبئی و زرتشتیان آن سامان را به خوبی پوشش میداد، در مسافرتی به بمبئی، لبیب چاپخانهای خرید و وارد بوشهر کرد. بعد از انحلال مجلس اول، لبیب به هند رفت. در بمبئی مدبرالممالک هرندی مدیر روزنامه تمدن، با او ملاقات کرد و هر دو به مصر رفتند. آنان وارد منزل حاج میرزاعبدالجواد مشکی اصفهانی تاجر اصفهانی شدند، طبق برخی اسناد موجود در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، عبدالجواد مشکی بهائی بود و با عین الملک هویدا پدر امیرعباس هویدا، تماس داشت و بعدها از مداحان رضا خان به شمار می آمد. لبیب بعد از مصر به مکه رفت، در مکه او یک شماره از روزنامه اش را منتشر کرد، این خبر در روزنامه فارسی زبان حکمت چاپ مصر(۲) و نیز روزنامه چهره نما(۳) بازتاب یافت. به واقع بعد از توقیف و تبعید لبیب الملک شیرازی به سال ۱۳۳۲ق نشریه اش هم تعطیل گردید، وی به سال ۱۳۳۳ قمری در کربلا، نشریه انتقام را منتشر ساخت. در این نشریه او فتوحات آلمان و عثمانی و شکست انگلیسی ها در جنگ اوّل جهانی را پوشش میداد، نیز انتشار نشریاتی به نام حقایق، انتباه و غیرت هم از دیگر اقدامات او در این زمان بود؛ لبیب الملک در سال ۱۳۳۷ قمری در کربلا فوت کرد.

متین السلطنه در دوره دوم، نماینده مجلس از حوزه انتخابیه خراسان شد، او نه به

۱- ایران نو، ش ۱۰۳، سال اول، یکشنبه ۱۹ ذی حجه ۱۳۲۷.

۲- حکمت، ش ۹۲۶، ۱۵ محرم الحرام ۱۳۲۷، «صوت حق یا بانگ مظفری از مکه.»

۳- چهره نما، ش۳، غره صفر ۱۳۲۷، «نقل از روزنامه شریفه مظفری.»

دمکرات ها وابستگی نشان داد و نه به اعتدالی ها، بلکه به تشکیلات مستقلی که نام هیأت مؤتلفه بر خود نهاده بود؛ تعلق داشت. هیأت مؤتلفه تشکیلاتی بود از اعضای مستقل مجلس که برای وحدت رویه، در عین اختلاف دیدگاه این عنوان را بر خود نهاده بودند. متین السلطنه بعد از خاتمه مجلس دوم، دو سالی را در خزانهداری گذرانید، سپس روزنامه عصر جدید را بنا نهاد. مشهور بود متین السلطنه در دوره وقوع جنگ اوّل جهانی که عدهای از متفقین و عدهای دیگر از دول محور حمایت میکردند، به حمایت از روس و انگلیس میپرداخت. بنا به مندرجات عصر جدید، متین السلطنه مثل بسیاری از دیگر رجال آن دوره، سیاستهای روس و انگلیس را به باد انتقاد میگرفت و از این بالاتر اشغال کشور توسط بیگانه را بر نمیتابید و میگفت دولت باید دست از سیاست بی طرفی خود به این شکل رایج و در شرایطی که این سیاست نفعی عاید ایران نمی کند، بردارد. او شخصی وطن فروش نبود، به کشور خود علاقه داشت اما چون مردی بود میانه رو و این میانه روی در دوره بعد از مشروطه به محافظه کاری پهلو میزد، بر این باور بود که تا وقتی دولت به سیاست بیطرفی خود ادامه میدهد، نباید علیه آن سیاست کاری انجام داد. به عبارتی او به فعالیت سیاسی در چارچوب برنامههای دولت های وقت باور داشت، هرچند خود با خط مشی این دولت ها مخالف بود. کسروی که متین السلطنه را مردی اندیشمند، آگاه و ایران خواه میداند، در قضاوت درباره او مرتکب اشتباه رایج زمان خود شده است:

... در آن هنگام شور و خروش ایران که دودستگی به میان افتاده و دسته انبوهی از آزادیخواهان و دیگران، خواهان پیوستن به آلمان و عثمانی و جنگ با روس بودند و یک دسته همدستی با روس و انگلیس را بهتر دانستند، این [یعنی متین السلطنه] از دسته دوّم بوده است و در روزنامه خود هواداری از این اندیشه نشان داده؛ از اینجا مردم او را به هواخواهی روس و انگلیس بدنام گردانیدند.(۱)

واقعیت هم این است که او را به این عنوان بدنام کردند؛ اگرنه متین السلطنه طرفدار سیاستهایی بود که از سوی دولت وقت ترویج میشد؛ اما او نظرات خود را هم بیان میداشت و به طور مشخص از آن نوع بی طرفی که کشور را آماج

۱- احمد کسروی: تاریخ هجده ساله آذربایجان (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱)، ص۷۶۹.

حملات دشمنان جورواجور کرده بود، به شدت انتقاد مینمود. او می گفت این چه بی طرفی است که روس و انگلیس و عثمانی و آلمان همزمان بخش هایی از کشور را به اشغال خود درآورده اند؟ مفهوم بی طرفی این است که دولت ایران در برابر قوای متخاصم در چارچوب منافع ملی ایران عمل کند و مانع از بر باد رفتن استقلال کشور شود، اما وقتی هیچ قدرتی این سیاست را به رسمیت نمی شناسد و به آن احترام نمی نهد، آیا نباید چاره ای دیگر اندیشید؟ با این وصف باز هم واقعیت این است که متین السلطنه در روزنامه خود اخبار آلمان را بیشتر پوشش میداد، بالاتر آنکه وقتی در اوان جنگ، آلمان ها فتوحات نمایان میکردند، او این فتوحات را در روزنامه خود منعکس میساخت و از آن تمجید می کرد.

نخستین شماره روزنامه عصر جدید روز شنبه دوازدهم ذی قعده ۱۳۳۲ منتشر شد، این تاریخ مصادف با سوم اکتبر ۱۹۱۴ بود. از شماره چهل و ششم این روزنامه یک پاورقی به ترجمه حبیب الله عین الملک- پدر امیرعباس هویدا- ترجمه و منتشر شد. در شماره بیست و پنجم مورخه چهارم جمادی الاولی ۱۳۳۳ مطابق با بیستم مارس ۱۹۱۵، حبیب الله عین المک، مطلبی با عنوان «افراد و طبقات هیأت اجتماعیه»، در عصر جدید چاپ کرد.

عصر جدید تا شماره نود و نه منتشر شد و متین السلطنه برای شماره صدم، مقالهای به نام «طوطی و طوطی قاضی» نوشته بود، اما نتوانست آن را چاپ کند؛ زیرا در اول شعبان سال ۱۳۳۵ در دفتر خود به دست جوخه ترور کمیته مجازات به قتل رسید. بعدها اعلم الدوله ثقفی برادر متین السلطنه این مقاله را در کتابی با عنوان یکصد و پنجاه مقاله منتشر نمود. از متین السلطنه چهار فرزند، دو دختر و دو پسر باقی ماند، موقع قتل متین السلطنه، کوچکترین فرزند او یک سال و بزرگترینش هشت یا نه سال سن داشت. متین السلطنه را در قبرستان ابن بابویه دفن نمودند.(۱)

سابقه اختلاف گردانندگان کمیته مجازات و متین السلطنه قدیمی بود. این اختلافات به واقع قبل از مشروطه شکل گرفت و در دوره مجلس دوّم به اوج خود رسید. متین السلطنه در مجلس دوّم به فراکسیون اعتدالی پیوست، او مواضعی نرم

۱- تاریخ جراید و مجلات ایران، ج۳ و ۴، صص۱۵۷-۱۵۴.

اتخاذ میکرد و به هنگام ماجرای اولتیماتوم در زمره کسانی بود که میگفت برای ممانعت از حمله روس ها به کشور باید بخشی از اولتیماتوم را پذیرفت. او با مورگان شوستر و عملیاتش مخالف بود، می گفت باید به این تقاضا که به خدمت شوستر در ایران پایان داده شود؛ گوش کرد و به آن عمل نمود. او با وزیر وقت خارجه یعنی وثوق همسو بود، در آن سوی، افراطی ترین جناح های مشروطه قرار داشتند که کار را بالاخره به آشوب کشانیدند. تقی زاده هم زمانی که در استانبول میزیست، نامهای به شیخ ابراهیم زنجانی ارسال کرد و در آن نوشت «هیأت رئیسه را وجود متین السلطنه فاسد کرده؛ بلکه مجلس را و مملکت را نیز.»[(۱)] بعد از اولتیماتوم، متین السلطنه در خزانهداری به کار مشغول شد، در این مقطع اداره امور خبازخانه های تهران به او محول گردید. در باب کارشکنی های گروه بحران ساز در سر راه متین السلطنه پیش تر بحث کرده ایم، اما اینجا لازم است توضیح دهیم که همان مدت کوتاه تصدی خبازخانه های تهران توسط او، بهانه قتلش شد.

با تمام این اوصاف واقعیت امر فراتر از اینهاست: متین السلطنه با وجود روحیه محافظه کارانه خاص خود، از پشت پرده تحولات کشور آگاهی داشت. او پیش تر مقاله ای بس مهم در روزنامه خود نوشت و به طوری که قبلاً در باب آن سخن گفتیم عوامل بحران ساز مثل محتشم السلطنه و مستشارالدوله را به مردم معرفی کرد. مورخ الدوله گمان برده است آن مقاله باعث قتل متین السلطنه در این دوره شد، واقعیت امر این است که این بار هم او می دانست دست کمیته مجازات از آستین چه کسانی بیرون می آید، پس او را به قتل رسانیدند قبل از اینکه بار دیگر مثل دوره وقوع جنگ و سرایت آن به ایران، دست به افشاگری زند.

بعد از قتل متین السلطنه، کمیته مجازات برای نخستین بار دست به انتشار اعلامیه زد. نخستین بیانیه کمیته مجازات که بعد از قتل متین السلطنه منتشر شد به این شرح بود:

هموطنان! متین السلطنه کشته شد در حالیکه با خود بار سنگینی از خیانت و بی شرافتی را همراه برد. ما جامعه را از وجود این عنصر بی حیثیت پاک کردیم تا سرمشق برای سایر اشخاص خیانت پیشه باشد که شاید رویه خود را عوض نمایند.

۱- اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده، به کوشش ایرج افشار (تهران، جاویدان، ۱۳۵۹)، ص۳۴۴.

حقیقتاً کمال سرافکندگی و شرمساری برای ملتی است که پایه مملکت فروشی و جاسوسی و خدمت به اجانب در آن به جایی رسیده است که خود آن عوامل ناپاک هم خوب و هم بد خدمات ایران بر بادده خود را انتقاد میکنند و از همه بدتر این قبیل افراد با افکار شیطانی و پلید خود تمام دستجات و عناصر میهن پرست را تخطئه مینمایند. در یک اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی بس حساس (مثل امروز) که ملل دنیا با ملیون ها مرد و زن از هستی و استقلال وطن عزیز خود دفاع میکنند، بدبختانه در ایران سرشکسته و آشفته، افراد و اشخاص فقط از طریق جاسوسی، مملکت فروشی و خیانت و جنایت پیش میروند و ترقی میکنند و کسانی که جاه طلبی و مقام دوستی چشمشان را کور کرده است تا میتوانند بیشتر ایران را در قید اسارت و مذلت و بردگی اجانب محصور و مقید میسازند. متأسفانه این اوصاف رذیله که در پیشگاه ملل بزرگ و اجتماعات مترقی علامت کمال پستی و دنائت افراد است، در مملکت ما یکی از بزرگترین موجبات ترقی و افتخار به شمار میرود. هموطنان! عشق به وطن یک موهبت طبیعی و خدادادی است و حتی دیده شده است که حیوانات و چهارپایان نیز بدون توجه به مخاطرات عظیم از مسکن و مأوای خود تا پای جان دفاع کرده اند. ما در جلو چشم خود میبینیم که مصادر امور و افرادی که با هزاران حیله و نیرنگ صندلی های صدارت و وزارت را به چنگ میآورند، کمترین علاقه به سرنوشت ملت، چگونگی اوضاع و احوال مملکت ندارند. به محض اینکه فردی با تمهید مقدمات یا از طریق سیاسی یا با توسل به جهات مذهبی زمام امور را به دست گرفت، اولین هدف او این است که نقش وطن فروشی خود را به خوبی بازی کند. هموطنان! با این ترتیب، ما ناچاریم ملاک لیاقت و حدود ظرفیت و کاربری و کاردانی متصدیان عالی رتبه دولت و زمامداران را از مقدار خیانت و وطن فروشی آنان به دست آوریم و مدتی است که ما در این زمینه مشغول مطالعه و سنجش هستیم و هر یک از افراد را به خوبی تشخیص دادهایم که با انجام چه نوع خیانت و جاسوسی و با چه دستهایی به مقاصد پلید خود رسیده اند.

هموطنان! مجرب ترین و پخته ترین دیپلمات ها در مملکت ما کسانی هستند که به بهترین وجهی بتوانند نظریات جاه طلبانه و مغرضانه و خلاف حق و عدالت و

ص:۳۱۴

انسانیت مأمورین خارجی و نمایندگان سیاسی دول زورگو و استعمارطلب را اجرا نموده و رضایت خاطر آنها را جلب کنند. این قبیل افراد خود را حتی قهرمان صحنه سیاست و بزرگترین نجات دهنده مملکت معرفی میکننند. محل تردید نیست که وجود یک چنین عناصر عاری از شرافت در مملکت و سکوت مرگبار ملت در مقابل این دسته خائن و وطن فروش، از لحاظ سیاسی هر روز اوضاع ایران را وخیم تر میکند و از لحاظ اجتماعی نیز به شماره و تعداد وطن فروشان و جاسوسان میافزاید. هموطنان! ساعت کار و عمل فرارسیده است؛ نباید بیش از این اجازه داد که جاسوسان و وطن فروشان ذلت و سرافکندگی مادر وطن را فراهم ساخته و آن را در ذلت و عذاب غوطه ور سازند. اعضای کمیته مجازات به یاری خداوند متعال تصمیم به فداکاری عظیمی گرفته اند. سعی خواهند کرد برای رهایی هموطنان عزیز از بدبختی و مذلت با خطر و ناکامی و بدبختی رو برو شده و حتی جان خود را در این راه فدا نمایند. به این جهت به نام خدای ایران و در راه تأمین سعادت و خوشبختی افراد ملت، ما دست به کار شدیم و با اولین تیر انتقام، کمیته مجازات میرزااسماعیل خان اولین اکتور تأتر وطن فروشی و جاسوسی و خیانت به خاک و خون درغلتید؛ زیرا این مرد انبار غله پایتخت را به عهده داشت و به دستور اجانب و به منظور تأمین نظریات جاه طلبانه خود، با ایجاد قحطی مصنوعی در تهران باعث مرگ و میر عدهای از اهالی پایتخت شد پس لازم بود که به سزای عمل پست خود برسد و نقشه خائنانه اش با خود او در دل خاک مدفون گردد و نتواند خوشبختی و سعادت خود را در مذلت و بیچارگی و استیصال هموطنان و قدرت و شوکت اجانب ببیند. اکنون برای دومین بار مأموریت خود را اجرا کرده اند. کمیته مجازات با هیچ یک از دستجات سیاسی داخلی و خارجی ارتباطی ندارد(۱) و اولین تشکیلات در ایران است که با یک پروگرام صحیح و مقدس دور از تمام اغراض و نظریات شخصی شروع به کار و عمل کرده است. کمیته مجازات تنها هدفش از بین بردن خائنین و جاسوس ها و خدمتگذاران دستگاه های خارجی

ص:۳۱۵

۱- تذکر این موضوع نشان می دهد عده ای می دانستند کمیته مجازات با برخی محافل سیاسی داخلی و خارجی مرتبط است.

است، بدون اینکه به شخصیت و مقام و دسته بندی آنها توجه داشته باشد. کمیته مجازات مصمم است انتقام خون بی گناهان مملکت را از خائنین و عمال خارجی و جاسوس ها بازستاند و باید همه مردم اصلاح طلب و علاقه مند به بقای ایران عزیز این کمیته را به مثابه دستی که از آستین منتقم حقیقی بیرون آورده تا ریشه جاسوسی و وطن فروشی را از ایران بکند، تلقی نماید. کمیته مجازات از عموم هم وطنان درخواست میکند که خیانت کاران را در هر لباس و شغلی که میباشند، معرفی نمایند. در پایان، کمیته مجازات با صدای بلند این جمله آسمانی و ملکوتی را به گوش خیانتکاران فرومی خواند:

سرزمینی که محل سکونت و آقایی ایرانیان با فر و افتخار بوده، بیش از این نباید مرکز جاسوسی و خیانت مشتی عناصر پلید باشد.(۱) هرگاه شما نمیخواهید به مادر و فرزندان و همسر خود رحم نمایید، بدانید در قرن بیستم دیگر نمیشود به خیانت و جاسوسی ادامه داد. در این قرن، جاسوسی و بی شرافتی و وطن فروشی به اجانب محکوم به مرگ و زوال است.

کمیته مرکزی مجازات.(۲)

وقتی متین السلطنه به قتل رسید، عین السلطنه که آن هنگام در تهران اقامت داشت نوشت: «این آدم انگلوفیل بود، وکیل در دوره دوّم بود. بعد مرنارد نانواخانه طهران را به او داد. هفتاد هزار تومان از نانواخانه خورد رفت فرنگستان.»(۳) این ادعاها هیچ گاه اثبات نشد، اگر منظور از کسی که هفتاد هزار تومان را حیف و میل کرد و به فرنگ رفت، متین السلطنه باشد، این سخن دروغ است؛ زیرا او هرگز از زمانی که وارد ایران شد تا آن زمان به خارج کشور نرفت. به هر روی، وقتی تروریست ها توانستند این قتل را انجام دهند، جری تر شدند.

این بار وثوق دانست که هدف اصلی کمیته قتل اوست، وی روز یکشنبه پنجم شعبان سال ۱۳۳۵ مطابق با ۲۶ مه ۱۹۱۷ یعنی درست چهار روز بعد از قتل

۱- گیومه در اصل بیانیه است.
۲- شیخ محمد مردوخ کردستانی: تاریخ کرد و کردستان، ج۱ و ۲ (سنندج، کتابفروشی غریقی، بی تا)، صص۳۳۸-۳۳۷.
۳- عین السلطنه، ج۶، ص ۴۸۰۰.

متین السلطنه، هیأت دولت را در منزل خود دعوت کرد و اطلاع داد تصمیم گرفته است استعفا نماید. روز هفتم آن ماه، شاه استعفای وثوق را پذیرفت. به قول مستشارالدوله پس از این قتل ها، رعب و وحشت عمومی سراسر تهران و رجال و دیوانسالاران شهر را در خود فروبرد، وثوق الدوله رئیس الوزرا از منصب ریاست وزرایی استعفا داد و در منزل ییلاقی خود واقع در باغ فردوس شمیران، با ترس زندگی میکرد.(۱) طرفداران وثوق هم مرعوب شدند، آنان غالباً از منازل خود خارج نمیشدند، شایع شد عده‌ای از وزرای دولت وثوق با توطئه گران همکاری میکردند، نیز عده‌ای از وزرای دولت های بعدی هم با آنان مرتبط بوده اند، به همین دلیل دولت ها نمیتوانستند این عده را تحت تعقیب قرار دهند.(۲)

روزنامه نوبهار استعفای وثوق را به این شکل بازتاب داد:

کابینه وثوق الدوله میدید که در شهر دسایسی بر علیه او تهیه شده و او را به زمین خواهند زد. از طرف دیگر میدانست که اگر کابینه او بیفتد، قضایای فوری فوتی که تهیه شده است، در تلو بحران، فوت و خنثی شده و به مملکت ضرر وارد میسازد، معذالک از بیم ازدیاد حمله و حس محافظه کاری خود را به دست عمال بحران سپرده و استعفا داد، در صورتی که میبایستی موافق مسئولیتی که دارد، حقایق را به شاه عرض نموده و برای جلوگیری از خطر خود را در میان خطر میانداخت!(۳)

دو روز بعد از استعفا، روزنامه ستاره ایران ارگان گروه ضدتشکیلی در مقاله ای به قلم کمال السلطان صبا نوشت:

کابینه وثوق الدوله بعد از ده ماه زمامداری سقوط کرد. هیچ کابینه ای را به خاطر نداریم در این مدت و این زمان مشروطیت ایران با چنین فراغتی حکمرانی کرده باشد، این کابینه ده ماهه در عرض این مدت هیچ وقت مخالفت از طرف ملیون به خود ندیده و برای جلوگیری از مقاصد و خیالات این کابینه هیچ وقت عارض و مانعی از افراد ملّت در جلو ایشان عرض اندام ننموده.

۱- خاطرات و اسناد مستشارالدوله، به کوشش ایرج افشار، آینده، ش۲۷، سال ۱۳۶۰، ص۵۳.

۲- خاطرات بهرامی، ص۴۹۲.

۳- نوبهار، سال ششم، ش۶۴، پنج شنبه ۶ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۲ نوامبر ۱۹۱۷، «تاریخ بحران های اخیر.»

واضح است که این سخن کذب محض بود، گروه ضدتشکیلی برای سقوط او تا آنجا پیش رفتند که می خواستند به قتلش رسانند.

ستاره ایران نوشت وثوق رفت، اما چهار چیز بر جای گذاشت که به قول صبا در اندیشه ایران خواهان حقیقی یک دنیا بدبختی به همراه دارد: نخست مسئله امتیاز خوشتاریاست که به گمان ستاره ایران به امضای وثوق رسیده است. نویسنده توضیح داد با اینکه مفاد و مضمون این قرارداد به گوش مردم رسیده است، اما از مواد آن اطلاعی در دست نیست، همین قدر باید گفت که ظاهراً امتیاز منابع نفت شمال ایران در کنار امتیاز بهره برداری از معادن قراچه داغ به خوشتاریا داده شده است. دوم اجازه دادن به پلیس جنوب و پذیرفتن رسمیت آن است، البته ستاره ایران این نیرو را با عنوان «ژاندارمری جنوب» معرفی کرده بود. سومین مسئله انتصابات وثوق الدوله در ولایات است و چهارمین مسئله اجازه تحدید تریاک است، که در همین رساله آنجایی که به زندگینامه حسن مشار اشاره خواهیم کرد در مورد آن توضیح خواهیم داد. ستاره ایران نوشت دولت وثوق اجازه تحدید تریاک را به تجارتخانه تومانیانس داده است. اینها همه دروغ بود، نه وثوق الدوله عامل انعقاد قرارداد خوشتاریا بود و نه او پلیس جنوب را به رسمیت شناخت. عامل امتیاز خوشتاریا، سپهسالار تنکابنی بود که قبل از وثوق قدرت را به دست داشت و همو بود که به روس و انگلیس اجازه داد بر مالیه ایران تسلط داشته باشند. به این موضوع در جایی دیگر از همین دفتر اشاره کرده ایم.

بعد از استعفای وثوق، احمدشاه بار دیگر به علاء السلطنه فرمان ریاست وزرایی داد. مردی که با اقدامات گروه ضدتشکیلی همسویی نشان می داد. ستاره ایران انتصاب علاء السلطنه را که بعد از استعفای وثوق انجام شده بود، به فال نیک گرفت اما توضیح داد شرایط کشور به گونه ای است که «این شخص محترم مسن» به تنهایی نمی تواند از عهده مسئولیت برآید ولی امیدواری زیادی به این کابینه هست؛ زیرا اشخاصی مثل مستوفی الممالک و مشیرالدوله در آن عضویت دارند.(۱) خلاصه اینکه با استعفای وثوق الدوله گروه ضدتشکیلی به یکی از مهم ترین اهداف خود دست یافت.

۱- ستاره ایران، پنج شنبه ۹ شعبان ۱۳۳۵، ۳۰ مه ۱۹۱۷، «کابینه وزرا.»

کمیته مجازات اینک خود را برای عملیاتی دیگر آماده می کرد، دیری نپایید که خبر رسید میرزامحسن مجتهد توسط جوخه ترور یاد شده به قتل رسیده است.

۸. قتل میرزا محسن مجتهد و گسترش رعب

روز شانزدهم شعبان سال ۱۳۳۵ در حالیکه چند روزی از سقوط کابینه وثوق می گذشت و درست روزی که کابینه علاء السلطنه به شاه معرفی می گردید، میرزامحسن مجتهد اراکی به دست کمیته مجازات ترور گردید، به قول عین السلطنه «معلوم شد روز جلوس وزرا نمایش داده اند.» نحوه ترور هم به نمایش شبیه بود: میرزامحسن سوار بر قاطر می آمد، کنار در خانهاش میان بازار حلبی سازها در حالیکه مملو از جمعیت بود پیاده شد، در همین حال دو تن به او نزدیک شدند و پنج تیر پی در پی به او خالی کردند، یکی از گلوله ها به قاطر خورد، گلولهای هم به یکی از کسانی که همراه ایشان بود اصابت کرد و سه گلوله هم به خود وی اصابت نمود. نکته دیگر این که «قاتل ها فرار می کنند از پشت مسجد جامع. نه این جمعیت بازار، نه پلیس احدی جرأت تعاقب نمی کند.»(۱)

در واقع کمیته مجازات برای اینکه رعب و وحشت را به خوبی بین مردم و رجال کشور پراکنده سازد، روز روشن در وسط بازار تهران و مقابل دیدگان متحیر ده ها عابر، میرزامحسن مجتهد برادر صدرالعلما را در حالیکه سوار بر قاطر به طرف منزل خود میرفت، کشت: «این بی باکی و جلادت عاملین قتل، تولید وحشت فوق العاده در میان مردم و باعث زحمت زیادی برای هیأت دولت شد.»(۲) یکی از روحانیان مهم تهران را روز روشن جلو چشم «صدها نفر» به قتل رسانیدند تا رعب و وحشت را به اوج خود رسانند.(۳) با قتل میرزامحسن مجتهد ضمن اینکه رعب به اوج خود رسید، مردم نسبت به منویات کمیته مجازات و اینکه قصد ترور خائنین به کشور را دارد، مشکوک شدند.(۴) قاتلین مجتهد، احسان الله خان و رشیدالسلطان بودند،

۱- عین السلطنه، ج۶، ص۴۸۱۳.

۲- مستشارالدوله، همان، ص۵۴.

۳- ترقی، ش۱۱۵۳، اسفند ۱۳۴۳، ص۶.

۴- همان، ش۱۱۵۶، فروردین ۱۳۴۴، ص۸.

اما آن را به نام حسین خان لله ثبت کردند تا احسان الله خان را که مهم تر بود نجات دهند. چند روزی بعد از این ترور، حسین خان لله که از منزل ضیاءالسلطان و ملاقات اسکندرخان قفقازی از سردسته های تروریست های قفقاز خارج میشد، ترور شد. گلولهای به ران او اصابت کرد اما جان سالم به در برد. حسین خان در این زمان کارمند اداره تحدید تریاک بود، خودش میگفت که ترور او کار ضیاءالسلطان و اسکندرخان قفقازی و فردی است بهمن نام.(۱) ضیاءالسلطان با برخی از اعضای جناح رخنه کننده در جنبش جنگلیها مرتبط بود، به طور مثال فردی از جوخه ترور او به نام سیدیوسف مهاجر ارتباط مستقیمی با احسان الله خان داشت. کمرهای از قول معتمدالدوله، این یوسف خان را «نیزه باز و شارلاتان و اجزاء ترور ضیاءالسلطان» میخواند، و به کمرهای گفت: «خودت را مواظب باش.»(۲) البته خود کمرهای هم او را به خوبی میشناخت. به هر حال این سیدیوسف با کمیته مجازات مرتبط بود و از سویی با احسان الله خان هم ارتباط داشت. احسان الله خان عامل اصلی قتل میرزامحسن مجتهد بود(۳) که تقصیر آن را به گردن حسین خان لله انداختند و خودش هم بعداً به نیروی جنگلیها پیوست. در ارتباط با قتل میرزامحسن مجتهد، حسین خان لله تحت تعقیب قرار گرفت. کمیته در تمام مدتی که او از ترس نظمیه مخفی بود، مخارجش را تأمین می کرد.(۴) یکی از دلایلی که نشان می داد گروه ضدتشکیلی در پس عملیات کمیته مجازات قرار دارد، همین قتل میرزامحسن است. میرزامحسن مجتهد اندکی قبل از ترور خود «چند مرتبه» قاصدانی به نزد کمرهای فرستاد و از او تأمین خواست، به عبارتی او از کمرهای خواست به اعضای کمیته بگوید او را نکشند. بدیهی است که وقتی کمره ای دریافت مجتهد از ارتباط گروه او با کمیته ترور مطلع است، نابودی او را سرلوحه کار خود قرار داد.

به قول صدرالاشراف، میرزامحسن گرچه عالمی مبرز نبود، اما «تمام اوقات شب و روز او مصروف رفع حاجت مردم بود. چندین منشی مانند یک وزارتخانه در خانه

۱- کمره ای، ج۱، ص۱۸۲.

۲- همان، ص۲۷۰.

۳- همان، ص۴۱۶.

۴- ترقی، ش۱۱۶۰، اردیبهشت ماه ۱۳۴۴، ص۴۴، به نقل از بازجوئیهای منشی زاده.

او نشسته و برای هر کس که متوسل به او میشد، از هر طبقه از مردم توصیه به وزارتخانه ها و ادارات دولتی یا اشخاص متنفذ مینوشتند و هر قدر در قوه داشت، نسبت به فقرا رعایت میکرد. از خودش تمولی زیاد نداشت، بلکه حواله به متمولین میکرد و از این جهت محبوبیت زیاد در عامه و مردم پیدا کرده بود.» باز هم به قول صدرالاشراف، کمیته مجازات شایع کرده بود او از انگلیسی ها پول گرفته است؛ «در صورتی که دروغ صرف بود.»(۱) گفتیم حسین خان متهم بود میرزامحسن مجتهد را به قتل رسانیده، اما واقع امر این بود که او روز بیست و ششم شعبان وارد تهران شد و قتل هنگامی روی داد که وی در تهران حضور نداشت. قتل، کار احسان الله خان بود که متواری بود و در جنگل به سر میبرد. اما عصر روزی که مجتهد به قتل رسید حسین خان از این امر ابراز مسرت کرد.(۲)

در این مرحله بود که رشوه ستانی کمیته مجازات علنی تر شد. به طور مثال ماجرای وساطت مشکوه الممالک در مسئله دریافت کمک برای کمیته را خودش این گونه توضیح داده است که روزی به نزد مؤتمن لشکر حسابدار سابق وزارت جنگ رفته و او گفته است میرزاعلی تاجر اظهار داشته یکی از آشنایانش مبلغ دویست تومان برای کمک به تروركنندگان آقامیرزامحسن پرداخته و او میخواهد بداند چگونه میتواند این پول را به آن اشخاص برساند. ظاهراً مشکوه الممالک میگوید ارتباط غیرمستقیمی با تروركنندگان آقامیرزامحسن دارد و میتواند نظر کمک کننده را تأمین نماید.(۳)

از آن سوی کمیته مجازات دومین بیانیه خود را به مناسبت قتل میرزامحسن منتشر ساخت. این بیانیه به آشکارترین وجهی رگه هایی از طرز تفکرات باستان گرایانه را مجسم می ساخت. در این بیانیه که ما آن را برای نخستین بار از ارگان ضدتشکیلی استخراج کرده ایم، از ضعف و فتور کشوری سخن به میان آمد که زمانی برای جنگ با یونان چهارده کرور لشکر تهیه میکرد. از «اریکه شهریاری» ایران سخن به میان آمد که آلت دست سیاست بازی های بیگانه شده است، از کشوری که روزگاری «جایگاه

ص:۳۲۱

۱- خاطرات صدرالاشراف (تهران، وحید، ۱۳۶۴)، ص۲۲۳.

۲- همان، ص۳۸۹.

۳- ترقی، ش۱۱۶۱، اردیبهشت ۱۳۴۴، ص۳۱.

سلاطین با احتشام و یک شاهنشاهی به نام سیروس» بود، سخن گفته شد که «با کمال شوکت و عظمت بر شرق و غرب عالم فرمانروایی مینمود.» از «دوره پاسبانی داریوش» بحث شد که همسایگان را «با یک مرعوبیت شگفت آوری مجبور تعظیم و تکریم مینمود». افسوس خورده میشد که «اینک آن بیرق اقتدار سرنگون و داخله این مملکت میدان تاختوتاز قشون خارجی شده و سینه های نازپرور همین خاک از سم ستوران لشکر اجنبی خورد میشود.» از «کاوه آهنگر و نادر شاه افشار» یادی شد که در دامان «مادر کهنسال ایران» پرورش یافتند، این گونه اعلام شد که اندیشه مجد و عظمت ایران و احیای این عظمت «در خاطر یک هیأتی که در محفل مخفی و در تابش مهتاب جلسه داشتند»، شکل خواهد گرفت. بدون اینکه نامی از میرزامحسن مجتهد برده شود، نوشتند «این شخص مجسمه خیانت و بی عصمتی» است، شب های دراز «توطئه های شرم آور برای اضمحلال و نابود کردن ایران مظلوم تدارک» میدید. او را متهم ساختند «نقشه های هول انگیزی» در سر دارد، نقشه هایی که «پشت وطن را متزلزل و کمر ایران را در کار شکستن است.» به این دلایل! آنان تصمیم گرفتند آقا محسن مجتهد را به قتل رسانند و رابط اجرایی خود را عامل این کار قرار دادند.(۱) مضمون و محتوای این بیانیه با مقالاتی که پیش تر در حبل المتین چاپ تهران منتشر می شد و نیز مقاله اردشیر ریپورتر در پاسخ به نقد متین السلطنه که در روزنامه تربیت چاپ شده بود، هم چنین مقاله او در روزنامه پرورش چاپ مصر، شباهت غریبی دارد. نوع نثر و هم چنین سبک نگارش این مقالات با بیانیه کمیته مجازات به مناسبت قتل میرزامحسن مجتهد شباهت فراوان دارد.(۲)

همین جا لازم به توضیح است که یکی از روش های ارسال نامه ها و یا بیانیه های کمیته مجازات به نقاط مختلف شهر تهران، استفاده از پستخانه دولتی بود. این نامه ها برای رجال سیاسی و ارباب جراید ارسال میگردید، روزنامه ستاره ایران که خود با گروه دسیسه گر مرتبط بود، مدعی است دومین بیانیه کمیته مجازات در ارتباط با قتل میرزامحسن مجتهد را از طریق پست شهری دریافت کرده است، البته چون صادرکنندگان

۱- ستاره ایران، سال سوّم، ش۶، ۲۱ شعبان ۱۳۳۵، ص۱.

۲- برای مطالعه مقالات پیش گفته، نک: بحران مشروطیت در ایران، صص۱۴۳-۱۴۲ و ۱۵۹-۱۵۳.

بیانیه تقاضای درج آن را نموده بودند، ستاره ایران هم به چاپ کامل آن اقدام نمود.(۱)

بعد از قتل میرزامحسن که درست روز معرفی کابینه علاء السلطنه انجام شد، وستداهل رئیس نظمیه را احضار کردند؛ در کاخ صاحبقرانیه نزاعی لفظی بین حسین علاء فرزند رئیس الوزرا و او درگرفت. وستداهل گفته بود همه نظمیه را سرزنش می کنند که چرا قاتل را نمی تواند پیدا کند، حال آنکه وسط بازار همه ایستاده بودند و تماشا می کردند که قاتل فرار کرد، میان بازار معمور شهر تهران و با آن همه جمعیت یک نفر نتوانست جلو قاتل فراری را بگیرد.(۲)

از سویی به دنبال این حادثه روز هفدهم شعبان سپهسالار تنکابنی صبح زود باغ فردوس را ترک گفت و با اتوموبیل به سمت قزوین گریخت. شایع بود چند روز قبل دو تن در خانه او رفته بودند و گفته بودند از سفارت روسیه نامه دارند. او هم برای کشف صحت و سقم موضوع، با سفارت مزبور تماس گرفت، اما وقتی مراجعه کنندگان دیده بودند ورودشان به ساختمان طول کشید، گریختند. شایع بود کمیته مجازات چند تن را تهدید به مرگ کرده است، یکی همین سپهسالار بود و دیگران عبارت بودند از ظل السلطان، فرمانفرما، نصرت الدوله فیروز، عباس میرزا سالار لشکر، وثوق الدوله، عمید السلطنه رئیس اداره مالیات های مستقیم که به دنبال استعفای کمال الوزاره به این مقام منصوب شده بود، مجدالسلطنه فرزند مقتدرالملک رئیس تشریفات وزارت امور خارجه، کمیسر بانک شاهنشاهی و عده ای دیگر.(۳) سپهسالار ابتدا خود از تهران گریخت و به قزوین رفت و سپس اسباب و اثاثیه او را از باغ فردوس به قزوین بردند، «خیلیها واهمه کرده اند. کمیته مجازات ورقه ژلاتینی بعضی خانه ها انداخته» و عده ای را تهدید به مرگ کرده بود.

همزمان روزنامه ستاره ایران، وثوق را آماج حمله قرار داد، او را عاقد امتیازنامه خوشتاریا دانست، گفته شد وثوق مالیه کشور را به روس و انگلیس تقدیم داشته و به عبارتی کشور را به بیگانه فروخته است. اینها همه توجیهاتی بود برای قتل او، حال آنکه کلیه این مطالب دروغ بود؛ مسائلی که ستاره ایران از آنها نام برده بود،

۱- این بیانیه در صفحه اوّل روزنامه ستاره ایران، سال سوّم، ش۶، ۲۱ شعبان ۱۳۳۷، چاپ شده است.

۲- عین السلطنه، ج۶، صص۴۸۱۴-۴۸۱۳.

۳- همان، ص۴۸۱۴.

همه در دوره رئیس الوزرای پیش از او یعنی سپهسالار تنکابنی اتفاق افتاده بود و از قضا وثوق آنها را به هم زد.

حقیقت این است که در دوره کابینه سپهسالار اعظم قراردادهایی منعقد شد که بعداً همه دامن وثوق را گرفت. در درجه نخست یک کمیسیون مختلط مالی تشکیل شد که اعضای آن عبارت بودند از: امین الدوله، سردار معظم خراسانی (عبدالحسین تیمورتاش)، هوسن(۱) مفتش بانک شاهنشاهی، مسیو مدل(۲) رئیس بانک استقراضی روسیه و مسیو هنسنس(۳) رئیس خزانه داری که مردی بود بلژیکی. یک هفته قبل از این که کابینه سپهسالار اعظم سقوط کند، او قرارداد دیگری هم منعقد نمود که طبق آن ایران تا پایان جنگ بی طرفی خود را حفظ خواهد کرد، اما متمایل به روس و انگلیس باقی خواهد ماند. ثانیاً کلیه امور مالیه ایران در اختیار کمیسیون فوق واقع خواهد شد. ثالثاً به دولت ایران در تأدیه قروض خود مهلت داده خواهد شد؛ به عبارتی اصل و فرع قروضی که از محل عایدات گمرک های ایران داده می شود، به خود دولت ایران برمی گردد. رابعاً دولت ایران راضی شد نیروی قزاق و ژاندارم در شمال و جنوب کشور تحت کنترل مأموران روسی و انگلیسی باشد.(۴) وثوق الدوله «این ارث گرانبهایی را که سپهسالار اعظم باقی گذاشته»(۵) بود، می خواست بر هم زند. دلیل وثوق این بود که قراردادهای آن دوره فقط به امضای سپهسالار رسیده و حتی امضای صارمالدوله وزیر امور خارجه را ندارد. از آن سوی این قراردادها وقتی مشروعیت پیدا می کند که به امضای مجلس رسیده باشد و البته مجلس ایران هم تعطیل بود. جالب اینکه مخالفین وثوق شبنامه های فراوانی علیه او منتشر می کردند و مسئولیت این قراردادها را به گردن او می انداختند. شبنامه ها لحن تهدید آمیزی داشت و به نحو بی سابقه ای دولت وقت و اعضای کابینه را مورد حمله قرار می داد. وزارت مالیه در این شرایط بدون وزیر مانده بود، منتخب الدوله کفالت این وزارتخانه را به عهده گرفت.

۱- C. Husson.

۲- Model.

۳- J. B. Heynssens.

۴- عین السلطنه، ج۶، ص۴۶۶۸.

۵- همان، ص۴۶۶۸.

وثوق تصمیم گرفت از کارنامه دولتش در ده ماه حکومت خود، دفاع کند؛ این بود که جوابیهای تهیه نمود و برای نوبهار ارسال کرد. در این نامه وثوق ضمن دفاع از دولت ده ماهه خود- دولتی که آماج حمله کمیته مجازات بود و نزدیک بود رئیس الوزرا جان خود را هم از دست بدهد- توضیح داد برخلاف نظر ستاره ایران او عاقد امتیازنامه خوشتاریا نبود، نیز برخلاف اتهامات ستاره ایران، قراردادی که در سال ۱۹۱۶ با روسیه منعقد شده و طبق آن مالیه ایران زیر سیطره روس ها واقع می شد، با مخالفت او مواجه بود. او توضیح داد در آن زمان مطبوعات فرنگ از وابسته شدن ایران به روسیه سخن به میان می آوردند، اما وی هرگز زیر بار قراردادی که ایران را تحت الحمایه روسیه می کرد نرفته است.

وثوق الدوله به درستی نوشت قبل از اینکه وی قدرت را به دست گیرد، افق قحطی در تهران به خوبی دیده می شد، این میراثی بود که از دولت های قبل به ارث رسیده بود؛ اما وی توانست مانع بروز فاجعه شود و از بروز معضلی فراگیر که می توانست نفوس فراوانی را به هلاکت رساند، جلوگیری کرد. وثوق نوشت در زمانی که او دولت را ریاست می کرد، هنوز شرایط به طور کامل علیه ایران بود، زیرا هنوز روسیه قدرت مطلق نواحی عظیمی از کشور به شمار می رفت و هنوز انقلاب آن کشور شروع نشده بود. در آن شرایط بود که وی توانست معاهده سپهسالار را با روس ها رد کند، مذاکراتی برای شرکت ایران در کنفرانس صلح آتی که بعد از جنگ شکل می گرفت، آغاز کرد؛ او در آن شرایط از فرانسه و امریکا مستشار خواست، نیروهای جدیدی را از سوئد برای استخدام در نظمیه جذب کرد؛ از این بالاتر مانع بروز قحطی در تهران شد در حالیکه کمترین آذوقهای در اطراف این شهر وجود نداشت. در آن زمان نیروهای اشغال گر مانع از ورود غلات به پایتخت بودند، در عین حال او توانست آفاتی مثل ملخ و سن را دفع کند، اقدامات اساسی مثل سجل احوال و غیره در دستور کار دولت او قرار داشت. وثوق از مردم نیز انتقاد کرد که چرا در برابر اتهاماتی که به او وارد می شود سکوت کرده اند، اگر او خائن است چرا مجازاتش نمی کنند و اگر خادم است چرا با اتهام زنندگان برخورد نمینمایند؟ او نوشت اگر خود مردم با این گونه مطالب و اتهامات برخورد ننمایند، خدمتگزاران مأیوس می شوند و دیگر کسی یافت نمیشود تا به کشور و آنان خدمت کند: «آیا اثر

مستقیم این امور جز این که خائنین را تشویق کرده و خادمین را مأیوس کند چیست؟» وثوق نامه سراپا فحش و ناسزا و اتهام کمال السلطان مدیر روزنامه ستاره ایران را برای چاپ ضمیمه نامه خود کرد و به دفتر روزنامه نوبهار فرستاد تا چاپ شود و مردم خود قضاوت نمایند، اما نوبهار توضیح داد: «ما عین مراسله مدیر ستاره ایران را به نام عفت روزنامه نگاری درج نمینماییم.»(۱)

وثوق در این نامه حقایقی را مطرح کرده بود. بنا به شهادت روزنامه های آن روزگار، تا زمانی که او قدرت را به دست داشت، هیچ خبری از قحطی نان در تهران دیده نشد؛ اما همین که وی مستعفی شد و علاء السلطنه قدرت را به دست گرفت، مرگ و میر ناشی از گرسنگی گزارش می گردید. سخن در این نیست که کمبود مواد غذایی و به طور خاص نان در تهران مشهود نبود، سخن در این است که این کمبود هرگز به قحطی منجر نگردید. اگر به روزنامه های نوبهار، زبان آزاد، رعد و خود ستاره ایران مراجعه کنیم، مشاهده می نماییم که قحطی بزرگ از دوره علاء السلطنه شروع شد و تا صعود مجدد وثوق به ریاست وزرایی ادامه یافت. حقیقت این است که دوره قحطی بزرگ ایران، در فاصله بین دو دوره ریاست وزرایی وثوق روی داد که عوامل گروه ضدتشکیلی مشغول جولان دادن بودند. او در هر دو دوره ریاست وزرایی خود یا مانع بروز قحطی در تهران شد و یا اینکه آن را مهار نمود. دیگر اینکه هیچ مسئولیتی از جانب قرارداد خوشتاریا متوجه وثوق نبود، او حتی این قرارداد را که در دوره رئیس الوزرای قبل از او یعنی سپهسالار تنکابنی امضا شده بود، به رسمیت نشناخت. بالاتر اینکه وثوق هرگز کنترل مالیه توسط روس و انگلیس را قبول نکرد، اینها همه اتهاماتی بود که از سوی گروه ضدتشکیلی علیه او ساز می شد تا به گمان خود دلیلی برای خیانت کاری اش بتراشند و به عبارتی توجیهی برای قتل او بیابند. حملات علیه وثوق حتی بعد از استعفای او نشان داد کمیته مجازات و گروه ضدتشکیلی به چه میزان با وی عداوت می ورزند. آنها اگر نتوانستند شخص وثوق را از پای درآورند، اما با قتل یکی از بستگان وی، عمق کینه خود را در مورد او به نمایش گذاشتند.

۱- نوبهار، ش۶، یکشنبه ۴ رمضان ۱۳۳۵، ۲۴ ژوئن ۱۹۱۷، «لایحه دفاعیه از طرف آقای وثوق الدوله.»

۹. منتخب الدوله؛ قربانی ریاست بر خزانه داری

مواضع روزنامه ستاره ایران بعد از قتل مجتهد گزنده تر شد، این بود که دولت ابتدا به حسین صبا مدیر روزنامه اخطار شفاهی داد تا دست از رویه خود بردارد، اما او به روش خود ادامه داد، تا اینکه در اوایل ماه رمضان سال ۱۳۳۵ این روزنامه توقیف شد. برخی ناظرین بر این باور بودند برای جلوگیری از تکرار مطالبی شبیه به آنچه ستاره ایران درج می کرد، لازم است دقت و هوشیاری لازم در احراز شرایط و صلاحیت و هوّیت کسی که می خواهد امتیاز روزنامه دریافت کند، به عمل آید. دیگر اینکه باید محکمهای صلاحیت دار تشکیل گردد که دارای هیأت منصفه باشد، این هیأت هم باید مدافع آزادی و هم مراقب مطبوعات باشد تا از حدود قانونی خود تخطی ننمایند.(۱)

نکته مهم این بود که هر چه موضوع کمیته مجازات به سوی روشن شدن سیر می کرد و هر چه این پرونده به نتیجه نزدیک تر می شد، بحران ها شدت بیشتری می یافت. وقتی ستاره ایران، بلندگوی تروریستها توقیف شد، بازار توزیع شبنامه داغ گردید. نوبهار در این ارتباط نوشت:

اخیراً باز بازار ژلاتین رواج یافته است، هر چه مملکت ما بیشتر به طرف آزادی سیر می کند، اخلاق عقب تر می رود. جمعی که معلوم نیست تا چه درجه بیکار و خبیث الفطره و بداخلاقند، به تازگی ژلاتین به امضای جعلی کمیته مجازات منتشر نموده و در آنجا برای رد گم کردن شرح ها راجع به چند نفر از خائنین نگاشته سپس روح مقصود خودشان را که عبارت از توهین به اشخاص خدمتگزار و فداکار مملکت است، بروز داده و جمعی از این قبیل اشخاص را طرف تعرضات سخیفانه خویش قرار داده اند و از ترس اینکه مبادا خود به مجازات دچار شوند؛ آن را با کمال احتیاط فقط چند نسخه به بعضی جاها فرستاده اند. ما تقریباً از سیاق کلام استنباط کرده ایم که این ورقه سیاه از چه ناحیه و با دست های نالایق کدامین اشخاص مغرض نوشته شده است.(۲) ولی وظیفه دولت است که از این قبیل

۱- همان، سال ششم، ش۷، سه شنبه ۶ رمضان ۱۳۳۵، ۲۶ ژوئن ۱۹۱۷، «توقیف ستاره ایران.»

۲- اشاره بهار به گروه ضدتشکیلی بود که بعداً به آنان حمله کرد.

انتشارات سوء که نتیجه اش اغفال بعضی مردم بی خبر و مایوسیت خدام صمیمی مملکت است جداً جلوگیری نموده و مرتکبین آن را قهراً مجازات دهد. مجازات این گونه میکروب های مسموم کننده افکار از جلوگیری سایر نشریات لازم تر است، زیرا به نام یک کمیته، ژلاتین نوشتن و سپس جمعی به نام آن ژلاتین به مردم مکتوب نوشتن و پول خواستن، یک سلسله عملیاتی است که هرج و مرج واقعی یک پایتختی را به عموم ثابت می نماید و بدیهی است که نتیجه این هرج و مرج ها برای ما در حال حاضر و آتیه چندان سودمند نخواهد بود.(۱)

برخلاف تصوّر کسانی مثل بهار که گمان می کردند این اعلامیه ها توخالی است، حادثه ای نشان داد کمیته همچنان فعال است و تهدیدات آن هم بیهوده نیست. در آستانه غروب روز شنبه دهم رمضان سال ۱۳۳۵، منتخب الدوله خزانه دار کل که چندی پیش به جای مرنارد بلژیکی به کار خود مشغول شده بود، هدف گلوله مهاجمین کمیته مجازات واقع شد و در دم جان سپرد. او درست در کنار خانه باقراوف به قتل رسید. یکی از نوکرهای صباح السلطنه همسر سعدالملک به گمان اینکه ضاربین دزدند آنها را تعقیب کرد. این فرد بود که روپوش یکی از قاتلین را گرفت و قاتل آن را انداخت، سپس کت خود را هم که به دست این نوکر افتاده بود انداخت و گریخت. افخم الدوله برادر عین السلطنه نقل می کند که ابتدا به او تلفن کرده اند و گفته اند وزیر مالیه او را می خواهد در خانه خود ملاقات کند.

منتخب الدوله از منزل خود با درشکه کرایهای به قصد ملاقات با وزیر مالیه حرکت کرد، درشکه حامل او از چهار راه خیابان امیریه عبور نمود و در همین لحظه دو نفر از عقب درشکه دو تیر به سوی او خالی کردند، مهمتر اینکه سپس این افراد جلو درشکه آمدند و با خونسردی تمام از دو طرف در رکاب درشکه ایستادند و با موزر به سوی منتخب الدوله شلیک نمودند. هشت گلوله هم به این شکل به او شلیک کردند و سپس پا به فرار نهادند. منتخب الدوله از درشکه به زمین درغلتید و در دم جان سپرد. درشکه چی به عوض کمک و یا حداقل ایجاد سر و صدا، از معرکه گریخت، قاتلین به سوی خیابان امیریه فرار کردند، دو تن از عابرین که شاهد

۱- همان، «ژلاتین و هرج و مرج.»

جنایت آنان بودند؛ ایشان را تعقیب کردند، حتی یکی از قاتلین به دست یکی از این دو تن افتاد که مانع فرار او شد. قاتل، دستگیر کننده خود را تهدید به قتل نمود و تلاش کرد از دست او بگریزد، اما عابر مذکور او را رها نساخت، اما قاتل به هر نحوی شده روپوش خود را از تن خارج کرد و خویشتن را از دست این مرد رها نمود و به فرار خود ادامه داد. در این بین آژانی سواره سر رسید و به تعقیب فراریان پرداخت. آژان های کمیسری هم از اطراف سر رسیدند و شروع به تفتیش منازل و محل های کسب اطراف کردند، اما با همه این احوال و با وصف اینکه تا پاسی از شب تجسس ادامه داشت، قاتلین دستگیر نشدند.(۱) کلیه ادارات وزارتخانه مالیه و خزانه داری کل به این مناسبت تعطیل شد و همه در مراسم ختم منتخب الدوله که هنوز کسی نمی دانست به دست چه کسانی کشته شده است، گرد آمدند.

عصر یکشنبه یازدهم رمضان، وستداهل از سوی مستشارالدوله وزیر داخله احضار شد، او شخصاً همراه با معاونش عدل الملك دادگر با رئیس نظمیه گفتگو کرد. مطبوعات نوشتند وستداهل «راجع به کشف جنایت ها تعلیماتی گرفت.»(۲) این موضوع به طنز بیشتر شباهت داشت، هم وزیر و هم معاونش می دانستند ریشه قتل ها در کجاست و نیازی به امر و نهی نبود. بهواقع این شخص وزیر داخله بود که تا آن هنگام همراه با برخی دیگر از وزرای کابینه مثل وزیر عدلیه و نیز برخی رؤسای ادارات مانع از رسیدن پرونده به نتیجه ای در خور اهمیت شده بودند.

میرزا محمدخان منتخب الدوله به سال ۱۲۹۷ قمری در تهران به دنیا آمد، بنا براین موقع قتل تنها سی و هفت سال داشت. پدرش میرزاعلی اکبر خان معتمدالوزاره بود، او تحصیلات خود را در بیروت سپری کرد، پس جوانی تحصیل کرده به شمار میآمد. منتخب الدوله یکی از هفت پسر معتمدالوزاره بود که مدت ها در برخی کشورهای عربی مثل حجاز و سوریه، سمت کنسولی داشت. مادر اینان اهل دمشق بود، همه فرزندان معتمدالوزاره تحصیل کرده و صاحب کمالات بودند. شخص منتخب الدوله فردی با صلاحیت شمرده می شد، او چند زبان بلد بود و در کار خویش بسیار ساعی

۱- همان، ش۹، یکشنبه ۱۱ رمضان ۱۳۳۵، ۱ ژوئیه ۱۹۱۷، «جنایت.»

۲- همان، ش۱۰، سه شنبه ۱۳ رمضان ۱۳۳۵، ۳ ژوئیه ۱۹۱۷، «احضار رئیس تشکیلات.»

و سخت کوش؛ «در وزارت مالیه چهار نفر مثل او نداشتند. در میان اداره از هر حیث امتیاز داشت. تقصیری هم علی الظاهر برای او نمی توان فرض کرد مگر عداوت و هم چشمی.»(۱) در همین فضای بحرانی، اندکی بعد از این قتل، سردار رشید پیشکار کل آذربایجان در راه سفر به تهران در عمارت حکومتی زنجان به ضرب گلوله به قتل رسید، نیز خبر رسید معین همایون در رشت به قتل رسیده است.

منتخب الدوله از نزدیکان وثوق الدوله بود، در کابینه اول او کفالت وزارت مالیه را بر عهده داشت. طبق مضمون یک سند، وقتی مشارالملک وزیر مالیه از کار خود کناره گرفت، وثوق طبق حکمی او را مأمور کفالت وزارت خانه مزبور کرد. وثوق به منتخب الدوله اجازه داد تا به هر نحوی که خود میداند ادارات بلاتصدی خزانهداری و محاسبات کل را اداره کند و به او خاطرنشان کرد پیشنهادهای خود را در این زمینه ها با او در میان گذارد.(۲)

گفتیم منتخب الدوله روز دهم رمضان سال ۱۳۳۵ به قتل رسید. سومین اعلامیه کمیته مجازات هم بعد از این ترور منتشر گردید. در این اعلامیه غیر از بحث قتل او، اشاره ای هم به میرزامحسن کرده بودند تا قتل او را باز هم توجیه نمایند، اما در این اعلامیه جز مشتی کلی گویی بدون مدرک و سند، هیچ برهانی بر ضرورت قتل او بیان نکردند. آنان مدعی شدند از مجتهد که به ادعای آنان محرکینی داشته، خواسته اند به راه و روش خود خاتمه دهد، اما او به این تهدید اعتنایی نکرده است. نیز آورده بودند «ما ممنون هستیم بعضی از کارگرهای او از این عمل متنبه شده و به کلی انزوا اختیار کردند و نیز خوشوقتیم عده دیگر مقام جسارت و طرفداری از او را به حدی نرسانیدند که دست ما به خون آنان رنگین شود.» هیچ دلیلی جز این مطالب بر قتل مجتهد ارائه نشد. تنها چیزی که بسیار گویاست اعتراف کمره ای است به اینکه میرزامحسن قبل از ترور چندین بار با او مکاتبه کرده و خواسته بود مانع قتل وی به دست کمیته مجازات شود. بدیهی است هر کس کشف می کرد عملیات کمیته از کدام سرچشمه آب می خورد، به قتل می رسید، هم متین السلطنه و هم

۱- عین السلطنه، ج۶، ص۴۸۴۷.

۲- وثوق الدوله به منتخب الدوله، ۱۲ برج جدی ۱۳۳۵قمری، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش۱۲-۸۴۲۵.

مجتهد به این دلیل کشته شدند.

اعلامیه ای که از آن یاد شد، به واقع بعد از ترور بی دلیل منتخب الدوله منتشر گردید. آنان که این جوان را به قتل رسانیده بودند، نوشتند تا «حدی که مجاز به افشا و انتشار» دلایل این قتل هستند به آن میپردازند. در این بیانیه از شوستر و اقدامات او در ایران حمایت شد و اینکه «یک مستشار وظیفه شناسی را که با یک روح پاک و نیت مقدس در صدد ایفای مأموریت بود، از ایران بیرون کردند. هنوز از خاطره ها فراموش نشده که بیرون کنندگان شوستر با چه قدرت غیرمحدودی یک نفر دیگر را به نام مرنارد در مسند خزانهداری برقرار و با اختیارات مطلقه مقدرات ایران را به او محول داشتند.» نویسندگان بیانیه این موضوع را که مرنارد که بود و چه کرد، موضوعی عرضی دانستند و بدون اینکه بین قتل منتخب الدوله و این اظهارات به مردم توضیحی دهند، نوشتند: «این مستخدم با لیاقت دولت کاملاً ملتفت شد که کدامین مقصود شوستر را از ایران خارج و غرض اصلی از این تغییرات چه میباشد.» این بود که منتخب الدوله به زعم گردانندگان کمیته مجازات، خود را کمتر از همکاران مرنارد تلقی نکرد و «دید میتواند هواخواهان او را به اقامه دلیل متقاعد نماید که: من اولی تر از آنها هستم. حالا با چه وسایل مستقیم و غیرمستقیم مدعای خود را عملاً ثابت کرده جانشین مرنارد(۱) شد، کاری نداریم و مجازات او را به واسطه افشای مواد کنترل(۲) و راهنمایی دیگری که جزء به جزء در نامه اعمالش ثبت است، نبوده بلکه به واسطه عملیات و اقدامات تازهای بود که از ده روز به این طرف شروع کرده بود. پس، مجازات او از نقطه نظر الاهم فالاهم [بود] و بار دیگر میگوییم خوب است همکاران مشارالیه این سودای خام را از سر به در کرده، خود را دچار مهلکه ننمایند.»(۳)

می بینیم که هیچ دلیلی برای این جنایت عنوان نشده بود، تنها دلیل موضوع را جانشینی منتخب الدوله به جای مرنارد عنوان کرده اند، اصلاً توضیح نداده اند از ده روز به این طرف او چه اقدامی انجام داده بود که مستوجب مرگ بود. دلیل دیگری هم البته وجود داشت: منتخب الدوله از بستگان وثوق الدوله به شمار می رفت، تصدی خزانه

۱- کذا.

۲- یعنی مذاکرات سپهسالار در مورد سپردن کنترل مالیه ایران به روس و انگلیس.

۳- جواد تبریزی، صص۱۳۸-۱۳۶.

توسط بستگان وثوق امری نبود که گروه ضدتشکیلی و جوخه ترور آن را خوش آید.

همین جا باید گفت بعد از هر ترور ظاهراً بیانیه ها را علی اکبر ارداقی تهیه میکرد، عمادالکتاب این بیانیه ها را خوشنویسی مینمود و عبدالحسین شفائی مشهور به شفاءالملک هم آنها را با ژلاتین تکثیر می کرد. این اعلامیه ها توسط اعضای کمیته در دل شب در نقاط از پیش تعیین شده پخش میگردید و یا توسط پست تهران در کمال آرامش توزیع می شد. عامل اصلی این کار هم محمودخان پهلوی بود؛ همان که با نام محمود محمود تاریخ هشت جلدی روابط ایران و انگلیس را بعدها نوشت. به طور کلی کمیته مجازات چهار اعلامیه منتشر کرد، سه تای آنها بعد از ترور متین السلطنه، میرزامحسن مجتهد و منتخب الدوله پخش گردید و یکی از آنها به واقع بیانیهای بود در پاسخ به یک اعلامیه دولتی. در هیچ کدام از این بیانیه ها، به دلیل واقعی ترور افراد اشارهای نشد؛ آنچه نوشته شد بیشتر نوعی انشا نویسی بود تا اقامه برهان برای توجیه کشتن افراد. مقتولین به خیانت متهم میشدند اما هرگز نوشته نشد خیانت آنان چه بوده است؟ تهدید و تطمیع از این بیانیه ها به خوبی قابل فهم بود، آنان بدون نام بردن از فردی خاص یا جریانی ویژه، میخواستند برخی افراد راه و رسم خود را تغییر دهند و دست از خیانت بردارند تا در زمره مقتولین آتی قرار نگیرند. به قول منشی زاده آنها تصمیم گرفته بودند با این روش نظر خود را به اطلاع عموم برسانند و به نقشه های خود حالت جدی تری بدهند.(۱)

۱۰. واکنش مطبوعات و دستگیری متهمین

بعد از قتل منتخب الدوله بود که برخی روزنامه های پایتخت به تکاپو افتادند. آنان دانستند عملیات و جنایات کمیته مجازات را هیچ حدی محدود نمی کند. بنابراین دست به کار شدند و شروع به نگارش مقالات انتقادی کردند. آتشین ترین مقالات به قلم ملک الشعرای بهار، این ناظر تیزبین حوادث منتشر شد. در این ایام بهار دل به دریا زد و شجاعانه، مقالاتی در ارتباط با قتل های اخیر منتشر ساخت. بهار درست نقطه مقابل حسین صبا بود. در این دوره روزنامه نوبهار سخنگوی جناح میانه دمکرات ها و ستاره

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص۴۲۳.

ایران سخنگوی جناح افراطی آن بود. نیمههای اوّل ماه رمضان سال ۱۳۳۵، بار دیگر ملک الشعرای بهار انتخابات مجلس و ضرورت انجام هر چه سریع تر آن را کانون توجه خود قرار داد. در آن زمان کمیته مجازات به خیال خود عملیاتی مهم انجام داد تا اثبات کند هنوز از پای نیفتاده است. تمام این عملیات همراه با بحران های مصنوعی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برای آن صورت می گرفت تا نظم و انسجام جامعه را متلاشی سازند و زمینه های استقرار حکومتی دیکتاتوری را فراهم آورند. این نکته ای بود که یکی از عمده ترین دل مشغولی های برخی مشروطه طلبان میانه رو و اصلاح طلبان واقعی مثل همین بهار را تشکیل می داد. هدف اصلی کمیته این بود که مانع تشکیل مجلس شود؛ زیرا به طور قطع مشخص شده بود اکثریت پارلمانی در اختیار حریف خواهد بود. نیز تشکیل مجلس به مفهوم استقرار نظم و امنیت و آرامش در کشور به شمار می رفت، بحران سازان درست به همین دلیل تلاش می کردند مانع برگزاری انتخابات و تشکیل مجلس چهارم شوند؛ عملاً هم مجلس زمانی تشکیل شد که رضا خان یکه تاز عرصه میدان سیاست ایران شده بود. بهار در مقاله ای اساسی در روزنامه اش این مهم را مورد توجه قرار داد، او بحث بحران های ایجاد شده توسط کمیته مجازات را با تشکیل مجلس مرتبط دانست و نوشت:

بیش از این نمی شود در عین بی تکلیفی زندگانی کرد، زیاده از این توانایی آن نیست که در برابر هجوم یک آنارشی افکاری دست روی دست هم گذارده تماشا کرد و افزون تر از این ممکن نیست یک مملکت در زیر آوار پریشانی حواس و تشتت افکار و تحزبات خودسرانه زیست نماید. مملکت شبیه به اواخر انقلاب فرانسه شده است، دسته جات بر ضد یکدیگر برخاسته اند،(۱) هر دسته دسته دیگر را خائن می داند، فحش و تهمت مثل گلوله در ریزش، شبنامه های بهت آور مثل کبوتران نامه در پرواز، خادم و خائن مخلوط. اغراض شخصی دست اندرکار و محرک افکار عمومی، پیغامات تهدید آمیز و گرفتن پول در کار مداومت و خلاصه یک هرج و مرج عظیمی است، سوءظن و بددلی در سینه های پر انتقام انباشته، فقط چیزی که کسر داریم تهیه دسته جات مسلح و جنگ در وسط خیابان ها و کار

۱- کذا: برخاسته اند.

گذاشتن یک دستگاه گیوتین در وسط میدان توپخانه!!!... این است حال مرکز مملکت ما و این است عاقبت آن مملکتی که نه با قانون استبداد اداره می شود و نه با قانون مشروطیت و احساس این ناملایمات است که ما را به نگارش این سطور مجبور می نماید و به ما می گوید که به شما بگوییم مجلس ملّی لازم است تا هر کس خودش را بشناسد و تعویق در امر انتخابات نیست مگر یک خیانت فاحش...(۱)

به عبارت بهتر بهار بدون اینکه مستقیماً سراغ کمیته مجازات رود، نشان داد بحران سازان هدفی جز ناامن کردن کشور ندارند و نخستین هدف آنان این است که از تشکیل قوّه مقننه جلوگیری کنند، زیرا این موضوع را مغایر منویّات خود می دانند. بالاتر اینکه بهار پشت پرده های عملیات کمیته مجازات را هم نشان داد و بدون اینکه از کسی نام برد، از دست های قدرتمندی که کمیته را هدایت می کردند سخن به میان آورد.

روز هجدهم رمضان سال ۱۳۳۵، روزنامه ها خبر دادند اداره نظمیه ظرف دو روز اخیر چهار- پنج تن را دستگیر کرده است. بنا به اطلاعات داده شده، این افراد مظنون به دخالت در عملیات هایی بودند که منجر به کشته شدن عده ای شده بود که تاکنون از آنان یاد کرده ایم. دستگیرشدگان به زودی مورد استنطاق قرار گرفتند، اما بنا به همان گزارش نتیجه تحقیقات اداره نظمیه تا آن زمان روشن نبود. در همین حال مأموران نظمیه و آژان ها به طور بیست و چهار ساعته مشغول گشت زنی در خیابان های تهران شدند، اینان مسلحانه کلیه حرکات مشکوک را زیر نظر گرفتند.(۲)

از نام و نشان دستگیرشدگان کوچک ترین اطلاعی به بیرون درز نکرد. اما چند روز بعد خبری مهم و کوتاه در جراید انتشار یافت که کمتر کسی از اهمیت آن باخبر بود: «آقای مورخ الدوله منشی اوّل سفارت آلمان که به اتهام مربوط بودن با کمیته مجازات از طرف نظمیه جلب شده بودند، اخیراً نظر به رفع این سوءظن و اقدامات سفارتخانه های متحدین و سفارت اسپانی مستخلص شده و به قراری که شنیده شد از طرف سفارت اسپانی تقاضا شده است که جبران این مسئله فراهم آید.»(۳) در متن این

۱- نوبهار، سال ششم، سه شنبه ۱۳ رمضان ۱۳۳۵، ۳ ژوئیه ۱۹۱۷، «طرفدار سرعت انتخابات بوده ایم.»

۲- همان، یکشنبه ۱۸ رمضان ۱۳۳۵، ۸ ژوئیه ۱۹۱۷، «دستگیری و توقیف.»

۳- همان، یکشنبه ۲۵ رمضان ۱۳۳۵، ۱۵ ژوئیه ۱۹۱۷، «استخلاص.»

خبر چند نکته گفته و ناگفته وجود دارد: نخست اینکه در همان ساعات و شاید دقایق اوّلیه بازداشت های نخستین کمیته مجازات، معلوم شده مورخ الدوله با کمیته مجازات مرتبط بوده است، به همین دلیل او را دستگیر کردند. ثانیاً نکته مهم دیگر این خبر آن است که معلوم نشد میزان ارتباط مورخ الدوله با سران کمیته به چه اندازه بوده است؛ بالاتر اینکه اگر این موضوع اتهام بود، چرا مورخ الدوله و جراید مدافع او به نحوی این موضوع را موشکافی نکردند و دلایل عدم ارتباط او را با کمیته توضیح ندادند؟ سوم این موضوع چه ربطی به سفارتخانه های قدرت های خارجی و به قول نشریات، سفارتخانه های متحدین و سفارت اسپانیا داشت؟ چرا سفارت اسپانیا به این شکل آشکار در مسائل ایران دخالت کرد و از دولت ایران خواست مسئله دستگیری مورخ الدوله را به شکلی جبران نماید؟ رابعاً خود مورخ الدوله در خاطراتش آورده است که بعد از این ماجرا از سفارت آلمان استعفا داد، اگر اتهام یادشده دروغ بود چرا وی از منصب خود مستعفی شد؟ نکته مهم تر این است که یکی از همکاران کمیته مجازات یعنی تقی بینش بعداً با وساطت کمرهای منصب مورخ الدوله را به دست آورد، این خود نکته ای است پر اهمیت.

گفتیم یکی از دستگیرشدگان مورخ الدوله سپهر منشی سفارت آلمان بود که درست زمانی که سر کار خود می رفت، در میدان توپخانه توسط نظمیه بازداشت شد. برای آزادی او تلاش های فراوانی صورت گرفت، سفارتخانه های آلمان، اطریش و اسپانیا به دستگیری او اعتراض کردند و بالاخره با وساطت های دیگر، او را رها نمودند بدون اینکه توضیح دهند مورخ الدوله را چرا گرفتند و چرا آزادش ساختند؟ خود مورخ الدوله علت را این می داند که دولت تصوّر می کرده توطئه گران با سفارت آلمان مرتبط بوده اند به همین دلیل او را بازداشت کرده اند. روز پانزدهم رمضان سال ۱۳۳۴ زمانی که وی از میدان توپخانه به سوی سفارت آلمان می رفت، یعنی پنج روز بعد از قتل منتخب الدوله، توسط پلیس مخفی بازداشت شد و به نظمیه تحویل گردید. بلافاصله زومر(۱) کاردار سفارت آلمان همراه با وزیرمختار اطریش و کاردار سفارت عثمانی دست به کار شدند تا او را آزاد نمایند، اینان به منزل رئیس الوزرا

۱- Summer.

رفتند و از موضوع جویا شدند، اما او اظهار بی اطلاعی کرد. در این ماجرا مسیو درومرو وزیرمختار دولت اسپانیا که حافظ منافع دولت آلمان در ایران بود، نقش بسیار فعالی داشت؛ در آن زمان پرچم دولت آلمان از سر در سفارت برداشته شد و به جای آن پرچم دولت اسپانیا در اهتزاز بود، روزنامه کوکب ایران نوشت «ما با سابقه اطلاعی که به حال آقای مورخ الدوله داریم این اقدام نظمیه را بی مورد می دانیم.»(۱) روزنامه وطن هم این امر را خارج از نزاکت و شئون دیپلماتیک دانست و خبر داد که وزیرمختار اسپانیا جداً به این رفتار اعتراض کرده است. به هر حال در نتیجه هیاهویی که از سوی وزیران مختار دول بیگانه و سر و صدای مطبوعات به راه افتاد، مورخ الدوله بعد از چهار روز آزاد شد. برای اینکه دولت ایران مجبور به عذرخواهی رسمی از سفارت آلمان نشود، احمدشاه نشان درجه اوّل شیر و خورشید را با حمایل سرخ به مورخ الدوله اعطا کرد و او از هم از تعقیب قضیه و مطالبه خسارت صرفنظر نمود. همان روزی که مورخ الدوله توقیف شد، دو تن از اعضای کمیته یعنی احسان الله خان و حاجی علی اصغر تبریزی هم بازداشت شده بودند. به دلیل تهدیدات کمیته مجازات این دو هم درست همان روزی که مورخ الدوله آزاد شد، مرخص گردیدند. حاجی بابا خان اردبیلی مستقیماً با عبدالله خان بهرامی گفتگو کرد و مأموریت خود را به صریح ترین وجهی از سوی کمیته به او ابلاغ نمود و تقاضای استخلاص دستگیرشدگان را نمود؛ روز بیست وهفتم رمضان سال ۱۳۳۵ این دو تن آزاد شدند. اما بعد از این ماجرا در بیست و سوّم شوال ۱۳۳۵ در اثر اعترافات بهادرالسلطنه کلیه اعضای کمیته مجازات مجدداً دستگیر گردیدند.(۲)

درست مصادف با دستگیری اعضای کمیته، هواداران اینان می گفتند برای اینکه به فضای موجود خاتمه داده شود باید عده ای از کارمندان دوایر اداری را که از نظر کمیته متهم به خیانت هستند، اخراج کرد. روزنامه بامداد روشن، در برابر تروریستها سر تسلیم فرود آورد. این روزنامه با پیشنهاد مزبور موافقت نمود و نوشت سران کمیته مجازات اسامی اشخاص مظنون و بدسابقه را به هیأت دولت

۱- کوکب ایران، ۲۴ سرطان ۱۲۹۶، به نقل از ایران در جنگ بزرگ، صص ۴۲۰-۴۱۹.

۲- ایران در جنگ بزرگ، ص ۴۲۰، مورخ الدوله به غلط تاریخ دستگیری ها را سوّم شوال آن سال نوشته است.

تقـدیم کنـد و انفصال آنان را مطالبه نمایـد. به دیـد این روزنامه به طور قطع دولت با این امر همدلی نشان خواهد داد.[(۱)] این مقاله یک روز بعد از دسـتگیری اعضای کمیته منتشـر شد. حال سئوال این است اگر اعضای کمیته همگی دستگیر شده بودند، اولاً ـ چه کسـی و یـا کسـانی خطـاب به بهـار و سـایر کسـانی که بـا عملیات تروریستی مخالف بودنـد نامه مینوشـتند؟ ثانیاً چرا مطبوعات آن روز و همین بامداد روشن از اعضای کمیته احساس ترس می کردند؟ آیا مسئله غیر از این بود که همه میدانستند گرداننـدگان اصـلی کمیته مجـازات کسـانی هسـتند که از هرگونه تعقیب و امکـان دسـتگیری مصون هسـتند و امکان تجـدید فعالیت آنان به گونهای دیگر وجود دارد؟

نخستین باری که روزنامه نوبهار به شـکلی واضـح و آشـکار به تحلیل کمیته مجازات پرداخت، اواخر ماه رمضان و البته بعد از قتـل منتخب الـدوله بود. بهـار در آن تاریـخ شایـد تصوّر می کرد دولت عزم جزم کرده تـا بـا کمیته برخورد کنـد؛ پس تحلیل مسـتدل خود را ارائه نمود. اما جالب اینکه درست همان روزی که این تحلیل منتشـر شد، نخستین دسـتگیر شدگان مثل احسان الله خان مجدداً آزاد گردیدند. در این مقاله کمیته دارای «افکار متشـتته» دانسته شد، گروهی که «برخی آن را به بعضی از فرق سیاسـی منتسب می دانند و گروهی برعکس آن را نتیجه فکر یکی دو نفر از متنفذین متمول و یک یا چند نفر از آزادی طلبان بدون بسـتگی به حزب و جمعیتی تصوّر می نمایند.»[(۲)] تا همین جای بحث بهار بـدون اشاره صـریح دو نکته را روشن ساخته است: کمیته مجازات با برخی احزاب و فرق سیاسـی مرتبط است، بدون تردید این گروه نه گروه دمکرات های تشکیلی بودند و نه اعتـدالی ها و نه گروه اتفاق و ترقی. این سه مطرح ترین احزاب سیاسـی آن زمان بودنـد، غیر از اینان تنها گروه مهمی که وجود داشت، گروه دمکرات هـای ضدتشـکیلی بود، به طور قطع منظور بهـار از انتسـاب کمیته مجازات به گروهی خاص، می توانـد این گروه باشـد. دوّمین نکته این است که بهـار اشـاره کرده یـک یـا چنـد تن از متمولین پشت عملیـات کمیته مجـازات هستند، این متمولین بهواقع تشکیلات یاد شده را آلت فعل خود برای رسیدن به

۱- بامداد روشن، ش۱۲، ۲۴ رمضان ۱۳۳۵، ص۱.

۲- نوبهار، سال ششم، سه شنبه ۲۷ رمضان ۱۳۳۵، ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۷، «راجع به کمیته مجازات.»

اهـدافی مشـخص کرده بودنـد. این متمولین چه کسانی بودنـد؟ بهار به این موضوع اشاره ای نکرده است، اما مسئله از این هم مهم تر است، ظـاهر قضـیه همـان بود که بهـار مورد اشـاره قرار داد؛ امـا واقعیتی دیگر در پشت تکاپوهـای کمیته مجازات قرار داشت که به آن در آینده اشاره خواهیم کرد.

بهار در ادامه مقاله خود نوشت، فکر مجازات خائنین از ابتدای مشروطه وجود داشت؛ اما «چون افکار عمومی در زیر تهدیدات شدید اجانب تروریزه شده بود»، دولت نمی توانست و ملّت هم قادر نبود با ترور، مجازات را عملی سازد. انقلاب روسیه باعث شد فشار امپراتوری تزاری از دوش ملّت ایران برداشـته شود، اهمیت قضیه در این بود که روسیه همیشه در ایران عده ای را زیر چتر حمـایتی خود قرار داده و آنهـا را به هر شـکل ممکن زیر نفوذ خود می گرفت. وقتی این وضع حـادث شـد دو راه حل در برابر ایرانیـان قرار داشت، یکی از این راه حـل هـا بر اسـاس «نـاموس تکامـل» بود و دیگری بر اساس «ناموس انقلاب.» حرکت پلکانی و گام به گام اصـلاحات امری بود که امثال بهار آن را ناموس تکامل می نامیدنـد و حمایت از تحول انقلابی بدون در نظر داشـتن زمینه هـا و بسترهـای عینی و ذهنی مقوله ای بود که از آن به انقلاب تعبیر می کردنـد. به عبارت بهتر، در آن زمان هنوز از واژه انقلاـب، هرج و مرج و تنـدروی و بی نظمی به ذهن متبادر می شـد، به همین علت عـده ای با این مفهوم مخالفت می کردند.

بهـار از چیزی حمـایت می کرد که خود آن را نـاموس تکامـل نـام نهاد، منظور از ناموس تکامل؛ اجرای مواردی مثل تأسـیس مجلس، دوایر اداری منظـم، تأسـیس محکمـه صـلاحیت دار و امثـال آن بـود تـا بـه صـورت قـانونی و بـدون دست یازیـدن به خشونت، ریشه خیانت که اجانب بودنـد، از بن کنـده شود و از سویی خائنین هم مجازات شوند. اما ناموس انقلاب «عجول تر» است. بهواقع بهـار هم مثل عـده ای دیگر انقلاب را مترادف با ترور و آدمکشـی تلقی کرد، او نوشت «ترور در سـیاست داخلی همان قدر که مؤثر و سـریع النتیجه است، به همان درجه در تعیین مشـی سـیاست خارجی و جبران خطاهای سیاسـی گذشتگان ممکن است بی نتیجه و بلکه مضر واقع شود.»(۱) بهار تحت تأثیر شرایط کشور و زیر فشار تبلیغاتی و سیاسی ناشی از عملیات

۱- همان.

کمیته مجازات نوشت با مجازات فوری خائنین موافق است، اما به بیانیه دولت و اطلاعاتی که از «زمامـداران جمهور» در اختیار مردم قرار دارد، اشـاره کرد: این اطلاعات و اخبار «به ما می گویـد که برای جلب نفع بزرگ می توان موقتاً از منافع درجه دوّم صرف نظر نمود.»(۱) امـا او نگفت این منـافع بزرگ چیست و منـافع درجه دوّم کـدام است؟ بهـار به صـراحت عملیات کمیته مجـازات را محکوم نکرد، زیرا رعب و هراس بر همه از جمله او سایه افکنـده بود. به عبارتی، تعابیر بهار در مورد کمیته بسـیار ملا‌یـم بود، اگر کسـی مواضع او را نمی دانست این گونه به نظرش می رسـید که شایـد وی بـا این گونه عملیـات موافق است؛ حال آنکه با منطق و تفکر سیاسی بهار هرگونه آدمکشی با هر نامی محکوم بود.

وقتی اعضـای کمیته مجازات دسـتگیر شدنـد، هیـچ روزنامهای از ترس بـدان نپرداخت. تنها موردی که به عملیات کمیته اشاره شـد، مربـوط به مقـاله ای از ملک الشـعرای بهـار بـود که فقـدان امنیت و وجود کمیته مجـازات را عامـل تشدیدکننـده بحران اجتمـاعی ایران دانست. با اینکه در آن زمان اعضای کمیته بازداشت بودنـد، نامهای شدیـداللحن خطاب به مـدیر نوبهار نوشـته شد که اولاً امضای کمیته مجازات داشت و ثانیاً درست چهار روز قبل از آزادی آنان به دست کمیسر تأمینات، نوشته شده بود. اصـل نـامه در پاسخ به بیانیه هیأت دولت نوشـته شـده بود که اعضای کمیته را از عملیات وحشت و ترور برحـذر می داشت و توصـیه می کرد دست از این اعمال بردارند تا دولت بتواند اصـلاحاتی را که مورد نظر است در پیش گیرد.(۲) کمیته مجازات ضمن پاسـخی مفصـل و مطوّل که نثر آن برخلاـف بیـانیه هـای سابق آن پخته تر بود و معلوم بود به دست فردی باسواد نوشـته شـده است، نوشت اگر روزی خود دولت خـائنین را مجـازات کنـد، همـان دقیقه که خائنی به دار مجازات آویخته شود، همان دقیقه خود را منحـل خواهـد سـاخت و آن روز، روز سـعادت ملّت ایران و بزرگترین قـدمی خواهـد بود که کابینه حاضـر برای افتخارات خود تدارک دیده است.(۳) بخشی از متن نامه آنان به روایت شیخ مردوخ کردستانی به این شرح بود:

ص:۳۳۹

۱- همان.

۲- متن بیانیه در: ایران در جنگ بزرگ، ص۴۲۷.

۳- متن بیانیه در همان، صص۴۲۹-۴۲۷.

... در پایان مقاله با یک نظر تحقیر و یک لهجه تند، مدیر نوبهار را به واسطه مندرجات مغرضانه او سرزنش کرده، میگوییم: همان مقصود و منظور خصوصی که شما را وادار به این اعتراضات کرده است، دیگر نمیگذارد با چشم حقیقت حقایق اشیاء را ادراک نمایید. کمیته مجازات با آن نیت پاک و محبت مخصوص که نسبت به تمام هموطنان خود دارد، عجالتاً همین ملامت و توبیخ را در حق یک نفر هموطنی که تازه زبان حقیقت گویی را بسته و متأسفانه جامه دیگری به تن کرده است، کافی دانسته، امیدوار است بعد از این، حقایق احوال را بهتر از این استنباط نماید.(۱)

از آن سوی، بامداد روشن به فیروزمیرزا نصرت الدوله حمله برد و او را متهم به خیانت نمود. از فیروز با عناوینی مثل «لیدر خائنین» نام برده شد. اما فیروز که نشان داد مرعوب جو ساخته شده توسط کمیته و ارگان های مطبوعاتی آن نشده است، پاسخ داد اگر در کشور مرکزی وجود داشت که به اتهامات رسیدگی می نمود و از اتهام زنندگان مؤاخذهای می کرد، او خوشوقت می شد صدق و کذب این ادعاها را معلوم سازد.(۲)

از همه بالاتر دولت در همان ابتدای امر به خوبی دانسته بود چه روزنامه ها، احزاب، شخصیت ها و احیاناً سفارتخانه هایی در دسیسه های کمیته مجازات دخالت داشته اند، اما از کنار همه چیز به سادگی گذشت، دلیل امر واضح بود: یا برخی اعضای کابینه با دسیسه گران مرتبط بودند و یا اینکه مرعوب وضعیت و شرایط شدند. به طور مثال روزنامه صدای ایران که همسو با ستاره ایران، با افراطی ترین جناح های درگیر تحولات این زمان ارتباط داشت، بلافاصله بعد از دستگیری سران کمیته مجازات توقیف شد. اما همین روزنامه بدون اینکه دلیل توقیفش را صریحاً گفته باشند، روز سی ام رمضان همان سال باز هم بدون توضیحی دوباره منتشر گردید و به عبارتی از آن رفع توقیف به عمل آمد.

حدود چهل وپنج روز بعد از ترور منتخب الدوله، این بار نظمیه دست به کار شد. کلیه متهمین در یک روز مشخص دستگیر شدند. می گفتند اینان را بهادرالسلطنه لو داده

۱- تاریخ کرد و کردستان، ص۳۴۴، نیز ایران در جنگ بزرگ، ص۴۲۹.

۲- نوبهار، ش۱۴، سه شنبه ۲۷ رمضان ۱۳۳۵، ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۷، «اعلان و تکذیب.»

و نظمیه موفق به کشف شبکه آنها شده است. اما این ظاهر ماجرا بود. نظمیه از قبل می دانست عوامل قتل چه کسانی اند و با کدامین محافل مرتبطند. به نظر می رسد چون همه اینک از ماهیت موضوع مطلع شده بودند، مستشارالدوله از وستداهل رئیس نظمیه خواست آنان را بازداشت کند تا اولاً از تنش در جامعه کاسته شود، ثانیاً اقتدار دولت علاء السلطنه زیر سئوال نرود و ثالثاً اعضای کمیته مجازات با آسودگی در جایی به طور موقت اسکان یابند که هیچ جایی بهتر از زندان برای این منظور وجود نداشت.

به دلیل نقش بهادرالسلطنه در لو رفتن تشکیلات کمیته مجازات، او مورد پیگرد واقع نشد، وی آزادانه به کردستان رفت اما در آنجا به دلیلی که بر ما شناخته نیست بازداشت و در سال ۱۲۹۹ شمسی خانواده اش از دولت مشیرالدوله که به جای وثوق آمده بود، تقاضای مخارج کردند. بالاخره وی در جنگ با اسماعیل آقا سیمیتقو به سال ۱۳۰۰ یا ۱۳۰۱ در آذربایجان کشته شد و ظاهراً تا مدت ها کسی از این واقعه خبر نداشت.

در ارتباط با قتل منتخب الدوله، در شماره اول نشریه تاریخ معاصر ایران(۱) نقل قولی از محمدرضا آشتیانی زاده آمده است که صحیح نیست. در این گفتگو آمده است ابوالفتح زاده به کریم دواتگر گفت کمیته حکم قتل منتخب الدوله را داده است و او باید او را به قتل رساند. کریم هم فریب خورد و در مصاحبت ابوالفتح زاده؛ منتخب الدوله را بدون اینکه کمیته در مورد او رأیی صادر کرده باشد، به قتل رسانید و کمیته هم به دلیل سرپیچی از فرمان، کریم را به مرگ محکوم کرد. عامل قتل منتخب الدوله هم حسین خان لله که روایت از قول او نقل شده، احسان الله خان و رشیدالسلطان دانسته شده است. این روایت صحیح نیست. در آن زمان کریم دواتگر کشته شده و احسان الله خان متواری بود. دیگر اینکه آشتیانی زاده؛ متین السلطنه را نخستین قربانی کمیته دانسته است که چنین نیست، نخستین قربانی اسماعیل خان، رئیس انبار غله و دومین آنها کریم دواتگر بود و متین السلطنه سومین قربانی به شمار می آید.

۱۱. رشوه ستانی کمیته مجازات

کمیته ای که ظاهراً برای مبارزه با غارتگران و خائنین تشکیل شده بود، به سرعت

۱- تاریخ معاصر ایران، کتاب اول (تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۲)، ص۱۴۳ به بعد.

بستری مناسب برای رشوه خواری یافت. اینان با تهدید، از ثروتمندان و بزرگان قوم پول دریافت می کردند. ظاهراً همین موضوع علت اصلی دستگیری آنان بود. در صفر سال ۱۳۳۶ خلاصه استنطاق های اعضای کمیته مجازات در ششصد صفحه به هیأت دولت تقدیم شد. ملک الشعرای بهار تقاضا داشت این استنطاق ها علنی شود. در روزنامه نوبهار نوشته شد این امر برای پی بردن به ماهیت و مقاصد کمیته ضرورت دارد. نوشته شد باید معلوم شود وجوه لازم برای عملیات کمیته مجازات از کجا میآمده است، توضیح داده شد فقط چند مورد از این موارد روشن شده است که به این شرح است: از سپهسالار اعظم توسط سالار منصور دویست تومان گرفته اند، مرآت الممالک چهل تومان داده است، میرزاعلی تاجر شالفروش یکصد تومان به کمیته مجازات پول پرداخت کرده است، سردار معظم خراسانی اوّل سیصد تومان و بعد در مرتبه دوّم دویست تومان داده است. عمادالکتاب در دستنوشته های خود آورده که وقتی کمیته شروع به عملیات کرد، سردار معظم خراسانی مشهور به تیمورتاش به خانه همه کسانی که میشناخت رفت تا جان خود را نجات بخشد. مهمترین ملاقات او با مشاورالممالک انصاری بود که حاضر شد پنج هزار تومان برای نجات جانش بدهد. اینکه چرا تیمورتاش به خانه مشاورالممالک رفت و این پیشنهاد را به او نمود، خود به خود واجد اهمیت است. این موضوع نشان میداد مشاورالممالک نمیتواند با گروه توطئه گر بی ارتباط باشد، اگر غیر از این بود چرا تیمورتاش در خانه او را کوبید؟ عمادالکتاب خود میگوید در آن زمان علیقلی خان مشاورالممالک انصاری مصدر کاری نبود، پس چرا تیمورتاش به نزد او رفت؟ عماد نقل میکند تیمورتاش تصور میکرد انصاری در این تشکیلات دخالتی دارد، به همین دلیل به وی نزدیک شده بود. دیگر اینکه برخی متصدیان اجرایی کشور از بیم جان خود دست نیاز به سوی نصیرالسلطنه دراز کردند. به دستور او تیمورتاش عریضه مفصلی از خدمات خود خطاب به کمیته مجازات نوشت و مبلغی هم جوف پاکت گذاشت و به نصیرالسلطنه تسلیم نمود «و در موقع تسلیم چند قطره اشک هم از دیدگان محزون خود جاری نموده بودند.»(۱)

از وثوق الدوله هم ابتدا سیصد تومان و بعد در مرحله دوّم هشتصد تومان پول

ص:۳۴۲

۱- دست نوشته های عمادالکتاب در: بررسی های تاریخی، سال یکم، ش۲، مهر ۱۳۷۳، ص۶۹.

گرفتند، کمال الوزاره یکصد و سی و پنج تومان داده و وثوق السلطنه هم مقداری پول داده، بعلاوه روغن و سایر مایحتاج آنان را فراهم کرده بود. نوبهار فاش ساخت واسطه دریافت پول، بهادرالسلطنه بوده و دیگری هم واسطه بوده که «مقام رسمیت ایشان فعلاً مانع از افشای نام ایشان است!» در ادامه نوشته شد:

ملت باید این استنطاقات را از دولت مطالبه نماید و بر بسی حقایق واقف شود و خیلی از اشخاص را بشناسد!... اینها بوده اند کسانی که از آزادی طلبان اظهار نفرت مینمودند و خود را چکیده احساسات و اخلاق دانسته و میگفتند که ما برای اصلاح میان بستهایم و میخواهیم خائنین و رشوه خواران را مجازات دهیم! اینها بوده اند که به نام ترسانیدن دولت و گرفتن ریاست بریگاد مرکزی(۱) برای یک نفر از اعضای خودشان مبادرت به قتل بدبخت منتخب الدوله نموده و جان چنان جوان بی گناهی را دستاویز ترسانیدن دولت و گرفتن مقام نموده اند!(۲)

بعد از چاپ این خبر مرآت الممالک که نامش در لیست رشوه دهندگان بود، پرداخت وجه به کمیته را تکذیب کرد. او نوشت نه از مؤسسین کمیته بوده و نه از تهدیدشدگان؛ بلکه عمادالکتاب به فرزندان او درس خطاطی میداده و در ازای این کار هم حقوق دریافت میکرده است، گاهی هم به رسم قرض مبلغی از او دریافت مینموده که بازپس داده است؛ حال اگر عمادالکتاب این پولها را به کمیته مجازات میداده او خبر نداشته و البته در این زمینه مسئولیتی ندارد.(۳) لازم به یادآوری است که منتخب الدوله جانشین مرنارد بلژیکی به عنوان رئیس خزانه داری ایران شده بود، مرنارد هم به نوبه خود پیش تر جانشین مورگان شوستر گردیده بود. منتخب الدوله از محشورین وثوق و در عین حال برادر داماد او بود.

معلوم شد سردارمعظم خراسانی مشهور به تیمورتاش که بر جان خود از ناحیه کمیته مجازات بیمناک بود، نصیرالسلطنه را واسطه کرد تا از آنان بخواهد کاری به او نداشته باشند. به قول منشی زاده کمیته مجازات تشکیلاتی سرّی بود با اهداف نظامی. به همین

۱- به یاد آوریم برادر منتخب الدوله یعنی دکتر امیر اعلم سردار انتصار ریاست بریگاد مرکزی را داشت که درست بعد از قتل منتخب الدوله استعفا داد.

۲- نوبهار، سال ششم، ش۶۳، سه شنبه ۴ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۷، «کمیته مجازات.»

۳- همان، ش۶۵، یکشنبه ۹ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۵ نوامبر ۱۹۱۷، «تکذیب.»

دلیـل بایـد برای تـأمین مخـارج عملیـات خود پول دریـافت میکرد. این پول نه از طرق متعارف و معمول، بلکه از راه رعبی که آنـان در دل هـا افکنـده بودنـد به دست میآمـد. این نکتهـای است که مورد تأکیـد خود منشـی زاده هم واقع شـده است. او در بازجوییهـای خود نقـل میکنـد «هزینه هـای لازم از ترور و دهشتی که بر اثر عملیات تروریستی در اذهان پراکنـده شـده بود» به دست میآمد. آنان از طریق ایجاد رعب و وحشت پول هایی از اشـخاص مختلف دریافت میکردند، به طور مثال از طریق قاضـی ارداقی دویست تومان از سالار منصور گرفتنـد. در ازای دریافت این وجه به او قبضـی هم نشان دادنـد و بعد از رؤیت او آن را آتش زدند. سیصد تومان به واسطه بهادرالسلطنه از سردار معظم خراسانی گرفتند، مبلغ یکصد تومان از میرزاعلی تاجر دریافت کردند که واسطه امر هم مشکوه الممالک بود. آنان حتی توانستند به واسطه بهادرالسلطنه از شخص وثوق مبلغ چهارصد تومان دریافت دارند. در برابر این وجه یک قبض ساختگی با مُهر و امضای جعلی تهیه و توسط بهادرالسلطنه به وثوق داده شد.(۱)

سردار معظم همراه بـا سیـدمحمد تـدین و حاجی آقا شـیرازی سه تن از کسانی بودنـد که مورد حمایت وثوق بوده و بعـدها از قرارداد ۱۹۱۹ حمایت مینمودند.(۲) حاجی آقا شـیرازی به سال ۱۳۰۸ شمسـی در دوره سـلطنت رضاشاه در روستایش به طور مشـکوکی کشـته شـد، سـردار معظم وزیر مقتدر دربار رضاشاه هم بعدها قربانی دسـیسه ای شد که همین بحران سازان برایش فراهم آوردند؛ خلاصه اینکه این باند تا تکوین حکومت پهلوی همچنان فعال بود. سردار معظم در هشت صفحه به طور مفصل شرح زنـدگی خود را نوشـته و همراه آن سـیصد تومان وجه نقـد به دست نصیرالسـلطنه داد تا از کمیته برای او تأمین بگیرد. به روایت عمادالکتاب که انـدکی با روایت کمرهای تفاوت دارد؛ سـردار معظم مبلغ سـیصد تومان به انضـمام یک پاکت لاک و مُهر شده به واسـطه بهادرالسـلطنه برای سـران کمیته ارسال نمود تا از مرگ رهایی یابد. در این نامه او شرح خدمات خود را به ایران توضیح داد. او خواسته بود نشان دهد برای اعتلای ایران تلاش کرده و از نام بیگانه و عمال اجانب هم نفرت

۱- ترقی، ش۱۱۵۸، فروردین ماه ۱۳۴۴، ص۱۱، به نقل از بازجوئی های منشی زاده.

۲- حیات یحیی، ج۴، ص۱۹۴.

دارد. در جریـان تحقیقـات معلوم شـد بهـادر السـلطنه این نـامه را از نصیرالسـلطنه دریـافت داشـته است. به روایت عمادالکتاب «قسـمت آخر نامه حاکی بود که کمیته این پول ناچیز را قبول کند و اگر زندگی سـردار معظم را تضـمین کرد و اجازه داد که بـدون قید و شـرط تهران را ترک گوید، مبلغ بیشتری در اختیار کمیته قرار خواهد داد.»(۱) این بود روش به شدت ضداخلاقی کمیته برای جمع آوری پول.

دیگر این که مشکوه الممالـک مـدعی است بهادرالسـلطنه «خـائن بی شـرف که غیر از دروغ گـویی و اخـذ پـول و خیـانت به اشـخاص هیچ چیزی در او نیست با اسدالله خان دوستی و آشـنایی داشـته، او را آلت کمیته سازی قرار داده و خود مشغول پول گرفتن شده به وثوق الدوله رئیس الوزرا هم خیانت کرده و سـبب قتل منتخب الدوله هم او شده بود و به تقلب خود را دوست وثوق الدوله قرار داده بود.»(۲) مسـئله پول گرفتن از این و آن برای پیشبرد اهـداف سیاسـی و نظامی امری بود که مورد تأکید خود منشـی زاده هم واقع شد. به قول او تشـکیلاتی مثل کمیته مجازات با وظایف سرّی و عملیات خطرناک، البته به منبع مالی نیـاز داشت، امـا کمیته از روش های معمول و متعارف برای جلب کمک به اهـداف خود بهره نبرد؛ این تشـکیلات برای تأمین هزینه هـای خـود از ترور و دهشـتی که در اثر عملیـات خـود بین مردم پراکنـده بود، اسـتفاده نمود. اینـان پول هـایی را از افراد مختلف و متشـخص دریافت داشـتند و صرف اهداف نظامی خود نمودند. به واقع علت اصلی دستگیری اعضای کمیته مجازات این مسئله بود.

۱۲. پیگرد اعضای کمیته مجازات

در شوال سـال ۱۳۳۵، برای دومین بـار احسـان الله خان دوسـتدار، مورد تعقیب قرار گرفت. او همراه با حاجی علی اصـغر ابتـدا شرحی از آوارگی خود در جبهه نوشتند و اینکه در آن ایام متحمل صدمات و لطمات شدیدی شده اند. اینان مدعی شدند که یـک ماه و نیم تا دو ماه قبل وارد تهران شـده انـد، شـنیدهاند کمیته ای با نام مجازات تشـکیل شـده، اما اظهار کردنـد «ما هنوز نمیدانیم این کمیته چیست و اشخاص آن

۱- ترقی، ش۱۱۶۴، اردیبهشت ۱۳۴۴، ص۳۸، به نقل از بازجوئیهای عمادالکتاب.

۲- کمره ای، ج۲، ص۱۰۳۴.

مرکب از چه قبیل مردم است و همچنین بر ما ثابت نشده که عملیات و اقدامات این کمیته برای مملکت نافع است یا نه؟» احسان الله خان و دوست هم مسلکش مدعی شدند تاکنون وارد عملیات تروریستی نشده اند و گفتند «با وصف این احوال نمیدانیم به چه مناسبت و از روی چه دلیل ما بدبخت ها گوساله بسته ملانصرالدین شده و اداره محترم نظمیه هر وقت که اتفاقی واقع میشود فوراً ما بیچاره ها را تعقیب میکند؟!» آنان نوشتند بهترین دلیل بر تبرئه آنان این است که یک ماه و نیم تا دو ماه بیشتر نیست وارد تهران شده اند و مدعی شدند «در صورتی که قبل از ورود ما چند اقداماتی که نمیدانیم از کیست و برای چه مقصودی است از طرف یک جمعیت مجهولی صورت گرفته است.»

آنان توضیح دادند که گویا کمیته مجازات هشت ماه قبل تأسیس شده و «صرف نظر از اینکه مسلک و عقیده ما به کلی مخالف اصول ترور است از کجا یک چنین جمعیتی که نمیدانیم برای چه مقصودی تشکیل شده است، [باید] به ما مراجعه نمایند.» اینان مدعی شدند با کمیته مربوط نیستند و از نظر اعتقادی هم «مخالف این عملیات هستیم.» احسان الله خان و حاجی علی اصغر از نظمیه خواستند بی دلیل مزاحم آنان نشود، در خاتمه نوشتند پیش تر هم آنان را به دلایل مشابه دستگیر کرده و پانزده روز زندانی نموده اند.(۱) حتی اگر این سخن که احسان الله خان و دوستش دو ماه قبل وارد تهران شده اند صحت داشته باشد، دلیلی بر عدم دخالت احسان الله در قتل های کمیته مجازات نیست. به یاد آوریم نخستین قتل در ماه رجب اتفاق افتاد که قتل اسماعیل خان بود، با محاسبه خود احسان الله خان، آن زمان او در تهران حضور داشته است. قتل های دیگر هم بعد از آن تاریخ روی داده است، پس احسان الله خان می توانست با آنها مرتبط باشد که مشخصاً در مورد قتل میرزامحسن، او مسئولیت آشکاری داشت.

گردانندگان کمیته مجازات به طور همزمان قبل از ظهر روز ۲۳ شوال ۱۳۳۵ مطابق با ۲۱ مرداد ۱۲۹۶ دستگیر شدند. ابوالفتح زاده و مشکوه الممالک در منزل ابوالفتح زاده واقع در دربند شمیران بازداشت شدند. علی اکبر ارداقی و عمادالکتاب هم در اداره مالیه محل کار خود دستگیر گردیدند. حسین خان لله و احسان الله خان گریختند، اما بالاخره

۱- زبان آزاد، ش۲، سه شنبه ۱۸ شوال ۱۳۳۵، ۱۷ اوت ۱۹۱۷، «مکتوب شهری.»

حسین خان را در رشت دستگیر کردند و به تهران اعزام نمودند.(۱) بهار نوشت باید دولت علت دستگیری این دسته افراد را مشخص نماید و به مردم اطلاع دهد. در این زمان کمال الوزاره رئیس مالیات های مستقیم تهران هم بازداشت شد. مأمورین تأمینات به اداره مالیات های مستقیم رفتند و کمال الوزاره را در اداره اش بازداشت کردند. نوشته های او هم توقیف شد. بعد از دستگیری متهمین، مأمورین به منازل آنان رفتند و برخی اسناد و نوشته ها را کشف کردند.(۲) عین السلطنه به نقل از افخم الدوله برادرش، اعضای دستگیر شده کمیته مجازات را به این شرح نام می برد: کمال الوزاره، میرزاعبدالله خان بهاءالسلطنه کردستانی،(۳) اسدالله خان ابوالفتح زاده، برادرش حاجی خان ماژر که ریاست ایلات قزوین را داشت و گویا از این شهر فراری شده بود، منشی زاده، عمادالکتاب، ملک زاده فرزند ملک المتکلمین و چند تن دیگر که اسامی شان ذکر نشده بود: «از همه غریب تر کمال الوزاره است که خود او را هم جزو مقتولین اسامی داده بودند. یک مرتبه استعفا داد و قبول نشد. پس می خواستند به اصطلاح «ایز» گم کنند. البته آن ترور[یست] و آدمکش ها به واسطه کشف کمیته و دستگیری قائدین و رؤسا فراری شده اند و اینها را هم پس از استنطاق یا «تو به تو» می کنند یا بالاخره مرخص. این حاجی خان ماژر و برادرش اسدالله خان از اوّل جزو ترور[یست]ها و اشرار مشروطه بودند. هیچ وقت دیده نشد که این دو نفر راه سلامت پیمایند.»(۴) مهم ترین دستگیرشده ها طبق فهرست عین السلطنه، دکتر ملک زاده است، او فرزند نصرالله ملک المتکلمین و نویسنده مشهور کتاب تاریخ مشروطیت ایران است که بعدها به سناتوری هم دست یافت.

به دنبال دستگیری اعضای کمیته مجازات، بین اعضای نظمیه در مورد نحوه برخورد با آنان اختلاف نظر بروز کرد. روز بیست و پنجم شوال کمیسری های تأمینات از شغل خود استعفا کردند، رؤسای شعبات هم از استنطاق محبوسین خودداری نمودند.(۵) مسئله دیگر این بود که برخی اعضای کمیته مجازات برای ایجاد رعب و

۱- ایران، سال دوم، ش۱۷۴، ۳ جمادی الاوّل ۱۳۳۶، ص۱.

۲- زبان آزاد، ش۵، دوشنبه ۲۵ شوال ۱۳۳۵، ۱۴ اوت ۱۹۱۷، «به مناسبت دستگیری ها» و «دستگیری و توقیف.»

۳- نام اصلی او زمان خان بهادرالسلطنه کردستانی است.

۴- عین السلطنه، ج۶، ص۴۸۷۵.

۵- زبان آزاد، ش۶، پنج شنبه ۲۷ شوال ۱۳۳۵، ۱۶ اوت ۱۹۱۷، «استعفا.»

وحشت و ممانعت بازجویان از انجام وظیفه خود، در محیط زنـدان هم دست به ترور زدنـد. روز سه شـنبه بیست و پنجم شوال، درست همان روزی که اعضای تأمینات از ترس از شـغل خود کناره گیری کردند، یک سـرباز نگهبان در حیاط وزارت جنگ کشـته شد. در آنجا غیر از چهار تن از محبوسـین کمیته مجازات کسی نبود، مقتول قبل از فوت خود گفته بود ضارب او فردی است به نام مرتضـی که یکی از زندانیان است؛ بلافاصله این مرتضی توقیف شد و در همان وزارت جنگ محاکمه گردید،(۱) اما هیچکس از محتوای پرونده مطلع نشد، با این ماجرا فضای رعب به اوج خود رسید.

روز آخر شوال آن سال، وستداهل رئیس نظمیه، یک مصاحبه مطبوعاتی برگزار کرد. او در این مصاحبه به ارباب جراید گفت کسانی که از شغل خود استعفا کردهاند در استعفانامه خویش نوشته اند: «چون نسبت ارتباط با کمیته مجازات به اینجانب داده شده فلهذا از شغل خود استعفا مینمایم.»(۲) وسـتداهل بار دیگر ملاقاتی با مدیران زبان آزاد، ایران و وطن ترتیب داد. او گفت یکی از مطبوعات نوشـته است او اعضای کمیته مجازات را میشـناخته و از عملیات آنان آگاه بوده است، اما چون متهمین اخیراً بـا تهدیـد از عـدهای پـول میگرفته انـد، آنـان را دسـتگیر کرده است. رئیس نظمیه این مطلب را تکـذیب کرد و گفت یکی از محبوسـین سـابق که قاتـل بوده و رشـید السـلطان نام دارد، چنـدی قبل به او اطلاع داده است که اعضای کمیته مجازات «مورخ الدوله و سایرین» هسـتند، اما رئیس نظمیه نگفت این «سایرین» چه کسانی اند؟ او توضـیح داد مطابق با اعترافات رشید السلطان بود که مورخ الـدوله را دسـتگیر کرده است، امـا پس از ثبوت بی گناهی، او را رها نموده و حتی از وی عـذرخواهی هم کرده اسـت. وی سـپس ادامه داد اینـک «کشـفیات جدیـدتری» هم کرده که آن را به هیأت دولت هم گزارش نمـوده و به زودی به مطبوعات هم خبر خواهد داد.(۳) مورخ الدوله که در زمره نخستین دسـتگیرشدگان بود رها گردید، اما رشید السلطان به دلیل قتل و احتمالاً به دلیل این افشاگری های خود به سـر دار رفت و کشـته شـد. رئیس نظمیه هرگز از کشـفیات جدیـد خود هم با مطبوعات سخن به میان نیاورد،

ص:۳۴۸

۱- همان، «قتل سرباز گارد.»

۲- همان، ش۷، یکشنبه سلخ شوال ۱۳۳۵، ۱۹ اوت ۱۹۱۷، «در دایره تشکیلات نظمیه.»

۳- همان، ش۹، پنج شنبه ۴ ذی قعده ۱۳۳۵، ۲۳ اوت ۱۹۱۷، «ملاقات با کلنل وستداهل.»

ماهیت این دسته و دست های پشت پرده آن، برای همیشه مکتوم ماند.

رونـد دسـتگیری ها روزهای بعد هم ادامه یافت. روز چهارم ذی قعده روزنامه زبان آزاد نوشت در این دو روزه از طرف اداره نظمیه مردی به نام میرزاعبدالحسـین ساعت ساز، دسـتگیر شده است، اتهام او همکاری با کمیته مجازات بود. ساعت ساز سابقاً در عدلیه کار میکرد، همزمان با دسـتگیری او مردی دیگر به نام حاجی بابا مجاهد هم بازداشت شد،(۱) فرد سومی هم دستگیر شده بود که نام او در روزنامه نیامد، اما از حوادث بعدی معلوم شد این فرد علی اصـغر نام دارد؛ همان که با احسان الله خان به نظمیه نامه نوشته و تظلم کرده بود. احسان الله خان هم به جنگل گریخت تا این بار در صفوف آن جنبش رخنه ایجاد کند، وی در این کار خود هم موفق بود. ذکر یکی از این موارد شایـد تا حـدی به اهمیت موضوع کمک کنـد: در جریان جنبش جنگل غلامحسـین ابتهـاج به اتهـام جاسوسـی برای انگلیسـی هـا محـاکمه و محکوم شـد. احسـان الله خـان با اجرای حکم در مورد او مخالفت کرد. در این زمان رضا افشار رئیس مالیه گیلان و یکی از اعضای مؤثر کمیته برلین، با احسان الله خان هم آواز شـد و در نتیجه محاکمه سر نگرفت. رضا افشار همکار تقی زاده در کمیته برلن بود. افشار که بعدها در دوره رضاشاه مناصب مهمی به دست آورد، در دوره نهضت جنگل مسئول مالی کمیته اتحاد اسـلام شد. در همین منصب او چهارصد و هشـتاد هزار تومان از پول جمع آوری شده توسط جنگلی ها را دزدید و به تهران گریخت.(۲)

به قول ابراهیم فخرایی «گفته میشـد مخـالفت احسـان الله خـان از نظر همکیش بودن و انتسـاب هر دو نفر به فرقه بهائی صورت گرفتـه است؛ گـو آنکه هیـچ یـک از دو نفر مزبـور اعتقـاد دینی نداشـته انـد، لیکن اشـتهار خانوادگیشـان به این فرقه چیزی از تعصباتشان نمیکاست.»(۳)

در اوایـل صـفر سال ۱۳۳۶ جرایـد از نظمیه خواسـتند نـتیجه تحقیقـات خود را در اختیـار رسـانه هـای جمعی قرار دهـد. رئیس الوزرای وقت یعنی علاء السلطنه، توضیح داد به علت عدم تشکیل جلسه هیأت دولت فعلاً نمیتوان پاسخی داد و وعده داده شد در

۱- همان، «دستگیری.»

۲- ابراهیم فخرائی: سردار جنگل (تهران، جاویدان، ۱۳۵۴)، ص۹۷.

۳- همان، صص ۱۴۱-۱۴۰.

موقع مقتضی نظمیه مطلع خواهد شد.(۱) در اثر فشار افکار عمومی، وستداهل باز هم مصاحبه ای مطبوعاتی ترتیب داد و نتایج پرونـده را با خبرنگاران در میان نهاد. او توضیح داد دو ماه قبل پرونـده کمیته به هیأت دولت داده شـده تا تقاضای اجازه نشر مفاد آن را توسط جراید صادر نمایند، اما به قول او این دستور تاکنون داده نشده است. وستداهل عاملین اصلی کمیته مجازات را منشی زاده، ابوالفتح زاده و مشکوه الممالک معرفی کرد که کریم دواتگر هم مجری اوامر و دستورهای آنان بوده است. او در حضور خبرنگاران اعلام کرد عاملین قتل اسماعیل خان رئیس انبار غله، رشید السلطان و سیدمرتضی هستند؛ قتل کریم به واسطه رأی سه تن تصمیم گیرندگان اصلی اجرا شده و در مورد قتل متین السلطنه رأی قطعی در جلسات کمیته گرفته شده اما قاتل حقیقی تا کنون دستگیر نشده است. با این وصف او مأمور اجرا را ابوالفتح زاده دانست. در مورد قتل میرزامحسن مجتهد اعلام داشت عمادالکتاب و ارداقی خود تصمیم به این قتل گرفته اند و حسین خان لله و احسان الله خان هم دستور را اجرا کرده انـد. به واقع اینـان پس از ترور مجتهـد، سـران کمیته را در برابر عمل انجام شـده قرار دادنـد، سـران کمیته هم پس از اطلاع از ماوقع ناچار گردیدنـد اطلاعیهای صادر نمایند. در مورد قتل منتخب الدوله هم همه مخالف بوده اند، اما منشی زاده و ابوالفتح زاده از ماجرا آگاه بوده انـد. قاتل حقیقی منتخب الـدوله هم دستگیر نشـده است. همکاران کمیته مجازات که دستگیر شـده بودنـد عبارت بودنـد از: کمال الوزاره، که به دلیل بروز جنون در زنـدان به قید کفالت دو هزار تومان آزاد شد، میرزاعلی خان زنجانی، حاجی بابای اردبیلی، حاجی علی اصغر و عـدهای دیگر که این سه تن هم به قید کفالت آزاد شدند.(۲) این مصاحبه مطبوعـاتی زمانی صورت گرفت که عین الـدوله قـدرت را به دست داشت؛ مردی که به شـدت مورد نفرت گروه های افراطی بود. مسئله این نیست که سوابق عین الدوله چه بود و آیا به واقع او می باید برآیند نیروهای مشروطه باشد یا خیر؛ مهم این بود که امثال عین الـدوله تنها کسانی بودنـد که می توانستند آرامش را برقرار کننـد. این هم از ابعاد طنزآمیز تاریخ ایران است که عین الدوله ای که مشروطه علیه امثال او

۱- رئیس الوزرا به ریاست نظمیه، سازمان اسناد ملّی، ش۱/۱۰۴/۱۸-۲۹۳.

۲- نوبهار، سال ششم، ش۸۱، یکشنبه ۲۲ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ۶ ژانویه ۱۹۱۸، «راجع به کمیته مجازات.»

روی داد، اینک ردای اصلاحات به تن کرده بود. بالاتر اینکه افراط گرایان مشروطه کار را به جایی رسانیدند که تنها ضامن بقای امنیت، عین الدوله ها به شمار می آمدند. با تمام این اوصاف درست است که وستداهل در مصاحبه مطبوعاتی خود اندکی به اطلاع رسانی مبادرت کرد، اما او باز هم چهره های اصلی کمیته مجازات را معرفی نکرد. وی افرادی دست چندم را نام برد که همه به نوعی در عملیات کمیته مباشرت داشتند و چون جرم سنگینی نداشتند به سرعت آزاد شدند.

این ایام با عملیات کمیته ای دیگر در کرمان مصادف بود. به واقع این گروه نقطه مقابل کمیته مجازات بودند، اعضای این کمیته دست به ترور کسانی می زدند که عمدتاً از زرتشتیان بودند و یا زرتشتیان بهائی شده. بر اساس منابع، تا حدی ابعاد موضوع را در کتاب بحران مشروطه بررسی کرده ایم و خواننده را به آن ارجاع می دهیم.(۱) غیر از این تشکیلات، درست در زمان بازداشت اعضای کمیته مجازات، خبر رسید اعضای یک گروه مخفی در کرمان که «کمیته انتقام» نام دارد به جرم توزیع شبنامه و فعالیت علیه دخالت انگلیسی ها در جنوب کشور بازداشت شده اند، طبق این خبر دستگیر شدگان به هند تبعید گردیدند.(۲)

۱۳. از سرگیری ترور و وحشت

جمعه شب بیست وچهارم ذی حجه سال ۱۳۳۵، مطابق با دوازدهم اکتبر ۱۹۱۷، محمدعلی خان علاء السلطنه از منصب ریاست وزرایی استعفا داد، اما این استعفا پذیرفته نشد. در این دوره دو بحران مرتبط با هم در کشور وجود داشت: نخست قحطی طاقت فرسایی که تهران را هم از پای در می آورد و دوم بحث کمیته مجازات. علی القاعده وزارت داخله بیشترین اطلاع را از دامنه بحران و قحطی فراگیر کشور داشت که ابعاد این فاجعه جانسوز انسانی را از مردم مخفی نگه می داشت و با سانسور اخبار، اجازه نمی داد مردم از کیفیت احوال هموطنان خود مطلع شوند. دیگر اینکه نظمیه زیر نظر وزارت داخله بود، پس وزارت داخله بهترین جایی بود که

۱- بحران مشروطیت در ایران، ص۲۰۸ به بعد.

۲- زبان آزاد، ش۹، پنج شنبه ۴ ذی قعده ۱۳۳۵، ۲۳ اوت ۱۹۱۷، «دستگیری.»

می توانست اخبار صحیح را در مورد روند رسیدگی به پرونده کمیته در اختیار مردم قرار دهد، اما واقع امر این است که هیچ خبری از دیوارهای ستبر وزارت داخله به بیرون درز نکرد. هر چه بود همه حدس و گمان بود و این مطبوعات بودند که با برخی پیگیری های شخصی خود به اطلاعاتی دست یافته بودند. اینها، همه نشان از همسویی وزیر داخله یعنی مستشارالدوله صادق با بحران سازان داشت.

به دنبال مخالفت شاه با استعفای علاء السلطنه، قرار شد کابینه ترمیم شود. اینک به دلیل فضای سنگین افکار عمومی، گروه بحران ساز به منظور نیل به آمال خود با دشواری های بیشتری مواجه شد، این بود که تصمیم گرفتند عملیات خشونت آمیز خود را بار دیگر از سر گیرند. این موضوعی نبود که از چشم تیزبین امثال ملك الشعرای بهار به دور مانده باشد. او نوشت: «نظر به اطلاعاتی که از دسایس بعضی اشخاص مجهول الآمال و عناصر خطرناك بد سابقه داریم و می دانیم، اگر بحران دوام یابد، تشکیل کابینه به اراده دیگران خواهد بود.» بهار از شاه تقاضا کرد نگذارد امثال مشیرالدوله، مؤتمن الملك و مستوفی الممالك خسته شوند و از کار کناره گیری جویند. او توضیح داد مردم عادی زود خسته می شوند و می خواهند سوژه جدیدی برای سرگرمی بیابند، «طرفداران بحران هیأت های دولت نیز از همین قبیل عناصر عادی محسوب شده و پیروی از نیات این اطفال سیاسی و یا لاابالیان اجتماعی در حکم بازی کردن با مملکت است.» بهار از شاه خواست از افراد نترس، شجاع و کاردان دعوت کند تا در کابینه قبول عضویت کنند.(۱)

به هر حال هدف کلیّه این اقدامات تنها یک چیز بود: بحران سازی برای روی کار آوردن دولت مقبول گروه های مافیای سیاسی- اقتصادی بریتانیا و حکومت هند انگلیس در ایران. این نکته ای است که در روزنامه زبان آزاد و به قلم بهار عیناً نوشته شده است:

اینها که گفته شد از یکطرف و از طرف دیگر اقدامات دسته جات معلوم الحال که به تحریک همسایگان بی مهر و برای بر روی کار آوردن عناصر معلومه و بر هم زدن انتخابات و تولید بحران، شب و روز در دوندگی و آنتریک و آنی از تهیه وسایل

۱- همان، ش۳۱، سه شنبه ۲۸ ذی حجه ۱۳۳۵، ۱۶ اکتبر ۱۹۱۷، «ترمیم کابینه.»

یـک فسـاد و آشوبی که متأسـفانه بهانه را خود وزرا به دست آنان داده انـد فارغ ننشسـته و در تعقیب همان نیاتی که به شـکل یک کودتا می خواستند نمایش دهند،(۱) حالا هم کار کرده ولی به قدری کارشان سهل شده است که تصوّر می کنند محتاج به چندان زحمت و مرارت نباشند.

به هر حال هر چه بود، یک سـر ماجرا «وزیر مالیه خرابکار» بود که به بحران ها دامن می زد. بهار نوشت این خرابکاران باید از کـابینه اخراج گردنـد، کـابینه ترمیم شود، جلو بحران سـازان گرفته شود، امنیت و ثبـات و آرامش به کشور بـازگردد تـا توطئه چینان و بداندیشانی که در راستای منافع بیگانه قدم برمی دارند، سر جای خود نشینند. با این وصف نباید دوستی و خصوصیت ها باعث شود سیاسـتمداران و آگاهان قوم از «ملاحظه حفظ منافع مملکت» باز داشـته شونـد. به عبارت بهتر «منفعت عمومی را بر منفعت خصوصـی» باید ترجیح داد. اما کسانی مثل بهار که به این موضوع اساسی بها می دادند، اگر نگوییم وجود نداشتند، حداقل از انگشـتان یک دست تجاوز نمی کردند. در واقع بهار دولتی را آماج حمله قرار داد که وزیر داخله اش مستشار الدوله صادق بود و وزیر مالیه اش محتشم السـلطنه؛ دو فردی که آشـکارا و نهان با گروه تروریستی کمیته مجازات پیونـد داشـتند. اما طرفه این که این همه هشـدار و بیـدارباش، کسـی را از خـواب غفلت بیـدار نسـاخت و نیروهـای سیاسـی را هشـیار ننمود. البته دستهایی در کار بود تا این فریاد به گوش کسی نرسد، تعمداً جریان های بحران ساز گوش خود را بر این نداهای رسا بستند و چشـمان خود را بر حقایق نگشودند، این البته درست در راسـتای سـناریوی از پیش طراحی شده مافیای قدرت و ثروت بود که نهایت آرزوی خود را استقرار دولتی دست نشانده می دانست.

ترمیم کـابینه، امری بود ضـروری و مورد نیـاز جـامعه؛ اینـک در مجامع گوناگون صـحبت از همـدستی برخی از اعضای هیأت دولت با کمیته مجازات بود، همه می گفتنـد به طور مشـخص وزیر داخله و وزیر مالیه در بحران سازی نقش آفرینی می کنند، بایـد تمهیـدی اندیشـیده می شـد تـا افکـار عمومی از این فضـای التهاب آمیز آسوده گردد، اما در کمال تعجب اعتلاءالسـلطنه رئیس کابینه وزرا، ترمیم کابینه را

۱- منظور عملیات کمیته مجازات است.

تکـذیب کرد. بهـار که خود در زمره طرفـداران ترمیم کابینه بود، نوشت هـدف او «جلوگیری از هجوم بحران و پیشـرفت نیات سـوء مشـتی هرج و مرج طلب» بـوده است. او توضـیح داد «در این موقع که بـدخواهان از هر سو دهـان برای بلعیـدن هسـتی ما گشـوده انـد، به قـدر قـوه بایـد از بحران جلوگیری کرده و بـا مشت آهنین و قـدمی محکمـتر» امور جـاری کشور را رتق و فتق نماینـد و «جلو تعرضات مختلفه را با یک گـذشت عالیجنابانه» یعنی کنار گذاشـتن وزیر داخله و مالیه جبران نماینـد.(۱) به یاد آوریم در این زمان عدل الملک دادگر معاون وزیر داخله بود و نصیر السلطنه معاونت وزارت عدلیه را بر عهده داشت، این دو تن به طور آشکار و نهان با سران کمیته مجازات مرتبط بودند و به عبارتی در عملیات آنان ذی مدخل.

چند روز بعد یعنی روز سوّم محرم ۱۳۳۶ برخی مطبوعات تهران از خاتمه بازجویی اعضای کمیته مجازات خبر دادند، طبق این اخبـار اسـتنطاق بیست و دو محبوس خاتمه یافت،(۲) امـا باز هم هیـچ خبری به بیرون درز نکرد. معلوم نشـد متهمین اصـلی چه کسانی انـد، عاملین ترور کسانی که کشـته شـده انـد کیاننـد، نیز چه ارتباطی بین این افراد و اتباع خارجه از سویی و مـدیران و مسئولین کشوری و لشکری از دیگر سو و ارباب جراید از سوی دیگر موجود بوده است. در همین اوضاع و احوال اخباری دال بر شـکل گیری مجـدد جوخه های ترور منتشـر شـد، یکی از این اخبار مربوط به تبریز بود، این شاید نخستین باری بود که خبر می رسید در شهرستان ها هم کمیته مجازات تشکیل شده است.

در اوایل سال ۱۳۳۶ مطابق با مهر و آبان سال ۱۲۹۶، تشکیلاتی به نام کمیته مجازات در تبریز شروع به فعالیت کرد. این گروه ظاهراً به عملیاتی هم دست زده بود، در شماره ۶۴ روزنامه ستاره ایران مطلبی در این مورد چاپ شده و اعلام گردید که فردی به نام حاجی میرزاعلی نقی گنجه ای عضو این کمیته است. در ارتباط با این موضوع مکتوبی از تبریز به دفتر ستاره ایران رسید که به این شرح بود:

در نمره ۶۴ به استناد مکتوبی ممضای تبریز نوشته شده است آقای حاجی میرزاعلی نقی

۱- همان، ش۲۵، دوشنبه ۱۲ ذی حجه ۱۳۳۵، ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۷، «یک مراسله.»

۲- همان، ش۳۳، یکشنبه ۳ محرم الحرام ۱۳۳۶، ۲۱ اکتبر ۱۹۱۷، «خاتمه استنطاق محبوسین.»

گنجه ای در کمیته مجازات تبریز عضویت حاصل کرده اند موافق مکاتیب و تلگرافات اخیر این مسئله خلاف واقع بوده دامان ایشان از لوث این گونه اعمال فضاحت آور بری است. بنابراین می نویسیم که ایشان در این گونه عملیات که اخیراً در تبریز عرض وجود نموده شرکت ندارند و اخلاق ایشان مبرا از این گونه شناعت کاریهاست و معلوم می شود نویسنده نسبت به ایشان مغرض بوده است.(۱)

با تمام این اوصاف نخستین دلیل موجه برای از سرگیری عملیات ترور، سوءقصد نافرجام به قائم مقام الملک بود که در ابتدای همین فصل به آن اشاره کردیم و اینک تفصیل آن را می آوریم. این عملیات در اواخر جمادی الاولی سال ۱۳۳۶ روی داد که منجر به کشته شدن همراه قائم مقام الملک رفیع گردید ولی خودش مجروح شد. در آن زمان بلافاصله بعد از ترور رفیع، اعلامیه ای که با پست به دفتر روزنامه رعد رسیده بود، چاپ شد. از شواهد این گونه برمی آمد که کمیته مجازات یا چیزی شبیه آن هنوز وجود دارد و به فعالیت خود ادامه می دهد. رعد نوشت این ورقه ژلاتینی را به نام «حریت مطبوعات» درج می کند. عین اعلامیه مزبور به این شرح است:

اداره جریده رعد- به نام آزادی مطبوعات درج شود؛ تازیانه عبرت؛ ضربات متوالی هنوز اثری در هیأت دولت و مسئولین مقدرات مملکت ننموده. هر چه روز می گذرد بدبختی و ذلت شدیدتر و خطر انقراض و اضمحلال ایران قریب تر می شود. در مواقع خطر حتی در حیوانات هم حس اتحاد و اجتماع برای دفاع پدیدار، ولی گویا حس حیوانات را هم فاقد شده ایم. بسیار خوب هر چه حکومت بی اعتنایی کند خطر را به خود قریب تر می نماید. خائنین ولو از هر طبقه باشند به جزای اعمال خود می رسند. قائم مقام الملک که یک روزی خود و پدرش... چندین ده هزار تومان مال مملکت را چاپیدند و ذخیره نمودند اکتفا ننموده به حمایت استبداد روس آزادیخواهان را در تحت شکنجه و عذاب قرار داده و به قضاوت سری خود، یوسف خان و عده ای از آزادیخواهان را بهدار آویخت. سپس شرم نکرده با کمال وقاحت با عمامه و لباس اسلام آتاشه میلیتر(۲) سفارت روس شده بود و پس از اضمحلال رژیم روسیه مجدد به

۱- ستاره ایران، ش۷۲، پنج شنبه ۶ صفرالمظفر ۱۳۳۶، ۲۱ نوامبر ۱۹۱۷، «مکاتیب و تلگرافات تبریز.»

۲- یعنی وابسته نظامی.

حرکات ارتجاع کارانه و تحریک به تشکیل هیأت علمیه و بسط اقتدار و سلطنت مفت خواران اشتغال یافته بود. اکنون برای تنبیه دولت و احزاب که به جدّیت درصدد اتحاد و دفع خرابی ها برآیند حکم اعدام این خائن صادر و امر به اجرا شد و مجدد دولت را تذکر می دهیم که اگر به فوریت این اساس پوسیده را مبدل به یک ترتیب جدیدی نسازند مسئول و خیانتکار است. در خاتمه هیچ یک از احزاب و افراد حق ندارند استفاده از فداکاری های دیگران نموده عملیات شجیعانه ترقی طلبان را به خود نسبت دهند. شعبه اجراییه مرکزی.(۱)

جالب است اعلامیه قبل از عملیات ترور صادر شد، به عبارتی آنان قتل رفیع را حتمی می دانستند. دو شماره بعد رفیع در همان روزنامه رعد به این بیانیه پاسخ داد. او خیلی مفصل توضیح داد که اولاً نه او و نه پدر و نه جدش در کارهای اداری دخالتی نداشته اند تا مال ملّت را خورده و یا جمع نموده باشند. دوم اینکه یوسف خان و دیگران را روس ها به دار زدند و این عمل فقط در رشت صورت نگرفت و در اغلب جاها وقوع یافت. رفیع نوشت در آن ماجرا او هم جزو تماشاچیان بوده است، اگر کسانی که تماشاچی بوده اند و یا فقط این ماجراها را دیده اند مقصر تلقی می شوند، پس همه مردم مقصرند. سوّم «قضیه سه روز قبل شما ثابت می کند که ما برای چه پناه به روس ها برده بودیم. اگر به شما ذرهای [از آن خشونت ها] نشان می دادند در هفت سوراخ مخفی می شدید. هنگامی که مرا شکار خود قرار دادید، دیدید مشغول چه کار بودم که همان کارهاست که باعث نجات و فلاح من و دیگران می شود. در پناهندگی خودم هم به هزار قسم خدمت نموده. هستند جماعت دموکرات ها و دیگران که به واسطه زحمات من ایمن شده و از دست تعدی و قتل [روس ها] نجات یافتند.»(۲) لازم به یادآوری است وقتی قائم مقام الملک هدف واقع شد، داشت به یک مرد فقیر پول می داد.

از این به بعد ظاهراً تصمیم بر این بود تا اختلافات سیاسی با گلوله حل و فصل شود. زیرا اینک کسانی از گروه همسوی با کمیته مجازات هم ترور شدند. رجب

۱- عین السلطنه، ج۷، صص۵۱۴۲-۵۱۴۱، به نقل از رعد.

۲- همان، صص۵۱۴۳-۵۱۴۲.

سال ۱۳۳۶ مصادف با اواخر سال ۱۲۹۶ خبر رسید مدیر روزنامه کوکب ایران ترور شده است، نیز به سوی تقی بینش تیری انداخته شد که باعث مجروح شدن وی گردید. بینش از رهبران گروه دمکرات های ضدتشکیلی بود. به سوی فردی اسکندربیگ نام از اهالی قفقاز هم تیراندازی شد؛ تیر از پشت به او اصابت نمود و باعث مجروح شدن وی گردید. در این هنگام سردار محیی شبنامه ای منتشر کرد و از این مرد دفاع نمود و او را به کسانی که عنوان سردار بر خود نهاده بودند ترجیح داد.(۱) همزمان در برخی شهرهای ایران مثل قزوین هم تروریسم مجدداً شکل گرفت. به سوی دو تن به نام های موثق دیوان و یمین خاقان تیراندازی شد که این دومی مجروح گردید، اما به اولی تیری اصابت نکرد. دو عکاس سر بریده شدند، «می گویند برای روس ها قوادی می کردند.» رئیس نظمیه قزوین که علی القاعده خود متولی نظم و امنیت شهر بود مضروب گردید، اندکی بعد وی از آثار جراحات وارده درگذشت. از طرفی بینوایان در شهر هنگامه ای به پا کردند، هیچکس جرأت نداشت دکان خود را باز کند، «کسی از ترس فقرا و گرسنه ها نمی تواند عبور کند.» می گفتند تروریسم جدید کار آنهاست.(۲) به تحریک گروه افراطی دمکرات ها، فقرای شهر به شورش و بلوا دست زدند، چند خانه غارت شد، شکم کمیسر بازار را پاره کردند، حکومت قزوین هم سه هزار تن از بینوایان را از شهر اخراج کرد، جمعی از دمکرات ها دستگیر شدند، ایلات مسلح گردیدند و با کمک نظمیه تلاش نمودند امنیت را به شهر بازگردانند.(۳)

اندکی بعد در زمستان سال ۱۲۹۶ بار دیگر قبل از اینکه مستوفی الممالک، شخصیت مورد حمایت گروه افراطی، به ریاست وزرایی نایل آید، حملات روزنامه های افراطی به مخالفین شدت یافت. در این دوره باز گروه های افراطی و ارگان های آنها به میدان آمدند و با بدترین تعابیر مخالفین را به باد ناسزا گرفتند. از محاکمه، مجازات و نظایر آنها سخن به میان آوردند، رجال مشهور را متهم به خیانت، اجنبی پرستی، فقدان شرافت ملّی، وطن فروشی و امثالهم کردند و خطاب به مردم گفتند اگر این دسته افراد از سوی

۱- همان، ص۵۱۹۹.

۲- همان، صص ۵۲۰۱-۵۲۰۰.

۳- همان، ص ۵۲۱۱.

آنها بازپرسی می شدند، اگر به مجازات می رسیدند و اگر خوفی در دل آنها کاشته می شد، دیگر به فکر اشغال مقام وزارت برنمی آمدند. روزنامه ستاره ایران خطاب به مردم نوشت: «ملّت، مملکت آتش گرفت! ملّت، شهرهای عمده شما طعمه غارت شد! ملّت، نصف بیشتر سکنه این سرزمین که به اسم ایران معروف است، گدا، پریشان، گرسنه، آواره از مسکن و هستی شان به یغما رفت اینک ویلان و سرگردانند!»(۱) لازم به یادآوری است، این حملات علیه شاهزاده عین الدوله صورت می گرفت که از چندی قبل به جای علاء السلطنه مقام ریاست وزرایی را به دست گرفته بود.

۱۴. قتل احمد خان صفا و استعفای عین الدوله

وقتی برخی اعضای تأمینات از پیگیری پرونده خودداری کردند و استعفا دادند، وستداهل، احمد خان صفا را به ریاست تأمینات برگزید. احمد خان صفا به تاریخ ۱۲۹۴ قمری در شهر تبریز به دنیا آمد. پس از مدتی عازم استانبول شد، به سال ۱۳۲۶ در دوره موسوم به استبداد صغیر در انجمن سعادت استانبول فعالیت میکرد، در همان جا وارد یک مدرسه نظامی گردید و بعد از ورود به ایران متصدی مشاغل نظامی گردید. وقتی اعضای کمیته مجازات دستگیر شدند او از سوی وستداهل رئیس نظمیه، کمیسر اداره تأمینات گردید، بازجویی از افراد دستگیر شده به عهده او بود. او بازجویی اعضای بازداشت شده کمیته را پیگیری کرد و به نتایجی در خور اهمیت دست یافت و درست به همین دلیل کشته شد. قتل احمد خان صفا وقتی روی داد که متهمین کمیته مجازات در حبس بودند. نوبهار این جنایت را به این شکل بازتاب داد: «هفت و نیم بعد از ظهر دیروز شخص مجهولی آقامیرزااحمد خان صفا مستنطق تأمینات نظمیه را در دم منزل خودش کشته اند. هنوز قاتل دستگیر نشده و آژان پست هم در آن موقع حاضر نبوده و قاتل فرار میکند.»(۲) قتل احمد خان روز آخر صفر ۱۳۳۶ روی داد، روزنامه ایران این خبر را به این شکل منعکس ساخت:

شب یکشنبه قریب سه ساعت از شب گذشته، میرزااحمدخان صفا که یکی از اعضای

ص:۳۵۸

۱- ستاره ایران، سال سوّم، ش۹۲، پنج شنبه ۲۶ ربیع الاول ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «مسئول کیست؟»

۲- نوبهار، سال ششم، ش۷۳، یکشنبه غرّه ربیع الاول ۱۳۳۶، ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷، «جنایت.»

عـامله و رئیس شـعب اداره تأمینـات بـود، در خیابـان قرب منزل سـپهسالار اعظم مـوقعی که به منزل خـود میرفته مورد اصـابت شخص مجهولی واقع و هدف گلوله موزر واقع گردیده، به واسـطه اصابت گلوله فوت میشود. پس از وصول خبر به کمیساریا، مـأمورین اعزام و او را برای معـاینه به مطب نظمیه آورده و برای دسـتگیری مرتکبین اقـداماتی شـد. همان شب و روز بعـد چند نفری دستگیر و تحت استنطاق میباشند.(۱)

سندی منحصـر به فرد در مؤسـسه مطالعات تاریخ معاصـر ایران وجود دارد که به دنبال قتل احمدخان صفا رئیس اداره تأمینات نظمیه خطـاب به رئیس الوزرا نوشـته شـده است. طبق این سـند قتل احمـدخان به دلیل طرفـداری او از کسانی بود «که به اسـم کمیته مجازات سـلب آسایش و امنیت را از عموم نموده و مایه اختلال اوضاع زنـدگی شـده انـد.» سـند صـراحت دارد که قتل احمـدخان «جزای طرفـداری بود که [او] در موقع اسـتنطاق بهـائی هـا» می کرد، یعنی کسانی که در کمیته مجازات جمع شـده بودنـد و دست به آدمکشـی می زدنـد. در این سـند آمده است، مفتشـین غیر از دو تن بهائی یعنی منشـی زاده و ابوالفتح زاده، اسامی اشـخاص دیگری را که با این فرقه ارتباط دارنـد، ذکر نکرده انـد. نامه خاطرنشان میسازد احمـد خان صـفا، نام ابوالفتح زاده و منشـی زاده را هم در دوسـیه اسـتنطاقات، به این دلیل آورده است که دسـتگیری آنان به اراده او نبوده است. سند مدعی است احمـد خـان بقیه قـاتلین را فراری داده است. احسـان الله خـان قاتل منتخب الـدوله، احمـدآقای روحی و میرزاضـیاءالله که اعضـای عمـده کمیتـه مجـازات تلقی شدنـد، در زمره این فراریـان بودنـد که «هر کـدام در یـک محلی مشـغول عیش و نـوش میباشـند.» در این نامه که با نام «کمیته سـیمرغ» نوشـته شـده آمده است، «تا حال نوبت دشـمنان دین بود، حال موقع عملیات ما است.» در ادامه نامه آمده است این نخستین عملیات آنهاست که ادامه خواهد یافت:

به موجب اسـتناد همین ورقه اگر جزای مرتکبین جنایـات که تـاکنون محرم اسـرار تمـام اوضـاع مملکت بوده و با مواجب های عمـده پرورش داده ایـد و از زهر قتالشان غفلت داشـته ایـد شـروع شد فبه المراد والّا ما که بر تمام احوال و اسـرار اطلاع داریم نخواهیم گذاشت که کابینه وزرا از طایفه [بهائی] تشکیل شود؛ زیرا که اینها شروع

۱- ایران، سال دوم، ش ۱۵۰، دوّم ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ۱۷ دسامبر ۱۹۱۷، ص ۱.

به وزیرکشی هم خواهند کرد تا اینکه دیگر کسی زیر بار وزارت نرود و میدان را برای خود مصفا نمایند. منتخب الدوله را کشتند که مقامش به کمال الوزاره برسد. همچنین به شما وزرا هم خواهند پرداخت، این رشته سر دراز دارد...(۱)

ماجرا هر چه بود، کمال الوزاره رئیس اداره مالیات های مستقیم تهران وزارت مالیه و رئیس اداره خبازخانه از منصب خود استعفا کرد، احتمال داده شد استعفای او قبول و فردی دیگر به جایش منصوب گردد.(۲)

نکته مهم این است که روزنامه ستاره ایران این استعفا را بر کمال الوزاره نبخشید. این روزنامه در یکی از شماره های خود شدیداً به وثوق الدوله حمله کرد، حال آنکه در این زمان او هیچ گونه مسئولیتی نداشت. از این بالاتر این روزنامه منتخب الدوله را خائن تلقی کرد و بالاتر اینکه کمال الوزاره را هم خائن عنوان نمود. این در حالی بود که کمال الوزاره با کمیته مجازات همکاری می کرد و این لحن سخن در مورد او بسیار عجیب می نمود. اما مسئله مهم تر این بود که با استعفای کمال الوزاره موافقت نشد، او خود نوشت به دلیل مشکلات خبازخانه ها از شغل خود استعفا کرده اما پذیرفته نشده است.(۳) نامه محتشم السلطنه وزیر وقت داخله هم در مورد مخالفت با استعفای او چاپ شد. این مرد خود از حامیان کمیته مجازات بود.

به واقع استعفای کمال الوزاره، انتقاد ستاره ایران از او، بحث قتل صفا و شایعات و مطالب متفاوت و متناقض برای این بود تا به قول عین السلطنه «ایز» گم کنند. این تلاش ها در یک زمینه به نتیجه رسید، قتل احمد خان هرگز پیگیری نشد، هیچ کس نگفت آخر به چه دلیل این مرد را کشتند و بالاتر این که بعدها هم هیچ سخنی در ارتباط با آن به میان نیامد. اما کمال الوزاره نتوانست از این جنگ زرگری رهایی یابد، او را دستگیر کردند، اما وی در بازداشتگاه نظمیه خود را به دیوانگی زد و با قرار وثیقه آزاد شد.

بعد از قتل صفا، بازی شگفت انگیزی رخ داد تا اصل پرونده را تحت الشعاع قرار دهند، کمیته مجازات در حالیکه عمده گردانندگان آن در حبس بودند، اعلامیهای منتشر کرد و به ستاره ایران حمله برد. ستاره ایران بر این باور بود که احمد خان صفا

۱- مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، کمیته سیمرغ به رئیس الوزرا، ش۴۳۸۵۹-ن.

۲- نوبهار، سال ششم، ش۴، یکشنبه ۲۶ شعبان ۱۳۳۵، ۱۷ ژوئن ۱۹۱۷، «استعفای آقای کمال الوزاره.»

۳- همان، ش۵، شنبه غرّه ماه رمضان ۱۳۳۵، ۲۱ ژوئن ۱۹۱۷، «واردات اداری.»

به دست نیروهـای کمیته مجـازات کشـته نشـده است، امـا کمیته در یکی از اعلامیه های خود نوشت مواضع این روزنامه «فوق العاده موقع تعجب واقع شده.» اظهارات ستاره ایران «پوچ» دانسته شد، که جعلیات هستند. نیز پرسیده شده بود از این جعلیات و انتشار آنها چه فایدهای نصیب می شود و گرانندگان آن روزنامه به چه دلیل «یاوه سرایی» کرده اند. سرتاسر قضاوت و مطالب ستـاره ایران «بی اسـاس و غیرقابـل قبول» دانسـته شـد، دلیـل امر این بود: «آیا هیأتی غیر از ما وجود خارجی دارد؟ اظهارات بی معنی یعنی چه!» نویسـنده مقـاله سـتاره ایران مطلب خود را با امضای م خ ف، امضا کرده بود، بیانیه نویسان نوشـتند از حرف م جز مزخرف، خ خیـانت و ف فضـولی چیزی دیگر نمیتـوان اسـتنتاج کرد. در ادامه آمـده بـود: «شـعبه اجراییه از طرف مـاست، اعمال و افعالش مطبوع و مقبول است، بدگویی تا کی، یاوه سرایی تا چند؟ مرتجعین مملکت بر باد ده به کیفر کردارتان دچار خواهیـد شـد عنقریب است انتقام از آستین عـدالت بیرون خواهد شد و داد مظلوم را از ظالم خواهد گرفت منتظر سوء رفتارتان باشید، از حرکات جاهلانه خود دست بردارید، همیشه حق حکمفرماست. کمیته مجازات.»(۱)

ستاره ایران قتل احمد خان صـفا را به باد انتقاد گرفت و علیه عاملین آن برآشـفت. این موضوعی است که نشان میدهد قاتل یا قاتلین احمدخان صـفا با کمیته مجازات اختلاف نظر اساسـی داشـته اند و به قول مشهور از دو سرچشمه متفاوت سیراب میشده انـد. همـان طـور که بارهـا تکرار کرده ایم، بین مواضـع سـتاره ایران و کمیته مجـازات قرابت بسـیار وجود داشت، بالاـتر آنکه بزرگترین مدافع مطبوعاتی کمیته، گردانندگان ستاره ایران بودند؛ بین ستاره ایران و گروه ضد تشکیلی هم مناسبات تنگاتنگی وجود داشت، محکومیت قتل صـفا توسط این روزنامه را باید در این راسـتا مورد ارزیابی قرار داد و این نشان میدهد سند مورد اشاره واقعیتی را نشان میدهد. اما در عین حال، همان زمان که سـتاره ایران تروریستهای قاتل احمد خان را به باد انتقاد گرفت، فردی گمنام نامهای نگاشت و در آن مدیر این روزنامه را مورد حمله قرار داد، این نامه به هر انگیزهای نوشـته شده بود، کمیته مجازات را به دروغ مخالف

۱- همان، ش۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «باز هم تکذیب.»

ستاره ایران دانست؛ «زیرا پس از استفاده های بسیار، قتل صفا را که از طرف کمیته به عمل آمد، این عمل را استهزا نمود و به عنوان "پیغام" در روزنامه خیانت پیشه خود توهین نمود.» کشندگان صفا بیانیهای منتشر کرده بودند که در آن آمده بود: «و شما روزنامه نویسان وطن فروش که یکی به عنوان پیغام و دیگری صفا مُرد عملیات قهرمانان ایران را استهزا کردید، به کیفر خواهید رسید.»(۱)

می بینیم کمیته مجازات مسئولیت قتل صفا را به گردن گرفت، علت این بود که در این زمان باز هم مستوفی قدرت را به دست داشت، حال آن که قتل صفا در دوره ریاست وزرایی عین الدوله روی داده بود. به واقع چند روزی بعد از اینکه عین الدوله به ریاست وزرایی دست یافت، صفا کشته شد، چند روز بعد از این قتل هم او استعفا داد. علت جنگ زرگری کمیته موسوم به سیمرغ و کمیته مجازات چیست؟ چرا ستاره ایران مسئولیت قتل را از گردن کمیته مجازات برداشت ولی کمیته بعداً مسئولیت را پذیرفت؟ شاید کمیته می خواست رعب خود را باز هم به نمایش گذارد و نشان دهد با اینکه اعضای اصلی اش در بازداشت به سر می برند، همچنان فعال است. می دانیم که بعد از این قتل و بعد از استعفای مستوفی الممالك؛ صمصامالسلطنه بختیاری قدرت را به دست گرفت و اعضای بازداشت شده کمیته را آزاد کرد. دیگر اینکه کمیته سیمرغ علت قتل احمد خان را این می دانست که وی به ارتباط تشکیلات کمیته مجازات با محفلی از بهائیان پی برده بود، صفا فقط نام منشی زاده و ابوالفتح زاده را اعلام کرد که البته به قول این اعلامیه بهائی بودند، لیکن وی از افشای اسرار بیش تر خودداری نمود و به طور خاص از ضیاءالله و احسان الله خان که آنها هم بهائی بودند، سخنی به میان نیاورد. اعلامیه کمیته موسوم به سیمرغ به این موضوع اشاره دارد که هدف متهمین کمیته مجازات صرفاً قتل چند تن نبود، بلکه آنان اهداف مهمتری را در دستور کار قرار داده بودند. از آن سوی، ستاره ایران قتل یاد شده را منسوب به کمیته ندانست، اما کمیته خود مسئولیت یادشده را به گردن گرفت. در هر حال هم از مطالب ستاره ایران، هم اعلامیه کمیته مجازات که به دست بقایای آنان منتشر شده بود و هم از اعلامیه کمیته موسوم به سیمرغ این گونه استنباط می شود که صفا به راز مهمی دست پیدا کرده بود که باید کشته می شد.

ص:۳۶۲

۱- همان، ش۱۰۵، سه شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «حقیقت.»

نکته دیگر اینکه هرگز توضیح داده نشد، با اینکه سران کمیته بازداشتند، چه کسانی در قتل صفا مداخله کردند و او را نابود نمودند؟ به این سئوال پاسخی داده نشد کما اینکه به پرونده قتل صفا هم هرگز رسیدگی نشد.

۱۵. ملک الشعرای بهار و تحلیل بحران

به دلیل هرج و مرج و فضای رعب و وحشت، کم نبودند روشنفکرانی که از استقرار نوعی استبداد حمایت می کردند. روشنفکری مثل ملك الشعرای بهار به صراحت در کتاب تاریخ احزاب سیاسی به مناسبت بحث انتخابات مجلس چهارم می نویسد:

تنها انتخابات تهران در همان اوقات به جریان افتاد و هر دو دسته دمکرات به شرکت، اکثریت [را] بردند و اگر یک دسته می بودند و انتخابات را به تعویق نینداخته بودند، مجلس چهارم در دست این حزب افتاده بود و دولتی که منظور بود به وجود می آمد، نظیر دولتی که به دست آتاتورك و بعدها در آلمان به دست نازی ها به وجود آمد.(۱)

در جای دیگری از همان کتاب باز هم بهار، وثوق الدوله را در دوره دوّم ریاست وزرایی اش مورد نقد قرار می دهد که چرا «نخواست یا جرأت نکرد که طرز کار آتاتورك یا موسولینی را پیش گیرد و این کار بعدها صورت گرفت... ولی به دست عده ای قزاق نه به دست عده ای عالم و آزادی خواه!»(۲) به این موضوع کاری نداریم که آیا با در پیش گرفتن روش هیتلر و موسولینی جایی برای آزادی باقی می ماند یا خیر و یا اینکه اصلاً به لحاظ شرایط تاریخی و وضعیت خاص ایران امکان ظهور جنبش های فاشیستی می توانست وجود داشته باشد یا نه؛ مهم این است که کار مشروطه به جایی رسیده بود که امثال بهار هم فاشیسم را بر هرج و مرج ترجیح دادند.

به هر حال بهار چند روزی بعد از دستگیری سران کمیته مجازات، این بار هم مقاله ای نوشت و از بی قانونی، هرج و مرج و بی نظمی کشور به شدت انتقاد کرد. در این مقاله بهار دیوانسالاران کشور را توصیه کرد که برای اجرای قانون روشی

۱- تاریخ احزاب سیاسی ایران، ج۱، ص۲۸.

۲- همان، ص۲۹.

استبدادی در پیش گیرند. وی نوشت میبیند هیچ کاری در کشور صورت نمیگیرد، «هیچکس از هیچکس نمیترسد»، اما نباید تصور کرد اگر کمیته مجازات بود مسئولین احساس ترس میکردند، به نظر او این دیدگاه هم اشتباه است. به نظر بهار ترس از کمیته مجازات «ترس رسمی» نبوده، این ترس «مثل ترسی است که مردم از حریق یا فرود آمدن سقف یا غرق کشتی داشته باشند، او ترس نیست.» بهار استدلال کرد ترور قادر نیست طرز رفتار و اخلاقیات قومی را دگرگون سازد و این حربه قادر نیست برای تمام احوال منشأ اثر باشد. بهار نوشت: «بیم نیست، چرا؟ چون قانون نیست. قانون نیست برای چه؟ چون استبداد نیست!»(۱)

حال که چنین است چه باید کرد؟ به نظر بهار باید اندر ضرورت استبداد سخن گفت، اما استبدادی که برای اجرای قانون به کار گرفته میشود، «دولتی که استبداد نداشته باشد، هیچ کس به او اعتنایی نخواهد داشت، هر چه استبداد یک دولت بیشتر است، نظم آن دولت زیادتر است.» او ادامه داد ایران قانون دارد، اما برای اجرای قانون «آدم مستبد لازم است.» به نظر او وقتی یک وزیر ملاحظه کار و مردد و دودل شد، قانون فاسد میشود. باید وزیر قانون را مقابل خود بنهد و هرچه قانون میگوید «با کمال استبداد و خونسردی به موقع اجرا بگذارد.» مردم از ناپلئون میترسیدند زیرا اوّل قانونگذاری کرد و بعد با استبداد آن را اجرا نمود: «بیم نیست، امید نیست، خائن از مجازات نمیترسد، خادم هم امیدوار به ترفیع رتبه نیست و بدون این دو اصل کلی نظام اجتماعی- بیم و امید- محال است یک مملکت اداره شود.»

به نظر بهار بدبختی این است که ایران «مرد قانون» ندارد. اگر این مرد وجود داشته باشد، قانون وجود ندارد: «ما قانون نداریم و نمیخواهیم داشته باشیم، ما مجالس ملی را دوست نداریم، ما برای تعویق مجلس قانونگذار خودکشی میکنیم(۲) و ما میل نداریم مجلس داشته باشیم. ما میخواهیم مملکت به هرج و مرج اداره شود تا به همه کس بتازیم و به همه کس فحش بدهیم و از همه کس رشوه و تعارف و اعانه و قرض بستانیم!»(۳)

۱- علامت ! از خود بهار است.

۲- منظورش گروه ضدتشکیلی به رهبری سیدمحمد کمرهای بود که با تشکیل مجلس مخالفت میکرد.

۳- اشاره به همان گروه است که باعث شدند گروهی مثل کمیته مجازات شکل گیرد که به شکل غیرقانونی فعالیت میکرد و رشوه میستاند.

او نوشت در ایران عـدهای حکومت ضـعیف میخواهند تا قوانین را زیر پا نهند و کشور را آشـفته سازند. علت امر این است که این دسـته افراد از قانون میترسـند، «برای اینکه ما را با بودن قانون به هیچ جا راه نمیدهند»، این است که این عده در برابر قانون و مجلس ملی «جست و خیزها» کرده، جلسات پیاپی برگزار میکنند تا انتخابات مجلس و یا تشکیل آن را به تعویق اندازند: «نه! این نمیشود، دولت راست که تمام قد برخیزد. تا زود است و کار از کار نگذشـته به اطراف خود مثل پلنگ گرسنه نگاه کند و ببیند این سـفله گان بیرحم چه میکنند و چه میخواهند و هر کس مفسد است بی درنگ دسـتگیر کنند و تفاوت نگذارند!» بهار از مردم خواست برای تشکیل مجلس به پا خیزند.(۱)

مخالفین تشکیل مجلس کسانی نبودند جز دار و دسته کمرهای و گروه ضدتشکیلی او؛ اینان روزنامه افراطی ستاره ایران و البته کوکب ایران و صـدای ایران را بلنـدگوی تندروی های خود کرده بودند، اجازه نمیدادند نظم و آرامش به کشور بازگردد، هر تلاشـی به این منظور صورت میگرفت بـا مخـالفت جـدی آنان مواجه می شـد. گروه ضدتشـکیلی همگام با جرایـد تحت نفوذ خود؛ تلاش می کرد فضای هرج و مرج را همچنان زنده نگهدارد، سـقوط کابینه ها را سرلوحه کار خود قرار دهد و از تشدید فضای رعب و وحشت اسـتقبال نمایـد. بازوی عملیاتی آنان یعنی اعضای کمیته مجازات به زندان افتاده بودند، اما عجب اینکه این گروه همچنـان بر طبـل بحران سازی میکوبیدنـد و تشـتت و بی نظمی را تبلیغ میکردنـد. آنان نمیگذاشـتند مجلس تشـکیل شود، گروه ضدتشـکیلی به هر نحوی شـده مـانع از گرد آمـدن نماینـدگان پارلمـان در صـحن بهارسـتان میشـد. صـدای ملک الشعرای بهار در این زمان از همه بلندتر بود که به شدت به این اعمال میتاخت و عوام فریبان را رسوا میساخت.

شایـد بهـار نخستین کسـی بـود کـه از واژه تروریزه کردن برای تفسـیر اعمـال ایـن دسـته افراد اسـتفاده کرد. او در اعـتراض به مخالفین برگزاری انتخابات، شجاعانه نوشت: «ما از کسی نمیترسیم، افکار را نمیشود تروریزه کرد.» او به شکلی منطقی

۱- زبان آزاد، ش۱۱، ۹ ذی قعده ۱۳۳۵، ۲۹ اوت ۱۹۱۷، «استبداد یا روح قانون.»

استدلال کرد باید قبل از خاتمه جنگ مجلس ایران تشکیل شود، این موضوع از آنجا اهمیت بیشتری مییافت که لازم بود بعد از جنگ نهادی زمینه مشارکت ایران را در کنفرانس صلح فراهم میساخت، به واقع حق با بهار بود؛ وقتی جنگ خاتمه یافت و کسانی که تا همین دیروز مخالف تشکیل مجلس بودند، به دولت فشار آوردند نمایندگانی به کنفرانس صلح اعزام دارد، دولت به خواسته آنان تن داد، دولتی که باز هم در دست وثوق قرار گرفته بود. اما همان طور که از چند سال قبل پیش بینی میشد این گروه را حتی به جلسات کنفرانس صلح راه ندادند. بهار در افشای روش های این گروه نوشت: «عجبا! هر منطقی را میخواهند به زور تروریزه کردن افکار و در سایه کلمات «دشمن»، «اجنبی»(۱) فلان و بهمان در دماغ ها فرو ببرند!» او که از رفتار و اعمال گروه مخالف تشکیلات خود به شدت برآشفته بود، ادامه داد: «مگر نمیبینید که هجوم بلایا و محن چگونه اطراف شما را گرفته است؟ مگر ناله ولایات، خانمان خراب شده و شهرهای ویران و عائله های دربدر ایران را نمیشنوید؟ مگر ویرانی سرتاسر ایران دل های شما را به درد نمیآورد؟ مگر قحطی، گرسنگی، بی صاحبی و عدم امنیت عمومی که در زیر ملیون ها مظالم سیاه حکام نابکار، کوی و برزن این مملکت بدبخت [را] احاطه کرده است، احساسات شفقت آمیز شما را حرکت نمیدهد؟ مگر از دست رفتن اقتدار و مرکز و هرج و مرج سیاه که هر روز به دست این خائنین و دست نشاندگان اجانب در اطراف و پیرامون مقامات ملکی ما حلقه میزند، شما را متنبه نمیسازد؟ دیگر منتظر چه هستید؟ و چرا نمیگذارید مجلس ملی زودتر افتتاح یافته و خط مشی معینی که بتواند زحمات سایرین را نیز منجر به یک نتیجه بنماید در مملکت ایجاد شود!»

گروه ضدتشکیلی و ارگان های مطبوعاتی آنها به عنوان اینکه هنوز مهاجرین از مهاجرت بازنگشته اند، مانع از تشکیل مجلس می شدند. اینان میگفتند باید همه دمکرات های قبل از جنگ در تهران حضور یابند و آنگاه انتخابات مجلس برگزار گردد و آنها هم وارد پارلمان شوند. اما مسئله این بود که این عده به اصطلاح مهاجرین یا در آلمان در اطراف تقی زاده جا خوش کرده و به ایران نمیآمدند و با

۱- بهار خود این دو لغت را در گیومه گذاشته است.

وصف مخالف خوانی خود از دولت های ایران هم پول میگرفتند و یا اینکه به نقاط دیگر جهان رفته بودند. همه در اطراف و اکناف عالم پراکنده شده و به کشور بازنمیگشتند. بهار نوشت اینان به نام مهاجرین در کشور بحران سازی میکنند، اما «... چه باید کرد که به نام مهاجر و انصار هر روز عوایقی است که در جلو سرعت افتتاح پارلمان تهیه شده و میترسیم که به همین عناوین سیاه که همه به دستور و نقشه اجانب و مطابق آسایش روح دشمنان این آب و خاك است، افتتاح چهارمین کمیته آمال ملت دستخوش این قبیل عوایق شده و پس از چندی هجوم حوادث و انقلابات دیگر به ما اجازه دعوی حیات و رشد سیاسی هم ندهد.»(۱) همین طور هم شد، مجلس چهارم وقتی شکل گرفت که رضا خان یکه تازی می کرد، رضا خان را همین دسته بحران سازان به رضاشاه تبدیل کردند.

باز می گردیم به بحث کمیته مجازات: به دنبال دستگیری حاجی بابای اردبیلی اشخاص دیگری هم از طرف اداره نظمیه بازداشت شدند. مطبوعات گزارش میدادند این افراد هر روز استنطاق میشوند، نیز می گفتند از قرار معلوم راپورت استنطاق و کشفیات اداره نظمیه به زودی تقدیم هیأت دولت می شود تا تکلیف نهایی معلوم گردد.(۲) نیمه اوّل ذی قعده سال ۱۳۳۵ شمسی درست بعد از دستگیری اعضای کمیته مجازات و نیز تکمیل پرونده آنان، به گزارش زبان آزاد، «آقامیرزاحبیب الله خان آموزگار شیرازی» که به نوشته این روزنامه از دانشمندان به حساب میآمد و در روزنامه صدای ایران به مدیریت نیّرالسلطان نوائی سمت «سرمحرری» داشت، از کار خود استعفا داد. آموزگار از این روزنامه خواسته بود کناره گیری او را انتشار دهد.(۳) روزنامه مزبور یکی از جراید افراطی تهران و از سخنگویان کمیته مجازات و گروه ضدتشکیلی به شمار می آمد که نیّرالسلطان آن را اداره می نمود. همین زمان در اواسط ذی قعده سال ۱۳۳۵ دکتر ابراهیم شفیع زاده که جزو محبوسین کمیته مجازات بود، تبرئه و آزاد شد.(۴) با این وصف روند بررسی

ص:۳۶۷

۱- همان، ش۱۳، ۱۴ ذی قعده ۱۳۳۵، ۲ سپتامبر ۱۹۱۷، «مهم ترین پارلمان ها.»

۲- همان، ش۱۲، ۱۱ ذی قعده ۱۳۳۵، ۳۰ اوت ۱۹۱۷، «دستگیری مظنونین.»

۳- همان، ش۱۳، ۱۴ ذی قعده ۱۳۳۵، ۲ سپتامبر ۱۹۱۷، «کناره جوئی.»

۴- همان، ش۱۶، یکشنبه ۲۱ ذی قعده ۱۳۳۵، ۹ سپتامبر ۱۹۱۷، «استخلاص.»

اتهامات اعضای دستگیر شده کمیته مجازات به کندی پیش می رفت.

در نیمه دوّم ذی قعده سال ۱۳۳۵، اولیای دم منتخب الدوله تظلم کردند و در نامه ای به رئیس الوزرا نسبت به اهمال در بررسی پرونده دستگیرشدگان کمیته مجازات هشدار دادند. بازماندگان منتخب الدوله در نامه خود از دولت و وستداهل تشکر کردند که کمیته مجازات را کشف کرده و قصد «مجازات دادن این دسته مردمان آدمکش تاریخی» را دارند. در همین نامه ابراز تأسف شده بود که از «گوشه و کنار بعضی از اشخاصی حمایت از این دسته مردمان آدمکش» میکنند تا شاید در مجازات آنان تخفیفی داده شود و «شاید بتوانند بعضی را که مانند سایرین جز کشته شدن سیاست دیگری ندارند»، به مثلاً حبس ابد محکوم نمایند. آنان نوشتند تلاش بر این است تا با تخفیف مجازات از اعدام به حبس ابد، «روزنه استخلاص» همیشه وجود داشته باشد. با این روش ترس و وحشت استمرار میبافت و وحشت سازان فرصت میبافتند «کمیته مجازات دیگری را شایع و هرج(۱) و مرج را در مملکت برقرار سازند.» در ادامه نوشته شد: «هیأت دولت ابدمدت عادله بهتر از ماها مسبوق است که مباشر قتل، خون خود را به همان صد تومان یا پانصد تومان که از پول دهنده دریافت میدارد فروخته و دیگر خون او برای اولیاء دم قیمت نداشته؛ قاتلین حقیقی [قربانیان] ما آمرین کمیته مجازات بوده و آنها هستند که دولت عادله باید امر به قتل آنها بدهد... تا به مراتب عدالت پروری دولت واقف و آن را حافظ جان و مال خود شناسند». ابراز امیدواری شده بود که «دولت ابدمدت قاهره طوری جزای این مردمان آدمکش را بدهد که همان قسم که در تواریخ اسم این کمیته باقی خواهد بود، سیاست واقعه نیز تاریخی و ضرب المثل و اسباب عبرت شده، دیگر احدی به خیال تأسیس این قبیل کمیته های آدمکش برنیاید.» در خاتمه یادآوری شد بقیه اعضای کمیته مجازات هم باید دستگیر شوند و به مکافات عمل برسند. از سویی چون جنایات انجام شده از سوی کمیته «پلیتیکی» بود، حکم آنها هم مستقیماً باید از طرف هیأت دولت داده میشد. این نامه به امضای اعلم الدوله سردار انتصار، صحت الدوله، و دکتر غلامحسین خان بستگان منتخب الدوله رسیده بود.(۲) این کمیته پلیتیکی چه کمیته ای

ص:۳۶۸

۱- در اصل: حرج.

۲- همان، ش۱۷، سه شنبه ۲۳ ذی قعده ۱۳۳۷، ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۷، «تظلم اولیای دم منتخب الدوله.»

بود؟ آیا غیر از کمیته دمکرات های ضدتشکیلی کمیته ای دیگر وجود داشت که از اعمال جنایتکارانه اعضای کمیته مجازات حمایت کند و این حمایت خود را به صریح ترین وجهی در ارگان های خود بازتاب دهد؟ آمرین چه کسانی بودند؟ معلوم است که به دید اولیای دم منتخب الدوله، اینان کسانی اند که در ادارات دولتی جا خوش کرده اند و دیگران را جلو انداخته اند تا خود جان به سلامت برند.

از این سوی متجاوز از چهل روز بعد از دستگیری اعضای کمیته مجازات، خانواده های آنان نامههایی به شاه و هیأت دولت و مطبوعات نوشتند. در این نامه آمده بود برخی اعضای خانواده های آنان بیش از چهل روز است که زندانی هستند؛ در این نامه از محبوسین دفاع شده و آمده بود اینان قاتل نیستند. تقاضا شده بود پرونده این عده به عدلیه ارسال شود تا گروه دستگیر شده سریع تر محاکمه شوند.(۱) در پاسخ به این نامه زنی از خانواده مقتولین نامه ای نگاشت و ضمن ابراز همدردی با آنان توضیح داد اگر خانواده آنها چهل روز است بازداشت هستند، جوان او با گلوله موزر سوراخ سوراخ و مدفون شده است. به عبارتی وی که مادر آن جوان است دیگر امیدی به بازگشت فرزند خود ندارد، حال آنکه خانواده های یادشده می توانند امیدوار باشند روزی همسر و یا فرزند آنان به خانه باز خواهد گشت. آن زن که از قرائن و شواهد پیداست باید مادر منتخب الدوله باشد، ادامه داد با این وصف او خانواده های محبوسین را از خود بدبخت تر می داند، زیرا او منشأ بدبختی را می شناسد اما ظاهراً خانواده زندانیان کمیته این موضوع را هنوز در نیافته اند. به عبارت بهتر این گونه به نظر می رسد که این خانواده را از حقیقت امر ناآگاه نگه داشته اند و این خانواده را از عواقبی که در انتظار اعضای خانواده شان است، بی خبر گذاشته اند: «بیچاره همدردهای من، خیال می کنم اطرافیهای شما در دوستی و صمیمیت نسبت به شما خیانت کرده تاکنون نگذاشتهاند به سمع شما برسد و دانسته باشید که همین محبوسین شما هستند که اعضای کمیته مجازاتند! همین محبوسین هستند که مفتن فی الارض و مجازات ایشان در شرع معین شده است، همین محبوسین هستند که مقصرین دولتند... همین محبوسین هستند که دود آتش آنها صفحات تاریخ رشد و تربیت را سیاه و لکه دار نموده و اگر آن لکه ها برداشته نشود،

۱- همان، ش۲۴، پنج شنبه ۹ ذی حجه ۱۳۳۵، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷، «واردات اداری.»

اسباب ننگ ایران و ایرانیان فراهم خواهد بود.» زن یاد شده در ادامه یادآوری کرد با اینکه همسران بازداشت شده زنان متظلم، از اجزا و کارمندان دوایر اداری هستند و با اینکه ده سال است از مشروطه ایران می گذرد، اما این عریضه نویسان هنوز الفبای مشروطه را نمی دانند. توضیح اینکه طبق قوانین مشروطه، محکومین عادی را به عدلیه اعزام می کنند، اما محکومین نظامی به دادگاه نظامی و محکومین دولتی در دادگاه ویژه کارکنان دولت محاکمه می شوند، به این دادگاه «محکمه دولتی» می گویند.(۱) این نامه با امضای جمیله به دفتر روزنامه زبان آزاد رسیده بود.

چند روز بعد همسر اسماعیل خان رئیس مقتول انبار غله شکوائیهای برای هیأت دولت و مطبوعات ارسال کرد. او از سوی فرزندان یک، چهار و هفت ساله خود نوشت بعد از قتل همسرش پرونده مربوطه به عدلیه رفته است. اما این امر وقتی روی داد که هنوز قاتلین و آمرین دستگیر نشده بودند؛ یعنی همان کسانی که به تعبیر او «به خیال نفع شخصی و اداری» به این جنایت دست زده بودند. اینک شبکه کمیته مجازات کشف شده، عاملین و آمرین همه دستگیر گردیده، پرونده ناقص تکمیل شده و همه می دانند کمیته مجازات عامل آن وضعیت بحرانی و قتل و رعب و وحشت بوده، بنابراین پرونده یاد شده باید از عدلیه به مقامات مسئول تحویل داده شود تا متهمین در محکمه دولتی محاکمه شوند.(۲)

۱۵. حسین صبا و کمیته مجازات

برخلاف روزنامه نوبهار، ستاره ایران رسماً به حمایت از کسانی برخاست که به اتهام قتل در زندان به سر می برند. در این روزنامه اخباری در مورد شایعه شکنجه متهمین کمیته مجازات در افواه راه یافت، طبق این شایعات «کمال الوزاره قریب یک هفته است مبتلا به مالیخولیا شده و در تحت معالجه دکتر نظمیه و عدلیه است. کسان و بستگان مشارالیه از وزارت داخله تقاضا نموده اند که معالجه او به دکتر احیاء الدوله رجوع شود.»(۳) البته قبل از این جریان ها اخباری دال بر شکنجه آن هم در

۱- همان، ش۲۷، پنج شنبه ۱۶ ذی حجه ۱۳۳۵، ۴ اکتبر ۱۹۱۷، «واردات اداری.»

۲- همان، ش۳۰، یکشنبه ۲۶ ذی حجه ۱۳۳۵، ۱۴ اکتبر ۱۹۱۷، «اعلان و تظلم عاجزانه.»

۳- رعد، سال دهم، ش۲۱، سه شنبه ۲۵ صفر ۱۳۳۶، ۱۹ برج قوس ۱۲۹۵، «مالی خولیا.»

دوره مشروطه شنیده می شد. به گزارش شرق- که در دوره دوّم مشروطه منتشر می شد- خلیفه حسن نامی را از نظمیه به عدلیه بردند، او در عدلیه فریاد می کشید: «از بس مرا در نظمیه اشکلک کردند و تنگ قجر گذاشتند دیگر از عمر سیر شدم.»(۱) در همان شماره، شرق از «شکنجه های دوره توحش» مطلب نوشت.(۲)

این بار هم معرکه گردان شایعه شکنجه زندانیان کمیته مجازات، روزنامه ستاره ایران بود، خبرهای اوّلیه حاکی بود حاجی باباخان اردبیلی و محمد علیخان برادر حسین خان لله که در اداره نظمیه حبس بودند، پس از تحقیقات لازم و احراز اینکه مظنون بودن آنها خلاف واقع بوده است، مرخص شدند.(۳) اما از آن سوی در این میان تحولات دیگری هم به وقوع پیوست. ماجرا از این قرار بود که قاضی ارداقی شرح مفصلی در مورد شکنجه هایی که به دستگیرشدگان اعمال شده بود بیان میداشت. ارداقی «از اوضاع محبس و رفقای مختلف و خبط های بدوی» مطالبی نقل میکرد. جزییات توضیحات او دانسته نیست، اما هر چه بود توضیحات او «باعث حیرت شد.» قرار شد عدهای به منزل مرآت الممالک بروند تا «صدمات محبس را قاضی من البدو الی الختم بیان نماید.»(۴) این شایعه به اندازهای قوت داشت که حتی روزنامه نوبهار را به واکنش واداشت، این روزنامه نوشت خبر میرسد که محمودخان رئیس محبس نظمیه با محبوسین «خاصه متهمین کمیته مجازات سوء سلوك میکند»، توصیه شد به او دستور داده شود دست از این رویه خود بردارد.(۵)

حسین صبا که اعمال خلاف قانونش زبانزد خاص و عام بود، این بار برای اینکه استدلالات خود را قانونی بنمایاند از اصول قانون اساسی و آئین دادرسی مدد جست. در روزنامه ستاره ایران به اصل نهم قانون اساسی اشاره شد که اشعار می داشت جان و مال و ناموس مردم مصون از هر نوع تعرض است و نمی توان متعرض کسی شد مگر به حکم قانون. به ماده بیستم قانون محاکمات جزایی اشاره

۱- شرق، ش۶۵، شنبه ۷ ربیع الاوّل ۱۳۲۸، ۱۹ مارس ۱۹۱۰، «اشکلک.»

۲- همان، نیز مطلبی با عنوان «امان تنگ قجر مرا کشت»، در این روزنامه به چاپ رسیده بود.

۳- ستاره ایران، ش۸۴، شنبه ۷ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷، «استخلاص.»

۴- کمره ای، ج ۱، صص۳۵۸-۳۵۷.

۵- نوبهار، سال ششم، ش۱۰۷، یکشنبه ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۱۰ مارس ۱۹۱۸، «در محبس.»

شـد که مقرر می داشت اگر کسـی مرتکب جنایت شـد بایـد مراتب فوراً به مـدعی العموم و یا معاون او اطلاع داده شود و اگر جنحه باشـد مثل دزدی؛ باید باز هم به نزد مقامات مسئول عدلیه فرستاده شود: «لیکن اداره نظمیه قانونی ما چند ماه است چند نفر را به تقصیر جنایت در چا ه های ویل محبس تاریک خود زجرکش می کند و ابداً به مدعی العموم قانونی اجازه دخالت و ورود در تحقیق مسئله نمی دهد و بیچاره متهمین را به شکنجه های بی خواب نگاهداشتن و توقیف متمادی در یک قطعه تنگ و تاریک زجر می دهد.»(۱) نویسنده ستاره ایران به ماده هجدهم از قوانین محاکمات جزایی ارجاع داد که نظمیه در جنحه و جنایت نقش ضابط عدلیه را ایفا می کند و کلیه مراحل محاکمه مثل کشف جرم و تحقیقات مقدماتی و استنطاق باید زیر نظر عدلیه انجام گیرد: «ولی اداره نظمیه قانونی(!)(۲) ما بعد از توقیف متهمین کمیته مجازات خود شروع به تحقیقات مقدماتی و حتی رسیدگی های انتهایی با آن وضع موحش و مهیب نمود و با انگشت اقدامات خودسرانه این ماده از قانون مملکتی را محو و سیاه کرد و هنوز متوقع منزلت یک اداره قانون شناس صدیق در قلب و نظر ملّت می باشد.» طبق اصل یازدهم قانون اساسی نمی توان هیچکس را از محکمه ای که بایـد او را محاکمه کنـد منصرف کرد و او را به اجبار به محکمه ای دیگر رجوع داد: «و اداره نظمیه قـانونی(!) مـا علی رغم تمنـای متهمین کمیته مجـازات برای محـاکمه در محکمه قانونی عـدلیه دوسیه اظهارات بیچاره ها را که در سلول های وحشت افزای نظمیه در حالت غیرطبیعی و بلکه جنون [مبتلا] کرده اند، به هیأت وزرا می فرستد و بیچاره محبوسین دیوانه شده مشرف به موت را در چنگال شکنجه ایام بحران می اندازد و قانون اساسی را با این اقدام عجیب خود پاره می کند.»

به ماده سوّم قوانین محاکمات جزایی اشاره شـد که مقرر می داشت اقامه دعوی و تعقیب متهم یا مجرم از حیث حقوق عمومی به عهده مدعی العموم است و اقامه دعوی از حیث ضـرر و زیان شخصـی با مدعی خصوصی است. ستاره ایران نوشت با وجود این ماده قانونی، مثل وکیل اداره مدعی العمومی و مدعی خصوصی متهمین را

۱- ستاره ایران، سال سوّم، ش۹۲، پنج شنبه ۲۶ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «قانون کشی های نظمیه.»
۲- کلیه علامت های ! که نقل قول مستقیمند از متن اصلی است.

به خلاف قانون «در محکمه تازه درآمد و نوظهور غیرقانونی هیأت وزرا تعقیب نموده است»، و برخلاف قوانین کشور و دنیای آزاد اجازه نمی دهد در محاکم جزایی به مسئله متهمین رسیدگی شود:

ما نمی گوییم که متهمین کمیته مجازات در محکمه افکار عمومی مقصر نیستند، ما نمی گوییم این بیچاره ها بر طبق احساسات مقدس وطن خواهی اقداماتی کرده یا نکرده اند، ما نمی گوییم متین السلطنه ها و میرزااسماعیل خان ها در پیشگاه وطن و استقلال مملکت کشتنی بوده یا نبوده اند و بالاخره ما نمی گوییم سختی ها و زجرهایی که در محبس های تاریک نظمیه به متهمین می شود در خور یک جانی و خائن وطن است نه فدایی وطن، بلکه ما می خواهیم با صدای رسا فریاد بزنیم که قانون کشی های نظمیه بیش از این قابل تحمل نیست و روح مشروطیت را یک اداره خودسر حق ندارد تا این درجه متألم کند.

در شماره بعد ستاره ایران با صراحت بیشتری مطالب خود را در این زمینه عنوان نمود. نویسنده در پاسخ به کسانی که متعرض مطلب بالا بودند نوشت در هیچ جای دنیا مرسوم نیست کسی را به صرف اتهام در حبس نگاه دارند و آن قدر او را شکنجه نمایند تا عقلش زایل شود، کاری که با کمال الوزاره کرده اند: «کمال الوزاره دیوانه شد و با حالت جنون به قید کفیل و دوهزار تومان تأمین به عیالاتش مسترد گردید. باید دید تکلیف منشی زاده و ابوالفتح زاده و مشکوه الممالک و میرزاعلی اکبر خان و عمادالکتاب و میرزاعبدالحسین خان و دیگران چیست؟ اینها به چه روز خواهند افتاد؟»(۱)

اما کمال السلطان، مدیر ستاره ایران که این همه از فرایند قانونی محاکمه بحث می کرد و در باب ضرورت اجرای موازین قانونی در حق متهمین سخن می گفت، هرگز توضیح نداد خود به چه مجوزی پیش از بررسی قانونی، اتهام خیانت به رجال کشور وارد می کند و از قتل امثال متین السلطنه حمایت می نماید؟ مقتولین در کدام محکمه محاکمه شده بودند و بعد از گذشت چندین ماه چرا نمی گفتند به واقع خیانت آنها چه بوده است؟ آیا اگر کسی به تشخیص خود و گروه مورد اعتمادش حکم خیانت به کسی وارد کرد و او را متهم نمود مجاز است آن شخص را به قتل

۱- همان، ش۹۳، یکشنبه ۲۹ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ۱۳ ژانویه ۱۹۱۸، «نظمیه و متهمین کمیته مجازات.»

رساند قبل از اینکه حداقل افکار عمومی را در مورد خیانت آن فرد و مصادیق جرم آگاه نموده باشد؟ پاسخ همه این سئوال ها منفی بود و ستاره ایران صرفاً به پشتگرمی مستوفی الممالك با چنین صراحتی از مشتی قاتل دفاع می کرد.

همزمان با این تبلیغات و تحریکات روزنامه ستاره ایران به ترویج این شبهه پرداخت که از کجا معلوم دستگیرشدگان، گردانندگان کمیته مجازات هستند.

این موضوعی جدید نبود، به واقع از همان دوره اوّل دستگیری متهمین، روزنامههای صدای ایران و ستاره ایران این خط را سرلوحه تبلیغات خود قرار داده بودند. حتی پیش تر مدیر صدای ایران در روز اوّل ذی قعده ۱۳۳۵ در ملاقات با رئیس نظمیه تلاش کرد وستداهل را قانع سازد که دستگیرشدگان اعضای کمیته نیستند و به خطا گرفتار آمدهاند. این تلاش به طور مشخص در شماره چهل و چهار این روزنامه بازتاب یافت. صدای ایران از وضعیت مخوف سلول های بازداشت شدگان یاد کرد، اینکه آنان را به نام کمیته مجازات در «سلول های انفرادی در وضعیتی سخت و دشوار» نگهداشته اند. مدیر صدای ایران به صراحت نوشت گمان نمیکند هیأت دولت به وستداهل اختیار داده باشد که مظنونین را در «تاریکخانه» حبس کند.(۱)

از سوی دیگر، روزنامه ستاره ایران تلاش می کرد مسیر پرونده را به هر نحو ممکن تغییر دهد و آن را به ابزاری برای طرح ادعانامه علیه دولت عین الدوله درآورد. این روزنامه با لحنی بسیار تأثرآور، به وضعیت روحی محبوسین پرداخت. وضعیت روحی کمال الوزاره که مبتلاـ به جنون شده بود تشریح گردید، از مهدی خان سلمانی و علی اکبر ارداقی یاد شد که در وضعیت بسیار نابسامانی هستند؛ نکته این بود که این اطلاعات را ستاره ایران چگونه از محبس به دست میآورد؟ زیرا بخشی از مقالات و گزارش های آن واقعیت داشت: کمال الوزاره روحیه خود را به شدت باخته و به جنون مبتلا شده بود به گونهای که ناچار شدند او را به قید کفالت و وثیقه آزاد سازند. این موضوعی بود که ستاره ایران از آن اطلاـع داشت، به همین دلیل نوشت:

کمال الوزاره دیوانه شده، باز با وجود ثبوت بی تقصیری، او را رها نمیکنند.

۱- صدای ایران، ش۴۴، ۱۵ ذی قعده ۱۳۳۵، ص۱.

میرزاعلی اکبر خـان قاضـی در شـرف ابتلا به مرض کمال الوزاره است. ابـداً نظمیه در فکر نیست. میرزامهـدی خان سـلمانی با حال کسالت محبوس است. نظمیه اهمیت نمیدهـد. بلی، میخواهنـد اینها را محاکمه کننـد. به عقیده ما، نظمیه که برخلاف کل قوانین عالم مجنون را در حبس نگاه میدارد و محبوس در آنجا مریض و دیوانه میشود، بیشتر قابل محاکمه است.(۱)

شایـد کوکب ایران تنها روزنامهای بود که با شـجاعت تمام به نقد مواضع سـتاره ایران و کسانی پرداخت که در مرکز مملکت آشـکارا از مشتی جانی حمایت میکردند و برای آنان اشک تمساح میریختند. در این مقاله، اینکه عدهای در تهران یعنی مرکز کشور نشسـته و «با کمال وقاحت و بی شـرمی استخلاص یک مشت جانی را خواهانند» نکوهیده شد و سئوال شد کسی نیست از این افراد بپرسـد «این حمایت و طرفـداری مبنی بر چیست؟» نویسـنده مقاله کسانی را که علیه دسـتگیری این جانیان اعتراض میکردند ماجراجویانی خواند که نمیگذارند پرونده مسـیر عادی خود را طی نماید و انواع اتهامات را در حق دسـتگیرکنندگان این قاتلین وارد میسازند.(۲)

به واقع با روی کار آمـدن مجـدد مسـتوفی، پرونـده اعضای بازداشت شـده کمیته مجازات به جریان افتاد. وسـتداهل نامه ای به وزارت داخله نوشت و توضـیح داد متهمین مزبور از چنـدی به این طرف بازداشت شـده انـد و پرونده اسـتنطاق آنها به وزارت داخله تقدیم گردیده؛ اما تاکنون این پرونده به وزارت عدلیه ارجاع نشده است. طبق گزارش ستاره ایران نظمیه به دلیل نامعلوم بودن وضـعیت زندانیان از وزارت داخله در مورد کیفیت رسـیدگی به این پرونده کسب تکلیف کرد.(۳) وزارت داخله مدعی شـد اداره نظمیه تـاکنون اولیای آن وزارتخانه را از جریان پرونـده و اسـتنطاق محبوسـین کمیته مجازات بی اطلاع نگهداشـته و تاکنون هیچ پرونده ای از سوی نظمیه به وزارت داخله فرستاده نشده است؛ خبری که مطلقاً دروغ بود.

پیش تر یادآوری کرده ایم که مسـتشارالدوله از عوامل بحران ساز این مقطع تاریـخ کشور بود، خبری که همان زمان در تهران منتشر شده بود، عمق موضوع را بهتر نشان

۱- ستاره ایران، سال سوّم، ۱۲ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ص۲.

۲- کوکب ایران، سال اول، ش۳۵، ۳۰ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ص۱.

۳- ستاره ایران، «مراسله رسمی نظمیه.»

می دهد: شایع بود در خانه مستشارالدوله دو دفعه مواد آتش زا پرتاب کردند، اما کسی کشته نشد. میزان انفجار به اندازه ای بود که بخشی از خانه او و خانه های همجوار تخریب شد. به همین دلیل از شب بیست و هفتم رمضان سال ۱۳۳۶، شهر تهران و چهار فرسنگ اطراف آن تحت حکومت نظامی درآمد.(۱) اندکی بعد خبر شگفت انگیزی منتشر گردید: مستشار الدوله به واقع در منزل خود یک کارگاه تولید مواد انفجاری داشت و عده ای مواد انفجاری آزمایش می کردند تا احتمالاً از قدرت انفجار آن آگاه گردند. نکته این است که بعد خود کسانی که این اعمال را مرتکب می شدند شایعه می کردند در خانه مستشارالدوله بمب انداخته اند. این موضوع را نظمیه کشف کرد و به همین دلیل در شهر حکومت نظامی برقرار کردند، «لیکن نمی دانم به چه جهت شد که خود مستشارالدوله را تعقیب نکردند.»(۲)

۱۶. گروه ضدتشکیلی و کمیته مجازات

تاکنون بارها اشاره کرده ایم که بین سران گروه ضدتشکیلی و کمیته مجازات ارتباطات تنگاتنگی وجود داشت. مثال های روشنی می تواند ثابت کننده این موضوع باشد. زمانی که حسین خان لله یکی از اعضای کمیته مجازات قرار بود به قید کفالت آزاد شود، کمرهای رهبر اصلی گروه ضدتشکیلی یکی از ضامن های او شد. در این راه عدل الملک دادگر یکی از فعالین به شمار میرفت. عدل الملک در نزد کمرهای «متعهد شد که یا استخلاص با کفیل یا [با] تکفل دولت، مخارج [آزادی دستگیرشدگان] را از هیأت کابینه بگذراند.»(۳) این عدل الملک در کابینه اول وثوق الدوله به دلیل همکاری با سران کمیته مجازات به زندان افتاد، اما در دوره صمصام السلطنه او را رها ساختند. زمانی که وی زندانی بود، تلاش فراوانی کرد تا با کمرهای تماس گیرد. حتی نامهای هم به او نوشت، اما این نامه لو رفت. جالب اینکه او نامه را برای آن نوشته بود تا از مسائل و مذاکرات درون کابینه وی را مطلع

۱- عین السلطنه، ج۷، ص۵۳۱۴.

۲- همان، ص۵۳۷۴، به نقل از شیخ ابراهیم الموتی. این مرد مأمور وصول مالیات های آن حدود از نقدی و جنسی بود که از تهران روانه شده بود.

۳- کمره ای، ج ۱، ص۲۲۴.

سازند. خودش میگفت در زندان به او و دوستانش از کمیته مجازات لقب «دسته کمره ای» داده و به این نام معروف بودند.(۱) از آن به بعد عدل الملك از بیم اینكه مبادا كمرهای دستگیر شود، حتی نامش را بر زبان نمیآورد.

صدرایی، محمود محمود و مشهدی حسین فشنگچی از دیگر ضامن های حسین خان بودند.(۲) وقتی هم حسین خان از زندان آزاد شد، او همراه با عدهای دیگر به ملاقاتش رفت. اندکی بعد در رجب سال ۱۳۳۶ مطابق با فروردین ۱۲۹۷ قاضی ارداقی یکی دیگر از اعضای جوخه ترور کمیته مجازات از بند رست. او بلافاصله به منزل ابوالفتح زاده واقع در درخونگاه رفت و همان جا اسکان گزید.(۳) ابوالفتح زاده که به گفته مجله یغما بهائی شده بود و «شب و روز برای پیشرفت آن دسته کار میکرد»(۴) با سلطنت احمدشاه قاجار خصومت میورزید، او بر این باور بود که باید وی را از اریکه سلطنت به زیر کشید زیرا وی مردی «بی حال و بی علم است.» ابوالفتح زاده بر این نظر بود که باید به جای احمدشاه فردی دیگر از رجال قاجار را که به امور جهانی وقوف داشته باشد منصوب نمود.(۵)

در همین ماه محمدنظر خان مشکوه الممالك، ابراهیم خان منشی زاده و عمادالکتاب را هم به بهانه بدی جای آنها در نظمیه به خانه ابوالفتح زاده آوردند!(۶) کمرهای به طور مرتب به این افراد سر میزد. حسین پرویز و سیدعبدالرحیم خلخالی از دیگر رابطین اعضای محبوس کمیته مجازات با خارج بودند. البته همان طور که پیش تر آمد همه اینان را در منزل ابوالفتح زاده جمع کرده بودند. اینک از منزل ابوالفتح زاده عده ای باز هم درصدد منسجم کردن نیروهای پراکنده کمیته مجازات بودند. در خانه ابوالفتح زاده، اعضای کمیته به آسانی با بسیاری از رجال و عوامل بحران ملاقات می کردند. در این دوره ترور و آدمکشی در تهران بسیار رواج یافت، اگر کسی جلو این وضع را نمی گرفت اوضاع بسیار وخیم تر می شد. عین السلطنه نقل می کند «یک

۱- همان.

۲- همان، ص۸۵.

۳- همان، ص۱۶۹.

۴- یغما، سال ۵، ۱۳۳۱، ص۱۳۴.

۵- خاطرات و اسناد مستشار الدوله، آینده، سال هفتم، ۱۳۶۰، صص۵۷-۵۶.

۶- کمره ای، ج۱، ص۱۷۴.

روزی بـا دو نفر خـانه ابوالفتـح زاده رفتم که اجزاء کمیته مجـازات آنجا محبوس بودنـد. از ابوالفتـح زاده یک نفر ترور[یست] خواستیم. دست روی دست زده گفت بسیار داشتم اما افسوس که همه پراکنده شدند.»(۱)

پیش از این هم کمرهای چنـد بار از عـدل الملک خواست تا اقدامی کند که یا دسـتگیرشدگان را آزاد سازند و یا مخارجشان را تقبل کنند. عدل الملک پاسخ داد برای مخارج میتوان کاری کرد اما اسـتخلاص آنان دشوار است. بیم عدل الملک این بود که محبوسـین به محض آزادی ترور شونـد. این نکته ای است که به صـراحت در خاطرات کمره ای آمده است و مدعای ما را در این مورد که اعضای کمیته را برای آن دستگیر کردند تا در زندان محیطی امن برای شان فراهم آورند، تأیید می کند. عدل الملک بر این باور بود که بایـد اعضای کمیته مجازات به محض آزادی، از تهران به سویی مهاجرت نمایند، چون ترور و هرج و مرج فراوان است، امـا کمرهای گفت بعـد از آزادی زنـدانیان بایـد این فکرها را کرد.(۲) کمرهای خودش میگفت «مسـتشار الـدوله مرا هیأت درجه اول کمیته مجازات میداند(۳)». به عبارتی همه آشـنایان به تفکر کمره ا ی و روش و سـلوک او، چهره وی را در پشت عملیـات کمیته مجازات می دیدنـد. در این زمـان کسـانی مثل مورخ الـدوله و کمره ای هم مسـتقیماً دست به تأسـیس جوخه های ترور زده بودند. یکی از افراد نزدیک به مورخ الدوله به نام حسین خان اطریش با گروه جنگلیها همکاری داشت. در عین حـال او با گروهی از ماجراجویان قفقاز مرتبط بود. بحث تشـکیل هسـته های مسـلحانه مخفی منحصـر به مورخ الـدوله نبود، حتی کمرهای هم به دنبال دسـتگیری سـران کمیته مجازات دست به چنین اقدامی زد. ماهیت این اقدامات چندان روشن نیست، اما اهمیت موضوع از آنجا مشـخص میشود که کمرهای حتی در یادداشت های خصوصـی خود فقط نام مسـتعار آنان را ذکر کرده است: دکتر مقیاس، کوهی، فلاح و عیار.(۴)

مورد دیگر مذاکره شخص کمره ای است با وثوق در دوره دوّم ریاست وزرایی او؛

ص:۳۷۸

۱- عین السلطنه، ج۷، ص۵۳۷۴؛ به نقل از شیخ ابراهیم الموتی.

۲- کمره ای، ج ۱، ص۲۶۶.

۳- همان، ص۲۷۸.

۴- همان، ص۸۳۲.

در این مذاکره که کمره‌ای برای وساطت آزادی محبوسین رفته بود، وثوق گفت:

... من ابداً اطلاعی نداشتم تا اینکه شبنامهها را دیده و جزو لیست خودشان مرا هم نموده بودند. بهادرالسلطنه نزد من آمد و به من اشخاص آنها را نگفت و لیکن از من هر چه بود رفت و به آنها گفت و سَر و سِرّ خودشان با وزرای دیگر اظهار میکردند و به من چیزی نمیگفتند. و در این مدت هم غیر از دسته شما که آن همه فحاشی و حرف های ناهنجار به من میزدند حتی من یک وقتی فوق العاده در اندیشه افتادم بعضی به من گفتند که از کمره‌ای تأمین بگیر، اگر او تأمین داد مطمئن باش. تا آنکه اوضاع آنها به هم خورد. آن هم از ناحیه همان وزرایی بود که با آنها اسرار داشتند.(۱)

وثوق نکته مهمی را فاش ساخت، او گفت کمیته مجازات به دست همان وزرایی بر باد رفت که از اسرار آنان آگاه بودند. به یاد آوریم اعضای کمیته مجازات در دوره دوم ریاست وزرایی علاء السلطنه دستگیر شدند، بعد از آن هم نتوانستند عملیاتی مهم انجام دهند به استثنای قتل احمد خان صفا. می دانیم که این وزرا هم مستشارالدوله، ممتازالدوله و محتشم السلطنه اسفندیاری بودند. به عبارت بهتر وثوق می خواست بگوید همان کسانی که عده ای را به قتل تشویق می کردند و حامی آنان بودند، وقتی به مقصود نایل آمدند و او را سرنگون کردند، خود این گروه را لو دادند. به عبارت بهتر، دیگر عملیات کمیته مجازات خار راه آنان بود و نه کمک کننده برای پیشبرد اهداف.

وثوق با وجود تکذیب کمره‌ای به حالتی نیمه شوخی و نیمه جدی گفت، شاید او جزو رهبران کمیته بوده باشد؛ حتی به شکلی تهدید آمیز گفت پرونده آنها را میخواند و معلوم میکند. کمره‌ای ترسید و گفت: «شما رفاقت سابقه را اقلاً در این مورد ملاحظه خواهید فرمود و اسم مرا قسمی میکنید که حک شده معلوم نشود.»(۲) یعنی اینکه او خواست وثوق به ملاحظه سابقه رفاقت نام او را از پرونده کمیته مجازات حذف کند. البته وثوق هم این کار را کرد. با اینکه بعداً در جریان اعتراض به قرارداد ۱۹۱۹ حتی کسانی مثل بینش را دستگیر کردند، اما هرگز کسی متعرض کمره ای نشد. او خود از

۱- همان، ص۴۰۴.

۲- همان، ص۴۰۴.

نظمیه خـواست برای حمـایت از دوسـتانش بازداشـتش کننـد که این بـازداشت هم البته شـبی بیش تر طـول نکشـید و روز بعد رهایش ساختنـد. وثوق با اینکه به شـدت به دنبال معـدوم ساختن کمیته مجازات بود، اما دسـتور داد پنجاه تومان کمک هزینه زنـدگی به خانواده برخی محبوسـین داده شود. کمرهای پنجاه تومان را به همسـر ارداقی داد، این پول بایـد سه قسـمت میشـد: شانزده تومان و شـش ریال و سیزده شاهی آن به خانواده ارداقی، یک سهم برای همسر اسدالله خان منشی زاده و یک سهم هم به همسـر عمادالکتـاب میرسـید. بایـد در برابر پرداخت وجه از آنهـا رسـید دریافت میشـد. این در حالی بود که عمادالکتاب با معیارهای آن دوره و قبل از دستگیری شخصی متمول به حساب میآمد.

به واقع از دوره صـدارت عین الدوله مردم می خواسـتند تکلیف پرونده کمیته مجازات روشن شود، اما با فروافتادن او، اسـتقرار مجدد مسـتوفی بر منصب صدارت و به دست گرفتن قدرت توسط صمصامالسلطنه بعد از وی؛ پرونده مسیری دیگر طی کرد و در نهـایت در دوره صـمصام همـان طور که دیـدیم منجر به آزادی متهمین شـد. با این وصف افکار عمومی میخواست تکلیف نهـایی این افراد روشن شود و احکـامی که در مورد آنان بایـد صادر گردد به اطلاع عموم مردم رسانیـده شود. انـدک انـدک دوره حبس متهمین کمیته مجازات طول کشـید، این بود که روز بیست وشـشم ربیع الثانی وستداهل بار دیگر نامهای خطاب به وزیر داخله نوشت و کسب تکلیف کرد که با بازداشت شـدگان چه بایـد کنـد. او ظهور و سـقوط پی در پی کابینه ها را مورد تـذکر قرار داد و این که این وضع مانع از آن شـده است تا محبوسـین تکلیف قطعی خود را بداننـد و نیز نظمیه از وظایف آتی خود آگاهی داشته باشد.(۱) رئیس نظمیه در عین حـال زیر فشـار افکار عمومی و مطبوعات و البته یاران محبوسـین، نامهای به اداره مـدعی العمومی عدلیه نوشت و از آنها خواست پرونده اعضای کمیته مجازات را بررسـی نمایند و نظر به اینکه بازداشـت محبوسـین بـدون تعیین تکلیف قـانونی دیگر غیرممکن است، دسـتور دهنـد تـا پرونـده مزبور به مقامات مربوطه احاله شود.(۲) درست زمانی که کابینه عین الدوله با خطر سقوط مواجه بود، وزارت داخله

۱- وستداهل به وزیر داخله، ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۳۶، سازمان اسناد ملّی ایران، ش۲۱/۱۰۴/۱۸-۲۹۳.

۲- همان.

جوابیه‌ای در حاشیه نامه رئیس نظمیه نوشت و برای او ارسال کرد. در جوابیه آمده بود که اساساً پرونده کمیته مجازات به وزارت داخله ارسال نشده است و کارکنان آن وزارتخانه به کلی از وجود پرونده بی اطلاع هستند و اطلاعات آنان در حد مطالبی است که از روزنامه ها به دست آورده اند![1] در همین زمینه اسناد دیگری هم وجود دارد که مدعی است پرونده کمیته مجازات به وزارت داخله ارجاع نشده و شاید هنوز در هیأت دولت مانده باشد. اما وستداهل به کار خود آشنا بود: او نامه‌ای به رئیس الوزرای جدید یعنی مستوفی الممالك نوشت که در عین حال منصب وزارت داخله را تصدی میکرد. در این نامه او نوشت در تاریخ دهم نوامبر گذشته پرونده کمیته مجازات را با نامه‌ای که رونوشتش مجدداً ارسال میشود، شخصاً به قوام السلطنه داده است، و اگر این مراسله به وزارت داخله نرسیده باشد باید آن را از قوام مطالبه کرد.[2] در آن تاریخ وستداهل ضمن اشاره به نامه‌ای که به وزارت داخله نوشته بود، اسامی مقتولین و بازداشت شدگان را قید کرده بود. وزارت داخله نامه‌ای به قوام نوشت و توضیحات نظمیه را بیان داشت که پرونده مزبور شخصاً به دست او داده شده است، تاریخ موضوع هم دقیقاً بیست وچهارم محرم سال ۱۳۳۶ بود. از قوام خواسته شد اگر پرونده مزبور در اختیار اوست، آن را به وزارت داخله ارسال کند تا این وزارتخانه به وظایف قانونی خود عمل نماید.[3] قوام پاسخ داد، درست است، وستداهل پرونده را به او داده است؛ اما او هم بعد از مطالعه اجمالی پرونده، آن را به هیأت دولت تقدیم کرده،[4] یعنی به وظیفه قانونی خود عمل نموده است.

وستداهل برای اینکه خود را از شر کمیته مجازات و یاران آنها وا رهاند، نامه‌ای به روزنامه ستاره ایران نوشت و توضیح داد بعد از بازداشت متهمین در دوره علاءالسلطنه، طبق دستور مستشارالدوله پرونده باید به وزارت داخله ارجاع میشد، اما در این بین کابینه سقوط کرد و عین الدوله زمام امور را به دست گرفت و قوام السلطنه به وزارت داخله نایل آمد. زمانی که مستشارالدوله وزارت داخله را تصدی می کرد، یک مصاحبه

۱- وزارت داخله به رئیس نظمیه، ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۳۶، سازمان اسناد ملّی ایران، ش ۲۱/۱۰۴/۱۸-۲۹۳.
۲- رئیس نظمیه به مستوفی الممالك رئیس الوزرا و وزیر داخله، سازمان اسناد ملّی ایران، ش۳۲/۱۰۴/۱۸-۲۹۳.
۳- مستوفی الممالك به قوام السلطنه، ۳۰ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، سازمان اسناد ملّی ایران، ش۱۹/۱۰۴/۱۸-۲۹۳.
۴- قوام السلطنه به مستوفی الممالك، سازمان اسناد ملّی ایران، ش۶/۱۰۴/۱۸-۲۹۳.

مطبوعاتی تشکیل داد و به پرسش های مدیران جراید پاسخ گفت و خود هم مطالبی را عنوان کرد؛ اما مهم این است که وی ابداً سخنی از کمیته مجازات و پرونده آن به میان نیاورد.(۱) بعد از تغییر کابینه، مستشارالدوله پرونده را در اختیار قوام نهاد. او از آن تاریخ تا مدت ها بعد هم با قوام و هم با عین الدوله رئیس الوزرا گفتگو کرد و اصرار نمود تکلیف اعضای کمیته را مشخص نمایند؛ چون اقدامی انجام نشد، کمال الوزاره و چند تن دیگر را که استخلاص شان بدون اشکال بود به قید کفالت آزاد کردند. به اداره مدعی العمومی عدلیه هم اطلاع داده شد که پرونده را مطالبه نماید و تکلیف سایر زندانیان را از مجاری قانونی مشخص سازد، اما به ادعای ستاره ایران این کار صورت نگرفت.(۲) هدف ستاره ایران این بود تا مستشارالدوله را تبرئه نماید و قوام را مقصر به تعویق افتادن پرونده جلوه دهد. به یاد آوریم قوام برادر وثوق بود. گردانندگان واقعی کمیته مجازات همراه با ارگان مطبوعاتی شان یعنی روزنامه ستاره ایران توپ را به میدان قوام انداختند تا او را متهم سازند؛ قوامی که برادرش یعنی وثوق الدوله از سوی همین کمیته مجازات تهدید به مرگ شده بود.

نقشه هر چه بود، کار با موفقیت پیش رفت. فراز و نشیب پرونده استمرار یافت. عین الدوله برافتاد و بار دیگر مستوفی ریاست وزرایی را به دست گرفت. اردیبهشت سال ۱۲۹۷ صمصامالسلطنه جای او را گرفت، این بار اعضای کمیته از حبس خارج شدند، اینان در منزل ابوالفتح زاده تحت نظر قرار گرفتند.

جمادی الثانی ۱۳۳۶ عدلیه از وزارت داخله خواست هرچه سریعتر پرونده متهمین کمیته مجازات به مقامات ذی ربط ارسال شود تا در مورد حسین خان لله مشهور به سردار افخمی مرتبط با کمیته مجازات که هنوز در بازداشت به سر می برد، تعیین تکلیف نهایی انجام گیرد.(۳) جواب وزارت داخله باز هم سربالا بود: پاسخ داده شد پرونده متهمین کمیته مجازات در هیأت دولت است و امروز هم روز دوشنبه و تعطیل است، بنابراین امکان تشکیل جلسه هیأت دولت و گفتگو راجع به این

۱- نوبهار، ش۸، پنج شنبه ۸ رمضان المبارک ۱۳۳۵، ۲۸ ژوئن ۱۹۱۷، «ملاقات با آقای وزیر داخله.»

۲- ستاره ایران، سال سوّم، ش۹۴، ۱ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ص۳.

۳- وزارت عدلیه به وزارت داخله، [؟] جمادی الثانی ۱۳۳۶، سازمان اسناد ملّی ایران، ش۳۳/۱۰۴/۱۸-۲۹۳.

موضوع وجود ندارد.(۱) در همین اوضاع و احوال مدعی العموم دادگاه بدوی از اداره نظمیه خواست فعلاً- تا تعیین تکلیف بازداشت شدگان کمیته مجازات، از طرف دولت مکانی تهیه و در اختیار آنان قرار داده شود تا «رفع شکایت آنها از حیث وضعیت تحمل ناپذیر محبس نظمیه شده باشد تا تصمیم دولت معلوم گردد.»(۲) میبینیم که حتی قبل از اینکه مکاتبات وزارتخانه های عدلیه و داخله صورت گرفته باشد، محبوسین را به جای بهتری انتقال دادند که همان خانه ابوالفتح زاده بود.

۱۷. ریاست وزرایی مجدد وثوق و محاکمه اعضای کمیته

در شهریور ۱۲۹۶ برخی از مرتبطین با کمیته مجازات مثل دکتر احیاءالسلطنه در ملاقات های خصوصی با امثال کمرهای صریحاً از تغییر رژیم سخن به میان می آوردند. افرادی مثل احیا ءالسلطنه بر این باور بودند که باید بین تهران و رشت و تبریز ارتباط برقرار گردد و با گسترش شورش حکومت قاجار را برانداخت.(۳) حتی شخصی مثل صمصامالسلطنه هم به این نتیجه رسیده بود باید رژیم قاجار را تغییر داد، اما مسئله این بود که سردار ظفر با او معارض بود.(۴) باز هم در شهریور ۱۲۹۶ شایع شد اعضای باقی مانده کمیته مجازات در بازداشت نظمیه، یعنی ارداقی، عمادالکتاب، مشکوه الممالك، محمدعلی خان برادر حسین خان لله و مهدیخان مرخص خواهند شد. کمرهای به ملاقات اینان شتافت. محبوسین «گفتند ما نمی خواهیم با این افتضاح مرخص شویم، ما را با جانیها و قطاع الطریق ها یکسان، بلکه پست تر» کرده اند. کمرهای نوشت بعد از این سخنان «واقعاً دلم باز تجدید احتراق را نمود.» بازداشت شدگان گفتند کار آنان مربوط به دادگاه نظامی است و بعید به نظر می رسد به این زودی ها و آسانی ها اینان را آزاد نمایند.(۵)

برای آزاد ساختن اعضای کمیته مجازات دست به دامان نصرت الدوله هم شدند.

ص:۳۸۳

۱- وزارت داخله به وزارت عدلیه، سی ام جمادی الثانی ۱۳۳۶، سازمان اسناد ملّی ایران، ش۱۴/۱۰۴/۱۸-۲۹۳.

۲- ایران، سال دوم، ش۱۹۵، ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۳۶، ص۳.

۳- کمره ای، ج۲، ص۱۵۵۵.

۴- همان، ص۱۵۸۴.

۵- همان، ص۱۵۵۵.

نصرت الدوله به دعوت کمره‌ای به خانه اش آمد، در حالیکه «خیلی مسرور شد که من اظهار میل به ملاقات او نمودم.» از نصرت الدوله خواسته شد «می خواهم آنها مرخص و به دست شما مرخص شوند.» نصرت الدوله پاسخ داد احمدشاه شخصاً با این افراد طرف است. شاه فارغ از عضویت افرادی در کمیته مجازات، به دلیل اینکه آنها را طرفدار جمهوری و مخالف خودش میدید، با آنان خصومت میورزید. او در ادامه توضیح داد:

من مدت ها زحمت کشیدم و به شاه عرض نمودم که من به واسطه رفت و آمد با شما مورد حملات و نسبت های افتراآنه مردم به واسطه رقابت یا حسادت شده ام و از شما هم هیچ منتفع نشده ام و اگر چیزی برای شما ضرر نداشته باشد و برای ما نفع داشته باشد شما هم نباید مضایقه نمایید و او عمل محبوسین است، چون آنها که مجازات نمیشوند، پس بهتر این است آنها را عفو عمومی بدهید. این قدر شد که با مجالس متعدده شاه را حاضر نمودم که ضدیت ننمایند. بعد شاه گفتند که من نباید آنها را مجازات یا مستخلص نمایم. هر چه باید بشوند با عدلیه و هیأت دولت است. آنها باید بکنند.(۱)

تحلیل نصرت الدوله این بود که به هر حال شاه شاگرد ناصرالملک بوده، پس نمیخواهد مسئولیت کاری را عهده‌دار شود که در مورد آن تردید دارد. شخص نصرت الدوله هم بر همین باور بود. اما شاه را راضی کرده بود اگر دولت در مورد آزادی محبوسین پیشنهادی داد، او هم مخالفت نکند: «این قدر کار بیشتر از من بر نمیآید.» او توضیح داد شاه آن قدر با سران کمیته مجازات بد بود که وستداهل رئیس نظمیه را بدون اطلاع دولت میخواست و از او در مورد روند بازجویی دستگیرشدگان استفسار میکرد. شاه تمام پرونده اعضای کمیته مجازات را خودش شخصاً خوانده بود، «هیچ استبعادی نداشت که به وستداهل بگوید آنها را در محبس تلف نمایند.» نصرت الدوله توضیح داد به واسطه اقدامات او شاه اندکی از ضدیت با دستگیر شدگان منصرف شده اما به طور قطع خودش ابتکار عمل عفو و بخشودگی را به دست نخواهد گرفت. باید در هیأت دولت پیشنهاد شود و سپس او

ص:۳۸۴

۱- کمره ای، ج ۱، ص۲۸۸.

هم در این

زمینه دستخطی صادر نماید: «حال اگر این وزرا سر کار خواهند بود کاری بکنید که آنها این پیشنهاد را بنمایند، اما اسم من برده نشود که او نزد شاه کاری میکند». دلیل امر از نظر نصرت الدوله این بود که اگر بدانند او در این زمینه وساطت میکند، اقدامی صورت نخواهند داد و «اگر کابینه منحل شود صبر نمایید تا کابینه دیگر بیاید سر کار.»(۱)

وثوق علی رغم میل ضدتشکیلی ها و گروه هوادار کمیته مجازات بار دیگر به ریاست وزرایی نایل آمد، وی این بار دستور داد کسانی از اعضای کمیته مجازات که آزاد شده اند مجدداً دستگیر شوند و برای کسانی که در منزل ابوالفتح زاده هستند پرونده تشکیل گردد و متهمین بار دیگر تحت بازجویی قرار گیرند. این بار پرونده به سرعت به جریان افتاد، وستداهل خود را از ماجرا کنار کشید و کار را یکسره به عدلیه سپرد. به قول بهرامی پرونده کمیته تا دوره دوّم ریاست وزرائی وثوق معطل مانده بود، تا این که «دوباره وثوق الدوله زمامدار و رئیس الوزرا شد، این دوسیه در محاکم عدلیه بی تکلیف مانده بود و قضات جرأت رسیدگی و صدور رأی نمی کردند.»(۲)

به واقع اعضای کمیته مجازات سه بار دستگیر شدند: بار اوّل که میرزاباقر خان پدر و عبدالله خان بهرامی آنان را نجات دادند، در آن زمان علاءالسلطنه ریاست وزرایی را به دست داشت. بار دوّم ماه شوال ۱۳۳۵ بود که نه ماهی را هم در بازداشت به سر بردند، اما بالاخره در دوره صمصامالسلطنه آزاد گردیدند. بار سوم وقتی بود که وثوق قدرت را مجدداً به دست گرفت.

به دنبال دستگیری مجدد اعضای کمیته مجازات، چند تن از اجزای عدلیه هم توقیف گردیدند. سیدمحمد نامی که رئیس محکمه استیناف بود به جرم صدور حکم استخلاص رشید السلطان و سیدمرتضی؛ بازداشت شد. فیلسوف السلطنه طبیب قانونی عدلیه به جرم اینکه گواهی بیماری این دو را به دروغ صادر کرده بود؛ شیخ علی اصغر گرگانی مدعی العموم که حکم استخلاص چند تن از قاتلان را صادر کرد؛ و محمود خان

۱- همان.

۲- خاطرات بهرامی، ص ۵۲۱.

یاور نظمیه به جرم تسهیل مراوده اعضای کمیته مجازات و به جرم اینکه پول های رشید السلطان را به امانت نگهداشته بود، در زمره دستگیرشدگان بودند.(۱) با اینکه رشیدالسلطان و حسین خان لله به چند فقره قتل اعتراف کرده بودند، اما «اجزاء عدلیه و رئیس محکمه استیناف و مدعی العموم حکم به استخلاص صادر نموده بودند».(۲)

درست به هنگام سومین دوره دستگیری سران کمیته مجازات که با دوره دوم ریاست وزرایی وثوق همزمان بود، صف بندی مطبوعات شکل نوینی به خود گرفت و اینان حداقل در این ارتباط مواضع شفافی ارائه کردند. روزنامه ستاره ایران و صدای ایران به حمایت از کمیته، نظمیه را آماج حمله قرار دادند. کوکب ایران علیه کمیته موضع گیری کرد و دستگیرشدگان را قاتل و مجرم دانست. روزنامه رعد که در این زمان از عملیات دولت وثوق حمایت میکرد، مقاله ای منتشر کرد که هم شکایات بازماندگان قتل های کمیته را منعکس میکرد و هم بخشی را به بازداشت تأثرآور متهمین اختصاص می داد. در این مقاله وضعیت بهم ریخته خانواده های دستگیر شدگان تشریح شده بود؛ رعد تقاضا کرد سرنوشت هر دو طرف دعوی مشخص گردد و به این پرونده خاتمه داده شود.(۳)

وقتی وثوق به جای صمصام قدرت را به دست گرفت، اولویت او تأمین امنیت و آرامش داخلی و مبارزه با بر هم زنندگان نظم عمومی بود. پس تعیین تکلیف نهایی با اعضای گروه مزبور به سرعت در دستور کار او قرار گرفت. وثوق در دوره نخست رئیس الوزرایی خود مورد تهدید کمیته واقع شده بود، او در مقطعی حتی بعد از اینکه از منصب خود استعفا داد از بیم این تهدیدها نمیتوانست از خانه بیرون آید. امّا این بار تصمیم گرفته بود امنیت را مستقر کند.

روز آخر شوال آن سال، بالاخره مشخص شد بار دیگر محاکمه اعضای کمیته در دستور کار واقع شده است. ظاهراً وستداهل،؛ یهودی انگلیسی نژاد سوئدی الاصل طهرانی المسکن،(۴) به وثوق گفته بود برخی بزرگان قوم مثل مستشار الدوله صادق،

۱- عین السلطنه، ج۷، ص۵۳۸۲.

۲- همان، ص۵۳۷۴، به نقل از شیخ ابراهیم الموتی.

۳- رعد، سال نهم، سوّم ربیع الثانی ۱۳۳۶، «ورثه مقتولین...»

۴- کمره ای، ج۱، ص۵۴۲.

ممتاز الدوله و حکیم الملک با آنان مرتبط بوده اند.(۱) اینان را دستگیر کردند تا سرنخ های جدیدی به دست آورند. همزمان برخی دمکرات ها مثل ملک الشعرای بهار، میرزامحمد نجات، دکتر حسن خان احیاءالملک و عده‌ای دیگر درصدد برآمدند بار دیگر حزب را فعال سازند، اینان از ریاست وزرایی وثوق حمایت میکردند.(۲) این هم خود از عجایب روزگار بود که چگونه دکتر احیاءالملک و میرزامحمد نجات، دو فردی که با گروه ضدتشکیلی مراوده داشتند و از عملیات افراطی حمایت می کردند، اینک از وثوق دفاع می نمودند.

در دوره صمصام عده‌ای از تظاهرکنندگان که مسجد شاه را کانون فعالیت های خود کرده و برای روی کار آمدن مجدد وثوق تلاش میکردند، بازداشت شده بودند. این بار بلافاصله آنان را رها ساختند و در مقابل کلیه متهمین کمیته مجازات را دستگیر ساختند. برای به قدرت رسانیدن وثوق، عده ای در مساجد تهران و صحن حضرت عبدالعظیم تظاهرات به پا کردند و از روی کار آمدن او حمایت نمودند.(۳) این تحرک به نتیجه رسید، صمصام فرو افتاد و وثوق به جایش به ریاست وزرایی رسید. در این ایام بار دیگر جوخه های ترور فعال شدند. درست مقارن همین احوال، فتح السلطنه در شمیران با سه گلوله ترور شد، این ترورها برای این انجام میشد تا بحث کمیته مجازات و محاکمه مجدد آنان تحت الشعاع واقع شود. ضاربین میخواستند به وثوق ضرب شستی نشان داده باشند. فتح السلطنه جان به در برد، اما گفت زمان وقوع ترور بیمار بوده و دکتر یونس خان حکیم برای معالجه او آمده بود. وی به طبیب خود مظنون بود، زیرا او بی موقع و بدون دلیل به نزد فتح السلطنه رفت و «در موقع خالی شدن تیر ابداً وحشتی نکرد.»(۴) با اینکه پرونده قتل اعضای کمیته در عدلیه گم شد، اما رئیس نظمیه وستداهل بر این باور بود که اینان با همدستی مستوفی و حکام و قضات عدلیه آزاد شده اند.(۵) نکته جالب این است که کمیته های

۱- همان، ص۳۸۲.

۲- همان، ص۳۸۴.

۳- حیات یحیی، ج۴، ص۹۸.

۴- کمره ای، ج۱، ص۳۹۷.

۵- همان، ص۳۸۹.

ترور وقتی فعال می شدند که گروه مخالفین تشکیلی قدرت را به دست داشتند: در دوره وثوق اینان کمیته خود را فعال کردند، در دوره عین الدوله احمد خان صفا و عده ای دیگر را کشتند و این بار هم باز در زمینه ترور فعال شده بودند، ترور فتح السلطنه تنها یکی از این موارد بود.

۱۸. فرجام کار

بالاخره در دوره وثوق بار دیگر اعضای از بند رسته کمیته مجازات را دستگیر کردند. کمره ای هرچه تلاش کرد مانع قدرت یابی مجدد وثوق شود موفق نشد. او می دانست اگر وی باز هم رئیس الوزرا شود، در وهله نخست اعضای کمیته را مجازات می کند. کمره ای تنها کاری که توانست بکند این بود که اعضای کمیته را در دوره صمصام رها کرد. اما این امر موقت بود.

به تاریخ دوّم سنبله ۱۲۹۷، محکمه فوق العاده، حکم محکومیت اعضای کمیته مجازات را به این شرح صادر کرد: منشی زاده، ابوالفتح زاده و مشکوهالممالک به تبعید و پانزده سال حبس محکوم شدند، دو تن نخست را به کلات نادری تبعید نمودند. رشید السلطان و حسین خان لله که به چند فقره قتل اعتراف نموده بودند، به اعدام محکوم شدند و میرزاعلی اکبر خان ارداقی و عمادالکتاب به پنج سال حبس.(۱) میرزاعبدالحسین ساعت ساز، به اتهام مشارکت در قتل اسماعیل خان و همراهی با کریم دواتگر، رشید السلطان و سیدمرتضی، به پانزده سال زندان محکوم شد. میرزاعلی زنجانی و محمدعلی خان برادر حسین خان لله و حاجی علی اصغر متهم شدند که جزو تروریستهای کمیته بوده اند. اما با اینکه برای انجام قتل آماده بودند، فرصت لازم را برای این کار نیافته اند. این سه تن به ده سال حبس محکوم گردیدند.(۲)

روز شنبه شانزدهم ذی قعده ۱۳۳۶ کمرهای به ملاقات ارداقی رفت. او از قول وستداهل رئیس نظمیه نقل کرد که سه روز قبل یعنی سیزدهم آن ماه، گفته است در

۱- باختر، دوره سوّم، ش ۱۵۰، ۲۷ بهمن ۱۳۲۱، ص۳.

۲- حکم محکمه فوق العاده در مورد کمیته مجازات، ۲۴ ذی قعده ۱۳۳۶، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش ۳۲۰۸۰-ن.

امر گرفتاری اعضای کمیته دخالتی نداشته و این امر به دستور وثوق صورت گرفته. نیز وعده داد با رئیس الوزرا و وزیر عدلیه گفتگو کند تا آنها را آزاد نمایند و یا تکلیفشان را مشخص سازند. اما روز دوشنبه هجدهم ذی قعده آن سال حسین خان لله را در میدان توپخانه به دار آویختند. کمرهای که جنازه او را بر سر دار دیده بود، نوشت:

دیدم قلبم در حال تموج و انقلاب. نفهمیدم از انبساط و مسرت است یا از حزن... گفتم ای حسین، ای دارای اسامی مختلفه، ای کسی که مدتی به اسم لله و بعد لؤلؤ(۱) و حالا لالا شدی، تو چه لؤلؤ ناسفته بودی که حالا سفته و درخشانی طبیعی تو معلوم شد. تو اگر قاتل آقامیرزامحسن بودی چون لابد با نیت پاک این اقدام را کردی خیلی مقام عالی داشتی، منتها ما نمیدانستیم و اگر به شبهه و افترا و تهمت و اغراض تو را به این مقام عالی رساندند، پس باز مظلوم هستی. چقدر کوچک و پست در انظار ما بودی و چقدر بزرگ شدی.(۲)

سیدعبدالرحیم خلخالی نقل میکرد رشید السلطان در محبس گفته است دلم میخواهد سر مرا ببرند تا از هر قطره خون من یک رشید السلطان تولید شود، نیز اگر میخواهند به دارم کشند، تنفسی کنم تا نفسم روحی به آزادی طلبان بدهد.(۳)

قبل از حسین لله، رشیدالسلطان را بهدار آویخته بودند. کمرهای که وثوق الدوله را «رئیس الاشقیا»(۴) میدانست، از قول رشیدالسلطان در پای چوبه دار نوشت: «ای مردم تقصیر من این بود که وثوق الدوله پول هم به من داد که من صمصام السلطنه را ترور نمایم، من قبول نکردم و گفتم کسی که خیانت به ایران نکند، من او را دشمن نیستم. از این جهت مرا میکشند. مرده باد بریتانیا و کارکنان او. زنده باد ایران و جوانان با غیرتش.» ظاهراً شرح ماجرا به این شکل بوده که وثوق الدوله صد تومان به توسط مشهدی حسین فشنگچی به رشیدالسلطان و مبلغی هم به سیدمرتضی داده بود که صمصام را ترور نمایند. رشید پول را پس داده بود. اما درست روز بهدار زدن این دو «شنیدم حسین فشنگچی و سیدمرتضی که در قلهک هستند، فرار آنها و تحصن در

۱- یعنی جواهر و مروارید.

۲- کمره ای، ج ۱، صص ۴۴۵-۴۴۴.

۳- همان، ص ۴۷۳.

۴- همان، ج ۲، ص ۱۰۸۳.

آنجا دستورالعمل و تصنعی برای رد گم کردن است.»(۱) آن روز روزنامه نیمه رسمی ایران به مدیریت برادر ملک الشعراء بهار بعد از اعدام این دو تن منتشر شد، حال آنکه معمولاً قبل از طلوع آفتاب و سحر توزیع میگردید. در روزنامه آمده بود این دو به اعدام محکوم و دو تن دیگر یعنی منشی زاده و ابوالفتح زاده به تبعید و پانزده سال حبس محکوم شده اند. این در حالی بود که هنوز میگفتند پرونده حسین خان لله یافت نشده و معلوم نیست او قاتل باشد. اما اتهام رشیدالسلطان مشخص بوده و معلوم شده او قاتل است؛ از همه مهم تر اینکه این افراد محاکمه نشده بودند. به عبارتی به ادعای کمره ای حکم بدون تشکیل محکمه صادر شده بود، این سخن واقعیت نداشت. این حسین خان لله به قول کمرهای «دمکرات اسمی» بود، او میگفت به همین دلیل به تشکیلات آنان صدمه خورده است و «ما را میخواهند بترسانند که تمکین تشکیلون را بنماییم.»(۲)

واقعیت قضیه این است که حتی صمصام هم مثل بسیاری از رجال سیاسی دیگر از تشکیل کمیته مجازات و گردانندگان آن مطلع بود و بالاتر اینکه با آنان تماس داشت. خود صمصام بعد از اعدام حسین لله و رشیدالسلطان گفت آنها یک بار تک تک به نزد او آمده اند، او به آنان گفته است رئیس نظمیه در کمینشان نشسته و قبل از اینکه او اینان را دستگیر سازد، فکری کنند تا دستگیر نشوند. نیز صمصام گفت سال گذشته بهادرالسلطنه به شمیران آمد و به او گفت به شاه بگویند کمیته مجازات در خدمت اوست. شاه گفته بود آنان را تعقیب نمینماید ولی لازم نیست آنها هم بگویند حاضرند به شاه کمک کنند و «خیلی تکذیب از بهادرالسلطنه نمود.»(۳)

سیدعبدالرحیم خلخالی جزو معدود افرادی بود که از پشت پرده بسیاری مسائل اطلاع داشت. او در ملاقاتی که با کمرهای در راه رفتن به مجلس ترحیم ابوالفتح زاده داشت نکات مهمی افشا کرد. طبق این اطلاعات، شاید ساده ترین نیروی کمیته همین حسین خان لله بود، مردی از طبقه معمولی جامعه که فریب مشتی شعارهای رندهای به ظاهر خیراندیش را خورد و جان خود را در این راه گذاشت. شاید اندکی بیش از دو ماه

۱- همان، ج ۱، ص ۴۴۵.

۲- همان، صص ۴۴۸-۴۴۷.

۳- همان، ص ۴۹۵.

قبل از بهـدار آویخته شدن حسـین خان، او همراه با عدهای دیگر در جلسـهای واقع در خانه دکتر امیرخان طبیب نظمیه دعوت داشت. در این میهمانی مشـروبات الکلی هم وجود داشت که حسـین خان لله به افراط نوشـید. حسین فشنگچی، میرزااحمدخان برادر سالار فاتح مازندرانی، میرزاعلیخان زنجانی، میرزاعبدالحسـین شـفاءالملك و چند تن از اجزای تأمینات از دیگر میهمانان این جلسه بودنـد. در آن روز دو سه تن برای اینکه مخبرالسـلطنه را به قتل برسانند، معین میشوند. صدرایی و فشـنگچی با مرکز اصلی گیرنده این تصـمیم ها مرتبط بودند. صدرایی که با «مقامات عالی ترورها یکی بود»، به حسـین لله این گونه وانمود کرد که با مخبرالسـلطنه دوست است و بر عکس با وثوق، نصـرت الـدوله و عـدل الملك باطناً دشـمن است. صدرایی ظاهراً در آن جلسه نبود و این گونه وانمود سـاخت که طراح ترور را که حسـین فشـنگچی است لو داده است و از اصـل مـاجرا خـبر نـدارد. حسـین لله که مردی بود سـاده لوح، به گمـان اینکه صـدرایی از ماجرا بی اطلاع است و به راستی با مخبرالسـلطنه رفاقت دارد، شرح نقشه را به او میگوید. صدرایی هم خبر را به مخبرالسـلطنه رسانید، او صد تومان هم به صدرایی داد تا به حسـین لله بدهد و خرج نماید. وقتی در جلسه منزل دکتر امیرخان همه مست شدند، حسـین لله بسـیاری از اسـرار را لو داد. او گفت باید نصرت الـدوله و وثوق و سیدضـیاء و عـدل الملك را به قتل رسانید و خودش هم زمینه های آن را فراهم ساخته است. او از این مسئله غافل بود که حسـین فشـنگچی با خود وثوق مرتبط است. وثوق در کمیته مجازات نفوذ کرده بود. اینك همه فهمیدنـد حسـین خان نجات دهنده مخبرالسـلطنه است و میخواهد وثوق و نصرت الدوله را به قتل رساند. این ماجرا قبل از ریاست وزرایی وثوق روی داد. همین که وثوق اندکی بعد قدرت را به دست گرفت، زمان خان بهادر السلطنه یکی از اجزای نظمیه را واسطه خود با این تشـکیلات قرار داد. او به زمان خان دسـتور داد به نزد نصـرت الدوله برود و فهرستی را که او میدهد دستگیر نماید. در این لیست نام سیدمرتضـی هم آمـده بود، اما وی اینك به قلهك رفته بود. عـده ای هنوز نمیدانسـتند که در واقع او هم برای وثوق کـار میکنـد، رفتن او به قلهـك هم برای رد گم کردن بود. بـا همـاهنگی نظمیه، دولت وقت و سـفارت بریتانیـا سیدمرتضـی را فراری دادند. میرزاعلی خان زنجانی هم تروریستی بود که تدین- زمانی که در رشت به سر میبرد- او را مزدور خود کرد. او را جزو تروریستها دستگیر کردند و به نظمیه

آوردند تا اسرار محبوسین را برملا سازد. زنجانی را مثل عده‌های دیگر از اعضای کمیته نظیر محمدعلی خان برادر حسین خان لله و حاج علی عسگر به ده سال حبس و تبعید محکوم ساختند. زنجانی بعد از اعلان حکم به وثوق نامه ای خصوصی نوشت و رئیس الوزرا هم دستور داد در حکم این سه تن تجدید نظر شود.

درست هنگامی که متحصنین در مسجد شاه بست نشسته و برای صدارت وثوق تلاش می کردند، قتلی اتفاق افتاد که راز آن نامکشوف ماند. فردی از اعضای نظمیه به نام ماژور احمدخان استوار به قتل رسید. عوامل قتل همه اجزای نظمیه بودند. علی الظاهر هیچ ارتباطی بین این قتل و کمیته مجازات وجود نداشت؛ اما روایتی خلاف این را اثبات می کند. سیدعبدالرحیم خلخالی فاش ساخت استوار به دست سید مرتضی از عوامل کمیته به قتل رسیده است. علت قتل هم این بود که وی راز مهمی را افشا کرده بود. ماجرا از این قرار بود که نصرت الدوله و وثوق الدوله مسجد شاه را سنگر کرده بودند تا به قدرت دست یابند. آنها میخواستند با نیروی قزاق ها، ژاندارم و نظمیه قدرت را قبضه نمایند. استوار این نقشه را میدانست به همین دلیل تلاش کرد آن را خنثی سازد، به همین دلیل او را کشتند. دیدیم که سیدمرتضی اینک آلت فعل منویات وثوق الدوله شده بود، از سویی وثوق تلاش کرد رشیدالسلطان را هم عامل خود سازد. ظاهراً به رشید السلطان گفته بودند صمصام را به قتل رساند، اما او گفته بود دیگر وارد کارهای تروریستی نمیشود. اشتباه رشیدالسلطان این بود که ماجرا را به وستداهل که خود درگیر ماجرا بود اطلاع داد. ظاهراً اندکی بعد که وثوق قدرت را به دست گرفت، او به همین دلیل بهدار مجازات آویخته شد. وثوق تلاش داشت با تشویق اعضای کمیته مجازات، سران گروه ضدتشکیلی را هم به قتل رساند، به طور مثال نام سیدمحمد کمرهای و میرزاتقی خان بینش را جزو گروهی آورده بودند که باید ترور می شدند، اینان رهبران گروه ضد تشکیلی بودند.[(۱)] بعد از این ماجراها بینش که وسایل رفاه خود را فراهم آورده بود تا به طور عادی زندگی کند، مجبور شد زندگی مخفی پیشه کند. بینش هم در زمره افرادی بود که به نحوی از انحا با سران کمیته مجازت محشور بود، به همین دلیل او از شبکه مرتبط با این تشکیلات مطلع بود و میدانست همه از سوی نظمیه مظنون

۱- همان، صص ۵۶۱-۵۶۰.

تلقی میشوند، بینش از نتیجه تحقیقات خود، دوستان و همفکرانش را مطلع ساخت، در حالی که از ترس مخفی شده بود. به همین سیاق سایرین هم اطلاعات خود را به کمره ای می رسانیدند. به طور نمونه مرآت الممالک یکی از مظنونین روز پانزدهم صفر ۱۳۳۷، کمرهای را مطلع ساخت که «کاغذی خطی به بینش رسیده بود که تو(۱) و کمرهای و مرآت[الممالک] و [محمود] پهلوی و عدل الملک [دادگر] و دو سه نفر دیگر که مشغول بعضی کارها شده اید، شب ها باید خودتان را حفظ نمایید که محل خطر هستید و اگر به شما تکلیف بیرون رفتن را بنمایند، صلاح این است بروید. مرآت گفت گمانم خط عدل الملک بود.»(۲)

کمرهای برای کمک به خانواده محبوسین باقی مانده حتی سراغ سردار جنگ هم رفت، «بعد از ملاقات و قدری صحبت و چایی و سیگار بلند شده چون خود او منتظر شدم اظهاری نماید و نکرد، متذکر شدم، قبول نمود که به قدر قوه مساعدت نماید، اما به گرمی و میل به این مساعدت ندیدمش.» توضیحات بعدی کمرهای از حیث نشان دادن روانشناسی تاریخی رجال ایران در این مقطع بسیار جالب است:

البته همچه مملکتی که این اشخاص با این اخلاق، خوب ترین اهالی باشند و تمام توجه آنها به این باشد که نمایش عمارت، لباس و اسباب خود را به مردم بدهند و ابداً از روی طبیعت، فکر اشخاص فداکار بزرگ نباشند و شاید این مقدار مساعدت هم به رودرواسی باشد، البته آن مملکت باید به اسارت رود.(۳)

در عین حال کمره ای روابط خود را با سفارت آلمان حفظ کرده بود. یکی از رابطان کمرهای با زومر، احمد خان متین الدوله بود. به طور نمونه وقتی احمد علی سپهر به دنبال اتهام همکاری با کمیته مجازات، از منصب منشی گری سفارت آلمان کنار رفت، کمرهای به زومر پیام داد محمد تقی بینش را جای مورخ الدوله منصوب نمایند. زومر از طریق متین الدوله پاسخ داد از اینکه کمرهای به چشم دشمنی او را نمینگرد، خوشحال است. او گفت فعلاً برای بینش نمی تواند کاری کند؛ اما توضیح داد تلگرافی به آلمان میزند و در این زمینه کسب تکلیف میکند. او گفت باید: «قسمی نمایش بدهم که یک نفر منشی

۱- یعنی تقی بینش.

۲- همان، ص۷۰۷.

۳- همان، ص۶۲۶.

برای سفارتخانه لازم است. تا یک ماه دیگر امیدوارم جواب مساعد از برلن بیاید.»(۱)

وقتی وثوق بقایای کمیته مجازات را تحت تعقیب قرار داد، عـدهای از تروریسـتها به قلهک گریختند. سـفارت بریتانیا به دولت وثوق اطلاع داد مـانع گرفتـاری آنـان نیست. دولت هم چنـد تن را مـأمور ساخت تا فراریان را دسـتگیر سازنـد، اما کدخـدای قلهـک آنـان را فراری داد. نظمیـه عـدهای سـوار برای دسـتگیری آنـان تـا شهرسـتانک اعزام کرد، «سوارهـا هم بر میگردنـد و میگوینـد ما نتوانستیم پیـدا نماییم و خود آن سوارها گفته بودنـد ما آنها را هم اگر میدیدیم اغماض میکردیم.» کمرهای بر این باور بود که «تمام اینها تصنعی است، چه که خود وثوق الدوله و نصرت الدوله ترور[یست] تهیه کرده بودند و ترور[یست]های آنهـا هم مثل حسـین فشـنگچی و غیره گیر افتاده بودنـد، خود دولت به مساعـدت وسـتداهل که آنها را به جهت رد گم کردن میگیرد و میگریزاند به آنها دسـتور میدهد بروند قلهک. بعد از شدت تقلب و گول زدن عامه که دولت چقدر با ترور[یست]ها ضـد است و خودش ترور[یست] نـدارد سوار میفرسـتد، از آن طرف آنها را از قلهک میگریزاند. از آن طرف عدهای آژان که عقب آنها مأمور میکند، آژان هایی میفرستد که صرف نظر از آنها بکند. تمام اینها حقه بازی است.»(۲)

بـا این وصف اعـدام حسـین خان لله معمایی شـده بود. کمرهای برای اینکه موضوع را کشف کنـد، به وزارت دربار رفت و در آنجـا نصـرت الـدوله را در حال خروج در حیاط دربار ملاقات کرد. کمرهای گفت در پرونـده حسـین خان لله چیزی که نشان دهـد او مجرم بـوده وجـود نداشـته و دلیلی بر محکـومیت او موجـود نبـوده است. او پرسـید محکمه او کی تشـکیل شـده و چه کسانی در این امر دخیل بوده انـد؟ معلوم شد شب قبل شـیخ علی اصـغر مدعی العموم و آقا میرسـیدمحمد قمی را نظمیه جلب کرده است. قرار بر این بوده که میرزاعبـدالرحیم خان مـدعی العموم را هم بگیرنـد که نصـرت الـدوله مانع شده است. نصـرت الـدوله گفت محکومین به هنگـام اعـدام بیمار بوده انـد؛ همچنین با مطالعه پرونـده حکم برائتشان صادر شـده بود. کمرهای به نصـرت الـدوله توپیـد که «به این انـدازه اسب دوانی لازم نیست. قدری قاچ زین را هم نگهدارید.»(۳) همـان روز او به ملاقات وثوق

۱- کمره ای، ج۲، ص۲۰۶.

۲- همان، ص ۴۸۰.

۳- همان، ص۴۵۲.

رفت، اما به قول خودش به علت شلوغی صف ملاقات کنندگان به انتظار نشست و بعد هم فقط یادداشتی گذاشت و بیرون رفت. نوشته های کمرهای در باب این ماجرا خواندنی است، او نوشت:

من نمیدانستم که در نظمیه به زور ته تفنگ و کشیده و بی خوابی محبوسین را به اقرار میآورند. من نمیدانستم که قضات محاکم باید در تحت اوامر و اراده وستداهل باشند. من نمیدانستم که وستداهل میتواند به هیأت وزرا تشکی و اعتراض به عدلیه نماید که چون مستوفی الممالک ارتباط با قضات عدلیه دارد و او مورد سوءظن است، با خیلی از وزرا باید قضات عدلیه [هم] محاکمه شوند. من نمیدانستم نظمیه حکومت بر عدلیه دارد. حالا ـ که محکمه اجزائش قاعدتاً چرچیل و وستداهل و ادارات وثوق الدوله و نصرت الدوله یا امثالهم باشد و این بیچاره ها که معروف است دوسیه آنها این قسم که به سر آنها میآورند، نیست و از این اتفاق جدید آذوقه عیال و اطفال آنها از خوردن خون دل و غصه و وحشت و خوف از هر جهت دیگر وسعت را آقای وثوق الدوله و آذوقه را کاملاً برای آنها فراهم کرد، دیگر چه لزوم تشرف من است به حضور محترم مقدس آقای وثوق الدوله رئیس الوزرا؟!(۱)

با این وصف کمره ای و دسته او از کار باز نماندند. روز بیست و یکم ذی قعده عدهای از ضدتشکیلی ها جلسه خود را مجدداً تشکیل دادند. میرزامحمد نجات گفت باید کاری کرد تا ابوالفتح زاده و منشی زاده که حکم تبعید به کلات نادری دریافت کرده بودند به آنجا فرستاده نشوند. بیم این وجود داشت آنها را به قتل رسانند. همزمان خبر رسید که بستگان ارداقی به ملاقات او رفتهاند و اجازه ملاقات نیافته اند. میگفتند او وحشت زده است، اما کمرهای گفت مطمئن باشید او را اعدام نمیکنند، «حبس و تبعید هم عیبی ندارد. چه باید کرد؟»(۲) بعد از اعدام حسین خان لله و رشید السلطان، شایع شد احسان الله خان به تهران بازگشته است. او و همراه با سیدمرتضی، حسین خان لله و رشید السلطان به اعدام محکوم شده بود و اگر در تهران دیده میشد بلافاصله دستگیر و اعدام میگردید. از آن سوی دو قاصد با شتاب به مازندران رفتند تا به مشکوه الممالک

۱- همان، ص۴۵۳.

۲- همان، صص ۴۶۱-۴۶۰.

که آنجا به سر میبرد اطلاع دهند خود را مخفی سازد، زیرا مأمورین دولتی برای دستگیری اش رفته اند. کمرهای از قول جعفرقلی خان برادر مشکوه الممالک نقل می کند او ابتدا در لواسان مخفی بود، برادرش او را آگاه ساخت که نظمیه در تعقیب اوست و دستگیرش خواهند کرد. مشکوه الممالک از لواسان گریخت؛ اما بالاخره در محمود آباد که ملک امین الضرب بود، دستگیرش کردند. صاحبمنصب ژاندارمری که برای دستگیری وی رفته بود، به نزدش رفت و از او خواست بگریزد. اما ظاهراً مشکوه الممالک بیمار بود، به همین دلیل خود را بیرون خانه لای درخت ها مخفی کرد. اما ژاندارم ها او را یافتند و دستگیرش کردند.

همزمان عدهای از رجال مثل مرتضی نجم آبادی فرزند شیخ هادی نجم آبادی، شیخ محمدعلی کرمانی و مردی به نام حاج سید هادی متهم شدند با کمیته مجازات ارتباط داشته اند. اینان محکوم شدند ثلث حقوقشان را در عدلیه به مدت سه ماه کسر کنند و این بابت همکاری آنان با کمیته بود. کلیه افراد یاد شده کارمندان عدلیه و دست اندرکاران این تشکیلات به شمار میرفتند که با سران کمیته مرتبط بودند. کمرهای خطاب به اینان گفت:

شرافت شماها باشد که برای اتهام به مساعدت متهمین به کمیته مجازات این صدمه را زده اند.» کمره ای در خاطراتش نوشت کسانی مثل مبشرالسلطان معاون تلگرافخانه ماهی یکصدوپنجاه تومان حقوق میگیرند چون به انگلیسی ها خدمت میکنند، و گزارش های کشور را به انگلیسی ها میدهند. میگفتند او مواجب قطع شده پانزده ساله فرزندان خود را از تلگرافخانه دریافت میدارد و حقوق جاهای دیگری را که خدمت میکند از تلگرافخانه میگیرد چون «خادم خارجه است. اما این بیچاره ها حقوقشان قطع میشود که دشمن آزادیخواهان نیستند.(۱)

روز دوشنبه دوم ذی حجه سال ۱۳۳۶ خبر رسید مغیث الدوله پسر ناظم الدوله و برادر موقرالسلطنه که در دوره مشروطه به دست مشروطه خواهان اعدام شده بود، از راه خراسان تلگراف کرده که ابوالفتح زاده و منشی زاده فرار کردند و او طبق قانون به آنان اخطار داده و تعقیبشان نموده، اما آنها نایستادند و بناچار هدف گلوله او واقع شده اند.

ص:۳۹۶

۱- همان، ج ۱، ص۵۰۱.

معلوم شـد این دو را از نظمیه به امنیه تحویـل داده و دسـتور مجازاتشان هم صادر گردیـده بود. این حوادث باعث خشم فراوان افرادی مثل کمرهای شد. به طور مثال بخشی از خاطرات روز دوازدهم ذی حجه او خطاب به وثوق الدوله، به این شرح است:

واقعاً ابـن مرجـانه، ابن بریطـانیه به این قسم در نظرم رذل و پست جلـوه نکرده بـود. خیلی حقیر و پست و رذل است این اولاـد نـاخلف انگلیس، بلکه خیانتکـار به پدرخوانـده خودش که این همه آن دولت را در نظر ما ایرانیان، بی شـرف و مبغوض نمود. دشـمن بـا اجـانب بودیم، این قسم دشـمنی ایرانی را با انگلیس او باعث شـد؛ رفت ابرویش را درست کنـد، چشم را کور کرد. مخبرالسـلطنه در دمکرات شـدن و وثـوق الـدوله در ایران مـدار شـدن خودشـان، خودشـان را معرفی بـه بی مغزی فـوق العـاده نمودند.(۱)

مقارن این خبر گفته شد بیست و یک تن از محبوسین کمیته مجازات احکام خود را دریافت کرده اند، عدهای حبس، عدهای تبعیـد و برخی آزاد شده اند؛ با این وصف هنوز حکم ارداقی و عمادالکتاب را صادر نکرده بودند. عدهای از نزدیکان اعضای کمیته باز هم تلاش کردند برای بازماندگان آنان حقوقی دست و پا کنند. دبیرالملک وزیر فواید عامه گفت او از وزرا خواسته در این زمینه گام هایی بردارنـد، برخی از وزرا مخالفت کردنـد و گفتنـد این باعث میگردد که عدهای جرأت به انجام جنایت پیـدا کنند، دیگر اینکه «ملاحظه صـرفه دولت در این موقع بی پولی بشود.» با این وصف ماهی بیست وپنج تومان حقوق ماهانه برای خانواده ارداقی و بیست تومان برای خانواده عمادالکتاب تصویب شد. منشـی زاده و ابوالفتح زاده هم چون «دارا» بودند از این کمک مسـتثنی گردیدند؛ «هر چه خواسـتم بفهمانم که در این قحطی و گرانی و ناخوشی زیاد این مخارج کم است، آقای دبیر بـه دلسـوزی از برای دولـت و مبـادا اسـاس سـیاست از مرتکـبین جنایـات به هم بخـورد، [پرداخت حقـوق] بیشـتر را جـایز ندانسـتند.» در مورد بقیه هم گفته شـد فهرستی تهیه گردد تا هر کـدام بی چیز هسـتند، مقـداری از سوی دولت به آنان کمک شود.(۲) مردی به نام شیخ عابدین حمامی را هم در ارتباط با این گروه دستگیر کردند. او متهم بود به اینکه بازار را علیه وثوق تحریک کرده است، اما با وساطت مشاورالممالک

۱- همان، ص۵۳۹.

۲- همان، ص ۵۵۰.

انصاری و نامهای از میرسیدمحمد بهبهانی، او از «حبس تاریک» که به آن محکوم گردیده بود، نجات یافت و بالاخره هم آزاد گردید.

با تمام این اوصاف بسیاری از احکام اجرا نشد: حاجی علی اصغر به ضمانت مدیرالصنایع مرخص شد،(۱) این امر البته سه سال بعد از محکومیت او یعنی روز ۲۱ رجب سال ۱۳۳۹ روی داد. چهار روز بعد از آزادی حاجی علی اصغر، محمدعلی برادر حسین لله نامهای به رئیس الوزرای وقت نوشت و از اینکه سه سال تمام «در گودال بی تکلیفی خفته» است، شکایت نمود و گلایه کرد و تذکر داد که او تنها کسی است که از آن جمعیت هنوز زندانی است.(۲) اندکی بعد از این مکاتبه دستور داده شد نظمیه او را هم از زندان مرخص نماید. عمادالکتاب بعد از رهایی از زندان، مدتی در مجلس شورای ملی به کار قانون نویسی مجلس مشغول بود و بعدها در دفتر مخصوص رضاشاه به عنوان نویسنده فرامین منصوب گردید. او تا سال ۱۳۱۵ زنده بود.(۳)

در آذر ۱۲۹۹، زمانی که سپهدار کابینه خود را تشکیل داده بود و به هنگامی که لرد آیرونساید و نورمن گام های نهایی را برای کودتا برمی داشتند، ارداقی نامه ای به دولت نوشت و توضیح داد نزدیک سه سال است او و دوستانش را بدون رسیدگی قانونی زندانی کرده اند، او نوشت اگر جانی است چرا در زندان عادی نگهداری می شود و اگر مقصر سیاسی است، چرا وی را در این مدت با بی احترامی نگهداشته اند و مدت سه سال است به وی نان جو می دهند. او تهدید کرد از بیست و ششم ماه ربیع الاوّل به اعتصاب غذا دست خواهد زد و چیزی نخواهد خورد تا بمیرد. مشکوه الممالک و عماد الکتاب و محمدعلی خان و حاج علی اصغر هم متعاقب ارداقی دست به اعتصاب غذا زدند، آنها هم در نامه ای به رئیس الوزرا نوشتند دیگر چیزی نخواهند خورد. قرار شد سیدمهدی افجهای با وحید الملک، اردبیلی با ممتاز الدوله، حسین پرویز و عبدالرحیم خلخالی با دکتر اسماعیل خان امین الملک گفتگو کنند و خود کمره ای هم شخصاً میرزاسلیمان خان میکده را ملاقات کند تا با سپهدار در این زمینه گفتگو کنند و خواهش

ص:۳۹۸

۱- مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش۶۰۲۶۷-ن.

۲- محمدعلی خان به رئیس الوزرا، ۲۵ رجب ۱۳۳۹، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ش۶۰۳۵۷-ن ؛ و ۶۰۲۵۶-ن.

۳- علی راهجیری: زندگانی و آثار عمادالکتاب، ج۲ (تهران، انتشارات کتابخانه مرکزی، ۱۳۶۲)، ص۶۲.

کنند محبوسین کمیته مجازات را مرخص نمایند.(۱)

کمرهای بار دیگر در نیمههای سال ۱۲۹۹، تلاش کرد محبوسین کمیته مجازات را نجات دهد. او فاضل عراقی را به عنوان وکیل محبوسین معرفی کرد. قرار شد مستشارالدوله ابتدا با مشیرالدوله رئیس الوزرای وقت گفتگو کند تا وقتی کمرهای و فاضل به نزد او می روند، موضوع دارای زمینهای باشد.(۲) این مهم انجام نشد تا اینکه مشیرالدوله سقوط کرد. باقر پدر که زمانی مجرمین کمیته مجازات را از زندان رهانیده بود، اینک در دوره ریاست وزرایی سپهدار و در آستانه کودتای رضاخان، یکسره با کمرهای کدورت حاصل کرد، کمرهای او را متهم به این نمود که به دوستان او در کمیته مجازات خیانت کرده است، او هم به کمرهای پرخاش نمود که از وثوق الدوله و نصرت الدوله پول گرفته است و نُه هزار تومان ملک در شهریار خریداری نموده است: «واقعاً چقدر آدم بیشرمی است که ما به سر وقت خیانت او نرفته، حرفی نمیزنیم او افترا بسته به من می گوید پول از وثوق و نصرت الدوله گرفته ای. بالاخره قدری سکوت نمودم.»(۳)

سرنوشتی شوم هم در انتظار یکی از اعضای جوخه ترور نصرت الدوله فیروز بود. تنها فردی که متهم بود به نفع نصرت الدوله وارد عملیات تروریستی شده است مردی بود به نام اکبرخان ژاندارم؛ احتمالاً این مرد همان اکبر نخجوان است که سرنوشتی غم انگیز یافت. در حالیکه محبوسین اصلی کمیته مجازات رها شدند و در دستگاه رضاشاهی هم بعضاً به مناصبی دست یافتند، این مرد را تا ۱۳۲۲ شمسی در زندان نگهداشتند و در این سال به شکل مشکوکی در همدان به قتل رساندند. اکبر نخجوان متهم به ارتباط با کمیته مجازات بود. او مدت های مدید زندانی بود و بعد به تبریز تبعید شد. سپس او را از تبریز به کرمانشاه منتقل نمودند، او عریضه های فراوانی برای مقامات کشور نوشت و خواستار آزادی خود شد. ظاهراً در همدان به بیماری روحی مبتلا گردید. در پانزده آذر ۱۳۲۲ به بیمارستان منتقل شد و به دلیل سقوط از پشت بام بیمارستان، بعد از بیست و پنج سال حبس و تبعید به قتل رسید.(۴)

۱- کمره ای، ج۲، ص۱۶۵۴.

۲- همان، ج۲، ص۱۵۶۹.

۳- همان، ج۲، ص۱۶۳۵.

۴- اکبر نخجوان، سازمان اسناد ملّی ایران، ش۱۴/۹۱/۱۸-۲۹۳.

فصل پنجم: ایران و روسیه: دور جدید روابط

۱. طلیعه مناسبات جدید

بـدون تردیـد یکی از بهترین ادوار تاریـخ معاصـر ایران که فرصت های فراوانی در اختیار دولتمردان ایرانی قرار گرفت- و البته آنـان همه را بربـاد دادنـد- دوره بعـد از انقلاب روسـیه بـود. اگر در ایران زمامـداران تیزبین و بـا کفـایتی وجـود داشـتند، می توانسـتند از تحولات آن زمـان و فرصـت هـای بـه دسـت آمـده، به مثـابه اهرمی برای گرفتن امتیـاز از انگلسـتان بهره جوینـد؛ خسارات دوره جنگ اول جهانی را مطالبه نماینـد و برای حفظ مصالـح ملّی و منافع عمومی کشور گام های بلندی بردارند. امّا رجـال ایران تصـمیم گیری هـای کلاـن سیاسـی خود را بـا طرف های انگلیسـی خود هماهنگ می کردنـد. انگلسـتان هم نمی خواست از فرصت به دست آمـده بعـد از انقلاب روسـیه به سـادگی بگـذرد. این بهترین دوره ای بود که بریتانیا می توانسـت بـدون رقیبی قدرتمنـد مثل روسـیه تزاری در ایران یکه تازی کند و بعد از سال های متمادی بحران سازی و ایجاد هرج و مرج، دولت دست نشانده خود را روی کار آورد و هم اینکه از فرصت هرج و مرج داخلی روسـیه بعد از انقلاب بهره برداری کند و دولت های کوچک و دست نشانـده دیگری را در قفقاز و ماوراء النهر به قدرت رساند. اگر این مهم محقق می شد، انگلسـتان از سویی با چین و از سوی دیگر با عثمانی همسایه می شد.

در این دوره، زمام ریاست وزرایی ایران مدتی به دست مستوفی الممالک و مدتی به

ص:۴۰۰

دست وثوق الـدوله بود که محور مناسبات خود را با تکیه بر انگلسـتان سازمانـدهی می کردند. مسـتوفی با همه انقلابی نمایی اطرافیان خود، نتوانست از موقعیت بهره برداری کند، او و همدستانش نشان دادند چیزی جز هرج و مرج و بی ثباتی را در ذهن ندارنـد تا حکومت مورد نظر خود را به قدرت رسانند. وثوق الدوله در سیاست خارجی خود چندان موفق نبود، او بنا بر اعتقاد شخصـی یـا به دلیل القائات انگلیس، در هراس و وحشتی پایان ناپـذیر از خطر کمونیسم قرار داشت. به همین دلیل اتکای خود را بر سیاسـتهای انگلسـتان قرار داد و در ایـن راه ضـربات سـختی بر مصالـح ملی کشـور وارد آورد. او چنـان به روسـیه بعـد از انقلاب بـدبین بود که در سراسـر دوره دوساله نخست وزیری اش هیچ سـفیری به آن سوی نفرسـتاد. حتی دسـتور داد سـفارت ایران را در مسکو تعطیل کنند.(۱) با اینکه در ماه های نخستین بعد از پیروزی انقلاب اکتبر، روس ها مفاد قرارداد محرمانه ۱۸ مارس ۱۹۱۵ روسـیه تزاری و انگلیس را منتشـر کردنـد و نشان دادنـد طبق آن عهدنامه، قرار بوده است منطقه بی طرف مندرج در قرارداد ۱۹۰۷ از آن انگلستان شود و در برابر روسیه در شمال کشور آزادی عمل کامل بیابد و با اینکه در سراسر سال های ۱۹۱۹ – ۱۹۱۸ علائم آشـکاری از امکان بهره برداری ایران از فضای به دست آمـده در راسـتای منافع ملی کشور وجود داشت، وثوق حاضـر نشد ابتکار عمل را به دست گیرد و در عوض به وعده های انگلیسـی ها دل خوش کرد. وثوق مشـکلات و هرج ومرج هـا و قحطی ها را بهانه ای برای انعقاد قرارداد مشـهور خود با انگلسـتان قرار داد. سـخن در این نیست که آیا قرارداد می توانست منـافع کوتـاه مـدت ایران را تأمین کنـد یا خیر؛ سـخن در این است که راه حل های دیگر هرگز آزموده نشـد تا معلوم گردد غیر از انعقـاد قرارداد با انگلیسـی ها، کارهای دیگری هم می شـد برای خروج از بحران انجام داد. با این اوصاف نگاهی کوتـاه به فرصتی که از دست رفت می افکنیم و آنگـاه زمینه ها، بسترها و عواقب قرارداد ۱۹۱۹ را در فصلی دیگر پیگیری می کنیم.

نخستین علامـت تغییر رویه روسیه بعـد از انقلاـب این کشور، با یادداشت لئو تروتسـکی(۲) نخستین کمیساریـای خارجی این کشور در دوره بعد از انقلاب آغاز شد. در

۱- M. R. Ghods: Iran in The Twentieth Century, (USA, ۱۹۸۹), p.۶۹.

۲- L. Trotsky.

تاریخ ششم دسامبر ۱۹۱۷ مطابق با چهاردهم آذر ۱۲۹۶ یعنی دوره صدارت عین الدوله، او خطاب به کاردار ایران در مسکو نوشت دولت جدید روسیه بر اساس اصل عدم مداخله در امور دیگر کشورها آماده مذاکره با دولت ایران است.(۱) روسیه به دنبال خارج ساختن ایران از زیر نفوذ انگلستان بود، اما بهواقع با پیروزی انقلاب اکتبر بر نفوذ انگلستان در ایران هر چه بیشتر افزوده شد. بهواقع حتی قبل از اینکه روسیه قراردادهای استعماری خود را به طور یک جانبه با ایران لغو کند و حتی پیش از اینکه انقلاب روسیه به پیروزی قطعی نائل آید، در بین برخی روشنفکران ایرانی نوعی احساس مثبت نسبت به تحولات روسیه پدید آمد. یکی از برجسته ترین این اشخاص ملک الشعرای بهار بود. بهار چند ماه قبل از پیروزی انقلاب روسیه و در زمان حکومت کرنسکی، مقاله ای در روزنامه زبان آزاد نوشت و احساس خود را در برابر تحولات روسیه به رشته تحریر درآورد.

بهار بر آن بود که برخلاف گذشته که روسیه و انگلستان، ایران را بین خود تقسیم کرده و مشروطیت ایران را قربانی ساختند، دولت روس دولتی آزادی خواه است که احساسات و عواطف انسانی، آن را راه می برد. به عبارتی، او و کثیری از ایرانیان «دمکراسی روس را نظر به جوان بودن و خوی نوین آن، برخلاف دمکراسی لندن، یک عنصر قابل تقدیر و یک پیکر الیف رحیمی» می پنداشتند. او با یادآوری گذشته استعماری روسیه نوشت: «اینک وقتی دمکراسی بیچاره ایران نعره آزادی همسایه اش را می شنود، فریاد آشنا به گوشش می رسد.» ایران این «بدبخت ستمدیده»، از سویی یک دست خود را به دعا برداشته و برای پیروزی این دمکراسی دعا می کند و از سوی دیگر با دستی به طرف این دمکراسی جدیدالتأسیس آغوش گشوده و «با یک دل خرم ولی سوراخ سوراخ به طرف او می دود و در همین حین خنجر قدیمی- خنجر زنگ زده خشونت و بیدادگری، از کمر دمکراسی برق زده سینه دمکراسی ایران را تا ناف می شکافد!»(۲)

منظور بهار از این جملات اشاره به تداوم سیاست استعماری بریتانیا در ایران بود. او نوشت:

دیگر از حرکات انسان کُشانه دمکراسی لندن ناله نمی کنیم زیرا بر ما یقین شده

۱- Harish Kapur: Soviet Russia and Asia ۱۹۱۷-۱۹۲۷, (Geneva, Humanities Press, ۱۹۶۶).

۲- زبان آزاد، ش۲۳، ۷ ذی حجه ۱۳۳۵، ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۷، «روس، انگلیس و ایران.»

است که روح انسانیت پرورانه کمتر از اقیانوس ها عبور می کند، آنها نصف مملکت ما را ربوده اند، ما هنوز به معاهده ۱۹۰۷ سر فرود نیاورده ایم و منطقه موهومه را نشناخته ایم، تازه دیپلوماسی انگلیس می خواهد ما را در برابر معاهده ۱۹۱۶(۱) خاضع ساخته و اشغال منطقه بی طرف را نیز رسمیت بدهد!

او هشدار می داد با اینکه در روسیه تحولاتی به وقوع پیوسته و از ظواهر امر پیداست که این تحولات به نفع مصالح ایران خواهد بود، اما نباید به آسانی فریب خورد، «این روس و این انگلیس، آن آلمان و آن اتریش؛ جاهل و نادان ملتی که بخواهد در سایه رأفت دیگری زیست کرده و یا با قوّه همسایه، بزرگی و آقایی کند!»(۲)

در عین حال بدیهی بود که روسیه نیز به دنبال منافع خود باشد، به همین دلیل وقتی عهد نامههای استعماری دوره تزارها باطل اعلام شد، نظام جدید از دولت ایران خواست علیه حکومت حریص انگلستان به روسیه بپیوندد. این دعوت از سوی کارل براوین(۳) نخستین سفیر اعزامی دولت شوروی به ایران صورت گرفت و واضح است که با بی اعتنایی روبه رو گردید. ملک الشعرای بهار به روایتی که در روزنامه خاطرات کمرهای نقل شده است بر این باور بود که از فرصت به دست آمده باید استفاده کرد و به بلشویک ها نزدیک شد. کمرهای گفت:

من به [مثل] از مسلمان حرف کفر یا از ابلیس حرف اسلام خیلی تعجب مینمایم. چه نیرنگی است که آقایان از مبادی عالیه خودشان تعلیم گرفته اند؟ من هنوز حقیقت مرام و عقاید بلشویکی را نفهمیدم تا از روی عقیده حرفی بزنم. الآن به جهت ظلمی که انگلیسی ها به ما معمول میدارند ما لا ـ لحُب عَلی بَل لبُغْض مُعاویه تمجید از بلشویکی میکنیم. من که متحیرم از دسایس.(۴)

۲. مأموریت براوین در تهران

براوین روز شنبه ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۶ مطابق با ۲۶ ژانویه ۱۹۱۸ وارد تهران شد و به

ص:۴۰۳

۱- ۱۹۱۵ صحیح است.

۲- همان.

۳- Karl Bravin.

۴- کمره ای، ج۲، ص۱۳۱۴.

گراند هتل رفت. او اندکی بعد از ورود به تهران، اطلاعیهای به این شرح صادر کرد:

این بنده چند روز است وارد تهران شده و تا اندازهای دید و بازدید خود را انجام دادهام. اینک به موجب این ورقه اعلام مینماید که من حاضرم برای الغاء معاهدات نامشروع که به زور سرنیزه دولت سرنگون شده تساری [تزاری] از دولت ضعیف و نجیب ایران گرفته شده است، با هیأت دولت ایران داخل در مذاکره شوم و من حاضرم بعد از فسخ امتیازات، یک معاهده با شرفانه با دولتین علّیه و دولت جوان متبوع خودم امضا و برقرار نمایم.(۱)

این بیانیه در صفحه اول روزنامه ستاره ایران هم چاپ شد.

از آن سوی نیروهای روسی مقیم ایران بلافاصله بعد از انقلاب فراخوانده شدند. فراخواندن نیروهای روسی بر خلاف انتظار حاکمان جدید این کشور به سود انگلیسی ها بود. این امر نه تنها باعث گردید انگلستان تسلط سیاسی بیشتری بر دولت های وقت ایران به دست آورد، بلکه تسلط نظامی مطلقی هم بر کشور پیدا کرد. نیروهای انگلیسی در شمال شرق ایران و در مرزهای شرقی روسیه سابق آرایش نظامی گرفتند. همچنین نیروهای نظامی بریتانیا در حمایت از گروههای ناسیونالیست قفقاز وارد کار شدند و نتیجه این امر به تأسیس جمهوری های سه گانه گرجستان، آذربایجان و ارمنستان انجامید. تقویت نیروهای نظامی انگلستان در ایران و در مرزهای روسیه، حساسیت بیش از پیش این کشور را به دنبال آورد. به قول بازیل نیکیتین این امر در معادلات آتی مناسبات قدرت های بزرگ جهانی آن روز با ایران سهم تعیین کننده ای داشت.(۲)

سفارت روسیه در تهران هنوز در دست عوامل حکومت تزارها بود. آنها با کمک عوامل بریتانیا نقش بسیار مهمی در تولید وحشت(۳) از حکومت جدید روسیه برعهده داشتند. آنها تبلیغ می کردند که عنقریب بلشویک ها به سوی تهران لشکرکشی خواهند کرد و تمامیت ارضی، استقلال و مبانی باورهای مردم را مورد هجوم قرار

۱- نوبهار، سال ششم، ش۹۲، پنج شنبه ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۳۱ ژانویه ۱۹۱۸، «ابلاغیه از طرف مسیو براوین وزیرمختار روس (بالشویک ها) در تهران.»

۲- ب. نیکیتین: ایرانی که من شناخته ام، ترجمه علی محمد فره وشی (تهران، کانون معرفت)، ص ۲۸۹.

۳- Panic.

خواهند داد. هنوز هیچ کشور خارجی موجودیت رژیم جدید را در روسیه نپذیرفته بود. بسیاری از قدرت های بزرگ جهان از جمله انگلستان امیدوار بودند که به زودی این دولت نوظهور سقوط کند. زمامداران ایران هم که عمدتاً ادامه دهنده سیاستهای دولت های وقت بریتانیا بودند، در این امیدواری شریک بودند. راه یافتن بلشویسم به ایران، نگرانی بریتانیا نبود، زیرا چنین امری محال می نمود. به واقع عمده ترین دل مشغولی بریتانیا و سایر قدرت های غربی آرایش جدید نیروهای سیاسی در اروپا بود. درست مقارن همین ایام بود که می گفتند بلشویسم در ایتالیا و آلمان پیشرفت قابل توجهی داشته است.

ملك الشعرای بهار در زمره نخستین کسانی بود که سیاست انفعال در برابر دولت جدید روسیه را مورد نقد قرار داد. او رژیم جدید را به دلیل لغو قراردادهای استعماری ستود و نوشت «برای پیشرفت مرام دمکراسی و پاس استقلال ایران بهترین حکومتی است که تاکنون در اروپا قیام نموده است.» ... «چرا از طرف دولت ایران به این حکومت ایرانْ دوست که قیود و سلاسل دیرینه اسارت ما را که یکسرش به دست دربار تزار و سر دیگرش در دست دروغگویان لندن بوده و برای اختناق ما کشیده میشد، پاره کرده است و آن سلاسل را در زیر پای افکنده و لگدمال میکند، تبریك گفته نمیشود؟ و چرا دولت ایران حکومت له نین(۱) را طرف شناسایی و تقدیر قرار نمیدهد؟» بهار حملات شدیداللحنی متوجه دولت ایران کرد و از تمکین این دولت در برابر اراده دولت انگلستان به شدت انتقاد نمود. او نوشت:

عجبا! باید ایرانیان نیز به تقلید انگلیس ها و مارلینگ ها و اتر(۲)ها و باراتوف(۳) ها صبر کنند تا روزی که دوباره کرنسکی(۴)ها بر روی کار آمده و دوباره سیاست تاریك انگلیس، یعنی بقای قشون روس در منطقه شمال و پلیس جنوب در منطقه جنوب و مفاد معاهده ۱۹۱۵ تکمیل گردد؟(۵)

ص:۴۰۵

۱- کذا: لنین.

۲- آخرین وزیرمختار دولت تزاری در ایران.

۳- فرمانده قشون مهاجم روسی مستقر در ایران.

۴- نخست وزیر لیبرال دولت روسیه بعد از سرنگونی دولت تزارها در سال ۱۹۱۷.

۵- نوبهار، سال ششم، ش ۸۰، پنج شنبه ۱۹ ربیع الاوّل ۱۳۳۶، ۳ ژانویه ۱۹۱۸، «ما و پتروگراد.»

معیار بهار، «حفظ منافع و مصالح ملی ایران» بود. بهار از بدو فعالیت سیاسی خود و به ویژه این مقطع تاریخی- به دلیل مواضعی که مصالح ملی ایران را سرلوحه کار قرار می داد- سخت مورد طعن و ناسزاگوییهای رقیبان خود در گروه ضدتشکیلی قرار داشت. دفاع او از نزدیکی به دولت جدید روسیه به این دلیل نبود که ایدئولوژی آن دولت را قبول داشت. برای او مهم این بود که مواضع دولت جدید روسیه باعث تضمین استقلال و تمامیت ارضی کشور میشود. او نوشت:

ما صریح میگوییم که دولت جمهوری بالشویک روس بهترین دولت است که عقایدش اساساً با منافع ملی ما توأم بوده و عملاً به درد ما میخورد. ما نباید منتظر بشویم که سایر دول بی طرف او را [به رسمیت] بشناسند تا ما هم بشناسیم، بلکه باید به نام جلب منافع و تأمین مصالح ملیه ایران، ما قبل از هر کسی دولت بلشویک را به رسمیت شناخته و سفیر آن دولت را که عنقریب وارد مرکز خواهد شد، پذیرفته و رسماً مناسبات خودمان را با دولت مزبور مستحکم نماییم.(۱)

دولت روسیه بعد از انقلاب منزوی بود. رهبران دولت جدید برای مقابله با این انزوای سیاسی بین المللی به دنبال متحدانی می گشتند. این بود که دولت روسیه، براوین کنسول روسیه تزاری در خوی را، که به انقلابیون پیوسته بود، به عنوان نماینده رژیم جدید به تهران اعزام کرد. نوبهار نوشت «نماینده دولت بلشکویک در ایران؛ به موجب اطلاعی که به ما رسیده است مسیو براوین ویس قنسول روس در خوی به تاریخ هفتم ژانویه تلگرافی به دولت مخابره نموده و مأموریت خویش را از طرف دولت جمهوری کارگران و دهاقین روسیه (بالشویک) به سمت نمایندگی سیاسی در پایتخت ایران به دولت اطلاع داده و می گوید در همین روزها از خوی عزیمت نموده از راه تبریز عازم طهران خواهد بود که زمام امور سفارت را به دست بگیرد.»(۲)

براوین روز بیست و هفتم ژانویه ۱۹۱۸ مطابق با هشتم بهمن ۱۲۹۶ یعنی چند روز بعد از تشکیل دولت مستوفی الممالک وارد ایران شد. براوین قصد داشت ماهیت و اهداف دولت جدید روسیه را به مردم ایران بنمایاند. به همین دلیل از طریق روزنامهها

۱- نوبهار، سال ششم، ش۸۵، سه شنبه غرّه ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸، «ما و آنها.»

۲- نوبهار، سال ششم، ش۸۵، سه شنبه غرّه ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸، «ما و آنها.»

و نوشتن نامههای رسمی، دولت وقت ایران را از الغای عهدنامههای استعماری عصر تزارها مطلع ساخت و تلاش کرد بین برخی احزاب سیاسی مانند حزب دمکرات از گروه تشکیلی به رهبری ملک الشعرای بهار یارانی بیابد.(۱)

نحوه تماس براوین با مسئولین وقت دولت ایران در خور توجه است. او از طریق روزنامه و نامههای دیپلماتیک و از طریق غیرحضوری، منویات دولت جدید را به ایرانیان اطلاع داد؛ دلیل امر این بود که اولاً سفارت روسیه هنوز در دست مقامات سابق روسیه تزاری قرار داشت و ثانیاً این امر نشان می داد دولت ایران هم رسمیت حکومت جدید روسیه را نپذیرفته است و منتظر وقایع آتی است. چند ماه بعد روزنامه کاوه که در آن ایام در برلین منتشر می شد، اعلام داشت که براوین به دولت ایران اعلام کرده دولت جدید مایل است در ازای الغای عهدنامههای استعماری سابق، با دولت ایران یک «معاهده با شرفانه» منعقد سازد.(۲)

براوین که به سفارت کشور خود راهی نداشت، در گراند هتل تهران ساکن شد. او در مدت اقامت خود در این هتل، از سوی برخی ایرانیان استقبال شد، نکته مهم این است که برخی اعضای حزب دمکرات به دیدن او رفتند. مطبوعات طرفدار دمکرات ها با خوشحالی زایدالوصفی الغای معاهدات ظالمانه تزارها با دولت ایران را به فال نیک گرفتند.(۳) اندکی پس از ورود براوین به تهران، فرقه دمکرات از او دعوت کرد تا در جمع آنان شرکت جوید. یک هزار و پانصد دمکرات در مجمعی که به پا کرده بودند، از براوین تقدیر و استقبال کردند.(۴) به قول دولت آبادی «بیش از آنچه سفیر و نماینده مزبور انتظار دارد به او میگروند و از آمدنش اظهار خوشحالی میکنند.»(۵)

ملک الشعرای بهار نطق براوین را در این محفل که به زبان فارسی ایراد شد، در روزنامه خود منعکس ساخت. براوین گفت برای برقراری وحدت بین دمکراتهای ایران و روسیه به مأموریت ایران آمده است؛ و آرزو کرد دولت ایران در همسایگی

۱- عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من، ج۳ (تهران، زوار، ۱۳۷۱)، ص۱۳۱.

۲- روزنامه کاوه، چاپ برلین، ش ۲۸، مورخه ۱۵ مه ۱۹۱۸، ص۶.

۳- پیتر آوری: تاریخ معاصر ایران، ج۱، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی (تهران، عطائی، ۱۳۷۳)، ص۳۷۵.

۴- ابوالقاسم کحال زاده: دیده ها و شنیده ها، به کوشش مرتضی کامران (تهران، فرهنگ، ۱۳۶۳)، ص ۳۲۰.

۵- دولت آبادی، ج۴، ص۹۵.

روسیه به تمدن و آبادی نائل آید، او تذکر داد که دست مأمورین روس تزاری را از ایران کوتاه خواهد کرد و ادامه داد دولت ایران هم باید یک مأمور دیپلماتیک در پتروگراد داشته باشد تا این مأمورین به کمک هم دو کشور ایران و روسیه را به آبادانی نائل گردانند. سخنرانی براوین بارها با شعارهای زنده باد مورد استقبال و تأیید واقع شد.(۱) روزنامه نوبهار که به گرایشی میانه از دمکرات ها تعلق داشت توضیح داد در ادامه این جلسه چند تن از حضار، نطق ایراد کردند و بر اتحاد ملل ایران و روسیه و دوستی و مودت بین آنان تأکید نمودند. در پایان، این مجلس با شور و هلهله و دست زدن های متوالی خاتمه یافت. کار به همین جا خاتمه پیدا نکرد. براوین با بسیاری از رجال ملی ایران گرم گرفت، او سخنرانی های هیجان انگیزی علیه انگلستان ایراد می کرد، می گفت روسیه از سال ۱۹۰۷ به بعد با الهام از دیپلماسی انگلستان روابط خود را با ایران تنظیم کرده است، اما اینک که از زیر یوغ این سیاست خارج شده می خواهد کشورهای شرق را هم از این ستم برهاند.(۲)

با تمام این اوصاف، براوین امیدی به پیشرفت کار خود نداشت. او در نامه ای خطاب به وزارت خارجه دولت متبوع خود اطلاع داد بریتانیا اجازه نمی دهد دولت ایران او را به رسمیت بشناسد. آنها حتی پیشنهاد دادهاند او خاک کشور را ترک کند.(۳) سیاست استفاده از وضعیت جدید برای تأمین منافع ملی کشور در بین دولتمردان گوش شنوایی نیافت، اما جناحی از دمکرات ها و مردم عادی بیش از پیش علیه انگلستان به حرکت درآمدند. در کلیه این مراسم براوین میهمان افتخاری بود. وضع به گونه ای بود که تعداد زیادی از رجال انگلوفیل از تهران گریختند تا از تظاهرات مردم جان به سلامت برند.(۴)

اندکی بعد از تشکیل این جلسات، براوین اعلامیه ای صادر کرد. در این اعلامیه بار دیگر یادآور شد حاضر است کلیه معاهدات استعماری را ملغی سازد و عهدنامه ای شرافتمندانه با دولت ایران منعقد کند.(۵) با این وصف دولت مستوفی به براوین اعتنایی

۱- نوبهار، ش ۷۰، مورخه ۲۳ بهمن (دلو) ۱۲۹۶، ص ۳.

۲- میروشنیکف، ص ۲۹۴.

۳- میروشنیکف، ص ۲۹۴.

۴- N. S. Fatemi: Diplomatic History of Persia ۱۹۱۷-۱۹۲۳, (NY, ۱۹۵۲), p.۱۳۸.

۵- کحال زاده، ص ۳۲۷.

نکرد. از نظر دولت ایران هنوز فون اتر(۱) وزیرمختار دولت تزاری، نماینده رسمی و قانونی روسیه در ایران به شمار می رفت. اتر حاضر نشد سفارت را به براوین تحویل دهد، براوین هم بعد از مدتی اقامت در گراند هتل ناچار شد محلی را اجاره کند و پرچم سرخ اتحاد شوروی را بر فراز آن به اهتزاز درآورد. دولت ایران هم با اینکه از رفتار مبتنی بر حسن همجواری دولت جدید استقبال کرد، اما با دنباله روی از دیپلماسی بریتانیا حاضر نشد نماینده دولت جدید را به رسمیت بشناسد.(۲)

این وضع ادامه یافت تا آن که وثوق قدرت را به دست گرفت. بدیهی است که او هم حاضر نشد با براوین ملاقات نماید؛ اما وثوق برای این کار خود دلیلی معقول تراشید: مدارک و اسنادی که نشان دهنده مأموریت رسمی براوین باشد وجود ندارد و او رسماً به سفارت شوروی در ایران فرستاده نشده است.(۳) به قول فرخ اینها همه بهانه بود؛ دلیل اصلی این بود که سفارت انگلستان اجازه نمی داد دولت ایران رژیم جدید روسیه را به رسمیت بشناسد و بحث مدارک براوین بهانه ای بیش نبود.(۴) با این وصف به گزارش ملک الشعرای بهار، بسیاری از رجال ملی و نیز اعضای حزب دمکرات از سخنان و وعده های براوین استقبال کردند. به گزارش روزنامه نوبهار، براوین تلاش کرد به هر نحو ممکن با مقامات ایران ملاقات نماید، اما این امر به دشواری انجام شد؛ دشواری از این نظر که او پس از تلاش های فراوان بالاخره توانست فقط با مشاورالممالک انصاری ملاقات کند.(۵) در آن زمان مشاورالممالک وزیر امور خارجه ایران بود. این دیدار باز هم برخلاف عرف معمول دیپلماتیک در منزل شخصی انصاری روی داد. در این ملاقات انصاری در مورد اصول سیاست جدید دولت روسیه سئوالاتی مطرح ساخت و در این زمینه گفتگوهایی غیررسمی انجام گردید.(۶)

خرداد ۱۲۹۷ با اینکه نزدیک پنج ماه از اقامت براوین در تهران می گذشت، هنوز

۱- Von Etter.

۲- ل. میروشنیکف: ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه ع. دخانیاتی، (تهران، فرزانه، ۱۳۵۷)، ص۹۳.

۳- خاطرات سیاسی فرخ، ص۴۳.

۴- همان.

۵- نوبهار، ش ۷۰، مورخه ۲۳ بهمن (دلو)، ۱۲۹۶، ص ۳..

۶- عبدالحسین مسعود انصاری: زندگانی من و نگاهی به تاریخ سیاسی ایران و جهان، ج۱ (تهران، ابن سینا، ۱۳۷۰)، ص۲۲۹.

هیچ مذاکره رسمی صورت نگرفته بود. فرستاده لنین روز ۲۵ خرداد این سال نامه ای به دولت ایران نوشت و تذکر داد سرمایهداران و شاهزادگان روسی مقیم ایران مورد حمایت دولت جدید روسیه نیستند و با کلیه شهروندان روسی مقیم ایران رفتاری مشابه شهروندان خود ایران خواهد شد.(۱) در حقیقت او با این کار حق قضاوت کنسولی یا کاپیتولاسیون را که از دوره عهدنامه ترکمانچای به ملّت ایران تحمیل شده بود، ملغی ساخت. اندکی بعد در روز بیست و هفتم خرداد براوین اعلام داشت دریای خزر متعلق به ایران است و ایران بر آن حاکمیت تاریخی دارد و می تواند از این به بعد کشتی های خود را آزادانه در این دریا به حرکت درآورد.(۲) روز بیست ونهم این ماه براوین نامه ای دیگر خطاب به وزارت امور خارجه ایران نوشت و ضمن تذکر ضعف دولت مرکزی ایران، علت امر را به یغما رفتن ثروت ملی و حقوق قانونی ملت ایران به دست نظام سرمایهداری و استعمار انگلستان دانست. او خاطرنشان کرد دولت روسیه مصمم است ملت ایران را از زیر یوغ نظام سرمایهداری نجات بخشد. این است که دولت جدید روسیه باز هم اعلام می دارد کلیّه امتیازات اخذ شده از سوی تزارها را که گاهی با سرنیزه انجام شده است، ملغی اعلام می کند و از ایرانیان می خواهد که از این به بعد امور خود را به دست سرمایهداران خارجی نسپارند.(۳)

در تابستان ۱۲۹۷ با اینکه دولت روسیه کلیه قراردادهای استعماری دولت تزاری را یک جانبه لغو کرده بود، دولت ایران در روزنامه ها اعلام کرد کلیه امتیازاتی که روس ها از ایران گرفته اند ملغی اعلام می شود. فوراً کمیسیونی به ریاست ذکاءالملک فروغی منعقد شد که مسیو پرنی مستشار عدلیه هم در این کمیسیون از افراد تأثیرگذار بود. اینان باید وضعیت مناسبات ایران و روسیه و الغای عهدنامه های استعماری تزارها را مورد مطالعه قرار می دادند. می گفتند این نخستین قدمی است که در راه استقلال ایران برداشته می شود، به شرط اینکه دول خارجه مداخله نکنند و وزرا و مقامات ایران هم کار خود را به درستی انجام دهند. اما مسئله این بود که آیا ایران می توانست کنسول های دولت های بیگانه را در آن شرایط محاکمه کند یا خیر،

۱- Kapur, pp.۱۵۵-۱۵۶.

۲- Ibid. p.۱۵۶.

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص۴۵۷.

این هم مهم ترین بخش از تصمیم دولت بود «والا سایر امتیازات با این وضع روسیه به خودی خود الغا شده است.»(۱)

گفتیم دولت صمصام السلطنه هم مثل دولت مستوفی حاضر نشد رسمیت براوین را بپذیرد، تا اینکه روزهای آخر تیر ۱۲۹۷ وثوق الدوله برای بار دوم به ریاست وزرایی نائل آمد. با آمدن دولت وثوق سیاست خصمانه علیه براوین و دولت جدید روسیه بیش از پیش سرلوحه کار قرار گرفت.

یک روز پیش از معرفی کابینه دوم وثوق، یعنی در روز چهارم مرداد ۱۲۹۷، وزارت امور خارجه دولت صمصام، یعنی مشاورالممالک انصاری، این برجسته ترین متحد گروه ضدتشکیلی، نامه ای به وزارت داخله نوشت و در آن از تحریکات بلشویک ها در انزلی سخن به میان آورد. متن نامه به این شرح بود:

از چندی به این طرف بالشویک ها در انزلی و حدود آستارا شروع به شرارت و اعمال خودسرانه و تعرض به ایرانی ها نموده و روز به روز بر سوء رفتار و حرکات شرارت آمیز خود می افزایند و چون بالشویک های مقیم این نقاط تابع حکومت بالشویک مرکزی روسیه نمی باشند، اقدام از طرف نماینده بالشویک مقیم تهران نیز مثمرثمر نمی شود. نظر به اینکه اولیای آن وزارت جلیله وظیفه مخصوصی در حفظ انتظام و آسایش عمومی دارند، این است که لزوماً خاطرنشان می نماید که به وسیله تهیه و اعزام قوا و استعداد کافی، اقدامات لازم در حفظ و حراست مال و جان عموم ایرانیان این نقاط فرموده، نتیجه اقدامات خود را نیز به وزارت امور خارجه مرقوم نمایند.(۲)

پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه، تمام جهان سرمایه داری و در رأس آن دولت انگلستان را سخت نگران کرده بود. در اروپای بعد از جنگ، تبلیغات کمونیستی و سوسیالیستی و ضدسرمایه داری شدت گرفته بود. آلمان، آماده ترین کشور برای انقلاب کمونیستی بود، لذا دولت انگلستان و سایر دول سرمایه داری غربی تلاش می کردند انقلاب بلشویکی روسیه را در نطفه خفه کنند؛ بنابراین، هم از

۱- عین السلطنه، ج۷، ص۵۳۱۹.

۲- وزارت خارجه به وزارت داخله، سازمان اسناد ملی ایران، ش ۵۴۸۳۱ب آ/۲۹۳۰۰۳۷۹۸.

به رسمیت شناخته شدن انقلاب از سوی کشورهایی نظیر ایران جلوگیری می کردند و هم با حمایت از ضدانقلاب داخلی سعی می کردند کار انقلاب را هر چه زودتر یکسره کنند. از سوی دیگر بلشویک ها توانستند با سرعت حیرت انگیزی خود را جمع وجور کنند و با سرکوب ضدانقلاب داخلی، دست به ضدحمله زدند و با حمایت از جنبش هایی نظیری جنبش جنگل در ایران و شورش های محلی در مرزهای افغانستان و تلاش برای صدور انقلاب، برای انگلستان دردسرساز شدند.

در اوایل سال ۱۹۲۰ میلادی مطابق با اواخر سال ۱۲۹۸ شمسی به یک باره همه جا علیه نفوذ بلشویسم هشدار داده می شد. در روزنامه رعد و چند نشریه دیگر گزارش هایی درباره نفوذ بلشویک ها در کشورهای دیگر منتشر می شد. به واقع این گونه به اذهان متبادر می شد که گویا بلشویسم تمام اروپا را درنوردیده و ایران به مثابه نخستین سنگر این ایدئولوژی عنقریب سقوط خواهد کرد. اخبار آلمان، ایتالیا، مجارستان، اوکراین، لهستان و بسیاری دیگر از کشورهای اروپای غربی و شرقی در جراید ایران به چاپ می رسید، از نفوذ بلشویسم در ایران هم اخبار گوناگونی منتشر می شد. مردم به سرعت از این تبلیغات وحشتزده شدند؛ به ویژه اینکه اخبار ضد و نقیضی از فجایعی که در گیلان روی می داد و به بلشویک ها نسبت داده می شد به تهران می رسید. اما نکته جالب تر این بود که شخص سیدضیاء بعد از آن همه حملات آتشین به مخالفین وثوق و حمایت از قرارداد ۱۹۱۹ به یک باره ساکت شد؛ سکوتی معنی دار که تا سقوط وثوق و برآمدن مشیرالدوله پیرنیا ادامه یافت. سیدضیاء، یکی از عجیب ترین پدیده های این زمان بود. او همیشه تلاش می کرد به هر نحوی شده جایی در سفارت انگلستان بیابد. به همین دلیل از هر نیرویی که در راستای تحکیم رابطه با این کشور تلاش می کرد، حمایت می نمود. اپیکیان یکی از یاران پابرجای او بود. گاسپار اپیکیان با امضای ک.ا. سرمقاله های رعد را که عنوان کلی «از مسائل خارجی» داشتند، منتشر می کرد. نیز وی در روزنامه اش آگهی های مربوط به انجمن های یهودی و سازمان های صهیونیستی را چاپ می کرد، به واقع همان طور که پیش تر گفته ایم(۱) علقه ها و حلقه های ارتباطی فراوانی، سیدضیاء را با یهودیان پیوند می داد. وقتی گروه

۱- بحران مشروطیت در ایران، ص۲۶۳ به بعد.

ضدتشکیلی به حضیض ذلت خود رسیده بود و وقتی دیگر کمتر کسی تردید داشت که آنان دست های پشت پرده بحران های متوالی کشور هستند و می خواهند با کودتا قدرت را به دست گیرند و با آدمکشی کار خود را ادامه دهند، انگلیسی ها بیش از پیش به سوی سیدضیاء روی آوردند. سیدضیاء برخلاف گروه ضد تشکیلی با انگلیسی ها رودربایستی نداشت؛ و نه تنها هیچ گونه حمله ای علیه آنان نمی کرد، بلکه تلاش می کرد خود را مدافع منافع این دولت اعلام دارد. این دوره با حوادث ریز و درشت فراوانی همزمان است که یکی از آنها تأسیس کمیته آهن و به دنبال آن شکل گیری کمیته زرگنده است. در همین گیرودار بود که سیدضیاء چهره واقعی خود را نشان داد و با بحران سازان به طور کلی همداستان شد. آیا سیدضیاء بعد از آن افشاگری ها در مورد کمیته مجازات، از سوی گروه بحران ساز، پیامی ترسناک دریافت داشته بود که سکوت کرد؟ یا اینکه بحران سازان وقتی دیدند او از پشت پرده آگاه است و بدون هیچ پرده پوشی اطلاعات خود را چاپ می کند و بالاتر اینکه مستظهر به حمایت سفارت انگلیس است به استراتژی جذب و همکاری او روی آوردند و البته در رسانه اصلی خود یعنی روزنامه ستاره ایران فحاشی و حمله به او را هم ادامه دادند؟ ماجرا هر چه بود به موازات سیر نزولی کابینه وثوق، ستاره اقبال سیدضیاء بیش از پیش درخشیدن می گرفت.

نیروهای انگلیسی تلاش می کردند از خلأ حضور روسیه در گیلان استفاده کنند و موقعیت خود را در آنجا مستحکم سازند. این تلاش دو هدف داشت: اعزام نیرو به باکو برای حمایت از جمهوری مساوات و تسلط بر مناطق شمالی ایران. اما قدرت فائقه در گیلان را قوای میرزاکوچک خان جنگلی تشکیل می داد. به همین دلیل تحرکات نیروهای انگلستان در شمال ایران باعث بروز نفرت و انزجار عمومی مردم شد. مردم رشت «برای نفرت از تجاوزات و اقدامات استقلال شکن دولت انگلیس نسبت به اکثر قسمت ایران و بالاخره در قسمت شمال»، روز جمعه دهم جمادی الاول سال ۱۳۳۶ در سبزه میدان رشت تجمع کردند. طومارهای فراوانی حاکی از عزم مردم در ایستادگی علیه قوای انگلستان نوشته و امضا شد. همچنین نوشته شد از دولت مرکزی انتظار دارند به وسایل مقتضی اعتراضات خود را علیه تجاوزات بریتانیا به اطلاع جهانیان برساند، مانع تعدیات انگلستان شود و پلیس جنوب را منحل سازد. نیز «استدعا چنان است جناب مسیو

براوین سـفیر محترم دولت بهیّه روس را که همه نوع از طرف دولت خود در جرایـد اظهار مساعدت و حسن موافقت نموده اند به رسـمیت بشناسـند و [در] به رسـمیت نشناختن وزیرمختار مزبور فقط رضامندی دولت انگلیس حاصل[؛] و الّا مانعی در پیش نبـوده و مـأموری که عملیـات خـود را به صـرفه ملّت ایران معرفی می کنـد واجب است عقلاًـ پـذیرفتن آن و البته این نکته نزد هیأت معظم دولت پوشیده نخواهد بود.»(۱)

۳. مطبوعات ایران و براوین

حتی پیش از اینکه در بهـار ۱۲۹۸ روس ها در انزلی نیرو پیاده کننـد، روزنامه ها خبر می دادنـد دویست تن از «گارد احمر» به معاونت براوین وارد قزوین شـده اند؛ و وزیر خارجه و ملیّون با براوین گفتگو کردند تا مانع تجاوز این نیروها به تهران گردند. یکی از کارکنان سـفارت روسـیه به براوین اطلاع داد اگر این خبر واقعیت داشـته باشد، ارامنه تهدید کرده اند به حمایت از اتر [وزیرمختار روسـیه تزاری] وارد جنگ مسلحانه خواهند شد. براوین از عموم کمیته ها، احزاب و جمعیت های ارمنی چه روسی و چه ایرانی خواست، اگر از این شایعه اطلاعی دارند و برای آنان سوءتفاهمی ایجاد شده است، این مسـئله را به واسطه جریده ستاره ایران تکذیب نمایند.(۲)

ملـک الشـعرای بهار نوشت: «ما برای چنـدمین دفعه دولت را متـذکر شـده و به پـذیرفتن جدّی سـفیر بالشویک، آن را توصـیه مینماییم.»(۳) اندکی بعد که خبر رسـید ارتش سـرخ به انزلی نیرو اعزام داشـته است، سیدضـیاء برآشـفت و نوشت کسانی مثل تقی بینش که ظاهراً با گروه براوین حشـر و نشـر دارنـد، هدفی جز کشانیدن نیروهای انگلیس به تهران ندارند. اینان بهانه های لازم را در اختیار قشون انگلیس قرار می دهند تا بریتانیا به عنوان مبارزه با کمونیسم، به کشور قشون کشی کند؛ همان طور که اینـان در دوره جنـگ اول جهـانی با ژست آلمان دوستی قشون روس و انگلیس را به ایران کشانیدنـد. این تحلیلی بود در خور تأمّل و لازم است به اصل مطلب رعد اشاره کنیم.

در روزنامه رعد نوشته شد بعد از انقلاب بلشویکی هر چه شنیده شد حاکی از

۱- ستاره ایران، ش۱۱۴، سه شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «رشت.»

۲- ستاره ایران، ش۱۱۴، سه شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «آقای مدیر ستاره ایران.»

۳- نوبهار، سال ششم، ش۱۰۵، سه شنبه ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۵ مارس ۱۹۱۸، «گارد احمر.»

خودمختاری و آزادی ملل در تعیین سرنوشت خود بود. این گونه می گفتند که دوره میلیتاریسم و سرمایه داری به سر رسیده و اصول نوینی جایگزین آن خواهد گردید، اراضی بین مردم تقسیم خواهد شد و مقاصد خونخوارانه نظامیان جای خود را به صلح و دوستی خواهد داد. اما «چه دیدیم. باز هم همان تلگرافات و جراید خارجه که بیّن و مُوَزّع مرام های بالشویکی بودند، غیر از سَفک دماء، قتل نفوس، اعدام بی گناهان، رعایت نکردن اصول مختاریت ملل در تعیین مقدرات خود از قبیل حمله و هجوم به فنلاند و اوکرانی و غیره و غیره، قائل نشدن به احترام آزادی ملّت به وسیله ضربه زدن و از میان بردن مجلس مؤسسان روسیه که وکلا و نمایندگان تمام اهالی آن کشور بودند و سایر فجایع و مظالم دیگری را به ما خبر دادند؟» اما آنچه به ایران مربوط می شود چیست؟ «هر چه دایره آزادی در روسیه وسیع تر و هر اندازه ریشه اقتدار تزاری منهدم تر گردید بر وحشت، دهشت، غارت و سفاکی قشون روس در ایران افزود. مخصوصاً متعاقب استقرار لنین اعلامیه تقسیم اموال و املاک وی اشاعه یافت. افواج و اردوهای روسیه جمهوری، روسیه بالشویک ها افسار خود گسیخته و پاره یافتند. ارومیه، ساویج بلاغ،(۱) کرمانشاه، همدان، زنجان، قزوین [را] طعمه حریق، حرص و آز خود قرار داده از هیچ گونه بی وجدانی و بی شرمی مضایقت ننمودند.» بعد می نویسد «حالا این بلشویک ها می آیند چه کنند؟ به زور براوین را به جای اتر بگذارند؟ این مسئله با دولت ایران است که هر یک را بخواهد بپذیرد، نمی خواهد نپذیرد.»(۲)

بعد از انتشار این مقاله، جنگ قلمی سختی میان دو روزنامه رعد و ستاره ایران درگرفت. ستاره ایران که تقریباً سخنگوی محافل طرفدار نزدیک شدن به روسیه شوروی بود، در مقالات خود می پرسید که روزنامه رعد چرا از تعدیات قشون انگلیس در کرمان، فارس و تجاوزات قشون این کشور در سیستان سخن به میان نمی آورد و از توقیف مالیه ایران در بانک شاهنشاهی مطلبی نمینویسد یا از الغای پلیس جنوب کلمهای بر زبان نمی آورد و در عوض از حرکت دویست تن بلشویک به تهران این همه شیون و فغان سر می دهد. رعد توضیح داد برعکس نوشته های این

۱- کذا: ساوجبلاغ.

۲- رعد، ش۸۵، ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۳۶، «خطر بلشویک.»

روزنامه به نکات فوق هم اشاره کرده است. از جمله نوشت در زمان وثوق الدوله منطقه نفوذ پلیس جنوب منحصر به شیراز و نواحی آن بود اما در دوره ده ماهه دولت مستوفی الممالک این نفوذ شرق و غرب ایران را فراگرفته است:

هیهات! ای خوانندگان رعد اگر در فهم و ادراک با گوساله های زبان بسته فرق و امتیازی دارید در این قضیه روشن حکمیت نمایید. بالمثل اگر به جای مستوفی الممالک یک نفر فدایی انگلیس، یک نفر معبود طلا، یک نفر ستایش کننده لیره، وزیر مشاور و رئیس الوزرای ایران می بود، در این مدت ده ماهه آیا بیش از مستوفی الممالک می توانست شرایط و اسباب نفوذ و رسوخ انگلستان و بالاخره موجبات استیلا و اشغال نظامی ایران را فراهم بیاورد؟

استدلال روزنامه رعد و سیدضیاء این بود که همان طور که در جنگ اول جهانی، عده ای با عنوان ملی گرایی و مخالفت با روس و انگلیس به آلمان و عثمانی نزدیک شدند و بهانه به دست روس و انگلیس دادند تا قوای خود را در خاک ایران منتشر کنند، این بار نیز در وضعیتی مشابه، عده ای به نام دوستی با روسیه شوروی و مخالفت با انگلیس، موجب برانگیخته شدن نگرانی انگلیس درباره خطر سرخ می شوند، تا انگلیس به بهانه مبارزه با کمونیسم نیروهای خود را در تهران نیز مستقر کند.

براوین نتوانست مأموریت خود را به انجام برساند؛ و سرانجام دولت روسیه شوروی او را فراخواند. به نوشته کاپور دولت ایران نمی توانست قبول کند مردی که سال ها خدمتگزار دستگاه دیپلماتیک تزارها بوده، با این سرعت تحول یافته باشد.(۱) ایرانسکی بر این باور است که براوین به دلیل دوری اش از روسیه به هنگام وقوع انقلاب، تصویر مناسبی از دولت جدید نداشت و به همین دلیل نتوانست با آن شناخت ناچیز خود سیاستهای جدید روسیه را به دولت ایران تفهیم نماید.(۲) دولت جدید بر این باور است که دستاورد براوین این بود که تنفر عمیق مردم ایران را از روسیه به دلیل سیاستهای تزارها مبدل به نوعی احساس رضایت نسبی نماید.(۳) براوین به هر حال در ایران ناکام

۱- Kapur, p.۱۵۶.

۲- ام. پاولویچ، و. تریا و س. ایرانسکی: سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران، ترجمه م. هوشیار (تهران، کتاب های جیبی، ۱۳۵۷)، ص ۱۸۴.

۳- یحیی دولت آبادی: حیات یحیی، ج ۴ (تهران، عطار، ۱۳۷۱)، ص ۹۶.

ماند و به جای وی کولومیتسف(۱) را به ایران فرستادند.

۴. مقدمات عهدنامه مودت

برخورد وثوق با دولت جدید روسیه حتی بعد از رفتن براوین تغییری نکرد. واقعیت این بود که بریتانیا منتظر بود دولت جدید روسیه از هم فروپاشد و آنگاه سیاستی جدید در مرزهای شمالی ایران اتخاذ گردد. انگلیس که به آن همه زحمت، روس های تزاری را به حاشیه رانده بود، نمیتوانست رقیبی را تحمل کند که تا حدی در برخی محافل ایران طرفدارانی یافته بود. به همین دلیل وقتی دومین سفیر شوروی یعنی کولومیتسف در تابستان ۱۹۱۸ وارد کشور شد، وثوق حتی حاضر نشد با او ملاقات کند. این روال تا سال بعد هم ادامه یافت. در ژوئن ۱۹۱۹ لئو کاراخان(۲) که از سوی وزارت امور خارجه روسیه شوروی به ایران آمده بود، اعلام کرد کلیه وام ها، همه امتیازات داده شده به تزارها، حقوق کاپیتولاسیون، بانک استقراضی روسیه و امتیاز خطوط آهن غیرقانونی است و دولت روسیه شوروی آنها را ملغی اعلام می کند.

در اهمیت موضوع همین بس که قروض ایران به روسیه در نخستین سال جنگ یعنی ۱۹۱۴، فوق العاده سنگین بود و در سال ۱۹۱۹ البته سنگین تر هم شده بود. وثوق الدوله با بی اعتنایی به این ابتکارات روسیه شوروی خشم شورروی ها را علیه خود برانگیخت و از این زمان به بعد بود که آنها برای پیشبرد اهداف خود در منطقه و مبارزه با سیطره بریتانیا بر ایران و سایر کشورهای منطقه شدت عمل به خرج دادند و همان طور که خواهیم دید نیروی نظامی هم به شمال کشور اعزام نمودند. سیاست وثوق در برابر روسیه شوروی در راستای سیاست وزارت امور خارجه بریتانیا بود که دولت شوروی را به رسمیت نمیشناخت؛ در حالی که او میتوانست از اوضاع جدید به نفع منافع ملی ایران بهره برداری کند و مانع تسلط تمام عیار انگلیس بر کشور شود، با بی اعتنایی خود زمینه تسلط همه جانبه بریتانیا را بر کشور مهیا ساخت بدون اینکه طرف انگلیسی که اینک به مراد خود رسیده بود، به

۱- I. Kolomitsov.

۲- Leo Karakhan.

وعـده هـای خود حتی در همان چارچوب قرارداد ۱۹۱۹ عمل کند. وثوق دولت جدید روسـیه را به رسـمیت نشـناخت، اما در راستای سیاست های بریتانیا، از دولت خودخوانده آذربایجان حمایت نمود.(۱)

سرمقاله ایپکیان ارمنی در روزنامه رعد، خواندنی است:

با یک مسرت مخصوصـی است که ما برادران اسلامی خویش را سلام و تبریک می گوییم. آری در این ایام که دول اسلامی ضعیف می گردند حیات یک ملّت جوان اسـلامی تسلیت بخش است، ما یقین داریم این برادران ما سهم و شرکت مخصوصی در امور خیریه خواهند داشت و مأموریت جدیدی خواهند نمود یعنی افکار جدیدی انتشار خواهند داد... جنبه پلیتیکی شـناخته شـدن آنان به رسـمیت خیلی مهم است، زیرا ثابت می نماید سـیاستی که لوید جورج اعلام می داشت حقیقت دارد. مقصود ما سیاست عدم مداخله در امور داخلی روسیه است. به وسیله رسمیت دادن این دو جمهوری جدید، شورای عالی تحت ریاست و راهنمایی انگلسـتان که قطعاً عامل بزرگ ایجاد این معنی بوده سـیاست گذشـته را که عبارت از مشارکت و معاضـدت با قوای ضـدبولشویکی باشـد خاتمه می دهنـد. این مسـئله معلوم می دارد که در عقاید و افکار متفقین راجع به سـیاست آنها نسـبت به روسیه یک تغییر بزرگ اساسی به ظهور پیوسته.(۲)

پیش از دولت وثوق در اوایـل سـال ۱۹۱۸ میلادی و اواخر سال ۱۲۹۶ شمسـی مشـکلی دیگر بر مشکلات ایران اضافه شد. در این هنگـام جمهوری مسـاوات نیـات خاصـی در مورد ایران داشت به گونه ای که حـتی صـدای روزنـامه هـای افراطی ایران را درآورد. سـتاره ایران از قفقـاز به عنـوان عمـوزاده یـاد کرد و نـوشت ایرانیـان به دلیـل حوادث و وقـایع مشـروطه به آن سامـان بدهکارنـد، امـا حاضـرند این بـدهکاری را به گونه ای مناسب بپردازنـد، به همین دلیل از این جمهوری خودخوانـده خواسـتند دست از تشبثات خصم آلود بردارد:

ص:۴۱۸

۱- برای اطلاع از نحوه تشـکیل جمهوری مسـاوات نک: حسـین آبادیان: رسول زاده، حزب دمکرات و تحولات معاصـر ایران (تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۶).

۲- رعد، سال دهم، ش۲۲۶، پنج شنبه ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۳۸، ۱۵ ژانویه ۱۹۲۰، «مظفریت حق و عدالت، اسـتقلال آذربایجان و گرجستان.»

در اینجا معروف شده است که حزب محترم مساوات قفقاز نیات خوبی نسبت به ایران ندارد و گویا ودیعه مهر عموهای والامقام قفقازی ما را یک دسته از عموزاده ها از قلب خود رانده و بیرون کرده اند. در اینجا می گویند حزب محترم مساوات تفکیک مهد زرتشت را از مملکت زرتشت تصمیم نموده و در راه اغوای برادران غیور آذربایجانی ما تشبثات می کند.(۱) در اینجا می گویند به راهنمایی دشمن بی امان ایران و اسلام،(۲) حزب محترم مساوات در مقام اقدامات بدتری است و علی رغم منافع عالیه ما و برادران عثمانی ما به وسیله رؤسای سابق قشون روس در ایران با یک چنین دولت اجنبی مشغول روابط مخصوصی است(۳) و خیلی چیزهای دیگر...!(۴)

ستاره ایران بهترین شاهد مدعا را مقالات و اخبار روزنامه آچیق سوز دانست که از اعزام نماینده و هیأت مخصوص جمهوری مساوات به تبریز و رشت خبر داده بود، بدون اینکه دولت مرکزی ایران اطلاعی داشته باشد. نویسنده این اعمال و اخبار را باعث خشم و یأس مردم ایران از قفقاز دانست و توصیه کرد بهتر است جمهوری مساوات هیأت های خود را از تبریز و رشت فراخواند و در عوض هیأتی به تهران گسیل نماید، مثل دولت ایران که عنقریب یک هیأت فوق العاده روانه باکو خواهد کرد:

برادران! جامعه ایران دوست پشتیبان و برادر دائمی شما خواهد بود و در این موقع تاریخی هر چه بتواند در طریق نجاح مرام عمومی آن برادران فداکاری خواهد کرد و از طرف شما هم جز صمیمیت و صداقت انتظاری نمی تواند داشته باشد.(۵)

در زمان وثوق الدوله، هیأتی به ریاست سیدضیاءالدین طباطبایی به روسیه اعزام شد. این هیأت مذاکراتی هم با مقامات جمهوری مساواتی آذربایجان در باکو داشت. اما این مذاکرات با سقوط جمهوری مساوات و تسلط بلشویک ها بر آذربایجان بی نتیجه به پایان رسید. پس از وثوق الدوله، مشیرالدوله و بعد از او سپهدار رشتی،

۱- یعنی می خواهد آذربایجان را از ایران جدا کند.

۲- یعنی انگلستان.

۳- منظور انگلستان است.

۴- ستاره ایران، سال سوّم، ش۹۸، پنج شنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۲۴ ژانویه ۱۹۱۸، «پیام برادرانه.»

۵- همان.

موضوع گسترش روابط ایران و شوروی را پی گیری کردنـد. درست زمانی که آیرونسایـد و نورمن، ایران و دنیای خارج را از هجوم قریب الوقوع ارتش بلشویک میترسانیدنـد تا به مراد خود که همان استقرار دولت دست نشانـده در ایران بود نایل آیند، هیأت نمایندگی ایران در نیمههای دی ۱۲۹۹، پیش نویس نهایی پیمان دوجانبه ایران- شوروی را تهیه میکرد. در این پیمان شوروی کلیه پیمان ها و قراردادهای استعماری دوره تزارها را با ایران ملغی و حتی قراردادهای استعماری دیگری را که با قدرتی دیگر درباره ایران وضع شده کان لم یکن اعلام کرد. کلیه بدهیهای ایران به روسیه بخشیده شد، نیز کلیه وثیقه ها، تعهدات و اموال گرفته شده از ایران بازگردانیده شد. مقرر شد بانک استقراضی روسیه و کلیه اموال غیرمنقول آن به طرف ایرانی داده شود. کلیه جاده ها، خطوط تلگراف، املاک و مستغلات روسیه تزاری در ایران به جز ساختمان های سفارتخانه و کنسولگری ها به ایران داده شد. در باب دریانوردی دریای خزر حقوق متساوی برای طرفین در نظر گرفته شد، مقررات کاپیتولاسیون باطل اعلام گردید، مذاکرات برای تأسیس یک کمیسیون مشترک برای تثبیت تعرفه های گمرکی صادرات و واردات بین دو کشور شکل گرفت و سرانجام موافقت شد نمایندگی کنسولی دو کشور در شهرستان های مختلف به وجود آید.(۱)

از این زمان به بعد انگلیسی ها روز و شب کار کردند تا پیش از رسیدن خبر توافق های مسکو و پیش از معلوم شدن همراهی دولت جدید روسیه با افکار ملیون ایران، «امضایی از ملّت و دولت ایران بگیرند که مالیه و قشون اختیارش در دست آنهاست.»(۲) مقامات بریتانیا به سرعت از این مذاکرات اطلاع حاصل کردند و مهم تر از همه دانستند که روسها هیچ شرط و شروطی مثل الغای قرارداد ۱۹۱۹ یا عقب نشینی نیروهای بریتانیا از شمال ایران مطرح نکرده اند؛ فقط خواسته بودند فرستاده ویژه آنان به ایران یعنی تئودور روتشتین را به مقام وزیرمختاری شوروی در تهران بپذیرند. با این وصف طرف شوروی نیز عقب نشینی نیروهای خود را از ایران و عدم پشتیبانی از جنبش جنگل را حل نشده باقی نهاد. آنها میگفتند نیرویی در ایران ندارند که خواستار

۱- Ghani, p.۱۳۳.

۲- حیات یحیی، ج۴، ص۱۸۴.

عقب نشینی آن شوند.(۱)

از مسکو خبر میرسید که مشاورالممالک به طور رضایت بخشی با روس ها به توافق رسیده است، گفته میشد این مذاکرات به زودی نتیجه خواهد داد. اما در همین حال از نشر این اخبار در داخل کشور به شدت جلوگیری میشد، با این وصف آگاهان از این مذاکرات اطلاعاتی به دست آوردند. این اخبار توسط سفارتخانه های دیگر هم به درون جامعه راه یافت، اما خود انگلیسی ها در برابر این اخبار سکوت پیشه کردند.(۲) در عین حال «گاهی دیده میشود که تلگراف های مسکو که از راه ترکستان به ایران میشود، چند روز در تلگرافخانه های سرحدی به بهانه حاضر نبودن تلگرافچی که حروف لاتین بخواند و یا به بهانه خوانا نبودن حروف و حاجت به مطالعه و دقت، چند روز در سرحد نگاهداشته میشود که دیرتر به مقصد برسد.»(۳) وقتی زمزمه موافقت با شوروی به گوش نورمن وزیرمختار وقت انگلیس در ایران رسید، سخت برآشفته شد. او به سپهدار توپید که قدرت اداره کشور را ندارد، او گفت اگر نیروی بریتانیا یعنی یگانه قدرتی که در برابر بلشویک ها قدبرافراشته است از ایران خارج شوند، سپهدار بیش از پیش به عوام فریبانی روی خواهد آورد که نجات ایران را در گرو رابطه با شوروی ارزیابی میکنند. نورمن گفت اگر چه سپهدار به مذاکرات مسکو دلخوش داشته، اما اعتماد طبقات بالای جامعه را از دست داده است. سپهدار متهم به ناتوانی شد، نورمن که خود در روی کار آوردن این مهره دخالت تام داشت اینک دست به عوام فریبی زد: او از کرزن پرسید آیا میخواهد سپهدار را از کار بر کنار سازد و به قول خودش یک رئیس الوزرای مرتجع اما قدرتمند(۴) را به جایش نشاند.(۵) کرزن از این اندیشه استقبال کرد و توصیه نمود که در این راه از نصرت الدوله فیروز استفاده شود. روز نوزدهم دی ۱۲۹۹ کاکس از بغداد به کرزن اطلاع داد که فیروز را دیده است، او توضیح داد فیروز به زیارت عتبات عالیات رفته و توانسته در آنجا فتوایی از علما بگیرد که طبق آن بلشویسم

۱- Ghani, p.۱۳۳.

۲- حیات یحیی، ج۴، ص۱۸۵.

۳- همان.

۴- A strong reactionary prim minister.

۵- Ghani, p.۱۳۵.

با اسلام مغایرت دارد. او ادامه داد فیروز در زمره افرادی است که هنوز مایل است از سیاستهای بریتانیا در ایران حمایت نماید و اراده او میتواند در این برهه مددرسان سپهدار باشد.(۱) این بود آن دست قوی پنجه و پولادینی که نورمن میطلبید. با این وصف فیروز در بازگشت به ایران در غرب کشور به املاک خود رسیدگی کرد؛ و مسافرت خود را به تهران به این دلیل به تأخیر افکنده بود. کرزن شکایت کرد که این نشان میدهد حتی سیاسی ترین ایرانیان هم ارزش وقت را درک نمیکنند، در این بین نورمن متوجه شد فیروز خود را برای ریاست وزرایی آماده میکند و حاضر نیست در کابینه سپهدار پستی قبول نماید. به عبارتی فیروز میخواست بر موج احساسات سوار شود و از موضعی بالادست قدرت را قبضه نماید.(۲) اما او ظاهراً نمیدانست در اوضاع ایران و مناسبات این کشور با دول خارج، نوعی تحول شکل گرفته است. مضافاً اینکه مردم هم سلایق و علایق جدیدی به دست آورده اند. به عبارتی «نصرت الدوله در عالم خیال همه چیز را میدیده است مگر سیاست تازه رسیده روس را در ایران؛ که در غیاب او در سرتاسر مملکت طنین انداز شده افکار عمومی را به خود جلب نموده است و عقیده ضد اشرافی و مخالفت سرمایه داری طوری قوت گرفته است که حواس انگلیسیان و دوستان آنها را به شدت پریشان ساخته؛ برای جلوگیری از آن به هر وسیله باشد متوسل میشوند؛ بی آنکه توجهی به خصوصیت وزیر خارجه انگلستان با کسی و یا دوستی سر پرسی کاکس با شخصی داشته باشند.»(۳) اما برای اینکه طرح جدید انگلستان را بررسی کنیم، لازم است ابتدا زمینه های آن و در درجه نخست تجربه قرارداد ۱۹۱۹ با وثوق را تجزیه و تحلیل نماییم.

۱- Cox to Curzon, Baghdad, ۹ January ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۳۹۹.

۲- Norman to Curzon, Tehran, ۲۳ January ۱۹۲۱, Ibid.

۳- حیات یحیی، ج۴، ص۲۲۵، توضیح اینکه کاکس حاکم وقت بین النهرین و وزیرمختار پیشین انگلستان در ایران دوست نصرت الدوله به شمار میآمد و نصرت الدوله انتظار داشت دوستش از او برای رسیدن به ریاست وزرایی حمایت نماید.

فصل ششم: قرارداد ۱۹۱۹؛ اختلاف نظرها در انگلستان و ایران

۱. مدخل

بـدون تردید انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ یکی از اسف بارترین تصـمیمات وثوق الـدوله به شـمار می آیـد. این قرارداد بدون توجه به موازنه بین المللی که در دوره بعـد از خـاتمه جنـگ اوّل جهانی شـکل گرفته بود، انعقاد یافت. با اینکه در مورد قرارداد ۱۹۱۹ مطالب زیادی نوشته شده، اما واقعیت این است که پشت پرده های سیاست انگلستان در این مورد به درستی روشن نشده است. بایـد دیـد چه کسانی ماجرای جنبش علیه قرارداد را هـدایت می کردنـد؟ انگیزه های آنان چه بود؟ آیا کلیه نیروهایی که علیه قرارداد وارد میدان شدند از هویتی یکسان برخوردار بودند؟ نیز باید نشان داد مخالفین انگلیسی این قرارداد چه کسانی بودند؟ اهـداف اینـان از مخـالفت بـا قرارداد چه بود؟ آیا می توان بین اینان و برخی نیروهای داخلی نوعی همسویی از پیش اندیشـیده شـده متصور شـد؟ اینهـا همه سـئوالهایی است که تلاش می کنیم در این فصل به آنها پاسـخ گوییم. قبل از هر چیز لازم اسـت توازن نیروهـای انگلیسـی را بعـد از جنـگ در ایران مجـدداً ارزیابی کنیم تا بهتر دریابیم که قرارداد ۱۹۱۹ در چه فضایی امضـا شد. در پایان جنگ اول جهانی، بریتانیا چهار منطقه ایران را عملاً به اشـغال خود درآورده بود: در بخشـی از کشور تفنگداران جنوب ایران(۱) مستقر بودند؛ این

۱- South Persia Rifles.

نیرو پیش تر در دوره جنگ اوّل جهانی برای صیانت از منافع تجاری امپراتوری بریتانیا در جنوب کشور به وجود آمده بود؛ و سر پرسی سایکس بنیادگذار واقعی آن به شمار می آمد. این نیرو بلافاصله بعد از وقوع انقلاب در روسیه راه خود را به سوی نواحی مرکزی کشور گشود. دیری نپایید که قلمرو نفوذ این نیرو تا اصفهان، یزد و کاشان هم بسط یافت.

در شرق کشور سر ویلفرد مالسون(۱) قدرت را به دست داشت. او با نیروی نظامی خود کمربندی به دور خراسان و سیستان کشیده بود و از آنجا به عشق آباد و سایر نقاط آسیای مرکزی نفوذ می کرد تا مگر دولت های دست نشانده انگلیسی را با توجه به فضای بعد از انقلاب روسیه روی کار آورد. در همدان، کرمانشاه، قصرشیرین و قزوین نیرویی به نام دنسترفورس(۲) مستقر بود. فرماندهی آنان برعهده ژنرال لیونل دنسترویل(۳) بود. او در ابتدای امر برای پر کردن جبهه بین النهرین و ترمیم شکافی که با خروج نیروهای روسی از این منطقه بروز کرده بود، به ایران آمد و در نهایت امر قرارگاه خود را شهر همدان انتخاب نمود. دنسترفورس بعد از وقوع انقلاب بلشویکی روسیه تشکیل شد، به واسطه خلأ حضور روسیه در نواحی شمالی و شمال غربی ایران بعد از انقلاب این کشور، انگلستان تلاش کرد اولاً تحرکات عثمانی و آلمان را در این مناطق خنثی سازد و ثانیاً تحرکاتی علیه قوای جنگل سازمان بخشد. علت این که دنسترویل قرارگاه خود را در همدان مستقر ساخت این بود که وقتی می خواست از راه گیلان به قفقاز نیرو اعزام کند، در درجه اوّل قوای میرزاکوچک خان مانع او شدند و دیگر اینکه کمیته سربازان انقلابی روسیه که بندرانزلی را کنترل می کردند، جلو پیشروی او را گرفتند. در این زمان جاده قزوین به انزلی تحت کنترل نیروهای میرزاکوچک خان بود. اینان تهدید کردند اگر دنسترویل از موضع خود عقب نشینی نکند، مورد حمله قرار خواهد گرفت. او هم ناچار شد به همدان عقب نشیند. عقب نشینی قوای دنسترویل به همدان باعث یک سلسله تحرکاتی شد که به کودتای سوم اسفند انجامید.

ص:۴۲۴

۱- Sir Wilfred Malleson.

۲- Dunesterforce.

۳- Gen. Lionel C. Dunsterville.

باز هم لازم به توضیح است که تنها راه ارتباطی انگلیسی ها به قفقاز و دستیابی به نفت باکو از راه گیلان بود. گیلان در دست نیروهای میرزاکوچک خان جنگلی قرار داشت. پس بدون دفع جنبش جنگل دستیابی به نفت باکو غیرممکن بود. در کتاب بحران مشروطیت در ایران نشان دادیم هزینه های بخشی از عملیات گروه های افراطی قفقاز را صاحبان سهام کمپانی های نفتی باکو می پرداختند. به یاد آوریم که حتی سر سیسیل اسپرینگ رایس از اینکه انگلیسی ها در خاک روسیه هزینه های عملیات خرابکارانه علیه تزار را می پرداختند، تا چه اندازه شگفت زده بود. به واقع در باکو تیمی از صاحبان سرمایه همراه با گروه های آنارشیستی در تضعیف موقعیت تزار می کوشیدند. این امر فی نفسه واجد اهمیت نیست، به نظر ما اهمیت موضوع آنجاست که دریابیم بین نیروهای گریز از مرکز باکو و برخی جناح های سیاسی و رجال ایران همسویی وجود داشت. واضح تر بگوییم اهداف این گروه ها برخلاف آنچه شاید به نظر آید، به هیچ وجه انقلابی نبود. اینان با مافیای اقتصادی انگلستان که در دست محافل خاصی از الیگارشی مالی آن کشور بود، همسو بودند و هر دو آنها با مافیای سیاسی ایران ارتباط داشتند. میرزاکریم خان رشتی یکی از این حلقه ها بود. محافل باکو در بحران سازی های رایج در ایران نقش بسزایی داشتند. خطی ظریف آنان را از گروه های سیاسی مسکو و سن پطرزبورگ جدا می کرد. تحولات بعدی نشان داد جریان های باکو خطی بحران ساز را تعقیب می کردند و در این مسیر، سازی ناکوک و جدا از ارکستر عظیمی می نواختند که در مسکو نواخته می شد. انگلستان و محافل اقتصادی آن برای تسلط بر نفت باکو که شاهرگ تسلط بر قفقاز و شمال ایران به شمار می رفت، به چند رشته عملیات دست زدند: نخست اینکه از جمهوری خودخوانده مساواتیست های قفقاز حمایت کردند و تأسیس دولت های سه گانه ارمنستان و گرجستان و آذربایجان را به رسمیت شناختند. دوم بین گروه های به شدت مرموز و مشکوک باکو و برخی شخصیت های سیاسی ایران، مثل عصر مشروطه، ارتباط و تماس برقرار نمودند که گفتیم یکی از اینان میرزاکریم خان رشتی بود. سوّم، بحرانی عظیم در صفوف جنبش جنگل به وجود آوردند که سرنخ اصلی آن به صاحبان صنایع نفت باکو بازمی گشت. سردمدار بحران در نیروهای جنگل احسان الله خان دوستدار بود.

همدان از دیرباز عرصه تکاپوی انگلیسیها شده بود. به طور مثال کمرهای از قول

نظام السلطان نقل میکند که در اوایل سال ۱۲۹۷ شمسی، «آژانی» انگلیسی را دیده که به همدان آمده و سن و سال او هم به قول گوینده پایین بوده است. این شخص در دوره مهاجرت مشروطه خواهان و تشکیل دولت در تبعید هم در همان نواحی دیده شده بود. در این ایام نظرعلی خان مشکوه الممالک هم با مهاجرین بود، همان مردی که بعداً از عناصر تشکیل دهنده کمیته مجازات شد. انگلیسی مزبور را به او سپردند تا «توجه نموده به طهران بفرستد.» این شخص چندی بعد باز هم در همدان دیده شد. به قولی، نظام السلطان بعدها با این انگلیسی محرمانه صحبت کرد. نظام السلطان مدعی است بعد از اینکه برای اغفال این انگلیسی، اظهار عقیده کرده که ایران باید با انگلیسی ها بسازد تا آسوده و مستقل شود، اسرار او را چون بچه بود «به قیمت مفت» گرفته و اشخاصی را که اظهار می داشته با سفارت رفت و آمد دارند معرفی کرده «که عقل حیران میماند و از آن وقت هرکس بیشتر به انگلیسی ها بد میگوید من بیشتر از او ظنین هستم.» کمرهای نوشته است میدانسته آن جوان انگلیسی کیست،(۱) اما نامش را ذکر نمیکند.

از آنجایی که نبرد علیه قوای جنگل اولویت مهم انگلستان بود، تشکیلاتی دیگر در کنار نورپرفورس تشکیل دادند. این جبهه چهارم به دست دریادار نوریس(۲) ایجاد شد. او مأموریت داشت تا در شمال کشور در برابر نیروهای جنگلی و قوای بلشویک مقاومت نماید، از سوی دیگر او با ضد انقلاب روسیه همکاری مینمود و برای تشکیل دولت های دست نشانده در قفقاز فعالیت می کرد، در این ایام جنگلیها به انگلیسی ها اولتیماتوم داده بودند باید پلیس جنوب را منحل نمایند.(۳) وقتی آلمان و عثمانی در جنگ شکست خوردند، از نظر افکار عمومی که با استقرار نیروی خارجی در کشور خود مخالف بودند؛ دیگر توجیهی برای حضور قوای بیگانه وجود نداشت.

اگر هدف اصلی شکست دول محور بود، این قضیه انجام شد؛ از این به بعد نیروهای بریتانیایی در ایران نمیتوانستند هدف دیگری جز برقراری جبههای در برابر نیروهای سرخ داشته باشند؛ اما مسئله این بود که ایران یک کشور بی طرف بود و بریتانیا حق نداشت برای مقابله با یک دولت ثالث که با ایران هم طرف جنگ

۱- کمره ای، جلد ۱، ص۲۱۱.

۲- D. T. Norris.

۳- کمره ای، جلد ۱، ص۸۲.

نبود، نیرو نگهداری کند. جالب اینکه همان کرزنی که در کتاب خود شعار میداد هدف بریتانیا استقلال ایران است، اینک در برابر استدلال های کسانی که میگفتند بریتانیا باید نیروهای خود را از ایران خارج سازد، میگفت سیاست تخلیه بدون قید و شرط ایران «کاری غیراخلاقی، از روی عجز و مصیبت بار» خواهد بود.(۱)

وضعیت ایران این دوره را به خوبی می توانیم از روایت یحیی دولت آبادی دریابیم: به قول یحیی دولت آبادی در سال های بعد از مشروطه، وضعیت عمومی کشور روز به روز بدتر میشد. به قول او: «زمامداران امور همان ها هستند که بودند، خالی بودن خزانه همان بود که بود، نه دولت را قوتی است و نه ملت را اتفاق و همتی؛ و بالجمله نه زر داریم و نه زور و در دست اجانب مقهور، مگر دستی از غیب برون آید و کاری بکند.»(۲) در چنین شرایطی بود که قرارداد ۱۹۱۹ منعقد شد.

۲. کرزن و مونتاگ؛ دو رویکرد متفاوت به ایران

می دانیم عامل اصلی و طرّاح قرارداد ۱۹۱۹ شخص لرد کرزن، رئیس کمیته شرق وزارت خارجه انگلستان در دوره لرد جیمز بالفور و وزیر بعدی خارجه این کشور بود. بدون تردید یکی از مهم ترین عناصر تعیین کننده در روابط ایران و بریتانیا در دوران بعد از جنگ، انتصاب لرد کرزن به مقام وزارت خارجه بعد از کناره گیری لرد جیمز بالفور(۳) در ۲۴ اکتبر ۱۹۱۹ بود.

کرزن مردی بود به معنای واقعی کلمه امپریالیست، او سیاستمداری چیره دست و کارشناس مسائل ایران به شمار میرفت؛ و با ریاست بر کمیته ایران، طراحی و معماری سیاست بریتانیا را در ایران بر عهده داشت. کمیته ایران که درست در سومین سال جنگ اول جهانی تأسیس شد، کمیته بین وزارتی بود که لرد کرزن بر آن ریاست مینمود. این کمیته در ژوئیه سال ۱۹۱۷ در زمان وزارت خارجه لرد جیمز بالفور تشکیل شد. در مارس ۱۹۱۸ چند ماهی بعد از پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه، کمیتهای به نام کمیته شرق تشکیل شد که این کمیته باز هم زیر نظر کرزن

۱- Immoral, feeble and disastrous, Curzon: The Last Phase, p. ۱۳۲.

۲- یحیی دولت آبادی، ج۳، ص۲۶۵.

۳- Arthur James Balfour.

قرار داشت و کمیته ایران یکی از شعبه های آن به شمار میرفت. تشکیل این کمیته باعث نفوذ بیشتر کرزن بر سیاست های وزارت امور خارجه در ارتباط با ایران شد. پیشنهاددهنده تشکیل کمیته شرق، فیلدمارشال سر هنری ویلسون بود که ریاست کل ستاد ارتش امپراتوری بریتانیا را برعهده داشت. اینک دامنه وظایف این کمیته غیر از ایران سراسر جبهه شرق بود که تا شمال ایران و قفقاز گسترش مییافت.

ویلسون به دلیل هرج و مرج داخلی روسیه بعد از انقلاب، خواهان عملیات مستقیم نظامی در قفقاز و شمال ایران بود تا آنها را برای همیشه سپر بلای منافع امپراتوری در هندوستان و مناطق نفت خیز ایران نماید. به عبارت بهتر این کمیته موظف بود قلمرو عملیات نظامی بریتانیا را در شرق کانال سوئز، ایران، قفقاز، ماوراء النهر و افغانستان تدوین و ترسیم نماید.(۱) مسئله ایران در صدر اولویت های سیاست خارجی انگلستان در دوره جنگ اول جهانی قرار داشت. ناوگان نیروی دریایی انگلستان کاملاً به نفت ایران متکی بود. علاوه بر این ایران دروازه هندوستان به شمار میرفت؛ بنا براین کمربند امنیتی(۲) منافع انگلستان در شبه قاره به شمار میآمد. پس از انقلاب اکتبر روسیه دولت انگلستان کمیتهای برای حل همیشگی قضیه ایران تشکیل داد. هدف کمیته این بود که هژمونی بریتانیا را در غیاب حریف روسی بر ایران تحمیل کند و برای همیشه تسلط همه جانبه خود را بر این مهم ترین کشور خاورمیانه مسجل نماید. بعلاوه همان طور که بالاتر آوردیم در مارس ۱۹۱۸ دولت انگلستان یک کمیته شرقی تشکیل داد. حوزه عمل این کمیته سرزمین های عربی واقع در شرق کانال سوئز، گرجستان، ارمنستان، اران، ترکستان و افغانستان بود.

اعضای تشکیل دهنده این کمیته افراد بسیار مهمی بودند که از بین آنان میتوان به فیلد مارشال سر هنری ویلسون(۳) رئیس ستاد ارتش بریتانیا، لرد بالفور وزیر وقت امور خارجه، لرد رابرت سیسیل(۴) قائم مقام بالفور، لرد ادوین مونتاگ(۵) دبیر کابینه

۱- صباحی، ص۱۹.

۲- Security Cordon.

۳- Sir Henry Wilson.

۴- Robert Cecil.

۵- Edwin Montague.

جنگ لوید جورج و وزیر امور هندوستان،(۱) و نیز برخی دیگر از مقام های سایر وزارت خانه هایی که با موضوع شرق ارتباط داشتند، اشاره کرد. لرد کرزن عضو ارشد کابینه جنگ، رئیس این کمیته شد.

غیر از هند مهم ترین اولویت کرزن در ایران، مسئله نفت بود. از قضا درست در همین سال ۱۹۱۹ میزان درآمد شرکت نفت انگلیس و ایران به سرعت ترقی کرد. کمپانی های فرعی و پالایشگاه های متعددی ساخته شد و نفت ایران مهم ترین مؤلفه برای بازسازی اقتصاد جنگی بریتانیا شد.

بدین ترتیب، سیاست انگلستان در ایران عملاً به دست مردی افتاد که میگفت سیاست عدم دخالت در امور ایران البته باعث رضایت مردم این کشور خواهد بود، اما به زعم او این سیاست «غیر اخلاقی» است همان طور که بسیار فاجعه بار است.(۲) اخلاقی که او از آن یاد میکرد اخلاقیات ماکیاولیستی بود که کلیه وسایل ممکنه برای دست یابی به هدف «مقدس» خویش را که استعمار نام داشت توجیه میکرد. به تعبیر زیبای ثورنتون، با سیاست کرزن ایران به خودی خود رسمیتی نداشت، ایران مهرهای بود که باید با آن «سر و کار» داشت و باید با آن بازی کرد.(۳) خود کرزن ابایی نداشت از اینکه خویشتن را با تمام وجود «امپریالیست» بنامد.(۴)

کرزن ایران را خوب می شناخت. وی در جوانی، در زمان ناصرالدین شاه، به ایران مسافرت و در احوال ایران و ایرانیان مطالعه کرد. ثمره این مسافرت مطالعاتی او، کتاب بی نظیر ایران و قضیه ایران بود.(۵)

در کمیته شرق دو رویکرد بارز بین اعضای کمیته شرق به وضوح قابل شناسایی بود: در یک سو کرزن قرار داشت که میخواست به هر نحو ممکن از لندن امور ایران را قبضه نماید و در سوی دیگر ادوین مونتاگ قرار داشت که بر این باور بود کنترل امور ایران باید به دهلی و بمبئی منتقل گردد. مونتاگ برای قبضه امور ایران به شدت با کرزن

۱- India Office.

۲- Curzon the Last Phase, p.۱۳۲.

۳- A. P. Thornton: The Imperial Idea and its Enemies, (London. ۱۹۵۹), p.۱۷۸.

۴- Gopal, p.۲۲۴.

۵- کتاب کرزن با این مشخصات به زبان فارسی ترجمه شده است: ایران و قضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳).

رقابت میکرد. او به عنوان وزیر امور هندوستان سپردن پول و نفرات حکومت هند را به دست افرادی که از لندن در صدد تسلط بر ایران بودند و اجازه نمیدادند این حکومت هیچ گونه اعمال نظری در نحوه اداره ایران داشته باشد، رد می کرد. کرزن بر این نکته وقوف داشت که برخی از سیاستهای حکومت هند انگلیس با سیاستهای دولت مرکزی انگلستان در لندن هماهنگی ندارد، پس بر این باور بود که یک وزیرمختار اعزام شده از لندن باید سیاستهای دیکته شده از سوی داونینگ استریت را در ایران به اجرا گذارد.(۱) اینکه عمده سیاست های مرتبط با ایران در هند رقم می خورد، نکته ای است که در برخی منابع همان زمان آمده است. کاشف السلطنه که جنرال کنسول ایران در هندوستان بود، اهمیت هند را در سیاست های ایرانی این گونه ترسیم می کند: «در واقع جمیع پولیتیک دولت ایران راجع به این مرکز است نه لندن و باید دولت علّیه ایران خیلی با شأن و قدرت در این محل نموده گردد.»(۲) بدیهی است وقتی در دوره قبل از مشروطه جایگاه هند تا آن اندازه در سیاست های ایران اهمیت داشت، در دوره مورد بحث ما به طور قطع و یقین افزایش یافته بود.

کرزن برای استقلال و حاکمیت ملی ایران هیچ گونه ارزشی قائل نبود. او ادامه دهنده استعمار کهن بریتانیا در این گوشه از عالم بود. تفکر او به اندازهای استعماری بود که وقتی وثوق الدوله که کرزن آن همه مدعی حمایت از وی بود، خواست چهارده قاضی فرانسوی برای اشتغال در عدلیه ایران استخدام کند، کرزن بلافاصله به کاکس تلگراف زد و وثوق را متهم به سوء نیت کرد و گفت باید شدیداً به او اعتراض شود.(۳) این نگرانی ها و تهدیدات حتی بعد از انعقاد قرارداد هم ادامه یافت. کاکس همیشه نگران تهدید فرانسه بود، روز سیزده اوت ۱۹۱۹ او خطاب به کرزن نوشت: بونن(۴) وزیرمختار فرانسه در تهران علیه منافع بریتانیا سرگرم فعالیت است. او از کرزن خواست کاری کند تا سفیر فرانسه به کشورش بازگردد!(۵) بعد از انعقاد قرارداد هم با آنکه کاکس وعده داده بود

ص:۴۳۰

۱- صباحی، ص۲۱.

۲- ثریا کاظمی: حاج محمدمیرزا کاشف السلطنه، پدر چای ایران (تهران، سایه، ۱۳۷۲)، ص۱۷۴.

۳- Curzon to Cox, London, June ۱/۱۹۱۹, FO. No. ۳۷۱/۳۸۶۰.

۴- Bonin.

۵- Cox to Curzon, Tehran, August ۱۳/۱۹۱۹, FO, No. ۳۷۱/۳۸۰۲.

مشکلات مرزی ایران را حل خواهد کرد، وقتی وثوق پیشنهاد کرد اصلاحات ناچیزی در مرزهای غربی ایران انجام گیرد، کاکس و کرزن هر دو متفقاً حتی طرح این موضوع را به فرصتی دیگر محول کردند. وقتی قرارداد امضا شد، دیگر به خواسته های وثوق کمترین اعتنایی نشد.(۱) کاکس وعده داده بود انگلیسی ها مسئله خسارت های دوره جنگ ایران را نیز مورد بررسی قرار خواهند داد؛ اما وقتی قرارداد امضا شد هرگز حتی اجازه ندادند از این مقوله سخنی به میان آید.

پیش از این هم وقتی وثوق از دولت انگلستان خواست همراه با امریکا اعلامیهای در مورد استقلال ایران و تضمینی بین المللی برای تمامیت ارضی کشور صادر کند، کرزن باز هم با سردی و تحکم پاسخ داد دولت متبوع او میل ندارد در این گونه تعهدات با کشورهای دیگر مشارکت جوید.(۲) نحوه تفکر کرزن را در باب ایران، روزنامه ساندی سان(۳) به خوبی تشریح کرده است، آنجا که میگوید، کرزن گویی ایران را خود کشف کرده است؛ به همین دلیل خود را مالک این کشور میداند.(۴)

دومین چهره ای که در عرصه سیاست ایران بریتانیا در این سال ها رخ می نماید، لرد ادوین مونتاگ است. مونتاگ در فاصله سال های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲ وزیر امور هندوستان بود؛ و در همین سمت با سیاست های کرزن در رابطه با ایران به مخالفت برخاست.

مونتاگ، خود در یادداشت های روزانه اش که سال ها پیش به چاپ رسیده، کوچکترین سخن مهمی درباره ایران و اختلافاتش با کرزن به میان نمیآورد. این امری شگفت انگیز است، چگونه ممکن است یکی از محوری ترین و تعیین کننده ترین مسائل سیاست خارجی بریتانیا که شخص مونتاگ به شدت با آن درگیر بود، در یادداشت های او منعکس نگردیده باشد؟ اما در این کتاب اشارات بی اهمیتی نسبت به برخی موضوعات شده است که نشان میدهد از تحولات تاریخی ایران آگاهی ندارد. به طور مثال جایی بدون نام بردن از بابیان و بهائیان، از آنان به عنوان «دمکرات های ایران» یاد

۱- Cox to Curzon, Tehran, May ۸/۱۹۱۹, FO. No. ۳۷۱/۳۸۶۰.

۲- Curzon to Cox, London, March ۱۹۱۹, FO, No. ۳۷۱/۳۸۵۹.

۳- Sunday Sun.

۴- Sunday Sun, ۵ June ۱۸۹۲, Quoted in: Earl of Ronal shay: The Life of Lord Curzon, (London, ۱۹۲۸), Vol.۱, p.۱۵۶.

میکنـد که حکـومت هنـد انگلیس بـا آنـان پیونـد یـافته است. او به نقـل از دابس(۱) یکی از دسـت انـدرکاران حکـومت هند انگلیس، ادعا میکند هفتاد درصد ایرانیان «آشکارا یا نهانی» به «مذهب جدید» یعنی بهائی گری، باور دارند! در ادامه بدون نام بردن صـریح، او به باب اشاره میکنـد که به سال ۱۸۵۷ به دست «ایرانیان» کشـته شد! مونتاگ که تظاهر میکند شـناختی از این فرقه نـدارد، مـدعی است باب شبیه به جان باپتیسـت(۲) انگلیسـی هـا بوده است، کسـی که نوعی انترناسـیونالیسم یا به عبارتی جهان وطنی را به ارمغان آورد و علیه اسلام وارد میدان شد. او اینان را همان دمکرات هایی میداند که بریتانیا در حال از دست دادنشان است.(۳) جنرال کنسول ایران در هند به مونتاگ گفت داسـتان رشد «مذهب جدید» در ایران که دابس برای او شـرح داده است، افسانه است و واقعیت ندارد. او خاطرنشان ساخت در ایران جایی برای رشد این به اصطلاح مذاهب موجود نیست و صریحاً گفت حتی اگر کسی مذهب خود را رها سازد، باز هم حاضر نیست این مذهب ادعایی را بپذیرد. جالب اینکه مونتاگ به جنبش آنارشیستی که طبق شنیده های او بین مسلمانان در حال رشد بود، علاقه نشان میداد.(۴)

دیگر اشـارات او به مسائـل ایران که کـاشف از علایق باطنی اوست اشاره به همکاری سیاسـی و نظامی انگلسـتان و روسـیه در جریان جنگ اول جهانی بود که به قول او باعث میشـد بریتانیا مثل روسـیه به مقابله با «دمکرات های ایران» بپردازد. در این جا او تصـریح میکند کنترل ایران باید بازتابی از دیدگاه های حکومت هند باشد و لاغیر. در این اظهار نظر که به طور غیرمسـتقیم سیاست نگاه کرزن را به ایران نقـد میکنـد، مینویسـد طبق این دیدگاه بریتانیا باید نیروهای نظامی خود را از ایران خارج سازد. مونتاگ نوشت سیاست کنونی آلمان مبتنی بر حفظ استقلال ایران است، پس نیازی به حضور نظامی در این کشور نیست. اگر هم آلمان سیاست خود را در ارتباط با ایران تغییر داد، برای بریتانیا بازگردانیدن نیرو به این کشور بسیار سهل و

۱- Dobbs.

۲- John the Baptist.

۳- "These are the democrats whom we are losing", Edwin S. Montague: An Indian Diary, ed. Venetia Montague, (London, William Heine I.T.D, ۱۹۳۰), p.۶۴.

۴- Ibid, op. Cit, pp.۹۸-۹۹.

آسان است. از سویی او به حمایت و کمک مالی بریتانیا به ضدانقلاب روسیه اعتراض داشت. مونتاگ به دیپلماسی کرزن میتاخت که به ضد انقلاب در نواحی جنوب شرق روسیه کمک میرسانید و نسبت به همکاری کشورش با این گروه معترض بود. به دید او این سیاست است که خروج تفنگداران بریتانیایی از ایران را غیرممکن ساخته، زیرا ایران و بین النهرین حلقه های مرتبط این تلاش ها هستند، اما این تلاش ها هم در صورتی موجه است که برای این پیوندها امکان موفقیتی وجود داشته باشد؛ حال آنکه احتمال موفق بودن این سیاست در ایران بسیار کم است.(۱)

اینها تنها موضوعاتی هستند که در خاطرات یک دوره مهم و اساسی زندگی لرد مونتاگ دیده میشوند. بدیهی است یا مسائل دیگر را از کتاب یادداشت های روزانه او حذف کردهاند و یا اینکه خود لرد مونتاگ به آنها اشارهای نکرده است؛ به نظر می رسد احتمال نخست صحیح تر باشد. زیرا سانسور خاطرات رجال بریتانیا در ارتباط با تحولات ایران امری مرسوم بود. بهترین نمونه آن سانسور کتاب «شاهراه فرماندهی» به قلم لرد آیرونساید اول است که بخشی از آن چند ده سال بعد منتشر شد. دغدغه ذهنی مونتاگ و راهبرد سیاسی او در ارتباط با مسئله ایران، مقولهای بود که خود آن را سیاست «هندی کردن»(۲) نام می نهاد، یعنی سرنوشت ایران باید با حکومت هند انگلیس رقم می خورد؛ این تفاوت دیدگاه ظاهراً بی اهمیت، بعدها نقش مهمی در فرایندهای سیاسی ایران ایفا کرد که با کودتای رضا خان به اوج رسید.

۳. ریاست وزرایی وثوق الدوله

بدون تردید نقش سر پرسی کاکس وزیرمختار وقت بریتانیا در ایران که از مدافعان پابرجای سیاست های کرزن بود، در روی کار آمدن مجدد وثوق الدوله غیرقابل انکار است.

روی آوردن به دولت وثوق را باید در چارچوب همان نظریه استقرار مرد قدرتمند ارزیابی کرد. برای وقوف به اهمیت موضوع طرح نکاتی را ضروری میدانیم. تا اینجای

۱- Ibid, p.۱۴۶.

۲- Indianisation.

این دفتر دیدهایم که چگونه مشروطه و دمکراسی ملعبه دست بازیگران سیاسی و جناح های مختلفی بود که در ماهیت امر کوچکترین باوری به مشروطه و الزامات آن نداشتند. مشروطه باعث شد حکومت ایران در خلأ و فضایی تهی معلق شود. آنچه در کشور ساری و جاری بود نه نسبتی با نظام ها ی مشروطه داشت و نه حتی با «رژیم پیشین» قاجار و به طور مشخص حکومت ناصرالدین شاه. در دوره سلطنت فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه که مهمترین و در عین حال طولانی ترین سالهای سلطنت شاهان قاجار بود،(۱) قدرت به دو شعبه تقسیم میشد: بخشی از قدرت به دست روحانیان بود و بخش دیگر آن به دست سلاطین و اقشار دیوانسالار. اما در دوره مشروطه ساختار قدرت به هم ریخت و هیچ مبنای قابل قبولی هم جای آن را نگرفت. نه برای سلطنت شأنی مانده بود و نه برای روحانیت.

به قول میرزایحیی دولت آبادی که خود از مشروطه خواهان بود، در دوره های قبل، قدرت ناشی از سلطنت مقتدری بود که پادشاه مالک الرقاب شناخته میشد. اما بدنه این قدرت انسان های سرد و گرم چشیده و مردم دنیا دیدهای بودند که تجربه داشتند و اغلب، هر چند به طور ظاهری، خود را پای بند دیانت میدانستند. از آن سوی قوای دولتی برای حفظ امنیت و آرامش کفایت میکرد. حکام از مرکز قدرت واهمه داشتند و درباریان همیشه به دو دسته تقسیم میشدند و یک دسته همیشه علیه دستهای دیگر در حال دسیسه چینی بود. هر گاه به کسی ستمی میشد میتوانست به گروه رقیب نزدیک شود و تا اندازهای مورد حمایت واقع گردد. از سویی روحانیان در بین مردم از احترام برخوردار بودند. روحانیان بزرگ، خود قدرتی عظیم تشکیل میدادند که این قدرت، قلمرویی وسیع در شهرها و روستاهای ایران تا عراق عرب در بر میگرفت. از روحانیان «خداپرستان آنها وجودشان برکت بود و موجودیتشان گرچه در گوشه های انزوا بود، موجب هزار گونه ملاحظه و در واقع پشت و پناه حقیقی ملت و دولت بودند.»(۲)

به قول دولت آبادی حتی روحانی نمایان آن عهد نیز «اغلب مردم آبرومند و دارای حیثیات شخصی بودند که حیثیات مزبور میتوانست از بسیاری تجاوزات آنها

۱- فتحعلی شاه حدود سی وهشت سال و ناصرالدین شاه نزدیک پنجاه سال سلطنت کردند.

۲- همان، ص۲۶۳.

جلوگیری نماید و سدی در برابر هوسناکیهای ایشان بوده باشد. بعلاوه از روحانیان حقیقی اندیشه داشتند، این بود که راه چاره برای ستمدیدگان از طرف آنها هم بسته نبود و مضرت وجودشان اغلب چاره پذیر بود.»(۱)

بعد از مشروطه نهاد سلطنت و نهاد روحانیت از ایفای رسالت تاریخی خود فروماندند، زیرا هر دو به نوعی به شدت تضعیف شده بودند. و به طور موقت در نقش تاریخی آنان خللی روی داد. قوه دولت از احمدشاه ناشی میشد؛ فردی بی تجربه و اسیر دستان سیاستمداران جهاندیدهای مثل ناصرالملک. احمدشاه مدت چهار سال منتظر تاجگذاری بود، زمانی هم که به این آرزو نایل آمد، «بی آنکه بداند سلطنت چیست و مملکت کدام است و از نیابت سلطنت کسانی که به دست صاحبان هوا و هوسهای گوناگون اسیر بوده، مانند عضدالملک شخص معقول مؤدب مذهبی سیاست ناشناس؛ و یا مانند ناصرالملک عالم سیاست شناسی که نمیتوانسته است صلاح ملک و ملت را بر ملاحظه حیثیت و دارایی خود مقدم بدارد و از وزرایی که اغلب با یکدیگر ضد و ناسازگار بوده اند»،(۲) او را اداره می کردند. بسیاری از رجال این دوره اهلیت شغلی را که به دست داشتند حائز نبودند، به طور مداوم اشخاص نا اهلی قدرت را به دست میگرفتند، «بعلاوه معارضین تخت و تاج چه از خانواده سلطنت و چه از چپاولان داخلی در نقاط مختلف مکرر حمله کرده قوه مستقیمی برای دولت در دفع آنها موجود نبوده است.» حکومت ناچار میشد قدرت را مثلاً به دست رهبران ایل بختیاری بدهد، آنان هم بهواقع اقتداری نداشتند، بلکه قدرتی عریان را به نمایش میگذاشتند؛ قدرتی که نهادینه نشده بود. در این دوره قانون هرگز نهادینه نشد، هرگز مردم و دولت به حقوق و وظایف متقابل خود وقوف نیافتند، نهادهای مدنی که در زمره الزامات یک نظام مشروطه بود، پا نگرفت و حتی همان میراث سنتی گذشته هم تداوم نیافت، به همین دلیل حقوق موضوعه در جامعه هم مبنایی حقیقی نیافت.

در عصر مشروطه رهبران قوم به طور مثال از قبایل و عشایر بختیاری تشکیل میشدند. نظام عشیرهای خود را به کشور تحمیل میکرد، تحت لوای مشروطه اتفاقاتی

۱- همان.

۲- همان.

میافتـاد که نه تنهـا نسـبتی با این نظام سیاسـی نـداشت، بلکه از اساس نسـبت به «رژیم پیشـین» هم منحط تر بود: «بـدیهی اسـت حکومت ایلاـتی در مملکتی ماننـد ایران با اوضاع ایلات دیگر و رقابتی که در آنها هست چه اثر میکنـد و هم در حکومتی که قوه ایلاتی او محتاج الیه دولت باشد چه در مرکز و چه در ولایات و آن قوه جلب نفع را یگانه مقصد خویش بشـمارد حال زیر دستان او پیداست به کجا میکشد.»(۱) به قول دولت آبادی کار به جایی رسـید که در عصـر مشروطه، «کار ستمکاری در تمام مملکت مخصوصاً در نقاطی که حکومت ایلاتی بود، شدیدتر از دوره های اسـتبدادی شد و مردم ناچار میشدند به قوای اجنبی متوسل گردند. سیاست اجنبی هم همین آرزو را داشت و حسن استقبال میکرد، بلکه خود وسایل آن را نیز فراهم میآورد.»(۲)

بـا انعقاد قرارداد ۱۹۰۷، «قنسول هـای دو دولت در جنوب و شـمال رشته امور سـیاست داخلی و خـارجی را از دست حکومت ایرانی گرفته کار به جایی رسـیده است که از بدخواهان و خیانتکاران گرفته تا سـران و سروران قوم، همه دیده باطن و ظاهر را به جانب دربار پطرسـبورغ و لنـدن افکنـده منتظرنـد مقدرات آنها از آن دو ناحیه بروز کرده در داخل مجری گردد. قوه نظامی دولت هم صـفر شده، دو قوه قزاق و ژاندارمری هم در واقع مسـتند است به روس و انگلیس و قوه اجنبی شـمرده میشود، گرچه ژاندارمری به ایرانی بودن نزدیکتر است تا به قزاق.»(۳)

به قول دولت آبادی قوه روحانی هم بعد از مشـروطه دچار ضـعف و فتور شد، که البته علت این ضعف را باید در افراط کاری های دوره مشـروطه دانست. رؤسای بزرگ آنان مثل آخونـد خراسانی و شـیخ عبدالله مازندرانی یا از دنیا رفته و یا افراد در قید حیات آنان مثل علامه نائینی در ایران و عراق عرب انگشت شمار بودند. خلاصه اینکه «ناامیدی سرتاسر مملکت را فروگرفته با هرکس سـخنی از اصـلاحات ملکی گفته شود به غیر از نمیشود و کـار گذشـته، یعنی تقـدیر امور از دست داخله خـارج اسـت جوابی شنیده نمیشود.»(۴) این وضعیت با فراز و نشیب های فراوان ادامه یافت

۱- همان، صص ۲۶۴-۲۶۳.

۲- همان، ص ۲۶۴.

۳- همان.

۴- همان.

تـا نوبت به رئیس الوزرایی مجـدد وثوق به سـال ۱۲۹۷ شمسـی مصادف با ۱۹۱۸ میلادی رسـید. دوره اول ریاست وزرایی او اندک زمانی قبل از تأسیس کمیته مجازات بود و از بیم ترورهای آنان بود که استعفا داد. این بار وثوق که از حمایت بریتانیا و شخص کرزن برخوردار بود، به میدان آمد.

در مرداد ۱۲۹۷ میگفتند بین انگلیسی های مقیم ایران بر سر نوع حمایت از رجال ایرانی طرفدار آنها اختلاف بروز کرده است. یک دسته به رهبری مارلینگ از وثوق، تدین، صدرائی و ملک الشعرا حمایت کردند؛ و دیگری دار و دسته استوکس، کاکس و سر پرسی سایکس که با سردار منصور گیلانی، سردار محیی و دکتر اسماعیل مرزبان مشهور به امین الملک مرتبط بودند. از همان زمان احتمال داده میشد این دسته دوم موفق تر باشند. وثوق برای اینکه رضایت هر دو طرف را به دست آورد، از فتح الله اکبر سـردار منصـور دعـوت کرد وارد کـابینه شود و وزارت داخله را تصـدی نمایـد. او حاضـر به قبول این دعوت نشـد؛ «این علامت پیش بودن دسته ساکس(۱) است.» وقتی سردار منصور از پذیرفتن این پیشنهاد طفره رفت، وثوق، مستشارالدوله صادق را دعوت به همکـاری کرد تـا شایـد «آذربایجانیها با او همراه و از آنتریک مسـتشارالدوله و دسـته بنـدی او آسوده شونـد.»(۲) سردار منصور که میدانست غلبه با طرفداران اوست، تلاش میکرد خود را به کرسی ریاست وزرایی نزدیک سازد. در عین حال احمدشاه به دلیل نطقی که رشیدالسلطان قبل از اعدام کرده بود، با وثوق به تغیُّر رفتار کرد. شاه گفته بود اعدام این افراد باعث مفتضـح شـدن او هم شده است. کابینه دچار بحران شد، نصـرت الدوله وزیر عدلیه به دلیل اینکه افراد وزارت خانه او نتوانسـته بودنـد جلو تعرضـات غیر قـانونی وسـتداهل رئیس نظمیه را در باب پرونـده کمیته مجازات بگیرنـد، از عـدلیه به وزارت جنگ رفت و مشارالملک جای او را گرفت. قرار بر این شد که وثوق هم وزارت داخله را به کسـی دیگر دهد و خود تصدی وزارت مالیه را در عین ریاست وزرایی عهدهدار گردد.(۳)

با تمام این اوصاف برای بریتانیا نه نظم ایران فی نفسه اهمیت داشت و نه استقرار

۱- منظور سر پرسی سایکس میباشد.

۲- کمره ای، ج ۱، صص ۴۷۷-۴۷۶.

۳- همان، ص ۴۷۸.

حکومت قانون. بسیاری از رجالی که از دوره مشروطه تا آن زمان از هرگونه بحران سازی ابایی نداشتند، پیوندهایی ناگسستنی با مقامات امپراتوری برقرار نموده و یا قبل از آن هم با برخی مقامات بریتانیا مرتبط بودند. بریتانیا تا زمانی که روسیه تزاری وجود داشت، تلاش می کرد در ایران بحران برانگیزد، هرج و مرج را دامن زند و از استقرار ثبات جلوگیری کند، زیرا منافع بلند مدت خود را از این راه ممکن الحصول می دید. دیدیم که در مقام عمل انگلستان در ایران یکه تازی کرد، همراه با روسیه چند بار استقلال و تمامیت ارضی کشور را به مخاطره افکند و هر گاه اراده کرد، مشروطه را به بوته تعطیل افکند. اما اینک وضعیت فرق می کرد، رقیب قدیمی از سر راه خارج شده بود، بی ثباتی و تزلزل در قلمرو سابق تزار بیداد می کرد، انگلستان هرگز تصوّر نمی کرد گروه هایی که بعد از انقلاب قدرت را به دست گرفته بودند، بتوانند از پس مهار بحران ها برآیند. آنان همان طور که کرزن در مجلس ضیافتی که به افتخار نصرت الدوله تشکیل داده بود اظهار داشت، تصوّر می کردند تزاریسم باز هم به تاج وتخت دست خواهد یافت و نظم جدید موقت است؛ اما تزاریسم احیاشده، آسیای مرکزی و قفقاز را از دست خواهد داد و این مناطق زیرنفوذ بریتانیا درخواهد آمد. اگر این امر محقق می شد انگلستان به آرزوهای دور و دراز خود که از ابتدای قرن نوزدهم برای رسیدن به آنها تلاش کرده بود، نایل می شد.

انگلستان تصمیم گرفت از این فرصت تاریخی استفاده کند و این بار به جای هرج و مرج، دولتی وابسته را سر کار نگه دارد. منافع بریتانیا اینک این گونه اقتضا می کرد، ادامه هرج و مرج به نظر آنان در درازمدت به نفع بلشویسم تمام می شد. در این راستا دو سناریو مطرح بود: طبق یکی از این سناریوها انگلستان خود باید دولتی وابسته را سازمان می داد و در کوتاه مدت آن را سرپا نگه می داشت و بخشی از هزینه های آن را متقبل می شد تا نظم و امنیت به منظور سرمایه گذاری های بلند مدت شرکت های انگلیسی هموار گردد. طبق سناریوی دوم، انگلستان نباید برای این منظور از خزانه داری بریتانیا هزینه کند و باید هزینه استقرار امنیت در ایران را خود ایرانی ها پرداخت می کردند. طرفداران این سناریو دور مونتاگ و نایب السلطنه هند جمع آمده بودند، طبق این سیاست باید دولتی دست نشانده را روی کار می آوردند تا با استقرار نظم خشن نظامی، امنیت لازم برای سرمایه گذاری های شرکت های

انگلیسی را هموار سازد. بنابراین اختلاف فقط در نحوه استقرار دولت مزبور خلاصه می شد و به طور اساسی در ضرورت روی کار آوردن دولت مقتدر تفاوتی بین محافل حاکمه بریتانیا دیده نمی شد. در این راستا سیاست رسمی انگلستان از روی کار آوردن وثوق حمایت می نمود.

اینک مارلینگ تلاش می کرد طبق رهنمود کرزن، بار دیگر وثوق را به ریاست وزرایی برساند. اما این بار مسئله ای جدید ظهور نمود: احمدشاه در ازای پذیرش نخست وزیری وثوق از دولت انگلیس تقاضای مستمری کرد. در بهار ۱۲۹۷ یعنی زمانی که صمصام السلطنه بختیاری قدرت را به دست داشت، دولت انگلیس پذیرفت ماهانه مبلغ پانزده هزار تومان مستمری برای شاه در نظر گیرد. حدود یکسال بعد احمدشاه خواست میزان مستمری اش به بیست هزار تومان افزایش یابد و این پرداخت مادام العمر باشد. وزارت خارجه انگلیس با این تقاضا مخالفت کرد، اما سر پرسی کاکس(۱) وزیرمختار جدید انگلیس که به جای مارلینگ آمده بود، گفت باید این تقاضا را پذیرفت؛ زیرا شاه ایران به دلیل چاقی بیش از اندازه عمر چندان درازی نخواهد داشت! وقتی باز هم وزارت خارجه انگلیس با این تقاضا مخالفت کرد، کاکس توضیح داد حد اقل پرداخت مبلغ مزبور به ده سال محدود می شود؛ زیرا احمدشاه «نمی تواند» بیش از این زنده باشد!(۲) درست است که احمدشاه بسیار چاق بود، اما وزیرمختار چگونه توانست این پیشگویی پزشکی را با ضرس قاطع به اطلاع وزارت امور خارجه دولت متبوع خود برساند؟ او از کجا میدانست شاه ایران بیش از ده سال زنده نخواهد ماند؟ جالب این است که عملاً هم چنین شد؛ در سال ۱۳۰۹ شمسی، یازده سال بعد از گزارش کاکس احمدشاه در پاریس از دنیا رفت. برای پیش بینی ای چنین دقیق، به جز پزشکی باید از «علوم دیگری» هم سررشته داشت.

همسو با برخی جریان های خارج از کشور، در ایران تلاش های زیادی برای روی کار آوردن وثوق صورت گرفت. هم رجال خوشنامی مثل مدرس و ملک الشعرای بهار و هم گروهی که درصدد دست یابی به امکانات بیش تر دولتی بودند، از وثوق حمایت

۱- Sir Percy Cox.

۲- Ghani, pp. ۲۶-۲۷.

می کردنـد. جمعیت های انبوهی در مسـجد شاه و حضـرت عبـدالعظیم تجمع کرده و برای ریاست وزرایی وثوق تظاهرات می کردنـد. بـه هر روی قبـل از ایـن که کـاکس وارد ایران شـود، سـر چـارلز مارلینـگ در راسـتای اجرای سـیاست رسـمی دولت متبوعش تلاش کرد، احمـدشاه را قـانع سازد با ریاست وزرایی وثوق موافقت کنـد. بالاخره هم تلاشـهای مارلینگ نتیجه داد. روز ششم مرداد ۱۲۹۷ وثوق الـدوله به نخست وزیری رسـید و وزارت امور خارجه بریتانیا هم پـذیرفت مقرری مورد نظر را به شـاه ایران پرداخـت کنـد. بلافاصـله دسـتور داده شـد بـدهی هـای قبلی دولت هـای ایران اسـتمهال شـود و نیز بـدون وقفه مبلغ سیصدوپنجاه هزار تومان به صورت ماهانه برای گردش امور دولت در نظر گرفته شد. انگلیسیها نمیخواستند غیر از این مبلغ که به عنوان «میلیتاریوم»(۱) می دادند چیز دیگری به وثوق بپردازند. انگلیسـی ها ترجیح میدادند دولت ایران را در تنگدستی نگه دارنـد تـا این دولت هر چه را طرف انگلیسـی بگویـد، بر خود لازم الاجرا بدانـد. به سایر تقاضاهای وثوق یا اعتنایی نشـد و یا بررسـی آنها به مـذاکرات بعدی موکول گردید. این سـناریو درست همان عقیده و نظر کرزن بود که می گفت باید ایرانیان را همیشه بدهکار نگه داشت تا مجبور باشند به بریتانیا تکیه کنند.

عملاً- وثوق از اوایـل آن سال یعنی ۱۲۹۷، خود را برای تصـدی منصب ریـاست وزرایی آمـاده میکرد. او از چنـد ماه قبل از به دست گرفتن قـدرت میگفت این بـار مثل گذشـته نخواهـد بود و دو سه سالی دوام خواهـد یافت. هـدف وثوق تشـکیل دولت مقتدر بود. واقعاً هم وثوق این بار دو سالی قدرت را به دست داشت، اما البته مخالفان او نگذاشـتند دولت مورد نظر وی شـکل نهـایی به خود گیرد. وثوق خود را مهیـا سـاخته بود تـا به محض دست یـابی به قـدرت، احزاب سیاسـی را تعطیـل و مجـامع را موقوف سازد. عدهای از همان دوره نخست وزیری صمصام تلاش میکردند او را وارد کابینه نمایند؛ زیرا می دانستند وثوق در صدد اجرای چه طرحی است. بالاتر اینکه می دانسـتند سیاست رسمی بریتانیا از وی حمایت می کند. با این وصف وثوق برای رسـیدن بـه قـدرت مجـدد، بایـد بـا دو دشـمن مهـم در آن واحـد نزاع میکرد: بقایـای کمیتـه مجـازات و گروه دمکرات هـای ضدتشکیلی به رهبری کمره ای.

ص:۴۴۰

۱- حیات یحیی، ج۴، ص ۱۰۰، واژه صحیح موراتوریوم است که استمهال ترجمه شده است.

می دانیم که این گروه بـا کمیته مجـازات، ارتباطات عمیق و حساب شـدهای داشت. به قول فتـح السـلطنه، گروه دمکرات های تشـکیلی که به قول او «اصـلاً با انگلیسـی ها از اول مربوط بوده اند»، میخواهند وثوق را برکشـند. اینان میگفتند اگر این منظور انجـام گیرد، کـار انگلیسـی هـا از طریق گروه تشـکیلی حزب دمکرات پیش خواهـد رفت. کمرهای مینویسـد: «من گفتم چنان رشـته ها را انگلیسـی ها به خود جلب نمودهاند که شـما [ضدتشکیلیون] باشید یا نباشید کمیته را آنها تشکیل و مقاصد خود را که از حلقوم کمیته دمکرات باشد، بیرون خواهند آورد.»(۱)

روز بیست و نهم شـوال ۱۳۳۶ مطابق با ۲۹ اوت ۱۹۱۷ بالاـخره وثوق الـدوله کـابینه خود را در کاخ صاحبقرانیه به شاه معرفی کرد. در این کابینه هم آشـکارا دو دستگی دیده می شد؛ در یکسو کسانی دیده می شدند که همسو با رئیس الوزرا بودند مثل فیروز میرزانصـرت الدوله و در سوی دیگر افرادی مثل فتح الله خان سـردار منصور رشتی که وزارت داخله را به دست داشت و نیز کسانی مثل دکتر اسـماعیل خان امین الملک، مشـهور به مرزبان وزیر پست و تلگراف و یا مرتضـی خان ممتاز الملک وزیر معارف و اوقاف دیده می شدند که در زمره اشخاص توطئه گر به شمار می رفتند.

آرایش نیروهـای سیاسـی در آسـتانه روی کـار آمـدن وثوق به این شـکل بود: گروه دمکرات هـای ضدتشـکیلی وحشـتزده از تحرکات وثوق تلاش می کردند با تهدید یا تطمیع مانع از به قدرت رسـیدن مجدد وی گردند. آنان می دانسـتند وثوق این بار سیاست مشت آهنین را به کار خواهـد گرفت و در میـدان کارزار علیه او، کار آنان زار خواهد بود. انواع و اقسام دسـیسه ها به راه انداختنـد تـا مگر او را از دست یـابی به ریـاست وزرایی منع کننـد. امـا وثوق که این بـار شمشـیر را از رو بسـته بود، نگران تهدیدهای گروه ضدتشـکیلی و جوخه های ترور آنان نبود. از آن سوی طیف میانه رو متشکل از ملک الشعرای بهار و به طور کلی طیف تشـکیلی حزب دمکرات از روی کار آمدن وثوق حمایت می کردند. کسانی مثل سیدضـیاء الدین طباطبائی هم در این راسـتا تلاش می کردنـد. سیدضـیاء در این مقطع یکی از پابرجاترین حامیان وثوق بود. او روزنامه خود، رعـد را بلنـدگوی سیاست های وثوق قرار داد.

۱- کمره ای، جلد ۱، صص۲۲۵-۲۲۴.

در چنین احوالی، دعوای تشکیلی و ضد تشکیلی از سویی و منازعه اعتدالی و دمکرات از سوی دیگر به اوج خود رسید. مدیر مجمع دمکرات های تشکیلی خطیب الملك بود و گرداننده ضد تشکیلی ها هم سیدمحمد کمره ای. اعتدالی ها جمعیتی را در میدان توپخانه و نیز شاه عبدالعظیم جمع آوری کردند، بین آنان پول توزیع نمودند و تلاش کردند دولتی از حزب خود را روی کار آورند. شاه، نصرت السلطنه را مأمور کرد با متحصنین حضرت عبدالعظیم گفتگو نماید، اما او کاری از پیش نبرد. مدرس یکی از مخالفین وضع موجود، بر این باور بود تنها کسی که میتواند امروزه کشور را اداره کند و میتواند با دول خارجی در حال جنگ با یکدیگر، طرف قراردادی واقع شود، وثوق الدوله است. اگر وثوق الدوله به قدرت برسد، آنگاه میتوان بحث کرد که رسالت دولت در این وضع خطیر چیست و با کدامین قدرت خارجی- آلمان یا انگلیس- بهتر میتوان کنار آمد: «غیر از این قسم مملکت محل خطر است.»(۱) مدرس در اواخر دولت صمصام و در آستانه شکل گیری دولت دوم وثوق، به منزل نصرت الدوله فیروز میرفت و از روی کار آمدن دولت وثوق حمایت میکرد.(۲) مدرس رجلی مستقل به حساب می آمد که مصلحت ایران را بر هر چیزی ترجیح می داد. او بر این باور بود که وثوق می تواند کشور را از هرج و مرج رهایی بخشد و قدرتی تشکیل دهد که ضامن دوام و بقای حیات ایران باشد.

از آن سوی برخی افراد که کمرهای از آنها با عنوان «بی حیاهای دمکرات های تشکیلی از قبیل ملك الشعرا و غیره» نام میبرد، از تحصن حضرت عبدالعظیم حمایت میکردند.(۳) میگفتند ملك الشعرا علناً طرفدار وثوق الدوله است.(۴) بهار هم مصالح کشور را بر اختلافات مسلکی و شخصی رجحان می داد. اما از آن طرف سیداسدالله خرقانی از کابینه صمصام دفاع میکرد، او به صمصام گفت «در طرد و سیاست عبدالعظیمیها جدی باش و ابداً از میدان انگلیس پرست ها فرار نکن.»(۵)

۱- کمره ای، ج ۱، ص ۳۰۰.

۲- همان، ص ۳۲۷.

۳- کمره ای، ج ۱، ص ۳۰۳.

۴- همان، ص ۳۴۶.

۵- همان، ص ۳۰۸.

خرقانی که جای دیگر به طور تفصیل از او صحبت کرده ایم،(۱) یکی از محورهای مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ بود. مشارالسلطنه وزیر امور خارجه هم از طرف مارلینگ پیام آورد که کابینه صمصام باید استعفا کند. میگفتند صمصام تهدید شده است اگر استعفا نکند به ایران قشون وارد خواهند کرد و به «قوه فرس ماژور» کابینه را مضمحل خواهند ساخت.(۲)

در بهار ۱۲۹۷ انگلیسی ها به این نتیجه رسیدند که بهترین گزینه برای تصدی منصب ریاست وزرایی وثوق الدوله است. به تعبیر سیدمحمد کمرهای، وثوق پهلوان میدان دیپلماسی بود؛(۳) مردی سرد و گرم چشیده که به این آسانی نمیشد از ما فی الضمیر او اطلاع به دست آورد. خود این کمرهای همراه با یاران نزدیکش در لژ بیداری ایران، از افراطیان دوره مشروطه به شمار میرفتند، اینان دشمنان پابرجای وثوق و برادرش احمد خان قوام السلطنه بودند. وثوق به این آسانی حاضر نبود مسئولیت بپذیرد، او در وهله نخست با مخالفت احمدشاه مواجه بود و دیگر اینکه در آن شرایط برای تصدی مسئولیت از انگلیسی ها امتیازاتی میخواست و تا به وی جواب مساعد داده نمیشد، انتظار قبول نخست وزیری از سوی او بیهوده به نظر میرسید. وثوق با سر چارلز مارلینگ(۴) وزیرمختار بریتانیا در تهران وارد گفتگو شد. او تقاضا کرد اطمینان داده شود احمدشاه در برنامههای دولت او دخالت نخواهد کرد. شروط دیگر بسیار جالب توجه بود: وثوق خواست کلیه نیروهای خارجی از ایران خارج شوند؛ حقوق کاپیتولاسیون برای کلیه اتباع کشورهای خارجی مقیم ایران برداشته شود؛ سپاه تفنگداران جنوب ایران منحل گردد؛ لشکر قزاق توسعه یابد و فرماندهی آن به افسران بی طرف خارجی و یا مسئولین ایرانی محول گردد، نمایندهای از ایران به کنفرانس صلح ورسای اعزام گردد و دولت های خارجی متعهد گردند غرامت خسارات دوره جنگ را به ایران بپردازند و بالاتر اینکه قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ ملغی گردند. این بود راز حمایت مدرس و بهار از وثوق. نکتهای که

ص:۴۴۳

۱- بحران مشروطیت در ایران، صص۲۱-۲۰ و ۱۱۰-۱۰۷.

۲- کمره ای، ج ۱، ص۳۰۸.

۳- کمره ای، ج ۱، ص۱۲.

۴- Sir Charles Marling.

وجود دارد این است که میگویند کاپیتولاسیون در دوره ریاست وزرایی صمصام السطنه برداشته شد. صمصام «خیلی حظ داشت از این خدمت به مملکت. واقعاً هم جای حظ بوده است».(۱) اما این مذاکرات نشان میداد ابطال کاپیتولاسیون در آن زمان چندان جدی نبوده است. جالب اینکه وثوق تقاضا داشت انگلیسی ها موقتاً هزینه های جاری بریگاد قزاق را از قرار ماهی سیصد هزار تومان بپردازند.(۲) به هر حال این ماهی سیصدهزار تومان پرداخت شد. تلاش انگلیسیها این بود که دولت وثوق بتواند خود را اداره کند: «وثوق الدوله و رفقای او هم دل خود را خوش کرده این پول را مائده آسمانی برای خود فرض مینمایند.»(۳)

مارلینگ به وثوق جواب مثبت داد. علت امر این بود که اساساً دولت نوپای شوروی در همان نوامبر ۱۹۱۷ و بعد هم در سال ۱۹۱۸ کلیه امتیازهای استعماری تزارها در ایران از جمله قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ را ملغی کرده بود و حتی برای اینکه انگلیسیها را رسوا سازد، مفاد عهدنامه محرمانه سال ۱۹۱۵ تزار و امپراتوری بریتانیا را هم در مورد ایران منتشر ساخت. قرارداد مزبور بر اساس قرارداد ۱۹۰۷ تنظیم شده بود، بدون اینکه دولت وقت ایران از آن اطلاعی داشته باشد. در این قرارداد، دو قدرت بزرگ، مخفیانه بین خود توافق کرده بودند که منطقه بی طرف ذکرشده در قرارداد ۱۹۰۷ را که شامل بخش های میانی ایران میشد، بین خود تقسیم نمایند «برای روزی که بخواهند حساب مملکت کیان را به کلی مابین خود تسویه نمایند.»

در آن زمان درهای امیدواری به روی ایرانیان بسته شده بود، روس و انگلیس گمان میبردند کشور برای همیشه بین آنان تقسیم شده است: «تنها امیدی که در دل امیدواران باقی میماند این است که تصور میکنند درهای آسمانی به روی آنها هنوز بسته نشده، ممکن است حوادثی پیش آید که عهدنامههای علنی و مخفی روس و انگلیس در ایران حکم کاغذ پاره پیدا کند و گریبان مملکت ما از پنجه این دو رقیب ستیزه[جو] رهایی بیابد.»(۴) این امیدواری با ظهور انقلاب در روسیه به دست آمد. روسیه کلیه قراردادهای

ص:۴۴۴

۱- کمره ای، ج۱، ص۴۹۶.

۲- Syrus Ghani: Iran and the Rise of Reza Shah, (London, I. B. Tauris, ۱۹۹۸), pp. ۲۴-۲۵.

۳- دولت آبادی، ج۴، ص۳۹.

۴- همان، کروشه از ماست.

استعماری با ایران را یک طرفه لغو کرد. با لغو این قراردادها دیگر بهانه ای برای انگلستان وجود نداشت تا همچنان از قراردادهای ظالمانه قبل حمایت کند.

بنابر این در ظاهر امر انگلیس موافقت خود را با تقاضاهای وثوق اعلام داشت، اما بهواقع انگلیسی ها با آن بخش از تقاضاهای او موافقت کرده بودند که مخالفت با آنها نمیتوانست مفهومی داشته باشد، مثل همین الغای عهدنامههای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵. در محافل تهران شایعات زیادی در مورد تحولات آتی وجود داشت. مهدی نجم آبادی به برخی اعضای گروه ضدتشکیلی حزب دمکرات خبر داد، مارلینگ احضار گردیده و سفیر بریتانیا در چین شده و به زودی سر پرسی کاکس، جنرال کنسول بریتانیا در بوشهر، وزیرمختار جدید این کشور در تهران خواهد شد. میگفتند مذاکراتی در بین است تا انگلیسی ها «چهل کرور» به دولت ایران وام دهند و یک قشون متحدالشکل چهل هزار نفری تشکیل شود. قرار بود نیروی قزاق و پلیس جنوب منحل شود و این ارتش شکل گیرد. شایع بود صاحب منصبان امریکایی یا سوئدی برای حفظ بیطرفی ایران به عنوان فرمانده در رأس این نیرو گماشته خواهند شد:

واقعاً چشم باز و گوش باز و این عما- حیرتم از چشم بندی خدا. دولت انگلیس پول میدهد که دولت ایران برای خود قشون متحدالشکل برای جلوگیری از قشون اجانب ترتیب بدهد. آن وقت آقایان وزرا اظهار میدارند که باید ریاست تعلیم با صاحب منصبان سوئدی باشد نه امریکایی، چون امریکاییها داخل در جرگه متخاصم هستند.(۱)

سر پرسی کاکس به زودی به وزیرمختاری بریتانیا در ایران تعیین شد. کاکس برای این آمده بود تا در درجه نخست امنیت متزلزل شده ایران را به دست دولت وثوق برقرار سازد، «در صورتی که اگر به دقت نظر کنیم، خواهیم دید پاره ای از اغتشاش ها که به دست عنصرهای فاسد در اطراف مملکت موجود است، به اسباب خارجی و تحریکات بیگانه بیش تر مربوط میباشد تا به اسباب داخلی و البته ناتوانی دولت هم به آنها مجال مداومت داده است و ثانیاً قراردادی با این دولت میبندد که از این به بعد اساس سیاست انگلیس در ایران بوده باشد و مقاصد سیاسی و

۱- کمره ای، ج۱، ص۴۲۷.

اقتصادی آنها را کاملاً تأمین نماید.»(۱)

مارلینگ اواسط شهریور ۱۲۹۷ از ایران رفت. علت احتمالی احضار او و انتصاب کاکس را این دانستهاند که مارلینگ، بیست و پنج هزار لیره خرج کرد تا حمایت پارهای از محافل و تجار را برای انتصاب وثوق از جانب احمدشاه جلب نماید. در تهران تظاهراتی بر پا کردند و این تلاش بدفرجام منجر به شورشی در پایتخت شد و دولت عدهای از تظاهر کنندگان را بازداشت کرد.(۲) از آن سوی شیخ محمدحسین یزدی، نصرت الدوله فیروز، امین الملک و عدهای دیگر من جمله مؤیدالاسلام برای روی کار آمدن وثوق کار میکردند.(۳)

وثوق الدوله در نخستین ماه های زمامداری اش، سیاست مشت آهنین را به کار برد. او توانست ژاندارمری را در موقعیتی استوار قرار دهد؛ تعدادی از اراذل را در تهران بازداشت کرد و اعدام نمود؛ محتکرین را به زور واداشت تا درِ انبارهای غله خود را بگشایند و آذوقه مورد نیاز مردم را به قیمت عادلانه بفروشند و به این شکل قحطی را مهار کرد؛ سرکشان اطراف اصفهان مانند رضا جوزانی و جعفر قلی را به شدت تنبیه کرد؛(۴) نایب حسین کاشی و فرزندش ماشاءالله خان را که در زمره بیرحم ترین راهزنان کشور بودند و دستهای مخوف تشکیل داده بودند و در قم و ساوه به یاغی گری اشتغال داشتند، در شهریور ۱۲۹۸ دستگیر کرد و بهدار آویخت. کلنل گلروپ رئیس کل ژاندارمری ایران اسامی یکصد و چهارده تن را در روزنامه ها منتشر کرد که همه از اعوان و انصار ماشاءالله کاشی بودند؛ او از مردم خواست برای کمک به کشف جرائم و اتهامات این افراد و تسریع در مجازات آنان، اطلاعات لازم را در اختیار وی قرار دهند.(۵) روزنامه رعد به مناسبت اعدام ماشاءالله کاشی نوشت:

جنایات و جنایتکاران بزرگ از حوادث و موجودات اتفاقی نیستند، بلکه وقوع جنایت و پیدایش جنایتکار، تمام به واسطه نظامات و وضعیات مخصوصه اجتماعی

ص:۴۴۶

۱- حیات یحیی، ج۴، ص۹۹.

۲- Ghani, p.۲۷.

۳- کمره ای، جلد ۱، ص ۲۴۰.

۴- حیات یحیی، ج۴، ص۹۹.

۵- رعد، سال یازدهم، ش۱۳۴، ۲۱ ذی حجه ۱۳۳۷، ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۹، «اعلان از طرف ریاست کل ژاندارمری.»

است که باید در اصلاح آن کوشش نمود. این ها معلولهایی هستند و برای شناختن و فهم معلول باید علل را تحت مطالعه قرار داد. این اشرار... آیا تنها قادر بودند به این شنایع و حرکات قساوت کارانه اقدام ورزند؟ آیا بدون تشویق و کمک دیگران ممکن بود تا این اندازه توانا و مقتدر گردند؟ البته خیر! بنابر این لازم است به اخلاق عمومی نظری افکند و به وسیله اتخاذ تدابیری کوشش نمود تا دیگر این گونه حوادث بروز ننماید.

به نظر سیدضیاء، راه رسیدن به مقصود فوق این است که عامّه مردم با دولت مساعدت و همراهی نمایند و «دولت نیز به طرز دلیرانه و قاطعانه عدالت را اجرا نماید تا دارای آن مقام و اقتدار باشد، والّا هیچ هیأت اجتماعیه نمی تواند حیات سعادت مندانه برای خود قائل گردد.»(۱) این ماشاءالله خان، پیش تر به سال ۱۳۳۲ قمری در نامه ای خطاب به مستوفی الممالک رئیس الوزرای وقت کشور، نوشته بود: «اظهار انقیاد و اطاعت از اوامر دولت و تقاضای رجوع خدمت در حفظ امنیت و هر نوع خدمتی که اولیای امور رجوع فرمایند که برای شرف و خدمتگذاری[خدمتگزاری] و خدمت به آن آب و خاک و افتخار فامیلی خود واجب میداند.»(۲) با این وصف او دست از راه و رسم خود برنداشت، تا اینکه در دوره دوم ریاست وزرایی وثوق به دار مجازات آویخته شد.

کمرهای به مناسبت اعدام ماشاءالله خان نوشت:

خیلی از یک جهت خوشحال [هستم] که قطاع الطریق سنواتی و بر هم زن آسایش یک قطعه از مملکت را بهدار و به جزای مختصری رساندند، اما افسوس خوردم که به دست انگلیسی ها شده که برای بدی او و امنیت مملکت ایرانی نکرده اند، بلکه خود اینها تا کنون مساعدت میکردند که همچه اشخاصی باشند و امور ایران را مختل نمایند و حالا که کارشان را گذراندند دیگر ابداً اعتنا به خدمات او و قولهای خودشان به او ندارند و رفع احتیاج که از او کردند یک دوست خادم خودشان را به دار میزنند.(۳)

ص:۴۴۷

۱- رعد، سال دهم، ش ۱۲۰، ۴ ذی حجه ۱۳۳۷، ۳۱ اوت ۱۹۱۹، «مجازات.»

۲- عصر جدید، ش۸، ۲۸ ذی حجه ۱۳۳۳، «پایتخت.»

۳- همان، ص۱۰۸۹.

وثوق توانست در فاصله یک ساله اردیبهشت ۱۲۹۸ تا فروردین ۱۲۹۹ حدود دویست راهزن را دستگیر و اعدام نماید. این موضوع باعث محبوبیت او بین توده های مردم شد.(۱) با این وصف یک مشکل اساسی در پیش روی وثوق قرار داشت: قوای جنگل که «پیرایه چپاولگری هم به آن بسته نمیشود.»(۲)

وثوق کمیته مجازات و تشکیلات و رابطان آن را برای همیشه از صحنه تاریخ ایران محو کرد. وثوق به این بسنده نکرد. او عده ای از سران ضدتشکیلی مثل محمدتقی بینش، نیرالسلطان و عده ای دیگر را به جرم همکاری با کمیته مجازات به قزوین تبعید کرد. تلاشها برای رهایی آنان به نتیجه نرسید. میرزاطاهر تنکابنی هم که برای استخلاص آنان با وثوق مذاکره کرد، چنین شنید:

فقط شما یک نفر دمکرات بیشتر نیستید، حق نداری اشخاصی که مرتکب جنایات شدهاند آنها را بدون رسیدگی شدن تقاضای استخلاص نمایید؛ بینش و صبا در کمیته مجازات شرکت داشتند و نیرالسلطان در معاونت وزارت داخله [دوره علاء السلطنه] جنایاتی کرده و آنها را مرخص نموده. میرزاسیدمصطفی خان در کرمان که بود به انگلیسی ها خساراتی وارد کرده، اگر شما حاضرید که آنها را در محکمه نظامی محاکمه نمایند و هر چه حکم شد اجرا شود، من آنها را از قزوین بگویم بیاورند و الا بدون محاکمه آنها را نمیتوانم مرخص نمایم.(۳)

شیخ محمدحسین یزدی هم که در زمان مشروطه خود از اعتدالیها بود و با آنان چالش های عدیده فکری داشت، برای استخلاص متهمان به وثوق نامه نوشت. اینها از باب ضعف تألیف حذف شده است. وثوق صریحاً مدیر ستاره ایران یعنی حسین صبا و یکی از رهبران گروه ضدتشکیلی یعنی تقی بینش را همکار کمیته مجازات دانست و اصرار داشت اینان حتماً باید به دلیل شرکت در جنایات کمیته مجازات محاکمه شوند.

به هر حال همان طور که بالاتر گفتیم، با وجود سنگ اندازیهای گروه دمکرات های ضدتشکیلی و رابطان کمیته مجازات، وثوق در مرداد ۱۲۹۷ به ریاست وزرایی دست یافت. اندکی بعد مارلینگ از ایران رفت و جای خود را به

۱- Ghani, p. ۳۱.

۲- حیات یحیی، ج۴، ص ۱۰۰.

۳- همان، ص۷۹۸.

سرپرسی کاکس داد. کاکس در یکی از نخستین نامه های رسـمی خود به وثوق که در سیزدهم ذی القعده ۱۳۳۷ در روزنامه هـای دولتی رعـد و ایران منتشـر شـد، اعلام کرد دولت بریتانیا مایل است در موارد زیر با دولت ایران وارد مـذاکره شود: «۱- تجدید نظر در معاهدات حاضـره بین دولتین، ۲- جبران خسارات مادی وارده مملکت ایران به واسـطه دول متخاصم دیگر، ۳- اصـلاحات خطوط سرحدی ایران در نقاطی که طرفین آن را عادلانه تصوّر نمایند.»(۱) این نامه نگاری ها و مـذاکرات متعاقب آن، منجر به امضای قرارداد ۱۹۱۹ شد.

همزمـان بـا روی کـار آمـدن وثوق، انگلیسـی ها موافقت کردنـد تنخواه موراتوریم را بار دیگر بپردازنـد. قرار بود بیست کرور تومان هم به ادارات دولتی ایران وام بدهنـد. در ازای این تعهـدات، انگلیسـی ها به سـرعت مشـغول کار شدند. آنها پی در پی قشـون خود را وارد ایران می کردنـد و به بـاکو و عشق آبـاد می فرسـتادند؛ این دو شـهر عملاًـ به دست آنهـا افتـاد. برای جلب رضایت عامه مردم، همین انگلیسـی هایی که در دوره قحطی بی رحمانه نظاره گر وضع بودند و غلات را احتکار می کردند و اجازه نمی دادنـد غلات هنـد وارد ایران شود، دست به کار شدند و کالاهای زیادی وارد کشور کردند و در عوض آن تومانی یک عباسی از تجار دریافت نمودند تا راه ها را امن سازند.

۴. انعقاد قرارداد ۱۹۱۹

به طوری که در این رسـاله نشان داده ایم، سـیاست بریتانیا در ایران به دو طریق و به موازات هم اعمال می شـد. یک سوی این سیاست در راسـتای منافع مسـتقیم صاحبان سـرمایه و شـرکت های فراملیتی قرار داشت و سوی دیگر آن در راسـتای دیپلماسی رسـمی بریتانیا معنا و مفهوم می یافت. این دو سـیاست به واقع پشت و روی یک سکه به شمار می آمدند، اما واقعیت این است که گاهی بین صاحبان سـرمایه و دیپلماسـی رسـمی بریتانیا به شـدت اختلاف بروز می کرد و تنش های آشـکار و نهان محافل اقتصـادی و سیاسـی بریتانیا علنی تر می شـد. یکی از نقاط اوج این اختلاف نظرها، به هنگام انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ از پرده برون افتاد. روز نهم اوت ۱۹۱۹ مصادف با هجدهم مردادماه ۱۲۹۸، یک

۱- حیات یحیی، ج۴، ص۱۲۶.

سال پس از استقرار کابینه وثوق، لرد کرزن ضمن ارسال یادداشتی برای اعضای کابینه لوید جورج، مذاکرات خود را با دولت ایران به منظور عقد قرارداد سیاسی، نظامی و بازرگانی برای همکاران خویش تشریح نمود. تا این زمان وثوق توانسته بود نشان دهد دیگر مرعوب جوخه های ترور و تحریکات گروه دمکرات های ضدتشکیلی واقع نخواهد شد.

کرزن نقش ایران در حفاظت هند را به طور مشروح گوشزد ساخت، از هرج و مرج داخلی ایران بعد از مشروطه بحث کرد و اینکه آلمان ها و عثمانی ها در دوره جنگ برای بهره برداری از وضع موجود به تحریک احساسات مسلمانان دست زده و جهاد علیه منافع بریتانیا در خاورمیانه را سرلوحه کار قرار داده بودند؛ با این طول و تفصیل او بالاخره موضوع اصلی خود یعنی بحث منافع بلند مدت بریتانیا در ایران را مطرح ساخت. کرزن خاطرنشان نمود دیگر تهدیدی از سوی آلمان متوجه ایران نیست. بریتانیا از جنگ پیروز خارج شده است و دور جدیدی باید در مناسبات این کشور با ایران شکل گیرد.

به واقع این سیاست جدید با مذاکرات مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ شکل نهایی یافت. کرزن از فرصت به دست آمده بعد از انقلاب روسیه بهره برد و تلاش نمود پایه های نفوذ اقتصادی و سیاسی بریتانیا را در این کشور محنت زده و رو به تلاشی مستحکم سازد و برای همیشه ایران را در مدار منافع اقتصادی و سیاسی بریتانیا هدایت نماید. کرزن که خود بهتر می دانست کشور متبوعش تا چه اندازه در انحطاط همه جانبه ایران تأثیر گذار بوده است، این بار درصدد برآمد تا نقش دایه مهربان تر از مادر را ایفا کند و این گونه بنمایانـد که بریتانیا مایل است ایران را از بحران و هرج و مرج برهانـد. لرد جیمز بالفور که نقش عظیمی در بحران های ایران داشت، اینک به کنفرانس صلح ورسای رفته بود و در غیاب وی لرد کرزن عملاً نقش وزیر امور خارجه را ایفا می نمود.

به واقع انگلستان از اوایل سده نوزدهم به دنبال یافتن جای پایی برای نفوذ در ایران می گشت. انگلستان، زمانی که ایران هنوز استقلالی داشت، تلاش می کرد با انعقاد پیمانهایی از ایران برای حراست از منافع خود در هند بهره جوید و زمانی که دیگر از استقلال چیزی جز نام برای ایران باقی نماند، سیاست تازه بریتانیا شکل گرفت که در دوره مشروطه و بعد از آن محقق شد. در سده نوزدهم و درست مصادف با سلطنت

ناصرالدین شاه دولتمردانی نظیر لرد سالیسبوری می خواستند استراتژی ایرانی خود را از طریق اخذ امتیازات اقتصادی پیش برند. در همین دوره طلایی بود که امتیاز مهمی مثل بانک شاهنشاهی را از آن خود کردند. با گذشت زمان این سیاست با قدرت بیش تری اجرا می گردید. در این میان نقش صاحبان سرمایه و محافلی از اصحاب ثروت را نباید از یاد برد که همه و همه به دور ولیعهد ملکه ویکتوریا یعنی ادوارد هفتم جمع آمده بودند و از قضا اکثریت قریب به اتفاق آنان یهودی بودند. در دوره ای که لرد دیزرائیلی(۱) نخست وزیر یهودی تبار بریتانیا قدرت را به دست داشت، نفوذ هر چه بیش تر اینان در ارکان تصمیم گیری های بریتانیا شدت یافت و تمایل سرکش آنان برای سرمایه گذاری و اخذ امتیازات در ایران به نقطه اوج خود رسید. انگلیسی ها برای مهار نفوذ روسیه در ایران از دو ابزار به نحو مطلوبی بهره جستند: ابزار امتیازات اقتصادی برای تکوین وابستگی ایران به محافل خاصی در انگلیس و هند و دیگر استفاده از خاندان هایی بخصوص برای پیشبرد این طرح. در کتاب بحران مشروطیت در ایران نشان دادهایم که چگونه بریتانیا توانست از این دو ابزار برای مات ساختن روسیه در شطرنج سیاست ایران بهره جوید.

به واقع از آن زمان دو سیاست به موازات هم در پیش گرفته شد: عده ای بر این باور بودند که باید از طریق سرمایه گذاری اقتصادی در ایران و با پیوند بازار داخلی ایران به شرکت های فراملیتی، مقدرات این کشور را رقم زد و عده ای دیگر معتقد به نوعی مصالحه با روسیه بودند تا میلیتاریزم روسی را که در دوره نیکلای اول و با فرماندهی ژنرال میلیوتین به اوج شکوفایی خود رسیده بود، از دسترسی به دروازه های هند برحذر دارند. تیغ دو لبه دیپلماسی و سرمایه گذاری اقتصادی و هدایت برخی خاندان ها در راستای منافع بریتانیا بالاخره به نتیجه محتوم خود رسید: روس از ژاپن به سال ۱۹۰۵ شکست خورد و نشان داد ماشین نظامی اش تا چه اندازه فرسوده شده است؛ درست در این زمان بود که زمزمه های مشروطیت ایران بر سر زبان ها بود. بریتانیا از این دو فرصت تاریخی برای بسط قلمرو نفوذ خود در

۱- در مورد تحولات بریتانیا در دوره دیزرائیلی بنگرید به کتاب جامعی که سال ها پیش با این مشخصات منتشر شده است: (Robert Blake: Disraeli, (London, Eyre Spottiswoode, ۱۹۶۷

ایران بهره برد و این بـار در لبـاس قـانون خواهی و حمایت از تجـدد وارد میـدان گردیـد تا رقیب کهنه کار را از صـحنه خارج سـازد. به زودی بریتانیـا نشـان داد کوچـک ترین بـاوری به دمکراسـی، حقوق بشـر و پارلمانتاریسم نـدارد. این موضوع هنگام امضای قرارداد ۱۹۰۷ به اوج خود رسـید. صاحبان صـنایع و تیم سـرمایه داران بریتانیا و به طور خاص حکومت هند انگلیس به سرعت متوجه شدند این پیمان تا چه حد می تواند به منافع آنان لطمه وارد کند، به همین دلیل مجلس لردها علیه این امتیازنامه به پا خاست. صاحبان سـرمایه زبان به انتقاد و گلایه گشودند و خلاصه اینکه آنان از سـر ادوارد گری انتقاد کردند که چگونه فرصت به دست آمـده برای تحکیم نفوذ سیاسـی و اقتصادی بریتانیا بر ایران را به باد فنا داد. اما باید گفت آنان منویات حقیقی خود را عیان نساختند، بلکه انتقاد از آن قرارداد را به بهانه حمایت از مشـروطه انجام دادند. هر چند هر کس صورت مذاکرات مجالس عوام و لردها را در اختیار داشت، می دانست دعوا نه بر سـر مشـروطیت و آزادی، بلکه بر سـر این است که چگونه می توان پایه های نفوذ انگلستان را در ایران تحکیم نمود.

منتقـدین می دیدنـد این پیمان نتوانسـته است روسـیه را از نزدیک شـدن به هند بازدارد؛ مضافاً اینکه این بار نفت ایران به نحو خیره کننـده ای ذهن و ضـمیر بخش خصوصـی بریتانیا را به خود مشـغول داشـته بود و در پس نقـد سـیاست خارجی، صاحبان سرمـایه به دنبـال یافتن جای پایی در صـنایع نفتی ایران بودنـد. وقتی جنگ اول جهانی آغاز شـد، بریتانیا ترجیـح می داد ایران سیاستی اتخاذ کنـد تا امکانات آن به دست مثلاً آلمان و عثمانی نیفتـد. دلیل امر واضـح بود: به دلیل مـداخلات لجام گسـیخته روس هـا در ایران و حمـایت انگلیسـی هـا از میلیتاریزم روسـیه برای حفظ منافع خود در هنـد و جنوب ایران، توده های مردم و بسـیاری از روشـنفکران نسـبت به مطامع آتی انگلیسـی ها بدبین بودند و اعتمادی هم اگر وجود داشت در حال رخت بربسـتن بود. در این هنگام همان طور که مشاهده کردیم اختلافات و درگیری های نهان و آشـکار فراوانی بروز کرد، سـهل انگاری ها و خیـانت هـای عظیمی ظهور و بروز یـافت و از این رهگـذر کشور عرصه آشوب و فتنه شـد. امـا خطاست اگر تصوّر کنیم این اختلافـات به خـودی خـود روی می داد، به واقع این صـحنه آشـکار نمـایش سـیاست ایران در آن مقطع حسـاس تـاریخی بود. درست این است که بگوییم اختلافات درونی محافل

اقتصـادی و سیاسـی بریتانیـا بود که در ایران بازتـاب می یافت، یا اینکه پشت پرده نمایش سیاست ایران در انگلسـتان رقم می خورد. حکومت هنـد، وزارت امور هنـد، وزارت امور خارجه، وزارت جنگ، وزارت خزانه داری، وزارت مسـتعمرات، انواع و اقسام کمیته ها و متخصـصان در بریتانیا با هم گلاویز شدند تا نظر خود را در مورد سیاستی در راستای منافع بلندمدت بریتانیا، در ایران به کرسـی نشاننـد. همه و همه به دنبال این بودنـد تا منافع خود را در ایران حفاظت کنند. ایران را به طور کامل و یک بـار برای همیشه وارد گردونه ای کننـد تـا در مـدار منافع حکومت هنـد و خزانه داری بریتانیا بگردد، اما روش ها با هم تفاوت داشت.

انقلاب روسـیه اگر برای ایران موهبتی محسوب می شد، برای بریتانیا موهبتی بالاتر به شمار می آمد. زیرا توازن و معادله قوا را در درون کشور علی رغم لغو امتیـازات غاصـبانه دوره تزارهـا توسـط دولت بعـد از انقلاب، به نفع بریتانیا رقم زد. دولت ایران همان طور که دیدیم حتی حاضـر نشد فرسـتاده دولت جدید روسیه را به رسمیت شناسد. از سویی جنگ باعث شد آلمان، این دشـمن همیشـگی و رقیب دائمی انگلسـتان از صـحنه خـارج شود. انگلیس نه تنهـا در نبرد نظامی و اطلاعاتی علیه آلمان موفق شده بود، بلکه با محاصـره دریایی و زمینی آلمان بعد از جنگ، قدرت خود را بیش از پیش به رخ مردم این کشور کشـید. در دوره بعـد از جنـگ، انگلسـتان موفقیتی دیگر هم حاصـل کرد: عثمـانی برای همیشه در حـال محو شـدن از صـحنه تاریـخ بود. انگلسـتان بر بین النهرین تسـلط یـافت و دولت دست نشانـده عراق را هم بالاـخره تشـکیل داد؛ حوزه هـای جدیـد نفتی در این کشور تازه تأسـیس کشف شـد. به علاوه در امیرنشـین های حاشـیه خلیج فارس هم منابع نفتی فراوانی وجود داشت که ایجاب می کرد بریتانیـا برای دست یافتن و تسـلط بر آنها از طریق ایران عمل نمایـد. محو سه قـدرت بزرگ جهانی روسـیه، عثمانی و آلمـان، در کنـار هرج و مرج و بحران های داخلی ایران فرصتی اسـتثنایی و تاریخی برای انگلیسـی ها به وجود آورد تا قـدرت خود را در مناطق عظیمی از جهان تحکیم بخشـند. به زودی انگلیسـی ها در قفقاز و ماوراء النهر هم دیده شدند که در تکاپوی اسـتقرار دولت های وابسته در آن نواحی بودند. مقارن همین اوضاع و احوال بود که در اوت ۱۹۱۹ برخی جراید تهران نوشتند شرکت نفت انگلیس و ایران حاضر شده است برای خرید پنج باب

کارخانه بزرگ که برای تصفیه نفتِ ورودی به انگلستان است، یک کمپانی جدید با سرمایه چهار میلیون لیره تشکیل دهد.(۱)

ایران بعد از جنگ هم به خوبی می توانست به کمک سیاست های رسمی بریتانیا بشتابد: یک دوره قحطی و مرگ و میر ناشی از گرسنگی، ناامنی راه ها و شهرها، سر برآوردن دزدان و غارتگران و اشرار، فساد و ارتشا و ورشکستگی اقتصادی و بالاتر از همه هراسانیدن مردم از شبح سرخ، ابزارهای لازم را به دست بریتانیا داد تا برای ایران، که خود نقش عظیم و غیرقابل انکاری در انحطاط آن داشت، نقش منجی ایفا کند و به بهانه نجات مردم ایران از افلاس وارد میدان گردد و سناریوی جدید خود را به معرض اجرا گذارد. کرزن، نایب السطنه سابق هند و تحقیرکننده انسان های شرقی به طور عام و ایرانی به طور خاص، ردای منجی ایران را پوشید تا طرح استعماری خود را به بوته اجرا گذارد. کرزن از فرصت به دست آمده استفاده کرد تا مشکل امنیت هند را حل کند، آرزویی که سال ها در سر می پروراند.(۲) کرزن بر این باور بود که اگر قرار است ایران سر پا ایستد و بتواند منافع امپراتوری بریتانیا را در هند حفاظت کند، باید بتواند از نظر اقتصادی بار دیگر خود را احیا نماید، بتواند بار دیگر سرمایه های خود را به کار اندازد و از این فقر و افلاس کشنده خلاصی یابد.

بدون تردید این مرد اشرافی متکبر درصدد بود تا موقعیت جهانی بریتانیا را ارتقا بخشد و ایران را یکی از حلقه های مهم این موقعیت می دانست. گفتیم او وارث مردانی چون لرد سالیسبوری بود و می خواست همان سیاست های امثال او را که توسط ادوارد گری هم به نحوی اعمال شده بود، سرلوحه کار قرار دهد؛ اما اینک در درون کابینه جنگی لوید جورج مخالفان برجسته ای وجود داشت که ادامه سیاست های عصر سالیسبوری را نه تنها غیر مفید بلکه زیان بار ارزیابی می کردند. آنان تیمی ویژه بودند که ریشه در محفل یهودی ادوارد هفتم داشتند و می خواستند سیاست نوینی در قبال مسئله ایران عرضه نمایند؛ به دید آنان زمینه هم برای اجرای آن سیاست مهیا بود. جالب اینکه درست در همین ایام، انگلیس تلاش داشت به

۱- رعد، سال دهم، ش۱۱۹، ۲ ذی حجه ۱۳۳۷، ۲۹ اوت ۱۹۱۹، «کمپانی نفت ایران و انگلیس.»
۲- ۱۲۰-۱۲۱ .Curzon; the Last Phase, pp

دولت ایران تفهیم نماید فقط این کشور است که می تواند به کمک ایران بشتابد، به واقع هراس انگلیس این بود که مبادا حضور ایران در کنفرانس صلح ورسای چشمان نکته بین قدرت های بزرگی مثل امریکا را متوجه ایران نماید و ورق را یک باره علیه آنان برگرداند.

انگلیس اعزام هیأت نمایندگی ایران را به این کنفرانس غیر لازم دانست و وقتی متوجه شد دولت ایران به هر حال میخواهد دعاوی خود را با نمایندگان حاضر در میان گذارد، تلاش کرد تا در ترکیب هیأت اعزامی اعمال نفوذ نماید. این تلاش هم ناکام ماند، پس انگلستان در صدد بر آمد تا مانع ورود نمایندگان کشور به کنفرانس صلح شود. لارنس جان کالدول(۱) وزیرمختار امریکا در تهران به وزارت خارجه دولت متبوعش نوشت شکایات ایران بیش از هر کشور بی طرف دیگر در جنگ اول جهانی است اما با این وصف دولت بریتانیا مانع از طرح در خواست های هیأت ایرانی در کنفرانس صلح ورسای میشود.(۲) هیأت ایرانی هم البته عملاً- طرحی برای ارائه نداشت. آنان طرحهایی ارائه می دادند که اجرای آنها امکان پذیر نبود، می خواستند سرزمین های ماوراء النهر را برای ایران بازپس گیرند، بار دیگر قفقاز را به ایران ملحق سازند، از کشورهای مهاجم به ایران غرامت ستانند بدون اینکه راه ملموسی ارائه دهند، از این بالاتر اینان می خواستند از کشورهایی مثل روسیه و عثمانی که دیگر عملاً- دور جدیدی در تاریخشان شکل گرفته بود، غرامت ستانند. هرگز هم نگفتند کشوری مثل ایران که هنوز از قحطی، بیماری های واگیر، هرج و مرج، دزدی و راهزنی، تشتت نیروهای سیاسی و امثالهم رنج می برد، کشوری که هیچ متحد قدرتمندی نداشت و تزلزل کابینه ها بیماری همیشگی آن بود؛ چگونه می توانست آن تقاضاهای بزرگ را پیش برد؟ به عبارت بهتر طرح دعاوی، با امکانات هیچ تناسبی نداشت. سیاستمدار کسی است که می تواند از امکانات در دسترس به بهترین شکل برای تأمین منافع ملّی کشور بهره جوید، نه آنکه دعاوی ای را طرح کند که امکان عملی شدن آن ها در حد صفر است.

ص:۴۵۵

۱- Lawrence John Caldwell.

۲- United States Department of State, Papers on Foreign Relations, Caldwell to Secretary of State, ۱۲ September and ۱ October ۱۹۱۹.

روزنامه رعد نوشت لندن تقاضاهای هیأت ایرانی را در کنفرانس صلح رد کرده است. بخشی از تقاضای مشاورالممالک انصاری وزیر خارجه کابینه وثوق و رئیس هیأت نمایندگی ایران، این بود که ماوراء قفقاز تا موصل و خیوه جزو ایران است و باید به این کشور بازگردانیده شود. انگلیسی ها به هیأت ایرانی توپیدند که چرا از باراتوف و سر پرسی سایکس که ایران را حفظ کردهاند تشکر و قدردانی ننموده اند!(۱) حسین پیرنیا مشهور به مؤتمن الملک به کالدول گفت میخواهد به امریکا رود و شکایات ایران را به گوش جهانیان برساند. سفارت انگلستان در تهران آن قدر سنگ اندازی کرد تا مانع این مسافرت شد.

هیأت مشاورالممالک به نحوی با سیاست های مونتاگ همسویی داشت. توضیح اینکه سیاست مونتاگ سیاستی استمالت آمیز بود. به عبارتی او اهداف امپریالیستی خود را در لفافهای از عوامفریبی مخفی میکرد؛ همان روشی که همفکران او در عصر مشروطه به آن مبادرت کردند و بسیاری از مشروطه خواهان را فریب دادند. اما کرزن روشی خشن و خشک در پیش گرفته بود. او با رشوه، رجال سیاسی ایران را می خرید و اهداف سیاسی و اقتصادی دولت متبوع خود را پیش میبرد. کرزن برای تسلط کشورش بر ایران سیاست منزوی ساختن ایران را در کنفرانس صلح طراحی و اجرا کرد. او میگفت باید رجال ایرانی را متقاعد ساخت که دولت انگلستان میتواند مشکلات ایران را حل و فصل نماید و نیازی به رجوع به کنفرانس صلح ورسای نیست. در اتخاذ این سیاست سر پرسی کاکس بسیار مؤثر بود.(۲) چرا بریتانیا مایل نبود مسئله ایران به کنفرانس صلح کشیده شود؟ علت این بود که کرزن می خواست مانع از بین المللی شدن مسئله این کشور شود، از دخالت قدرت های دیگر مثل فرانسه و امریکا در مسائل ایران جلوگیری کند، در این کشور دولتی را سرپا نگهدارد که حافظ منافع انگلیس باشد و خلاصه اینکه دست قدرت های دیگر را از رسیدن به هند و منابع نفتی ایران کوتاه سازد.

در این بین علیقلی خان نبیل الدوله کاردار ایران در امریکا و از سران جامعه بهایی هم در کنار فروغی و انصاری در کنفرانس صلح پاریس دیده می شد. نبیل الدوله

ص:۴۵۶

۱- کمره ای، ج۲، ص۹۵۳.

۲- Minutes of Foreign Office Meeting, London, February ۲۰/۱۹۱۹, FO. No. ۳۷۱/۳۸۵۹.

همان کسی است که مورگان شوستر را به ایران آورد و باعث آن همه گرفتاری برای کشور گردید. در این زمان وی در کنار حسین علاء، مشاورالممالک انصاری و محمدعلی فروغی ظاهراً سرگرم رتق و فتق دعاوی ایران بود. فروغی می نویسد:

علیقلی خان شارژدافر ما در امریکا که به پاریس آمده بود، نظر به ارتباطی که با امریکایی ها داشت، مهمانی مفصلی به افتخار وزیر امور خارجه امریکا ترتیب داد که در آن اکثر رجال مهم امریکا که در فرانسه بودند شرکت داشتند. وزیر امور خارجه امریکا (مستر لنسینگ Lansing) نطق مهمی سر میز شام ایراد کرد و به حقیقت وعده صریح مساعدت از جانب رئیس جمهور امریکا را به ما داد و تمام امریکایی هایی که با آنها ملاقات خصوصی داشتم، همین قوت قلب را به ما دادند و اظهار مساعدت کردند.(۱)

می دانیم که امریکائیها هیچ کمکی به تیم مذاکره کننده ایرانی نکردند و این تیم هم البته قرار نبود کاری از پیش ببرد، اگر غیر از این بود باید به جای آنان تیمی اعزام می شد که حداقل تقاضاهای معقولی از کنفرانس صلح می کرد.

بالاخره هم کاکس موفق شد نظر موافق وثوق را در ارتباط با عدم حضور نمایندگان ایران در کنفرانس صلح و موضوع غرامت ها و خسارات وارده به کشور در خلال جنگ و نقض بی طرفی ایران، جلب نماید.(۲) واقعیت این است که وثوق راه دیگری برای خود مشاهده نمی کرد. او هرگز حاضر نشد از اهرم دولت جدید روسیه برای مهار انگلیس سود جوید، زیرا این امر با منظومه فکری او متباین بود. در اندیشه وثوق، دولت شوروی هیچ محلی از اعراب نداشت. او این قدرت تازه وارد را به حساب نیاورد و عملاً به چاه ویلی درغلتید که انگلیس جلو پای دولتش احداث کرده بود. وثوق رقیب قدرتمند خود را که سمت وزارت خارجه داشت یعنی مشاورالممالک انصاری؛ به پاریس فرستاد تا در کنفرانس صلح ورسای شرکت کند، او با این کار دو حرکت مهم انجام داد: نخست وانمود کرد با اعزام نمایندهای به کنفرانس صلح موافق است و دوم اینکه خود را از شر مشاورالممالک راحت کرد،

ص:۴۵۷

۱- در مورد این ملاقات بنگرید به: مقالات فروغی، ج۱، صص ۸۰-۶۱.

۲- Cox to Curzon, Tehran, February ۲۵/۱۹۱۹, Ibid.

او به عنوان وزیر خارجه تنها مخالف مهم وثوق در هیأت دولت بود. اما انصاری نتوانست در کنفرانس صلح شرکت کند، انگلیسیها مانع از این کار شدند و حتی وساطت دوستان امریکایی و فرانسوی اش هم نتوانست کاری از پیش ببرد. درست زمانی که هیأت ایرانی در پاریس سرگردان بود، وثوق، مشاورالممالک رئیس هیأت را از وزارت خارجه برداشت و نصرت الدوله فیروز را جایگزین او کرد. انصاری از این حرکت وثوق آزرده شد و خواست بقیه عمر را در اروپا بگذراند. تصمیم او بر این بود که از کلیه کارهای دولتی کناره گیرد و گوشه نشینی اختیار نماید، اما وثوق او را نامزد سفارت کبرای دولت ایران در عثمانی کرد و مشاورالممالک بعد از مدتی استنکاف بالاخره راضی شد و به استانبول رفت.(۱)

در این مقطع تاریخی ملک الشعرای بهار از قرارداد ۱۹۱۹ دفاع می کرد و دلیل حمایت خود را «احتیاج شدید دولت به وضع این قرارداد برای موفق شدن به اصلاحات داخلی میدانست.»(۲) مشاورالممالک انصاری از مرتبطین گروه ضدتشکیلی و از کسانی که به نوعی با عملیات کمیته مجازات موافق و مرتبط بود و در آن زمان سمت وزیر امور خارجه را داشت، قبل از عزیمت به ورسای، وزیر خارجه بود و تنها رقیب وثوق به شمار میآمد،(۳) وثوق خود را از او آسوده ساخت تا همراه با نصرت الدوله کار اصلی خود را پیش برد.

غیر از موضوعاتی مثل بحران های داخلی، خطری دیگر هم کشور را تهدید می کرد. انگلستان اینک قیمومیت خود را در فلسطین و بین النهرین محقق کرده بود. برخی محافل انگلیس بر این باور بودند که باید از بحران های داخلی کشور استفاده کرد و قیمومیت انگلیس را بر ایران هم تحمیل نمود. این طرح مقارن با دولت صمصام در دستور کار قرار گرفت و در سراسر دوره ریاست وزرایی وثوق یکی از گزینه های عده ای از سیاستمداران بریتانیایی در برابر ایران بود. خطر تجزیه کشور را تهدید می کرد، از آن بالاتر خطر تسلط همه جانبه بریتانیا بر ایران و تشکیل یک دولت دست نشانده موضوعی بود جدّی. در آن شرایط، بهترین راه حل برای مسئله ایران از نظر بسیاری از مقامات

ص:۴۵۸

۱- حیات یحیی، ج۴، ص۱۰۲.

۲- همان، ص ۱۳۰.

۳- همان، صص۱۰۲-۱۰۱.

بریتانیـایی این بود که به نحوی از انحا قیمومیت خود را بر آن تحمیل نماینـد. انگلیس می خواست اینک بـدون رقیب بر ایران چنگ انـدازد و خود را از مشـغله حریفانی مثل روسـیه راحت و آسوده گردانـد. کنفرانس صـلح ورسای می توانست به عاملی جهت جلب توجه مجدد قدرتی دیگر مثل امریکا تبدیل شود، این بود که انگلیسـی ها تصمیم گرفتند مانع حضور هیأت ایرانی در جلسات کنفرانس صـلح شوند با این بهانه که اساساً ایران جزو دول متخاصم نبوده است.(۱) هیأت نمایندگی ایران که البته صلاحیت چنین مأموریت خطیری را هم نـداشت، با تلاش کرزن منزوی شـد. در مقابل او پیشـنهاد کرد ایران کمک بریتانیا را غنیمت شـمرد و به این شـکل گفتگوی صریحی بین هیأت نماینـدگی ایران و بریتانیا بگشایـد. در این مقطع در بین جناح های سیاسـی ایران دو خط کاملاً متمایز به چشم می خورد: نخست کسانی که در راسـتای دیپلماسی رسمی بریتانیا قدم می نهادند و دوم گروهی که نام خود را با تنـد روی و افراط کاری در صـفحات تاریـخ ایران رقم زده بودند. به واقع گروه هیأت نمایندگی ایران به این طیف دوم وابسته بودند، گروهی که ساز و کار و روش و منش آنها را مرور کردیم و به مناسبت های دیگر باز هم با آنان کار خواهیم داشت. گروه نخست همسو بودند با سیاست رسمی دولت بریتانیا، سیاستی که نمایندگانش لرد کرزن، سر چـارلز مارلینـگ و سر پرسـی کـاکس بودنـد. گروهی که بـا هیأت نماینـدگی ایران همسویی داشـتند عبارت بودنـد از ادوین مونتـاگ وزیر امور هندوسـتان، سـر وینسـتون چرچیـل وزیر خزانه داری و لرد فردریـک جـان ناپیر تسـیگر(۲) (۱۹۳۳-۱۸۶۸) مشهور به ویسکونت چلمسفورد(۳) نایب السـلطنه هندوستان. به عبارت بهتر، صاحبان سرمایه و تیم یهودیان با گروه نمایندگی ایران که به واقع نماینده طیف افراطی جریان های سیاسی ایران بودند همسویی نشان می دادند.

مارلینگ می گفت حتی متعصب ترین دمکرات های ایران می دانند که آنان دوست ایران هسـتند.(۴) می دانیم گروه مونتاگ – چلمسـفورد بر این باور بودنـد که کرزن حق نـدارد از جیب حکومت هند و مالیات دهندگان انگلیس برای ایران خرج کند. اینان به

ص:۴۵۹

۱- Curzon to Cox, London, January ۱۴/۱۹۱۹, FO. ۳۷۱/۳۸۵۸.

۲- Frederick John Napier Thesiger.

۳- Chelmsford.

۴- Memorandum by Charles Marling, Tehran, December ۲۰/۱۹۱۸, Fo, ۳۷۱/۳۲۶۳.

دنبال استقرار دولتی در ایران بودند که ظاهری ملّی داشته باشد و با داعیه های خاص خود با پول مردم ایران، امنیت هند را تضمین کند و راه سرمایه گذاری امن شرکت های بزرگ را در ایران مهیا سازد. هیأت نمایندگی ایران به واقع با این گروه همسو بودند، اما مسئله این بود که کرزن نمی توانست خارج از چیزی که به آن خو گرفته بود با ایران برخورد نماید، به همین علت برخوردهای او معجونی از تکبر ذاتی همراه با تحقیر موجود ایرانی به شمار می رفت. هیأت ایرانی با اینکه خود را نماینده دولت ایران می شمرد، اما دیگر همه می دانستند که بین آن گروه و دولت وثوق اختلاف نظر وجود دارد، اختلاف نظری که ریشه در اختلافات موجود در بریتانیا داشت. کرزن با علم به این موضوع تصمیم گرفت با هیأت ایرانی سخت برخورد کند تا آنان چاره ای جز مذاکره با او را در پیش روی خود نبینند.(۱)

به واقع نوع برخورد با هیأت نمایندگی ایران بازتابی از اختلاف نظر بین مقامات بریتانیا و حکومت هند انگلیس بود. حکومت هند بر این باور بود که باید همسو با افراطی ترین جناح های سیاسی ایران پیش رفت، گروهی که تجربه کافی در بحران سازی و ظهور و سقوط کابینه ها داشتند، گروهی که با تأسیس جوخه های ترور مثل کمیته مجازات نشان داده بودند از عملیات کودتایی برای ایجاد نظم نوین حمایت می نمایند. حکومت هند به خوبی جهت گیری و مسیر مشخص این جریان را ردیابی کرده بود و به این نتیجه دست یافت که حمایت از این گروه برای منافع بلند مدت بریتانیا و حکومت هند انگلیس بسیار مفید خواهد بود. مقامات حکومت هند بر این باور بودند که نفرت از عملیات انگلستان در ایران فراگیر است، اما باید این نفرت را جهت داد؛ به عبارت بهتر باید اندکی از تفرعن ذاتی امثال کرزن کاست تا بتوان احساسات ضدانگلیسی را در بستری هدایت نمود که در نهایت امر باز هم به نفع منافع بلند مدت بریتانیا تمام شود. در این راستا سر هامیلتون گرانت وزیر امور خارجه حکومت هند در سال های جنگ که اینک در لندن فعالیت می کرد، در جلسات کمیته شرق نظرات دولت هند را منعکس نمود. گرانت هم البته ایرانیان را به حقارت و سبک مغزی متهم کرد و آن را خصلت عمومی ایرانیان دانست. او بر

۱- Curzon to Balfour, London, March ۱/۱۹۱۹, Fo. ۳۷۱/۳۸۵۹.

این بـاور بود که همین ایرانیـان اینـک به شـدت ضدانگلیسـی شـده انـد، پس به نظر او صـرف قول و قرار کرزن برای تضـمین تمامیت ارضـی ایران نمی توانـد مفیـد واقع شود و بایـد به هر نحو ممکن افکار عمومی ایران را به نفع بریتانیا جهت داد. او می گفت البته نباید به احساسات گروه تندرو ایران بیش از حد بها داد، اما باید توجه داشت بخشی از این احساسات واقعی است و نمی توان آن را خرید. حداقل دو تن بودند که این ویژگی را داشتند، این دو فرد هم البته به هیچ روی با عملیات گروه افراطی همسویی نشان نمی دادنـد، یعنی احساسات واقعی به منظور تأمین منافع ملّی ایران داشـتند: سـیدحسن مـدرس و ملک الشـعرای بهار. گرانت خطاب به کرزن می گفت بایـد در ارتباط با این گروه صداقت و صـراحت را در نظر داشت، باید توجه کرد لحن گفتـار بـاعث تجری آنـان نشود. به گمـان او لحن کرزن و رفتـار سیاسـی اش در آن شـرایط نه تنهـا بـاعث حفـظ منافع بریتانیا نخواهد شد، بلکه ضربات اساسی متوجه این منافع خواهد ساخت.

گرانـت گفت از نظر حکـومت هنـد تحمیـل قیمـومیت بریتانیـا بر ایران نه از نظر سیاسـی و نه از نظر اقتصـادی مقرون به صـرفه نیست، از سویی نبایـد اجازه داد قـدرت دیگری این قیمومیت را به دست آورد، زیرا این امر به مفهوم حفظ حق مداخله قدرتی دیگر به جای انگلستان در ایران است که با منافع بریتانیا در این کشور و هند مغایرت دارد. پس آیا باید ایران را به حال هرج و مرج خود رها ساخت؟ منظور گروه منتقد در حکومت هند به هیچ وجه رها ساختن ایران به حال خود نبود، آنان می گفتند در ارتبـاط بـا ایران بایـد اعتمادسـازی کرد تـا این کشور خود در چارچوب منافع بریتانیا حرکت کنـد. برای این منظور بایـد پلیس جنوب ایران منحل می شد، نیروهای انگلیسـی از راه بوشـهر به شـیراز و تمام فارس خارج می شدند، معاهده ۱۹۰۷ که دیگر با انقلاب روسـیه اهمیت خود را به کلی از دست داده بود ملغی می شـد و در نهایت این که در تعرفه های گمرکی ایران تجدید نظر می شـد تـا به این وسـیله اعتمـاد گروه های مختلف ایرانی جلب شود. گرانت بر این باور بود در قبال این اقـدامات بایـد از ایران خـواست مسـتشاران مـالی انگلیسـی را بپـذیرد، کمـک هـای مـالی در اختیـار دولـت ایران قرار داده شـود و البتـه شـرایط بازپرداخت آن هم ملایم و منطقی باشد تا احساسات ضدانگلیسی را بیش از این دامن نزنند. او می گفت باید در

این راستا بیانیه ای تهیه کرد، بیانیه ای که او خود پیش نویس آن را آماده کرده است. به گمان گرانت به این شکل اعتماد کلیه اقشار ایرانیان به دست می آید و این اعتمادسازی بسترهای لازم را برای اجرای قراردادی از نوع ۱۹۱۹ فراهم می سازد.(۱)

گرایش های به ظاهر ملّی گرایانه گروه های افراطی ایران، موضوعی ناشناخته از نظر مقامات بریتانیا نبود، کاکس می دانست اکثر اینان هنوز چشم به حمایت انگلستان دوخته اند و به عبارت بهتر در تحلیل نهایی سرنخ آنان به لندن می رسد، اما به نظر کاکس گروهی اندک که او آنان را افراد هوچی و عوام فریب می دانست فکر می کنند ایران می توانند از کمک خارجی چشم پوشی کند؛ کمکی که به زعم او حتماً باید از جانب انگلستان تأمین و تضمین شود.(۲) کاکس و کرزن به واقع با هم مشترک الرأی بودند، به همین دلیل هر دو مصمم بودند قراردادی که متضمن منافع بریتانیا باشد، بدون توجه به احساسات ایرانیان تنظیم گردد و به بوته اجرا گذاشته شود. روز یازدهم ژانویه ۱۹۱۹ بر اساس گزارش های کاکس، کرزن به او اطلاع داد که می خواهد مانع از ورود هیأت ایرانی به کنفرانس صلح ورسای شود. در عین حال توضیح داد نظر به این که ایران هیچ گونه مدافعی نخواهد داشت، می خواهد به نحوی باب گفتگو را با آنان باز کند تا نقطه نظراتشان را دریابد. او نوشت می خواهد قرارداد ۱۹۰۷ را ملغی سازد، قراردادی که روس ها ماه ها قبل از این یک جانبه لغوش کرده بودند. دیگر اینکه توضیح داد می خواهد بدون قید و شرط احترام بریتانیا را نسبت به تمامیت ارضی ایران اعلام دارد، امری که البته فی نفسه واجد اهمیت بود، زیرا گروهی دیگر بودند که طرح قیمومیت بر ایران را مطرح می ساختند. با این وصف طرح کرزن نسبت به طرح قیمومیت گامی مثبت ارزیابی می شد. در ادامه کرزن خاطرنشان ساخت می خواهد ارتشی متحد الشکل در ایران تشکیل دهد، ارتشی که ستون فقرات آن در جنوب، پلیس جنوب ایران باشد و در شمال نیروی قزاقی که اینک عملاً آلت اجرائی سیاست های بریتانیا شده بود. انتصاب یک مستشار مالی انگلیسی بر مالیه ایران و خروج نیروهای نظامی بریتانیا از

ص:۴۶۲

۱- Memorandum by Sir Hamilton Grant, London, December ۱۰/۱۹۱۸, FO. ۳۷۱/۳۸۵۸.

۲- Cox to Balfour, Tehran, November ۲۷/۱۹۱۸, FO. ۳۷۱/۳۲۶۳.

تمام نقاط کشور در موقع مقتضی، دیگر نیت کرزن در عقد قرارداد با ایران بود.

کرزن به کاکس مأموریت داد در درجه نخست این طرح را با مقامات ایران در میان نگذارد. او باید زمینه های لازم را برای انعقاد قرارداد با دولت ایران فراهم می ساخت و تلاش می کرد پیشنهادهای کمیته شرق وزارت خارجه را به دولت ایران اطلاع دهد، اگر هم ایران در قبول این پیشنهادها تعلل می ورزید، کلیه کمک های بریتانیا به این کشور قطع می شد.(۱) کاکس بلافاصله با وثوق، اکبرمیرزا صارمالدوله وزیر مالیه و نصرت الدوله فیروز وزیر عدلیه گفتگو کرد. اینان اعتماد خود را به بریتانیا ابراز داشتند. کاکس نوشت به طور مشخص فیروزمیرزا و اکبرمیرزا کمک های مشخصی به منافع بریتانیا کرده اند همان طور که پدران آنها یعنی فرمانفرما و ظل السلطان در گذشته اقداماتی در جهت منافع انگلستان انجام داده بودند. بدنام ترین فرد این گروه اکبرمیرزا بود، وثوق و فیروزمیرزا هم در زمره کسانی بودند که از قبل مورد تهدید گروه های افراطی و تندرو و ارگان عملیاتی آن ها یعنی کمیته مجازات واقع شده بودند. گروه یاد شده هراس داشتند تا پیشنهاد کمک مالی انگلستان را مطرح سازند، زیرا با طرح این موضوع در مظان اتهام قرار می گرفتند که رشوه ستانده اند. با این وصف گفته شد اگر این گروه از کمک مالی بریتانیا مطمئن شوند و اگر قراردادی اولیه آماده شود، می توانند در زمینه پیشبرد آن تبلیغات کنند. از بین اینان صارمالدوله پیش تر با کابینه صمصام همکاری کرده بود.

کرزن مثل پارهای از اسلاف خود، پرداخت رشوه به دیوان سالاران و سیاستمداران ایرانی را بهترین راه پیشبرد سیاست خارجی کشورش تلقی میکرد. انگلیسی ها در انحطاط اخلاقی رجال ایرانی و سنت رشوه ستانی آنان بسیار مؤثر بودند. آنها این روش را از همان سالهای آغازین قرن نوزدهم و حین جنگ های روسیه علیه ایران تجربه کردند و بارها آن را به کار گرفتند. شاید نخستین بار انگلیسی ها به میرزاابوالحسن خان شیرازی خواهر زاده میرزاابراهیم خان کلانتر برای پیشبرد اهداف خود در ایران رشوه داده باشند. ابوالحسن خان ایلچی که دیپلمات و فرستاده شاه ایران به دربارهای روسیه و انگلستان بود؛ پس از بازگشت از مأموریت خود، از کمپانی هند شرقی ماهی یکهزار و پانصد تومان حقوق دریافت میکرد.

۱- Curzon to Cox, London, January ۱۱/۱۹۱۹, FO. ۳۷۱/۳۸۵۸.

سفرنامه نویسان و افسران ارتش انگلستان و کارمندان کمپانی هند شرقی، در وفاداری او به امپراتوری انگلستان تردیدی به خود راه نمیدادند؛ همو بود که در مقام وزیر امور خارجه ایران، عهدنامههای گلستان و ترکمانچای را به گردن ملت ایران انداخت و این را به تحریک وزرای مختار انگلیس به ویژه سر گور اوزلی و به منظور خدمت به منافع امپراتوری بریتانیا انجام داد.(۱) این سنت زشت رشوه دادن به اتباع یک کشور خارجی، صریحاً برای دفاع از منافع امپراتوری عنوان میشد و به این شکل انگلیسیها توانستند متحدین استواری در بین برخی خاندان ها و رجال ایرانی بیابند. آنان حتی برای احمدشاه قاجار مقرری ماهانه تعیین کردند تا قرارداد ۱۹۱۹ را بپذیرد. سردارظفر ایلخان بختیاری ماهی هزار و پانصد تومان میگرفت و قول داده بود رئیس ایل باقی بماند و از هر جهت به میل انگلیسی ها رفتار کند. فرمانفرما هم که رجل بسیار ثروتمند و محتشم ایران بود ماهی شش هزار تومان از انگلیسیها پول میگرفت، این پول تا زمانی داده میشد که او حاکم فارس باقی بماند و از منافع انگلیس حمایت کند. رئیس ایل خمسه یعنی قوام الملک شیرازی هم به همین سیاق از انگلیسیها رشوه میستاند تا برای شان کار کند.(۲)

سر رابرت سیسیل ، در همان ماه نخست سال ۱۹۱۹ در جلسه کمیته شرقی گفته بود به کسانی که ارزش رشوه گرفتن دارند پول پرداخت شود تا قرارداد به تصویب برسد. وینسنت شیان(۳) روزنامه نگار امریکایی مقیم ایران میگفت، انگلیسی ها بر این باورند که در تهران نیازی به جاسوس ندارند؛ زیرا این کار با پرداخت رشوه که کاری متمدنانه تر است، میسر میباشد.(۴) شاید ضداخلاقی ترین اقدام دیپلماسی انگلستان به هنگام تصویب قرارداد ۱۹۱۹ روی داد. در آن زمان سر پرسی کاکس گفته بود برای تصویب قرارداد رشوه پرداخت گردد و این رشوه به مثابه بخشی از وام ایران در نظر گرفته شود.(۵)

ص:۴۶۴

۱- در این باره نک: حسین آبادیان: روایت ایرانی جنگ های ایران و روس (تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۰).

۲- نک: صباحی، صص۳۲-۳۱.

۳- Vincent Sheean.

۴- Vincent Sheean: The New Persia, (New York, ۱۹۲۷), pp.۲۷-۲۸.

۵- Cox to Curzon, Tehran, May ۸/۱۹۱۹, FO. ۳۷۱/۳۸۶۰.

ترس عمده این بود که مبادا هیأت ایرانی اعزامی به کنفرانس صلح ورسای با دیگر قدرت های اروپایی گفتگو نمایند و اوضاع بدتر از آن چیزی شود که به تصوّر می آید.(۱) هم وثوق و هم دو همکارش فکر استخدام مستشار مالی از انگلیس را پذیرفتند، حال آن که همین وثوق در اواخر جنگ، خود کنترل انگلیس و روسیه بر مالیه ایران را که طبق قراردادی توسط سپهسالار اعظم منعقد شده بود، رد نموده بود. به واقع در آن شرایط وثوق از نظر سیاسی مرتکب خبط بزرگی شد: وی ظاهراً راهی جز این در پیش پای خود نمی دید، به نظر او ایران یا باید زیر نفوذ کمونیسم می رفت و یا اینکه هر چه بیش تر خود را به انگلستان نزدیک تر می ساخت؛ بیم او از کمونیسم ریشه در تبلیغات رعب آور انگلیسی ها داشت و وثوق هم البته آن را با منظومه فکری خود سازگار می یافت. در این شرایط که هیچ کورسویی برای نجات ایران دیده نمی شد، شقّ سومی هم وجود داشت: ایران برای همیشه زیر بار مشکلات داخلی و خارجی از نقشه جغرافیا حذف می شد. با سوءاستفاده از بحران ایران بود که بریتانیا مصمم شد به توصیه کاکس طرح خود را در اختیار دولت ایران قرار دهد، بحران هایی که به طور آشکار دست عوامل داخلی و خارجی انگلیس قابل مشاهده بود.

اما مهم این نبود که رئیس الوزرای ایران یعنی وثوق، با روند گفتگو برای انعقاد یک قرارداد موافق بود، مهم این بود که همزمان گروهی از ایرانیان در پاریس در تلاش برای راهیابی به کنفرانس صلح پاریس بودند، بنابر این معلوم نبود افق سیاسی آینده ایران چگونه است، آیا در ایران خط مشی سیاسی واحدی در پیش گرفته خواهد شد یا خیر؟ کرزن درصدد برآمد تا با این هیأت نمایندگی وارد گفتگو شود، او با بالفور مشورت می کرد که چگونه می توان این هیأت را متقاعد ساخت تا از شرکت در کنفرانس صلح پاریس صرف نظر کنند و به لندن روند تا با مقامات بریتانیایی ملاقات نمایند و به تفاهم رسند.(۲) در عین حال مشکلی مهم تر در کابینه انگلستان و حکومت هند به وجود آمد. حکومت هند اساساً در مورد ضرورت اصلاحات مالی زیر نظر مستشاران انگلیسی تردیدی به خود راه نمی داد، اما مسئله

۱- Cox to Curzon, Tehran, January ۱۳/۱۹۱۹, FO. ۳۷۱ /۳۸۵۸.

۲- Curzon to Cox, London, January ۲۳/۱۹۱۹, Ibid.

این بود که طرح کاکس باعث می شد سراسر ایران زیر سیطره نفوذ مقامات انگلیس رود، امری که واکنش های تندی را در ایران آن روز باعث می شد. طبق طرح کاکس، مالیه، وزارت داخله، وزارت فوائد عامه، وزارت معارف و خلاصه تمام دولت باید دارای مستشار مالی می شد، از این بالاتر کلیه ایالات و ولایات هم باید مستشار مالی انگلیسی می داشتند، این حجم از کنترل مالی ایران نه ضرورت داشت، نه مقرون به صرفه بود و نه می توانست رضایت طیفهای گوناگون سیاسی کشور را در پی داشته باشد. دیگر اینکه طبق طرح کاکس، فرمانده انگلیسی قوای متحدالشکل ایرانی، باید اختیار تام و تمامی می داشت که باز هم در تحلیل نهایی مغایر منافع بریتانیا بود. حکومت هند با طرح یادشده به این دلیل مخالف بود که نمی توانست ضمانتی برای تداوم منافع بریتانیا در ایران باشد. مقامات هند گفتند به محض اینکه وثوق پلیس جنوب را به رسمیت شناخت، سقوط او را در دوره نخست ریاست وزرایی اش رقم زد، همین موضوع باعث شد کابینه های بعدی شناسایی این نیرو را نپذیرند و این امر مشکلات فراوانی برای انگلستان فراهم آورد. از نظر حکومت هند این که وثوق قرارداد را بپذیرد مهم نیست، مهم این است که مواد قرارداد باید به گونه ای باشد که هر کس جز وثوق هم آن را تأیید کند. مقامات مزبور بر این باور بودند که بعید است طرح کاکس واجد چنین خصوصیاتی باشد. آنان می خواستند این طرح تا حدی تعدیل شود تا بتواند جلو موج فزاینده ضدانگلیسی را در ایران بگیرد. گروه مخالفان کرزن و کاکس، به جای استفاده از تعداد کثیری مستشار از وجود یک مستشار حمایت می کردند، فردی که بتواند در مواقع ضروری به ادارات و وزارتخانه های مختلف سرکشی کند. در مورد تشکیل ارتش متحد الشکل هم بر این باور بودند که فرماندهی چنین ارتشی باید به دست خود ایرانیان باشد، ایرانیانی که مدافع منافع بریتانیا هستند و انگلستان باید از پذیرش چنین مسئولیت مهمی خودداری ورزد. به نظر حکومت هند این تنها راه کمک به ایران است به گونه ای که بتواند منافع خود را هم حفظ نماید.

دلیل امر کاملاً واضح بود، مقامات حکومت هند نه برای مصالح ایران و دلبستگی به استقلال کشور این پیشنهاد را ارائه می دادند، بلکه دلیل موضوع، امری اقتصادی به شمار می آمد. به واقع در اواخر سال ۱۹۱۸ یکی از کارشناسان وزارت خرانه داری به نام جی.

ام. کینز[(۱)] از طراحـان نحوه کاسـتن از هزینه هـای جاری بریتانیا، به کمیته شـرق که کرزن در رأس آن قرار داشت اطلاع داد اعتباری که در آغاز جنگ برای مصـرف در ایران به تصویب پارلمان رسیده است در مارس ۱۹۱۹ پایان می یابد و برای اینکه خزانه داری بـاز هم بتوانـد وجهی پرداخت کنـد بایـد پارلمـان آن را تصویب نمایـد. کینز هزینه های صـرف شـده در ایران را سرسـام آور دانست و توصـیه کرد بایـد در آتیه برای کاهش این هزینه ها سـیاست اقتصادی مناسبی وضع شود؛ به ویژه این که هزینه های صورت گرفته هیـچ تناسبی با نتایـج به دست آمده ندارد.[(۲)] به نظر کینز این مصارف عمدتاً صـرف مأموریت های نظـامی می شـد. به عبـارت بهـتر بریتانیـا برای حضـور نظـامی خـود در ایران مبـالغی کلاـن خرج می کرد و نتـایجی که بـا این مصارف تطابق داشـته باشد، به دست نمی آمد. خزانه داری بر این اعتقاد بود که بریتانیا باید نیروهای نظامی خود را از ایران به ویژه بخش شـمالی آن خـارج سازد، به جز حوزه های نفتی، در نقاط دیگر مسـئولیتی نپـذیرد و خلاصه اینکه ایران را با بحران هـای خود تنهـا گـذارد، بحران هـایی که محصول مسـتقیم سیاست انگلیس در ایران بود. کرزن و کاکس با این طرح مخالف بودنـد. آنـان می گفتنـد نبایـد این تنهـا نیروی مورد اعتماد را از ایران خارج کرد، زیرا این نیرو می توانـد در برابر هرج و مرج داخلی و نفوذ بلشویسم عرض اندام کند.

کرزن روز سـی ام دسامبر در جلسه کمیته شـرق، این سـیاست و تمایل اداره هنـد به اجرای آن را غیراخلاقی، ضـعیف و فاجعه آمیز دانست.[(۳)] از نظر کرزن این سـیاست بـاعث می شود دسـتاوردهای بریتانیا در جنگ نابود شود، موقعیت سـنتی بریتانیا در ایران از دست برود و این کشور در برابر خطر بلشویسم رهـا گردد. به این شـکل کرزن راه خود را ادامه داد. او بر این باور بود که بایـد یک جدول زمانی برای خروج نیروهای بریتانیا از ایران در نظر گرفت و طبق آن جدول، حداقل عقب نشـینی نیروهای نظامی را به تعویق افکنـد. مونتاگ با طرح کرزن موافق نبود، او بر این باور بود که نباید حکومت هند را متعهد ساخت تا نیمی از هزینه های جنگی بریتانیا در ایران را پرداخت کند. اما کرزن به اقدامات خود ادامه می داد.

ص:۴۶۷

۱- J. M. Keynes.

۲- Memorandum by J. M. Keynes, London, December ۳۱/۱۹۱۸, FO. ۳۷۱/۳۸۶۳.

۳- Immoral, Feeble and disastrous; quoted in: Curzon the Last Phase, p. ۱۳۲.

کرزن بر موضع خود پای فشرد، به ویژه اینکه موقعیت بهتری هم پیدا کرد، در کنفرانس صلح پاریس از مطرح شدن دعاوی کشورهای غیرمتخاصم در جنگ جلوگیری کردند و این امر به نفع سیاست کرزن تمام شد، این موضوع باعث شد رعد مقاله ای شدیداللحن علیه امریکا و بیانیه چهارده ماده ای ویلسون منتشر کند و سیاست امریکا را در قبال ملل ضعیف چیزی جز عوام فریبی ندانند. از نظر سیدضیاء دیگر برای ایران راهی باقی نمانده بود جز اینکه بتواند در چارچوب یک قرارداد همکاری با انگلستان منافع و استقلال خود را تضمین کند، زیرا معلوم شده است هیچ قدرتی از ایران حمایت نخواهد کرد. در ضمن قرائن و شواهدی وجود داشت که شاه از طرح این قرارداد حمایت خواهد کرد. ماجرا از این قرار بود که شاه در فوریه سال ۱۹۱۹ ابراز تمایل کرد به اروپا رود، کاکس تلاش نمود او را منصرف سازد اما بی فایده بود. شاه به ناگاه اعلام کرد تمایل دارد از اصلاحاتی چند به هزینه انگلیس حمایت کند. او گفت ابتدا باید به سفر اروپا رود، در غیاب او دولت زمینه های لازم را برای جلب موافقت عمومی با قرارداد مبذول خواهد داشت و خود او هم در اروپا از طرح حمایت خواهد کرد.(۱)

کرزن با سفر شاه به اروپا مخالفت کرد. او بر این باور بود که احتمال پشیمان شدن شاه وجود دارد بنابر این تا در کشور اقامت دارد باید قرارداد را امضا کند. از سویی دولت ایران توصیه کرد انگلستان با نمایندگان اعزامی ایران برای شرکت در کنفرانس صلح پاریس به تفاهم برسد، اما بخشی از تقاضاهای هیأت از نظر اجرایی غیرممکن بود. هیأت ایرانی خواسته بود اولاً متفقین استقلال و تمامیت ارضی کشورشان را تضمین کند که این تقاضا بسیار معقول بود. ثانیاً زیان های ناشی از جنگ از سوی عثمانی و روسیه ترمیم گردد، ثالثاً انگلستان با تجدید نظر در تعرفه های گمرکی موافقت نماید و رابعاً سرزمین های از دست رفته ایران در جنگ های ایران و روس باز پس گرفته شوند. انگلستان در مورد موارد دوم و سوم حرفی نداشت، اما در مورد بند اول به شدت با دعوت دیگران به تضمین استقلال ایران مخالفت کرد. در مورد بند چهارم هم ابراز تمایلی به اظهارنظر به عمل نیامد، انگلستان می ترسید با اعلام نظر خود در این زمینه راه

۱- Cox to Curzon, Tehran, February ۶/۱۹۱۹, Ibid.

را برای ورود ایران به کنفرانس صلح هموار سازد.(۱) در واقع شواهدی به دست آمده بود که نشان می داد نظرات دولت انگلیس که به دولت ایران ارائه می شود، به نحوی به اطلاع هیأت ایرانی در کنفرانس صلح رسانیده می شود حال آنکه شخص وثوق مخالف این هیأت بود؛ به واقع وزرایی از درون کابینه اطلاعات لازم را در اختیار هیأت مزبور قرار می دادند؛ نیز گروهی در سفارت بریتانیا در مخالفت با سیاست رسمی دولت متبوع خود و همسو با حکومت هند انگلیس بر تنش ها دامن می زدند.

درست در این شرایط بود که احمدشاه برای خروج از ایران از کرزن «اجازه» می گرفت و وزیر امور خارجه بریتانیا هم تعمداً در دادن پاسخ تعلل می ورزید.(۲) اما کاکس گزارش داد شاه با منویات انگلیسی ها به شدت موافقت می کند و لازم است تا نوعی حسن نیت به او نشان داده شود، در اینجا کرزن تصمیم گرفت از مخالفت با سفر شاه به اروپا دست بردارد مشروط به اینکه قول دهد از تماس با کسانی که او عنصر نامطلوب می نامید خودداری ورزد. نیز شاه باید قول دهد تا وقتی مذاکرات صلح در پاریس جریان دارد به آن شهر نرود. از او خواستند قبل از ترک کشور به رئیس الوزرا اختیار تام دهد تا قرارداد را امضا کند، از این بالاتر احمدشاه باید قول می داد تا قبل از رسیدن به توافقی قابل قبول در مورد قرارداد، کشور را ترک نکند.(۳) بدیهی است شاه به زشت ترین وجه با این تقاضاهای تحقیرآمیز موافقت کرد.

در آوریل سال ۱۹۱۹ خبر رسید دولت ایران با انعقاد قرارداد موافق است و گفته است وقتی قرارداد به امضا رسید به مشاورالممالک انصاری وزیر امور خارجه و رئیس هیأت اعزامی ایران به کنفرانس صلح پاریس، اطلاع داده خواهد شد که مأموریت او خاتمه یافته است و به این شکل او را در برابر عمل انجام شده قرار خواهند داد. دیری نپائید که قراردادی که مشهور به قرارداد وثوق الدوله یا قرارداد ۱۹۱۹ شد به امضای وزیرمختار بریتانیا و دولت ایران رسید. طبق ماده یکم این قرارداد دولت انگلستان، تعهدات سابق خود را در مورد احترام به استقلال و تمامیت ارضی ایران تکرار کرد. طبق ماده دوم دولت انگلستان به خرج ایران مستشار به

ص:۴۶۹

۱- Corzun to Cox, London, March ۵/۱۹۱۹, FO. ۳۷۱/۳۸۵۹.

۲- Same to Same, London, March ۱۷/۱۹۱۹, Ibid.

۳- Same to Same, March ۲۸/۱۹۱۹, Ibid.

کشور اعزام می کرد، طبق بند سوّم دولت ایران به خرج خود صاحب منصبان و ذخایر و مهمات انگلستان را برای تشکیل ارتش متحدالشکل مورد استفاده قرار می داد. باید کمیسیونی از دو طرف تشکیل می شد تا تعداد این صاحب منصبان و ذخایر و مهمات مورد نیاز را اعلام می داشت. طبق بند چهارم دولت انگلستان قرضه لازم برای اصلاحات لازم در بندهای دوم و سوم را در اختیار دولت ایران قرار می داد. بابت بازپرداخت این قرضه باید تضمین های لازم از محل عایدات گمرک های کشور و یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران است داده می شد. واضح است منظور از عایداتی که در اختیار دولت ایران است، نفت نبود؛ زیرا اساساً تصمیم گیری در مورد نفت با طرف ایرانی نبود و انگلیسی ها به میل خود هر گونه می خواستند در آن دخل و تصرف می کردند. تا زمانی که مذاکره در این زمینه ادامه داشت، دولت انگلیس برای انجام اصلاحات مذکور، وجوهی به طور مساعده در اختیار ایران می گذاشت.

طبق ماده پنجم دولتین انگلیس و ایران در مورد راه اندازی خطوط آهن موافقت کردند. انگلیسی ها این موضوع را برای توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در کشور عنوان می نمودند. ماده ششم به این موضوع اشاره می کرد که دولت بریتانیا به طور اصولی و تا آنجایی که به او مربوط است، پیمان های موجود بین دو کشور را مورد تجدیدنظر قرار دهد و آنان را با مقتضیات زمان حال بررسی نماید. این تجدیدنظر باید در کوتاه ترین مدتی که هر دو دولت روی آن توافق می کردند انجام می شد. بر اساس ماده هفتم دولتین باید کمیته ای را برای تعیین تعرفه جدید گمرکی معین می کردند، ماده هشتم مقرر می داشت بریتانیا حمایت کامل خود را از دولت ایران برای عضویت در جامعه ملل به کار بندد.(۱) غیر از این پیش نویس، دولت ایران قرارداد محرمانه ای را با بریتانیا امضا کرد. طبق این قرارداد طرفین موافقت کردند هیچ گونه دعوائی را علیه هم در مورد خسارات ناشی از جنگ مطرح نکنند. در برابر، دولت بریتانیا متعهد شد از دعاوی ایران برای دریافت خسارات مادی ناشی از جنگ در نتیجه عملیات دول متخاصم حمایت کند. به عبارتی انگلیس خود چیزی بابت خسارت نمی پرداخت ولی از ادعای خسارت ایران و بازپرداخت آن توسط روسیه و

ص:۴۷۰

۱- Cox to Curzon, Tehran, April ۱۰/۱۹۱۹, FO. ۳۷۱/۳۸۶۰.

عثمانی، یعنی دو کشوری که دیگر عملاً ـ دولت های سابق آنها وجود نداشت؛ پشتیبانی می کرد! دولت ایران تقاضا داشت نسبت به تصحیح خطوط مرزی کشور در مناطقی خاص، اقدامات مقتضی صورت گیرد. بریتانیا قول داد تقاضاهای ایران را در این زمینه دریافت کند و آنها را مورد بررسی قرار دهد، بدیهی است در این زمینه هم هیچ قول قطعی داده نشد، زیرا تعیین خطوط دقیق مرزی به زیان انگلستان بود؛ به ویژه در مناطق شرقی کشور. نیز مقرر گردید بریتانیا در هر مورد ویژه بر اساس عدالت و مقتضیات، دولت ایران را در رسیدن به اهدافش یاری کند.(۱)

بدون تردید بدترین مواد قرارداد همین دو بند بودند: اولاً این بریتانیا بود که جنگی ناخواسته را همراه با روسیه به ایران تحمیل نمود، روسیه با انقلاب اکتبر از مداخله در امور ایران بر کنار شد و زمام امور کشور به دست انگلستان افتاد. عدم طرح دعاوی ایران در مورد خسارات ناشی از جنگ یک خیانت ملّی به حساب می آمد که در برابر آن عملاً هیچ چیزی جز وعده و وعید توخالی انگلستان نصیبش نمی شد. جنگ فقط باعث اشغال کشور نشد، بلکه به دنبال آن غارت منابع اقتصادی کشور، اراضی کشاورزی و گرسنگی را به ارمغان آورد که میلیون ها انسان را به دیار عدم رهسپار کرد. به عبارت بهتر رسیدگی به مسئله خسارات ایران در جنگ می توانست باعث طرح بحث جنایات جنگی انگلستان و دول اشغال گر دیگر شود. دیگر اینکه مسئله خطوط مرزی ایران باید به نحوی از انحا حل می شد تا کانون های بحران خیز کشور از بین برود. اما در این مورد هم زمام امور در ازای وعده ای به انگلیسی ها سپرده شد بدون اینکه تضمین عملی برای حل بلند مدت آن اتخاذ شود. اساساً بریتانیا اجازه نمی داد به این موضوع مهم و استراتژیک رسیدگی شود، زیرا این انگلیسی ها بودند که خطوط مرزی را تعیین نموده و همیشه هم کانون بحرانی را در مرزهای کشور افروخته نگه می داشتند. موضوع مهم این بود که تصمیمات یادشده همه در شرایطی گرفته شد که نمایندگان مردم بر آن نظارتی نداشتند؛ یعنی مجلس وجود نداشت. بنابر این از نظر حقوقی هم این قول و قرارها فاقد ارزش بودند. تلاش برای جلوگیری از تشکیل مجلس که خیانتی عظیم به شمار می آمد در کارنامه گروه افراطی این دوره ثبت است، آنان هرگز نگذاشتند آرامش در کشور

۱- Ibid.

برقرار شود و اوضاع به روال عادی برگردد، تبعات چنین اعمال خیانت باری اینک خود را نشان می داد.

کافی است توجه کنیم که در طول حدود پنج سال از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۹ شانزده کابینه در ایران ظهور کردند و هر کدام بعد از مدتی ساقط شدند. ظهور و سقوط پی درپی کابینه ها عمدتاً ناشی از بحران سازی طیف افراطی سیاستمداران این زمان بود که یک سر آن را وزرا و نمایندگان بی کفایت و سوی دیگر آن را جوخه های ترور تشکیل می دادند. نکته این است که کاکس برای حل بحران و برای اینکه خود را مدافع منافع ایران نشان دهد، تدبیری بی اساس اندیشید. او پیشنهاد کرد بخشی از سرزمین های قفقاز یا آسیای میانه و یا نواحی مرزی ایران و عثمانی به ایران داده شود. وی بر این باور بود که الحاق این سرزمین ها به ایران در عین اینکه منافاتی با مسئله حق تعیین سرنوشت ندارد، می تواند بخشی از خساراتی را که روسیه و عثمانی به ایران وارد کرده بودند جبران نماید.(۱) بدیهی است آنان به این سئوال پاسخ ندادند که اگر قرار است دعاوی کهنه مطرح گردد چرا نباید از افغانستان شروع کرد، چرا نباید حق حاکمیت مجدد ایران را بر هرات مورد بحث قرار داد و چرا نباید از انگلستان خواست دست از تحریکات خود در بحرین بردارد؟ انگلیسی ها این گونه وانمود می کردند که خسارات جنگ فقط ناشی از عملیات روس و عثمانی در ایران بوده است، آنان هرگز به مداخلات نامشروع خود اشاره ای نکردند، آنان نگفتند که بخش عظیمی از قتل و غارت مردم به دلیل مداخلات بریتانیا در امور ایران بوده است، گرسنگی و مرگ و میر یکی از مهم ترین آفات دخالت قدرت های بزرگ و از جمله انگلستان در مقدرات امور ایران بود. به عبارت بهتر آنان در لفافه ای عوام فریبانه همه چیز را به مداخلات روس و عثمانی تقلیل دادند و نگفتند که انگلیس در مداخلات روس ها تا چه اندازه ذی مدخل بوده است، مگر روسیه کلیّه عملیات خود را در ایران بعد از مشروطه با انگلستان هماهنگ نمی کرد و مگر قراردادهای اسارت بار ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ بدون مشارکت انگلیس انجام شده بود؟ مگر خود ادوارد گری نگفته بود حمله روس ها به ایران در واپسین روزهای عمر مجلس دوم با هماهنگی بریتانیا صورت گرفته است و مگر تشکیل پلیس جنوب و حمایت بدون چون

۱- Ibid.

و چرای انگلستان از افرادی مثل خزعل، مصداق مداخله در امور کشورهای دیگر نبود؟ به هر حال کسی نبود این سؤالات را مطرح سازد و اگر هم بود به نحوی از انحا به جای دیگری از کانون های قدرت بریتانیا وصل بود.

کرزن به طور اصولی با قراردادی که کاکس با دولت ایران بسته بود، مخالفت نکرد، اما طبق ماده دوم قرارداد دولت بریتانیا هر تعداد مستشار که لازم می دانست می توانست به ایران بفرستد. کرزن در درجه نخست خواست تعداد مستشاران مشخص شود و دوم این که تذکر داده شود این مستشاران به ویژه مستشاران مالی در خدمت دولت بریتانیا خواهند بود و نه دولت ایران. کرزن نوشت با پرداخت پول به دولت ایران مخالف نیست، اما باید این پول جزیی از طرح اصلی قرارداد باشد. از این بالاتر کرزن به فکر حفظ منافع کشور خود بود، به همین دلیل نمی خواست خود را درگیر موضوعاتی مثل تعهد به حمایت از دودمان قاجار کند. لازم به یادآوری است، احمدشاه در ازای موافقت با قرارداد ۱۹۱۹ از انگلستان خواست ادامه سلطنت دودمان قاجار را بر ایران تضمین کند، یعنی شاه ایران به جای تأکید بر مردم ایران به منظور دوام سلطنت دودمان خود، به قدرتی خارجی روی آورد. طنز تاریخ این بود که در دوره فتحعلی شاه و به هنگام عقد عهدنامه ترکمانچای، اجداد احمدشاه همین تقاضا را از روسیه کرده بودند. بحث حمایت روس ها از سلطنت قاجار در نسل عباس میرزا یکی از مواد عهدنامه ترکمانچای بود؛ اینک احمدشاه می خواست با انعقاد قراردادی دیگر این بار از انگلیس ضمانت دوام سلطنت خود و خاندانش را مطالبه نماید.

کرزن این سیاستمدار زیرک، می دانست قرارو مدارهای محرمانه در ایران، یا زود علنی می شوند و یا اینکه به هر حال با مخالفت روبرو می شوند. باید توجه داشت اصل قرارداد ۱۹۱۹ اعتبار قانونی نداشت، زیرا در غیاب مجلس منعقد شده بود. کرزن صریحاً خاطرنشان ساخت دولت انگلیس خود را متعهد به حفظ همیشگی دودمان قاجار نمی داند و یا با پرداخت مادام العمر پول به شاه موافق نیست. نیز اگر قرار است پانصد هزار تومان مبلغ پیشنهادی، به طرف ایرانی پرداخت شود، باید آن را پیش پرداخت وام مورد نظر محسوب کرد.(۱) کاکس هوشمندانه پاسخ داد بهتر است این پانصد هزار تومان

۱- Curzon to Cox, London, April ۱۷/۱۹۱۹, Ibid.

جزو وام به حساب نیایـد زیرا در آن صورت جزو محاسـبات دولتی بریتانیا منظور خواهد شد و طرفهای ایرانی که پول دریافت کرده اند دچار دردسر خواهند گردید.(۱) وی پیشـنهاد کرد مثلاً از شرکت نفت انگلیس و ایران خواسته شود مبلغی پول برای اجرای این قرارداد در اختیـار دولت ایران قرار دهـد، کرزن بـا این پیشـنهاد مخـالفت کرد زیرا نمی خـواست شـرکت مزبـور را درگیر این موضوع کنـد، مهم تر این که لانسلوت اولیفانت(۲) تـذکر داد بعیـد است خزانه داری بـا پرداخت این پول موافقت نماید.(۳)

وزارت خـارجه توضـیح داد پرداخت پانصـد هزار تومـان به ایران دردسـر ایجاد خواهـد کرد، زیرا اگر قرار باشـد طبق قرارداد، وزارت مالیه ایران تجدیـد سازمان یابـد، آنگاه کسانی که بعـد خواهند آمد می پرسـند این پانصدهزار تومان کجا رفته است و کل نقشه نقش بر آب خواهـد شـد.(۴) کـاکس بـا این نظر موافق نبود و پیشـنهاد کرد مبلغ یادشـده به عنوان مساعـده به دولت ایران پرداخت گردد. بالاـخره هـم بخشـی از این پـول را برای سـاکت کردن مخالفـان در اختیـار دولت وثـوق قرار دادنـد. اما انگلیسـی ها بعـد از امضای قرارداد و بعد از اینکه این قرارداد ناکام ماند، این گونه تبلیغ کردند که گروه سه نفره مبالغی رشوه دریافت داشـته انـد تا آن را امضا کنند؛ اما واقعیت چیز دیگری است. سـخن در این نیست که گروه مزبور پولی دریافت نکرد، سخن این است که این پول به واقع بخشی از قسط اول وامی بود که باید به ایران داده می شد. انگلیسی ها بعد از اینکه قرارداد به هم خورد، برای بـدنام ساختن طرف ایرانی خود به این پول اطلاق رشوه کردنـد، هیچ کس هم نتوانست اثبات کند شـخص وثوق برای انعقاد این قرارداد رشوه ای سـتانده است. دیگر اینکه سخن طرف ایرانی این بود که گروهی با انگیزه های شخصی نام عملیات خود را اقـدامات میهن پرسـتانه گذاشـته انـد. بسـیاری از اینان به واقع در صدد به دست آوردن پول هسـتند. دولت ایران مطلع است که به محض آفتابی شـدن قرارداد، این گروه ساکت نخواهند نشـست و سـر و صدا خواهند کرد، برای ساکت تر کردن آنان دو راه حل وجود دارد: سرکوب و

ص:۴۷۴

۱- Cox to Curzon, Tehran, April ۱۹/۱۹۱۹, Ibid.

۲- Lancelot Oliphant.

۳- Minute by Oliphant, Ibid

۴- Curzon to Cox, London, April ۲۳/۱۹۱۹, Ibid.

تطمیع. از نظر دولت ایران بهتر است بریتانیا پولی در اختیار دولت ایران قرار دهد تا این مخالفین را از بی درد سرترین راه ساکت کند؛ بدون تردید پولی که در ابتدا انگلیسی ها به دولت ایران دادند به این منظور پرداخت کرده بودند.

وثوق الدوله اقدام خود در عقد قرارداد ۱۹۱۹ را نه تنها خیانت نمیدانست بلکه آن را خدمتی به کشور عنوان میکرد. او میگفت یگانه هدفش حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران بوده است. وثوق سالها بعد گفت از سال ۱۲۹۵ یعنی دومین سال جنگ اول جهانی، به این نتیجه رسیده بود کشور ورشکسته است و راه نجاتی جز همکاری نزدیک با بریتانیا وجود ندارد. او میگفت درآمدهای کشور صرف پرداخت بدهیهای شاهان قاجار میشد، منبع درآمدی جز عواید حاصل از گمرک ها وجود نداشت و او باید به نحوی از انحا مشکل خزانه تهی را حل و فصل میکرد. در آن سال او رئیس الوزرای کشور بود. بار دوم که به سال ۱۲۹۷ رئیس الوزرا شد، وضعیت آینده جنگ معلوم بود؛ معلوم بود انگلستان کشور پیروز میدان است و باید به نحوی از انحا با آن کنار میآمد.(۱) نکته دیگر اینکه برخلاف مشهورات، قرارداد ۱۹۱۹ هرگز مخفی نبود، این قرارداد درست قبل، حین و بعد از انعقاد برای دست اندرکاران کشور شناخته شده بود، بنابراین این گونه نبود که طرحی مخفی تهیه شده باشد و بعد از لو رفتن آن نقشه ها همه نقش بر آب شده باشد. واکنش ها علیه قرارداد چه در ایران و چه خارج کشور، آن هم چند روزی بعد از انعقاد قرارداد، خود بهترین گواه بر این است که چیزی برای مخفی نگاه داشتن وجود نداشته است.

۵. جنبش علیه قرارداد

معمولاً ـ تصور میشود مخالفت با قرارداد وثوق الدوله از ایران شکل گرفت، واقعیت امر خلاف این است؛ نخستین زمزمههای مخالفت با قرارداد از خود انگلستان شروع شد و دامنه آن به ایران و امریکا و فرانسه هم کشیده شد. هر کس به دلیل خاص خود با این قرارداد مخالف بود، امریکاییها از بسط تسلط انحصاری بریتانیا بر اقتصاد ایران شکوه داشتند، فرانسوی ها هم منافع اقتصادی خود را مد نظر

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی، ۲۹ شهریور ۱۳۰۵.

قرار میدادند، اما مهم ترین مخالف قرارداد ۱۹۱۹ در انگستان نایب السلطنه هندوستان لرد چلمسفورد بود.

لرد چلمسفورد کیست؟ ویسکونت چلمسفورد در دوازدهم اوت ۱۸۶۸ در لندن به دنیا آمد. او فرزند بزرگ فردریک اگوست تسیگر دومین لرد چلسمفورد بود که غیر از او چهار فرزند دیگر هم داشت. مادر او آدریا فینی(۱) نام داشت که دختر بزرگ سرلشکر جان هیث(۲) یکی از افسران ارتش بریتانیا در بمبئی بود. فردریک جان تحصیلات خود را در آکسفورد به پایان رسانید، به سال ۱۹۱۴ بعد از اینکه یک دوره مشاغل مختلف را تصدی نموده و مدتی هم در استرالیا به کار اشتغال داشت، به هندوستان رفت. دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۱۶ نایب السلطنه هند شد، در این زمان او فقط چهل و هفت سال داشت. بعد از پنج سال نیابت سلطنت امپراتوری بریتانیا در هندوستان، به سال ۱۹۲۱ به لندن بازگشت و در دانشگاه به تدریس پرداخت. سه سال بعد، هنگامی که رمزی مک دونالد رهبر حزب کارگر برای مدتی کوتاه سمت نخست وزیری را به دست گرفته بود، لرد اول دریاداری شد. چلمسفورد پنج سال بعد یعنی به سال ۱۹۲۹ بار دیگر به مشاغل دانشگاهی خود بازگشت. در همه منابع انگلیسی ذکر شده که چلمسفورد درست نقطه مقابل لرد کرزن بود.(۳)

چلمسفورد نایب السلطنه هندوستان با مونتاگ وزیر امور هندوستان همسو بود. آنها به سال ۱۹۱۸ درباره وضعیت هند گزارشی تهیه کرده بودند که به گزارش مونتاگ- چلمسفورد شهره شد. طبق این گزارش بریتانیا باید اصلاحاتی را در قانون اساسی هندوستان صورت میداد. هدف این اصلاحات اعطای خود مختاری به مردم هندوستان بود که هدف اصلی سیاست این دو تن به شمار میآمد. آنان توصیه های خود را در قانون اساسی ای که بریتانیاییها برای هندیها تدوین کرده بودند گنجانیدند و به این شکل زمینه را برای انتخاب اکثریت پارلمانی در کلیه مجالس قانونگذاری هند فراهم ساختند. با این وصف مالیه و پلیس هند همچنان در اختیار بریتانیا قرار می گرفت.

۱- Adria Fanny.

۲- Major General John Heath.

۳- The Dictionary of National Biography, ۱۹۳۱-۱۹۴۰, (Oxford University Press, ۱۹۴۹), pp. ۸۵۱-۸۵۵.

به هر حال چلمسفورد بر این باور بود که کاکس در زمینه سازی انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ بیش از اندازه تندروی کرده است و حامیان اصلی قرارداد یعنی وثوق الدوله رئیس الوزرا، نصرت الدوله فیروز و اکبرمیرزا صارم الدوله با این طرح بیش از اندازه لازم وابسته به انگلستان شناخته شده اند؛ او یادآوری کرد که این تیم سه نفره از اعتماد مردمی بی بهره اند.(۱) با اینکه گفته میشد فیروز بابت قرارداد از انگلیسی ها رشوه ستانده است، اما کاکس در نامهای به کرزن خاطرنشان ساخت، گرچه میتوان به وی اعتماد کرد، اما به واسطه سلیقه شخصی و «تمایل شدیدش» به فرانسوی ها پیش از اینکه وی به فرانسه رود، چند روزی در لندن نگاهش دارند تا تحت تأثیر تحریکات فرانسوی ها واقع نشود.(۲)

از آن سوی قرارداد ۱۹۱۹ برای دولت دمکرات ویلسون تبعات ناگواری به دنبال داشت. او تلاش میکرد تا اکثریت سنای امریکا را که از جمهوری خواهان تشکیل شده بود، وادارد تا امریکا به جامعه ملل ملحق شود؛ اما درست در چنین لحظاتی انگلستان با قرارداد ۱۹۱۹ نشان داد میخواهد بر ایران تسلط یابد. جمهوری خواهان این قرارداد را نمونهای گویا از عوامفریبی انگلستان و فرانسه دانستند. سناتورهای امریکایی در سخنرانی های خود این قرارداد را به مثابه تحت الحمایگی ایران تلقی کردند و سخنان آتشینی علیه این مناسبات به زبان آوردند.(۳) سناتور ایالت ماساچوست هنری کابوت لاج(۴) که رهبری فراکسیون ضد جامعه ملل را بر عهده داشت، کاری کرد تا این قرارداد در اسناد کنگره چاپ شود و نمایندگان کنگره این سند «خیانت بریتانیا» را بررسی نمایند. سناتور ایالت آیداهو، ویلیام برا(۵) گفت قرارداد ۱۹۱۹ نشان میدهد انگلستان، ایران را ضمیمه خود کرده است و اگر امریکا به جامعه ملل بپیوندد، باید روزی که ایران در صدد به دست آوردن آزادی خود از انگلیس برمیآید، علیه ایران وارد جنگ شود.(۶)

ص:۴۷۷

۱- Viceroy’s Dispatch, Delhi, January ۲۸/۱۹۱۹, FO. No. ۳۷۱/۳۸۶۰.

۲- Cox to Curzon, Tehran, August ۲۸/۱۹۱۹, FO. No. ۳۷۱/۳۸۶۳.

۳- Abraham Yesselson: United States-Persian Diplomatic Relations ۱۸۸۳-۱۹۲۱, (USA, ۱۹۵۶), p.۱۵۸.

۴- Henry Cabot Lodge.

۵- William E. Borah.

۶- Ibid, p.۱۵۹.

در حالی که کاکس و کرزن سرگرم رد و بدل کردن نامه ها و تلگراف های محرمانه بودند، حکومت هند از اینکه نظرات مقامات آن حکومت، مورد توجه قرار نگرفته ابراز تأسف کرد. به واقع نخستین حملات علیه قرارداد از سوی حکومت هند انگلیس و مقامات آن کشور روی داد. طرف های ایرانی امضا کننده قرارداد گفته بودند انگلستان باید تضمین دهد اگر قرارداد با مخالفت عمومی مواجه گردید و اجرا نشد، به آنان پناهندگی سیاسی اعطا شود. مقامات حکومت هند، وزارت خزانه داری، ستاد کل ارتش انگلستان، نایب السلطنه و در یک کلام مخالفین حقیقی و حقوقی قرارداد تضمین خواستن مقامات ایران در صورت ناکام ماندن قرارداد را دلیلی بر سست بودن بنیان آن دانستند، آنها می گفتند نباید به این گروه امید بست. از سویی حکومت هند نگران این موضوع بود که طرح کاکس مانع از عقب نشینی به موقع نیروهای بریتانیایی مقیم ایران شود. نیروهایی که بودجه هنگفتی بر اقتصاد بعد از جنگ بریتانیا تحمیل می کردند. لرد چلمسفورد نایب السلطنه هند توضیح داد اگر این طرح اجرا شود احتمال استفاده از نیروهای مستقر در هند برای بسط تسلط انگلستان بر ایران و تضمین اجرای قرارداد، افزایش می یابد، اما اولاً احساسات ضدانگلیسی در بین مسلمانان هند و مصر رو به افزایش است، ثانیاً وضع افغانستان بی ثبات شده است؛ به همین دلیل زمان حاضر زمانی بس خطرناک برای تجربه چنین امر خطیری است.(۱) نکته جالب این است که درگیری لفظی بر سر مسئله ایران و قرارداد ۱۹۱۹، همه و همه از سوی کسانی بود که یا اینک در هند مسئولیت داشتند، مثل چلمسفورد و مونتاگ؛ و یا پیش تر در این حکومت برای کشور خود خدمت کرده بودند، مثل کاکس و کرزن.

خزانه داری در مه آن سال پذیرفت حداکثر همان کمک هزینه ای را که دولت انگلیس به ایران می پرداخت تا مدت کوتاه دیگری ادامه دهد. کرزن توانسته بود به هر نحو شده موافقت مونتاگ را هم به دست آورد، اما آیا موفق می شد خزانه داری را هم متقاعد سازد تا بدون قید و شرط از قرارداد دفاع کند؟ در کنفرانس بین وزارتی(۲)

ص:۴۷۸

۱- Chelmsford to Curzon, London, April ۲۰/۱۹۱۹, Ibid.

۲- Inter-Department Conference.

که کرزن به جای کمیته شرق تأسیس کرده بود، بحثی مفصل راجع به ایران درگرفت. کرزن در این کنفرانس گفت ایران در موقعیتی استثنایی واقع شده و بعد از جنگ در موقعیتی مهم تر قرار گرفته است. از نظر او در خاورمیانه بعد از جنگ، ایران بین هند و بین النهرین واقع شده بود که هر دو زیر سیطره بریتانیا قرار داشتند. با این توضیح او خاطرنشان کرد لازم است در ایران ثبات و آرامش برقرار گردد. تا زمانی که کنفرانس صلح پاریس متوجه مسئله ایران نشده است باید موضوع را در راستای منافع بریتانیا حل و فصل نمود و توصیه کرد با این مسئله تنگنظرانه و کوته بینانه برخورد نشود.(۱) اینک مونتاگ ظاهراً با کرزن روی موافقت نشان می داد، اما حکومت هند همچنان سرسختی نشان می داد و می گفت نباید نیمی از هزینه های دولت ایران را انگلستان بپردازد. کرزن توانسته بود با جلب رضایت مونتاگ به واقع موقعیت حکومت هند را تضعیف کند، لیکن موضوعی دیگر اذهان را به خود مشغول می داشت: ایران چه تضمینی می توانست در قبال وام دریافتی برای بازپرداخت آن بدهد؟

گروه سه نفره، ضمانت اجرایی بازپرداخت وام را گمرک های سیستان، کرمانشاه و آذربایجان قرار داد، اما هنوز امیدوار بودند بتوانند مساعده ای دریافت نمایند. وقتی این تضمین داده شد، وزارت خزانه داری پذیرفت یک وام دو میلیون پوندی در اختیار دولت ایران قرار دهد و ضمانت بازپرداخت آن عواید گمرک های فوق باشد. اما یک شرط به این مسئله اضافه شد، باید حکومت هند نیمی از این مبلغ را پرداخت می کرد. بالاخره چلسمفورد هم ناچار شد با این قرارداد هر چند به صورت ظاهری موافقت کند. او هشدار داد امیدوار است مسئولیت دولت بریتانیا با توجه به عدم اطمینانی که نسبت به اجرای قرارداد وجود دارد، از این بیشتر نشود.(۲)

ماه ژوئن به مذاکرات مالی گذشت، مقرر شد به وام پرداختی سالیانه هفت درصد بهره تعلق گیرد، بازپرداخت وام در یک مدت بیست ساله انجام شود و در نهایت اینکه ایران بازپرداخت وام را با اتکا به مساعده های بریتانیا انجام خواهد داد. در ماه ژوئیه

ص:۴۷۹

---

۱ - Minutes of Inter-Department Conference on Middle Eastern Affairs, May ۷/۱۹۱۹, .Ibid

۲ - Chelmsford to Curzon, London, June ۱۳/۱۹۱۹, FO. ۳۷۱/۳۸۶۱.

قرارداد آماده امضا بود. کرزن به کاکس اجازه داد قرارداد را امضا کند، به شاه بگوید تا زمانی که طبق مفاد قرارداد و در تطابق با سیاست بریتانیا گام برمی دارد از حمایت این کشور بهره مند خواهد بود و مهمتر این که بریتانیا در صورت لزوم به گروه سه نفری پناهندگی اعطا خواهد کرد.(۱) این همان موضوعی بود که باعث می شد حکومت هند و دوایر مرتبط با آن نسبت به امکان اجرای قرارداد تردید کنند. آنان پیش تر گفته بودند اگر وزرای مربوط آن قدر از اجرای قرارداد وحشت دارند که بیم تبعید خود را می دهند، پس هیچ ضمانت اجرایی نسبت به اعمال آن وجود ندارد.(۲)

کرزن پذیرفت برای اجرای قرارداد مبلغی بابت پیش پرداخت بدهد، اما گفت فقط حاضر است مبلغ پنجاه هزار تومان معادل بیست هزار پوند پرداخت کند. گروه سه نفره استدلال کردند این مبلغ بیش تر برای اجرای قرارداد مضر است تا نافع، زیرا کسانی را که مایل به دریافت پول برای سکوت هستند ارضا نمی کند و تولید اشکال خواهد نمود. اینان می گفتند بهتر است دولت بریتانیا چیزی نپردازد تا اینکه مبلغی ناچیز پیشنهاد کند، زیرا در غیر آن صورت نمی توان به دستاویز نکات مثبت قرارداد، به گونه ای دریافت مبلغ ناچیزی پول را توجیه کرد. اگر انگلیسی ها می خواهند بدون دردسر این قرارداد تصویب شود باید مبلغ زیادتری پرداخت کنند. کاکس به کرزن اصرار کرد مبلغ مورد تقاضای گروه سه نفره را بپردازند، اما کرزن گفت پولی را که طرف های ایرانی می خواهند معادل دویست هزار پوند است، یعنی ده درصد مبلغ قرارداد؛ این نه تنها زیاده خواهی است بلکه فساد است. او نوشت هر کاری می کند این مطلب به مغز کاکس فرو نمی رود.(۳) اما بالاخره ناچار شدند مبلغ یکصدو سی و یکهزار پوند پرداخت کنند. بیست وهفتم جولای کاکس قرارداد را با ضمائم آن برای وزارت خارجه ارسال کرد، بعد از انجام تغییرات جزیی روز چهارم آگست آن سال اداره امور هند هم قرارداد را تصویب کرد، سپس خزانه داری هم قرارداد را به تصویب رساند. روز نهم آگست قرارداد به امضا رسید، کرزن از این بابت مست غرور بود و سر از پا نمی شناخت. اما کرزن به یک موضوع توجه نکرده بود: طبق

۱- Curzon to Cox, London, July ۱۱/۱۹۱۹, Ibid.

۲- Curzon to Cox, London, May ۹/۱۹۱۹, FO. ۳۷۱/۳۸۶۰.

۳- Minute by Curzon, London, July ۱۷/۱۹۱۹, FO. ۳۷۱/۳۸۶۱.

قانون اساسی باید قرارداد به تصویب مجلس می رسید، برای انعقاد مجلس هم زمان طولانی نیاز بود. از سویی مخالفین وثوق نمی گذاشتند مجلس تشکیل شود و به هر نحو ممکن در راه انعقاد آن سنگ اندازی می کردند. با این وصف مخالفین او این توانایی را داشتند که در این مدت که البته اندک هم نبود؛ نیروهای خود را سازمان دهند و علیه آن وارد میدان شوند.

مخالفین وثوق یا با او مسئله شخصی داشتند، یا منتظر دریافت پول بودند و یا اینکه همسو با حکومت هند انگلیس اجرای قرارداد را برنمی تابیدند. اینان اغلب مخالفین قرارداد را تشکیل می دادند، اما عده ای از رجال خوشنام هم بودند که از موضع حمیت ملّی و دینی با قرارداد به مخالفت برخاستند و عجب اینکه این افراد همیشه مورد بغض و عداوت همان گروه افراطی قرار داشتند، نمونه بارز این افراد، سیدحسن مدرس بود. در سطح بین المللی هم امریکا و فرانسه وارد میدان شدند و این قرارداد را سند اسارت و استعمار ملّت ایران دانستند؛ هر چند در پشت این الفاظ رقابتهای امپریالیستی نهفته بود، زیرا امریکایی ها بلافاصله خاطرنشان کردند بریتانیا با این قرارداد، کلیه منابع نفتی ایران را به روی امریکاییان بسته است.

لرد ادوین مونتاگ وزیر امور هندوستان یکی از مخالفین پا بر جای قرارداد بود. او برای تحکیم نفوذ انگلستان در ایران طرح دیگری در ذهن داشت، میگفت انگلستان نباید به این شیوه خود را درگیر مسائل ایران کند بلکه باید به دعوت خود ایرانیان زمام امور کشور را به دست گیرد. او نظریه دیگری هم طرح کرد: باید منتظر ماند تا کنفرانس صلح ورسای قیمومیت بر ایران را به انگلستان واگذار کند. کرزن تردید داشت که کنفرانس صلح به این معادله تن در دهد. اختلاف دیگر این بود که مونتاگ معتقد بود «مسئله ایران» باید به حکومت هند بریتانیا محول شود. مسئله روشن بود: مونتاگ به عنوان وزیر امور هندوستان با وزیر خارجه درآویخت تا حوزه اقتدار وزارت تحت مسئولیت خود را بسط و گسترش دهد. البته مقداری اختلافات شخصی بین دو رجل سیاسی هم در بین بود؛ اختلافی که به طور سنتی بین دستگاه رسمی دیپلماسی بریتانیا یعنی وزارت امور خارجه انگلستان و وزارت امور هندوستان وجود داشت.

علت اصلی مخالفت های خود بریتانیایی ها با قرارداد ۱۹۱۹ چه بود؟ در این زمینه هارولد نیکولسون و سر رونالد شی زندگینامه نویسان رسمی لرد کرزن دیدگاه های

ص:۴۸۱

مشابهی ابراز کرده اند که ماهیت مخالفت ها را نشان می دهد. اینان صریحاً نوشته اند، قرارداد غیر از وام دو میلیون پوندی، هزینه های دیگری هم بر دولت انگلستان تحمیل می کرد. به روایت آنها بریتانیا اگر می خواست با سرمایه خود، ایران را در مدار منافع خویش نگهدارد، باید سالی سی میلیون پوند خرج می کرد. این هزینه مشتمل بود بر نگهداری نیروهای نظامی در شمال و جنوب ایران، کمک های نقدی و غیرنقدی و نیز هزینه های گوناگون دیگر. حکومت هند انگلیس بیم داشت این هزینه ها یا بخشی از آن به گردن او بیفتد. طلیعه قرارداد هم همین را نشان می داد، زیرا مقرر شده بود پنجاه در صد وام مورد نظر را این حکومت تقبل نماید. بدیهی است چلمسفورد با این موضوع هم مخالفت داشت، چه رسد به اینکه هزینه های دیگری را به گردن گیرد. در خود انگلستان هم این طرح بازتاب نامطلوبی داشت. وزارت خزانه داری از نرخ بیکاری در انگلستان مقارن با سال کودتا، سخن به میان می آورد و اینکه تعداد بیکاران به دو میلیون تن رسیده است. کابینه جنگی لوید جورج حتی نتوانسته بود بخشی از تعهدات داخلی خود را در برابر شهروندان انگلیسی انجام دهد. در این زمان کارشناسان اقتصادی و مخالفین سیاست های کرزن در ایران پیش بینی می کردند دولت بریتانیا برای جبران عقب ماندگی خود در اجرای طرح های اقتصادی باید سالانه ده ها میلیون پوند صرفه جویی کند. حتی پیشنهاد می شد وزارتخانه های متصدی مسائل نظامی در یک وزارتخانه ادغام شوند تا به این شکل حداقل چهار و نیم میلیون پوند در سال صرفه جویی اقتصادی شود. می گفتند عراق که اینک زیر سیطره تمام عیار بریتانیا قرار داشت، سالانه حدود سی و پنج میلیون پوند هزینه به دولت انگلیس تحمیل می کند، در این شرایط چگونه می توان تعهداتی مثل قرارداد ۱۹۱۹ را انجام داد؟ سناریوی بریتانیایی های مخالف قرارداد این بود که هم در ایران و هم در عراق دو دولت دست نشانده استقرار یابند تا بدون تحمیل کوچک ترین هزینه نظامی و پرسنلی بر دولت بریتانیا در مدار این کشور قرار گیرند، به این شکل بود که ابتدا دولت دست نشانده عراق را به پادشاهی ملک فیصل از فرزندان شریف مکه مستقر کردند و آنگاه نوبت به ایران رسید که با کودتای سوّم اسفند زمینه های این حکومت را فراهم آوردند و بالاخره رضا خان را به اریکه سلطنت برکشیدند. این نکته ای است که به صراحت در برخی کتاب های خاطرات آمده است. به طور مثال حسن اعظام قدسی صریحاً نوشته است

حکومت هند و نایب السلطنه آن، خواسته است در ایران حکومتی روی کار آید که اولاً ـ نظم و ثبات را برقرار سازد، در معاهده نفت تجدیدنظر کند، تمرکز قوای نظامی و سیاسی را انجام دهد، نفوذ روحانیان را در جامعه ضعیف نماید و کار را به دست «مردان جوان فرومایه بی ایمان و تعصب» بسپارد.(۱)

در آن زمان کرزن خواستار حفظ دائم نفوذ بریتانیا بر ایران بود و این سیاست بعد از جنگ او را رقم میزد. وزارت جنگ هم خواستار این بود که ایران به شدیدترین نحو ممکن کنترل شود، در این بین تفاوتی ظریف بین سیاستهای لرد مونتاگ و کرزن بروز کرد. او هم با تسلط بی چون و چرای بریتانیا بر ایران موافق بود، اما رویکرد کرزن را مثبت ارزیابی نمیکرد. تفاوت در این بود که مونتاگ مخالف کنترل مستقیم ایران بود، او ترجیح میداد در ایران دولتی استقرار یابد که به خودی خود حافظ منافع بریتانیا در این منطقه حساس خاورمیانه باشد، او به درستی اتخاذ سیاستهای کهنه شده امپریالیستی را در پایان دهه دوم قرن بیستم مناسب ارزیابی نمیکرد. بهواقع همان اختلافی که بر سر قرارداد ۱۹۰۷ بروز کرده بود،(۲) اینک در قالبی دیگر خود را به نمایش میگذاشت. با این وصف این کرزن بود که برنده نهایی شد. او از طریق کمیته شرق با روش دیکتاتور مآبانه خود طرح خویش را که نوعی قیمومیت بر ایران بود، به زور به دیگران تحمیل کرد و از آن به بعد دکترین او سیاست نگاه به ایران وزارت خارجه را ترسیم نمود.

با این وصف در کمیته شرق آشوبی به پا شد. ژنرال مک دوناگ، نماینده وزارت جنگ از طرح کرزن برای تسلط تمام عیار بر ایران به هر نحو ممکن حمایت کرد. او گفت باید از نظر مالی و نظامی بر این کشور تسلط یافت. همیلتون گرانت، وزیر امور خارجه حکومت هند انگلیس توضیح داد بریتانیا نباید در آن شرایط بعد از جنگ تعهدات مالی و نظامی روزافزونی در خاورمیانه برای خود تعریف کند. او شکل گیری ناسیونالیسم در مناطق خاورمیانه را به رخ دیگران کشید و از احساسات مسلمانان هندی برای تجدید خلافت سخن به میان آورد. او بر این باور بود که به

۱- حسن اعظام قدسی: خاطرات من، ج۲ (تهران، ابوریحان، ۱۳۴۹)، ص۱۵.

۲- در مورد اختلاف نظر مقامات بریتانیایی بر سر قرارداد ۱۹۰۷ نک: بحران مشروطیت در ایران، ص۴۸۰ به بعد.

جای سیاست «مشت آهنین» کرزن، سیاست پیشبرد اهداف بریتانیا از طریق «دستکش مخملین» ترویج گردد. مونتاگ بر این باور بود که باید به احترام مسلمانان هندوستان، با ترکهای عثمانی به خوبی رفتار شود.(۱)

این عقیده منحصر به مونتاگ نبود، لرد لمینگتون که برخلاف او صهیونیست متعصبی به شمار میآمد همین دیدگاه را به نوعی دیگر سرلوحه کار خود قرار داده بود. او حتی خیلی پیش تر از موضوع قرارداد ۱۹۱۹، در مکتوبی به تاریخ ۱۲ ژانویه ۱۹۱۲، چند روزی بعد از حمله روسیه به ایران و شکل گیری آن فجایع دردناک؛ خطاب به مجلس لردها نوشت اینک آلمانی ها با شادی مشکلاتی را که برای بریتانیا فراهم آوردهاند نظاره میکنند، «مسلمان های عالم خیره با کمال وحشت به خیالات ما متوجه هستند، خیالات ما برای حفظ معاهده انگلیس و روس تیره شد، اگر دولت ایران استقلال خود را طوری نگاه بدارد که عایقی مابین دو مملکت گردد به مراتب بهتر از این است که به مخاطرات افتاده و دولت روس در طهران اقتداری پیدا نماید.»(۲) اینک وضعیت بریتانیا در ایران بهتر از هر زمانی در تاریخ روابط دوجانبه ارزیابی می شد. روسیه از صحنه رقابت با بریتانیا خارج شده بود، با این وصف سیاست دستکش مخملین و پیشبرد اهداف در لفافهای از شعارهای بشردوستانه بهتر میتوانست مفید فایده واقع شود؛ به ویژه زمانی که روس های انقلابی قلوب را مسخر کرده بودند، باید این سیاست بیش از پیش در دستور کار قرار میگرفت.

از آن طرف شاید مونتاگ تصور میکرد با دست اندازی روس ها به بالکان و چشم انداز افق پیش روی که دست یابی روس ها به تنگه داردانل بود، وضعیت بریتانیا روز به روز بدتر میشود. دست اندازی روسیه به شمال ایران هم به همین دلیل مورد مخالفت این تیم از هیأت حاکمه انگلیس واقع میشد. بهواقع دست اندازی های روسیه در شمال ایران تهدیدی علیه عثمانی هم به شمار میرفت، کما اینکه تحرکات روسیه در کشورهای بالکان بر ضد عثمانی، که بالاخره منجر به بروز جنگ اول جهانی شد؛ حوادث منتظر را قریب الوقوع ساخت.(۳) هارولد نیکلسون زندگینامه نویس کرزن بر این

۱- Curzon: The Last Phase, p۹۳.

۲- آفتاب، ش۲، یکشنبه غره صفرالمظفر ۱۳۳۰، ۲۱ ژانویه ۱۹۱۲، «مکتوب لرد لامینگتون.»

۳- حیات یحیی، ج۳، صص ۲۷۰-۲۶۹.

باور است که ادوین مونتاگ روانشناسی شرقیها را که همانا تسلیم شدن به امر واقع است درک نمیکرد، وی مونتاگ را متهم میکرد که سرشت پان اسلامیسم رایج در عثمانی را نمیفهمید،(۱) به عبارت بهتر مونتاگ نمیدانست که نباید این احساسات را به چیزی گرفت، بلکه باید در برابر این گرایش ها بی تفاوتی پیشه کرد، باید کار خود را انجام داد و آنگاه شرقیهای تسلیم طلب بهواقعیت تن میدهند. این مطالب که از قلم نیکلسون تراوش کرده، بهواقع مبین دیدگاههای لرد کرزن است. زندگینامه نویس رسمی کرزن، با این واژه ها مونتاگ را تحقیر و کرزن را تمجید کرده است.

در ارتباط با مسئله عثمانی، مونتاگ و دوستانش به لوید جورج فشار وارد آوردند تا از بر هم زدن دستگاه خلافت دست بردارد. کرزن میگفت خلافت عثمانی امری است تصنعی، به دید او با اندیشه پان اسلامیسم باید از راه شکست دادن ترکیه وارد چالش شد و نه با «تسلیم بی مورد به فشار مسلمانان.» به عبارت بهتر کرزن بر این باور بود که باید در برابر جنبش احیای خلافت که در عثمانی رواج داشت، قدرت بریتانیا را نشان داد. کرزن بر این باور بود که همه مراحل اعمال سیاسی را باید از طریق زور پیش برد، اما نرمش را برای جایی نگه داشت که سیاست مثمر ثمر نیست. کرزن و تیم همراهش برای پیشبرد اهداف خود به منظور خاتمه بخشیدن همیشگی به تشکیلات خلافت، از سیاست شناخته شده تفرقه بینداز و حکومت کن استفاده کردند. آنها توانستند با وعده هایی شریف مکه را بر ضد خلافت عثمانی تحریک کنند؛ به او قول دادند کلیه سرزمینهای عربی را به وی خواهند داد تا یک سلطنت تشکیل دهد. مصریان و بسیاری دیگر از کشورهای مسلمان تحت استعمار بریتانیا، عملاً نظاره گر فروپاشی دستگاه خلافت بودند و هیچ واکنشی هم نشان ندادند. مهم تر اینکه عدهای از مسلمانان هندوستان و فلسطین علیه ترک ها جنگیدند. دفاع مونتاگ از مسلمانان هم البته امری بود ساختگی. او سیاستی موازی با سیاست کرزن در پیش گرفته بود که در غایت خود مثل رجال محافظه کار، منافع هند انگلیس را مد نظر قرار میداد، اما مواضع او به منزله سوپاپ اطمینان دستگاه دیپلماسی بریتانیا بود. اگر سیاست کرزن به شکست میانجامید، مونتاگ وارد صحنه میشد؛ نتیجه به هر حال یکی بود: حفظ منافع امپراتوری بریتانیا در

۱- Curzon: The Last Phase, p۹۹.

قلمرو رو به اضمحلال عثمانی و حکومت هند.

هم کرزن و هم مونتاگ به حفظ هند بها میدادند، اما تفاوت در روش بود: یکی میگفت باید احساسات مسلمانان هندوستان را فرونشانـد تـا تبـدیل به خطری عظیم علیه منـافع امپراتوری نشود؛ و دیگری بر این بـاور بود که نبایـد به این احساسات بها داد و بایـد ضـربه نهایی را بر جنبش پان اسـلامیسم وارد کرد و اجازه نداد این جنبش دگربار سـر بلند کند.(۱) کرزن میگفت به هر شکل ممکن باید ترک ها را از اروپا بیرون کرد، باید بر قسطنطنیه تسلط یافت، این درست زمانی بود که بین یونان و ترکیه در ازمیر نبردی طـاقت فرسـا در جریان بود و کرزن در این نبرد از یونانیها حمایت میکرد. مونتاگ با این سیاست مخالف بود، نیز وینسـتون چرچیـل امیـدوار بود قسـطنطنیه به شـکل بین المللی اداره شود و ریـاست ادارهـای که آن را میگردانـد به امریکـاییها محول گردد. لرد جیمز بـالفور هم میگفت ترکیه بایـد زیر نظر مشـاوران خـارجی اداره شود و مرزهـا و منـاطق نفوذ این کشور نامشـخص باشـد. بـه عبـارت بهـتر بـالفور میخـواست بـا این طرح خـود، زمینهـای برای بحران هـای ارضـی و سیاسـی آتی بـاز گذارد.(۲)

افرادی مثـل مونتاگ از جنبش ملی گرایی مصـطفی کمال آتاتورک حمایت میکردنـد، اما به دیـد کرزن این ملیت خواهی در غـایت خود به نفع جنبش هـای طرفـدار خلافت خاتمه خواهـد یافت. به طور قطع مونتاگ میـدانست جنبش کمالیسـتها(۳) در تحلیل نهایی حرکتی است به سوی غربی شـدن فرهنگ ترک ها و نه احیای دسـتگاه خلافت. به عبارت بهتر او میدانست مبنای این جنبش بر اصولی غیر دینی اسـتوار است و نتیجه اش چیزی خواهـد بود که مطلوب غرب است. کرزن بر عکس مونتاگ از ایـن حرکـت وحشـت میکرد. او تصـور مینمـود ملی گرایی ترک سـر از ادعـای تسـلط بر یونـان و صربسـتان در خواهـد آورد؛ منـاطقی که زمـانی جزو امپراتوری عثمانی بودنـد. این تفاوت رویکرد در باب مسائل عثمانی هم از دوره جنگ و شـدت یافتن جنبش کمالیسـتها وجود داشت. در واپسـین ماههای جنگ اول جهانی، تزار روسیه عزم خود را جزم کرد تا مسائل بالکان را به نفع خود حل و

۱- Curzon: The Last Phase, pp.۹۹-۱۰۰.

۲- Ibid, op. Cit. P.۱۰۷.

۳- Kemalists.

فصل نماید. دولت های بالکان با حمایت روسیه با هم متحد شدند و به دولت عثمانی حمله بردند. جمع کثیری از طرفین کشته شدند و بخش بزرگی از خاک عثمانی به دست دول بالکان افتاد، اینها بخش عمده مناطق اروپایی عثمانی را شامل میشد. محرک جنبش بالکان، روس ها بودند که میخواستند امپراتوری عثمانی را مضمحل سازند و به تنگه داردانل دسترسی پیدا کنند. اگر مخالفت انگلیسی ها نبود، بالکانیها شهر استانبول را به تصرف خود درآورده بودند و اگر این امر صورت میگرفت، کار عثمانی از نظر اروپا خاتمه یافته تلقی میشد. اختلافات کشورهای اروپائی در مورد سرنوشت عثمانی از سویی و اختلافات درونی محافل حاکمه بریتانیا از سوی دیگر باعث شد بخشی از متصرفات عثمانی در بخش اروپایی آن، هم چنان محفوظ بماند.(۱) این موضوع علل و ریشه های داخلی اختلافات کابینه جنگی انگلیس را یک بار دیگر نشان میدهد.

اختلاف نظری مشابه در مورد نحوه اعمال نفوذ بریتانیا در ایران وجود داشت. مونتاگ معتقد بود باید به نحوی «مطبوع» در ایران دخالتی محدود کرد تا حساسیت ملی گراها برانگیخته نشود. مطابق این دیدگاه باید کمک مالی محدودی در اختیار ایران قرار داده میشد و همان سیاست قدیمی کشور حائل ادامه مییافت. رابرت سیسیل با این طرح مخالف بود، او میگفت یا باید قدرت را به دست ایرانی ها داد و نظاره گر بود که چگونه آنها میتوانند کشور خود را اداره نمایند و آن را بیازمایند و یا اینکه بریتانیا آنها را به طور کلی تحت سلطه خود درآورد. وی راه میانه و کمک مالی محدود بدون کنترل دخل و خرج را رد کرد. سیسیل بیشتر تمایل داشت ایران را به حال خود رها کنند. از دید او منافع تجاری بریتانیا در ایران آن قدر محدود بود که نیازی به برنامه گسترده تسلط بر این کشور وجود نداشت. به دید او حفاظت از منابع نفتی جنوب هم مستلزم تسلط بر تهران نیست. مونتاگ پیشنهاد کرد بریتانیا کنترل اوضاع ایران را به دست گیرد اما فقط به دعوت جامعه ملل و یا خود ایرانیان.(۲)

در جلسهای دیگر، کرزن، لرد سیسیل را مجاب کرد با طرح او مبنی بر تسلط تمام

ص:۴۸۷

۱- حیات یحیی، ج۳، ص ۲۳۰.

۲- صباحی، صص۲۷-۲۶، به نقل از:Eastern Committee, ۴۵th Meeting, ۱۹ December ۱۹۱۸, CAB ۲۷/۲۴

عیار بر ایران از راه سیطره مالی و نظامی موافقت کند. او هشدار داد اگر بریتانیا از ایران خارج شود، کشور یا به چنگ کمونیستها خواهد افتاد، یا ترکها بر این کشور تسلط میابند و یا اینکه روسیهای تجدید حیات یافته بر ایران مسلط خواهد شد. بالاخره نظر کرزن تصویب شد. در جلسهای که این راه حل به تصویب رسید مونتاگ غایب بود، به همین دلیل چند روز بعد او به مصوبه جلسه کمیته شرق اعتراض کرد. او این مصوبه را از نظر ایرانیان توهین آمیز خواند.(۱) کرزن از راه خاص خود مونتاگ را هم مجاب ساخت اعتراض خود را پس گیرد،(۲) او هم همین کار را کرد. در بهمن ۱۲۹۷ مطابق با ژانویه ۱۹۱۹ کرزن به مقام وزارت امور خارجه کابینه لوید جورج دست یافت، او در عین حال ریاست کمیته شرق را نیز هم چنان عهدهدار بود. در اوت ۱۹۱۹ مطابق با مرداد ۱۲۹۸ او موفق شد قرارداد مشهور خود را با ایران پیش ببرد و آن را به تصویب برساند. این قرارداد برای شخص کرزن پیروزی بزرگی محسوب میشد، به همین دلیل او متفرعنانه میگفت قرارداد ۱۹۱۹ را خود به تنهایی پیش برده است.(۳)

مونتاگ به شدت با این تصمیم مخالفت کرد. او در نامهای به کرزن نوشت، در جلسهای که مصوبه مورد نظر انجام شده لرد بالفور حضور نداشت. شخص مونتاگ هم در جلسه نبود. لرد سیسیل قبل از اینکه اظهارات سر آرتور هرتزل(۴) یا سر همیلتون گرانت(۵) را بشنود از جلسه خارج شده است. به این ترتیب کمیته شرق مانده است و رئیسش لرد کرزن؛ و البته بدیهی است که رئیس با رئیس موافق باشد. او توضیح داد راه حل پیشنهادی احساسات ایرانیان را جریحهدار خواهد ساخت و او به عنوان وزیر امور هندوستان حاضر نیست حتی پشیزی از هزینه تحقق این برنامه را از درآمدهای حاصله از هندوستان تأمین نماید؛ سیاستی که نه وزارت امور هندوستان با آن موافق است و نه حکومت هندوستان.(۶)

از نظر کرزن ایران در بین دولت هایی که میتوانستند سپر بلای هند شوند،

ص:۴۸۸

۱- صباحی، ص۲۷، به نقل از: Montague to Curzon, ۶ January ۱۹۱۸, Curzon Papers, F۱۱۲/۲۵۳

۲- Curzon: The Last Phase, pp.۱۳۳-۱۳۴.

۳- Ronaldshay, vol, ۳, p.۲۱۷.

۴- Sir Arthur Hirtzel.

۵- Sir Hamilton Grant.

۶- Curzon: The Last Phase, Ibid.

مهم ترین و حیاتی ترین و در عین حال ضعیف ترین حلقه است. او بر این باور بود که تمامیت ارضی ایران باید شعار همیشگی و شعار اصلی سیاست خارجی بریتانیا باشد.(۱) کرزن از همان زمانی که در باره ایران مطالعه میکرد، به این نتیجه رسید که سیاست کمپانی هند شرقی در برابر ایران سیاستی صحیح نبوده است، او نوشت سیاست روپیه دادن سر جان ملکم نخستین فرستاده کمپانی هند شرقی به دربار فتحعلی شاه، که بعدها توسط جانشینان او ادامه یافت؛ سیاست خوبی نبوده است.(۲) کرزن بر این باور بود که به جای این سیاست، باید جریان صدور سرمایه را به ایران در دستور کار قرار داد، به نظر او صدور سرمایه به ایران باعث ایجاد ثبات در کشور میشد؛ و نظر نهایی بریتانیا هم تأمین میگردید. کرزن میگفت اگر این امر با موفقیت انجام گیرد، خیالات خصمانه همسایگان ایران برای به خطر انداختن منافع بریتانیا در هند و ایران دچار اشکال خواهد شد.(۳) او به صراحت میگفت پیروزی واقعی در ایران نه از راه گلوله و باروت، و نه با لاف و گزاف و تهدید و رشوه و تطمیع؛ بلکه از راه متقاعد ساختن ایران خواهد بود به اینکه باید منافع مشترک سرلوحه کار قرار گیرد. این منافع مشترک به زعم کرزن از راه پیشرفت های صنعتی و اصلاحات داخلی ممکن و میسر خواهد بود.(۴) این سیاست کرزن، زمانی دیکته شده بود که قدرت نظامی روسیه در شمال ایران فرصت و جرأت هر حرکت نظامی در داخل ایران را از بریتانیا سلب کرده بود. بهواقع این گونه نبود که کرزن میلی به دخالت نظامی در امور ایران نداشته باشد، او با حریف قدرتمندی مثل روسیه که به ابزار جنگی خود متکی بود و قدرتی میلیتاریستی به شمار میرفت، مواجه بود. در آن زمان سیاست اقتضا میکرد با این قدرت از راه دیپلماتیک مواجه شد. اما همین که روسیه با انقلاب از گردونه تحولات ایران خارج گردید، همین کرزن به اصطلاح صلح طلب قصد آن کرد تا ایران را مثل یک کشور مستعمره به دستگاه امپراتوری بریتانیا ضمیمه نماید و برای همیشه خیال خود را راحت گرداند. او دیگر حاضر

ص:۴۸۹

۱- ایران و قضیه ایران، ج۲، ص ۷۲۱.

۲- همان، ص ۷۳۶.

۳- همان، ص ۷۳۹.

۴- همان، ص ۷۳۹.

نبود نیروهای خود را از شمال و جنوب ایران خارج سازد، زیرا این بار این سیاست را مغایر اهداف بریتانیا عنوان میکرد، اهدافی که غایت آن تسلط بی چون و چرا بر دولت های ایران بود. دیدیم که وی هم همان سیاست سر جان ملکم یعنی پول دادن و رشوه پرداختن را برای پیشبرد طرح خود عملی ساخت.

این همان کرزنی بود که به هنگام انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه در مورد تقسیم ایران فریاد خود را بلند کرد و گفت این قرارداد برای حل مسائل اروپایی بریتانیا منعقد شده و سیاست آسیایی این کشور قربانی گردیده است. در این زمان دولت لیبرال بر سر کار بود، قرارداد مزبور هم کار لیبرال ها بود، کرزن به عنوان یک محافظه کار که سیاست سنتی بریتانیا در قبال شرق برایش آمیزهای از رسالت مذهبی و تفرعن اشرافی به شمار میرفت، علیه این قرارداد به پاخاست. اما خطاست اگر تصور نماییم او به ایران میاندیشید، درست به عکس او میگفت این قرارداد بر خلاف نیات دستگاه دیپلماتیک بریتانیا، به حفظ هندوستان در برابر هجوم روسیه منجر نخواهد شد، دیگر اینکه با این قرارداد هیچ تضمینی برای حفظ استقلال ایران از سوی روسیه وجود نخواهد داشت؛ سیاستی که سرلوحه دیپلماسی بریتانیا بوده است. او بر این باور بود که قرارداد مزبور منتهی به صلح در آسیا هم نخواهد شد.(۱)

هارولد نیکلسون زندگینامه نویس کرزن مدعی است چون در دوره بعد از جنگ و خروج روسیه از ایران، دولت بریتانیا سلطه آشکاری بر این کشور یافته بود، قرارداد ۱۹۱۹ عادلانه و سخاوتمندانه بود! یعنی اینکه تازه آنها لطف کرده بودند و با توجه به سلطه خود بر کشور در غیاب رقیب، آن را به ایالتی از ایالتهای بریتانیا مبدل نساختند. او ادعا میکند اگر شرایط قبل از جنگ وجود داشت، ایرانیان با هلهله و شادی از این قرارداد استقبال میکردند. کرزن میگفت با این پیمان نیازهای کهن بریتانیا را با الزامات جدیدی محقق ساخته است، او قرارداد را شاهکار بزرگ دیپلماتیک خود به حساب میآورد و همان طور که گفتیم فریاد برمیآورد «من به تنهایی آن را به انجام رسانده ام.»(۲)

ص:۴۹۰

۱- Curzon: The Last Phase, ۱۲۵-۱۲۶.

۲- Op. Cit. PP. ۱۳۷-۱۳۸.

۶. سیدضیاء، کرزن و توجیه قرارداد

چند روزی بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، موج اعتراضات در ایران و انگلستان برخاست. از هر سو گفته می شد انگلستان با این قرارداد تمامیت ارضی ایران را زیر پا نهاده و استقلال سیاسی کشور را نقض کرده است. سروصدا به اندازه ای زیاد بود که سر پرسی کاکس، ناچار شد واکنش نشان دهد. او در اوایل سپتامبر آن سال نامه ای به وثوق نوشت که در مطبوعات داخلی درج شد. در این نامه آمده بود برخلاف شایعات موجود، هدف انگلستان حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران است، انگلیس خواسته است به این شیوه «این دولت قدیمه که به واسطه اختلافات و جنگ داخلی در مخاطره بوده است، به حفظ استقلال خود قادر باشد و نظر به موقعیت مهم ایران منافع مشترکه دولتین در نتیجه این قرارداد بهتر محفوظ و مرعی گردد.»(۱)

همزمان روزنامه رعد ضمن درج سلسله مقالاتی با تشریح وضعیت ایران و مواد قرارداد، به دفاع از آن برخاست و به طور بی سابقه ای به شدت علیه مخالفین قرارداد موضع گیری کرد و بالاتر اینکه اندکی پرده های سیاست را بالا زد و به افشاگری علیه مخالفین قرارداد مبادرت ورزید. از جمله در یکی از شماره های خود نوشت دولت امریکا به هیأت ایرانی اعزامی به کنفرانس صلح پاریس کمکی نکرده و ایران را به حال خود رها ساخته است، در این فضا ایران چه باید بکند؟ معلوم است باید خود را به جایی متصل سازد تا بتواند تمامیت ارضی و استقلال خویش را محفوظ نگاه دارد.

رعد نوشت:

دولت آتازونی امریک هم چنان که احساسات انسان پروری و نوع دوستی را در قالب الفاظ به تمام ملل جهان اعلام نموده بود نسبت به ایران هم همین کلمات و الفاظ را استعمال می کرد، ولی در موقع اولتیماتوم روس و تقاضای اخراج مستر شوستر با آن که تمام ملّت ایران یک دل و یک زبان باقی ماندن شوستر را آرزو و از تمام جهانیان استدعا[ی کمک] می نمودند، سیاست عالیه بین المللی- مصالح و منافع ملّت آتازونی- و بالاخره عقیده مؤثر و یا اسرار دیپلماسی اجازه نمی داد که

ص:۴۹۱

۱- رعد، سال دهم، ش۱۲۸، ۱۴ ذی حجه ۱۳۳۷، ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۹، «مراسله وزیرمختار محترم انگلیس به مقام ریاست وزراء عظام.»

حکومت واشنگتن حتی یک کلمه و یک قدم در مساعدت با آمال ملّت ایران اظهاری نماید و یا اقدامی را جایز شمرد.(۱)

رعد نوشت امریکا، فرانسه، ایتالیا و انگلیس به ایرانیان اینگونه تفهیم کردند که باید تحت قیمومیت آنان درآیند. اینکه در کنفرانس صلح برای ایرانیان جایی نیست و به همین دلیل همه قدرت های بزرگ در برابر تقاضاهای ایران سکوت اختیار کردند. به نظر رعد علت این است که عالم به سه بخش تقسیم شده و هر کدام از کشورهای جهان از این عالم سهمی به خود اختصاص داده اند و ایران هم سهمیه دولت انگلستان است. به همین دلیل مقدرات امور ایران بدون ارجاع به طرف ایرانی تعیین شده بود.

رعد توضیح داد ایران در تفسیر مواد چهارده گانه ویلسون راه به خطا پیموده است، زیرا «فکر ضعیف قادر برای تفسیر افکار اقویا نمی باشد.» مصری ها فریب مواد چهارده گانه ویلسون را خوردند و برای اعاده استقلال خود دست به طغیان زدند و «بعد از جاری شدن نهرهای خون اولین اعلامیه که در شهر قاهره منتشر گردید از جانب امریکا بود مبنی بر این که: ویلسون حاکمیت انگلستان را بر مصر مخالف اصول چهارده گانه خود نمی شمارد.» سیدضیاء به حمایت مجدد از قرارداد ۱۹۱۹ برخاست و نوشت، برای ایران هم چیزی باقی نمانده بود جز آنکه تحت قیمومیت درآید و «اگر اقدامات دولت کنونی نبود و به واسطه وضعیات شرق نظر مساعدت بریطانیای کبیر را جلب نمی کرد راه مفری نداشتیم. حتی حق عضویت ما در مجمع اتفاق ملل مشکوک بود.» سیدضیاء به «مقالات رفیق و هم قلم عزیزم مسیو ایپکیان» راجع به مسائل خارجی اشاره کرد و نوشت می دانسته است عاقبت تصمیم شورای سه نفری راجع به ایران چه خواهد بود. مذاکراتی که به زیان ایران تمام شد، در حالی صورت می گرفت که «روسیه وجود نداشت، آلمان وجود نداشت، عثمانی محو شده بود، ایتالیا هم بی علاقه بود. فرانسه و امریکا هم برای منافع و پاداشهای خود قطعات دنیا را فروخته و تسلیم کرده بودند.» رعد پرسید با این مناسبات بین المللی و با این احوال تیره گیتی، دیگر چه راه انتخابی برای ایران باقی مانده

۱- رعد، سال دهم، ش ۱۱۰، ۲۲ ذی قعده ۱۳۳۷، ۱۹ اوت ۱۹۱۹.

بود.(۱) به واقع رعد با این استدلال ها، تلاش داشت قرارداد ۱۹۱۹ را توجیه کند.

سفارت امریکا در تهران این مطلب را تکذیب نمود و توضیح داد، متن اعلامیه صادره از سوی سفارت امریکا در تکذیب مطلب رعد، مستقیماً از سوی وزارت خارجه این کشور فرستاده شده است و به واقع نظر رسمی دولت امریکا را منعکس می کند. در این بیانیه وزارت خارجه ایالات متحده به وزیرمختار خود در تهران دستور داده بود مضمون روزنامه رعد را تکذیب نماید. در این بیانیه آمده بود:

«امریکا همواره علاقه خود را برای سعادت ایران به طرق بسیار اظهار و ابراز داشته نمایندگانی که از طرف دولت آتازونی در کمیسیون صلح پاریس عضویت داشته اند مکرر کوشش و مجاهدت کرده اند سخنان نمایندگان ایران را در کنفرانس صلح مورد استماع قرار دهند. نمایندگان امریکا متعجب بودند چرا مجاهدات آنها بیش از این به تقویت و مساعدت تلقی نمی شود، لکن اکنون معاهده جدید معلوم می دارد که به چه علت امریکایی ها قادر نبودند سخنان نمایندگان ایران را باصغا برسانند(۲) و نیز معلوم می گردد که دولت ایران در طهران با مساعی نمایندگان خود در پاریس مساعدت و تقویت کافی ننمود. دولت آتازونی معاهده جدید ایران و انگلستان را با تعجب تلقی می نماید. معاهده مزبوره معلوم می دارد با وصف آن که نمایندگان ایران در پاریس علناً و موکداً طالب مساعدت و همراهی امریکا بودند، ایران از این به بعد مایل به کمک و تقویت [از جانب] امریکا نمی باشد.»(۳)

رعد پاسخ داد مطلب روزنامه شماره ۱۱۰ را برای این نوشته تا مردم را از حقایق آگاه کند، برای اینکه آنان را از اوهام خارج سازد و به مردم توضیح دهد که با مقدرات خود بازی نکنند. سیدضیاء نوشت ویلسون به نام عدالت و درست در شرایطی که جنگ زیردریایی ها ادامه داشت، وارد عرصه کارزار شد تا کشتار انسان ها را که مخالف انسانیت می دانست متوقف سازد: «ولی در عین حال شرکت در محاصره متحدین اروپای مرکزی را که بالاخره منتج به قحطی و فلاکت هزاران هزار اطفال خرد سال و پیران سالخورده گردید، منافی انسانیت تلقی ننمود.» امریکا حرکت

ص:۴۹۳

۱- همان.

۲- یعنی به سخنان نمایندگان ایران گوش کنند.

۳- رعد، سال دهم، ش۱۲۹، ۱۵ ذی حجه الحرام ۱۳۳۷، ۱۹ سنبله، «حقیقت چیست؟ و حقیقت گو کیست؟»

آلمانی ها را وحشی گری دانست ولی اقدامات خود و دیگران را «مستلزم مقتضیات جنگی» تفسیر کرد. به همین دلیل ایران که بی طرف بود، نمی توانست نسبت به هیچ یک از قضایا بی علاقه باشد: «زیرا هر قضیه عواطف و احساسات طرفین را به ما فهمانده و در نتیجه معتقد می شدیم که کسی برای انسانیت جنگ نمی کند.»

رعد توضیح داد قدرت های بزرگ همه نفع خود را می خواهند و به هیچ وجه به فکر منافع کشورهای کوچکی مثل ایران نیستند. درست در این شرایط بود که ویلسون اعلامیه چهارده ماده ای خود را منتشر ساخته و مایه امیدواری برای برخی کشورها گردید: «متعاقب این اعلامیه تمام دنیا با یک امید و آز، با یک سادگی و نظر حقیقت خواهانه، با نیت اینکه مواعید دیپلمات های دنیای جدید غیر از گفتار دیپلمات های قدیم است و می توان به صداقت و درستی آنان باور نموده نیک بختی اهل عالم را پیش بینی نمود.»

در آن زمان ابراز امیدواری می شد که از این به بعد ملل عالم حریت و آزادی خود را به دست خواهند آورد و مقدرات خویش را به دست خود رقم خواهند زد. مسئله به قدری مشتبه شده بود که حتی آلمانی ها هم آن را باور کرده بودند، آنان تصوّر می کردند حتی اگر شکست هم بخورند مطابق مواد اعلامیه چهارده ماده ای با آنان به عدالت رفتار خواهد شد. این موضوع بود که باعث استمرار جنگ و مداومت آلمان در تشدید ستیز علیه متفقین بود، «و اگر این عقیده را نداشتند شاید زودتر دست از سفاکی و کشتار نوع بشر کشیده طریق صلح و مسالمت را پیش می گرفتند.» آلمان بالاخره تقاضای صلح کرد و خواستار اجرای مواد بیانیه ویلسون شد. در این زمان بود که معلوم شد جهانیان در این زمینه تا چه اندازه راه خطا پیموده اند. در مقام عمل واشنگتن شرایط بسیار سختی برای صلح به آلمان پیشنهاد داد، «در این تکلیف بر فرانسه و انگلستان هیچ ایراد و اعتراض وارد نیست، زیرا فرانسه مورد حمله آلمان گشته و با یاری انگلستان مدت پنجسال فداکارانه برای عقب راندن خصم و حفظ ماوی و مسکن خود و جبران تلفات جانی و مالی و بالاخره تأمین آتیه خود، ناگزیر از تحمیل این شرایط بود.»

اما امریکا خود نخستین کشوری بود که مواد بیانیه ویلسون را زیر پا نهاد، کار به جایی کشید که هزاران سرباز امریکایی سواحل رن را به اشغال خود درآوردند. بعد

از جنگ کنفرانس صلح تشکیل شد و عالم منتظر برقراری صلح بر اساس مواد بیانیه ویلسون شد. اما مردم «بالاخره فهمیدند که مواد چهارده گانه را بد تعبیر کرده و دیپلمات های دنیای جدید متخلق به اخلاق دیپلمات های قدیم گردیده اند.» ملل ستمدیده بعد از جنگ شروع به جوش و خروش کردند تا حق تعیین سرنوشت خود را به دست آورند و منتظر بودند شخص ویلسون از آنان حمایت کند. در قفقاز حکومت های مستقل تشکیل شد، در مصر و هندوستان انقلاب بروز کرد، اهالی ایرلند به حرکت در آمدند، «اهالی بدبخت کوره(۱) خود را تکان داده و پس از دادن چندین هزار نفر تلفات و به محبس افکنده شدن چندین هزار جوان منورالفکر، در یافتند که مواد چهارده گانه را نفهمیده اند و در تفسیر آن راه خطا پیموده بودند و بالاخره قشون ژاپونی را یگانه وسیله شناختند که تعیین کننده مقدرات آنان بود.»

خلاصه اینکه به هیچ یک از ناله های ملل جوابی داده نشد، مستعمرات آلمان بدون مراجعه به ملل بومی تقسیم شدند و به این شکل نشان دادند که حق تعیین سرنوشت آن چیزی نیست که آنها گمان کرده اند. با ملل تحت رقیت با بی اعتنایی رفتار شد، بخشی از چین را به ژاپن واگذار کردند، ایرلندی ها را وادار به سکوت نمودند، نمایندگان حکومت باکو را نپذیرفتند و خلاصه «چه ها که نکردند.» از آن بالاتر وقتی در مصر و هند انقلاب روی داد، سفارت امریکا در مصر بیانیه داد و خطاب به مردم گفت که بیهوده سینه های خود را سپر قرار ندهند، زیرا امریکا تسلط انگلستان را بر مصر مغایر اصول چهارده گانه ویلسون نمی داند. با آزادی مهاجرت و به خصوص اسکان در امریکا مخالفت شد، «منافع عالیه امریکا زندگانی و آزادی نوع بشر را محدود نمود و کره ارض برای سکونت اولاد آدم شکل دیگری به خود گرفت.» خلاصه اینکه معلوم شد اعلامیه چهارده ماده ای برای احقاق حقوق ملل منتشر نشده و به همین جهت یأس و بهت جای امیدواری را گرفت: «در این یأس سهم و نصیب ما بیش از دیگران بود. زیرا با مناسبات تیره ای که سابقاً بین ما و انگلستان بود، بدون تدارک زمینه هایی انتظار مساعدت از وی بی مورد بود.»(۲) به این شکل سیدضیاء به دفاع

۱- کذا: کره.

۲- همان.

از مضمون قرارداد ۱۹۱۹ پرداخت و سیاست امریکا را در محکوم ساختن این قرارداد، مورد نقد قرار داد. از آن سوی شخص لرد کرزن در مجلس ضیافتی که به افتخار وزیر خارجه ایران ترتیب داده بود، تلاش کرد این قرارداد را توجیه کند و افکار عمومی را که در انگلستان به شدت ملتهب شده بود، فرونشاند.

لرد کرزن در این مجلس در میان کف زدن های ممتد حضار، نصرت الدوله را «یکی از دوستان حقیقی و وفادار بریطانیای کبیر» عنوان کرد. کرزن همچنین او را یکی از «شاخص ترین سیاسیون مملکت خویش» و «یکی از علاقه مندان به قراردادی» دانست «که اخیراً مابین دولت وی و دولت ما منعقد گشته.» کرزن توضیح داد وزیر خارجه به لندن مسافرت کرده است تا مقدمات مسافرت احمدشاه را فراهم کند و گفت آنان هم مشتاقانه منتظر ورود شاه ایران هستند. کرزن به قرارداد ۱۹۱۹ اشاره کرد که اخیراً بین دولتین انگلستان و ایران منعقد شده است و گفت قرارداد مزبور «نه صورتاً بلکه معناً چیز تازه ای نیست و در ظرف صد و بیست سال اخیر جریان داشته، شروع آن از زمانی است که اولین ایلچی و نماینده انگلیس به سواحل ایران مأمور گشت.» کرزن به روابط ایران با روسیه، امریکا، فرانسه و بلژیک اشاره کرد و سپس گفت «به نظر من رشته هایی که مملکت ما را با مملکت میهمان ما متحد ساخته است از سایرین محکم تر و نزدیک تر بوده است، متجاوز از یک قرن است که نفوذ انگلستان در خلیج فارس بر سایر نفوذها غلبه و تفوق داشته.»

کرزن گفت در آغاز جنگ، ایران مرکز عملیات آلمان ها بود، آنها به هرجا پای گذاشتند دسیسه و فتنه ای به راه انداختند، ترک ها در نخستین مراحل جنگ، از سرحدات عبور کردند و جنگ را به ایران کشانیدند. دیگر این که «وضعیات داخلی مملکت غیرآرام و بعضی اوقات هرج و مرج کامل حکمفرما بود، اخیراً عملیات بالشویکی در سمت شمال ایران جریان داشته و هنوز هم نظم و آرامش آن مملکت از مخاطره بالشویزم رهایی نیافته.» با این وصف «این که ایران از تهاجم بالشویک ها فارغ، اراضی وی از تخطیات مصون و حیات ملّی وی محفوظ مانده، علت عمده آن حضور قوای انگلیس در آن مملکت و موفقیت پیشرفت ما در بین النهرین می باشد.» این اظهارات در میان شور و هلهله و کف زدنهای ممتد حضار بیان شد.

او ادامه داد در عین حال نجات شمال غربی ایران با کمک روسیه، البته روسیه

تزاری، ممکن شـده است، سپس ابراز امیـدواری کرد، ایران از خطر بالشویزم نجات یابـد. کرزن گفت وقتی جنگ تمام شـد، معلوم گشت ایران برای محفوظ نگـاه داشـتن خود، برای ترقیـات داخلی و اسـتقرار نظم و امنیت خویش، بایـد وسائل جدیـدی فراهم سـازد. به قول او موافقت های قبل از جنگ دیگر از بین رفته بود، «و من هرگز طرفـدار جـدّی قرارداد انگلسـتان و روس نبودم... بلکه بر عکس همه وقت این قرارداد را شدیداً در پارلمان و سایر نقاط تنقید می کردم.» کرزن ادامه داد با این وصـف بر این بـاور است که قرارداد ۱۹۰۷ بـا حسن نیت منعقـد گشت، لیکن باعث بروز خشم در بین ایرانیان شـد. کرزن تازه بعـد از حدود دو سال که از اعلام الغای قرارداد ۱۹۰۷ توسط روسیه بعد از انقلاب می گذشت، گفت:

من اکنون معاهـده مزبور را مرده تصوّر می نمایم... و فقط نظر بر این که مدت هاست در روسـیه دولتی وجود نداشـته که ما با وی دارای مناسباتی باشیم نتوانسته ایم راجع به الغاء این معاهده مذاکرات به عمل آوریم، اما بر حسب عقیده من که تصوّر می کنم عقیـده روس ها نیز با آن موافق باشد و در حقیقت چنان که از زبان خود می گویم از طرف آنها نیز می توانم اظهار نمایم معاهـده مزبور را می توان به کلی محو شـده پنـداشت و در هر حـال و هیـچ گـاه تصوّر نمی کنم که نظـایر آن از طرف دولت انگلستان تجدید گردد.

کرزن گفت یـک سـال و سه مـاه قبـل رئیس الـوزرای کنـونی ایران یعنی وثوق قـدرت را به دست گرفت که یکی از اعضـای دولت او همین میهمان اوست: «اندکی بعد ما سر پرسـی کاکس را که سال های متمادی در خلیج فارس اقامت داشته و دارای نفوذ فوق العاده بوده است به سـمت نماینـده گی(۱) خـود بـه ایران اعزام داشـتیم، معزی الیـه به طهران رفت و به زودی روابط دوستانه برقرار نموده ملاحظه نمود تمایلاتی برای انعقاد یک قرارداد جدیدی مابین دولتین ایران و انگلستان موجود است بدین مقصود با ایران داخل مذاکره شدند.» کرزن خود را دوست صمیمی ایران دانست و گفت «طرفدار علنی ملّت ایران» بوده است: «ایران را مملکتی می دانم که دارای تاریـخ بزرگ و گذشـته جالب توجهی بوده و یکی از چنـد دولت اسـلامی است که باقی مانده که نه تنها منافع حیاتی ما بلکه منافع آسیا قوت و اقتدار وی را ایجاب می نماید... با این حال آیا طبیعی نبود که

۱- کذا: نمایندگی.

ایران با آرزوی استقرار و تثبیت موقعیت آتیه خویش به ما مراجعه نماید؟»

کرزن توضیح داد قرارداد در شرایطی منعقد گردید که امپراتوی روسیه «موقتاً» از بین رفته بود، عثمانی هم در حال اضمحلال بود، در این شرایط «بریطانیای کبیر همسایه بزرگ و قوی منحصر به فردی بود که می توانست از وی استمداد جوید؛ از سمت مشرق صدها میل با ایران هم سرحد هستیم و یک قرن در خلیج فارس قوای تأمینیه داشته ایم، از سمت مغرب هم اکنون در بین النهرین با وی همسایه خواهیم بود.» کرزن ادامه داد در ازای هر لیره ای که هر دولت خارجی در ایران خرج کرده، دولت انگلستان اقلاً ده هزار لیره خرج نموده، پس «واضح است که منافع ما وجود یک ایران سعادتمند مقرون به صلح و آرامشی ایجاب می نماید.» کرزن مراجعه دولت ایران به انگلستان را طبیعی دانست، به همین دلیل نخستین و مبرم ترین نیاز ایران جلوگیری از تهاجم خارجی و استقرار نظم و ثبات و آرامش است و از این روی دولت مقتدری که بتواند این مهم را برآورده سازد، در اولویت قرار دارد. وی گفت: «من همه وقت طرفدار این عقیده بودهام که ایران باید از خود دارای قوای متحد الشکل واحدی باشد و قوای مختلفه نظامی و غیر نظامی دیگر که رقابت بین المللی؛ نه مصالح مملکتی عامل رشد و نمو آنها بوده از میان برود.»

دومین نیاز ایران ادارات منظم داخلی است و برای این منظور به مستشاران مجرب نیازمند است. سومین معضل سامان دادن به مالیه ایران است. اگر این مهم صورت گیرد عایدات داخلی افزوده خواهد شد و منابع داخلی باعث تمول و سعادت این کشور خواهد گردید. چهارمین موضوع بحث حمل ونقل است که ضرورت دارد «به جای آن که وزارت خارجه های ممالک اروپا در این خصوص مذاکرات به عمل آورند مناسب است وزارت خانه های خارجه طهران و لندن در این خصوص گفتگو نمایند.» تزیید منابع ایران، ترقی و توسعه تجارت و نظایر این مباحث از دیگر موضوعاتی است که اگر ایران قرین صلح و آسایش باشد، رونق خواهد یافت و برای این کشور میدان بزرگی جهت تجارت ایجاد خواهد شد. به دید کرزن اینها همه مقدمه انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ بود. کرزن گفت:

با تکرار تعهدات سابقه خود برای محترم شمردن استقلال و تمامیت ایران به مؤکدترین طرزی انعقاد قرارداد را شروع کردیم. من شخصاً کلمات راجعه به این

مسئله را به قطعی ترین بیانی در قرارداد ذکر کردم زیرا می خواستم در این خصوص هیچ گونه شک و شبهه باقی نباشد. می توانیم با افتخار و مسرت این مسئله را خاطرنشان نمائیم که اگر چه در ظرف قرن گذشته پاره ای اوقات با ایران در حالت جنگ بوده ایم، لکن همه وقت تمامیت ارضی وی را محترم شمرده و هیچ گاه یک ذرع از خاک وی را تصرف نکرده ایم[!]

وی توضیح داد منافع انگلستان و ایران ایجاب می نماید استقلال این کشور حفظ شود: «ما نمی خواهیم که ایران فقط در سرحدات هندوستان مابین ما و دشمنان ما حایل باشد، بلکه می خواهیم ایران شالوده و بنیان صلح دنیا واقع گردد.» کرزن به مسئله کنفرانس صلح پاریس اشاره کرد و اینکه انگلستان در کنفرانس صلح کفالت ایران را قبول نکرده است و حتی اگر این مسئله را هم پیشنهاد می نمودند، باز هم انگلستان قبول نمی کرد: «من حتی برای یک لحظه باور نمی کنم که شما اهالی انگلستان چنین درخواستی می کردید.»

او ادامه داد با این وصف می داند مخالفت هایی علیه قرارداد وجود دارد، می داند عده ای فکر می کنند انگلستان با این قرارداد به نوعی ایران را تحت الحمایه خود قرار می دهد: «تحت الحمایه قرار دادن یک مملکت به نظر من عبارت است از اینکه یک طرف مسئولیت انحصاری را عهده دار گردد و حقوق استقلال یا حاکمیت طرف دیگر محدود شود، لکن هیچ آثار و علائمی از این مسئله در قرارداد وجود ندارد.» انگلستان به این دلیل با اندیشه تحت الحمایه بودن ایران مخالفت می کرد که این موضوع بار مالی فراوانی بر دولت بریتانیا تحمیل می نمود. اگر این قضیه محقق می شد انگلستان باید به قدری کمک های مالی را ادامه می داد که در درازمدت برای بودجه این کشور غیرقابل تحمل می شد، پس به نظر او با اندیشه تحت الحمایه کردن ایران کسی موافق نبوده است. کرزن گفت قرارداد را بعد از نهایی شدن به مجمع اتفاق ملل ارسال خواهد کرد، انگلستان تمامیت ارضی و استقلال ایران را محترم می شمارد و به هیچ وجه در صدد آن نیست ایران را به هند مربوط کند و یک حکومت دست نشانده انگلیسی در آن روی کار آورد، بلکه هدف کمک به ایران از نظر مستشاران است تا این کشور بتواند به موجودیت خود ادامه دهد.

کرزن گفت قرارداد شامل دو ضمیمه است: اولاً پیگیری دعاوی ایران برای جبران

خسارات مادی جنگ «که از طرف متخاصمین دیگر به وی وارد آمده است»، و ثانیاً اصلاح سرحدات ایران در نقاطی که مورد توافق دولتین است. از این مهم تر «هر گاه نمایندگان ایران در پاریس مایل باشند که دعاوی فوق را در کنفرانس پاریس مطرح نمایند با نهایت شعف با آنها مساعدت خواهیم کرد.» وی خاطرنشان ساخت قرارداد فقط از حیث منافع دو جانبه ایران و انگلیس حائز اهمیت نیست بلکه «هر گاه در مقام پیشگویی اوضاع آتیه و حوادثی که در استقبال به وقوع خواهد پیوست بر آیم، به نظر من در این عصر انقلاب و هرج و مرج هیچ چیز محقق تر از این نیست که آسیا انقلابات و حوادث غیر منتظره در پیش دارد.» کرزن ابراز تردید کرد که آیا جنگ توانسته است صلح و آرامش را در اروپا به ارمغان آورد یا خیر، اما در یک نکته تردیدی ندارد و آن این که دو امپراتوری بزرگ عثمانی و روسیه مضمحل شده اند، مسئله دیگر «ظهور بالشویزم در ظرف چند ماه اخیر» است. این مسئله «عناصر آشوب طلب جدیدی را پدیدار نموده و بایستی مطمئن باشیم و یقین کنیم تا زمانی که این گروه دارای قدرت و حیات هستند، تبلیغات وسیعه در قطعات مختلفه آسیا به عمل خواهند آورد. بدین جهت شاید ما بعد از مخاطرات جنگ با خطرهای بزرگ تری در آتیه مواجه باشیم.»

اگر این پیشگویی درست باشد، هیچ چیز بدتر از این نیست که در قلب خاورمیانه «یک مملکتی باشد که به سبب فرسودگی، مرکز فساد و آشیانه هرج و مرج گردد.» به نظر کرزن اگر در ایران ضعف و سستی مشاهده شود، «تمام آسیا متلاشی خواهد شد.» او در خاتمه سخنرانی خود بار دیگر بر حفظ استقلال ایران تأکید کرد و آن را شرط لازم اجرای قرارداد دانست، باز هم گفت قرارداد به ایران تحمیل نشده است و طرفین با آزادی و اختیار آن را امضا نموده اند.

نصرت الدوله هم از یک قرن مناسبات دو کشور سخن به میان آورد، این که بریتانیا به ایران مساعدت کرده تا به ترقی و آزادی و سعادت نایل آید و در این زمینه «ثبات قدم و استقامتی» در خور توجه نشان داده است. نصرت الدوله ادامه داد با این وصف هیچ گاه شرایط برای بسط روابط مساعد نبوده و اینک با تغییر اوضاع جهانی و رفع موانع، یعنی خروج روسیه از صحنه، این حقیقت روشن شده که «فقط اشتراک منافع قادر است دوستی ذات البین را به طرز محکمتری مستقر دارد و اساس مودّت تزلزل ناپذیر این است که طرفین حقوق یکدیگر را محترم شمارند.» نصرت الدوله

رقابت های بین المللی و جزر و مد جنگ باعث شد بی طرفی ایران زیر پا نهاده شود، قدرت های بزرگ «بلاد ایران را مورد تاختوتاز قساوت کارانه خود قرار داده یغما و غارت، قحط و غلاء امراض مسریه همگی یک مرتبه بر مملکت ما هجوم نمودند.» این شرایط باعث شد ایران بالاخره قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ را امضا نماید، قراردادی که با تضمین استقلال ایران منعقد شده است. در خاتمه او گفت با توضیحات کرزن دیگر نیازی به مباحث اضافی نیست، به محض انعقاد جلسه مجمع اتفاق ملل قرارداد را به آنجا خواهند فرستاد و نمایندگان ایران در کنفرانس صلح پاریس دعاوی حقه ایران را بیان خواهند داشت.(۱)

تمام این استدلال ها بی فایده بود، به واقع کلیه عوامل دست به دست هم دادند و باعث شدند قرارداد همان طور که حکومت هند پیش بینی کرده بود اصلاً به اجرا درنیاید و آنگاه نوبت حکومت هند بود که با تمهید یک کودتا بخت خود را بیازماید. کرزن می خواست با این قرارداد از تعهدات بریتانیا نسبت به ایران بکاهد، اما مسئله این بود که کاستن از تعهدات و اجرای قرارداد مستلزم ثبات بود، ثبات هم با نیروی نظامی تأمین می شد؛ ایران هم نیروی نظامی قابلی نداشت، پس تا هنگام تأمین ثبات اجرای قرارداد تعلیق به محال بود. نکته دیگر این بود که به دلیل دخالت های انگلستان در حوادث قفقاز و آسیای مرکزی، دولت جدید روسیه علیه قرارداد ۱۹۱۹ شدیداً واکنش نشان داد. نخستین این واکنش ها اعزام نیروی نظامی به ایران بود و در کنار آن نمایندگان سیاسی هم اعزام شدند که وثوق حاضر به گفتگو با آنها نگردید. با این وضع باید نیروهای انگلیسی در ایران باقی می ماندند. امری که حکومت هند از آن ابراز نگرانی می کرد.

۷. مخالفین ایرانی قرارداد

تقریباً چند روزی بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹، موج اعتراضات در ایران و انگلستان برخاست. از هر سو گفته می شد انگلستان با این قرارداد تمامیت ارضی ایران را زیر پا نهاده و استقلال سیاسی کشور را نقض کرده است. وثوق در واکنش

۱- رعد، سال دهم، ش۱۴۲، یکشنبه ۲ محرم الحرام ۱۳۳۸، ۵ میزان ۱۲۹۸، «نطق لرد کرزن.»

به این مخالفت ها، دوازده تن از رجال خوشنام را دعوت کرد تا در منزل ییلاقی اش واقع در سلیمانیه به ملاقاتش روند. در این جلسه وثوق «با آنها موضوع را به میان نهاده مجبور بودن خود را در مقابل پیشامدها در عقد این قرارداد بیان مینماید، اما حاضرین خود را در مقابل کار تمام شده تصوّر میکنند و به هر ملاحظه که داشته اند کسی صحبتی که صریح در مخالفت باشد نمیدارد، اما همه نارضایی و نگرانی خویش را به واسطه گفته های مختصر و یا سکوتهای مطوّل حالی نموده مجلس بی نتیجه به هم میخورد.»(۱) این «سکوتهای مطوّل»، مقدمه طوفانی بود که در افق مسائل سیاسی ایران دیده می شد.

محور اصلی مخالفت با قرارداد سیدحسن مدرس بود، اما یکی دیگر از محورهای مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ یک گروه پنج نفره بود: میرزاصادق مستشارالدوله تبریزی، میرزاحسنخان محتشم السلطنه، میرزا اسماعیل خان ممتاز الدوله، مختارالملک تبریزی (صبا) و آقا محمد معین التجار بوشهری.(۲) معین التجار همراه با حسین امین الضرب، حسن خان مشیرالدوله، حسین خان مؤتمن الملک، عبدالمجید میرزا عین الدوله، میر سیدمحمد بهبهانی و حاج امام جمعه خوئی به نزد وثوق در قلهک رفتند. اینان ضمن ملاقات با وثوق گفتند که او به محمد تقی بنکدار گفته است بدون تمایل و به تقاضای انگلیس قرارداد را امضا نموده است و اگر ملّت متنفرند وی حاضر است آن را تغییر دهد. آنان گفتند مردم به این قرارداد تمایلی ندارند، وثوق پاسخ داد او برای انعقاد این قرارداد نه ماه زحمت کشیده، اما نگفته اگر ملّت مایل نیست آن را به هم میزند. حاضرین پرسیدند پس با مخالفت مردم چه باید کرد؟ وثوق پاسخ داد حاضرین باید مردم را متقاعد نمایند که این قرارداد لازم بود، اما آنان مخالفت کردند. وثوق حتی حاضر شد خود از ریاست وزرایی استعفا دهد، اما قرارداد را که ادعا میکرد به نفع ایران است حفظ کند؛ لیکن کار به جایی نرسید.(۳) دولت درصدد برآمد هر کدام از مخالفین را به نحوی ساکت کند، از جمله این که برای ساکت کردن معین التجار بوشهری راه حلی یافت: ماجرا از این قرار بود که او به سال ۱۳۲۱ قمری «چندین هزار تفنگ» وارد کشور

ص:۵۰۲

۱- حیات یحیی، ج۴، صص۱۲۹-۱۲۸.

۲- همان، صص۱۳۵۴-۱۳۴.

۳- کمره ای، ج۲، ص۱۰۸۴.

کرده بود که دولت آن را به عنوان محموله قاچاق توقیف نمود. اینک دولت برای این که او را ساکت نماید، وجه سلاح های مصادره شده را به او پرداخت. در مورد امام جمعه خوئی هم او شکایت کرد که به هنگام جنگ مبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان به دلیل حملات روس و عثمانی به املاکش خسارت وارد شده است؛ این املاک در آذربایجان واقع بود. با اینکه دولت پیش تر پرداخت این خسارت ادعا شده را رد کرده و فقط پذیرفته بود که از املاک او مالیات دریافت نشود، اما اینك این امیدواری وجود داشت که برای ساکت نمودن او در جریان مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ مبلغی هم به وی پرداخت نمایند. حاج حسین امین الضرب از دیگر مخالفین قرارداد هم ادعا کرد مظفرالدین شاه هفتصدوپنجاه هزار تومان از او گرفته و بازپس نداده است. در این زمینه هم مذاکراتی در جریان بود که این پول را به وی بپردازند. نیز یکصد هزار تومان بابت لشکرکشی ماژور فضل الله خان زاهدی برای سرکوب ماشاءالله خان کاشی در نظر گرفته بودند، «در صورتی که چند صد هزار تومان اموال و جواهر و طلاآلات و غیره، دولت و ماژور خورده بودند.» شایع بود محرمانه قرار بر این بوده است که ماژور یک صورت خرج صدهزار تومانی بدهد و شش هزار تومان به خود او بپردازند. اما عملاً این شش هزار تومان را به او ندادند «چه که او خیلی چپاول و سرقت از اموال ماشاءالله خان و مردم کاشان نمود.»(۱) پولی که از دولت انگلستان برای ساکت کردن مخالفین دریافت کرده بودند، به این عده و گروهی دیگر از جمله سیدمحمد کمره ای پرداختند.

در جلسه ای که در منزل سیداسدالله خرقانی یکی از مخالفین پابرجای قرارداد تشکیل شد و امیرمؤید هم در آن شرکت داشت، خرقانی از رفتن گروه هفت نفری به نزد وثوق انتقاد کرد و گفت بالاخره این افراد را «وثوق الدوله دیپلمات، مجاب مینماید.» او گفت دیشب در مسجد شاه خیلی علیه قرارداد سخن گفته و روز بعد عده ای به منزلش آمدهاند تا بمانند و به اعتراض خود ادامه دهند، اما وی چون نمیتوانسته معاش پیشنهاد دهندگان را تأمین کند؛ جواب رد داده است.(۲)

در مبارزه علیه قرارداد ۱۹۱۹ سپهسالار تنکابنی، سعدالدوله و صمصامالسلطنه هم به

ص:۵۰۳

۱- کمره ای، ج۲، صص۱۳۸۶-۱۳۸۵.

۲- همان، ص۱۱۱۳.

جمع معترضین پیوستند. آنان به مدرس پیام دادند اگر او بخواهد به بهارستان میروند و خواستند مدرس هم جمعیت خود را بیاورد. در این زمینه نظر کمرهای را جویا شدند، شیخ حسین طهرانی از مخالفین پابرجای قرارداد با این امر مخالف بود و میگفت رفتن پشت سر آنها، یعنی دار و دسته سپهسالار تنکابنی؛ اسباب بدنامی است. کمرهای گفت:

البته میدانید اگر چه اهالی طهران اغلب جاهل و بی علم [هستند] لیکن دشمن [و] خصم ما که انگلیس و دولت باشد خیلی عالم و پرزور [است] و حالا- با این نغمات بلشویکی و حرفهای غیرقابل [قبول] برای تعقل عامه باید ملاحظه کرد که اگر جمعیتی به عده کثیر و قابل برای رسمیت بتوانند و بتوانید از برای تجمع در بهارستان بدون آش و پلو، هر کس به خرج خودش و فقط یک روز الی یک شبانه روز به عنوان سادگی و با نزاکت، فقط تنفر از معاهده را رسماً اظهار دارید، بدون ضدیت با انگلیس و بدون طرفیت با دولت و بدون توجه به اجرا یا عدم اجرای معاهده، با اظهار کمال اطاعت به اوامر دولت و اظهار اینکه ماها عموماً اظهار تنفر از معاهده را مینماییم و خودمان به زودی متفرق میشویم و میرویم سر کارهای خودمان و مواظب هم باشید که از بین جمعیت خودتان اشخاص جاهل نباشند و همچنین در بین شما دشمن شما افرادی مثل شما که دستور به آنها داده باشد که بعضی حرف ها که ضدیت با انگلیس یا طرفیت با دولت باشد یا خدای نکرده بعضی زمزمههای دیگر بلند نشود و جلوگیری بتوانید بکنید که بهانه دست دولت نیفتد، عیب ندارد. سپهسالار و صمصام و سعدالدوله چه جلو بروند در بهارستان، چه عقب، تفاوت نمیکند و اگر این قسم باشد من هم میآیم و اگر غیر از این باشد، من عقیده ندارم.(۱)

این بود تبعات توزیع پول بین مخالفین. کمره ای که به خون وثوق تشنه بود، می گفت لازم نیست نوک تیز حمله متوجه او شود، نیز می گفت نباید صریحاً علیه انگلیس شعار داده شود، تظاهرات فقط باید به مخالفت قرارداد باشد و نه ضدیت با دولت وثوق و انگلستان. با این وصف مدرس نظری خلاف این دیدگاه داشت. مدرس بر این باور بود که باید در آنجا ماند تا معاهده برداشته شود، یا اینکه اجرای

ص:۵۰۴

۱- کمره ای، ج ۲، ص ۱۳۶۹.

آن موکول به تصویب مجلس شورای ملی گردد. کمرهـای هر دو این راه حـل هـا را غلـط ارزیابی نمود. او بر این باور بود که قرارداد «بـه ایـن زودی برنمی گردد، مگر بـه خـونریزی هـای سـخت کـه منجر به غلبه دولت یـا هرج و مرج به اسم بلشـویکی [خواهد شد]، که آن هم اسباب تنفر عامه را از ماها فراهم بیاورند که اگر انگلیس به دست دولت، ماها را نکشد، فقرا، کسبه و عـامه مـا را بکشـند که بگوینـد اینهـا بودنـد بلشویـک هـا و این هرج و مرج و چاپیـدن خانه های فقرا و دکان های آنها اسـت بلشویکی.» به نظر کمرهای اگر هم دولت قبول کند که قرارداد موکول به تصویب مجلس شورای ملی گردد، شاید نمایندگان مجلس به گونهای چیده شوند که وکلا قرارداد را با اکثریت تصویب نمایند و آن وقت وضع بدتر خواهد شد.(۱)

در واقع در داخل ایران یکی از مهمترین مخالفین قرارداد دمکرات های ضد تشکیلی بودند که اطراف کمرهای جمع میشدند، اینـان انگیزه هـای شخصـی و گروهی خود را بر مصالـح ملی ایران ترجیـح می دادنـد و مخالفتشان هم بیشتر رنگ و بوی کینه های شخصـی با وثوق داشت. در آن سوی طیف سـیدحسن مـدرس قرار داشت که از موضـعی دینی و ملی با قرارداد مخالفت می کرد. و ضـلع سوم هم آقامیرزامحمـد تاج الشـعرای یزدی متخلص به فرخی یزدی بود. در این بین انواع و اقسام جناح بندی هـای سیاسـی دیگر هم وجود داشت و اکثر رجـال کشور بـا قرارداد مخالفت می کردنـد و البته هر کـدام موضـعی خاص خود داشـتند و انگیزه هـا هـم بـا هـم تفـاوت و تمـایز داشت. فرخی پیش تر تجـارت میکرد و در دوره مهـاجرت به گروه مهـاجرین پیوست و از آن به بعـد روزنـامه نگـاری و شـاعری را پیشه خود سـاخت. بـا این وصف یکی از پـا بر جاترین مخالفان قرارداد، سیـدحسن مـدرس بود. مـدرس که در دوره دوم به عنوان یکی از اعضـای هیأت نظارت بر مصوبات مجلس انتخاب شـده بود، چه در آن زمـان و چه در ادوار بعـدی، خصومت شخصـی را ضـابطه تصـمیم گیری سیاسـی قرار نـداد و آن گونه که از تاریخ برمی آیـد پا از دایره انصاف خارج نکرد. او در مجلس دوم به ملایم ترین شـکلی، نمایندگان را به صـبوری و بردباری دعوت می کرد، از آنان می خواست مانع از تفرقه نیروها شوند، کدورت را به آشتی مبدل

ص:۵۰۵

۱- همان، ص ۱۳۷۰.

سازنـد و خصومت های شخصـی و حزبی را بر مصالح کشور ترجیح ندهند. او خود در این زمینه موردی مثال زدنی بود، یکی از این موارد نوع برخورد او بـا قرارداد ۱۹۱۹ بود. مـدرس هیـچ گاه وثوق را به دریافت رشوه متهم نکرد، هرگز وی را متهم به اتهـام هایی نساخت که معمولاً از سوی مخالفینش گفته می شـد، همیشه در برابر اتهاماتی از این دست، یا آنها را تکـذیب می کرد و یـا اظهار می نمود که اطلاعی نـدارد. مـدرس چون موضع گیری منحصـر به فرد خود را داشت، مورد بغض گروه هایی مثل دار و دسته کمره ای هم بود.

مدرس مردی به معنای واقعی کلمه، سیاسی بود که کمتر کسی به اهمیت مواضعش وقوف حاصل می کرد. او می خواست در هر شـرایطی منـافع ملی کشور را پـاس دارد، مـانع تجـاوزگری هـای بیگـانه در ایران شود و به طور خلاـصه تحت هر شـرایطی اسـتقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضـی میهن را پاس دارد. او سیاستمداری واقع بین بود در کسوت روحانیت، از همان دوره دوم مشـروطه که به عنوان یکی از مجتهدین طراز اول برای نظارت بر مصوبات مجلس و عدم مغایرت آن با شرع برگزیده شد راهی در پیش گرفت که برای خیلی از رجال دست انـدر کار قابل فهم نبود. برای او وحـدت نیروها اولویت نخست بود، بازی هـای گروهی و حزبی را مخـل آسـایش مردم می دیـد و به اتحاد کلیه نیروهای وفادار به آرمان مشـروطیت باور داشت. هرگز دیـده نشـد او بحث سیاسـی و منـافع ملی را با ابزارهایی غیر متعارف پاسـخ گویـد، هرگز کسـی را با تهمت و انگ و بایکوت کردن از عرصه خارج نساخت و به طور کلی بر آرمان وحدت ملی کشور تأکید می کرد.

در دوره هرج و مرج بعـد از مجلس سـوم و در ایـام نقض بی طرفی کشـور به دست متفقین، کمـتر کسـی به انـدازه او از میزان تأثیرات مخرب چند دسـتگی ها در محو آثار اسـتقلال کشور آگاهی داشت. وقتی بساط دولت موقت نظام السلطنه مافی به هم ریخت و همه پراکنده شدند، مدرس هم به اسـتانبول رفت. بعد از جنگ از استانبول به کشور بازگشت و تلاش فراوانی کرد تا دولتی ثـابت را روی کار آورد. در این زمان بسـیاری از رجال شـگفت زده بودنـد که چگونه او حاضـر است از وثوق حمایت کنـد؛ اما همان طور که گفته شد او مردی سیاسـتمدار بود و بحران وضـعیت سیاسـی و اجتماعی و اقتصادی کشور را به خوبی درک می کرد. در آن ایام رجلی سیاسی که

بتوان روی او حسابی باز کرد، کمتر دیده می شد. دو جناح قدرتمند در کشور وجود داشت که هر دو هم ریشه در حزب دمکرات داشتند: گروه دمکرات های ضدتشکیلی که آشوب گری و بلوا آفرینی را سرلوحه کار قرار داده بودند و گروه دمکرات های تشکیلی که موضعی متعادل داشتند، از این دو گروه عده ای هم انشعاب کرده و به هر دو جناح پشت پا زده بودند. در آن شرایط تاریخی یا باید به اضمحلال قطعی ایران رأی داده می شد و یا به بقای آن. برای نابودی کشور راهی بهتر از دامن زدن بر تنش ها وجود نداشت، اما کشور بعد از گذشت سال های وحشتناک قحطی و جنگ و قتل عام نفوس انسانی به آرامش نیاز داشت. اگر قرار بود استقلال کشور محفوظ بماند باید راهی معقولانه در پیش گرفته می شد.

مدرس برای حل معضلات، یگانه راه حل را استقرار دولتی با ثبات می دید، در آن ایام چه کسی جز وثوق می توانست این مهم را برآورده سازد؟ در مقام عمل هم معلوم شد او اشتباه نکرده است، وثوق دار و دسته آدمکش کمیته مجازات را به دار مکافات آویخت، بسیاری از ناامنی ها و راهزنی ها را مهار ساخت و نشان داد از اقتدار لازم برخوردار است. سیداحمد کسروی هم از این اقدامات وثوق حمایت می کرد و او را تمجید می نمود.

گفتیم خوشنام ترین طرفدار ریاست وزرایی و در عین حال برجسته ترین مخالف قرارداد ۱۹۱۹ وثوق، سیدحسن مدرس بود، رجال خوشنام دیگری مثل بهار هم با مدرس همسو بودند. بهار هم بر این باور بود که ایران برای نجات از خطر تجزیه به دولتی قدرتمند نیازمند است، دولتی که مانع سقوط همه جانبه کشور شود.

دولت مورد نظر او در این مقطع هم همان دولت وثوق بود. اما بدون تردید مهم ترین حامی وثوق، مدرس بود که مثل بسیاری از رجال خیراندیش کشور فقط برای نجات کشور از سقوط حتمی به حمایت از او روی آورد. مدرس ناطقی زبر دست بود که بین توده های مردم نفوذ داشت، خطابه های او بسیار مشهور بودند، او ترجیح می داد به توده های مردم نزدیک شود تا به اعیان و اشراف. مدرس مردی بود دمکرات که برای خودش و رسیدن به مال و مقام تلاش نمی نمود، خصیصه ای که در کمتر کسی یافت می شد. مدرس از اعتماد به نفسی زایدالوصف برخوردار بود، از چیزی نمی هراسید و سخن خود را آشکارا بر زبان جاری می ساخت. اینها

ویژگی هایی است که برخی محققین ایرانی خارج کشور هم بر آن صحه نهاده اند.(۱)

مدرس سیاستمداری «واقع بین» بود، برای رسیدن به اهداف سیاسی اش تعجیل روا نمی داشت. واقع بینی او باعث می شد که درست سر بزنگاه تصمیم معقولانه اتخاذ کند. مدرس برخلاف اهل زمانه اش با هیچ سفارت خارجی مرتبط نبود، به خارجی اعتماد نمی کرد و همین امر او را بین توده های مردم محبوب ساخت. خارجی ها هم به این واقعیت اشاره می کردند که مدرس «سخنگوی مردم»(۲) است. سرپرسی لورین نوشت مدرس مردی است که از اعتدال حمایت می کند و از نمایندگان مشروطیت و دمکراسی می باشد. این خصیصه او بسیاری از روشنفکران سطحی نگر را خوش نمی آمد. یکی از این افراد، فرخی یزدی بود،(۳) اما باید یادآور شد که همین فرخی یکی از پا برجا ترین مخالفین قرارداد در کشور بود و در این زمینه با مدرس همسو بود، هر چند انگیزه ها تفاوت می کرد. احساسات شاعرانه گاه بر تعقل سیاسی چیره می شد به گونه ای که حتی مردی خوشنام و بلند آوازه مثل میرزاده عشقی(۴) هم به مدرس طعن روا می داشت. عارف که همیشه با تندروان می جوشید البته مدرس را از نیش سخنان خود به دور نمی داشت.(۵) عشقی بعد به اشتباه خود پی برد و با مدرس همنوایی نشان داد و در این راه به قتل رسید اما محبوب قلوب گردید. لیکن عارف از رضاخان حمایت کرد و سرنوشتش مرگ در غربت و گمنامی بود.

برخلاف مدرس، گروهی که فرخی با آنان مرتبط بود از کسانی مثل سیدمحمد کمره ای، شیخ حسین گیوه فروش، شیخ محمدعلی قزوینی، شیخ حسین طهرانی، سیدعبدالغنی نامی و عده ای اشخاص دیگر تشکیل می گردید که زمانی عضو گروه ضدتشکیلی بودند. در میان اینان سیدمحمد کمرهای بر این باور بود که او و یارانش نباید خود را «رسماً داخل و عضو عامله عمل با مدرس» کنند. به نظر کمرهای «اگر

ص:۵۰۸

۱- Homa Katouzian: Nationalist Trends in Iran ۱۹۲۱-۱۹۲۶, In: International Journal of Middle East Studies, November, ۱۹۷۹, p.۴۵۶.

۲- Loraine to Chamberlain, Tehran, ۱ January ۱۹۲۶, FO. ۳۷۱/۱۱۸۴۱.

۳- دیوان فرخی یزدی، به کوشش حسین مکی (امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷)، ص۵۹.

۴- کلیات مصور عشقی، به کوشش علی اکبر سلیمی، بی نا، بی تا، ص۳۹۶.

۵- برای مثال نک: دیوان عارف قزوینی، به کوشش عبدالرحمن سیف آزاد (امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۲)، ص۳۲۵.

مدرس صحیحاً حرکت و تابع افکار عمومی شد تا آخر ما همراه و جدّی خواهیم بود...»(۱) کمره ای می دانست مدرس هوشیاری لازم را در امر تصمیم گیری سیاسی داراست، و به خوبی می تواند جریان های سیاسی و منویات آنها را از هم تشخیص دهد. مهم تر اینکه معیار عمل سیاسی او منافع ملّی کشور بود و نه ضدیت کودکانه با وثوق. به همین دلیل همین مدرسی که از تشکیل کابینه وثوق حمایت کرده بود، علیه آن وارد میدان شد؛ اما نکته این است که وی راه خود را می رفت و گروه های دیگری که با مافیای جهانی مرتبط بودند، می خواستند به هر نحو شده راه خود را از او جدا سازند، گروهی از افراطی ترین اعضا و رهبران دمکرات های ضدتشکیلی در این طیف جای می گرفتند. شاید نخستین تجمعات علیه قرارداد در خانه فرخی تشکیل شده باشد. ذی قعده ۱۳۳۷ مطابق با شهریور ۱۲۹۸ نخستین تجمعات علیه قرارداد در منزل فرخی یزدی شکل گرفت. فرخی بر این باور بود که سفارتخانه های امریکا و فرانسه و ایتالیا و بلژیک هم با مردم همراهی خواهند کرد و اگر خواست در یکی از سفارتخانه های آنان، تحصن کند، ممانعتی ایجاد نخواهند نمود. بالاخره هم به دلیل تحریک مردم به ضدیت با دولت، او را همراه با عده ای دیگر مثل کمرهای دستگیر کردند و البته این دومی را بعد از مدتی رها ساختند.

مواضع مخالف امثال مدرس کم نبود، به گفته کمره ای، عباسقلی خان نواب برادر حسینقلی خان نواب؛ بعد از ماجرای کمیته مجازات نامهای به او نوشت و توضیح داد که سفیر وقت انگلستان یعنی کاکس تقاضای ملاقات با او را کرده است.(۲) نواب با حلقه یاران کمرهای ارتباطی مستمر داشت، به ویژه او با شیخ حسن تبریزی که ما پیش تر در مورد او سخن گفتهایم و به یاد داریم که دستیار ادوارد براون و هم آواز با محافل سرمایه سالار بریتانیا بود، روابطی صمیمانه داشت. شیخ حسن از قول او نقل میکرد که نورمن سفیر جدید بریتانیا که به جای کاکس آمده است، مردی است ملایم الطبع. به قول نواب او تلگرافی به لندن ارسال کرده بود که آیا وثوق را براندازد یا از او حمایت کند؟ نواب گفته بود در تهران «تجمع لاشخورها» برای ابقای وثوق ادامه دارد؛ راه انداختن

۱- کمره ای، ج۲، ص۱۰۶۹.

۲- کمره ای، ج۲، ص۱۲۱۳.

دیگ پلو مسجد شاه «که وثوق الدوله را می خواهیم» و نیز راه اندازی طبقات محروم جامعه و از آن سوی حمایت های تجار از وثوق کماکان ادامه دارد.(۱)

کمره‌ای بر این باور بود که او و یارانش باید خود را هم از دسته کمیته تهران حزب دمکرات کنار کشند و هم تلاش کنند آلت دست خوئی، مدرس و بهبهانی قرار نگیرند.(۲) به عبارت بهتر کمره ای راه خود را نه تنها از مدرس جدا کرد و با امثال عباسقلی خان نواب حشر و نشر یافت، بلکه با امام جمعه خوئی و میر سیدمحمد بهبهانی رابطه خوبی نداشت. با این وصف به طور کلی سه دسته علیه قرارداد صف آرائی کرده بودند: نخست گروه مدرس و امام جمعه خوئی که البته میرسیدمحمد بهبهانی نیز با آنان همراه بود. دوم گروهی از دمکرات های تشکیلی و سوم گروه ضدتشکیلی سیدمحمد کمره ای. از آن سوی سردار افخم بختیاری عده‌ای را علیه قرارداد برانگیخته بود. اینان هم از کمره‌ای درخواست کردند حمایت شان کنند، «من گفتم اولاً باید مقصد آنها را فهمید، بعد قرار بگذارند که هرچه من دستور بدهم آنها رفتار نمایند تا من نقشه عمل آنها را بگویم.»(۳)

کمره ای در ماجرای اعتراض علیه قرارداد با میرزاکریم خان رشتی هم آواز بود. میرزاکریم خان رشتی و برادرانش در ماجرای اعتراض علیه قرارداد فعال بودند، حتی کریم خان یک بار در جلسه ای که در منزلش تشکیل داد به شوخی گفت «پلیس مخفی آمده که همه ما را گرفته، دولت یک مرتبه راحت شود.»(۴) او این سخن را با شوخی بر زبان آورد، شوخی ای که کمره‌ای را ترسانید؛ چون همین چند روز پیش آزاد شده بود.

از آن سوی سیدمحمد کمره‌ای مطلبی نوشته بود در ضدیت با قرارداد، این مطلب به دست فرخی داده شد تا به ایپکیان تحویل دهد، اما فرخی این مطلب را به مدیر حیات جاوید داد تا منتشر سازند. کمره‌ای گفت اگر چنین است پس باید پیش از همه مطلبی را که او خطاب به خود حیات جاوید نوشته چاپ کنند و زان پس مطلب ارسال شده برای ایپکیان را منتشر نمایند.(۵)
نوشته کمره‌ای خطاب به ایپکیان

ص:۵۱۰

۱- همان، ص ۱۴۶۷.

۲- همان، ص ۱۳۳۲.

۳- همان، ص ۱۳۵۵.

۴- همان، ص ۱۱۳۶

۵- همان، ص ۱۳۴۳.

نقد مقاله ای بود که در روزنامه رعد(۱) چاپ گردیده و در آن از قرارداد ۱۹۱۹ حمایت نموده بود.

در فارس روزنامه استخر فارس به شدت علیه قرارداد موضع گیری میکرد، این موضع حتی در تهران باعث تعجب و شگفتی فراوان ضدتشکیلی ها شد، اینان بر این باور بودند که موضع ضدانگلیسی استخر فارس، به این دلیل است که فرمانفرما با این موضع گیری نظر مساعد دارد و اوضاع انگلیسی ها را بد ارزیابی کرده است.(۲)

روزنامه حیات جاوید در زمره نشریاتی بود که به شدت علیه قرارداد وثوق تلاش میکرد. وقتی مخالفین تحت پیگرد قرار گرفتند، حیات جاوید مدیر نشریه در خانه فرخی پنهان گردید.(۳) صبا مدیر ستاره ایران میگفت، سفارت بریتانیا از حیات جاوید خواسته است به نزد آنان برود.(۴) در این زمان کاکس وزیرمختار بریتانیا در تهران بود. این در حالی بود که شخص شاه به هر دلیلی، یا به دلیل این که مصلحت ایران را این گونه تشخیص می داد و یا اینکه پول دریافت کرده بود، از سیاست نزدیکی بیش تر به انگلستان حمایت می کرد، به قول دولت آبادی:

حتی احمدشاه قاجار در پیروی از افکار ناصرالملک در چند سال نیابت سلطنت او و خصوصاً بعد از برهم خوردن سلطنت تزاری به انگلستان توجه بسیار میکند، مسافرت او هم به انگلستان و آنچه در آن محیط دیده و شنیده بر توجه او به آنها افزوده است.(۵)

به هر حال اندکی بعد از امضای قرارداد، هیأت مستشاران انگلیسی وارد ایران شدند. ریاست هیأت مستشاران مالی با سیدنی آرمیتاژ اسمیت بود و مسئولیت مستشاران نظامی با دیکسون. روز ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۳۶ خبر رسید کلنل فضل الله آق اولی خودکشی کرده است. او در وصیتنامه خود آورده بود که چون منشی کمیسیون نظامی بوده، از چیزهایی اطلاع یافته که انگلیسی ها قرار است در ایران انجام دهند، مسائلی که «هیچ باشرافت و ناموسی متحمل آن نمیتوانند بشوند، از

۱- رعد، ۲۴ جمادی الاوّل ۱۳۳۶.

۲- همان، ص۱۴۰۶.

۳- همان، ص۱۲۶۴.

۴- همان، ص۱۲۶۴.

۵- دولت آبادی، ج۴، ص۱۷۸.

این جهت که من نمیتوانم جلو[ی] این نیستی ملیت و اسلامیت را بگیرم، ناچارم خود را نیست نمایم.»(۱) کلنل فضل الله خان آق اولی برادرزاده تقی بینش بود.(۲)

از آن سوی مدرس در زمره نخستین افرادی بود که با وجود حمایت از ریاست وزرایی وثوق، علیه قرارداد ۱۹۱۹ به پا خاست؛ در این راه او انگیزه شخصی نداشت و به مصالح ملّی کشور میاندیشید. فرخی هم انگیزه های خاص خود را داشت، اما اشتباهش این بود که برای پیشبرد اقدامات خود از گروه ضدتشکیلی ها دعوت به عمل آورد. دارودسته کمره ای برای این که موقعیت مدرس را تضعیف کنند خود را همسوی با فرخی قلمداد می کردند. به عبارت بهتر ضدتشکیلی ها بعد از این که جنبش علیه قرارداد به راه افتاد، وارد میدان شدند. هدف اینان هم مثل همیشه تفرقه نیروها بود و ممانعت از یکدستگی و وحدت ملّی. موضع گیری مدرس علیه قرارداد جدای از مواضع گروه ضد تشکیلی بود. نماینده ضدتشکیلی ها آقا شیخ حسین طهرانی بود که از سوی آنان «برای کمک به مدرس در موضوع تنفر از کنترل» تعیین شد. موضع گیری گروه ضدتشکیلی در این دوره به غایت فرصت طلبانه و به دور از صداقت بود. آنان میگفتند «اگر مدرس شروع به کار از روی اساس و از روی عقل و تبعیت از افکار اشخاص عاقل نمود، ما هم تقویت خود را تزیید نماییم و الا کنار بکشیم.» حتی معین التجار بوشهری از دعوت مدرس برای شرکت در جنبش علیه قرارداد استقبال نکرد و با بی اعتنایی گفت «من به این کارها داخل نمی شوم.» او گفت رئیس التجار امین الضرب است، نامه مدرس را به او دهید تا او سه تن از هیأت تجار را برای همکاری با مدرس انتخاب نماید.(۳)

عدهای از ظاهر بینان گمان میکردند مخالفت مدرس با وثوق به این دلیل است که منتظر بوده تا پست وزارت عدلیه به او داده شود، «حالا ـ با این همه طرفداری او از وثوق الدوله که بازی مسجد شاه و حضرت عبدالعظیم را درآورد و به مقصود خود نرسید، حالا از وثوق الدوله صرف مساعدت نموده است.»(۴) اما حقیقت خلاف این

۱- کمره ای، ج۲، ص۱۳۷۵.

۲- همان، ص۱۳۷۶.

۳- کمره ای، ج۲، ص۱۰۶۸.

۴- کمره ای، ج۱، ص۴۹۲.

بود، مدرس به دلیل قرارداد ۱۹۱۹ بود که با وثوق درافتاد.

با این وصف وقتی قرارداد ۱۹۱۹ علنی شد، مدرس آشکارا به ضدیت با آن برخاست، اساساً قرارداد چندان موافقی در ایران نداشت، به قول مدرس در سراسر ایران تنها هشتصد تن از آن حمایت می کردند.(۱) تازه اکثر کسانی که از این قرارداد حمایت کردند به دنبال منافع شخصی خود می گشتند. کسانی که از قرارداد حمایت کردند عمدتاً از دولت پول گرفته بودند تا در مجامع و روزنامهها از آن تمجید کنند.(۲) در این بین بودند افرادی که نه به خاطر منافع شخصی، بلکه به دلیل مصلحتی از آن قرارداد دفاع نمودند، نمونه برجسته این افراد ملک الشعرای بهار بود. در این زمان او با برادرش روزنامه ایران را منتشر می نمود، دفاع بهار از قرارداد بهواقع دفاع از شخص وثوق بود که امید داشت اقتدار دولت خود را حفظ نماید. نکته این است که هیچ کس نگفت بهار مردی مزدور و قلم به مزد یا آدم وثوق است، حال آنکه روزنامه نگار دیگر یعنی سیدضیاء را کارچاق کن وثوق، مزدور علنی و آشکار انگلیسی ها خطاب می کردند.(۳) این خود نشان می داد که نه مخالفین قرارداد یکسان بودند و انگیزه واحدی تعقیب می کردند و نه موافقین.

میرسیدمحمد بهبهانی از دیگر مخالفان قرارداد، بر این باور بود که به سفارت انگلیس نامه نویسند و اظهار دارند در صورتی که آنان اجرای قرارداد ۱۹۱۹ را متوقف سازند تا مجلس شورای ملی تشکیل جلسه دهد و هرچه این مجلس گفت عمل شود؛ آنها هم اعتراضات خود را متوقف خواهند ساخت. او این نظر خود را با کمرهای در میان گذاشت، کمره ای پاسخ داد اگر بررسی این موضوع به تصویب مجلسی برسد که وکلایش را مردم انتخاب کرده اند، عیبی ندارد؛ نه مجلسی که «وکلایش به سرنیزه انگلیس انتخاب شده.»(۴) علما همین مضمون را به سفارت انگلیس نوشتند و اظهار داشتند مجلسی باید به این موضوع رسیدگی کند که نمایندگانش را ملت انتخاب کرده باشد، نه این که به زور سرنیزه انگلیسی ها و برای

ص:۵۱۳

۱- تاریخ بیست ساله ایران، ج۴، صص۱۶۸-۱۵۸.

۲- عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج۳، ص۲۴.

۳- مستوفی، همان.

۴- کمره ای، ج۲، ص۱۳۹۱.

انگلیسی ها کار کند.(۱) همین مضمون را کمرهای خطاب به شیخ محمد خیابانی در تبریز اطلاع داد. او نامه خود را به چاپار داد تا در زنجان پست کند تا «از سانسور قزوین گذشته باشد.»(۲)

مخالفت دیگر علیه قرارداد در اوایل سال ۱۲۹۹، در گیلان روی داد. در این مقطع میرزاکوچک خان، انگلیسی ها را وادار کرد شهر رشت را تخلیه کنند. میرزا به غازیان و انزلی رفت و مردم برای او چراغانی کردند. در پاسخ به سئوال بلشویک ها که نظر او را در مورد خودشان پرسیده بودند، او پاسخ داد هم به اشغال انگلیسی ها و هم بلشویک ها اعتراض دارد. او گفت نظرش این است که کلیه نیروهای خارجی باید ایران را تخلیه نمایند و اداره اش را به خود ایرانی ها واگذار کنند.(۳)

سه سیاستمدار مشهور یعنی مستوفی الممالک، مشیرالدوله و برادرش مؤتمن الملک با قرارداد مبارزه نکردند، اما البته با آن موافق هم نبودند. این سه همراه با معین التجار بوشهری و عین الدوله اندکی بعد از امضای قرارداد به نزد وثوق رفتند و گفتند با اینکه در انگیزه خیرخواهانه او تردیدی ندارند، اما قرارداد به سود مصالح و منافع کشور نیست. از بین اینان مدرس تنها کسی بود که هرگز به وثوق اتهام رشوه ستانی از انگلیسی ها نزد، هیچ گاه بعد از برچیده شدن قرارداد به وثوق تعرض نکرد؛ بالاتر اینکه در برابر دکتر محمد مصدق در مجلس پنجم از او حمایت هم نمود. استدلال مدرس نشان دهنده رویه سیاستمداری معقول است که به حفظ نیروها و به کارگیری آنان در شرایط معین باور دارد. مدرس زمانی در دوره مجلس دوم خطاب به کسانی که می خواستند لایحه ای تصویب شود تا متجاهرین به فسق و کسانی که «فساد سیاسی» آنان روشن است از ورود به مجلس منع شوند؛ گفته بود نباید کاری کرد که به بهانه های مختلف نیروها متفرق و پراکنده شوند، بلکه باید سیاست جلب نیرو و اتحاد و استمالت را جایگزین ساخت. در مجلس پنجم مصدق به مستوفی تاخت که چرا وثوق را به عنوان یکی از وزرای کابینه برگزیده است. او وثوق را متهم ساخت از انگلیسی ها بابت قرارداد ۱۹۱۹ رشوه ستانده است. مدرس خود وثوق را برای تصدی وزارت مالیه و بعد

۱- همان، ص۱۳۹۳.

۲- همان، ۱۴۰۸.

۳- کمره ای، ج۲، ص۱۴۳۹.

عـدلیه معرفی کرده بود، به همین دلیـل وقـتی اعـتراض مشـروح مصـدق علیه وثوق به پایـان رسـید،(۱) پاسـخ داد از پـولی که انگلیسـی ها به وثوق دادهانـد اطلاعی نـدارد و وثوق خودش باید از مسـئله قرارداد سـخن گوید و او از خویش دفاع نماید. اما ادامه داد وقـتی همـان زمـان وثوق می خواست دولت تشـکیل دهـد، او از حامیـانش بوده و وثوق هم تـا حـد امکـان نظم را به کشـور بازگردانیـد. مـدرس ادامه داد بـا این وصـف همـان موقع بـا قرارداد مخـالفت کرده است، زیرا این قرارداد بـدون مجوز مجلس امضا شـده بود. نکته این است که مـدرس مخالفت خود را با قرارداد به علت عدم پیمودن روند قانونی آن تلقی کرد و با اینکه در این زمینه به شـدت با وثوق مبارزه کرد، اما به هیـچ وجه پای مسائل دیگر را به میان نکشـید. به عبارت بهتر مدرس به دلیل ضـرورت وجود قوه مقننه و تصمیم گیری آن در مسائلی از این دست به مخالفت با قرارداد برخاست، او می گفت اگر بایـد قراردادی با دولتی بیگانه امضا شود، بایـد به تأییـد مجلس برسـد، این مطلب جایگاه مجلس را در نظر مـدرس روشن می سـاخت. مهـم تر اینکه او اختلاـف در مـورد قرارداد را اختلاـف نظر سیاسـی دانست و به همین دلیـل هم هرگز به عاقـدین آن توهین نکرد: «خدا شاهد است که من یک لفظ توهین آمیز نسبت به موافقین قرارداد نگفتم، زیرا این یک اختلاف نظر سیاسی بود. کـدام صـلاح و صواب بود خـدا می داند، من نمی دانم».(۲) در مورد اتهـام رشوه سـتانی، او گفت خودش هم زمانی که دولت موقت کرمانشاه را تشـکیل داده بودند، پول آلمانی ها را پذیرفته بود، اما دستور داد رسیدی به آنان ندهند. با این مقدمه مدرس توضـیح داد دولت در تبعید از آن پول اسـتفاده کرد اما با این پول خیانتی به کشور ننمود. او خاطرنشان ساخت قرارداد ۱۹۱۹ دیگر مرده و به تاریـخ پیوسـته است، اینـک کشـور بـا مسـئله بزرگ بازسـازی مواجه است و به همکـاری سیاسـتمداران کارکشـته نیاز دارد، باید به دست اینان به کشور خدمت کرد. مدرس سـپس عین اسـتدلال دوره دوم مجلس مشروطه را تکرار نمود: او گفت اگر هر کـدام از رجال سیاسـی را به بهانه ای کنار گـذاریم، چه کسـی می مانـد که کارها را انجام دهد؟(۳) به واقع برای مدرس مبارزه علیه قرارداد یک مسئله شخصی و یا جاه طلبی سیاسی نبود، مدرس در آن زمان خاطرنشان

۱- در مورد این نطق نک: حسین مکی: تاریخ بیست ساله ایران، ج۴ (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸)، صص۱۵۸-۱۴۲.

۲- یعنی او هنوز نمی داند چه مصلحتی وثوق را ناچار به امضای قرارداد کرد.

۳- تاریخ بیست ساله ایران، ج۴، صص۱۶۷-۱۵۸.

کرده بود استفاده از مستشاران مالی و نظامی انگلستان باعث نقض استقلال و تمامیت ارضی کشور است.

وثوق در جلسه مجلس پنجم به دفاع از خود پرداخت. او گفت برایش حفظ وجاهت و حسن شهرت در آن شرایط تاریخی بی اهمیت بوده است، بنا بر این در بحرانی ترین شرایط قبول مسئولیت کرد و هدفش این نبود که عامدانه ضرری متوجه کشور سازد بلکه مقصودش جلوگیری از زیان و ضرر بوده است. پیش تر درست روزهای بعد از انعقاد قرارداد، در شهریور ۱۲۹۸ خبر رسیده بود که در قفقازیه مردم مساجد را سیاهپوش کرده اند و در پاریس و لندن، مسلمانان پارچه سیاه به رسم عزاداری به دست خود بسته اند. وثوق الدوله همان زمان در برابر اعتراضات داخلی و خارجی گفته بود: «من این کار را کرده و خدمت به ایران میدانستم و از این کار برنمیگردم، مگر مرا بکشند. آن وقت هم معلوم خواهد شد که من خدمت کرده بودم.»(۱) در این دوره هم او در سخنانش ادامه داد، در این راه شاید در تشخیص خود اشتباه کرده باشد و مدعی عصمت نیست. او گفت قرارداد برای اجرایی شدن نیازمند تصویب مجلس بوده و حتی همان زمان ذکر شده بود، اگر اقدامات موقتی در چارچوب آن قرارداد صورت گرفت و مجلس بعد از تشکیل مخالفت کرد، همان اقدامات موقت می تواند نسخ شود. از بابت رشوه ای که می گویند دریافت کرده خاطرنشان ساخت، اگر به دکتر مصدق چیزی رسیده به او هم رسیده است. او خواستار اثبات این مسئله شد و قول داد اگر چنین چیزی اثبات گردد ضمن اینکه حاضر است به اضعاف مضاعف آن را باز پس دهد، کلیه اعتراضات مصدق را علیه خود وارد می داند. وثوق در خاتمه گفت:

یک نکته دیگر را هم لازم می دانم به ایشان متذکر شوم که غالب محصلین و مبتدیهای سیاست در دوره تحصیلات خود یک دوره درس تحصیل وجاهت را لازم می دانند و اگر ایشان فعلاً در آن دوره از تحصیلات خود هستند، البته بنده ایراد و اعتراضی بر ایشان ندارم. ولی باید عرض کنم که من در دوره تحصیل سیاست از تعلیمات این کلاس به کلی صرف نظر کردم و از کلاس ماقبل مستقیماً و به طور طفره به کلاس بعد رفتم. به این جهت در مبارزه عوام فریبی و وجاهت طلبی ممکن است مغلوب شوم.

۱- کمره ای، ج۲، ص۱۰۷۷.

ولی از ایشان سئوال می کنم که لااقل در موقعی که سخن از منافع عالیه مملکت گفته می شود، آیا بهتر نیست باز هم ورزش آن کلاس را تکمیل نمایند یا شاگرد بنده بشوند؟(۱)

در دوره ای که وثوق ریاست وزرایی را به دست داشت، افرادی مثل کمره ای که تا دیروز با افراطی ترین جناحهای این دوره همکاری می کردند و اصلاً خود از رهبران این جریان بودند، کسانی که ستاره ایران را بلندگوی خود نموده بودند، روزنامه ای که آشکارا علیه عین الدوله به عنوان مردی اشرافی از رجال قدیم حمله می برد، اینک برای دور ساختن وثوق از عرصه های سیاسی میگفتند از ریاست وزرایی وی حمایت می کنند. اینان شرط و شروطی هم تعیین کرده بودند: عین الدوله باید الغای کاپیتولاسیون را پی گیری کند، بحث هیأت اعزامی ایران به کنفرانس صلح ورسای را سر و سامانی دهد، انتخابات مجلس را تجدید نماید، حکومت نظامی را برطرف سازد، «کثافات کابینه» وثوق را ترمیم نماید و باید به او آزادی و اختیار برای انتخاب وزرا داد.(۲)

شخص کمرهای همراه با میرزاطاهر تنکابنی در همین مهر ۱۲۹۷ که مصادف با نیمه اول محرم ۱۳۳۷ بود به منزل عین الدوله رفتند. به او گفتند اگر رئیس الوزرا شد، «چون خائن به وطن و مایل به نفوذ اجانب نیست»، از او حمایت می کنند. این موضوع عوام فریبی گروهی مثل جناح افراطی ضدتشکیلی را اثبات می کرد. اینان هم همان کسانی بودند که زمانی ستاره ایران را بلندگوی خود قرار دادند و به بهانه مبارزه با اشرافیت و اعیانیت بر دامنه بحران سازی خود افزودند. به هر حال گروه کمره ای به نام از صارم الدوله و سردار معظم ابراز تنفر کردند و از عین الدوله خواستند به اینان میدان ندهد. علاوه بر موارد بالا یکی از خواسته های آنان این بود که عین الدوله «قیام کنندگان بر علیه هیأت دولت کابینه صمصام [را] که مسجد شاه و حضرت عبدالعظیم رفتند» مجازات کند.(۳)

در جنبش علیه قرارداد حاج محمدتقی بنکدار تاجر مشهور حاضر شده بود به مخالفین کمک کند. اسلامبولچی دیگر تاجر بازار هم قول داد ضدیت نکند. معین التجار

ص:۵۱۷

۱- تاریخ بیست ساله ایران، ج۴، صص۱۷۶-۱۶۷.

۲- کمره ای، ج ۱، صص ۶۴۹- ۶۴۸.

۳- همان، ص۶۵۶.

هم این بار به مدرس پیام داد به هر میزان که لازم باشد، پول در اختیار مخالفین قرارداد قرار خواهد داد. سیدحسن مدرس سیاه پوشید، رؤسای اصناف تلاش کردند بازار را ببندند. مشیرالدوله و برادرش هم سکوت کردند. معقول ترین راه حل را مدرس پیشنهاد کرد، او گفت: «خوب است اول پروتست نکنیم، برویم نزد وثوق الدوله بلکه خودش رفع اشکال بکند، اگر نکرد بعد پروتست نماییم»(۱)

به همین دلیل دمکرات های ضدتشکیلی او را غیرقابل اعتماد میدانستند. علت غیرقابل اعتماد بودن مدرس این بود که او «راه آشتی را با وثوق الدوله به الفاظ نگاه میدارد و او را خائن از روی عقیده نمیداند بلکه میگوید عقیده وثوق خدمت به وطن در این کنترل بود.»(۲) به طور مشخص ایام محرم و صفر ۱۳۳۷ که مصادف با مهر و آبان ۱۲۹۷ بود، حتی مجالس روضه خوانی به جلسات سیاسی برای حمله علیه قرارداد تبدیل شد. همزمان با شایعه حمله بلشویک ها به تهران، گروههای مخالف وثوق به طور منظم و منسجم حملات علیه او را شدت بخشیدند؛ شایعه پردازان گفته بودند روس ها اولتیماتوم داده اند اگر قرارداد فسخ نشود، آنها به تهران حمله ور خواهند شد. این شایعه در مردم ایجاد وحشت کرد، کثیری از توده های عادی مردم از ترس با قرارداد مخالفت کردند. وثوق روز بیست و دوم صفر نزد شاه رفت و از او اختیارات تامه خواست و تقاضا کرد شاه اجازه دهد دویست وپنجاه نفر را تبعید کند. در پاسخ سئوال شاه که گفته بود اینان کیانند؛ وثوق پاسخ داد مشتی اراذل و اوباش. شاه گفت اراذل اهمیتی ندارند که برای برخورد با آنان به اختیارات تامه نیاز باشد. وثوق توضیح داد این افراد بلوا به پا میکنند و علیه شاه هم تحریکات مینمایند. شاه گفت: «با این وضع احتمال اغتشاش، تو این اشخاص را خیال تبعید داری؟ لابد میخواهی یک اسباب هیجانی فراهم بیاوری؟ من ابداً اذن نمیدهم.»(۳) به دنبال این ملاقات وثوق از منصب ریاست وزرایی استعفا داد، شاه هم در این مرحله بلافاصله با استعفای او مخالفت کرد.

همزمان گروه برلنیها متشکل از سیدحسین کزازی، سیدابوالحسن علوی،

۱- کمره ای، ج۲، ص۱۰۷۸.

۲- همان.

۳- کمره ای، ج۱، ص۷۱۷.

میرزارضا خان افشار، میرزامحمدعلی خان تربیت، ناصرالاسلام گیلانی، میرزاقاسم خان تبریزی و محمدعلی فرزین مشهور به کلوب تصمیم گرفتند به ایران بیایند. در این حال حسین پرویز، مخبرالسلطنه هدایت و عبدالرحیم خلخالی هم با این گروه محشور بودند.(۱) درست در چنین شرایطی روز بیست وهشتم صفر ۱۳۳۷ مخالفین وثوق در مساجد تهران گرد آمدند. کانون اصلی فعالیتها مسجد شیخ بود که در آن زمان مرکز فعالیتهای گروه ضد تشکیلی به شمار میآمد. در این روز به دستور وثوق آژان ها به مسجد ریختند و مردم را متفرق ساختند. آنان چادر ها را کندند، فرش ها را برچیدند، علم های سیاه را پائین آوردند و مردم را پراکنده کردند. همان روز برخی از محرکین را دستگیر نمودند، شیخ حسن خان و برادرش را با معاون السلطان دستگیر کرده و به نظمیه بردند. نیز نیرالسلطان مدیر کوکب ایران دستگیر شد. میگفتند عدهای دیگر را هم یا گرفتهاند و یا خواهند گرفت. دستگیرشدگان به این شرح بودند: شیخ حسن خان تبریزی، شیخ حسین خان تبریزی، حسین صبا مشهور به کمال السلطان که مدیریت روزنامه ستاره ایران را به عهده داشت، محمدتقی بینش و معتمدالواعظین. کمرهای و عین الممالک هم خود به نظمیه مراجعه کردند و برای ابراز همدردی با دستگیرشدگان تقاضا کردند آنان را هم بازداشت نمایند.(۲) اما به این تقاضا اعتنایی نشد و آنان به خانه های خود آمدند.

در این زمان حتی اندیشه ترور وثوق الدوله بر سر زبان ها بود، بسیاری از محافل برای این امر تلاش می کردند. به طور مثال سیدمحمد کمرهای نقل می کند غلامحسین خان رئیس کمیسری نظمیه از او پرسیده اگر تروری صورت گیرد آیا به نظر او قوهای هست که شهر را حفاظت کند و امنیت را پاس دارد؟ «من گفتم گمان نمیکنم، همچه جمعیتی که ترور از آنها برآید وجود داشته باشد، اگر چه تمام مردم خشمگین از عمل وثوق الدوله غضبناک هستند، لیکن ارتباط کامل بین مردم نیست. اگر تروری بشود انفرادی است و نیز همچه دسته یا قوه که مسلم بین اکثر باشد در ایران یقیناً نیست که با نفوذ دشمن قوی ما انگلیس در طهران و ایران بتوان جلوگیری از هرج و مرج اراذل و

ص:۵۱۹

۱- کمره ای، ج ۱، ص ۷۲۰.

۲- همان، ص ۷۲۲.

اوباش قشونی و غیر قشونی که به زور و زر انگلیس هرج و مرج میکنند»، به عمل آورد «و این مفسده هرج ومرجی بدترین اوضاع است برای امروزه ایران.» غلامحسین خان گفت تروریستها زیادند و شاید علیه وثوق الدوله اقداماتی بنمایند؛ «گفتم شما خودتان را حفظ کنید. مگر سر به تنت زیادی میکند که این حرف ها را می زنی؟ گفت به همه کس نمیگویم، از شما مطمئنم. بالاخره چون من از او به واسطه بعضی مسموعات ظنین بودم به طفره و خداحافظی [از کنار موضوع گذشتم].»(۱)

به نظر کمرهای، غلامحسین خان «برای راپورتچی، استکشاف از خیالات» او و دوستانش میکرد. در عین حال به نظر او علیه قرارداد وثوق «از راه عقل اقدام نمیتوان کرد، مقدمین دیوانه وار باید [عمل] بکنند.»(۲)

یکی دیگر از کانون های تجمع مخالفین مجلس روضه خوانی حاج سیدمحمد صراف بود. سیدمحمد صراف پدر ابوالحسن علوی عضو گروه برلنی ها بود که به دور تقی زاده و نواب جمع آمده بودند. گروهی دیگر در منزل صمصام السلطنه بختیاری گرد آمدند. عده ای به منزل مخبرالسلطنه، مشیرالدوله و مؤتمن الملك مراجعه کردند. مخبرالسلطنه به جمعیت گفت: «من شماها را پذیرایی میکنم اما نان و لحاف های خود را بیاورید.» مشیرالدوله حاضر نشد با این گروه همکاری نماید، او سپرده بود کسی را به خانه اش راه ندهند، نیز به تلفن ها جواب نمیداد.(۳)

واکنش صمصام از همه عجیب تر بود. او به وثوق نوشت مردم و دمکرات ها «به این عمل ناگهانی خارج از همه قوانین تو اعتراض و وحشت و هیجان دارند»، آنگاه خواسته بود به این مردم جواب دهد. وثوق پاسخ داد اگر مردم به او گوش نمیدهند به عنوان رئیس الوزرا اختیار دارد از نظمیه بخواهد آنها را متفرق سازند. صمصام از این پاسخ متغیر شد و گفت او ایلیاتی است و نمیتواند مردمی را که به او پناه آوردهاند متفرق سازد. وقتی شب شد، حدود صد مأمور نظمیه اطراف خانه صمصام کشیك دادند تا هر کس را که به خانه او میآید، جلوگیری کنند. وقتی خبر به صمصام رسید، از خانه بیرون آمد و شخصاً آژان ها را تهدید کرد که اگر باز هم مانع ورود مردم به منزل او شوند،

۱- کمره ای، ج۲، ص۱۰۶۳.

۲- همان.

۳- کمره ای، ج۱، ص۷۲۳.

دستور خواهد داد از تهران تبعیدشان کنند.(۱) وی پس از اینکه ناسزای رکیکی به وثوق گفت، نیروهای نظمیه گریختند. آن شب نزدیک صد نفر در منزل صمصام «شام مفصلی» خوردند، سحرگهان کمرهای همراه با عین الممالک، شیخ ابوطالب، حاج میرزاحسین کرمانشاهانی و مجله اسلامی(۲) به دوشان تپه رفتند تا شاه را از تحولاتی که در تهران مقارن غیبت او از پایتخت روی داده بود آگاه کنند و به اصطلاح تظلم نمایند. اینان پس از این که ظاهراً توانستند نظر شاه را جلب نمایند به طوری که وی حتی به وثوق پرخاش کرد؛ به تهران بازگشتند. تحولات این زمان مقارن با ربیع الاول آن سال مصادف با آذر ۱۲۹۸ بود. همه، احتمال قریب به یقین دادند که این بار وثوق به طور قطع استعفا میدهد، اما درست همان زمانی که وثوق به تهران بازگشت و معترضین هنوز در دوشان تپه بودند، سر پرسی کاکس به نزد شاه آمد. شهاب الدوله وزیر دربار شاه بعد از ملاقات شاه با کاکس به حاضرین قول داد صدمهای به آنان نخواهد رسید و کسانی را که وثوق تبعید کرده باز خواهند گردانید، سپس محرمانه گفت: «چون تکیه گاه وثوق الدوله به لندن است، شاه در محذور است و جلب قلب شاه برای شماها بهتر از همه چیز است.»(۳)

زمانی که معترضین در دوشان تپه به سر میبردند، ساختمان وزارت مالیه در آتش سوخت. بعداً معلوم شد یک فرد ارمنی که جدیداً برای ارسال مراسلات به مالیه آمده، باعث این کار بوده است. این مرد روز جمعه که تعطیل بود به مالیه رفت و دستور داد بخاری را روشن کنند. عدهای عذر آوردند و از این کار امتناع کردند، اما فرد مذکور با تهدید آنان را وادار به این امر ساخت. شب همان روز مالیه آتش گرفت، احتمال میدادند شاید او در بخاری «فسفور انداخته باشد.» پانزده کرور یعنی هفت میلیون و پانصد هزار تومان به مالیه خسارت وارد شد، اسناد دولت و مردم نابود گردید و کالاهایی هم که در آنجا انبار شده بود به کلی از بین رفت.(۴) اندکی بعد فخام الدوله از

۱- همان، ص۷۲۴.

۲- شیخ عبدالعلی بنیان گذار و ناشر مجله الاسلام بود، این نشریه در سال ۱۳۳۱ قمری مصادف با ۱۹۱۳ میلادی شروع به انتشار کرد، هدف آن «اتحاد اسلام» شناخته شد، بهواقع این نخستین نشریه ای بود که در ایران منتشر میشد و به طور رسمی از اتحاد اسلام دفاع میکرد: آفتاب، ش۲۶۷، پنج شنبه ۱۷ ذی قعده الحرام ۱۳۳۲، ۸اکتبر ۱۹۱۴، «مجله الاسلام.»

۳- همان، ص۷۲۸.

۴- همان، ص۷۳۲.

مسئولین مالیه را بازداشت کردند، او گفت هدف از توقیف او «فقط قصد اهانت به ضد تشکیلی بود.»(۱) به عبارت بهتر دست گروه ضدتشکیلی در عملیاتی از این دست دیده می شد. به هر حال برای برکناری وثوق تلاش های فراوانی انجام میگرفت. وثوق تنها چیزی که کم نداشت دشمن بود؛ رجال معمر و ایران دوست و وطن خواهی مثل مشیرالدوله خود را از این معرکه ها کنار کشیده بودند، ضمن اینکه مواضع اصولی خود را داشتند. کسانی مثل مدرس هم بودند که از موضع حفظ منافع ملی، و نه انگیزه های شخصی با قرارداد ضدیت میکردند، اما به طور کلی وثوق از چند سوی محاصره بود: شخص شاه که مرد مقتدری مثل وثوق را نمیتوانست تحمل کند، کسانی که به دنبال صدارت و وزارت و رشوه ستانی بودند و عدهای که همیشه با او سر خصومت داشتند، یک سر این مخالفین گروه ضدتشکیلی بود و سوی دیگرش اعضای کمیته مجازات، کسانی که بازداشت بودند اما دست از تحرکات خود نمی کشیدند.

در همین ماه ربیع الاول پدر حاجی آقا شیرازی از دنیا رفت. حاجی آقا شیرازی که در کتاب بحران مشروطیت در ایران تا اندازهای با دیدگاههایش آشنا شده ایم(۲) از موافقان وثوق بود، او حتی در جریان اولتیماتوم روسیه هم به طرفداری از وثوق که در آن زمان وزیر امور خارجه بود، پرداخت. به هر حال در مسجد شاه مجلس ختم برگزار شد، موافقین وثوق از این مراسم برای حمله به مخالفین استفاده کردند، قرار بود تدین به منبر رود و از سوی ملت به کابینه وثوق اظهار اطمینان کند و به مخالفین نسبت شرارت دهد. از آن سوی قرار شد ملک الشعرای بهار به منبر رود و بگوید ملت به مشاورالممالک انصاری نماینده ایران در کنفرانس صلح ورسای اطمینان ندارد. او باید میگفت در کنفرانسی به این اهمیت یا وثوق و یا نصرت الدوله باید بروند. این مراسم به هم خورد، بهار و تدین نتوانستند در این مجلس سخنرانی کنند. کمرهای نوشت: «البته ختمی که برای یک اسکورچی یا پنبه فروش و عطار، دولت در مسجد شاه بگذارد برای یک همچه بازی است، که او را رنود به هم زده، تدین و ملک نتوانستند موفق شوند.»(۳) لازم به توضیح است که پدر حاجی آقا پنبه می فروخت و قبل از فروش آنها را بسته بندی

۱- همان، ص۷۳۸.

۲- بحران مشروطیت در ایران، صص ۲۶۰-۲۵۵.

۳- کمره ای، ص۷۳۲.

می کرد. به همین دلیل ملقب به اسکروچی(۱) بود.

۸. وثوق الدوله و دفاع از قرارداد ۱۹۱۹

مخالفین قرارداد می گفتند با این که هنوز قرارداد به تصویب مجلس نرسیده، چرا طرف انگلیسی عملیات خود را آغاز نموده؛ از آن سوی وثوق ضمن انتشار بیانیه ای پرسید با وجود این که مجلسی وجود ندارد تا قرارداد را تصویب یا رد کند، چرا زودتر از موعد به او حمله می آورند. چند ماهی قبل از استعفا، وثوق بیانیه ای در همین ارتباط نوشت و در روزنامه رعد منتشر کرد، در این بیانیه در مورد قرارداد ۱۹۱۹ تا اندازه ای توضیح داده شده بود. وثوق نوشت طرف خطاب او کسانی هستند که می دانند بدون امنیت و آسایش استقلال معنا و مفهومی ندارد، اگر کشوری به واسطه عدم امنیت، قابل سکونت نباشد، لیاقت استقلال را هم ندارد. کسانی که می دانند زندگی با شرافت فقط با کار مفید برای هیأت اجتماع تأمین می شود، پشتوانه استقلال کشورند. وثوق نوشت:

من یقین دارم مخاطبین من قسمت اکثریت مملکت را تشکیل می دهد. زیرا هر چند بر عده مفت خوران و تن پروران در مملکت هر روز افزوده می شود و این عده مانند مبتلایان به امراض مُسری و جراحات اکال همواره قسمت های صالح را مریض و متألم می نمایند؛ ولی هنوز سلامت توده جماعت در خطر نیفتاده و یک حرکت دفاعی از یک عضو توده غیرتمند و با شرافت دوست کافی است که یک باره هیاکل زشت این زاغ و زغنهای جیفه خوار را به فرسنگ ها دور و مجال التیام جراحات را برای اعضاء متأثره مملکت تهیه نمایند.(۲)

وثوق اشاره کرد دنیایی که مردم در آن به سر می برند، کانون جنگ های بین دول و ملل، جنگ های طبقاتی، جنگ های نژادی و جنگ های بین اصول و عقاید است، وضعیتی که البته نمی توان نام جنگ بر آن نهاد و بلکه باید از واژه های «مرض و بحران» استفاده کرد: «این بحران عظیم یک باره جامعه های مریض، جامعه های

۱- Screwchi.

۲- رعد، سال یازدهم، ش۲، چهارشنبه ۱۰ رجب ۱۳۳۸، ۳۱ مارس ۱۹۲۰، دهم اردیبهشت ۱۲۹۹، «بیانیه آقای رئیس الوزرا.»

کینه جو و منتقم، جامعه های منغمر در شهوات، جامعه های منهمک در تجمل و ثروت، جامعه های مبتلا به سوء اداره و فساد حکومت و بالاخره جامعه های فرورفته در فقر و درویشی و مذلت و مسکنت همه را به نوبه خود و بر حسب خود متأثر و بیدار کرد.» ایران از بحران عظیم دنیا به شدت متأثر شد و به واقع موجودی «سخت مریض» بود.

وثوق برای توجیه عمل خود در انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ نوشت استقلال کشور به طول و عرض جغرافیایی و میزان وسعت نیست؛ همان طور که مخاطرات خارجی و غلبه زور همسایه نمی تواند لزوماً باعث نقض استقلال کشور گردد. به نظر او «ممکن است وضعیات و خصوصیات داخلی و سوء اداره معیشت اجتماعی موجب سلب استقلال و بالنتیجه جلب مخاطرات خارجی شود.» پس حسن اداره کشور به خصوص اداره ثروت و معیشت مردم، بنیادی ترین ضامن استقلال به شمار می رود. به نظر او «فقط حسن اداره معیشت و عقل و تدبیر منزل یک فرد انسانی را در حیات دنیوی خوشبخت و مستقل می کند و به هر نسبت که در اداره معاش و تدبیر ثروت احتیاج مضر به افراد دیگر پیدا کند از استقلال وی کاسته می شود.»

به این ترتیب وثوق، نقش عامل خارجی را کمرنگ نشان داد و گناه بحران ها را همه به گردن مخالفین داخلی افکند. در این راستا به نظر او بحران جامعه ایران «بیش تر از حیث سوء اداره معاش» دانسته شد و «ورود آن بر ما، قبل از بحران عمومی دنیا بود چه علت بحران و اضطراب از دیر زمانی در مزاج ما موجود بود و در سرپنجه عوارض آن گرفتار بودیم تا بحران عمومی علناً طلوع کرد.» وثوق که به مسئله استعمار کمتر توجه نشان می داد نوشت کاهلی و کاهش حس تولید و کار همراه با راحت طلبی است که استقلال ایران را متزلزل ساخته است: «ناموس اقتصاد و قانون طبیعت بر جریان خود مداومت داشت. هم عصران ما و همسایگان زیرک و زبر دست ما، از این جریان استفاده می کردند و ما غفلت زدگان در کشمکش های جاهلانه عمر خود را پایان می بردیم.» برای حفظ استقلال کشور باید از مفت خواران کاسته شود، دیگر این که «در صرف آنچه از خارج محتاج الیه است، مخصوصاً در فضول عیش حداکثر قناعت و امساک وجهه همت قرار داده شود.» با این وصف باید هیأت جامعه همه را مجبور به کار کردن کند، کسانی که تولید ثروت نمی کنند و

بر تجمـل می افزاینـد «به منزله گیـاه هایی هسـتند که ریشه و ساقه و برگ و میوه آنها جز این که محیط را اشـغال کرده و مواد مغذیه ارضـی را صرف خود کنند و مانع روئیدن درختان بارور و نباتات مفید شوند حاصلی ندارند، بلکه اغلب بر نباتات دیگر می پیچنـد و آنها را به هلاکت می رساننـد. اگر در یک مزرعه اکثریت با این گیاه ها باشد جز اینکه با آهن و آلتی ریشه آنها را براندازند یا از آن مزرعه صـرفنظر کنند تدبیری متصور نیست.» وثوق هرگز به این نکته اشاره نکرد که اغلب بحرانهای ایران عصـر مشـروطه تـا زمـان ریـاست وزرایی او، ریشه ای پابرجـا در تحریکـات اسـتعمار بریتانیـا داشت که نقش خود را در نقض تمامیت ارضی و استقلال ایران می جست.

وثوق بی اعتنا به حقیقت یادشده هشدار داد در مزرعه ایران و گلستان اردشیر بابکان، این علف های هرز هر روز رو به افزایش هسـتند و اگر این سیر مهار نگردد، هیچ باغبان زبردست نمی تواند این بوستان نیمه خراب را آباد سازد. وثوق بدون تمایز قائل شدن بین مخالفین خود نوشت البته در ایران هنوز تعداد مفت خواران، بیکاران، هرزه گردان و سیاسـتمدارانی که به نام طبقات مردم «خون هیأت جامعه را می مکند و حاصل رنج و مشقت مولدین ثروت حقیقی را صرف مشتهیات خود می کنند»؛ زیادند. گروه بیکاران و مفتخوران هر چنـد قلیلنـد، اما کیفاً «عوامل قوی و نیرومنـد زوال هیأت جامعه شـناخته می شوند.» اینان کسانی انـد که تلاش می کننـد سـعی و تلاش را در جامعه به دزدی و گـدایی منحصـر نماینـد تا حاصل ثروت و دسترنـج دیگران را تصاحب کنند. وثوق برای منکوب ساختن مخالفین خود و توجیه قرارداد همه را به یکسان آماج حمله قرار داد او مدعی شد:

این فرقه منحوس هم دارای عقایـد تنـد و کنـد و مسـلک اعتدال و انقلاب می باشـند. قسـمت دست راست و طرفداران اعتدال گدائی را مسـلک مختار دانسـته لازم می دانند دولت هر چه از مردم برای مخارج عمومی مملکت می گیرد به آنها بذل و ایثار کنـد و افرادی که تولیـد ثروت می کنند به آنها باج و خراج بدهند و هر کدام برای وصول به مقصود نحس خویش عنوانات و وسایل و حیل و تدابیری به کار می برند و رنگهای مختلف و تنوعات بی پایانی به حرفه مشئوم خود می دهند...

برخلاف اینان «قسـمت دست چپ و طرفـداران انقلاب، گـدایی را نوعی از بی شـرفی دانسـته جمع آوردن چنـد تفنگ و قطع سبیل و غارت اموال مردم بی گناه را نوعی از

شهامت و رشادت فرض کرده و شاید بیش تر از همکاران اعتدالی خود تحمل رنج و تعب بلکه استقبال مخاطره می نمایند.» می دانیم که چنین نیست و در هر دو حزب بزرگ سیاسی رجال خوشنامی وجود داشتند که جز به مصالح ایران به چیزی فکر نمی کردند.

وثوق این افراد را «میکروب های اکال» دانست که همه را مأیوس کرده اند و مسلک مفتخوری را در کشور تبلیغ و ترویج می نمایند. اینان دشمنان نظم و آسایشند، زیرا امنیت و انتظام، دشمن دزدی و گدایی است. اینان کوتاه نظرند، زیرا نمی دانند سعی شان در هدم اساس کشور باعث نابودی خودشان هم می شود: «این قوم همه کس را مثل خود بیکار می خواهند و اگر کسی مشغولیت مهمی داشته و از ملاقات و مراوده آنها احتراز کند با وی خصومت می ورزند.» به باور او اینان با هر حکومتی چه خوب و چه بد مخالفت می کنند، از هر تغییری خرسند می شوند زیرا «ایام تحویل و انتقال را برای دزدی و گدایی مساعدتر می دانند.» اینان به هر عنوان تازه هر چند خلاف مسلک آنان باشد، تقرب می جویند؛ هم دعاگوی استبدادند و هم طرفدار بلشویزم. زیرا در هر صورت امیدوارند بدزدند و «یا لقمه بربایند.» اینان غافلند از این که استبداد عاقل و بلشویزم هر دو دشمن «این جنبندگان موذی» هستند. اگر جلو این عناصر مهلك و بر باد دهندگان ثروت مملکت گرفته نشود، «اضمحلال ابدی حلول خواهد کرد و توقع استقلال حقیقی جز در ظرف خیال و جامه الفاظ متصور نخواهد بود.» می بینیم که وثوق کمترین اشاره ای به بریتانیا نمی کند.

وثوق مدعی شد مرض مبرم و بیماری صعب العلاج کشور را تشخیص داده است، بیماری سرتاپای کشور را گرفته و مبتلا کرده است. اما مسئله این است که قوای او برای علاج قطعی این بیماری کافی نبوده است. به همین دلیل وی تصمیم گرفت با تأمّل و تدریج و حتی المقدور با رعایت عادات و احوال مریض از شدت مرض جلوگیری نماید تا ابتدا بنیه او تقویت شود و خود بتواند به دفع میکروب های مضر قادر شود. بنابر این ابتدا «در اقامه امنیت و اعاده آسایش معدوم شده» تلاش کرد. استقرار امنیت باعث نابودی «مفت خواران مسلح» یعنی دزدان و راهزنان و اشرار می شد: «لاجرم قسمت غالب از مخربین امنیت را تکلل و تدمیر نمودم و در قسمت غالب از مملکت امن و آسایش را برقرار کردم.» اما این تدمیر کافی نبود و بدون شرکت تدابیر دیگر دوره ناامنی و خودسری اعاده می شد، از سویی حقیقت این بود که امکانات کشور برای نیل

به آن اهـداف بلندمدت کفایت نمی کرد، به همین جهت به اسـتخدام مسـتشار همت گماشت. دیگر این که کشور سـرمایه ای نـداشت، همه به جیب مفت خواران سـرازیر شـده بود، پس تحصـیل سـرمایه و وام را ضـروری دانست. تسـهیل حمـل ونقـل و احـداث راه آهن از دیگر مواردی است که سـرلوحه کـار او واقع گردیـده، اما غافل نبود که این «تـدبیر تـدریجی و جنگ غیر مسلح» را هم آن مفت خواران کذایی نمی توانند تحمل کنند و «وقتی بیدار شده با تمام قوی بر ضد من قیام خواهند کرد.»

این موضوع به زودی به وقوع پیوست. هر گاه یک قاتل و جانی و مجرم و پرونده ساز و مفسده کار گرفتار شد، در میان همین گروه هزاران واسـطه و حامی داشت، هر دزد قطاع الطریق که اسـیر و دسـتگیر گردید، «در میان این بی خردان شفیع و طرفدار» یافت. او نوشت عـده ای وی را به آزاد ساختن اشـرار تشویق می کردنـد و این مطلب را از او مطالبه می نمودند، وثوق نوشـت «اگر امتناع می کردم به کبر و غرور و قساوت قلب و شـرارت خوی منسوب» می شده است. نکته مهم تر اعتراض این گروه در مورد قرارداد ۱۹۱۹ بود. علت اعتراضات این بود که «این تدبیر را قاطع تر دانستند و به همان نسبتی که در منع مرام آنها مؤثرتر بود؛ ضـدیت آنهـا را بیش تر تحریـک می کرد. مفت خواران ادارات، اسـتفاده کننـدگان غلـط کـاری هـا، مشتریـان بی لیاقت مشاغـل، مـداخله کننـدگان در کارهـای دولتی، توسـط کننـدگان از اشـقیا و اربـاب جنایت، و بالاخره معتادین به تن پروری و کاهلی به یک باره به جنبش درآمـده کلمه اسـتقلال را که هر کس به مـذاق خود تعبیر می نماید و مفت خوار و کلاش معنی آن را بادوام روزگار کلاشـی و مفتخواری خود مترادف می داند عنوان اعتراض قرار دادند.» اما معترضـین فقط این دسـته افراد نبودنـد، به قول وثوق «معـدودی اشـخاص محترم نیز که البته سـاحت آنهـا از اغراض مـبراست»، به واسـطه دور بودن از محیط سیاست عمومی دنیا و عـدم احاطه به وضـعیات داخلی و خارجی درصـدد تنقیـد از قرارداد ۱۹۱۹ برآمدند. به این شـکل وثوق خواست حسـاب افرادی مثـل سـیدحسن مـدرس را از دیگران جـدا کنـد. واقعیت این است که طیف مخالفین قرارداد آن قـدر گسترده بود که نمی شـد همه را متهم به اتهاماتی کرد که وثوق اقامه کرده بود، برجسـته ترین آنها در آذربایجان شـیخ محمد خیابانی بود که همه تلاشش مجد و عظمت ایران و ستیز با استعمار بریتانیا بود.

ص:۵۲۷

وثوق در ادامه ادعا کرد از طرف گروه زیادی از مردم که مولد ثروت هستند و اقشار کاری کشور را تشکیل می دهند، اعم از زارع و کارگر و کسبه و اصناف و تجار، جز حس حق شناسی چیزی ندیده است. وی نوشت شکی نداشته که پاسخ گفتن به معترضین امری بیهوده است، زیرا آنها «جز مشتهیات خود» چیزی نمی خواهند و نمی شنوند. با این وصف او ترجیح داد سکوت کند اما نمی توانست از تنها راهی که موجب حفظ و سلامت مملکت بود صرف نظر کند. او آنچه را به صلاح وقت تشخیص داده انجام داد، اما توضیح داد کارهای خود را با برنامه آتی مملکت و تدابیر لازمه برای رفع مخاطرات و علاج معضلات کشور به مجلس شورای ملی که عنقریب تشکیل خواهد شد، ارائه خواهد داد: «هر گاه مجلس از من نپذیرد و راه دیگری برای سعادت مملکت در پیش گیرد البته حاکمیت با مجلس است و با مجلس است که برای صرفه ثروت و استقلال مملکت کار کند، یا برای راضی کردن بیکاران و مفت خواران.» پس مجلس است که تکلیف قرارداد را مشخص می نماید. اگر مجلس راه دیگری ببیند می تواند سیاست های او را هر قدر پیشرفت کرده باشد ملغی و متروک نماید. وثوق با انتساب مخالفینش به بیکاری و تن پروری و مفت خوری، تلاش کرد راه نقد قرارداد ۱۹۱۹ در راستای مصالح ایران را مسدود کند، اما به این امر موفق نشد.

وثوق در ادامه آن مقاله نوشت بدیهی است تا مجلس نیامده و او مسئول مقدرات کشور است، از تحریکات و دسیسه های به قول او مفسدین جلوگیری خواهد نمود. او تهدید کرد با این وصف «پس از آن که دیدم چندی ارخاء عنان آنان را در تعقیب فساد تشجیع می کند و بالاخره صریح می گویند پول بدهید و منافع نامشروع ما را تأمین کنید و الّا امنیت عمومی را مختل خواهیم کرد، البته باز از منع فساد آنها ناگزیر خواهم شد.» باز هم وثوق ننوشت دقیقاً چه کسانی از او پول می خواستند تا سکوت کنند، اما قطعاً منظور او گروه ضدتشکیلی بود. او خطاب به ملّت هشدار داد تحت تأثیر بیکاران و مفت خواران واقع نشوند. اگر استقلال کشور را می خواهند در تولید ثروت کوتاهی ننمایند، در غیر این صورت استقلال کشور را به خطر انداخته اند: «شما باید این عناصر فاسد را از مملکت دور کرده و از پرورش آنها احتراز کنید زیرا آنها شما و مملکت و خودشان را به گرداب فنا و زوال می کشانند.» به نمایندگانی که انتخاب شده بودند هم تذکر داد به فکر شناختن مسائل و مشکلات کشور و اندیشه ای برای حل آنها باشند،

زیرا اگر این بار هم مردم از نمایندگان مأیوس گردند، دیگر هرگز امیدوار نخواهند شد: «اما ای مفت خواران و فسادکاران، به شما هم خطاب کرده می گویم من علی رغم شما در آبادی مملکت و آسایش عامه سعی خواهم کرد و اگر شما ترک عادات پست و خسیس خود را نگویید و هر یک به کاری که برای هیات جامعه مفید باشد مشغول نشوید، من دولت را مدیون نمی دانم که به شما از بیت المال مسلمین اجرت ولگردی و هرزه درآیی بدهد.»

وثوق خطاب به مخالفینش از گروه ضدتشکیلی نوشت آنها کارهایی می خواهند که لیاقت و شایستگی آن را ندارند، اگر این دسته افراد به حدود خود بسازند و رقابت و حسد پرده قناعت آنها را ندرد، برای آنها هم کار پیدا می شود. زیرا خداوند مردم را برای بیکاری و ولگردی خلق نکرده و در خور هر کس کاری معین فرموده است که چون به آن نمی پردازند، عاطل و باطل مانده اند. کار و شغل هم منحصر به مشاغل دولتی نیست. هجوم افراد به ادارات و اجبار اولیای امور برای تغییر متصدیان مشاغل به سفارش این و آن، نظم و ترتیب و بقای مسئولیت را مورد مخاطره قرار می دهد. اگر در ادارات اصلاحاتی به عمل نیامده برای این است که کارمندان نسبت به آتیه خود مطمئن نیستند و همیشه به شفاعت و دسیسه مفت خواران، مقام آنها در ادارات متزلزل گردیده و نمی توانند وظایف خود را به انجام رسانند. دیگر اینکه او با اشاره ای دیگر به گروه ضدتشکیلی نوشت:

هر چند ممکن است این جانب پس از کشف این حقایق بیشتر مورد طعن و خصومت اشخاص معدود و معلوم واقع شوم و اعتراضات و حملات و شب نامه ها و تهمت نامه ها بیشتر متظاهر گردد، زیرا جماعتی که مورد تنقید من واقع شده اند به همان نسبت که در کارهای مفید کاهل و بی لیاقتند، در دسیسه و فساد فعال و زبردست می باشند و به همین نظر شاید جمعی دیگر نیز نشر این عقاید را مخالف با سیاست شخصی من دانسته از راه دیگر تنقید کنند. ولی از طرفی هم اگر همیشه از گفتن حقایق خودداری شود حقایق لایزال مستور خواهد ماند.

او در خاتمه یادآوری کرد مشکلات مملکت بیش تر از حوصله فکر و تصوّر عامه و حتی خواص است، «در عین آنکه از تولید وحشت و اضطراب در قلوب احتراز دارم باید اظهار دارم که مقاومت با مشکلات با اتحاد و اتفاق تام و تمرکز

مجموع قوا نیز سهل نیست و البته با اختلاف و نفاق خطرات و مهالک حتمی است.» وثوق نوشت اگر طالب راحت و آسایش خود بود، بار را بر دوش دیگری می نهاد. اما مشکلات و مخاطرات باید باعث استقامت و فداکاری گردد، نه مورث جبن و بددلی.(۱)

بار دیگر یادآوری می کنیم که اعتراضات علیه قرارداد همه از یک سنخ نبود. این اعتراضات البته دارای انگیزه های ملّی و دینی هم بود، اما کسانی که با این انگیزه وارد ماجرا شدند، اندک شمار بودند؛ مدرس یکی از برجسته ترین اینان بود. اما وثوق در مقاله خود همه را آماج حمله قرار داد. درست است که اغلب بحران های دوره وثوق کاملاً ـ مصنوعی به نظر می رسید و دست هایی در کار بود که می خواست به هر نحو ممکن رئیس الوزرا را به زیر کشد اما نباید انگیزه ها را با هم مخلوط کرد. وثوق به گمان خود ابتکاری به خرج داد و آن اینکه ضمن انتشار بیانیه ای اوضاع کشور را به اطلاع مردم رسانید. اما این بیانیه بیشتر به زیان او تمام شد. از سویی سیدضیاء این پادوی سفارت انگلیس به دنبال انتشار این بیانیه مطلبی شدیداللحن در روزنامه اش منتشر ساخت و دست به مباحثی زد که اندکی مردم را از واقعیات پشت پرده مطلع می ساخت، او هم سعی کرد از فرصت به دست آمده برای توجیه قرارداد بهره جوید.

بر خلاف بهار که با انگیزه ممانعت از سقوط تمام عیار ایران، تلاش داشت وثوق را تقویت نماید، سیدضیاء از موضع خاص خود نوشت:

در این چند روزه درد ایران و وطن را از حلقوم کسانی می شنیده ایم که وطن و مأوای ما را به این روز سیاه نشانده اند! کسانی صلاحیت اظهار عقیده در مقدرات مملکت را برای خود قائل می شدند که مناظر فاجعه افزای دوره های زمامداری آنان نه تنها عدم صلاحیتشان را مدلل می دارد، بلکه حتی بیگانه بودن آنان با اصول و سیاست مملکت داری، بر همه کس غیر از خودشان پوشیده و مستور نیست.

سیدضیاء به گونه ای بی سابقه نوک تیز حمله را متوجه کسانی کرد که به قول او حق انتقاد کردن از اوضاع را برای خود قائل هستند؛ «رجالی برای خود حق تنقید از اوضاع و جریانات را معتقد هستند که نه تنها گذشته بدگذشت آنان عدم لیاقت و

۱- همان.

فقدان عادی ترین فکری را در کله های ورشکسته شان مدلل داشته، بلکه روزگار سیاه و حوادث عمومی عالم آنان را از این حق نیز محروم داشته است.»

سیدضیاء از «لحن آمیخته به انـدوه بیانیه رئیس الوزرا» یاد کرد که از آن لحن به خوبی معلوم می شود که «تا چه اندازه ساعی در مسالمت بوده و از تعقیب اعمال جنایت کارانه زمامـداران گذشته خودداری نموده و نخواسته است به وسیله تعقیب آنان یک سلسله حقایقی را کشف و ننگ های جامعه ایرانی را بیش از آنچه شناخته شـده انـد به خودی و بیگانه بشناساند.» رعد متن بیانیه رئیس الوزرا را که ظاهراً غیر مستقیم عوامل بحران را معرفی نموده بود، مورد تأیید قرار داد و ادامه داد: «ترجمه حال و سرگذشت مملو از مصیبت دوره های سیاستمداری رجالی که از امروز در آرامگاه نایب حسین کاشانی امرار حیات نموده و بر طالع و مقدرات خود نفرین و لعنت خواهند فرستاد بسی رقت انگیز است.» در این مطلب سیدضیاء به دروغ و با عوام فریبی خاص خود مخالفین قرارداد ۱۹۱۹ را پیروان نایب حسین کاشی نامید.

به نظر سیدضیاء اگر ایراد و اعتراض حقی بر دولت وثوق بایـد وارد شود این است که چرا تـاکنون به گونه ای که خودش در بیانیه اش اعلام داشته، «در مطالعه اعمال و عوامل مؤسسه و علل انحلال ژانـدارمری مسببین هرج و مرج و بـدبختی مملکت»، اقـدامی نشـده و «موجبات آمـدن قشون اجانب» را توضیـح نـداده است. از این بالاتر «داستان هجرت وکلای پارلمان و تسلیم کردن مملکت را به قوای خارجی، مؤسسین کمیته های دزدی و آدمکشی، مسببین قحطی و مجاعه [گرسنگی] و غیره»، چرا تا کنون برای مردم گفته نشده است؟

سیدضیاء که تلاش داشت چهره ای مقبول و موجه از خود ارائه کنـد، نوشت بایـد به گذشته پرداخت و رأفت نبایـد مانع از تحلیل اوضاع گذشته شود:

راست است فساد محیط، فراوانی جنایت کاران، موقع مقتضی و مناسبی را برای دولت در این مـدت یک ساله تـدارک ننموده بـود کـه به گذشته و ایـامی که مـا را گرفتـار مولودهـای مشئوم خـود نمـوده است عطـف تـوجهی گردد. ولی امروز آن روز فرارسیده که از وزیر امور خارجه ۱۳۳۴(۱) بپرسیم: چرا و برای چه ژاندارمری ایران

۱- منظور حسن خان محتشم السلطنه اسفندیاری است.

را به دیار نیستی و فنا سوق داد؟ از مستشار الدوله وزیر ادوار مختلف باید پرسید که: با وقوف به ورشکستگی مغز خود برای چه خویشتن را سائس قوم، هادی سیاست و رهنمای طریق نجات ملّت قرار داده از تدارک انواع بلایا و مصائب خودداری ننمود؟ دوسیه های نظمیه و مراسلات متوالی کلنل وستداهل به وزارت عدلیه و داخله در حکومت ممتاز الدوله و یاران وی به جرم شرکت در کمیته های آدمکشی و دزدی قوی ترین اسناد مثبته ای است بر جرم کسانی که اکنون در مأوای دزدان آرمیده اند.

او ادامه داد وقتی عده ای در داخل به دلیل فتوحات آلمان مصالح ایران را به باد فراموشی سپردند، با مستوفی الممالک رئیس الوزرای وقت ملاقات کرده و گفته است سفارتین روس و انگلیس حاضر به هر نوع قراردادی با ایران هستند، «آقای حاج محتشم السلطنه وزیر امور خارجه وقت نظریات و مطالعات این دلسوخته ناچیز را با تبسم های تحقیرآمیز تلقی نموده و حتی سعایت می کردند که مذاکرات رئیس الوزرا با سفارتخانه ها به هیچ نتیجه مطلوبی منجر نگردد. همین شخص محترم و بزرگوار که مقامات وزارت داخله، عدلیه، مالیه و غیره و غیره را در هر دوره اشغال و در هر مقامی یادگارهای غیرمطلوبی از خود باقی گذاردند، امروز سلسلهجنبان مفسدین و آشوب طلبان بر ضد دولتی می شوند که به قلع و قمع اشرار همت گماشته، انتظام ایران را وظیفه خود دانسته، خاتمه دادن به دوره بی تکلیفی را یگانه وسیله نجات ایران دانسته، نمی خواهند ملتفت این نکته بشوند: در روزی که شکست بعد از شکست نصیب روسیه می گشت، بدبختی متعاقب بدبختی انگلستان را فرامی گرفت، ایشان وزیر امور خارجه مقتدر ایران بودند، شاخص ترین مقامات را در هیأت اجتماعیه حائز بودند، عامه اعتماد و توجه خود را به اراده و تصمیم ایشان معطوف داشته بود، چرا در آن روز تکلیف ایران را معین نکردند؟ برای کدام مقصود وکلای پارلمان را به هجرت تشویق نمودند؟ تلگرافات و مراسلات تغییر پایتخت را برای سفارت خانه ها و ولایات تدارک دیدند؟ و بالاخره بعد از آنچه می توانستند کردند و از هیبت قشون روس رعشه بر اندام مملکت انداختند، ایران را تسلیم قوای ژنرال باراتف کرده و از کار کناره جستند! و حالیه که دیگران [به] شست و شوی کثافات ایشان و سایرین پرداخته اند، رضایت نمی دهند چند صباحی شامه این مردم بدبخت

از استشـمام بوهـای متعفن فراغت و آسودگی پیـدا کنـد.»(۱) طنز تاریـخ این بـود که همین سیدضـیاء بـا همکـاری خویش در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، با همین گروه به قول خودش خائن و آدمکش همسو شد و با اقدامات خود کشور را به آنان تسلیم کرد. آن حادثه نشان داد سیدضـیاء تا چه اندازه به مدعیات خود باور دارد و اینکه آیا منافع انگلیس برای او بیشتر اهمیت دارد یا ایران.

بـا این وصف مقـاله سیدضـیاء از منظری قابل توجه است: این مقاله آتشـین به واقع مکمل بیانیه وثوق الـدوله بود. در این مقاله سیدضـیاء به هر انگیزه ای پرده از اسـرار دوره جنـگ اول جهـانی برداشت. او نشان داد محتشم السـلطنه، ممتازالـدوله و صادق مسـتشارالدوله به واقع رهبری بحران هـای ایران را به دست داشـته انـد. اینـان از سویی مجلس را منحـل کردنـد، از سوی دیگر نمایندگان را به مهاجرت تشویق نمودند، شاه را ترسانیدند و اعلان تغییر پایتخت را به سفرای کشورهای خارجی اطلاع دادند، از کمیته مجازات و دزدان و راهزنان حمایت نمودنـد تا بر اسـتقلال ایران یک باره بتازنـد و آن را تسـلیم قوای ژنرال باراتوف نمایند. سیدضـیاء و وثوق گفتند که گروه ضدتشـکیلی و عوامل پیدا و پنهان آن یعنی این دسـته بحران سازان و بربماددهندگان اسـتقلال کشور، اینک سـخن از اسـتقلالی به میان می آورند که در برخی موارد خود باعث نقض آن شده اند؛ این مقاله و آن بیـانیه به خوبی نشـان داد منشأ بحران کسانی بودنـد که برای اینان نه مشـروطه ارزشـی داشت و نه آزادی و نه اسـتقلال کشور. بیهوده نیست همه اینان بعـداً به خـدمت دسـتگاه دیکتاتوری رضا خانی در آمدند و همه مشاغل حساسـی را متقبل شدند. نکته این است که سیدضیاء در زمره مهمترین عواملی بود که راه صعود اینان را هموار ساخت. همین موضوع نشان می دهد او تا چه انـدازه در مـدعیات خود صـادق بود. واقعیت این است که رجالی مثل مـدرس که از سـر حمیت ملّی و دینی با قرارداد مخالف بودند، بسـیار اندک شـمار بودند. اگر همه انگیزه ها از سنخی بود که مدرس در پیش گرفته بود، شاید سرنوشت کشور چیزی دیگر می شد، شاید به جای استقرار دیکتاتوری قزاقان، مشروطه حقیقی به بوته اجرا درمی آمد.

۱- رعد، سال دهم، ش۱۲۷، سه شنبه ۱۳ ذی حجه ۱۳۳۷، ۹ سپتامبر ۱۹۱۹، «تا کی؟ تا چند؟! به مناسبت ابلاغیه رئیس الوزرا.»

۹. انگلیسی ها و تبلیغ رشوه ستانی عاقدین قرارداد

وقتی موج مخالفت علیه قرارداد در ایران به اوج خود رسید، طرف انگلیسی در کمال ناجوانمردی ضربه اساسی بر پیکر دولت وثوق وارد ساخت. مسئله این بود که خود انگلیسی ها ماجرای رشوه ستانی مقامات ایران در ازای امضای قرارداد ۱۹۱۹ را افشا کردند. معجونی از دروغ و ریاکاری را به هم بافتند تا طرح کودتا را توجیه نمایند، زیرا بریتانیا در ایران سیاستی جدید را سرلوحه کار قرار داده بود و هیچ امیدی به احیای قرارداد وجود نداشت. بنابر این چه اهمیتی داشت اگر وثوق را در راستای سیاست های خود بدنام و بدنام تر می کردند؟ در آستانه کودتای ۱۲۹۹ وقتی سپهدار رشتی که خود از دوره ناصری عامل انگلیسی ها در شمال ایران بود- و حتی از دولت انگلستان نشان دریافت کرد-(۱) این گونه وانمود ساخت که از مسئله رشوه ستانی مقامات ایران آگاه شده است، این را برای توجیه مناسب تحولاتی که در شرف وقوع بود و به خوبی از آن آگاهی داشت، عنوان می نمود. اعضای کابینه و اعضای هیأت های مالی و نظامی بریتانیا هم وانمود کردند که گویا یک رسوایی ناشی از رشوه ستانی را کشف کرده اند. جیمز بالفور، این مخالف سرسخت کرزن و همراه فکری مونتاگ، معاون ارشد(۲) سیدنی آرمیتاژ اسمیت(۳) معاون وزارت خزانه داری بریتانیا و مستشار مالی این کشور برای دولت ایران که در چارچوب قرارداد ۱۹۱۹ به ایران آمده بود، با انتشار کتابی مدعی شد رئیس الوزرای ایران از انگلیس رشوه ستانده تا قرارداد را امضا کند.(۴) شاید بد نباشد بگوییم که این آرمیتاژ اسمیت وقتی به ایران آمد تا زمینه های اعطای وام دو میلیون لیره ای را مهیا کند که دولت وثوق در آستانه سقوط بود. او خرداد ۱۲۹۹ وارد ایران شد و عملاً هیچ کاری نکرد. بالاتر اینکه او وثوق را هم بدنام ساخت. از بدشانسی بالفور، وثوق اینک در لندن اقامت داشت، او بلافاصله بعد از انتشار کتاب فوق، به دادگاه شکایت برد، وزارت امور

۱- نک: بحران مشروطیت در ایران، صص۵۲۸-۵۲۷.

۲- او جیمز بالفور نام داشت و کتابش با این مشخصات در سال ۱۹۲۲ منتشر شد: James. M. Balfour: Recent Happenings in Persia, (Edinburgh, ۱۹۲۲).

۳- Sidney Armitage Smith.

۴- Gordon Waterfield: Professional Diplomat; Sir Percy Loraine of Kirkhale, (London, ۱۹۷۳), p.۶۵.

خارجه انگلستان حاضر نشد هیچ مدرکی در ارتباط با قرارداد ۱۹۱۹ در اختیار ناشر و نویسنده قرار دهد، در نتیجه بالفور نتوانست از خود دفاع نماید و ناشر به اجبار از انتشار و پخش بقیه نسخه های کتاب جلوگیری کرد.(۱) این سیاستی شناخته شده است که وقتی بریتانیا دیگر نمی توانست از برخی رجال ایرانی استفاده کند، آنان را بدنام می ساخت و متهمشان می کرد که از انگلیسی ها رشوه ستانده اند. به طور قطع وثوق نه اولین آنها بود و نه آخرینشان. خود انگلیسی ها در وارد ساختن اتهام بر بسیاری از رجال ایران ید طولایی داشتند.

اما در ایران پرداخت رشوه به مقامات ایرانی ولولهای به راه انداخت. بعدها در هیأت دولت سپهسالار اعظم، این عنصر قدیمی متحد کانون های مالی بریتانیا و حکومت هند انگلیس مباحثی در این زمینه عنوان شد. اما حتی تاکنون هیچ سندی که نشان دهد وثوق یا نصرت الدوله فیروز از انگلیسی ها رشوه ستانده اند وجود ندارد، اما در مورد اکبرمیرزا صارمالدوله، بدنام ترین عضو گروه سه نفری و فرزند متحد صمیمی حکومت هند انگلیس یعنی ظل السلطان، سخنانی دیگر رد و بدل می شد و ظاهراً اسنادی هم درباره روابط آلوده او با مقامات انگلیسی وجود دارد. در همان زمان جیمز مک مورای(۲) رئیس کل بانک شاهنشاهی ایران در نامهای به راجرز(۳) یکی از مدیران بانک در لندن، توضیح داد سفارت بریتانیا در تهران از او خواسته است با اکبرمیرزا صارم الدوله یکی از دریافت کنندگان پول صحبت کند و او را از گرفتاری نجات بخشد. اکبرمیرزا برای نجات خود طرحی داده بود. این پیشنهاد به راستی ضد ملی بود: او گفت مقداری از مبلغ دو میلیون لیرهای که قرار است در چارچوب قرارداد به عنوان وام به دولت ایران پرداخت گردد، به طرف ایرانی داده شود و تمهیدی اندیشیده شود تا وجوه پرداخت شده جزیی از قسط اول وامی که باید به ایران پرداخت می شد تلقی گردد. البته این موضوع هم نشان دهنده این نیست که گروه سه نفره به ویژه وثوق الدوله و نصرت الدوله رشوه دریافت کرده اند. پیش تر توضیح دادیم گروه سه نفره این پول را برای ساکت کردن مخالفین می خواستند، کسانی که در گروه دمکرات های

۱- Ghani, p.۶۱.

۲- James Mc Murray.

۳- S. Rogers.

ضدتشکیلی جمع شده بودند و وثوق به صریح ترین وجه در مقاله ای که در روزنامه رعد نوشت و ما به آن اشاره کردیم، از انگیزه های شخصی و مالی آنان پرده برداشت. این سنتی رایج بود. وثوق در دوره ای به برخی مثل سیدمحمد کمره ای پول می داد تا خطر کمیته مجازات را از خود رفع کند و اینک ناچار بود به آنان پول دهد تا دست از کشاکش های ضدملی خود بردارند.

اکبرمیرزا یکی از اعضای کابینه بود. او می خواست با این ترفند خود دست به کار شود و با پیش دستی موضوع را در کابینه طرح کند تا آن را ماست مالی نماید و وثوق را بدنام سازد. طرح ضد ملّی صارم الدوله این بود که درخواست نمود، بانک شاهنشاهی اعلام کند چون از ارزش نرخ ریال در برابر لیره کاسته شده است، به هنگام پرداخت، یکصد و سی هزار لیره از معادل ریالی که باید پرداخت میشد کاسته شده است. مک مورای به تقاضای صارم الدوله عمل کرد. او به نوبه خود دیگر اعضای کابینه را فریب داد و در نتیجه کابینه از سقوط حتمی نجات یافت. رئیس بانک شاهنشاهی- که گویی از نقشه های برخی مقامات متبوع کشور خود در انجام تحولی اساسی در راستای منافع بریتانیا که با کودتای سوم اسفند محقق شد مطلع بود- توضیح داد مهم نیست صارم الدوله چگونه سر هموطنان خود کلاه گذاشته است، مهم این است که کابینه باز هم مدتی سر پا نگه داشته خواهد شد و این از نظر وی «مسئله مهمی» بود. مهم تر از همه اینکه، مورای توضیح داد مقامات انگلیس در ارتباط با مسئله ایران باید جانب حزم و احتیاط را نگهدارند؛ زیرا به دید او عامل اصلی در برقراری موازنه قوا در عرصه سیاست جهانی ایران است نه روسیه و لهستان و آلمان؛ «به شرط آنکه بین سطرها را بخوانیم و درست هم بخوانیم.»(۱)

نکته دیگر اینکه آیا در مورد قرارداد، پنهان کاری وجود داشت یا خیر، امری است که هنوز در مورد آن سخن فراوانی گفته می شود. واقعیت این است که نیازی به پنهان کاری وجود نداشت زیرا مطبوعات انگلیس و ایران، نیز مجالس بریتانیا به طور مشروح در باب قرارداد بحث کرده و مقامات امریکا و فرانسه هم از آن مطلع شده و واکنش نشان دادند. در واقع مخالفت های امریکا و فرانسه دلایل کاملاً جداگانه ای از

۱- Ghani, p. ۵۶.

مخالفت های ایرانیان داشت. آنان در راستای تقسیم مجدد جهان بعد از جنگ سهمی از نفت ایران و امکانات اقتصادی ایران می خواستند و مقابله آنها با قرارداد مقابله ای بود در راستای رقابت های امپریالیستی قدرت های بزرگ جهان سرمایه داری. انگلستان هم به دنبال حفظ منافع خود در چارچوب این رقابت ها بود، این رقابت ها یکی از انگیزه های مخالفت برخی کشورها با قرارداد ۱۹۱۹ بود.

واقعیت این است اسراری در ارتباط با قرارداد وجود نداشت که ناگفته مانده باشد، به ویژه اینکه از همان بدو انعقاد قرارداد در مرداد ۱۲۹۸ روزنامه رعد ضمن درج مقالات مشروحی به دفاع از مواد و بندهای آن پرداخت و به این شکل طبیعی است افکار عمومی از قرارداد مطلع شده بود. بسیاری از حرف و حدیث ها وقتی اتفاق افتاد که معلوم شد قرارداد انجام نشدنی است، نیز از آن موقع بود که بحث رشوه ستانی مطرح گردید.

سخن در این نیست که قرارداد ۱۹۱۹ منطبق با مصالح ملّی ایران بود. تمام سخن در این است که نه موافقین قرارداد لزوماً انگیزه های ملّی داشتند و نه مخالفین. مسلماً بین ملك الشعرای بهار مدافع قرارداد از سویی و سیدضیاء مدافع دیگر آن قرارداد از سوی دیگر، زمین تا آسمان تفاوت وجود داشت. بهار به دلیل تحلیلی که از موازنه نیروها داشت، از طرح وثوق حمایت کرد، اما سیدضیاء برای خوش خدمتی به بریتانیا خود را مدافع آن طرح نشان داد. به همین سیاق بین رجال مذهبی مثل مدرس با گروه ضدتشکیلی در مخالفت با قرارداد زمین تا آسمان تفاوت وجود داشت. مدرس نه به انگیزه شخصی و نه برای جاه طلبی بود که با طرح وثوق مخالفت کرد، اما گروه ضدتشکیلی دقیقاً به همین نیّت دست به آشوب زدند. مدرس می خواست کار را از طریق مسالمت آمیز خاتمه دهد. او می گفت در غیاب مجلس کسی حتی حق طرح چنین قراردادهایی را ندارد، اما دیگران خود عامل به هم خوردن نظم اجتماعی و تعطیلی قوه مقننه بودند. رفتار آنان در جنگ اول جهانی این موضوع را به خوبی نشان می داد. به واقع گروه ضدتشکیلی و کسانی مثل محتشم السلطنه و مستشارالدوله از سرچشمه دیگری در محافل انگلیس سیراب می شدند، اینان طرحی به مراتب خطرناك تر از طرح وثوق داشتند، طرح آنان استقرار دولتی دیکتاتوری بود در راستای منافع بریتانیا. می دانیم که بعدها همین افراد در خدمت قزاقان، بزرگ ترین ضربه را به مبانی مشروطه وارد

ساختند. پس ستیز سیدضیاء و گروهی مثل تشکیلات محتشم السلطنه به واقع ادامه ستیز بین حکومت هند انگلیس و وزیر وقت خارجه انگلستان یعنی لرد کرزن بود. اینان هر دو در راستای منویات بریتانیا گام می نهادند اما روش های آنان با هم تفاوت داشت، هر دو جناح عوام فریبانی شناخته شده بودند و مردم هم البته به سرعت آنان را شناختند. می دانیم که وقتی معلوم شد قرارداد اجرا نشدنی است، انگلیسی ها طرح دیگری را سازمان دادند، این بار همان سیدضیاء دیروزی، مدافع همان گروه آشوب طلب شد و دست در دست آنان کودتای سیاه رضا خان را به راه انداخت. اما مدرس و بهار هرگز آن کودتا را به رسمیت نشناختند، در دوره ای که بحران سازان دیروزین از خوان نعمت وضعیت جدید متنعم می شدند، سرنوشت مدرس زندان و تبعید و خانه نشینی و بالاخره شهادت بود و سرنوشت بهار خانه نشینی و کتاب نویسی.

با این وصف آنچه واقعیت داشت این بود که احمدشاه قاجار در مقام پادشاه کشوری چون ایران، نه چندان تعلق خاطری به موقعیت خود نشان میداد و نه به مصالح ملّی کشور. دولت آبادی از قول برادر وی محمدحسن میرزا نقل میکرد احمدشاه گفته است: «دیدیم مردم با پدر ما چه معامله کردند، پس باید تحصیل مال کرد و تا ممکن شد اینجا ماند و هر وقت ممکن نشد به یک مملکت آزاد رفت آنجا زندگانی نمود.»(۱) از درون این تفکر که میراث تزریق تفکرات خطرناک ناصرالملک بود، اندیشه ای که در دوره نیابت سلطنت او چون گوشت و پوست با وجود شاه عجین شده بود؛ چیزی جز زوال تاریخی کشور و سپردن آن به دست قزاقان نمی توانست استخراج شود.

۱۰. سقوط وثوق الدوله

غیر از مخالفت علنی با برنامه های وثوق راه حل های دیگری هم برای سرنگونی او وجود داشت. از حدود دوازده ماه قبل از سقوط وثوق، عده ای در تهران به دور هم جمع میآمدند و نام خویش را سوسیالیست نهاده بودند. گردانندگان این تجمع به ریاست سیدمحمدصادق طباطبائی اعتدالی پیشین، گروهی متشکل از فطن الملک،

ص:۵۳۸

۱- حیات یحیی، ج۴، ص۱۷۷.

بقاءالملک، حسین ادیب السلطنه سمیعی، ابراهیم حکیم الملک، برادر او یعنی حاج نظم السلطنه، شرف الملک و عده ای دیگر بودند و این گونه عنوان کردند که برای تشکیل یک حزب سوسیالیستی فعالیت میکنند. اینان در خارج شهر تهران در باغچهای متعلق به میرزاقاسم خان تبریزی جمع میشدند. شخص طباطبائی از دهخدا هم دعوت کرد در این جلسات شرکت کند. شعار آنان تجدیدنظر در انتخابات، وارد شدن افراد وجیه المله در کابینه و دوائر دولتی، تصفیه ادارات و کابینه از اشخاص نالایق و امثالهم بود. به اصرار دهخدا ضدیت با قرارداد هم در آن گنجانیده شد. وحید الملک با مسئله ضدیت با قرارداد مخالف بود، به همین دلیل برنامه این گروه را امضا نکرد، این امر باعث شد که همه از امضای آن سر باز زنند؛ تازه وحیدالملک خبر تشکیل این جلسه و ضدیت عده ای با قرارداد را به وثوق اطلاع داد. به قول دهخدا «همین قسم جلسات ما معمول بود تا این که بنا شد تشکیل حزب سوسیالیست داده شود که تحت مسلکی کار کرده باشیم.» وقتی کابینه وثوق برافتاد، علی رغم میل دهخدا تقریباً همگی به انحلال گروه خود و عدم لزوم تشکیل حزب موصوف هم سخن شدند، در این جلسات غیر از افرادی که یاد شد، سیدعبدالرحیم خلخالی، مؤید الاسلام و گروهی دیگر هم کار میکردند.(۱)

در اسفند ۱۲۹۸ مردی که خود را افتخارالعلمای دماوندی معرفی کرد، به نزد کمرهای آمد. او گفت سفارت انگلستان میخواهد علت ضدیت او را با قرارداد جویا شود. آنان تقاضا کرده بودند یکی از اجزای ایرانی سفارت و یا فردی انگلیسی که خود زبان فارسی میداند، به نزد او آید و با هم مذاکره کنند. فرستاده نقل میکند که گویا خود وزیرمختار یعنی کاکس خواستار ملاقات رویارو با او بوده است. کمرهای گفت:

عقیده مرا آنها بهتر از سایرین میدانند و اگر بخواهند فوری میتوانند و لیکن نمیکنند و آمدن آنها اینجا، چون بنده فقط یک نفر ایرانی، آن هم غیررسمی هستم چه فایده؟ گفت آنها شما را رسمیت میدهند. بعد گفتم شما عقیده مرا به آنها بگویید و کفایت از آمدن خواهد کرد. گفت من میگویم و جواب برای شما میآورم.(۲)

۱- کمره ای، ج۲، ص۱۴۸۴.

۲- همان، ص۱۳۵۴.

به عبارت بهتر همان کسانی که مدعی مبارزه با انگلیس بودند، می خواستند به دست انگلیس وثوق را براندازند و خود قدرت را به دست گیرند.

در اوایل سال ۱۲۹۹ سلسله جلساتی در منازل اعتمادالملک و سیدکمال و سیدفاضل نامی برگزار میشد. اینان هر که بودند در این تردیدی نیست که بذر وحشت در قلوب مردم می پراکندند. درست زمانی که وضعیت گیلان سمت و سویی خاص یافت و درست در ایامی که میرزاکوچک خان پایه های جمهوری خود را مستحکم می کرد، شایعات در تهران دامن زده شد. می گفتند از این به بعد ناموس و جان و مال مردم عرصه تاراج کسانی خواهد شد که نام بلشویک بر خود نهاده اند. این شایعات درست همزمان بود با تحرکات مرموزانه احسان الله خان در گیلان که به آن در بخش کودتا اشاره خواهیم کرد. به هر حال عده ای بر این باور بودند که سه فرد مزبور، «فسده را جمع و به عنوان ملیت تقاضا از دولت که بلشویک ها سه چیز از ما میخواهند: فروج و دماء و اموال، و باید آنها را جلوگیری نمود.»(۱) درست زمانی که وثوق بر استعفای خود مُصر بود، بار دیگر بحران نان عود کرد. کمرهای نوشت: «نان هم در این دو سه روزه با کثرت گندم و محصول امسال به انتریک وثوق الدوله که اداره انبار و ارزاق به دست ارامنه و بهائی ها است نان را کم و جمعیت در دکان ها زیاد شده.»(۲)

فشارها به تدریج بر وثوق افزایش یافت. همه مخالف قرارداد بودند هر چند هر کس انگیزه ای خاص داشت. اینک حتی سر پرسی کاکس با وثوق رویه بدی در پیش گرفته بود. او صارمالدوله اکبرمیرزا را علیه رئیس الوزرا تحریک می کرد. همه عوامل دست به دست هم دادند و در اوایل فروردین ۱۲۹۹ خبر استعفای وثوق الدوله در برخی محافل مطلع سیاسی تهران شایع شد. در این زمان شاه در مسافرت اروپا به سر میبرد. وثوق به ولیعهد گفته بود با این هرج و مرج ادارات و اغتشاش ولایات خسته شده و نمیتواند کاری انجام دهد. ولیعهد از خود سلب مسئولیت کرد. مراتب به شاه اطلاع داده شد، او هم با استعفا مخالفت کرد. شاه میگفت اگر وثوق به استعفا مصر است، بهتر است مشیرالدوله و یا سعدالدوله را به جای خود معرفی نماید. مشیرالدوله با انتخاب خود به

۱- کمره ای، ج۲، ص۱۴۴۳.

۲- همان، ص۱۴۶۹.

ریاست وزرایی مخالفت کرد و سعدالدوله را هم انگلیسی ها رد کردند. بنا بر این قرار شد خود وثوق تا آمدن شاه کابینه را اداره نماید. وثوق گفت با خودسری و آنتریک های سپهدار رشتی و صارمالدوله قادر به انجام کاری نیست به ویژه اینکه کاکس با صارمالدوله میانه بسیار خوبی دارد. به عبارت بهتر اینک به خوبی روشن شده بود که اکبرمیرزا صارم الدوله راهی جدا از وثوق و نصرت الدوله فیروز در پیش گرفته است، کاکس هم وثوق را فدا نمود و با صارمالدوله بند و بست کرد که در خدماتش به نفع امپراتوری بریتانیا هیچ تردیدی وجود نداشت. ولیعهد محمدحسن میرزا، کاکس را ملاقات کرد و تقاضا نمود دست از حمایت صارمالدوله بردارد، او هم پذیرفت. وثوق بلافاصله وی را از عضویت در هیأت دولت برکنار ساخت. اما چون رابطه وزیرمختار با صارمالدوله خوب بود، وی را به حکومت ولایات غرب کشور منصوب ساختند، میگفتند سپهدار رشتی هم احتمالاً به اروپا تبعید میشود.

در خرداد ۱۲۹۸ مطابق با ژوئن ۱۹۱۹ احمدشاه از راه بین النهرین از مسافرت اروپایی خود، به ایران بازگشت. بین النهرین اینک علی رغم میل روحانیان شیعه مقیم آنجا، تحت قیمومیت بریتانیا در آمده بود. مرجع بزرگ شیعه مقیم کربلا- یعنی میرزامحمدتقی شیرازی مشهور به میرزای دوم، حاضر نشد با شاه ملاقات کند. شاه در نجف با شریعت اصفهانی معروف به شیخ الشریعه ملاقات نمود. شیخ مردی بود که محضر درسش شهرت فراوان داشت، اما در مسائل سیاسی دخالت نمی کرد. او از طرف علمای بزرگ به شاه توصیه کرد قرارداد را باطل اعلام دارد.(۱)

در آستانه سقوط وثوق، در بین النهرین فریاد ضدیت با قرارداد به هوا بلند بود. در «عتبات میتینگ شدیدی از صدوپنجاه هزار نفر علیه انگلیسی ها داده شد و شیعه و سنی و یهود، تمام به تبعیت آقای میرزای شیرازی علیه اجنبی قیام و پسر شریف مکه با جمعیت زیادی حرکت و سامره را از انگلیسی ها تخلیه و پاک کرده و اظهار کرده که خوب است میتینگی در طهران هم داده شود.»(۲) در اصفهان کنسول انگلیس به حاج آقا نورالله اصفهانی پیام داد که اگر در انتخابات مداخله کند، او را توسط قشون هندی

۱- حیات یحیی، ج۴، ص۱۴۶.

۲- کمره ای، ج۲، ص۱۴۵۶.

مستقر در اصفهان دستگیر کرده و به هند تبعید مینمایند، کنسول میگفت باید حاج سیدحبیب الله امین التجار اصفهانی به نمایندگی مردم اصفهان انتخاب شود.(۱) اینها البته همه انگیزه دینی داشتند. به عبارت بهتر قرارداد وثوق را عامل تسلط انگلستان بر ایران ارزیابی می نمودند و آن قرارداد را ضدملی و ضددینی ارزیابی می کردند.

اینک تحولاتی جدید در شرف تکوین بود. باید سناریوی جدید انگلیسی ها اجرا می شد. عامل اجرای این سناریو هرمان نورمن بود. بالاخره وثوق سقوط کرد. میرسیدمحمد بهبهانی میگفت نورمن به وثوق پیام داده از آنتریک خود دست بردارد، او صریحاً خاطرنشان کرد از لندن به او دستور داده اند که با کابینه بعدی هر که باشد همکاری نماید. نیز توصیه شده بود دولت ایران به هر شکلی که خود می داند، با همین وکلا یا با تجدید انتخابات، تکلیف قرارداد ۱۹۱۹ را روشن سازد. از آن سوی شایع بود قزاق خانه برای جلوگیری از هرج و مرج متعاقب استعفای وثوق به حال آماده باش در آمده است. اصناف «مستأجرین وثوق الدوله» قرار بود بازار را تعطیل نمایند. در منزل برخی تجار مثل بنکدار مجالس روضه خوانی برگزار شد.(۲) برخی اصناف پیش تر تلاش کرده بودند مانع از استعفای وثوق شوند، آنان حتی نمایندگان خود را به کاخ صاحبقرانیه فرستادند و با شاه گفتگو کردند، اما وی با سردی با آنان برخورد نمود. آنان حتی نمایندگانی به نزد شخص وثوق فرستادند و او را از استعفا برحذر داشتند. اما شاه با آنان برخورد تندی کرد؛ اصناف میخواستند در مسجد شاه میتینگی برگزار نمایند، لیکن نظمیه از آنان جلوگیری نمود؛ شاه به قزاق خانه و نیز ژاندارمری و نظمیه دستور داد مانع از ایجاد هرج و مرج توسط طرفداران وثوق شوند.(۳) شاه ندانست که با این کار روند اضمحلال سلطنت خود را سرعت بخشیده است، او به طوع یا به اکراه در برابر حامیان تروریستها سپر انداخت. بالاخره همه چیز به شکلی در آمد که باعث استعفای وثوق شد. عین السلطنه که آن زمان در تهران بود می نویسد مردم از وثوق تعریف می کنند، وی را سیاستمدار و عالم می دانند. به ویژه از رد تقاضای دولتین برای کنترل مالیه ایران خیلی راضی

۱- کمره ای، ج۲، ص۱۴۵۷.

۲- کمره ای، ج۲، ص۱۴۶۹.

۳- کمره ای، ج۲، ص۱۴۶۹.

هستند، اما باز عده ای هستند که به او نسبت خیانت می دهند، به طور مثال می گویند در مسئله اجازه تحدید تریاک مبالغی پول گرفته است، عقد امتیاز خوشتاریا را به او نسبت می دادند و می گفتند بابت آن امتیاز پول گرفته،(۱) حال آنکه اصل ماجرا مربوط به دوره ریاست وزرایی سپهسالار تنکابنی بود که امتیاز نفت شمال ایران را با خوشتاریا امضا کرد.

مشیرالدوله کاندیدای ریاست وزرایی با نورمن ملاقات کرد و چهار شرط برای پذیرش این منصب پیشنهاد کرد. نخست اینکه مستوفی الممالک در کابینه حضور داشته باشد. دوم پرداخت مبلغ ماهی سیصد هزار تومانی که به کابینه وثوق داده میشد استمرار یابد. سوّم نصرت الدوله فیروز از دخالت در امور برکنار باشد و چهارم در قرارداد ۱۹۱۹ تجدید نظر صورت گیرد. نورمن گفت نصرت الدوله فعلاً در لندن است و دلیلی برای عزل او وجود ندارد. به عبارتی نورمن عزل او را در موقعیت آن روز زود میدانست. نورمن پیشنهاد کرد بگذارند تا زمان تشکیل مجلس و تجدیدنظر در قرارداد او همچنان مشغول کار خود باشد. نورمن با حضور مستوفی در کابینه و دادن مبلغ یاد شده مخالفتی نکرد.(۲)

کمرهای بر این باور بود که عزل وثوق به اراده و اختیار طرف ایرانی نبوده و او هنوز ایرانی ها را دارای این قدرت نمیبینند که بتوانند رئیس الوزرا را عزل نمایند. به نظر او باید صبر میکردند تا مشاهده کنند برنامه مشیرالدوله چیست، آیا او مأمور است که با نیروهای داخلی مماشات کند یا اینکه برنامه های وثوق را ادامه دهد: «من مطمئنم که در نقض معاهده ممکن نیست بتواند داخل شود. اگر انگلیسی ها نقض معاهده را میخواستند به دست خود وثوق الدوله می کردند، نه آنکه راضی به عزل او شوند.»(۳)

وقتی که مشیرالدوله به ریاست وزرایی رسید، محمود پهلوی میگفت وحید الملک شیبانی را همراه با عمیدالسلطنه و فطن الملک دیده است که به نزد مردی به نام میر سیدمحمد مدیر کاشی میرود. او توضیح داد دو برادر زن این مدیر کاشی از تروریستهایی هستند که برای دامادشان کار میکنند و اینان به نوبه خود توسط همین

ص:۵۴۳

۱- عین السلطنه، ج۶، ص۴۸۰۶.

۲- کمره ای، ج۲، ص۱۴۷۶.

۳- همان، ص۱۴۷۷.

دامادشان با گروهی که پهلوی از آنان نام برد، مرتبطنـد.(۱) به عبارت بهتر این روایت نشان می داد گروههای تروریستی هنوز به فعالیت مشغولند و البته مشیرالدوله را هم تحمل نخواهند کرد و علیه او وارد میدان می شوند.

دیگر اینکه درست مقارن با استعفای وثوق از منصب ریاست وزرایی، در برخی محافل تهران از این بحث میکردند که آیا باید از وقوع یک انقلاب در ایران حمایت کرد یا آن را به تعویق انداخت؟ آیا باید به همین نظام مشروطه بسنده کرد یا اینکه به مدلی از جمهوری اقبال نشان داد؟ آیا باید از وقوع یک حرکت بلشویکی در ایران حمایت نمود؟ رئیس الوزرای آتی چه کسی باید باشد؟ اگر به فرض ایران جمهوری شد چه فرد لایقی برای این منظور وجود دارد؟(۲)

از آن سوی میرزایحیی دولت آبادی از نوعی فدرالیسم در ایران دفاع میکرد. او جمعیتی به نام سعادت تشکیل داده بود که به قول خودش «صلحای هر فرقه در او هستند». او حتی کسی را به جنگل فرستاد تا حمایت جنگلی ها را هم جلب کند. طبق نظر او باید ایران به دوازده ایالت تقسیم میشد، هر کدام از این ایالات باید در مسائل داخلی خود استقلال میداشت و عواید و درآمدهای هر ایالت خرج خود آن ایالت می شد. طبق این طرح بر ایران یک سلطان حکومت خواهد کرد، اما در هر ایالتی یک حاکم زیر نظر انجمن ایالتی باید به کار مشغول میشد، روابط خارجی این ایالات همه تحت نظر حکومت مرکزی بود؛ اما قوانین داخلی این ایالات مطابق با عرف و آداب و رسوم خودشان تدوین می گردید.(۳)

یکی از حوادث مهم دوره ریاست وزرایی مشیرالدوله، از بین رفتن جنبشی بود که خیابانی در تبریز ایجاد کرده بود. او در اوایل سال ۱۲۹۹ عملاً زمام امور تبریز را در دست داشت. به صورتی نمادین نام آذربایجان را به آزادیستان تغییر داد. رایزن سیاسی بریتانیا در سپاه شمال ایران، سرگرد ادموندز(۴) روز ششم اردیبهشت ۱۲۹۹ به تبریز رفت تا اوضاع را ارزیابی کند. او ملاقاتی طولانی با خیابانی کرد و به این نتیجه رسید که

۱- همان، ص۱۴۷۸.

۲- همان، ص۱۴۶۲.

۳- کمره ای، ج۲، ص۱۴۶۳.

۴- Colonel J. Edmonds.

جنبش او تلاشی است برای سرنگونی دولت وثوق و استقرار یک دولت قانونی. او به این نتیجه دست یافت که در نهضت خیابانی اثری از جدائی طلبی و یا گرایشهای بلشویکی وجود ندارد، البته حفظ این موضع بستگی به سیاست دولت مرکزی ایران داشت و پیامد اشتباهات دولت در زمینه برخورد با خیابانی را نمیشد پیش بینی کرد.(۱) اما همه حوادث اینهایی نبودند که تا اینجا مورد بررسی قرار گرفت، مسئله شیخ خزعل یکی از مهم ترین موضوعات این زمان بود که از زمان ناصرالدین شاه بخشی از وقت دولت مرکزی را به خود مشغول می داشت. خزعل این نیروی مورد اعتماد انگلیسی ها یکی از مهره های شطرنج آنان بود که روی او فراوان مانور می دادند، اما وقتی دولت دست نشانده خود را تشکیل دادند، او را هم قربانی نمودند. نظر به این که شیخ خزعل یکی از بازیگران مهم این دوره بود و به طوری که خواهیم دید در سناریوهای عدیده بریتانیا نقش مهمی داشت، لازم است برای پیگیری مباحث آتی اندکی هم به او بپردازیم تا ریشه های کودتای سوم اسفند را بهتر دریابیم.

ص:۵۴۵

۱- Edmonds to British Legation in Tehran, Tabriz, ۴ June ۱۹۲۰, FO. ۲۸۴/۱۲۹۲.

فصل هفتم: انگلستان و میان پرده شیخ خزعل

۱. تبارشناسی خاندان خزعل

شیخ خزعل و خاندانش تیره ای از قبیله بزرگ بنی کعب بودند. اینان از عهد نادرشاه افشار بر خوزستان تسلط یافتند و از آن زمان به بعد جنگ های زیادی با حکومتهای افشاریه و زندیه از سر گذرانیدند. در دوره قاجار بین طوایف مختلف بنی کعب بر سر تسلط بر خوزستان اختلاف بروز کرد. از این زمان طوایف گوناگون این قبیله هر کدام بخشی از خوزستان را به تصرف خود درآوردند. شیوخ آل خمیس بر رامهرمز، محیسن(۱) بر خرمشهر و اعراب باوی بر جنوب اهواز و شرق رود کارون تسلط یافتند.(۲)

از دوره سلطنت ناصرالدین شاه قبیله بنی کعب اتحاد خود را از دست داد. در این ایام دو انشعاب مهم کعب البوناصر و کعب البوکاسب در این قبیله روی داد. به سال ۱۲۶۵ قمری مصادف با ۱۸۴۹ میلادی اندکی بعد از آغاز سلطنت ناصرالدین شاه، کعب البوناصر در فلاحیه مستقر شدند. اینان شیخ البوکاسب را که نام اصلی اش مرداو بن علی بن کاسب بود به حکمرانی ساحل کارون و خرمشهر منصوب کردند.(۳) شیخ

ص:۵۴۶

۱- به ضم میم و فتح ح و کسر سین.

۲- ایرج افشارسیستانی: مقدمه ای بر شناخت ایلها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران (تهران، نسل دانش، ۱۳۶۸)، ص۴۰۷.

۳- موسی سیادت: تاریخ خوزستان از افشاریه تا دوره معاصر، ج ۱ (قم، مولف، ۱۳۷۹)، ص۳۲۴.

جابر بن مرداو بعد از برادرش شیخ یوسف به امارت آنجا رسید. او از جنگ های داخلی بین افراد قبیله، به ویژه نزاع بر سر جانشینی کعب البوناصر در فلاحیه استفاده کرد و بر آنان تسلط یافت. به سال ۱۲۷۳ قمری مصادف با ۱۸۵۷ میلادی ناصرالدین شاه حکم حکومت را به نام جابر نوشت و ولایت خوزستان بهواقع به تسلط او درآمد. شیخ جابر به سلطنت ناصرالدین شاه وفادار بود. او بارها متمردین علیه حکومت مرکزی را سرکوب کرد و به ویژه در ماجرای جنگ هرات علیه نیروهای بریتانیایی جنگید و به طور خاص از دولت مرکزی ایران در برابر دعاوی ارضی دولت عثمانی حمایت کرد و علیه حملات علیرضا پاشا حاکم بغداد مقاومت نمود.(۱) با این وصف در جنگ های پیرامون خرمشهر (محمره) نیروهایش را در برابر بریتانیا عقب کشید و نهانی با انگلیسی ها سازش نمود و به این ترتیب فصلی طولانی از دست نشاندگی امرای این منطقه در برابر بریتانیا گشوده شد. شیخ جابر پنجاه سال بر خوزستان حکم راند. او به سال ۱۲۹۸ قمری مطابق با ۱۸۸۱ میلادی درگذشت.(۲) تا زمان شیخ جابر مهم ترین بندر خلیج فارس بصره بود، اما وی توانست به خرمشهر رونقی دهد. بهواقع رقابت تجاری و اقتصادی بصره با خرمشهر بود که باعث حمله علیرضا خان والی بغداد به این شهر شد. بعد از این حمله و مقاومت جابر بود که دولت مرکزی ایران حکومت او را بر خوزستان به رسمیت شناخت.(۳)

به دنبال مرگ شیخ جابر، بین فرزندان او یعنی محمد و مزعل اختلاف بروز نمود. فرزند ارشد جابر یعنی محمد مورد اعتماد پدر به شمار می آمد و بر عکس، پدر با مزعل به خشونت رفتار می کرد. حکومت مرکزی ایران بعد از درگذشت جابر تلاش کرد بین دو برادر آتش کدورت را مشتعل سازد. محمد به سمت شیخ محمره منصوب شد اما اختیاری نداشت، اما مزعل متصدی جمع آوری مالیات و اداره منطقه شد. محمد که از منصب خود رضایت نداشت به اصفهان نزد ظل السلطان شتافت و سپس به تهران رفت تا ناصرالدین شاه به او شغلی مناسب تر تفویض نماید. در تهران محمد توانست با رضایت شاه، حکمران محمره و متصدی امنیت سرحدات

۱- ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۳۹۳.

۲- رجال بامداد، ج ۱، صص ۲۳۱—۲۳۰.

۳- احمد کسروی: تاریخ پانصد ساله خوزستان (تهران، سهند، ۱۳۷۳)، صص ۱۶۸-۱۶۷.

خوزستان شود، در این بین مزعل توانست اعتماد رؤسای طوایف را به خود جلب کند. وقتی محمد وارد خوزستان شد، با مخالفت بنی کعب مواجه گردید، شیخ محمد به ناچار در بصره سکونت گزید و دولت مرکزی هم به ناچار حکومت محمره را به شیخ مزعل واگذار نمود.(۱) مزعل تلاش می نمود تا با عمال دولت بریتانیا و عثمانی طرف نشود، نیز تلاش می کرد تا با دولت مرکزی ایران ستیزی رخ ندهد. اما در همین ایام بود که لینچ امتیاز کشتی رانی بر روی رودخانه کارون را به دست آورد، این موضوع مقدمه ای شد بر یک سلسله مشاجرات که نقش زایدالوصفی در تحولات بعدی کشور بر جای گذاشت.

از سوی دیگر مزعل برای کاهش نفوذ دولت مرکزی به یک سلسله اقدامات دست زد. او از دولت بریتانیا خواست از حکومت و استمرار سیطره او بر خوزستان حمایت نماید. بریتانیا در آن مقطع ترجیح داد وارد این بازیها نشود، از این روی مزعل تلاش کرد آبراه تجاری کارون را به روی کشتی های انگلیسی مسدود سازد. اندکی بعد از این رویدادها شیخ مزعل به قتل رسید.(۲) مزعل تا زمان حیات با دولت مرکزی ایران سر ستیز داشت. دولت مرکزی تلاش می کرد قدرت روزافزون او را که متکی بر بیگانه بود مهار نماید، مزعل هم در صدد آن بود تا دولت بریتانیا را در بحران حکومت خود شریک نماید، اما این امر به قتل وی انجامید. مزعل می خواست بیش از یک والی معمولی در منطقه اختیارات حکومتی داشته باشد، این موضوعی نبود که دولت مرکزی به سادگی از کنار آن عبور کند، پس در صدد برآمد تا گرایش های گریز از مرکز وی را به شکل خشونت آمیز حل و فصل نماید. برای این منظور دولت مرکزی مأموران گمرکی و برخی اعضای وزارت خارجه را به قلمرو مزعل فرستاد تا به این وسیله سیادت دولت مرکزی را بر منطقه ای که مزعل تیول خود می دانست برقرار سازد. در مقابل، او برای اینکه حمایت حکمران خوزستان را جلب نماید، سرمایه و کشتی خود را در کارون در اختیار دولت ایران قرار داد تا به این وسیله روابط خود را دولت مرکزی بهبود بخشد.(۳) بهواقع رابط دولت مرکزی با شیخ مزعل، بزرگ طایفه محیسن والی یا حکمران خوزستان بود.

۱- موسی سیادت، ج۱، صص۳۴۲-۳۴۱.

۲- مصطفی انصاری: تاریخ خوزستان، ترجمه محمد جواهرکلام (تهران، نشر شادگان، ۱۳۷۷)، صص۱۰۶ -۹۲.

۳- ایران و قضیه ایران، ج۲، صص ۳۹۷، ۸-۱.

دو تن از برجسته ترین نمایندگان دولت مرکزی در خوزستان یکی سردار اکرم بود و دیگری حسینقلی خان نظام السلطنه مافی. بعدها بین نظام السلطنه مافی و جانشین مزعل یعنی خزعل روابط فامیلی هم برقرار گردید. نظام السلطنه دو بار حاکم خوزستان شده بود، خزعل همیشه با مافی در ارتباط بود، هم نظام السلطنه و هم میرزانصرالله خان مشیرالدوله، املاک فراوانی در خوزستان خریده بودند و به همین دلیل با شیخ اشتراک منافع داشتند. سردار اکرم هم از شیخ، مبلغ پانزده هزار تومان رشوه دریافت کرده بود.(۱)

از سویی مناسبات خوزستان و شخص مزعل با برخی ایالات همجوار مثل لرستان و والی پشتکوه تیره بود. در آن ایام لرستان ناامن بود، از سویی خوانین لرستان همیشه از اطاعت حکومت مرکزی سر باز می زدند، به همین دلیل والی اعزامی از تهران به بغداد می رفت و از آنجا به بصره و سپس محمره می رسید. تازه وقتی به محمره می رسید نمی توانست در برابر رئیس طایفه محیسن اراده ای داشته باشد. او بهواقع مطیع اوامر حاکم محمره بود. مقر والی اعزامی از تهران شهر شوشتر بود، نیز او برخی از ادارات خود را در دزفول برقرار می کرد. قدرت حکومت تا نزدیکی های شهر اهواز که در آن ایام ناصری نام داشت، کشیده می شد، اما احدی حق نداشت در قلمرو مزعل دخالت نماید. والی اعزامی از تهران در مجالس شیخ شرکت می جست و رابطه شخصی اش با او حسنه بود، اما دولت مرکزی چندان بر امور منطقه تسلطی نمی یافت.(۲)

بهواقع حاکم اعزامی از تهران زیر سیطره شیخ محمره قرار داشت. این حاکم همین که مورد اعتماد و طرف صحبت شیخ واقع می شد، مباهات می کرد و به قول یحیی دولت آبادی از تملق گفتن شیخ دریغی نداشت.(۳) مزعل در عین حال به دلیل ستمکاری و ظلم و اجحاف بر رعیت، مورد اعتماد افراد قبیله خود هم نبود، پس وقتی کشته شد، تأثری برنینگیخت. بهواقع رؤسای طایفه بنی کعب به طور پنهانی در قتل او اتفاق نظر پیدا کرده بودند.(۴) عامل اصلی قتل مزعل، مردی بود به نام خزعل. از حکومت خزعل هم حکومت مرکزی ایران استقبال کرد و هم دولت بریتانیا.

ص:۵۴۹

۱- مصطفی انصاری، صص ۱۰۸، ۹-۲.

۲- مهدی اعتمادمقدم: گوشه ای از تاریخ خوزستان، آینده، ش ۲، دوره چهارم، ۱۳۳۸ش، صص ۱۱۳-۱۱۱.

۳- حیات یحیی، ج۴، ص۲۶.

۴- تاریخ پانصدساله خوزستان، ص ۱۷۸.

امارت خزعل بر خوزستان، فصل جدیدی از مناسبات ایران با بریتانیا و عثمانی از یکسو و طوایف عرب و غیرعرب از سوی دیگر منطقه گشود که مقدر بود در حوادث آتی کشور بسیار تعیین کننده باشد.

۲. شیخ خزعل کیست؟

خزعل بن جابر به سال ۱۸۶۴ به دنیا آمد. او به سال ۱۸۹۸ به جای برادرش مزعل خان ملقب به معزالسلطنه، حاکم محمره گردید. وی مردی بود باهوش؛ برای اینکه از تصمیمات دربار مطلع باشد، یکی از خویشانش را در آنجا اسکان داده و مبلغ هنگفتی به وی پول می داد. نیز با بسیاری از درباریان ارتباط داشت و انواع تحفه ها و پیش کش ها را به آنان می داد تا در روز مبادا به یاری اش شتابند. کار به جایی رسید که خزعل در کنار والی خوزستان که از مرکز اعزام می شد، به قدرتی دست نیافتنی تبدیل گردید. او به عنوان حاکم محمره و فلاحیه مستقیماً با تهران ارتباط یافت و خود را از حاکم خوزستان جدا ساخت. بالاخره حکومت بر اهواز هم به او داده شد. از مهم ترین هواداران شیخ در تهران از اتابک امین السلطان، صدراعظم چند دوره از تاریخ ایران از عهد ناصری تا دوره مظفری باید یاد کرد. وصلت با خاندان های درباری یکی از مؤثرترین راههای نفوذ شیخ در دربار تهران بود. او با دختر نظام السلطنه مافی، برادر زاده شاهزاده عبدالمجیدمیرزا عین الدوله و دختر یا نوه سیف الدوله ازدواج کرد تا نفوذ خود را در خاندان های حکومت گر تحکیم بخشد. با کمک درباریان شیخ موفق شد لقب سردار اقدس را به دست آورد و درجه نظامی اش از امیر تومان به امیر نویان ارتقاء یافت.(۱)

خزعل برادر کوچکتر مزعل بود. او نه تنها افراد قبیله را تحریک کرد تا برادرش را بکشند، بلکه تعداد زیادی از اولاد و احفاد و خویشان را نیز به دیار عدم فرستاد. دو تن از برادرزادگانش را کور کرد، بالاتر اینکه او حتی یکی از بستگان را که در قتل مزعل به او کمک رسانیده بود، به هلاکت رسانید.(۲) به عبارتی خزعل بر موجی

ص:۵۵۰

۱- تاریخ پانصد ساله خوزستان، صص ۱۲-۲۱۱.

۲- جواد شیخ الاسلامی: افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار (تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۹)، صص۳۵-۳۴.

از خون به قـدرت رسـید و برای تصـدی حکومت، جنایات فجیعی مرتکب شـد. قتل مزعل در اول محرم ۱۳۱۴ قمری مطابق با ۱۸۹۸ میلادی یعنی ده سال قبل از مشـروطه و یک سال بعد از مرگ ناصـرالدین شاه رخ داد. به قول مهدی بامداد شیخ خزعل بعـد از تصدی قدرت، حکمران محمره شد، نیز او القابی مطنطن چون نصـرةالملک، معزالسـلطنه، سـردار ارفع، سـردار اقدس و امیر نویـان را به دست آورد.(۱) به قول بهـار، خزعل مردی بود باهوش، سیاسـتمدار و تا انـدازه ای حیله گر.(۲) او برای دست یابی به قدرت از راههای گوناگون اسـتفاده می کرد، یکی از نخستین و مهم ترین درگیری های او با سردار اکرم حاکم جدید خوزستان آغاز گردید.

سردار اکرم پیش تر، زمـانی که نظـام السـلطنه مافی والی منطقه بود، به عنوان یک افسـر نظامی خـدمت کرده بود. خزعل برای جمع آوری مالیات های جراحی و فلاحیه متصدیانی گماشـته بود. سردار اکرم بر این باور بود که متصدیان مالیاتی باید توسط او انتخاب شونـد. بین این دو بر سـر مسـئله یاد شده اختلافی عمیق بروز کرد. سـرداراکرم به مرکز اطلاع داد اگر وضع به همین منوال ادامه یابد، وضـعیتی مثل بحرین در منطقه بروز خواهد کرد و شیخ بالاخره سر از اطاعت حکومت مرکزی خواهد پیچید. نگرانی عمده او این بود که خوزسـتان مثل کویت و یا عماره به دست انگلیسـی ها خواهد افتاد. از آن سوی شیخ خزعل دست به دامان میرزانصـرالله خان مشـیرالدوله و نظام السـلطنه شد که در خوزستان ضیاع و عقار فراوانی داشتند. او پیام داد اگر سردار اکرم با او کنار نیاید، نمی تواند املاک آنها را در آنجا اداره کند. بالاخره هم این دو تن برای تحکیم موقعیت خزعل دست به کار شدند، دولت مرکزی حاضـر نشد از سـردار اکرم حمایت کند، در نتیجه در اثر درگیری مسـلحانه که بین طرفین روی داد، خزعل پیروز گردید و سـربازان بختیاری هم که در اردوی سـردار اکرم بودند سـر از اطاعت او پیچیدند. این مقدمه قدرت روز افزون شـیخ در خوزسـتان شـد. سـردار اکرم هم از کار برکنار شـد، این ماجراها در سال ۱۳۱۶ قمری روی داد. از سـویی او با کلنل مید(۳) نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس ملاقات کرد و خواستار حمایت او شد. مسئله این بود که

۱- بامداد، ج ۱، ص۴۷۶.

۲- محمدتقی بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج۲، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱)، صص۱۷۳-۱۷۰.

۳- Mead.

دولت مرکزی می خواست بر گمرک های خوزستان تسلط یابد. این امر باعث تکاپوهای فراوان شیخ شد. بالاخره هم گمرک های اهواز، شوشتر، دزفول و محمره زیر نظر وزیر گمرک های ایران درآمد و خزعل مدیرکل این گمرک ها شد. در عمل از سال ۱۹۱۰ میلادی مطابق با ۱۳۲۹ قمری کلیه مالیات های خوزستان توسط مؤدیان مالیاتی شیخ جمع آوری می شد، اندک اندک به ویژه بعد از مشروطه شیخ دیگر مالیاتی به دولت مرکزی ایران پرداخت نمی کرد. او به مدت بیست سال از پرداخت مالیات گریخت و بدهی خود را به حساب حراست از لوله های نفتی به حساب آورد(۱) حال آنکه لوله های نفتی هم متعلق به شرکت نفت انگلیس و ایران محسوب می شد و این شرکت ریالی به دولت ایران پرداخت نمی کرد.

بالاتر اینکه در این سال دریادار اسلید با قشونی به مکران حمله برد. دلیل ظاهری او مقابله با قاچاق اسلحه بود، اما همان طور که در کتاب بحران مشروطیت در ایران اشاره کرده ایم، بهواقع او خود در زمره دلالان و قاچاقچیان اسلحه به شمار می رفت. او در بلوچستان خوانین را با خود همراه کرد و به همه آنان مقرری و مواجب اعطا نمود، به بعضی از آنان تفنگ و فشنگ داد. به قول عین السلطنه «انگلیس های شیطان محیل» در بندر بوشهر و نقاط دیگر جنوبی و شرقی کشور مثل فارس، اصفهان و بلوچستان اقتداری به دست آورده بودند.(۲)

در این ایام شرکت نفت برای اینکه بتواند از لوله های نفتی خود حفاظت کند، قراردادهایی با بختیاری ها و خزعل منعقد ساخت، نیز زمین هایی از سران قبایل مزبور می خرید و تأسیسات نفتی برقرار می ساخت. این روند مغایرت آشکار با حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور داشت، اما شرکت برای حفظ منافع خود به هر اقدامی دست می زد. قرارداد با خزعل و رؤسای بختیاری مقرر می داشت که اینان به هنگام خاتمه مدت قرارداد شرکت، می توانند کلیه اموال غیرمنقول شرکت را به نام خود درآورند. از این بالاتر به نمایندگان سیاسی بریتانیا در خلیج فارس اختیار داده شده بود به هنگام بروز اختلاف با سران قبائل، اختلافات بدون مراجعه به

۱- عبدالله مستوفی: شرح زندگانی من، ج ۳ (تهران، زوار، ۱۳۷۱)، ص ۶۳۲.

۲- عین السلطنه، ج ۵، ص ۳۲۲۰.

دولت مرکزی بین خود طرفین حل و فصل شود.(۱) بدیهی است این امر منجر به نقض حقوق دولت ایران و نفوذ بیش از پیش انگلیسی ها در بین سران قبایل می شد. به سال ۱۹۱۱ مطابق با ۱۳۲۹ ق. شرکت نفت از نمایندگان سیاسی بریتانیا در ایران خواست وجوه پرداختی به خوانین بختیاری و شیخ خزعل را به عنوان بخشی از حق الامتیاز ایران قلمداد نمایند.(۲)

شیخ خزعل در دوره دوم مشروطه با جناح میانه رو همسو بود. در این دوره او حداقل به صورت صوری با مشروطه مخالفتی نکرد. با این وصف او از جناح تندرو مشروطه می هراسید و در تهران همین جناح این گونه تبلیغ می کرد که وی با مشروطیت حکومت چندان نسبتی ندارد. خزعل در ملاقات با مقامات سیاسی بریتانیا در منطقه همیشه هراس خود را از اینکه توسط دولت های تندرو مشروطه خلع ید شود ابراز می کرد، در آن ایام حملات شدیداللحنی در تهران علیه وی صورت می گرفت. به همین دلیل خزعل از مقامات بریتانیایی می خواست تضمینی بدهند تا به حکومت خود ادامه دهد، این تضمین باید شامل حال فرزندان او هم می شد. انگلستان تضمین لازم را در اختیار او نهاد و حتی حکومت هند انگلیس به وی مدال شوالیه امپراتوری داد. با این وصف مشروطیت باعث شد حکومت مرکزی ایران از توجه به مسئله خوزستان بازماند.(۳) دعوای مشروطه و آزادی مانع از رسیدگی به امور ولایات دوردست شد. شیخ خزعل به مرور ایام توانست قدرت فائقه خوزستان شود، او حکومت آبادان، محمره، فلاحیه، هویزه و اهواز را به عهده داشت.

در عین حال ریاست همه عشایر عرب منطقه و سرپرستی عشایر لر ساکن در خوزستان از سوی دولت مرکزی به وی واگذار گردید. مالیات های همه این نواحی را خزعل می گرفت و بخشی از آن را برای دولت مرکزی ارسال می کرد. تمام خوزستان از هندیجان تا دامنه های پشتکوه لرستان و کناره های شط العرب تا شوشتر و دزفول که بیش از دو سوم قلمرو خوزستان می شد، عملاً در کنترل شیخ خزعل

ص:۵۵۳

۱- زهیر مقداشی: تجزیه و تحلیل مالی امتیازات نفتی خاورمیانه، ترجمه سیروس ابراهیم زاده (تهران، پیروز، ۱۳۵۴)، ص۲۲.

۲- مقداشی، ص۲۲.

۳- محمد یوسفی: تاریخ خرمشهر (تهران، نیل و ابوریحان، ۱۳۵۰)، ص۱۹۴.

بود.(۱) مثل سابق فرستادگان حکومت مرکزی بهواقع دست نشاندگان شیخ بودند.(۲)

ظاهر امر این بود که روابط شیخ خزعل با حکومت مرکزی حسنه است، ما پیش تر هم آورده ایم با اینکه شیخ خزعل از حکومت هند انگلیس نشان دریافت کرده بود،(۳) در مقاطع مختلف از حکومت مرکزی اطاعت می کرد و بالاـتر اینکه به هنگام بحران مشروطیت حداقل این گونه وانمود می ساخت که مطیع اوامر مراجع تقلید مقیم نجف است. برخی سیاحان نقل کردهاند، مناسبات خزعل با حکومت مرکزی ایران حسنه بود، خزعل سخت مورد عنایت شاه ایران واقع شده و با یک شاهزاده قاجار هم ازدواج کرده بود. لقب معزالسلطنه در ارتباط با وفاداری او به سلطنت قاجار اعطا گردید. او حتی برای تشکیل بانک ملی ایران مبلغ قابل توجهی وجه نقدی تهیه کرد و سند آن را به تهران ارسال داشت.(۴) به قول بهار او با اینکه مردی قدرتمند به شمار می آمد، اما هیچ گاه نسبت به دولت مرکزی ایران تمرد نکرد و خیانتی انجام نداد. خزعل مردی شیعه مذهب بود. وی با اینکه در کنار مرزهای عثمانی حکومت می کرد اما هرگز تصمیمی که نشان دهنده تمرد او از فرامین دولت مرکزی باشد انجام نداد.(۵) اما کسروی بر این باور است که خزعل از عزت و شکوهی که دولت به او بخشید سوء استفاده کرد و مال و مکنت فراوان جمع آوری نمود. همین کسروی یادآوری می کند که خزعل «به کشتن بیگناهان» روی آورد و یاد و خاطره این اعمال او در ذهن مردم ماند.(۶)

با این وصف خزعل به سال ۱۳۳۷ قمری یک مایل مربع از اراضی آبادان را برای ایجاد پالایشگاه به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخت.(۷) از سویی خزعل با سرپرسی کاکس نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس ملاقات کرد و از او راهنمایی خواست که در بحبوحه مشروطه خواهی از کدام گروه حمایت کند. کاکس به او اندرز داد که

۱- تاریخ پانصد ساله خوزستان، صص۸-۲۲۷.

۲- تاریخ بیست ساله ایران، ج۳، ص۱۵۴.

۳- رسول زاده، فرقه دمکرات و تحولات معاصر ایران، ص۱۱۱.

۴- اوژن اوبن: ایران امروز ۱۹۰۷-۱۹۰۶، ترجمه علی اصغر سعیدی (تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۳)، ص۴۳۸.

۵- تاریخ احزاب سیاسی ایران، ج۲، صص۴۶-۱۴۵.

۶- احمد کسروی: عربها در خوزستان، مجله آینده، سال نخست، شماره سوم، ص۲۰۷.

۷- ایرج ذوقی: تاریخ روابط ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ اول و دوم جهانی (تهران، پاژنگ، ۱۳۶۸)، ص۴۹۹.

خود را درگیر دسته بندی های سیاسی ننماید.(۱) خزعل به شدت مورد اعتماد انگلیسی ها بود، او نخستین فردی بود که آبراه کارون را به روی کشتیهای بخار انگلیس و کشتیهای تجاری شرکت هند و انگلیس گشود. به همین دلیل کشتیهای مزبور هنگام عبور از محل اقامت خزعل، به او ادای احترام نظامی میکردند.(۲)

وقتی اردوی مشروطه خواهان به تهران حمله می بردند، شیخ با اعلام بی طرفی خود به اختلافاتش با بختیاری ها خاتمه بخشید. سردار اسعد بختیاری به محمره رفت و با خزعل ملاقات کرد تا به هنگام حمله بختیاری ها به تهران؛ او از پشت به آنان حمله نکند.(۳) اما در عمل پیروزی بختیاری ها باعث نگرانی او و نیز والی پشتکوه لرستان و سران ایل قشقایی شد. اینان از قدرت روز افزون رقیب دیرینه بختیاری به هراس افتادند. خزعل که از ناتوانی دولت مرکزی در استقرار امنیت مطلع بود، شورشی در شوشتر به راه انداخت، عده ای را متهم به یاغیگری کرد و به زندان افکند. در این زمان کنسول بریتانیا هم از خزعل حمایت می کرد.(۴) آرتور میلسپو نقل می کند، خزعل حتی تا زمان ورود او به ایران در دوره بعد از کودتای سوّم اسفند، با اینکه خراج گزار دولت مرکزی بود، از پرداخت مالیات طفره می رفت.(۵) در این زمان مقرر شده بود که حکام ایالات دیگر وظیفه ندارند مالیات ها را وصول کنند، اما خزعل به این مقررات اهمیتی نمی داد.

۳. خوزستان در جنگ اول جهانی

وقوع جنگ اول جهانی بر بحران ایران دامن زد، بسیاری از رهبران قبایل و عشایر از فرصت به دست آمده برای تحکیم موقعیت خود سود جستند. منافع ملی برای بسیاری از آنان امری ناشناخته بود و به جایش مصالح قبیله ای بود که نقش درجه اول را ایفا می کرد. از همان آغاز جنگ اول جهانی، اقتدار دولت مرکزی ایران

۱- همان، صص ۹۹-۴۹۸.

۲- رجال چرچیل، ص ۹۲.

۳- سر پرسی کاکس: تاریخ ایران، ج ۲، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی (تهران، علمی، ۱۳۳۵)، ص ۶۴۳.

۴- کتاب آبی، به کوشش احمد بشیری، ج ۴ (تهران، نشر نو، ۱۳۶۳)، ص ۷۹۹.

۵- آرتور میلسپو: مأموریت آمریکاییها در ایران، ترجمه حسین ابوترابیان، (تهران، پیام، ۱۳۵۶)، صص ۲-۷۱.

در خوزستان به شدت تضعیف گردید، با این وصف نیمه جنوبی خوزستان به دست خزعل افتاده بود اما نیمه شمالی آن هنوز به طور کامل مطیع او نشده بود. در نیمه شمالی خوزستان اعراب، قبایل لر و بختیاری با هم رقابت می کردند. بختیاری ها آشکارا به خزعل سوء ظن داشتند، این امر فرصتی در اختیار دولت مرکزی قرار می داد تا هم چنان هر چند به شکلی نامتوازن قدرت خود را در منطقه پاس دارد. مقارن با جنگ و هجوم آلمان و عثمانی از سویی و روس و انگلیس از سوی دیگر، ارتباط خطوط تلفن و تلگراف ایران از نواحی جنوبی و غربی به مرکز قطع شد. این امر باعث شد انتقال اخبار جنگ به مرکز با تعلل و کندی صورت پذیرد. از سوی دیگر برای ارسال اخبار مهم از تهران به خرمشهر لازم بود پیام از دریای سیاه به استانبول و از آنجا به بغداد مخابره شود تا به محمره برسد. در این شرایط منطقه تحت نفوذ خزعل به یُمن روابط نیکوی او با بریتانیا، در آرامش و امنیت به سر می برد.(۱) در عین حال جنگ، تأثیر مخرب دیگری هم بر دولت مرکزی ایران باقی گذاشت و آن اینکه پیوند سست بنیاد بخش های دور افتاده کشور با مرکز روز به روز سست تر می شد. نوعی حکومت ملوك الطوایفی در خوزستان شکل گرفت که در نوع خود کم نظیر بود. در این بین شیخ خزعل از پرداخت مالیات به حکومت مرکزی ایران سر باز زد. از سال ۱۹۱۶ میلادی دولت مرکزی تلاش کرد شیخ را وادار به پرداخت مالیات معوقه نماید، اما دستاورد این تلاشها اندك بود. وقتی کابینه دوم وثوق تشکیل شد، دولت پذیرفت مالیات های دوره جنگ او را ببخشاید، از سال ۱۹۲۰ هم مقرر گردید شیخ فقط نیمی از مالیات های تعیین شده را پرداخت کند. این روال تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بر جای بود و حتی سیدضیاء در آن تغییری نداد و یا فرصت نشد به آن ترتیب اثری داده شود. اما به محض سقوط او و استقرار دولت قوام السلطنه، بار دیگر اختلافات علنی گردید. قوام با بخشودن مالیات های زمان جنگ موافقت کرد اما دستور داد شیخ مالیات های خود را از سال ۱۹۲۰ به بعد تمام و کمال بپردازد. سفارت بریتانیا مطابق معمول خود در این لحظات وساطت کرد. بالاخره چون خزعل گفته بود مخارج زیادی در طول جنگ صرف امنیت منطقه

۱- انصاری، همان، صص۱۴۴-۱۳۹.

کرده است، بنا بر این شد که دولت مرکزی بخشی از مخارج ادعایی او را بپردازد؛ اما خزعل زیر بار این پیشنهاد نرفت. در نهایت هم او حاضر نشد بدهی های مالیاتی خود را بپردازد.

با ورود عثمانی به جنگ و صدور فتاوای روحانیان مقیم آنجا در ضرورت جهاد علیه انگلیس، تلگراف های فراوانی به ایران ارسال شد که ضمن آنها از ایرانیان دعوت به عمل می آمد به جهاد برخیزند و مانع از همسویی شیخ محمره با انگلیسی ها شوند. به قول دولت آبادی «روحانیان شیعه مذهب مخصوصاً مجاورین عتبات عالیات هم از آنها پیروی کرده حکم جهاد دادند، گرچه این حکم به واسطه اینکه دولت سیاست بی طرفی را اختیار نموده بود و هم به واسطه مهیا نبودن اسباب به موقع اجرا گذاشته نشد، ولی بر تمایل ملت به جانب آلمان و عثمانی افزود و نفرت از روس و انگلیس را زیادت کرد، خصوصاً که در جنگ اعراب به اتفاق قشون عثمانی بر ضد انگلیسیان در حدود شط العرب جمعی از روحانیان شیعه تبعه ایران و از مجاهدین ایرانی هم شرکت نمودند و هم در حدود آذربایجان در جنگ عثمانیان با روس، ایرانیان مشارکت و فداکاری کردند.»(۱)

دولت ایران از چاپ این فتاوی و احکام در نشریات داخلی کشور جلوگیری نمود، اعلام شد با اینکه دولت ایران خود را موظف به حمایت از شرع انور می بیند، اما صلاح ایران در بی طرفی است و امیدوار است که روحانیان هم در این زمینه دولت را یاری دهند. از این بالاتر اعلام شد اقدامات شیخ محمره با تأیید دولت انجام می گیرد و او در کلیه اقدامات خود دولت مرکزی را طرف مشورت قرار می دهد.(۲) با این وصف اعراب بنی طرف به تبعیت از احکام مراجع مقیم نجف به نبرد با نیروهای انگلیسی و شیخ خزعل پرداختند و به لوله های نفت هم آسیب رسانیدند، هر چند میزان آن اندک بود. شیخ هم تحت الحمایه دولت بریتانیا شد، از این به بعد او دیگر هیچ توجهی به حکومت مرکزی ایران نداشت.(۳) اندکی بعد خزعل در نامه ای خطاب به معین التجار بوشهری به ظاهر خود را مطیع دولت

ص:۵۵۷

۱- حیات یحیی، ج۳، ص۲۸۲.

۲- فردریک مابرلی: عملیات در ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه کاوه بیات (تهران، رسا، ۱۳۶۹)، صص۸-۸۲.

۳- محمد یوسفی، صص۵-۱۹۴.

مرکزی نشان داد و به عبارتی به نوعی اخبار دخالت خود در جنگ به سود انگلیسی ها را تکذیب نمود. متن نامه به این شرح بود:

خدمت جناب اجل آقای حاجی معین التجار دام اقباله، از قرار مسموع بعضی ها در تهران در فقره جنگ انگلیس و عثمانی در این حدود در بی طرفی فدوی القای شبهه مینمایند و حال آنکه بی طرفی بنده بر حسب امر اولیای دولت و تأکیدات جنابعالی بر عموم اهالی این صفحات از داخله و خارجه ظاهر و واضح بوده که تا آخرین درجه خود و عشیره را در بی طرفی نگاهداشته، مهم تر آن که در موقع جنگ کشتیهایی که حامل قشون و استعداد انگلیس در شط العرب عبور نموده در لنگرگاه محمره هیچ توقف نداشته چون که موافق قرارداد هیأت کمسیون که اخیراً مأمور تعیین حدود شدند شط العرب را حق عثمانی قرار داده اند، فقط لنگرگاهی به جهت محمره مستثنی نموده در باقی شط العرب جای مداخله به جهت دولت علّیه ایران کمسیون باقی نگذاشته حتی آنکه قبول از دخول قشون انگلیس به بوغاز فو؛ بابت جهاز جنگی انگلیس که در شط کارون ایستاده بود والی ایراد مینمود با قونسول مذاکره نموده خارج نمودند. بعد از چند روزی جهاز کامتسیواری قونسول بغداد از بغداد رسید داخل شط کارون شد، باز والی ایراد کرد که یک توپ دارد با قونسول مذاکره نمود فوراً خارج نمودند. در بی طرفی نقطه ایرادی از طرفین باقی نگذاشتیم لیکن والی بصره و بغداد و مأمورین عثمانی به بی طرفی بنده قناعت نداشته مقصودشان این بود که در این هنگامه بنده را هم بر ضد انگلیس با خودشان متفق و داخل جنگ نمایند. محض امتثال اوامر اولیای دولت متبوعه خود و حفظ ملّت ایران قبول این مطلب نکرده و بر بی طرفی خود تا آخرین درجه باقی بوده است. قورنه هم بعد از سه چهار روز جنگ با قشون عثمانی به تصرف انگلیس درآمد.(۱)

این نامه در تاریخ دوم صفر آن سال نوشته شده بود. نوزدهم ربیع الثانی ۱۳۳۳، نامه ای در روزنامه عصر جدید طبع شد که مطالب شیخ خزعل را تکذیب می کرد. در این نامه نوشته شد که خزعل به طرفداری از انگلیس علیه عثمانی میجنگد:

اقوی دلیل بر تکذیب او این است که در اوایل محرم قونسول بوشهر و قونسول کویت

ص:۵۵۸

۱- عصر جدید، ش۱۴، ۱۵ صفرالمظفر ۱۳۳۳، «در داخله.»

و محمره و بصره و کلنل کاکس و نماینده مبارک شیخ کویت در قصر فیلیه مذاکرهای که کردند بر همه دانایان واضح و مبرهن بود... در این جلسه میشومه که هتک دین و دیانت اسلامی است، خود خزعل و مبارک شیخ کویت و عیسی ابن علی شیخ بحرین متحد شوند در تحت یک سلطنت عربی به حمایت انگلیس باشند، دیگر آنکه اگر خزعل راهنمایی و طرفداری از گرفتن بصره نماید، پنجاه ساله بصره را به او واگذار نمایند... بی شرافتی و وطن فروشی و اغفال بر دولت و اساس دولت تا کی و تا چه اندازه؛ مگر نه دولت ایران بی طرف است انگلیس چه حق مداخله در خاک ایران دارد که باعث [شود] هشت از شب چهارشنبه ۱۸ ربیع الاول سولجر(۱) انگلیس قونسول محمره و نایب الحکومه و آغاعابدی بر میدارد بر خانه وکیل جرمن...(۲) می شوند و او را اسیر نموده خانه و تجارتش را مهر نموده و او را روانه بصره مینمایند.(۳)

۴. انگلستان، خزعل و خلیج فارس

تحلیل مناسبات خزعل با دولت مرکزی ایران بدون توجه به اختلافات دولت انگلستان در باب سیاست مستعمراتی این کشور با منطقه حساس خلیج فارس غیرممکن است. همان طور که بارها گفته ایم و پیش تر هم در کتاب بحران مشروطیت در ایران خاطرنشان نموده ایم؛ سیاست مستعمراتی انگلستان در برابر ایران با چالش های عظیمی در داخل و خارج مواجه بود. بین سیاستمداران انگلیسی دو طرز تفکر متمایز از هم وجود داشت: عده ای در راستای اجرای سیاست دولت حائل بر این باور بودند که باید به ایران کمک کرد تا توان نظامی لازم را برای رویارویی احتمالی با روسیه به دست آورد. اینان می گفتند باید به ایران نیروی نظامی ارسال کرد و قوای متشتت و پراکنده این کشور را سازمان داد به این امید که بتواند ارتش متحدالشکلی به وجود آورد تا بتواند در مقابل بحران های داخلی و خارجی از منافع بریتانیا در جنوب و شرق کشور حراست نماید. گروهی دیگر اعتقاد داشتند هر گونه اعزام نیروی نظامی به ایران حساسیت رقیب قدرتمند شمالی را برخواهد انگیخت.

ص:۵۵۹

۱- Solder:سرباز

۲- نقطه چین در اصل مقاله است.

۳- عصر جدید، ش۲۳، ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۳۳، «اوضاع محمره و شیخ خزعل خان.»

این دسته نگران بودند که مبادا تحرکات آشکار انگلستان در ایران راه حمله روسیه را نه تنها به این کشور بلکه حتی به افغانستان فراهم آورد. بهواقع سلسله حوادثی که منجر به انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ شد در این راستا قابل تبیین است.

می دانیم که نتیجه این سیاست، سازش انگلستان با روسیه و سرکوب مشروطیت ایران و هجوم قدرت های مزبور به ایران زمین بود. انگلستان تلاش کرد تا تسلط خود را بر حوزه های جنوب و غرب کشور از طریق سیطره بر ایلات و عشایر لر، عرب و بختیاری کامل سازد. این امر به ویژه بعد از کشف نفت سرلوحه سیاستهای بریتانیا واقع شد. انگلستان با رهبران عشایر و ایلات قراردادهای سری منعقد ساخت و آنان را تحت الحمایه خود قرار داد. همزمان سیاست تضعیف کنترل دولت مرکزی بر این نواحی در دستور کار قرار گرفت. بهواقع هم روسیه و هم انگلستان در دوره بعد از مشروطه آگاهانه در مسیر تضعیف دولت مرکزی ایران و ایجاد تزلزل در ثبات و آرامش کشور نقش اساسی داشتند، اما باید توجه داشت برنامههای بریتانیا کاملاً جهت دار و برنامه ریزی شده بود به طوری که دیری نپایید به اهداف دیرینه خود به سادگی نائل آمدند. اما روس ها از همان سیاست خشن دیرین دوره ایوان مخوف و بوریس گودونوف بهره جستند، سیاست آنان ایجاد رعب و وحشت و خالی کردن دل مردم به منظور تحمیل منویات استعماری خود بود.

اما انگلیسی ها سیاستهای جهان گشایانه خود را در لفافه ای از مشتی الفاظ میان تهی می پوشانیدند. به عبارت امروزین انگلیسی ها سیاست مشت آهنین را از درون دستکش مخملین اعمال می کردند. از این بالاتر انگلیسی ها بعد از دوره ای دراز مدت کار سیاسی روی ایلات و عشایر مناطق جنوبی، شرقی، غرب و حتی شمال کشور که منطقه نفوذ روس ها به شمار می آمد، زمینه های لازم را برای بسط هژمونی خود به کار می گرفتند. انگلیسی ها در بسیاری از نقاط کشور یاران و متحدانی به دست آورده بودند که می توانستند با کمال میل برای اجرای منویات آنها از بنیه مادی و معنوی خود سود جویند. این امر باعث شد دولت مرکزی قدرت اعمال حاکمیت خود را بر مناطق وسیعی از کشور در طول جنگ اول جهانی از دست بدهد.(۱)

ص:۵۶۰

۱- جان فوران: مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین (تهران، رسا، ۱۳۷۷)، صص ۱۷۲-۱۷۱.

به واقع از سال ۱۸۹۰ مصادف با ۱۳۰۷ هجری قمری، یعنی هجده سال قبل از کشف نفت در خوزستان بود که انگلیسی ها در رقابتی تجاری با روسیه در محمره کنسولگری تأسیس کردند. این کنسولگری برای برقراری روابط با قبایل شمال خوزستان و لرستان تأسیس شد، مهم تر اینکه این نمایندگی اطلاعات سیاسی و جغرافیایی ذی قیمتی از منطقه جمع آوری می کرد.(۱) کشف نفت به مسئله خوزستان اهمیت حیاتی بخشید. اینک منافع بریتانیا در خوزستان با مسئله نفت گره خورده بود. وقتی امتیاز دارسی واگذار شد، طرف ایرانی البته به اهمیت موضوع وقوف نداشت؛ اما واقعیت این است که امتیاز گیرنده انگلیسی هم خود نمی دانست چه دوره تاریخ سازی با این امتیاز آغاز گردیده است. حتی سر آرتور هاردینگ(۲) وزیرمختار وقت بریتانیا در تهران خود آگاهی نداشت که وساطت او در اخذ امتیاز دارسی چه تأثیر سرنوشت سازی در آینده مناسبات دو کشور خواهد داشت.(۳) سیاست دولت انگلستان بعد از کشف نفت، شکل بخشیدن به دولتی در دولت مرکزی ایران بود(۴) تا منافع نفتی خود را صیانت کند و حتی در صورت امکان تجزیه ایران را در دستور کار قرار دهد. این سیاست خصمانه، زمانی به کار گرفته شد که به گمان عده ای از ساده لوحان و یا عناصر سرسپرده، این دولت از مشروطه ایران حمایت می کرد. گروه ساده لوحان تحلیل مشخصی از مناسبات بین المللی و خصایص حاکم بر روابط خارجی بریتانیا نداشتند؛ گروه دوم هم عامدانه و عالمانه تجاهل می کردند و بر خلاف گروه نخست از سر آگاهی و بصیرت آب به آسیاب انگلستان می ریختند و به این شکل منافع ملی و مصالح عمومی کشور را عرصه تاخت و تاز خود قرار می دادند. همزمان سیاست تفرقه افکنانه بریتانیا در دستور کار قرار گرفت. آنان از سویی با رهبران ایل بختیاری وارد مذاکره شدند و در ازای تضمین حراست از منافع نفتی انگلستان سهمی اندک از نفت ایران را به آنان دادند و از سویی با علم به اختلافات و دشمنی های خزعل با رهبران بختیاری یک مایل مربع از اراضی آبادان را

۱- دنیس رایت: انگلیسی ها در میان ایرانیان، ترجمه لطفعلی خنجی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹)، صص۱۰۳-۱۰۲.

۲- Sir Arthur Harding.

۳- مصطفی فاتح: پنجاه سال نفت ایران (تهران، پیام، ۱۳۵۸)، صص۲۵۴-۲۵۳.

۴- علی اصغر زرگر: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات (تهران، پروین و معین، ۱۳۷۲)، ص ۴۱.

خریداری کردند تا در آن پالایشگاه احداث نمایند و مهم تر اینکه حفاظت از پالایشگاه آبادان را که مقدر بود بزرگترین پالایشگاه خاورمیانه شود؛ به او واگذاشتند.(۱) از این بالاتر درست در آستانه جنگ اول جهانی و زمانی که امنیت عمومی از کشور رخت بست، انگلیسی ها به سال ۱۹۱۳ میلادی مطابق با ۱۳۳۱ قمری به شیخ خزعل وعده دادند مبلغ دو درصد از منافع خالص هر کدام از شرکتهای وابسته کمپانی نفت انگلیس و ایران را که در اراضی شیخ فعالیت دارند به او دهند.(۲)

به دنبال عهدنامه ۱۹۰۷ روس و انگلیس در مورد ایران، شیخ خزعل از انگلستان خواست مجدداً تضمین های لازم را برای ادامه حکومت او در خوزستان بدهند. انگلستان هم به سر پرسی کاکس مأمور مقیم خود در خلیج فارس دستور داد تضمین های لازم را به او بدهند، آنها گفتند هدفشان از این قرارداد حفظ استقلال ایران است ضمن اینکه حاکمیت او را هم بر خوزستان به رسمیت می شناسند.(۳) با انعقاد قرارداد ۱۹۱۵ روس و انگلیس؛ روس ها در منطقه نفوذ خود در شمال کشور آزادی عمل به دست آوردند، در برابر روس ها هم موافقت نمودند انگلستان منطقه بی طرف ایران را ضمیمه منطقه نفوذ خود سازد. بخشی از این منطقه بی طرف شامل خوزستان بود، اگر این قرارداد به نتیجه می رسید، انگلستان می توانست به سادگی خوزستان را به طور رسمی تحت الحمایه خود کند. این نقشه با وقوع انقلاب روسیه و بر هم زدن کلیه قراردادهای استعماری عصر تزارها عملاً از بین رفت.

در دوره جنگ و بعد از آن مناسبات خزعل با برخی رجال ایران مثل میرزانصرالله خان نائینی (مشیرالدوله)، وثوق و نظام السلطنه مافی حسنه بود. نظام السلطنه به خزعل گوشزد می کرد که مهم ترین وظیفه او تأمین امنیت و آرامش برای تجار و بازرگانان بریتانیایی مقیم خلیج فارس است. او به ویژه در مورد فعالیت های تجاری برادران لینچ بسیار تأکید می نمود. خزعل مطابق این دستورالعمل رفتار کرد و به طور خاص موقعیت مهم و قدرتمندی یافت.(۴) در اکتبر ۱۹۱۴ مصادف

ص:۵۶۲

۱- فاتح، ص ۲۶۱.

۲- زهیر مقداشی، ص ۳۰۶.

۳- دنیس رایت: ایرانیان در میان انگلیسی ها، ترجمه منوچهر طاهر نیا (تهران، آشتیانی، ۱۳۶۴)، ص ۳۵۲.

۴- فیروز کاظم زاده: روس و انگلیس در ایران، پژوهشی درباره امپریالیسم، ترجمه منوچهر امیری (تهران، فرانکلین، ۱۳۵۴)، ص ۴۷.

با ذی قعده ۱۳۳۲، دولت انگلستان برای صیانت از منافع نفتی خود در خوزستان، که بالغ بر ماهی بیست وپنج هزار تن می شد، نیرویی را به فرماندهی سر پرسی کاکس به جنوب کشور فرستاد تا از راه شط العرب، آبادان را به اشغال خود در آورد. هدف اصلی حفاظت از چاههای نفت بود، اما به اعراب بومی این گونه وانمود کردند که انگلستان می خواهد در برابر تجاوزات عثمانی آنها را زیر چتر حمایتی خود بگیرد.(۱) در همین سال ۱۹۱۵، خزعل یکی از مهم ترین نشان های امپراتوری بریتانیا را به دست آورد. در این سال به پاس خدمات خزعل به منافع امپراتوری بریتانیا، لرد هاردینگ نایب السلطنه هند در تاریخ سوم فوریه ۱۹۱۵ نشان شوالیه فرماندهی ستاره هند(۲) را به او اعطا کرد. این امر وقتی روی داد که هاردینگ مشغول بازدید از تأسیسات شرکت نفت انگلیس و ایران بود.(۳) از این به بعد خزعل رسماً تحت الحمایه بریتانیا واقع شد. در خلال جنگ اول جهانی و به طور خاص بعد از این سال بود که خزعل موفق شد مخالفین خود در خوزستان، به ویژه رهبران قبیله بنی طرف را گوشمالی دهد و آنان را منکوب خود سازد.(۴) مقارن همین ایام، بریتانیا با دو طایفه بزرگ بختیاری یعنی ایلخانی و حاجی ایلخانی قراردادی منعقد ساخت که طبق آن پنج هزار لیره به هر کدام از دو تیره یاد شده پرداخت می گردید و ده هزار لیره هم بعد از خاتمه جنگ به آنان اعطا می شد، مشروط به اینکه بختیاری ها از منابع شرکت نفت انگلیس و ایران حفاظت کنند، با شیخ خزعل روابط دوستانه برقرار سازند و علیه بریتانیا و متحدان این کشور دست به اسلحه نبرند.(۵)

در اوایل فوریه ۱۹۱۵ مطابق با اواسط ربیع الاول ۱۳۳۳، شیخ خزعل به ابتکار خود از کاکس خواست بریتانیا نیرویی تقویتی به آن سمت گسیل دارد. به نظر او اگر انگلیسی ها نیروی نظامی بیشتر به منطقه نمی آوردند، اغلب قبایل خوزستان به جانب

۱- اولریخ گرکه: پیش به سوی شرق، کتاب دوم، ج ۱، ترجمه پرویز صدری (تهران، سیامک، ۱۳۷۷)، صص۵۹۹-۵۹۸.

۲- Knight Command of the Star of India.

۳- مکی، ج۳، صص۱۵۴-۱۵۳.

۴- تاریخ پانصد ساله خوزستان، صص۲۲۲-۲۲۱.

۵- انگلیسیان در بین ایرانیان، صص۱۰۶-۱۰۵.

ترک ها گرایش پیدا می کردند.(۱) اگر خزعل در طول جنگ جانب انگلیس را گرفت، قبایل عرب مخالف وی مانند قبایل باوی و بنی طرف(۲) آشکارا از عثمانی حمایت نمودند. به طور خاص بعد از اینکه روحانیان ایرانی مقیم بین النهرین احکام جهاد علیه انگلیس صادر کردند، این قبایل علیه خزعل به حرکت در آمدند. روز بیست وهفتم ژانویه ۱۹۱۵ مطابق با ۱۱ ربیع الاول ۱۳۳۳، کاکس اطلاع داد قبیله بنی طرف وفاداری خود را به خزعل زیر پا نهاده است. خزعل تلاش کرد بر اوضاع تسلط یابد، اما کاکس اوضاع را نگران کننده ارزیابی نمود.(۳) خزعل به طور رسمی حتی علیه نیروهای خارجی که با انگلیس در حال جنگ بودند وارد میدان شد. به طور مثال در همین ماه، او نماینده کمپانی تجاری ونکهاوس آلمان در خوزستان را با همکاری نیروهای بریتانیایی دستگیر ساخت و تبعید کرد.(۴) از سویی نیروهای شیخ خزعل وقتی بریتانیایی ها در دجله علیا پیشروی می کردند با دادن اطلاعات نظامی و جاسوسی به کمک انگلیسی ها شتافتند.(۵) این روش و سلوک خزعل با سیاست بی طرفی دولت مرکزی ایران مغایرت داشت. به همین دلیل محمدعلی خان علاءالسلطنه وزیر وقت خارجه در نامه ای خطاب به وی به تاریخ ششم ربیع الثانی ۱۳۳۳/ دهم فوریه ۱۹۱۵ از عملیات خزعل ابراز نگرانی کرده و به او توصیه نمود با تمام دول متخاصم روابط دوستانه و بیطرفانه داشته باشد.(۶)

سه روز بعد یعنی نهم ربیع الثانی آن سال، خزعل پاسخ داد هشت ماه است به سیاست بی طرفی دولت مرکزی عمل کرده و هیچ عملی را که مغایر این منظور باشد انجام نداده است. او ادعای آلمانی ها در همکاری نظامی و اطلاعاتی با بریتانیایی ها را رد کرد و خاطر نشان ساخت عثمانی ها مشغول تحریک مردم به ضدیت با انگلیسی ها هستند.(۷) او با اشاره به فتاوای مراجع مقیم عتبات در باب ضرورت جهاد

۱- گرکه، صص ۶۰۲-۶۰۱.

۲- به ضم ط و فتح را.

۳- گرکه، ص ۶۰۰.

۴- مورخ الدوله سپهر: ایران در جنگ بزرگ (تهران، بی نا، ۱۳۳۶)، ص۹۳.

۵- جواد شیخ الاسلامی: سیمای احمدشاه قاجار، ج۱ (تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۵)، ص۱۴۸.

۶- رضاقلی نظام مافی: کتاب سبز (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳)، ص۱۰۴.

۷- سپهر، ص۹۵.

علیه انگلیسی ها، آن را باعث اختلاف بین ایلات و عشایر عرب منطقه ارزیابی می کند. دولت مرکزی در تلگرافی خطاب به سردار ارفع به تاریخ دوازدهم جمادی الثانی ۱۳۳۳ مطابق با شانزده فوریه ۱۹۱۵، یادآوری نمود ضروری است سیاست بی طرفی دولت مورد عنایت واقع گردد و به هیچکدام از طرفین درگیر جنگ اعم از آلمان، عثمانی، بریتانیا و یا روسیه تمایلی ابراز ننماید و حتی المقدور از تحریکات جلوگیری کرده و مردم را به آرامش و صبر و رعایت اصول بی طرفی دعوت کند(۱) اما با اطلاعات ارزشمندی که خزعل در اختیار بریتانیایی ها قرار داد، طرف انگلیسی توانست تا بغداد هم پیشروی نماید، پیش تر هم دیدیم که در این عملیات رضا قلیخان نظام السلطنه مافی چه نقش ارزنده ای برای بریتانیا بازی کرد.

۵. خزعل و بریتانیا تا کودتای سوم اسفند

بریتانیا تا سال ۱۹۱۶ توانست با کمک خزعل و قشون هندی خود کنترل کامل نواحی جنوبی ایران را به دست گیرد.(۲) تسلط بریتانیا بر این نواحی مقارن بود با انقلاب روسیه، از مارس سال ۱۹۱۷ که تزار از سلطنت کناره گیری کرد، انگلستان تلاش نمود حوزه نفوذ خود را به سوی مناطق شمالی ایران بسط دهد. در این شرایط بین هیأت حاکمه بریتانیا بر سر نحوه برخورد با مسئله ایران اختلاف بروز کرد. نائب السلطنه هند لرد چلمسفورد نگاه داشتن نیروی نظامی را در ایران با هزینه حکومت هند انگلیس برنمی تابید و با آن مخالفت می ورزید. در واقع حکومت هند انگلیس بر این باور بود که بریتانیا باید حفظ وضع موجود را در اولویت برنامه های خود قرار دهد، این مهم از طریق تحکیم رابطه با خوانین بختیاری و شیخ خزعل ممکن بود.(۳)

بین مقامات بریتانیا بر سر «نحوه» اعمال نفوذ در ایران اختلاف نظر وجود داشت، ا گرنه در اصل موضوع یعنی اینکه ایران باید برای همیشه در مدار منافع انگلیس واقع

ص:۵۶۵

۱- نظام مافی، ص ۱۱۱.

۲- ل. میروشنیکف: ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه علی دخانیاتی (تهران، پیام، ۱۳۵۶)، ص ۶۱.

۳- فلوریدا سفیری: پلیس جنوب ایران، ترجمه منصوره اتحادیه و منصوره جعفری فشارکی (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴)، ص ۲۵۰.

شود؛ تردیدی موجود نبود. ایران به سه دلیل برای انگلیس اهمیت داشت: نخست اینکه کمربند امنیتی هند به شمار می آمد، دیگر اینکه ایران سرچشمه همیشه جوشان نفت بود و نفت ایران باید همیشه برای انگلستان محفوظ می ماند، سوم در شرایط هرج و مرج و بحران های ناشی از انقلاب روسیه، ایران بهترین راه نزدیک شدن به این کشور بود. ایران باید مهار انقلاب روسیه واقع می شد و این موضوع اولویت درجه نخست مقامات بریتانیا را تشکیل می داد. غیر از مسئله مهار انقلاب روسیه، موضوعی دیگر هم وجود داشت که برای انگلستان بسیار اهمیت داشت، این موضوع چهارم راه یابی بریتانیا به بازارهای مناطق شمالی ایران بود؛ نیز باید بر راه های تجاری این منطقه تسلط کافی می یافت.(۱) طبق استراتژی کرزن باید یک سلسله دولت های تحت الحمایه از مدیترانه تا پامیر به وجود می آمد تا نه تنها مرزهای هندوستان را پاس دارد بلکه از منافع عمومی امپراتوری بریتانیا در نقاط مختلف عالم حفاظت به عمل آورد.(۲) این سیاست بعدها در قالب قرارداد ۱۹۱۹ محقق شد. وقتی روسیه بلشویکی تلاش کرد در رقابت با انگلستان منافع سیاسی و تجاری خود را بار دیگر احیاء کند، انگلیسی ها باز هم به همان اصل قدیمی «دولت حائل» روی آوردند.(۳)

به قول غنی، در زمان خاتمه جنگ اول جهانی، سیاست بریتانیا این بود که خزعل را به سلطنت عراق بنشاند، اما وقتی قرارداد ۱۹۱۹ منعقد گردید، خزعل از این سناریو کنار گذاشته شد و ملک فیصل به پادشاهی عراق برگزیده شد. اندیشه منضم شدن خوزستان به عراق هم به این شکل از صفحه سیاست بریتانیا محو گردید، زیرا کرزن بر این باور بود که با قرارداد ۱۹۱۹ ضمن حفظ تمامیت ارضی ایران، منافع استراتژیک این کشور در این منطقه حساس خاورمیانه هم محفوظ خواهد ماند.(۴) در این مقطع، بریتانیا برای اینکه همچنان دل خزعل را به دست آورد، دو هزار قبضه تفنگ در اختیار او قرار داد، مقادیر فراوانی مهمات، توپ های صحرایی، یک کشتی تجاری و حتی توپهایی برای اجرای مراسم سلام نظامی در

ص:۵۶۶

۱- همان.

۲- علی اصغر زرگر، ص ۵۰.

۳- همان، ص۵۸.

۴- Ghani, P. ۳۵۶.

اختیار او قرار دادند و احمدشاه را هم وادار کردند به او لقب سردار اقدس بدهد.(۱) از آن بالاتر سفارت بریتانیا وثوق را وادار ساخت که به وزارت مالیه دستور دهد شیخ خزعل را به دلیل هزینه ای که در طول جنگ برای حفظ خوزستان متحمل شده و به منافع بریتانیا خدمت نموده است، به مدت پنج سال از سی و یکم مارس ۱۹۱۵ تا ۳۱ مارس ۱۹۲۰ از پرداخت هرگونه مالیات معاف دارد. به عبارتی دولت ایران باید مالیات های معوقه خزعل را می بخشید. طبق این توصیه خزعل برای مدت شش سال دیگر یعنی تا سال ۱۹۲۶ باید نصف مالیات مرسوم را به دولت ایران می پرداخت و آن نصف دیگر به وی تخفیف داده می شد. وثوق از همین فرمول استفاده کرد و آن را به مورد اجرا گذاشت.(۲)

به دنبال ناکامی کرزن در اجرای قرارداد ۱۹۱۹، سیاست جدید این بود که اگر خطری منافع بریتانیا را در ایران تهدید کرد، خزعل همراه با والی پشتکوه و خوانین بختیاری استقلال خود را از ایران اعلام نمایند و با انگلستان یک پیمان کمک متقابل امضا کنند.(۳) در واقع در این مقطع تاریخی انگلیسی ها تصوّر می کردند شمال ایران را باید از دست رفته به شمار آورد و با تمام توان باید از جنوب کشور که منافع استراتژیک بریتانیا در آن قرار داشت حفاظت کرد. حتی برخی خوانین بختیاری پیشنهاد کرده بودند در صورت هجوم بلشویک ها به ایران، مناطقی از کشور، از اصفهان تا جنوب، در اختیار آنان قرار گیرد تا فردی را به صورت تشریفاتی به تخت سلطنت نشانند و با قشقایی ها و خاندان قوام الملک شیرازی کنار آیند مشروط بر این که بخشی از منافع حاصله از درآمد نفت به آنان داده شود. باید یادآور شد در این زمان حکام کرمان، یزد، اصفهان و پاره ای از شهرهای دیگر بختیاری ها بودند. به همین دلیل سر پرسی کاکس کمیسر عالی بین النهرین بر این باور بود که بریتانیا بر این متحدان قدیمی خود تکیه کند و رابطه نزدیکتری با این متحدان برقرار سازد. کودتای سوّم اسفند ۱۲۹۹ جایگزین تمام این سناریوها شد. از این به بعد استراتژی

ص:۵۶۷

۱- همان.

۲- ابراهیم صفائی: وثوق الدوله (تهران، کتابسرا، ۱۳۷۴)، ص۱۳۳.

۳- سر پرسی لورن: شیخ خزعل و پادشاهی رضا خان، ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی (تهران، فلسفی، ۱۳۶۳)، صص ۶۰-۵۹.

جدید بریتانیا در قبال ایران تدوین گردید، یکی از تبعات این استراتژی قربانی شدن شیخ خزعل به دست رضا خان بود.

اما حتی در زمان یاد شده، متحدین سابق خزعل همچنان به جانبداری از او مشغول بودند. آرنولد ویلسون افسر نظامی سرویس اطلاعاتی هند همچنان به دفاع از متحد دیرینه بریتانیا می پرداخت و بر این باور بود که بریتانیا باید همچنان از خزعل، ایلات خمسه و بختیاری ها و بویر احمدی ها حمایت کند زیرا اینان می توانند در موقع ضرورت پانزده هزار نیروی نظامی در اختیار دولت انگلستان قرار دهند. کرزن حتی بعداً نوشت بریتانیا نمی تواند از خزعل دست بشوید زیرا در قبال وی متعهد است.(۱) بسیاری از کنسول های بریتانیا در مناطق جنوبی کشور و نیز سر پرسی کاکس کمیسر عالی بین النهرین همچنان مدافع خزعل بودند. اما این تنازع درونی نیروهای سیاسی بریتانیا و این مخالفت ها که همه و همه برای صیانت از منافع انگلستان در ایران طراحی شده بود، با صعود رضا خان به اریکه ریاست وزرایی و سپس پادشاهی همه و همه به نفع جریانی خاتمه یافت که به دنبال استقرار دولتی قدرتمند، نظامی و متحد بریتانیا بودند، دولتی که بتواند امنیت سرمایه های اردوگاه غرب و به طور خاص انگلستان را حفاظت نماید.

۱- غنی، صص ۲۸۹- ۲۸۸

فصل هشتم: کودتای سوم اسفند

۱. شمه ای از آرایش نیروهای نظامی ایران

می دانیم ایران دوره قاجار ارتش متحد الشکل و سراسری نداشت. حتی تجربه جنگ های ایران و روس نیز باعث نشد تا در این زمینه گامهای اساسی برداشته شود.

در حین جنگ های ایران و روس، هیأت سرتیپ گاردان که اقداماتی برای مدرنیزه کردن ارتش ایران انجام داده بود به دنبال انعقاد عهدنامه تیلسیت بین تزار الکساندر اول و ناپلئون بناپارت و عدم پای بندی طرف فرانسوی به مفاد عهدنامه فینکنشتاین از ایران خارج شد. از آن به بعد تا تأسیس دارالفنون بحث وضعیت نظامی ایران تحت الشعاع مسائل دیگر قرار داشت و حتی نبردهای هرات باعث نشد تا حکومت ایران ض-رورت مدرنیزه ک-ردن سازمان نظامی خود را در دستور کار قرار دهد.

در آستانه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، تشکیلات قزاق، نیروی نظامی دولتی ایران محسوب می شد. البته تشکیلات ژاندارمری هم وجود داشت؛ ولی ژاندارمری نیروی انتظامی بود.

تاریخ تشکیل نیروی قزاق به این شرح بود: به سال ۱۲۹۵ قمری ناصرالدین شاه به مسافرت اروپا رفت. این دومین مسافرت وی به فرنگ تلقی می شد. شاه در سن پترزبورگ از رژه نیروهای ارتش روسیه سان دید، او با مشاهده نظم و ترتیب

این قشون درصدد برآمد تشکیلاتی مشابه در ایران راه اندازی نماید.(۱) برای نخستین بار بین دولت های ایران و روسیه به سال ۱۲۹۶ قراردادی منعقد شد که طبق آن کلنل دومانتویچ(۲) برای راه اندازی قشون مورد نظر شاه ایران وارد کشور گردید. او با پنج صاحب منصب دیگر به تعلیم قشون ایران مبادرت ورزید. یکهزار قبضه تفنگ و دو توپ صحرایی هم از سوی تزار به دولت ایران هدیه داده شد. شمشیرهای مورد نیاز آن نیرو، در خود ایران ساخته و تحویل شد، طبق الگوی این دسته از نیروهای روسی، قشونی به شکل قزاق های قفقاز باید شکل می گرفت و شاه نیز از روند پیشرفت آنها بسیار راضی بود. زمانی که لرد کرزن سرگرم تدوین کتاب خود «ایران و قضیه ایران» بود، یعنی سال ۱۸۹۱، سه فوج قزاق وجود داشت که هر فوج ششصد نیرو را شامل می شد. یک سرهنگ، سه سروان، یک نایب و ده گروهبان صاحب منصبان روسی را تشکیل می دادند. شعبات قزاق خانه به تدریج در تبریز، رشت، اصفهان، مشهد و بارفروش (بابل) تأسیس شد. مخارج هر بریگاد قزاق که متشکل از ۵۴ صاحب منصب و گروهبان و ششصد نیرو بود، مواجب، جیره، علیق اسبها، قیمت لباس، تعمیرات بناهای قزاقخانه، سوخت چراغ، مخارج اردو و سایر مخارج متفرقه را دربر می گرفت.(۳)

در سال ۱۲۹۹ قمری، چارکوفسکی به جای دومانتویچ به فرماندهی قزاق خانه ایران منصوب شد. او توانست سازمان قزاق خانه را گسترش دهد و بریگاد قزاق را تأسیس نماید. سال ۱۸۹۶ میلادی کلنل کاساکوفسکی به جای چارکوفسکی به فرماندهی بریگاد قزاق منصوب شد. او نه سال در ایران اقامت داشت و توانست به شکل بی سابقه ای این نیروی نظامی را توسعه دهد. در سال ۱۳۲۲ قمری چرنوزوبوف توانست گردان پیاده قزاق را به نام باتالیون تشکیل دهد. بعد از او لیاخوف به فرماندهی این نیرو گماشته شد. سپس پرنس واربولسکی که مردی ملایم بود به جای او برگزیده شد. در این زمان تعداد نیروهای قزاق به ۴۵۰۰ نفر بالغ

ص:۵۷۰

۱- ابراهیم تیموری: عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات ایران (تهران، اقبال، ۱۳۳۲)، ص۳۰۹.

۲- Col. Dumantovitch.

۳- برای اطلاع از صورت مخارج قزاقخانه در سال منتهی به انقلاب مشروطه نک: تمدن؛ ش۱۶، مورخه ۲ ربیع الثانی ۱۳۲۵.

می گردید. درست در همین زمان بود که هنگ مختلط به نام آتریاد شکل گرفت، نخستین هنگ در تبریز تشکیل شد و سپس در اردبیل. دو سالی بعد از شروع جنگ اول جهانی، یعنی در سال ۱۹۱۶، بریگاد قزاق به دیویزیون تبدیل شد. فرماندهی این نیرو با بارون مایدل بود. در همین زمان آتریادهای مشهد، اصفهان، گیلان، مازندران و همدان تشکیل گردید. بعد از انقلاب اول روسیه که کرنسکی قدرت را به دست گرفت، ابتدا کلژره و بعد استاروسلسکی فرماندهی این نیرو را به عهده گرفتند. دوره فرماندهی این مرد آخرین دوره تسلط روس ها بر قزاق خانه ایران بود که از سال ۱۹۱۸ تا اوایل ۱۹۲۱ میلادی به طول انجامید. به طور کلی نُه آتریاد در تهران، تبریز، اصفهان، مشهد، همدان، گیلان، اردبیل، مازندران و ارومیه فعالیت می کردند.

به نوشته روزنامه کاوه که توسط سیدحسن تقی زاده در برلین منتشر می شد، بعد از مشروطه هر کس که به آرمان مشروطیت معتقد بود از قزاق خانه اخراج می گردید و این امر باعث شد تا «در قزاق خانه فقط بدترین اشخاص ایرانی فرومایه و فاسد بمانند و آن فوج خلاصه شرارت و خیانت باشد هیچ وقت از عده و عدد قزاقخانه اطلاع صحیح به خارج و حتی به خود اولیای دولت نمی دادند.»(۱) به گزارش کاوه در سال ۱۳۳۴ق. تعداد قزاقان ایرانی پنج هزار و پانصد تن بود که این عده مرکب از چهار فوج سواره، دو گروهان پیاده و دو باطری توپ کوهستانی بودند. یکی از امتیازاتی که روس ها بعد از هجوم سال ۱۳۳۰ از ایران اخذ کردند، این بود که قرار گذاشتند یک فوج جدید از نیروی قزاق در تبریز به وجود آورند. این فوج متشکل از هشتصد نفر می شد. در همین مقاله آمده است که «قزاق ایرانی بر خلاف میل و مقاصد ملی حرکت کرده و آلت دست دشمن بوده است.» در ادامه آمده بود:

اینک روزنامههای طهران خبر می دهند که اولیای دولت ایران مصمم بر افزودن عده قزاق شده و حکم داده تا شماره آن را به ده هزار نفر برسانند، معلوم است که این اقدام بنایی است برای تشکیل یک قشون ایرانی برای روس در ایران و مخصوصاً برای تخریب بنای قراسوران ملی. دولت روس از ابتدای دخول ترتیب قشون نظامی در ایران در عهد فتحعلی شاه تا امروز همه وقت در هر جا برای جلوگیری از

۱- کاوه، ش ۴، مورخه ۸ جمادی الاولی ۱۳۳۴، «قزاق ایران.»

پیدا شدن قشون ملی کارشکنی کرده و به انواع دسایس و زور و زر به هم زده است. هیأت معلمین انگلیسی را با سازش با انگلیسی ها در عهد عباس میرزا در نود سال پیش به هم زد. هیأت معلمین اطریش را با هزار دسیسه پریشان نمود. قوای نظامی ظل السلطان را به دسایس شاهزاده دالگاروکی(۱) و تحریک امین السطان در هم شکست. قوای قراسورانی شوستر را با عزل آمریکاییان پاشیده کرد. اینک قوای نظامی قراسورانی تازه را هم به سخت گیری مالی و کارشکنی بر ضد صاحب منصبان سوئدی برانداخته و می اندازد.(۲)

در آستانه جنگ اول جهانی بخشی از قشون ایران را همین قزاق ها تشکیل میدادند. قوه قزاق که زیر سیطره روسیه بود با قوای ژاندارمری که ظاهراً زیر نظر سوئدی ها بود اما برخی از فرماندهان آن از انگلیسی ها حرف شنوی داشتند؛ رقابت میکرد. قزاق ها همه مقهور فرماندهان روسی بودند. قبل از جنگ، انگلیسی ها برخی از واحدهای ژاندارمری را به سوی خود جلب کردند و با قزاق ها به رقابت واداشتند.(۳)

به یاد آوریم که در راستای نظریه استقرار مرد قدرتمند، روزنامه آفتاب از تأسیس یک قوه نظامی سخن می گفت. با این اوصاف قوه نظامی که روزنامه آفتاب در مورد تأسیس آن و ضرورت تکیه دولت به این نیرو داد سخن می داد، هرگز شکل نگرفت و روزنامه آفتاب هم نگفت منظورش از قوه نظامی مورد نظر چیست؟ لازم به یادآوری است که در صفوف ژاندارمری افسران خوشنامی دیده می شدند که همیشه منافع و مصالح ایران را بر هر چیزی ترجیح دادند و برخی از آنان هم قربانی مواضع خود شدند.

واقعیت امر این است که نظامیان در آن دوره در زمره بیچاره ترین اقشار اجتماعی ایران به شمار میرفتند. روزنامه عصر جدید حدود یک سال بعد از جنگ اول جهانی، وضعیت نظامیان آن روز کشور را از زبان یکی از افراد خودشان به خوبی تشریح کرد. این فرد بدبخت ترین «طبقه ایران» را نظامیان دانست. به گزارش این فرد، در این زمان

۱- کذا: دالگورکی.

۲- همان.

۳- حیات یحیی، ج۳، ص۲۸۳.

نظامیان دو دسته بودند: مشغول خدمت و منتظر خدمت. بنا بر گفته این فرد «بعضی از آقازادگان نظامی نما که نه تحصیل کرده و نه عملیات دیده[اند] با دادن رشوه مقامات مهم را احراز نموده اند.» از آن سوی عده ای دیگر با «هزاران خون جگر» بعد از هشت ماه تازه حقوق خود را دریافت میکنند. این انسان های نگون بخت، بعد از انجام مأموریت نه حقوق میگیرند و نه کسی احوال ایشان را میپرسد. عده ای بعد از سی چهل سال خدمت دارای مختصر حقوق دیوانی میگردند. این افراد «صاحب منصبان منتظر خدمت» خوانده میشوند و در «وزارت جنگ موهوم» وقت میگذرانند و بهواقع بیکارند. حقوق آنان تا پایان عصر مشروطه «در واقع ماهی سه تومان الی شش تومان» میشد، از سال ۱۳۳۰ این افراد هم دیناری حقوق نگرفته بودند. این افراد «خانه، اثاث البیت و حتی لباس عوضی(۱) خود و عیالشان را فروخته نان خالی خورده امروز غالباً با یک عبای مندرسی ستر...(۲) می کنند.» آنها منتظرند مگر روزی ارتش دائم تشکیل شود، به امید اینکه به کاری مشغول شوند. اما مسئله تشکیل ارتش دائم هم «از چندی به این طرف مخالف با پولتیک بعضی از ابنای وطن شده است و برای حسن خدمت به دشمنان ما در تخریب اساس مقدس سپاه گیری مملکت کوشیده و به مقصود خود هم نایل شده اند.»

این فرد نظامی نوشت از «شش سال قبل» به این طرف- یعنی درست مصادف با دوره استبداد صغیر و مقدمات فتح تهران- در حقیقت ایران وزارت جنگ نداشته است، «به همین علت است که امروز مجبوراً به این بی طرفی پست تر از هر ذلتی(۳) تن داده ایم، در صورتی که حقوق و حدودمان پایمال ستم ستور اجانب است سکوت اختیار کرده ایم.»(۴)

در کنار اردوی قزاق باید از نیروی ژاندارمری نام برد. این نیرو در دوره فعالیت مجلس دوم سازماندهی شد. یک سال قبل از هجوم روس ها به ایران یعنی در محرم ۱۳۲۹ دولت ایران از دولت سوئد خواست نیرویی برای حفاظت از راههای ایران

۱- یعنی لباس عاریه ای و یا لباس بدلی.

۲- نقطه چین در اصل مقاله است.

۳- منظور اعلام بی طرفی ایران در جنگ اوّل جهانی است.

۴- عصر جدید، ش۳۲، ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۳۳، ۸ مه ۱۹۱۵، «بدبخت ترین طبقات ایران.»

تشکیل دهـد. روس ها از تشـکیل این نیرو حمایت میکردنـد، انگلیسـی ها نیز به رغم بی میلی خود با آن چنـدان مخالفتی هم نکردنـد. سه سال بعـد از تشـکیل ژانـدارمری، هفت هزار ژانـدارم و حدود دویست افسـر در این نیرو فعالیت میکردند و از نظر تعداد نفرات تقریباً با قوای قدیمی تر قزاق برابری مینمودند.

در خلال جنگ اول جهانی برخی افسـران سوئـدی تمایلاتی به سوی آلمان پیدا کردند و همین موضوع باعث گردید از تعداد نفرات آنها کاسـته شود. بقایای انگشت شـمار افسـران سوئـدی را رضاخان به هنگامی که رئیس الوزرا شـد بازگردانیـد.(۱) با اینکه نیروی ژانـدارمری بی طرف بـود، امـا هم انگلیسـی هـا و هم روس هـا در آن نفوذ داشـتند. حین و بعـد از جنـگ، برخی نیروهـای ژانـدارمری متمایـل بـه آلمـان شدنـد، در ایـن دوره حتی برخی آلمانیهـا حفـاظت شخصـی خـود را هم به نیروهـای ژاندارمری سپردند. بین قزاق و ژاندارم آن قدر اختلاف نظر بروز کرد که «یک قزاق و یک ژاندارم در یک رهگذر که به هم بر میخوردنـد مثل دو نفر جنگجو به یکدیگر نگاه میکردند و میگذشـتند و بدیهی است که این اختلاف کلمه از دو قوه نظامی چه اثرات سوء در بحران مملکت دارد.»(۲)

در دوره جنـگ اول جهـانی قوای ژانـدارمری متشـکل از ده هزار نیرو بود، نیمی از آنهـا میتوانسـتند در عملیات جنگی حاضـر شوند. قوهای که به نام مجاهدین مشهور بود و تشکیل دهندگان آن نیروهای داوطلب بودند به طور کلی دو هزار نفر میشدند. عـدهای دیگر سوارانی بودند که آلمانیها اجیر کرده بودند، آنها هم یکهزار تن بودند. نیروی ایلیاتی بختیاری و کاشانی هم دو هزار تن برآورد میگردیـد، یکی دو فوج سـربازان قدیمی تحت ریاست فرماندهان ژاندارمری حاضـر به خدمت شدند. اما تمام این نیروهـا متفرق بودنـد، عـدهای در همـدان، بخشـی در ساوه، گروهی در اراک، قسـمتی در ملایر و نهاونـد و تویسـرکان و بروجرد و بخشی هم در کرمانشاهان و کردستان اقامت داشتند.(۳)

انگلیسی ها در نیروی قزاق حد اقل از همان دوره مشروطه نفوذ داشتند و برخی

ص:۵۷۴

۱- Andreas Adhal(Ed): Iran Through the Ages- A Swedish Anthology, (Stockholm, ۱۹۷۲), pp. ۱۲۹-۱۳۵.

۲- حیات یحیی، ج۳، ص۲۸۳.

۳- همان، ص۳۰۷.

از نیروهای آن را در جهت اهـداف خود به کار میگرفتنـد که پیش تر در جایی دیگر از همین رساله به آن پرداخته ایم. با تمام این اوصـاف انگلیسـی هـا از همـان دوره جنگ اول جهانی نیروی خاص تحت نفوذ خود را که متشـکل از افسـران انگلیسـی و سربازان هندی بود، سازمان دادند و گفتیم در سال ۱۹۱۶ نام آن را تفنگداران جنوب ایران نهادند. این علاوه بر نفوذی بود که آنان در بین سران عشایر داشتند و از این نیروها میخواستند از اطاعت حکومت مرکزی ایران سرپیچی کنند.

پلیس جنوب ایران در سـال هـای آخر جنـگ به بهـانه مقابله با عمال آلمان در مناطق جنوبی کشور و بـدون اجازه دولت ایران تأسیس شد. بنیادگذار این نیرو سر پرسی سایکس(۱) بود و نخستین بریگادهای آن در فارس و کرمان تشکیل شد. سایکس از سال ۱۸۹۴ تا ۱۹۱۳ کنسول انگلیس در کرمان و سیسـتان بود، بعداً جنرال کنسول انگلسـتان در مشهد گردید، در مارس ۱۹۱۶ وارد بنـدر عبـاس شـد و در ژوئیه آن سال کرمان را به تصـرف خود درآورد. سـپتامبر آن سال با نیروهای روس مقیم اصـفهان ارتبـاط برقرار نمـود. یـازدهم نوامبر، همراه بـا عبدالحسـین میرزا فرمانفرمـا والی فـارس وارد شـیراز شـد. او دسـتور داد نیروی ژانـدارمری از پلیس جنوب اطاعت کنـد و بالاخره در مارس ۱۹۱۷ درست در زمان شورش های مسـکو و پتروگراد و انـدکی بعد از خلع تزار نیکلای دوم از سریر سلطنت روسیه، رسماً تشکیلات تحت امر خود را به ملّت ایران تحمیل کرد.

پلیس جنوب ایران زمانی تأسـیس شـد که از قوای ژانـدارمری منحل شـده به دلیل وقوع جنگ، چیزی باقی نمانده بود، مخارج این قوه را خود انگلیس تقبل کرد به این امید که در آتیه از دولت ایران هزینه های آن را دریافت کند. شرکت نفت انگلیس و ایران که از این نیرو بسـیار اسـتفاده میکرد، مساعدت نمود و حداقل بخشـی از هزینه های تشکیل این قوّه را متقبل شد. بنابراین در جنوب و شـمال کشور دو نیرو که باطناً با هم مخالف بودند ولیکن ظاهراً با هم اختلافی نداشتند- یعنی نیروی قزاق و پلیس جنـوب- کشـور را محاصـره کرده بودنـد. درست همین زمـان بـود که میرزاحسن خـان وثوق الـدوله که از بیم عملیـات کمیته مجازات «به کلی خانه نشین

ص:۵۷۵

۱- Sir Percy Molesworth Sykes.

و مخفی» شده بود، به ریاست وزرایی رسید.(۱) پیش از این با وقوع انقلاب بلشویکی روسیه و خروج نیروهای اشغالگر روسی از ایران که تلاش میکردند زمین سوخته بر جای گذارند؛ بر دامنه تفوق نیروی پلیس جنوب افزوده شد. دامنه نفوذ این نیرو تا یزد و اصفهان را در برگرفت، از آن سوی کرمان، فارس و خوزستان هم عرصه فعالیت آنان بود. بسیاری از مطبوعات ایران مثل نوبهار و زبان آزاد، بارها و بارها نسبت به گسترش نفوذ پلیس جنوب به دولت ایران هشدار دادند و عملیات آنان را با شگفتی تعقیب کردند. برای نیروهای صادق مشروطه عجیب بود که انگلیسی ها درست بعد از خروج نیروهای روسیه و بعد از تضعیف قدرت آلمان و عثمانی در غرب کشور، نیروهای خود را به اطراف و اکناف کشور اعزام می کنند. اما دولت های ایران در آن زمان قدرتی نداشتند تا بتوانند مانع از نفوذ روز افزون پلیس جنوب در شئون کشور شوند.

ماجرای تشکیل پلیس جنوب ریشه دار بود و از اینجا شروع شد که حدود یک سال قبل از وقوع انقلاب مشروطه ایران، یعنی به سال ۱۲۸۴ش. سر پرسی سایکس که کنسول بریتانیا در کرمان بود، پیشنهاد کرد برای حل مشکل امنیت مال التجاره های انگلیسی و حفظ امنیت در مناطق تحت نفوذ بریتانیا، نیروی سوارهای تشکیل شود که سربازان آن ایرانی باشند و فرماندهانش افسران انگلیسی.(۲) این پیشنهاد آشکارا نقض حاکمیت ملی ایران بود. با وصف اینکه در سال های مشروطه این نیرو تشکیل نشد، اما بالاخره اندکی قبل از خاتمه جنگ اول جهانی سایکس موفق شد اندیشههای را که ظاهراً ناصرالملک هم بعد از خروج از ایران به سال ۱۲۹۵ از آن حمایت کرده بود؛ به کرسی نشاند. این بار بریتانیا در این فکر بود که با خروج روسیه از صحنه سیاسی ایران، چگونه میتواند برای همیشه هژمونی خود را بر کشور تحمیل سازد و ایران را مطلقاً زیر نفوذ خود درآورد. پلیس جنوب یکی از مهم ترین تشکیلات فراماسونری را هم راه اندازی کرد که در تحولات آتی کشور بسیار منشأ اثر بود. این لژ که لژ روشنائی نام داشت متشکل از افسران انگلیسی بود؛ در آن زمان دو ایرانی الاصل عضو آن بودند: یک یهودی

۱- دولت آبادی، ج۴، صص ۳۹-۳۸.

۲- Sykes to Harding, Kirman, February ۲۷/ ۱۹۰۵, FO. No. ۶۰/۶۹۸.

به نام دکتر مظفر الدین فرخ که بعدها استاد زبان انگلیسی دانشگاه تهران شد و دیگری ماریتروس سرکیس عضو حزب ارمنی داشناک که ظاهراً تا آخر عمر در شیراز ماند.(۱) هر دوی این افراد با حکومت هند بریتانیا ارتباط موزونی داشتند.

با تمام این اوصاف، سرمایه گذاری اصلی بریتانیا روی نیروی قزاق ایران بود که متشکل ترین نیرو به شمار میآمد. نخستین مرحله از اقدامات جدید انگلیسی ها در ارتباط با نیروی قزاق در سال ۱۹۱۷ روی داد. در اکتبر ۱۹۱۷، درست زمانی که انقلاب روسیه به پیروزی خود نزدیک می شد، آتریاد همدان تشکیل شد. این تاریخ مصادف با ذی حجه ۱۳۳۵ بود. برای اینان مکانی در شهر نو تهران نزدیکی های میدان گمرک تهیه شد. قرار شد این آتریاد دو سه ماهی آنجا بمانند و سپس به سوی همدان روانه شوند. روز جمعه هفتم رجب ۱۳۳۶ مطابق با فروردین سال ۱۲۹۷ برابر با ۱۹۱۸ آتریاد همدان به فرماندهی رضاخان به مناسبت دومین سالگرد تشکیل آتریاد، در باغی بیرون شهر میهمانی مفصلی برگزار کرد. دو هزار و پانصد تومان خرج این میهمانی شد، هشتاد تومان پول آجیل، شراب و کنیاک گردید و همه مخارج توسط انگلیسی ها داده شد.(۲) این بهترین شاهد بر این ادعاست که قزاق های تحت امر رضاخان حداقل سه سال قبل از کودتا با نیروهای انگلیسی مرتبط بودند. از این بالاتر این نقل قول که از سوی یک منبع موثق و شاهد نزدیک و مطلع ماجرا نوشته شده، نشان میدهد فوج قزاق برخلاف آنچه در منابع گفته شده است، لخت و عور نبودند. انگلیسی ها سناریویی را که منجر به کودتا شد برای عوام فریبی طراحی کرده بودند. طبق آن سناریو قزاق ها در حالی که از کشور دفاع میکردند، حتی لباسی برای پوشیدن نداشتند. این ماجرا و نظایر آن در شرایطی اتفاق میافتاد که مردم سراسر کشور از فرط گرسنگی پی در پی جان میدادند.

به دنبال انقلاب ضدتزاری در روسیه در این سال ابتدا قدرت به دست کرنسکی، لیبرال اصلاح طلب افتاد. کرنسکی در مورد مسئله قزاق ها ابتدا بارون موئدل(۳)

ص:۵۷۷

۱- نک: حسین آبادیان: ایران در دو دهه واپسین حکومت پهلوی (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۳)، صص۱۲۸-۱۲۷.

۲- کمره ای، ج۱، ص۱۵۲.

۳- Baron Moadel.

تزاریست مرتجع را فراخواند و به جای او کلنل کلرژه(۱) لیبرال را اعزام کرد، به عبارتی کرنسکی یکی از بدترین تصمیمات خود را در ارتباط با نیروی قزاق مستقر در ایران گرفت. او به جای این که این نیرو را به دست خود ایرانیان بسپارد، تلاش کرد بر ساختار آن تأثیر نهد؛ آن هم درست زمانی که روسیه پی در پی متحمل شکست در جبهه ها میشد و اقتدار رو به زوال این قدرت امپریالیستی در افق حوادث دیده میشد. به هر حال با معیارهای دوره تزاری، کلرژه مردی آزادیخواه به شمار میآمد. او وقتی به ایران میآمد به یک همکار قزاق قدیمی برخورد که اینک بیکار شده بود، او سرهنگ استاروسلسکی(۲) نام داشت. بزرگترین اشتباه کلرژه این بود که پست معاونت خود را به او پیشنهاد نمود و این سرهنگ را به ایران آورد. استاروسلسکی که به تزارها بسیار وفادار بود ادعا کرد کلرژه از بلشویک ها طرفداری میکند. استاروسلسکی از احمدشاه خواست او را برکنار سازد. شاه در این قضیه دخالتی نکرد، اما استاروسلسکی به نوبه خود یکی از بزرگترین اشتباهات خویش را مرتکب شد؛ او به سراغ افسران ارشد قزاقخانه رفت و به یاری سرهنگ رضاخان میرپنج و تعدادی دیگر، کودتایی بدون خونریزی انجام داد که به اخراج کلرژه از ایران انجامید.(۳) این ماجرا در سال ۱۲۹۶ شمسی مصادف با ۱۹۱۷ درست بعد از پیروزی بلشویک ها در روسیه انجام شد. به واقع نزاع بین کلرژه و استاروسلسکی را می توان اختلاف نظر بین آتریاد همدان و تهران ارزیابی کرد. آتریاد تهران مدافع کلرژه بود و آتریاد همدان به فرماندهی رضا خان مخالف او. به گزارش ستاره ایران «از قرار اطلاعات واصله دو نفر از صاحب منصب های روسی طرفدار پالکونیک کلرژه به قسمت ابواب جمعی خود اظهار نموده بودند که آتریاد همدان مسلح شده و امروز مجدداً برای دستگیری ما خواهند آمد.»(۴) در این زمان آتریاد تهران طرفدار کلرژه بود و آتریاد همدان طرفدار استاروسلسکی.

اندکی بعد، در فوریه ۱۹۱۸ فرماندهی بریتانیا مستقر در بین النهرین، واحدی از

ص:۵۷۸

۱- Clerge.

۲- Staroselski.

۳- Hassan Arfa, pp.۹۰-۹۱.

۴- ستاره ایران، ش ۱۱۰، پنج شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۳۶، ۲۱ فوریه ۱۹۱۸، «مخالفت بین قزاقها.»

سربازان خود را به فرماندهی ژنرال دنسترویل از درون خاک ایران به شمال کشور فرستاد تا به روس های سفید که در قفقاز علیه ارتش سرخ میجنگیدند کمک رسانند و با همکاری هم مناطق نفت خیز باکو را متصرف شوند. آنان در اجرای این تصمیم، از تشکیل یک دولت مستقل در منطقه ترک نشین قفقاز که اینک توسط حزب مساوات نام جمهوری آذربایجان بر آن نهاده شده بود، حمایت کردند. حزب مساوات به رهبری محمد امین رسول زاده که پیش تر در جریان مشروطه ایران و انتشار روزنامه ایران نو ارگان دمکرات ها بسیار فعال بود و در مقطعی سردبیری آن را بر عهده داشت، اینک از ایدئولوژی پان ترکیسم حمایت میکرد و در راه انجام آن بسیار ساعی بود. ملک الشعرای بهار در زمره نخستین افرادی بود که تأسیس جمهوری مساوات و شعارهای آن را به باد انتقاد گرفت و به اندیشه تاسیس یک دولت فراگیر ترک زبان تاخت. او از این قضیه ابراز تعجب کرد که چرا باید نماینده جمهوری مساوات به گیلان رود؟ نیز از این که گردانندگان آن جمهوری نام آذربایجان را بر منطقه ترک نشین قفقاز نهادهاند به شدت انتقاد کرد و نوشت آذربایجان قرن ها قبل از ظهور ترکان مرکز تمدن ایرانی بوده و زبان آنها به دلیل هجوم اقوام و قبایل تحول یافته است.(۱)

نامگذاری ناحیه ترک نشین قفقاز به آذربایجان باعث ناراحتی ایرانیانی شد که برخی از آنان از دوستان دیروزین رسول زاده به شمار میآمدند. دولت آبادی «نهادن نام آذربایجان... بر سر قسمتی از ترکستان و قفقاز» را به این دلیل میداند که «جمعی از مردم قفقاز که با عثمانیان مربوط بوده اند به خیال افتاده حکومت اسلامی قفقاز را حکومت آذربایجان بنامند و شهر بادکوبه را مرکز آن قرار بدهند و اگر در آتیه موفق شدند که آذربایجان ما را جزو آن حکومت بنمایند همه به یک نام خواهد بود. بدیهی است دولت عثمانی هم کاملاً با این تدبیر همراه بوده ولی چون ایرانیان از داخل و خارج اعتراض کردند به چه مناسبت قسمتی از قفقازیه این نام را برای خود برگزیده است، دولت عثمانی اظهار بی خبری کرده قول میدهد آنها را از برگزیدن

۱– نوبهار، سال ششم، ش۸۶، پنج شنبه سوّم ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «حزب مساوات چیست و چه میگوید!»

این نام ممانعت نماید، اما اثری بر این قول مترتب نشده اوراق رسمی با علامت جمهوری آذربایجان منتشر و نمایندگان به همین نام به اطراف میفرستند.»(۱)

در همین حین آذربایجان ایران هم به تصرف نیروهای عثمانی درآمد. در این ایام روابط دولت ایران با آذربایجان قطع شد. قشون عثمانی و «آذربایجان جدید» محاربات سختی با ارامنه کردند و آنان را یا مقهور و متواری نمودند و یا اینکه اموالشان را به یغما بردند. اما این عملیات و اشغال آذربایجان ایران چند روزی بیش به طول نینجامید. قوای عثمانی ناگزیر شد با متارکه جنگ در اروپا و اشغال استانبول توسط متفقین و نیز شکست شدید از این قوا، نیروهایش را از خاک ایران بیرون برد.(۲)

همزمان، قشون انگلستان از مشهد به سوی عشق آباد سرازیر شد. آنها خیال داشتند ترکستان را به تصرف خود درآورند. قوای بریتانیا از سمت رشت هم وارد باکو شد، نیروی قزاق ایران از ورود این نیروها استقبال کرد و از آنان پذیرایی شایانی نمود؛ به عبارت بهتر اردوی قزاق ایران که تحت فرماندهی روس ها بود، «ورود آنها را برای تجدید حیات روسیه به فال نیک گرفتند.»(۳) از آن سوی قشون انگلیسی وارد سیبری و ولادی وستک شد و هر روز که می گذشت تعداد این نیروها افزایش می یافت.

تحرکات قفقاز با بهره برداری و هدایت انگلستان به منظور شکست دولت جدید روسیه شدت یافت. انگلستان در منطقه قفقاز از دیرباز جای پاهای فراوانی داشت. بسیاری از تحرکات این سامان ریشه در خارج از مرزهای روسیه داشت، مضافاً اینکه منابع نفتی قفقاز موضوعی بود که انگلیسی ها را از دیر باز به خود مشغول میداشت.(۴) بریتانیا از فرصت وقوع انقلاب در روسیه بهره برد تا برای همیشه از اندیشه این قدرت بزرگ آسوده گردد. به این شکل با حمایت انگلستان در قفقاز سه جمهوری تشکیل دادند و در منطقه ماوراءالنهر هم شروع به دست اندازی نمودند. انگلیسی ها هم در قفقاز و هم در آن منطقه نیروهای نظامی خود را مستقر کردند و از شورشیان بومی هم استفاده نمودند. اما این موضوع دیری نپایید، قوای ارتش

۱- حیات یحیی، ج۴، ص۷۹.

۲- همان، صص ۸۰-۷۹.

۳- عین السلطنه، ج۷، ص۵۳۵۵.

۴- در مورد تعلق خاطر انگلیسی ها به منابع نفت باکو، نک: بحران مشروطیت در ایران، ص ۵۹۰ به بعد.

سرخ در هجومی به قفقاز، جمهوری مساوات را از ریشه کند همان طور که جمهوری های گرجستان و ارمنستان را مضمحل ساخت. از آن سوی قوای انگلیسی را از ماوراء النهر اخراج کردند و نفوذ خود را بر سراسر قلمرو روسیه تزاری تحکیم بخشیدند. از این به بعد شوروی به عنوان مبارزه با ضدانقلاب روسیه که به مرزهای ایران عقب نشینی می کرد، قوایی به انزلی اعزام داشت.

۲. ورود ارتش سرخ به انزلی و توافقهای نهایی

پس از انقلاب بلشویکی در روسیه، شماری از هواداران تزاریسم و نیروهای ضدانقلاب تا مدت ها در گوشه و کنار روسیه با رژیم جدید می جنگیدند. عمده ترین نیروی ضدبلشویک، نیروهای روس سفید به فرماندهی ژنرال دنیکین بود. عده ای از دیپلمات های روسیه تزاری مقیم تهران نیز از طرفداران دنیکین بودند و هنوز پرچم روسیه تزاری را به امید سقوط رژیم تازه، بر سر در سفارت روسیه در تهران حفظ کرده بودند. دولت انگلستان از این قوای ضدانقلابی حمایت می کرد و بعضاً به آنها پول و اسلحه می داد. این نیرو بعد از وقوع انقلاب، جنوب روسیه را جولانگاه عملیات خود ساخته و کشتیهای جنگی آن در بحر خزر از اهمیت زیادی برخوردار بود. اما قشون دنیکین با همه حمایت های مادی و معنوی که از متفقین دریافت داشت، در برابر قوای سرخ شکست خورد، کشتیهای خود را یا از دست داد و یا اینکه از بنادر دیگر بحر خزر فرار کرد و به آب های ایران در انزلی پناه آورد.(۱)

روز سیزدهم عید نوروز ۱۲۹۹ استاروسلسکی به قزاقها اطلاع داد که به او دستور داده اند قزاق خانه را به ژنرال دیکسون بسپارد و او هم امتناع کرده است. او گفت وثوق علیه او به حرکت درآمده است، اما تا شاه به او دستور ندهد حاضر نیست این کار را انجام دهد. وی گفت حتی اگر شاه به او دستور داد، به وظیفه خود عمل میکند و باز هم زیر بار آن نخواهد رفت. او تهدید کرد اگر در این زمینه به او سخت گیری کنند، قزاق خانه حالت دفاعی به خود خواهد گرفت.(۲) چند روز بعد خبر

۱- حیات یحیی، ج۴، ص۱۳۸.
۲- کمره ای، ج۲، صص۱۳۸۸-۱۳۸۷.

رسـید ژانـدارمری مانور خواهـد داشت، از «هنگامه محتمل الوقوع» سـخن به میان آمـد که شایـد بین قزاقها و ژانـدارم ها روی دهـد؛ شایع بود به بهانه مانور ژانـدارمری میخواهـد قزاق خانه را خلع سـلاح کنـد و چون قزاق خانه حاضـر به تسلیم در برابر دیکسون نیست، نزاع روی خواهد داد: «واقعاً از بدبختی ما و تضییق اجانب به ما دچار چه خطراتی باید بشویم.»(۱)

به قول دولت آبـادی حاکم سلیم النفس گیلان یعنی همان احمـد خان اشتری به انزلی رفت و علت پیاده شـدن نیروهای روس در خاك ایران را جویا شـد. گفتند به دنبال دنیکین هستند و به محض شـکست نهایی او باز خواهند گشت. اشتری این مراتب را به مرکز اطلاع داد، اما حتی بعـد از تسـلیم کشتیهای دنیکین نیروهای ارتش سـرخ نه تنها از ایران نرفتنـد بلکه به اقداماتی در درون گیلان دست زدنـد. مردم گیلان و حـاکم آن ولایت برای اینکه از شـر دست انـدازی هـای جدیـد خلاصـی یابنـد، به کوچـك خان متوسل شدنـد. او را از جنگل به رشت آوردنـد تا تـدبیری اندیشـد.(۲) اشـتری هم خـود را تحت حمـایت میرزا درآورد. به این ترتیب ولایت گیلان به کلی به دست میرزا افتاد، او هم طرف توجه مردم گیلان بود و هم قوای ارتش سـرخ. میرزا اجزای ادارات دولتی را به تهران فرسـتاد، این برای امنیت جـانی آنـان بود: «بـدیهی است اگر میرزاکوچـك خـان حـاکم گیلان و اعضای دوائر دولتی آن سامان را در تحت حمایت خود نگاه داشـته آنها را به مرکز نفرسـتاده بود، کمتر کسی از آنها جان به سلامت برده بود.»(۳)

تنها مخالفین میرزا گروهی اندك از قزاقها بودند که در رشت اقامت داشـتند. آنها حاضـر نشدند تسـلیم نیروهای میرزا گردند، اما کلنل فتحعلی خان که شخصـی ملّی و وطن دوست بود، صـلاح خود را در این دید که با نیروهای میرزا همراهی نشان دهد. او تحت فرماندهی میرزا به خدمت خود در گیلان ادامه داد، قزاق هایی که با اردوی میرزا درگیر شده بودند، شکست خوردند و به سوی تهران و قزوین عقب نشستند. در این حال میرزاکوچك خان متحیر بود که بالاخره سرنوشت چه خواهد شد: «چه

ص:۵۸۲

۱- همان، ص۱۳۸۹.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص۱۴۲.

۳- همان.

از یـک طرف او بیگـانه را بیگـانه میدانـد هر که باشـد و راضـی نمیشود قشون اجنبی در خاک وطن او بمانـد و از طرف دیگر چون که علاقمنـد به اسـلام است نمیخواهـد عقایـد کمونیسـتی که هنوز نمیدانـد بـا عـالم اسـلامی چه مناسـبت دارد در هوای مرطوب گیلان پراکنـده شود.»(۱) بنـابر این افکـار و خیالاـت او کم نبود، او از سویی بـا مسـئله حضور بلشویـک ها در گیلان مواجه بود و از سویی با مسـئله «کمونیست مآبان ایرانی» که میخواهند در سایه نام او حکومت خود را بر گیلان مسـجل سازند. میرزا بـا روس هـا وارد گفتگو شـد تا چنـد مسئله را سـر و سامان دهـد: نخست این که دامنه دخالت بلشویک ها را در گیلان محـدود سازد. دوم از اقـدامات تنـد احسان الله خان و خالو قربان که همراه با قشون روس به انزلی و سـپس رشت آمده بودند، جلوگیری کند. تلاش او این بود که «لقمهای را که هنوز گلوی گیلانی اسـتطاعت فروبردن آن را ندارد در دهان او نگذارند و عکس العمل هایی در افکار روی ندهد.»(۲) او برای یافتن راه حلی مسالمت آمیز، به برخی وطن دوستان در تهران متوسل شد تا شاید راهی پیش پای او بگذارند.

هیـچ جواب قـانع کننـدهای به این تقاضـا داده نشـد، فقـط دولت آبـادی نظرات خود را که پیش تر در رساله ای به نام «آینـده ایران» نوشـته بود برایش ارسـال کرد! درست همین زمـان بود که صـدای جمهوری خواهی از گیلان بلنـد شـد. روابط پستی و تلگرافی بـا مرکز قطع گردیـد، «میهمـان هـای ناخوانـده روسـی و قفقازی و غیره» حتی تا تنکابن پیشـروی کردنـد و آنجا را به تصـرف خود درآوردند. قصد این بود که کلیه مازندران را به تصرف درآورند. وقتی این حوادث روی داد، وثوق به احمدشاه که در اروپا اقامت داشت تلگراف زد و از او خواست هر چه سـریع تر به ایران بازگردد؛ خود هم استعفا داد. احمدشاه استعفای او را نپذیرفت و این امر را موکول به بازگشت خود نمود. وثوق و انگلیسـی ها بالاخره شاه را مجبور ساختند به ایران بازگردد. او از راه مارسـی راه افتاد و به بصـره و بغـداد وارد گردید. همه جا انگلیسـی ها مراقب شاه بودند. شاه در عتبات عالیات توقف چندانی نکرد، «اول رئیس

ص:۵۸۳

۱- همان، صص۱۴۳-۱۴۲.

۲- همان، ص۱۴۳.

مـذهب جعفری آن زمـان» میرزامحمـدتقی شـیرازی در کربلاـ سـاکن بود. او بـا مـداخله انگلیسـی ها در بین النهرین به شـدت مخـالفت میکرد، نیز بـا قرارداد انگلیس و ایران آشـکارا مخـالفت مینمـود و انگلیســی هـا بـه او بـا دیـدهای غضـبناک نگـاه میکردند.(۱) در ایران هم برخی علما در مواقف متعدد نسبت به اوضاع و احوال کشور ابراز نگرانی میکردند. این در حالی بود که در هفتم ربیع الاـول آن سال حاج سـیدمحمود رشتی و شـیخ محمـدعلی، مجتهـد عـدلیه کاشان از سوی وثوق به مأموریت عتبات رفتند تا با علما دیدار کنند و از آنان بخواهند که با قرارداد مخالفت نکنند.

این موضوع یعنی مخالفت با دخالت انگلیسی ها در مقدرات امور ایران، حتی به پیش از ماجرای قرارداد ۱۹۱۹ باز میگشت. به طور مثال شیخ مرتضـی محلاتی، روحانی برجسـته شـیراز، بعد از تبعید افتخارالتجار اصـفهان توسط انگلیسـی ها و با همدستی حکومت وقت این شهر، تلگرافی خصوصی به صمصامالسلطنه ارسال کرد تا آن را به رویت رئیس الوزرای وقت یعنی مستوفی الممالک برساند. او نوشت:

برای اصـلاحات مملکت اسـلامی اسـتدعای تعجیل در تشکیل کابینه تا امثال آقای اعتضاد السلطنه که مقصود دولت از انتخاب ایشان اجرای قوانین و به واسـطه ملت بیچاره دارای ثروت و اشغال مسند حکومتی نموده حدود خود را دانسته محض استرضای اجانب بـدون محاکمه شـخص محترمی مثل جناب افتخار السادات را شـبانه نفی به شـیراز نماینـد جبران این حرکات وخیمه را عاجلاً منتظر و اقدامات مجدانه در استقلال مملکت ایران خاصه جنوب مترصد.(۲)

انگلیسـی هـا تلاـش میکردنـد بیـن دو محـور مرجعیت در بین النهرین، یعنی سـیدمحمدکاظم یزدی و میرزامحمـدتقی شـیرازی مشـهور به میرزای دوم؛ اختلاف بیندازند. آنان تلاش میکردند تا مانع پیوسـتن سـیدمحمدکاظم یزدی به جرگه مخالفان شوند، میگفتند او از ابتدا گفته است مشـروطه برای ایران و عثمانی نظام سیاسی مناسبی نیست، علت آن هم حوادثی است که در حال وقوع است. آنان برای اختلاف افکنی نامه ای به میرزای دوم شیرازی دادند تا شهادت دهد در موقع تصرف بین النهرین به

ص:۵۸۴

۱- همان، ص۱۴۵.

۲- نوبهار، سال ششم، ش۸۸، ۸ ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۸، «اوضاع اصفهان.»

دست انگلیسی ها، بغداد، نجف، کربلا و توابع آنها آسوده بوده و انگلیسی ها به خوبی با مردم رفتار کرده اند. میرزا حاضر نشد این نامه را مهر کند، فوراً قاصدی به سوی سیدمحمدکاظم یزدی روانه ساخت و استدلال کرد: «دیگر در این موقع مخالفت نکن و هنگامه مشروطه و استبداد را در این جا اعمال منما.» سید هم البته به میرزای دوم شیرازی پاسخ مثبت داد و او هم حاضر نشد آن نامه را مهر کند.(۱)

وقتی احمدشاه به کربلا وارد شد، «رئیس محترم مذهب برای ملاقات وی حاضر نمیشود و چون به نجف میرسد رئیس دوم مذهب ملا فتح الله شریعت اصفهانی را در حرم امیرالمؤمنین ملاقات میکند و از زبان او و دیگر رؤسای مذهبی اصرار و ابرام به اجتناب از پیروی مقاصد انگلیسیان و لغو کردن قرارداد وثوق الدوله میشنود، به آنها وعده میدهد که به قدر قوه در تقاضاهای ایشان بکوشد.» شاه نا امید از جلب حمایت علما، به بهانه کسالت مزاج به سامره نرفت و زودتر خود را به ایران رسانید.(۲)

با این توضیح ضروری بازمی گردیم به بحث اصلی؛ در ششم مه ۱۹۲۰ نیروهای شوروی با اعلام قبلی و با اظهار اینکه نسبت به ایران هیچ گونه نگاه ارضی و جهان گشایانه ندارند، به این سوی سرازیر شدند. آنها توضیح دادند میخواهند فقط از راه خشکی و دریا به نیروهای انگلیسی حمله کنند و آنان را از پای درآورند.(۳) دولت ایران مراتب فوق را به کرزن و کاکس اطلاع داد. به واقع خواسته شد انگلستان نیروهای خود را از شمال ایران خارج کند تا بهانه را از دست بلشویک ها بگیرد، زیرا بلشویک ها بر این باور بودند که قوای انگلیسی مقیم گیلان، از ضدانقلاب روسیه حمایت می کند. دولت انگلستان به امید اینکه استقرار نیروهایش در شمال ایران به روند اجرای قرارداد ۱۹۱۹ کمک میکند، به این هشدار اعتنایی نکرد.

اداره هندوستان از این فرصت استفاده کرد تا باز هم کرزن را آماج حمله قرار دهد. مونتاگ چون موارد پیشین، اجرای قرارداد ۱۹۱۹ را بر اساس دیدگاههای کرزن، غیر عملی تلقی کرد. به واقع مخالفین انگلیسی قرارداد هم به این نتیجه رسیده بودند که سیاستهای کرزن در ایران تا وقتی قرین موفقیت خواهد بود که

ص:۵۸۵

۱- کمره ای، ج۲، ص ۹۲۰.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص۱۵۶.

۳- Cox to Curzon, Tehran, May ۹/۱۹۲۰, FO. No. ۳۷۱/۳۸۷۲.

سر نیزهای وجود داشته باشد. این نظر در نامهای از لرد چلمسفورد خطاب به لرد مونتاگ به خوبی بازتاب یافته است.(۱) آنگاه که روس ها در بندر انزلی نیرو پیاده کردند و تب مخالفت با قرارداد در کابینه جنگ انگلستان اوج گرفت، لرد چلمسفورد نوشت باید قرارداد ۱۹۱۹ را به دور انداخت و مانع بهانه جوییهای شوروی شد.(۲) واقعیت این است که حمله نیروهای شوروی به انزلی ربط مستقیمی به قرارداد نداشت، آنان به عنوان تعقیب ضدانقلاب روسیه به این سمت روی آورده بودند و می دانستند قوای قزاق ایران با همکاری انگلیسی ها در اخراج اینان تعلل می ورزد. ورود نیروهای شوروی به انزلی به دنبال فرار قوای شکست خورده دنیکین به این بندر روی داد. در موضوع کیش دادن نیروهای ارتش سرخ به ایران، خود نیروهای انگلیسی نقش مهمی داشتند: قشون انگلیس، زمانی که دنیکین به انزلی رسید در آنجا اقامت داشتند، این قشون سربازان فراری را خلع سلاح کردند و آنان را وارد خاک ایران نمودند؛ «آمدن کشتیهای مزبور به آبهای ایران، قشون سرخ را که در انتظار فرصت بوده متوجه گیلان میسازد.»(۳)

در این دوره تاریخی حوادث ریز و درشت فراوانی در جریان بود که یکی از آنها در باکو روی داد. ماجرا از این قرار بود که وقتی جمهوری خودخوانده مساوات فروافتاد و قفقاز به دست ارتش سرخ درآمد؛ مجلسی در باکو تشکیل شد و در آن درباره نحوه صدور انقلاب به ایران، بین النهرین و سایر کشورهای اسلامی بحث شد. در این زمان نریمان نریمانوف از طرف دولت شوروی بر منطقه ترک نشین قفقاز که البته اینک جمهوری آذربایجان خوانده می شد، حکومت می کرد. از میرزاکوچک خان هم تقاضا شده بود نماینده هایی به این کنگره اعزام کند. در این کنگره توافق شد یک عده از قشون سرخ همراه با مجاهدین ایرانی به ریاست میرزاکوچک خان جنگلی، قشون انگلیس را از گیلان خارج ساخته و تشکیلات جدیدی به وجود آورند. برای نیل به این منظور کشتیهای جنگی ارتش سرخ در بحر خزر به نیروهای شکست خورده دنیکین حمله برد. بهانه امر گرفتن کشتیهای جنگی قوای روس های

۱- صباحی، صص ۷۶-۷۵.

۲- Ghani. P.۶۷.

۳- حیات یحیی، ج ۴، ص ۱۳۸.

سفیـد بـود. در این جنـگ بازمانـده هـای قوای دنیکین و قشون انگلیس ناگـاه خود را در برابر بمبـاران هـای کشتیهـای جنگی بلشویک ها دیدنـد. اینان که خود ارتش سـرخ را به این سو هـدایت کرده بودنـد؛ به سـرعت بـدون هیـچ مقاومتی گریختنـد و کشتی های دنیکین به دست قوای مهاجم افتاد. فقط عدهای از صاحب منصبان و عدهای معدود از نیروی دریایی روس سـفید در ایران از خطر جستند.(۱)

اینجـا بود که تب مخالفت با حضور نیروهای نظامی انگلسـتان در ایران به اوج رسـید. گروه مخالفان قرارداد فکر میکردنـد این سیاسـتهای عریـان کرزن برای تسلط بر ایران اسـت کـه راه را ایـن گـونه بر هرگـونه تصـمیم گیری معقولانـه سـد کرده است. انگلیسـی ها که خود از میزان نفرت مردم از خویش آگاه بودنـد، قرارداد ۱۹۱۹ را باعث تـداوم این نفرت تلقی می کردند، نیز آنـان از بیم اینکه مبـادا قوای کوچک خان ضـربه اساسـی به منافع آنان وارد کنـد، بایـد راه حلی اساسـی به منظور حفظ منافع خویش اتخاذ می کردند. خزانهداری در این مخالفت با نایب السـلطنه هند همداستان بود، به همین دلیل به وزارت جنگ فشار آورد تا نیروهای خود را از شمال غرب و شمال شرق ایران خارج کند.

مسئله ای دیگر هم وجود داشت و آن این که در سال پایانی جنگ اول جهانی، یعنی سال ۱۹۱۸، هزینه نظامی بریتانیا در ایران به سـالی سـی میلیون لیره بـالغ میشـد، این رقم شامل پرداخت مسـتمری به شاه، کمک ماهانه به دولت و نیز حقوق قزاق ها هم میشد.(۲) کرزن بر این بـاور بـود که بایـد انـدکی صـبر کرد، زیرا بـدون حضـور بریتانیـا در ایران قرارداد ۱۹۱۹ از بین خـواهد رفت.(۳) وقتی تحت فشـار مخـالفین داخلی و خـارجی قرارداد ۱۹۱۹ برچیـده شـد، دولت انگلسـتان مقرری دولت ایران را که مـاهی سـیصد و پنجـاه هزار تومـان بود قطع کرد. خزانهـداری هم کمک به قزاق خانه را که ماهی یکصـد هزار تومان بود قطع نمود و همچنین به ماهی شـش هزار تومان کمک سالیانه به سـپاه خراسان خاتمه داد. دولت وثوق اینکه ضـعیف تر از آن شده بود که در تصور بگنجد. وزارت جنگ بریتانیا وخامت وضع دولت او را گوشزد میکرد. میگفتند دولت ایران

۱- همان، صص۱۳۹-۱۳۸.

۲- دنیس رایت، ص۲۴۵.

۳- صباحی، ص۷۶.

حتی وزیر خارجه نـدارد و کفیـل این وزارتخانه یعنی رجبعلی منصور تنها یک کارمنـد دفتری گمنام است که کاری هم از او ساخته نیست. وثوق فقط میتوانـد با پول و ارتش انگلسـتان بر جای ماند، اما خزانهداری دیگر حاضـر نیست این پول را بپردازد زیرا پرداخت آن برای این وزارتخانه دشوار شـده است.(۱) در پشت تمـام این تحولاـت نقشه ای نهفته بود، همان نقشه ای که روزنـامه رعـد مـدت ها پیش در دوره مأموریت براوین از آن پرده برداشت. نقشه این بود تا قوای شوروی را وارد ایران کننـد، آنگـاه انگلیسـی هـا به بهـانه مبـارزه بـا نفوذ کمونیسم سیطره خود را بر مناطق شـمالی و مرکزی ایران و به ویژه تهران افزایش دهنـد. دسیسه هـای رضا افشار و احسان الله خان نقش مهمی در اجرای این سـناریو ایفا کرد. از قول دولت آبادی نشان دادیم که قوای قزاق چگونه بهانه به دست نیروهای سرخ داد تا وارد انزلی شوند.

یکی از مهم ترین گردانندگان سیاست بریتانیا در قبال مسئله ایران در این زمان، سر وینستون چرچیل بود.(۲)

وقتی بلشویـک هـا به انزلی حمله کردنـد، جنجـالی در کـابینه جنـگ بریتانیا درگرفت. فیلـد مارشال هنری ویلسون و وینسـتون چرچیل وزیر جنگ، خواسـتار آن بودند تا نیروهای انگلیسـی شمال ایران را کاملاً تخلیه کنند. اما لرد میلنر(۳) وزیر مستعمرات تهدید کرد اگر این کار صورت گیرد بدون تردید استعفا خواهد داد.(۴) در این بین مونتاگ بیشترین خصومت را علیه کرزن به خرج داد. او بهترین راه جلوگیری از حمله بلشویـک هـا را به ایران، آن میـدانست که رسـماً اعلام شود قرارداد ۱۹۱۹ عملی نیست.(۵) به واقع مخالفین قرارداد می گفتند نباید بیش از این به اقتصاد محتضر ایران کمک کرد. به نظر کسانی چون چرچیل و مونتـاگ، ایران بایـد خـود فکری برای رفع مشـکلات خـویش می کرد و دولت انگلیس نبایـد متعهـد شود پولی را که بـاید صرف بازسازی اقتصاد متلاشی شده انگلستان در طی جنگ کند، به ایران سرازیر نماید. از

ص:۵۸۸

۱- War Office to Curzon, June ۱۶/۱۹۲۰, FO. No. ۳۷۱/۳۸۷۳.

۲- در مورد تبـار خـانوادگی چرچیـل بنگریـد به: عبـدالله شـهبازی: زرسالاـران یهودی و پارسـی، اسـتعمار بریتانیا و ایران، ج۳ (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۷۹)، صص۳۳۴-۳۱۳.

۳- Lord Milner.

۴- Sabahi, p.۷۵.

۵- Richard H. Ullman: The Anglo-Soviet Accord ۱۹۱۷-۱۹۲۱, vol. ۳, (Princeton, NJ, ۱۹۷۲), p.۳۳۱.

سویی بـا برچیـدن قرارداد، بایـد بهـانه جویی هم از بلشویک ها سـلب می شـد، به این شـکل با یک تیر دو نشان زده می شـد: نخسـت اینکه افکـار عمـومی داخـل کشـور آرام می شـد و دیگر این که روس هـا را حـداقل به طـور مقطعی از حمله به ایران منصرف می نمود. اما مسئله این بود که در آن وضعیت بغرنج ایران چگونه می توانست خود را سرپا نگهدارد؟

روز بیستم مه ۱۹۲۰ مهردار سـلطنتی آندریو بونار لا(۱) که در عین حـال رهبری حزب محـافظه کـار را به دست داشت، گفت بریتانیـا خود را موظف به حمایت از ایران در برابر تهاجم شوروی نمیدانـد.(۲) بالاخره لویـد جورج هم به صدا در آمد. او که نخست وزیر به اصـطلاح لیـبرال کـابینه جنـگ بود در پارلمـان بریتانیـا اظهـار داشت، انگلسـتان در برابر ایران هیـچ گونه تعهد نظامی ندارد.(۳) آخر هم معلوم شـد بریتانیـا حتی برای دولتی که آن همه برای روی کـار آوردنش تلاـش کرده بود، ارزشـی قائـل نیست و به طور مسـلم مصالـح ملت ایران را هم در پای منابع نفتی خود در خوزسـتان و منافعش در هنـد به راحتی قربانی میکنـد. به عبارتی معلوم گردیـد برای بریتانیا آنچه اهمیت دارد، تسـلط بر دولت های ایران به منظور صـیانت از منافع نامشـروع خویش است و بس و در این راستا به هیچ اصل و ارزشی باور ندارد. اینک در دولت انگلستان در مورد انگیزه های شوروی از وارد کردن نیرو به ایران گفته میشـد که شـوروی برای حفـظ سـرحدات خـود به عملیـات نظـامی مبـادرت ورزیـده است و این دولت نوپا به دلیل مشـغله های فراوان امکان حمله سراسـری به ایران ندارد. اداره هندوسـتان هم معتقد بود وزارت امور خارجه بایـد اجازه دهـد ایرانیان خود مسـتقیماً با روس ها کنار آینـد زیرا بریتانیا آماده دفاع از ایران نیست. پشت وثوق به شدت خالی شـده بود. وثوق هیچ روزنه ای برای برقراری گفتگو با شوروی نگشوده بود، حال آنکه تماس مسـتقیم با این همسایه قدرتمند، ضرورتی بود غیر قابل انکار. وثوق می توانست مشـروعیت رژیم جدیـد روسـیه را نپذیرد اما در عین حال باب گفتگو با آن را هم مسدود نسازد و همیشه امکانی برای چانه زنی باقی بگذارد. وقتی در

۱- Andrew Bonar Law.

۲- Cox to Curzon, Tehran, May ۲۵/۱۹۲۰, FO. No. ۹۷۱/۳۸۷۲.

۳- Same to Same, Tehran, May, ۲۸/۱۹۲۰, FO. No. ۳۷۱/۳۸۷۴

انگلستان گفتند لازم است ایرانی ها خود مستقیماً با شوروی گفتگو کنند، معلوم شد وثوق بیهوده به راه و روش کرزن بدون اندیشه عمل کرده است، زیرا در خود انگلستان هم دیپلماسی بی حاصل کرزن در برابر شوروی آماج حمله بود. مسلماً آن کس که باید با شوروی ها گفتگو می کرد وثوق نبود، زیرا اینک دیگر بعد از قرارداد ۱۹۱۹ اعتماد روس ها به وثوق نیز کاملاً از بین رفته بود، به ویژه اینکه وثوق حتی حاضر نشد با فرستادگان دولت جدید گفتگو کند؛ از این بالاتر وثوق نسنجیده جمهوری خودخوانده مساوات را به رسمیت شناخت و اینها همه کافی بود تا بین طرفین سوءظنی همیشگی وجود داشته باشد.

دیگر اینکه، وقتی هم دولت ایران تصمیم گرفت مستقیماً با بلشویک ها وارد گفتگو شود تا شاید راه حلی بیابد، انگلیسی ها با آن مخالفت کردند. انگلیسی ها حتی اجازه ندادند موضوع تجاوز بلشویک ها به ایران در جامعه ملل مطرح شود. تقاضاهای فیروز نیز برای دریافت اسلحه از طرف بریتانیا و طرح موضوع بحران ایران در جامعه ملل بی نتیجه بود. لرد بالفور که اینک نماینده اصلی بریتانیا در شورای جامعه ملل بود، گفت اگر موضوع ایران در جامعه ملل به بحث گذاشته شود، فرانسوی ها ناراحت خواهند شد! زیرا با وجود قرارداد ۱۹۱۹ آنها ایران را در حد دولتی دست نشانده انگلیس بیش نمیدانند و میگویند کسر شأن جامعه ملل است که چنین دولتی عضو آن باشد! او حتی گفت امکان دارد نماینده فرانسه همین را بهانه کند و انگلیسی ها را ناراحت نماید!(۱)

فیروز خبر نداشت که انگلیسی ها حاضر به پذیرش طرح مذاکره مستقیم ایران و شوروی نخواهند بود، زیرا در همین روزها که او سرگرم گفتگو با کرزن بود؛ لئونید کراسین نماینده تام الاختیار لنین در ژوئن همین سال به لندن و پاریس رفت تا مذاکرات تجاری را با دولت های انگلستان و فرانسه آغاز کند. لوید جورج و لرد کرزن با کراسین به گفتگو نشستند و نتیجه مذاکرات این شد که دو دولت با یک توافق کلی اختلافات خود را در قفقاز، ترکستان، ایران، افغانستان و چین خاتمه دهند. دولت شوروی متعهد شد مانع تبلیغات کمونیستی و ضد انگلیسی در ایران،

۱- Balfour Minuets, Tehran, June ۲/۱۹۲۰, FO. No. ۳۷۱/۳۸۷۲.

افغانستان و چین شود و به تمامیت ارضی این کشورها احترام گذارد. از آن سوی انگلیسی ها قول دادند از تقویت عناصر ضد انقلاب شوروی در قفقاز، ترکستان و آسیای مرکزی اجتناب ورزند؛ نیز قول دادند قوای خود را از آسیای مرکزی بیرون برند و ایران را پایگاه ضد انقلاب شوروی ننمایند و هر دو کشور خاک ایران را تا سی و یکم مارس مطابق با یازده فروردین ۱۳۰۰ تخلیه کنند.(۱) به عبارت بهتر انگلیس قول داد از قوای دنیکین حمایت نکند و شوروی هم متعهد شد قوای جنگل را به حال خود رها کند. این موضوع ضربه اساسی بر جنبش میرزاکوچک خان جنگلی وارد ساخت. موضوع دیگر این بود که انگلیسی ها مانع ورود ایالات متحده به عرصه مسائل سیاسی و اقتصادی ایران شدند، ماجرا از آنجا شروع شد که فیروز از کرزن تقاضا کرد برای کمک به خزانه تهی ایران، موافقت کند شرکت استاندارداویل در منابع نفتی شمال ایران سرمایه گذاری کند؛ پیشنهادی که با خشم کرزن مواجه شد. بدون تردید نفت و اختلافات اقتصادی کمپانی های بزرگ و قدرت های بین المللی بر سر آن، نقش تعیین کننده ای در جهت گیری های سیاسی این کشور از دوره مشروطه به بعد داشته است. پیش تر به اجمال در مورد اختلافات منافع شرکت نفت انگلیس و ایران با شرکت استاندارد اویل در دوره مشروطه سخن گفته ایم(۲) و اینک به اقتضای بحث مطالب دیگری را مورد اشاره قرار می دهیم.

۳. کرزن و شرکت استاندارد اویل

اشاره

امریکا به طور مشخص از دوره مشروطه تلاش داشت به نوعی وارد حریم اقتصادی خلیج فارس شود. در این زمینه امریکا بیشترین شانس را در ایران داشت. شیخ نشین های خلیج فارس و بین النهرین به طور کامل در اختیار بریتانیا بودند؛ به ویژه بعد از پایان جنگ اول جهانی. امریکا تلاش میکرد در نواحی خارج از قرارداد دارسی و نیز حوزه های نفوذ شرکت نفت انگلیس و ایران، امتیازهای نفتی به دست آورد. کرزن به دنبال خاتمه جنگ اول جهانی، همیشه امکان هجوم اقتصادی امریکا

۱- صباحی، ص۸ [مقدمه دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی].

۲- بحران مشروطیت در ایران، ص۵۹۱ به بعد.

را به ایران مـدنظر قرار میـداد و تلاش میکرد جلو نفوذ امریکـا را به ایران بگیرد. دولت بریتانیـا از این هراس داشت که هر چه امریکا به ایران نزدیکتر شود، امکان تهیه منابع مالی جدیدتری برای این کشور به دست خواهد آمد و اگر این امر محقق میشـد ایران از سیطره الیگارشـی مـالی بریتانیـا خـارج میگردیـد. کـاکس تلاش کرد به هنگام بحث در مورد قرارداد ۱۹۱۹، مادهای بگنجانـد که براسـاس آن ایران از اخـذ وام و یا اسـتخدام مسـتشار از کشوری دیگر غیر از بریتانیا منع شود. وثوق با این ماده به شـدت مخـالفت کرد چون به گمـان او این محـدودیت او را به یـاد اولتیمـاتوم ۱۹۱۱ روسـیه میانداخت. در آن دوره، سیاسـت وثوق این بود که به سـفیران روس، انگلیس و فرانسه گفت به تحریک ناصـرالملک بود که نمایندگان مجلس اولتیماتوم را رد کردنـد، امـا از سـویی بـه نماینـدگان مجلس گفـت اگر ناصـرالملک روس و انگلیس را تحریـک نکرده بـود، روسـیه به ایران اولتیماتوم نمیداد.(۱) بـا این که وثوق صـریحاً بـا انحصـار اسـتخدام مسـتشار از انگلسـتان مخـالفت کرد، امـا به نوعی این نیت انگلیسی ها در قرارداد گنجانیده شد، همین امر یکی از مهم ترین دلایل نفرت مردم از قرارداد و جنبش همگانی علیه آن بود.

حـدود یـک ماه قبل از حمله نیروهای سـرخ به انزلی، یعنی روز دهم آوریل ۱۹۲۰ مطابق با ۲۱ فروردین ۱۲۹۹، نصرت الدوله فیروز بـا لرد کرزن ملاقـات کرد، در این ملاقـات او از کرزن خواست اجـازه دهـد دولت ایران مسـتقیماً با روس ها به مـذاکره بپردازد! کرزن با همان تفرعن خاص خود به شدت با این تقاضا مخالفت کرد. در همین ملاقات فیروز مصـلحت را در این دید که امریکاییان برای بهبود وضع مالی ایران مشارکت جویند و پیشـنهاد داد مسـتشارانی در زمینه کشاورزی و راه آهن از امریکا اسـتخدام شوند. او به دید انگلیسـی ها پا را از گلیم خود فراتر گذاشت و تقاضا کرد مسـتشاران امریکایی در مسـئله نفت ایران هم مشـارکت جوینـد. فیروز شـانس آورد که به دلیـل این پیشـنهاد جان خود را از دست نـداد، همان طور که دیگرانی پیش و پس از این تحولات جان خود را بر سر نفت گذاشتند.(۲) به هر حال کرزن به شدت

ص:۵۹۲

۱- کمره ای، ج۲، ص۱۰۹۱.

۲- پیش از این مرتضی قلی خان صنیع الدوله و بعد از وی هم به طور مشخص ماژور رابرت ایمبری کنسول یار سفارت امریکا قربانی رقابتهای نفتی قدرت های بزرگ شدند.

با آمدن شرکت استاندارد اویل به ایران مخالفت کرد و به فیروز «هشدار» داد آمدن امریکاییها به مفهوم رقابت با شرکت نفت انگلیس و ایران است و در آینده برای منافع شرکت انگلیسی مشکلاتی ایجاد خواهد کرد.(۱)

انگلیسی ها بار دیگر نفت را ملك طلق و مایملك انحصاری خود دانستند و حتی حاضر به سخن گفتن در مورد آن نشدند. حتی بعدها در دوره نخست وزیری قوام السلطنه وقتی اندیشه مشارکت امریکاییها در منابع نفتی ایران در استان های شمالی کشور به میان آمد، جورج چرچیل مسئول بخش ایران وزارت خارجه انگلستان، هشدار داد دولت قوام در این فکر است که کشور را به کلی به امریکاییها تسلیم کند! از دید چرچیل جرم و اتهام ایرانی ها این بود که میخواستند از امریکا به اندازه کافی وام بگیرند تا قروض خود را به انگلیس پرداخت کنند و از بقیه آن برای ایجاد یک بانك ملی به راهنمایی امریکاییها و احداث خطوط آهن استفاده کنند. جرم بالاتر این بود که دولت ایران میخواست برای سر و سامان دادن به مالیه خود یک امریکایی استخدام کند.(۲)

بعدها که نورمن به سمت وزیرمختار بریتانیا در تهران تعیین شد، شرکت استانداراویل باز به تلاش خود ادامه داد. این امر باعث شد روابط بریتانیا و ایالات متحده تیره شود. این شرکت بیش از هر شرکت دیگر امریکایی در صدد دست یابی به بخشی از نفت ایران بود که در حوزه قرارداد دارسی قرار نداشت. از همان فردای خاتمه جنگ اول جهانی، این گرایش به خوبی قابل تشخیص بود. با این زمینه ها بود که روز هشتم آوریل ۱۹۲۰ فیروز امکان فعالیت اقتصادی امریکاییها را با کرزن مورد بررسی قرار داد، کرزن به فیروز هشدار داد این فکر را از سر خود بیرون کند.(۳) وقتی جمهوریخواهان در انتخابات سال ۱۹۲۰ به پیروزی رسیدند و هاردینگ به جای ویلسون به ریاست جمهوری امریکا نایل آمد، بریتانیا نگرانی بیشتری از نقشه های شرکت های نفتی امریکایی برای راه یابی به ایران احساس کرد. گفته میشد جمهوریخواهان تسلیم تقاضاهای شرکت نفت استاندارد اویل هستند. اندکی بعد،

۱- Curzon to Cox, London, April ۱۰/۱۹۲۰, FO, ۳۷۱/۳۸۷۰.

۲- Memo by G. Churchill, Tehran, July ۲۹/۱۹۲۱, FO, ۳۷۱/۶۴۱۵/۸۷۸۸.

۳- Curzon to Norman, London, ۲۶ November ۱۹۲۰, FO. ۳۷۱/۴۵۸۷.

یکی از اعضـای کـابینه هاردینگ به نام آلبرت فال(۱) متهم شد که از هاری سـینکلر(۲) مدیر شـرکت نفتی سینکلر و یکی از مدیران شـرکت مستقل نفتی ادوارد دوهنی(۳) رشوه سـتانده است. شـرکت نفتی سـینکلر همانی است که بعدها رقیب شرکت نفت انگلیس و ایران شد و تلاش آن برای سرمایه گذاری در ایران، به تراژدی قتل ماژور ایمبری و بحرانی شدن روابط ایران و امریکا منجر گردید.(۴)

شخص کرزن در مخـالفت بـا ورود امریکـا به عرصه هـای نفـتی ایران، صـریحاً به وزیرمختـار خـود یعنی نورمن- که از خرداد ۱۲۹۹ به جـای کاکس آمـده بود- یاد آوری کرد که در میان تمام کشورها، تنها ایالات متحـده است که میخواهـد امتیاز نفت شمال ایران را به چنگ آورد. او به نورمن دسـتور اکیـد داد به دولت ایران اطلاع دهد، بریتانیا پشتیبان شـرکت نفت انگلیس و ایران است و بـا نظر دولت ایران که امتیاز خوشـتاریا(۵) را باطل میدانـد مخالفت میکند. مقدر بود منابع نفت شـمال- که هنوز هم به اسـتحصال نرسیده است- به یکی از موضوع های بحث انگیز تاریخ معاصر ایران تبدیل شود و در حاشیهٔ آن حوادثی بی شمـار رقم خورد که سـهم تعیین کننـدهای در سـمت و سوی تحولات کشور داشـته است. پیش از همه بهتر است سابقـهٔ امتیاز نفت شمال را ارزیابی کنیم.

۱-۳. امتیاز خوشتاریا

امتیـاز بهره برداری از نفت شـمال به سال ۱۲۷۴ شمسـی مطابق با ۱۸۹۶ میلادی، پنـج سال قبل از اعطاء امتیاز دارسـی، از سوی ناصـرالدین شاه به محمد ولیخان تنکابنی واگذار شد. این خود مبین عمق غفلت شاه ایران از مسـئلهٔ نفت در دنیای آن روز بود و نشـان میـداد دولتمردان ایران تـا چه حـد از اهمیت موضوع غافلنـد. هر چنـد هنوز اهمیت نفت در دنیـای آن روز به درسـتی شناخته نشده بود و هر چند تا امروز

۱- Albert B. Fall.

۲- Harry Sinclair.

۳- Edward Doheny.

۴- این مـاجرا به طور مشـروح و بر اسـاس اسـناد وزارت امور خارجه ایران در اثری از راقم این سـطور به نام «ایالات متحـده و نخبگان سیاسی ایران»، تشریح شده است.

۵- Akakiy Medvedievich Khoshtaria.

نیز نفتی در شمال ایران استحصال نشده، اما این همه نمی توانست دلیل این باشد که امکانات- حتی بالقوه- کشور در دست یک فرد حقیقی قرار گیرد. همین غفلت بعدها برای کشور مشکلات عدیده ای ایجاد کرد. بیست سال بعد از آن ماجرا در سال ۱۹۱۶ میلادی و در بحبوحهٔ جنگ اول جهانی، یک گرجی تبعهٔ روسیه به نام آکاکی مدودویچ خوشتاریا امتیاز فوق را از تنکابنی خرید و این سرآغاز بحرانی وسیع در آیندهٔ کشور شد. نکته مهم این است که به هنگام جنبش جنگلی ها در جنگ اول جهانی یکی از مهم ترین کانون های حملات آنها اداره خوشتاریا بود: «سیم تلگراف رشت دیروز عصری اصلاح شده و مخابرات میرسید از قشون روس که روس ها به انزلی پیاده کرده بودند، نهصد نفر وارد رشت شده است و یک عده ای هم قشون به گرگانرود وارد نموده اند. زد و خورد طالش ها با اجزای کمپانی کوشتاریا مداومت دارد.»(۱)

قرارداد مشهور به خوشتاریا در دوره صدارت سپهسالار تنکابنی منعقد شد، اما بعدها مطبوعات تهران آن را به نام وثوق تمام کردند. روز بیست و ششم شعبان ۱۳۳۵، درست در میان رعب و وحشت ناشی از عملیات کمیته مجازات؛ مخالفین برای اینکه سندی جدید در مورد خیانت وثوق منتشر کرده و زمینه های لازم را برای برخورد خشونت آمیز با او فراهم نمایند، متن امتیاز نامه مزبور را منتشر کردند. طبق این قرارداد دولت ایران امتیاز کشف و استخراج کلیه معادن گیلان، مازندران و استرآباد و ولایت اردبیل را به خوشتاریا واگذار می کرد. طبق ماده چهار قرارداد دولت ایران به صاحب امتیاز اجازه می داد راه شوسه و آهن، همچنین پل و مغازه و خط تلفن احداث کند و هر گونه امتیازی که برای سهولت اجرای ماده یک مندرجه در قرارداد لازم باشد به طرف امتیاز اعطا کند.

ماده هشتم که بعدها باعث دردسر فراوانی برای ایران شد به این شرح بود:

امتیازنامه حاضره با این اجازه به مسیو خوشتاریا داده شده است که برای خود شریک گرفته یا شرکتی برای اجرای مطالعات و تفتیشات مقدماتی راجع به استفاده واقعی از معادن تشکیل دهد پس از آن صاحب امتیاز حقوقی را که به موجب این

ص:۵۹۵

۱- عصر جدید، ش۶۵، سلخ شوال المکرم ۱۳۳۳، ۱۱ سپتامبر ۱۹۱۵، «اوضاع گیلان.»

امتیاز دارد به یک شرکت سهامی که از طرف دولت شناخته شده باشد واگذار و آن شرکت مکلف خواهد بود تمام مواد و شرایط آن را مجری دارد. شرکت مزبور باید لااقل چهار سال بعد از تاریخ امضای قرارداد تشکیل شود.

به همین ترتیب ماده دهم هم می توانست برای آینده ایران بسیار زیانبار باشد:

برای اینکه امتیاز حاضره حقیقتاً به موقع استفاده گذارده شود شرکت مزبور حق دارد قسمت های اراضی منضمه در این امتیاز نامه را به اشخاص یا شرکت های سهامی اجاره و واگذار نموده یا به ترتیب دیگر قراری با اشخاص یا شرکت های سهامی بدهد، شرکت فوق الذکر مجاز است حقوق خود را کاملًا یا جزواً به اشخاص یا شرکت های مزبوره انتقال دهد، مشروط بر اینکه مشارالیهم متقبل شوند مواد و شرایط این امتیاز نامه را به مورد اجرا گذارند. کلیه قراردادها و کنترات هایی که صورت می گیرد و همچنین تشکیل قانونی هر شرکتی که برای عمل و استفاده از این امتیاز نامه ایجاد می شود به دولت ایران اخطار خواهد شد.

طبق ماده نوزدهم، تاریخ امتیاز به مدت هفتاد سال تعیین شد که در پایان انقضای آن کلیه مایملک منقول و غیر منقول به دولت ایران تعلق می گرفت.(۱)

خوشتاریا اقدامات اولیه را برای استحصال نفت شمال ایران آغاز کرد، امّا انقلاب بلشویکی همهٔ رشته های او را پنبه کرد و کارش معلق ماند. خوشتاریا برای اینکه به سود خود دست یابد، در صدد برآمد تا این امتیاز را به جایی بفروشد، در نهایت امر این امتیاز را به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخت؛ بدون اینکه دولت ایران اطلاعی از موضوع داشته باشد. این امر مقدمهای بود بر بحران های فراوانی که حتی تا مرز شکستن استقلال و تمامیت ارضی ایران نیز پیش رفت. دولت ایران که اینک به خبط عظیم ناصرالدین شاه وقوف حاصل کرده بود و نیز به اهمیت نفت و مداخلات ناروای بریتانیا در امور کشور به دلیل مسئلهٔ نفت بیش از پیش وقوف یافته بود، امتیاز خوشتاریا را که از سوی دولت شوروی ملغی شده بود به رسمیت نمیشناخت و اصل آن را غیرقانونی میدانست، امّا شرکت نفت انگلیس و ایران با استناد به فروش این امتیاز از سوی خوشتاریا آن را به نفع خود تفسیر میکرد. این

ص:۵۹۶

۱- مشروح قرارداد در: ایران در جنگ بزرگ، صص۴۸۴-۴۸۱.

وضعیت باعث شد رقابت های فراوانی بین شرکتهای امریکایی و انگلیسی از یکسو و دولت شوروی از سوی دیگر شکل گیرد که به زیان مصالح و منافع ملی ایران تمام شد. طبعاً شوروی حاضر نبود در مرزهای خود فعالیتهای شرکت هایی را تحمل کند که وابسته به اردوگاه سرمایهداری بودند و دول غربی نیز نمیتوانستند از منافع خود در این حوزهٔ نفتی چشم پوشی کنند. وضعیت اقتصادی ایران به مشکلات فراروی کشور بیشتر دامن میزد.

۲-۳. امریکا، انگلیس و نفت شمال

بحث نفت شمال ایران یکی از مهم ترین دلایل حضور نیروهای بریتانیایی در شمال کشور بود. در واقع انگلیسی ها از مذاکرات خود با لئونید کراسین سود جستند تا اگر باکو از دستشان رفت،(۱) حداقل منابع نفت شمال ایران را در اختیار داشته باشند. تسلط بر منابع نفتی شمال، به منزله سیطره سیاسی و اقتصادی بر شمال و جنوب ایران به شمار می آمد، ضمن اینکه حضور در شمال ایران، به منزله تسلط بر مرزهای جنوبی شوروی هم می توانست ارزیابی شود. یکی از مهمترین علل مخالفت محافلی در خود بریتانیا با حضور نیروهای انگلیس در شمال ایران را هم باید در این راستا تحلیل کرد. به یاد آوریم رقابتی فشرده و سهمناک بین شرکت شل از سویی و شرکت نفت انگلیس و ایران از سوی دیگر برای تسلط بر نفت شمال ایران جریان داشت، رقابتی که تا سال های ملّی شدن نفت ایران هم ادامه یافت. شرکت انگلیسی حاضر نبود سر مویی از انحصار منابع نفتی ایران کوتاه آید و شرکتهای رقیب هم حق خود میدانستند در این منابع سرشار سهیم شوند. به واقع بسیاری از مخالفین قرارداد خارجی ۱۹۱۹ صاحبان صنایع نفتی و کمپانیهای عظیم فراملیتی بودند. اینان به طور طبیعی در مخالفت خود به تنها چیزی که میاندیشیدند سود بود و سود؛ در این راه هیچ مانعی نمیتوانست آنان را متوقف سازد. دولت بریتانیا از این اختلافات و علل بنیادین آن به خوبی آگاه بود، اما در این مرحله، اولویت نخست و تلاش عمده کلیه محافل بریتانیا این بود که مانع ورود امریکا به منابع نفتی ایران شوند.

ص:۵۹۷

۱- در مورد اهمیت نفت باکو برای انگلیس بنگرید به: بحران مشروطیت در ایران، صص ۵۹۰-۵۸۷.

حتی بعد از سقوط وثوق، نورمن به پیرنیا اطلاع داد موضع دولتش مخالفت با واگذاری امتیاز نفت شمال ایران به امریکاست و خرید امتیاز خوشتاریا را توسط شرکت نفت انگلیس و ایران قانونی میداند؛ امری که دولت های ایران هرگز حاضر به پذیرش آن نشدند. پیرنیا پاسخ داد به نظر دولت ایران امتیازی که در مجلس شورای ملی تصویب نشده باشد، فاقد اعتبار است. نورمن که جوابی برای گفتن نداشت فقط گفت دولت انگلستان نمیتواند این نظر را قبول کند.(۱) مخالفت پیرنیا با نظرات کرزن و بگو مگوی او با نورمن باعث شد وزیرمختار به رئیس الوزرای ایران بی اعتمادتر شود و بعدها کار به جایی رسید که دولت وی به شدت تضعیف گردید.

۳-۳. نفت، انگلیس و طرح تجزیه ایران

با این اوصاف به واقع ورود نیروهای شوروی به انزلی نگرانی مقامات بریتانیایی را از آینده نفت شمال و البته نفت جنوب مضاعف ساخت. وقتی نیروهای شوروی در انزلی پیاده شدند، نورمن که دیگر به اجرای قرارداد ۱۹۱۹ هیچ امیدی نداشت، به این فکر افتاد که اگر جنگلی ها و بلشویک ها به سوی جنوب ایران لشکرکشی کنند؛ بهتر است تهران را ترک کند. در وزارت خارجه بریتانیا نقشه میکشیدند برای فرمانروایی بر مرکز ایران از عشایر بختیاری استفاده شود. درست در آستانه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، بختیاری ها بخت خود را آزمودند. آنها خواستند حاکمیت بخش بزرگی از ایران به آنان داده شود، در مقابل آنان هم یکی از شاهزادگان قاجار را به عنوان پادشاه دست نشانده انگلستان قبول میکردند. مسئله این بود که آنان تقاضا داشتند تمامی حق الامتیاز ایران از بابت نفت به خوانین بختیاری پرداخت شود. خوانین بختیاری اعلام آمادگی کردند همراه با قوای قوام الملک شیرازی صیانت از نواحی مرکزی و جنوبی ایران را عهدهدار شوند. با این حال میخواستند سهم پول قوام الملک را خود انگلیسی ها بپردازند.

این سناریویی مسخره بود، اما وزارت خارجه، عقیده جاده صاف کن امپریالیسم در منطقه یعنی سر پرسی کاکس را هم که متخصص تشکیل حکومت های دست نشانده در

۱- Ghani, p.۱۰۶.

بین النهرین بود، جویا شـد.(۱) او این همکـاری را مـورد تأییـد قرار داد، توضـیح داد اگر بلشویـک هـا تهران را به تصـرف در آورنـد و خـان هـای بختیـاری احسـاس کننـد با شاه جدیـد بهتر میتواننـد کار کننـد، دولت بریتانیا نبایـد در انجام خواسـته آنها کوتاهی کنـد. این مسـتعمره چی کهنه کار سـناریویی بس خطرناك برای ایران طراحی کرده بود: ایران برای صـیانت از هند و حفـظ منـافع شـرکت نفت انگلیس و ایران بایـد تجزیه گردد. نواحی مرکزی ایران به بختیـاری ها داده شود، خوزسـتان بایـد به شیخ محمره یعنی خزعل محول می گردید تا دولت خود را به نام عربسـتان تشـکیل دهد و والی پشتکوه لرستان نیز باید تشویق می شـد تا در قلمرو خود دولت لرسـتان را به وجود آورد. او بر این باور بود که دولت های یاد شده میتوانسـتند کنفدراسـیونی تشکیل دهند و حصاری استوار در برابر تجاوز بلشویك ها علیه منابع نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران به وجود آورند.(۲)

نقشـهای به غـایت خائنانه تر هم وجود داشت: پیش تر در کنار اسـتقلال خزعل از نیمه دوم سال ۱۲۹۷، این مسئله بین مقامات دولـت انگلیس مـورد بحـث واقـع شـد کـه ارومیـه و سـلماس و بخش هـایی از آذربایجـان غربی امروز را برای تشـکیل دولت ارمنسـتان به ارامنه بدهند و بنادر بوشهر را هم ضمیمه بین النهرین سازند و به این شکل این مناطق را از ایران منفك سازند.(۳) هم زمان انگلیسی ها اعراب را به مخالفت با عثمانی بیش از پیش تشویق کردند. انگلیسی ها در بصره، نجف و به ویژه کربلا با اتکا به «بعضـی از رؤسای شـرور عرب» شروع به دسته بندی کردند و علیه حکومت عثمانی به جنگ مبادرت ورزیدند. این امر بهانهـای به دست عثمانیهـا داد تـا آنـان را سـرکوب سـازد، اما این بار اعراب نجف، عطیه نامی را رئیس خود کردنـد و سـر از اطاعت حکومت عثمانی پیچیدنـد. به زودی روابط نجف و کربلا با دولت مرکزی گسسـته شـد. خلیل پاشا که طرفـدار شـدت عمل در برابر شورشیان بود، از کار بر کنار و به جای او انور پاشا والی بغداد گردید. انور پاشا به دلیل جنگ بصره و فلاحیه و حضور قشون

۱- در این زمان کاکس توانسـته بود با همکاری گرترود بل زنی که مأمور سرویس اطلاعاتی بریتانیا در بین النهرین بود، طرح تشـکیل دولت عراق را به انجام رساند، یکی از فرزندان شـریف مکه را به عنوان پادشاه دست نشانده عراق به قدرت رسانیدند و دور جدیدی در تاریخ خاورمیانه آغاز شد.

۲- Ghani, p.۱۳۲.

۳- کمره ای، ج ۱، ص ۷۲۰.

انگلیس در اطراف عراق عرب، تلاش کرد آتش جنگ داخلی را خاموش سازد. از آن سوی عثمانی در جبهه ایران میخواست این کشور را با انگلیسی ها درگیر سازد، نظر به اینکه مردم ایران اکثراً شیعه بودند، انور پاشا تلاش کرد از سرکوب جنبش کربلا و نجف جلوگیری کند تا در مناسبات عثمانی با طرف ایرانی خللی روی ندهد. از سویی به تحریک انگلیسی ها بین ترک ها و اعراب منازعات خونینی در خود عثمانی درگرفت. در این بین روحانیت شیعه برای جلوگیری از برادر کشی، نقش مهمی ایفا کرد؛ عدهای از آنان را همراه با بعضی دیگر از عاقبت اندیشان از کاظمین به کربلا فرستادند تا با اعراب کربلا گفتگو نمایند، نتیجه گفتگو مثبت بود؛ حداقل به طور موقت التیامی بین اعراب و ترک های عثمانی شکل گرفت(۱) و خصومت و آتش افروزی و برادرکشی که دست انگلیس در پشت آن دیده میشد، خاموش گردید.

با تمام این اوصاف نقشه تجزیه ایران و استراتژی خطرناک کاکس با واکنش مخالفت آمیز اداره هندوستان مواجه شد، نیز وزارت خزانهداری با این طرح مخالفت کرد و توضیح داد حاضر نیست برای چنین طرح ابلهانه ای پولی بپردازد و بودجه آن را تأمین نماید. شرکت نفت انگلیس و ایران هراس های خاص خود را داشت. مدیران شرکت تردید داشتند خان های بختیاری بتوانند حتی بر افراد قبیله خود تسلط داشته باشند و مناطق نفتی را از خطرات احتمالی مصون نگهدارند.(۲) مدیران شرکت در طول جنگ اول جهانی دیده بودند که خوانین بختیاری چگونه به آسانی موضع خود را تغییر میدهند و حتی از آلمانی ها دفاع میکنند؛ به همین دلیل به آنان هم اعتمادی نداشتند. پس در این مقطع از تاریخ کشور، رقابت محافل درونی خود انگلستان و بحث نفت، مانع از تجزیه کشور شد. مخالفین کرزن بر این باور بودند که بهتر است در ایران دولتی قدرتمند و مرکزی که دست نشانده تمام عیار بریتانیا باشد روی کار آید، دولتی که هزینه حفاظت از منابع نفتی و سایر امتیازات اقتصادی بریتانیا را بدون تحمیل بودجه ای به خزانه داری بریتانیا متقبل شود. این دولت باید متکی بر ارتشی می بود که باز هم هزینه اش را خود دولت ایران تقبل می کرد و نه

۱- دولت آبادی، ج۴، ص۱۴.

۲- Ghani, p. ۱۴۹.

انگلستان. به واقع به موازات اقدامات رسمی کرزن، محفل مخالف سیاست خارجی رسمی بریتانیا مشغول کار بودند و خواهیم دید که چگونه نقشه خود را پیش بردند.

۴. مأموریت نورمن و سیاست نوین

نیمه های خرداد ۱۲۹۸ کاکس از ایران رفت تا دولتی را در بین النهرین به وجود آورد و به جای وی هرمن کامرون نورمن(۱) را به عنوان وزیرمختار به ایران فرستادند. روز ۲۳ خرداد آن سال کاکس خاک ایران را ترک کرد تا مأموریت اصلی گروهی از محافل حاکمه بریتانیا در ایران را، نورمن انجام دهد. وی در اردیبهشت ۱۲۹۹ مصادف با مه ۱۹۲۰ به تهران آمد و تا مهر ۱۳۰۰ یا اکتبر ۱۹۲۱ وزیرمختار انگلستان در تهران بود. کرزن به دلیل مشارکت فعال نورمن در کودتای رضاخان بدون اطلاع وزارت امور خارجه، از او بیزار بود؛ به همین دلیل حاضر نشد حتی بعد از خاتمه مأموریتش با او ملاقات کند. با این حال کرزن به وی پیشنهاد کرد به عنوان وزیرمختار به شیلی برود، نورمن این پیشنهاد را محترمانه رد کرد و به سال ۱۹۲۴ خود را بازنشسته نمود.(۲)

نخستین اقدام مهم نورمن پس از ورود به ایران توطئه کودتا علیه استاروسلسکی برای قبضه کردن قزاق خانه بود. استاروسلسکی که ریاست قزاق خانه را در اختیار داشت، «در ظاهر با انگلیسی ها مماشات» میکرد. از سویی استاروسلسکی با عده ای که ملیون خوانده می شدند و مخالف قرارداد ۱۹۱۹ بودند هم مرتبط بود. عده ای دیگر از مقامات ایرانی به امید این که وی بتواند با توسل به قوه قزاق جلو شرارت ها را بگیرد، حمایتش می کردند. آنها نمیخواستند قزاق خانه به صاحب منصبان انگلیسی تحویل داده شود. سفارت بریتانیا هر کار کرد تا او را به متابعت از فرامین خود وادارد موفق نشد. او گفته بود فقط اوامر شاه ایران را اطاعت میکند.(۳) در ۲۷ خرداد ۱۲۹۷ نورمن به کرزن گزارش داد استاروسلسکی با افسران بلشویک ارتش شوروی در ارتباط است و به نیروهای تحت امر خود میگوید همه آنان روس هستند و

۱- Herman Cameron Norman (۱۸۷۲-۱۹۵۵).

۲- Waterfield, p.۴۷.

۳- حیات یحیی، ج۴، ص۱۳۷.

دشـمن مشترکشان انگلیس است.(۱) این اتهام، بـدون تردیـد برای سـهولت انجام کودتا بیان میشـد که استاروسلسـکی به دلیل وفـاداری بـه شـاه می تـوانست بـا آن مخـالف باشــد. نـورمن حـتی ادعـا کرد اگر حـادثه ای غیرمـترقبه روی دهــد، احتمـالاً استاروسلسـکی به بلشویک ها پناهنـده خواهـد شد. مراتب را به احمدشاه اطلاع دادند؛ اما شاه گفت حتی اگر یکی از افسـران قزاق به بلشویک ها پناهنده شود، او همه آنان را اخراج خواهد کرد لیکن تا زمانی که آنان به شخص وی وفادارند، هیچ گونه اقدامی علیه آنان انجام نخواهد داد. در همین نامه، نورمن وثوق را متهم به بی شـهامتی میکند و میگوید او دیگر حاضـر نیست اقـدامی کنـد تا باعث نارضایتی شاه گردد.(۲) نورمن بـا وثوق میـانه ای نـداشت؛ وی همسو بـا گروه مونتاگ- چلسـمفورد، با قرارداد ۱۹۱۹ مخالفت می کرد؛ و از انـدیشه تأسیس دولتی که مطلقاً دست نشانده بریتانیا باشد و امنیت ایران را با هزینه خود ایرانی هـا تأمین کنـد حمایت می کرد، پس نخستین اولویت او برافکنـدن وثوق بود. از این به بعـد یک سلسـله تحریکات علیه وثوق انجام شد که منجر به استعفای او در چهارم تیر ۱۲۹۹ گردید.

جانشـین وثوق، حسن خان مشـیرالدوله بود. مشیرالدوله کاندیدایی بود که کرزن نیز به وی نظر موافق داشت. با اینکه او از نظر وزیرمختـار مردی قابـل اعتمـاد به شـمار نمیرفت، لیکن برای وارد آوردن ضـربه اصـلی کابینهای لازم بود تا دوره انتقال را طی کند و کار به جایی برسد که کشور مثل سیب رسیده در دست انگلیسیها قرار گیرد. مشیرالدوله قبل از اینکه قدرت را به دست گیرد، شـرط کرد در درجـه اول حاضـر نیست قرارداد را اجرا کنـد مگر اینکه به تصـویب مجلس برسـد. دوم اینکه او گرچه با ادامه فعـالیت مسـتشاران مـالی بریتانیـا مخـالف نیست، اما این حق را خواهـد داشت که توصـیه های آن ها را رد یا قبول کنـد. سومین موضوع این بود که انگلیس باید تعهد کند به فوج قزاق حد اقل تا دو ماه دیگر کمک نماید. و آخرالامر اینکه برادرش حسـین پیرنیا مشهور به مؤتمن الملک و مخبرالسلطنه هدایت در کابینه باشند. او گفت هیچ کدام از افسران روسی را از بریگاد قزاق اخراج نمیکند؛ زیرا در شمال کشور جنبش های

۱- Norman to Curzon, Tehran, ۱۳ July ۱۹۲۰, FO. ۳۷۱/۴۹۰۸.

۲- Same to Same, Tehran, ۱۷ June ۱۹۲۰, FO. ۳۷۱/۳۸۷۴.

جدایی طلب وجود دارد و برای سرکوب آنان به فوج قزاق نیاز خواهد بود.

همزمان در مجلس اعیان بریتانیا در مورد سیاست انگلستان در باب ایران اختلافات و درگیری های لفظی فراوانی رخ داد؛ به طوری که لرد کرزن ناچار شد خود شخصاً به منتقدان پاسخ گوید. او گفت برخی مخالفینش سیاست های بریتانیا در قبال ایران را سیاستی امپریالیستی می دانند؛ کسانی که می گویند مگر بریتانیا در داخل خود مشکل ندارد که روی به سوی کشورهای دیگر آورده است؟ کرزن گفت برخی منتقدان سیاست های او را در قبال ایران سیاستی دیوانه وار می دانند که برخی همقطاران او را به دنبال خود می کشاند. کرزن خاطرنشان کرد به این انتقادات اعتنایی نمی کند، سپس یادآوری نمود که سی سال است با مسائل ایران مرتبط است و در طول این سالها همیشه عده ای او را بی اعتنا نسبت به مسائل سیاسی ایران و استقلال و تمامیت ارضی این کشور دانسته اند. او ادامه داد مسئله ایران همیشه یکی از مسائل مهم سیاست خارجی بریتانیا به شمار رفته، زیرا متجاوز از یکصد سال است که منافع مهمی برای امپراتوری در آن کشور تعریف گردیده است. سیاستی که او تعقیب می کند به واقع همان سیاستی است که وزرای خارجه سابق انگلستان مثل لرد سالیسبوری و لرد لنسداون در پیش گرفته بودند. این سیاست همان سیاستی است که سر ادوارد گری سابق و ویسکونت گری آو فالوان کنونی، به شکل متواتر از پشت همین میز اعلام داشته اند. بنای سیاست خارجی بریتانیا در قبال ایران آن است که این کشور همیشه امنیت داشته باشد، استوار و پایدار گردد، ایران به یکی از متحدین نزدیک بریتانیا تبدیل شود و بتواند استقلال خود را حفظ کند. این سیاست زمینه قراردادی است که وزارت خارجه بریتانیا با دولت ایران در باب آن مذاکره می کند، قراردادی که به مجلس عوام هم تقدیم شده و به اندازه سر سوزنی استقلال داخلی ایران را خدشه دار نمی کند. طبق قرارداد، انگلستان حاضر شده است به ایران مساعدت کند تا یک نیروی نظامی ملّی و مستقل تشکیل دهد، نیز کوشش بر این است تا ایران بتواند مسائل داخلی خود را اداره کند. منظور این است که ایران بتواند منابع ثروت خود را مورد بهره برداری قرار دهد، به همین دلیل است که به هنگام انعقاد قرارداد، یک قرضه دو میلیون لیره ای در اختیار این کشور قرار خواهد گرفت و بعلاوه پذیرفته شده است که در تعرفه گمرکی تجدیدنظری صورت گیرد که به

حال اقتصاد ایران بسیار مفید خواهد بود. او باز هم تذکر داد هدف بریتانیا این نیست که ایران را تحت الحمایه خود نماید، به هیچ وجه او به مُخیله خود خطور نداده است که از مجمع اتفاق ملل تقاضای قیمومیت بر ایران نماید.

کرزن گفت آقاخان محلاتی یعنی همان «آقای مکرمی که نظریات خود را در جراید اشاعت داده و راجع به سیاست کنونی ما در موضوع ایران قدری اظهار ظن و تردید نمود»، همان کسی که لردهای انگلستان به سخنان او استناد می کنند، به خود وی گفته است: «به عقیده من قرارداد انگلیس و ایران بایستی سرمشق قراردادهای بین یک دولت معظم اروپایی و یک دولت آسیایی واقع گردد.» در همان زمان می گفتند این قرارداد باید به مجمع اتفاق ملل فرستاده شود تا تصویب شود، اما انگلستان ابداً مجبور نبود به چنین اقدامی مبادرت ورزد. علت این است که قرارداد زمانی امضا شده که هنوز معاهده صلح امضا نشده بود و اساساً مجمع اتفاق ملل هنوز وجود خارجی نداشت. با این وجود او مایل بود قرارداد بر اساس مقررات مجمع اتفاق ملل انجام گیرد زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد که انگلستان از کرده خود پشیمان باشد و یا بخواهد آن را مکتوم نگهدارد: «لهذا از ابتدا من به دولت ایران و خاصه وزیر امور خارجه آن مملکت از صمیم قلب اصرار نمودم برای عرضه داشتن به مجلس شورای ایران عاجلاً اقدام نموده تا مساعدت عناصر ملّی را که بعضی از آقایان ناطقین از بنده تحصیل آن را ضروری خواندند جلب و کسب نماید. هر گاه مجلس شورای مزبوره آن را قبول و تصویب کند مسلماً آن را با استحکام و نیروئی دو برابر از آنچه دارد به مجمع عرضه خواهیم داشت.»

کرزن گفت وقتی شاه ایران به کشورش بازمی گشت حادثه ای روی داد که در هر کشور قدرتمندی هم روی می دهد. یعنی اینکه دولت وثوق الدوله که بانی و مؤسس قرارداد بود ساقط شد و هیأت دولت جدیدی به ریاست مشیرالدوله شکل گرفت. او گفت مشیرالدوله به گمان او می تواند نماینده حزب مخالف یعنی حزب متمایل به ملیون باشد. مشیرالدوله می خواهد اندکی سیاست خود را در مقایسه با وثوق تغییر دهد، او قرارداد را به حالت تعلیق درآورد تا به تصویب مجلس برسد. کرزن گفت: «من شخصاً این سیاست دولت ایران را قدری خورده گیری بی مورد و سیاستی جاهلانه پنداشته زیرا [باعث شده] از فوائد عظیم آن که شروع به استفاده کرده بود

چشم بپوشد.» این مسئله مربوط به خود ایرانیان است، اما انگلستان هم میل دارد این قرارداد به تصویب مجلس ایران برسد به همین دلیل است که آن سیاست را پذیرفت، به شرط اینکه مجلس مزبور به زودی افتتاح شود و قرارداد به آن عرضه گردد. کرزن ادامه داد علت اینکه او مایل است قرارداد به تصویب دولت ایران برسد این است که انگلستان می خواهد از مسئولیت های خود در آن منطقه بکاهد. این امر مستلزم توانایی ایران برای دفاع از سرحدات خود با تکیه بر یک قوه نظامی است. اگر مجلس ایران ترجیح داد «تنها بودن» را انتخاب کند، او هیچ گونه ایرادی نخواهد داشت. اما اگر پذیرفت آن را تصویب کند، انگلستان با کمال صداقت حاضر است در این راه به دولت ایران کمک نماید.

دولت ایران گفته بود برای انعقاد مجلس چهار ماه وقت لازم است، به همین دلیل انگلستان هم از ادامه مساعدت مالی تا آن زمان استنکاف می ورزد و بر این باور است و اصرار دارد که ظرف همان مدت باید مجلس ایران افتتاح گردد و قرارداد ظرف همین مدت به آن عرضه گردد. احتمال داده می شود مجلس ایران به طور مثال برای مدت انقضای این قرارداد پیشنهادهایی بنماید، به همین دلیل او هم از این امر استقبال می کند. کرزن توضیح داد مسئله ایران دو وجه دارد: سیاسی و نظامی. آنگاه وی گفت در مراحل اولیه جنگ انگلستان دو قوّه نظامی به ایران اعزام داشت یکی به جنوب و دیگری به منطقه شمال شرقی در مشهد. او مدعی شد اگر این نیروها به دلیل احساسات خصمانه بریتانیا نسبت به دولت ایران اعزام شده بودند، ایران تقاضای احضار آنها را می کرد، اما ایران متواتراً تقاضا کرده است این نیروها باقی بمانند و مأموران بریتانیا در تهران هم به این موضوع اشاره کرده و آن را تأیید نموده اند. او خاطرنشان ساخت با این وجود انگلستان مایل است برای تقلیل مخارج خود در این نقطه از دنیا و سرعت بخشیدن به اتکای ایران به نیروی نظامی ملّی خود، به تدریج این نیروها را از جنوب و شمال شرق این کشور فرا خوانده و فقط عده ای محافظ برای کنسولگری ها باقی گذارد. او گفت نمی خواهد مسئولیت های دوره جنگ را در ایران تقبل کند و آن را امری غیر عادلانه می داند؛ به همین دلیل هر دو قوه را احضار نموده است.

کرزن گفت نیروهای انگلیسی بین همدان تا قزوین، برای دفاع از وضع عمومی

کشور باقی مانده اند، بنابراین این نیروها برای مقابله با بلشویک ها یا هر نیروی دیگری مأمور نشده اند. نیرویی که باید مقابل بلشویک ها ایستادگی می کرد قوه قزاق ایران بود که همه ایرانی اند و سلاح کامل دارند و صاحب منصبان آن هم البته روسی هستند. کرزن توضیح داد فرماندهی این نیرو با استاروسلسکی بود که به طور ناگهانی، بدون دلیل و با آن که برتری نظامی را در دست داشت عقب نشینی کرد و شروع به تبلیغات ضدانگلیسی نمود؛ این مرد مظنون است که مبالغ گزافی وجوه دولت ایران را اختلاس کرده و به صرف مصارف شخصی خود رسانیده است. او ادامه حضور این صاحب منصبان را به مثابه تهدیدی برای منافع بریتانیا در ایران عنوان نمود، به روایت کرزن به همین دلیل است که او تغییر کرده و ژنرال آیرونساید هم از این تغییر حمایت نموده است. نیروی قزاق از آن به بعد تحت فرماندهی انگلیسی ها واقع شده بود.

از نظر سیاسی هم کرزن ابراز امیدواری کرد مجلس ایران تا یک ماه دیگر گشایش یابد، زیرا اکثر نمایندگان آن انتخاب شده اند و عمدتاً این منتخبین در تهران و اطراف آن سکونت دارند، پس این امیدواری وجود دارد که قرارداد به زودی به مجلس ایران عرضه گردد. اگر این مجلس، قرارداد را با جرح و تعدیل بپذیرد، انگلستان هم حتی الامکان از کمک مضایقه نخواهد کرد. او تنها راه ممکن برای استقلال ایران را اجرای قرارداد ۱۹۱۹ دانست، اگر مجلس آن را تصویب کند که دولت بریتانیا به کمک خود ادامه خواهد داد؛ ا گرنه مسئولیت بر عهده خود ایرانیان خواهد بود. در ادامه کرزن گفت قوه قزاق در حال حاضر تنها نیرویی است که می تواند پایه تشکیل نیروی نظامی ملّی ایران واقع شود، «قوه ای که ما اشتیاق تأسیس آن را داریم»، از سویی این نیرو تنها قوه ای است که می تواند سرحدات شمال و شمال غربی ایران را حفاظت نماید. اگر «موفقیت حاصل شود ما حتی الامکان کوشش کرده ایم دولت ایران را قادر سازیم که از ضربت بالشویکها که می خواهند به پایتخت و موجودیت وی وارد آورند جان به سلامت ببرد و هر گاه فقدان و فتور حاصل کند آن قدری که در حیز امکان ما بوده است به عمل آورده بایستی آن کار را ترک کنیم.»

کرزن گفت به دولت ایران اطلاع داده است که نمی تواند قوای انگلیسی مقیم قزوین را تا ابد نگاه دارد. اگر دولت انگلستان بتواند تا بهار این نیرو را حفظ کند «همت غریبی» کرده است. او هیأت دولت مشیرالدوله را مشتمل بر عناصری دانست که «دارای

تمایلات آزادی خواهانه مترقی هستند.» او گفت با دولت ایران اظهار همدردی می کند زیرا مشکلات ممالک شرقی که به واسطه جنگ در «حال تشنج و ضعف» هستند به هیچ وجه با دول اروپایی قابل قیاس نیست. امّا دولت ایران باید تکلیف خود را مشخص نماید. اگر مایل به اجرای قرارداد است انگلستان هم موافق تعهدات خود عمل می کند ولی اگر ایران می خواهد روشی دیگر در پیش گیرد «و به منابع ثروت خود تکیه می کند»، مسئولیت متوجه خود آنها خواهد بود و بریتانیا رادع و مانعی در این مسیر به وجود نخواهد آورد. کرزن در پایان گفت «نقشه با کمال فکر و مطالعه طرح شده است»، به نحوی که با تحولات پیاپی ایران، ضامن استقلال این کشور و حفظ منافع بریتانیا خواهد بود: «هرگاه در عین هرج ومرجی که تمام مشرق زمین را تهدید می کند ما بتوانیم یک مملکت اسلامی [را] که دارای شعائر عظیم و دوستی قدیمی با انگلستان می باشد مساعدت نماییم که تمامیت، سرحدات و استقلال خود را مصون نگاه دارد من به مسئولیت هایی که بر عهده گرفته و مصارفی که متحمل شده ایم چندان اهمیتی نمی دهم.» اما مسئولیت دوجانبه است و انگلستان نمی تواند «فقط برای حس احسان و یاری به دیگران مسئولیت خود را تا ابد ادامه» دهد. جمله پایانی این بود: «در حقیقت ایران همیشه بایستی به یاری و مساعدت ما مقدرات خویش را تعیین نماید.»(۱)

به هر حال مشیرالدوله دولت خود را تشکیل داد. مشیرالدوله بر خلاف وثوق که تحت تأثیر کرزن، انقلاب روسیه را به رسمیت نمیشناخت، تلاش کرد معادله را به هم زند: او درصدد برآمد تا مشاورالممالک انصاری را به سوی مسکو روانه کند. وثوق بهواقع سیاست دیرین ایران در مورد حفظ معادله و موازنه قوا با قدرتهای بزرگ را به هم زده بود، این بود که پیرنیا در صدد بر آمد تا این سیاست دیرین را بار دیگر احیا کند. کرزن با این سیاست مخالف بود و همین امر ادوین مونتاگ وزیر سرپرست هندوستان را واداشت تا به کرزن خاطرنشان کند منع از برقراری رابطه ایران با شوروی تعهداتی را طبق عهدنامه ۱۹۱۹ برای ایران ایجاد میکند و آن اینکه اگر ایران مورد حمله شوروی واقع شد؛ بریتانیا باید با نیروی نظامی از آن حمایت کند. مونتاگ خاطر نشان ساخت کرزن خود میداند چنین امری غیرممکن است و

۱- رعد، ش۱۶۲، چهارشنبه ۲۰ ربیع الاول ۱۳۳۹، مطابق ۹ قوس ۱۲۹۹، «اخبار مهم، نطق لرد کرزن.»

وزیر خارجه با این سیاست خود بر تعهدی صحه میگذارد که بریتانیا قادر به انجام آن نیست.(۱) به واقع کسانی مثل مونتاگ می دانستند اگر شوروی به ایران حمله کند، با توجه به حمایت هایی که در گیلان از آنها می شد، امکان نداشت انگلستان بتواند اقدام مؤثری انجام دهد. مضافاً اینکه دیگر توده های مردم و رجال مستقل ایران، اعتمادی به انگلیس نداشتند. مونتاگ می خواست بدون اینکه در ایران تعهدی برای بریتانیا انجام شود، این کشور همچنان در مدار منافع انگلستان باقی بماند.

ازموند اوی(۲) کارمند بخش شرقی وزارت خارجه انگلستان، که بعدها در دوره رئیس الوزرایی رضاخان کاردار کشورش در ایران شد و آن زمان با قتل ایمبری مصادف بود؛ اعتقاد داشت نمیتوان جلو ایرانیان را گرفت تا معاهده با بلشویک ها را که متضمن عدم تعرض به آنان است نپذیرند، او میگفت به شرطی میتوان با مذاکرات ایران- شوروی مخالفت کرد که بریتانیا بتواند به اندازه کافی نیروی نظامی به این سو اعزام دارد. اما این امر از نظر سیاسی و مالی غیرممکن است. از سویی اگر بریتانیا دست به اقدامی نزند، باز هم نفوذ و تسلط خود را بر ایران از دست خواهد داد.(۳) پس بیش تر از دو راه در مقابل انگلستان وجود نداشت: یا باید به ایران نیروی نظامی اعزام می کرد و یا اینکه سیاستی جدید را سرلوحه کار قرار می داد.

از آن سوی مشیرالدوله در کنار شرط و شروط خود با انگلیسی ها، سیاستی دیگر را هم سرلوحه برنامههای خویش قرار داد: او میخواست هیأتی را پنهانی به عتبات عالیات در بین النهرین بفرستد تا مراجع دینی را ترغیب کند به موجب فتوایی بلشویسم را آماج حمله قرار دهند و آن را مغایر اسلام بخوانند. عدهای از روحانیون تهران نیز فراخوانده شدند تا به موعظه و خطابه علیه بلشویسم بپردازند.(۴) این طرح از مدت ها قبل سرلوحه کار واقع شده بود. زمانی که هنوز وثوق رئیس الوزرا بود و جنگلی ها اطمینان داده بودند با دولت مرکزی ضدیتی ندارند و فقط هدفشان حفظ گیلان از تجاوز و غارت گری است، انگلیسی ها به دست و پا افتادند. دولت مرکزی به جای آنکه از سیاست ایجاد نظم

۱- صباحی، ص۱۱۲.

۲- Esmond Ovey.

۳- Minutes by Esmond Ovey, Tehran, ۴ December ۱۹۲۰, FO. ۳۷۱/۴۹۰۷.

۴- Ghani. P. ۹۰.

و آرامش بـه دست قـوای جنگلی اسـتقبال نمایـد، به رغم تأکیـدات فراوان میرزا در اینکه او گرایش گریز از مرکز نـدارد و به طریق اولی دارای پیونـدی خـاص با بلشویک ها نیست؛ نیرویی برای سـرکوب آنان مهیا دیـد و چریک های چگینی و سواران ظفرنظـام قزوینی را همراه با نیرویی از بریگاد مرکزی و آتریاد رشت، آتریاد اردبیل و نیروی توپخانه برای سـرکوب جنگلی ها بسیج کرد.

همزمان، سپهسالار تنکابنی با قوای خود به همراه نیروهای امیر افشار از زنجان و امیرالسلطنه از اردبیل برای سرکوب جنگلی ها بسـیج شدند. به این شکل نیرویی را که استوارترین دژ استقلال ایران بود، برای رضایت انگلیسی ها فروکوبیدند. برخی ناظران بر این باور بودند که «هر کدام از دو طرف دولتی یا جنگلی ها مغلوب شوند، زیان اسـلام و ایران است.» از آن سوی این گونه پراکندنـد که برخی علما بر فساد و افساد جنگلی ها و ارتباط آنان با بلشویک ها حکم داده انـد، اما هرگز نگفتند این علما چه کسـانی انـد. از آن سوی شـایع کردنـد بلشویـک هـا «عقیـده به اشتراک در نسوان هم دارنـد»، جنگلی هـا را مصـداق فعـالیت بلشویکی تلقی کردنـد و گفتنـد «به موجب حکم شـرع اعدام و تدمیر آنها بر هر مسـلمانی لازم است.» به قول کمرهای «کسـی نیست علناً از دولت سئوال نماید که چه فساد و افسادی جنگلی ها در عرض این چهار سال به حق عمومی نموده اند؟ آیا حفظ ناموس رشتی ها از اجانب و آیا جلو تطاول و چپاول امثال سـپهسالارها و سـپهدارها و امین الدوله ها و متنفذین رشت از رعایا، آیا نگذاشـتن آنکه در سنه ماضیه [۱۲۹۶ش] از قحطی و گرسـنگی یک نفر در رشت بمیرد؛ آیا فرسـتادن اعانه برنج زیادی از رشت برای فقرای طهران؛ آیا اصـلاح مالیه، دادن مالیات بـده ها در رشت که تقریباً چهار کرور نقدی و دو کرور تومان جنس از مأخـذ عشـریه [گرفتنـد]، آیا تقاضای آنها از دولت که اجزای امین و درسـتکار برای دوایر دولتی رشت تعیین نمائیـد؛ کدام یـک از اینهـا افساد آنها است؟ آیا مانع شـدن اینکه قشون روس و انگلیس در رشت نتواننـد خرابی و خسارتی به مال و جان و ناموس اهالی وارد بیاورد خیانت است؟»(۱) بدیهی است که کمره ای به واقع از کسانی که در جنبش جنگل رخنه کرده بودند و با امثال وی سابقه رفاقت داشتند، یعنی همان بقایای کمیته مجازات و شخص احسان الله خان دفاع می کرد تا

۱- کمره ای، ج۲، ص۸۶۸.

میرزاکوچک خان؛ به یاد آوریم که در این زمان هنوز روابط بین گروه افراطی جنگلی ها و شخص میرزا یکسره به هم نخورده بود، با این وصف سخن کمره ای در اینجا سخنی است حق، حتی اگر در پس آن منظوری خاص مثل همین حمایت از گروه احسان الله خان نهفته باشد. به هر حال مشیرالدوله تلاش داشت به هر شکل ممکن جنبش جنگل را نابود سازد، اما وی به طوری که خواهیم دید بین نیروهای جنگلی تفکیک قائل شد: مشیرالدوله به هر شکل ممکن به میرزاکوچک خان پیغام می داد حاضر است با وی مصالحه کند، اما همزمان با گروه مرموزی که به نام میرزا حس تنفر مردم را برانگیخته بودند، سر ستیز داشت. مشیرالدوله نام این گروه را متجاسرین نهاد.

پیرنیا سیاستی سخت در برابر این متجاسرین در پیش گرفت. گفتیم او نخست برای اینکه نشان دهد با روسیه جنگی ندارد و هدفش سرکوب عده ای شورشی است، نام مخالفین ایرانی را در گیلان، متجاسر نهاد. او تصمیم گرفت به هر نحوی شده با این به قول خودش متجاسرین در هر جا درگیر شود. حاکمی از بستگان خود را به گیلان فرستاد و استاروسلسکی را هم مأمور سرکوب جنبش گیلان کرد. بهانه لازم برای متجاسر خواندن این قوا فراهم شد. پیرنیا خبردار شد روس ها در جواب اعتراض دولت ایران در مورد قشون کشی آنها به انزلی، اظهار بی اطلاعی نموده و گفته اند اینان ایرانی هستند که به خاک ایران وارد شده اند و مأمورین روس تنها در بحر خزر به دنبال کشتی های جنگی دنیکین بوده اند.

وقتی این خبر رسید مشیرالدوله مصمم شد روابط خود را با روس ها گسترش دهد. او عبدالحمید خان سیاح را که روسی میدانست و روسیه را میشناخت، از راه خراسان به عشق آباد اعزام کرد. قرار شد سیاح در آنجا همراه با منشورالملک فرستاده وثوق که هنوز از این کشور خارج نشده بود، به مسکو روند و زمینه را برای ورود یک سفیر فوق العاده و بستن عهد و میثاق با روس ها مهیا سازند. منشورالملک با کروپاتکین سردار روسی مقیم ماوراء النهر سابقه آشنایی داشت. وثوق میخواست از طریق او راه گفتگو را با روس ها باز کند. چون این منشورالملک با انگلیسی ها هم روابط حسنهای داشت، آنان هم از تعیین او به این سمت رضایت داشتند. همزمان مشاورالممالک انصاری به عنوان سفیرکبیر ایران در روسیه تعیین شد، او از ترکیه به مسکو رفت تا زمینه های قرارداد با روس ها را مهیا سازد. در این زمان نصرت الدوله

که در اروپا بود از تجاوز روس ها به ایران به مجمع اتفاق ملل شکایت برد، اما به زودی معلوم شد او دیگر مسئولیتی ندارد و «دولت ایران با دولت شوروی مستقیماً داخل مذاکره است و مذاکره آنها دوستانه و رسمی است.»(۱) در این زمان بر بسیاری از اقشار ایران روشن شده بود که «چنان که اکنون سیاست انگلیس آنها را به مضیقه انداخته است، در دوره حکومت تزاری نیز یک قسمت از بدبختی های آنها که از طرف روس میرسید بارش در لندن بسته میشد و به دست مأمورین روس در ایران گشوده میگردید. در این صورت به کسانی که این راه غیرمستقیم بدبختی را به روی آنها بسته اند و این حربه را از دست انگلیس گرفته اند متمایل میباشند.»(۲)

سیاست سوّم مشیرالدوله این بود که در صدد برآمد تا کسانی را که توسط وثوق تبعید شده بودند به تهران بازگرداند. کرزن با این سیاستها به ویژه سیاست برقراری ارتباط مستقیم با شوروی به شدت مخالف بود، از سویی او با همکاری دولت با کسانی که در دوره جنگ علیه سیاست رسمی انگلیس کار کرده بودند به شدت مخالفت میورزید. این امر نورمن را واداشت تا نامه ای طولانی و شدیداللحن به وزیر امور خارجه بنویسد. نورمن در آن نامه از جمله یادآور شد، دیگر سیاست حمایت از دولتی محافظه کار به شکل گذشته در ایران غیرممکن است، زیرا اسباب بی اعتمادی رجالی را که او ملی گرا، روشن بین و مترقی میخواند فراهم خواهد ساخت. نورمن معتقد بود باید با این گروه جدید کار کرد و گروه سابق هیأت حاکمه را که در نزد مردم منفور شدهاند به کناری نهاد. او توضیح داد دو راه دیگر نیز در دسترس است: نخست اینکه قرارداد ۱۹۱۹ را به ابتکار خود باطل سازند و قرارداد دیگری که سوءتفاهمات کنونی را برچیند به جای آن بنشانند تا به مذاق توده های مردم خوش آید. دیگر اینکه نیروهای انگلیسی در شمال ایران احضار شوند و حتی نهادهای سیاسی و کنسولی بریتانیا هم برچیده شود و ضمن اینکه آن منطقه را در هرج و مرج و تهدید بلشویک ها رها می سازند، راه دیگری برای صیانت از بین النهرین و هندوستان بیابند.(۳) نورمن از کرزن خواست به شرکت نفت انگلیس و

۱- همان، ص۱۴۵.

۲- حیات یحیی، ج۴، ص۲۰۴.

۳- Ghani, pp. ۹۲-۹۳.

ایران فشار آورد تا یک میلیون و پانصد هزار تومان سهم دولت ایران از بابت حق الامتیاز سالهای گذشته پرداخت شود، زیرا با وجود کاهش کمک های مالی بریتانیا، ایران راه حل دیگری برای استقرار ثبات و آرامش در پیش رو ندارد. اندکی بعد باز هم نورمن برای اینکه دل کرزن را به دست آورد، ضمن اینکه خبر داد پیرنیا عناصر نامطلوب را که باعث ناراضی تراشی بودند و ثروت عمومی را به باد میدادند از ادارات بیرون انداخته است؛ نیز در کنار این مژده که شمال ایران از شورشیان پاک شده و مخبرالسلطنه به زودی از وزارت مالیه کنار میرود و برای سرکوب شیخ محمد خیابانی عازم تبریز میشود؛ یادآوری کرد ظرف هفته آینده هیأتی به طور مخفی روانه عتبات میشود تا در بین النهرین فتوای روحانیون را در زمینه مبارزه علیه بلشویسم بگیرد.(۱)

کرزن به دولت مشیرالدوله و شخص نورمن بی اعتماد بود، نامههای طولانی او را بدون پاسخ میگذاشت و اگر هم پاسخی میداد همان خط مشی استعمار کهن در آن موج میزد. نورمن در این مقطع تاریخی همان نقشی را ایفا میکرد که هم قطارانش در دوره مشروطه. به عبارتی اینان زیر پوشش الفاظ عوام فریبانه حمایت از ملیون – یا کسانی که با قرارداد مخالف بودند– و نیز پشتیبانی از نیروهای مترقی، همان سیاستی را در پیش گرفته بودند که در تحلیل نهایی به نفع بریتانیا در هندوستان تمام میشد. او بار دیگر به کرزن نوشت دولت بریتانیا در مقامی نیست که به ایران فرمان دهد؛ مگر اینکه آماده باشد از قوه قهریه استفاده کند. او میگفت حفظ منافع بریتانیا در این برهه، حمایت از دولتی است قانونمدار؛ این تنها راهی است که به روی بریتانیا گشوده است مگر اینکه انگلستان بخواهد ایران را به حال خود رها نماید.(۲) همان روز باز هم نورمن نامهای دیگر ارسال کرد و خاطرنشان نمود اگر خواسته او کناره گیری دولت ایران است، او این کار را فوری انجام خواهد داد، به نوشته او شاه اینک چنان متکی به حمایت انگلستان است که هر کسی را نورمن نام برد به ریاست وزرایی برخواهد گماشت، اما به دید او این کاری است غیرعاقلانه؛ زیرا مشیرالدوله نقشه کشیده است تا به شمال لشکرکشی کند و

ص:۶۱۲

۱- Norman to Curzon, Tehran, ۲۹ July ۱۹۲۰, FO. ۳۷۱/۴۹۰۸.

۲- Same to Same, Tehran, ۷ August ۱۹۲۰, FO, ۳۷۱/۴۹۰۸.

جنگلی ها و بلشویک ها را براندازد. او تغییر دولت را باعث تقویت خیابانی و کوچک خان دانست و آن را مغایر مصالح بریتانیا ارزیابی کرد. این سیاستی بود بسیار زیرکانه: باید به دست مخبرالسلطنه و عوامل ذی مدخل مرموز در جنبش جنگل، این دو نهضت یعنی جنبش تبریز به رهبری خیابانی و قیام میرزاکوچک خان جنگلی به دست خود نیروهای ایران سرکوب می شد و راه را برای انجام نقشه های آتی مهیا می ساخت.

این نامه عمق فاجعه را نشان میدهد و گواهی است بر این حقیقت که ایران چگونه در چنبره نقشه های بریتانیا گرفتار آمده بود، به طوری که به خواست وزیرمختار، شاه ایران دولت ها را جابجا میکرد. پیرنیا مثل خلف خود در دوره بعد از کودتای سوم اسفند، یعنی قوام السلطنه در ارتباط با شوروی سیاستی دوجانبه را تعقیب میکرد. او از یکسو برای ابراز حسن نیت هیأتی را به شوروی اعزام کرد و از سوی دیگر بر فشار نظامی خود در شمال کشور افزود تا قوای جنگلی را به زانو درآورد. با مذاکرات کراسین و لوید جورج ظاهراً مانعی مهم در راه نبود. به عبارت بهتر شوروی ها دیگر نسبت به جنبش جنگل حساسیتی نداشتند و اگر دولت مرکزی برای سرکوب آنان نیرو اعزام می کرد، شوروی واکنشی نشان نمی داد. اما مسئله این بود که تکیه گاه میرزاکوچک خان و جنبش او، شوروی نبود که با برداشتن حمایت آنان نابود شود. بنابر این سناریویی بسیار فاجعه بار برای متلاشی ساختن آن طراحی شد. یک ضلع بازیگران این سناریو برخی عوامل ذی مدخل در جنبش جنگل بودند مثل احسان الله خان، ضلع دیگر برادران میرزاکریم خان رشتی و ضلع سوّم هم البته بریتانیا.

۵. مشیرالدوله و ناکامی در سرکوب جنبش جنگل

مدت ها پیش از اینکه مقدمات کودتای ۱۲۹۹ فراهم شود، یعنی به سال ۱۲۹۷ شمسی مطابق با ۱۳۳۶ قمری، خبر رسید که امیر مؤید سوادکوهی در مازندران تشکیلاتی به راه انداخته است به نام انجمن طبرستان. مخبرالسلطنه هدایت فردی به نام شیخ عبدالعلی مازندرانی لاریجانی مدیر نشریه الاسلام، مشهور به مجله اسلامی را به مأموریتی اداری به بارفروش فرستاد. او مخفیانه و برای «گم کردن رد» به آن سمت حرکت کرد، هدف مخبرالسلطنه این بود دریابد آیا ارتباطی بین امیرمؤید و جنبش جنگل وجود دارد یا خیر؟ این مرد گفته بود برای تهیه قوا به منظور کمک به

جنگلی ها به این سو آمده است. مجله اسلامی به ساری رفت و وارد منزل امیر مؤید شد. او محرمانه به شیخ محمدحسن نامی که از جنگل مأمور آنجا شده بود رسانید با وی اظهار آشنایی نکند «تا کاملاً بتوانم از نیات امیرمؤید مطلع شوم. او هم قبول نمود.»(۱) امیر مؤید به این مرد اعتماد داشت؛ غافل از اینکه او برای تجسس و از جانب مخبرالسلطنه آمده است. پس توضیح داد وی را برای این خواسته است که کاری بزرگ انجام دهد و آن این است که وجوهات و عواید مازندران را جمع آوری نماید «چون امین و مطمئن هستید.» از او خواسته شد به محلات مازندران رفته و اعانه دریافت دارد. شیخ عبدالعلی طفره رفت. او گفت فعلاً خسته است و باید مدتی استراحت کند. امیر مؤید سپس گفت شخصی از سوی اتحاد اسلام جنگلی ها آمده و از او طلب کمک کرده است. امیر مؤید پرسید او چه نظری دارد؟ شیخ مخالفت کرد و گفت باید احوال جنگلیها را قبل از هر چیز دریافت. آنگاه امیرمؤید منویات باطنی خود را به وضوح علنی ساخت:

امیر مؤید عنوان کرد که ما باید خودمان را نگاه بداریم و نگذاریم عواید مملکت طبرستان ما صرف شهوات طهرانیها بشود. دواير در دست خودمان، عواید خودمان صرف قشون حافظ خودمان، رؤسا از خودمان. چه جهت دارد با همه احتیاجات، مازندران پولش جای دیگر برود. مگر دول متحده جمهوری چه ضرر دارد؟ ما هم همان زمینه و ریشه را تعقیب میکنیم.(۲)

لازم به یادآوری است که بحث اتحاد اسلام در این دوره منحصر به جنگلیها و یا امیرمؤید و عثمانی نبود، در این زمان آقاخان پیشوای اسماعیلیان هم تشکیلاتی به نام «انجمن اتحاد اسلامی هندوستان» تشکیل داده بود. مواضع او البته با عثمانی ها متفاوت بود. وی بلافاصله بعد از جنگ و ورود عثمانی به این معرکه بیانیه ای منتشر ساخت و از این موضوع یعنی ورود عثمانی به جنگ ابراز تأسف کرد. او در بیانیه ای نوشت اتریش و آلمان اهداف خیرخواهانه ندارند و اگر آلمان فاتح جنگ گردد، عثمانی دست نشانده آنها خواهد شد. به دید آقاخان معلوم نبود چرا عثمانی وارد جنگ شده است، زیرا این

۱- کمره ای، ج۱، ص۴۱۲.

۲- همان، صص۴۱۳-۴۱۲.

جنگ به منافع عالم اسلام زیانی وارد نمیساخت. رهبر فرقه اسماعیلیه خاطرنشان ساخت: «عثمانی را تحریک کرده اند که شمشیر خود را برای یک مقصود غیرمقدس بکشد و هر چه اتفاق بیفتد اسباب خرابی او خواهد بود، زیرا سلاطین عظیم الشأن به مثل پادشاه انگلستان و روسیه هیچ وقت شکست نخواهند خورد.»(۱)

به هر حال تکاپوی امیرمؤید ناکام ماند، تکاپویی که تا واپسین روزهای منجر به کودتای ۱۲۹۹ ادامه داشت. از آن سوی انگلیسی ها در رشت فجایع زیادی مرتکب شدند، از این فجایع بوی توطئهای هولناک به مشام میرسید. مشیرالدوله نبرد با متجاسرین را یکی از اولویت های کاری خود تعیین کرده بود، نیز او بحث قرارداد ۱۹۱۹ را به افتتاح مجلس شورای ملّی موکول نمود. ظاهر قضیه این بود که انگلیسی ها با این پیشنهادها موافقت دارند، اما در پشت پرده تحولاتی دیگر در حال انجام بود. مشیرالدوله بعد از اینکه اطمینان یافت جنگ با برخی قوای تندرو جنگلی به منزله نبرد علیه روس ها نخواهد بود، به عنوان رئیس دولت حق خود میدانست با نیرویی ایرانی جلو این گروه را بگیرد. امّا «این پیش بینی باید شده باشد که مبادا به دست تحریکات کارکنان انگلیس در ایران آن قوه ایرانی پیش از آنکه به تصرف کردن ولایت هایی که به دست متجاسرین افتاده است کامیاب گردد، خود از هم متلاشی بشود خصوصاً که اختیار آن قوه کاملاً به دست یک سردار روسی مستخدم ایران داده شده باشد و معلوم نباشد چند رنگ لباس روی یکدیگر دربر نموده باشد و دست آخر به چه صورت درآید و چه علاقه مندی به ایران و ایرانی نشان بدهد. و هم باید دید آیا انگلیسیان در این قضایا تماشاچی خواهند بود یعنی دست روی دست گذارده انتظار میکشند که قرارداد آنها و مقررات تدافعی که برای آنها راجع به خود ایران و هند و بین النهرین اهمیت بسیار دارد به کلی بی تکلیف مانده یک قوه ایرانی به ریاست یک صاحب منصب روسی که با ملیون مخالف انگلیس بی رابطه نیست و ممکن است روزی هم به بلشویک ها ملحق گردد، بی دخالت آنها متجاسرین را تأدیب کرده قوای دولت را تقویت نماید و پیش پای دولتیان را برای پیمودن راه سعادت یعنی کوتاه کردن دست هر بیگانه از مداخله در امور مملکت، صاف

۱- عصر جدید، ش۶، شنبه هجدهم ذی حجه الحرام ۱۳۳۲، «رئیس روحانی طایفه اسماعیلی و رئیس انجمن اتحاد اسلامی هندوستان.»

سازد و در عین حال مخارج این اردوکشی را انگلیسیان بپردازند به امید آنکه روزی مجلسی دائر گردد و قرارداد آنها در آن مجلس تصویب شود و این وجوه را از وجه استقراضی که باید به موجب قرارداد بدهند کسر بگذارند؛ تصوّر نمیشود انگلیس عاقبت اندیش شرق شناس این درجه در ایران عقل خود را گم کرده باشد و پیش بینی این موضوع البته از پیش بینی در موضوع شرط اول آسان تر بوده است.»(۱)

مسئله مهم تر این بود که اوضاع سیاسی داخلی و خارجی ایران بسیار مغشوش بود، «اغراض خصوصی، تهی بودن دست دولتیان از پول و ناراضی ماندن جمع کثیر از اشخاص فتنه انگیز که وثوق الدوله با پول خارجی آنها را تا یک درجه راضی نگاهداشته بود و وجود محذورات دیگر» افق موفقیت مشیرالدوله را تیره و تار نشان میداد و «مخصوصاً اساس حکومت ملّی و حاکمیت حقیقی قانون اساسی» را در معرض تهدید قرار میداد.(۲)

اندکی بعد از لشکرکشی دولت مرکزی به گیلان، خبر رسید پس از پیروزی اولیه قزاق ها بر قوای جنگلی، شکستی سهمگین بر آنان وارد شده است و استاروسلسکی ناچار شده است رشت را تخلیه کند. موقعیت دولت پیرنیا در مذاکره با شوروی هم عملاً بسیار تضعیف شد، دیگر از دید نورمن هم امیدی به آینده وجود نداشت، مگر اینکه قوای بریتانیایی مستقر در شمال کشور ابتکار عمل را به دست میگرفتند و مانع پیشروی جنگلیها میشدند.

در این ایام توازن قوا در گیلان به نفع نیروهای میرزاکوچک خان بود. شایع بود او قراردادی با انگلیس منعقد کرده که تمام به نفع جنگلی هاست و دولت ایران در انعقاد آن دخالتی نداشته است. طبق این قرارداد حمل اسلحه در شهر و جنگل برای انگلیسی ها ممنوع بود، انگلیسی ها باید قشون خود را از رشت خارج میکردند، آنان فقط حق داشتند در شهر عبور و مرور کنند و پایگاه های نظامی شان باید برچیده میشد. نیز مقرر شده بود انگلیسیها تاوان خساراتی را که به جنگلیها و مردم رشت وارد آورده بودند؛ بپردازند. خانه هایی از مردم را که انگلیسی ها آتش زده و یا اموال و اسبابی که به سرقت

۱- حیات یحیی، ج۴، صص۱۴۸-۱۴۷.
۲- همان، ص۱۴۹.

رفته و یا به آتش کشیده شده، باید مسترد می داشتند. طبق این قرارداد، از سویی جنگلی ها باید خساراتی را که به بانک شاهنشاهی وارد کردهاند جبران سازند. ویژگی بارز جنبش میرزا این بود که: «پول ابداً جنگلیها نگرفتهاند و تمام افتخار آنها این است که پول هیچ دولتی تا کنون نگرفته و قصد گرفتن نخواهند کرد و برای مخارج امساله قصد دارند دو عشر از عایدات رشت و توابع را از بابت مالیات گرفته خرج نمایند.» نکته مهمتر این بود که قزاق های مقیم رشت و جنگل با قوای کوچک خان همکاری میکردند و از «روی صمیمیت خدمتگزار شده اند.» کنسول فرانسه و استوکس مقام عالی رتبه سفارت انگلستان برای بررسی اوضاع به ملاقات آنها در جنگل رفتند، جنگلی ها به مأمورین مزبور گفتند «ما ایستادگی در مقابل و ضدیت با عموم اجانب داریم و فهمیده بودند که با آلمانی و عثمانیها ابداً مربوط نیستند، فقط چند نفر از صاحب منصبان اتریشی را که جزو اسرا و فراری ها بودند آنها را گیر آورده استخدام کرده بودند، نه آنکه آنها از طرف آلمان و اتریش مأموریت آنجا را داشتند.»(۱) این استوکس همان وابسته نظامی سفارت انگلستان در دوره مأموریت مورگان شوستر بود که با اقدامات خود باعث لشکرکشی روسیه به ایران شد؛ این مرد اینک با تیم نورمن و در راستای نظریات گروه مونتاگ- چلمسفورد کار می کرد.

موفقیت های مقطعی جنبش جنگل و ناکامی مشیرالدوله باعث خشم کرزن شد. کرزن با عتاب و خطاب فراوان نورمن را مورد حمله قرار داد و سیاست او را در مخالفت با دولت وثوق و حمایت از کابینه مشیرالدوله نکوهید. اما نورمن از خود دفاع کرد و با لحنی که گویی با زیردست خود سخن میگوید نوشت سیاستهای اوست که هنوز ایران را در مدار منافع بریتانیا سرپا نگهداشته است. او گفت وقتی به ایران آمد با رئیس الوزرایی ناتوان مواجه بود که جز افزودن بر ثروت خود هیچ فکری نداشت. شمال و شمال غرب کشور غرق در شورش بود و وضع به گونهای بود که اگر بلشویک ها در شمال کشور موفق میشدند و به تهران میآمدند با استقبال عظیمی رو به رو میشدند. او گفت اگر دولت وثوق سر کار بود، بدون تردید انقلاب بلشویکی از مدتها پیش در تهران رخ میداد. نورمن خاطرنشان کرد اگر

۱- کمره ای، ج ۱، صص ۴۳۴-۴۳۳.

وثوق میماند همه ایران به استثنای خراسان که هنوز نیروهای بریتانیا در آن حضور داشتند، بلشویک شده بود؛ نیز نوشت در راستای جلوگیری از این حادثه بود که ترجیح داده دولتی مرکب از ملیون میانه رو روی کار آورد. نورمن صریحاً به کرزن توضیح داد غیر از این به قول او میانه روان و ملیون که مورد حمایت اقشاری از گروههای اجتماعی هستند، کسی دیگری قادر نیست قرارداد ۱۹۱۹ را به تصویب مجلس برساند. او نوشت تلاش دارد تا آنجایی که امکان دارد دولت پیرنیا را سرپا نگه دارد تا بتواند اقدامات خود را پیش برد. نورمن نوشت با این سیاست حد اقل سه ماه بر عمر موجودیت ایران برای منافع بریتانیا افزوده است و شاید هم خطر فروپاشی آن و اضمحلال منافع بریتانیا را در کشور برای همیشه از بین برده باشد.(۱)

اسناد بریتانیا مدعی اند که کرزن به تیم مشیرالدوله به ویژه هدایت اعتماد نداشت. در سالهای ۱۲۹۴-۱۲۹۲ش هدایت والی فارس بود و به ادعای اسناد انگلیس تأسیس پلیس جنوب ایران را مغایر با حق حاکمیت ملی کشور میدید و البته ظاهراً حاضر نبود با کنسول بریتانیا در شیراز همکاری کند.(۲) طبق همین اسناد، هدایت متهم به این بود که ضد انگلیسی ها کار میکند و در پیکار علیه بلشویک ها در قفقاز به نیروهای انگلیسی تحت فرماندهی ژنرال دنسترویل کمک نکرده است. اوکانر(۳) کنسول بریتانیا در شیراز میگفت هدایت، بر فرانسه و آلمانی تسلط دارد اما در ته دلش از همه اروپاییها بیزار است.(۴) با این وصف او حاکمی لایق شناخته میشد که گرچه به اهداف بریتانیا در ایران ظنین است، اما مردی است که حسن شهرت دارد و برعکس والیان دیگر از قبل شغل خود ثروتمند نشده است. مخبرالسلطنه هیچ اقدامی علیه انگلیسی ها نکرده بود، مخالفت او با تأسیس پلیس جنوب و یا حمایتش از بی طرفی ایران را نباید به منزله ضدیت وی با بریتانیا ارزیابی کرد؛ تحولات بعدی نشان داد مخبرالسلطنه آن چیزی نیست که در اسناد رسمی انگلیس آمده است. مخبرالسلطنه با سرکوب جنبش خیابانی بزرگترین خدمت را به منافع بریتانیا کرد. در حقیقت او با عنوان دمکرات، در صفوف یاران خیابانی رخنه

۱- Ghani. Pp. ۱۰۱-۱۰۲.

۲- Percy Sykes: A History of Persia, vol.۲, (London, ۱۹۵۸), pp.۴۴۴-۵.

۳- F. O’Connor.

۴- Lieutenant Colonel Fredrick O’Connor: Things Mortal, (London, ۱۹۴۰), p.۱۲۲.

کرد و بین آنـان تفرقه انـداخت و آنگـاه به آسـانی آنـان را از پـای درآورد؛ همان کاری که احسان الله خان در جنبش جنگل انجـام داد. مخـالفت هایی از آن دست که به مخبرالسـلطنه نسـبت می دهنـد، با شـدت بیشتری در خود کابینه جنگی انگلسـتان وجود داشت. به عبارت بهتر می خواهیم توضیح دهیم که گروهی مثل مخبرالسلطنه با تیمی خاص در هندوستان و خود بریتانیا همسویی داشـتند. همین ها بودنـد که مقدمات کودتای سوّم اسـفند را فراهم آوردند. شـکست مشـیرالدوله در سـرکوب نهایی جنبش جنگل، راه را برای دسـیسه های آتی باز گـذاشت، که همین همفکران مخبرالسـلطنه در فروپاشـی آن نقش برجسـته ای داشـتند. هدایت و امثال او بعدها سـکاندار دولت هایی بودند که رضاخان حاکمیت بدون چون و چرای خود را بر آنان اعمال می کرد.

۶. مأموریت آیرونساید

هر چه زمان پیش تر می رفت نگرانی انگلیسی ها از آینده منافع شان در ایران افزایش می یافت. پس باید ضربت نهایی را وارد می آوردنـد. بالاخره قرار بر این شد که نیروهای انگلیسـی خود حوزه های نفتی جنوب و جنوب غربی ایران را پاسداری کنند. تصـمیم بر این بود که نیروهای انگلیسـی از سایر نقاط کشور به ویژه مناطق شـمالی خارج شوند. درست در چنین شـرایطی بود که وزارت جنگ تصمیم گرفت سر آدموند آیرونساید(۱) را به ایران اعزام کند تا جای هیو بیتمن چمپین را بگیرد. آیرونساید متخصـص خارج کردن نیروهای نظامی از میـدان جنگ بود. بنا بر این او را نفرسـتاده بودنـد تا با شوروی ها و جنگلیها گلاویز شود، بلکه او نقشه مهمتری در سـر داشت و خودش صـرفاً برای خـارج کردن نیروهـای بریتانیـایی از شـمال کشور به این سوی آمـده بود. او اندکی پیش از این قوای بریتانیا را از آرخانگلسک و سـپس آسـیای صـغیر با موفقیت بیرون برده بود. آیرونساید فرستاده وزارت جنگ بریتانیا بود. در این ایام چرچیل وزارت جنگ را تصدی می کرد.

علت اینکه آیرونسایـد تلاش داشت نیروهای بریتانیا را از شـمال ایران بیرون برد، ریشه در چنـد موضوع اصـلی داشت: نخست اینکه وی علی رغم هیاهوی کرزن و دیگر

ص:۶۱۹

۱- Sir Edmond Ironside.

اعضـای گروه همسو با وی، به خطر عاجل کمونیسم برای ایران باوری نـداشت، این نکته در خاطرات شخصـی او آمـده است. آیرونسایـد همان زمان که در ایران بود نوشت: «به اعتقاد من روس ها قادر نیسـتند در خارج از کشور خود به جنگ بپردازنـد. نمی توانیم بپـذیریم که برای مـا یک خطر نظامی محسوب می شونـد. اما تبلیغاتشان بسـیار سـهمگین است و ممکن است به ما آسیب برساند.»(۱) دلیـل دوّم ایـن بـود کـه وی و نیروهـای تحـت امرش در راسـتای سـیاست وزارت جنـگ که تحت کنـترل سروینسـتون چرچیل قرار داشت، سازی مخالف کرزن می زدند. آیرونساید به صـراحت در خاطراتش نوشته است وزارت امور خارجه انگلیس هیـچ توجهی به اوضاع نظامی نـدارد و در تصـمیم گیری های خود در مورد ایران، با وزارت جنگ هیچ گونه مشورتی نمی کند.(۲) فقره ای که نقل شد نشان می دهد بین وزارت جنگ و وزارت امور خارجه بر سـر مسئله ایران به شدت اختلاف نظر وجود داشت و آیرونسایـد بـدون اطلاع وزیر امور خارجه اقـدامات خود را در ایران پیش می برد. سوم اینکه تیم انگلیسـی های مقیم ایران و به طور خاص شـخص نورمن، کاری به فرامین به قول خودشان تلگرافی کرزن نداشتند، آیرونساید صریحاً از قول نورمن نوشت کرزن «از اقدامات خودسرانه آنها خوشنود نیست.»(۳)

کرزن و لرد هاردینگ معاون او در وزارت خارجه، با نقشه سـر وینسـتون چرچیل وزیر جنگ برای خروج نیروهایشان از شمال ایران، به شـدت مخالف بودنـد. آنان میگفتنـد ایران بایـد با قدرت نظامی انگلسـتان حفظ شود و به طور دربست در اختیار این کشـور قرار گیرد. اسـتدلال میشـد اگر از ایران عقب نشـینی شود، بلشویـک هـا بر قفقـاز تسـلط مییابنـد، ایران سـقوط میکنـد، افغانسـتان از دست میرود و در نهایت هندوسـتان به خطر میافتد.(۴) پیش از این و درست در بحبـوحه بحران هـای داخلی ایران بود که در کلکته مجلسـی تشـکیل شـد، در مجلس کلکته عموم نماینـدگان ایالات و ولایات هنـد جمع آمـده بودند تا آخرین تصمیم دولت انگلستان را درباره کشورشان استماع نمایند. به توصیه دولت انگلیس اجازه داده شد به مردم هندوستان

۱- خاطرات سری آیرونساید (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۳۵۰.

۲- همان، ص ۳۵۱.

۳- همان، ص ۳۲۷.

۴- FO. ۸۰۰/۱۵۶, Harding to Curzon, London, ۲۰ May ۱۹۲۰.

خودمختاری داده شود. دربار لندن با اعلام استقلال داخلی هندوستان و سپردن امور داخلی کشور به دست اتباع این کشور موافقت نمود، اما اختیارات و امتیازات این دولت خودمختار محدود بود. از این به بعد هندی ها می توانستند انجمن های ایالتی و ولایتی تشکیل دهند و برای خود نوعی مجلس قانونگذاری تأسیس نمایند تا بتوانند قوانین داخلی را تدوین کنند، این مجلس می توانست نمایندگان مخصوص خود را به مجلس نمایندگان لندن اعزام کند، اما سیاست خارجی و امور دفاعی کشور همچنان در اختیار دولت های بریتانیا قرار می گرفت.(۱)

اما در مورد ایران هم باید سناریویی مشابه انجام می شد. ویلسون رئیس ستاد ارتش بریتانیا می گفت برای حفظ قفقاز و شمال ایران حداقل سه لشکر لازم است و بریتانیا این تعداد سرباز در اختیار ندارد. آیرونساید مدافع نظر وزارت جنگ بود. او میگفت البته باید از هند دفاع شود، اما در پشت مرزهای خود هند و نه در جایی به مراتب دورتر. به عبارتی او گرچه امکان رخنه تدریجی شوروی به افغانستان و ایران را محتمل میدید، اما به طور کلی با نظریه امکان حمله شوروی به هندوستان موافقت نداشت.(۲)

آیرونساید بر این باور بود که تا بهار سال ۱۳۰۰ باید نیروهای انگلستان از شمال ایران بیرون روند. او میگفت با این کار خطر شوروی برای منافع انگلستان افزایش خواهد یافت اما این خطر به طور قطع نظامی نخواهد بود، به عبارتی خطر شوروی بیشتر سیاسی است تا نظامی. به دید این ژنرال، بریتانیا نباید در ایران برای خود تعهد نظامی ایجاد کند، برعکس باید از این تعهدات بکاهد. او میگفت دلیلی ندارد انگلستان، دانسته خود را هم مرز شوروی کند، نیز استدلال میکرد وظیفه انگلیسی ها دفاع از ایران نیست؛ آنان باید فقط از دشت کارون و شرکت نفت انگلیس و ایران مراقبت نمایند.(۳)

دی ماه ۱۲۹۹ کابینه بریتانیا به یأس کامل رسیده بود. وضعیت روز به روز وخیم تر میشد. درست در چنین لحظاتی بود که بار دیگر امکان پیشروی نیروی جنگلیها برای تولید وحشت در تهران به شدت مطرح شد؛ حال آنکه با فتنه انگیزی انگلیسی ها دیگر از جنبش جنگل چیزی باقی نمانده بود. جورج. پی. چرچیل، مورد

۱- زبان آزاد، ش۳۲، پنج شنبه سلخ ذی حجه ۱۳۳۵، ۱۸ اکتبر ۱۹۱۷، «راجع به هندوستان.»

۲- Elizabeth Monroe: Britain’s Moment in the Middle East ۱۹۱۴-۱۹۱۸, (London, ۱۹۶۳), p.۱۱.

۳- Ulman, p.۳۲۸.

مشورت کابینه قرار گرفت تا نظرات خود را در اختیار دولت قرار دهد. چرچیل بر این باور بود که به محض اینکه نیروهای انگلیس از کشور خارج شوند، بلشویک ها به قزوین و تهران سرازیر خواهند شد. به گمان او در آن صورت حکومت ایران فرو میپاشید و دولتی مدافع بلشویک ها روی کار میآمد. او بر این باور بود که در چنین صورتی منافع بریتانیا در بین النهرین و افغانستان هم به خطر خواهد افتاد. چرچیل که پیش تر دبیر امور شرقی سفارت کشورش در تهران بود و با مسائل ایران بیش از یک ربع قرن سر و کار داشت، بر این باور بود که سیاست رها ساختن ایران به حال خود و دفاع از هندوستان در مرزهای این کشور سیاستی است نادرست. چرچیل میگفت اگر این سیاست اجرا شود، شرکت نفت انگلیس و ایران و بانک شاهنشاهی در کنار سایر منافع بازرگانی بریتانیا آماج خطر واقع خواهند شد. فهرست کسانی که در بانک شاهنشاهی حساب داشتند، اول شخص شاه، دوم رجال دولتی و حتی برخی «روحانی نمایان متمول» را در بر میگرفت. بانک درست در آستانه کودتای رضا خان به اقتضای سیاست استعماری بریتانیا، دادوستد با مردم ایران را به حالت تعلیق درآورد.(۱) از سویی مقامات بریتانیا استدلال می کردند بدهی ایران به بریتانیا سر به چندین میلیون لیره میزند و اگر انگلیس از ایران عقب نشینی کند؛ این بدهی هم غیرقابل دریافت خواهد بود.

جورج چرچیل میگفت پنج سال است بریتانیا در ایران پول خرج میکند، اگر ارتش این کشور از ایران خارج شود این پول ها هم بر باد میرود. او میگفت تصویب قرارداد ۱۹۱۹ دیگر خواب و خیالی بیش نیست، اینک دیگر باید اندیشید چگونه میتوان بدون این قرارداد منافع امپراتوری را حفظ کرد. پیشنهاد او این بود که انگلستان از به دست گرفتن قدرت در نواحی مرکزی و جنوبی ایران توسط بختیاری ها حمایت کند و افسران و تفنگداران جنوب را برای کمک به این حکومت اعزام دارد. به دید او این حکومت باید در اصفهان تشکیل میشد، سفارت بریتانیا به آنجا منتقل میگردید و از منابع نفتی جنوب کشور حراست به عمل می آمد. نظر چرچیل در تحلیل نهایی این بود که دولتی قدرتمند و سرکوبگر که ترس ایلات را برانگیزد تشکیل شود. از نظر او بسیاری از

۱- حیات یحیی، ج۴، ص ۲۰۰.

رجال ایرانی فاسدند، اما باید پذیرفت که اینان تنها کسانی اند که میتوانند در دل ایلات رعب برانگیزند؛ این در حالی است که سران ایلات از کسانی که مدعی دمکرات بودن هستند، خوششان نمیآید و به آنان اعتنایی نمیکنند. او برای تصدی منصب ریاست وزرایی عین الدوله را بهترین فرد از این دسته افراد میدانست.(۱)

۷. احضار شبح سرخ

در اواخر سال ۱۲۹۹ شمسی، احمدشاه هراسناک از حوادثی که در شرف وقوع بود و اندیشناک از ترس بلشویسم، عاجزانه از وزیرمختار انگلیس خواست اجازه دهند به اروپا رود. این بار نورمن به او گستاخی ای کرد که در تاریخ پادشاهی ایران شاید بی نظیر باشد. او شاه را مورد عتاب قرار داد و با پررویی وی را متهم ساخت که با پولی که به خارج فرستاده میخواهد عیش و نوش کند. شاه ملتمسانه خواست فقط دو ماه به او اجازه مسافرت دهند تا به متخصص اعصاب مراجعه کند. نورمن گفت پیش از اینکه به وی «اجازه مسافرت» دهد، باید نظر کرزن را جویا شود. او در نامهای خطاب به کرزن نوشت شاه فقط به فکر ثروت و مکنت خویش است. شاه متهم شد به تحولات کشورش بی اعتناست و پیش بینی کرد اگر به اروپا رود، بعید است بتواند به کشور بازگردد. او تغییر شاه را به خودی خود بی اهمیت دانست، زیرا به هر حال جانشین مناسبی برای وی یافته میشد؛ اما مسئله این بود که رفتن شاه در وضعیت بی ثبات آن زمان، باعث تزلزل بیشتر کشور میگردید. نورمن پیش بینی کرد این بی ثباتی میتواند به انقلاب منتهی شود. از دید وزیرمختار اگر انگلستان از ایران حمایت نمیکرد، این انقلاب اجتناب ناپذیر بود.(۲) این گزارش هم واقعیتی را نشان می داد و هم از آن بوی نوعی دسیسه به مشام می رسید: واقعیت امر این است که احمدشاه کفایت لازم را برای ادامه سلطنت نداشت، اما به طور قطع گزارش نورمن فقط برای ارائه این دیدگاه نبود، زیرا احمدشاه عملاً قدرتی نداشت تا بتواند آن را اعمال کند. نورمن می خواست به این شکل اندک اندک کرزن را با نقشه ای که در

۱- Ghani, op. cit, p.۱۲۸.

۲- Ghani, op. cit, p.۱۲۹.

سر می پروراند و روز به روز آن را پخته تر می کرد، هماهنگ سازد. او با این گزارش ها می خواست نشان دهد دیگر با وجود احمدشاه امیدی به بقای ایران نیست، منافع بریتانیا همه از دست خواهد رفت و بلشویسم ایران را تهدید می کند. اما کرزن سیاستمدارتر از آن بود که به این گزارش های دروغ نورمن اعتنایی کند، او می دانست وزیرمختارش در تهران در صدد اجرای نقشه ای است که آن را از او پنهان می دارد، به واقع نورمن برای توجیه طرح خود بود که به این صغرا و کبراها دست می زد، هدف او این بود تا موافقت رسمی کرزن را هم با عملیات خود به دست آورد. کرزن با علم و اطلاعی که به منویات نورمن داشت؛ هرگز به او اعتماد نکرد.

در اینجا بود که سناریویی پیچیده و در عین حال مؤثر توسط برخی مقامات بریتانیا با همکاری مأمورین بومی آنان اجرا شد تا دیپلماسی رسمی بریتانیا را قانع نمایند که ایران از دست رفتنی است؛ اگر دیر به خود آیند. در این زمان انگلیسیهای مقیم ایران بذر وحشت در قلوب میپراکندند، در زمستان ۱۲۹۹ آنان به شدت تبلیغ میکردند که گویا ایران عنقریب به دست بلشویک ها خواهد افتاد. برای اینکه سناریوی خود را تکمیل نمایند، از کارکنان سفارت خواستند زن و فرزندان خود را هر چه زودتر از کشور خارج سازند. این دستورالعمل کرزن به دلیل گزارشهای وحشتناکی بود که نورمن از ایران برایش ارسال میکرد. او در همین نامه یادآوری کرده بود که مذاکرات ایران و شوروی که در حال انجام بود، اهمیت دارد و به نظر او اگر این مذاکرات منجر به عقد یک عهد نامه بین دو کشور شود، چه بسا دیگر لزومی به عقب نشینی نیروهای بریتانیایی موجود نباشد.(۱) روز ۲۹ دی ۱۲۹۹ ژنرال آیرونساید و نورمن با نمایندگان سیاسی امریکا، بلژیک، فرانسه و حتی مقامات سابق روسیه تزاری ملاقات کردند. آنها نقشه خود را برای تخلیه خارجیان برای این مقامات توضیح دادند. نورمن از قول «منابع اطلاعاتی» خود گفت کسانی که در گیلان مستقرند، توسط چهارصد بلشویک همراهی میشوند و بلافاصله بعد از عقب نشینی نیروهای انگلیسی به سوی قزوین و تهران حمله خواهند برد و پایتخت را تصرف مینمایند. اینان یک پیش گویی هم کردند و آن اینکه «قبل یا بعد»! از ورود

۱- Ibid.

این سپاهیان، انقلابی در تهران روی خواهد داد.(۱) چگونه می شد با چهارصد بلشویک پایتخت را تصرف کرد و انقلاب به راه انداخت؟ این معمایی بود که مقامات بریتانیا در ایران باید توضیح می دادند، تازه اگر وجود چهارصد بلشویک را در صفوف جنبش جنگل بپذیریم، مسئله ای که از اساس واقعیت نداشت. به واقع اجرای این سناریوی ویرانگر از شهریور ماه آن سال شروع شده بود.

از نیمه های سال ۱۲۹۹ به بعد، کلیه معابر و خیابان اصلی رشت به قزوین مملو از جمعیت شد، مهاجرین رشتی گروه گروه وارد قزوین می گردیدند. در واقع چهار ساعت از شب پنجشنبه یازدهم ذی حجه سال ۱۳۳۸ مطابق با مهر ۱۲۹۹ گذشته بود که مردم رشت آماج حمله گروه احسان الله خان واقع شدند. در آن ساعت اغلب مردم زحمتکش گیلانی یا در خواب بودند یا تازه در سر سفره شام غذا می خوردند. مردم وقتی مورد حمله واقع شدند، تلاش کردند جان خود را نجات دهند. اینان با حالتی مشوش و مضطرب و در وضعیتی بسیار رقت آور، خانه و کاشانه را ترک کردند و رو به سوی شهر قزوین آوردند. خلاصه «هنگامه بود. هر کس به یک حالی وارد می شد. یکی سربرهنه، یکی پای برهنه، با لباس، بی لباس، زن ها با چادر، بدون چادر، یکی بچه گم کرده ناله می کند، یکی شوهر مفقود نموده گریه می کند. همین قسم مردها عکس آن.» می گفتند بیست وپنج هزار تن از مردم رشت خانه و کاشانه را ترک کرده و آواره شده اند. در قزوین «مردمان محترم و کسبه و تجار را در خانه های مردم مسکن دادند، تتمه را در کاروانسرا و مدارس. هیجان و ترس غریبی مردم را گرفته و بیشتر از این [از] اسرا(۲) واهمه دارند مبادا بی احتیاطی شود و بریزند شهر را مغشوش کنند. فعلاً هزار اسیر اینجا دارند.»(۳)

به واقع تشدید پدیده هراس از بلشویسم درست مقارن بود با دوره دوم ریاست وزرایی وثوق. به عبارت دقیق تر در نیمه دوم سال ۱۲۹۷ بود که تیمی متشکل از کمرهای و مورخ الدوله و دوستان آنان که وابسته به کمیته مجازات بودند، میگفتند «بلشویکیت دارد روی کره را میگیرد و اسباب وحشت فرانسه و انگلیس هم شده و به

ص:۶۲۵

۱- Ibid. p.۱۳۱.

۲- یعنی زندانیان که عمدتاً جانیان و تبهکاران بودند.

۳- عین السلطنه، ج۷، ص۵۷۰۶.

طهران هم آمده اند.»(۱) در مسئله هراس از بلشویسم روزنامه رعد بیش از همه فعال بود. رعد هر روز گزارش می داد که بلشویسم کدام نقطه اروپا را فتح کرده و چه تحولاتی در آرایش نیروهای این زمان از نظر بین المللی به وقوع پیوسته است. این تبلیغات اکثراً به منظور ایجاد وحشت بین مردم صورت می گرفت. بعدها کار به جایی رسید که درست مصادف با عملیات مرموز احسان الله خان در گیلان، مورخ الدوله هم مدعی بود مسلک بلشویسم را پذیرفته است. در زمان وثوق الدوله دو تن را به اتهام فعالیت بلشویکی دستگیر کرده بودند. وقتی مشیرالدوله به قدرت رسید، این دو را مرخص کرد، اما مورخ الدوله، وزیر مالیه مشیرالدوله یعنی مخبرالسلطنه را تشویق به ملاقات با آنان نمود. مورخ الدوله بعد از این ملاقات در وزارت مالیه استخدام شد تا به فعالیت های مشکوک به نام بلشویسم ادامه دهد.(۲) مخبرالسلطنه، مورخ الدوله، کمره ای، بینش و کثیری دیگر و حتی اردشیر ریپورتر اعلام می کردند مسلک بلشویسم را پذیرفته اند. چه نقشه ای در سر اینها پرورانده می شد؟ چه انگیزه ای مخبرالسلطنه را به این وادی کشانید؟ این جزیی بود از طرحی عظیم که یک سر آن فروپاشی جنبش خیابانی و جنگل بود و ضلع دیگر آن تمهید مقدمات کودتای سوّم اسفند.

در آن ایام صحبت از این بود که باید «انقلابی تهیه نمود». به طور مثال میگفتند باید بر فراز منبر سخنان آتشین گفت تا نظمیه سخنران را دستگیر کند و این امر مقدمهای بر شروع اغتشاش گردد. دیگر اینکه باید «یک سوسیته و جمعیتی» تشکیل داد؛ به قول نظام السلطان بهتر این است که همه به جمعیت سوسیالیست ملحق شوند.(۳) تشکیل جمعیت های مشکوک با نام سوسیالیست البته مسبوق به سابقه بود و طرفه اینکه تأسیس همه هم در گیلان انجام میگرفت. به طور مثال در دوره مشروطه گیلان و در ایام هنگامه رشت؛ گریگور یقیکیان به کمک میرزاکریم خان رشتی مقاله ای در روزنامه گیلان ارگان مشروطه خواهان آن خطه منتشر کرد. این اولین مقاله یقیکیان بود که «چه میگویند سوسیالیستها» نام داشت. نیز او وقتی به تهران آمد با روزنامه افراطی ستاره ایران همکاری کرد. یقیکیان بعد به تهران آمد و روزنامه ایران کنونی را راه اندازی کرد.

ص:۶۲۶

۱- کمره ای، ج ۱، ص ۷۰۶.

۲- کمره ای، ج ۲، ص ۱۵۳۹.

۳- همان، ج ۱، صص ۷۰۶-۷۰۵.

یقیکیان از جمله شرکت کنندگان جنبش جنگل بود، او همراه با احسان الله خان دوستدار، نقشی مخرب در تحولات این خطه بازی کرد. به ادعای خودش بلشویک ها سه بار قصد اعدام او را کردند، اما این نقشه با مساعی میرزاکوچک خان جنگلی اجرا نشد. یقیکیان پس از شکست جنبش جنگل به تهران آمد و در باب جنبش جنگل مطالبی در روزنامه تندرو ستاره ایران منتشر کرد.(۱)

تشکیل گروه سوسیالیست تقلبی توسط مورخ الدوله سپهر هم پی گیری شد. مورخ الدوله بعد از اینکه از همکاری با سفارت آلمان کناره گرفت، به وزارت معارف رفت و مفتش معارف شد؛ اندکی بعد ایپکیان جای او را گرفت و به عبارتی مورخ الدوله هیچ کاری برای معارف انجام نداد. به قول دولت آبادی با این وجود او ماهی یکصدوپنجاه تومان از دولت حقوق دریافت میکرد.(۲)

۸. سپهدار اکبر و بستر سازی کودتا

روز سوم آبان ۱۲۹۹ نورمن به دیدار مشیرالدوله رفت. او پیش تر خواسته بود شاه سرهنگ استاروسلسکی را اخراج کند. مشیرالدوله توضیح داد شاه به این کار رضایت نداده است، اما خود استاروسلسکی بی میل نیست برود. مشیرالدوله پرسید آیا نورمن حاضر است بپذیرد افسر روسی دیگری را که در دیویزیون قزاق خدمت میکند به فرماندهی بگمارند و یا اینکه افسری از یک کشور بی طرف استخدام کنند؟ نورمن با هر دو مورد مخالفت کرد و مشیرالدوله هم تهدید نمود اگر وزیرمختار در تحمیل نظرات خود سماجت ورزد استعفا خواهد داد.(۳) به دنبال نورمن، آیرونساید هم به پیرنیا هشدار داد استاروسلسکی را احضار و اخراج کند. نیز به رئیس الوزرا گفتند باید از استاروسلسکی حساب پول هایی را که خرج کرده است بخواهد، آیرونساید گفت قزاقان ایرانی در واقع از پای درآمدهاند و او دیگر حاضر نیست پولی خرج آنها کند. مشیرالدوله گفت جرأت ندارد به شاه بگوید او را از کار بر کنار سازد، در ضمن اگر انگلیسی ها اختیار قزاقخانه را به دست گیرند تصویب قرارداد در مجلس غیرممکن خواهد بود.

ص:۶۲۷

۱- تاریخ جراید و مجلات ایران، ج۱و۲، صص۳۴۵-۳۴۱.

۲- کمره ای، ج۲، ص۱۴۶۴.

۳- Norman to Curzon, Tehran, ۲۵ October ۱۹۲۰, FO. ۹۷۱/۴۹۱۴.

آیرونساید گفت او میل ندارد اختیار قزاق ها را به دست انگلیسی ها دهد، اما حاضر نیست اجازه دهد روس ها «پول بریتانیا» را حیف و میل کنند. مشیرالدوله در میان چکش و سندان گیر کرده بود و دو روز بعد از این گفتگوها از ریاست وزرایی کناره گیری کرد.

علل استعفای مشیرالدوله چند موضوع مهم بود: نخست اینکه خزانه داری بریتانیا از دادن سیصدوپنجاه هزار تومان پول ماهانهای که پیش تر به کابینه وثوق می داد امتناع ورزید. انگلیسی ها از رئیس الوزرا خواسته بودند پول مورد نیاز خود را از دومیلیون پوند مبلغ قرارداد بگیرد، مشیرالدوله از این امر خودداری کرد زیرا این موضوع را به منزله تأیید قرارداد ارزیابی می کرد. دوم این که انگلیسی ها از مشیرالدوله خواسته بودند استاروسلسکی را معزول کند و ریاست قزاق خانه به دست صاحب منصبان انگلیسی سپرده شود. مشیرالدوله به این امر هم رضایت نداد. تنها راهی که مقابل مشیرالدوله وجود داشت این بود که هزینه های جاری دولت خود را از پول نفت تهیه کند، اما موضوع این بود که انگلیسی ها نفت ایران را ملك طلق خود می دانستند و هرگز حاضر نبودند در این باب حتی سخنی بگویند. دیگر اینکه بهترین راه حل این بود که صاحب منصبان قزاق خانه بعد از عزل استاروسلسکی ایرانی باشند، اما باز هم مسئله این بود که کدام ایرانی مطمئن را باید به این سمت می گماردند.

روز بعد از ملاقات آیرونساید با مشیرالدوله، نورمن به ملاقات شاه رفت. او گفت اگر شاه استاروسلسکی را برکنار نکند، کلیه وجوهی که بریتانیا پرداخت میکند قطع خواهد شد و تهدید کرد نیروهای انگلیسی از ایران بیرون خواهند رفت و او را با قوای مهاجم شوروی تنها میگذارند. شاه ترسید. او پرسید اگر پیرنیا استعفا دهد چه کسی جانشینش خواهد شد؟ نورمن سپهدار رشتی را نام برد. شاه این پیشنهاد را پذیرفت، سپس در مورد ترکیب کابینه صحبت شد. نورمن به کرزن توضیح داد که پیش تر با سپهدار سخن گفته است و میداند او حاضر است سیاستی را که وزیرمختار دیکته میکند، اجرا نماید.(۱) این سخن نورمن خلاف داوری دولت آبادی در مورد سپهدار رشتی است. دولت آبادی مینویسد: «سپهسالار اعظم فتح الله خان گیلانی شخص وطن دوست و نیکو فطرت است، اما اطلاعاتی را که لازمه زمامداری امروز یک مملکت

۱- Ghani, p. ۱۱۳.

میباشد، با این همه محذورات داخلی و خارجی که موجود است؛ ندارد، به علاوه از خارجه ها ملاحظه بسیار دارد.»(۱) این داوری از سوی دولت آبادی در مورد شخصی که خود از دسیسه هایش در ماجرای کمیته آهن و نقش خاندانش در تحولات خطه گیلان که منجر به سقوط جنبش کوچک خان شد پرده بر میدارد عجیب است. مضافاً اینکه این تحلیل اگر در پرتو گزارش نورمن سنجیده شود به شدت رنگ میبازد. می گفتند غیر از سپهدار، شاه فرمانفرما و قوام السلطنه را هم برای نخست وزیری پیشنهاد کرده بود، اما مستوفی به سپهدار گفته بود او این پیشنهاد را بپذیرد تا دیگران نتوانند به ریاست وزرایی دست یابند.(۲)

از آن سوی، نورمن به شاه اخطار کرد که باید استاروسلسکی مجبور شود پول هایی را که گرفته است مسترد دارد و آنگاه از ایران خارج شود. شاه گفت این فرد به او خدمت کرده است و این گونه درخواستها از چنین فردی زیبنده نیست. نورمن بر این باور بود که شاه در اختلاس های استاروسلسکی شریک است. نورمن گزارش داد استاروسلسکی آخرین وجهی را که از بانک شاهنشاهی دریافت کرده تا برای تجدید ساز و برگ قزاق ها برای لشکرکشی به شمال خرج کند، صرف این کار نکرده، مضافاً اینکه کلیه وجه را که پنجاه هزار تومان بوده، به شکل اسکناس دریافت نموده است. این کار از نظر کارمندان بانک تعجب آور بوده، زیرا خرد کردن اسکناس درشت در شهرستان ها کار آسانی نیست. چند روز بعد درست از همان اسکناس هایی که به سرهنگ داده شده بود، چهل هزار تومان به حساب شاه واریز شد. او از یک «منبع» خبری نام میبرد که این اطلاعات را به او داده است. نورمن از قول همان منبع ذکر میکند که سرهنگ اخیراً یک گردن بند به ارزش سی وپنج هزار تومان به شاه هدیه داده است.(۳)

روایت دولت آبادی اندکی تفاوت دارد: سپهدار رشتی بعد از اینکه قدرت را به دست گرفت، نامه ای به سیدضیاء نوشت، «قربان او میرود و التماس میکند» که صبحگاه به سفارت انگلستان رود و از آنها بخواهد اجازه پرداخت مبلغی فوری در

۱- حیات یحیی، ج۴، ص ۱۸۰.

۲- کمره ای، ج۲، ص۱۶۳۴.

۳- Norman to Curzon, Tehran, ۲۷ October ۱۹۲۰, FO. ۳۷۱/۴۹۱۴.

حد چند هزار تومان برای مصارف فوری دولت را بدهند. سفارت انگلستان به بانک شاهنشاهی اجازه داد «پول به قدر کافی» در اختیار قزاق خانه قرار دهند، اما این پول باید زیر نظر صاحب منصبان انگلیسی خرج میشد. از سویی «به کابینه سپهسالار اعظم برای اینکه موقتاً صورت خود را نگاه دارد، قوت لایموتی میرساند آن هم با واسطه و درخواست.» به شاه جوان پول دوست بیش از اندازه ضرورت پول دادند تا او را با نقشه خود همراه سازند، «پولی که به دربار داده میشود قسمت عمده آن در همان روز به بانک برگشته به روی حساب اعلیحضرت گذارده میشود.»(۱) بنابر این انگلیسی ها خود به شاه رشوه داده بودند تا او را با طرح خود موافق نمایند، طرحی که شاه پول دوست از عمق آن بی اطلاع بود و نمی دانست که به قیمت نابودی سلطنتش تمام خواهد شد. اما نورمن حیله گرانه پرداخت رشوه به شاه را مشارکت او در اخاذی های استاروسلسکی عنوان کرد، مطلبی که به کلی دروغ بود.

فتح الله اکبر سپهدار رشتی مردی بود که خود از متنفذین گیلان و ایران به شمار می رفت، از انگلیسی ها سالها قبل نشان دریافت کرده بود و به همین دلیل تحت حمایت سفارت بریتانیا قرار داشت. غیر از این موضوع، سپهدار با برخی دیگر از متنفذین گیلان مرتبط بود. برجسته ترین اینان میرزاابراهیم خان ابتهاج الملک بود، یکی از بهائیان مشهور ایران که پیش از مدیریت بلژیکیها زیر نظر فتح الله اکبر سردار منصور مسئولیت اداره گمرکهای انزلی را بر عهده داشت. او در عین حال در ایام مشروطه مباشر سردار منصور در تهران به شمار میرفت. به قول چرچیل کمی هم انگلیسی میدانست.(۲) از سویی سپهدار رشتی با احسان الله خان هم ارتباطی عمیق داشت. احسان الله خان که او هم از قضا بهائی بود، جزو گروهی بود که همراه با میرزاکریم خان رشتی و برادران، پسرعموهای سپهدار؛ نقش اساسی در فروپاشی جنبش جنگل ایفا نموده بود. آیرونساید نوشت، رئیس الوزرای جدید فردی است که هر چه به او بگویند انجام خواهد داد. مهم تر اینکه شاه هم اینک تابع میل آنان است. آیرونساید گفت اینک تنها انگلیسی ها حامی شاه هستند و شاه هم از آنان خواهش

۱- حیات یحیی، ج۴، ص۲۲۱.

۲- رجال چرچیل، ص۱۳.

کرده است تنهایش نگذارند.(۱)

سپهدار قبل از تصدی منصب ریاست وزرایی، مردی بود که اهل بذل و بخشش شناخته میشد، به همین دلیل نام او در کنار رجال درجه یک کشور بر زبان آورده میشد. لیکن از وقتی املاک و اموال او در گیلان به یغما رفت، این خصیصه هم در او ضعیف شد. «شاید همان نقصان دارایی به او جرأت داده است که در این وقت، بار چنین مسئولیت بزرگ را به دوش خود بگیرد.»(۲)

وقتی سپهدار اکبر به ریاست وزرایی رسید، فشار بر مردم از حد گذشت، اما نکته این است که باز هم کمرهای و امثال او از «مشیرالدوله علیه الهاویه»(۳) به بدی یاد می کردند که باعث تحریک ملّت علیه بلشویک ها در تهران شد و باعث گردید آنان به رشت حمله برند؛ و نیز این مشیرالدوله بود که باعث عقب نشینی قزاقها به سوی منجیل شد. درست در چنین شرایطی بود که دوائر دولتی حتی قادر نبودند مشکلات روزمره مردم را برطرف سازند، ولایات به شدت به پول محتاج بودند، خزانه کشور تهی بود و انگلیسی ها هم پولی نمی دادند. از آن سوی اشرار و اراذل و اوباش شروع به ناامن ساختن راه ها کردند، فشار شگفت انگیزی بر مردم وارد می شد، ساده اندیشان می گفتند اینها همه برای این است تا ملّت خودش به تنگ آید و تقاضای امضای معاهده ۱۹۱۹ را بنماید. می گفتند در راستای این سیاست است که استاروسلسکی مستعفی شده و ریاست دیویزیون قزاق با دیکسون خواهد بود، سپهدار هم که به ریاست وزرایی نائل آمده بود.(۴)

این تحلیل از بنیاد غلط بود: مشیرالدوله داشت بحران ها را با دولت بلشویکی حل و فصل می کرد و امکان نوعی مصالحه با خیابانی و کوچک خان فراهم آمده بود، اما کسانی که از همان دوره مشروطه بحران سازی را سرلوحه کار خود قرار داده بودند، باعث شدند خیابانی به قتل برسد و با عملیات وحشت انگیز احسان الله خان و قوایش، مردم گیلان تا تهران هم از آینده بیمناک شوند. بحران سازان تلاش کردند مانع از

۱- Ulman, vol.۳, pp.۳۸۱-۳۸۲.

۲- حیات یحیی، ج۴، ص ۱۸۰.

۳- یعنی جهنم جایگاه او باد.

۴- کمره ای، ج۲، صص۱۶۲۳-۱۶۲۲.

دست یابی مشیرالدوله به راه حلی واقع بینانه در چارچوب اصول مشروطه شوند، اینان تا توانستند بحران سازی کردند تا دولت سپهدار رشتی، پسر عموی میرزاکریم خان و برادران؛ قدرت را به دست گیرد تا تحولات در بستری که آنان میپسندیدند هدایت گردد. حوادث به خوبی معلوم بودند و امثال گروه ضدتشکیلی بیهوده با تحلیل های گمراه کننده می خواستند کاسه و کوزه را به سر مشیرالدوله بشکنند. جالب اینکه بین گروه ضدتشکیلی نوعی اختلاف نظر بروز کرد: در یک سو بینش و مورخ الدوله قرار داشتند و در سوی دیگر کمره ای. بینش بر این باور بود که کابینه مشیرالدوله بر سپهدار ترجیح داشت و مورخ الدوله از این موضع حمایت می کرد، اما کمرهای خلاف این نظر را داشت. کمرهای هم در خانه سردارمقتدر سنجابی وقتی مطابق معمول «ناهار مفصلی» خورد، رو به او و مرآت السلطان و سالارظفر بختیاری کرد و گفت کابینه سپهدار بهتر از مشیرالدوله است و سروصداهایی که وجود دارد برای این است که مشیرالدوله بازگردد. او می گفت مشیرالدوله می خواهد ملیون به او التماس کنند تا بار دیگر از موضع قدرت، ریاست وزرایی را بر عهده گیرد و با نقشه کشیهای قبلی از موضع بالا معاهده ۱۹۱۹ را امضا کند.(۱) پیش از این در محرم ۱۳۳۹ مطابق با مهر ۱۲۹۹؛ گروه کمرهای متشکل از میرزاسلیمان خان، وحید الملک شیبانی، میرزاعبدالحسین ساعت ساز و سیدعبدالرحیم کاشانی دو سیاست را به موازات هم ادامه دادند: نخست تلاش برای اینکه انتخابات مجلس در حوزه هایی که انجام نشده بود، به هر نحو ممکن برگزار نشود و دوم اینکه اعضای کمیته مجازات از زندان آزاد شوند. کمرهای عریضههای خطاب به شاه تهیه کرد و در آن آزادی محبوسین را تقاضا نمود. این عریضه به مهر چند تن از همفکران وی رسید.

همین کمرهای که این همه با مشیرالدوله خصومت می ورزید، به سپهدار پیغام داد تا وقتی کارهای او را در مورد صلاح ملّت و مملکت نبیند، ضدیتی نمی کند. او در این پیغام مدعی شد او را برای ریاست وزرایی نیاورده اند، بلکه عده ای اسباب چینی کرده اند تا مردم را باز به سوی مشیرالدوله سوق دهند تا او با تحکیم موقعیت و محبوبیت باز روی کار آمده و معاهده را امضا کند، پس کمره ای به سپهدار پیام داد

ص:۶۳۲

۱- همان، صص۱۶۲۵-۱۶۲۴.

ملتفت این نکته باشد. سپهدار بعد از دریافت این پیغام ابراز تمایل کرد با کمرهای ملاقات کند، اما او ملاقات را به مصلحت ندانست.(۱)

سپهدار به محض اینکه ریاست وزرایی را به دست گرفت، کاری که پیرنیا نتوانسته یا قلباً نخواسته بود انجام دهد، پی گرفت: او از شاه خواست کسانی را که به عنوان تبعید و در اعتراض به قرارداد ۱۹۱۹ به کاشان و قزوین فرستاده شده اند به تهران بازگرداند تا او بتواند آنها را در کابینه مشارکت دهد. شاه که میدانست شمار روزهای عمر این کابینه از عدد اعضای آن بیشتر نیست، با تقاضای سپهدار موافقت کرد. به واقع احمدشاه با این موافقت خود، گامی دیگر به سقوط محتوم نزدیک تر شد، او اجازه داد دسیسه گرانی حرفه ای به عضویت کابینه درآیند. بیهوده نیست که کابینه سپهدار این همه مورد استقبال بحران سازان واقع شد، آنان می دیدند با استقرار این کابینه بر اریکه قدرت گامی بیشتر به سوی مقصود نزدیک می شوند. کابینه سپهدار متشکل از هیأت دولتی بود که چهار تن از تبعیدیان به کاشان هم جزو آن بودند. این چهار تن با هم عهد و پیمان بسته بودند که هیچ گاه از هم جدا نشوند. یکی از این چهار تن «اسباب برای به دست آوردن خبرهای مخفی از منابع خارجی بیش از رفقایش در دست دارد و میشود که خبردار شده باشد از آنچه در پس پرده سیاست بازی ها مشغول خودآرایی است.»(۲) این فرد میرزااسماعیل خان ممتاز الملک وزیرمختار سابق ایران در لندن و برادر صمدخان ممتاز السلطنه وزیرمختار ایران در پاریس بود، اینان همان طور که بارها گفته ایم اعضای استوار حلقه ای دسیسه گر بودند که از دوره مشروطه به این سوی، در بحران های فراوان دست داشتند.

از آن طرف بین سپهدار رشتی و بانک شاهنشاهی ارتباط منسجم و دقیقی وجود داشت. علل امر فراوان بود اما بدیهی ترین نکته این موضوع بود که سپهدار برای اجرای برنامه های خود ناچار بود به فرامین انگلیسی ها گوش کند. هر کاری به پول نیاز داشت و پول انگلیسی ها را هم بانک شاهنشاهی باید میپرداخت. برای پرداخت این وجه هم اجازه سفارت بریتانیا ضرورت تام داشت. در زمینه پرداخت پول به دولت سپهدار، چند

ص:۶۳۳

۱- همان، ص۱۶۲۷.

۲- حیات یحیی، ج۴، ص۲۱۵.

فرض وجـود داشت: نخست این که بخشـی از وام منـدرج در قرارداد ۱۹۱۹ را به او پرداخت میکردنـد، این امر با یک مشـکل مهم مـواجه بـود: دولت ایران هنـوز به صورت رسـمی قرارداد را امضـا ننموده و این قرارداد از نظر اجرایی هنوز در هـاله ای از ابهـام قرار داشت؛ پس وام مورد نظر نمیتوانست از این طریق تـأمین شود. امـا شقّ دومی هم وجود داشت: ایران خود سپردهـای در بانک شاهنشاهی داشت. بانک بدون اجازه سـفارت بریتانیا حاضـر نبود پول دولت ایران را بپردازد. این امر بدان مفهوم بود که «سـفارت انگلیس خرج و دخـل دولت را به گفته دیگران کنترل نموده باشـد، هزار افسوس و باز هم هزار افسوس.»(۱) این موضوع تـازگی نـداشت. به واقع از زمانی که امتیاز بانک شاهنشاهی به تیمی داده شـد که عمـدتاً یهودیان بودنـد، زمام اختیار اقتصـاد ایران به دست بریتانیـا و به عبـارت دقیق تر مافیـای سیاسـی و اقتصـادی این کشور افتـاد. اینـک بریتانیـا از بانک به نحو احسن در پیشبرد اهداف خود استفاده می برد، اهدافی که متضمن تعمیق نفوذ الیگارشی مالی بریتانیا در ایران بود.

کلیه این نقشه هـا بر اساس طرحی کلی انجام می شـد، آیرونسایـد ناگزیر بود نیروهای بریتانیا را از ایران خارج سازد، از سویی نمیشـد این کشور را به حـال خود رهـا ساخت. به هر حال بریتانیا در این گوشه جهان منافعی داشت که با چنگ و دنـدان باید آن را حفاظت میکرد. اما این کار چگونه ممکن بود؟

آیرونسایـد شـخصاً به دنبال پنجه آهنینی میگشت تا کشور را بـدون تحمل کوچکترین زحمتی از سوی بریتانیا- در مـدار منافع این کشور- اداره نمایـد. او به این نتیجه رسـید که قرارداد ۱۹۱۹ تـوازن قـوا را به زیـان انگلیس و به نفع ایران تغییر داده است، امید او این بود که بار دیگر وضع به حال سابق بازگردد. اولمان که به دفترچه خاطرات شخصـی آیرونساید دسترسی داشت و کتـاب سه جلـدی بسیار مهمی دربـاره روابـط ایران و انگلیس به رشـته تحریر درآورده است، در بخشـی از کتـاب خود از این خاطرات منتشر نشده استفاده نمود. در بخشی از کتاب، اولمان به نقل از آیرونساید ذکر میکند که باید زودتر از ایران رفت. او از «ارتش بسیار حقیر بلشویک»(۲) نام میبرد

۱- همان، ص ۱۸۱.

۲- A great inferior Bolshevik army.

که قرار گرفتن در حالت مخاصمت با آن بی فایده است. نیز به دید او از طرفی بدون پایان یافتن این مخاصمت، رفتن ارتش انگلیس از ایران نامطلوب است. از مطالب آیرونساید این گونه بر میآید که او استدلال های طرف شوروی را برای بقا در ایران قابل توجیه میداند، به همین دلیل بر این باور بوده است که باید برای آن فکری کرد. او مینویسد بلشویک ها میگویند دارند به عناصر طرفدار خود در ایران کمک میرسانند. از کوچک خان حمایت میکنند و طرفدار انقلاب هستند. حال آنکه انگلیسی ها از «نظام فاسد سرمایهداری کهنه»(۱) دفاع مینمایند؛ از شاه طرفداری میکنند و خواهان بازگشت به اوضاع گذشته اند؛ با این وصف وقتی انگلیسی ها در مسائل ایران دخالت میکنند، چرا آنها نباید به این امر مبادرت ورزند؟(۲)

سپهدار اکبر شاید ضعیف ترین و در عین حال مهم ترین رئیس الوزرایی بود که تا آن زمان از بدو مشروطیت و در راستای اجرای سناریوی مافیای سیاسی- اقتصادی بریتانیا روی کار آمده بود. سپهدار به سال ۱۹۰۳ به دلیل خدماتش به منافع بریتانیا، از ادوارد هفتم پادشاه وقت نشان دریافت کرد. به هنگام مشروطیت، اگر وساطت سفارت انگلستان نبود، به احتمال زیاد جانش را از دست میداد. سپهدار رشتی در آستانه اولتیماتوم روس ها و کشتار آنان در صفحات شمالشرق و شمالغرب کشور راهی اروپا گردید، لیکن اندکی بعد به ایران بازگشت.

وقتی وثوق الدوله در سال ۱۲۹۷ کابینه دوم خود را تشکیل داد، اکبر وزیر جنگ کابینه بود. یکی از مهمترین وقایع حیات سیاسی او در همین ایام روی داد. او با اینکه عضو کابینه بود، لیکن همسو با جریان الیگارشی مالی مستقر در بریتانیا و هندوستان، نیز همسو با افراطی ترین جناحهای سیاسی این دوره که بار دیگر در کسوت گروه افراطی حزب دمکرات جمع آمده بودند، به شدت علیه وثوق وارد فعالیت شد. او اعتراض هایی در بازار تهران به راه انداخت و به شدت تلاش داشت وثوق الدوله را علی رغم میل کرزن و کاکس براندازد.(۳) با این وصف سپهدار به نحوی باور نکردنی مطیع فرامین دولت های بریتانیا و مردی ثروتمند به شمار میآمد که از

۱- Old corrupt capitalist system.

۲- Ullman, op. cit, p.۳۸۴.

۳- Norman to Curzon, Tehran, ۱۳ June ۱۹۲۰, FO. ۳۷۱/۳۸۷۳.

دوره ناصری برای صیانت از منافع انگلستان در شمال ایران تلاش فراوان کرده بود. او برجسته ترین مدافع منافع امپراتوری بریتانیا علیه تزاریسم و بلشویسم شناخته میشد و همراه با پسر عموهایش در بحران سازی های فراوان خطه گیلان که منجر به شکست میرزاکوچک خان شد، نقش فعالی ایفا کرد. به هنگام شورش جنگلیها خانواده اکبر یا همان آلامشه، به شدت صدمه دید، میرزا و همراهانش به درستی به منافع وی به مثابه ستون پنجم ارتش و سیاست بریتانیا در گیلان حمله برده و منافع او را آماج حملات خود قرار داده بودند.(۱)

سپهدار تابع محض سیاستهای نورمن بود، بهترین کاندیدایی که برای این لحظه تاریخی میتوانست ایفای نقش کند؛ محافل بریتانیا و الیگارشی حاکم آن از مدت ها پیش با او کار کرده بودند و در وفاداری اش تردیدی به خود راه نمیدادند. اقوی دلیل بر اینکه سپهدار رشتی در راستای سناریوی تدوین شده از سوی مخالفین کرزن، بهترین شخص به شمار میرفت این بود که وی هیچ شرطی برای ریاست وزرایی خود تعیین نکرد. بهواقع او میدانست چه حادثهای در شُرف تکوین است و خود یکی از مهره های شطرنج این سیاست به شمار میآمد. او تنها چیزی که خواست، این بود که بریتانیا به قوای قزاق برای دفع حملات قوای کوچک خان و بلشویک ها کمک رساند. سپهدار پذیرفت که انگلیسی ها فرماندهی این نیرو را بر عهده گیرند، او قول داد مجلسی را که انتخاباتش به شکل نیمه تمام از دوره وثوق الدوله برگزار شده بود، تشکیل دهد و قرارداد را به تصویب رساند. این هم یکی از فریبکاری های نورمن برای فریب دادن کرزن و همراه ساختن او با نقشه های خود بود. همه می دانستند که دیگر قرارداد انجام نشدنی است. تنها فردی که هنوز نیمه امیدی به اجرای آن داشت، شخص کرزن بود، نورمن از این نقطه ضعف وزیرخارجه استفاده کرد و دائماً به او وعده تشکیل مجلس و تصویب و اجرای قرارداد ۱۹۱۹ را می داد، حال آنکه در پرده و دور از چشم وزیر خارجه، کار خود را می کرد. اکبر وعده داد کلیه وزرای خود را از کسانی انتخاب نماید که وزارت خارجه انگلستان در وفاداریشان تردید به خود راه نمیدهد.(۲) این هم مطلبی بود فریبکارانه تا

۱- رجال بامداد، ج ۳، صص ۵۳-۵۱.

۲- Ghani, ۱۱۹-۱۲۰.

کرزن را ساکت کنند. وزارت خارجه در دیپلماسی خود در برابر ایران شکست خورده بود و اینک نوبت وزارت جنگ و وزارت هند بود تا بخت خود را بیازمایند.

پس واقع امر این است که وعده های نورمن به کرزن همه حرف و حدیث بود. نورمن و آیرونساید دیگر به اجرای قرارداد ۱۹۱۹ حتی فکر هم نمیکردند؛ آنها مأموریت داشتند کار اصلی خود را به انجام رسانند، کاری که به طور قطع و یقین اجرای قرارداد وثوق نبود. آنها این سخنان را برای آن به کرزن گوشزد میکردند تا شاید دل او را به دست آورند و اعتمادش را جلب نمایند. نورمن به گونه‌ای با کرزن سخن میگفت که گویی میخواهد وی را فریب دهد. او به کرزن تلگراف کرد و گفت سپهدار در چنگ اوست، وی قول داده است قرارداد را به تصویب مجلسی که تشکیل خواهد شد برساند. نورمن در راستای اهداف مافیای مالی بریتانیا، به کرزن نوشت کمکهای مالی بریتانیا به دولت سپهدار برای مدت بسیار محدودی باید ادامه یابد. او نوشت بانک شاهنشاهی- ابزار سیطره مالی الیگارشی انگلستان بر ایران- پذیرفته است وامی به دولت ایران پرداخت کند، اما کرزن با این امر مخالف بود. بانک به منافع خود و سهامدارانش میاندیشید، آنان میگفتند اگر دولت ایران پولی در بساط نداشته باشد، بلشویک ها قدرت را به دست میگیرند و بانک مجبور خواهد شد شعبه های خود را در شمال کشور تعطیل کند.(۱) بانک، کرزن را زیر فشار قرار داد تا بپذیرد وامی به دولت سپهدار بپردازد، به واقع برای اجرای سناریوی مورد نظر بانک شاهنشاهی و الیگارشی مالی بریتانیا باید سپهدار پولی در بساط می داشت.

این یکی از علائم بروز تحولات جدید در ایران بود. بانک آن قدر اصرار کرد تا سرانجام اجازه یافت به دولت ایران وام پرداخت کند. نکته مهمتر این بود که اینک دیگر دولت انگلستان کمک ماهانه خود را تعطیل کرد.(۲) این موفقیت بزرگی برای محافل مالی و وزارت خزانه داری بریتانیا به شمار میآمد. تا پیش از این، دولت انگلستان برای حفظ منافع خود در ایران، خویشتن را موظف میدید کمکهای بلاعوض در اختیار دولت وثوق قرار دهد. این روال در دوره کابینه مشیرالدوله هم استمرار یافت؛ اما اعطای وام

۱- Imperial Bank of Persia to Foreign Office, Tehran, September ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۱۵.

۲- Same to Same, Tehran, ۶ October ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۱۶.

بانک شاهنشاهی به مفهوم این بود که انگلستان از این به بعد از کیسه ملت ایران هزینه امنیت سرمایه گذاریهای خود را تأمین خواهد کرد. دولت های ایران اصل و فرع این وام را باید در موعد مقرر میپرداختند و به عبارتی برای دولت های ایران نوعی تعهد مالی به وجود می آوردند. این بار به جای اینکه بخشی از حقوق غصب شده ملت ایران از منابع نفت به عنوان کمک بلاعوض به کشور برگردد؛ نوعی استثمار مضاعف شکل گرفت. هم نفت کشور به یغما میرفت و هم ملت ایران وامدار و بدهکار انگلستان میشد. این نخستین و البته مهم ترین علامت سیطره روز افزون مالی بریتانیا بر ایران به حساب می آمد. کار به جایی رسید که وقتی دولت وابسته سپهدار تقاضا کرد کمک های مالی هم در کنار اعطای وام استمرار داشته باشد، کرزن این تقاضا را رد کرد و گفت سپهدار پول مورد نیاز خود را از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت کند.(۱) این پیشنهاد البته مسبوق به سابقه بود. اوایل مهر ۱۲۹۹سیدنی آرمیتاژ اسمیت معاون وزارت خزانه داری بریتانیا که در چارچوب قرارداد ۱۹۱۹، آن هم خیلی دیرهنگام یعنی خرداد ۱۲۹۹ و در آستانه سقوط وثوق به ایران آمد و سمت مستشار مالی داشت و البته هرگز هم از وثوق حمایتی نکرد، با شرکت نفت توافق نمود که بخشی از حق الامتیاز عقب مانده ایران را بپردازند. به عبارتی حق الامتیاز مزبور را به دستور مقامات بریتانیا و هنگامی پرداخت کردند که آن را برای هزینه کردن امنیت سرمایه های بریتانیا ضروری دیدند. بدیهی است قرار نبود دیناری از این پول به صرف نیازمندی های مردم ستم کشیده ایران برسد؛ قرار بر این بود که این وجوهات برای انجام تحولی تاریخی در راستای منافع انگلستان در کشور هزینه شود. پس هم بانک شاهنشاهی و هم شرکت نفت انگلیس و ایران، به میدان آمدند تا سناریوی موردنظر این مقطع را به انجام رسانند.

گام بعدی نورمن، رسوا ساختن بیش از پیش وثوق بود. او میخواست رئیس الوزرای محبوب کرزن را برای همیشه بی آینده سازد، زیرا کرزن هم چنان به بازگشت به وضعیت دوره کابینه وثوق علاقه مند بود. موضوع از وقتی شدت یافت که یکی از معاونین جزء وزارت خزانهداری، یعنی تشکیلاتی که همسو با لرد مونتاگ و لرد چلسمفورد نایب السلطنه هندوستان در براندازی قرارداد ۱۹۱۹ بسیار

۱- Ghani, p. ۱۲۲.

ساعی بود، به عمد مطلبی بر زبان جاری ساخت. او عامدانه وقتی در مورد وامی که قرار بود در چارچوب قرارداد ۱۹۱۹ به دولت ایران پرداخت شود و پرداخت آن هم تصویب شده بود سخن می گفت، اظهار داشت مبلغ مختصری از این وام به هنگام انعقاد قرارداد برداشت شده و به بقیه آن دست نزده اند. بنگاه خبرگزاری رویتر که خود از عوامل تعیین کننده هدایت سرمایه مالی بریتانیا در ایران و جهان بود، به سرعت این خبر را مخابره کرد تا در ایران بحرانی تولید نماید. سپهدار بلافاصله واکنش نشان داد. او از وزیرمختار انگلستان خواست رسماً تکذیب کند که چیزی از این وام مورد استفاده واقع شده است. نورمن گفت چنین کاری نمیکند زیرا خبر واقعیت دارد. او توضیح داد مبلغ یکصدوسی ویکهزار و یکصدوچهل وهفت لیره و یازده شلینگ بین گروه سه نفره یعنی وثوق الدوله، نصرت الدوله فیروز و اکبرمیرزا صارمالدوله تقسیم شده است. سپهدار هم گفت از گروه سه نفری خواهد خواست پول دریافتی را بازپس دهند. نورمن که خود به عمد این سنگ را افکنده بود، خویش را به ساده لوحی زد و از کرزن راهنمایی خواست. او از کرزن خواست به کابینه انگلستان توضیح دهد که مبلغ پرداختی را جزو تعهدات خود دولت بریتانیا به حساب آورند و اصل دو میلیون لیره را به دولت ایران بپردازند.(۱)

کرزن که دیگر به اجرای قرارداد امیدی نداشت و از سویی دست نورمن را خوانده بود، حاضر نشد از مالیات دهندگان انگلیسی و نیز عواید غارت کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره مثل خود ایران چیزی به رجال ایرانی پرداخت نماید. به عبارتی او حاضر نبود دیگر از کسانی دفاع کند که امیدی به بازگشتشان وجود نداشت، پس بیهوده نبود که او هم قرارداد را رویدادی «مشمئزکننده(۲)» بخواند و موافقت خود را با آن به دلیل اصرار سر پرسی کاکس بداند. او نوشت سپهدار آن زمان و حتی هشت ماه بعد هم عضو کابینه بوده است، بنابر این مسئله دریافت پول را باید اقدام رسمی کابینه شمرد که سپهدار هم مسئول آن است. او در همین نوشته پیشنهاد نورمن را در مورد اینکه پول پرداخت شده را جزو وامی که باید به ایران

۱- Ghani, p. ۱۲۴.

۲- Repugnant.

پرداخت می شد تلقی نکنند؛ رد کرد.(۱) نکته مهم این است که وقتی نورمن دید سپهدار پی گیر ماجراست، از او خواست اقدامات خود را در این زمینه «فعلاً» متوقف کند، «زیرا قضایای مهم تری در پیش است.»(۲)

از آن سوی آیرونساید بالاخره موفق شد موافقت شاه را با عزل استاروسلسکی جلب کند. مسئله قزاق خانه یکی از مهم ترین اولویت های کابینه سپهدار بود. او با قزاق خانه ای متلاشی شده مواجه بود که «بی رئیس مانده» و صاحب منصبان جزء و نفرات آنها در «قصبات و دهات اطراف تهران و قزوین متفرق شده همه بلاتکلیف و خودسر مانده بعضی از آنها از تعدی و تجاوز به عرض و مال مردم هم دریغ نمیدارند.» دیگر این که اهالی رشت که متواری شده و نمیدانستند چرا آواره شده اند، باید به نحوی به زادگاه اصلی خود بازمیگشتند. جمع کثیری «از خوانین و تجار و کسبه و رعیت گیلانی فراری شده یک قسمت در قزوین مانده و قسمت عمده آنها به تهران ریخته بی مکان، بی معاش و بی تکلیف و البته هر یک از آنها از رئیس دولت آن هم گیلانی توقع همه چیز دارند، او هم نمیتواند آنها را ندیده و فریاد و فغانشان را نشنیده فرض نماید.»(۳) او برای این اقدامات به پول نیاز داشت، پس دست به کار شد.

همین سپهداری که این همه دنبال مسئله رشوه به گروه سه نفری را میگرفت، از نورمن خواست به او پولی بدهد تا میان نمایندگان آتی مجلس پخش کند تا قرارداد را امضا نمایند. کرزن به رخ سپهدار کشید که او خود را مخالف رشوه نشان میدهد اما این بار تقاضای رشوه برای تصویب قرارداد میکند. او این پیشنهاد را رد کرد. نورمن توضیح داد که تقاضای سپهدار مثل استفاده سیاستمداران اروپایی از «وجوه سرویسهای مخفی»(۴) است. او خود توضیح میدهد که پیرنیا صرف پول برای به دست آوردن موافقت مخالفین را منع کرد. پیرنیا بودجه مشخص ماهانهای تعیین کرد که مصارف آن هم معین بود، به همین دليل استفاده از اعتبارات «سرویسهای مخفی» نمیتوانست وجود داشته باشد. از آن به بعد استفاده از پولهای خارج از ردیف

۱- Ghani, p. ۱۲۴.

۲- Ibid.

۳- حیات یحیی، ج ۴، صص ۱۸۳-۱۸۲.

۴- Secret Services Funds.

بودجه غیرممکن شده بود، زیرا همه میدانستند این وجوه برای چه مصارفی میتواند تخصیص داده شود.(۱) او برای اینکه از سپهدار دفاع کند، هم چنان سیاست رسوا ساختن وثوق را ادامه میداد. در نامهای نوشت وثوق الدوله زمانی گفته بود مبلغی معادل دویست هزار تومان به تجارتخانه طومانیانس که ورشکسته شده بودند پرداخته است، اما او از منبعی موثق شنیده که وثوق این پول را برای خرید دوازده دهکده در مازندران به او داده است.(۲)

کرزن در نامهای به نورمن نسبت به سپهدار ابراز بدبینی کرد. او نوشت حکومت ایران ابتدا منابع مالی بریتانیا را دوشید و سپس سراغ شرکت نفت انگلیس و ایران و بانک شاهنشاهی رفت. به باور او ایران به هر شکلی شده مخارج چند ماه دیگر خود را هم از آنان دریافت کرد. او بر ایران منت گذاشت که شرکت نفت انگلیس و ایران توافق کرده مبلغ یک میلیون تومان بابت حق الامتیاز معوقه تا یازدهم فروردین ۱۲۹۸ به ایران پرداخت نماید. هشت- نه ماهی این مبلغ به ایران داده شد، اما کرزن نوشت میترسد به محض اینکه شوروی ها امتیازهای دوره تزارها را ملغی سازند، دولت ایران امتیازاتی مثل امتیاز خوشتاریا را به آنان اعطا نماید.(۳)

شاه پول دوست هم خواسته یا ناخواسته به کمک اجرای سناریوی نورمن- آیرونساید شتافت. او به جای استاروسلسکی فردی به غایت سست بنیاد را به نام قاسم خان والی مشهور به سردار همایون را به ریاست دیویزیون قزاق برگزید و به این ترتیب زمینه را برای توطئه های هرچه بیشتر علیه خویش مهیا ساخت. آیرونساید در این تلاش های خود حتی ژنرال ویلیام دیکسون را که ریاست مستشاران نظامی بریتانیا را در ایران به دست داشت، نادیده گرفت. مواضع دیکسون بر نورمن و آیرونساید پوشیده نبود، او بر این باور بود که بریتانیا باید با رجالی چون پیرنیا همکاری کند. او حتی از اینکه نورمن، پیرنیا را وادار به استعفا کرده و به جای او سپهدار را گماشته، ناراحت بود. دیکسون از وزارت جنگ به وزارت امور خارجه مأمور شده بود و فرامین کرزن را اجرا میکرد، امری که خوشایند آیرونساید نبود. دیکسون در ایران به دنیا آمده و زبان پارسی

۱- Ghani, op, cit, p. ۱۲۶.

۲- Ibid.

۳- Ibid, op. cit, ۱۲۶-۱۲۷.

را به روانی تکلم میکرد، او بخش اعظم زندگی خود را در کشورهای شرقی گذرانیده و با روحیات شرقیان آشنایی داشت، اما اینها که به گمان دیکسون نقاط قوتش به حساب میآمد از نظر آیرونساید هیچ گونه ارزشی نداشت. کرزن و تشکیلات وزارت خارجه اش از مدتها قبل مایل بود مسئولیت اداره و سازماندهی مجدد قزاق ها با دیکسون باشد،(۱) آیرونساید درست به همین دلیل ترجیح میداد وی از ایران برود.(۲) دیکسون از تنفر شدید ایرانیان نسبت به قرارداد آگاه بود، به همین دلیل با دیپلماسی کشورش که میخواست به رغم ملّت ایران قرارداد را اجرا کند، اختلاف نظر اساسی یافت. او صلاح و مصلحت دولت بریتانیا را در این دید که بیش از این ملّت ایران را از خود نرنجانند. بین دو گروه از رجال بریتانیا در تهران اختلاف بروز کرد، هر دو به لندن شکایت بردند، اما لندن دست دیکسون را از کار کوتاه نمود و کلنل اسمایث را به جای او گمارد. اسمایث همراه با دیکسون به ایران آمده بود، لیکن در قسمت قشون آذربایجان مستشار بود و عملاً بلاتکلیف، او چون بیکار بود بعداً در بریگاد قزاق به کار گمارده شد. از آبان ۱۲۹۹ دیگر به دیکسون کاری ارجاع نمیدادند، بالاخره نورمن از وزیر امور خارجه خواست او را فراخواند.(۳) دیکسون غمگین از این بی مهری ها در اوایل اسفند ۱۲۹۹ به لندن بازگشت و نکته این است که حتی وزارت امور خارجه هم از او استقبال گرمی نکرد.(۴) نکته مهم تر اینکه دیکسون بعد از انفصال از شغل خود، در ایران هم اطمینان جانی نداشت. او میترسید از سرحد خارج شود، «به چه ملاحظه معلوم نیست، این است که خود را به کوریه سفارت امریکا ساخته زیر بیرق امریکایی خود را به بغداد میرساند و از آنجا به وطن باز می گردد.»(۵) این بود تاوان مخالفت دیکسون با طرح های ژنرال آیرونساید و گروه متحد او در سفارت بریتانیا.

بر خلاف دیکسون که آن همه مورد بی مهری واقع شده بود، سرهنگ اسمایث موقعیت بهتری در نزد آیرونساید داشت. او توسط وثوق برای مستشاری ژاندارمری

۱- M. Hankey to Foreign Office, London, ۴ November ۱۹۲۰, FO. ۳۷۱/۴۹۱۴.

۲- Sabahi, p.۵۰.

۳- Norman to Curzon, Tehran, ۱۹ January ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۲۷.

۴- Wilber, pp.۵۰-۵۱.

۵- حیات یحیی، ج۴، ص۲۲۲.

استخدام شده بود، اما وقتی جنبش خیابانی به وقوع پیوست تصمیم بر این شد که یک نیروی متحدالشکل تشکیل شود، نیرویی که ژاندارمری هم زیر مجموعه آن باشد. اسمایث در ایران بود که آیرونساید وارد کشور شد. اسمایث به زودی به عنوان تجدید قوای نیروی قزاق بر این نیرو گماشته شد، حال آنکه افسران ارشد از او وجود داشتند. علت امر بسیار واضح بود: او مطیع فرامین نورمن و آیرونساید بود که بدون اطلاع وزارت امور خارجه و شخص کرزن از آذر ۱۲۹۹ مأموریتی مخفی بین قزاق ها به او داده بودند تا به صورت سری و غیررسمی میان قزاق ها در ناحیه قزوین فعالیت نماید(۱) و این قزاق ها را برای اهداف آتی نورمن- آیرونساید مهیا سازد.

در آذر ۱۲۹۹ انگلیسی ها یادداشتی تسلیم دولت ایران کردند، در این یادداشت آمده بود بلشویک ها هجوم سراسری خود را شدت بخشیده اند، وزارت جنگ بریتانیا نوشته بود دولت انگلستان قادر نیست از قشون خود در برابر این حملات حفاظت کند، تا چه رسد به این که بتواند از ایران دفاع نماید. آنها پیشنهاد کردند دولت ایران باید نیروی ژاندارم و قزاق خود را به دست انگلیسی ها سپارد تا تحت ریاست صاحب منصبان آنها، در تهران مرکزیت داده شوند و کلیه مهمات و حقوق آنها را دولت ایران بپردازد بدون اینکه حق تفتیش داشته باشد؛ نیز توصیه شده بود دولت ایران در سیاست نظامی این گروه هیچ گونه مداخلهای ننماید. دیگر این که اگر بعداً قشون زیادتری لازم شد، انگلیسی ها حق داشته باشند نیروی داوطلب استخدام کنند، فقط در این صورت است که آنها حاضرند در ایران بمانند؛ ا گرنه از کشور خواهند رفت.

سپهدار به نزد شاه شتافت و گفت نمی تواند به تنهایی مسئولیت این کار را بپذیرد، مگر اینکه یک مجلس عالی مرکب از سی تن از اعیان و اشراف و نمایندگان مجلس در آن جمع شوند و نتیجه شور آنها هر چه شد او هم عملی سازد. شاه به جای سی تن، دویست نفر را معرفی کرد تا جایی برای مخالفت با قرارداد وجود نداشته باشد، او دستور داد شصت تن از وکلای سابق مجلس و کسانی که برای مجلس چهارم انتخاب شده اند- مجلسی که هنوز با وجود گذشت حدود سه سال از انتخابات، تشکیل جلسه نداده بود - شصت تن از علما و روحانیان، پانزده تن از

۱- Norman to Curzon, Tehran, ۲۵ January ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۰.

تجـار و بقیه از شاهزادگـان و اعیان و اشـراف و وزرای سابق و لاحق و نیز رؤسای احزاب روز شـنبه شانزدهم ربیع الاول ۱۳۳۹ مطابق با ششم آذر ۱۲۹۹، دو بعد از ظهر در کاخ گلسـتان جمع شوند و در این باب شور نمایند. همزمان شایع بود اولتیماتومی از جانب بلشویک ها به دولت ایران داده شده که تا بیست وچهار روز دیگر قشون انگلیس را از ایران بیرون کنند. اگر این کار صورت گرفت آنگاه روسـیه می توانـد معاهدهای منصـفانه با ایران منعقد سازد، در غیر این صورت آنها خود در اخراج قشون انگلیسی اقدام خواهند کرد.(۱)

در مجلس دربار حاجی آقا شیرازی گفت:

ما هیأت نمایندگان... بعد از تبادل نظر سه نفر را از میان خود انتخاب کرده ایم در این مجلس صـحبت بدارند. یکی من هسـتم که میگویم کارها از محور طبیعی خود خارج شده و میشود، این گونه مطالب باید در مجلس شورای ملّی مطرح گردد، باید به فـوریت مجلس را بـاز کرد، یـادداشت را مجلس برد و هر چه رأی دادنـد مجری گردد و اضـافه کرد که بـاز کردن مجلس هم معطلی ندارد، دیگران هم نخواستند بکنند(۲) و گرنه میتوانستند.(۳)

به قول دولت آبادی حاجی آقا در مخالفت با یادداشت انگلیسـی ها سخن نگفت. به دید او «نقشه مشترک یادداشت دهندگان و عـده ای از نماینـدگان» این بود که راجع به لزوم تعجیل در افتتاح مجلس بحث شود. عده نمایندگان تا این زمان کافی نبود، به همین دلیـل یک نظر این بود که بایـد سـی تن را از میان مجلس عالی دربار انتخاب کرد تا موقتاً کسـری نماینـدگان مجلس جبران شود و بتوان در مورد یادداشت انگلیسی ها و یا روح قرارداد ۱۹۱۹ بحث و گفتگو نمود.(۴)

مجلس مزبور در کاخ گلسـتان تشـکیل جلسه داد تا در مورد نحوه تصـمیم گیری در باب یادداشتی که اخیراً از سفارت بریتانیا رسیده بود شور کند. یادداشت مشعر بر این موضوع بود که بریتانیا به زودی نیروهای خود را از ایران به کلی خارج خواهد

ص:۶۴۴

۱- کمره ای، ج۲، صص۱۶۴۵-۱۶۴۴.

۲- منظور او میرزا حسن خان مشیرالدوله بود که درست رو به روی حاجی آقا نشسته بود.

۳- حیات یحیی، ج۴، ص۱۹۴.

۴- همان.

ساخت، در این شرایط هنوز وضع قرارداد مشخص نیست و باید هر چه سریع تر تکلیف آن روشن شود. آنان برای ایجاد رعب در دل دولتیان هشدار دادند به محض اینکه نیروهایشان از ایران خارج شوند، پایتخت مورد حمله متجاسرین واقع خواهد شد حال آنکه ایران هیچ استعداد دفاعی در برابر آنان ندارد. انگلستان دیگر حاضر نیست به دولت های ایران پولی بدهد و قوه مورد نیاز هم باید از بین قوای قزاق و ژاندارم خود ایران جمع آوری و مرتب شود. در این صورت لازم است اختیار مالیه ایران به دست انگلیسی ها باشد، اگر ایران با این تقاضا موافقت کند که فبها ا گرنه ایران از صفحه گیتی محو خواهد شد، «این تهدید در دو سه جای یادداشت تکرار شده است.»(۱) در پایان یادآوری شده بود ایران نباید به وعده های روس ها اهمیت دهد و نباید فریب آنان را بخورد؛ زیرا روس ها هرگز به وعده های خود عمل نکرده اند.

سپهدار رشتی رئیس الوزرا در این جلسه توضیح داد فقط یادداشت سفارت انگلستان را به جلسه آورده است و نمیخواهد از آن دفاعی کند، او گفت این یادداشت هم مضر است و هم اینکه شخص او اصراری به قبول آن ندارد.(۲) در برابر تهدیدهای انگلیسی ها و سکوت بهت انگیز مجلس بعد از خواندن یادداشت آنها، لایحه ای از طرف هیأت روحانیان حاضر در جلسه خوانده شد، آنها در یادداشت خود خاطرنشان کردند «ما با کسی جنگ نداریم سفیر فوق العاده به روسیه فرستادهایم باید منتظر شویم از او چه خبر خواهد رسید.» به قول دولت آبادی «مقصود هیأت روحانی این است که ما هنوز در معرض تهدید بلشویک روس نمیباشیم چون که سفیر ما آنجا در کار جواب و سئوال است و خبرهای مساعد از طرف او میرسد بدیهی است این عنوان اساسی و جواب حقیقی یادداشت مزبور است زیرا میفهماند که ضرورتی اقتضا نکرده است ما قشون و مالیه خود را در اختیار انگلیسیان واگذار نماییم.»(۳)

انگلیسی ها به زودی اولتیماتوم خود را پس گرفتند، ماجرا از این قرار بود که میرزاسلیمان خان میکده به وزیرمختار روسیه گفته بود این یادداشت برای استقرار جمهوری و یا ایجاد یک انقلاب در ایران می تواند مفید باشد و نیز این یادداشت

۱- همان، صص۱۹۳-۱۹۲.

۲- همان، ص۱۹۱.

۳- همان، ص۱۹۳.

باعث وقوع جنبش علیه خود انگلیسی ها خواهد شد. وزیرمختار یعنی نورمن گفت این یادداشت متعلق به مأمور نظامی آنان یعنی لرد آیرونساید است نه سفارت بریتانیا، او یادداشت را پس گرفت و به لندن هم اطلاع داد که به این اقدام دست زده است.(۱) در این مرحله بود که نظریه به قدرت رسانیدن مرد دیکتاتور وجهه همت بریتانیا واقع شد. این مرد باید با اتکا به نیروی نظامی، امنیت لازم را برای منافع بریتانیا فراهم می ساخت. به واقع وقتی آیرونساید و نورمن زمینه های لازم را برای کودتای مورد نظر خود مهیا دیدند و به هنگامی که همه آماده تحولی نوین بودند، اندیشه به قدرت رسانیدن مرد دیکتاتور مطرح گردید.

۹. انگلستان و اندیشه مرد زورمند مرتجع

مرد مقتدر مورد نظر آیرونساید باید به سناریویی کمک میکرد که طبق آن نیروهای انگلیسی از ایران خارج میشدند بدون اینکه منافع انگلستان زیان بیند. او میپرسید این مرد زورمند(۲) چه وقت ظهور میکند تا بر ایران فرمان براند و حکومت کند؟ او و اسمایث، رضاخان را برای این منظور کاندیدا کرده بودند. انگلیسی ها درصدد برآمدند یک صاحب منصب جزء را برای این کار در نظر گیرند. بین صاحب منصبان قزاق کسی که استعداد این کار را داشت و رتبه اش هم بالا ـ بود، عبدالله خان امیرطهماسبی بود، انگلیسی ها با او وارد مذاکره شدند، اما او ظاهراً پیشنهاد کودتا را نپذیرفت.(۳) بالاخره رضا خان را برگزیدند؛ سردار همایون را مرخص کردند تا به املاکش رسیدگی کند و اختیار قزاق ها را دربست به رضا خان سپردند.(۴)

آیرونساید با هشدار مخوف خود طرف های مذاکره را به شدت ترسانید، اما کار به همین جا خاتمه نیافت: آیرونساید گسترش بذر وحشت را پی گرفت و مدعی شد سی هزار تن سرباز بلشویک در باکو متمرکز شدهاند که ممکن است در لشکرکشی به تهران شرکت جویند. نورمن برای توجیه نقشه آتی خود وزیرخارجه را هم ترسانید:

۱- کمره ای، ج۲، ص۱۶۴۷.

۲- Strong man.

۳- حیات یحیی، ج۴، ص۲۲۳.

۴- Ghani, p.۱۲۶.

به او نوشت شاید اگر شوروی اطمینان یابد نیروهای انگلیسی در حال عقب نشینی از شمال ایران هستند، حملات آتی شان متوقف گردد. کرزن که سیاستمداری حیله گر بود و نورمن شاگرد او هم به حساب نمیآمد به سرعت از نیت وزیرمختارش آگاه شد. او در پاسخ نوشت حتی احمدشاه که ترسوترین فرد است تصمیم گرفته در تهران بماند. او ادامه داد ایران به هر حال یا با دولت شوروی پیمان بسته است و یا در حال انعقاد این پیمان است؛ بنابراین چه دلیلی دارد که اینان به ایران تجاوز کنند؟ به چه دلیل شورویها باید به تهران حمله آورند؟ او سناریوی خروج خارجیان از تهران را «گریز دسته جمعی»(۱) خواند و متحیرانه پرسید دلیل این امر چیست؟ کرزن نوشت معلوم نیست شوروی قصد پیشروی در ایران داشته باشد، پس عقب نشینی توأم با تعجیل و تسلیم نواحی شمالی به نیرویی که معلوم نیست مترصد حملهای باشد، حیثیت بریتانیا را لکهدار خواهد کرد. او در زمینه وقوع انقلاب در ایران هم با تردید نگریست و نوشت اگر انقلابی در راه باشد، شاید بتوان جلو آن را گرفت.(۲)

اما نورمن خود را آماده کاری مهمتر کرده بود، کاری که روح فیروز و کرزن هم از آن خبر نداشت. او حتی حاضر نشد فیروز را به کابینه راه دهد. نورمن به فیروز به شدت سوءظن داشت و او را ادامه دهنده سیاست های کاکس میدانست که خود کاکس هم به نوعی مجری اوامر کرزن بود. مهم این بود که اینک حتی فیروز هم به این نتیجه رسیده بود بریتانیا باید از خیر قرارداد بگذرد و به سود این کشور است که حتی قرارداد را یک جانبه کان لم یکن سازد. با این وصف گفت از پیمان پیشنهادی شوروی با ایران هم رضایتی ندارد و آماده است در موقع مقتضی علیه آن وارد کارزار شود. او گفت برای بریتانیا بهتر است چند ماه دیگر هم کابینه سپهدار را تحمل نماید و آنگاه از نخست وزیری او حمایت کنند؛ زیرا به دید او مردم منتظر ظهور دو لتی قدرتمند هستند.(۳) کاکس از همان بدو ورود به ایران سیاستی زورگویانه در پیش گرفته بود و هنوز هم همان را میخواست ادامه دهد. او رفتاری داشت مثل یک حاکم نظامی؛ میخواست به هر نحو ممکن ایران را جزو مستعمرات بریتانیا

۱- General scuttle.

۲- Ibid, ۱۳۱.

۳- Norman to Curzon, Tehran, ۱۶ February ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۱.

سازد. او در سفارتخانه خود نشسته بود و در همه کار دخالت میکرد و آشکارا میگفت: «حالا که ما راضی شده ایم به ایران حکومتی بدهیم، ایرانی باید هر چه ما میگوییم اطاعت نماید.»(۱) دولت آبادی میگوید خود به گوش خویش این سخنان را از زبان کاکس بارها شنیده بود. برخلاف کاکس گروه نورمن بر این باور بود که باید همین سیاست را به شکلی بهتر به انجام رسانید. اینان بر این باور بودند که باید مشت آهنین از دستکش مخملین بیرون آید تا در بین ایرانی ها حساسیتی ایجاد نکند.

این بار لرد چلمسفورد هم با اندیشه تخلیه تهران به پا خاست. او روز دوم بهمن ۱۲۹۹ خطاب به لرد مونتاگ نوشت خطر اصلی برای منافع بریتانیا اقدام عجولانه تخلیه تهران قبل از عقب نشینی نیروهای بریتانیا از شمال کشور است. او قاطعانه گفت باید حکومت ایران یعنی شخص احمدشاه، سفارت انگلستان و بانک شاهنشاهی در تهران باقی بمانند. چلمسفورد گفت دولت ایران باید به شوروی ها اعتماد کند که گفتهاند اگر نیروهای انگلیسی عقب نشینی کنند، آنها به تهران حمله نخواهند آورد. او هر گونه تلاشی برای ترک تهران را در حکم خودکشی دانست و گفت به جای این کار باید قرارداد ۱۹۱۹ را با ظرافت پس بگیرند.(۲) در این زمان بانک شاهنشاهی روح و جان اقتصاد ایران را در کف داشت، این بانک درست در ایام منتهی به کودتای رضا خان بر اساس یک سناریوی کاملاً تنظیم شده، کلیه راه های داد و ستد را با مردم ایران مسدود ساخت. در آن هنگام «که بحران شدید اقتصادی روی داده» بود، بانک «به صلاح سیاست دولت خود اعلان کوچ کردن از این مملکت را داده شعبه های خود را در ولایت ها جمع کرده نقدینه مرکزی خویش را از مرکز به بنادر فارس برده است، در صورتی که هیچ ضرورت این اقتضا را نداشته است و اگر احیاناً ترس آمدن بلشویک روس و یا متجاسرین ایرانی او را به این احتیاط وا میداشته است، ممکن بود به طور مخفی این احتیاط را رعایت کند، نه اینکه صدای برچیدن بساط خود را با این هیاهو بلند کرده روز روشن صندوقهایی را که معلوم نیست چه در بردارد در ملأ عام به گاری ها ریخته به عنوان سرمایه بانک و با مستحفظین هندی به بنادر حمل نماید و

ص:۶۴۸

۱- حیات یحیی، ج۴، ص۹۸.

۲- Ghani, p.۱۳۱.

اسباب اضطراب خاطر خلق را فراهم آورد. مردم هم حق دارند مضطرب باشند، چون که بانک دیگر که رقیب این بانک بوده باشد در مملکت وجود ندارد. صرافخانه های دیگر داخلی را دسایس این بانک و بی وضعی مملکت و بی فکری اولیاء امورش از هم متلاشی ساخته، پارسیان صرافخانه های معتبر داشتند ورشکستند، طومانیانس داد و ستد نقدی مهمی که داشت بر هم خورد. دو دسته صرافخانه کوچک شخصی که باقیمانده است گنجایش داد و ستدهای بزرگ را ندارند. به علاوه برای نگاهداری آبروی خود بسیار دست به عصا راه میروند در این صورت روزی که بانک شاهی در خود را ببندد تصوّر میشود دَرِ تجارت و داد و ستد نقدی داخلی و خارجی به روی مملکت بسته شده باشد.»(۱)

همزمان تحقیر شاه ادامه داشت. کرزن در پیامی خطاب به نورمن دستور داد به شاه گفته شود وزارت خارجه انگلیس با مسافرت او به خارج حتی برای دو ماه موافق نیست. گفتند اگر شاه به خارج رود، این مسافرت دلیلی بر جبن او تلقی خواهد شد؛ او شاه را متهم کرد که قصد فرار دارد و نوشت در این صورت شاه ایران در هیچ صورتی نباید انتظار کمک از جانب بریتانیا داشته باشد. کرزن به نورمن توضیح داد نمیتوان شاهی به بدی احمدشاه یافت، اما اگر بناست حکومت ایران بر جای ماند و به عبارتی کشور در اختیار قوای شمال قرار نگیرد، حوادثی مثل فرار شاه عوامل تزلزل و بی ثباتی خواهند بود و باید به شدت از آنها جلوگیری کرد.(۲)

اندکی بعد نورمن به دیدار شاه رفت. احمدشاه گفت مسئله رفتن خود به خارج را مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده که کشور را مثل یک شهروند عادی ترک کند. نورمن مدعی شد شاه میخواهد با گروهی کوچک از رجال مورد اعتماد خود به مشورت پردازد و سپس تصمیم خویش را میگیرد. در ادامه نورمن ادعا کرد شاه گفته است برادرش محمدحسن میرزا ولیعهد، جانشینی اش را نمیپذیرد و مطلقاً به تاج و تخت کاری ندارد. مهمترین ادعای نورمن این است که شاه گفته است بعد از مسافرت او احتمالاً ایران جمهوری میشود و جمهوری نیز بدون عیب است.(۳) در

۱- حیات یحیی، ج۴، صص۲۰۲-۲۰۱.

۲- Ibid, pp.۱۲۹-۱۳۰.

۳- Ibid, p.۱۳۰.

صحت مطالب انتسابی به احمدشاه به شدت تردید وجود دارد و این مطالب را باید در راستای افشاندن بیش از پیش بذر وحشت در بین سیاستمداران ایرانی و بریتانیایی تلقی کرد. به واقع این هم شاهدی است بر اینکه نورمن چگونه مقامات مافوق خود را به عنوان این که اصلاً احمدشاه حتی به فکر سلطنت خود هم نیست، فریب می داد. او حتی مقامات بریتانیا را ترسانید که اگر کاری انجام نشود ایران جمهوری خواهد شد و شاه هم با این امر مخالفتی ندارد. نورمن می خواست طرح خود را به هر قیمتی پیش برد، او در این زمینه به همه تشبثات دست زد.

رضاخان همان «رهبر مرتجع زورمندی»(۱) بود که تشکیلات وزارت جنگ، وزارت خزانهداری، اداره هندوستان، نورمن وزیرمختار انگلستان در تهران و آیرونساید در جستجویش بودند. آیرونساید البته نتوانست نظر خود را دایر بر گماردن رضاخان به سمت فرماندهی دیویزیون قزاق به شاه تحمیل نماید. در آخرین روزهای اقامتش در ایران او به دیدار شاه رفت، نکته این است که او به اندرونی رفت، جایی که خانواده شاه زندگی میکردند. شاه نشان شیر و خورشید را به آیرونساید هدیه کرد. این بالاترین مدالی بود که در ایران به افرادی که خدماتی درخشان انجام داده بودند تعلق میگرفت. شاه ابراز تأسف کرد که نیروهای انگلیسی باید به زودی ایران را ترک نمایند. جالب اینکه شاه گفت این ابراز تأسف به خاطر ایران نیست بلکه به خاطر امپراتوری بریتانیا و هندوستان است! آیرونساید از شاه خواست رضاخان را به فرماندهی نیروی قزاق بگمارد، شاه سکوت نمود.(۲) همین موضوع نشان می داد برخلاف گزارش های نورمن، شاه از آینده سلطنت خود بیمناک بود. آیرونساید روز بیست وهشتم بهمن به قزوین رفت. روز بیست ونهم به بغداد رفت و دیگر هرگز به ایران بازنگشت. او در حالی ایران را ترک کرد که بر این باور بود مردی را یافته که بتواند مردم را رهبری کند؛ این فرد هم رضاخان سردار سپه بود.

به قول سپهبد یزدان پناه رضاخان مردی بود زورگو و بی فکر. او کوچکترین آشنایی با مسائل سیاسی نداشت. اطلاعات اندک خود از این موضوع را هم مدیون فرمانفرما

۱- Strong reactionary leader.

۲- Ullman, vol. ۳, p.۳۸۷.

بـود. او از محشـورین نصـرت الـدوله به شـمار میآمـد، بنـا بر این انگلیسـی هـا از مـدتها قبـل از ورود آیرونسایـد به ایران روی شخصیت او مطالعه کرده بودند. در کابینه وثوق بود که رضاخان به دستیاری نصرت الدوله شتافت. او در این زمان از میسیونی انگلیسـی آگـاه گردیـد که قصـد برانـدازی روس هـا از فرمانـدهی قزاقخانه را داشت. رضاخان به ژنرال دیکسون رئیس هیأت مسـتشاری انگلسـتان گفته بود برانـداختن روس هـا کـاری نـدارد و او حاضـر است این وظیفه را به انجام رسانـد.(۱) دیکسون رئیس کمیسیون نظامی قرارداد بود که ظاهراً بنا بود ارتش متحدالشکل ایران را سازماندهی نماید. این تنها ماده قرارداد بود که از همان اوایل انعقاد قرارداد انجام شـد.(۲) رئیس ایرانی این کمیسـیون هم عباس میرزا سالارلشـکر فرزند فرمانفرما بود که در فرانسه تحصـیلات نظـامی خود را به انجـام رسانیـده و در آن ایـام معاون وزارت جنگ بود.(۳) یکی از اعضای این کمیسـیون ماژور فضل الله خان آق اولی برادرزاده تقی بینش از رهبران گروه ضدتشـکیلی بود، وی سرتیپ ژاندارمری بود. این مرد وطن دوست به دلیل تشـکیل این کمیسیون که نیروهای نظامی ایران را به زیر سلطه بریتانیا میبرد، خودکشی کرد. به دلیل خودکشی فضـل الله خـان و نیز اختلافـاتی که در کـابینه بروز نمود، هیـأت دولت مقررات کمیسـیون دیکسون را تصویب نکرد. اما اینک ابزار جدیـدی به طور مصـمم قصـد آن کرده بود تـا نظرات کسانی را که درصـدد اسـتقرار دولت دست نشانـده بودنـد، محقق سازد؛ این تشکیلات کمیته زرگنده نام داشت.

۱۰. ضربه نهایی

۱۰-۱. سیدضیاء کیست؟

تأسـیس کمیته آهن و نقش آن در تحولاـت این زمـان از نکـات قابل تأملی است که بایـد موشـکافی شود. کمیته آهن به واقع حلقه اتصال گروهی از متحـدان بریتانیا و نیز گروه بحران ساز دوره مشـروطه تا آن زمان بود. به عبارتی انگلوفیل های برجسـته ای مثل سیدضیاء و گروهی که تا همین دیروز شعار ضدانگلیسی سر می دادند، در عملی ساختن

ص:۶۵۱

۱- خاطرات قاسم غنی، ج ۱۱، صص ۳۶۶-۳۶۵.

۲- Arfa, p.۹۰.

۳- حیات یحیی، ج۴، ص۱۳۶.

نقشه های بریتانیایی ها نقش بسیار مؤثری ایفا کردند. گرچه کمیته آهن در اصفهان تأسیس شده بود، اما شعبات آن در تهران و رشت هم به فعالیت مشغول بودند. دولت آبادی با اینکه از «مأمور رشت کمیته»(۱) سخن به میان میآورد و اینکه او بر حسب تقاضای کمیته اصفهان معزول شد و کسی هم به جایش تعیین نگردید، اما از این شخص نامی به میان نمیآورد.

یکی از مهم ترین اعضای کمیته آهن سیدضیاء الدین طباطبائی بود. سیدضیاء مردی شناخته شده بود، او از دوره مشروطه با انتشار روزنامه های شرق، برق و رعد خود را پر آوازه ساخت. در کتاب بحران مشروطیت در ایران از تشکیلاتی به نام ژون پرسان نام بردیم و خاطر نشان کردیم شرق بهواقع ارگان این جریان بود، سیدضیاء که در آن زمان جوانی کم سن و سال و جویای نام و عنوان بود، مدیرمسئولی روزنامه را عهدهدار بود و شدید ترین حملات را در همان زمان علیه احمدشاه نوجوان انجام میداد که منجر به تعطیلی اش شد. هم شرق، هم برق و هم رعد زیر سیطره کسانی قرار داشت که از جاه طلبی های جوان جویای نام یعنی سیدضیاء به نحو احسن بهره می بردند. در روزنامه های سیدضیاء تبلیغات آشکاری به نفع یهودیان دیده می شد. حتی ستاره شش پر داوود به عنوان زمینه تبلیغات برخی انجمن های یهودی این دوره، در روزنامه های سیدضیاء چاپ می شد.

تشکیلاتی که از جاه طلبی های سیدضیاء بهره می برد، همان انجمن ژون پرسان یا ایران جوان بود، بعدها علی اکبر خان داور این عنوان را بر کلوب خود نهاد. یکی از اعضای جمعیت ژون پرسان دکتر احیاءالسلطنه بود، طبق اعلانی که در جراید این دوره چاپ میشد، از جوانان برای عضویت در این تشکیلات ثبت نام به عمل میآمد؛ محل ثبت نام بیمارستان امید محل کار دکتر احیاءالسلطنه و منزل او بود که هر دو در خیابان لالـه زار قرار داشت.(۲) جالب اینکه این دکتر احیاءالسلطنه طبیب مخصوص سپهسالار تنکابنی بود.(۳) این پزشک با کمیته مجازات که بعدها تشکیل شد ارتباط داشت. از سیمای سیاسی و بخشی از فعالیت های دکتر احیاء السلطنه و

۱- همان، ص۱۶۷.

۲- نوبهار، سال ششم، ش۸۶، پنج شنبه سوّم ربیع الثانی ۱۳۳۶، ۱۰ ژانویه ۱۹۱۸، «اعلان.»

۳- عین السلطنه، ج۷، ص۵۲۴۲.

ارتباطهای او با جوخه های ترور در همین رساله سخن گفته ایم.

یکی از همکاران سیدضیاء در روزنامه شرق دکتر حسین کحال بود، جالب اینکه این مرد مدیر روزنامه استقلال ایران، ارگان حزب اتفاق و ترقی هم بود که به صاحب امتیازی مستعان الملک رئیس انجمن تروریستی جهانگیر منتشر میگردید. به هرحال سردبیر شرق دکتر حسین خان کحال بود، اما وی ضمن درج نامه ای در این روزنامه به تاریخ نوزدهم ربیع الاول ۱۳۲۸ از شغل خود استعفا داد. کحال دلایل را این گونه برمی شمرد:

البته خوانندگان محترم مسبوقند که این بنده برای خدمت به معارف و معاونت به اداره شرق، مدیریت و مسئولیت آن اداره محترم را بر عهده گرفته و مشغول انجام وظایف وجدانی خود بودم، ولی مع التأسف به واسطه کثرت مشاغل و امورات شخصی که منافی با شغل روزنامه نگاری است، با تأسف فوق العاده از مدیریت و مسئولیت استعفا دادم.(۱)

مدتی هم حسین کسمائی مدیریت روزنامه شرق را عهده دار بود. این روزنامه در مطبعه پارسیان به چاپ می رسید.

دکتر کحال ابتدا روزنامه اش را به زبان فرانسه منتشر میکرد. سه شماره از روزنامه با عنوان اندپاندانس پرس یا همان استقلال ایران منتشر شد و بعد روزنامه اش را به همین نام به زبان فارسی منتشر نمود. این فرد پدر میرزاابوالقاسم کحال زاده است که در این زمان منشی سفارت آلمان بود و بعدها به سال ۱۳۰۴ شمسی روزنامه استقلال وطن را منتشر ساخت. این کحال زاده با زومر سرکنسول سفارت آلمان در تهران روابط صمیمانه داشت و شخص کحال زاده با گروه ضد تشکیلی به رهبری کمرهای مرتبط بود: «کحال زاده را دیده احوال زومر را پرسیدم، گفت همه روزه [نزد او] میروم و خوب نیست. اوضاع را بد میبیند. گفتم از من سلامی برسانید.»(۲) روزنامه استقلال ایران در دوره مشروطه محل تجمع گروه های افراطی بود که بعداً نقش مهمی در بحران های دوره بعد از سقوط

ص:۶۵۳

۱- شرق، ش۶۸، پنج شنبه ۱۹ ربیع الاوّل ۱۳۲۸، ۳۱ مارس ۱۹۱۰، «استعفا.»

۲- کمره ای، ج۱، ص۴۳۲.

تـا کودتای سوم اسـفند عهـده دار شدنـد. مثلاً در دوره مشـروطه روزنامه اسـتقلال ایران پاورقی به ترجمه میرزاتقی خان بینش منتشـر می کرد؛ این پاورقی به واقع ترجمه کتاب تاریخ شورش فرانسه بود. بینش بعدها یکی از افراد گروه ضد تشکیلی حزب دمکرات شـد. تشـکیلاتی که حملات کوبنـدهای علیه وثوق انجـام داد، بـا کمیته مجـازات مرتبط بود و به عبـارتی هم چنـان عملیـات تروریسـتی را به مشابه ابزاری برای رسـیدن به اهـداف خـود مورد تأییـد قرار میـداد. نکته این است که این تیم بعـدها بخشی از نیروی تشکیل دهنده کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را به وجود آوردند.

از همان دوره مشـروطه، نوک تیز حملات شـرق متوجه احمد خان قوام السـلطنه بود. میدانیم که بعد از تعطیلی شـرق، روزنامه برق را منتشر کردند. روزنامه برق که به مدیریت سیدضیاء الدین طباطبائی درست در بحبوحه مناقشات دوره مجلس دوم منتشر می شد، روزنامه ای بود به غایت افراطی، در برخی از شماره های این روزنامه مسئولین به شدت تهدید می شدند. این روزنامه پر بود از مضـامینی ماننـد «ملّت انتقـام می کشـد»، «قوه ملّت و قهـاریت قوای طبیعت»، «مجـازات خائنین»، «دار زدن مجرمین» و امثال این مضامین.(۱)

روزنـامه برق که در دوره نیـابت سـلطنت ناصـرالملک منتشـر می شـد، در یکی از شـماره هـای خود نوشت از اول ساعت اخذ مالیات، به وحشـیانه ترین شکل ممکن رعیت بیچاره را می چاپند. به جای دریافت یک خروار یعنی سیصد کیلو، سیصد و سی تا سـیصد و پنجاه کیلو از مردم دریافت می نمایند، «و علاوه تا هر قدر توانسته اند دریافت داشته اند و نیز به عنوان پاک کردن گنـدم خرواری سـی شاهی نقـد مأخوذ نمودنـد و در موقع حواله دولت برای مصـرف عامه خرواری نود و پنج من می پردازند. هیچ کس نمی پرسد آیا این بیست من گندم اضافه و سـی شاهی پول نقدی که برای هر صد من دریافت می دارند به کجا می رود و به کدام مصـرف شایسته می رسد؟!...»(۲) به این شـکل سیدضـیاء نقش کسی را بازی می کرد که مدافع حقوق طبقات ضعیف اجتماع است.

سیدضیاء یکی از مداحان امیرمحمدابراهیم خان شوکت الملک علم بود. سیدضیاء از

۱- برای مثال نک: برق، ش۳، پنج شنبه ۱۶ شوال ۱۳۲۸، ۲۰ اکتبر ۱۹۱۰، «از انتقام بترسید.»

۲- برق، سال پنجم، ش۸، پنج شنبه ۶ ذی حجه ۱۳۳۱، ۶ نوامبر ۱۹۱۳، «راجع به خزانه داری و عمل گندم.»

حسن سلوک شوکت الملک در انجام وظایف مرجوعه سخن به میان می آورد. اینکه وی مدرسه ای دائر کرده است به نام شوکتیه که هزینه ای از دانش آموزان طلب نمی کند و کلیه امکانات برای دانش آموزان رایگان است؛ اینکه وی خرج محصلین را «از جیب فتوت و حمیت خود» می پردازد و مراتب معارف پروری و فضیلت دوستی اش عیان است.(۱)

ماهیت تشکیلات به ظاهر ناسیونالیستی ژون پرسان را در همان رساله بحران مشروطیت در ایران توضیح دادیم و نیز از پیوندهای آن با فرانکو پرسان یا انجمن ایران و فرانسه سخن گفتیم. این تشکیلات مدرسه ای هم داشت که مدیر آن یوسف ریشارخان مشهور به مؤدب الملک بود. ریشارخان پسر ژول ریشار بود که در دوره محمد شاه وارد ایران شد. در دارالفنون و اداره انطباعات به کار پرداخت و بعد از وی فرزندش جانشین او شد و به تدریس زبان فرانسه در دارالفنون و ترجمه کتاب در اداره انطباعات پرداخت. ما پیش تر پیوندهای این تشکل ها را با مدارس آلیانس اسرائیلی و بنیادگذاران آن شرح دادیم و خاطر نشان ساختیم بنیان گذار این مدارس بهواقع مؤسس نخستین لژ فراماسونری ایران یعنی «لژ بیداری ایران» مسیو ویزیوز بود. این کالبد شکافی را برای آن انجام دادیم تا از ماهیت مناسبات این جوان جویای نام با الیگارشی مالی مستقر در لندن و هندوستان آگاه شویم. بنا بر این سیدضیاء بر خلاف تصور رایج مردی گمنام و ناشناخته نبود، هر چند احمدشاه او را روزنامه نگاری بی سر و پا مینامید که پا از گلیم خود فراتر نهاده است. این دیدگاهی بود که بین دوستان انگلیسی سیدضیاء هم رواج داشت.

کلنل مید(۲) از زمانی که در شیراز اقامت داشت، سیدضیاء را میشناخت. او بعدها به لنسلات اولیفانت(۳) که سرپرستی امور خاور نزدیک وزارت خارجه انگلیس را عهدهدار بود گفت که سیدضیاء در زمان اقامت در شیراز «یک شیاد صرف»(۴) بیش نبود.(۵) خود سپهدار رشتی هم با اینکه از اقدامات کمیته زرگنده مطلع بود، اما شاید

۱- رعد، سال پنجم، ش۸، پنج شنبه ۶ ذی حجه ۱۳۳۱، ۶ نوامبر ۱۹۱۳، «امیر قائنات.»

۲- Colonel Meade.

۳- Lancelot Oliphant.

۴- Mere mountebank.

۵- Oliphant Memorandum of Conversation with Lt. Col. Meade, London, g June ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۴.

هر گز تصوّر نمیکرد اداره امور را از دست او خارج سازند و «شخص پادو او»(۱) یعنی سیدضیاء به ریاست وزرایی نائل آید. او تصوّر میکرد سفارت انگلستان و کمتیه زرگنده خود او را برای اقدامات آتی خویش برخواهند گزید و از این حالت بلاتکلیفی خارج خواهد شد.

پدر سیدضیاء، سیدعلی آقا نام داشت. روزنامه محاکمات که به مدیریت مجدالاسلام کرمانی در دوره اول مشروطه منتشر میشد و اخبار عدلیه را پوشش میداد، در یکی از شماره های خود نوشت؛ علی آقا دستگیر شده و در عدلیه محاکمه میشود. شرح محاکمه او به اختصار چنین بود:

چند روز قبل اعلانی به در و دیوار شهر چسبانیدند که حاصل و مفهوم آن اعلان که با ژلاتین طبع شده این است: این مجلس را ما طایفه بهائیه دایر کردیم و تمام این اقدامات از طرف ماها بوده و اغتشاشات ولایات همه از ماهاست و تا آزادی مذهب به ما ندهند ممکن نیست امور این مملکت منظم شود...(۲)

در این محاکمه سیدعلی آقا متهم بود از بهائیان پول گرفته تا به قصد تخریب مشروطیت به نام بهائیها(۳) که با این اساس مخالف بودند، شب نامه پخش کند. به عبارت بهتر بهائیان که با مشروطه نسبتی نداشتند، تلاش می کردند آن را بدنام سازند و در این راه از طریق توزیع پول و از طریق افرادی مثل پدر سیدضیاء وارد عمل می شدند.

سیدضیاء در اوایل فتح تهران تا یک سالی بعد روزنامه شرق را منتشر می کرد و مهم ترین ویژگی اش این بود که صفحه آخر آن همه به زبان فرانسه بود و بعد از توقیف آن به دلیل افراط، برق را منتشر ساخت. یکی از مواضع جالب توجه سیدضیاء زمانی بود که سیدعبدالله بهبهانی توسط جوخه ترور گروه افراطی مدعی مشروطه طلبی به قتل رسید. بهبهانی یکی از رهبران شناخته شده مشروطه بود، اگر امثال او نبودند این جنبش عظیم به پیروزی دست نمی یافت، اما گروه تندرو به شکلی غریب چه در مجلس و چه در جراید خود به این موضوع بهای چندانی ندادند. قتل بهبهانی همان طور که جای دیگری گفته ایم، باعث خشم و انزجار

۱- حیات یحیی، ج۴، ص۲۲۷.

۲- محاکمات، ش۸، یکشنبه نهم ربیع الآخر ۱۳۲۶.

۳- محمد صدر هاشمی: تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۳ و ۴ (اصفهان، کمال، ۱۳۶۳)، ص۱۹۴.

عمومی و بسیاری از رهبران سیاسی مردم شد. اما موضع سیدضیاء در این ماجرا بسیار معنی دار بود. او در روزنامه شرق بعد از اشاره به قتل بهبهانی توسط «عده ای مجهول الحال»، از این واقعه ابراز تأسف کرد اما در عین حال نوشت کسانی که به خونخواهی او برخاسته اند، همانهایی هستند که تا دیروز در باغشاه جمع شده بودند و حکم اعدام همین بهبهانی را می خواستند. به نظر سیدضیاء ریاست خونخواهان را حاجی محمدتقی بنکدار بر عهده داشت. اگر این روایت درست باشد، درمی یابیم که قضاوت شرق در مورد او بی معناست، زیرا فارغ از قضاوت شخصی در مورد بنکدار؛ او هیچ گاه طرفدار محمدعلی شاه و یا خواستار اعدام بهبهانی نبود. او خود از تجار پیشگام در ماجرای مشروطیت بود و حداقل بیش از سیدضیاء به این جنبش خدمت کرده بود. سید، بنکدار را آماج حمله قرار داد و نوشت:

ما مفسدین و مغرضینی که آلت دست اجنبیان شده اند به خوبی شناخته و می دانیم کیانند، ولی نمی توانیم اسم و رسم آنان را علناً برده و معرفیشان سازیم. ما به چه حمل کنیم در این موقع هم که سیلاب های بدبختی و اضمحلال از اطراف به ما حمله آورده و نزدیک است حسیات استقلال ما خاتمه یابد حاجی محمد تقی بنکدار فرصتی به دستش آمده مجلس سنا را می خواهد!!! تبعید وکلا را خواستار است، توقیف جراید را خواهان می گردد!!! حاجی محمدتقی بنکدار کیست، چکاره است جز این که یکی از افراد ملّت است. حاجی محمدتقی خود را مشروطه طلب می داند، بداند؛ ولی نباید از حد و مقام خود خروج و اظهاراتی بنماید که وظیفه افراد یک ملتی نیست.

سیدضیاء، بنکدار را متهم کرد آلت فعل دیگران واقع شده است.(۱) نکته جالب توجه این است که با وجود اطلاع همگان از ارتباطهای او با سفارت بریتانیا، سیدضیاء همه را متهم می کرد که مزدور اجنبی اند. وی که گرانبهاترین خدمات را در طول عمر به انگلستان کرد، همیشه اهداف و منویات خود را در پوششی از شعارهای به ظاهر ملّی گرایانه مخفی می ساخت. نکته این است که همه او را می شناختند اما وی همین موضع را تا کودتا حفظ کرد و بعد از آن تداوم بخشید.

۱- شرق، ش۹۸، چهارشنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۸، ۲۰ ژوئیه ۱۹۱۰، «بزرگ ترین اتفاق تاریخی.» علامت ! از خود سیدضیا است.

بدیهی است هیچ کس فریب این شعارها را نخورد.

ویژگی دیگر سیدضیاء این بود که در روزنامه اش به تشریح «عقیده سسیالیزم»، می پرداخت. او ظاهراً به سال ۱۳۲۷ قمری نوشت لغاتی مثل سوسیالیست رولوسیونر، دمکراسی، کمونیزم، آنارشیسم و غیره مد شده که از آنها به عناوین «اجتماعیون انقلابیون، عامیون، اشتراکیون و غیرها مستعمل گردیده و ما بدون وقوف از حقایق مسالک فوق خود را داخل در حزب آنان دانسته و اسمی بدون مسمی روی خود گذاشته ایم.» خود سیدضیاء هم نوشت فقط توانایی دارد این لغات را توضیح دهد،(۱) یعنی هیچ آگاهی از این مرام ها ندارد.

سیدضیاء با سفارت انگلستان روابطی بسیار نزدیک داشت، اما هیچ اصل خاصی را سرلوحه کار خود قرار نمی داد. یعنی این که برای او فقط و فقط ارتباط با سفارت بریتانیا مهم بود و لاغیر، گاهی این رابطه را از طریق انتشار روزنامه های افراطی شرق و برق برقرار می ساخت و گاهی با انتشار روزنامه به ظاهر میانه رو رعد. گاهی از وثوق حمایت می نمود و گاهی با مخالفین و دشمنان پابرجای او ائتلاف می کرد که نمونه بارزش همین کمیته های آهن و زرگنده بود. سیدضیاء مردی بود به شدت بی پرنسیپ، او فقط و فقط سودای همنشینی با رجال داشت، از اینکه تحقیر می شد رنج می برد و به دنبال این بود تا برای خود قدرتی دست و پا کند. از همین روی همه او را یک شیاد ارزیابی می کردند، حتی کلنل مید.

سیدضیاء طرفدار بی چون و چرای مناسبات ایران و انگلیس بود و در روزنامه رعد به صراحت از قرارداد وثوق الدوله تعریف و تمجید میکرد. برای این حمایت او پاداش خوبی دریافت کرد؛ سیدضیاء مأموریت یافت به باکو برود و با دولت خودخوانده مساوات، قرارداد بازرگانی منعقد سازد، همان دولتی که با کمک انگلیسی ها به وجود آمده بود. در زمستان ۱۲۹۸ مصادف با اوایل ۱۹۲۰ میلادی او به باکو رفت و هیأت نمایندگی ایران را هدایت کرد. این موضوع بسیار جالب توجهی بود، وثوق که حاضر نمیشد دولت جدیدالتأسیس شوروی را به رسمیت شناسد، با این جمهوری خودخوانده وارد قرار و مدار شد، حال آنکه کلیه عملیات این دولت

۱- شرق، ش۶۹، سه شنبه ۲۴ ربیع الاوّل ۱۳۲۸، ۵ آوریل ۱۹۱۰، «تشریح عقیده سسیالیزم.»

خلاف منافع ملّی ایران بود. حتی روزنامه ستاره ایران به عملیات این دولت جدید انتقاد می کرد و از اینکه بدون اطلاع دولت مرکزی ایران به تبریز و رشت، فرستاده می فرستاد برآشفته می شد. وثوق «به رضای خاطر انگلیسیان» سفیر آذربایجان قفقاز را «مانند سفیر یک دولت معتبر در تهران» پذیرفت و از سوی دیگر هیأتی به ریاست سیدضیاء به باکو فرستاد. سیدضیاء باید روابط سیاسی و اقتصادی را با آن «مملکت نورس» برقرار میکرد و از آنها برای جلوگیری از نفوذ بلشویک ها در ایران امداد میطلبید. در همان زمان وثوق، مامورین حکومت گیلان را تغییر داد، این تغییر با جایگزین ساختن «اشخاص نادرست طماع» به جای مأمورین قبلی صورت گرفت. هدف اصلی وثوق این بود که از این رهگذر خیال خود را از قوّه جنگل آسوده سازد، امری که در به نتیجه رسیدن آن تردید جدی وجود داشت.(۱)

به هر حال سیدضیاء چند ماهی همان جا ماند، او اندکی پیش از ورود بلشویک ها به باکو به ایران بازگشت. مساواتیست های باکو سیدضیاء را میشناختند، محمد امین رسول زاده زمانی که سردبیر ایران نو در تهران بود، مواضعی شبیه به سیدضیاء داشت؛ به عبارت بهتر آبشخور فکری هر دوشان در آن زمان یکی بود، هر چند بعداً به ظاهر تمایزاتی بین او و دوستان ایرانی اش بروز کرد. وقتی سیدضیاء به ایران بازگشت وثوق در حال سقوط بود، مشیرالدوله هم به او اعتمادی نداشت در نتیجه او نتوانست با این دولت پیوندی یابد.(۲) نورمن هم نمیتوانست زیاده از حد به او نزدیک شود، او با اینکه خدمات زیادی به منافع امپراتوری انجام داده بود و مورد ستایش نورمن بود، اما مردی نشاندار به حساب میآمد. به قول خود نورمن همه این مرد را «یک انگلوفیل رسوا»(۳) می خواندند.(۴)

بعد از تعطیلی روزنامههایش و به ویژه بعد از سقوط تمام عیار مشروطه، سیدضیاء به اروپا رفت. معلوم نیست در اروپا چه کرد و با چه کسانی ارتباط برقرار نمود. اما روز چهارشنبه چهاردهم صفر ۱۳۳۱ مطابق با ۲۲ ژانویه ۱۹۱۳ روزنامه

۱- حیات یحیی، ج۴، ص۱۳۴.

۲- تاریخ بیست ساله ایران، جلد یکم، ص۱۸۶.

۳- A notorious Anglophile.

۴- Norman to Curzon, Tehran, ۲۳ April ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۳.

آفتاب خبر داد: «آقای آقا سیدضیاءالدین مدیر گرامی روزنامه شرق که مدتی بود برای سیاحت به اروپا عزیمت نموده بودند در شب دو شنبه ورود به مرکز نمودند و ما ورود ایشان را تبریک میگوییم.»(۱) سیدضیاء از وقتی به ایران بازگشت پیشنهادهایی به بریتانیاییها برای حفظ منافعشان میداد که از دید آنها چیزی جز مزخرفات محسوب نمیشد. اوایل تیر ۱۲۹۹ به بریتانیاییها گفت کاری کنند تا او حکومت ولایات اطراف خزر را تصدی کند و در این مقام حملات سازمان یافتهای علیه بلشویک ها به انجام رساند. سفارت انگلستان و برخی مستشاران نظامی این پیشنهاد را روی هم رفته قابل مطالعه دانستند، اما رجل خوشنامی مثل پیرنیا حاضر نشد زیر بار این دست پیشنهادات برود.(۲)

در این دوره اردشیر ریپورتر در تهران فعال بود. این مرد تا آن زمان حدود سی سالی می شد که با محافل سیاسی ایران رفت وآمد داشت. بنا به ادعای خودش و بر مبنای سندی که بخشی از ترجمه وصیت نامه او شناخته شده است و ما به اصل این سند در کتاب بحران مشروطیت در ایران ارجاع داده ایم، او بود که رضا خان را کشف کرد و به انگلیسی ها معرفی نمود.(۳) ماجرا هر چه بود در این زمان او به شدت فعال بود، با برخی رجال سیاسی ایران مرتبط بود و بالاتر این که ادعا می کرد بلشویک است، ادعائی که بسیار قابل تأمّل ارزیابی می شود. کمره ای در سراسر خاطرات مفصل خود، به این رجل مهم فقط یک جا اشاره می کند، آن هم درست جایی است که وی ادعای بلشویک بودن می نماید:

به خانه دهخدا رفته، اردشیر جی زردشتی هم آنجا بود. گفتم من از شما بد نشنیده ام نمیدانم راست است یا خیر؟ چون دیدم دهخدا به شما اظهار ارادت میکند به شبهه افتادم که شما خوب باید باشید. بعد [اردشیر] گفت ارباب کیخسرو که از خائنین و مزورین است و پدرش فالگیر و مفلوک بود و حالا به واسطه شارلاتانی چون کفالت فقرای زردشتیها از بمبئی به عهده من واگذار شده بود و

۱- آفتاب، ش۱۳۹، چهارشنبه ۱۴ صفرالمظفر ۱۳۳۱، ۲۲ ژانویه ۱۹۱۳، «ورود.»

۲- Minute by Champain, Tehran, July ۱۹۲۰, FO. ۱۵۸/۶۹۷.

۳- برای متن کامل سند نک: عبدالله شهبازی: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲ [پیوست های ویراستار] (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۳.)

او به شارلاتانی پیش برد و استفاده ها از آن کار کرد مرا در انظار ضایع میکند که قبایح اعمال او را که من افشا مینمایم بی اثر باشد. بعد صحبت اوضاع حالیه شد، دیدم خیلی طرفدار بلشویکی است.(۱)

این ملاقات در تیرماه سال ۱۲۹۹ روی داد، همان زمانی که احسان الله خان جنبش گیلان را از وحشت کمونیسم متلاشی ساخت، میرزاکوچک خان را در انظار خوار و خفیف نمود و با اعمال خود راه را برای صعود قزاقان به اریکه سلطنت مهیا کرد. به یاد آوریم که در این زمان طیفی گسترده از مورخ الدوله تا محمدصادق طباطبائی، از تقی بینش تا سیدضیاء، از دکتر احیاء السلطنه تا اردشیر ریپورتر و از میرزاکریم خان رشتی ملاک بزرگ گیلان تا احسان الله خان، مدعی بودند سوسیالیستند، نمونه اعمال اینان کارهایی بود که احسان الله خان در گیلان انجام داد و ما در همین بخش به این اعمال اشاره خواهیم کرد. اینک ضدتشکیلی، ژون پرسان، بقایای اعتدالیها و نیز عده کثیری، در راستای اجرای سناریوی مورد نظر انگلیسی ها تلاش داشتند کاری کنند تا توجیهی باشد بر استقرار حکومت دیکتاتوری.

در این بین مدیر رعد بسیار فعال بود. سیدضیاء برای خوش خدمتی به بریتانیاییها نقشهای دیگر هم طرح کرد که به موجب آن کوچک خان را از گیلان بیرون رانند.(۲) او میخواست این نقشه را با کمک دو افسر انگلیسی یعنی ماژور ادموندز(۳) و کلنل ویکهام(۴) به انجام رساند. سیدضیاء میخواست نقش زورگوی مرتجع مورد نظر انگلیسی ها را ایفا کند، چرچیل او را مردی جوان توصیف میکرد که گاه و بیگاه «طرح های بسیار مسخره ای»(۵) ارائه می داد. طبق این طرح ها باید خود برای اجرای مأموریتش نقش یک دیکتاتور را ایفا مینمود. ویژگی سیدضیاء این بود که میخواست قرارداد ۱۹۱۹ را به اجرا درآورد بدون اینکه آن را به تصویب مجلس برساند. به عبارتی او مجلس را که هنوز هم البته تشکیل نشده بود، به هیچ میانگاشت و برای آن اهمیتی قائل نبود.

۱- کمره ای، ج۲، ص۱۴۸۲.

۲- Edmonds to Norperforce, Tehran, ۵ July ۱۹۲۰, FO. ۲۴۸/۱۳۲۰.

۳- Edmonds.

۴- Wickham.

۵- The most fantastic projects.

خاصیت طرح سیدضیاء این بود که به صورت صوری و ظاهری علیه قرارداد حمله میآورد، اما مفاد آن را اجرا میکرد. او یک شیاد و یک فریبکار تمام عیار بود. نورمن نوشت چه قرارداد به تصویب مجلس برسد و چه نرسد، سید مفاد آن را اجرا خواهد کرد. خاطرنشان شد طبق طرح سیدضیاء برای تجدید سازمان قشون و مالیه کشور، او مستشاران نظامی استخدام خواهد کرد، اما طبق همین طرح او انگلیس باید آمادگی داشته باشد برای ساکت کردن حریفان و مخالفان قرارداد؛ چند مستشار هم از کشورهای دوست انگلستان مثل بلژیک استخدام نماید. سیدضیاء در زمره افرادی بود که اگر به قدرت مطلقه دست مییافت، منافع انگلستان را سرلوحه اقدامات خود قرار می داد و با وجود او هم مصالح اقتصادی و سیاسی آن کشور کماکان حفظ میگردید.(۱)

سیدضیاء یکی از کاندیداهای بانک شاهنشاهی برای انجام مأموریتی بود که به زودی به وی محول میگردید. بانک بر خلاف نورمن هراسی از نزدیکی بیش از حد به سیدضیاء احساس نمیکرد. برای اینکه سیدضیاء پیوندهای نزدیک تری با مأمورین سفارت بریتانیا داشته باشد، کاری به او محول ساختند. بانک تصویب کرده بود براتها و چک های دولت ایران که به بانک حواله میشد، قبل از معامله یا پرداخت باید به تصویب سفارت انگلیس برسد. سیدضیاء مأمور این کار شد. او با این پوشش خدماتی، به سفارت رفت و آمد میکرد، از سوی دیگر با مسئولین دولت ایران و شخص سپهدار مرتبط شد. مأموریت باکو و تماس او با جمهوری خود خوانده مساوات و نیز مأمورین در صحنه بریتانیا در قفقاز، بعلاوه تماس های او با سفارت و اعتماد بانک شاهنشاهی به وی؛ هم چنین تماس سطح بالا با دولتمردان ایرانی، این جوان جاه طلب را به آنچه میخواست نزدیک تر ساخت. شروع همه ماجراها از تأسیس کمیته آهن در اصفهان بود، از این زمان، سیدضیاء حامل مأموریتی مهم از سوی انگلیسی ها شناخته شد.

۲–۱۰. کمیته آهن و کمیته زرگنده

مقارن تحرکاتی از آن دست که بالاتر توضیح دادیم، سیدضیاء شعبهای از تشکیلات کمیته آهن را در تهران پایه گذاری کرد. این کمیته پیش تر در اصفهان

۱- Ghani, ۱۵۳.

تأسیس شده بود و کنسولگری بریتانیا از آن حمایت میکرد. انگلیسیها برای پیشبرد سیاست خود در ایران تلاش داشتند اقداماتشان را در لفافهای از اقدامات قانونی رسمیت بخشند. بریتانیا تلاش داشت طرفداران خود را سازماندهی نماید و به این ترتیب یک نیروی ایرانی متشکل در حمایت از سیاستهای خود در ایران داشته باشد. به قول دولت آبادی:

«چون جوان های ما طالب شغل دولتی هستند از هر راه که بتوانند به مقصود خود برسند، آن راه را میپیمایند بی آنکه مشروع و نامشروع آن را بخواهند از هم جدا نمایند. در این صورت عضویت کمیته ای که آنها را به مقصود برساند یکی از بهترین وسیله ها خواهد بود، خصوصاً کمیتهای که با یک اشاره رئیس یا مدیر آن هر مشکل در برابر هر کار در دوائر دولتی بر طرف شده وصول به مطلوب حتمی بوده باشد و از طرف دیگر اشخاصی که تحت ستمکاری سران و سروران شهری واقع شده هیچ دادرسی برای آنها نیست، چه پناهگاه بهتر از عضویت کمیته آهن خواهند داشت تا از شر ستمکاران آسوده بوده باشند. در این حال جای حیرت نخواهد بود اگر این طفل یک شبه ره صدساله برود و در ظرف مدت بسیار کم بیش از دو هزار نفر از مردم اصفهان پیر و جوان از هر طبقه عضو کمیته آهن شده باشند با اینکه ما توسعه فوق العاده فوری این کمیته را حیرت انگیز خواندیم.(۱)

مرکز کمیته آهن در اصفهان، به هر ملاحظهای در جلفا قرار داشت که محله ارامنه اصفهان بود. در جلفا چاپخانهای بود که به خارجیها تعلق داشت، به واسطه انگلیسی ها این چاپخانه در اختیار کمیته آهن قرار گرفت. کمیته آهن با همین چاپخانه اعلامیه های خود را منتشر میکرد، تعدادی برای تبلیغ این کمیته به اطراف و اکناف رفتند و «خلق اصفهان هم ... عضویت کمیته را به رایگان میپذیرند.»(۲) برای مدیریت این کمیته انگلیسی ها حسین خان معتمد گیلانی یکی از ملاکین گیلان و از نزدیکان میرزاکریم خان رشتی را انتخاب کرده بودند. حسین خان به اصفهان آمد و در جلفا خانه ای اجاره کرد و به سرعت مورد توجه واقع گردید. حسین خان فردی بود

۱- حیات یحیی، ج۴، ص۱۱۴.

۲- همان، ص۱۱۵.

که با زین العابـدین تقی اف تاجر باکویی رفاقت داشت و البته از مخالفین سـردارافخم حاکم گیلان به شـمار میآمد که توسـط عـده ای از بلوائیـان به نـام مشـروطه کشـته شـد. با این وصف خطی نامرئی کمیته آهن اصـفهان را به گیلان و قفقاز مرتبط می ساخت، این موضوع اهمیت زاید الوصفی داشت.

در جلفا، حسـین خان معتمـد مورد حمایت کلنل هیگ کنسول انگلیس در اصـفهان قرار داشت، دولت آبادی میگوید از طریق حسـین خان، وی دعوت شد تا وارد کمیته گردد. اما «نگارنده از شـنیدن اوضاع کمیته آهن و خواندن نظامنامه آن که از روی فکرهای عمیق کشدار تنظیم شده است بسـیار نگران میگردد، خصوصاً که از مدیر آن میشـنوم که میخواهند مرکز تهران آن را به زودی دائر کنند و سه نفر عضو اساسـی آن وثوق الدوله رئیس دولت، نصـرت الدوله وزیر عدلیه و سیدضیاءالدین طباطبائی خواهنـد بـود و بـدیهی است این تعیین را رئیس دولت کرده است که کـار در دست خـودش بـوده باشـد و شـعبه تهران بـا این وصف خواهـد توانست در زمـان کمی همه کارکنـان دولت را عضو کمیته نمایـد و از این بهـتر برای پیشـرفت هر سـیاستی که داشـته باشد چه وسیله خواهد بود.»(۱) تا آنجایی که ما می دانیم وثوق و نصـرت الدوله عضو این تشـکیلات نبودند، به عکس اعضای آن همه از مخالفان پابرجای وثوق به شـمار می رفتنـد. کلنل هیگ انـدکی بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ به لندن احضار شد، او از اصفهان به تهران آمد و به سراغ کمیته مرکزی رفت، اما به قول دولت آبادی نتوانست آن را بیابد.

در اصـفهان بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ مراسم جشن و شادمانی برگزار شـد. وقتی این جشن توسط کمیته برگزار گردیـد، عده ای متوجه شدند تأسـیس کمیته برای حمایت از منافع انگلسـتان بوده است، به همین دلیل اینان علیه آن هیاهو به راه انداختند و حسـین خان معتمد هم اعلام کرد طبق یکی از مواد نظامنامه کمیته، میتوان در شرایط ضروری آن را از یک تشکیلات انقلابی! به یک حزب سوسیال دمکرات! تبدیل کرد. از این به بعد حسین خان حاضر نشد ریاست آن کمیته را بپذیرد، بلکه اندکی بعد به میان قبیله بختیاری رفت.(۲)

ص:۶۶۴

۱- همان.

۲- همان، ص۱۶۸.

کمیته آهن اصفهان به این شکل منحل شد و انگلیسی ها از مصالح آن، کمیته زرگنده را ساختند. کمیته آهن که به دستیاری کلنل هیگ انگلیسی در اصفهان تأسیس شده بود، بالاخره در تهران مستقر شد و سیدضیاء الدین طباطبائی بر آن تسلط یافت. هدف مبرم این تشکیلات اخراج صاحب منصبان روسی از قزاق خانه ایران، دخالت دادن صاحب منصبان انگلیسی، جمع آوری اردوی متفرق شده قزاق در اطراف قزوین و بالاخره به دست گرفتن زمام کار دولت و به اجرا درآوردن قرارداد ۱۹۱۹ بود.(۱)

اعضای تشکیل دهنده کمیته زرگنده افرادی بودند که در حوزه های سیاسی و اجتماعی فعالیت میکردند. اینان در زرگنده که خانه سیدضیاء در آنجا قرار داشت دور هم جمع میشدند؛ به یاد آوریم اقامتگاه تابستانی سفرای روس و انگلیس در روستاهای قلهک و زرگنده واقع بود. شرکت کنندگان جلسات منزل سیدضیاء عمدتاً افراد برجستهای بودند و در سلسله مراتب قدرت زمان خود، انسان های مهمی به شمار میرفتند، اما در اندیشه تصدی موقعیت سیاسی و اجتماعی بهتری بودند. همه آنان انگلوفیل های شناخته شده به شمار میآمدند و همگی بیم و هراس از نفوذ کمونیسم در ایران را دامن میزدند. نماینده سابق مجلس و معاون وقت وزارت داخله در کابینه سپهدار یعنی حسین خان دادگر (عدل الملک) یکی از اینان بود. عدل الملک خود از نزدیکان گروه ضد تشکیلی به رهبری سیدمحمد کمرهای بود و به شدت مطیع او؛ به گونهای که کمرهای در خاطراتش مینویسد: «عدل الملک آمد و اظهار داشت هر فرمایشی باشد اطاعت نمایم.»(۲) میرزاحسین خان عدل الملک در دوره دوّم مشروطه رئیس شعبه پنجم حقوق بود، اما بعداً از سوی وزارت عدلیه به مقام ریاست کل محاکم ابتدایی حقوق تعیین شد.(۳) به عبارت بهتر او هم عضو تشکیلاتی بود که محمدرضا مساوات از طریق آن بحران سازی می کرد.

عدل الملک در دوره صمصام السلطنه بختیاری حکومت همدان را به دست گرفت. همدان در این زمان کانون فعالیتهای هستهای متشکل از عوامل بریتانیا به شمار میرفت، حتی ورود و خروج گندم این شهر هم به دست نیروهای انگلیسی بود. انگلیسی ها هر

۱- همان، ص۲۱۹.

۲- کمره ای، ج ۱، ص۲۲۴.

۳- برق، ش۱، یکشنبه ۵ شوال ۱۳۲۸، ۹ اکتبر ۱۹۱۰، «ریاست محاکم ابتدائی حقوق.»

خروار گندم وارد شده به شهر را سی تومان و هر خروار جو وارد شده را بیست وپنج تومان «به قوه» یعنی به زور میخریدند. حال آنکه قیمت محصول در خارج شهر بین چهل تا پنجاه تومان بود، «این باعث شده که هیچ ملاکی جنس به شهر نیاورد. خریدارهای متفرقه هم که برای قوت شخصی جنس بیاورند و در خارج شهر چهل پنجاه تومان خریداری نمایند در شهر از دست آنها بیرون میآورند. در طهران هم همین قسم.»(۱) در قزوین انگلیسی ها اعلان داده بودند مردم گندم را نباید بیش از بیست تومان خرید و فروش نمایند. این باعث شد «گندم ها در خارج شهر ها به انبار طرفداران اجنبی جمع و در خود شهرها ابداً جنس نخواهد آمد. آن وقت چه حالی مردمان شهر خواهند داشت و قسمی نقشه ریخته شده که تخم کاری هم برای سال آتیه نخواهد شد.»(۲) این فقط گوشه ای از دخالت انگلیسی ها در تسلط بر قوت لایموت ملّت ایران بود. اینان به محض اینکه دولت های دست نشانده شان روی کار می آمدند، اندکی دست از سخت گیری می کشیدند تا توده های مردم آنان را منجی خود تلقی کنند.

دیگر اعضای کمیته عبارت بودند از منصور السلطنه عدل و معزالدوله نبوی که هر دو از مقامات عالی رتبه وزارت امور خارجه تلقی میشدند. گاسپار ایپکیان از رهبران اقلیت ارمنی مقیم ایران در زمره اعضای تشکیل دهنده کمیته آهن بود. ایپکیان مقاله نویس روزنامه رعد و رئیس اداره تفتیش معارف بود. به قول منتصر السلطان؛ نصیرالدوله «مثل نوکر حاضر خدمات و با او اغلب در خلوت است و آنچه بهائی است جزو مفتشین مدارس زنانه و مردانه نموده، من جمله اشراقه خانم زن ابن اصدق(۳) یا ابهی و منیره خانم و امثالهما را برای مدارس زن ها و دیگر از بابیها را برای مدارس مردها و تمام بودجه و سیاست وزارت معارف با او است و ارامنه خودشان میگویند که کاسپار ایپکیان بابی و از دین ما خارج است.»(۴) وثوق الدوله شوهر خواهر میرزااحمد خان بدر مشهور به نصیرالدوله بود. نصیرالدوله فرزند عبدالوهاب خان آصف الدوله شیرازی بود، سال ۱۳۳۵ که وثوق رئیس الوزرا بود و در عین حال وزارت

۱- همان، صص ۴۸۲-۴۸۱.

۲- همان.

۳- ابن اصدق از یاران نزدیک سیدعلی محمد باب بود.

۴- کمره ای، ج ۲، ص ۸۴۷.

خارجه را تصدی می کرد، نصیرالدوله معاون او بود.(۱)

ایپکیان در سالهای ۱۹۱۲-۱۹۰۹ نشریهای به زبان ارمنی منتشر میکرد به نام «اواد»، به معنی صبح. این نشریه به واقع متعلق به فرقه داشناکسوتیون بود و البته در تبریز منتشر میگردید. او سپس به تهران آمد و نشریه اش را هم در تهران منتشر نمود. مسئول این نشریه بازیل بود که پیش تر روزنامه ایران نو ارگان حزب دمکرات را پایه گذاری کرد و هزینه های آن را خودش میپرداخت. بازیل در تهران چاپخانهای داشت به نام طهران. سردبیر نشریه صبح، خود ایپکیان بود. ایپکیان که یکی از رهبران حزب داشناک بود، در جنگ اول جهانی به هنگام ماجرای قتل عام ارامنه توسط عثمانی ها فرار کرد و مدتی آواره بود. بعد از مدتی آوارگی توسط ارامنه ایران دعوت شد، به محض ورود به ایران همکاری با سیدضیاء را آغاز کرد و در کمیته آهن عضویت یافت، به پاس نزدیکی به سیدضیاء نخستین شهردار تهران بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شد. به واقع این نخستین باری بود که برای تهران شهردار تعیین می گردید.

ایپکیان همراه با دکتر علی اکبر سیاسی، اسماعیل مرآت، حبیب الله آموزگار، محسن قریب، رضا فهیمی، حبیب الله محیی و دکتر عیسی خان صدیق؛ در زمانی که نصیرالدوله بدر وزارت فرهنگ را عهده دار بود، با نشریه اصول تعلیمات از انتشارات آن وزارتخانه، همکاری میکرد. شماره یک این نشریه، اول برج حمل ۱۲۹۸ انتشار یافت و محل طبع آن هم مطبعه روشنایی تهران واقع در خیابان علاءالدوله یا فردوسی امروزی بود، یعنی همان انتشاراتی که روزنامه رعد را هم چاپ می کرد. جالب اینکه آرم این نشریه تصویر یک کتاب، پرگار باز، گونیا و خط کش یعنی علائم فراماسونری بود. احتمال ارتباط اینان با لژ روشنائی بعید نیست، این لژ توسط سر پرسی سایکس به هنگام تأسیس پلیس جنوب ایران بنیاد نهاده شد. از همکاران سیدضیاء در روزنامه رعد باید از عباس خلیلی هم نام برد. وقتی پس از نود روز ریاست وزرایی سیدضیاء بعد از کودتای سوّم اسفند، وی از ایران رفت، خلیلی روزنامه اقدام را بنیاد نهاد. خلیلی از نواده های حاج ملاعلی خلیلی و برادرزاده حاج میرزاحسین خلیلی ص:۶۶۷

۱- رجال عصر مشروطیت، ص۱۲۹.

اقامت داشت و قبل از همکاری با رعد؛ تشکیلاتی به نام نهضت اسلام را راه اندازی کرده بود و با انگلیسی ها میجنگید.

دیگر عضو کمیته زرگنده مؤدب الدوله نفیسی بود که به خانوادهای محتشم در کرمان تعلق داشت. او پزشکی شناخته شده محسوب میشد که طرف مراجعه رجال سیاسی هم بود. مؤدب الدوله پزشک محمدرضا پهلوی در دوره تحصیل وی در سوئیس هم به شمار می رفت. نفیسی همراه با سیدمحمد تدین نماینده برگزیده مجلس چهارم بود که انتخاباتش در دوره وثوق برگزار شده، امّا هنوز حتی یک جلسه تشکیل نداده بود. نیز محمود خان جم (مدیر الملک) بعلاوه میرزاکریم خان رشتی از دیگر اعضای کمیته آهن بودند. محمود جم شوهر خواهر حسینقلی خان نواب بود.(۱) محمود جم در دوره دوم ریاست وزرایی وثوق رئیس خزانه داری کل بود، پیش از این جم به دستور وثوق ریاست انبار غله دولتی را عهده دار گردیده بود. بنا به روایتی ملک الشعرا بهار هم گاهی در این جلسات شرکت میجست.(۲) به این روایت باید با تردید نگاه کرد، زیرا بهار هرگز با گروه تشکیل دهنده کمیته زرگنده سنخیت نداشت و به ویژه بعد از کودتا هرگز به این گروه تمایلی نشان نداد. اینان هیچ کدام در زمره رجال طراز اول دوره احمدشاه به شمار نمی آمدند. بالاتر اینکه تقریباً همه گمنام بودند؛ به استثنای شخص سیدضیاء و میرزاکریم خان رشتی. کمیته زرگنده به واقع نقطه اتصال سه جناح از رجال انگلوفیل بود: گروه طرفداران وثوق، تیم سیدضیاء در روزنامه رعد و کسانی که با گروه ضدتشکیلی سابق مرتبط بودند مثل میرزاکریم خان رشتی.

وقتی دولت وثوق سقوط کرد و مشیرالدوله روی کار آمد، انگلیسی ها طرفداران قرارداد ۱۹۱۹ را بیش از پیش زیر بال و پر گرفتند، واسطه این کار باز هم سیدضیاء الدین طباطبائی بود که در آن ایام مدیریت روزنامه رعد را بر عهده داشت. در این ایام پشت پرده های سیاست جاری بریتانیا در قبال ایران، در قلهک اقامتگاه تابستانی کارکنان سفارت انگلیس رقم میخورد. خانه ییلاقی سیدضیاء نزدیک این اقامتگاه قرار داشت. این محل واقع در زرگنده بود. کمیته ای که سیدضیاء تشکیل داده بود «مخفی» به

۱- در مورد تبار خانواده نواب بنگرید به: بحران مشروطیت در ایران، ص۱۵۹ به بعد.

۲- ره آورد، چاپ لس آنجلس، سی ام نوامبر ۱۹۹۲.

شمار میآمد، اما عده ای از کنجکاوان شاهد تحرکات او بودند. همه اطرافیان سیدضیاء به یک نسبت با او رابطه نداشتند. برخی از کسانی که در زرگنده با سیدضیاء شبانه روز محشور بودند عبارت بودند از: میرزامحمود خان مدیر الملک رئیس انبار ارزاق که شوهر خواهر حسینقلی خان نواب بود، دکتر منوچهر خان طبیب ژاندارمری، میرزاموسی خان رئیس خالصجات، مسعود خان کیهان سرهنگ ژاندارمری و جمعی دیگر که از تهران به شمیران میرفتند و با این گروه ارتباط داشتند، مثل میرزاکریم خان رشتی، دکتر مؤدب الدوله نفیسی، سیدمحمد تدین بیرجندی، اپیکیان ارمنی و عده ای دیگر.(۱)

مهم ترین اولویت کمیته زرگنده، فراهم آوردن مقدمات تشکیل دولت بعد از سقوط مشیرالدوله بود. شخصیت مهم این تشکل میرزاکریم خان رشتی بود، او در کمیته زرگنده نفوذ فراوان داشت و از سوی دیگر گیلان همه در دست برادران او قرار داشت. اینان بودند که تصمیم گرفتند سپهسالاراعظم فتح الله اکبر را به صدارت برسانند، اما مسئله این بود که او محبوبیت نداشت، به همین دلیل تصمیم بر این شد که ابتدا حسن خان مستوفی الممالک را نخست وزیر کنند و سپهدار را یکی از وزرای کابینه او نمایند تا زمینه برای ریاست وزرایی اش فراهم گردد. حتی میگفتند برخلاف عرف معمول کابینه های ایران از دوره مشروطه تا آن زمان، دو فرد معمم را هم وارد کابینه کنند: سیدضیاء الدین طباطبائی به عنوان وزیر عدلیه و سیدمحمدصادق طباطبائی به عنوان وزیر معارف. میگفتند به این ترتیب رفته رفته میتوان زمام امور دولت را به دست گرفت. در این نقشه البته انگلیسی ها به اینان کمک میکردند. به قول دولت آبادی زمانی سر پرسی کاکس گفته بود کسی که حتی نام مستوفی الممالک را به زبان آورد، نباید طرف گفتگوی آنها واقع شود. اینک از زبان نورمن میگفتند او تنها شخصی است که می تواند کشور را نجات دهد: «اما مستوفی الممالک عاقل تر از آن است که فریب این سخنان را بخورد و یا آلت دست این و آن گشته بعد از یک عمر تحصیل نام نیک چندین مرتبه با شرافت ریاست دولت کردن، همه چیز خود را که استقلال وطنش هم جزء آن باشد فدای ریاست وزرایی چند روزه بنماید.»(۲) با این

ص:۶۶۹

۱- حیات یحیی، ج۴، صص ۱۵۱-۱۵۰.

۲- همان، صص ۱۶۵-۱۶۴.

وصف در این اظهارنظر دولت آبادی که مستوفی رجلی نیک نام بود تردید وجود دارد. در همین رساله مستنداً بیان داشتیم که مستوفی چگونه آلت فعل گروه افراطی شد و پای بیگانگان را در دوره جنگ اول جهانی به ایران کشانید، چگونه اعضای کمیته مجازات را زیر بال و پر خود گرفت و چگونه سکوی پرتاب گروه بحران ساز شد.

به هر حال اندکی بعد معلوم شد جانشین مشیرالدوله، سردار منصور پسر عموی میرزاکریم خان رشتی است، با این انتخاب سناریوی مورد نظر انگلیسی ها بیش از پیش آشکار شد. در این انتصاب میرزاکریم خان نقش مهمی داشت. میرزاکریم خان چهرهای تودار و پیچیده بود که تا آخر عمر، نقش ویژهای در تحولات معاصر ایران از مشروطه به بعد ایفا کرد. او در سالهای پایانی عمر مشاور محمدرضا شاه پهلوی بود؛ در همین زمان بود که قوام السلطنه او را به دلیل مشارکت در تحریکات فراوان دوره نخست وزیری اش به ویژه بحران نان در آذر سال ۱۳۲۱ دستگیر کرد و با این اقدام به نفرت شاه از خود دامن زد. چهره مهمتر این جلسات محمود جم بود که با خواهر حسینقلی خان نواب ازدواج کرده بود. خانواده نواب در زمره برجسته ترین عوامل بریتانیا در کشور محسوب میشدند و نقش مخرب آنها را در تحولات پیش و پس از مشروطه در جایی دیگر به طور مشروح توضیح داده ایم. اهمیت دیگر موضوع این است که وقتی کودتا به نتیجه رسید سیدضیاء بهواقع کابینهای متشکل از اعضای کمیته زرگنده را آماده داشت.

او وقتی به ریاست وزرایی رسید، چهار تن از اعضای کمیته خود را به وزارت گماشت و یکی از آنان را فرماندار نظامی تهران کرد. چهار تنی که به عضویت کابینه در آمدند عبارت بودند از محمود جم وزیر امور خارجه، حسین دادگر کفیل وزارت داخله،(۱) مؤدب الدوله نفیسی وزیر صحیه و خیرات عمومی و مسعود کیهان وزیر جنگ. حاکم نظامی تهران هم کاظم خان سیاح شد.

یکی از مهم ترین اشخاص درگیر این ماجراها، وستداهل سوئدی بود که مشیرالدوله از کار برکنارش کرده بود. او بلافاصله بعد از انتصاب فتح الله اکبر به

۱- سیدضیاء منصب وزارت داخله را برای خود نگه داشته بود و بهواقع منصب حسین دادگر نه تنها منصبی ناچیز و دست دوم نبود، بلکه به این دلیل که او مستقیم با شخص سیدضیاء مرتبط بود از موقعیت والائی بهره مند بود.

ریاست وزرایی، بار دیگر به ریاست نظمیه نائل آمد. به یاد آوریم که این وستداهل زمان عملیات کمیته مجازات، رئیس نظمیه بود. بسیاری از یاران وثوق که اینک همه از کار بیکار شده بودند اطراف سیدضیاء میچرخیدند. کمیته یادشده «مرکز سیاست انگلیس» در ایران تلقی میشد. نه مشیرالدوله برای آنها اهمیتی قائل بود و نه آنان برای رئیس دولت جایگاهی قائل بودند. نکته بسیار جالب توجه کمیته زرگنده این بود که دمکرات و اعتدالی را دور هم گرد آورده بود. به طور مثال سیدمحمدصادق طباطبائی «اعتدالی سابق» و دوستانش تشکیلاتی به راه انداخته بودند و با سیدضیاء نوعی روابط خصوصی و شخصی شکل دادند.

سیدضیاء هم تا اندازهای در پاره ای از امور با آنان مشورت میکرد. ظاهر قضیه این بود که این عده از مسلک سابق خود چشم پوشیده و اکنون خویشتن را سوسیالیست مینامیدند. سوسیالیستهای دروغین میخواستند با این عنوان بلشویک ها را فریب دهند، در حالی که عنوان سوسیالیستی به هیچ وجه با بسیاری از آنان مناسبتی نداشت.(۱)

۱۱. دسیسه علیه جنبش جنگل

مهم ترین اقدام کمیته زرگنده تلاشی بدفرجام علیه جنبش جنگل بود. نیروهای جنگل یک سو و یک جهت نبودند. گروه غالب آنان از اندیشه اتحاد اسلام حمایت می کردند. گروه دیگری به فرماندهی احسان الله خان دوستدار، در زمره کسانی بودند که پیش تر با نیروهای باراتف جنگیده و با قوای ژاندارم همکاری کرده بودند. وقتی قوای دولت دفاع ملّی شکست خورد، عده ای از آنان به بغداد رفتند اما احسان الله خان به تهران بازگشت و با کسانی که مورخ الدوله آنان را «چند نفر آزادی خواهان انقلابی» می خواند و کمیته مجازات را تشکیل داده بودند همکاری می کرد. به همین دلیل بعدها دستگیر شد و در ۲۶ تیر ۱۲۹۶ از محبس آزاد گردیده و راه مازندران را در پیش گرفت و بالاخره به میرزاکوچک خان جنگلی پیوست. او از اهالی همدان بود و با وصف اختلافات فراوان با میرزا، نفاق پیشه کرد و خود را به اندازه ای به او

۱- حیات یحیی، ج۴، ص ۱۵۱.

نزدیک ساخت که «هیچ گاه از میرزاکوچک خان جدا نمی شد.» فرد دیگری که تا حدی از قوای جنگل حمایت می کرد، کلنل محمدتقی خان پسیان بود، پسیان یکی از فرماندهان نیروی ژاندارمری بود. در آن ایام بخشی از قشون ژاندارمری نیروهایی آزادی خواه به شمار می آمدند. بنا به روایتی، پسیان حزبی تشکیل داده بود به نام سوسیال دمکرات که میرزاحسین خان معاون و افرادی چون ابوالقاسم لاهوتی و میرزاده عشقی در این تشکیلات عضویت داشتند. کلنل چند تن از نیروهای خود را مأمور کرد تا از راه زنجان و خلخال و طارم و انبارلوی گیلان به جنگل بروند و با میرزا ارتباط برقرار کنند.(۱) غیر از اینان یکی از صدیق ترین یاران میرزا، دکتر حشمت طالقانی بود که از اعضای کمیته دمکرات های رشت به شمار می رفت و از همان ابتدای قیام میرزا آمادگی خود را برای همکاری با او اعلام داشته بود.

به میرزاحسین خان، معاون می گفتند زیرا وی معاون شعبه رمز وزارت امور خارجه بود که شغلی بسیار مهم ارزیابی می شد. انگلیسی ها تلاش می کردند از طریق او اخبار سرّی به دست آورند، تلاش شد این کار از کانال میرزاحسین خان صورت گیرد. به روایت کمره ای، استوکس در آذر ۱۲۹۷ تلاش کرد از درون وزارت امور خارجه اطلاعات درجه اولی به دست آورد. او از طریق میرزاعباس خان منشی وزارت داخله به میرزاحسین خان، معاون میرزامحسن خان رئیس شعبه رمز وزارت امور خارجه پیام داد اگر تماس های محرمانه وزارت امور خارجه و نامههای رمز را که از تمام کشورها در مدت جنگ به ایران مخابره شده در اختیار او قرار دهد، پول زیادی دریافت خواهد کرد. میرزاحسین خان قضیه را از طریق نیرالسلطان یکی از عوامل کمیته مجازات به مشاورالممالک اطلاع داد. ظاهراً مشاورالممالک میگوید کار از این چیزها گذشته است و اگر حسین خان میتواند، از انگلیسی ها چیزی دریافت کند. اما معاون شعبه رمز، نزد وجدان خود خجلت زده بود. او به علی اکبر دهخدا گفت اگر به این کار تن دردهد به کشور خود خیانت کرده است و اگر هم نامههای رمز را در اختیار استوکس قرار ندهد از شغل خود برکنار خواهد شد. دهخدا به او یاد داد بگوید ابتدا سی هزار تومان میگیرد تا رمزهای گذشته را در

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص۳۸۵.

اختیارش قرار دهـد، بعد از آن هم ماهی پانصد تومان دریافت میکند که اگر رمز جدیدی آمد در اختیار آنان گذارد. البته این حقوق ثـابت بود، اگر رمزی قابـل توجه میآمـد به قیمتی که خود میرزاحسـین خـان تعیین میکرد در اختیار طرف انگلیسـی قرار میگرفت. دهخدا این راه حل غیرقابل اجرا را برای این به او یاد داد که میدانست مورد قبول طرف انگلیسی واقع نخواهد نشد و بهـانه از دست آنـان سـلب میشود. امـا با کمال شـگفتی اسـتوکس با این طرح موافقت کرد؛ میرزاحسـین خان او را به خانه اش دعوت کرد تا با هم مذاکره نمایند. طرف ایرانی برای اینکه خود را از مخمصه برهاند هفت تن از دوسـتانش را به منزل دعوت کرد و آنهـا را پشت پرده نگه داشت. آنها ماجرا را شـنیدند، اما میرزاحسـین خان حاضـر نشـد سـندی در اختیار اسـتوکس قرار دهـد. وی تمارض کرد و مـدت مدیـدی در رختخواب خوابیـد. از آن سوی اسـتوکس هم به رشت رفت. بین راه دائماً جویای حال او میشـد، کسانی را به معالجه او میفرسـتاد و خلاصه موضوع را پیگیری میکرد. درست در همین احوال بود که اسـتوکس احضار شد و به لندن رفت.(۱)

اسفند ۱۲۹۷ ملاقـاتی بین کنسول انگلیس در رشت و میرزاکوچـک خان روی داد. کنسول خود به ملاقات میرزاکوچک خان جنگلی رفت. او توضـیح داد قوای دولت مرکزی ایران که آن زمان وثوق الدوله ریاست وزرایی اش را عهده دار بود؛ تصـمیم گرفته انـد با جنگلی ها وارد جنگ شونـد. میرزا توضـیح داد او قصـد جنگ با دولت مرکزی ایران را ندارد و یادآور شد قوای جنگلی در گیلان به جز اینکه در چهار سال اخیر جان و مال و ناموس مردم را از تاخت و تازهای گاه به گاه حفظ کردهانـد، اقـدام دیگری انجام نـداده اند. باز هم توضـیح داد علت حضور او و نیروهایش در جنگل همین بوده است و بس، وی نه تنها با دولت مرکزی ایران مخـالفتی نـدارد بلکه طـالب وحـدت ملی کشور نیز میباشـد. میرزا از وفاداری خود به منافع و مصالـح ملی ایران گفت و یادآور شـد در این مـدت او و یارانش ابداً با بیگانه سَـر و سـرّی نداشـته اند، بالاتر آنکه سالی دویست و پنجاه تا دویست وشـصت هزار تومان مالیات رشت بود که حداکثر چهل تا پنجاه هزار تومان آن را به مرکز میفرسـتادند و بقیه را حیف و میل مینمودند. او اجازه نداده است مالیات

ص:۶۷۳

۱- کمره ای، ج۱، ص۷۳۸.

مردم رشت هـدر رود، شایـد تصور رود منع ارسـال همـان مالیـات انـدک به مرکز، زیانی بوده است که آنان به دولت مرکزی ایران وارد کرده انـد. او به این نکته اشـاره کرد که دولت تـا ده سال دیگر هم نمیتوانست مالیات رشت را به سالی چهار تا پنج کرور برساند؛ حال آنکه او این کار را کرده است. این امر نه تنها خیانت به منافع ملی کشور نیست، بلکه خدمت هم به حساب میآیـد: «حال دولت که این همه خـدمات ما را از نقطه نظر خیانت نگریسـته و بخواهـد ما را مغلوب و معدوم و بعد از مغلوبیت گرفتاران را اعدام نماید، چاره تا آنجا که جان داریم نیست مگر دفاع.» کنسول انگلیس گفت آیا نیروهای جنگلی با انگلیسـی ها جنگی دارنـد؟ میرزا پاسخ داد: «ما ابداً با هیچ یک از دول مجاور عداوت و ضدیت و جنگی نداریم، فقط حفظ خودمان را از تعـدیات و چپـاول میخواهیم بنمـائیم. و الا به عنوان ضـدیت و جنگ با شـماها و با هیـچ کس این تجمع را تهیه نکرده ایم.» کنسول خواست میرزا این مطلب را به صورت مکتوب به او ارائه دهـد اما پاسخ شـنید: «ما عملاً در این چهار ساله ثابت کردیم که جنگ با شما نداریم و قول اطمینان میدهم که بعدها همین قسم باشد.»(۱)

بهواقع بعد از خاتمه جنگ، شـرق و شـمال ایران میدان وسیعی برای دست اندازی ها و سیاست بازی های بریتانیا شد. انگلیسی ها به دلیل داشـتن قوا در جنوب ایران آسوده خاطر بودنـد. با عملیات نظامی که در غرب کشور صورت میگرفت، از این ناحیه هم نگرانی وجود نداشت. بهواقع بعد از خاتمه جنگ اول جهانی و خروج روسـیه از ایران به دنبال انقلاب بلشویکی، انگلستان شمال ایران را لقمهای آماده دیـد که بایـد به سـرعت بلعیـده میشـد. انگلیسـی ها برای پیشبرد اهداف خود به دو سیاست روی آوردند: نخست اینکه از تشـکیل دولت های مستقل در قفقاز حمایت کردند و حتی نیرو هم به آن سوی اعزام داشتند و دوم بر روی مهم ترین خـانواده ملاک گیلان یعنی خانـدان آلامشه به صورت جـدی سـرمایه گـذاری نمودنـد تا این بار از آنان برای پیشـبرد سیاسـتهای کلاـن خود بیش از پیش سود جوینـد. در این زمـان روس هـای بلشویـک سـر گرم تحکیم موقعیت خود در روسیه بودند و قفقاز ظاهراً به حال خود رها شده بود. انگلیس ها از سیاست خود دو موضوع را سرلوحه

ص:۶۷۴

۱- همان، ج ۲، ص ۸۵۲.

کار قرار دادند: نخست اینکه مانع شکل گیری نهایی دولت بلشویکی شوند و دوم آنکه برای همیشه حکومتی دست نشانده در ایران روی کار آورند.

عرصه مهم عملیات انگلیسی ها شرق ایران بود. در خراسان قوایی انگلیسی- هندی تهیه دیدند و راه هند را در برابر نفوذ بلشویسم مسدود ساختند. وظیفه حفاظت از سرحدات شرقی ایران با ژنرال مالسون بود. او حتی درون مرزهای سابق روسیه تزاری واقع در ماوراءالنهر رخنه کرد و از نیروهای تحت حمایت خویش به طور نظامی جانبداری نمود. با این وصف وضعیت در شمال ایران بسیار پیچیده بود. در این ایام در جنگل دو نیرو در کنار هم فعالیت داشتند؛ نیروی جنگلیها و نیروی دولت مرکزی. میرزاکوچک خان رهبر قوای جنگلی در این زمان بین پنجاه تا شصت سال سن داشت. او مردی قوی بنیه و سیه چرده بود، موهای سر و صورتش انبوه و از اخلاقی نیک برخوردار بود. او مردی صلح دوست به شمار میآمد و از اتحاد اسلامی و استقلال و آزادی ملّت ایران دفاع میکرد. میرزا با استبداد داخلی و استعمار خارجی به ویژه استعمار بریتانیا به طور همزمان ضدیت میکرد. به عبارتی این دو را مکمل هم به شمار میآورد. در این ایام به حمایت عثمانیها مجمعی از اتحاد اسلام در باکو تشکیل شده بود که میرزا با آن ارتباط برقرار کرد. از آن سوی آلمانی ها تلاش داشتند برای مقابله با روس و انگلیس به نوعی در جنبش جنگل رخنه کنند، «ولی میرزاکوچک خان با وجود استفاده نظامی که از آنها مینموده است، ایرانیت و اسلامیت خود را از دست نمیداده بیگانه را بیگانه میدانسته است هر که بوده باشد. چنان که روس ها مکرر خواستند او را تطمیع کرده به دام بیاورند و فریب آنها را نخورد. گاهی هم با دستجاتی از قشون روس که برای امتحان جلو میآمدند، طرف میشد و آنها را عقب مینشانید، عده زیادی از وطن خواهان هم که عاشق دیدار یک قوه ایرانی خالص بودند از تشکیل جنگل دلخوش و به آنجا متوجه بودند.»(۱)

وقتی به دنبال انقلاب بلشویکی روس ها از ایران خارج شدند، انگلیسی ها تلاش کردند در گیلان جانشین روس ها گردند. در این زمان نیروی جنگل مهم ترین مانع بر سر راه آنان بود. حتی نبردهایی با قوای انگلیسی در گیلان روی داد تا به آنان نشان داده

ص:۶۷۵

۱- حیات یحیی، ج۴، صص۹۴-۹۳.

شود نیروی جنگلی به هیچ وجه اجازه ورود قشون بیگانه را به گیلان و از آنجا به قفقاز نخواهد داد. انگلیسی ها نتوانستند بر قوای کوچک خان غلبه کنند؛ به ناچار با نماینده جنگلیها مانند یک دولت مستقل پیمان منعقد کردند، زیرا «دانستند که آن قوه آلت دست بلشویک ها نمیشود و خارجه را هر که باشد خارجه میداند.»(۱) به این شکل انگلیسی ها ظاهراً قوای جنگلی را به حال خود رها ساختند و از تعرض مستقیم به آنان چشم پوشیدند. آنها در رشت و انزلی و بعضی نقاط دیگر اطراف دریای خزر قشونی را بر جای نهادند و این بار به نفوذی زایدالوصف در قفقاز و گرجستان همت گماشتند. هدف اصلی «دست انداختن به روی معدن های نفت بادکوبه» بود. این تهاجمات در آن راستا قابل ارزیابی است. به یاد آوریم که انگلیسی ها از همان دوره تزارها در قفقاز نفوذی فراوان داشتند و برخی عملیات تروریستی آن سامان با پولی که از سوی برخی اتباع بریتانیا به آنان داده می شد، صورت می گرفت. می دانیم که نفت باکو تا انقلاب بلشویکی در دست انگلیسی ها بود، پس اینان تلاش می کردند نفوذ از دست رفته را بار دیگر به دست آورند. سرسیسیل اسپرینگ رایس بر این باور است که سررشته بسیاری از تحرکات قفقاز به دست روشنفکران یهودی روسیه است.(۲)

در این زمان حکومت مرکزی در گیلان نیرویی داشت که «اعضای آن چند تن از بولهوسان عیاش خیابان گرد تهران بودند و معدودی از گیلانیان همرنگ آن ها»، این جمع به استثنای عده ای معدود «به شهوت رانی و مداخله کردن» میپرداختند، در تفتین میان درباریان و قوای جنگلی کوتاهی نمیکردند و مقاصد شخصی خود را تعقیب مینمودند. حکومت گیلان با سردار معظم خراسانی بجنوردی بود، این مرد شخصی «بی بند و بار و خارجه دوست» بود. اعمال او در گیلان مورد نفرت مردم بود؛ وثوق او را معزول ساخت و کسی را به جایش منصوب نمود که «مساوی اعمالش بیش تر و صلاحیتش برای اینکار از سلف خود کمتر» بود. این فرد میرزااحمد خان آذری نام داشت. «این شخص ریاست مالیه را داشته بعد از عزل سردار معظم کفیل حکومت میشود، آذری سفره حقه بازی خود را در گیلان پر آشوب گسترده میخواهد جنگل را

ص:۶۷۶

۱- همان، ص۹۴.

۲- نامه های خصوصی سر سیسیل اسپرینگ رایس، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی، (تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵)، ص۱۱۹.

هم جزو اسباب بازی خود قرار بدهد و به عنوان اصلاح کار جنگل تقربی حاصل کرده حاکم گیلان بگردد.»(۱)

آذری، وثوق را فریب داد. او برای به هم زدن کار جنگلیها پول کلانی از رئیس الوزرا دریافت کرد، اما توانست فقط چند تن از همراهان میرزا را با خود همسو سازد. هدف آذری این بود که با اختلاف انداختن در صفوف جنگلی ها کار آنها را بسازد و نابودشان کند. او به مرکز تلگراف میزد و این گونه وانمود میساخت که جنگلیها به ستوه آمدهاند و میخواهند صلح کنند. آذری «در این زمینه تلگراف هایی مشعر بر اظهار اطاعت و انقیاد از میرزا کوچک خان به وثوق الدوله مخابره مینماید که تا این وقت نگارنده شک دارد که آیا همه آنها ساختگی بوده است یا بعضی از آنها.»

وثوق پیام های محبت آمیزی خطاب به آذری و جنگلی ها فرستاد. این پیامها در نشریات گیلان و تهران منتشر شد و در پیرامون آن هیاهویی رخ داد. شاه هم که در اروپا اقامت داشت یکی از بهترین پیام های مسرت آمیز دوره زمامداری خود را شنید، اما ختم کار جنگلی ها بهواقع دروغ بود و همه حقه بازی بود و فریب. تنها چیزی که حقیقت داشت این بود که فردی از «سردستگان رئیس جنگل که مرد مذبذبی است با چند نفر از بستگان خود بعد از مختصر کشمکشی به آذری پیوسته است و بار ننگین وجود خود را از دوش میرزاکوچک خان برداشته.»(۲)

علت این برخوردها چه بود؟ برای پاسخ دادن به این سئوال باید اندکی به عقب بازگشت. از اوایل نیمه دوّم سال ۱۲۹۸ احمد خان آذری کفیل ایالت گیلان به دستور وثوق با میرزاکوچک خان وارد گفتگو شد. در همان ابتدای گفتگوها این گونه به نظر می رسید که میرزا مایل است باب مصالحه ای با دولت مرکزی باز کند. میرزا هیأتی را برای گفتگو با وثوق اعزام کرد، وثوق هم وعده داد اسلحه قوای جنگل را تحویل گیرد و در عوض کاری به آنان ارجاع دهد. از آن سوی احمد خان آذری هم نامه ای جداگانه به وثوق نوشت و تمایل میرزا را برای گفتگو اعلام داشت. متن نامه میرزا که در روزنامه رعد چاپ شده به این شرح است:

ص:۶۷۷

۱- حیات یحیی، ج۴، ص۱۳۹.

۲- همان، صص۱۳۹-۱۴۰.

حضرت مبارک بندگان مستطاب اشرف اعظم آقای وثوق الدوله رئیس الوزراء مملکت ایران دامت شوکته العالی؛ در این موقع که حضرت اجل میرزااحمد خان آذری کفیل محترم ایالت گیلان ابلاغ اوامر مطاعه و نیات مقدسه بندگان حضرت اشرف دامت عظمته را به این جمعیت فرمودند به مقام جسارت آمده خاطر مقدس را مستحضر می دارد این جمعیت از چندین سال به این طرف با فداکاری ها و جان فشانی های فوق العاده که متحمل شده اند غیر از خدمت گذاری به ابناء وطن و حفظ استقلال مملکت و رفاهیت و آسایش عامه به هیچ اقدامی مبادرت نورزیده همیشه آرزومند قدرت و سطوت اولیای امور دولت بودند ولی متأسفانه بعضی از عناصر مغرض این نیات پاک جمعیت را در حضور مبارک سوء تعبیر نمودند و بدبختانه موفق به ایجاد یک نوع سوءتفاهمی گشته فدویان را متمرد و مخل آسایش مملکت قلمداد نموده و بالاخره باعث این همه خسارات و خون ریزی گشتند، در تمام این مراحل باز هم جمعیت به هیچ وجه قصد مخاصمه نداشته در مقابل قشون دولتی راه دفاع را پیش گرفته در این موقع که جمعیت مقاصد مقدسه بندگان حضرت اشرف را برای حفظ قومیت و شرافت مملکت تصدیق می نماید، با کمال افتخار و صمیمیت به حضور مقدس اطمینان کامل می دهم که چاکر و تمام افراد جمعیت از این تاریخ کاملاً مطیع اوامر دولت معظم خود بوده و به کلی ترک مخاصمه نموده ایم و به هیچ وجه در اجرای اوامر مطاعه و در جان فشانی و خدمت گذاری مملکت قصور نخواهیم ورزید، عموم جمعیت از طرف قرین الشرف بندگان حضرت اشرف امیدوار به مراحم عالیه بوده و یقین دارند که در سایه مکارم وافیه در آتیه شرافت آنها کاملاً تأمین خواهد شد.(۱)

همین نامه است که دولت آبادی احتمال می دهد جعلی بوده باشد. وثوق در پاسخ به این نامه، از احمد خان آذری به دلیل مساعی اش در مورد پایان دادن به مسئله جنگل تقدیر کرد. در عین حال او جواب میرزا را هم ارسال کرد، «جواب آقای میرزاکوچک خان را به توسط خودتان مخابره نمودم البته مراتب رضایت و امتنان این جانب را از صمیمیت و بی غرضی و مساعی که برای خاتمه دادن به اختلافات و مناقشات مبذول داشته اید به ایشان ابلاغ خواهید نمود.» متن نامه وثوق به میرزا به

۱- رعد، سال دهم، ش۲۰۳، ۲۵ ربیع الاوّل ۱۳۳۸، ۱۹ دسامبر ۱۹۱۹، «ختم غائله جنگل.»

این شرح بود:

جناب آقای میرزاکوچک خان زید اقباله، تلگرافی که بعد از ابلاغ مقاصد دولت و ترک مخاصمه به توسط آقای کفیل حکومت مخابره نموده بودید واصل گردید. با هیچ بیانی نمی توانم از این پیشامد مسرت قلبی خود را اظهار نمایم؛ زیرا مناقشات اخلاقی که موجب این همه زحمت و بدبختی شده بحمدالله مرتفع گردید. باید به شما و خود تبریک بگویم که مساعی و اهتمامات من در رفع این بدبختی که هر دقیقه دوام آن متضمن ضرر جدیدی برای مملکت بود مؤثر واقع شده و شما هم با حسن نیت و صمیمیت مقاصد خیرخواهانه دولت را استقبال نموده اید لازم می دانم جنابعالی را مستحضر نمایم که هیچ وقت اینجانب مایل نبودم این مناقشات و اختلافات دوام پیدا کند بلکه نظر به حسن ظن و اطلاعی که به وطن خواهی و صمیمیت شما پیدا کرده بودم می خواستم حقیقت را به جنابعالی مکشوف نموده نگذارم قوای اخلاقی و فکری و مادی خودتان را بیهوده صرف نمائید. عملیات جنابعالی که در یک موقع برای دفع خطر از مملکت به موقع و مفید بود، در موقع دیگر بالعکس جز خرابی و خسارت و خون ریزی نتیجه نداشت و تلفات اموال و اشخاص از هر طرف تضییع بیهوده مال و جان فرزندان مملکت بود. پس باید عناصر عاقل و علاقمند مملکت مصلحت را تشخیص داده هیچ وقت نگذارند نیت خالص و وجدان پاک آن ها به اشتباه و اغراض مفسدین آلایش پیدا کند. این جانب همان طور [که] به وسیله آقای کفیل حکومت در ضمن ابلاغ مقاصد دولت نوشته ام با جنابعالی نظر مساعد داشته همه طور همراهی و مساعدت خواهیم نمود و امیدوارم حالا که خودتان حقیقت را دانسته و تشخیص خیر و صلاح مملکت را داده اید دولت هم از احساسات وطن پرستانه و غیرت و عصبیت ملّی شما استفاده نموده اتحاد و صمیمیت نتیجه مطلوبه خود را که سعادت مملکت و آسایش اهالی است بدهد، البته در باب اجرای شرایط به طوری که به آقای کفیل حکومت قرار داده اید زودتر تشکیل کمیسیون نموده برای تفرقه جمعیت و تسلیم اسلحه و تعیین تکلیف افراد اقدامات خواهند نمود.(۱)

پیش از این اوضاع، یکی از رؤسای جنگلی ها به نام دکتر حشمت فریب آذری را

۱- همان، «تلگراف صادره از مقام منیع ریاست وزراء عظام.»

خورده بود. او به رشت آمـد و از همان جا تلگرافی به امضای آذری خطاب به وثوق فرسـتاد تا حسن ظن او را بیازمایـد. وثوق بی خبر از ماجرا نیت حقیقی خود را بروز داد. او پاسخ داد جنگلی ها بایـد قلع و قمع شوند. دکتر حشـمت و همراهانش با این پاسخ از شبهه به در آمدنـد و با وجود تأمین احمـد خان به جنگل بازگشـتند. ماجرای تسـلیم شـدن دکتر حشـمت به نیروهای دولت مرکزی و خیـانت آنـان در فروردین ۱۲۹۸ روی داد. در آن زمان شـهر رشت تحت نظارت قوای هنـدی- انگلیسـی قرار داشت. آنان به قزاقها اجازه ندادنـد وارد شـهر شونـد که «چپاول و هرزگی نمایند.» در همین احوال دکتر حشـمت از جنگل به رشت آمـد و خود را تسـلیم کرد. دکتر حشـمت خواست در ازای تسـلیم خود و خلع سـلاح نیروهایش، مقداری حقوق قشونی دریـافت دارد. او با نیروهای دولت مرکزی به محل نگهـداری سـلاح و گروه خودش رفت. دکتر گفته بود اگر به او پولی داده شود، قول میدهد میرزا را کت بسته تحویل دهد. این سخن را برای آن گفت تا نیروهای قزاق را به محل استقرار نیروهای خود بکشاند. وقتی قزاقها و صاحب منصبان همراه او رفتند، دستور داد آنان را خلع سلاح نمایند. مبلغ بیست و چهار هزار تومان پول هم که گرفته بود، برداشت و بـا اردوی خود به نزد میرزا شـتافت. نیروهای دکتر حشـمت هیـچ گونه آزار و اذیتی به قزاقها روا نداشـتند. تمام تلاش آنان این بود که از زد و خورد با این نیرو که بـدنه اش همه ایرانی بودنـد، پرهیز کنند.(۱) نکته این است که وثوق قبل از تصـدی منصب ریاست وزرایی تلاش می کرد راهی برای ارتباط با جنگلی ها بیابـد و با کمک آنان وضـعیت کشور را اصلاح نماید، اما اینک آنان را اشرار میخواند. به هر حال اردوی دولتی مقیم رشت دکتر حشمت را تعقیب نمود. بین گروه کوچک دکتر حشـمت و اردوی دولتی جنگی روی داد، دکتر حشمت در این جنگ طبیعتاً شکست خورد. او را دستگیر کردند و در سبزه میدان رشت حلق آویز نمودند.(۲) این ماجرا در شعبان ۱۳۳۷ مصادف با اردیبهشت ۱۲۹۸ روی داد و جراید هم خبر آن را نوشتند.

به واقع بعد از این که میرزا مانع ورود نیروهای انگلیسی به انزلی و رفتن آنان به

۱- کمره ای، ج۲، صص۹۰۸-۹۰۷.

۲- حیات یحیی، ج۴، صص ۱۴۰-۱۳۹.

باکو از این شهر شد، همان طور که پیش تر هم توضیح دادیم، ژنرال دنسترویل فرمانده آنان همدان را پایگاه خود قرار داد. آنان چند ماهی در همدان ماندند اما در فروردین ۱۲۹۸ نخستین دسته از سربازانی که از بین النهرین اعزام شده بودند، به قوای دنسترویل ملحق شدند و همین نیروها در اردیبهشت آن سال وارد قزوین گردیدند. اینان تلاش داشتند محور انزلی به قزوین را که در دست نیروهای میرزا بود بگشایند و او را وادار نمایند محور اصلی رسیدن به قفقاز را در اختیار اینان قرار دهد. میرزا تلاش کرد این بار هم انگلیسی ها را ناکام گذارد. او نامه هایی به روحانیان و رجال سیاسی سایر شهرها فرستاد و از آنان خواست هر کاری می توانند بکنند تا مانع هجوم انگلیسی ها به شمال کشور شوند. دیدیم که فقط شیخ مرتضی محلاتی به این ندا جواب داد و باز هم از قول دولت آبادی نقل کردیم که به طور خاص رجال سیاسی به این نامه ها پاسخی ندادند.

انگلیس می خواست بر جنگلی ها ضربه ای خرد کننده وارد سازد، زیرا مقاومت آنان نمادی از مقابله با تسلط بریتانیا بر کشور به حساب می آمد و می توانست الگویی برای مناطق دیگر ایران باشد. در این مرحله بود که اینان با حمایت قوای قزاق، دکتر حشمت را دستگیر کردند. وقتی دکتر حشمت را دستگیر کردند، او را به رشت آوردند، انواع مصائب و شکنجه ها را در حق او روا داشتند تا به بازجویی آنان پاسخ دهد. حشمت نپذیرفت به سئوالات بازجویان خود پاسخ گوید و گفت فقط حاضر است در دادگاهی شرکت کند که در تهران تشکیل میشود و البته هیأت منصفه هم باید حضور داشته باشند. به هر حال او را به پای چوبه دار آوردند، قریب پنج هزار تن از مردم رشت حاضر بودند. او سرداری و عینک خود را برداشت و به بالای صندلی رفت و طناب دار را گرفت و بوسید و خود به گردن خویش انداخت. دکتر حشمت با شجاعتی وصف ناپذیر از عاملان اعدام خود خواست در کار خویش تعجیل نمایند. وقتی او را بر دار کردند، «یک مرتبه ضجه و فریاد زن ها و مردم بلند میشود. صاحب منصب نظامی قزاق خانه به قزاقها امر می کند که شلیک نمایند، اما نه به قسمی که به مردم بخورد، بلکه برای تهدید مردم. همین که مردم می بینند شلیک به آنها شده، فرار می نمایند. چند بچه کوچک و دو سه نفر زن زیر پاهای جمعیت خفه می شوند. رئیس قزاق خانه به قزاقها می گوید که هر کس

احسان الله خان را بیاورد سه هزار تومان می دهم و پولها برای این جنگ ننگ آور، دولت به مصرف رسانده، علاوه بر مخارج رسمی.»(۱)

بعد از این عملیات، انگلیسی ها توانستند پل منجیل را هم که در تصرف جنگلی ها بود، بگشایند. خرداد ۱۲۹۸ همان طور که پیش تر هم آوردیم، کوچک خان با استوکس وابسته نظامی انگلستان در تهران ملاقات کرد. نیز با بیچراخوف که قزاق های تحت امر او ستون نخست نیروهای انگلیسی را تشکیل می دادند گفتگو نمود. میرزا فقط اجازه داد روس هایی از پل منجیل عبور کنند که قصد داشتند ایران را ترک نمایند. اما وی همچنان به انگلیسی ها اجازه نداد از این محور عبور نمایند. به دید میرزا قوای انگلیسی نیرویی اشغال گر بودند که نه تنها حق نداشتند از گیلان عبور نمایند، بلکه باید سراسر خاک کشور را هم ترک می نمودند. چند روز بعد از این ملاقات بود که هواپیماهای شناسایی انگلستان بر فراز گیلان به پرواز در آمدند و به طور خاص شهر رشت را بمباران کردند. از سوی دیگر، نیروی قزاق تحت امر روس ها هم مواضع میرزا را با توپ هدف قرار دادند و آنان را ناچار به رها ساختن مواضع خود در منجیل نمودند. روز بیست و چهارم خرداد آن سال بیچراخوف رشت را اشغال کرد. جنگلی ها در سراسر محور جاده قزوین به رشت، ناچار به جنگ چریکی با انگلیسی ها شدند. این نیروها در اواخر تیر ۱۲۹۸ ضربه خیره کننده ای بر قوای انگلیسی مستقر در رشت وارد کردند، بار دیگر بخش عمده شهر را تصرف نمودند و کنسولگری انگلیس را به آتش کشیدند. نبردهای خونین خیابانی چندین روز در شهر ادامه یافت. بالاخره انگلیسی ها توانستند با بمباران هوایی رشت جنگلی ها را وادار به عقب نشینی کنند. میرزا ناچار شد با انگلیسی ها قراردادی منعقد کند که طبق آن مربیان نظامی آلمانی و اتریشی را اخراج می کرد و مقرر شد نیروهای تحت امر او مانع استفاده انگلیسی ها از جاده قزوین-رشت نشوند. انگلیسی ها هم تعهد کردند از دخالت در فعالیت جنگلی ها خودداری نمایند و در روابط آنها با دولت مرکزی ایران دخالتی ننمایند. از اینجا بود که سناریوی دیگری را سرلوحه کار قرار دادند تا به طور کلی وجهه میرزا را بیشتر خدشه دار نمایند.

وثوق خشمگین از اطلاعات دروغ احمد خان آذری او را برکنار کرد، در این بین

۱- کمره ای، ج۲، صص۹۳۸-۹۳۷.

شخصی را به گیلان فرستاد تا در مورد اقدامات او تحقیق نماید. این شخص میرزااحمد خان اشتری نام داشت و از اجزای عدلیه بود. او مردی خوش طینت به حساب میآمد و نقطه مقابل آذری بود. وثوق بالاخره حکومت گیلان را به خود اشتری سپرد. وقتی میرزاکوچک خان، حسن سلوک او را مشاهده کرد، وی را به جنگل دعوت نمود، وعده داد در کار حکومت گیلان به او کمک نماید و خلاصه اوضاع و احوال در حال بهبود بود.(۱)

بالاتر گفتیم اواخر تیر ۱۲۹۸ خبر رسید جنگلیها بر انگلیسیهای مقیم رشت دست یافته اند، تعدادی از آنها را کشته و تعدادی دیگر هم متواری گردیده اند. نیروهای تحت امر میرزاکوچک خان توانستند نیروهای بریتانیایی را بیرون کنند و بانک شاهنشاهی نماد سرمایهداری مالی انگلستان در رشت را به تصرف خود درآوردند. در این ضمن، در شهر رشت حریقی اتفاق افتاد که بسیار مشکوک بود. این حریق چند میلیون تومان خسارت به شهر وارد ساخت. انگلیسیها وقتی دیدند قادر به حفظ رشت نیستند، قصد کردند استراتژی قدیمی و شناخته شده سرزمین سوخته را در رشت هم اجرا کنند؛ آنها حتی ساختمان بانک را هم به آتش کشیدند، ناظران شاهد بودند که اسکناس ها در آتش میسوخت: «معلوم نیست آئرپلان انگلیسی آتش زده یا خود انگلیسی ها، چون اسکناس ها هم آتش گرفته.»(۲) انگلیسی ها گناه آتش سوزی عظیم رشت را به گردن جنگلیها انداختند. از سویی راه رشت به قزوین بسته شد.

در اینجا بود که سناریوی مورد نظر بریتانیایی ها به اجرا گذاشته شد. از شهریور ۱۲۹۸ عده ای در تهران جمع شدند تا به قول خودشان یک تشکیلات سوسیال دمکرات به وجود آورند. حاج ناظم، میرزامحمود متفقه، سیدعبدالرحیم اصفهانی، برهان و رجالی چون فرخی یزدی در این راه تلاش میکردند. اینان میخواستند با جذب افرادی از حزب دمکرات و سایر اشخاص نزدیک به خود یک تشکیلات سوسیال دمکرات به پا کنند. در این مسیر البته از سیدمحمد کمرهای رئیس گروه دمکرات های ضدتشکیلی هم دعوت به عمل آوردند؛ هدف آنان ظاهراً دعوت «برای نهضت انقلاب» بود. کمرهای با

ص:۶۸۳

۱- حیات یحیی، ج۴، ص۱۴۱.

۲- کمره ای، ج۱، ص۳۵۳.

این پیشنهاد چندان موافقتی نکرد.(۱) منظور هم البته انقلاب علیه قرارداد وثوق بود. کمرهای بر این باور بود که «ما باید رسماً مسئول هیأت انقلاب نشویم، چه که قوه اداره نمودن نداریم و [با] نفله شدن پولها و خوردن [مال] مردم ... ما نباید بدنام شویم.» مهم تر اینکه کمرهای میدانست گروه سوسیالیست کذایی، اصالت ندارد.(۲) مهمترین نگرانی انگلیسی ها در این دوره کماکان مسئله جنگل بود. در این زمان بود که آنان توطئه ای سامان دادند که یک سویش سوسیالیستهای کذائی بودند، یک سویش متحدان دیرینه آنان در گیلان و سوی دیگرش برخی عوامل کمیته مجازات.

در این مقطع حساس تاریخی، به تقلید از نیروی مجاهدین مدافع کوچک خان، عده ای از «متمولین گیلانی» نیرویی به اصطلاح ملّی تشکیل دادند. هدف این نیروی دوّم این بود که قوای میرزاکوچک خان و اهداف استقلال طلبانه او را مشوه سازند. کار از اختلاف افکنی بین صفوف جنگلی ها آغاز گردید. اینان برای دست یابی به هدف خود از هیچ جنایتی فروگذار نکردند، تمام تلاش این بود تا نیروی محبوب تحت فرماندهی کوچک خان را در انظار مردم گیلان بدنام سازند و گروهی را که نتوانسته بودند از راه جنگ و گریز به زانو درآورند، از طریق شکاف در صفوف داخلی نیروها سرکوب سازند. باید میرزا را که «یک قوه ایرانی ثابت قدمی است» به هر نحو ممکن محو و نابود سازند.(۳) رأس این نیروی مخرب خاندان آلامشه بود. یکی از اعضای این خاندان یعنی فتح الله اکبر سپهدار اعظم مشهور به سردار منصور وزیر جنگ کابینه وثوق بود. او و خاندانش در گیلان املاک و ضیاع و عقار فراوانی داشتند و در زمره ملاکین بزرگ آن سامان به شمار میرفتند. نیز سردار معتمد و سردار محیی اعضای دیگر این خاندان و البته بالاتر از همه چهره پشت پرده تحولات این زمان یعنی میرزاکریم خان رشتی، بحث سرکوب جنگلی ها را با منافع خاص خود پیوند داده بودند و از انگیزه کافی برای برخورد با آنان برخوردار بودند. اینان «اسباب دست» انگلیسی ها بودند تا این قدرت بزرگ جهانی که منافعش در ایران به شدت در حال آسیب دیدن بود، بتواند به مقصود غائی خود نائل آید.

۱- کمره ای، ج۲، ص۱۰۷۷.

۲- همان، ص۱۰۷۸.

۳- حیات یحیی، ج۴، صص۱۵۲-۱۵۱.

سردار محیی عبدالحسین خان معزالسلطان، که نقش مخربش را در ایام مشروطیت پیش تر بازگو کرده ایم، در این دوره گاهی در تهران بود و گاهی سر و کله اش در گیلان دیده میشد. او در این زمان «بی تکلیف» بود یعنی نمیدانست باید چه کند. میرزاکریم خان و برادرانش در ماجرای اعتراض علیه قرارداد ۱۹۱۹ وثوق بسیار ساعی بود. نسیم شمال، سیدجلیل اردبیلی، سیدعبدالرحیم خلخالی، حسین پرویز و عده ای دیگر در آن ماجرا همراه با سیدمحمد کمرهای از محشورین او بودند.(۱)

درست وقتی انگلیسی ها درصدد برآمدند به هر نحو ممکن قوای جنگلی را از سر راه بردارند، سردار محیی با کمیته زرگنده مرتبط شد. به قول دولت آبادی او: «با دستور مخصوص مخفی به گیلان رفته با برادر کوچک خود بی آنکه کسی متعرض آنها بشود، چندی در رشت میمانند و خود را بلشویک میخوانند و از اینجا بلشویک مصنوعی گیلان شروع میشود؛ بلشویک شدن اشخاصی که این جامه به اندام آن ها به هیچ وجه برازندگی ندارد و باور کردنی نیست البته از روی سیاست و خارج از عادت است، خصوصاً که دیده میشود دست سیاست بیگانه به توسط کمیته زرگنده از آستین همین بلشویک ساختگی در گیلان درآمده رل بزرگی بازی مینماید. بلی، انگلیسیان با همین دست، میانه میرزاکوچک خان و سردستگان مجاهدین تازه وارد شده از قبیل احسان الله خان و غیره را بر هم زده شعله آتش ریاست جمهوری میرزاکوچک خان را هنوز درست برافروخته نشده خاموش میسازند.»(۲)

اما موضوعی دیگر هم وجود داشت، احسان الله خان و خالوقربان، از اوایل ۱۲۹۹، اصرار داشتند با قشون جنگلی و نیروهای بلشویک و کمونیستهای کذائی، به سرعت حرکت کنند و به تهران روی آورند. نبردی نهانی بین میرزا و احسان الله خان در حال جریان بود. میرزا به عنوان رهبر جنبش جنگل، احسان الله خان را از ریاست قشون عزل کرد، اما ریاست گروهی را که به مازندران اعزام شده بودند به سعدالله خان درویش داد. او به سعدالله دستور داد با تأنی حرکت کند و عجلهای در کار نشان ندهد تا ببیند اوضاع چه خواهد شد. نیز به قشون طوالش هم مهمات

۱- کمره ای، ج۲، صص۱۱۳۶-۱۱۳۵.

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص۱۵۲.

فراوانی که از کشتی های دنیکین به دست آورده بودند، داد و مقداری از مهماتی که بلشویک ها به او داده بودند بین آنان تقسیم کرد. اما نکته این است که میرزا به اینها هم دستور داد به سوی جنگل روند و به عبارتی در صدور فرمان جنگ به آنها علیه اردوی قزاق تعلل می ورزید.

احسان الله خان و دار و دسته اش این تعلل میرزا را که می خواست مانع زد و خورد با قزاق های بی گناه ایرانی شود؛ حمل بر سازش او با انگلیسی ها کردند. احسان الله خان و خالو قربان نامه ای به رئیس کمیسری باکو نوشتند که میرزاکوچک خان خائن است و پولها و مهمات را برداشته و برده است. از باکو فرمان داده شد که نیروهای تحت امر این دو، خود رأساً به رشت حمله نمایند و قوای میرزا را مورد هجوم قرار دهند. در نبردهایی که واقع شد مردم رشت به شکلی که در منابع آمده است قربانی عملیات مشکوک احسان الله خان و خالو قربان شدند. دولت تلاش کرد میرزا را به سوی خود متمایل سازد، اما او گفت تا معاهده ۱۹۱۹ نقض نشود و انگلیسی ها از ایران اخراج نشوند، ابداً با دولت مرکزی وارد گفتگو نخواهد شد.(۱)

میرزا با «تندروی شدید رفقای مجاهدنمای تازه وارد شده» موافق نبود. نیز او علیه «بلشویک مصنوعی گیلان که با زور و زر فراوان و نفوذ اشرافی خوانین و متمولین درجه اول گیلان خودنمایی کرده است»، مقاومت کرد. این «مجاهدنماها» بهواقع «آلت دست این قوه ساختگی» بودند. او با تمام تلاش خود نتوانست با این گروه ها به ستیز برخیزد و آنان را از سر راه بردارد. او تنها کاری که توانست انجام دهد این بود که به جایگاه اصلی خود در جنگل مراجعت نماید. او هر چه در توان داشت اسلحه و ملزومات جنگی و پول برداشت و به اعماق جنگل رفت. نخستین مرحله از طرح سقوط قیام جنگلی ها با اختلاف افکنی در صفوف جنبش به نتیجه رسید. مخالفین میخواستند او را دستگیر نمایند اما موفق نشدند. این تلاش میرزا و جان به سلامت بردن او «با اوضاع جاری رشت خصوصاً در مقابل بلشویک های مصنوعی کار آسانی نبوده است.»(۲)

۱- کمره ای، ج ۲، صص ۱۶۰۵-۱۶۰۴.

۲- حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۵۳.

بعـد از وثوق، مشـیرالدوله هم تلاش کرد تا راه حلی برای مصالحه با میرزا بیابـد. انگلیسـی ها برای سـرکوب قوای جنگل یک کرور پول و هفت هزار قبضه تفنگ در اختیار دولت ایران قرار دادند تا با آن گروه مقابله نماید. از سوی دیگر به سردار جنگ بیست هزار تومان داده شد و احتمال داده می شد این پول برای ایجاد زمینه به منظور بردن شاه به اصـفهان بوده است. از سویی سردار فـاخر حکمت در همین احوال در قزوین بالای منـبر رفت و گفت او نزد میرزاکوچـک خـان رفته و گفتگو کرده است. سردار فاخر توضـیح داد میرزا قول داده است از دولت اطاعت کنـد. به قول سـردار فاخر، میرزا با عملیات گروهی که جدیداً از بـاکو وارد انزلی شـده بودنـد مخـالف بود، به همین دلیـل وی به حالت قهر از رشت خارج شـده است و از اعمال و رفتار آنان مکـدر و متنفر است. میرزا به جنگـل بازگشـته و به عبارتی حساب خود را از کسانی که عملیات مشـکوکشان خواب راحت از مردم سـلب کرده بود، جـدا کرد. در همین حـال خبر می رسـید دولت بـا انگلیسـی هـا مـذاکرات جدیـدی کرده تا از گسترش جنبش میرزا جلوگیری به عمل آورد.(۱)

گروه ضدتشکیلی و نفوذیهایی مثل احسان الله خان نگذاشتند مسئله جنگل به مصالحه تمام شود، اینان تشتت و بحران سازی را ادامه دادند و از طریق احسان الله خان راه هرگونه گفتگوی مسالمت آمیز در راستای منافع ملّی ایران را مسدود ساختند. بهواقع در صفوف جنگلی ها نوعی دوگانگی شکل گرفته بود که این دوگانگی البته تا اندازهای ریشه در مناقشات درون حزبی خود روسـیه بعـد از انقلاـب داشت. ظـاهراً این گونه به نظر می رسـید که دولت بلشویکی با میرزا رابطه ای مناسب دارد، به عبارتی آنـان تلاش می کردنـد نیروها را تحت رهبری میرزاکوچک خان حفظ نماینـد. اما «این قفقازی های کمونیست و اشـرار شـعبه کمیته عـدالت بادکوبه با احسان الله خان و خالوقربان با میرزا در بعضـی مطالب مثل رفع حجاب مـذاکره و منازعه» می کردند. در تهران از قول آقا عماد نوه شـیخ فضل الله نوری که در زمان جمهوری گیلان میرزاکوچک خان رئیس نظمیه آنجا بود؛ نقل می شد که این افراد در خانه حاج محمدجعفر کنگاوری که ریاست یکی از کمیساریاهای جمهوری گیلان را به دست داشت، با محسن نجم آبادی، ابوالقاسم ذره، عبدالحسین

ص:۶۸۷

۱- کمره ای، ج ۲، ص۱۵۳۶.

حسابی، فلسفی و جمعی دیگر جمع شده بودند. ضمن ناهار، «احسان الله خان به صاحبخانه گفت که این طبخ خوب را کی کرده؟ گفت زنم. گفت او را بیاور نزد ما معرفی نما. من اگر زنم اینجا بود به شماها معرفی می کردم. این مطلب را آقا عماد خبر برای میرزا می برد و نزاع درمی گیرد و دسته میرزا حرکت به جنگل می نمایند و مبارزه بین این ها واقع می شود.» این آقا عماد با گروه ضدتشکیلی و به ویژه کمرهای رفاقت داشت و از جمله پیامهایی از رشت برای او آورده بود.(۱)

برخی از دیگر راویان نقل می کنند که روزی احسان الله خان در سبزه میدان رشت سخنرانی می کرد. او رو به سوی زن ها کرد و گفت تا کی باید خود را در بقچه بپیچید، به زنان عالم نگاه کنید که چگونه در امور خود دخالت می کنند. او به حجاب زنان حمله کرد و آن را نکوهید. احسان الله خان از زنان خواست روی خود بگشایند و به قول او در اصلاحات مملکت و وطن شرکت کنند. زنان و مردان حاضر در این جلسه با اعتراض مراسم را ترک کردند، شب هنگام همه را خبر نمودند که صبح در مسجد جمع شوند. روز بعد کسبه و تجار و مردم شهر جمع شدند، میرزا را هم آوردند. یکی از تجار در مسجد شهر خطاب به میرزا گفت جان و مال خود را در خدمت او نهاده اند و به خاطر دعوت او علیه دولت مرکزی شوریده اند، اما حاضر نیستند نوامیس خود را در معرض این گونه سخنان ببینند. میرزا برخاست و بعد از بوسیدن کلام الله مجید سوگند یاد کرد از این حرکات خبر ندارد و با این وضع موافق نیست و تمام این اعمال مربوط به احسان الله خان است. عصر همان روز احسان الله خان در همان مسجد گفت که این افکار و سخنان زیر سر خود میرزاست، او انواع و اقسام اتهامات را نثار میرزا کرد. بعد از این ماجراها میرزا نیروی خود را برداشت و به جنگل رفت. از آن به بعد اختیار جنبش و تحولات گیلان به دست گروه احسان الله خان افتاد، گروهی از قفقازی ها در این تحرکات آنها را همراهی می کردند.(۲)

مردی شیخ حسن رانکوهی نام که از معاشرین میرزاکوچک خان جنگلی بود و در تهران هم با گروه ضد تشکیلی و به طور مشخص با شخص کمرهای ارتباط داشت

ص:۶۸۸

۱- همان، ص۱۵۵۸.

۲- عین السلطنه، ج۷، صص۵۶۹۳-۵۶۹۲.

میگفت میرزاکوچک خان را دیـده و با او گفتگو کرده است. او از سوی میرزا مأموریت یافت به سوی ایلات متفرقه بشـتابد و کمـک آنها را جلب کنـد. وی هم یک ماهی را به انجام این مأموریت گذرانیـد. کثیری از ایلات و عشایر چه شـخصاً و چه از طریق کمـک هـای تسلیحاتی و مـالی از جنبش میرزا حمـایت کردنـد و عـده ای کـثیر هم به نزد او آمدنـد. میرزا از این گروه پـذیرایی شایانی کرد اما در اعزام این گروه برای نبرد با قوای قزاق تعلل می ورزید. رانکوهی به طور محرمانه از میرزا علت امر را جویا شـد و پرسـید چرا به این گروه مهمات نمی دهـد تا روانه شونـد؟ پاسخ میرزا نشان از بصـیرت و هوشـیاری او داشت و نشان می داد برخلاف آنچه دشـمنانش می گفتنـد از شمّ سیاسـی بالایی برخوردار بود. میرزا گفت با لنین مذاکره کرده اسـت که نامه بنویسـد تا قوای او هر چه مهمات لازم دارنـد بدهنـد، اما در برابر این کمک؛ پول آن را دریافت دارند. میرزا گفته بود اگر هم کمـک انسـانی لازم شـد، او میزان آن را خود اعلام خواهـد کرد و بایـد این نیروها تحت امر او باشـند و نه فرمانـدهان روسـی و یا سایر دست انـدرکاران جنبش جنگل. میرزا توضـیح داد هنوز لنین به این تقاضاها پاسـخی نـداده است، او به همین دلیل می ترسـد وارد کار شود، زیرا اگر بلشویک ها در امور جنگل مـداخله کننـد خیلی بد خواهد بود، از سوی دیگر اگر هم عقب کشـند و او و نیروهـایش را تنهـا گذارنـد بـاز هم خیلی بـد خواهـد شـد. اگر این حوادث روی دهـد بیم آن می رود که نیروهای جنگلی گرفتار قشون انگلیس شوند، پس «باید به مماطله گذراند تا مطلب معلوم شود.»(۱)

از آن سوی سیدجلیل اردبیلی مأموریت داشت از طرف دولت مشیرالدوله با قوای جنگل وارد گفتگو شود. میرزا شرط گفتگو بـا دولـت را اخراج قـوای انگلیســی از ایران دانسـت. اردبیلی در رشـت بـا استاروسلسـکی فرمانـده قـوای قزاق، گفتگـو کرد و سفارشات دولت مرکزی را که مکتوب بود به او داد. اردبیلی و استاروسلسکی هم به این نتیجه رسیده بودند که باید نبرد را در گیلان متوقف سـاخت، زیرا این جنـگ به نفع انگلیسـی هاست. اقوی دلیل بر این که این جنگ به نفع طرف انگلیسـی جریان دارد و این که در پشت تحولات آن خطه دستهای مرموز عوامل بریتانیا دیده می شود، این بود

ص:۶۸۹

۱- کمره ای، ج۲، ص۱۶۰۴.

که سردار محیی و عمیدالسلطان برادران میرزاکریم خان رشتی چپاولگری را از حد گذرانیده بودند. آنها همراه با گروه احسان الله خان و خالوقربان به عملیات وحشیانه ای دست زدند. این نکته ای نبود که کسی از آن مطلع نباشد، به طور مثال، سیدجلیل اردبیلی می دانست که میرزاکریم خان رشتی در تهران به طور محرمانه پول کلانی از انگلیسی ها دریافت کرده و آن را در اختیار برادران خود قرار داده است. می گفتند شاید این عمل با اطلاع و تصویب میرزامحمدصادق طباطبائی بوده باشد که اینک حزب سوسیالیست تشکیل داده بود و خود را طرفدار زحمتکشان نشان می داد تا «در جزو بلشویک ها و کمونیستها این مظالم را به اسم آنها بنماید.»(۱) بین احسان الله خان و میرزا به شدت به هم خورده بود. می گفتند دیگر محال است آنان با هم کار کنند، زیرا «هر دو از هم خائف به قتل هستند.»

در تهران به درستی معلوم شده بود که قوای احسان الله خان و برادران میرزاکریم خان رشتی عملیات خود را با هم هماهنگ می کنند و به هیچ وجه به شعارهایی که مطرح می سازند، باوری ندارند. به طور مثال مرآت السلطان می گفت آیا باید صبر کرد تا سردار محیی و خالو قربان و احسان الله خان به تهران آیند و اموال و زن و فرزند مردم را مورد حمله قرار دهند؟ او می گفت باید فکری کرد که چگونه می توان از این بحران رهید. نکته این است که کمره‌ای به شدت علیه این سخن برآشفت و گفت آیا باید رفت با خالوقربان جنگید تا او را کشت و یا به دست او کشته شد تا «آقای مشیرالدوله امثال خیابانی را بکشد و به سر ملّت بدبخت این صدمات را بیاورد؟»(۲) کمره‌ای توضیح نداد چه ربط منطقی بین این دو موضوع وجود دارد، آیا نمی توان هم علیه عملیات مرموز قوای احسان الله خان در جنگل کار کرد و هم به خونخواهی خیابانی پرداخت؟ همین اظهار نظر مرآت السلطان باعث شد تا کمره‌ای به شدت برآشوبد، خودش می نویسد در اعتراض به این اظهار نظر «قدری اوقات تلخی کرده، بعد [از کالسکه] پیاده شدم.»(۳)

گروه اطراف احسان الله خان اغلب افرادی به شدت مرموز به شمار می آمدند. در بین

۱- همان، ص۱۶۱۵.

۲- همان، ص۱۶۱۹.

۳- همان.

اینان طیفهای مختلفی از نیروهای حزب عدالت باکو تا زمینداران مثل برادران کریم خان رشتی دیده می شدند. ابوالقاسم ذره یکی از اعضای حزب عدالت باکو بود که بعداً به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد. وی که نقش فعالی در تحولات این زمان داشت، در شهر رشت نشریه ای منتشر می کرد به نام انقلاب سرخ. بعد از شکست جنبش جنگل، او به شوروی گریخت و بعدها در تصفیه های دوره استالین کشته شد. عبدالحسین حسابی هم مردی بود از اهالی تفرش. او هم مثل ذره با کمونیست های باکو همکاری می کرد، وی از فعالین جنبش جنگل بود و بعد از شکست این جنبش به شوروی پناه برد. بعد از مدتی دوباره به ایران مراجعت کرد و تا سال ۱۳۱۰ در کشور اقامت داشت. او هم در جریان تصفیه های استالینی کشته شد.(۱)

در ذی حجه ۱۳۳۸ درست در ایامی که انگلیسی ها ظاهراً بر شهر رشت و جاده قزوین به انزلی تسلط داشتند، تهران پر بود از شایعات بی اساس مبنی بر اینکه بلشویک ها بر انزلی غلبه کرده اند و تا منجیل را به تصرف خود در آورده اند، دولت از این اخبار نگران و متوحش شده بود.(۲) اما واقعیت این است که مردم می دانستند این شایعات بی اساس را انگلیسیها و عوامل داخلی آنها می پراکنند تا آنان را وحشتزده کنند. مردم برخی از دولتیان را شارلاتانهایی تلقی می کردند که به فشار انگلیسی ها اهالی رشت را وادار کرده اند خانه های خود را ترک کنند و به این بهانه که بلشویکی شما را بی ناموس و اعدام می کند و مردم را به این قسم و به زور متنفذین و ملا-کین آنجا حرکت دادند.»(۳) استاروسلسکی رئیس بریگاد قزاق دستور داده بود نیروهای تحت امرش سه بار در خانه های مردم را بکوبند و این خبر را به آنان اطلاع دهند. او صریحاً از مردم خواست خانه و کاشانه خود را ترک کرده و بگریزند. بسیاری از ناظرین می گفتند با اینکه دولت ایران متمایل به انگلیس است، چرا انگلستان قوای خود را از ایران بیرون برد؟ نیز چرا انگلستان در برابر تحولات شمال ایران و حوادث در شرف وقوع سکوت پیشه کرد؟ «باید زیر این کاسه نیم کاسه باشد.»(۴)

۱- خاطرات ایرج اسکندری (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۱)، ص ۹۰ پ.

۲- کمره ای، ج۲، ص۱۵۶۴.

۳- همان، صص۱۵۶۹-۱۵۶۸.

۴- عین السلطنه، ج۷، ص۵۷۵۸.

کمرهای در یادداشت هایش به صراحت نوشته است رشت را انگلیسی ها غارت کرده بودند و مورد قتل و نهب و هتک نوامیس قرار دادند، اما این عملیات را به گردن بلشویک ها انداختند. این شایعات به طور خاص در تهران پیچید و وحشت فراوان ایجاد کرد. به قول کمرهای «یک وضع حقه بازی غریب» در کار بود، «امان از دسایس حقه بازها.»(۱) نبردی سهمگین بین اردوی قزاق و بقایای قوای جنگل که همراه میرزا نرفته بودند درگرفت. فرماندهی این نیروها به عهده احسان الله خان بود که شکست خوردند. وقتی نیروهای احسان الله خان شهر را تخلیه کردند، نوبت به «اراذل و اوباش» رسید، این ها بیشتر از نیروهای قزاقی بودند که پیش تر خلع سلاح شده بودند. این گروه به باقیمانده نیروهای جنگلی حمله بردند و شروع به آزار و اذیت مردم نمودند و خانه های آنان را غارت کردند. اینان تعدادی از نیروهای جنگلی را کشتند، بلافاصله نفراتی از نیروهای قزاق از راه خمام به سمت انزلی حمله ور شدند، آنها هم اموال مردم را غارت کردند. اینک مردم به مقابله با قزاقها برخاستند. قزاقها در مقابل مردم شکست سختی متحمل شدند، این بود که به سوی خمام فراری گردیدند. در این عملیات رضا خان میرپنج حضور داشت و گروهی از نیروهای قزاق را فرماندهی می کرد. رضا خان فرماندهی آتریاد همدان را به دست داشت و همراه با نیروهای ژنرال دنسترویل وارد گیلان شده بود.

حیله رضا خان برای ترسانیدن مردم، ادامه تحرکات و فتنه انگیزیهای احسان الله خان بود. او برای اینکه زمینه را برای تحرکات آتی باز نگه دارد، درست در ایامی که قزاق ها می توانستند نقش بهتری برعهده گیرند، اولاً آنان را به غارت اموال عمومی دستور داد و دیگر اینکه درست در موقعیتی مناسب به آنان دستور عقب نشینی داد. بعد از این دستور، قزاقها بدون دلیل شبانه وارد شهر رشت شدند، دو بعد از نیمه شب رضا خان دستور عقب نشینی از رشت را صادر کرد. به دستور او به تمام مردم شهر رشت اطلاع دادند «مردم ما می رویم و اگر شما بخواهید کشته نشوید خودتان با زن و بچه ها بدون اسباب فرار نمائید.» بعد از این دستور «اعیان و اشراف که اساساً وحشت داشتند»، همراه سایر مردم از شهر گریختند. کسبه که گروه

۱- کمره ای، ج۲، ص۱۶۷۸.

احسان الله خان سه ماه مال الاجاره را به آنان تحمیل کرده بود، زودتر از همه و پیشاپیش فرار کردنـد. سایر مردم هم گریختند. عده ای که متهم به قتل بلشویک ها بودند و گروهی دیگر که آذوقه برای قزاقها تهیه کرده بودند، فرار را بر قرار ترجیح دادند. قزاقها در کلیه مراحل فرار مردم، آنان را تشویق به گریز می کردنـد،(۱) در حـالی که همان نیروهای احسان الله خان هم اینک به سوی انزلی گریخته بودند و دلیلی برای عقب نشینی به سوی منجیل وجود نداشت. در شهریور ۱۲۹۹، قوای قزاق که توانسته بود نیروی احسـان الله خـان را شـکست دهـد، ناگـاه عقب نشـینی کرد. این اردو از منجیل هم عقب نشسـته و به چهار فرسـخی قزوین رسیده بودند.

ایـن اردوکشـی و جنـگ و گریز اردوی قزاقهـا و احسـان الله خـان و نیز نقشـه پشت پرده برای اضـمحلال تنهـا نیروی ایرانی به روایت دولت آبادی به این شـرح بود: «با رفتن میرزا به اعماق جنگل، مانعی بزرگ از سر راه احسان الله خان و گروه بلشویک مصـنوعی که از او حمـایت مینمودنـد برداشـته شـد. از این به بعـد احسـان الله خـان میتوانست به راحـتی «به مقاصـد سیاسـی و ضدبلشویک» خود رسـیده و نقشهای را که «مأمور اجرای آن» بود عملی سازد.» دولت آبادی احتمال میدهد احسان الله خان از نقشه تو در تویی که برای فروگرفتن کوچـک خـان طراحی شـده بود، اطلاـعی نداشـته و در این راه فریب خورده است. امـا با شواهـد و قرائنی که به دست دادیم، این احتمال صـحت نـدارد و احسان الله خان به عمـد و با انگیزه به اقدامات خود دست می زد. خلاـصه این که «قوه بلشویـک نمـای افساد کننـده» بعـد از دوری جسـتن میرزا از تحولات رشت، فوراً به اجرای نقشه خود ادامه دادند. سـردار محیی و برادرش میرزاکریم خان رشتی، «رخت سـربازی بلشویکی در بر نموده در برداشـتن قدمهای سـریع بلشویکی از هیچ کمونیست نمای شرور عقب نمیمانند.» به قول دولت آبادی:

مفسدین رشت برای بد نام و منفور ساختن مسلک بلشویکی به عنوان آزادی خواهی شروع به عملیات کرده حکم میکنند زنان روگشوده بیرون بیایند، اما این حکم اجرا نمیشود و حتی زن های معلوم الحال که در غیر این موقع چندان روبسته نبوده اند بعد از این روبسته بیرون میآیند. بلشویک نماهای رشت به گرفتن پول از

ص:۶۹۳

۱- همان، ص ۱۵۷۲.

مردم میپردازنـد و از هیـچ گونه تهدیـد کردن و آزار نمودن اشـخاص پولـدار دریغ نمیکننـد، قبر میکنند و متمولین را در کنار قبرها حاضـر کرده تکلیف ایشان را پرداختن وجوه و یا زنـده به گور رفتن معین مینمایند. این رفتار قوهای که اکنون زمام امور گیلاـن را در دست خود دارد سـبب میشود که جمعی از متمولین خـانه و زنـدگانی خود را رهـا کرده از گیلاـن فراراً به تهران میآینـد. ورود این جمع فراری رشت در قزوین و تهران تولید هیجان مینماید خصوصاً که خبر میرسد متجاسـرین نزدیک منجیل رسیده رو به قزوین میآیند.(۱)

در این بین چهار صـد تن از قوای قزاق کشـته شدنـد، بیشتر اینان از آترپاد اردبیل بودنـد. قزاقها شـروع به عقب نشـینی از شـهر رشت کردنـد، گروه افراطی رخنه کننده در جنبش جنگل، به تعقیب اینان پرداخته و کثیری را مجدداً کشـتند. بسـیاری از مردم از گرسـنگی و ترس در راه ها مردند، «شـنیدم که به طور تحقیق بعضـی ها اطفال خود را در سفیدرود انداختند. خیلی از زن و بچه مفقود شـده است که متصل پـدر یا مادر آنها در تفحص هسـتند.»(۲) به این ترتیب بر جمعیت شـهر قزوین چهـل هزار تن افزوده شـد؛ «در خیابـان هـا قزوینی میان رشتی گم است.»(۳) تا صـفر ۱۳۳۹ هر روز تعـداد کثیری رشتی وارد قزوین می شـد. جمعی هـم بـه زنجـان رفتـه بودنـد. می گفتنـد تـا روزی هشت هزار تن مهـاجر از رشت وارد قزوین می شـود. وضـعیت بسـیار اسـفناک بود، «در مملکت ایران، شـهری به تمول و ثروت رشت نبود، ... اینک به کلی خراب و گـدا شد. اداره حکومتی رفتم باغ به آن بزرگی مملو رشتی بود. از امروز به سمت طهران اجازه حرکت داده شده است.»(۴)

مشـیرالدوله برای رویـارویی بـا این وضع به دو اقـدام دست زد: نخست مسـتوفی الممالـک را که با «تنـدروان مربوط است» در تشـکیل کـابینه شـرکت میـداد و دیگر اینکـه برادرش مـؤتمن الملـک را وزیر مشـاور قرار داد. او برای امنیت مازنــدران استاروسلسکی را فرستاد، اما این کار فایده ای نداشت؛ زیرا خطر اصلی از گیلان بود و

۱- حیات یحیی، ج ۴، ص۱۵۴.

۲- عین السلطنه، ج۷، صص۵۷۰۷-۵۷۰۶.

۳- همان، ص۵۷۱۲.

۴- همان، ص۵۷۳۲.

نه از مازندران، مضافاً اینکه نیروی تحت فرماندهی سرهنگ حبیب الله خان شیبانی میتوانست برای جلوگیری از متجاسرینی که به آن ناحیه رفته بودند کافی باشد. اردوی تحت فرماندهی سعدالله درویش به دنبال رفتن میرزاکوچک خان به جنگل عقب نشینی کرده و متواری شده بودند. در این ایام حادثه ای مهم تر روی داد. قشون انگلیس که پس از تخلیه انزلی در منجیل اقامت داشتند، بدون دلیل عقب نشینی کردند و به سوی قزوین به حرکت در آمدند. این امر تکمیل سناریویی بود که به دست خود انگلیسی ها تدوین شده بود. آنها با این اقدام باعث ایجاد رعب و هراس در دوائر دولتی شدند، مردم به شدت مضطرب گردیدند و شاه بیش از همه ترسید؛ او به این فکر افتاد که از پایتخت فرار کند.(۱) انگلیسی ها میخواستند این گونه وانمود سازند که تحولات گیلان امری است که آنان نه تنها از آن اطلاعی در دست ندارند بلکه بیم از دست رفتن جانشان هم وجود دارد. اما واقعیت مطلب این بود که انگلیسی ها وقتی از گیلان عقب نشینی کردند که مطمئن شدند بلشویک مصنوعی که به دست خودشان ایجاد گردیده بود، سکان هدایت امور را به خوبی در دست دارد و می تواند از حل مشکلات پیش رو بر آید. عقب نشینی آنان هم نوعی عوام فریبی بود و هم برای ایجاد وحشت بین مردم و شاه.

متعاقب این تحولات به استاروسلسکی که در مازندران به سر میبرد، دستور دادند به گیلان رود. مقام نظامی او را ارتقا دادند و اختیارات فراوانی هم به وی داده شد. این که «چه ضرورت این اقتضا را میکند که به یک شخص بیگانه این درجات و این اختیارات داده شود» امری بود مجهول. مشیرالدوله شاید گمان میکرد با این وسیله میتواند او و قوای قزاق تحت فرماندهی اش را برای مقابله با گروهی آشوب طلب در گیلان دارای انگیزه مقاومت بیشتری کند. اما مسئله این بود که استاروسلسکی «سردار روس به ظاهر روس و به عقیده جمعی به باطن تاریک» بود، بعید به نظر میرسید او با این تشویق ها انگیزه ای برای دفاع از مردم ایران پیدا کند. بالاتر اینکه او «هر چه برای خود و کسانش درخواست کرده است بدون مضایقه به او داده شد». به عبارت بهتر اینکه قزاقها به هنگام نبرد در جنگل های گیلان بدون رخت و لباس و حتی پوتین میجنگیدند، دروغی بزرگ بود.

ص:۶۹۵

۱- همان.

به قول دولت آبادی «سیاست عمیقی» در کار بود که انگلیسی ها که خود اردویی در گیلان داشتند و البته به مسئله بلشویسم هم بسیار حساس تر از ایرانیان بودند؛ راضی شدند به این صاحب منصب بیگانه اختیارات فراوان داده شود. ظاهر امر این بود که استاروسلسکی تابع حکم انگلیسی ها نبود و از آنان فرمانبرداری نداشت. پس چه سیاستی در کار بود که انگلیسی ها حاضر شدند در برابر اعطای اختیارات به فرمانده ای که تابع مطلق آنان نبود؛ سکوت نمایند؟ علت امر باز هم به قول دولت آبادی این بود که «اولاً زمام امر بلشویک نمایان گیلان در دست خود آنهاست و اهمیت به آن نمیدهند و ثانیاً تمام نقطه نظر آنها از میان بردن قوه قزاقی است که اکنون تنها قوه قابل ایستادگی کردن در برابر قوهای است که آنها در ایران دارند.»(۱)

انگلیسی ها شاهد بودند اردوی استاروسلسکی متشکل از ده هزار تن قزاق و ژاندارم از مقابل آنان به سوی گیلان در حرکتند. این زمان انگلیسیها در حوالی قزوین اسکان داشتند، اما هیچ واکنشی از خود نشان ندادند. آنان به یاد میآوردند که همین استاروسلسکی تنها دو ماه قبل در برابر تسلط آنان بر قزاق خانه مقاومت کرد، اما این لحظه علیه او هیچ کاری نکردند؛ مطلعین این رضایت ظاهری را دلیلی بر نقشه های پشت پرده ارزیابی نمودند. اردوی تحت فرماندهی استاروسلسکی به سوی منجیل رفت و در راه یک سردار طالشی که فقط به دلیل ضدیت با میرزاکوچک خان اردویی کوچک تشکیل داده بود، به آنان ملحق شد. قوای «متجاسرین گیلانی و قفقازی بلشویک نما» در برابر این اردو تاب مقاومت نیاورد، به ویژه اینکه از سوی طالش و جنگل هم در معرض تهدید بود؛ پس این متجاسرین گاهی به جنگ و گاهی هم بدون سر و صدا، تا انزلی عقب نشستند. مردم رشت از این نیرو به شدت استقبال کردند. آنان که از ترس زنده به گور شدن به دست قوای احسان الله خان و خالو قربان به خود میلرزیدند، ورود قزاقان را موهبتی آسمانی دانستند و آن قدر به این نیرو محبت کردند که «شنیده میشود بعضی از قزاقان از کرده های شناعت آمیز خود نسبت به مردم این شهر در موقعی که برای سرکوبی جنگلیان آمده بوده اند، اظهار پشیمانی میکنند.»

اردوی دولتی بدون مطالعه و بی نقشه در صدد بر آمدند به انزلی حمله برند و

۱- حیات یحیی، ج ۴، ص۱۵۵.

متجاسرین را به دریا بریزند:

اینجاست که لبهای به مصلحت روی هم گذارده شده نظامیان انگلیس در اطراف قزوین به خنده گشوده میشود و دیدگان اردوی دولتی در سایه غرور و اغفال صاحب منصب روسی به گریه میافتد؛ چه در مردابهای انزلی اردو پیش میرود که ناگهان از دریا گلوله های توپ دور زن از سر اردو گذشته صحرا را پر آتش میکند و با گلوله های شصت تیر که از اطراف میرسد، جوانان ایرانی مانند برگ خزان به خاک میریزند و از این بلا بدتر بمباردمان طیاره های انگلیسی است که از طرف قشون مقیم بکندی بر سر آنها میشود. آیا این وضعیت اجازه نمیدهد که انسان تصوّر نماید آن عقب نشینی بی صدای بلشویک نمایان تا لب دریا و کشانیدن اردوی دولتی به مردابهای انزلی و آتش باری بر آنها از دریا و صحرا و بمبارده کردن طیاره های جنگلی همه از روی یک نقشه و با یک فرمان و برای یک مقصود بوده باشد؟(۱)

به هر تقدیر از آتش باری «دشمن بلشویک آسا» و «انگلیس دوست نما» جمع کثیری از جوانان ایرانی حاضر در اردوی دولتی کشته و مجروح شدند. باقی مانده آنان با مصیبت تمام به شهر رشت بازگشتند و انگلیسی ها «در عذر این بمب اندازی و خسارت شدید که به اردوی دولتی وارد ساخته اند میگویند طیاره های ما برای تحقیق حال اردوی بلشویک به انزلی رفته بودند و این اردو را قشون دشمن دانسته بمبارده کردند.» همزمان انگلیسی ها تبلیغ میکردند که قوای آنان همراه با قوای ایرانی با بلشویک های روس در گیلان میجنگند. این خبر دروغ باز هم باعث ایجاد نفاقی در بین سیاستمداران ایرانی شد:

این خبر دروغ بر ملیون ایران گران آمده از دولت میپرسند اگر جنگ با روس است که ما با روس جنگ نداریم و اگر با متجاسرین ایرانی است چرا انگلیسیان نام آنها را بلشویک روس میگذارند و هم اگر قشون ماست که میجنگد انگلیسیان چرا خود را شریک میدانند؟ دولت جواب میدهد ما خود بی شرکت خارجی جنگ میکنیم و جنگ ما با متجاسرین ایرانی است نه با بلشویک روس.(۲)

۱- همان، ص۱۵۶.

۲- همان، ص۱۵۷.

به هر حال بعد از جنگ جانگداز حوالی مرداب انزلی و کشتار جوانان ایرانی به دست طیاره های جنگی انگلستان، قوه قزاق به کلی متلاشی شد، انگلیسی ها با اقدام زیرکانه خود نه تنها کوچک خان را منزوی ساختند بلکه قوه قزاق ایرانی را هم نابود کردند. این بار انگلیسی ها باز هم برای نعل وارونه زدن وارد میدان شدند، اینان به شاه جوان، ترسو و بی تجربه ایران این گونه القا کردند که باید به کار صاحب منصبان روسی این تشکیلات نظامی خاتمه داد؛ این بزرگ ترین نفعی بود که بریتانیا میتوانست از اوضاع ایران ببرد و گامی دیگر برای پیشبرد سیاست خود در این گوشه حساس عالم بردارد. انگلیسی ها به شاه ایران این گونه وانمود ساختند که نفع ایران در تشکیل یک ارتش متحد الشکل است. البته واقعیت هم همین بود، اما انگلیسی ها منظور خاص خود را از این نقشه میطلبیدند: آنان به دنبال این مسئله بودند که با تشکیل قشون متحدالشکل امنیت لازم برای سرمایه گذاری اقتصادی آنان در کشور فراهم شود. تشکیل ارتش متحدالشکل یک نیاز ضروری بود، اما مسئله این بود که انگلیسی ها میخواستند صاحب منصبان خود را در این قوه به منصب فرماندهی برگزینند. این سیاست از سوی کشوری اتخاذ شده بود که «یک قشون دارای همه چیز... در ناف مملکت ما یعنی در اطراف پایتخت اقامت دارد، بیگانه ای که به قول خودش با ما قرارداد بسته؛ قراردادی که به موجب آن مملکت را سیاستاً و اقتصاداً در چنته دان فراخ خویش مشاهده میکند.»(۱) در این شرایط تاریخی دولت ایران باید زمام امور وزارت جنگ را به دست کسی میداد که «آگاهترین، بی طمع ترین و وطن دوست ترین اشخاص با لیاقت» باشد. این فرد باید اوضاع نظامی کشور را سر و سامانی میداد و ایرانی را که در گرداب بلایا غوطه ور بود، به ساحل نجات میرسانید. اما درست در این شرایط کسی به مقام کفالت جنگ برگزیده شد که نه علماً و نه عملاً شایسته این مقام نبود، او سرمشق درستکاری و بی طمعی هم محسوب نمیشد و این فرد مهدیخان وثوق السلطنه بود. این مرد سال ها در دفتر مالیه قشون کار کرده بود و حیف و میل هایش زبانزد نفرات قشون بود، با وجود او بودجه ناچیز دولت فلاکت زده و قشون متلاشی شده، از دستبرد حیف و میل مصون نماند؛ این بودجه را برای آن تعیین کرده بودند تا بقیه قوای متفرق شده را جمع آوری نمایند، اما

۱- همان، ص۱۵۸.

پول مزبور حیف و میل شد. بالا-تر این که انگلیسی ها در برابر اعتراض دولت ایران که چرا اردوی ایران را در انزلی بمباران کردند، پاسخ دادند علت امر بی انضباطی و عدم روابط منسجم و مستمر آنان با ایرانیان بوده است. آنان پیشنهاد کردند یکی از صاحب منصبان خود را واسطه میان دو اردو قرار دهند: یعنی اردوی انگلیسی ها و اردوی ایرانیان. به این شکل «در تعقیب این گفتگو یک نفر صاحب منصب که از هندوستان شاید برای همین گونه کارها آورده شده است، رابط قرار داده میشود و اینجاست که می توان گفت از بدرقه بیش از دزد باید حذر کرد.»(۱) از آن سوی، متجاسرین احسان الله خان و خالو قربان هم بعد از لطمه سنگینی که به نیروی نظامی ایران زدند، آسوده خیال با کشتیهای روسی به باکو رفت وآمد میکردند «تا ببینند عاقبت کارها چه میشود و مددی از جاهای دیگر میتوانند بگیرند یا خیر.»(۲) خیال آنان از قشون انگلیس که در اطراف قزوین بودند راحت بود، زیرا آنان بهواقع متحدان طبیعی این متجاسرین به شمار میآمدند پس فعلاً در انزلی استراحت میکردند.

به زودی در تهران «انتشارات غریبی» ساخته و پرداخته شد. شایعات حاکی از این بود که از سوی روس ها به قوای متجاسرین در انزلی کمک میشود. معلوم بود «سیاستی اقتضا کرده است برای این شهرت بی اساس تا معلوم شود از روی چه نقشهای است.» در این ایام کسانی که وقایع گیلان را تحت نظر داشتند و با مسائل آن از نزدیک آشنا بودند میگفتند تا چند روز دیگر بحران شمال ایران خاتمه مییابد و کلیه دعواها تمام میشود. شایع بود قزاق خانه منحل میگردد و اختیار این قشون به دست انگلیسیها خواهد افتاد. چندی بعد خبر رسید قزاق هایی که بین رشت و انزلی سرگرم سنگر ساختن بودند با متجاسرین مقیم انزلی به نبرد پرداخته اند و قزاقها بدون ضرورت عقب نشینی کرده اند. میگفتند استاروسلسکی «از دور بیرق های روس بلشویک را به دست بیرق داران دشمن دیده گفته است ما با روس جنگ نمیکنیم باید عقب نشست.»(۳) این شایعات هیچ کدام حقیقت نداشت و کوچک ترین حملهای هم از جانب انزلی صورت نگرفته بود، قزاقها با هماهنگی

ص:۶۹۹

۱- همان.

۲- همان، ص۱۵۹.

۳- همان، ص ۱۶۰.

نیروهای انگلیسی فرار کردند و به رشت رفتند، آنان بار دیگر مردم را به وحشت افکندند، زن و مرد و کوچک و بزرگ، خانه و کاشانه خود را ترک کردند و پیاده و سواره به سوی قزوین و شهرهای دیگر اطراف رهسپار شدند. در حالی که هیچ تهدیدی علیه مردم وجود نداشت، قزاقها در خانه مردم رشت را میزدند و از آنان میخواستند هر چه سریع تر شهر را ترک کنند. اموال مردمی که از وحشت، خانه و کاشانه را ترک کردند به یغما رفت، «مسلم است اموال بجا مانده... بی مقدمه فراری شده هم هر قدر وفادار باشند در جای خود دست نخورده نمیماند به انتظار بازگشتن صاحبان خویش.»

اردوی قزاق هم نه در رشت ماندند و نه در منجیل، آنها وظایف و مسئولیت خود را بیهوده رها ساختند و به سوی قزوین عقب نشستند. در اثر «این فرار بی جا» برخی از قزاقها متفرق شدند، برخی به جنگل رفتند، عده ای از گرسنگی در طول راه تلف شدند، در این حال همه میدیدند که استاروسلسکی با اتومبیل خود بین رشت و قزوین در حال حرکت است و در قزوین با اردوی انگلیسی ها و صاحب منصبان آنها گفتگو میکند. وقتی این حادثه اتفاق افتاد، بهواقع چراغ سبزی به نیروهای بلشویک نما داده شد. آنان از انزلی به رشت آمدند و به واسطه استقبال مردم شهر از اردوی دولتی تا توانستند آنان را مورد آزار و اذیت قرار دادند؛ «در صورتی که پذیرایی کنندگان از اردوی دولتی فراری شده اند و باقیماندگان استطاعت فرار نداشته اند چه رسد که استطاعت پذیرایی کردن از کسی را داشته باشند.»(۱) وقتی قزاقها عقب نشینی کردند، انگلیسی ها پیشروی نمودند، اینان از منجیل گذشتند و با فاصله ای اندک از متجاسرین با کمال اطمینان اردو زدند. از آن سوی «بلشویکان مصنوعی» هم در رشت و انزلی آرام گرفتند. بالاتر اینکه سردار محیی و برادرش میرزاکریم خان هم زمام حکومت گیلان را به دست گرفتند. هدف انگلستان این بود که می خواست «یک قوه به صورت ظاهر همرنگ قوه جنگل و قوای بلشویکی؛ میان او و بحر خزر»، یعنی مرزهای شوروی حائل باشد، «آن هم قوهای که زمامش از دست قدرت آنها خارج نبوده باشد؛ اینجا ظاهر می شود که بلشویک مصنوعی گیلان به توسط اعیان و متمولین آن سامان با کدام دست و از روی چه

ص:۷۰۰

۱- همان، ص ۱۶۱.

مصلحت ساخته شده و چه نتیجه داده است.»(۱)

انگلیسی ها آسوده خیال از اینکه از جنگلی ها دیگر کاری ساخته نخواهد بود، با فراغت خاطر به اجرای نقشه خود پرداختند. قزوین و تهران اینک عرصه قدرت نمایی انگلیسی ها شده بود. استاروسلسکی که اینک با انگلیسی ها کاملاً هماهنگ بود، به تهران رفت و استعفای خود را به احمدشاه تقدیم داشت. سپس تحت نظارت انگلیسی ها به قزوین آمد رسماً قزاق خانه را به آنان تحویل داد و باز هم با حمایت و مراقبت آنان، همراه با خانواده و دیگر صاحب منصبان روس به بغداد رفته و از آنجا عازم اروپا شد.

کمتر کسی بود که نداند هنگامه رشت توسط چه دستهایی شکل گرفت و به آن نتیجه اسفناک ختم شد. درست زمان استعفای مشیرالدوله از ریاست وزرایی در تهران گفته می شد آن هنگامه به دست دولتی ها اتفاق افتاد، این انگلیسی ها بودند که بلشویک ها را وارد رشت کردند و خود رو به منجیل عقب نشینی نمودند. نیز این انگلیسی ها بودند که مانع موفقیت دولت مشیرالدوله شدند، آنان حاضر نشدند دولت را با حمایت مادی خود کمک کنند، در نتیجه دولت هم نتوانست از پس مهار بحران ها برآید و ناچار به کناره گیری شد. درست در این احوال، ادارات، نظمیه، قزاق خانه و بسیاری از نقاط دیگر در اعتصاب به سر می بردند. اشرار و مفسدین هر روز مشغول تحریکات بودند و بحران آفرینی را با شدت بیشتری ادامه می دادند. با اینکه حتی بسیاری از مغرضین حداقل شخص مشیرالدوله را فردی مثبت ارزیابی می کردند، کمرهای از او با عنوان «شقی ابن شقی و دعی ابن دعی موسوم به حسن مشیرالدوله» یاد می کرد.(۲)

روزهای بیستم تا بیست ودوّم ذی حجه ۱۳۳۸ مردم رشت گروه گروه وارد تهران می شدند، مردم از دیدن وضعیت آنان بیش از پیش متوحش شدند. رئیس بریگاد قزاق یعنی استاروسلسکی خود روز بیست و دوّم این ماه وارد تهران شد. بعدها معلوم شد که تخلیه قوای انگلیسی در رشت و عقب نشینی آنها برای این بود که «آنچه خواستند مضار بولشویکی را به مردم ایران به بیان و بنان بفهمانند ممکن نشد. این

۱- همان، ص ۱۶۲.

۲- کمره ای، ج ۲، ص ۱۶۲۲.

شیوه را زدند تا به حس و عیان ما بفهمیم که بد است.»(۱)

آقاشیخ احمد سیگاری که خود از رشت به تهران آمده بود، توضیح داد شایعات مربوط به رشت دروغ بوده و «ابداً بی ناموسی و چپاول نبود»، او گفت معترضین فقط نمی خواستند مشهدی صمد قفقازی حکمران رشت باشد. او توضیح داد اما مردم رشت در وحشت از بلشویک ها با قزاقها همکاری کردند. وقتی برخی از اهالی با قزاقها همکاری کردند، وحشت عمومی شهر رشت را فراگرفت، به ویژه بعد از این که قزاقها گفتند «حرکت نمایید والّا شماها را بلشویک ها نیست و بی ناموس می کنند.»(۲)

آقا سیدمحمود استرآبادی که چهار روز بعد از حرکت و قهر میرزاکوچک خان و رفتن به جنگل وارد انزلی شده بود، می گفت چند تن روس با عده زیادی همراه بعد از رفتن میرزا وارد انزلی شدند. اینان چون از وضعیت گیلان و آرایش نیروهای جنگلی بی اطلاع بودند، با گروه احسان الله خان که اینک بر اوضاع تسلط یافته بود، مرتبط شدند. ترک های آذربایجانی و دسته احسان الله خان، به دنبال رفتن میرزاکوچک خان به اعماق جنگل؛ بعد از اینکه زمام امور را به دست گرفتند، سخت گیری بر مردم را آغاز کردند. آنها از مردم اعانه می خواستند و این مبالغ را به زور از مردم دریافت می کردند، شب ها به در منزل مردم می رفتند و وجوهات مطالبه می نمودند. به گزارش استرآبادی، روس ها مانع از این کارها می شدند، اما گوش کسی بدهکار نبود، دسته احسان الله خان به کارهای خود ادامه دادند، همین دسته در رشت حریقی تولید کردند، هفت کاروانسرا، یک مسجد و عمده دکانهای مردم بی گناه رشت در آتش سوخت. از این بالاتر «در موقع حریق، مردم که می خواستند اطفا نمایند آنها مانع بودند و هر چه اسباب که صاحب دکاکین از حریق بیرون می بردند به نظمیه باید ببرند، [اما] بعد نظمیه لفت و لیس می کرد و تمام را به صاحبانش پس نمی داد. دیگر اینکه «چند قبر متجاسرین و بلشویک ها کنده بودند و شهرت داده بودند که برای کسانی است که تمکین از دادن اعانه نکنند و شبی که فردایش بلشویک ها به واسطه حملات قشون دولتی در منجیل به آن ها و شکست آن ها می خواستند از رشت بروند، محرمانه و بی اطلاع رشت را خالی کردند.» وقتی صبح شد

ص:۷۰۲

۱- عین السلطنه، ج۷، ص۵۶۶۷، پ.

۲- کمره ای، ج۲، ص۱۵۷۱.

مردم رشت دیدند شهر خالی شده، «فقط احسان الله خان با دویست نفری به اسم این که ما ماندهایم شهر را نگاهداری بنمائیم»، اما به زودی معلوم شد آنها هم خیال رفتن دارند.(۱) تبلیغات رایج در مورد وقایع رشت تأثیر بسیار بدی در اذهان عمومی باقی نهاد. کمرهای نقل می کند در مجلس روضهای که او شرکت کرده بود، عده ای از اهالی طالقان، «مذمت از عقاید بلشویک ها [می کردند] که دیگر مردم زنهاشان روی خود را باز کنند چه فایده دارد؟»(۲) حتی کمرهای در خاطراتش نوشت: «واقعاً این بیانات لاش خورها که عامه مردم فوراً فریب [می خورند] مرا آتش زد. آن وقت من قسمی عنوان نمودم که از شدت غیظ، آنها آتش گرفته، اما نفسشان در نیامد و خفه ماندند: الا لعنه الله علیهم اجمعین.»(۳) معاضد السلطنه پیرنیا، میرزاکوچک خان را مردی فناتیک می دانست و غارت گری های رشت را به خالو قربان نسبت می داد.(۴)

تازه بعد از این حوادث بود که گویا حقایق امور بر لنین مکشوف شد، او به دنبال تحریکات احسان الله خان، فرستادهای به نزد میرزا فرستاد و پذیرفت که فرماندهی قشون بر عهده شخص او باشد، اما دیگر خیلی دیر شده بود. به همین دلیل میرزا پاسخ داد تحرکات نیروهای احسان الله خان در رشت، باعث گردیده مردم از بلشویسم نفرت پیدا کنند و این عملیات تأثیرات مخربی در گیلان به جای نهاده است. اما در این وضعیت هم بهترین کار این است که روس ها مال التجاره ایرانی ها را که در باکو ضبط کرده اند پس دهند، از سویی اموال و پول های مردم که توسط نیروهای احسان الله خان مصادره شده به آنان بازگردانیده شود. اگر این اموال تلف شده و یا مصرف گردیدهاند و بازگردانیدن عین آن به مردم ممکن نیست، حداقل قیمت آن را بپردازند. دیگر اینکه «اشرار بادکوبه که به اسم بلشویکی در رشت این کارهای بد را نمودند تنبیه و سیاست نمائید.»(۵) اینها شروط میرزا بود برای پذیرش حسن نیت شوروی ها، شروطی که هرگز اجرا نشد.(۶)

ص:۷۰۳

۱- همان، صص ۱۵۷۲-۱۵۷۱.

۲- همان، ص ۱۵۷۳.

۳- همان.

۴- همان، ص ۱۵۸۴.

۵- همان، ص ۱۶۰۵.

۶- در مورد افت و خیزهای جنبش جنگل نک: ابراهیم فخرائی: سردار جنگل (تهران، جاویدان، ۱۳۵۴)؛ گریگور یقیکیان: شوروی و جنبش جنگل، به کوشش برزویه دهگان (تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۳).

درست در همین ایام بود که نیروهای شیخ محمد خیابانی به دست مخبرالسلطنه هدایت والی تبریز تار و مار شدند و شخص خیابانی به قتل رسید. در این زمان مشیرالدوله رئیس الوزرا بود، او توضیح داد قتل خیابانی به وی ربطی نداشته است؛ بهواقع یا خود شاه «میل مفرط» به این کار داشت، یا کار مخبرالسلطنه بود و یا این قتل به طور اتفاقی روی داد. مشیرالدوله نقل کرد به شاه گفته اند خیابانی جای تو نشسته است و عکست را زیر پای خود لگدمال می نماید. البته شاه با این سخنان می توانسته انگیزه قتل خیابانی را داشته باشد.(۱) مشیرالدوله به گروه ضدتشکیلی که نه به خاطر خیابانی، بلکه به خاطر استقبال از بحران سازی معرکه گردان شده بودند پیام داد بیایند و در اداره امور با او همکاری کنند و اگر هم نمی خواهند او کنار خواهد کشید. مشیرالدوله عریضه‌های ممهور به مهر ششصد یا هفتصد تن از تجار را نشان داده و گفته بود اینان عریضه نوشته اند که هرگاه دولت می خواهد امنیت برقرار کند و اشرار را تعقیب نماید؛ عده ای از مفسدین و آشوب طلبان بنای آنتریک می گذارند. مشیرالدوله از شخص کمرهای گله کرد که بعد از قتل خیابانی که به هر دلیل واقع شده، بنای آشوب گذاشته است. او می گفت باید ملاحظه وضعیت کشور را کرد؛ اگر «این کابینه بیفتد بدتر از اینها خواهد شد.»(۲) اگر چه کمرهای بعد از شنیدن این سخنان در یادداشت های روزانه اش نوشت «آخ، آخ از بی شرمی و بی خجالتی و شقاوت»، اما واقعیت همان بود که مشیرالدوله ذکر کرد. اندکی بعد او برافتاد و همان طور که خواهیم دید انگلیسی ها مقدمات کودتای سیاهی را فراهم دیدند که همین گروه ضدتشکیلی زمینه های داخلی آن را مهیا کرده بود.

موضع میرزا در برابر کشته شدن خیابانی قابل توجه بود. او بعد از قتل خیابانی تلگرافی به دولت ارسال کرد و باز هم الغای قرارداد ۱۹۱۹ را مقدمه زمین گذاشتن اسلحه ذکر نمود. نکته این است که او در همین تلگراف از قتل خیابانی اظهار تأسف و تألم و تحسر کرد و خاطرنشان کرد در کابینه مشیرالدوله به دو سه تن بیشتر اعتماد ندارد و می داند عملیات آنها به قصد خیانت به ایران و ایرانی نیست اما

۱- در مورد جنبش خیابانی نک: علی آذری: قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز (تهران، صفی علی شاه، ۱۳۶۲).
۲- همان، صص۱۵۸۶-۱۵۸۵.

نمی داند چه شد که خیابانی به قتل رسید.(۱) واضح است که او به شخص رئیس الوزرا اعتماد و اطمینان داشت و می دانست که او راضی به قتل خیابانی نبوده است. قتل خیابانی، فروپاشی جنبش جنگل، تحرکات کمیته زرگنده و حوادث ریز و درشت فراوانی که تاکنون نقل کردیم، مقدمه وارد آوردن ضربه نهایی بر مشروطه ایران که دیگر جز اسمی از آن باقی نمانده بود، به شمار می آمد.

۱۲. تکوین کودتا

محققینی که اسناد انگلیس مربوط به دوره مورد نظر را دیده اند، بر این باورند که اگر کسی گمان کند میتواند از میان اسناد انبوه «اداره اسناد عمومی»(۲) بریتانیا ماهیت کودتا را کشف کند راه به خطا پیموده و حداقل در حال حاضر وقت خویش را تلف نموده است. هیچ اطلاع مهمی از حوادث روزهای کودتا وجود ندارد.(۳) برخی محققین احتمال میدهند برخی از مکاتبات و تلگراف ها که اتهامی مجرمانه را متوجه بریتانیا میکند(۴) فعلاً از پرونده های اداره اسناد عمومی بریتانیا برداشته شده است. این نکتهای است که کسانی چون سیروس غنی شهادت میدهند.(۵) این واقعیت برخی را به این نتیجه رسانیده که کودتا منشائی کاملاً داخلی داشته و روح بریتانیاییها از آن بی خبر بوده است. اما این فقدان سند دلیل مهم تری دارد: در این ماجرا آن قدر اسرار وجود دارد که بریتانیاییها افشای آنها را هنوز مغایر مصالح ملی خود میبینند. فقدان اسناد دلیل بر بی اطلاعی مسئولین انگلیسی از این ماجرا نیست. اگر کسی چنین پنداری داشته باشد بهواقع خود را فریب داده است. حقایق متقنی وجود دارد که حکایت از دخالت مستقیم مأمورین بریتانیا در این ماجرا دارد و حوادثی که این دفتر اشاره می کند و بسیاری از آنها متکی بر اسناد علنی شده خود انگلیسی هاست خود اقوی دلیل بر مدعاست. بهترین شاهد مدعا اعتراف آیرونساید است. اولمان که به

۱- همان، ص ۱۶۱۵.

۲- Public Record Office (PRO).

۳- Ghani, p.۱۸۶.

۴- Incriminating correspondence and telegrams.

۵- Ghani, p.۱۷۷.

دست نوشته های او دسترسی داشته نقل میکند آیرونساید نوشته مردم فکر میکنند او کودتا را به راه انداخته است، «البته اگر راستش را بخواهید این کار را من انجام دادم.(۱)» کالدول(۲) وزیرمختار امریکا در تهران نقل میکند انگلیسی ها به هر کدام از سربازان حاضر در کودتا معادل پنج دلار پول داده اند. او نوشت این قزاقان زیر نظر کلنل اسمایث(۳) قرار دارند و این فرد تا همین چندی پیش متصدی اداره اطلاعات در قزوین(۴) بود. از سوی دیگر قرائن و شواهد نشان میدهد وزارت جنگ بریتانیا مستقیماً درگیر توطئه است، بهترین شاهد مثال این است که آیرونساید تصوّر می کرد سفارت از نظر امنیتی دارای اشکالاتی است و وجود رخنهای که احتمال لو رفتن دسیسه را برملا میساخت به نحوی بر او مکشوف شده بود. به قول اولمان او حتی از اینکه مطالب محرمانه را با نورمن در میان نهد اکراه داشت.(۵) اولمان بهترین شاهد مدعای خود را این میداند که آیرونساید وقتی میخواست به فرمانده خود ژنرال هالدین(۶) گزارش دهد، به جای استفاده از خط تلگراف؛ مستقیم به بغداد پرواز کرد. در این ملاقات او از وضعیت نیروهای انگلیسی در منجیل و جاده منجیل به قزوین گزارشی ارائه کرد، او این اطلاعات را شخصاً به هالدین داد و هالدین هم آنها را به وزارت جنگ که آن زمان سر وینستون چرچیل آن را تصدی میکرد گزارش نمود. سیروس غنی هم احتمال میدهد آیرونساید وضعیت ایران را به هالدین اطلاع داد و او را قانع ساخت که با کودتا در ایران موافقت نماید، زیرا از این بابت خطری منافع امپراتوری را تهدید نمیکند.

هالدین هم به نوبه خود قاعدتاً مراتب را به فیلد مارشال ویلسون اطلاع داده، ویلسون نیز به نظرات آیرونساید بسیار بها میداد. هم هالدین و هم ویلسون میدانستند آیرونساید مردی به نام رضاخان را کاندیدای انجام کودتا کرده است، آنان هم چون برای آیرونساید احترام زایدالوصفی قائل بودند، کم و کیف و نحوه کار را

۱- Ullman, vol.۳, p.۳۸۸.

۲- Caldwell.

۳- Smyth.

۴- In charge of the intelligence office at Kazvin.

۵- Ullman, vol.۳, p.۳۸۸.

۶- Haldane.

مورد چون و چرا قرار ندادنـد. با این وصف بنا به روایت کسانی که اسـناد وزارت جنگ(۱) را دیـده اند، مطلب چندان مهمی در این ارتباط دیده نمیشود و همین بر اهمیت و ابهام قضـیه میافزاید. آیا معقول است که آیرونساید بدون اجازه وزارت جنگ و ستاد مشـترک ارتش انگلسـتان به چنین اقـدام مهمی دست زده باشـد؟ اقـدامی که تبعـات آن معلـوم نبـود؟ در اسـناد دیگر، تلگرافی از هالـدین به وزارت جنگ وجود دارد که اطلاع مهمی دربر ندارد. طبق این پیام هالدین اطلاع داده که حرکت قزاق هـا از قزوین به تهران، به دسـتور شـاه و بـا اطلاع نورمن بوده است؛ علت این لشکرکشـی هم به زعم او این بوده که جلو قزاق های متمرد را بگیرنـد.(۲) آنچه برای وزارت جنـگ مهم بود این نکته است که کودتـا رونـد عقب نشـینی نیروهـای بریتانیـا از شمال کشور را تسـهیل کرد. وزارت جنگ قاعدتاً باید از این امر بسـیار راضی بوده باشد. برای این که کودتا را موجه سازند و برای این که شائبه انگلیسـی بودن آن را بزدایند، به تدبیر خود انگلیسـی ها دست به اقدامی زدند که مسـبوق به سابقه بود و در دوره جنگلی ها آزموده شـده بود. انگلیسـی ها برای اینکه بتواننـد افکار عمومی را فریب دهند و مانع از مخالفت مردم با اقدام خود شونـد، نیز برای اینکه روشـنفکران مسـتقل را تا انـدازهای فریب دهند؛ تصـمیم گرفتند روشـنفکر نمایی کنند و البته برای اینکـار به یـک «سوسـیالیست سـاختگی» نیـاز داشـتند. حنای متمولین، اعیان و اشـراف برای این منظور رنگی نـداشت، «در این صورت یـک روزنامه نویس امیـدوار میشود به عنوان سوسـیالیستی در زیر لوای سـیاست بیگانه دست خود را به دامان ریاسـت دولت برساند و در این خیال با سیاستمدار انگلیس در ایران همداستان میگردد.»(۳)

کالدول گزارش داد وقتی کودتا به نتیجه رسـید معلوم شد عوامل آن عملاً از گذشـته با انگلسـتان مرتبط بوده اند. وی سرگرد مسعود خان کیهان را که بعد از کودتا وزیر جنگ شد، معاون شخصی کلنل اسمایث در قزوین دانست، نیز از رضاخان نام برد که در میسیون انگلیس و ایران خدمت میکرد و «عملاً جاسوس رئیس میسیون»(۴)

۱- War Office.

۲- Haldane to War Office, Baghdad, ۲۳ February ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۹.

۳- حیات یحیی، ج۴، ص۲۲۲.

۴- being practically a spy working for the Chief of the Mission.

بود.(۱) از آنجایی که سیاح و کیهان با اسمایث کار میکردند و این فرد با سیدضیاء رفاقت داشت، احتمال دارد سیدضیاء از طریق او با دو افسر ایرانی آشنا شده باشد. چنین به نظر میآید که نخستین گام عملی در اجرای کودتا را سردار همایون؛ ملاک بی اراده و فرمانده اسمی دیویزیون قزاق برداشت. او در این میان نقشی به غایت مرموز ایفا نمود. وی سرخود تلگرامی به قزوین فرستاد و نفرات فوج قزاق را دعوت کرد تا برای حفظ آرامش پایتخت به تهران درآیند. سردار همایون که از فهم متعارف بی نصیب بود، به سرعت تحت تأثیر برخی اطرافیان توطئه گر خود قرار گرفت که نهانی با دسیسه گران مرتبط بودند. این مرد در عین حال شهرت عجیبی به دروغ گویی داشت، بنا بر این نمیشد به ضرس قاطع در آن بحبوحه تشخیص داد که ماهیت موضوع چیست. روایت رسمی انگلیسی ها این گونه است که سپهدار پیشنهاد کرد کلنل گلیروپ(۲) فرمانده ژاندارمری با گروهی از نفرات خود برای مقابله با قزاق ها اعزام شود. دبلیو. ا. اسمارت(۳) مستشار سفارت بریتانیا گفت اگر این امر صورت گیرد احتمال وقوع جنگ بین قزاق ها و قوای ژاندارمری بعید نیست و در این صورت ژاندارم ها منکوب خواهند شد. این استدلالی بی ربط بود، اسمارت خود میدانست که قوای ژاندارم به مقابله با اردوی قزاق بر نخواهند آمد، زیرا آنان را هم توجیه کرده بودند. مضافاً اینکه دو افسر ژاندارم یعنی کلنل کاظم خان سیاح و ماژور مسعود خان کیهان همکاران کلنل اسمایث اینک در اردوی مهاجم قزاق به سر میبردند. خود اسمایث هم با آنان بود. ژنرال دیکسون که آن همه مورد بی اعتنایی نورمن و آیرونساید بود، شهادت داده است که وقتی از قزوین برای خروج از ایران عبور میکرده، اسمایث را دیده که خبر از کودتای قریب الوقوع قزاق ها داده است.

انجام یک کودتای انگلیسی، وقتی بیش از پیش سرلوحه کار تیم پشت پرده بریتانیایی ها واقع شد که عهدنامه ایران و روسیه به سرانجام رسید و خاتمه یافته تلقی میشد. برای اینکه بهتر به ماهیت کودتا آشنا شویم، به فقره ای از نوشته یحیی

۱- Caldwell to Secretary of State, Department of State, Quarterly Report No. ۱۱, ۵ April ۱۹۲۱, Quoted in: Ghani, p. ۱۸۱.

۲- Col. Gleerup.

۳- W. A. Smart.

دولت آبادی رجوع می کنیم:

بلی آن قسمت از عهدنامه که داده های روس است به ایران، نزد انگلیسیان بی اعتنا و نزد ایرانیان بخشش دوست اشکالی ندارد، ولی چگونه انگلیسیان راضی می شوند سفیر بلشویک با جمعی کارگر به تهران وارد شده درهای سفارت روس را برای انتشار افکار بلشویکی و اشتراکی کاملاً ـ باز بگذارند و برای خروج و دخول اشخاص مخالف سیاست انگلیس که اغلب منورالافکاران هستند، رادعی و مانعی نبوده باشد و همچنین چگونه انگلیس در موضوع ماده نوزدهم سکوت میکند که قشون روس برای بیرون کردن قشون بیگانه دیگر که خود اوست حق داخل شدن به خاک ایران را داشته باشد و به هر صورت انگلیسیان چگونه رضایت دادند این عهدنامه از کابینه سپهسالاراعظم بگذرد با اینکه کابینه مزبور کاملًا در دست قدرت آنهاست؟ این مطلبی است که درست نمیتوان فهمید و البته بی رضایت آنها نگذشته است و دیگر سلطان احمدشاه را که از ترس دارائی خود از شنیدن نام بلشویک بیشتر وحشت دارد تا نام ملک الموت، چگونه راضی کرده اند در ایران در تبلیغات بلشویکی گشوده گردد؟ پس به گفته عوام باید زیر این کاسه نیم کاسهای بوده باشد که به اطمینان نقشهای که در پس پرده است میخواهند عهدنامه مزبور به جریان تصویب بیفتد، سر روس ها را به کار معاهده گرم کنند و ملیون را که با بی صبری انتظار گذشتن معاهده را دارند، از جوش و خروش بیندازند تا به فراغت خاطر اسباب اجرای نقشهای را که در دست گرفته اند و چند روزی وقت لازم دارد فراهم بیاورند و آنچه در پس پرده است آشکار گردد و بتوانند مقاصد را به صورت دیگر انجام بدهند.(۱)

دیکسون در نامهای خطاب به یکی از دیپلمات های امریکایی مقیم تهران نوشت به طور قطع اسمارت و هیگ – همان که با اردوی قزاق در مهر آباد ملاقات کرد و همان که کمیته آهن اصفهان را بنیاد نهاد – تعزیه گردان ماجرا بوده اند.(۲) دیکسون در

۱- حیات یحیی، ج۴، ص ۲۱۰، منظور از قرارداد، عهدنامه ای است که با شوروی ها منعقد شده بود و به «عهدنامه مودّت» شهرت یافت. این عهدنامه درست چند روزی بعد از کودتا به امضای طرفین ایرانی و روسی رسید. ما پیش تر در همین رساله در بخش انتهایی مربوط به روابط ایران و شوروی به مواد این عهدنامه اشاره کردیم.

۲- Wilber, p. ۴۸.

نامهـای دیگر نوشت وی معتقـد به همکـاری با مشـروطه خواهان و نیروهای ملی بوده است، اما نورمن از سـیاست مشت آهنین دفـاع کرده و گفته است مردم ایران به زور تسـلیم میشونـد و بـا سـیاست قهر آمیز به نتایـج بهـتری میتوان نائـل شـد.(۱) هیگ، هادلستون و کلنل فالکستون(۲) که با نیروی مهاجم همکاری میکردند، همه تحت فرمان وزارت جنگ بودند. هیگ از وزارت جنگ به وزارت امور خارجه مأمور شده بود و در این زمان به عنوان کفیل مستشار سفارت در تهران کار میکرد. هادلستون نیز جانشـین وابسته نظامی بود و فالکستون زیر دست او مشغول کار بود. خندهدار است اگر بگوییم این سه تن نظامی بودند اما از سلسـله مراتب مرسوم بین نظامیهـا تبعیت نمیکردنـد و سـرخود هر کـاری دلشان میخواست انجام میدادنـد. هر سه تن در تحلیل نهـایی از وزارت جنـگ و فرامین آن تبعیت میکردنـد، پس این بهترین قرینهـای است که دخالت فعال وزارت جنگ بریتانیا را در توطئه نشـان میدهـد، امری که کرزن از آن بی اطلاع مانـد. آیرونسایـد در آن زمان افسـر ارشـد بریتانیایی مقیم ایران بود و عملاً آنها را فرمانـدهی میکرد. از سوی دیگر او هم تابع هالـدین؛ فرمانده کل قوای بریتانیا در بین النهرین بود و هالدین هم به ستـاد مشترک ارتش بریتانیـا و سـتاد مشترک هم به وزارت جنـگ پاسـخگو بود. پس رشـته تحولات بالاخره به وزارت جنگ میرسـید. نورمن هم بـا این دسـته همکاری میکرد و حتی ظاهر امر این بود که نقشه ها را او طراحی کرده است. نورمن خود در برابر وزارت امور خارجه مسئول بود و گروه نظامیان از این حیث مسـئولیتی نداشتند. نظامیان وظیفه خود نمیدانستند که توطئه را به وزارت خـارجه اطلاـع دهنـد، این قاعـدتاً کـار نورمن بود؛ او هم البته در این زمینه کـاری انجام نـداد و کرزن را در برابر عمل انجام شده قرار داد. اما به طور قطع وزارت جنگ از دسـیسه اطلاع کامل داشت. این امر در ادامه اختلافات وزارت جنگ با وزارت خارجه در ارتباط با نحوه اعمال دیپلماسـی بعـد از جنگ بریتانیا با ایران، قابل توضـیح است. بهواقع فرماندهی نظامی کودتا با آیرونساید بود که او رضاخان را برای انجام طرح خود برگزید. نورمن هم ظاهراً فرماندهی سیاسی کودتا

ص:۷۱۰

۱- Gen. Dickson to Gen. Radcliffe, London, ۸ October ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۲۷.

۲- Folkston.

را عهدهدار بود، کاندیدای او هم البته سیدضیاء بود.

یکی از نخستین کارهای سیدضیاء این بود که به اجازه سفارت انگلستان پولی از بانک شاهنشاهی دریافت نمود، با این پول لباسی خرید تا بعد از درآمدن از لباس متعارف روحانی خود، آن را در بر کند. وی به پیشواز اردوی قزاق به قزوین رفت. صاحب منصبان ارشد سفارت انگلستان هم او را همراهی میکردند.(۱)

حتی وقتی دوره نود روزه کابینه سیاه خاتمه یافت و رضاخان بر اوضاع مسلط گردید معلوم شد که اختلافات وزارت جنگ و وزارت خارجه بریتانیا فروکش نکرده و وزارت جنگ مصمم است برنامه خود را تا برکشیدن نهایی رضاخان ادامه دهد، آنها حتی نورمن را دور زده بودند.

سپهدار رشتی که به نظر میرسید چندان از توطئه آگاهی ندارد، اما به واقع شاه را فریب می داد و تجاهل العارف می نمود، معاون خود حسین (ادیب السلطنه) سمیعی از ملاکین بزرگ گیلان را به نزد اردو که در حوالی تهران بودند فرستاد و از آنان خواست خواسته های خود را با وی در میان نهند. سفارت انگلیس کلنل هیگ(۲) و کلنل هادلستون(۳) را همراه با منشی شاه، معین الملک و ادیب السلطنه به اردوی قزاق فرستاد. آنان در مهر آباد تهران به اردوی قزاق برخوردند. رضاخان گفت قصد آنان استقرار یک دولت قدرتمند برای مقابله با بلشویک هاست. در این ضمن وستداهل(۴) رئیس سوئدی پلیس تهران هم توسط نورمن توجیه شد تا به هنگام حمله قزاق ها با آنان مقابله ننماید.(۵)

نورمن روز سوم اسفند ۱۲۹۹ ساعت ۳۰/۵ بعد از ظهر وقتی مشخص شد قزاق ها بر تهران مسلط شده اند، نخستین گزارش خود را بعد از کودتا برای لرد کرزن ارسال داشت. او نوشت نفراتی از فوج قزاق قزوین و همدان که تعدادشان بین ۲۵۰۰ تا سه هزار تن بوده با هشت توپ صحرایی و هجده مسلسل با فرماندهی سرهنگ رضاخان از

ص:۷۱۱

۱- حیات یحیی، ج۴، صص۲۲۹-۲۲۸.

۲- Col. Haig.

۳- Col. Huddleston.

۴- Westdahl.

۵- Ghani, p.۱۷۶.

قزوین به تهران آمدنـد و انـدکی بعـد از نیمه شب سوم اسـفند وارد این شـهر شدنـد. در ملاقـات بـا هیأت اعزامی از سوی شاه ایران، رضاخان گفت روس ها قصد دارند بعد از عقب نشـینی کامل انگلیسیها از ایران به اعماق کشور حمله آورند و تهران را در تصـرف گیرند. قزاق ها از ظهور و سقوط دولت های نالایق شکوه کردند و گفتند میخواهند دولتی قدرتمند در تهران روی کار آورنـد تا علیه هجوم بلشویک ها دست به کار شود. نورمن گزارش داد هیچ نیروی قابل توجهی برای مقابله با هجوم قوای قزاق به تهران وجود نداشت و هفت پلیسـی هم که کشته شدهاند در اثر سوء تفاهم بوده است؛ به عبارت بهتر از اول قرار نبوده علیه مهاجمین اقدامی صورت گیرد.(۱) سال ها بعد معلوم شد کلنل گلیروپ از فرماندهان ژاندارمری و کلنل وسـتداهل رئیس پلیس تهران، به واحدهای تحت امر خود دسـتور داده بودند شبهای دوم و سوم اسفند ۱۲۹۹ در پادگانهای خود بمانند و هر دو تن به خـاطر حفـاظت از منـافع بریتانیا نشان شوالیه اعظم امپراتوری(۲) دریافت کردند.(۳) اینـک غیر از رئیس نظمیه که خـود عضو کمیته آهن بود، بقیه اعضـای جزء نظمیه از توطئه بی اطلاع بودنـد.(۴) پیش از این هم وسـتداهل بـا اینکه خـود را مطیع وثوق قلمداد میکرد، اما در نهان علیه او توطئه مینمود و نمّامی میکرد. یکی از این موارد مربوط به کمیته مجازات بود که پیش تر گفتیم.

روز دوم اسفند، نورمن عامدانه از تهران به بهانه راهپیمایی خارج شد، شاه هراسان به دنبال او میگشت اما فقط وقتی توانست با او تماس حاصل کند که بامداد سوم اسفند شد و کودتا موفق از آب درآمد. شاه دستپاچه از نورمن پرسید چه کند، پاسخ شنید که از رهبران کودتا یعنی سیدضـیاء و رضاخان حمایت نماید. ملاقات با سیدضـیاء بر شاه بسـی گران میآمد، او نمیتوانست این روزنـامه نگـار تهی مـایه را بپـذیرد، تـا روز چهـارم اسـفند هم صبر کرد امـا چارهـای جز ملاقـات بـا وی ندیـد. شاه با کراهت سیدضیاء را به حضور پذیرفت. سیدضیاء به راستی پا از گلیم خود فراتر نهاد؛ او از شاه خواست به وی لقب

۱- Ibid, pp.۱۷۳-۱۷۴.

۲- GCMG.

۳- Wallace Murray to Secretary of State, Department of State, No. ۸۹۱/۰۰/۱۳۴۶, ۶ March ۱۹۲۵, Quoted in Ghani, p.۱۸۲.

۴- حیات یحیی، ج۴، صص۲۲۹-۲۲۸.

«دیکتاتور» بدهد.(۱) شاه از این پیشنهاد جاخورد، اعطای این عنوان به سیدضیاء تحقیر مقام و جایگاه سلطنت به شمار میرفت.(۲) شاه این تقاضا را قبول نکرد اما پذیرفت به او حکم رئیس الوزرایی بدهد. متن نامه شاه به این شرح بود: «نظر به اعتمادی که به حسن کفایت و خدمتگذاری جناب میرزا سیدضیاء الدین داریم، معزی الیه را به مقام ریاست وزرا برقرار و منصوب فرموده اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرایی به معزی الیه مرحمت فرمودیم. جمادی الآخر ۱۳۳۹.»(۳) این یکی از طنز آمیز ترین صحنه های تاریخ معاصر ایران بود. مردی روزنامه نگار و تهی مایه با اتکا به سفارت انگلستانی که مدعی حمایت از مشروطه بود، میخواست دیکتاتور ایران شود، در حالی که هنوز رهبران مشروطه زنده بودند و این صحنه مضحک تاریخ معاصر ایران را نظاره میکردند. اینک آزادی، پارلمان و مساوات لغاتی مطعون و ملعون به شمار میرفتند. سیدضیاء میخواست ژست موسولینی گیرد و یک جا به مشروطه و الزامات آن لگد زند. جایگاه اجتماعی سیدضیاء آن قدر حقیر بود که شاه نتوانست حتی برای او عنوانی در خور شأن یک رئیس دولت بیابد، پس او را « جناب میرزاسیدضیاء الدین» خطاب کرد و حتی نام فامیل او را هم ذکر ننمود.

بعد از کودتا، تنها نیرویی که امکان داشت علیه کودتاچیان سر به نافرمانی بردارد، ژاندارمری بود. اما برای مهار آن هم راه حلی از پیش تعیین شده داشتند. یکی از صاحب منصبان ژاندارمری یعنی ماژور مسعودخان کیهان که در زمره نزدیکان و محشورین سیدضیاء بود، به وزارت جنگ برگزیده شد. نیز گلیروپ سوئدی رئیس کل تشکیلات ژاندارمری هم وارد دسیسه شده بود. او میتوانست هرگونه مخالفتی را در درون ژاندارمری خنثی کند. به کنسول های انگلستان در سراسر کشور دستور داده شد با دولت جدید همکاری نمایند. این بود که در فرصتی اندک دامنه نفوذ دولت جدید به نقاط مختلف کشور رسید. اما چهار نقطه از اطاعت دولت کودتا سر باز زدند: قوام السلطنه در خراسان، مصدق السلطنه در فارس، مسعودمیرزا صارمالدوله در کرمانشاه و میرزاکوچک خان جنگلی در گیلان.

ص:۷۱۳

۱- Norman to Curzon, Tehran, ۱ March ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۳.

۲- Ibid.

۳- حیات یحیی، ج۴، ص۲۳۲.

به هر حال همان روز کودتا بیانیه ای مختصر به امضای «رضا رئیس کل قوا» و با عنوان «حکم میکنم» منتشر شد. روز بعد اعلامیه مفصلی منتشر گردید که باز هم رضا خان آن را امضا نموده بود. این اعلامیه تأثیری مناسب در افکار مردم تهران بر جای ننهاد. مردم هر جا چشم نظمیه و قزاقها را دور دیدند، این اعلامیه را از در و دیوار کندند و پاره نمودند. علت امر این بود که مردم در پس کودتا «انگشت خارجه» را میدیدند.(۱)

سیدضیاء برای این که ژست سوسیالیست بودن خود را تکمیل کند و برای اینکه مردم را بیش از این بفریبد، دست به دستگیری اعیان و اشراف زد. بعد از این ماجرا نورمن با شاه ملاقات کرد و توصیه نمود او با سران کودتا ملاقات کند و خواسته های آنان را برآورده سازد. شاه وحشت زده قدرت تصمیم گیری را از دست داده بود؛ هر چند او همیشه از تصمیم گیری در چنین لحظات حساسی عاجز میماند. نورمن توضیح داد او برای آزادی عبدالحسین میرزا فرمانفرما و دو فرزندش یعنی فیروزمیرزا نصرت الدوله و عباس میرزا سالار لشکر که توسط مهاجمین توقیف شدهاند وساطت میکند.(۲) اساساً خطری از جانب این گروه، فرمانفرما و فرزندانش را تهدید نمیکرد. آنان تحت حمایت امپراتوری بریتانیا قرار داشتند و از همان دوره ریاست وزرایی وثوق، جورج پنجم پادشاه انگلستان به آنان مدال داده بود. این خود بهترین تضمین برای حفظ جان این سه تن به شمار میآمد. با این وصف نورمن چندان با بازداشت فرمانفرما و فرزندانش مخالف نبود، او ژستی قانونمند به خود گرفت و در توضیح این نکته که چرا نمیتواند برای آزادی آنان کاری کند، به کرزن نوشت اینان بدهی مالیاتی دارند و او نمیتواند به دولت کودتا بگوید که طلبش را مطالبه ننماید.(۳) به واقع دلیل اصلی عدم وساطت نورمن این نبود. دلیل اصلی را باید در این نکته دید که او مایل بود مخالفین احتمالی و مهم کودتا در بازداشت باقی بمانند تا آبها از آسیاب بیفتد و دولت جدید پایه های خود را تحکیم نماید. در این گیرودار دو منظور در بین بود: «یکی جلوگیری از حصول عکس العمل این انتهاض به دست مخالفین و دیگر وانمود کردن که این نهضت سوسیالیستی است بر

۱- همان، صص ۲۳۲-۲۳۱.

۲- Ghani, p. ۱۷۴.

۳- Norman to Curzon, Tehran, ۲۶ February ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۱.

ضد سرمایه داران و اعیان و اشراف.»(۱) به نظر ما دلیل دیگری هم وجود داشت: کلیه کسانی که دستگیر شده بودند از اعیان و اشراف کشور به شمار میآمدند. دولت کودتا با دستگیری شان، در دل اینان رعب افکند تا مانع مخالفت های احتمالی آنان در آینده شود. به عبارت بهتر دستگیر شدگان عمدتاً از طبقهای بودند که به سختی خو نگرفته بودند، بازداشت آنان نه تنها باعث محرومیت شان از ثروتهای انباشته شده میشد، بلکه آنان را که عادت به زندگی اشرافی داشتند از بازداشت های احتمالی آتی میترسانید. بالاتر اینکه اشراف دستگیر شده همیشه دیگران را تحقیر کرده بودند و خود به تحقیر شدن عادت نداشتند. بازداشت آنان توسط کابینه کودتا آن هم به دستور دو فرد بی ریشه و بی سر و پا، بزرگترین تحقیر به شمار میآمد. بین دستگیر شدگان رئیس الوزراهایی از دوره های قبل دیده میشدند: سپهسالار تنکابنی، میرزاجواد خان سعدالدوله، عبدالمجید خان عین الدوله و عبدالحسین میرزا فرمانفرما؛ مردانی که در شرایط عادی حتی حاضر نبودند با سیدضیاء سخن گویند.

غیر از اینان بسیاری از شاهزادگان، ملاکین، سیاستمداران و معمرین قوم را دستگیر کردند. محتشم الدوله، ممتاز الدوله و سیدحسن مدرس از مخالفین قرارداد هم دستگیر گردیدند. به راستی چرا ممتازالدوله را بازداشت کردند حال آنکه او عضو کمیته آهن بود؟ تنها معدودی مثل حسن خان مستوفی الممالك و برادران پیرنیا، در کنار وزیر دربار شاه، مغرور میرزا (موثق الدوله)، سپهدار رشتی، غلامحسین غفاری مشهور به صاحب اختیار مشاور شاه و صمصام السلطنه رئیس ایل بختیاری از دستگیری رستند. از بین اینان سپهدار به نوعی با دسیسه همراه بود، او پسر عموی میرزاکریم خان رشتی عضو مؤثر کمیته آهن بود که مستقیم در دسیسه مشارکت داشت. غیر از چهره های مرموزی مثل میرزاکریم خان رشتی، برخی افسران ایرانی که خود در کودتا دخیل بودند، از مشارکت توطئه گرانی دیگر هم خبر داده اند، اما نکته این است که از هیچ کس نام نمیبرند. سپهبد مرتضی یزدان پناه از نزدیکان و وفاداران همیشگی رضاخان، به افرادی اشاره میکند که به رضاخان «اجازه» دادند از قزوین به تهران حرکت کند، اما نام این «افراد» را ذکر نمیکند. شاید به نظر آید منظور یزدان پناه، آیرونساید بود، زیرا او بود که به رضاخان

۱- حیات یحیی، ج۴، ص۲۲۹.

چنین اجازهای داد، اما سئوال این است پس چرا او نام چنین شخصیت مشهوری را ذکر نمی کند؟ از این بالاتر سپهبد احمد امیراحمدی از برخی «سیاستمداران» سخن به میان میآورد، سیاستمدارانی که ناپیدا بودند و به طور قاطع در پس کودتا قرار داشتند و از آن حمایت همه جانبه میکردند. ژنرال ارفع هم میگوید قرار نبود ژاندارمری در برابر توطئه مقاومت کند، یعنی اینکه این تشکیلات هم با کودتا همسویی داشت.

تجربه نشان داد کودتا گران در این بینش خود محق بودهاند که اگر با مخالفین احتمالی با تحقیر برخورد شود، زمینه های مخالف خوانیهای آتی هم برچیده خواهد شد. نورمن رضایت مندانه این روند را مشاهده کرد و در برابر آن حداقل سکوت نمود، دلیل این موضوع را باید در آگاهی نورمن به تعلق خاطر زایدالوصف شخص کرزن به نصرت الدوله خلاصه کرد، مردی که در کنار وثوق و اکبرمیرزا صارم الدوله، یکی از سه رأس تصمیم گیرنده در مورد قرارداد ۱۹۱۹ به شمار میآمد. اندکی بعد اکبرمیرزا صارم الدوله والی وقت کرمانشاه بازداشت شد. سیدضیاء از او خواست سهم خود را از بابت رشوه دریافتی بابت امضای قرارداد ۱۹۱۹ باز پس دهد تا به او اجازه داده شود تحت حمایت انگلستان کشور را ترک نماید. با اینکه کرزن نوشت صارم الدوله مورد حمایت حکومت بریتانیاست،(۱) اما سیدضیاء او را آزاد نکرد، به واقع صارم الدوله نهم خرداد ۱۳۰۰ همراه بقیه بازداشت شدگان آزاد شد. از آن سوی سپهدار رشتی با اینکه کسی متعرضش نشده بود، اما صبح روز سوم اسفند ۱۲۹۹ او را دیدند که به سفارت انگلیس رفت. رئیس الوزرای سابق، در اطاق انتظار ماند و بعد از یک معطلی طولانی، وزیرمختار را ملاقات کرد. پس از این که وزیرمختار او را تأمین داد، سپهدار به خانهاش رفت و گوشه انزوا اختیار کرد:

بدیهی است پنج روز عزت ریاست وزرایی دیدن نه بلکه پنجاه روز و پنجاه ماه آن به ذلت پنج دقیقه در اطاق انتظار بیگانه ای هر که بوده باشد بودن ارزش ندارد، چه رسد که مدت از یک ساعت هم گذشته باشد و به هر صورت سپهسالاراعظم به شخص شاه و یا ولیعهد پناه میبرد، بهتر بود تا بیگانه؛ در صورتی که به آسانی دستش به آنها می رسید، ولی در این گونه موارد انسان گاهی همه چیز خود را گم

۱- Curzon to Norman, London, ۱۹ April ۱۹۲۱, FO. ۴۱۶/۶۸.

میکنـد و این توسـل رئیس دولت پیش به سـفارت انگلسـتان، میزان دخـالت و نفـوذ آنهـا را در کـار جـاری و انتهـاض نظـامی میرساند.(۱)

فرمانفرما را، سه بعـد از نیمه شب در حالی که راهی سـفارت امریکا شـده بود تا در آنجا پناهنـده شود، دسـتگیر کردند. همین موضوع نشان میـداد فرمانفرما میدانست دست سـفارت انگلسـتان پشت این دسـیسه دیده میشود، پس به جای پناه بردن به آنان می خواست به امریکایی ها پناهنده شود. سیدضـیاء برای رها ساختن بازداشت شدگان شـرایطی قرار داد. او از همه پول مطالبه کرد. برای آزادی فرمانفرمـا و فرزنـدانش چهـار میلیون تومـان پول مطالبه کرد. او تهدیـد کرد اگر این پول داده نشود، آنها را محاکمه و اعـدام خواهـد نمود. با این وصف تا زمانی که فرمانفرما و سایر اعیان و اشـراف زندانی بودند از حق داشـتن آشپز و نوکر بهره مند میشدند(۲) اما به هر حال اینان زنـدانی بودنـد و تضـییقات خاص زندانیان تا حدودی در موردشان اعمال میشد. نصرت الدوله دست به دامان کرزن شد. او از خدمات خود و خانواده اش برای بهبود روابط ایران با انگلستان یاد کرد؛ از اینکه از انگلسـتان مـدال گرفتهانـد و تضـمین هـای کتبی از سوی بریتانیـا برای حفظ جان آنان داده شـده است. او نوشت تهیه چهار میلیون پول آن هم در مدت پنج روزی که سیدضـیاء برای شان تعیین کرده است غیرممکن است.(۳) رفتار کرزن تحقیر آمیزتر بـود. او نـوشت نمیتوانـد در مورد «به اجرا گذاشـتن دعـاوی عادلانـه»(۴) دخـالتی نمایـد، اما توضـیح نـداد این دعاوی عادلانه چیست؟ تنها کاری که کرزن کرد این بود که به نورمن سـفارش نمود محاکمه باید عادلانه باشد، نمایندهای از سفارت بریتانیا بایـد در جلسات محاکمه حضور داشـته باشـد و اگر غیر از این انجام گیرد، دولت سیدضـیاء حمایت بریتانیا را از دست خواهد داد.(۵) نزدیـک بیست روز بعـد سیدضـیاء از فرمانفرمـا خواست دو میلیون در ازای آزادی خود بپردازد، امـا او بـاز هم زیر بار نرفت.

۱- حیات یحیی، ج۴، صص۲۴۵-۲۴۴.

۲- Norman to Curzon, Tehran, ۱۰ March ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۲.

۳- Same to Same, Tehran, ۱۱ March ۱۹۲۱, Ibid.

۴- Can not interfere in carrying out just claims.

۵- Curzon to Norman, London, ۱۴ March ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۲.

کودتاچیان چند تن دیگر از سیاستمداران آن روز کشور را هم تحت نظر قرار دادند و یا تبعید کردند. ملک الشعرای بهار در خانه اش واقع در شمال غرب تهران تحت نظر واقع شد. تیمورتاش به کاشان و سیدحسن مدرس به قزوین تبعید شدند. خانه های برخی از دستگیرشدگان را بازرسی کردند.(۱) این رفتار سیدضیاء بیش از پیش بر نفرت شاه از او افزود. برخی دستگیرشدگان خویشان سببی شاه بودند و عده‌ای دیگر در دوره قاجار مناصب مهمی داشته و به این خاندان خدمت کرده بودند. شاه از این روزنامه نگار که در کسوت یک ناظم مدرسه درآمده بود انزجار داشت و برای رهایی از شر او لحظه شماری میکرد.

تنها دو تن در برابر فرامین سیدضیاء واکنش نشان دادند و این روزنامه نگار تازه به دوران رسیده، پادوی سفارت انگلستان و یکی از دو تن شیاد را مورد بی اعتنایی قرار دادند: محمد خان مصدق السلطنه والی فارس و احمد خان قوام السلطنه(۲) والی مقتدر خراسان. مصدق انتصاب سیدضیاء به نخست وزیری را قبول نکرد و از ابلاغ رسمی آن به دوایر اداری خودداری نمود. روز ششم اسفند، مصدق که گویی از زیر فشار بودن شاه اطلاع داشت، تلگرامی به او مخابره کرد و توضیح داد اعلان انتصاب سیدضیاء به ریاست وزرایی باعث آشوب فارس خواهد شد و اعلام خبر را به بعد موکول نمود. روز نهم اسفند، سیدضیاء تلگراف شدید اللحنی خطاب به مصدق ارسال کرد و والی را تحت فشار قرار داد تا خبر را به مردم برساند. در واکنش به این تلگراف مصدق روز شانزدهم اسفند از سمت خود استعفا کرد. او در نزدیکیهای اصفهان به سران بختیاری پناه برد و آنجا بود تا سیدضیاء برافتاد. به جای مصدق، نصرت السلطنه عموی شاه را به والی گری فارس اعزام نمودند.

قوام گامی بالاتر نهاد و حتی با تحقیر از سیدضیاء یاد کرد. او ضمن اینکه انتصاب سیدضیاء به ریاست وزرایی را نپذیرفت، در پاسخ به تلگراف رئیس الوزرا او را با عنوان

ص:۷۱۸

۱- حسین مکی؛ تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۲۷۹.

۲- احمدخان قوام السلطنه، فرزند ابراهیم معتمدالسلطنه و برادر کوچک وثوق الدوله، خواهر زاده میرزاعلی خان امین الدوله رجل اصلاح طلب دوره قاجار، به سال ۱۸۷۳ به دنیا آمد، سال ۱۸۹۷ منشی حضور ناصرالدین شاه بود، در دوره نخست وزیری عین الدوله مقارن با سلطنت مظفرالدین شاه دبیر حضور شد و سپس وزیر حضور گردید، بعداً ملقب به قوام السلطنه شد. رجال چرچیل، صص ۱۴۳-۱۴۲.

تحقیرآمیز «آقای سیدضیاء الدین، ناشر روزنامه رعد» مورد خطاب قرار داد. سرنوشت قوام با مصدق یک وجه اشتراک داشت: او هم بلافاصله از والی گری خراسان برکنار شد. اما یک وجه اختلاف هم وجود داشت: قوام به دستور سیدضیاء بازداشت گردید. کلنل محمدتقی خان پسیان که فرماندهی ژاندارمری خراسان را عهده‌دار بود، به دستور رئیس الوزرا، قوام را بازداشت کرد. دیری نپائید که خود پسیان را حاکم نظامی ایالت خراسان کردند. او هم قوام را با محافظ برای محاکمه به تهران فرستاد. نورمن این خبر را به وزارت خارجه مخابره کرد.(۱) از آن سوی مسعودمیرزا صارمالدوله والی کرمانشاه هم از اطاعت دولت کودتا سرپیچی کرد. او به دست ژاندارمری توقیف گردید و به مرکز اعزام شد.(۲) هسته مقاومت مهم تر در گیلان قرار داشت که نیروهای تحت فرماندهی میرزاکوچک خان به طور کلی حکومت جدید را به رسمیت نشناختند، هر چند به واسطه دسایس گروه احسان الله خان ضربات کاری خورده بودند.

سیدضیاء برای ترمیم روابط رجال ایرانی با بریتانیا، مبرم ترین وظیفه خود را الغای قرارداد ۱۹۱۹ قرار داد. او بلافاصله بعد از کودتا، نورمن را از این تصمیم خود آگاه ساخت. روز هفتم اسفند نورمن به کرزن اطلاع داد، قرارداد حتماً لغو خواهد شد، اما این امر به مفهوم زیر پا نهادن مضمون قرارداد نیست، بلکه سیدضیاء قول داده است محتوای قرارداد را با استخدام افسران و مستشاران نظامی و مالی انگلیسی به بوته اجرا گذارد. او گفت حتی قزاق خانه با استخدام افسران انگلیسی تجدید سازمان خواهد شد.(۳) به عبارت بهتر دو شیّاد می خواستند محتوای قرارداد ۱۹۱۹ را که به نفع انگلیس بود اجرا کنند، اما هیچ ضمانتی برای انجام تعهدات بریتانیا در برابر ایران وجود نداشت. به عبارت بهتر قراردادی کتبی به شفاهی تبدیل شده بود، معلوم بود در این ماجرا انگلیس برگ برنده را همچنان در دست خواهد داشت.

با وجود حمایت انگلستان از اقدامات عوام فریبانه سیدضیاء، او در اجرای برنامههای خود ناکام ماند. او قول داده بود عدلیه را تجدید سازمان کند، اما این امر هرگز انجام نشد. او به کمیتهای متشکل از محمدعلی فروغی، سیدنصر الله تقوی، مصطفی عدل، محمد

ص:۷۱۹

۱- Norman to Curzon, Tehran, ۶ April ۱۹۲۱, FO. ۴۱۶/۶۸.

۲- حیات یحیی، ج۴، ص۲۳۹.

۳- Norman to Curzon, Tehran, ۲۵ February ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۲.

قمی، علی قمی که زمانی سردبیر روزنامه اش بود و شیخ محمد بروجردی مأموریت داد تا قوانین موجود را اصلاح کنند، اما این کمیته حتی تشکیل جلسه نداد.(۱) سیدضیاء دست به اقدام سخیف دیگری هم زد، او وزارت مالیه را تعطیل کرد. با این اقدام، او امور روزمره کشور را بیش از پیش مختل ساخت. او نتوانست به هیچ کدام از وعده هایی که به مردم داده بود جامه عمل پوشاند؛ حتی طرح عوام فریبانه تقسیم اراضی بین دهقانان. او طرحی برای زیباسازی تهران داشت. اما این کار را هم نتوانست انجام دهد. تنها اقدام او انتصاب یک شهردار موقت برای تهران، اعلام منع مصرف مشروبات الکلی، تعطیلی مغازه ها در روزهای جمعه و نیز ایام مذهبی مانند عاشورا بود. این تنها کاری بود که سیدضیاء توانست انجام دهد. به این فهرست باید اقامه اذان ظهر در ادارات دولتی را هم افزود که البته تمام این اقدامات برای جلب رضایت و اعتماد علمای دینی صورت میگرفت و همه نشانی از عوام فریبی داشت. علی رغم این دسته اقدامات، هیچ کس حتی خود انگلیسی ها هم به او اعتماد نکردند. وقتی سیدضیاء کار خود را به انجام رسانید، با دسیسه رضا خان، ضلع اصلی کودتا، سقوط کرد و راهی خارج کشور شد.

در سیاست خارجی هم سیدضیاء کامیاب نبود. او برای اینکه اتهام انگلوفیل بودن خود را خنثی سازد، قصد داشت مستشارانی از امریکا استخدام کند. اواخر فروردین ۱۳۰۰ کرزن به نورمن نوشت دولت بریتانیا با استخدام مورگان شوستر مخالف است. قرار بود شوستر ریاست بانک فلاحتی را که دولت کودتا قصد تأسیس آن را داشت عهدهدار گردد. نیز مقرر بود کارشناسانی برای وزارت پست و تلگراف استخدام شوند. بریتانیا بلافاصله با هر دو تصمیم به مخالفت برخاست. نوشته شد بانک فلاحتی مقدمه تأسیس نوعی بانک ملی خواهد بود و این بانک در آتیه با بانک شاهنشاهی مشکلاتی پیدا خواهد کرد و دولت بریتانیا زیر بار تأسیس چنین بانکی نخواهد رفت. از سویی استخدام اتباع امریکایی برای وزارت پست و تلگراف، برای منافع بریتانیا عواقب وخیمی خواهد داشت، زیرا انگلستان مالک خط تلگراف هند و اروپاست و نسبت به این موضوع بی تفاوت نخواهد نشست.(۲) نورمن پاسخ داد سیدضیاء در هر کاری با او

۱- اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، به کوشش حسن مرسلوند (تهران، ۱۳۷۴)، صص ۱۶۵-۱۵۷.

۲- Curzon to Norman, London, ۱۸ April ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۳.

مشورت مینمایـد، او این چیزهـا را میگویـد و یا کارهایی میکنـد تا معلوم نگردد آلت فعل دولت انگلسـتان است.(۱) این رفتار جاهلانه و حقیرانه فی نفسه نشـان میـداد به قـول غنی کلاـه زمامـداری برای سـر او بسـیار گشـاد است، همـان طور که کمیت روشـنفکری اش هم میلنگید؛ او نیز مثل بسیاری از دیگر رجال ایران چیزی از اندیشه های رایج غرب شنیده بود، اما هرگز آنها را هضم و جذب نکرد.(۲)

نشـریه اختر مسـعود، چـاپ اصـفهان که از مـدافعان کودتـا بود، برنـامه های سیدضـیاء را انـدکی بعـد از وقوع کودتا برشـمرد. عبدالوهاب گلشن ایرانپور، مقاله ای در روزنامه منتشر کرد و چنین نوشت:

بـا این که به طور لزوم از مرکز مملکت اطلاـع نـداریم، ولی آنچه از آثـار و علائم مشـهود شـده و آنچه که بر طبق تلگرافهای رسـمی به دست آمـده است، پس از سـقوط کـابینه سومی سـپهسالار اعظم و انقلاـب یـک جمعیت از قزاقان شاهنشاهی تحت ریاست رضا خان؛ کابینه ایران از طبقه اشرافی نزول کرده و در اثر تجدد انقلابی کشور مشروطه ایران، حسب الامر شاهنشاه، به آقای سیدضـیاءالدین طباطبائی، صاحب و مؤسـس روزنامه یومیه رعـد سپرده گردید. رئیس الوزرای جوان، بیانیه ای خطاب به هموطنان با نگارش روشن و آتشـین محتوی به گناهان کشور مداران گذشـته و رنجوری مشروطه پانزده ساله ما و نظریه مرامیه خویشـتن در رفورم عـدلیه و مـالیه و الغـاء کاپیتولاسـیون، تقسـیم اراضـی خـالصه مابین زارعین، تـدوین قانون در بیشتری بهره برزگران از املاک اربابی، دسـتور ایجاد بلدیه ها برای معاصـری شـهرها، بهبودی ساکنین و کارگران، ترقی و تجلی لشکری و اقتدار سپاهیان آزادی ایران در تساوی رفتار با تمام دول خاصه همسایگان، انتشار دادند.(۳)

گلشن ایرانپور با کانون پارسـیان مقیم بمبئی مرتبط بود. عبدالحسـین سـپنتا که در این ایام مقیم بمبئی بود برخی اشعار او را در همان شهر چاپ کرد.(۴) توجه به عنوان کتابهای گلشن ایرانپور کافی است تا خط و ربط او را نشان دهد: آلمان نامه، بهرام

۱- Norman to Curzon, Tehran, ۲۲ April ۱۹۲۱, FO. ۴۱۶/۶۹.

۲- Ghani, p.۲۱۲.

۳- اختر مسعود، سال اول، ش۵۳، ۴ رجب ۱۳۳۸، ۲۴ حوت ۱۲۹۹، «کابینه سیدضیاءالدین.»

۴- ایزد گشسب: نامه سخنوران، ص ۱۳۱.

نامه، نخجیر نامه و مشروطه نامه.

از سویی سیدضیاء نمیتوانست قرارداد ایران و شوروی را که نام عهدنامه مودت گرفت، نادیده انگارد. این پیمان با وصف مخالفتهای بریتانیا در هشتم اسفند ۱۲۹۹ به امضا رسید. مقدمات این پیمان از دوره مشیرالدوله شکل گرفته و اینک به نتیجه رسیده بود. پیمان مودت چیزی نبود جز قانونی شدن مضمون همان بیانیه هایی که پیش تر دولت شوروی به انحای مختلف به طرف ایرانی ابلاغ کرده بود. اما یک قید وجود داشت که مشیرالدوله و سپهدار هم آن را پذیرفته بودند. طبق این ماده هرگاه دولت ثالثی میخواست با قوه نظامی در ایران سیاستی غاصبانه تعقیب نماید یا خاک ایران را به مثابه مرکزی برای حمله علیه شوروی مورد استفاده قرار دهد، و یا خطری از مرزهای ایران سرحدات شوروی را تهدید نماید؛ به دولت ایران اخطار داده خواهد شد که این خطر را مرتفع سازد. اگر دولت ایران نتوانست خودش این خطر را رفع کند، دولت شوروی حق خواهد داشت نیروی نظامی به کشور ارسال نماید و برای دفاع از خود اقدامات لازمه را انجام دهد.(۱)

رضاخان میخواست به نحوی از انحا «مسئله شوروی» را برای همیشه حل کند. او در این راستا به مذاکره مستقیم با روتشتاین(۲) وزیرمختار شوروی در ایران روی آورد. نیز با وابسته نظامی آن کشور مذاکرات پیوستهای داشت. این مذاکرات ظاهراً حتی از نورمن هم پوشیده نگه داشته میشد، اما در این نکته تردیدی نیست که مذاکرات یاد شده در چارچوب همان سناریویی قابل فهم است که لرد مونتاگ تدوین کرده بود. او هم بر این باور بود که طرف ایرانی باید خود مستقیماً با شوروی ها گفتگو کند، البته طرف گفتگوی ایرانی و ماهیت او برای اداره هندوستان و وزارت مستعمرات بسیار مهم بود. این بار آنان به طور قطع به رضاخان اعتماد زاید الوصفی نشان میدادند. وقتی سیدضیاء در چهارم خرداد ۱۳۰۰ با دسیسه رضاخان بر کنار شد، نورمن به ظاهر بر دشمنی خود با رضاخان افزود. نورمن گزارش داد رضاخان روزی دو بار با وابسته نظامی شوروی

ص:۷۲۲

۱- ایران، ش۸۱۴، سیم ربیع الثانی ۱۳۳۹، «معاهده روس و ایران.» برای ملاحظه متن کامل قرارداد نک: حیات یحیی، ج۴، صص۲۰۹-۲۰۶.

۲- Rothstein.

ملاقات میکند،(۱) وابسته نظامی بریتانیا وانمود کرد رضاخان ضدانگلیسی است زیرا در تماس نزدیک با روتشتین کار میکند.(۲) این روش رضاخان حتی روس ها را نیز فریب داد. آنها تصور کردند رضاخان به قول خودشان نماینده خرده بورژوازی ایران است که کشور را در بستر یک نظام دمکراتیک هدایت میکند و این مقدمهای است بر شکل گیری طبقه کارگر ایران و گام نهادن کشور در مسیر صنعتی شدن. این اندیشه غالب در بین آکادمیسین های روسی بود، سال ها بعد بود که آوتیس میکائیلیان تحلیلی دیگر ارائه داد و استدلال کرد رضاخان به واقع ضامن امنیت سرمایه گذاری بریتانیا در ایران است و او وظیفهای بیش از صاف کردن جاده برای این منظور نخواهد داشت.(۳) با این وصف تحلیل غالب مورخین استالینی تا سالهای متمادی همان بود که بالاتر آمد. افرادی مثل میکائیلیان هم البته قربانی تصفیه های استالینی شدند. نورمن وقتی دید رضاخان لحظه به لحظه سیدضیاء را دور می زند و عنقریب است که او را واژگون سازد، در نامههای خود به لندن تحقیر وی را آغاز کرد. او رضاخان را مردی دهاتی میدانست که هیچ فرد خارجی از طبقات بالای اجتماع با او مراوده نمیکند.(۴)

اینها همه ظاهر امر بود. رضاخان تلاش میکرد به هر نحو ممکن اثبات نماید انگلیسی ها نه تنها از او حمایتی نمیکنند، بلکه او در تلاش است تا از نفوذ آنان کم کند. بهواقع با وجود فردی مثل رضاخان دیگر نیازی به نیروهای انگلیسی نبود. این نقشهای بود که از همان روزهای نخست ورود آیرونساید به ایران طراحی شده بود. انگلیسیها کار خود را کرده بودند و حال رضاخان باید سناریوی طراحی شده را ادامه میداد. رضاخان در عوام فریبی از سیدضیاء پیش بود. او ابتدا وانمود کرد مخالف فرماندهی انگلیسیها بر واحدهای نظامی ایران است. نیز وانمود کرد حضور افسران انگلیسی در ایران باعث تضعیف قوای قزاق میشود و مانع یکپارچه شدن نیروهای مسلح کشور است. بالاتر اینکه او تعدادی از افسران ایرانی را واداشت به قرآن سوگند یاد کنند که

ص:۷۲۳

۱- Norman to Curzon, Tehran, ۵ July ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۵.

۲- Intelligence Summary, Military Attach, Tehran, No.۱۰, ۹ July ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۳.

۳- نک: آ. سلطانزاده: انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان، ترجمه ف. کوشا (تهران، مازیار، ۱۳۸۳)، فصل سوّم به بعد.

۴- Ghani, p.۲۱۵.

تحت امر فرماندهان انگلیسی خدمت ننمایند. البته همه می دانند نیازی به این کار نبود. به یاد آوریم که انگلیسی ها قول داده بودند نه به خاطر ایران، بلکه به دلیل مشکلات خاص خودشان و به دلیل مخالفت های نایب السلطنه هند، وزارت جنگ و خزانه داری؛ نیروهایشان را تا فروردین ۱۳۰۰ از ایران خارج سازند، پس فرماندهی انگلیسی نمی ماند که ایرانیان زیر نظر آنان کار کنند. به واقع نقشه های خزانه داری، وزارت جنگ و وزارت امور هند با کودتا عملی شده بود. رضا خان حتی به سربازان دستور داد با همان روش تعلیم و مشق نظامی روسی کار کنند. شاید در ابتدای امر این گونه به نظر آید که رضاخان قصد داشت نیروهای انگلیسی را تضعیف نماید، اما واقعیت این است که دیگر به حضور این نیروها در کشور احتیاجی نبود و آنها خود ترجیح میدادند دیر یا زود از ایران خارج شوند و اداره ارتش کشور را به دست نیروهای ایرانی بسپارند؛ این امر میتوانست بهانه های آتی روس ها را هم برای حضور در ایران سلب کند. رضا خان به سرعت به نحو آبرومندانه ای طرح عقب نشینی نیروهای انگلیسی را محقق ساخت تا شائبه شکست و یا گریز آنان را از معرکه بزداید. این همان طرحی بود که خود انگلیسی ها داشتند. چیزی نگذشت که رضاخان به مأموریت اسمایث و هادلستون، همان افسرانی که در توطئه کودتا به او کمک کرده بودند، خاتمه داد.(۱) روز هفدهم اردیبهشت او خواست سرپرستی ژاندارمری را که تا آن زمان در دست وزارت داخله بود- یعنی زیر نظر خود سیدضیاء کار میکرد- به او سپارند که از مدتی قبل وزیر جنگ شده بود. اینک مرد قزاق بر کلیه نیروهای مسلح ایران فرمان میراند، راه برای تبدیل کشور به پادگانی بزرگ فراهم شده بود، اینک قزاقانی که عامدانه برهنه از انزلی عقب نشسته بودند، خود بر اریکه فرمانروایی تکیه میزدند. آنان دیگر دلیلی بر اطاعت از سیدضیاء نمیدیدند، همه چیز برای تحکیم نفوذ آنان فراهم بود و سقوط سیدضیاء به تلنگری بسته بود. سیدضیاء که قدرت قزاق ها را برای اعمال زور بر مردم به منظور منقاد کردن آنان میدید، اینک خود در چنبره زور قزاقان از پای در میآمد.

به هر حال در ابتدای امر به نورمن دستور داده شد با روتشتاین وارد مذاکره نشود. بعد گفتند گامی به پیش ننهد اما به تعارفات معموله پاسخ دهد و کارهای

۱- Intelligence Summary for Week ending, ۲۱, ۲۸ May, ۱۸ June ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۳۵.

رسمی را انجام دهد.(۱) روز نوزدهم اردیبهشت ۱۳۰۰ نخستین ملاقات بین دو دیپلمات در محل سفارت انگلستان برگزار شد. در این ملاقات نورمن خبر داد کلیه نیروهای بریتانیایی مقیم ایران عنقریب به کلی خارج خواهند شد. روتشتاین هم به نوبه خود اعلام کرد نیروهای شوروی نیز از مناطق شمالی ایران در حال خارج شدن هستند. سیاست خروج نیروهای انگلیسی از ایران مشکلی از مشکلات سیدضیاء را حل نکرد. او از کرزن خواست سلاح های نیروهایشان را که در حال عقب نشینی هستند به ایران بدهند و پول آن را هم دریافت دارند. اما کرزن باز هم او را تحقیر کرد و گفت احتمالاً این سلاح ها به دست بلشویک ها خواهد افتاد، سیدضیاء از اینکه تقاضایش رد شده بود، سرخورده شد.

شرکت نفت انگلیس و ایران هم حاضر نشد با او به گونهای مناسب رفتار کند. رفتار شرکت نفت از این هم توهین آمیزتر بود. شرکت نفت انگلیس و ایران سه سال بود حق الامتیاز ایران را پرداخت نمیکرد و البته حاضر نشد دیناری به دولت او بپردازد. این روش بیش از پیش باعث سرخوردگی سیدضیاء شد. پیش از این، پیرنیا به آرمیتاژ اسمیت مأموریت داده بود تا نحوه محاسبات شرکت نفت را بررسی کند و به او اطلاع دهد. این مأموریت در دوره سپهدار هم تمدید شد. اسمیت به نفع ایران گزارش داد که دو شرکت فرعی تابع شرکت اصلی نفت انگلیس و ایران، یعنی شرکت اولیه دارسی و شرکت نفت بختیاری که سهام خود را به شرکت اصلی فروخته بودند؛ تولیدات خود را به بهایی نازلتر از قیمت متداول به شرکت نفت انگلیس و ایران فروخته اند. او توضیح داد این شرکت ها حق نداشتهاند بدون اجازه دولت ایران محصول خود را به این قیمت بفروشند. از نظر اسمیت این به منزله دخالت در معاملات داخلی ایران بود و امری نسنجیده بود که باید محکوم شود. باز هم کرزن اینک به نفع شرکت نفت به میدان آمد. او از نورمن خواست با اسمیت وارد مذاکره شود تا او گزارش خود را پس بگیرد و یا اصلاحاتی در آن انجام دهد.(۲) کرزن که برای ملت ایران هیچ حقی قائل نبود، گامی فراپیش نهاد و بحث امتیاز خوشتاریا را به میان

۱- Foreign Office to Norman, London, ۲۱ April ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۰۱.

۲- Curzon to Norman, London, ۱۶ April ۱۹۲۱, FO. ۴۱۶/۶۸.

کشید. او به نورمن دستور داد به دولت ایران اطلاع دهد، اگر امتیاز یاد شده را به رسمیت بشناسد، شرکت نفت انگلیس و ایران حاضر خواهد بود مطالبات عقب افتاده ایران را پرداخت کند! او قول داد اگر ایران این امر را بپذیرد از این به بعد شرکت نفت دیگر در داد و ستد داخلی ایران مداخلهای نخواهد کرد!(۱) این وقیحانه ترین پاسخی بود که در برابر تقاضاهای قانونی مردم یک کشور مستقل میتوانست داده شود. کرزن دادن حقوق ملت ایران را منوط به زیر پا گذاشتن حقی دیگر کرد. او با این تلگراف، رسماً به حقانیت ایران اعتراف کرد اما احقاق حق ملت را منوط به رفتن زیر بار یک قرارداد استعماری دیگر قرار داد. نایب السلطنه هند هم به این روند اعتراض کرد و تصمیمات شرکت نفت انگلیس و ایران را غیرقابل دفاع دانست. البته کرزن به محتوای این نامه اعتنایی نکرد.(۲) اولین تبعات سیاست موازی انگلستان و حکومت هند در مورد ایران، اینک به نتیجه رسیده بود: ده روز بعد از این ملاقات بود که وابسته نظامی شوروی به نام کلنل بوریس روگاچف(۳) به کلنل ساوندرز(۴) اطلاع داد قشون شوروی از ایران عقب نشینی کردهاند و مهم تر اینکه در هر گونه عملیاتی که حکومت ایران ضد جنگلیها انجام دهد، دخالتی نخواهند کرد.(۵) به این شکل مقدمات وارد آمدن ضربه نهایی بر تنها نیروی مقاوم ایران مهیا شد، شوروی پذیرفت قزاقان، جنبش میرزا را برای همیشه نابود سازند و حتی در این زمینه وساطت نکرد.

شاه برای رهایی از دست سیدضیاء به دو تن متوسل شد: نخست رضاخان وزیر جنگ و دیگری حسن مشار مشهور به مشارالملک که به سفارش خود سیدضیاء وزیر دربار شده بود. اینان دست به دست هم دادند و سیدضیاء را بر افکندند. روزنامه نگار ماجراجو که بعد از سالها انتظار و پادویی سفارت انگلستان، دولتی مستعجل تشکیل داده بود، به همان آسانی که به قدرت دست یافت، برافتاد. او باید از کشور میرفت، زیرا کسانی که زندانی کرده بود از او نمیگذشتند. به وجود او هم

۱- Same to Same, London, ۱۹ April ۱۹۲۱, Ibid.

۲- Government of India to Curzon, ۶ May ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۳۵.

۳- Boris Rogachev.

۴- Saunders.

۵- Intelligence Summary for week ending, ۲۱ May ۱۹۲۱, FO. ۳۷۱/۶۴۳۵.

دیگر احتیاجی نبود. رضاخان با حمایت بریتانیا پله پله پلکان صعود را پیمود. ابزار تسلط او ارتش بود و در این راه انگلیسیها حمایتش میکردند. او پس از اینکه افسران انگلیسی و سوئدی را کنار نهاد، کلیه نیروهای مسلح را یکی کرد، یعنی قزاقخانه، ژاندارمری و نظمیه را زیر سیطره خود درآورد. او حتی بقایای تفنگداران جنوب مشهور به SPR را هم در این نیروی متحد ادغام کرد. بریتانیا خود در شهریور ۱۳۰۰ سپاه تفنگداران جنوب را منحل نمود و به این ترتیب راه برای یکّه تازی های رضاخان هموار شد. رضاخان یا خود این هشیاری را داشت و یا اینکه مشاورانش به او توصیه کرده بودند که راه تماس خود را با شاه نبندد. او برخلاف سیدضیاء منتظر فرصت بود، به همین دلیل بارها به رجال توضیح داد فکر میکرده شاه با کودتا موافق بوده است و به این شکل خود را سرسپرده شاه عنوان میکرد. او حتی بعد از کودتا بارها به دیدن شاه رفت و شرایط و موقعیت ناگزیر برای کودتا را برای او تشریح کرد(۱) تا شاه بیش از این دچار سوء ظن نشود.

گزارش سفارت امریکا در مورد نورمن بسیار گویا و جالب است. کالدول خطاب به وزارت خارجه کشورش نوشت هرمن نورمن با آنکه مردی است توانا و بافرهنگ؛ اما نتوانسته نزد ایرانیان به محبوبیت دست یابد. به گزارش وزیرمختار امریکا او از ایران و هر چه ایرانی است بیزار است و این را علناً بر زبان جاری میسازد. بیشتر کارمندان نورمن افسران سابق ارتش هند بودند و درجه شان هم نایب سرهنگی. ایرانیان به تمسخر آنان را «کلنل کمپانی هند» میخواندند.(۲) اگر سیدضیاء چشم و چراغ نورمن بود، بریتانیا اینک باید فردی را به کشور اعزام میکرد تا در شرایط بعد از سرنگونی او، رضاخان را بیش از پیش برکشد و روابط خود را با این مرد زورگوی مرتجع ارتقا بخشد. وزیرمختار جدید کسی نبود جز سر پرسی لورین.(۳) سر پرسی لورین به این دلیل به ایران فرستاده شد که در راستای نظریات نایب السلطنه هندوستان نیروهایی را تقویت نماید که میتوانستند به عنوان سپر در

۱- Norman to Curzon, Tehran, ۲۶ March ۱۹۲۱, FO. ۴۱۶/۶۹.

۲ - Department of State, US legation, Tehran, to Department of State, ۶ June ۱۹۲۱, Quoted in: Ghani, p.۲۱۹

۳- Sir Prcy Loraine.

برابر نفوذ کمونیسم مؤثر واقع شوند. اینک رضاخان باید نقش بازدارنده سپاه شمال ایران(۱) و سپاه جنوب ایران(۲) را یک تنه ایفا میکرد. او باید به سرمایه ملت ایران امنیت لازم را برای شرکت نفت انگلیس و ایران و سایر کمپانی های سرمایه گذار بریتانیایی مهیا میساخت. اینک این رضاخان بود که مالیخولیای نفوذ کمونیسم و بختک شبح سرخ، آنی آرامَش نمیگذاشت. او برای مهار این بحران روز به روز پایه های قدرت خود را تحکیم میکرد. رضاخان مردی بود که میتوانست رؤیای تسلط بی چون و چرای انگلستان را بر ایران تدارک بیند. این بینش در او هم وجود داشت که به هر حال شوروی خطرناکتر از هر قدرت دیگری است. سراسر عمر و سلطنت رضاخان از این به بعد به بهانه مهار نفوذ کمونیسم مصروف سرکوب مردم شد. رضاشاه توانست الگوی مورد نظر نایب السلطنه هند و وزارت جنگ بریتانیا را عملی نماید. حکومتی شکل گرفت که منافع بریتانیا را سرلوحه برنامههای خود قرار داده بود(۳) و البته استقلال نیم بند آن هم برقرار بود تا هیچ بهانهای برای قدرت های رقیب به منظور دست اندازی به ایران باقی نماند. گروه سرمایهداری مالی بریتانیا و تیم قدرتمند مستقر در هندوستان فقط باید گامی دیگر برمی داشت تا به منظور نهایی خود نایل آید. تا برداشتن این گام فقط چهار سال باقی مانده بود.

انگلستان در روزهای بعد از کودتا چند موضوع را مورد توجه قرار داد: نخست اینکه نفت جنوب، بانک شاهنشاهی و بازارهای تجاری خود را هر چه بیشتر تقویت کند. دوم اینکه برنامه های آنان برای حفاظت هندوستان در مقابل حملات احتمالی روس ها به مورد اجرا گذاشته شود، سوّم از «نفوذ مسلکی بلشویسم در این قوم» جلوگیری کند. برای این سه موضوع که فلسفه اصلی کودتا را تشکیل میداد، لازم بود در سراسر کشور و راه های آن امنیت کامل برقرار گردد. از این بالاتر «انگلیسیان میخواهند مقاصد سیاسی و اقتصادی آنها در ایران انجام گیرد بی آنکه لازم باشد برای حفظ سیاست خویش متحمل ضرر مادی بگردند و بلکه بتوانند مخارجی را هم که در ایام جنگ به جهت حفظ منافع خود در جنوب ایران به تأسیس پلیس نموده اند هر

ص:۷۲۸

۱- Norperforce.

۲- South Persian Refile.

۳- Ullman, vol.۳, p.۳۹۴.

قدر بشود پس بگیرند و هم آرزو دارند بر مدت امتیازات ایرانی خود مخصوصاً نفت جنوب و بانک شاهی بیفزایند.»(۱) آری! این بود راز کودتای سوّم اسفند ۱۲۹۹ و استقرار قزاقان بر اریکه قدرت. در این میان البته سیدضیاء هم قربانی شد. او در مجلس چهاردهم زمانی که اعتبارنامه اش در دست بررسی بود، خطاب به مخالفین خود در ارتباط با وقایع کودتای سوّم اسفند و ملغی ساختن قرارداد ۱۹۱۹ گفت: «من با مسئولیت خودم این قرارداد را لغو کردم... به همین جهت لرد کرزن از من رنجید [و] تا هفت حمل، یعنی یک ماه و سه روز، حکومت مرا [به رسمیت] نشناخت.»(۲)

به مرور ایام، برخی روشنفکران توجیه زور را آغاز کردند؛ از دیکتاتوری رضا خان حمایت نمودند و او را همطراز بیسمارک و میجی و پطر کبیر قرار دادند.(۳) در این راه نه فریادهای مدرس را جدّی گرفتند و نه به هشدارهای امثال بهار و مصدق توجهی نشان دادند. ستون خیمه قدرت رضا خان همان کسانی شدند که در انواع و اقسام بحران های دوره مشروطه به بعد ذی مدخل بودند. اینان هر کدام به مراد خود دست یافتند: مدیرالملک جم و مخبرالسلطنه و دکتر احمد متین دفتری یا همان متین الدوله دوره جنگ اول جهانی به مقام نخست وزیری نائل آمدند، مستشارالدوله هم به مقامهایی از جمله ریاست مجلس مؤسسان رضاخان دست یافت، حتی عمادالکتاب هم در وزارت دربار شغلی یافت و البته اینها همه تصادفی نبود. در این دوره نقش احمد متین دفتری، نویسنده آتشین مزاج ستاره ایران؛ بسیار مرموز بود. او همین روش را تا سال های بعد هم ادامه داد و بالاخره هم در اواخر حکومت رضاشاه چندماهی به نخست وزیری دست یافت.

در دوره رضا خان هر کس کوچک ترین استقلال رأیی داشت و به اصطلاح سرش به تنش می ارزید قربانی دسیسه های رضا خان شد. مشروطه به حضیض ذلت خود رسیده بود و ضربه سوم اسفند ۱۲۹۹ با ضربه سهمناک تر آبان ۱۳۰۴ تکمیل شد؛

۱- حیات یحیی، ج۴، صص ۲۵۱-۲۵۰.

۲- صورت مذاکرات مجلس چهاردهم، جلسه مورخ ۱۶ اسفند ۱۳۲۲.

۳- برای آگاهی از نمونه ای از این طرح ها بنگرید به: فصلنامه مطالعات تاریخی، سال اول، ش۳، تابستان ۱۳۸۳، مقاله: «روشنفکری ایرانی در دوره گذار؛ بررسی دیدگاه های عبدالله رازی و علی اکبر خان داور» و همان، سال دوم، ش۶، بهار ۱۳۸۴، مقاله: «نظریه پردازان استبداد منور»؛ که توسط راقم این سطور نوشته شده است.

آنگاه که رضا خان را بر سریر سلطنت نشاندند. آن روز بود که سناریوی همیشگی محفلی خاص در لندن، دهلی و بمبئی به طور قطع محقق شد.

نامه ای از سر پرسی لورن به وزارت امور خارجه بریتانیا، زمانی که رضا خان سکان دار اوضاع ایران شده بود، گواهی است بر مطالب این دفتر که انگلیسی ها می خواستند به هزینه ملّت ایران، امنیت سرمایه های خود را تأمین کنند:

بعد از ضیافت شام به افتخار رضا خان در سفارت، ساعتی در اطاق دفترم با او صحبت کردم. رضا خان به من گفت که او، با دست ایرانیان کاری را انجام خواهد داد که بریتانیا می خواست با دست انگلیسی ها انجام دهد، یعنی ایجاد یک ارتش نیرومند و استقرار نظم و ساختن یک ایران قوی و مستقل و امیدوار است که در برابر انجام این کارها بریتانیا شکیبایی پیشه کند و از دخالت در کار خود او خودداری کند. از این پس ما باید از هر گونه تظاهر به اینکه رضا خان دست نشانده ماست خودداری کنیم، تبدیل او به یک آلت دست انگلستان برایش مهلک است.(۱)

این نکته ای بود که حتی در مطبوعات دوره رضا شاه از زبان مقامات بریتانیا منتشر می شد. به طور مثال روزنامه اطلاعات، مقاله ای به قلم سر اوستین چمبرلین وزیر امور خارجه بریتانیا در دوره انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی درج کرد که ماهیت و اهداف سیاست های بریتانیا را نه تنها در ایران، بلکه در کشورهایی چون عراق و افغانستان ترسیم می نمود. در این مقاله آمده است: «برای بریطانیا خیلی اهمیت دارد که در ممالکی مانند عراق و ایران و افغانستان دولت های مقتدری وجود داشته باشد که قادر به حفظ و صیانت موجودیت و استقلال خود بوده و یک همچو دولت های مقتدری برای تأمین مصالح بریطانیا بیشتر قابل توجه می باشد.»(۲)

سناریوی گروه چمبرلین و دوستانش تازگی نداشت و از دوره جنگ اول جهانی سرلوحه کار قرار گرفته بود. به طور مثال در اوایل ۱۹۱۶، انگلیسی ها تلاش کردند منویات کهنه خود را به اجرا در آورند و اگر توانستند ظل السلطان را به تاج و تخت ایران برسانند. روز سوم مه ۱۹۱۶ خبر رسید که ظل السلطان همراه با دو فرزند

۱- لورن به مارلینگ، ۱۷/۲/۱۹۲۳، در: ره آورد، ش۱۵، تابستان ۱۳۶۶، ص۲۹، مقاله دکتر نصرالله سیف پور فاطمی.

۲- اطلاعات، مورخه ۹ دی ۱۳۱۰، مقاله: سیاست خارجی بریطانیا، به قلم سر اوستین چمبرلین.

خود- اسماعیل میرزا و غلامحسین میرزا- وارد انگلستان شده اند. میرزامهدیخان مشیرالملک وزیرمختار ایران در لندن تا فولکستون به استقبال آنان شتافت. سرادوارد گری و اوستین چمبرلین و لرد کیچنر در لندن با او دیدار کردند. قرار بود او از انگلستان به اصفهان آید و زمام حکومت آنجا را به دست گیرد.(۱) روز یکشنبه هشتم رمضان ۱۳۳۴ مطابق با نهم ژوئیه ۱۹۱۶ ظل السلطان وارد تهران شد و در باغ فردوس تجریش، عمارت سپهسالاراعظم منزل گزید. به قول مورخ الدوله «ظل السلطان برای تصدی مقامات بزرگ به ایران اعزام شده بود اما پیشروی عشایر عثمانی از سمت غرب این نقشه را باطل ساخت و متفقین در مقام تملق از سلطان احمدشاه برآمده قانع شدند که ظل السطان به حکومت اصفهان منصوب گردد.»(۲) تلاش برای به قدرت رسانیدن ظل السلطان به عنوان شاه ایران، یکی از نخستین گامهای بلند گروه چمبرلین و همفکرانش برای استقرار مرد زورمند مرتجع بر اریکه سلطنت ایران بود که به نتیجه نرسید. لیکن این سناریو با کودتای سوم اسفند به نتیجه محتوم نایل آمد و فصل جدیدی در تاریخ معاصر ایران گشوده شد.

ص:۷۳۱

۱- ایران در جنگ بزرگ، ص۳۴۸.

۲- همان، ص۳۵۸.

جمع بندی

مشروطه ایران نخستین گـام بلنـد ایرانیان برای محقق ساختن موازین عـدالت بود، این تلاش البته در ابتـدای امر با رهبری مؤثر روحانیان به نتیجه رسید و در مرحله دوم مشروطه با تلاش های پیگیر مراجع مقیم نجف به ویرانی بساط استبداد انجامید. با این وصف از همان بدو مشـروطیت، دو جریان کاملاً متمایز از هم شـکل گرفت: گروهی درصدد بودند با اتکا به موازین معقولانه و ریشه دار فرهنگ بومی، فصـلی نوین در تاریخ ایران بگشایند، مشـروطه را بر اساسی استوار بنا نهند و راه تحقق خواسته های مشـروع مردم را هموار سازنـد. امـا گروهی دیگر از همـان ابتـدا نه تنهـا این جریـان اصـیل را به بستری مغـایر منافع ملّی کشور هـدایت کردنـد، بلکه در صدد بودند تا کشور را در مدار بسـته اغتشاش و هرج و مرج نگه دارند. این گروه هر روز بحرانی به وجود آوردنـد، تلاـش کردنـد بر موج حوادث سوار شونـد، همسو بـا محافلی معین در خارج کشور زمینه های اسـتقرار نظامی دیکتاتوری را فراهم آورنـد و در نهایت کشور را از پشـتوانه های پر نفوذ خود تهی سازنـد. این عـده نه تنها تلقی مشخصـی از مشروطه ارائه نکردند، بلکه در تعارض با جریانی که تلقی روشنی از مشروطه داشت و می توانست مصالح کشور را پاس دارد، ادوار مختلف هرج و مرج را سازمان دادند.

بـا اولتیمـاتوم روسـیه این عـده ظـاهراً به کنـج عزلت رانـده شدنـد، اما واقعیت این است که این گروه همچنان به سـیاست های ضدملی خود تداوم بخشـیدند. مشروطه ای که برای استقرار مردم سالاری شکل گرفته بود، به زودی به ضد خود تبدیل شد. از هر

گوشه دزدان و راهزنـان عرصه را بر مردم تنـگ کردنـد، نه از اجرای قوانین مشـروطه خبـری بود و نه از اسـتقرار نهادهـایی که لازمه بر پا داشتن عدالت بود. در حالی که دعوای مشروطه و استبداد جریان داشت، کشور از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به بحرانی ویرانگر کشـیده شـد و ایران بر لبه پرتگاه نیستی قرار گرفت. در این زمینه سـیاست خارجی به کمک این عـده آمد: انگلستان با حمله وحشیانه روسیه به ایران همسویی نشان داد، کشور پایمال سم ستوران وحشی قدرت های بیگانه شد. همزمان با این تحولات نخستین علامت های قحطی در کشور هویدا گردید.

از نظر اجتماعی امنیت از کشور رخت بربست، حتی همان قوانین دوره سابق به بوته تعویق گذاشـته شـد. نه تنها قوانینی جـدید شکل نگرفت، نه تنها حقوق مردم پاس داشـته نشد، بلکه هر روز با ایجاد اغتشاشـی جدید راه بر آرامش و امنیت مردم مسدود گردیـد. دامنه بحران هـای اجتماعی به نحوی گسترش یافت که مردم از تأمین معاش روزمره خود هم ناکام ماندنـد، سایه های شوم قحطی که از دوره دوم مشـروطه در افق تحولات ایران نمایـان بود، با رخت بر بسـتن مشـروطه خود را به کریه ترین وجه نشان داد. در دوره جنگ اول جهانی دامنه قحطی گسترش یافت، مردم با داس مرگ و گرسنگی قتل عام شدند و عجب اینکه گروه هرج و مرج طلب این معضل ویرانگر را دامن زدنـد تا با حریفان سیاسـی خود تسویه حساب کننـد. هر گاه دولتی مقتـدر روی کار آمـد تا بحران را مهار سازد، به لطایف الحیل سـرنگون شد. آشوب طلبان و غوغائیان نه می گذاشـتند دیگران کاری کننـد و نه خود توان انجـام اقـدامی مثبت داشـتند. به واقع اینـان گرسـنگی مردم را موهبتی تلقی کردنـد تا در پرتو آن به آمال دیرینه خود نایل آیند و فضای کشور را به سـمت یک کودتا سوق دهند. این مهم البته از چشـمان تیزبین ناظران سیاسی مخفی نماند، اما نفوذ گروه آشوب گر در وزارتخانه ها و دوایر اداری کشور مانع از اتخاذ هر تصمیم مقتضی شد.

همزمـان دزدان و راهزنـان شـناخته شـده دست در دست حکام محلی آسایش را از مردم سـلب کردنـد. کشور عرصه تاختوتاز بلوائیانی شـد که هیـچ حـدی آنان را مهار نمی کرد. به عرض و جان و مال و ناموس مردم تعرض شـد، خانه ها ویران گردید، جان به بی ارزش ترین پدیـده ها تبدیل شد و این در حالی بود که عده ای هنوز بر کوس عوام فریبی می کوبیدند و شـعارهای میان تهی مطرح می ساختند. در دوره استبداد اگر قوانینی مدوّن وجود نداشت، امّا هیبت امثال ناصرالدین شاه مانع از

ص:۷۳۳

فروپاشی سریع بافت های جامعه می گردید، اما اینک فریادرسی وجود نداشت، هر کس تا آنجا که می توانست به مردم تعدی می کرد، بدون اینکه حساب و کتابی در کار باشد. به واقع هیچ چیزی جای نظم کهنه را نگرفت. نظام پیشین سقوط کرد بدون اینکه چیزی جدید جایگزین آن شود. در این میان عده ای از طریق روزنامه های خود- و درست هنگامی که مردم قربانی راهزنان و دزدان و حکام محلی و قحطی می شدند- اسب فصاحت را در میدان جهالت جولان می دادند، هنوز از مردم سخن می گفتند، اما توضیح نمی دادند مرادشان از مردم کیست؟

از نظر اقتصادی هم کشور به قعر انحطاط خود درغلتید، مزارع نابود شد، شهرها طعمه حملات وحشیانه قرار گرفت. دیگر نه سامانی وجود داشت و نه اراده ای که بتواند بر این هرج و مرج جانسوز غلبه کند. در حالی که سرمایه های اقتصادی این کشور به تاراج می رفت، در حالی که انگلیس برای حفظ هند و شرکت نفت از سقوط مضاعف ایران ابراز مسرت می کرد، هیچ برنامه ای برای مهار وضعیت موجود دیده نمی شد. در این حال خشکسالی هم از راه آمد. در تاریخ ایران هرگز سابقه نداشت مردم جلو چشم همدیگر از گرسنگی بمیرند و حتی کسی نباشد آنها را دفن کند. عده ای از محتکران و دلالان و سودجویان این وضعیت را برای خود موهبتی تلقی کردند و با احتکار مایحتاج مردم بر سرمایه خود افزودند. عده ای از آشوب طلبان و بلواجویان در ادارات و وزارتخانه های اقتصادی جا خوش کرده بودند. اینان به عمد برای ساقط کردن حریف بر تنش های اقتصادی دامن می زدند، گرانی مصنوعی ایجاد می کردند، شایعه سازی می نمودند و حتی موجودی خالصه های دولتی را به نفع خود به کار می گرفتند. ارزاق موجود در انبارها و خالصه های دولتی می توانست مانع تعمیق بحران شود، لیکن همینان نگذاشتند این امر محقق شود.

درست در این ایّام، بحران سازان در نقش دایه دلسوزتر از مادر ظهور کردند، گناه بحران ها را به گردن مخالفین سیاسی خود انداختند. برای رسیدن به اهداف شوم خود، امنیت را آماج حمله قرار دادند و در این راستا دست به تأسیس جوخه های ترور زدند. قصد اینان نه آن طوری که ادعا می کردند مبارزه با خائنین بود و نه کسانی را که کشتند خائن به شمار می آمدند. از یک طرف کمیته مجازات به کارگردانی چهره های پشت پرده مثل مورخ الدوله، اردشیر ریپورتر، میرزاکریم خان رشتی،

محتشم السلطنه اسفندیاری و مستشارالدوله صادق امنیت پایتخت را سلب کردند و از آن سوی، انواع و اقسام گروه های تروریستی رقیب به وجود آمد.

این عده علی رغم شعارهای شداد و غلاظ خود یک هدف اصلی را دنبال می کردند: ایجاد شرایط مساعد برای انجام یک کودتا. به عبارت بهتر اینان مانع از تشکیل نهادهای قانونی شدند، در حالی که خود را مشروطه خواه می نامیدند، مانع از تشکیل مجلس می گردیدند، زیرا قانون را مغایر آمال خود ارزیابی می کردند. این گروه، مجلس اول را با تندروی های خود به تعطیلی کشانیدند، مجلس دوم را با آوردن قشون روسیه به ایران خاتمه دادند، مجلس سوم را با وارد ساختن ایران در جنگی ویرانگر نیمه کاره گذاشتند و آنگاه مانع از تشکیل مجلس چهارم شدند. این اقدام ضدملی باعث شد به هنگام وقوع جنگ ابتکار عمل از سیاستمداران ایرانی سلب شود، کشور نتواند در مجامع بین المللی چون کنفرانس صلح پاریس از حقوق حقه ملّت دفاع کند. انگلیس جای پای خود را در سراسر کشور مستحکم کرد و با وقوع انقلاب بلشویکی تلاش کرد جای خالی روسیه را در شمال کشور هم بگیرد و در یک کلام ایران به سانِ سیب رسیده ای به دامان بریتانیا فرو افتاد. درست در شرایطی که نیروهای داخلی به خود مشغول بودند، انگلستان آرام آرام دامنه نفوذ خود را به مرکز ایران می کشانید، اینک سناریوی کهنه انگلیسی ها استقرار دولتی دست نشانده به نتیجه محتوم خود نزدیک می شد.

در این شرایط احزاب سیاسی هم به کشاکشی بی فرجام دست زدند. اعتدالی های دوره مشروطه یا عملاً از صحنه حذف شدند و یا اینکه روزگار را با اگر و اما گذرانیدند. تنها حزب موجود حزب دمکرات بود که به دو شعبه بزرگ تشکیلی و ضدتشکیلی تقسیم شد. ضدتشکیلی ها همسو با جوخه های ترور راه تشکیل دولت ثابت و با دوام را مسدود ساختند، کسانی که هیچ سابقه ای در مشروطه نداشتند مانند تقی بینش، احمد متین دفتری، حسین صبا و مانند آنها بر سیمای رجال مقتدر پنجه کشیدند، هر روز به آنان اتهامی وارد ساختند، از ابزار ناسزاگویی و تهمت زنی برای خارج ساختن حریف بهره بردند و خلاصه اینکه هرج و مرج را به اوج خود رسانیدند. همین گروه ضدتشکیلی که آن همه غوغاسالاری کرد، بعدها اعضایش از تصمیم گیران اصلی حکومت دیکتاتوری رضا خان شدند. در خلأ احزاب مقتدر

سیاسی، راه برای شکل گیری گروه های پشت پرده هموار شد، اوضاع سیاسی تیره و تار گردید و محافلی چون گروه ژون پرسان، کمیته آهن و کمیته زرگنده بر تقدیر حوادث تأثیر نهادند. به عبارت بهتر گروه های پشت پرده از فرصت به دست آمده بهره بردند. آنان همسو با محافلی مشخص در هند و انگلستان، وارد میدان شدند؛ بدون اینکه حساسیتی برانگیزند.

دو خط از سوی محافل انگلستان به موازات هم از دوره ناصری برای تسلط بر ایران تلاش می کردند، یک خط در راستای سیاست رسمی بریتانیا وارد عرصه های سیاسی داخل کشور شد و خط دیگر تلاش داشت از طریق امتیازات اقتصادی و سیاسی ایران را در کانون منافع سرمایه سالاران حفظ کند. در همین جهت انواع و اقسام رقابت های سیاسی و اقتصادی بین قدرت های بزرگ شکل گرفت. این رقابت ها که مشخصاً از دوره جنگ های ایران و روسیه وارد مرحله ای جدّی شده بود، در دوره ناصری تکوین یافت و در فضای تنش های سیاسی دوره مشروطه به اوج خود رسید. بعد از مشروطه هم دو خط موازی از سوی حکومت هند انگلیس و دست اندرکاران اداره آن از سویی و سیاست رسمی بریتانیا از سوی دیگر شکل گرفت. یک سر این طیف را کسانی چون لرد مونتاگ، چرچیل و چلسمفورد هدایت می کردند که مستظهر به حمایت وزارت جنگ و وزارت خزانه داری بودند و طیف دیگر را گروه لرد کرزن رهبری می کرد. در ماهیت امپریالیستی هیچ کدام از این جناح ها تردیدی وجود نداشت، اما به نظر می رسد خط نخست با برنامه ای دقیق توانست وزیرخارجه را در شطرنج سیاست ایران مات کند. گروه کرزن در نهایت تلاش کردند با قرارداد ۱۹۱۹ ایران را زیر سیطره خود در آورند و گروه مونتاگ - چلسمفورد تحولات ایران را به سمت کودتای سوم اسفند سوق دادند. این گروه که زمانی از کمک اقتصادی و اعطای به موقع وام به دولت وثوق جلوگیری کردند، انواع و اقسام کمک های مالی را از طریق بانک شاهنشاهی در اختیار رضا خان قرار دادند. رضا خان باید با سرمایه ملّت ایران، کشور را به منطقه ای امن برای سرمایه گذاری های بریتانیا تبدیل می کرد. وقوع کودتای سوم اسفند به واقع عملی ساختن طرح استقرار دولت مرتجع زورمند بود که مورد توجه چمبرلین قرار داشت. اینک ماهیت سیاست های انگلستان از پرده برون افتاده بود. معلوم شد اینان برخلاف تصوّر رایج نه به مشروطه ایران اهمیتی می دهند و نه

برای جان و مال و آینده ایرانیان ارزشی قائلند. در حقیقت برای سرمایه سالاران بریتانیا، مشروطه ایران ابزاری بود در جهت مهار رقابتهای قدرت های دیگر برای تسلط بر منابع این مرز و بوم. دولت بریتانیا و حکومت هند انگلیس تا آنجایی که توانستند همسو با جریان بحران ساز داخلی، مانع از ثبات و امنیت در کشور شدند. برای اینان دو سناریو بیشتر متصور نبود؛ یا دامن زدن به هرج و مرج و جلوگیری از ثبات و امنیت در داخل کشور و یا استقرار دولت وابسته. سیاست نخست تا هنگامی به کار می آمد که روسیه در تحولات ایران منشأ اثر بود، اما همین که این قدرت با انقلاب ۱۹۱۷ از عرصه رقابتهای سیاسی ایران خارج شد، تلاشی مضاعف از سوی محافل انگلستان برای تسلط تمام عیار بر ایران مبذول گردید. کودتای سوم اسفند که به کارگردانی وزارت جنگ انگلستان انجام شد، ضربه نهایی را بر باقیمانده اعتبار مشروطه وارد کرد و ایران را برای ده ها سال متوالی در مسیر منافع بریتانیا هدایت کرد.

در این جهت، انگلستان حتی مدافعین استوار سیاست های خود را هم تحقیر کرد و در برابر رجالی که یک عمر به منافع این کشور خدمت کرده بودند سیاستی حقارت بار در پیش گرفت. انگلستان از این به بعد با شعارهایی تازه سرنوشت کشور را به منافع بلند مدت خود گره زد. براساس نظریه چمبرلین، حکومتی دیکتاتوری شکل گرفت که به قیمت سرکوب تمام عیار مردم ایران بنیادهای مشروطه را متزلزل نمود. به طور قطع این حکومت باید متکی بر یک مبنای ایدئولوژیک می بود. این ایدئولوژی جعلی از مدت ها پیش در هندوستان و ایران نشو و نما یافته و اینک به مذهب مختار طرفداران نظام دیکتاتوری تبدیل گردید. به واقع از دوره بعد از مشروطه، دو خط فکری که کاملاً بر هم منطبق بودند در بین نسل دوّم روشنفکران ایرانی راه یافت: یک خط فکری به دنبال تأسیس دولتی پادگانی بود تا به قول آنها به زور ایران را در مسیر تجدّد هدایت کند و خط دیگر تکوین ایدئولوژی این نظام سیاسی را سرلوحه کار خود قرار می داد. این ایدئولوژی که باز هم ریشه در هند داشت، باستان گرایی نامیده شد. در فقدان مشروعیت سیاسی و دینی رژیم جدید، تلاش شد بنیاد مشروعیت دیگری برای آن وضع شود، این بنیاد البته در نوع خود تازگی داشت. از کودتای سوم اسفند به بعد، عده ای از نسل دوم روشنفکری ایران مانند علی اکبر خان داور، علی دشتی و کثیری دیگر که در انواع و اقسام کلوب ها تجمع می کردند، باستان گرایی و

دیکتاتوری مبتنی بر آن را ترویج کردند، رضا خان را با القاب و عناوین مطنطن برکشیدند. او را ناجی ملّت خطاب کردند، به صریح ترین وجه ممکن از نظریه استبداد منور حمایت نمودند. به این شکل، هنگامی که او را به سلطنت رساندند، هم نظام سیاسی آرمانی آنان مشخص بود و هم ایدئولوژی پشتوانه این نظام. این ایدئولوژی را خودشان شاهنشاهی خطاب می کردند که مقدر بود استبدادی خشن تر از دوره ناصری بر ایران تحمیل کند، عزت نفس مردم را لگد مال سازد و حتی بنیادگذاران خود را قربانی نماید که به طور قطع علی اکبر خان داور تنها یکی از آن قربانیان بود.

از سویی در سراسر دوره بعد از مشروطه، روحانیان از تصمیم گیری کلان در عرصه های سیاسی کشور برکنار ماندند. این همان مسیری بود که افراطی ترین جناح های حزب دمکرات آن را در دستور کار قرار داده بودند. به واقع، واپسین خیزش مهم علما در دوره مشروطه، قیام علیه اولتیماتوم روسیه بود، اما علی رغم تمایل افراطیون، علمای بزرگ و روحانیان هیچ گاه خود را از عرصه تصمیم گیری کنار نکشیدند. آنها در بحرانی ترین اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران مانند گذشته وارد میدان شدند و با فتاوی و جهادیه های خود به مردم نشاط بخشیدند. نخستین و مهم ترین فراز مشارکت علما در تحولات ایران بعد از اولتیماتوم روسیه، زمانی شکل گرفت که انگلیسی ها بوشهر را اشغال کردند. علما علیه اشغالگران اعلان جهاد کردند. مردم جنوب به رغم میل متحدان سنتی بریتانیا به حرکت در آمدند و انگلیسی ها را برای سالیان دراز خوار و ذلیل نمودند. عشایر، به دنبال علما به جنب و جوش برخاستند. با قیام مردم تنگستان همراهی کردند و حماسه های فراوانی آفریدند. همین جنبش علیه قرارداد ۱۹۱۹ نیز شکل گرفت. در این ایام هم روحانیان مقیم نجف و هم رجل روحانی برجسته ای چون سیدحسن مدرس، علیه قرارداد که آن را سند اسارت ملّت می دانستند به جوشش درآمدند. بدیهی است انگیزه های اینان از مخالفت علیه قرارداد با انگیزه های بحران سازانی که استقرار دولت دست نشانده را سرلوحه آشوب طلبی های خود قرار داده بودند، تفاوت فراوان داشت. علما و روحانیان از موضع دفع تسلط بیگانه بر مقدرات امور ایران وارد میدان شدند؛ همان طور که پیش تر در جریان جنگ های ایران و روس، جنبش علیه امتیازنامه های رویتر و تنباکو و بالاتر از همه جنبش مشروطیت به حرکت در آمد. علما مشروطه را

به منزله ابزاری برای جلوگیری از تسلط بیگانه بر مقدرات امور کشور تلقی کردند. در این مسیر تا آخر خط بر موضع خود باقی ماندند. اعتراض آنان علیه قرارداد ۱۹۱۹ هم در همین راستا قابل ارزیابی است.

در این هنگامه های جانسوز، همان گروه بحران ساز، همان آشوب طلبان و غوغائیان، هر گاه عرصه را تنگ دیدند فرار را بر قرار ترجیح دادند. اینان که خود بارها باعث لشکرکشی بیگانه به کشور شده بودند، به هنگام امتحان از معرکه کارزار گریختند و مردم را تنها گذاشتند. بدون تردید مهم ترین فراز از مقاومت های مردمی علیه تسلط بیگانه، در دوره جنبش میرزاکوچک خان جنگلی و شیخ محمد خیابانی روی داد. جنبش میرزاکوچک خان جنگلی عنوان اتحاد اسلامی داشت. همزمان با جنبش جنگل، خیزش های دیگری هم در برخی کشورها روی داد؛ مصر، هندوستان و ترکیه سه نمونه از این کشورها بودند. همزمان در بین النهرین، علما و روحانیان مقیم عتبات، علیه تحت الحمایگی این منطقه اسلامی دست به تظاهرات زدند. با این وصف شاید تنها نقطه ای که عملاً هسته مقاومت جدّی علیه انگلیسی ها تشکیل داد، شمال ایران بود. در این بخش از ایران، قوای میرزاکوچک خان جنگلی راه را بر رخنه قوای انگلیسی مسدود ساخت. آنان اجازه ندادند قوای انگلیس جای نیروهای روسیه تزاری را بگیرند. همین موضوع خود می توانست به خودی خود حساسیت بیش از پیش انگلیسی ها را علیه جنبش جنگل برانگیزد.

میرزاکوچک خان جنبشی را به نام اسلام رهبری می کرد که دامنه نفوذ آن تا فارس هم کشیده شد. شیخ مرتضی محلاتی در شیراز به دفاع از جنبش جنگل برخاست و علیه انگلیسی ها فتوی داد. همزمان در تهران و شهرهای دیگر خرید و فروش با انگلیسی ها ممنوع شد. هسته مقاومتی که میرزا به وجود آورده بود، می توانست به سرعت سراسر ایران را درنوردد و منافع انگلستان را با خطر جدّی مواجه سازد. همزمان امیر مؤید سوادکوهی در مازندران جنبشی با عنوان اتحاد اسلامی به راه انداخت. در عین حال شیخ محمد خیابانی در آذربایجان علیه انگلستان رایت قیام برافراشت. اگر قیام کنندگان آذربایجان، مازندران، گیلان، فارس و تهران به هم می پیوستند، به طور قطع نفوذ انگلستان با ضربه جدّی مواجه می شد. اینجا بود که نقشه های عدیده ای از سوی مقامات بریتانیا برای حفاظت از منافع نامشروع انگلستان

طراحی شد. عده ای از مقامات بریتانیا در وحشت از این جنبش ها، ایران را از دست رفته تلقی کردند و تصمیم گرفتند با حمایت عوامل خویش در لرستان و خوزستان، این مناطق را که اهمیت اقتصادی و استراتژیک زایدالوصفی داشت، تجزیه کنند و در هر کدام از آنها دولتی دست نشانده روی کار آورند.

به طور قطع اگر جنبش های ضدانگلیسی در ایران پیروز می شد، راه برای اتحاد نیروها در بین النهرین و ترکیه هم مهیا می گردید، نیز نقاط اتصالی با هندوستان و مصر یافته می شد. ایران به طور بالقوه بیشترین استعداد را برای مرکزیت بخشیدن به جنبش های ضدانگلیسی داشت. به همین دلیل در کنار طرح تجزیه کشور، طرحی خائنانه مهیا شد. همان گروه بحران ساز، همان تیم هرج و مرج طلب و همان گروهی که ثبات و آرامش را دشمن خود و طرح های خویش تلقی می کردند، وارد میدان شدند. از یکسو در فارس برخی اعضای خاندان قوام الملک به ویژه حبیب الله خان، به صورت آشکار با انگلیسی ها همسو شدند. از سوی دیگر برخی عوامل و کارکنان شناخته شده بریتانیا در این منطقه به حرکت درآمدند، اینان با متشتت ساختن صفوف مقاومت علیه انگلستان در جنوب کشور، آخرین شعله های قیام ناصر دیوان کازرونی را مقارن کودتای سوّم اسفند خاموش کردند. از سویی مأمورین ضدتشکیلی در مازندران، بین صفوف اتحاد اسلام تفرقه ایجاد کردند. در آذربایجان شعله های قیام دلاورانه شیخ محمد خیابانی توسط مردی که مدعی هم مسلکی با وی بود؛ یعنی مخبرالسلطنه هدایت، در خون فروشسته شد. اما بدون تردید مهم ترین ماجرا در گیلان، این دژ تسخیرناپذیر مقاومت علیه بریتانیا روی داد.

در گیلان برخی اعضای دار و دسته آدمکش کمیته مجازات مانند احسان الله خان، در اتحاد با کمیته آهن سیدضیاء الدین طباطبائی و گروه ضدتشکیلی کمره ای و بینش، ضربه اساسی بر این جنبش دیرپا وارد کردند. میرزا را که تحصیلاتش همه طلبگی بود، متهم به کمونیسم کردند. برای اینکه نشان دهند کمونیست ها به جان و مال و عرض و ناموس و مذهب مردم ابقا نمی کنند، با حمایت قوای قزاق رضا خان، فجایعی شگفت انگیز مرتکب شدند. به اموال و نوامیس مردم تجاوز نمودند؛ املاک را مصادره کردند؛ برخی از مردم را به دار آویختند و خلاصه چنان وحشتی ایجاد کردند که مردم بی پناه گیلان به سوی قزوین و تهران گریختند. در این طرح ناجوانمردانه،

ص:۷۴۰

میرزاکریم خـان رشتی و برادرانش نیز مشـارکت داشـتند. ائتلاف شوم کمیته زرگنـده سیدضـیاء، برخی اعضـای گروه ضدتشکیلی، کسانی چون احسان الله خان که سابقه آدمکشـی در کمیته مجازات داشـتند و عواملی مانند سـردارفاخر حکمت، بـاعث بروز فـاجعه ای دلخراش در گیلان شـد. بـه نـام کمـونیسم مردم را آمـاج حملـه قرار دادنـد. به نـام فعـالیت کمونیستی تشکیلاتی را که تحت عنوان اتحاد اسلام فعالیت می کرد، نابود ساختند و طرفه اینکه انگلیسی ها به نام جلوگیری از نفوذ کمونیسم، کلیه جنبش هـایی از این دست را تحت الشعاع قرار دادنـد. هنگامی هم که سناریوی خود را اجرا کردنـد، از قوای قزاق خواستند بـه سـوی تهران عقب نشیند. ایـن امر مردم را وحشت زده کرد. تبلیغ می شد بلشویک ها به زودی تهران را تصرف خواهند کرد و آنگاه نه از خانواده اثری باقی خواهد ماند، نه از نظم و امنیت و نه از مذهب.

انگلیسی ها خود را در نقش منجی مردم جلوه گر ساختند. به نام جلوگیری از نفوذ بلشویسم و در واقع به منظور تحت الشعاع قرار دادن و نابود ساختن جنبش های اسلامی ایران و منطقه، دو شیاد، دو عوام فریب و دو دست نشانده خود یعنی سیدضیاء پادوی سفارت انگلیس و رضا خان این مرد زورگوی عامی و برکشیده اردشیر ریپورتر و ژنرال آیرونساید را تشویق به کودتا کردند. طرفه اینکه چون نه پایگاهی اجتماعی داشتند و نه در فضای آن روز ایران کسی اینان را به بازی می گرفت، شعارهای شداد و غلاظ سر دادند، بیانیه هایی منتشر می کردند که همه بوی عوام فریبی داشت. از مبارزه با اعیان و اشراف و متمولین سخن گفتنـد؛ از اینکه این رجال کشور را به باد فنا داده انـد و اینکه آنها رسالت احیای ایران زمین را دارنـد. به این شکل هم شوروی را برای سال های متمادی فریب دادند، هم جنبش های اصیل را نابود کردند و هم برای نخستین بار حکومتی بی ریشه در ایران بر سر کار آوردند که نه مشروعیتی دینی و سیاسی داشت و نه به طور مشخص عامل اصلی آن- رضا خان- از عقبه ای فامیلی و تباری شناخته شده بهره مند بود. به این شکل با سرمایه ملّت ایران، کشور را برای منافع انگلستان حفظ کردند، ایدئولوژی جعلی خود را جاانداختند- هر چند این ایدئولوژی هیچ گاه در اعماق جامعه و اکثر روشنفکران طرفداری نیافت- امتیاز نفت را تمدید کردند، به دور هند و شوروی سپری دفاعی کشیدند، هر جنبش عدالت خواهانه ای را به نام کمونیسم خفه ساختند، روحانیان را از مداخله در امور سیاسی برحذر داشتند،

ص:۷۴۱

کسانی چون مـدرس را که فریادش همیشه علیه جباریت بلنـد بود، خفه کردنـد و خلاصه حکومت وحشت را در سایه استیلای نظامیان بی مایه فراهم آوردند.

همـان کسـانی که تا دیروز بر طبل بحران سازی می کوبیدنـد، اینک کارگزار رضا خان شدنـد، حتی مردی چون عمادالکتاب که متهم به همکـاری بـا آدمکشـان بود، در وزارت دربـار رضـا خـان دارای منصب شـد. در دوره رضـا خان تیم بحران ساز به کرات مناصب کلیـدی عدیده را به دست آوردند. محمود جم شوهر خواهر حسـینقلی خان نواب، مخبرالسـلطنه هدایت، احمد متین دفتری، حسن خان مسـتوفی الممالک و محمدعلی فروغی به سـمت نخست وزیری نائل آمدند. برخی مثل مسـتشارالدوله صادق و هم مسلکانش سمت های مهم دیگری به دست گرفتند. اینان دست در دست برخی فرهیختگان در خدمت فرومایه ای چون رضا خان قرار گرفتنـد که از حداقل سواد متعارف هم محروم بود. این عده در حالی کارگزار رضا خان شدند که قدرت واقعی عملاًـ در دسـتان شـخص او و قـوای قزاقش متمرکز بـود؛ قوه ای که هسـته اولیه ارتش متحدالشـکل را تشـکیل می داد، ارتشـی که فقط به درد سـرکوب نیروهای داخلی می خورد و به هنگام کارزار دوره جنگ دوّم جهانی به جای دفاع از مردم و میهن، فرار را بر قرار ترجیح داد.

از آن سوی، شهربانی و اداره تأمینات دوره رضا خان عرصه را بر مردم تنگ کرد. همان کسانی که با جوخه های ترور و گروه هـای بحران سـاز همسو بودنـد، اینـک مناصبی مهم در ادارات شـهربانی، اداره کارآگاهی و تأمینات به دست آوردنـد. بـدون تردید عبدالله خان بهرامی که با سـیمای او در همین دفتر آشـنا شدیم و همسویی های او را با کمیته مجازات و گروه های هرج و مرج طلب دیـدیم، یکی از اینان بود. با نظارت اینان و به دسـتور رضا خان، مردان را مجبور ساختنـد از کلاه فرنگی اسـتفاده کنند و زنان را وادار کردند پوشـش مرسوم خود را رها سازند و این را تجدّد نام نهادند. همین دو فقره، میزان وقوف رضا خان و کارگزاران او را از مقوله تجـدّد و الزامات آن نشان می دهـد. از طرفی به موازات خانه نشـین ساختن روحانیان و منع آنها از دخـالت در مسائـل سیاسـی، برخی روشـنفکران مسـتقل را هـم سـرکوب کردنـد کـه میرزاده عشـقی نـه اولین آن هـا بـود و نه آخرینشان. فرخی یزدی را بعـد از سال ها انتقال از این زندان به آن زندان، کشـتند. عشایر کشور را که دژ مقاومت علیه بیگانه بودند، با خشونت تمام سرکوب کردند.

این بود نتیجه بحران سازی و هرج و مرج طلبی عده ای خاص در صفوف مشروطه.

ص:۷۴۲

به این شکل مشروطیت ایران بدون اینکه مجالی برای نشو و نما داشته باشد، توسط قزاقان، به قعر فضاحت رانده شد و قوس نزولی مشروطه مقارن شد با قوس صعودی دیکتاتوری؛ آن هم دیکتاتوری لجام گسیخته ای که ایران را به پادگانی بزرگ تبدیل کرد. از درون مشروطه ایران که می توانست نخستین تجربه مردم سالاری باشد، پس از چهارده سال بحران سازی و آشوب و فتنه، به صورتی کاملاًـ برنامه ریزی شده نظریه حکومت مرد مرتجع زورمند چمبرلین زاده شد که به زودی نظریه پردازانی در داخل کشور یافت؛ این همان حکومت ایده آل گروه دسیسه گر و بحران ساز مشروطه به بعد بود. نخستین تبعات تحرکات گروه یاد شده این بود که فرهیختگی جای خود را به عسرت فرهنگی داد، فرومایگان بر اوضاع مسلط شدند. اینان نهادهای مشروطه را یکی بعد از دیگری تعطیل کردند به طوری که وقتی رضا خان از ایران رفت، جز مجلسی فرمایشی که به زور نیروی نظامی انتخاباتش برگزار شده و منتخبین آن پیش تر توسط دربار دست چین شده بودند، چیزی از مشروطه باقی نمانده بود.

دیگر نه احزاب سیاسی وجود داشتند، نه مطبوعات مستقل و نه حاکمیت قانون و دخالت مردم در مقدرات امور خویش. تاریخ نشان داد تجدّد مجبوری یا به قول نخستین روشنفکران نسل دوم مشروطه، تجدّد آمرانه تا چه میزان قرین موفقیت بود و تا چه اندازه مدعیات آن در کشور محقق شد. اعماق فاجعه دوره تسلط رضا خان هنگامی نمود یافت که وی به دنبال حمله متفقین از ایران گریخت. اینک همان هایی که او را برکشیده بودند، نخستین منتقدانش شدند. معلوم شد تجدّد مجبوری رضا خانی که می خواست به جای مشروطه نشیند و از ظواهر تمدن غرب تقلید کند تا چه میزان بی پایه و مایه بوده است، رضا خان و تیم همراه او، تفکری را که بنیادی استوار در ریشه های فرهنگی کشور داشت، نابود ساختند و نتوانستند چیزی جایگزین آن سازند.

ص:۷۴۳

منابع و مآخذ

۱. اسناد

الف. اسناد انگلیس

– گزیده اسـناد سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ مشـتمل بر مکاتبـات شـرکت نفت انگلیس و ایران، بانک شاهنشاهی، لرد بالفور، لرد کرزن، سـر چـارلز مارلینـگ، سـر پرسـی کاکس، هرمن نورمن، ادوین مونتاگ و لرد چلمسـفورد در ارتباط با قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای ۱۲۹۹.

ب. اسناد داخلی

– اسناد سازمان ملّی ایران در مورد مکاتبات مربوط به کمیته مجازات، دوره عین الدوله و وثوق الدوله.

– اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران در مورد کمیته مجازات، جنبش جنگل، قرارداد ۱۹۱۹، کودتای ۱۲۹۹، وبا، جنگ اول جهـانی و پلیس جنوب، کابینه های علاء السـلطنه، عین الـدوله، فرمانفرما، سـپهسالار تنکابنی، وثوق الـدوله، مشـیرالدوله و سپهدار رشتی.

– اسناد وزارت خارجه ج. ا. ا. در ارتباط با نفت شمال و روابط با امریکا.

۲. روزنامه، نشریات ادواری و مجلات

– اطلاعات، دوره سال ۱۳۱۰ ش.

ص:۷۴۴

- ارشاد، دوره سال ۱۳۳۱ق.

- آفتاب، سال اول و دوم و سوم (۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲ ق.)

- الاسلام، دوره سال ۱۳۳۱ ق.

- الفبا، دوره سال ۱۳۲۷ش.

- آینده، دوره های اول تا چهارم، و: ش۲۷ سال ۱۳۶۰.

- ایران، دوره های ۱۳۳۵، ۱۳۳۹ ق.

- باختر، دوره سال ۱۳۲۱ ش.

- بامداد روشن، دوره سال ۱۳۳۵.

- بررسی های تاریخی، سال یکم، ش۲، مهر ۱۳۷۳.

- برق، دوره سال های ۱۳۲۸ و ۱۳۳۱ ق.

- پروردین، دوره سال ۱۳۳۳.

- تاریخ معاصر ایران (مؤسسه مطالعات و پژوهش های فرهنگی)، ش۳، ۱۳۷۴.

- ترقی، دوره سالهای ۱۳۴۳، ۱۳۴۴.

- تمدن، دوره سال ۱۳۲۵ ق.

- چهره نما (چاپ مصر)، دوره سالهای ۱۳۲۷، ۱۳۳۰ ق.

- حکمت (چاپ مصر)، دوره سال۱۳۲۷ ق.

- رعد، دوره های ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸ق.

- ره آورد، لس آنجلس، ش۱۵، تابستان ۱۳۶۶ و سی ام نوامبر ۱۹۹۲.

- زبان آزاد، دوره سال ۱۳۳۵ ق.

- ستاره ایران، دوره سال های ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷ق.

- شرق، دوره سال ۱۳۲۸.

- عصر جدید، دوره کامل ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴ق.

- کاوه (چاپ برلین)، دوره کامل، به کوشش ایرج افشار.

- کوکب ایران، دوره سال ۱۳۳۵.

- محاکمات، دوره سال ۱۳۲۶ق.

- مطالعات تاریخی (مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی)، سال اول، ش۳، سال دوّم، ش۶.

ص:۷۴۵

- نوبهار، دوره سال های ۱۳۳۵، ۱۳۳۶ق.

- یادگار، دوره سال ۱۳۲۶ ش.

- یغما، دوره سال ۱۳۳۱ش.

۳. کتاب های فارسی مشتمل بر منابع عمومی، اسناد منتشر شده، خاطرات، کتاب های رجال شناسی، مجموعه، تک نگاری ها، تحقیقات جدید و تاریخهای محلی

- آذری، علی: قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز (تهران، صفی علی شاه، ۱۳۶۲).

- اسناد کابینه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، به کوشش حسن مرسلوند (تهران، ۱۳۷۴).

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان: صدرالتواریخ (تهران، روزبهان، ۱۳۵۷).

- اعظام قدسی، حسن: خاطرات من یا تاریخ صد ساله، ج ۱ (تهران، چاپخانه حیدری، ۱۳۴۲).

- اعظام قدسی، حسن: خاطرات من، ج۲ (تهران، ابوریحان، ۱۳۴۹).

- افشار سیستانی، ایرج: مقدمه ای بر شناخت ایلها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران (تهران، نسل دانش، ۱۳۶۸).

- الگار، حامد: میرزاملکم خان، ترجمه مجید تفرشی- جهانگیر عظیما (تهران، مدرس، ۱۳۶۹).

- امیرخیزی، اسماعیل: قیام آذربایجان و ستار خان، ج۲، تصحیح عبدالعلی کارنگ (تبریز، کتابفروشی تهران، ۱۳۵۰).

- انصاری، مصطفی: تاریخ خوزستان، ترجمه محمد جواهرکلام (تهران، نشر شادگان، ۱۳۷۷).

- اوبن، اوژن: ایران امروز ۱۹۰۷-۱۹۰۶، ترجمه علی اصغر سعیدی (تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۳).

- اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده، به کوشش ایرج افشار (تهران، جاویدان، ۱۳۵۹).

- آوری، پیتر: تاریخ معاصر ایران، ج۱، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی (تهران، عطائی، ۱۳۷۳).

- بامداد، مهدی: شرح حال رجال ایران، ۶ ج (تهران، زوار، ۱۳۶۳).

- بهار، محمدتقی: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱ (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ج۲ (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱).

- بیانی، مهدی: احوال و آثار خوشنویسان، ج۳ (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸).

- پاولویچ، ام؛ تریا، و؛ ایرانسکی، س: سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران، ترجمه م. هوشیار (تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۵۷)

- پولاک، یاکوب ادوارد: سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهانداری (تهران، خوارزمی، ۱۳۶۸).

- تبریزی، جواد: اسرار تاریخی کمیته مجازات (تهران، فردوسی، ۱۳۶۲).

- تیموری، ابراهیم: عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات ایران (تهران، اقبال، ۱۳۳۲).

- جودت، حسین: از انقلاب مشروطیت تا انقلاب شاه و ملّت (تهران، نشر درخشان، ۲۵۳۶).

- چرچیل، جورج. ب: فرهنگ رجال قاجار، ترجمه غلامحسین میرزاصالح (تهران، ۱۳۶۹).

- حسینی فسائی، حاج میرزاحسن: فارسنامه ناصری، ج۱، به کوشش دکتر منصور رستگار فسائی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷).

- خاطرات ایرج اسکندری (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۱).

- خاطرات سری آیرونساید (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های فرهنگی- مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳).

- خاطرات صدرالاشراف (تهران، وحید، ۱۳۶۴).

- خاطرات عبدالله بهرامی (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳).

- خاطرات قاسم غنی، ج۱، به کوشش محمدعلی صوتی (تهران، کاوش، ۱۳۶۱).

- خاطرات نورالدین کیانوری (تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲).

- خاطرات و اسناد مستشارالدوله، به کوشش ایرج افشار (تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲).

- خورموجی، محمدجعفر: حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیوجم (تهران، نشر نی، ۱۳۶۳).

- دولت آبادی، یحیی: حیات یحیی، ج۳ و ۴ (تهران، فردوسی- عطار، ۱۳۷۱).

- دیوان عارف قزوینی، به کوشش عبدالرحمن سیف آزاد (تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۲).

- دیوان فرخی یزدی، به کوشش حسین مکی (تهران، امیر کبیر،۱۳۵۷).

- ذوقی، ایرج: تاریخ روابط ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ اول و دوم جهانی، (تهران، پاژنگ، ۱۳۶۸).

- رائین، اسماعیل: انجمن های سری در انقلاب مشروطیت (تهران، تهران مصور، ۱۳۴۵).

- رائین، اسماعیل: حیدر خان عمواوغلی (تهران، جاویدان، ۱۳۵۲).

- رائین، اسماعیل: فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج۲ (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷).

- راپرتهای پلیس مخفی، به کوشش ایرج افشار (تهران، طلایه، ۱۳۶۷).

- راهجیری، علی: زندگانی و آثار عمادالکتاب، ج۲ (تهران، انتشارات کتابخانه مرکزی، ۱۳۶۲).

- رایت، دنیس: ایرانیان در میان انگلیسی ها، ترجمه منوچهر طاهرنیا (تهران، آشتیانی، ۱۳۶۴).

- رایت، سر دنیس: انگلیسیان در ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار (تهران، نشر اختران، ۱۳۸۳).

- رضازاده ملک، رحیم: حیدرخان عمواوغلی (تهران، دنیا، ۱۳۵۲).

- روزنامه خاطرات سیدمحمد کمره ای، ۲ج، به کوشش محمدجواد مرادی نیا (تهران، شیرازه، ۱۳۸۲).

- روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج۵، ۶ و ۷، به کوشش ایرج افشار- مسعود سالور (تهران، اساطیر، ۱۳۷۷).

- زرگر، علی اصغر: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات (تهران، پروین و معین، ۱۳۷۲).

- سایکس، سر پرسی: تاریخ ایران، ج۲، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی (تهران، علمی، ۱۳۳۵).

- سپهر، احمدعلی (مورخ الدوله): ایران در جنگ بزرگ (تهران، انتشارات بانک ملّی، ۱۳۳۶).

- سفیری، فلوریدا: پلیس جنوب ایران، ترجمه منصوره اتحادیه و منصوره جعفری فشارکی (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴).

- سلطانزاده، آ: انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان، ترجمه ف. کوشا (تهران، مازیار، ۱۳۸۳).

- سیادت، موسی: تاریخ خوزستان از افشاریه تا دوره معاصر، ج ۱ (قم، مولف، ۱۳۷۹).

- شریف کاشانی، مهدی: واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه- سیروس سعدوندیان (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳).

- شهبازی، عبدالله: زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج ۳ (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۷۹).

- شهبازی، عبدالله: زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، ج ۲ (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۷۷).

- شهبازی، عبدالله: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲ [پیوست های ویراستار]، (تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۳).

- شیبانی، عبدالحسین (وحیدالملک): خاطرات مهاجرت، به کوشش ایرج افشار-کاوه بیات (تهران، شیرازه، ۱۳۸۱).

- شیخ الاسلامی، جواد: افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار (تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۹).

- شیخ الاسلامی، جواد: سیمای احمدشاه قاجار، ج ۱ (تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۵).

- صباحی، هوشنگ: سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ترجمه پروانه ستاری (نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۹).

- صدرهاشمی، محمد: تاریخ جراید و مجلات ایران، ۴ ج (اصفهان، کمال، ۱۳۶۳).

- صفائی، ابراهیم: وثوق الدوله (تهران، کتابسرا، ۱۳۷۴).

- صورت مذاکرات مجلس شورای ملّی، دوره های دوّم، سوّم، چهارم، پنجم و چهاردهم.

- علوی، ابوالحسن: رجال عصر مشروطیت، به کوشش حبیب یغمائی- ایرج افشار (تهران، اساطیر، ۱۳۶۳).

– فاتح، مصطفی: پنجاه سال نفت ایران (تهران، پیام، ۱۳۵۸).

– فخرائی، ابراهیم: سردار جنگل (تهران، جاویدان، ۱۳۵۴).

– فرخ، مهدی: خاطرات سیاسی فرخ (تهران، جاویدان، بی تا).

– فوران، جان: مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین (تهران، رسا، ۱۳۷۷).

– کاظمی، ثریا: حاج محمدمیرزا کاشف السلطنه؛ پدر چای ایران (تهران، سایه، ۱۳۷۲).

– کاظم زاده، فیروز: روس و انگلیس در ایران، پژوهشی درباره امپریالیسم، ترجمه منوچهر امیری (تهران، فرانکلین، ۱۳۵۴).

– کتاب آبی، به کوشش احمد بشیری، ج۳ و ۴ (تهران، نشر نو، ۱۳۶۳).

– کحال زاده، ابوالقاسم: دیده ها و شنیده ها، به کوشش مرتضی کامران (تهران، فرهنگ، ۱۳۶۳).

– کرزن، جورج ناتانیل: ایران و قضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳).

– کرمانی، ناظم الاسلام: تاریخ بیداری ایرانیان، ج۲، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷).

– کسروی، احمد: تاریخ پانصد ساله خوزستان (تهران، سهند، ۱۳۷۳).

– کسروی، احمد: تاریخ مشروطه ایران (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۹).

– کسروی، احمد: تاریخ هجده ساله آذربایجان (تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱).

– کلیات مصور عشقی، به کوشش علی اکبر سلیمی (تهران، بی نا، بی تا).

– گرکه، اولریخ: پیش به سوی شرق، کتاب دوم، ج ۱، ترجمه پرویز صدری (تهران، سیامک، ۱۳۷۷).

– لورن، سر پرسی: شیخ خزعل و پادشاهی رضا خان، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی (تهران، فلسفی، ۱۳۶۳).

– لوی، حبیب: تاریخ یهود ایران، ج ۳ (تهران، کتابفروشی بروخیم، ۱۳۳۹).

– مابرلی، فردریک: عملیات در ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه کاوه بیات، (تهران، رسا، ۱۳۶۹).

– مردوخ کردستانی، شیخ محمد: تاریخ کرد و کردستان، ج۱ و ۲ (سنندج،

کتابفروشی غریقی، بی تا).

– مرسلوند، حسن: زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، ج۱ (تهران، الهام، ۱۳۶۹).

– مستوفی، عبدالله: شرح زندگانی من، ج ۲ و ۳ (تهران، زوار، ۱۳۷۱).

– مسعود انصاری، عبدالحسین: زندگانی من و نگاهی به تاریخ سیاسی ایران و جهان، ج۱ (تهران، ابن سینا، ۱۳۷۰).

– مقداشی، زهیر: تجزیه و تحلیل مالی امتیازات نفتی خاورمیانه، ترجمه سیروس ابراهیم زاده (تهران، پیروز، ۱۳۵۴).

– ملائی توانی، علیرضا: ایران و دولت ملّی در جنگ جهانی اول (تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸).

– ملک زاده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶ و ۷ (تهران، علمی، ۱۳۶۳).

– منشور گرگانی، محمدعلی: رقابت روسیه و انگلیس در ایران، به کوشش محمد رفیعی مهرآبادی (تهران، عطائی، ۱۳۶۸).

– میروشنیکف، ل: ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه علی دخانیاتی (تهران، پیام، ۱۳۵۶).

– میلسپو، آرتور: مأموریت آمریکاییها در ایران، ترجمه حسین ابوترابیان (تهران، پیام، ۱۳۵۶).

– نامه های خصوصی سر سیسیل اسپرینگ رایس، ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی (تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵).

– نظام مافی، رضا قلی: کتاب سبز (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳).

– نیکلسون، هارولد: آخرین سالهای زندگی سیاسی لرد کرزن ۱۹۲۵-۱۹۱۹، ترجمه اصغر قراگوزلو (تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۰).

– نیکیتین، بازیل: ایرانی که من شناخته ام، ترجمه علی محمد فره وشی (تهران، کانون معرفت).

– هدایت، رضاقلی: روضه الصفای ناصری، ج ۹ (تهران، خیام، ۱۳۳۹).

– هدایت، مخبر السلطنه: خاطرات و خطرات، (تهران، زوار، ۱۳۴۴).

– هدایت، مهدیقلی (مخبرالسلطنه): خاطرات و خطرات (تهران، زوار، ۱۳۶۳).

– یقیکیان، گریگور: شوروی و جنبش جنگل، به کوشش برزویه دهگان (تهران،

انتشارات نوین، ۱۳۶۳).

- یوسفی، محمد: تاریخ خرمشهر (تهران، نیل و ابوریحان، ۱۳۵۰).

۴. منابع انگلیسی مشتمل بر خاطرات، تک نگاری ها، شرح حال رجال بریتانیا، مقالات، دایره المعارفها و تاریخ های عمومی

- Adhal, Andreas (Ed): Iran through the Ages- A Swedish Anthology, (Stockholm, ۱۹۷۲).

- Balfour, James. M: Recent Happenings in Persia, (Edinburgh, ۱۹۲۲).

- Bassett, James: The Land
of Imams, (New York, ۱۸۸۶).

- Blake, Robert: Disraeli, (London, Eyre Spottiswoode, ۱۹۶۷).

- Donohoe, M. H.: With the Persian Expedition, (London, ۱۹۱۹).

- Earl of Ronaldshay: The Life of Lord Curzon, ۲. Vols, (London, ۱۹۲۸).

- Ellwell – Sutton, L. P: Persian Oil, (USA, ۱۹۷۵).

- Encyclopedia Judaica, vol.۱۲, (Jerusalem,
Israel).

- Fatemi, N. S: Diplomatic History of Persia ۱۹۱۷-۱۹۲۳, (NY, ۱۹۵۲).

- Ferrier, R. W: The History of the British Petroleum Company, Vol. ۱, (London, ۱۹۸۲).

- Ghani, Syrus: Iran and the Rise of Reza Shah, (London, I. B. Tauris, ۱۹۹۸).

- Ghods, M. R.: Iran in the Twentieth Century, (USA, ۱۹۸۹).

- Gopal, S: British Policy in India ۱۸۵۸-۱۹۰۵, (Cambridge, ۱۹۸۴).

- Graves, Philip: The Life of Sir Percy Cox, (London, ۱۹۴۱).

- Greaves, R. L: Persia and the Defense of India, (London, ۱۹۵۹).

- Grey, Sir Edward: Twenty Five Years ۱۸۹۲-۱۹۱۶, vol. ۲, (London, ۱۹۵۲).

- Harold Nicolson: Curzon; the Last Phase, (London, Constable Co LTD, ۱۹۳۷).

- Harold, Wilson: Curzon; the Last Phase (London, ۱۹۳۴).

- Kapur, Harish: Soviet Russia and Asia ۱۹۱۷-۱۹۲۷, (Geneva, Humanities Press, ۱۹۶۶).

- Katouzian, Homa: Nationalist Trends in Iran ۱۹۲۱-۱۹۲۶, In: International Journal of Middle East Studies

ص:۷۵۲

- Knaplund, Paul (Ed): Speeches on Foreign Affairs ۱۹۰۴-۱۹۱۴ by Sir Edward Grey, (London, ۱۹۳۱).

- Majd, Mohammad Gholi: The Great Famine and Genocide in Persia, ۱۹۱۷-۱۹۱۹; (University Press of America, ۲۰۰۳).

- Monroe, Elizabeth: Britain's Moment in the Middle East ۱۹۱۴-۱۹۱۸, (London, ۱۹۶۳).

- Montague, Edwin S: An Indian Diary, ed. Venetia Montague, (London, William Heine I.T.D, ۱۹۳۰).

- Mosley, Leonard: Curzon, the End of Epoch, (London, Longman, ۱۹۶۰).

- Nicolson, Harold: Curzon, the Last Phase, (London, ۱۹۳۴).

- O'Connor, Lieutenant Colonel Fredrick: Things Mortal, (London, ۱۹۴۰).

- Olson, William. J: Anglo- Iranian Relations during World War I, (London, ۱۹۸۴).

- Ronaldshay, Earl: The Life of Lord Curzon, ۳ Vols. (London, ۱۹۲۶).

- Roskill, S: Hankey; Man of Secrets, vol.۱, (London, ۱۹۷۰).

- Sheean, Vincent: The New Persia, (New York, ۱۹۲۷).

- Sykes, Percy: A History of Persia, vol.۲, (London, ۱۹۵۸).

- The Dictionary of National Biography, ۱۹۳۱-۱۹۴۰, (Oxford University Press, ۱۹۴۹).

- Thornton A. P: Doctrines of Imperialism, (London, ۱۹۶۵).

- Thornton A. P: The Imperial Idea and its Enemies, (London. ۱۹۵۹).

- Thornton, A. P: Imperialism in the Twentieth Century, (London, ۱۹۷۸).

- Ullman, Richard. H: The Anglo-Soviet Accord ۱۹۱۷-۱۹۲۱, ۳.vols, (Princeton, NJ, ۱۹۷۲).

- Waley, D. S: Edwin Montague, (London, ۱۹۶۴).

- Waterfield, Gordon: Professional Diplomat; Sir Percy Loraine of Kirkhale, (London, ۱۹۷۳).

- Wilber, Donald. N: Riza Shah Pahlavi, (New York, ۱۹۷۵).

- Yesselson, Abraham: United States-Persian Diplomatic Relations ۱۸۸۳-۱۹۲۱, (USA, ۱۹۵۶).

ص:753

فهرست اعلام

آ.ا

آبادان (عبادان)/ ۴۸, ۸۲, ۹۶, ۵۵۳, ۵۵۴, ۵۶۱, ۵۶۳

آبادیان، نگین/ ۹

آبادیان، نیلوفر/ ۹

آتاتورک، مصطفی کمال/۳۶۳, ۴۸۶

آخوند خراسانی/ ۱۳, ۱۴, ۴۳۶

آذربایجان غربی/ ۵۹۹

آذربایجان/ ۲۵, ۴۶, ۷۰, ۷۴, ۸۷, ۱۲۵, ۱۳۹, ۱۶۶, ۱۹۸, ۲۰۴, ۲۳۱, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۳۰, ۳۴۱, ۴۱۸, ۴۱۹, ۴۷۹, ۵۰۳, ۵۴۴, ۵۵۷, ۵۷۹, ۵۸۰, ۶۴۲, ۷۳۹, ۷۴۰

آذری، علی/ ۷۰۴

آذری، میرزااحمدخان/ ۱۸۷, ۱۸۸, ۲۸۹, ۶۷۶, ۶۷۷, ۶۷۸, ۶۷۹, ۶۸۰, ۶۸۲, ۶۸۳

آرخانگلسک/ ۶۱۹

آستارا/ ۴۱۱

آشتیانی، شیخ مرتضی/ ۵۶۲

آشتیانی، میرزا هاشم/ ۲۹۰

آشتیانی، میرزاحسن/ ۲۹۰

آشتیانی زاده، محمدرضا/ ۲۹۰, ۳۴۱

آصف الدوله شیرازی، عبدالوهاب خان/ ۶۶۶

آغاعابدی/ ۵۵۹

آقا عماد/ ۶۸۷, ۶۸۸

آقا میرزا رضا خان/ ۱۴۳

آقابالاخان (سردارافخم)/ ۲۸۹, ۲۹۱، ۳۲۸، ۳۴۸، ۵۱۰

آقاخان (رهبر فرقه اسماعیلیه)/ ۶۱۴

آقامیرزا محسن/ ۵۹

آق اولی، فضل الله (کلنل)/ ۵۱۱, ۵۱۲, ۶۵۱

آل خمیس/ ۵۴۶

آلمان/ ۴۸, ۴۹, ۵۲, ۵۳, ۵۷, ۵۸, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۸, ۷۱, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۴, ۸۵, ۸۶, ۹۰, ۹۸, ۹۹,

ص:۷۵۴

۱۰۱, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۷, ۱۳۳, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۹, ۱۵۱, ۱۵۲, ۱۶۶, ۲۰۵, ۲۳۹, ۲۴۶, ۲۵۵, ۲۶۸, ۲۹۲, ۳۱۰, ۳۱۱, ۳۱۲, ۳۳۴, ۳۳۵, ۳۳۶, ۳۶۳, ۳۶۶, ۳۹۳, ۴۰۳, ۴۰۵, ۴۱۱, ۴۱۲, ۴۱۴, ۴۱۶, ۴۲۴, ۴۲۶, ۴۳۲, ۴۴۲, ۴۵۰, ۴۵۲, ۴۵۳, ۴۹۲, ۴۹۴, ۴۹۵, ۵۳۲, ۵۳۶, ۵۵۶, ۵۵۷, ۵۶۵, ۵۷۴, ۵۷۵, ۵۷۶, ۶۱۴, ۶۱۷, ۶۵۳, ۷۲۱

آموزگار، میرزا حبیب الله/ ۳۶۷, ۶۶۷

آوری، پیتر/ ۴۰۷

آیداهو/ ۴۷۷

آیرونساید، ادموند/ ۱۶, ۳۹۸, ۴۲۰, ۴۳۳, ۶۰۶, ۶۱۹, ۶۲۰, ۶۲۱, ۶۲۴, ۶۲۷, ۶۲۸, ۶۳۰, ۶۳۴, ۶۳۵, ۶۳۷, ۶۴۰, ۶۴۱, ۶۴۲, ۶۴۳, ۶۴۶, ۶۵۰, ۶۵۱, ۷۰۵, ۷۰۶, ۷۰۷, ۷۰۸, ۷۱۰, ۷۱۵, ۷۲۳, ۷۴۱

ابتهاج، غلامحسین/ ۳۴۹

ابتهاج الملک، میرزا ابراهیم خان/ ۶۳۰

ابراهیم زاده، سیروس/ ۵۵۳, ۸۲۳

ابن اصدق/ ۶۶۶

ابوالفتح خان میرپنج/ ۲۷۹

ابوالفتح زاده، اسدالله خان/ ۲۷۲, ۲۷۶, ۲۷۷, ۲۷۸, ۲۷۹, ۲۸۰, ۲۸۱, ۲۸۳, ۲۸۸, ۲۹۱, ۲۹۲, ۲۹۶, ۲۹۸, ۲۹۹, ۳۰۰, ۳۰۱, ۳۰۶, ۳۴۱, ۳۴۶, ۳۴۷, ۳۵۰, ۳۵۹, ۳۶۲, ۳۷۳, ۳۷۷, ۳۷۸, ۳۸۲, ۳۸۳, ۳۸۵, ۳۸۸, ۳۹۰, ۳۹۵, ۳۹۶, ۳۹۷

ابوترابیان، حسین/ ۵۵۵, ۸۲۳

ابهر/ ۲۳۲

اتابک اعظم، میرزا علی اصغرخان (امین السلطان)/ ۲۹۲

اتحادیه، منصوره/ ۵۶۵, ۸۲۱

اتریش (اطریش)/ ۴۵, ۷۱, ۱۰۱, ۱۵۲, ۳۳۵, ۵۷۲, ۶۱۴

احتشام السلطنه/ ۱۵۱

احمدخان (ماژور)/ ۳۹۲

احمدشاه قاجار/ ۱۹, ۲۶, ۳۳, ۴۷, ۴۹, ۷۲, ۷۷, ۸۱, ۸۴, ۹۰, ۱۰۹, ۱۱۳, ۱۴۸, ۱۸۴, ۲۵۴, ۲۵۸, ۲۹۲, ۳۱۸, ۳۳۶, ۳۷۷, ۳۸۴, ۴۳۵, ۴۳۷, ۴۳۹, ۴۴۰, ۴۴۳, ۴۴۶, ۴۶۴, ۴۶۹, ۴۷۳, ۴۹۶, ۵۱۱, ۵۳۸, ۵۴۱, ۵۶۴, ۵۶۷, ۵۷۸, ۵۸۳, ۵۸۵, ۶۰۲, ۶۲۳, ۶۲۴, ۶۳۳, ۶۴۷, ۶۴۸, ۶۴۹, ۶۵۰, ۶۵۲, ۶۵۵, ۶۶۸, ۷۰۱, ۷۰۹, ۷۳۱, ۸۲۱

احیاء الدوله/ ۳۷۰

احیاءالسلطنه (دکتر محمد بهرامی)/ ۳۸۳, ۶۵۲, ۶۶۱

احیاءالملک، حسن خان (دکتر)/ ۱۸۶, ۳۸۷

ادموندز (کلنل)/ ۵۴۴, ۶۶۱

ادوارد هفتم/ ۹۹, ۴۵۱, ۴۵۴, ۶۳۵

ادیب السلطنه سمیعی/ ۵۰, ۶۵

اراک/ ۱۳۰, ۱۹۸, ۵۷۴

ارباب جمشید جمشیدیان/ ۱۶۲

ارباب کیخسرو شاهرخ/ ۵۵, ۵۶, ۱۶۲,

۱۸۳, ۱۸۸, ۲۶۸, ۶۶۰

ارداقی، علی اکبر/ ۲۹۱, ۲۹۸, ۳۰۱, ۳۳۲, ۳۴۶, ۳۷۴, ۳۵۰, ۳۸۰, ۳۸۳, ۳۸۸, ۳۹۵, ۳۹۷, ۳۹۸

اردبیل/ ۱۴۱, ۲۰۴, ۲۳۱, ۲۳۲, ۵۷۱, ۵۹۵, ۶۰۹, ۶۹۴

اردبیلی، حاجی باباخان/ ۳۰۶, ۳۳۶, ۳۵۰, ۳۷۱, ۳۹۸

اردبیلی، سید جلیل/ ۲۷۸, ۵۰, ۷۳, ۶۸۵, ۶۸۹, ۶۹۰

اردبیلی، سیدحسین/ ۱۳, ۱۷۹, ۲۴۸, ۲۴۹

اردشیر بابکان/ ۲۰۷, ۵۲۵

اردشیر جی ریپورتر/ ۲۹۴, ۳۲۲, ۶۲۶, ۶۶۰, ۶۶۱, ۷۳۴, ۷۴۱

ارفع (ژنرال)/ ۷۱۶

ارمنستان/ ۴۰۴, ۴۲۵, ۴۲۸, ۵۸۱, ۵۹۹

اروپا/ ۱۹, ۴۵, ۶۷, ۶۹, ۷۰, ۷۹, ۸۲, ۹۲, ۹۹, ۱۳۴, ۱۷۰, ۱۷۱, ۲۲۰, ۲۷۶, ۲۸۰, ۴۰۵, ۴۱۲, ۴۵۸, ۴۶۸, ۴۶۹, ۴۸۶, ۴۸۷, ۴۹۸, ۵۰۰, ۵۴۰, ۵۶۹, ۵۸۰, ۵۸۳, ۶۱۱, ۶۲۳, ۶۲۶, ۶۳۵, ۶۵۹, ۶۶۰, ۶۷۷, ۷۰۱

ارومیه/ ۱۳۰, ۱۳۱, ۱۳۶, ۱۳۷, ۲۰۴, ۲۰۵, ۴۱۵, ۵۹۹

ازمیر/ ۴۸۶

اسپانیا/ ۳۳۵, ۳۳۶

استاروسلسکی/ ۵۷۱, ۵۷۸, ۵۸۱, ۶۰۱, ۶۰۲, ۶۰۶, ۶۱۰, ۶۱۶, ۶۲۷, ۶۲۸, ۶۲۹, ۶۳۰, ۶۳۱, ۶۴۰, ۶۴۱, ۶۸۹, ۶۹۱, ۶۹۴, ۶۹۵, ۶۹۶, ۶۹۹, ۷۰۰, ۷۰۱

استالین/ ۶۹۱

استانبول (اسلامبول)/ ۴۵, ۵۲, ۷۹, ۱۰۶, ۱۱۷, ۱۲۰, ۱۲۴, ۱۳۴, ۱۵۱, ۲۴۸, ۳۰۹, ۳۱۳, ۳۵۸, ۴۵۸, ۴۸۷, ۵۰۶, ۵۵۶, ۵۸۰

استرآباد/ ۸۶, ۱۲۵, ۵۹۵

استرآبادی، آقا سید محمود/ ۷۰۲

استرآبادی، شیخ حسین/ ۱۲۵

استرالیا/ ۴۷۶

استکهلم/ ۱۳۴

استوک-س، ریچ--ارد/ ۴۳۷, ۶۱۷, ۶۷۲, ۶۷۳, ۶۸۲

اسدالله خان/ ۳۴۵, ۳۴۷

اسکندربیگ/ ۳۵۷

اسکندرخان قفقازی/ ۳۲۰

اسکندری، سلیمان میرزا/ ۴۰, ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۶۵, ۶۸, ۷۳, ۸۵, ۱۲۳, ۱۲۵, ۱۴۶, ۱۴۷, ۲۱۹, ۲۴۸, ۲۴۹, ۲۷۴, ۲۷۹

اسلید (داریادار)/ ۵۵۲

اسمارت/ ۷۰۸, ۷۰۹

اسماعیل خان/ ۲۸۸, ۳۴۱, ۳۴۶, ۳۵۰, ۳۸۸

اسمایث (کلنل)/ ۶۴۲, ۶۴۳, ۶۴۶, ۷۰۶, ۷۰۷, ۷۰۸, ۷۲۴

اسمیت، سیدنی/ ۵۱۱, ۵۳۴, ۶۳۸, ۷۲۵

ص:۷۵۶

اشتری، احمد خان/ ۵۸۲, ۶۸۳

اصفهان/ ۵۰, ۵۱, ۵۲, ۵۵, ۵۶, ۵۷, ۵۹, ۶۲, ۸۱, ۸۲, ۸۵, ۹۷, ۱۰۱, ۱۱۴, ۱۲۵, ۱۲۸, ۱۳۰, ۱۳۶, ۱۵۰, ۱۸۱, ۱۸۳, ۱۹۴, ۱۹۸, ۲۱۴, ۲۱۶, ۲۳۳, ۲۳۷, ۲۴۲, ۲۴۳, ۲۸۸, ۴۲۴, ۴۴۶, ۵۴۱, ۵۴۲, ۵۴۷, ۵۵۲, ۵۶۷, ۵۷۰, ۵۷۱, ۵۷۵, ۵۷۶, ۵۸۴, ۶۲۲, ۶۵۲, ۶۵۶, ۶۶۲, ۶۶۳, ۶۶۴, ۶۶۵, ۶۸۷, ۷۰۹, ۷۱۸, ۷۲۱, ۷۳۱, ۸۲۱

اصفهانی، حاج آقا نورالله/ ۹۷, ۵۴۱

اصفهانی، سید عبدالرحیم/ ۶۸۳

اصفهانی، میرزا محمود/ ۲۶۸

اعتصام الملک، یوسف/ ۲۴۲

اعتصامی، پروین/ ۲۴۲

اعتضادالسلطنه/ ۲۳۷, ۵۸۴

اعتلاءالسلطنه/ ۳۵۳

اعتمادالملک (اعتمادنظام)/ ۲۸۷, ۵۴۰

اعتمادمقدم، مهدی/ ۵۴۹

اعزازالسلطنه/ ۲۸۷

اعظام قدسی، حسن/ ۲۹۱, ۴۸۲, ۴۸۳

اعلم الدوله، خلیل خان (سردار انتصار)/ ۳۰۹, ۱۸۴, ۳۱۲, ۳۶۸

افتخارالتجار/ ۵۸۴

افتخار السادات/ ۵۸۴

افتخارالعلمای دماوندی/ ۵۳۹

افتخارالواعظین/ ۱۵۷

افجه ای، سید مهدی/ ۲۵۰, ۳۹۸

افریقا/ ۸۸

افشاررومی، محمدحسن (نظم السلطنه)/ ۲۰۴

افشار، ایرج/ ۴۶, ۲۸۶, ۳۱۳, ۳۱۷, ۸۱۷, ۸۱۸, ۸۱۹, ۸۲۰, ۸۲۱

افشار، رضا/ ۳۴۹, ۵۱۹, ۵۸۸

افشارسیستانی، ایرج/ ۵۴۶

افغانستان/ ۶۱, ۱۰۹, ۱۶۴, ۲۵۷, ۴۱۲, ۴۲۸, ۴۷۲, ۴۷۸, ۵۶۰, ۵۹۰, ۵۹۱, ۶۲۰, ۶۲۱, ۶۲۲, ۷۳۰

اقبال السلطنه ماکویی/ ۲۰۵

اکبر، فتح الله (سپه--دار رشتی)/ ۷۳, ۹۱, ۱۳۳, ۱۴۱, ۱۷۲, ۱۷۳, ۱۷۴, ۳۲۴, ۳۴۲, ۳۵۹, ۳۹۸, ۴۱۹, ۴۲۱, ۴۳۷, ۴۴۱, ۴۶۵, ۵۳۴, ۵۴۱, ۶۲۷, ۶۲۸, ۶۲۹, ۶۳۰, ۶۳۱, ۶۳۲, ۶۳۳, ۶۳۵, ۶۳۶, ۶۳۷, ۶۳۸, ۶۳۹, ۶۴۰, ۶۴۱, ۶۴۳, ۶۴۵, ۶۵۵, ۶۶۲, ۶۶۹, ۶۷۰, ۶۸۴, ۷۰۸, ۷۱۱, ۷۱۵, ۷۱۶, ۷۲۲, ۷۲۵, ۸۱۶

امام رضا (ع)/ ۲۰۲, ۲۱۹

امتیاز تنباکو/ ۲۸۹, ۲۹۰

امتیاز خوشتاریا/ ۳۱۸, ۳۲۳, ۳۲۵, ۵۴۳, ۵۹۴, ۵۹۶, ۵۹۸, ۶۴۱, ۷۲۵

امتیاز دارسی/ ۵۶۱, ۵۹۴

امریکا/ ۲۸, ۳۸, ۵۲, ۷۹, ۸۵, ۱۴۷, ۱۴۸, ۱۴۹, ۱۶۵, ۳۲۵, ۴۳۱, ۴۵۵, ۴۵۶, ۴۵۷, ۴۵۹, ۴۶۸, ۴۷۵, ۴۷۷, ۴۸۱, ۴۹۱, ۴۹۲, ۴۹۳, ۴۹۴, ۴۹۵, ۴۹۶, ۵۰۹, ۵۳۶,

۵۹۱, ۵۹۲, ۵۹۳, ۵۹۴, ۵۹۷, ۶۲۴, ۷۰۶, ۷۲۰, ۷۲۷, ۸۱۶

امیراحمدی، احمد (سپهبد)/ ۷۱۶

امیراعلم ثقفی (دکتر)/ ۱۸۹, ۳۴۳

امیرخان (دکتر)/ ۳۹۱

امیرخیزی، اسماعیل/ ۲۸۳

امیرطهماسبی، عبدالله خان/ ۶۴۶

امیر کبیر، میرزا تقی خان/ ۲۱۰

امیرمظفر نصرالله خان/ ۲۳۱

امیرمفخم بختیاری/ ۱۸۵

امیرمفخم همدانی/ ۹۷

امیرنظام گروسی، حسنعلی خان/ ۲۸۸

امیری، منوچهر/ ۵۶۲, ۸۲۲

امین التجار اصفهانی، سید حبیب الله/ ۵۴۲

امین الدوله/ ۳۲۴

امین الدوله، میرزاعلی خان/ ۷۱۸

امین السلطان/ ۵۵۰, ۵۷۲

امین الضرب، حاج حسین/ ۱۸۶, ۲۴۹, ۳۹۶, ۵۰۲, ۵۰۳, ۵۱۲

امین الملک، اسماعیل خان (دکتر)/ ۲۰۸, ۳۹۸, ۴۴۱, ۴۴۶

امین الوزاره/ ۱۷۴

انبارلویی/ ۶۷۲

انجمن اتحاد اسلامی هندوستان/ ۶۱۴, ۶۱۵

انجمن بین الطلوعین/ ۲۷۷, ۲۷۹

انجمن ژون پرسان/ ۶۵۲

انجمن سعادت استانبول/ ۳۵۸

انجمن طبرستان/ ۶۱۳

انجمن غیرت/ ۲۷۷, ۲۷۹

انجمن فرانک–و پرس–ان (انجم–ن ایران و فرانسه)/ ۶۵۵

انزلی/ ۶۹, ۸۱, ۸۵, ۱۳۹, ۱۶۶, ۲۲۸, ۲۸۱, ۴۱۴, ۴۲۴, ۵۱۴, ۵۸۱, ۵۸۲, ۵۸۳, ۵۸۶, ۵۸۸, ۵۹۲, ۵۹۵, ۵۹۸, ۶۱۰, ۶۸۰, ۶۸۱, ۶۹۱, ۶۹۲, ۶۹۳, ۶۹۶, ۶۹۷, ۶۹۹, ۷۰۰, ۷۰۲, ۷۲۴

انصاری/ ۵۵۶

انصاری، محسن/ ۲۴۲

انصاری، مصطفی/ ۵۴۸, ۵۴۹

انقلاب اکتبر روسیه/ ۴۲۸

انگلستان (انگلیس)/ اکثر صفحات

انور پاشا/ ۵۹۹, ۶۰۰

اوبن، اوژن/ ۵۵۴

اورشلیم/ ۲۲۲

اوزلی، سر گور/ ۴۶۴

اوکانر/ ۶۱۸

اوکراین/ ۴۱۲

اولمان/ ۶۳۴, ۷۰۵, ۷۰۶

اولیفانت، لانسلوت/ ۴۷۴, ۶۵۵

اوی، ازموند/ ۶۰۸

اَهرَم/ ۱۱۲, ۱۱۶

اهواز/ ۹۵, ۱۸۳, ۱۹۴, ۲۱۶, ۵۴۶, ۵۴۹, ۵۵۰, ۵۵۲, ۵۵۳

ایالات متحده آمریکا ← امریکا

ص:۷۵۸

ایپکی-ان، گاس-پار/ ۳۱, ۸۹, ۴۱۲, ۴۱۸, ۴۹۲, ۵۱۰, ۶۲۷, ۶۶۶, ۶۶۷, ۶۶۹

ایتالیا/ ۴۵, ۵۷, ۱۴۷, ۴۰۵, ۴۱۲, ۴۹۲, ۵۰۹

ایرانسکی، س/ ۴۱۶

ایرلند/ ۴۹۵

ایزد گشسب/ ۷۲۱

ایل بختیاری/ ۴۳۵, ۵۶۸, ۷۱۵

ایل خمسه/ ۵۶۸

ایل سنجابی/ ۱۲۰, ۱۴۶

ایل قشقایی/ ۱۱۲, ۱۱۵, ۲۲۷

ایمبری، رابرت ویتنی (ماژور)/ ۵۹۲, ۵۹۴, ۶۰۸

ایوان مخوف/ ۵۶۰

ایوانکی/ ۲۳۲

الشتر/ ۹۳

فون، اتر (وزیرمختار روسیه تزاری)/ ۴۰۹, ۴۱۴, ۴۱۵

الکساندر اول/ ۵۶۹

الموت/ ۳۹, ۹۶, ۱۵۶

الموتی، شیخ ابراهیم/ ۳۷۶, ۳۷۸, ۳۸۶

ب

باب، سیدعلی محمد/ ۶۶۶

بادکوبه/ ۵۷۹, ۶۷۶, ۶۸۷, ۷۰۳

باراتف (ژنرال)/ ۶۷, ۸۱, ۴۰۵, ۴۵۶, ۵۳۲

بارفروش (بابل)/ ۵۷۰, ۶۱۳

بازارچه آقا شیخ هادی/ ۲۸۱

بازیل/ ۶۶۷, ۸۲۳

باغ فردوس/ ۳۱۷, ۳۲۳, ۷۳۱

باغ مدیر الملک/ ۲۹۰

باغشاه/ ۲۰۸, ۲۹۱, ۶۵۷

باقراوف/ ۲۸۱, ۳۲۸

باکو/ ۲۹۱, ۴۱۳, ۴۱۹, ۴۲۵, ۴۴۹, ۴۹۵, ۵۷۹, ۵۸۰, ۵۸۶, ۵۹۷, ۶۵۸, ۶۵۹, ۶۷۵, ۶۷۶, ۶۸۱, ۶۸۶, ۶۹۱, ۶۹۹, ۷۰۳

بالفور، جیمز (لرد)/ ۴۲۷, ۴۲۸, ۴۵۰, ۴۶۵, ۴۸۶, ۴۸۸, ۵۳۴, ۵۳۵, ۵۹۰, ۸۱۶

بامداد، مهدی/ ۴۲, ۲۸۰, ۲۸۱, ۲۷۵, ۵۵۱

بانک استقراضی روسیه/ ۳۲۴, ۴۱۷, ۴۲۰

بانک شاهنشاهی/ ۲۶, ۲۷, ۵۰, ۸۶, ۱۳۰, ۱۳۹, ۱۴۷, ۱۹۶, ۲۲۶, ۳۲۳, ۳۲۴, ۴۱۵, ۴۵۱, ۵۳۵, ۵۳۶, ۶۱۷, ۶۲۲, ۶۲۹, ۶۳۰, ۶۳۳, ۶۳۴, ۶۳۷, ۶۳۸, ۶۴۱, ۶۴۸, ۶۴۹, ۶۶۲, ۶۸۳, ۷۱۱, ۷۲۰, ۷۲۸, ۷۲۹, ۷۳۶, ۸۱۶

بانک فلاحتی/ ۷۲۰

بانک ملی ایران/ ۵۵۴, ۵۹۳, ۷۲۰, ۸۲۰

بانکی، اسماعیل خان/ ۲۹۵, ۲۹۶, ۲۹۷, ۲۹۸, ۲۹۹, ۳۰۰

بانه/ ۲۸۵

بانه ای، حاج زم-ان خ-ان (به-ادرالس-لطنه

کردستانی)/ ۲۸۴

بایقرا، آقامحمد/ ۲۳۲

بحرین/ ۵۶, ۴۷۲, ۵۵۹

بختیاری، ابوالقاسم خان/ ۱۲۴

برا، ویلیام/ ۴۷۷

برادران باقرزاده (یا باقروف)/ ۳۱

برادران لینچ/ ۵۶۲

برازجان/ ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۲

براون، ادوارد/ ۵۰۹

براوین، کارل/ ۴۰۳, ۴۰۴, ۴۰۶, ۴۰۷, ۴۱۴, ۴۱۶, ۵۸۸

برست لیتوسک/ ۱۵۱, ۱۵۲

برلین (برلن)/ ۷۹, ۱۱۷, ۱۲۰, ۱۳۳, ۱۳۴, ۲۰۷, ۲۴۸, ۳۹۴, ۴۰۷, ۸۱۷

بروجرد/ ۹۱, ۹۳, ۱۱۸, ۱۲۸, ۱۶۰, ۲۵۴, ۵۷۴

بروجردی، شیخ محمد/ ۷۲۰

برهان/ ۶۸۳

بریتانیا ← انگلستان (انگلیس)

بشیری، احمد/ ۵۵۵, ۸۲۲

بصره/ ۹۲, ۹۵, ۹۹, ۱۰۲, ۵۴۷, ۵۴۸, ۵۴۹, ۵۵۸, ۵۵۹, ۵۸۳, ۵۹۹

بصیرالملک/ ۲۳۷

بغداد/ ۹۴, ۹۵, ۱۰۱, ۱۰۶, ۱۲۳, ۱۳۱, ۲۹۰, ۴۲۱, ۵۴۷, ۵۴۹, ۵۵۶, ۵۵۸, ۵۶۵, ۵۸۳, ۵۸۵, ۵۹۹, ۶۴۲, ۶۵۰, ۶۷۱, ۷۰۱, ۷۰۶

بقاءالملک/ ۵۳۹

بل، گرترود/ ۵۹۹

بلژیک/ ۷۰, ۱۴۷, ۴۹۶, ۵۰۹, ۶۲۴, ۶۶۲

بلغارستان/ ۸۵

بلوچستان/ ۲۵۷, ۵۵۲

بمبئی/ ۱۷, ۳۱۰, ۴۲۹, ۴۷۶, ۶۶۰, ۷۲۱, ۷۳۰

بناپارت، ناپلئون/ ۲۹, ۲۸۸, ۳۶۴, ۵۶۹

بندر احمدی/ ۱۱۲

بندر انزلی/ ۴۲۴, ۵۸۶

بندر بوشهر/ ۴۸, ۵۵۲

بندر عباس/ ۱۹۴, ۵۷۵

بنکدار، محمدتقی/ ۲۴۹, ۵۰۲, ۵۱۷, ۶۵۷

بوپ (کلنل)/ ۱۲۴, ۱۲۷, ۱۳۰

بوذرجمهر/ ۲۱۶

بوشهر/ ۴۸, ۶۲, ۸۲, ۸۶, ۸۷, ۱۰۶, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۵, ۱۱۶, ۳۱۰, ۴۴۵, ۴۶۱, ۵۵۸, ۵۹۹, ۷۳۸

بوشهری، آقامحمد (معین التجار)/ ۵۰۲, ۵۱۲

بونار لا، آندریو/ ۱۳۶, ۵۸۹

بونن/ ۴۳۰

بهاءالسلطنه کردستانی، میرزا عبدالله خان/ ۱۷۴, ۳۴۷

بهادرالس-لطنه، زم--ان خ-ان/ ۲۷۸, ۲۸۴, ۲۸۵, ۲۸۶, ۳۰۱, ۳۳۶, ۳۴۰, ۳۴۱, ۳۴۳, ۳۴۴, ۳۴۵, ۳۴۷, ۳۷۹, ۳۹۰, ۳۹۱

بهار، محمدتقی (ملک الشعرا)/ ۱۸, ۲۰, ۳۱, ۳۲, ۳۴, ۵۵, ۱۱۰, ۱۶۱, ۱۶۹, ۲۰۲, ۲۰۷, ۲۰۹, ۲۱۰, ۲۱۱, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۱۵, ۲۱۷, ۲۱۸, ۲۲۸, ۲۲۹, ۲۳۸, ۲۴۰, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۴۸, ۲۴۹, ۲۵۰, ۲۵۱, ۲۵۲, ۲۵۳, ۲۵۴, ۲۵۷, ۲۶۴, ۲۶۵, ۲۷۴, ۲۷۸, ۲۹۳, ۲۹۴, ۳۲۸, ۳۳۲, ۳۳۳, ۳۳۴, ۳۳۷, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۴۲, ۳۴۷, ۳۵۲, ۳۵۳, ۳۵۴, ۳۶۳, ۳۶۴, ۳۶۵, ۳۶۶, ۳۶۷, ۳۸۷, ۳۹۰, ۴۰۲, ۴۰۳, ۴۰۵, ۴۰۶, ۴۰۷, ۴۰۹, ۴۱۴, ۴۳۷, ۴۳۹, ۴۴۱, ۴۴۲, ۴۴۳, ۴۵۸, ۴۶۱, ۵۰۷, ۵۱۳, ۵۲۲, ۵۳۰, ۵۳۷, ۵۳۸, ۵۵۱, ۵۵۴, ۵۷۹, ۶۶۸, ۷۱۸, ۷۲۹

بهارستان/ ۸۲, ۱۰۰, ۲۴۴, ۳۶۵, ۵۰۴

بهبهانی، سید احمد/ ۲۶۸, ۲۷۸

بهبهانی، سید عبدالله/ ۲۹۰, ۶۵۶, ۶۵۷

بهبهانی، سید محمد/ ۳۹۸, ۵۰۲, ۵۱۰, ۵۱۳, ۵۴۲

بهرامی، عبدالله خان/ ۲۷۱, ۲۹۷, ۲۹۸, ۲۹۹, ۳۰۵, ۳۰۶, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۳۶, ۳۸۵, ۷۴۲, ۸۱۹

بیات، کاوه/ ۴۶, ۴۸, ۵۵۷, ۵۶۱, ۸۲۰, ۸۲۱, ۸۲۲

بیانی، مهدی/ ۲۹۲

بیچراخوف/ ۶۸۲

بیسمارک (صدراعظم آلمان)/ ۱۴, ۱۵, ۲۷, ۲۹, ۱۳۲, ۷۲۹

بیگلربیگی، حیدرقلی خان/ ۹۱

بیمارستان امید/ ۶۵۲

بین النهرین/ ۲۴, ۳۳, ۳۵, ۹۴, ۹۵, ۹۹, ۱۰۶, ۱۳۱, ۱۹۴, ۴۲۲, ۴۲۴, ۴۳۳, ۴۵۳, ۴۵۸, ۴۷۹, ۴۹۶, ۴۹۸, ۵۴۱, ۵۶۴, ۵۶۷, ۵۶۸, ۵۷۸, ۵۸۴, ۵۸۶, ۵۹۱, ۵۹۹, ۶۰۱, ۶۰۸, ۶۱۱, ۶۱۲, ۶۱۵, ۶۲۲, ۶۸۱, ۷۱۰, ۷۳۹, ۷۴۰

بینش، محمـدتق--ی خ-ان (آق اول-ی)/ ۱۵۰, ۲۵۰, ۲۵۱, ۲۹۳, ۳۳۵, ۳۵۷, ۳۹۲, ۳۹۳, ۴۱۴, ۴۴۸, ۵۱۹, ۶۲۶, ۶۳۲, ۶۵۴, ۶۶۱, ۷۳۵

پ

پاریس/ ۱۴, ۲۰, ۳۰۹, ۴۳۹, ۴۵۶, ۴۵۷, ۴۵۸, ۴۶۵, ۴۶۸, ۴۶۹, ۴۷۹, ۴۹۱, ۴۹۳, ۴۹۹, ۵۰۰, ۵۱۶, ۵۹۰, ۶۳۳

پامنار/ ۱۸۴

پامیر (فلات)/ ۵۶۶

پاولویچ، م/ ۴۱۶

پتروگراد/ ۲۲۰, ۴۰۵, ۴۰۸, ۵۷۵

پرتو علوی/ ۲۶۸

پرنی/ ۴۱۰

پرودون/ ۱۲

پرویز، حس-ین/ ۲۵۰, ۲۵۱, ۲۹۳, ۳۷۷, ۳۹۸, ۵۱۹, ۶۸۵

پشتکوه/ ۹۷, ۱۱۷, ۱۲۶, ۵۵۵, ۵۶۷, ۵۹۹

پطرکبیر/ ۱۴, ۲۷, ۲۹, ۱۳۲, ۷۲۹

پطروگراد/ ۲۰۷

پکن/ ۱۳

پلخانف، گئورکی/ ۱۳

پلیس جنوب/ ۱۳۶, ۱۴۹, ۱۵۰, ۱۸۱, ۱۹۴, ۲۰۱, ۲۲۰, ۴۰۵, ۴۱۳, ۴۱۵, ۴۱۶, ۴۲۶, ۴۴۵, ۴۶۱, ۴۶۲, ۴۶۶, ۴۷۲, ۵۶۵, ۵۷۵, ۵۷۶, ۶۱۸, ۶۶۷, ۸۱۶, ۸۲۱

پورداود گیلانی، ابراهیم/ ۱۲۰

پوژون (دکتر)/ ۱۰۱

پهلوی، رضاخان (میرپنج)/ ۱۵, ۱۶, ۱۷, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۶, ۲۷, ۲۸, ۲۹, ۳۲, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۴۱, ۱۰۰, ۱۲۰, ۱۳۲, ۱۴۳, ۲۱۹, ۲۵۱, ۲۶۳, ۲۶۹, ۲۷۰, ۲۷۵, ۲۸۴, ۲۹۵, ۳۱۰, ۳۳۳, ۳۴۴, ۳۴۹, ۳۶۷, ۳۹۸, ۳۹۹, ۴۳۳, ۴۸۲, ۵۰۸, ۵۱۹, ۵۳۸, ۵۶۱, ۵۶۷, ۵۶۸, ۵۷۴, ۵۷۷, ۵۷۸, ۶۰۱, ۶۰۸, ۶۱۹, ۶۲۲, ۶۴۶, ۶۴۸, ۶۵۰, ۶۵۱, ۶۶۰, ۶۹۲, ۷۰۶, ۷۰۷, ۷۱۰, ۷۱۱, ۷۱۲, ۷۱۴, ۷۱۵, ۷۲۰, ۷۲۱, ۷۲۲, ۷۲۳, ۷۲۴, ۷۲۶, ۷۲۷, ۷۲۸, ۷۲۹, ۷۳۰, ۷۳۵, ۷۳۶, ۷۳۸, ۷۴۰, ۷۴۱, ۷۴۲, ۷۴۳, ۸۲۰, ۸۲۱, ۸۲۲

پهلوی، محمدرضا (شاه)/ ۶۶۸, ۶۷۰

پیرنیا، حسن خان (مشیرالدوله)/ ۷۰, ۶۰۷, ۶۱۰, ۶۱۲, ۶۱۳, ۶۲۷, ۶۲۸, ۶۳۳, ۶۴۱

پیرنیا، حسین (مؤتمن الملک)/ ۴۵۶, ۵۱۴, ۶۰۲

پیرنیا، حسین خان/ (معاضد السلطنه)/ ۲۴۲, ۵۹۸, ۶۱۶, ۶۱۸, ۶۴۰, ۶۶۰, ۷۰۳, ۷۲۵

پیلوسیان، ورام/ ۱۲

پیمان مودت/ ۷۲۲

ت

تبریز/ ۱۸, ۵۰, ۷۰, ۱۵۲, ۱۶۶, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۷۷, ۲۸۳, ۳۵۴, ۳۵۵, ۳۵۸, ۳۸۳, ۳۹۹, ۴۰۶, ۴۱۹, ۵۱۴, ۵۴۴, ۵۷۰, ۵۷۱, ۶۱۲, ۶۱۳, ۶۵۹, ۶۶۷, ۷۰۴, ۸۱۸

تبریزی، جواد/ ۲۷۳, ۳۳۱

تبریزی، حاجی علی اصغر/ ۳۰۶, ۳۳۶

تبریزی، شیخ حسن خان/ ۵۰۹, ۵۱۹

تبریزی، شیخ حسین خان/ ۵۱۹

تبریزی، میرزا ابراهیم آقا/ ۲۷۷, ۲۷۸, ۲۷۹

تبریزی، میرزا قاسم خان/ ۵۱, ۵۱۹, ۵۳۹

تجریش/ ۷۳۱

تدین، احمد/ ۳۹۱, ۵۶۰, ۸۲۲

تدین، سید محمد/ ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۹۹, ۲۴۸, ۳۴۴, ۴۳۷, ۵۲۲, ۶۶۸, ۶۶۹

تربیت، محمدعلی خان/ ۵۱۹

ترجمان الدوله/ ۱۸۷

ترکستان/ ۶۱, ۱۴۲, ۴۲۱, ۴۲۸, ۵۷۹, ۵۸۰, ۵۹۰, ۵۹۱

ترکیه/ ۳۵, ۳۶, ۴۸۶, ۶۱۰, ۷۳۹, ۷۴۰

تروتسکی، لئو/ ۴۰۱

ثریا، و/ ۴۱۶

تسیگر، فردریک آگوست/ ۴۷۶

تسیگر، فردریک جان ناپیر/ ۴۵۹

تفلیس/ ۷۴, ۱۹۳

تقوی، سید نصرالله/ ۱۰, ۲۶۸, ۷۱۹

تقی اف، زین العابدین/ ۶۶۴

تقی زاده، سید حسن/ ۱۴, ۷۹, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۵۱, ۲۴۸, ۲۴۹, ۲۵۰, ۲۷۵, ۲۷۸, ۲۷۹, ۳۱۳, ۳۶۶, ۵۲۰, ۵۷۱

تلگرافچی، محسن میرزا/ ۲۵۰

تنکابن (تنکابون)/ ۱۷۲, ۵۸۳

تنکابنی، محمد ولیخان/ ۵۹۴, ۵۹۵

تنکابنی، میرزا طاهر/ ۴۴۸, ۵۱۷

تنگستان/ ۱۰۴, ۱۱۶

تنگکی، غلامحسین/ ۱۱۲

تنگه بسفر/ ۴۵

تنگه داردانل/ ۴۵, ۶۶, ۱۴۸, ۴۸۴, ۴۸۷

تویسرکان/ ۵۷۴

تهرانی، شیخ محمدجواد/ ۲۷۸

تهرانی، میرزا حسین/ ۱۰۴

تیم--ورتاش، عبدالحس--ین (س-ردار معظ-م خراسانی)/ ۱۴, ۳۲۴, ۳۴۲, ۳۴۳, ۳۴۴, ۶۷۶, ۷۱۸

تیموری، ابراهیم/ ۵۷۰

ث

ثقفی، خلیل خان/ ۱۶۲

ثقفی، عبدالحمیدخان (متین السلطنه)/ ۲۹۴

ثقفی، مختاربن ابوعبیده/ ۳۰۹

ج

جابر/ ۵۴۷

جعفرقلی خان/ ۳۹۶, ۴۴۶

جعفری فشارکی، منصوره/ ۵۶۵, ۸۲۱

جلفا/ ۶۶۳, ۶۶۴

جلیل الملک/ ۱۴۱

جم، محمود (مدیرالملک)/ ۶۶۸, ۶۶۹, ۶۷۰, ۷۲۹, ۷۴۲

جمهوری آذربایجان/ ۴۲۵, ۵۷۹, ۵۸۰, ۵۸۶

جنبش جنگل/ ۳۵, ۳۸, ۴۰, ۱۴۳, ۱۵۴, ۲۹۳, ۳۴۹, ۴۱۲, ۴۲۰, ۴۲۵, ۶۰۹, ۶۱۳, ۶۱۷, ۶۱۹, ۶۲۱, ۶۲۵, ۶۲۷, ۶۳۰, ۶۷۱, ۶۷۵, ۶۸۵, ۶۸۹, ۶۹۱, ۶۹۴, ۷۰۳, ۷۰۵, ۷۳۹, ۸۱۶, ۸۲۴

جنگ اول جهانی/ ۱۴, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۳۱, ۴۵, ۴۷, ۶۳, ۷۰, ۹۳, ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۱۲, ۱۱۵, ۱۱۶, ۱۲۰, ۱۳۴, ۱۳۹, ۱۵۸, ۱۶۴, ۱۶۵, ۱۷۱, ۱۸۸, ۱۸۹, ۱۹۳, ۲۲۳, ۲۲۸, ۲۳۰, ۲۴۰, ۲۴۱, ۲۴۲, ۲۵۴, ۲۶۳, ۲۷۱, ۲۷۷, ۲۸۸, ۲۹۰, ۲۹۵, ۳۱۰, ۳۱۱, ۴۰۰, ۴۰۹, ۴۱۴, ۴۱۶, ۴۲۳, ۴۲۴, ۴۲۷, ۴۲۸, ۴۳۲, ۴۵۲, ۴۵۵, ۴۷۵, ۴۸۴, ۴۸۶, ۵۳۳, ۵۳۷, ۵۵۵, ۵۵۷,

ص:۷۶۳

۵۶۰, ۵۶۲, ۵۶۳, ۵۶۵,

۵۶۶, ۵۷۱, ۵۷۲, ۵۷۳, ۵۷۴, ۵۷۵, ۵۷۶, ۵۸۷, ۵۹۱, ۵۹۳, ۵۹۵, ۶۰۰, ۶۶۷, ۶۷۰, ۶۷۴, ۷۲۹, ۸۲۳, ۷۳۰, ۷۳۳, ۸۱۶, ۸۲۲

جنگ دوم جهانی/ ۲۷, ۷۴۲

جواهرکلام، محمد/ ۵۴۸, ۸۱۸

جودت، حسین/ ۲۹۰

جورج پنجم/ ۷۱۴

جورج، لوید/ ۲۱, ۲۴, ۴۱۸, ۴۲۹, ۴۵۰, ۴۵۴, ۴۸۲, ۴۸۵, ۴۸۸, ۵۸۹, ۵۹۰, ۶۱۳

جوزانی، رضا/ ۲۳۳, ۴۴۶

چ

چارکوفسکی/ ۵۷۰

چا کوتاه/ ۱۱۶

چاکوتاهی سالاراسلام، شیخ حسین خان/ ۱۱۲, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶

چرچیل، جورج/ ۲۹۵, ۵۹۳, ۶۲۱, ۶۲۲

چرچیل، سر وینستون/ ۲۱, ۲۴, ۹۶, ۳۹۵, ۴۵۹, ۴۸۶, ۵۸۸, ۶۱۹, ۶۲۰, ۷۰۶, ۷۳۶

چرنوزوبوف/ ۵۷۰

چلمسفورد، فردریک تسیگر/ ۲۱, ۳۶, ۴۵۹, ۴۷۶, ۴۷۷, ۴۷۸, ۴۷۹, ۴۸۲, ۵۶۵, ۵۸۶, ۶۱۷, ۶۳۸, ۶۴۸, ۷۳۶, ۸۱۶

چلنگریان، آرشاویر/ ۱۲

چمبرلین، اوستین/ ۷۳۰, ۷۳۱, ۷۳۶, ۷۳۷, ۷۴۳

چمبرلین، جورف/ ۲۴, ۲۸

چمپین، هیو بیتمن/ ۶۱۹

چین/ ۱۳, ۴۰۰, ۴۹۵, ۵۹۱

ح

حائری شیرازی، محمدتقی/ ۱۰۷

حاج امیرنظام/ ۷۳

حاج رضاخان (دکتر)/ ۱۸۴

حاج سید هادی/ ۳۹۶

حاج ناظم/ ۶۸۳

حاجی بابای اردبیلی/ ۲۹۷, ۳۴۹, ۳۶۷

حاجی طرخان/ ۱۶۱

حاجی علی اصغر/ ۳۴۵, ۳۴۶, ۳۵۰, ۳۸۸, ۳۹۸

حاجی کاکا حسین/ ۱۹۸

حاجی آقا شیرازی/ ۱۴۲, ۱۴۳, ۲۴۹, ۲۶۸, ۳۴۴, ۵۲۲, ۶۴۴

حاجی خان ماژر/ ۳۴۷

حبیب الله خان/ ۷۴۰

حجاز/ ۳۲۹

حزب داشناک/ ۵۷۷

حزب سوسیالیست فرانسه/ ۱۳۵

حسابی، عبدالحسین/ ۶۸۸, ۶۹۱

حسن آباد/ ۲۳۵

حسین خان اطریش/ ۳۷۸

حسین خان لله/ ۳۷۱, ۳۸۳, ۳۸۸, ۳۹۲, ۳۹۸

حشمت جنگلی (دکتر)/ ۶۷۲, ۶۷۹, ۶۸۰, ۶۸۱

ص:۷۶۴

حضرت عبدالعظیم (ع)/ ۳۸۷, ۴۴۰, ۴۴۲, ۵۱۲, ۵۱۷

حضرت عیسی (ع)/ ۲۳۵

حضرت محمد (ص)/ ۲۰۰

حضرت معصومه (س)/ ۵۴

حکیم، یونس خان (دکتر)/ ۳۸۷

حکیمی، ابراهیم (حکیم الملک)/ ۷۷, ۷۳, ۷۹, ۲۰۸, ۲۱۴, ۲۴۸, ۳۸۷, ۵۳۹

حلاج رنجبر، آقا مشهدی حسن/ ۱۹۹

حلب/ ۹۲

حمامی، شیخ عابدین/ ۲۶۸

خ

خالوقربان/ ۵۸۳, ۶۸۵, ۶۸۶, ۶۸۷, ۶۹۰, ۶۹۶, ۶۹۹, ۷۰۳

خانقین/ ۶۹, ۸۲, ۱۲۱

خاورمیانه/ ۴۲۸, ۴۵۰, ۴۸۳, ۵۰۰, ۵۶۶, ۵۹۹

خبرگزاری رویتر/ ۹۰, ۶۳۹

خراسان/ ۸۶, ۱۴۲, ۱۴۹, ۱۶۸, ۱۹۸, ۲۰۲, ۲۰۴, ۲۱۹, ۲۶۲, ۳۰۹, ۳۱۰, ۳۹۶, ۴۲۴, ۵۸۷, ۶۱۰, ۶۱۸, ۶۷۵, ۷۱۳, ۷۱۸, ۷۱۹

خراسانی، عبدالحسین/ ۲۰۲

خراسانی، ملا محمد کاظم/ ۱۰۴

خراسانی، میرزا علی اکبر/ ۱۳۶

خرقانی، سید اسدالله/ ۴۴۲, ۵۰۳

خرم آباد/ ۱۲۸

خرمشهر/ ۹۵, ۵۴۶, ۵۴۷, ۵۵۳, ۵۵۶, ۸۲۴

خطیب الملک/ ۴۴۲

خلخال/ ۲۸۷, ۲۸۸, ۶۷۲

خلخالی، حسینقلی/ ۲۸۷

خلخالی، سید عبدالرحیم/ ۵۰, ۸۸, ۲۷۸, ۳۷۷, ۳۸۹, ۳۹۰, ۳۹۲, ۳۹۸, ۵۱۹, ۵۳۹, ۶۸۵

خلیج فارس/ ۹۲, ۱۱۳, ۱۴۵, ۲۵۷, ۳۱۰, ۴۵۳, ۴۹۶, ۴۹۷, ۴۹۸, ۵۴۷, ۵۵۱, ۵۵۲, ۵۵۴, ۵۵۹, ۵۹۱, ۵۶۲

خلیل پاشا/ ۵۹۹

خلیلی طهرانی، میرزاحسین/ ۶۶۷

خلیلی، عباس/ ۱۰۶, ۶۶۷

خمسه/ ۲۵۴

خنجی، لطفعلی/ ۵۶۱

خوئی (حاج-ی ام-ام جمعه) ۲۴۹, ۵۰۲, ۵۰۳, ۵۱۰

خوار/ ۲۷۶

خوانسار/ ۱۹۸, ۲۳۰, ۲۳۱, ۲۳۳

خوانساری (آیت الله)/ ۱۰۶

خوانساری، میرزا مهدی/ ۲۳۳

خوزستان/ ۲۳, ۲۵, ۳۴, ۴۸, ۹۱, ۹۲, ۹۵, ۹۶, ۹۷, ۹۹, ۲۲۲, ۵۴۶, ۵۴۷, ۵۴۸, ۵۴۹, ۵۵۰, ۵۵۱, ۵۵۲, ۵۵۳, ۵۵۴, ۵۵۵, ۵۵۶, ۵۶۱, ۵۶۲, ۵۶۳, ۵۶۴, ۵۶۶, ۵۷۶, ۵۸۹, ۵۹۹, ۷۴۰, ۸۱۸, ۸۲۱, ۸۲۲

خوشتاریا، آکاکی مددویچ/ ۳۱۸, ۵۴۳, ۵۹۵, ۵۹۶

خوی/ ۴۰۶

خیابان امیریه/ ۳۲۸

خیابان علاءالدوله (فردوسی امروزی)/ ۶۶۷

خیابان لاله زار/ ۶۵۲

خیابانی، شیخ محمد/ ۲۵, ۳۵, ۵۱۴, ۵۲۷, ۵۴۴, ۵۴۵, ۶۱۲, ۶۱۳, ۶۱۸, ۶۳۱, ۶۹۰, ۷۰۴, ۷۰۵, ۷۳۹, ۷۴۰, ۸۱۸

د

دابس/ ۴۳۲

دادگر، حسین خان (عدل الملک)/ ۵۶, ۳۰۲, ۶۶۵, ۶۷۰

دالگاروکی (شاهزاده)/ ۵۷۲

داماد، سید علی/ ۱۰۶

دامغان/ ۲۳۷, ۲۳۸

دانشگاه آکسفورد/ ۳۰۹, ۴۷۶

دانشگاه تهران/ ۴۳, ۲۹۲, ۵۷۷, ۸۱۹

داور، علی اکبر خان/ ۱۴, ۲۸, ۶۵۲, ۷۲۹, ۷۳۷, ۷۳۸

داونینگ، استریت/ ۴۳۰

دبیر همایون/ ۲۶۸

دبیرالملک/ ۱۶۶, ۱۸۵, ۳۹۷

دخانیاتی، علی/ ۴۰۹, ۵۶۵, ۸۲۳

دربند شمیران/ ۳۴۶

درخونگاه/ ۳۷۷

دروازه قزوین (محله)/ ۱۷۵

درویش، سعدالله خان/ ۶۸۵, ۶۹۵

دریای خزر/ ۵۷, ۱۳۹, ۱۵۲, ۲۸۸, ۴۱۰, ۴۲۰, ۵۸۱, ۵۸۶, ۶۱۰, ۶۶۰, ۶۷۶, ۷۰۰

دریای مدیترانه/ ۴۵, ۵۶۶

دریگر (دکتر)/ ۵۲

دزفول/ ۵۴۹, ۵۵۲, ۵۵۳

دشتستان/ ۱۰۶, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۳۱

دشتی، علی/ ۲۸, ۷۳۷

دفتری، میرزا محمودخان (عین الممالک)/ ۲۹۳, ۵۱۹, ۵۲۱

دلوار/ ۱۱۲

دلواری، رئیسعلی/ ۱۰۹, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۵

دلواری، رئیس محمد/ ۱۱۲

دماوند/ ۲۳۱

دمشق/ ۳۲۹

دنسترفورس/ ۴۲۴

دنسترویل، لیونل (ژنرال)/ ۱۴۰, ۴۲۴, ۵۷۹, ۶۱۸, ۶۸۱, ۶۹۲

دنیکین (ژنرال)/ ۵۸۱, ۵۸۲, ۵۸۶, ۵۸۷, ۵۹۱, ۶۱۰, ۶۸۶

دواتگر، کریم/ ۴۰, ۱۲۷, ۲۴۷, ۲۷۰, ۲۸۲, ۲۸۳, ۲۸۴, ۲۸۵, ۲۸۷, ۲۸۸, ۲۹۰, ۲۹۱, ۲۹۶, ۲۹۸, ۲۹۹, ۳۰۰, ۳۰۱, ۳۰۲, ۳۰۳, ۳۰۴, ۳۰۵, ۳۰۶, ۳۰۷, ۳۴۱, ۳۵۰, ۳۸۸

دوستدار، احسان الله خان/ ۳۵, ۱۲۷, ۲۹۰,

ص:۷۶۶

۲۹۱, ۲۹۳, ۳۰۶, ۳۱۹, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۳۶, ۳۳۷, ۳۴۱, ۳۴۵, ۳۴۶, ۳۴۹, ۳۵۰, ۳۵۹, ۳۶۲, ۳۹۵, ۴۲۵, ۵۴۰, ۵۸۳, ۵۸۸, ۶۰۹, ۶۱۰, ۶۱۳, ۶۱۹, ۶۲۵, ۶۲۶, ۶۲۷, ۶۳۰, ۶۳۱, ۶۶۱, ۶۷۱, ۶۸۲, ۶۸۵, ۶۸۶, ۶۸۷, ۶۸۸, ۶۹۰, ۶۹۲, ۶۹۳, ۶۹۶, ۶۹۹, ۷۰۲, ۷۰۳, ۷۱۹, ۷۴۰, ۷۴۱

دوشان تپه/ ۲۹۲, ۵۲۱

دولاب/ ۱۷۸

دولت آبادی، میرزایحیی/ ۲۵، ۷۶، ۷۷, ۷۹, ۹۱، ۹۳, ۹۷, ۹۸، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰, ۱۲۳, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۴۶, ۱۶۵, ۱۷۰, ۱۷۱, ۱۸۸, ۱۸۹, ۲۶۹, ۴۰۷, ۴۱۶، ۴۲۷, ۴۳۴, ۴۳۶, ۴۴۴, ۵۱۱, ۵۳۸, ۵۴۴، ۵۴۹، ۵۵۷, ۵۷۶, ۵۷۹, ۵۸۲, ۵۸۳, ۵۸۸, ۶۰۰, ۶۲۷, ۶۲۸, ۶۲۹, ۶۴۴, ۶۴۵, ۶۴۸, ۶۵۲, ۶۶۳, ۶۶۴, ۶۶۹, ۶۷۰, ۶۷۸, ۶۸۱, ۶۸۵, ۶۹۳, ۶۹۶, ۷۰۹, ۸۲۰

دومانتویچ (کلنل)/ ۵۷۰

دوهنی، ادوارد/ ۵۹۴

دهخدا، علی اکبر/ ۲۴۲, ۵۳۹, ۶۶۰, ۶۷۲, ۶۷۳

دهخوارقانی، شیخ رضا/ ۱۲۱

دهگان، برزویه/ ۷۰۴, ۸۲۴

دهلی نو/ ۱۷, ۴۲۹, ۷۳۰

دیزرائیلی، بنیامین (لرد)/ ۴۵۱

دیکسون، ویلیام (ژنرال)/ ۵۱۱, ۵۸۱, ۵۸۲, ۶۳۱, ۶۴۱, ۶۴۲, ۶۵۱, ۷۰۸, ۷۰۹

ذ

ذره، ابوالقاسم/ ۶۸۷, ۶۹۱

ذکاءالدوله/ ۲۶۷

ذوقی، ایرج/ ۵۵۴

ر

رئوف بیک، حسین/ ۶۱, ۶۲, ۶۳

رائین، اسماعیل/ ۲۷۷, ۲۷۸, ۲۷۹

راجرز/ ۵۳۵

رازی، عبدالله/ ۷۲۹

رامهرمز/ ۵۴۶

رانکوهی، شیخ حسن/ ۶۸۸

راهجیری، علی/ ۳۹۸

رایت، دنیس/ ۵۶۱, ۵۶۲, ۵۸۷

رایس، سر سیسیل اسپرینگ/ ۴۲۵, ۶۷۶, ۸۲۳

رزاز، حاجی محمد حسین/ ۱۶۲

رسول زاده، محمدامین/ ۱۲, ۴۱۸, ۵۵۴, ۵۷۹, ۶۵۹

رشت/ ۲۶, ۶۷, ۱۳۷, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۱۴۵, ۱۴۷, ۱۹۷, ۱۹۹, ۲۲۶, ۲۷۶, ۲۸۰, ۲۸۷, ۲۹۰, ۲۹۱, ۳۰۵, ۳۳۰, ۳۴۷, ۳۵۶, ۳۸۳, ۳۹۱, ۴۱۳, ۴۱۹, ۵۱۴, ۵۸۰, ۵۸۲, ۵۸۳, ۶۰۹, ۶۱۵, ۶۱۶, ۶۲۵, ۶۲۶, ۶۳۱, ۶۴۰, ۶۵۲, ۶۵۹, ۶۷۲, ۶۷۳, ۶۷۴, ۶۷۶,

۶۸۰, ۶۸۱, ۶۸۲, ۶۸۳, ۶۸۵, ۶۸۶, ۶۸۷, ۶۸۸, ۶۸۹, ۶۹۱, ۶۹۲, ۶۹۳, ۶۹۴, ۶۹۷, ۶۹۹, ۷۰۰, ۷۰۱, ۷۰۲, ۷۰۳

رشتی، سید محمود/ ۵۸۴

رشتی، شیخ احمد/ ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۳

رشتی، میرزا کریم خان/ ۳۵, ۵۱, ۷۳, ۷۷, ۷۸, ۸۵, ۸۶, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۸۳, ۲۹۳, ۴۲۵, ۵۱۰, ۶۱۳, ۶۲۶, ۶۳۰, ۶۳۲, ۶۶۱, ۶۶۳, ۶۶۸, ۶۶۹, ۶۷۰, ۶۸۴, ۶۸۵, ۶۹۰, ۶۹۱, ۶۹۳, ۷۰۰, ۷۱۵, ۷۳۴, ۷۴۱

رشید السلطان/ ۲۸۷, ۲۸۸, ۲۹۹, ۳۰۱, ۳۰۴, ۳۰۵, ۳۱۹, ۳۴۱, ۳۴۸, ۳۵۰, ۳۸۵, ۳۸۶, ۳۸۸, ۳۸۹, ۳۹۰, ۳۹۲, ۳۹۵, ۴۳۷

رضاخان ماکزیم/ ۲۸۴

رضازاده ملک، رحیم/ ۲۷۸

رضوی زاده، سید محمد/ ۱۹۶

رفسنجان/ ۲۰۰

رفیع، رضا (قائم مقام الملک)/ ۲۹۶, ۳۵۵, ۳۵۶

رفیعی مهرآبادی، محمد/ ۴۰۷, ۵۶۷, ۸۱۸, ۸۲۲, ۸۲۳

روتشتاین (روتشتین)/ ۴۲۰, ۷۲۲, ۷۲۳, ۷۲۴, ۷۲۵

روحانی، سید شکرالله/ ۲۸۹

روحی، احمدآقا/ ۳۵۹

رود کارون/ ۵۴۶, ۵۴۸, ۵۵۵, ۵۵۸

رود هیرمند/ ۵۲

رودهن/ ۲۳۱

روزنامه آچیق سوز/ ۴۱۹

روزنامه آفتاب/ ۳۰, ۴۳, ۱۶۰, ۲۵۱, ۴۸۴, ۵۲۱, ۵۷۲, ۶۶۰

روزنامه آینده/ ۲۶۹, ۵۴۹

روزنامه اختر مسعود/ ۷۲۱

روزنامه ارشاد/ ۲۵۵, ۲۸۸

روزنامه استخر فارس/ ۵۱۱

روزنامه استقلال ایران/ ۴۹, ۷۲, ۸۷, ۱۰۵, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۵, ۴۰۵, ۴۱۰, ۴۲۷, ۴۳۱, ۴۳۲, ۴۶۸, ۴۹۰, ۴۹۹, ۵۰۰, ۵۰۱, ۵۲۴, ۵۳۳, ۶۰۶, ۶۰۹, ۶۵۳, ۶۵۴

روزنامه استقلال وطن/ ۶۵۳

روزنامه اطلاعات/ ۷۳۰

روزنامه اقدام/ ۶۶۷

روزنامه الاسلام (مجله اسلامی)/ ۶۱۳

روزنامه الفبا/ ۲۷۷, ۲۸۲, ۲۹۸

روزنامه انتقام/ ۳۱۰

روزنامه اواد/ ۶۶۷

روزنامه ایران نو/ ۲۵۵, ۳۱۰, ۵۷۹, ۶۵۹, ۶۶۷

روزنامه ایران/ ۱۲, ۷۵, ۷۶, ۱۳۶, ۱۴۳, ۱۸۸, ۲۴۹, ۲۵۲, ۲۶۵, ۲۶۶, ۳۴۷, ۳۵۸, ۳۵۹, ۳۸۳, ۳۹۰, ۵۱۳, ۶۲۶, ۷۲۲

روزنامه باختر/ ۳۸۸, ۸۱۷

روزنامه بامداد روشن/ ۳۷, ۷۳, ۸۴, ۳۰۶, ۳۳۶, ۳۳۷, ۳۴۰, ۸۱۷

ص:۷۶۸

روزنامه برق/ ۳۰, ۶۵۲, ۶۵۴, ۶۵۸, ۶۶۵

روزنامه پروردین/ ۳۷, ۳۹, ۷۴, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۱۷

روزنامه پرورش/ ۳۲۲

روزنامه تربیت/ ۱۰, ۳۲۲

روزنامه ترقی/ ۲۷۵, ۲۷۶, ۲۸۴, ۲۸۸, ۲۹۳, ۲۹۷, ۲۹۸, ۳۰۰, ۳۰۷, ۳۱۹, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۴۴, ۳۴۵

روزنامه تمدن/ ۳۱۰

روزنامه تهران مصور/ ۲۷۹, ۸۲۰

روزنامه چهره نما/ ۳۱۰, ۸۱۷

روزنامه حبل المتین/ ۷۵, ۳۲۲

روزنامه حکمت/ ۳۱۰

روزنامه حیات جاوید/ ۵۱۰, ۵۱۱

روزنامه رستخیز/ ۱۲۰

روزنامه رعد/ ۳۰, ۳۱, ۳۷, ۳۹, ۴۳, ۶۷, ۸۹, ۹۱, ۹۷, ۱۰۲, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۳۰, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۹, ۱۵۰, ۱۵۱, ۱۶۶, ۱۶۹, ۱۷۲, ۱۷۳, ۱۸۲, ۱۸۹, ۱۹۸, ۲۰۱, ۲۰۲, ۲۰۵, ۲۱۷, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۴, ۲۳۱, ۲۳۷, ۲۴۱, ۲۴۳, ۲۴۴, ۲۴۵, ۲۵۵, ۲۶۴, ۲۶۷, ۲۷۱, ۲۷۲, ۲۷۳, ۳۲۶, ۳۵۵, ۳۵۶, ۳۷۰, ۳۸۶, ۴۱۲, ۴۱۴, ۴۱۵, ۴۱۶, ۴۱۸, ۴۴۱, ۴۴۶, ۴۴۷, ۴۴۹, ۴۵۴, ۴۵۶, ۴۶۸, ۴۹۱, ۴۹۲, ۴۹۳, ۴۹۴, ۵۰۱, ۵۱۱, ۵۲۳, ۵۳۱, ۵۳۳, ۵۳۶, ۵۳۷, ۵۸۸, ۶۰۷, ۶۲۶, ۶۵۲, ۶۵۵, ۶۵۸, ۶۶۱, ۶۶۶, ۶۶۷, ۶۶۸, ۶۷۷, ۶۷۸, ۷۱۹, ۷۲۱, ۸۱۷

روزنامه زبان آزاد/ ۳۰, ۳۷, ۴۳, ۱۳۵, ۱۴۴, ۱۷۵, ۱۹۳, ۱۹۶, ۱۹۹, ۲۰۰, ۲۰۲, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۹, ۲۱۱, ۲۱۴, ۲۱۶, ۲۲۸, ۲۳۸, ۲۴۸, ۲۴۹, ۲۵۱, ۲۵۴, ۲۹۳, ۲۹۴, ۲۹۷, ۳۰۷, ۳۲۶, ۳۴۶, ۳۴۷, ۳۴۸, ۳۴۹, ۳۵۱, ۳۵۲, ۳۶۵, ۳۶۷, ۳۷۰, ۴۰۲, ۵۷۶, ۶۲۱, ۸۱۷

روزنامهساندی سان/ ۴۳۱

روزنامه ستاره ایران/ ۳۰, ۳۷, ۴۳, ۷۳, ۸۵, ۱۰۴, ۱۳۲, ۱۴۳, ۱۴۵, ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۵۰, ۱۶۴, ۱۹۱, ۱۹۷, ۲۱۹, ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۲۲, ۲۲۳, ۲۲۴, ۲۲۵, ۲۴۸, ۲۴۹, ۲۵۰, ۲۵۲, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۵۶, ۲۵۷, ۲۵۸, ۲۶۰, ۲۶۱, ۲۶۴, ۲۶۵, ۲۶۷, ۲۹۳, ۲۹۵, ۳۰۰, ۳۱۷,

۳۱۸, ۳۲۲, ۳۲۳, ۳۲۵, ۳۲۶, ۳۲۷, ۳۳۳, ۳۴۰, ۳۵۴, ۳۵۵, ۳۵۸, ۳۶۰, ۳۶۱, ۳۶۲, ۳۶۵, ۳۷۰, ۳۷۱, ۳۷۲, ۳۷۳, ۳۷۴, ۳۷۵, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۶, ۴۰۴, ۴۱۳, ۴۱۴, ۴۱۵, ۴۱۸, ۴۱۹, ۴۴۸, ۵۱۱, ۵۱۷, ۵۱۹, ۵۷۸, ۶۲۶, ۶۲۷, ۶۵۹, ۷۲۹, ۸۱۷

روزنامه ستاره/ ۲۵۱

روزنامه شرق/ ۳۰, ۱۵۵, ۲۳۰, ۲۹۲, ۳۷۱, ۶۵۲, ۶۵۳, ۶۵۶, ۶۵۷, ۶۵۸, ۶۶۰

روزنامه شهاب ثاقب/ ۷۳, ۸۵

روزنامه صدای ایران/ ۱۴۸, ۳۴۰, ۳۶۵, ۳۶۷, ۳۷۴, ۳۸۶

روزنامه عصر جدید/ ۳۰, ۳۷, ۳۹, ۴۳, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۹, ۶۵, ۶۶, ۷۲, ۷۴, ۷۹, ۸۰, ۸۲, ۸۳, ۹۰, ۹۱, ۱۰۳, ۱۱۳, ۱۱۵, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۲۲, ۲۴۲, ۳۱۱, ۳۱۲, ۴۴۷, ۵۵۸, ۵۵۹, ۵۷۲, ۵۷۳, ۵۹۵, ۶۱۵, ۸۱۷

روزنامه عهد انقلاب/ ۸۵

روزنامه کاوه/ ۷۹, ۱۲۰, ۴۰۷, ۵۷۱

روزنامه کوکب ایران/ ۳۷, ۲۵۴, ۳۳۶, ۳۵۷, ۳۶۵, ۳۷۵, ۳۸۶, ۵۱۹, ۸۱۷

روزنامه گیلان/ ۶۲۶

روزنامه محاکمات/ ۶۵۶

روزنامه مظفری/ ۳۱۰

روزنامه نوبهار/ ۳۰, ۳۷, ۴۳, ۷۳, ۱۱۶, ۱۲۷, ۱۳۱, ۱۴۳, ۱۴۴, ۱۴۵, ۱۴۷, ۱۵۴, ۱۷۰, ۱۷۹, ۱۸۲, ۱۸۳, ۱۸۴, ۱۸۵, ۱۸۶, ۱۹۸, ۲۰۰, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۶, ۲۰۷, ۲۲۶, ۲۳۲, ۲۳۵, ۲۳۷, ۲۴۸, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۶۴, ۲۶۵, ۲۶۷, ۲۹۴, ۳۱۷, ۳۲۵, ۳۲۶, ۳۲۷, ۳۳۲, ۳۳۴, ۳۳۷, ۳۳۹, ۳۴۰, ۳۴۲, ۳۴۳, ۳۵۰, ۳۵۸, ۳۶۰, ۳۷۰, ۳۷۱, ۳۸۲, ۴۰۴, ۴۰۵, ۴۰۶, ۴۰۸, ۴۰۹, ۴۱۴, ۵۷۶, ۵۷۹, ۵۸۴, ۶۵۲, ۸۱۸

روزنامه یادگار/ ۲۷۶

روزنامه یغما/ ۳۷۷

روسیه/ اکثر صفحات

روگاچف، بوریس (کلنل)/ ۷۲۶

رومانی/ ۱۴۸

رویس (پرنس)/ ۵۲, ۸۰, ۸۵, ۱۲۱

ریچ (کنت)/ ۲۸۷

ریشارخان، یوسف (مؤدب الملک)/ ۶۵۵

ز

زائر خضرخان تنگستانی/ ۱۰۹, ۱۱۲, ۱۱۶

زاهدی، فضل الله/ ۵۰۳

زرتشتیان/ ۳۱۰

زرگر، علی اصغر/ ۵۶۱, ۵۶۶

زرگنده/ ۳۵, ۶۵۸, ۶۶۵, ۶۶۸, ۶۶۹

زمان خان/ ۲۸۴, ۳۴۷, ۳۹۱

زنجان/ ۱۱۱, ۱۴۲, ۱۵۷, ۱۹۹, ۲۰۲, ۲۸۳, ۳۳۰, ۴۱۵, ۵۱۴, ۶۰۹, ۶۷۲, ۶۹۴

زنج-انی، ش-یخ ابراهیم/ ۲۴۸, ۲۴۹, ۲۵۱, ۳۱۳

زنجانی، میرزا علی خان/ ۳۵۰, ۳۸۸, ۳۹۱, ۳۹۲

زومر/ ۵۳, ۱۲۱, ۱۴۱, ۳۳۵, ۳۹۳, ۶۵۳

زیمرمن (کنت)/ ۱۳۳

ژ

ژاپن/ ۵۷, ۴۵۱, ۴۹۵

ژورس، ژان/ ۱۳۵

ژول ریشار/ ۶۵۵

س

سارایوو/ ۴۵

ساری/ ۴۳۴, ۶۱۴

سازانوف/ ۷۱, ۸۰

سازمان اسناد ملی ایران/ ۴۳, ۱۵۹, ۳۵۰, ۳۸۰, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۳, ۳۹۹, ۴۱۱

ساسون، سر فیلیپ/ ۲۱

ساعت ساز، میرزاعبدالحسین/ ۳۰۴, ۳۴۹, ۳۸۸, ۶۳۲

سالار ظفر بختیاری/ ۶۳۲

سالار لشکر، عباس میرزا/ ۶۵۱, ۷۱۴

سالار منصور/ ۳۴۲, ۳۴۴

سالار نظام/ ۵۱

سالار الدوله، ابوالفتح میرزا/ ۱۸, ۱۵۷, ۱۸۹

سالور، مسعود/ ۲۸۸

سالیسبوری (لرد)/ ۴۵۱, ۴۵۴, ۶۰۳

سام خان/ ۱۱۶

سامره/ ۵۴۱, ۵۸۵

ساموئل، سر هربرت/ ۲۱

ساوجبلاغ/ ۱۹۲, ۱۹۳, ۲۷۹, ۲۸۰, ۴۱۵

ساوجی، میرزا محمد خان/ ۱۷۸

ساوندرز (کلنل)/ ۷۲۶

ساوه/ ۵۷, ۱۶۱, ۴۴۶, ۵۷۴

سایکس، سر پرسی/ ۹۱, ۲۰۱, ۴۲۴, ۴۳۷, ۴۵۶, ۵۷۵, ۵۷۶, ۶۶۷

سبزه میدان رشت/ ۴۱۳, ۶۸۰, ۶۸۸

سپنتا، عبدالحسین/ ۷۲۱

سپهر، احمد علی/ ۳۹۳

سپهسالارتنکابنی، محمـدولی خان/ ۵۹, ۷۱, ۸۹, ۹۰, ۱۳۳, ۱۷۳, ۲۵۰, ۲۵۸, ۳۱۸, ۳۲۳, ۳۲۴, ۳۲۶, ۵۰۳, ۵۰۴, ۵۴۳, ۵۹۵, ۶۰۹, ۶۵۲, ۷۱۵, ۸۱۶

ستارخان/ ۲۸۳, ۸۱۸

ستاری، پروانه/ ۴۱

سردارارفع/ ۹۵, ۵۵۱, ۵۶۵

سرداراسعد بختیاری/ ۹۲, ۱۶۰, ۵۵۵

سردارافخم بختیاری/ ۵۱۰

سردارافخم/ ۲۸۹, ۲۹۰, ۵۱۰, ۶۶۴

سردار اکرم/ ۵۴۹, ۵۵۱

سردارامجد حسنوند/ ۹۴

سرداربهادر/ ۱۸۲

سرداررشید/ ۳۳۰

سردارظفر/ ۳۸۳, ۴۶۴

سردارفاخر حکمت/ ۲۵, ۶۸۷, ۷۴۱

سردارمحیی، عبدالحسین خان (معزالسلطان)/ ۵۱, ۷۳, ۷۷, ۷۸, ۸۵, ۸۶, ۱۲۵, ۱۴۱, ۱۴۲, ۲۸۴, ۲۹۰, ۴۳۷, ۳۵۷, ۶۸۴, ۶۸۵, ۶۹۰, ۶۹۳, ۷۰۰

سردارمعتمد رشتی/ ۲۴۹, ۶۸۴

سردارمعظم خراسانی/ ۳۴۴, ۳۴۵, ۵۱۷, ۶۷۶

سردارمقتدر (عبدالحسین خان کاشی)/ ۵۲

سردارمقتدر سنجابی/ ۶۳۲

سردارمنصور/ ۷۳, ۱۷۴, ۶۷۰, ۶۸۴

سردارنصرت (والی پیشکوه)، نظرعلیخان/ ۱۲۶, ۲۳۶

سردارهمایون/ ۶۴۶, ۷۰۸

سرکیس، ماریتروس/ ۵۷۷

سعدالدوله، جوادخان/ ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۵۰۳, ۵۰۴, ۵۴۰, ۵۴۱, ۷۱۵

سعدالله خان درویش/ ۶۸۵

سعدالملک/ ۳۲۸

سعدوندیان، سیروس/ ۸۲۱

سعیدی سیرجانی، علی اکبر/ ۲۷۱, ۸۲۲

سعیدی، علی اصغر/ ۵۵۴, ۸۱۸

سفارت آلمان (تهران)/ ۵۲, ۵۳, ۷۲, ۱۰۱, ۱۲۱, ۳۳۵, ۳۳۶, ۳۹۳, ۶۲۷, ۶۵۳

سفارت آمریکا (تهران)/ ۵۲, ۲۶۸, ۴۹۳, ۴۹۵, ۵۹۲, ۶۴۲, ۷۱۷, ۷۲۷

سفارت اتریش (تهران)/ ۲۷۸

سفارت اسپانیا (تهران)/ ۳۳۵

سفارت انگلیس (تهران)/ ۸, ۲۲, ۲۴, ۳۴, ۹۱, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۶۸, ۱۸۰, ۱۸۱, ۲۰۸, ۲۶۴, ۲۷۴, ۲۹۵, ۳۰۵, ۳۹۱, ۳۹۴, ۴۱۲, ۴۱۳, ۴۵۶, ۴۶۹, ۵۱۱, ۵۱۳, ۵۳۰, ۵۳۵, ۵۳۹, ۵۵۶, ۵۶۷, ۶۰۱, ۶۱۷, ۶۲۲, ۶۲۹, ۶۳۰, ۶۳۳, ۶۳۴, ۶۳۵, ۶۴۲, ۶۴۴, ۶۴۵, ۶۴۶, ۶۴۸, ۶۵۶, ۶۵۷, ۶۵۸, ۶۶۰, ۶۶۲, ۶۶۸, ۷۰۸, ۷۱۱, ۷۱۶, ۷۱۷, ۷۲۵, ۷۲۶, ۷۴۱

سفارت ایران (استانبول)/ ۳۰۹

سفارت ایران (برلین)/ ۱۳۳

سفارت ایران (عثمانی)/ ۴۵۸

سفارت ایران (مسکو)/ ۴۰۱

سفارت روسیه (تهران)/ ۳۲۳, ۴۰۴, ۴۰۷, ۴۰۹, ۵۸۱, ۷۰۹

سفارت عثمانی (تهران)/ ۲۷۸, ۳۳۵

سفیدرود/ ۶۹۴

سفیری، فلوریدا/ ۵۶۵

سلطان زاده، آ/ ۷۲۳

سلماس/ ۱۳۱, ۵۹۹

سلمانی، مهدی خان/ ۳۷۴, ۳۷۵

سلوک، حسن/ ۶۸۳

سلیمان میرزا اسکندری/ ۵۴, ۱۴۷, ۲۵۰

سلیمانیه/ ۱۲۷, ۱۷۸

سلیمی، علی اکبر/ ۵۰۸

سمنان/ ۱۶۱, ۱۶۸, ۱۹۹, ۲۰۰, ۲۳۶

سمیتقو، اسماعیل آقا/ ۳۴۱

سمیعی، حسین (ادیب السلطنه)/ ۵۳۹, ۷۱۱

سن پترزبورگ (سن پطرزبورگ)/ ۴۶, ۴۲۵, ۵۶۹

سنجابی، علی اکبر خان/ ۱۴۶

سنندج/ ۳۱۶

سوئد/ ۶۵, ۵۷۳

سوئیس/ ۱۳۵, ۶۶۸

سوادکوهی، امیرمؤید/ ۲۵۱, ۵۰۳, ۶۱۳, ۶۱۴, ۶۱۵, ۷۳۹

سوریه/ ۳۲۹

سهام الدوله/ ۹۲

سهم الملک/ ۵۶, ۱۲۲

سیاح، عبدالحمید خان/ ۶۱۰

سیاح، کاظم خان/ ۶۷۰, ۷۰۸

سیادت، موسی/ ۵۴۶, ۵۴۸

سیاسی، علی اکبر (دکتر)/ ۶۶۷

سیاهرود/ ۲۳۱

سیبری/ ۵۸۰

سیدضیاءالدین طباطبایی/ ۳۹۱, ۵۳۱, ۵۳۳, ۵۵۶, ۶۶۷

سید مرتضی/ ۳۰۴, ۳۰۵, ۳۵۰, ۳۸۵, ۳۸۸, ۳۹۱, ۳۹۲, ۳۹۵

سید مصطفی خان/ ۴۴۸

سیستان و بلوچستان/ ۱۵۴

سیستان/ ۵۲, ۸۶, ۱۲۸, ۱۵۴, ۲۰۱, ۲۹۵, ۴۱۵, ۴۲۴, ۵۷۵

سیسموندی/ ۱۲

سیسیل، رابرت/ ۴۲۸, ۴۶۴, ۴۸۷, ۴۸۸

سیف آزاد، عبدالرحمن/ ۵۰۸, ۸۲۰

سیف الدوله/ ۵۵۰

سیف پور فاطمی، نصرالله/ ۷۳۰

سیفی قزوینی، محمدحسین (عمادالکتاب)/ ۲۹۲

سیگاری، آقا شیخ احمد/ ۷۰۲

سیمون/ ۱۵۷

سینکلر، هاری/ ۵۹۴

شاهسوند، اسدخان/ ۲۳۸

ش

شبه جزیره سینا/ ۱۲۸

شجاع الدوله، صمدخان/ ۱۸

شرف الملک/ ۵۳۹

شرکت استاندارد اویل/ ۳۸, ۵۹۱, ۵۹۳

شرکت اسلامیه/ ۱۹۸

شرکت تجاری ونکهاوس/ ۵۶۴

شرکت شل/ ۵۹۷

شرکت کشتیرانی لینچ/ ۹۲, ۲۳۴

شرکت مسعودیه/ ۱۹۸

شرکت نفت انگلیس و ایران/ ۲۱, ۲۷, ۳۸, ۹۵, ۱۱۷, ۴۲۹, ۴۵۳, ۴۵۴, ۴۷۴, ۵۵۲, ۵۵۴, ۵۶۲, ۵۶۳, ۵۷۵, ۵۹۱, ۵۹۳, ۵۹۴, ۵۹۶, ۵۹۷, ۵۹۸, ۵۹۹, ۶۰۰, ۶۱۲, ۶۲۱, ۶۲۲, ۶۳۸, ۶۴۱, ۷۲۵, ۷۲۶, ۷۲۸, ۸۱۶

شرکت نفتی سینکلر/ ۵۹۴

شرکت هند و انگلیس/ ۵۵۵

شریرلوی (طایفه قفقازی)/ ۲۸۰

شریعت اصفهانی، ملافتح الله (شیخ الشریعه)/ ۵۴۱, ۵۸۵

شریف مکه/ ۴۸۲, ۴۸۵, ۵۴۱, ۵۹۹

شط العرب (اروندرود)/ ۹۵, ۵۵۳, ۵۵۷, ۵۵۸, ۵۶۳

شعاع السلطنه/ ۲۵۰

شفائی، میرزا عبدالحسین (شفاءالملک)/ ۳۳۲ ۳۹۱

شفیع زاده، ابراهیم/ ۳۶۷

شمیران/ ۱۴۲, ۳۱۷, ۳۴۶, ۳۸۷, ۳۹۰, ۶۶۹

شوروی ← روسیه

شوستر، مورگان/ ۱۶۱, ۱۶۲, ۱۶۳, ۲۱۹,

۲۸۰, ۲۸۱, ۲۸۲, ۳۱۳, ۳۳۱, ۳۴۳, ۴۵۷, ۴۹۱, ۶۱۷, ۷۲۰, ۵۷۲

شوشتر/ ۲۲۲, ۵۴۹, ۵۵۲, ۵۵۳, ۵۵۵

شهاب الدوله/ ۷۹, ۵۲۱

شهبازی، عبدالله/ ۴۲, ۵۸۸, ۶۶۰

شهرستانک/ ۳۹۴

شهرنو/ ۱۸۵, ۲۸۶

شهریار (منطقه)/ ۲۲۷, ۲۷۹, ۳۹۹

شی، سر رونالد/ ۴۸۱

شیان، وینسنت/ ۴۶۴

شیبانی، حبیب الله خان/ ۵۴، ۵۶، ۱۲۱, ۲۷۹، ۶۹۵

شیبانی، عبدالحسین (وحیدالملک)/ ۴۶, ۲۹۳, ۸۲۱

شیخ ابوطالب/ ۵۲۱

شیخ جابر بن مرداو/ ۵۴۷

شیخ خزعل/ ۲۵, ۳۴, ۹۲, ۹۴, ۹۵, ۹۷, ۱۰۹, ۱۱۷, ۱۲۶, ۴۷۳, ۵۴۵, ۵۴۶, ۵۴۹, ۵۵۰, ۵۵۱, ۵۵۲, ۵۵۳, ۵۵۴, ۵۵۵, ۵۵۶, ۵۵۷, ۵۵۸, ۵۵۹, ۵۶۱, ۵۶۲, ۵۶۳, ۵۶۴, ۵۶۵, ۵۶۶, ۵۶۷, ۵۶۸, ۵۹۹, ۸۲۲

شیخ عیسی بن علی/ ۵۵۹

شیخ مبارک/ ۵۵۹

شیخ محمد بن جابر/ ۵۴۷, ۵۴۸

شیخ محمد علی/ ۵۸۴

شیخ مزعل بن جابر/ ۵۴۷, ۵۴۸, ۵۴۹, ۵۵۰, ۵۵۱

شیخ یوسف بن مرداو/ ۵۴۷

شیخ الاس-لامی، جواد/ ۵۵۰, ۵۶۴, ۶۷۶, ۸۲۳

شیخ الرئیس قاجار، ابوالحسن میرزا/ ۳۰۵

شیخ الشریعه اصفهانی/ ۱۰۶

شیراز/ ۴۲, ۶۲, ۸۶, ۹۲, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۱۲, ۱۱۳, ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۲۸, ۱۴۳, ۲۴۳, ۲۷۶, ۴۱۶, ۴۶۱, ۵۷۵, ۵۷۷, ۵۸۴, ۶۱۸, ۶۵۵, ۷۳۹

شیرازی (آموزگار)، میرزا حبیب الله خان/ ۳۶۷

شیرازی (انوار)، سید یعقوب/ ۷۴, ۱۳۱

شیرازی (ایلچی)، میرزاابوالحسن خان/ ۴۶۳

شیرازی، میرزا محمدتقی/ ۱۰۶, ۵۴۱, ۵۸۴

شیلی/ ۶۰۱

ص

صاحبقرانیه/ ۲۰۷, ۲۰۸, ۴۴۱, ۵۴۲

صارم الدوله، اکبرمیرزا/ ۱۲۴, ۳۲۴, ۴۶۳, ۴۷۷, ۵۱۷, ۵۳۵, ۵۳۶, ۵۴۰, ۵۴۱, ۶۳۹, ۷۱۶

صارمالدوله، مسعود میرزا/ ۷۱۳, ۷۱۹

صالحی، نصرالله (دکتر)/ ۴۲

صبا، حسین (کمال السلطان)/ ۲۰۸, ۲۱۹, ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۲۲, ۲۲۴, ۲۵۱, ۲۵۶, ۲۶۱, ۲۶۲, ۲۶۳, ۲۶۴, ۲۹۳, ۲۹۵, ۳۰۰, ۳۱۷, ۳۱۸, ۳۲۶, ۳۲۷, ۳۳۲, ۳۷۰, ۳۷۱, ۴۴۸,

۵۱۱, ۵۱۹, ۷۳۵

صباح السلطنه/ ۳۲۸

صباحی، هوشنگ/ ۴۱, ۴۲۸, ۴۸۷, ۴۸۸, ۵۸۶, ۵۹۱, ۶۰۸

صحت الدوله/ ۳۶۸

صدرائی، میرزامحمدحسین/ ۱۳۶, ۲۴۲, ۳۷۷, ۳۹۱, ۴۳۷

صدرالاشراف/ ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۲۰, ۳۲۱

صدرالعلما/ ۳۱۹

صدرهاشمی، محمد/ ۶۵۶

صدری، پرویز/ ۵۶۳, ۸۲۲

صدیق، عیسی خان (دکتر)/ ۶۶۷

صراف تهرانی، سید محمد/ ۲۲۶, ۲۶۸, ۲۶۹, ۵۲۰

صربستان/ ۷۹, ۸۱, ۱۴۸, ۴۸۶

صفا، احم–د خ–ان/ ۴۰, ۳۵۸, ۳۵۹, ۳۶۰, ۳۶۱, ۳۶۲, ۳۶۳, ۳۷۹, ۳۸۸

صفائی، ابراهیم/ ۵۶۷

صمدخان، شجاع الدوله/ ۴۶

صمصام السلطنه بختیاری/ ۲۳۳, ۲۳۴, ۳۶۲, ۳۷۶, ۳۸۰, ۳۸۲, ۳۸۳, ۳۸۵, ۳۸۶, ۳۸۷, ۳۸۸, ۳۸۹, ۳۹۰, ۳۹۲, ۴۱۱, ۴۳۹, ۴۴۰, ۴۴۲, ۴۴۳, ۴۴۴, ۵۰۳, ۵۰۴, ۵۲۰, ۵۲۱, ۵۸۴, ۶۶۵, ۷۱۵

صمصام الملک سنجابی/ ۵۶, ۱۲۴

صمصام الممالک/ ۱۴۶

صنیع الدوله، مرتضی قلی خان/ ۵۹۲

صوراسرافیل (تبریزی)، میرزا قاسم خان/ ۵۶, ۱۲۵, ۲۴۹

صوراسرافیل، جهانگیر خان/ ۲۹۲

صوقی، محمدعلی/ ۲۸۵

صولت الدوله قشق-ائی، اسم-اعیل خ-ان/ ۹۲, ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۱۵

ض

ضیاءالسلطان/ ۳۲۰

ضیاءالله/ ۳۶۲

ضیغم دیوان/ ۱۱۴

ط

طارم/ ۶۷۲

طالش/ ۶۹۶

طالقان/ ۷۰۳

طاهرنیا، منوچهر/ ۵۶۲

طایفه اسماعیلی/ ۶۱۵

طایفه بنی کعب/ ۵۴۹

طایفه ده بزرگی/ ۱۰۹

طایفه گورک/ ۲۸۵

طایفه محیسن/ ۵۴۸, ۵۴۹

طباطبائی، سید علی آقا/ ۶۵۶

طباطبائی، سیدمحمد صادق/ ۵۱, ۵۸, ۵۹, ۱۲۲, ۱۲۵, ۲۴۹, ۵۳۸, ۵۳۹, ۶۶۱, ۶۶۹, ۶۷۱, ۶۹۰

طباطبائی، سید محمد/ ۹, ۵۱, ۱۲۱

طباطبایی، سید ضیاءالدین/ ۲۶, ۳۴, ۳۷, ۸۹, ۱۰۲, ۱۳۸, ۱۵۰, ۱۸۳, ۲۱۷, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۲۲, ۲۴۱, ۲۴۳, ۲۴۵, ۲۶۳, ۲۶۴, ۲۶۹, ۲۷۲, ۲۹۴, ۴۱۲, ۴۱۳, ۴۱۴, ۴۱۹, ۴۴۱, ۴۴۷, ۴۶۸, ۴۹۱, ۴۹۲, ۴۹۳, ۴۹۵, ۵۱۳, ۵۳۰, ۵۳۱, ۵۳۳, ۵۳۷, ۵۳۸, ۶۲۹, ۶۵۱, ۶۵۲, ۶۵۳, ۶۵۴, ۶۵۵, ۶۵۶, ۶۵۷, ۶۵۸, ۶۵۹, ۶۶۰, ۶۶۱, ۶۶۲, ۶۶۴, ۶۶۵, ۶۶۷, ۶۶۸, ۶۶۹, ۶۷۰, ۶۷۱, ۷۰۸, ۷۱۱, ۷۱۲, ۷۱۳, ۷۱۴, ۷۱۵, ۷۱۶, ۷۱۷, ۷۱۸, ۷۱۹, ۷۲۰, ۷۲۱, ۷۲۲, ۷۲۳, ۷۲۴, ۷۲۵, ۷۲۶, ۷۲۷, ۷۲۹, ۷۴۰, ۷۴۱

طبرستان/ ۶۱۴

طبیب، میرعبدالباقی (اعتضادالحکما)/ ۳۰۹

طوالش/ ۶۸۵

طومانیانس/ ۶۴۹

طهرانی، شیخ حسین/ ۵۰۴, ۵۰۸, ۵۱۲

ظ

ظفرنظام، محمدحسن خان/ ۵۲, ۵۷, ۵۸

ظل السلطان، مسعود میرزا/ ۲۸۰, ۳۲۳, ۴۶۳, ۵۳۵, ۵۴۷, ۵۷۲, ۷۳۰, ۷۳۱

ع

عارف قزوینی/ ۲۸, ۵۰۸

عاشورا/ ۸۳, ۱۹۱, ۷۲۰

عاصم بیگ/ ۷۲

عباس میرزا قاجار/ ۵۳, ۳۲۳, ۴۷۳, ۵۷۲, ۶۵۱, ۷۱۴

عباسی (بندرعباس)/ ۱۹۴

عبدالحسین خان گیلانی/ ۱۲۵

عبدالحمید (فرزند صراف تهرانی)/ ۲۶۸

عبدالوهاب زاده، حسین/ ۲۵۱

عثمانی/ ۴۸, ۴۹, ۵۳, ۵۷, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۵, ۶۶, ۶۸, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۴, ۷۷, ۸۱, ۸۲, ۸۴, ۹۱, ۹۴, ۹۵, ۹۸, ۹۹, ۱۰۱, ۱۲۳, ۱۲۷, ۱۲۸, ۱۲۹, ۱۳۱, ۱۳۷, ۱۳۹, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۴۳, ۱۴۶, ۱۴۸, ۱۵۱, ۱۵۲, ۱۵۳, ۱۶۵, ۱۶۶, ۱۷۲, ۱۹۰, ۱۹۳, ۲۰۵, ۲۳۹, ۲۶۸, ۳۱۰, ۳۱۱, ۳۱۲, ۴۰۰, ۴۱۶, ۴۱۹, ۴۲۴, ۴۲۶, ۴۵۲, ۴۵۳, ۴۵۵, ۴۶۸, ۴۷۱, ۴۷۲, ۴۸۴, ۴۸۵, ۴۸۶, ۴۸۷, ۴۹۲, ۴۹۸, ۵۰۰, ۵۰۳, ۵۴۷, ۵۴۸, ۵۵۰, ۵۵۴, ۵۵۶, ۵۵۷, ۵۵۸, ۵۶۳, ۵۶۴, ۵۶۵, ۵۷۶, ۵۷۹, ۵۸۰, ۵۸۴, ۵۹۹, ۶۰۰, ۶۱۴, ۶۱۵, ۶۱۷, ۶۷۵, ۷۳۱

عدل (منصور السلطنه)/ ۶۶۶

عدل الملک دادگر/ ۳۰۱, ۳۰۳, ۳۰۴, ۳۲۹, ۳۵۴, ۳۷۶, ۳۷۷, ۳۷۸, ۳۹۱, ۳۹۳, ۶۶۵, ۷۱۹

عراق عجم (اراک)/ ۵۲, ۱۷۸

عراق/ ۵۲, ۵۴, ۵۶, ۶۸, ۶۹, ۹۳, ۱۰۷, ۱۰۸, ۱۲۸, ۱۳۰, ۱۴۶, ۱۷۸, ۴۳۴, ۴۳۶, ۴۵۳, ۴۸۲, ۵۶۶, ۵۹۹, ۶۰۰, ۶۶۷, ۷۳۰

ص:۷۷۶

عربستان سعودی/ ۹۲

عزالممالک اردلان/ ۱۲۱, ۱۵۸

عسکر گاریچی/ ۱۰

عسگر، حاج علی/ ۳۹۲

عشق آباد/ ۱۴۲, ۴۲۴, ۴۴۹, ۵۸۰, ۶۱۰

عضدالسلطان، ابوالفضل میرزا/ ۱۳۰

عضدالملک/ ۴۳۵

علاء، حسین (معین الوزاره)/ ۷۷, ۷۸, ۸۶, ۱۹۷, ۳۲۳, ۴۵۷

علاء الدوله/ ۹۲

علاء السلطنه، محمدعلی خان/ ۴۹, ۷۹, ۸۰, ۸۶, ۱۷۵, ۱۷۶, ۲۰۸, ۲۰۹, ۲۱۰, ۲۱۴, ۲۴۸, ۲۵۴, ۲۵۵, ۲۵۶, ۲۶۰, ۲۷۵, ۳۰۵, ۳۱۸, ۳۱۹, ۳۲۳, ۳۲۶, ۳۴۱, ۳۴۹, ۳۵۱, ۳۵۲, ۳۵۸, ۳۷۹, ۳۸۱, ۳۸۵, ۴۴۸, ۵۶۴, ۸۱۶

علم، ابراهیم خان (شوکت الملک)/ ۶۵۴, ۶۵۵

عل--وی، ابوالحس-ن/ ۲۶۸, ۲۶۹, ۲۷۹, ۲۸۰, ۲۸۱

علوی، بزرگ/ ۲۶۹

علوی، سید ابوالحسن/ ۵۱۸

علیرضا پاشا (حاکم بغداد)/ ۵۴۷

علیرضا خان/ ۵۴۷

عماد السلطنه/ ۲۲۷

عمادالکت-اب (خوش-نویس)/ ۲۸۵, ۲۹۲, ۲۹۸, ۳۰۰, ۳۰۱, ۳۰۳, ۳۰۴, ۳۳۲, ۳۴۲, ۳۴۳, ۳۴۴, ۳۴۵, ۳۴۶, ۳۴۷, ۳۵۰, ۳۷۳, ۳۷۷, ۳۸۰, ۳۸۳, ۳۸۸, ۳۹۷, ۳۹۸, ۷۲۹, ۷۴۲, ۸۲۰

عمواوغلی، حیدرخان/ ۱۲۳, ۱۲۴, ۲۷۸, ۲۹۰, ۲۹۲, ۸۲۰

عمیدالسلطان/ ۶۹۰

عمیدالسلطنه/ ۱۷۳, ۳۲۳, ۵۴۳

عهدنامه ترکمانچای/ ۲۸۰, ۴۱۰, ۴۶۴, ۴۷۳

عهدنامه تیلسیت/ ۵۶۹

عهدنامه فینکنشتاین/ ۵۶۹

عهدنامه قسطنطنیه/ ۶۶

عهدنامه گلستان/ ۴۶۴

عهدنامه مودت/ ۴۱۷, ۷۰۹, ۷۲۲

عیسی میرزا/ ۱۴۷

عین الـدوله، عبدالمجیدخان (شاهزاده)/ ۶۲, ۶۳, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۶, ۷۷, ۷۸, ۸۶, ۸۷, ۱۲۹, ۱۷۶, ۲۰۸, ۲۲۰, ۲۲۱, ۲۲۴, ۲۴۳, ۲۵۷, ۲۶۰, ۲۶۱, ۲۶۲, ۳۵۰, ۳۵۸, ۳۶۲, ۳۷۴, ۳۸۰, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۸, ۴۰۲, ۵۰۲, ۵۱۴, ۵۱۷, ۵۵۰, ۶۲۳, ۷۱۵, ۷۱۸, ۸۱۶

عین السلطنه/ ۳۹, ۴۰, ۵۲, ۵۳, ۷۰, ۷۱, ۷۴, ۷۵, ۸۹, ۹۲, ۹۵, ۹۷, ۱۰۰, ۱۰۱, ۱۰۲, ۱۰۹, ۱۱۱, ۱۳۱, ۱۳۶, ۱۴۰, ۱۵۵, ۱۵۶, ۱۵۷, ۱۵۸, ۱۶۲, ۱۶۸, ۱۷۲, ۱۸۰, ۱۸۲, ۱۸۵, ۱۸۸, ۱۸۹, ۱۹۳, ۱۹۴, ۱۹۶,

۱۹۸, ۲۰۱, ۲۰۶, ۲۰۸, ۲۱۵, ۲۱۷, ۲۲۲, ۲۲۶, ۲۲۷, ۲۸۸, ۲۸۹, ۲۹۱, ۲۹۲, ۲۹۶, ۳۱۶, ۳۱۹, ۳۲۳, ۳۲۴, ۳۲۸, ۳۳۰, ۳۴۷, ۳۵۶, ۳۶۰, ۳۷۶, ۳۷۷, ۳۷۸, ۳۸۶, ۴۱۱, ۵۴۲, ۵۴۳, ۵۵۲, ۵۸۰, ۶۲۵, ۶۵۲, ۶۸۸, ۶۹۱, ۶۹۴, ۷۰۲, ۸۲۰

غ

غار (منطقه)/ ۲۷۶

غازیان/ ۵۱۴

غضنفرالسلطنه/ ۱۱۴

غفاری، غلامحسین (صاحب اختیار)/ ۷۱۵

غلامحسین خان (دکتر)/ ۳۶۸

غلامحسین خان (کمیسری شهرنو)/ ۲۸۶, ۵۱۹, ۵۲۰

غنی، سیروس/ ۳۸, ۴۱, ۵۶۶, ۵۶۸, ۷۰۵, ۷۰۶, ۷۲۱

غنی، قاسم/ ۲۸۴, ۲۸۵, ۶۵۱, ۸۱۹

ف

فاتح، مصطفی/ ۵۶۱, ۵۶۲

فارس/ ۶۷, ۶۹, ۸۲, ۹۲, ۱۰۹, ۱۱۳, ۱۲۱, ۱۴۳, ۱۴۴, ۱۴۵, ۲۰۴, ۲۱۴, ۲۵۰, ۴۱۵, ۴۶۴, ۵۷۵, ۵۷۶, ۶۱۸, ۷۱۸

فاروق (روستا)/ ۲۵۰

فاضل عراقی/ ۳۹۹

فال، آلبرت/ ۵۹۴

فالکستون/ ۷۱۰

فالوان، ویسکونت گری آو/ ۶۰۳

فتح السلطنه/ ۲۶۷, ۳۸۷, ۳۸۸, ۴۴۱

فتحعلی خان (کلنل)/ ۵۸۲

فتحعلی شاه قاجار/ ۲۱۵, ۴۷۳, ۴۸۹, ۵۷۱

فخام الدوله/ ۵۲۱

فخرائی، ابراهیم/ ۳۴۹, ۷۰۳

فخرداعی گیلانی، محمدتقی/ ۵۵۵

فدائی علوی/ ۲۶۸

فرانسه/ ۴۵, ۱۰۸, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۴۷, ۲۸۸, ۳۰۹, ۳۲۵, ۴۳۰, ۴۵۶, ۴۵۷, ۴۷۵, ۴۷۷, ۴۸۱, ۴۹۲, ۴۹۴, ۴۹۶, ۵۰۹, ۵۳۶, ۵۹۰, ۵۹۲, ۶۱۸, ۶۲۵, ۶۵۱

فرح آباد/ ۹۷

فرخ، مظفر الدین (دکتر)/ ۵۷۷

فرخ، مهدی/ ۴۰۹

ف--رخی ی--زدی، محم-د (آقامی--رزامحم-د تاج الشعرای یزدی)/ ۵۰۵, ۵۰۸, ۵۰۹, ۵۱۰, ۵۱۱, ۵۱۲, ۶۸۳, ۷۴۲

فرقه داشناکسوتیون/ ۶۶۷

فرقه ژون پرسان/ ۶۵۲, ۶۵۵, ۶۶۱, ۷۳۶

فرگوسن/ ۸۶

فرمانف--رما، عبدالحس-ین میرزا/ ۵۸, ۵۹, ۶۲, ۶۴, ۷۱, ۷۳, ۷۷, ۷۸, ۹۷, ۹۸, ۱۱۶, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۶۷, ۱۶۸, ۳۲۳, ۴۶۳,

۴۶۴, ۵۱۱, ۵۷۵, ۶۲۹, ۶۵۰, ۷۱۴, ۷۱۵, ۷۱۷

فروغی، محمد علی (ذکاءالملک)/ ۴۱۰, ۴۵۶, ۴۵۷, ۷۱۹, ۷۴۲

فره وشی، علی محمد/ ۴۰۴, ۸۲۳

فریدن/ ۲۳۳

فشافویه/ ۲۷۶

فشنگچی، حسین/ ۲۸۷, ۳۷۷, ۳۸۹, ۳۹۱, ۳۹۴

فصلنامه مطالعات تاریخی/ ۷۲۹

فطن الملک/ ۵۳۸, ۵۴۳

فلاح/ ۳۷۸

فلاحیه/ ۵۹۹

فلسطین/ ۲۱, ۴۵۸

فلسفی (مدیر روزنامه حیات جاوید)/ ۶۸۸

فوران، جان/ ۵۶۰

فهیم الملک/ ۱۸۷

فهیمی، رضا/ ۶۶۷

فیروزکوه/ ۲۷۶

فیلسوف السلطنه/ ۳۸۵

فینی، آدریا/ ۴۷۶

ق

قائم مقام الملک رفیع/ ۲۹۶, ۳۵۵

قائن/ ۸۶

قائنات/ ۶۵۵

قاضی ارداقی، علی اکبر/ ۲۸۵, ۲۹۱, ۲۹۲, ۲۹۸, ۳۰۱, ۳۰۳, ۳۰۴, ۳۴۴, ۳۷۱, ۳۷۵, ۳۷۷

قاهره/ ۳۶۸, ۴۹۲

قبرستان ابن بابویه/ ۳۱۲

قبیله باوی/ ۵۶۴

قبیله بنی طرف/ ۵۵۷, ۵۶۳, ۵۶۴

قبیله بنی کعب/ ۵۴۶

قرارداد ۱۹۱۹/ ۲۱, ۲۴, ۲۵, ۳۰, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۷, ۳۸, ۴۰, ۸۹, ۱۵۳, ۲۱۸, ۲۱۹, ۲۵۳, ۲۶۹, ۳۴۴, ۳۷۹, ۴۰۱, ۴۱۲, ۴۱۸, ۴۲۰, ۴۲۲, ۴۲۳, ۴۲۷, ۴۴۳, ۴۴۹, ۴۵۰, ۴۵۸, ۴۶۴, ۴۶۹, ۴۷۳, ۴۷۵, ۴۷۶, ۴۷۷, ۴۷۸, ۴۸۱, ۴۸۲, ۴۸۴, ۴۸۸, ۴۹۰, ۴۹۱, ۴۹۲, ۴۹۶, ۴۹۸, ۵۰۱, ۵۰۲, ۵۰۳, ۵۰۶, ۵۰۷, ۵۱۱, ۵۱۲, ۵۱۳, ۵۱۴, ۵۱۵, ۵۲۳, ۵۲۴, ۵۲۷, ۵۲۸, ۵۳۱, ۵۳۴, ۵۳۵, ۵۳۷, ۵۴۲, ۵۴۳, ۵۶۶, ۵۶۷, ۵۸۴, ۵۸۵, ۵۸۷, ۵۸۸, ۵۹۰, ۵۹۲, ۵۹۸, ۶۰۱, ۶۰۲, ۶۰۶, ۶۱۱, ۶۱۵, ۶۱۸, ۶۲۲, ۶۳۳, ۶۳۴, ۶۳۶, ۶۳۷, ۶۳۸, ۶۴۴, ۶۴۸, ۶۶۱, ۶۶۴, ۶۶۸, ۶۸۵, ۷۰۴, ۷۱۶, ۷۱۹, ۷۲۹, ۷۳۶, ۷۳۸, ۷۳۹, ۸۱۶

قرارداد خوشتاریا/ ۳۱۸, ۳۲۶, ۵۹۵

قرارداد دارسی/ ۵۹۱, ۵۹۳

قریب، محسن/ ۶۶۷

قزوین/ ۴۹, ۶۵, ۸۰, ۸۱, ۸۶, ۹۷, ۱۲۸, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۴۱, ۱۴۲, ۱۵۵, ۱۵۷, ۱۶۱,

۱۷۲, ۱۸۲, ۱۸۸, ۱۹۰, ۱۹۴, ۱۹۵, ۱۹۶, ۱۹۹, ۲۱۳, ۲۲۲, ۲۲۶, ۲۳۵, ۲۳۶, ۲۸۰, ۲۸۹, ۲۹۱, ۳۲۳, ۳۴۷, ۳۵۷, ۴۱۴, ۴۱۵, ۴۲۴, ۴۴۸, ۵۱۴, ۵۸۲, ۶۰۵, ۶۰۶, ۶۲۲, ۶۲۴, ۶۲۵, ۶۳۳, ۶۴۰, ۶۴۳, ۶۵۰, ۶۶۵, ۶۶۶, ۶۸۱, ۶۸۲, ۶۸۳, ۶۸۷, ۶۹۱, ۶۹۳, ۶۹۴, ۶۹۵, ۶۹۶, ۶۹۷, ۶۹۹, ۷۰۰, ۷۰۱, ۷۰۶, ۷۰۷, ۷۰۸, ۷۱۱, ۷۱۲, ۷۱۵, ۷۱۸, ۷۴۰

قزوینی، شیخ محمدعلی/ ۲۶۸, ۵۰۸

قزوینی، میرزا احمد خان/ ۱۲۱

قزوینی، میرزا علی اکبرخان/ ۲۰۸, ۲۹۱

قسطنطنیه/ ۲۰۷, ۴۸۶

قشقایی، اسماعیل خان/ ۱۱۰

قصر فیلیه/ ۵۵۹

قصرشیرین/ ۶۹, ۱۲۳, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۴۶, ۲۱۶, ۴۲۴

قطب آباد جهرم/ ۱۱۱

قفقاز/ ۶۰, ۶۱, ۹۹, ۱۱۴, ۱۴۷, ۱۵۲, ۲۸۰, ۳۲۰, ۳۵۷, ۳۷۸, ۴۰۰, ۴۱۸, ۴۱۹, ۴۲۴, ۴۲۵, ۴۲۶, ۴۲۸, ۴۳۸, ۴۵۳, ۴۵۵, ۴۷۲, ۴۹۵, ۵۰۱, ۵۷۰, ۵۷۹, ۵۸۰, ۵۸۱, ۵۸۶, ۵۹۰, ۵۹۱, ۶۱۸, ۶۲۰, ۶۲۱, ۶۵۹, ۶۶۲, ۶۶۴, ۶۷۴, ۶۷۶, ۶۸۱

قفقازی، صمد (مشهدی)/ ۷۰۲

قفقازیه/ ۵۱۶, ۵۷۹

قلهک/ ۱۴۲, ۲۷۴, ۲۸۰, ۳۸۹, ۳۹۱, ۳۹۴, ۵۰۲, ۶۶۸

قم/ ۵۰, ۵۱, ۵۳, ۵۴, ۵۵, ۶۵, ۶۸, ۱۲۱, ۱۶۱, ۱۸۸, ۲۰۱, ۲۳۴, ۲۳۵, ۲۸۸, ۴۴۶

قمشه ای، محمدحسین/ ۱۰۸

قمی، سید محمد/ ۳۹۴

قمی، علی/ ۷۲۰

قمی، محمد/ ۷۲۰

قوام الدوله/ ۱۷۴, ۲۴۹

قوام السلطنه/ ۷۳, ۱۱۰, ۱۱۱, ۱۴۲, ۱۵۸, ۲۰۸, ۲۱۵, ۲۲۹, ۲۴۹, ۲۵۷, ۲۶۹, ۳۸۱, ۳۸۲, ۴۴۳, ۵۵۶, ۵۹۳, ۶۱۳, ۶۲۹, ۶۵۴, ۶۷۰, ۷۱۳, ۷۱۸, ۷۱۹

قوام الملک شیرازی، حبیب الله/ ۱۰۹, ۱۱۰, ۴۶۴, ۵۹۸

قوام الملک، حبیب الله/ ۱۱۰

قوچان/ ۲۰۲

قورنه/ ۵۵۸

ک

کائوتسکی، کارل/ ۱۲

کابوت لاج، هنری/ ۴۷۷

کاپور/ ۴۱۶

کاپیتولاسیون/ ۵۶, ۴۱۰, ۴۱۷, ۴۲۰, ۴۴۳, ۵۱۷, ۷۲۱

کاخ فرح آباد/ ۷۲

کاخ گلستان/ ۱۴۱, ۱۸۰, ۶۴۴

کاراخان، لئو/ ۴۱۷

کارخانه بافندگی کازرونی/ ۱۹۸

کاردوف/ ۷۲

کارنگ، عبدالعلی/ ۲۸۳, ۸۱۸

کازرون/ ۱۱۱, ۱۱۳, ۱۱۵, ۱۱۶

کازرونی، آقا میرزاعلی/ ۱۱۶

کازرونی، حاج محمدحسین/ ۱۹۸

کازرونی، میرزا ابوالقاسم/ ۱۹۸

کازرونی، میرزا محمدعلی/ ۱۹۸

کازرونی، میرزا محمود/ ۱۹۸

کاساکوفسکی (کلنل)/ ۵۷۰

کاشان/ ۵۰, ۵۶, ۱۸۸, ۱۹۴, ۱۹۸, ۲۳۲, ۴۲۴, ۶۳۳

کاشانی،

سید مصطفی (آیت الله)/ ۱۰۷

کاشانی، سید عبدالرحیم/ ۶۳۲

کاشغر/ ۹۲

کاشف السلطنه، حاج محمدمیرزا/ ۴۳۰

کاشی، ماشاءالله/ ۴۴۶

کاشی، نایب حسین/ ۵۲, ۵۷, ۵۸, ۱۲۰, ۲۳۲, ۲۳۳, ۴۴۶, ۵۳۱

کاظم زاده، فیروز/ ۵۶۲

کاظمی، ثریا/ ۴۳۰

کاظمین/ ۶۰۰

کاکس، سر پرسی/ ۲۴, ۴۲۱, ۴۲۲, ۴۳۰, ۴۳۱, ۴۳۳, ۴۳۷, ۴۳۹, ۴۴۰, ۴۴۵, ۴۴۶, ۴۴۹, ۴۵۶, ۴۵۷, ۴۵۹, ۴۶۲, ۴۶۳, ۴۶۴, ۴۶۵, ۴۶۶, ۴۶۷, ۴۶۸, ۴۶۹, ۴۷۲, ۴۷۳, ۴۷۴, ۴۷۷, ۴۷۸, ۴۸۰, ۴۹۱, ۴۹۷, ۵۰۹, ۵۱۱, ۵۲۱, ۵۳۹, ۵۴۰, ۵۴۱, ۵۵۴, ۵۵۵, ۵۵۹, ۵۶۲, ۵۶۳, ۵۶۴, ۵۶۷, ۵۶۸, ۵۸۵, ۵۹۲, ۵۹۴, ۵۹۸, ۶۰۰, ۶۰۱, ۶۳۵, ۶۳۹, ۶۴۷, ۶۴۸, ۶۶۹, ۸۱۶

کالدول، لارنس جان/ ۵۲, ۴۵۵, ۴۵۶, ۷۰۶, ۷۰۷, ۷۲۷

کامارووف/ ۱۳۰

کامران میرزا (نایب السلطنه)/ ۲۸۱, ۲۸۲, ۲۸۳, ۲۸۷, ۲۸۹

کامران، مرتضی/ ۴۰۷, ۸۲۲

کامشاد، حسن/ ۴۱

کانال سوئز/ ۴۲۸

کاوه آهنگر/ ۳۲۲

کپنهاگ/ ۱۳۵

کحال، حسین (دکتر)/ ۶۵۳

کحال زاده، میرزا ابوالقاسم/ ۴۰۷, ۴۰۸, ۶۵۳

کراسین، لئونید/ ۵۹۰, ۵۹۷, ۶۱۳

کربلا/ ۳۱۰, ۵۴۱, ۵۸۴, ۵۸۵, ۵۹۹, ۶۰۰

کرج/ ۵۱, ۸۱

کردبچه (طایفه)/ ۲۳۱

کردستان/ ۱۹۲, ۱۹۳, ۲۸۴, ۲۸۵, ۳۱۶, ۳۴۰, ۳۴۱, ۵۷۴, ۸۲۳

کردستانی، اسدالله خان/ ۲۴۲

کرزن، جورج ناتانیل (لرد)/ ۲۲, ۲۵, ۳۳, ۳۵, ۳۸, ۱۶۵, ۴۲۱, ۴۲۲, ۴۲۷, ۴۲۸, ۴۲۹, ۴۳۰, ۴۳۱, ۴۳۲, ۴۳۳, ۴۳۷, ۴۳۸,

,۴۶۰ ,۴۵۹ ,۴۵۶ ,۴۵۴ ,۴۵۰ ,۴۴۰ ,۴۳۹

ص:۷۸۱

۴۶۱, ۴۶۲, ۴۶۳, ۴۶۵, ۴۶۶, ۴۶۷, ۴۶۸, ۴۶۹, ۴۷۳, ۴۷۴, ۴۷۶, ۴۷۷, ۴۷۸, ۴۷۹, ۴۸۰, ۴۸۱, ۴۸۲, ۴۸۳, ۴۸۴, ۴۸۵, ۴۸۶, ۴۸۷, ۴۸۸, ۴۸۹, ۴۹۰, ۴۹۱, ۴۹۶, ۴۹۷, ۴۹۸, ۴۹۹, ۵۰۰, ۵۰۱, ۵۳۴, ۵۳۸, ۵۶۶, ۵۶۷, ۵۶۸, ۵۷۰, ۵۸۵, ۵۸۷, ۵۸۸, ۵۹۰, ۵۹۱, ۵۹۲, ۵۹۳, ۵۹۴, ۵۹۸, ۶۰۰, ۶۰۱, ۶۰۲, ۶۰۳, ۶۰۴, ۶۰۵, ۶۰۶, ۶۰۷, ۶۱۱, ۶۱۲, ۶۱۷, ۶۱۸, ۶۱۹, ۶۲۰, ۶۲۳, ۶۲۴, ۶۲۸, ۶۳۵, ۶۳۶, ۶۳۷, ۶۳۸, ۶۳۹, ۶۴۰, ۶۴۱, ۶۴۲, ۶۴۳, ۶۴۷, ۶۴۹, ۷۱۰, ۷۱۱, ۷۱۴, ۷۱۶, ۷۱۷, ۷۱۹, ۷۲۰, ۷۲۵, ۷۲۶, ۷۲۹, ۷۳۶, ۸۱۶, ۸۲۲, ۸۲۳

کرمان/ ۱۰۱, ۱۲۸, ۱۹۸, ۲۰۰, ۲۰۱, ۲۰۴, ۲۱۴, ۲۳۵, ۲۳۶, ۲۴۶, ۲۷۶, ۳۵۱, ۴۱۵, ۴۴۸, ۵۷۵, ۵۷۶, ۶۶۸

کرمانشاه (کرمانشاهان)/ ۶۲, ۶۹, ۸۱, ۸۵, ۸۶, ۹۲, ۹۶, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۸, ۱۲۹, ۱۵۵, ۱۶۵, ۱۹۷, ۱۹۹, ۲۰۰, ۲۵۴, ۲۸۱, ۲۸۳, ۲۸۸, ۲۹۰, ۳۹۹, ۴۱۵, ۴۲۴, ۴۷۹, ۵۷۴, ۷۱۳, ۷۱۶, ۷۱۹

کرمانشاهانی، میرزا حسین/ ۵۲۱

کرمانشاهی، یارمحمد/ ۲۸۳

کرمانی، شیخ محمدعلی/ ۳۹۶

کرمانی، مجدالاسلام/ ۶۵۶

کرمانی، میرزا آقاخان/ ۹

کرمانی، ناظم الاسلام/ ۲۷۱

کرند/ ۶۳

کرنسکی/ ۴۰, ۷۵, ۱۳۶, ۱۳۸, ۲۰۶, ۴۰۲, ۴۰۵, ۵۷۱, ۵۷۷, ۵۷۸

کروپاتکین/ ۶۱۰

کریم بیگ ایروانی/ ۲۷۶

کزازی، سید حسن/ ۱۲۱

کزازی، سید حسین/ ۵۱۸

کسروی، احمد/ ۱۴, ۲۹۱, ۳۱۱, ۵۰۷, ۵۴۷, ۵۵۴

کسمائی، حسین/ ۶۵۳

کعب البوکاسب/ ۵۴۶

کعب البوناصر/ ۵۴۶, ۵۴۷

کلات نادری/ ۳۸۸, ۳۹۵

کلباسی، شیخ جمال الدین/ ۹۷

کلرژه (کلنل)/ ۵۷۱, ۵۷۸

کلکته/ ۷۵, ۶۲۰

کلوب، علی محمد خان/ ۵۰, ۶۵, ۷۳

کلوپ، محمدعلی فرزین/ ۱۲۱, ۵۱۹

کلیمی، میرزا نورالله/ ۲۹۳

کمال الوزاره/ ۱۷۶, ۱۸۷, ۲۱۶, ۲۸۸, ۲۸۹, ۲۹۸, ۳۲۳, ۳۴۳, ۳۴۷, ۳۵۰, ۳۶۰, ۳۷۰, ۳۷۳, ۳۷۴, ۳۷۵, ۳۸۲

کمپانی هند شرقی/ ۲۱, ۲۲, ۴۶۳, ۴۶۴, ۴۸۹

کمره ای، سیدمحمد/ ۴۰, ۴۱, ۵۳, ۶۷, ۹۵, ۹۸, ۱۱۶, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۳۱,

۱۴۰, ۱۴۱, ۱۵۲, ۱۷۷, ۱۷۹, ۱۸۱, ۱۸۲, ۱۸۳, ۱۸۴, ۱۸۶, ۲۰۶, ۲۴۲, ۲۴۳, ۲۴۷, ۲۵۰, ۲۵۱, ۲۵۳, ۲۵۴, ۲۶۷, ۲۶۸, ۲۷۰,
۲۷۵, ۲۷۷, ۲۷۸, ۲۸۷, ۲۸۶, ۲۸۷, ۲۹۳, ۲۹۶, ۲۹۹, ۳۰۱, ۳۰۲, ۳۰۳, ۳۰۴, ۳۰۵, ۳۲۰, ۳۳۰, ۳۳۵, ۳۴۴, ۳۴۵, ۳۶۴, ۳۶۵,
۳۷۶, ۳۷۷, ۳۷۸, ۳۷۹, ۳۸۰, ۳۸۳, ۳۸۴, ۳۸۶, ۳۸۷, ۳۸۸, ۳۸۹, ۳۹۰, ۳۹۲, ۳۹۳, ۳۹۴, ۳۹۵, ۳۹۶, ۳۹۸, ۳۹۹, ۴۰۳, ۴۲۶,
۴۳۷, ۴۴۰, ۴۴۱, ۴۴۲, ۴۴۳, ۴۴۴, ۴۴۵, ۴۴۶, ۴۵۶, ۵۰۲, ۵۰۳, ۵۰۴, ۵۰۸, ۵۰۹, ۵۱۰, ۵۱۲, ۵۱۳, ۵۱۴, ۵۱۶, ۵۱۷, ۵۱۸,
۵۱۹, ۵۲۰, ۵۲۱, ۵۲۲, ۵۳۶, ۵۳۹, ۵۴۰, ۵۴۱, ۵۴۲, ۵۴۳, ۵۴۴, ۵۷۷, ۵۸۱, ۵۸۵, ۵۹۲, ۵۹۹, ۶۰۹, ۶۱۰, ۶۱۴, ۶۱۷, ۶۲۵,
۶۲۶, ۶۲۷, ۶۲۹, ۶۳۱, ۶۳۲, ۶۳۳, ۶۴۴, ۶۴۶, ۶۵۳, ۶۶۰, ۶۶۱, ۶۶۵, ۶۶۶, ۶۷۲, ۶۷۳, ۶۸۰, ۶۸۲, ۶۸۳, ۶۸۴, ۶۸۵, ۶۸۶,
۶۸۷, ۶۸۸, ۶۸۹, ۶۹۰, ۶۹۱, ۶۹۲, ۷۰۱, ۷۰۲, ۷۰۳, ۷۴۰, ۸۲۰

کمیته آهن/ ۳۵, ۱۸۳, ۲۶۷, ۴۱۳, ۶۲۹, ۶۵۱, ۶۵۲, ۶۶۲, ۶۶۳, ۶۶۴, ۶۶۵, ۶۶۶, ۶۶۷, ۶۶۸, ۷۰۹, ۷۱۲, ۷۱۵, ۷۳۶, ۷۴۰

کمیته اتحاد اسلام/ ۳۴۹, ۶۱۴

کمیته اجتماعیون اعتدالیون اصفهان/ ۶۷

کمیته انتقام/ ۳۵۱

کمیته ایران/ ۴۲۷

کمیته برلین (برلن)/ ۲۷۹, ۳۴۹

کمیته جهانگیر/ ۲۸۳

کمیته دهشت/ ۲۷۰

کمیته زرگنده/ ۳۵, ۱۸۳, ۴۱۳, ۶۵۱, ۶۵۵, ۶۵۶, ۶۶۲, ۶۶۵, ۶۶۸, ۶۶۹, ۶۷۰, ۶۷۱, ۶۸۵, ۷۰۵, ۷۳۶, ۷۴۱

کمیته ستار/ ۲۸۰

کمیته سیمرغ/ ۳۵۹, ۳۶۰, ۳۶۲

کمیته شرق/ ۴۲۷, ۴۲۸, ۴۲۹, ۴۶۰, ۴۶۳, ۴۶۷, ۴۷۹, ۴۸۳, ۴۸۸

کمیته مجازات تبریز/ ۳۵۵, ۳۹۲

کمیته مجازات/ اکثر صفحات

کنفرانس صلح برست لیتوسک/ ۱۵۲

کنفرانس صلح ورسای/ ۷۵, ۴۴۳, ۴۵۰, ۴۵۵, ۴۵۶, ۴۵۷, ۴۵۹, ۴۶۲, ۴۶۵, ۴۸۱, ۵۰۱, ۵۱۷, ۵۲۲, ۷۳۵

کنگاوری، محمد جعفر/ ۶۸۷

کوت العماره/ ۹۴

کوچک خان جنگلی/ ۱۸, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۲۶, ۱۴۰, ۱۴۵, ۱۵۴, ۱۹۷, ۴۱۳, ۴۲۴, ۴۲۵, ۵۱۴, ۵۴۰, ۵۸۲, ۵۸۶, ۵۸۷, ۵۹۱, ۶۱۰, ۶۱۳, ۶۱۶, ۶۱۷, ۶۲۷, ۶۲۹, ۶۳۱, ۶۳۵, ۶۳۶, ۶۶۱, ۶۷۱, ۶۷۲, ۶۷۳, ۶۷۶, ۶۸۳, ۶۸۴, ۶۸۷, ۶۸۸, ۷۰۲, ۷۰۳, ۷۱۳, ۷۱۹, ۷۳۹

کودتای بیست و هشتم مرداد/ ۱۶۵

کودتای سوم اسفند/ ۱, ۲, ۱۵, ۱۷, ۲۱,

۲۲, ۲۹, ۳۰, ۳۳, ۳۴, ۳۵, ۳۶, ۳۸, ۴۰, ۱۸۳, ۲۶۳, ۲۶۷, ۲۶۹, ۲۸۱, ۲۹۴, ۴۲۴, ۴۸۲, ۵۳۳, ۵۳۴, ۵۳۶, ۵۴۵, ۵۵۵, ۵۵۶, ۵۶۵, ۵۶۷, ۵۶۹, ۵۹۸, ۶۱۳, ۶۱۵, ۶۱۹, ۶۲۶, ۶۵۴, ۶۶۷, ۷۲۰, ۷۲۹, ۷۳۱, ۷۳۶, ۷۳۷, ۷۴۰, ۸۱۶, ۸۱۸

کورنیلوف (ژنرال)/ ۴۰

کوشا، ف/ ۷۲۳, ۸۲۱

کولومیتسف ۴۱۷

کوهی/ ۳۷۸

کویت/ ۹۹, ۵۵۸, ۵۵۹

کیچنر (لرد)/ ۷۳۱

کینز، جی ام/ ۴۶۷

کیهان، مسعود خان (سرهنگ)/ ۶۶۹, ۶۷۰, ۷۰۷, ۷۰۸, ۷۱۳

گ

گرانت، سر هامیلتون/ ۴۶۰, ۴۶۱, ۴۶۲, ۴۸۳, ۴۸۸

گراند لژ انگلستان/ ۹۲

گراند هتل/ ۴۰۴, ۴۰۷, ۴۰۹

گرجستان/ ۴۰۴, ۴۱۸, ۴۲۵, ۴۲۸, ۵۸۱, ۶۷۶

گرکه، اولریخ/ ۵۶۳, ۵۶۴

گرگانرود/ ۵۹۵

گرگانی، شیخ علی اصغر/ ۳۸۵

گرگانی، میرزا رضا/ ۱۸۶

گری، سر ادوارد/ ۷۱, ۴۵۲, ۴۵۴, ۴۷۲, ۶۰۳, ۷۳۱

گلبن، محمد/ ۴۳

گلپایگان/ ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۳۰, ۲۳۱, ۲۳۲, ۲۳۳

گلروپ (کلنل)/ ۴۴۶, ۷۰۸, ۷۱۲, ۷۱۳

گلشن ایرانپور، عبدالوهاب/ ۷۲۱

گنجه ای، میرزا علی نقی/ ۳۵۴, ۳۵۵

گودونف، بوریس/ ۵۶۰

گیلان/ ۲۳, ۲۵, ۴۸, ۶۹, ۸۷, ۱۲۵, ۱۴۰, ۱۴۲, ۱۵۴, ۱۵۵, ۱۸۱, ۱۹۷, ۲۹۰, ۳۴۹, ۴۱۲, ۴۱۳, ۴۲۴, ۵۱۴, ۵۴۰, ۵۷۱, ۵۷۹, ۵۸۲, ۵۸۳, ۵۸۶, ۵۹۵, ۶۰۸, ۶۱۰, ۶۱۶, ۶۲۴, ۶۲۶, ۶۳۰, ۶۳۱, ۶۳۶, ۶۵۹, ۶۶۱, ۶۶۳, ۶۶۴, ۶۶۹, ۶۷۲, ۶۷۳, ۶۷۵, ۶۷۶, ۶۷۷, ۶۷۸, ۶۸۲, ۶۸۳, ۶۸۴, ۶۸۵, ۶۸۶, ۶۸۷, ۶۸۸, ۶۸۹, ۶۹۴, ۶۹۵, ۶۹۶, ۶۹۷, ۶۹۹, ۷۰۰, ۷۰۲, ۷۰۳, ۷۱۱, ۷۱۳, ۷۱۹, ۷۳۹, ۷۴۰, ۷۴۱

گیوه فروش، شیخ حسین/ ۵۰۸

ل

لاهوتی، ابوالقاسم/ ۶۷۲

لبیب الملک شیرازی، میرزا علی آقا/ ۳۱۰

لرستان/ ۹۱, ۹۳, ۹۵, ۹۷, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۲۲, ۱۲۶, ۱۹۸, ۵۴۹, ۵۵۳, ۵۵۵, ۵۶۱, ۵۹۹, ۷۴۰

لژ بیداری ایران/ ۲۴۳, ۲۷۷, ۲۷۸, ۳۰۵, ۴۴۳, ۶۵۵

لژ روشنایی ایران/ ۹۲, ۵۷۶, ۶۶۷

لسان الملک سپهر/ ۱۲۱, ۲۵۵

لله، حسین خان/ ۱۲۷, ۲۸۹, ۲۹۰, ۲۹۱, ۳۲۰, ۳۴۱, ۳۴۶, ۳۵۰, ۳۷۶, ۳۸۲, ۳۸۶, ۳۸۸, ۳۸۹, ۳۹۰, ۳۹۱, ۳۹۴, ۳۹۵

لله، محمدعلی خان/ ۳۸۳, ۳۸۸, ۳۹۲

لمینگتون (لرد)/ ۴۸۴

لندن/ ۱۷, ۲۱, ۳۴, ۳۸, ۷۱, ۸۰, ۸۵, ۸۶, ۲۰۷, ۲۷۵, ۳۰۹, ۴۰۲, ۴۰۵, ۴۲۹, ۴۳۰, ۴۳۶, ۴۵۶, ۴۶۰, ۴۶۲, ۴۶۵, ۴۷۶, ۴۷۷, ۴۹۶, ۴۹۸, ۵۰۹, ۵۱۶, ۵۲۱, ۵۳۴, ۵۳۵, ۵۴۲, ۵۴۳, ۵۹۰, ۶۱۱, ۶۲۱, ۶۳۳, ۶۴۲, ۶۴۶, ۶۵۵, ۶۶۴, ۶۷۳, ۷۲۳, ۷۳۰, ۷۳۱

لنسداون (لرد)/ ۶۰۳

لنسینگ/ ۴۵۷

لنین/ ۴۰۵, ۴۱۰, ۵۹۰, ۶۸۹, ۷۰۳

لواسان/ ۳۹۶

لورن، سر پرسی/ ۲۸, ۵۰۸, ۵۶۷, ۷۲۷, ۷۳۰

لووف، گئورگی/ ۷۵

لهستان/ ۱۳۵, ۱۴۸, ۴۱۲, ۵۳۶

لیاخوف/ ۱۹, ۵۷۰

لیتن، ویلهلم/ ۵۲, ۸۵

لیژ/ ۱۰۱

لینچ/ ۲۳۴

م

مؤتمن الملک/ ۵۱, ۷۱, ۱۳۲, ۲۰۸, ۲۱۴, ۲۴۳, ۲۴۹, ۲۶۸, ۳۵۲, ۴۵۶, ۵۰۲, ۵۲۰, ۶۰۲, ۶۹۴

مؤدب السلطنه (امین الملک)/ ۷۳

مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران/ ۳۸, ۴۳, ۳۱۰, ۳۳۰, ۳۵۹, ۳۶۰, ۳۸۸, ۳۹۸, ۴۱۸, ۸۱۶, ۸۲۳

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی/ ۱, ۳۸, ۴۲, ۵۷۷, ۵۸۸, ۶۶۰, ۶۹۱, ۸۱۷, ۸۱۹, ۸۲۱

مؤیدالاسلام/ ۴۴۶, ۵۳۹

مؤید الشریعه گیلانی/ ۷۴

مابرلی، جیمز فردریک/ ۴۸, ۵۵۷

مارشال (کاپیتان)/ ۱۰۶

مارکس، کارل/ ۱۲

مارلینگ، سر چارلز/ ۸۱, ۴۳۷, ۴۳۹, ۴۴۰, ۴۴۳, ۴۴۴, ۴۴۵, ۴۴۶, ۴۴۸, ۴۵۹, ۷۳۰

مازندران/ ۸۶, ۱۸۲, ۱۹۷, ۲۰۹, ۲۵۱, ۳۹۵, ۵۷۱, ۵۸۳, ۵۹۵, ۶۱۳, ۶۱۴, ۶۴۱, ۶۷۱, ۶۸۵, ۶۹۴, ۶۹۵, ۷۳۹, ۷۴۰

مازندرانی لاریجانی، شیخ عبدالعلی/ ۲۵۱, ۶۱۳

مازندرانی، سالارفاتح/ ۲۸۶, ۳۹۱

مازندرانی، شیخ عبدالله/ ۱۴, ۱۰۴, ۴۳۶

ماساچوست/ ۴۷۷

ماشاءالله خان (راهزن)/ ۵۷, ۴۴۶

ماشاءالله خان کاشی/ ۵۸, ۴۴۶, ۴۴۷, ۵۰۳

ماکو/ ۲۰۵

مالسون، سر ویلفرد/ ۱۴۲, ۴۲۴, ۶۷۵

ماوراء النهر/ ۴۰۰, ۴۲۸, ۴۵۳, ۴۵۵, ۵۸۰, ۵۸۱, ۶۱۰, ۶۷۵

مایدل (بارون)/ ۵۷۱

مبشرالسلطان/ ۳۹۶

متفقه، میرزا محمود/ ۶۸۳

متین الدوله دفتری(متین دفتری)، احمد/ ۲۵۸, ۲۵۹, ۲۹۳, ۳۹۳, ۷۲۹, ۷۳۵, ۷۴۲

متین السلطنه ثقفی، عبدالحمیدخان/ ۳۰, ۴۰, ۴۹, ۵۹, ۶۰, ۶۲, ۶۴, ۶۶, ۶۷, ۸۳, ۹۱, ۱۰۳, ۱۰۴, ۱۶۲, ۱۶۳, ۱۶۶, ۱۸۵, ۱۸۹, ۲۹۴, ۳۰۹, ۳۱۰, ۳۱۱, ۳۱۲, ۳۱۳, ۳۱۶, ۳۱۷, ۳۲۲, ۳۳۰, ۳۳۲, ۳۴۱, ۳۵۰, ۳۷۳

مجارستان/ ۱۴۷, ۴۱۲

مجاهد، حاجی بابا/ ۳۴۹

مجتهد کاشانی، سید مصطفی/ ۱۰۶

مجتهد، آقا سید کمال الدین/ ۱۴۴

مجتهد، حاجی سید محمدآقا/ ۱۹۹

مجتهد، شیخ حسین/ ۱۱۲

مجتهد، میرزامحسن/ ۳۰۳, ۳۱۹, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۲۲, ۳۲۳, ۳۳۰, ۳۳۱, ۳۳۲, ۳۴۶, ۳۵۰

مجتهدزاده همدانی/ ۱۹۱

مجد، محمدقلی (دکتر)/ ۳۰

مجدالسلطنه، مهدیخان/ ۳۰۰, ۳۲۳

مجلس سنا/ ۶۵۷

مجلس شورای ملی/ ۵۱, ۶۲, ۷۱, ۸۷, ۱۲۵, ۱۳۴, ۱۵۷, ۲۴۸, ۲۶۶, ۳۹۸, ۴۷۵, ۵۰۵, ۵۱۳, ۵۲۸, ۵۹۸, ۶۱۵, ۶۴۴, ۸۲۱

مجلس مؤسسان/ ۴۱۵, ۷۲۹

مجله آینده/ ۵۵۴

مجله اسلام/ ۲۵۱

مجله الاسلام/ ۵۲۱

مجله ره آورد/ ۶۶۸

مجله یغما/ ۲۸۱, ۳۷۷

مجمع اتفاق ملل/ ۴۹۲, ۴۹۹, ۵۰۱, ۶۰۴, ۶۱۱

محتشم الدوله/ ۷۱۵

محتشم السلطنه اسفندیاری، حسن خان/ ۷۳, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۲۱۴, ۲۱۵, ۲۱۶, ۲۱۹, ۲۷۰, ۲۷۵, ۲۹۳, ۳۱۳, ۳۵۳, ۳۶۰, ۳۷۹, ۵۰۲, ۵۳۱, ۵۳۲, ۵۳۳, ۵۳۷, ۵۳۸, ۷۳۵

محلاتی، شیخ مرتضی/ ۱۴۵, ۵۸۴, ۶۸۱, ۷۳۹

محمدحسن میرزا قاجار/ ۵۳۸, ۵۴۱, ۶۴۹

محمد علیخان/ ۳۷۱

محمد شاه قاجار/ ۶۵۵

محمد علی شاه/ ۱۹, ۱۲۵, ۲۰۸, ۲۸۰, ۲۹۱, ۲۹۲, ۶۵۷

محمدعلی خان/ ۳۹۸

محمره (خرمشهر)/ ۹۵, ۱۹۴, ۵۴۷, ۵۴۸, ۵۴۹, ۵۵۰, ۵۵۱, ۵۵۲, ۵۵۳, ۵۵۵, ۵۵۶, ۵۵۷, ۵۵۸, ۵۵۹, ۵۶۱, ۵۹۹

محمود، محمود (پهلوی)/ ۲۹۳, ۳۳۲, ۳۷۷, ۳۹۳, ۵۴۳, ۵۴۴

محمود آباد/ ۳۹۶

محمود خان یاور/ ۳۸۶

محیی، حبیب الله/ ۶۶۷

مخبرهمایون، ابوالحسن/ ۱۸۷

مختارالملک تبریزی (صبا)/ ۵۰۲

مدال شوالیه/ ۵۵۳

مدبرالممالک هرندی/ ۳۱۰

مدحت السلطنه/ ۲۳۵

مدرس، سیدحسن (آیت الله)/ ۳۳, ۵۹, ۷۴, ۱۲۵, ۲۴۹, ۴۳۹, ۴۴۲, ۴۴۳, ۴۶۱, ۴۸۱, ۵۰۲, ۵۰۴, ۵۰۵, ۵۰۶, ۵۰۷, ۵۰۸, ۵۰۹, ۵۱۰, ۵۱۲, ۵۱۳, ۵۱۴, ۵۱۵, ۵۱۸, ۵۲۲, ۵۲۷, ۵۳۰, ۵۳۳, ۵۳۷, ۵۳۸, ۷۱۸, ۷۲۹, ۷۳۸, ۷۴۲

مدرسه امریکایی تهران/ ۳۰۹

مدرسه خان/ ۱۷۷

مدرسه دارالفنون/ ۲۷۶, ۲۸۸, ۵۶۹, ۶۵۵

مدرسه صنعتی آلمان/ ۵۲

مدعی العموم، شیخ علی اصغر/ ۳۹۴

مدعی العموم، میرزا عبدالرحیم خان/ ۳۹۴

مدل (مسیو)/ ۳۲۴

مدیر کاشی، سید محمد/ ۵۴۳

مدیرالصنایع/ ۳۹۸

مرآت السلطان/ ۶۳۲, ۶۶۷, ۶۹۰

مرآت الممالک/ ۳۴۲, ۳۴۳, ۳۷۱, ۳۹۳

مرادی نیا، محمدجواد/ ۵۳, ۸۲۰

مراغی، میرزا ابوالقاسم خان/ ۲۵۵

مرتضی قلی خان/ ۱۸۵

مرداب انزلی/ ۶۹۸

مرداو بن علی بن کاسب (شیخ البوکاسب)/ ۵۴۶

مردوخ کردستانی، شیخ محمد/ ۳۱۶

مرزبان، اسماعیل (امین الملک)/ ۷۳, ۲۷۵, ۲۹۳, ۴۳۷

مرسلوند، حسن/ ۲۹۱, ۷۲۰, ۸۱۸

مرنارد/ ۴۶, ۱۶۱, ۱۶۲, ۱۶۷, ۲۴۹, ۲۸۰, ۲۸۸, ۲۸۹, ۲۹۵, ۲۹۶, ۳۱۶, ۳۲۸, ۳۳۱, ۳۴۳

مرودشت/ ۲۵۰

مریل (کلنل)/ ۷۱

مزعل خان (معزالسلطنه)/ ۵۵۰

مساوات، سیدمحمدرضا/ ۵۰, ۵۴, ۶۵, ۸۵, ۱۲۱, ۱۲۴, ۲۴۳, ۲۷۵, ۲۷۹, ۲۹۱, ۶۶۵

مستشارالدوله، صادق خان/ ۵۸, ۵۹, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۵, ۸۶, ۱۴۲, ۲۱۴, ۲۷۰, ۲۷۵, ۲۹۳, ۳۰۷, ۳۱۳, ۳۱۷, ۳۱۹, ۳۲۹, ۳۴۱, ۳۵۲, ۳۵۳, ۳۷۵, ۳۷۶, ۳۷۸, ۳۷۹, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۶, ۳۹۹, ۴۳۷, ۵۰۲, ۵۳۲, ۵۳۳, ۵۳۷, ۷۲۹, ۷۳۵, ۷۴۲

مستشار الدوله، یوسف خان/ ۹

مستعان الملک/ ۲۸۳, ۶۵۳

مستوفی، حسن/ ۵۱۴

مستوفی، عبدالله/ ۱۶۲, ۴۰۷, ۵۱۳, ۵۵۲, ۸۲۳

مستوفی الممالک/ ۳۷, ۴۷, ۴۹, ۵۰, ۵۱, ۵۴, ۵۶, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۴, ۶۸, ۶۹, ۷۶, ۷۷, ۸۰, ۸۲, ۸۶, ۸۸, ۹۷, ۹۸, ۱۰۲, ۱۲۹, ۱۳۲, ۱۵۰, ۱۶۶, ۱۶۷, ۱۸۵, ۲۰۸, ۲۱۴, ۲۲۴, ۲۴۵, ۲۴۶, ۲۴۸, ۲۶۴, ۲۷۲, ۳۱۸, ۳۵۲, ۳۵۷, ۳۶۲, ۳۷۴, ۳۷۵, ۳۸۰, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۷, ۳۹۵, ۴۰۰, ۴۰۱, ۴۱۶, ۴۴۷, ۵۱۴, ۵۳۲, ۵۴۳, ۵۸۴, ۶۲۹, ۶۶۹, ۶۷۰, ۶۹۴, ۷۱۵, ۷۴۲

مسجد شاه/ ۱۸۰, ۱۹۹, ۳۸۷, ۳۹۲, ۴۴۰, ۵۰۳, ۵۱۰, ۵۱۲, ۵۱۷, ۵۲۲, ۵۴۲

مسجد نو/ ۱۱۰, ۱۱۱

مسعودانصاری، عبدالحسین/ ۴۰۹

مسکو/ ۴۶, ۴۰۲, ۴۲۰, ۴۲۱, ۴۲۵, ۶۰۷, ۶۱۰

مشار (مشارالملک)، حسن/ ۲۰۸, ۲۷۷, ۲۸۲, ۲۹۵, ۳۱۸, ۳۳۰, ۴۳۷, ۷۲۶

مشارالدوله شیرازی/ ۱۲۱

مشارالسلطنه/ ۴۴۳

مشاورالملک قمی، محمودخان/ ۲۸۸

مشاورالممالک انصاری، علیقلی خان/ ۲۶۸, ۳۴۲, ۴۰۹, ۴۱۱, ۴۲۱, ۴۵۶, ۴۵۷, ۴۵۸, ۴۶۹, ۵۲۲, ۶۰۷, ۶۱۰, ۶۷۲

مشکوه الدوله/ ۱۷۴

مش-ک-وه الممـال-ک، محم-د نظ--ر خ--ان (نظرعلی خان)/ ۲۷۷, ۲۷۸, ۲۷۹, ۲۸۱, ۲۸۲, ۲۸۷, ۲۹۶, ۲۹۷, ۲۹۹, ۳۰۰, ۳۰۱, ۳۰۷, ۳۲۱, ۳۴۴, ۳۴۵, ۳۴۶, ۳۵۰, ۳۷۳, ۳۷۷, ۳۸۳, ۳۸۸, ۳۹۵, ۳۹۶, ۳۹۸, ۴۲۶

مشکی اصفهانی، میرزا عبدالجواد/ ۳۱۰

مشهد/ ۹۱, ۱۴۲, ۱۵۰, ۲۰۲, ۵۷۱, ۵۷۵, ۶۰۵

مشهدی علی اکبر/ ۱۰۹

مشیراعظم/ ۳۰۰

مشیرالدوله، میرزاحسن خان/ ۶۱, ۶۲, ۶۳, ۶۹, ۷۰, ۷۱, ۷۶, ۱۳۲, ۲۰۸, ۲۱۴, ۲۴۳, ۲۴۸, ۲۶۸, ۳۱۸, ۳۴۱, ۳۵۲, ۳۹۹, ۴۱۲,

۵۰۲, ۵۱۴, ۵۱۸, ۵۲۰, ۵۲۲, ۵۴۰, ۵۴۳, ۵۴۴, ۶۰۲, ۶۰۴, ۶۰۷, ۶۰۸, ۶۱۰, ۶۱۱, ۶۱۲, ۶۱۳, ۶۱۵, ۶۱۶, ۶۱۷, ۶۲۶, ۶۲۷, ۶۲۸, ۶۳۱, ۶۳۲, ۶۴۴, ۶۵۹, ۶۶۸, ۶۶۹, ۶۷۰, ۶۷۱, ۶۸۷, ۶۹۰, ۶۹۴, ۶۹۵, ۷۰۱, ۷۰۴, ۷۲۲

مشیرالملک، مهدیخان/ ۸۰, ۸۵, ۸۶, ۲۷۵, ۷۳۱

مص-دق، محم-د (مص-دق الس-لطنه)/ ۱۸۷, ۲۵۴, ۵۱۴, ۵۱۵, ۵۱۶, ۷۱۳, ۷۱۸, ۷۱۹, ۷۲۹

مصر/ ۳۵, ۶۱, ۳۱۰, ۳۲۲, ۴۷۸, ۴۹۲, ۴۹۵, ۷۳۹, ۷۴۰, ۸۱۷

مظفرالدین شاه/ ۱۰, ۱۳۰, ۱۷۴, ۲۷۹, ۲۹۰, ۵۰۳, ۷۱۸

ص:۷۸۸

معاون السلطنه، جوادخان/ ۲۵۴, ۵۱۹

معتضدالممالک، علی مردان خان/ ۱۹۰

معتمدالدوله/ ۵۳, ۳۲۰

معتمدالسلطنه، ابراهیم/ ۷۱۸

معتمدالواعظین/ ۵۱۹

معتمدالوزاره، میرزا علی اکبر خان/ ۳۲۹

معتمد گیلانی، حسین/ ۱۸۳, ۶۶۳, ۶۶۴

معین التجار بوشهری/ ۱۸۶, ۲۴۹, ۵۱۴, ۵۱۷, ۵۵۷

معین همایون/ ۳۳۰

معین الملک/ ۷۱۱

مغیث الدوله/ ۳۹۶

مفتخرالسلطنه/ ۲۹۰

مقتدرالملک/ ۳۲۳

مقداشی، زهیر/ ۵۵۳, ۵۶۲

مقیاس (دکتر)/ ۳۷۸

مک دوناگ (ژنرال)/ ۴۸۳

مک مورای، جیمز/ ۵۳۵, ۵۳۶

مک دونالد، رمزی/ ۴۷۶

مکرم الملک/ ۱۹۳

مکه/ ۳۱۰

مکی، حسین/ ۵۰۸, ۵۱۵, ۵۶۳, ۷۱۸, ۸۲۰

ملایر/ ۱۶۰, ۱۶۱, ۱۷۸, ۵۷۴

ملک فیصل/ ۴۸۲, ۵۶۶

ملک المتکلمین، نصرالله/ ۲۹۲, ۳۴۷

ملک المورخین/ ۲۵۵

ملک زاده (دکتر مهدی)/ ۱۵۹, ۲۴۸, ۳۴۷

ملکم، سر جان/ ۴۸۹, ۴۹۰

ملکه ویکتوریا/ ۴۵۱

ممتازالدوله، اسماعیل خان/ ۲۱۴, ۳۰۸, ۳۷۹, ۳۸۷, ۳۹۸, ۵۰۲, ۵۳۲, ۵۳۳, ۷۱۵

ممتازالسلطنه، صمدخان/ ۲۷۵, ۶۳۳

ممتاز الملک، اسماعیل خان/ ۶۳۳

ممتاز الملک، مرتضی خان/ ۴۴۱

منتخب الدوله، میرزامحمدخان/ ۴۰, ۱۸۷, ۳۲۴, ۳۲۷, ۳۲۸, ۳۲۹, ۳۳۰, ۳۳۱, ۳۳۲, ۳۳۵, ۳۳۷, ۳۴۰, ۳۴۱, ۳۴۳, ۳۴۵, ۳۵۰, ۳۵۹, ۳۶۰, ۳۶۸, ۳۶۹

منتصرالسلطان/ ۸۵, ۱۸۴, ۶۶۶

منجیل/ ۱۴۰, ۲۰۲, ۶۳۱, ۶۸۲, ۶۹۱, ۶۹۳, ۶۹۴, ۶۹۵, ۶۹۶, ۷۰۰, ۷۰۱, ۷۰۲, ۷۰۶

منشورالملک/ ۶۱۰

منشی، میرزا محمد/ ۲۷۶

منشی اوف ایروانی، کریم بیک/ ۲۷۶

منشی زاده، ابراهیم خان/ ۲۷۰, ۲۷۳, ۲۷۴, ۲۷۵, ۲۷۶, ۲۷۷, ۲۷۸, ۲۷۹, ۲۸۱, ۲۸۲, ۲۸۴, ۲۹۲, ۲۹۶, ۲۹۹, ۳۰۰, ۳۰۱, ۳۰۲, ۳۰۵, ۳۰۶, ۳۲۰, ۳۳۲, ۳۴۳, ۳۴۴, ۳۴۵, ۳۴۷, ۳۵۰, ۳۵۹, ۳۶۲, ۳۷۳, ۳۷۷, ۳۸۰, ۳۸۸, ۳۹۰, ۳۹۵, ۳۹۶, ۳۹۷

منصور، رجبعلی/ ۵۸۸

منوچهر خان (دکتر)/ ۶۶۹

موئدل، بارون/ ۵۷۷

موثق الدوله/ ۷۱۵

موثق دیوان/ ۳۵۷

مورخ الدوله سپهر/ ۳۹, ۵۱, ۵۳, ۵۴, ۵۹, ۶۶, ۷۲, ۷۳, ۷۷, ۷۸, ۷۹, ۸۰, ۸۱, ۸۵, ۱۰۱, ۲۴۹, ۲۶۷, ۲۶۸, ۲۸۷, ۲۹۳, ۳۰۲, ۳۰۶, ۳۱۳, ۳۳۴, ۳۳۵, ۳۳۶, ۳۴۸, ۳۷۸, ۳۹۳, ۵۶۴, ۶۲۵, ۶۲۶, ۶۲۷, ۶۳۲, ۶۶۱, ۶۷۱, ۷۳۱, ۷۳۴

موسولینی، بنیتو/ ۲۸, ۲۹, ۳۶۳, ۷۱۳

موسوی، محمد حسن/ ۹۷

موقرالسلطنه/ ۳۹۶

مولیتر/ ۱۸۷

مونتاگ، ادوین (لرد)/ ۲۱, ۲۴, ۳۵, ۳۶, ۴۲۷, ۴۲۸, ۴۲۹, ۴۳۱, ۴۳۲, ۴۳۳, ۴۳۸, ۴۵۶, ۴۵۹, ۴۶۷, ۴۷۶, ۴۷۸, ۴۷۹, ۴۸۱, ۴۸۳, ۴۸۴, ۴۸۵, ۴۸۶, ۴۸۷, ۴۸۸, ۵۳۴, ۵۸۵, ۶۰۲, ۶۰۷, ۶۰۸, ۶۱۷, ۶۳۸, ۶۴۸, ۷۲۲, ۷۳۶, ۸۱۶

مهاجر، سید یوسف/ ۳۲۰

مهرساز، پرویز/ ۲۵۰

میجی/ ۱۴, ۲۷, ۲۹, ۷۲۹

مید (کلنل)/ ۵۵۱, ۶۵۵, ۶۵۸

میدان ارگ/ ۱۸۰

میدان توپخانه/ ۱۴۴, ۱۵۰, ۱۸۱, ۳۳۴, ۳۳۵, ۳۸۹, ۴۴۲

میدان گمرک/ ۵۷۷

میرزا ابوالقاسم خان/ ۱۷۹, ۲۵۵

میرزا احمد خان/ ۲۸۹, ۳۵۸, ۳۹۱

میرزا اسدالله خان/ ۲۶۸

میرزا اسماعیل خان/ ۳۱۵

میرزا باقرخان پدر/ ۲۹۷, ۳۰۶, ۳۰۷, ۳۸۵

میرزا جوادخان/ ۷۱, ۷۱۵

میرزا حسین خان/ ۲۷۸, ۶۷۲, ۶۷۳

میرزا سلیمان خان/ ۶۳۲

میرزا ضیاءالله/ ۳۵۹

میرزا عباس خان/ ۶۷۲

میرزا عبدالحسین خان/ ۳۷۳

میرزا عبدالصمد (منشی کنسول انگلیس در شیراز)/ ۱۱۲

میرزا علی (تاجر شالفروش)/ ۳۲۱, ۳۴۲, ۳۴۴

میرزا علی اکبر خان/ ۳۷۳

میرزا موسی خان/ ۶۶۹

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله/ ۵۴۹, ۵۵۱

میرزا هاشم/ ۲۴۹

میرزا هدایت/ ۲۵۴

میرزااسماعیل خان (رئیس انبار غله)/ ۲۹۵

میرزاده عشقی/ ۱۶, ۵۰۸, ۶۷۲, ۷۴۲

میرزاسلیمان خان/ ۳۹

میرزامحسن خان/ ۶۷۲

میرزای شیرازی دوّم/ ۱۰۷, ۱۰۸, ۵۸۵

میرزای شیرازی/ ۱۰۷, ۱۰۸, ۵۴۱

میرزایانس ارمنی/ ۸۵

میروشنیکف، ل/ ۴۰۸, ۴۰۹, ۵۶۵

میکائیلیان، آوتیس/ ۷۲۳

میکادو/ ۱۳۲

میکده، سلیمان خان/ ۳۹, ۴۰, ۵۰, ۶۳, ۶۵, ۷۴, ۷۶, ۱۲۵, ۲۷۸, ۲۷۹, ۳۹۸, ۶۴۵

میلسپو، آرتور/ ۵۵۵

میلنر/ ۵۸۸

میلیوتین (ژنرال)/ ۴۵۱

میلیوکوف/ ۷۵

ن

نائینی، شیخ محمدحسین (آیت الله)/ ۴۳۶

نائینی، میرزا نصرالله خان/ ۵۶۲

ناپلئون سوّم/ ۲۸۸

ناصر خلوت/ ۲۹۷

ناصر دیوان کمارجی/ ۱۱۶

ناصر دیوان، خواجه عبدالله/ ۱۱۴, ۱۱۵, ۱۱۶, ۷۴۰

ناصرالاسلام گیلانی/ ۵۱۹

ناصرالدین شاه قاجار/ ۲۱, ۱۹۵, ۲۵۷, ۲۷۶, ۴۲۹, ۴۳۴, ۴۵۱, ۵۴۵, ۵۴۶, ۵۴۷, ۵۵۱, ۵۶۹, ۵۹۴, ۵۹۶, ۷۱۸, ۷۳۳

ناصرالملک، ابوالقاسم خان/ ۱۹, ۱۶۱, ۲۸۴, ۲۸۵, ۳۰۵, ۳۸۴, ۴۳۵, ۵۱۱, ۵۳۸, ۵۷۶, ۵۹۲, ۶۵۴

ناصردیوان کازرونی/ ۱۰۹, ۱۱۰, ۱۴۴

ناصری (اهواز)/ ۹۵, ۱۹۴, ۵۴۹

ناظم الدوله/ ۳۹۶

ناظم الدوله، میرزا ملکم خان/ ۹

نامی، سید عبدالغنی/ ۵۰۸

نانوا، مشهدی محمد حسین/ ۱۶۲

نبوی (معزالدوله)/ ۶۶۶

نبیل الدوله، علیقلی خان/ ۴۵۶, ۴۵۷

نجات، میرزا محمد/ ۱۸۶, ۳۸۷, ۳۹۵

نجف/ ۱۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۵۴۱, ۵۵۴, ۵۵۷, ۵۹۹, ۶۰۰, ۷۳۲, ۷۳۸

نجم آبادی، شیخ هادی/ ۲۵۳, ۳۹۶

نجم آبادی، محسن/ ۳۰۴, ۲۵۳, ۶۸۷

نجم آبادی، مرتضی/ ۳۹۶

نجم آبادی، مهدی/ ۱۸۵, ۴۴۵

نخجوان، اکبر (ژاندارم)/ ۳۹۹

نریمانوف، نریمان/ ۵۸۶

نسیم شمال/ ۶۸۵

نشان شوالیه اعظم امپراتوری/ ۷۱۲

نشان شیر و خورشید/ ۶۵۰

نصرالدوله/ ۹۲

نصرت الدوله، فیروزمیرزا/ ۸۵, ۱۲۱, ۲۳۵, ۲۸۶, ۲۸۷, ۳۲۳, ۳۴۰, ۳۸۳, ۳۸۴, ۳۸۵, ۳۹۱, ۳۹۲, ۳۹۴, ۳۹۵, ۳۹۹, ۴۲۱, ۴۲۲, ۴۳۷, ۴۴۱, ۴۴۲, ۴۴۶, ۴۵۸, ۴۶۳, ۴۷۷, ۴۹۶, ۵۰۰, ۵۲۲, ۵۳۵, ۵۴۱, ۵۴۳, ۵۹۰, ۵۹۱, ۵۹۲, ۵۹۳, ۶۱۰, ۶۳۹, ۶۴۷, ۶۵۱, ۶۶۴, ۷۱۴, ۷۱۶, ۷۱۷, ۷۱۸

نصرت السلطان، دانش علی/ ۱۶۰, ۲۴۲

نصیرالدوله، میرزا احمدخان/ ۳۰۹, ۶۶۶, ۶۶۷

نصیرالسلطنه/ ۳۴۲, ۳۴۳, ۳۴۴, ۳۴۵, ۳۵۴

نظام الدین حکمت/ ۱۲۵

نظام السلطان/ ۴۲۶, ۶۲۶

نظام السلطنه مافی، حسینقلی خان/ ۹۱, ۹۳, ۹۴, ۹۵, ۹۶, ۱۰۳, ۱۰۶, ۱۱۶, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۳, ۱۲۴, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۳۱, ۱۳۴, ۱۴۶, ۲۳۴, ۲۷۹, ۲۸۳, ۲۹۰, ۵۴۹, ۵۵۰, ۵۵۱, ۵۶۲

نظام السلطنه، رضاقلی خان/ ۹۱, ۹۲, ۹۳, ۹۶, ۱۵۱, ۵۰۶, ۵۶۴, ۵۶۵, ۵۶۵

نظم السلطنه/ ۵۳۹

نظم السلطنه، محمدحسن/ ۲۰۴

نفیسی (مؤدب الدوله)/ ۶۶۸, ۶۶۹, ۶۷۰

نواب، حسینقلی خان/ ۷۹, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۵۱, ۱۵۲, ۲۷۹, ۲۹۳, ۵۰۹, ۵۱۰, ۵۲۰, ۶۶۸, ۶۶۹, ۶۷۰, ۷۴۲

نواب، غلامعلی خان/ ۱۱۲, ۱۱۳

نورمن، هرمان کامرون/ ۲۴, ۲۶, ۳۹۸, ۴۲۰, ۴۲۱, ۴۲۲, ۵۰۹, ۵۴۲, ۵۴۳, ۵۹۳, ۵۹۴, ۵۹۸, ۶۰۱, ۶۰۲, ۶۱۱, ۶۱۲, ۶۱۶, ۶۱۷, ۶۱۸, ۶۲۰, ۶۲۳, ۶۲۴, ۶۲۷, ۶۲۸, ۶۲۹, ۶۳۰, ۶۳۶, ۶۳۷, ۶۳۸, ۶۳۹, ۶۴۰, ۶۴۱, ۶۴۲, ۶۴۳, ۶۴۶, ۶۴۷, ۶۴۸, ۶۴۹, ۶۵۰, ۶۵۹, ۶۶۲, ۶۶۹, ۷۰۶, ۷۰۷, ۷۰۸, ۷۱۰, ۷۱۱, ۷۱۲, ۷۱۴, ۷۱۶, ۷۱۷, ۷۱۹, ۷۲۰, ۷۲۲, ۷۲۳, ۷۲۴, ۷۲۵, ۷۲۶, ۷۲۷

نوری، شیخ مهدی/ ۲۷۱

نوری، شیخ فضل الله (آیت الله)/ ۱۱, ۲۷۱, ۲۷۸, ۲۸۳

نوری، محمودخان/ ۱۴۳

نوریس/ ۴۲۶

نوز (مسیو)/ ۲۸۸

نهاوند/ ۵۷۴

نهضت جنگل/ ۳۴۹

نیرالسلطان نوائی، مصطفی خان/ ۳۶۷, ۴۴۸, ۵۱۹, ۶۷۲

نیکلای دوم/ ۱۳۷, ۱۵۹, ۵۷۵

نیکولسون، هارولد/ ۳۵, ۱۶۵, ۴۸۱, ۴۸۴, ۴۸۵, ۴۹۰

نیکیتین، بازیل/ ۴۰۴

و

واربولسکی/ ۵۷۰

واسموس/ ۱۱۲

واشنگتن/ ۴۹۲, ۴۹۴

واعظ، سید جمال الدین/ ۹۷

والی پشتکوه، غلامرضاخان/ ۲۵, ۹۴, ۱۲۶

والی، قاسم خان (سردار همایون)/ ۶۴۱

وثوق، حسن (وثوق الدوله)/ اکثر صفحات

وثوق السلطنه، مهدیخان/ ۳۴۳, ۶۹۸

وحیدالملک شیبانی، میرزاعبدالحسین/ ۴۶, ۵۰, ۶۵, ۶۸, ۷۳, ۸۵, ۱۳۳, ۱۳۴, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۵۱, ۲۷۴, ۳۹۸, ۵۳۹, ۵۴۳, ۶۳۲, ۸۲۱

ص:۷۹۲

وحیدمازندرانی، غلامعلی/ ۴۲۹, ۸۲۲

ورامین/ ۲۲۷

ورشو/ ۱۰۱

وزارت امور خارجه آلمان/ ۱۵۱

وزارت امور خارجه انگلیس/ ۳۱, ۳۸, ۴۱۷, ۴۲۷, ۴۳۹, ۴۴۰, ۴۸۱, ۴۸۸, ۵۳۵, ۵۹۳, ۵۹۸, ۶۰۳, ۶۰۸, ۶۲۰, ۶۳۶, ۶۴۱, ۶۴۲, ۶۴۹, ۶۵۵, ۷۱۰, ۷۱۱, ۷۱۹, ۷۳۰

وزارت امور خارجه ایالات متحده/ ۴۹۳

وزارت امور خارجه ایران/ ۳۸, ۴۲, ۷۷, ۸۷, ۱۳۹, ۲۸۸, ۳۲۳, ۴۱۰, ۴۱۱, ۴۳۹, ۴۵۷, ۴۵۸, ۴۶۳, ۵۴۸, ۵۹۴, ۶۰۱, ۶۶۶, ۶۶۷, ۶۷۲

وزارت امور خارجه روسیه شوروی/ ۴۱۷

وزارت امور خارجه عثمانی/ ۱۵۲

وزارت امور هند/ ۳۸, ۴۵۳, ۴۸۸, ۷۲۴

وزارت انطباعات/ ۲۹۲

وزارت پست و تلگراف/ ۷۲۰

وزارت جنگ انگلیس/ ۶۱۹, ۶۲۰, ۶۲۱, ۶۳۷, ۶۴۱, ۶۴۳, ۶۵۰, ۷۰۶, ۷۰۷, ۷۱۰, ۷۱۱, ۷۲۴, ۷۲۸, ۷۳۶, ۷۳۷

وزارت جنگ ایران/ ۵۲, ۱۲۱, ۲۳۱, ۲۶۳, ۳۲۱, ۳۴۸, ۴۳۷, ۴۵۳, ۴۸۳, ۵۷۳, ۵۸۷, ۶۱۹, ۶۵۱, ۶۹۸, ۷۰۷, ۷۱۰, ۷۱۳

وزارت خزانه داری (انگلستان)/ ۴۵۳, ۴۷۸, ۴۷۹, ۴۸۲, ۵۳۴, ۶۰۰, ۶۳۷, ۶۳۸, ۶۵۰, ۷۲۴, ۷۳۶

وزارت داخله/ ۶۳, ۷۴, ۷۶, ۱۲۵, ۱۵۸, ۱۶۶, ۱۷۳, ۱۷۴, ۱۸۱, ۲۰۲, ۲۲۸, ۲۳۱, ۲۳۳, ۲۳۴, ۲۴۴, ۲۴۵, ۲۴۶, ۲۵۶, ۲۶۵, ۲۶۶, ۲۹۲, ۳۰۳, ۳۰۴, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۵۱, ۳۵۲, ۳۷۰, ۳۷۵, ۳۸۰, ۳۸۱, ۳۸۲, ۳۸۳, ۴۱۱, ۴۳۷, ۴۴۱, ۴۴۸, ۴۶۶, ۵۳۲, ۶۶۵, ۶۷۰, ۶۷۲, ۷۲۴

وزارت دربار/ ۳۹۴, ۷۲۹, ۷۴۲

وزارت عدلیه/ ۱۳, ۸۵, ۲۹۱, ۳۰۹, ۳۵۴, ۳۷۵, ۳۸۲, ۳۸۳, ۵۱۲, ۵۳۲, ۶۶۵

وزارت فرهنگ/ ۶۶۷

وزارت فوائد عامه/ ۲۳۴, ۴۶۶

وزارت مالیه/ ۸۸, ۱۵۴, ۱۶۶, ۱۶۷, ۱۷۲, ۱۸۷, ۱۸۸, ۲۰۲, ۲۰۵, ۲۱۵, ۲۱۹, ۲۲۶, ۲۲۸, ۲۴۵, ۲۵۴, ۲۷۷, ۲۸۲, ۲۸۹, ۲۹۸, ۳۲۴, ۳۳۰, ۴۳۷, ۳۶۰, ۴۷۴, ۵۱۴, ۵۲۱, ۵۶۷, ۶۱۲, ۶۲۶, ۷۲۰

وزارت مستعمرات/ ۴۵۳, ۷۲۲

وزارت معارف/ ۴۶۶, ۶۲۷, ۶۶۶

وزرات امور خارجه آلمان/ ۱۵۲

وستداهل (کلنل)/ ۲۴۴, ۲۴۵, ۳۰۶, ۳۰۷, ۳۲۳, ۳۲۹, ۳۴۱, ۳۴۸, ۳۵۰, ۳۵۱, ۳۵۸, ۳۶۸, ۳۷۴, ۳۷۵, ۳۸۰, ۳۸۱, ۳۸۴, ۳۸۵, ۳۸۶, ۳۸۷, ۳۸۸, ۳۹۲, ۳۹۴, ۳۹۵, ۴۳۷, ۵۳۲, ۶۷۰, ۶۷۱, ۷۱۱, ۷۱۲

ولادی وستک/ ۵۸۰

ویس، براوین/ ۴۰۶, ۴۰۷, ۴۰۸, ۴۰۹,

۴۱۰, ۴۱۱, ۴۱۴, ۴۱۵, ۴۱۶, ۴۱۷

ویکهام (کلنل)/ ۶۶۱

ویلبر، دونالد (دکتر)/ ۱۶۴, ۱۶۵, ۲۲۳

ویلسون/ ۱۴۷, ۱۴۸, ۴۷۷, ۴۶۸, ۴۹۲, ۴۹۳, ۴۹۴, ۴۹۵, ۵۴۸, ۵۹۳, ۶۲۱, ۷۰۶

ویلسون، سر هنری/ ۴۲۸, ۵۸۸

ه

هادلستون (کلنل)/ ۷۱۰, ۷۱۱, ۷۲۴

هاردینگ، سر آرتور/ ۵۶۱, ۵۶۳, ۵۹۳, ۶۲۰

هاکوپیان، تیگران/ ۱۲

هالدین (ژنرال)/ ۷۰۶, ۷۰۷, ۷۱۰

هدایت، مهدیقلی (مخبر السلطنه)/ ۱۴, ۳۵, ۱۳۲, ۲۰۱, ۲۰۸, ۲۴۸, ۲۵۱, ۳۹۱, ۳۹۷, ۵۱۹, ۵۲۰, ۶۰۲, ۶۱۲, ۶۱۳, ۶۱۴, ۶۱۸, ۶۱۹, ۶۲۶, ۷۰۴, ۷۲۹, ۷۴۰, ۷۴۲

هرات/ ۴۷۲, ۵۴۷, ۵۶۹

هرتزل، سر آرتور/ ۴۸۸

هژبر نظام/ ۱۱۴

همدان/ ۶۲, ۶۹, ۹۷, ۱۲۳, ۱۶۰, ۱۶۵, ۱۸۱, ۱۸۹, ۱۹۰, ۱۹۱, ۲۰۱, ۳۹۹, ۴۱۵, ۴۲۴, ۴۲۵, ۴۲۶, ۵۷۱, ۵۷۴, ۵۷۷, ۵۷۸, ۶۰۵, ۶۷۱, ۶۸۱, ۶۹۲, ۷۱۱

همدانی، درویشعلی/ ۱۹۷

هند (هندوستان)/ ۱۰, ۱۷, ۲۱, ۲۲, ۲۳, ۲۴, ۳۱, ۳۵, ۳۸, ۶۱, ۸۲, ۱۰۹, ۱۴۶, ۱۴۷, ۱۵۴, ۲۰۱, ۲۲۲, ۲۵۶, ۳۱۰, ۳۵۱, ۳۵۲, ۴۲۸, ۴۲۹, ۴۳۰, ۴۳۱, ۴۳۲, ۴۳۳, ۴۴۹, ۴۵۰, ۴۵۱, ۴۵۲, ۴۵۳, ۴۵۴, ۴۵۶, ۴۵۹, ۴۶۰, ۴۶۱, ۴۶۵, ۴۶۶, ۴۶۷, ۴۶۹, ۴۷۶, ۴۷۸, ۴۷۹, ۴۸۰, ۴۸۱, ۴۸۲, ۴۸۳, ۴۸۴, ۴۸۵, ۴۸۶, ۴۸۸, ۴۸۹, ۴۹۰, ۴۹۵, ۴۹۹, ۵۰۱, ۵۳۵, ۵۳۸, ۵۵۳, ۵۵۴, ۵۶۳, ۵۶۵, ۵۶۶, ۵۶۸, ۵۷۷, ۵۸۵, ۵۸۷, ۵۸۹, ۶۰۰, ۶۰۷, ۶۱۱, ۶۱۲, ۶۱۹, ۶۲۰, ۶۲۱, ۶۲۲, ۶۳۵, ۶۳۷, ۶۳۸, ۶۵۰, ۶۵۵, ۶۹۹, ۷۲۰,

۷۲۲, ۷۲۴, ۷۲۶, ۷۲۷, ۷۲۸, ۷۳۶, ۷۳۷, ۷۳۹, ۷۴۰

هندیجان/ ۵۵۳

هنسنس (مسیو)/ ۳۲۴

هوسن/ ۳۲۴

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا/ ۵۹۱

هوشیار، م/ ۴۱۶, ۸۱۹

هوگو، ویکتور/ ۲۸۲

هویدا، امیرعباس/ ۳۱۰, ۳۱۲

هویدا، حبیب الله (عین الملک)/ ۳۱۰, ۳۱۲

هویزه/ ۵۵۳

هیتلر، آدولف/ ۳۶۳

هیث، جان (سرلشکر)/ ۴۷۶

هیگ (کلنل)/ ۶۶۴, ۶۶۵, ۷۰۹, ۷۱۰, ۷۱۱

ی

یزد/ ۵۷, ۱۳۰, ۱۹۸, ۱۹۹, ۲۰۰, ۲۰۴,

۲۷۶ ,۲۱۴

یزدان پناه، مرتضی (سپهبد)/ ۶۵۰, ۷۱۵

یزدی، سیدمحمدکاظم/ ۱۰۴, ۱۰۵, ۱۰۶, ۵۸۴, ۵۸۵

یزدی، شیخ حمدحسین/ ۲۴۳, ۴۴۶, ۴۴۸

یقیکیان، گریگور/ ۶۲۶, ۶۲۷, ۷۰۴, ۸۲۴

یکانی، اسماعیل/ ۱۲۷, ۱۳۰

یمین ا لملک/ ۳۰۰

یمین خاقان/ ۳۵۷

یوسف خان/ ۳۵۵, ۳۵۶

یوسفی، محمد/ ۵۵۳, ۵۵۷

یونان/ ۳۲۱, ۴۸۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹